

هذا کتابنا ینطق علیکم با لحدق کتاب

شبهای بدشایر

در رد فایح از محمد تشیع

گزار

مرحوم سلطان الواعظین شیرازی

متوفای مسیم شعبان المبارک ۱۳۹۱

مطابق نوزدهم مهرماه ۱۳۵۰

شماره ثبت کتابخانه ملی

۵۲۶ مورخ ۱۳۵۲/۳/۳۱

ناشر دارالکتب الاسلامیه
شیخ محمد آخوندی

حق چاپ برای ناشر محفوظ است



@shia_lib

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ
يَحْمِلُوا فِيهَا لِغَايٍ وَأَيَّامًا آمِنِينَ
سورة ٣٤ (النبا) آیه ١٧

﴿اهداء﴾

به پیشگاه با عظمت خاندان رسالت و اهل بیت طهارت خاصه حضرت صاحب
المعصر والزمان ولی الله الاعظم و حجتہ فی أرضه و بلادہ و خلیقته علی خلقه و عباده
بقیة الله فی العالمین مولانا الحجة ابن الحسن العسکری علیه و علی آباءه البررة
الکرام افضل الصلاة والسلام



بوسیلة نایب الامام حجة الاسلام و المسلمین سید الفقهاء و المجتہدین سندالعلماء
والمحققین عزة المثرة الطاهرة وعدة الفرقة الناجية آية الله العظمی الحاج آقا حسین
الطباطبائی البروجردی متعمق الله ببقائه العلم و أهله

قال الله تعالى

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَغْفَرْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَنْفَارِ السَّعُوتِ وَالْأَرْضِ فَاَنْفُذُوا
لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ

سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.

شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع / گفتار سلطان الواعظین شیرازی. - (ویرایش ۱۳۳۰).
تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۶۶.

۱۰۵۹ ص: مصور.

۱۵۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها.

چاپ اول، انتشارات آخوندی، ۱۳۳۵.

کتابنامه: ص. ۱۰۳۳ - ۱۳۰۸.

چاپ چهل و سوم: ۱۳۸۵، ۵۰۰۰۰ ریال:

ISBN: 964-440-040-2

۱. شیعه - احتجاجات. ۲. اهل سنت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۳. شیعه امامیه - دفاعیه‌ها و
ردیه‌ها. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۱۷۲

BP۲۱۲/۵/ش ۸

۱۳۶۶

۸۷۱/۷۸-۶۶م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: شبهای پیشاور

مؤلف: مرحوم سلطان الواعظین شیرازی

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

نویس: چاپ: چهل و سوم

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵ ه. ش. سال پیامبر اعظم ﷺ

چاپ: چاپخانه حیدری

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۴۰ - ۲ ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۴۰ - ۲ ISBN 964 - 440 - 040 - 2



بسم الله وله الحمد

مقدمه چاپ چهارم

الحمد لله رب العالمين ، و الصلاة و السلام على خاتم النبيين محمد النبي الامين ،
و على آله الطيبين الطاهرين ، و لا سيما ابن عمه و وصيه امير المؤمنين صلوات الله
عليهم اجمعين .

در اين موقع كه بتوفيق يزدان پاك و توجه مخصوص خاندان رسالت عليهم السلام
و تقاضای ارباب علم و ادب چاپ چهارم كتاب مقدس شهبای پيشاور خاتمه يافته لزوماً
چهار جلد را بر عرض قارئین محترم ميرساند .

۱ - يکی از غلط کاریهای ارباب اباطيل دست خيانت بكتابيهای بزرگان علماء
و دانشمندان يردن و مطالب آنها را تحريف نمودن بلکه به محو بعض مندرجات
پرداختن است !! .

و متأسفانه اين عمل غلط در مطبوعات جديد اهل تسنن در مصر و ساير بلاد
ظاهر و هويدا ميباشد !! .

كه به تحريفهای بسيار بلکه به سقط بعض مطالب روح علماء و دانشمندان و مؤلفين
بزرگ خودشان را معذب و ناراحت مينمايند .

واقعاً جای بسی تأسف است كه خود خواهی بعضی دانشمندان بجائی برسد كه
تمعصب بر دانش آنها غالب آيد كه دست خيانت بكتابيهای بزرگان داخل نموده ،
و گمان نمايند كه بتحريف يا محو نمودن بعض مطالب ميشود حق و حقيقت را از
ميان برد !! .

و حال آنكه حق تعالی ضمانت و حفاظت حق را بر عهده قدرت خود قرار داده است
چون وقت مقدمه نويسی مجال شرح و بسط زيادی را نميدهد ، برای نمونه و اثبات
مطلب ذيلاً يك جمله اشاره مينمايم .

تذکر لازم بخوانندگان محترم

چون نشر اين كتاب برای فهميدن و درك حقايق و قضاياوت بحق نمودن است
نه آنكه مانند ساير كتب پيچندسطری از اول و وسط و آخر اكتفانموده كه گاهی صفحهای
باز و چند سطری مطالعه فرمائيد .

بلکه لازم است با دقت و توجه کامل از اول كتاب شروع نمائيد تا آخر ختم شود
چه آنكه تمام مطالب آن مانند حلقه های زنجير بهم متصل و مرتبط است و هر فردی
با نظر انصاف و يقينه اين كتاب را مطالعه نمايد گذشته از آنكه بيدار ميگردد و حلّ
شبهات بر او ميشود خود يك مبلغ مذهبی در مقابل مخالفين واقع و در جواب تشكيكات
فريبنندگان - مسلح بحربه منطق و برهان و دليل خواهد بود .

و مخصوصاً تمنا دوام قبل از ورود باصل كتاب مقدمه را دقيقانه از نظر
بگذرانيد كه مفتاح كتاب و يی بردن باصل مقصود ناشر در نشر اين كتاب مقدس است
و از برادران اهل تسنن خواهشمندم سطحی و با نظر بدیني مطالعه نفرمايند بلکه
منصفانه بدلائل و براهين ناظر شوند تا حلّ معما و كشف حقيقت گردد .
و بعد از مطالعه گويند و تاثير كتاب و پدر و مادرش را بدعاي خير و طلب مغفرت
از درگاه يزدان پاك ياد فرمائيد .

العبد الفاني سلطان الواعظين شيرازی

در ۳۰۱ جلد سیم تفسیر کشاف چاپ دوم سال ۱۳۱۹ هجری در مطبعة الکبری امیریه بیولاوی مصر، بنستور شیخ مصطفی البابی الحلبي و برادران، اشعاری را که خود جلاله زمشعری مفسر کشاف سروده و اظهار عقیده نموده ثبت نموده است (که تمام آن اشعار در ص ۵۲۳ همین کتاب موجود است) ولی در چاپ سال ۱۳۷۳ هجری مطبعة الاستقامة بالقاهره، اشعار مذکور را ساقط نموده اند، اینست نمونه ای از رویه و رفتار و عمل کرد آقایان اهل سنت، بهمین جهت بعضی شماره هائی که ما در متن کتاب اشاره نموده ایم اگر در چاپهای جدید یافت نشود علت همانست که ذکر شد، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۲- با کمال دقت و سعی و کوششی که از طرف مصححین کتاب و چاپخانه بکار رفت که این کتاب مقدس خالی از غلط منتشر گردد، متأسفانه بعد از چاپ بغلطهای بسیار برخورد نمودیم تا آنجا که میسور بود غلط گیری کردید، از خوانندگان محترم تمنا داریم که قبل از مطالعه بغلط نامه ظهر کتاب مراجعه و با اصلاح مطالعه فرمایند.

۳- چون از پاکستان تقاضای ترجمه کتاب شبهای پیشاور را بزبان اردو نموده اند و هم چنین از بغداد و کویت هم اجازه ترجمه عربی آنرا در خواست نموده اند، اینک در این مقدمه بعضی عموم درخواست کنندگان میسراند که برای ترجمه بهر لسان کتاب شبهای پیشاور و یا صد مقالة سلطانی حاضر است فقط تمنای حقیر از مترجمین آنست که ترجمه تحت اللفظی کلن یکون بنمایند، که تمام مطالب جزء و کلاً بدون سقوط و تحریف یا نقل بمعنی ولو در یک کلمه در ترجمه منعکس گردد، و بنظر داعی برسانند تا با حفظ حق ترجمه و چاپ برای مترجم اجازه چاپ و نشر داده شود.

۴- چنانچه در چاپهای قبل هم یاد آوری نمودم که حقیر در نشر کتاب شبهای پیشاور نظر تجارت و استفاده مادی نداشته و ندارم، و از احدی هم کمک مادی و معنوی اخذ ننمودم (چنانچه آقایان کتاب فروشها گواه گفتار میباشند) فقط بغرض داعی نشر معارف ولایت بوده است نه جلب منافع مادی متأسفانه شنیدم برخلاف مقصد داعی چون کتاب مطلوب جامعه قرار گرفته بعضی از کتاب فروشها در مرکز و ولایات قیمت کتاب را تا بسی تومان رسانیده اند !!

چهارم بدین وسیله رسماً آقایان فروشنده کان متدین اخطار نمایم که چنین عملی خلاف، و خیانت بمقام ولایت است.

و ابداً حقیر ماین امر رضایت ندارم، بلکه خدا و پیغمبر و صاحب مقام ولایت هم راضی باین عمل خلاف که برخلاف اجازه و رضای مؤلف است نمی باشند.

والسلام علی من اتبع الهدی - و انالاعبداللہ فی سلطان الواعظین الشیرازی.

شهر رمضان المبارک ۱۳۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ سوم

پس از حمد و سپاس بی حد و حساب بدرگاه با عظمت حضرت احدیت جل و علا، و سلام و صلوات بی شمار بروج پاک جدّ بزرگوارم خاتم الانبیاء، و ائمه طاهرين از عترت و اهل بیت آن حضرت، سیما خاتم الاوصیاء ولی عصر و ناموس دهر شاهنشاه عوالم ملک و ملکوت حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه. در این موقع که ۱۳ رجب المرجب ۱۳۷۷ هجری وعید و لادت با سعادت مولای متقیان امیرمؤمنان ارواحنافداه مییابد.

خداوند متعال جلّت عظمته بداعی ناچیز توفیق نشر کتاب (صد مقاله سلطانی) راهنمای یهود و نصاری و مسلمین، در معرفت توریة و انجیل و قرآن مجید را عطا فرمود، پس از فراغت از این امر مهم، و تمام شدن چاپ دوم کتاب شبهای پیشاور و رسید نامه ها و تلکرافات بسیار از ولایات، و ممالک خارج از ایران و فشار متدبّین اهل علم و ادب، و تقاضای دانشمندان با فکر و حقیقت، بشکرانه این موهبت عظمی، چاپ سوم این کتاب را شروع نمود.

و از پیشگاه با جلالت پروردگار بزرگ خواهانم که داعی را بنشر سایر کتب و تألیفات سودمندی که موجود است، موفق بدارد.

و از برادران ایمانی خواهانم که این حقیر ناچیز را بدعای خیر یاد فرمایند.
و انا العبدالقانی سلطان الواعظین شیرازی
۱۳ رجب ۱۳۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ دوم

چون حقیر فقیر را در نشر این کتاب مقدّس غرضی نبوده - جز ظهور حقیقت ولایت و جلوه مقام امامت

و بر طرف نمودن شبهات و القاءات فاسده ای که اعادی قرنها در اذهان پاک برادران اهل تسنن جای داده اند.

بهین جهت هم هدف تجارت و اخذ منافع مادی را در نشر این کتاب (بر خلاف امیال آقایان کتابفروشا و قواعد نشر کتاب) فلم گرفته - و بهمان قیمت تمام شده (بلکه کمتر) در دسترس عموم گذاردم - تا هر کس بتواند آنرا بدست آورده و اخذ نتیجه نماید.

بمقتضای آیه ۱۹۳ سوره ۳ (آل عمران) که فرماید اِنِّی لَاصْبِحُ عَمَلٌ عَامِلٌ مِنْكُمْ مَن ذَكَرَ اَوَانِی (۱) و نعوای من کان لله کان الله معه (۲) اشعه انوار ولایت جلوه خود را نموده - این کتاب مستطاب مورد توجه خاصّ وعام - مؤالف و مخالف قرار گرفت.

و مخصوصاً حضرت حجة الاسلام و المسلمین رئیس الملة و الدین استاد القهاء و المجتهدین آیه الله فی العالمین آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی متع الله المسلمین بطول بقائه بعد از مطالعه کتاب در خلا و ملا (زائداً علی ماسبق) بسیار این جد قانی را مورد عنایت قرار داده و بأدعیه خیریه یاد فرمودند.

و هم چنین سایر قهاء و علمای متبحّر در علوم قدیمه و دانشمندان و اساتید فنون جدیده کتباً و شفاهاً حقیر را مشمول عواطف خود قرار داده - و بارسال تقریظ های بسیار داعی را مورد تقدیر قرار دادند.

چون داعی از خود نمائی بر کنار هستم بعنوان مثل معروف (مشك آنست که

- (۱) الیه من که پروردگار (بزرگ) هستم عمل میچس از مرد و زن و ای مزد نگذارم
(۲) کسیکه با خدا باشد (و کار برای خدا کند) خدا با اوست.

پیوندد نه بگویند) با عرض تشکر از مراحم عالیّه بزرگان علم و دانش از درج تقریفات و تقدیر نامه های آنان معذور و پوزش میطلبم.

عازم بودم بوعده خود وفا نموده و کتاب (صد مقاله سلطانی) در ردّ توریّه و انجیل موجوده و اثبات قرآن کریم را بچاپ رسانم.

ولی چون چاپ اول مورد پسند و قبول عموم قرار گرفت و با کمال سرعت تمام و نایاب گردید.

و پیوسته از طهران و ولایات تقاضای تجدید چاپ نمودند - ناچار اجابت نموده با تشکر از الطاف و مراحم مراجع بزرگ و دانشمندان عالی قدر - بالاخره افراد فهمیده ملت اقدام بچاپ دوم نمودم.

و چون در موقع چاپ اول حقیر بیمار بستری بودم در موقع اصلاحات چاپخانه نتوانستم مطابقه با اصل نمایم لذا از روی سهو و نسیان بسیاری از الفاظ و عبارات عربی و فارسی ساقط گردیده و بچاپ نرسیده بود.

اینک که فرصت بیشتری دست داده در موقع اصلاحات و مطابقه با اصل بنواهنس چاپ اول پی برده و در مقام جبران برآمدم.

ولی با سعی بلیغی که از طرف داعی و مدیر محترم چاپخانه (آقای حاج مصطفی حیدری) بکار رفت متأسفانه غلطها و اشتباهاتی در الفاظ بکار رفته - فلذا از علاقه مندان و خوانندگان محترم تقاضا میشود با مراجعه بفظ نامه اشتباهات در الفاظ را اصلاح نموده آنکاه دقیقانه مطالعه نموده - و این حقیر فقیر را بدعای خیر یاد فرمایند.

امید و ابرم بزودی کتاب (صد مقاله سلطانی) را منتشر و رضای خاطر علاقه مندان بعلم و دانش و کتاب را فراهم نمایم.

والله اعلم بالصواب
والاعظمین الشیرازی فی شهر الصیام ۱۳۳۶

سر آغاز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد والصلاة والسلام على رسول سيد الاولين والاخرين خاتم الانبياء والمرسلين الطاهر الطاهر والعلّم الزاهر آبي القاسم محمد بن عبد الله وعلی اهل بيته الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه وصيه وارث علمه وامينه على شرعه وخليفته المنصوص في امته امير المؤمنين علی بن ابی طالب الفاروق بين الحق والباطل ولعنة الله على اعدائهم والمنكبين عن طريقتهم من الخوارج والنواصب. بفضل و لطف پروردگار متعال از همان ایامیکه وارد اجتماع شدم پیوسته پیرو سادگی بوده و از حیث گفتار و کردار خود نمائی نداشتم و از عجب و خود خواهی بر کنار بودم.

با آنکه نشو و نمایم در خانه ای بود که همه نوع وسایل تمیّن و اسباب تنعم در آن فراهم بود ولی بحکم طبع و فطرت ساده خود از تمیّن روی کردان و از تجمل گریزان و از طلب شهرت و خود آرائی (که بافات آن کاملاً واقف بودم) نفور و معترض.

در این موقع نیز که با مر و اصرار جمعی از مراجع و اکابر علماء اعلام و فقهاء فاضل و فضلاء و دانشمندان کرام و علاقه مندان بدیانت و اقتضای وقت چاپ این کتاب مطمح نظر قرار گرفت بمقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری میخواستم کتاب حاضر را با بساطت و بدون دیباچه و مقدمه خالی از هر پیرایه بچاپ رسانم.

لکن صلاح دید و اصرار بعضی از دوستان خاصه دانشمند عزیز آقای دکتر عبد الحمید کلشن ابراهیمی که از مفاخر اساتید فرهنگ میباشند مصمم شدم مختصر

مقدمه ای بر این کتاب بنویسم که در این مقدمه کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی از موضوعات کتاب داده و علت چاپ آنرا ذکر نموده و بعضی از ایرادات و شبهات مخالفین مختصر اشاره شود.

و چون ممکن است با چاپ این کتاب از هر طرف مورد حملات و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم - هم چنانکه پیشینان ما گرفتار این نوع حملات گردیده اند - لکن چه باک که بخوبی بر قول ادیب دانشمند معروف عثمانی شامی (۱) واقفم که بحقیقت درست گفته :

من قرض شعرا او وضع کتابا فقد استهدف للخصوم واستشرق للالسن
الأعند من نظرفیه بعین العدل وحکم بغیر الهوی - وقلیل ساهم (۲).

بدیهی است همان قسمی که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار میگیرند ارباب قلم و نویسندگانی هم که پرده ظلمت جهل تعصب را دریده و حقایق را آشکار مینمایند از حمله مردمان ناراضی یعنی کسانی که خلاف اغراض و اهواء آنها قلم فرسایی شده است در امان نخواهند بود.

ولی بمقتضای گفته شیخ اجل شیراز

سعدی افتاده ایست آزاده کس نیاید بجنبک افتاده

ما را با مردمان پر خاشاخی و ستیزه گر سرچنگ و مناقشه نیست.

لیکن اگر حمله ای توأم با علم و عقل و منطق و نزاکت باشد با طیب خاطر و بجان و دل می پذیریم (هر چند که عالم منصف در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی انصافاً حمله نمی کند).

و اگر باری فحش و فاساد و تهمت و افتراء و اعتراضاتی جا در میان و با هو و

جنگال مقابله نمایند داعی از مجادله بر کنار و بحکم آیه کریمه **وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ**

(۱) ابو عمرو و کلثوم بن عمرو بن ابوب شامی کاتب شاعر بلیغ معروف و از شعراء دولت عباسیه و عباس بن علی بن الرضیه عباسی بوده.

(۲) هر کس شری بگوید یا کتابی بنویسد هدف تیرهای زننده دشمنان و زبانهای تندیها قرار گیرد مگر آنکسانیکه بدیده عقل و انصاف بنگرند و بدون هوی و هوس حکم بنمایند و این قبیل اشخاص بسیار کم اند.

بیشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً (۱) رفتار می نمایم چه خوش سر آید ادیب پارسی

حاشا که جواب تلخ هر کس گویم يك بدشوم از کس وواکس گویم

این نیست بد من که بدم گوید کس اینست بد من که بد کس گویم

آه چه اکنون میتوانم پیش بینی کنم گذشته از عیب جوئیهای مردمان حسود و عنود از سه جهت ممکن است مورد اعتراض و ایراد و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم

۱ - نخست اعتراضی است که فضلاء و اهل ادب بطواهر عبارات و معانی غالیه این کتاب خواهند نمود که چرا این کتاب از مضامین بکر ادبی و

اعتراض اهل ادب و جواب بآنها

معانی بلند فلسفی و علمی وسجع و قافییه بر کنار میباشند.

در پاسخ میگویم : قبلاً تذکر دادم که داعی در تمام عمر هیچگاه قصد خود نمائی نداشتم بلکه از روی واقع آن دزد که در حساب ناید من هستم.

ثانیاً عقیده داعی اینست که گوینده و نویسنده یا باید رسماً در مجالس درس و بحث فضلاء صحبت کند و برای آنها بنویسد یا برای عموم و طبقه متوسط.

بدیهی است در این قبیل موضوعات فضلاء و اهل علم و فلسفه کتابهای بسیار نوشته اند تکرار و تخریر نظیر آنها برای فضلاء و طبقه خواص زیره بکرمان بردن است **کحاصل**

الغمرالی هجر وداعی مسوده الی النضال ولی برای عموم و طبقه متوسط که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند گفتن و نوشتن مطالب علمی و فلسفی بکلی غلط

و بی فایده و موجب تضییع عمر آنها است بایستی مطالب غالیه با بیانی ساده آراء شود.

ثانیاً محرک داعی در اقدام باین کار آن نبوده است که قلم بدست گرفته و با ابتکار **قوة فکریه** و علمیه کتاب جالبی تحویل جامعه بدهم بلکه چون باب مناظرات باز و

مطالب غالیه ای با زبان ساده آراء شد و در رقابت و جراید و مجلات ثبت شده بود مقتضی

(۱) بندگان خامش دای رحمن کسانی هستند که در روی زمین ره بنواضع و فروتنی روند و هرگاه مردم جاهل با آنها خطاب و عنای کنند با سلامت نفس و شیرین زبانی پاسخ گویند آیه ۶۴ سوره (الفرقان) ۲۵

موجود گردید که از نظر مسلمین خاصه هم وطنان کرامی بگذرد تا منصفانه قضاوت بحق نموده و قریب فریبندگان را نغورند.

لذا این کتاب همان محاضرات و گفتگوهای است که بین داعی و چند تن از علمای تشیع رخ داده و از باب جرأت و مجالت هند بوسیله مخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره - ضبط و در نامه های بومیه و هفتگی خود منعکس کرده اند و داعی در طی این کتاب همان سخنان و گفتگوها را که از روی جرأت و مجالت استنساخ نموده بدون جرح و تعدیل بنظر قارئین محترم میرسانم.

قطر در بعضی جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده (ولو با حربه منطقی و دلیل و برهان جواب داده شده) بمقتضای وقت برای آنکه بهانه بدست باز یکران و ایادی مزبور داده نشود از نقل آنها درین مجموعه خود داری و در نقل اسناد و مدارک و عبارات اخبار و مطالب تازه ای که لازم بود - نیز باقتضای حال تجدید نظر بیشتری نموده و مبسوط تر در معرض افکار اهل علم و انصاف قرار داده.

امید وارم که اهل علم و فضل و ادب با نظر ساده و اصلاح باین کتاب بنگرند و از خورده گیری و انتقادات ادبی صرف نظر نمایند و چنانچه بسپو و اشتباهی برخوردند غرض عین فرموده و در مقام اصلاح باشند.

چه آنکه سپو و نسیان عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه انبیاء عظام و اوصیاء کرام از این لغزش احدی میری نیست.

اعتراض اهل خبر

و جواب بآنها

۲ - اعتراضی است که ممکن است اهل خبر بنمایند که درین کتاب تازه ای نیست بلکه همانانیست که در طی هزار سیصد سال گفته و نوشته و بکرات تکرار گردیده و در کتب علماء موجود است.

جواب میگویم موضوعات دینی فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد و ابتکاری ایجاد شود.

قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقول و وقایع تاریخ غرض شدنی نیست

و البته هر خلقی از سلف خود بهره بر میدارد - داعی هم آنچه دارم و بهره بر داشته ام از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقول و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که در حافظه خود ضبط و بموقع ابراز نمودم.

۳ - اعتراضی است که ممکن است افراد ساده محافظه

اعتراض محافظه کاران و جواب بآنها

کار ظاهر بین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که سزاوار نیست بوسیله نطق و قلم تحریک احساسات

شود و این قبیل کتب ممکن است تحریک احساسات نماید و بالاخره موجب تفریق کلمه و دو دسته گی گردد.

بدیهی است آئین تقوی ما نیز داریم - اگر ابتداء قلم بدست گرفته و خارج از علم و منطق و ادب جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تهمت های بزنیم قطعاً سزاوار نیست.

ولی شخصاً با نظر محافظه کاران ظاهر بین یعنی آن اشخاصیکه معتقدند که با ذکر حقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تشیع گردید تا جائیکه هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و در مقابل تهمتها و اهانتها هم هیچ جواب داده نشود موافق نیستم و این روش را کاملاً بر زبان عالم تشیع میدانم.

زیرا بشهادت تاریخ دیده شده هر قدر از طرف ما سکوت و پیرده پوشی و محافظه کاری گردیده از طرف بعضی از آنها بدون رعایت هیچ اصول علم و دانش و ادب و تمدن و تدبیر پیوسته حملات شدیدی توأم با تهمت و اهانت قلماً و لساناً و عملاً بها شده و جامعه شیعه پیروان اهل بیت طهارت را مورد تاخت و تاز خود قرار داده اند.

از راه تجربه ثابت و محقق آمده که هر چند از در محبت و دوستی وارد شده ایم و بتمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها پا دریده افاضان نگر بسته ایم و تمام فحشها و تکفیرها و تهمت های را که بعضی نویسندگان آنها بمقتضات ما داده اند صرف نظر کرده ایم در روش و رفتار آنها ذره ای تغییر پیدا نشده بلکه جری تر شده اند و هر موقع که وقتی بدست آوردند نیشهای خود را زده و ما را مورد حملات شدید قرار داده و بطبقه عوام مشرک و کافر معرفی نموده اند.

بدیهی است با تمام این معضلات چنانچه اشخاصی رعایت تراکت و جانب دوستی را بنمایند و حاضر بدارن جواب، نشوند قطعاً در حدود وظیفه داری قصور نموده اند.

نه اینست که تصور رود داعی مخالف اتحاد فیما بین مسلمین باشم بلکه طبق آیات قرآنی و دستاویز عالیّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین از عزّت طاهره جدّاً طرف دار این معنی هستم چون سعادت و سیادت و قومیت و ملیّت اسلامیان در اتحاد عموم طبقات مسلمین است ولی رعایت این معنی و حفظ تراکت و ملاحظه دوستی و اتحاد وقتی مستحسن و مشرئ است که از هر دو طرف رعایت شود.

نه آنکه ما بعنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق غرض عین نموده سکوت اختیار نمائیم برعکس پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و برخلاف ما قلم فرسائی نمایند چنین سکوت و غرض عیناً قطعاً بضرر ما تمام میشود.

بلاور قطع داعی طالب حفظ دوستی و صمیمیت با برادران اهل تسنن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستیم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت میدانم.

ولی بشرط آنکه برادران اهل تسنن و علماء و زعماء و فائدين و زمامداران آنها هم خود را پای بند باین اصول و مطالب این دوستی و یگانگی و اتحاد بدانند.
و الا دوستی يك طرفی و رعایت يك طرفی و كشت و غرض عین يك طرفی قابل دوام نیست.

چه خوش بی مهربانی از دوسری که يك سر مهربانی در دسری

این ترتیب و روش يك طرفه و رعایت آن از جانب ما بوده است که در هر دوره ای از ادوار مخصوصاً در این ادوار اخیره بعضی از نویسندگان وقیح و بی همه چیزی که خود را بنام سنتی معرفی نموده اند و ادوار نموده نوشتن کتابها و مقالات جسارتها بقصدسات مذهبی ما بنمایند و امر را بهوام بی خبر کمال برعکس نشان دهند.

و عجب آنکه با این همه تخطّی و فحاشی و اهانتها و تهمت‌ها باز خود را زحیف بدانند و اگر فردی یا افرادی از جامعه شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حقّه خود

بر آید او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمت‌ها که عادات دیرینه آنها است بآنان بزنند (چون حربه عاجز فحش و تهمت و اهانت است) اولاً علمی الاختلاط و اعجاب از همه آنکه علمای بزرگ آنها هم جلو گیری از آن قلم‌ها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانتها و فحشها و تهمت‌ها نمی نمایند - بر عکس کله از ما مینمایند که چرا جواب آنها را میدهند و سکوت اختیار نمی کنید.

ما داعی ما سکوت و غرض عین مینمائیم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند. وقتی ما دیدیم امثال احمد امین‌ها - قصبی‌ها - محمد ثابت‌ها - کرد علی‌ها - موسی جارالله‌ها و غیرهم را که در مقام جسارت بقصدسات مذهبی شیعه بر آمدند علماء بزرگ اهل تسنن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره رسماً آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها (که حکم مواد محترقه را دارد) جلو گیری نمودند ما هم با کمال صمیمیت دست اتحاد بسوی آنها کشیده و دستشانرا صمیمانه فشار داده با اظهار علاقه تشکیل اتحادیه بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را بدست آوریم.

ولی قطعاً باری مرموز نویسندگان بی باکی در بین اند که خود را سنتی میخوانند و نمی گذارند چنین اتحاد و صمیمیتی تشکیل شود و پیوسته با نیش قلم‌های شکسته خود تخم نفاق و درویشیت را در قلوب مسلمین میکارند.

آیا عقول عقلاء زیر این بار میروند و محافظه کارها قبول میکنند که پیوسته ما فحشها و تکه‌بهارها را بشنویم و تهمت‌ها را نیز بشویم و در مقام جواب بر نیائیم.

آقایان محترمی که میگویند تحریک احساسات نباید نمود آیا نظری بکتابها و مقالات و حملات بعضی از نویسندگان سنتی نمائیم مینمایند تا به بینند آن قلم‌های شکسته است که تحریک احساسات مینماید نه دفاعائی که علماء و دانشمندان شیعه مینمایند. اگر در ادوار اخیره کتب و مقالاتی از علماء شیعه دیده شود تمام در مقام جواب و دفاع از حقوق حقّه تا چار از بیانات و حملات تندى بوده اند جواب قلم‌های تند نویس را باید بتند نویسی داد.

قطعا عقل هیچ ذی عقلی قبول نمینماید تا آن اندازه سکوت و غمض عین بکار رود که زیر بار فحشها و تهمت‌ها بروند.

چنانچه داعی از روزی که مسند نشین تبلیغات گردیدم و وظیفه بزرگ وعظ و خطابه و دفاع از حرم مقدس اسلام را بر عهده گرفتم خود را آماده هر نوع حمله ای از اعدای نمودم.

چون که یقین میدانستم جنگ با عادات خرافی و آمیال شهوانی بشر بسیار مشکل است قطعا جنگ با عادات ایجاد دشمنی مینماید چنانچه هادیان بزرگ و راهنمایان عظیم الشان آریست که خواستند اُمم کج و موج را برآه راست بخوانند و از افراط و تفریطهای حیوانی باز دارند پیوسته مورد حملات سخت جاهلانه قرار گرفتند و از هیچ نوع مخالفتی نسبت با آنها مضایقه نمودند.

تاریخ حیات و زندگی گمانی آنبیاء و اوصیاء کرام روی همین اصل پر است از حملات عجیبی که عقول عقلاء را محو و حیران مینماید که مخالفین سر سخت آنها از هیچ نوع عمل زشت و قبیح و تهمت‌های ناروا خود داری نمودند.

ماهم که خوشه چین خرمن آنبیاء و پیر و طریقه آنها هستیم قطعا با یستی انتظار حملات شدید و نسبت های ناروا را داشته و در مقابل شدائد و تهمت‌ها صابر باشیم تا باموالی خود محشور و آجر و مژد کامل نصیب ما گردد.

بحمد الله تعالی تا کنون هم امتحان خود را داده که هر اندازه اعدای داخلی و خارجی داعی را هدف تهمت‌ها و نسبت‌های بیجا قرار دادند (و شاید کمتر کسی مانند داعی مورد حملات و تهمت‌های ناروا قرار گرفته باشد) و بوسائل مختلفه تهدیدم نمودند.

نه تنها در مقابل حملات گوناگون در مقام دفاع از خود بر نیامدم بلکه ثابت قدم تر و استقامت بر عقیده ام بیشتر شد و پیوسته رویه و رفتار و تاریخ حالات موالی و بزرگان دین نصب العین داعی و میکفتن **الحکم لله**

من از حکم و فرمان حق ننگذرم اگر بکنند تیغ خصم از سرم

شکر مینمایم خدای متعال را که تا بحال با این همه تهمت‌های ناروا و نسبت‌های بیجا حفظ نموده و بر احترام و محبوبیت افزوده تا مردم پیدین ثابت کند که **من کان لله کان الله** هیچگاه بشری قادر بر محو حق و حقیقت نخواهد بود.

گفتند آن یهودان چندان دروغ و پنهان بر عیسی بن مریم، بر مریم و حواری من کیست که بر من نتوان دروغ گفتن نه قرص آفتاب نه ماه ده چهرای

آنهمه تهمت‌های بیجا و نسبت‌های ناروا که با نبیاء عظام و اوصیاء کرام زودند از قبیل نسبت زنا بموسی کلیم الله و مریم بنت عمران والدۀ ما جدۀ معصومه عیسی **علیه السلام** و ساحر و جادوگر و کذاب و دروغ گو خواندن همه آنها گذشته از آنکه در ثبات قدم و استقامتشان تزلزلی راه پیدا نمود درس عبرتی برای ما پیروان آنها گردید که از میدان فحش و تهمت و تکفیر قرار ننموده بلکه بر عقیده خود ثابت و در میدان مبارزه قوی تر باشیم.

چه آنکه دیدیم اعدای دین نتوانستند با انواع تهمت ها نام نیک آنها را از میان ببرند و آنها را منفور جامعه نمایند.

مانند معاویه علیه الهایوبه که برای محو نمودن نام مبارک علی **علیه السلام** چه جد پنهان کرد بهر عمل زشتی تشبث نمود با تهمت های ناروا از قبیل نسبت تارک الصلاة و جاه طلبی و ایجاد فتنه در مدینه و دخالت در قتل عثمان و غیره باحضرت دادن عامه مردم را با لعن و سب بر آن بزرگوار و اداری نمود که مدت هشتاد سال در منبر و محراب علنی و در ملا و آلی الحال درخفا مورد عمل اتباع خوارج و نواصب است !!!

آنچه امویها سعی و کوشش برای محو نام مبارک آنحضرت نمودند نتیجه بر عکس داد خودشان از میان رفتند و نام نکشان در تاریخ جهان ماند نشانی حق و باطل همین است **والباطل جولان و للحق دولة (۱)** حتی از قبور آنها هم در عالم اثری نیست کسانیکه دمشق و شام را دیدم اند متحیر میشوند با کثرت علاقه ای که الحال هم اهالی شام بمعایه دارند مع ذلک از قبور بنی امیه عموماً و معاویه و یزید خصوصاً اثری

(۱) برای باطل جولانی است و برای حق دولت ثابت و برقرار.

نمیباشد ولی قبورعالیه علی و اولاد امجاد آن بزرگوار علیهم السلام در هر گوشه و کنار بلاد کاشمش فی رابعة النهار ظاهر و هویدا و مزار اعراف و عامی و شاه و رعیت میباشد حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چند روزی بکار برد از قبرش اثری نیست ولی قبرستان بنی هاشم یا نوار مقدسه حضرت هاشم و سبکینه و فاطمه و عبدالله جعفر طیار و غیرهم حتی بالال مؤذن آن خانواده روشن و درخشانند میباشد علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی بنام عقيلة بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها در يك فرسخی شام که مزار عموم است جنب مسجد اموی قبر کوچک نظریفی است بنام سستی رقیه فرزند دلبد حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که گویند موقع اسیری در خرابه شام از دنیا رفته و در همان مکان دفن گردیده هرسنی و شیعه که از آنجا میکنند اظهار ارادتی بصاحب قبر نموده و از روح پرفتوح آن پاره تن رسول الله استمداد نموده عبور مینمایند.

امروز هم اتباع همان اقوام عوس آنکه از خواندن تاریخ متنبه کردند و از دیدن قبور و نام نیک و بد آنها پند گرفته هوشیار کردند و از اعمال زشت خود دست بر دارند پیوسته باب تهمت را بر روی فرد و افراد باز نمیکند مانند بقایای خوارج و نواصب آن یادی مرموز یسگانه پرست پیوسته مشغول عمل اند.

گاهی حمله بعلی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت از عترت طاهره مینمایند مانند مردوخ (مردود) و امثال او از مصرها و دمشقها و غیره گاهی حمله بعلماء و مبلغین شیعه نموده که چرا تبعاً لرسول الله مروج طریقه عترت و اهل بیت میباشند آنها را با انواع تهمتهای گوناگون بهر کس هرچه بتوانند نسبت بدهند بمقتضای حال او از قبیل جمع مال و بی امانتی در حقوق مسلمین و گاهی بی قیدی در دین و بی عفتی در اخلاق موهون و مشتم مینمایند تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و بآنها بد بین نمایند تا اثر از کلامشان رفته و معبشتان از دلها خارج گردد آنگاه ب نتیجه خود که حیران و سرگردان نمودن عوام است موفق گردند زعمیه را برای غلبه یسگانان آماده نمایند.

غافل از آنکه همانطوریکه تهمتهای بانیبیه و اوصیاء بالا اثر ماند و محبوبیت آنها روز بروز در جامعه زیاد تر شد امروز هم تهمتهای بعلماء و دعاظ و مبلغین که خوشه چین خرمن

آن نوات مقدسه هستند بلا اثر روز بروز در دلهای مردم بیشتر جا دارند تا دشمنان بپند من کان الله کان الله له ^(۱) خدای متعال در آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) : فرماید **یریدون ان یطفنوا نور الله با فواهم و یأیی الله الا ان یتنوره و لو کره الکافرین (۴)**

چراغی را که ایزد بر فروزم * کرا بله یف کند ریشش (بلکه ریشه اش) بسوزد خلاصه کلام فحش و تهمت که عادت در بین مردمان بی مایه و عنود است اگر شخصی باشد قابل تحمّل و گذشت و غفو و اغماض است ولی اگر تهمتها نوعی باشد قابل تحمّل و گذشت نیست.

سکوت در اینجا بی معنی و جز عجز دلیلی ندارد. عیناً مثل آن مینماید که در نفر هم نبرد در مقابل هم قرار گیرند دست یکی را ببندند و بگویند صلاح نیست جنگ کتی صبر و تحمل و سکوت بنما تا ایجاد نفاق و دوئیّت نکردد ولی دست طرف را باز بگذارند که هر چه میخواهد بکند.

قطعا در مقابل این قبیل اشخاص اگر سکوت شود علاوه بر ثبوت عجز باعث کمراهی بی خبران گردد و البته چنین سکوتی جرم بزرگ است برای آنکه در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اذا ظهرت البدع فللعالام ان ینظر علمه و اذا اکتتم فعلیه لعنة الله (۴) البته در راهور شخصی انسان باید با تحمل و با گذشت باشد ولی در امور عمومی بر خلاف باید خیلی صریح اللهجه و سخت و سجع باشد.

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه و یزید نرفتند قیام و مقاومت در مقابل ظلم و بی قانونی نمودند و فرمودند الموت خیر من رکوب العار

(۱) کسیکه پا خدا باشد خدا پا اوست.

(۲) دشمنان دین میخواهند که فرو نمانند نور خدا را (که آن چراغ درخشنده علم دین و حقیقه داله بر وحدانیت او) بنفش تیره و گفتمان جاهلانه و با دعتهای خود (یعنی بیهوشها و تکره بیهوشها که بر زبانها جاری نمایند) غوامش کنند و نیخواهند خدای متعال مگر آنکه تمام کرده اند دین روشن خود را گرچه مکره و ملعن کافران و دشمنان دین مبین اسلام باشد.

(۳) زمان ظهور بدعتها برهال است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کسان و خود داری نمایند پس لست خدا بر او باد.

بندهی است هر مظلومی که قادر از دفاع باشد و دفاع از حق خود ننماید خصوصاً وقتی که مانعی درین نباشد قطعاً بسکوت خود کمک یار ظالم خواهد بود.

در اینجا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که چه وا داشت مطالبی که بین شما و برادران اهل تسنن درسی سال قبل مورد بحث قرار گرفته الحال بنشر آن اقدام نموده اید.

البته ابراری است بجا نظر بآنچه قبلاً عرض کردم که داعی طالب شهرت و خود نمائی نبوده و با فاقات شهرت و خودنمائی کاملاً واقفم (چنانچه عملاً هم دیده‌اند) تاکنون زیاده از ۳۰ جلد کتاب در فنون مختلفه نوشته‌ام و ابداً بفکر تظاهر نبوده‌ام ولی اخیراً جهانی محرک داعی در طبع و چاپ این کتاب گردیده.

از اطراف قلم‌های خیانتکار مفسدان و لسان بازیگران بنای جولان را گذاردند چون میدان را خالی دیدند هر چه خواستند گفتند و هر چه توانستند نوشتند آری

مهر درخشنده چه پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود

مخصوصاً در مصر (که یکی از مراکز علمی و شهرهای دانش اسلامی امروز بحساب آمده) متأسفانه ایادی مرموزی جداً بکار پرداختند نفیاً و اثباتاً خود نمائی‌ها نمودند و بوسیله نشر کتب و مقالات امر را بر عوام و بی‌خبران مشتبه نموده و برادران موحد جمع‌ی را در نظر برادران حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مشرک و کافر و غالی معرفی نمودند.

ولی بعضی از آنها که نمیتوانم خود را راضی تمام و آنها را جزء ایادی مرموز بحساب آورم چون اهل علم و قلم میباشند (داعی بتقاسیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه مند و مأنوس میباشم) روی عادت خلفاً عن سلف بسیار مؤدب و در لفافه و

کاهی از ادب خارج علنی و بر ملا کتابهایی مشتمل بر همت های نا روا و دروغبای شادخار مانند (السنة والشیعة) نشر داده و نیشبائی بعالم تشیع زده و میزند،

ولی بر عکس بعضی از آنها چنان لکه های تاریخی برای خود در تألیفات گذاردند که هرگز پاک نکرد و بعد از گذشت سالها و قرن‌ها دانشمندان بیطرف آنها را مردمان مغرض بای اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند.

مانند دکتر محمد حسین هیکل مؤلف کتاب حیات غرض و زری دکتر هیکل مصری که غرض رانی بای اطلاع خود را در نوشتن آن کتاب ظاهر نموده !!

چون علی القاعده رسم است کسیکه زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را مینویسد باید از حین ولادت تا دم مرگ تمام وقایع زندگانی او را ضبط نماید و الا اگر نقصانی در آن تاریخ باشد نویسنده را بای اطلاع و با مغرض میخوانند و بزرگترین نقص برای مورخ آنست که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید.

در تاریخ زندگانی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) يك روز مهمی بوده و آن هیجدهم ذی‌حجه الحرام سال دهم هجرت است که پیغمبر از سفر مکه (حجة الوداع) برگشته و در صحرائی بزرگی بنام غدیر خم که منزل لگام نبوده هفتاد هزار جمعیت حاج یا بعقیده بعضی از اکابر علماء عامه مانند امام ثعلبی در تفسیر و سبب این جوی در تذکره و دیگران یکصد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگاهداشته وقت ظهری بعد از نماز منبر رفته خطبه ای خوانده عهد و پیمانی با مردم بسته و امت را امر بیعت با علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) نموده و آن سه روز از مهم تاریخی زندگانی رسول الله بوده است نمیدانم چرا آقای دکتر هیکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده (یا بقول بعضی در چاپ اول نقل نموده و در چاپ دوم محو نموده) !!

اگر بگویند در تاریخ زندگانی رسول الله همچو روزی نبوده قطعاً خلاف فرموده اند برای آنکه علماء بزرگ سنی عموماً و کسانی که مراتب علمی آنها بمراتب از آقای

د کتر هیکل بالاتر بوده در کتب معتبره خود ثبت وضبط نموده اند .

برای کشف حقیقت و پی بردن بساند حدیث غدیر در این روز مهم تاریخی از کتب اکابر علمای عامه مراجعه کنید به ص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ همین کتاب تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است .

پس چرا ایشان ننوشتند قطعاً نمی توانم بگویم بی اطلاع از تاریخ بوده اند زیرا کسی که بمقام استادی و وزارت فرهنگ میرسد این اندازه بی اطلاع از تاریخ نخواهد بود آنها تم تاریخ اسلام پس حتماً غرض ورزی گردیده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال نمودند بننوشتن ایشان یا امثال ایشان حق از میان می رود و حال آنکه ایشان خود را ضایع نمودند و الاً محال است حق از میان برود

نیست خفاشك عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

هزار و سیصد سال متجاوز است که لموبها و خوارج و نواصب و اتباع آنها خواستند این چراغ را خاموش کنند نتوانستند چگونه آقای هیکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند قطعاً جز فضاحت در دنیا و آخرت نتیجه ای نصیب آنها نخواهد گردید .

بقول امام شافعی (محمد بن ادریس) که گوید تعجب است از حالات علی بن ایطالپ (ع) که دشمنان آنحضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان میدارند دوستان او از راه قیقه و ترس از اعدای حقایق را اظهار نمیدارند ملک تمام کتابها از دوست و دشمن پراست از فضائل و مناقب آنحضرت پس معلوم میشود حق و حقیقت هیچگاه زیر پرده نمی ماند مانند آفتاب که اگر چند روزی زیر پرده ضخیم ابر بماند عاقبت ظاهر خواهد گشت .

بدیهی است مورخ و نویسنده هر کس و دارای هر عقیده باشد قلم که بدست گرفت باید بیطرفانه بنویسد و اگر خیلی بیطاعت و عصبانی و ناراضی از پیش آمد تاریخی میباشد یاورفی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند (چنانچه بعضی نمودند) نه آنکه بکلی ترك نقل نموده و خود را مغرض معرفی کند - واقعاً جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آنحضرت حتی امور داخلی خانواده ای را که اخلاقاً نباید بنویسد مانند شوخی

و مزاحی که با عایشه در بستر بیماری نموده نوشته است ولی يك چنین واقعه مهمی که در حضور هزاران نفر صورت وقوع یافته ترك نموده ! **نموده بالله من التعصب والعدا** خلاصه از این قبیل نویسندگان که تحت تأثیر عادت قلم فرسایی کرده اند بسیار میباشد . ولی بعضی از آنها تند تر رفته و قلمهای شکسته خود را بر خلاف حق و حقیقت روی ورق پاره ها آورده و حقایق را مستور و باسلام و اهل بیت پیغمبر بچنگ بر خاسته اند

واقعاً جای بسی تأثر است افراد دانشمندی که بمقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند بدون تفکر روی عادت کتابهایی بنویسند و مطالبی در آن درج نمایند که بکلی خالی از حقیقت و صرف افترا و هر بیننده ای را بتعجب آورد که چگونه مرد دانشمندی سند بی اطلاعی یا غرض ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده !!

مانند احمد امین نویسنده معروف مصری که در

احمد امین مصری و فجر الاسلام

کتاب از تألیفات او بنام فجر الاسلام و ضحی الاسلام بدست ما رسیده با مقدمه ای که دکتر طه

حسین بر آن نوشته و در آخر آن مقدمه صریحاً میگوید (بدون ترس و خوف میگویم که من و احمد امین باهم متحذیم تاحقایق را مجرد نموده در معرض عموم قرار دهیم ؟) باید به آقای طه حسین گفت اشتباه کرده و از تاریخ عبرت نگرفته اند که از هزار سال قبل تا بحال برادران شما قوی تر از شماها اتحاد نمودند نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند برای آنکه در قرآن فرماید **والله متم نوره و لئو کره الکافرون** مطالبی که در این کتاب نوشته شده هرگز از قلم يك عالم متدین سنی و مرد دانشمند مطلع منصف جاری نمیکرد زیرا از لابلای اوراق این کتاب عین عقایدی که قرنها خوارج و نواصب نوشته اند و نهتهائی که بعالم تشیع زده اند ظاهر و هویدا میباشد .

و کلامی اطلاعی از عقاید ملل یا غرض رانی نویسنده بارز و آشکار است .

ولی شنیدم بواسطه جوابهایی که داده شده و فشارهایی که بمؤلف وارد آمده در چاپ جدید بعضی مطالب را حذف نموده اند .

چون چاپ ثانوی را ندیده‌ام نمیتوانم فضاوت در چگونگی آن بنمایم ولی همین قدر میدانم عقلا و منطقاً بلکه دیناً حذف کردن نه‌میتوان - تنها مفید تام نیست بلکه باید صریحاً بنویسند آنچه قبلاً نوشتیم خالی از حقیقت بوده.

ثانیاً بر فرض صحت در کتاب عربی حذف کردن جبران خسارت‌هاییکه از ترجمه فارسی آن اگر بعض جوانان پارسی زبان بی‌خبری خردوار آموخته نینماید.

لذا ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانیکه اگر تحت تأثیر کلمات فریبنده این قبیل نویسندگان بی مغز قرار گرفته اند با نشر این کتاب کشف حقایق نمائیم.

جواب کاشف الغطاء باجه‌امین در کتاب اصل الشیعه

خوشبختانه وقتی که آن کتاب را مطالعه نمودم که کتاب مقدس اصل الشیعه و اصولها تألیف آیه‌الله مجاهد فخر الشیعه و ناصر الشریعه حضرت آقا شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء^(۱) دامت برکاته از نجف اشرف در جواب او منتشر شده بود.

(الحق کتابیست بسیار عالی و متین و ساده و بر هر فرد شیعه لازمست یک جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد و باهل بیت خود بیاموزد تا بحقیقت مذهب خود آشنا شده قریب بازنگرانرا نخورد).

خداوند متعال توفیق کامل عنایت فرماید بغضل دانشمند معاصر شاهزاده والاتباع علی رضایریا خسروانی که برای استفاده فارسی زبانها پیارسی ترجمه نموده‌اند بنام (ریشه‌های شیعه و پایه‌های آن).

علاوه بر اجده امین نویسندگان دیگری در مصر و دمشق چون محمد ثابت

(۱) مرحوم آیه‌الله کاشف الغطاء اومفاخر اکابر علمای شیعه و از مراجع تقلید ساکن نجف اشرف بودند و تا بپشتن گذشته جهت تئیر آب و هوا بکرند در خاک ایران آمدند متأسفانه مسیح دو شنبه میهمدم ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۳ بعد از ادای نیاز مسیح بسنگنه قلبی دادغانی راوداع گشت چامه سلطنی بالخصوص شیخان از این ضایعه استنکات متامل و متاخر گردیدند .
جنازه آن مرحوم بنه سره با تشییع عمومی ملی و احترامات دولتی ایران و عراق بنجف اشرف حمل در مقبره منصوسی در وادی السلام دفن گردید .

در الجولہ فی ربوع شرق الادنی و عبدالله فصیمی درالصراع بین الاسلام والوثنية - و محمد کرد علی در اقولنا و افعالنا - و محمد سید کیلانی در شریف رضی - و شیخ محمد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه - و موسی جارالله در الوشیعة فی نقد عقاید الشیعة - و دکتر طه حسین در العثمان - و دیگران بنوشتن کتاب هاومقالات و مجلات و جرائد و قلوب شیعیان را جریحه دار و بهت‌های بسیار و اهانت‌های بی شمار بین برادران مسلمان (سنی و شیعه) کدورتها ایجاد مینمایند.

عجبا عده‌ای از فضلا ایرانی هم دانسته یا ندانسته یعنی بضرهای آن واقف بوده یا نبوده این قبیل کتب را ترجمه پیارسی نموده و در دست رس جوانان ظاهر مسلمان بی‌خبر از مبادی اسلام و تشیع قرار داده و آنها را بهمانی عالیه دین و مذهب مشکوک نموده.

این کتاب ما برای مصر و مصریها و احمد امین و امثال آنها آماده نشده چه آنکه آنها دیدنه انصاف را بسته و عینک بدبینی زده و با نظر تمصب و عناد حقایق را مینگرد.

خداوند متعال در آیه ۸۴ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل فرماید و نزل من القرآن ماهو شفاعة لحمه للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً (۱)).

پس نشر این کتاب برای بیداری جوانان تارس و برادران بی‌خبر پارسی زبان میباشد که قریب فریبندگان را میخورند چه آنکه دستکاه هائی در همین طهران بکار افتاده که گردانندگان آنها بصورت شیعه ولی در پس پرده بعقیده و هابپها و نوابص و بقایای خوارج و طرفداران اموپها میباشد که علاوه بر نشریات فاسده با نطق و گفتارهای فریبنده بنام طرفدارای از اتحاد اسلام جوانان بی‌خبر را منحرف و متزلزل مینمایند.

(که یکی از آن نشریات مرتب برای داعی میامد چون هر کجا سراب را آب و مطالبه را آرزو نشان میدادند داعی در جواب بر میامدم و آنها ناچار میشدند جواب

(۱) و ما آنچه از قرآن فرستیم شای دلو دست الهی برای اعدا یانست و لکن طالبان را بجز زبان چیزی نتواند افروزد.

را در تشریفه خود منتشر کنند چون این عمل بر خلاف میل و رویه و عقیده آنها بود بعد از آن نشریات برای داعی نفرستادند تا از جوابهای داعی مصون بمانند و رویه خود را که اشتباه کاری بری خبران باشد عملی نمایند.

لذا لازمست آن جوانان بی خیر با کمال بی طرفی با دیدن انصاف بدون تعصب و عناد این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند تا بداند آن قبیل اشخاص در خارج و داخل تنها قاضی رفته باطلیلی بنام حق انتشار دادند.

و بفهمند که آنها آبادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملیت ما فعالیت‌هایی مینمایند بلکه پیدنایی هستند مستقیماً یا غیر مستقیماً دست نشانده یگانگان و مرتبط با دستگاههای جاسوسی آنها که بقول امروزها افراد حساس ستون پنجم یگانگان اند که وظیفه آنها در این مملکت تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملت نجیب ایرانی میباشد.

این قبیل اشخاص در لباسهای مختلف مشغول انجام وظیفه اند حتی در لباس مقدس روحانیت (که بحمدالله ملت بخوبی آنها را میشناسند) مانند کرکی که بجلد میش رفته یا زردی که عمامه بس کاذبه برای ربودن کوه کران بهای ایمان مردم خود نمائی میکنند.

چنانچه در نیم قرن اخیر بسیاری با این لباس مقدس بنام طرفداری از اتحاد اسلام تیشه بریشه اسلام و تشیع میزدند و مرام نواصب و خوارج را بصورت دلسوزی دین در جامعه نشر داده گاهی انکار رجعت و معراج رسول الله و شفاعت و عزاداری و زیارت قبول اولیاء الله و اهل بیت عترت و طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده و اهانت بمقامات مقدسه روحانیت و اهل علم و دانش را حیثاً و مستأمدار کار خود قرار داده اند.

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی (ظاهر مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن سنی) و بی خبر از کتاب و سنت که نشر کتابهای چندی ظاهر آن بنام طرفداری اسلام (و در معنی بطرفداری خوارج و نواصب و امویها) بنشهای خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین

مسلمانان پاشیده و باطن کثیف و عقیده سخیف خود را ظاهر نموده در دوره حکومت قبل از طرف سلطان وقت از شمع عملیات او جلو گیری شده بعد از شهر یور ۱۳۲۰ که یگانگان این مملکت اسلامی شیعه را بدون حق اشغال نمودند یروبال باز یکرها باز شد جد آن نشریات خود را بنفع آنها عملی نمودند.

از جمله نشریات او کتاب (ندای اتحاد) است (که برعکس نهند نام زنگی کافور) که از نشر این کتاب نه فقط جامعه شیعیان را عصبانی و متألم نموده بلکه اکابر علماء اهل تسنن را متأثر و بنشر مقالات در مجلات او را از خود طرد نمودند.

زیرا در این کتاب اهانتها و جاسارت‌های بالاتر از آنچه بعضی از مصرها نسبت بمقام مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام نمودند بر بر قلم شکسته خود در آورده و عقاید خوارج و نواصب و امویها را تجدید نموده.

نه همان معرفت بمقام مقدس آنحضرت بوسیله کتاب و سنت و اخبار نداشته بلکه ثابت است دشمن سرسخت آنحضرت و طرفدار جدی امویها بوده.

در اول آن کتاب با کلمات عوام فریبانه مانند آدم دلسوزی بیطرف دم از اتحاد و یگانگی مسلمین میزند فریقین شیعه و سنی را نصیحت و برهبری خود دعوت بترك عقیده تشیع و تسنن مینماید وقتی آدمی دقیقانه کتاب را مطالعه مینماید میفهمد که هدف و مقصد و دعوتش بنواصب و امویها و پیروی از نبیات نا پاک مولای او معاویه بن ابی سفیان میباشد غافل از شعر شاعر عرب که گوید:

و من یکن الغراب له دلیلا یقر به علی جیف الکلاب (۱)

خدا از آن خرقه‌پیز ارادت صدبار که صد بت باشدش در آستینی

دیگری گوید:

اذا کان الغراب دلیل قوم سجد یهم سبیل الهالکین (۲)

در کتابش دم از اتحاد میزند در حالتیکه به نیش قلم (شکسته) خود تخم نفاق

(۱) هر کسی را که کلاغ دلیل و راهنمای او باشد - میبرد او را بر سر سبکای مرده

(۲) زمانیکه کلاغ دلیل و راهنمای قومی باشد - زود است آنها را هدایت نماید بر راه ملامت و نیستی.

پاشیده و بدستور اربابان و با عقیده ثابت خود مولانا امیرالمؤمنین را در جمیع مراحل مفسر و معاویه علیه الهاویه را تبرئه و بامتنبی درجه جسارت کلمات آهانت آمیز بساحت قدس آنحضرت وارد نموده !

اولین روزی که کتابهای او را خواندم فهمیدم که صاحب این نام محرف هرگز سنی نمیباشد بلکه قطعاً اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب میباشد که برای لکه دار نمودن برادران اهل تسنن باین لباس درآمده.

و یا ییدینی است که برای رسیدن به هدف و مقصد خود که جاه و مقام و شهرت یا چیز دیگر باشد مرتکب هر عمل زشت و قبیحی میشود.

چنانچه اهالی کردستان مخصوصاً علمای محترم آنها بخوبی شاهد حالات او بوده و هستند و از چهل سال قبل که بطرفداری سالار بیجنکه این ملت بیچاره قیام نموده عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران بخصوص مردمان محترم سنجندج و کردستان می باشد.

عجب است يك آدم فتنه جو اینك طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده طرفداری اتحاد - عقاید مشنوم خود را ظاهر نموده و بشیعیان موحد پاك و موالی با عظمت آنها از عترت طاهره تاخته و در خلال سطور کتاب مولانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نا لایق و سفاک و شیعیان را مشرک معرفی نموده.

والا هیچ سنی بقول خودشان (چهار یاری) حاضر نمیکرد نسبت بساحت قدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) که خداوند آن به طهارت در شان او فرستاده چنانچه در ص ۶۹۰ همین کتاب مشروحاً ذکر شده و در آیه مباهله آن بزرگوار را بمنزله نفس رسول الله (صلی الله علیه و آله) معرفی نموده و از جمیع ارجاس و نقائص و خطا یا پاك و پا کیزه و مبرا فرموده بشازد و خورده گیری کند ^(۱) تا آنجا که در ص ۲۳ ندای اتحاد (چاپ دوم ۱۳۲۴ شمسی شرکت سهامی چاپ فرهنگ) در تحت تیترا (عمده مزالقی و مزولات امیر) سیزده سهو و خطا و نفس آنحضرت نسبت داده که تمام آنها افک و تهمتها نیست که از نشریات و جعلیات مولای او معاویه علیه الهاویه و اسباب دست خوارج و نواصب و بقایای آنها بوده و میباشد.

(۱) چنانچه از ص ۴۶۳ تا ص ۴۶۹ همین کتاب مشروحاً در باب بسط کلام داده شده است.

کریچه این شیخ مردود قابل اعتنا نبوده که نام او برده شود و خیلی هم متأثرم که نام محرف او را اجباراً در این سطور آورده ام.

بدیعی است هر کلمه از کتاب او جوابهای واضح منطقی دارد که این و جیزه مختص مجال نقل تمام آنها را نمیدهد ولی ناچارم رای بیداری و روشن شدن بعضی از جوانان فرب خورده خواب رفته بعضی از جهات آن قسط اشاره نمایم.

درس ۳ کتاب گوید در زمان حضرت رسول اسمی از شیعه یاسنی مذکور نبوده است - راجع - یعنی شاید آنطور باشد که نوشته ولی راجع بشیعه غلط رفته خوبست خوانندگان محترم برای پی بردن بغلط کارهای او مراجعه نمایند بص ۱۵۳ تا ص ۱۵۶ همین کتاب تا روشن شوند که شیخ مردود تاچه اندازه مانند مولایش معاویه کذاب و دروغ پرداز بوده.

ایضاً در همان صفحه گوید و مؤسس اساس تشیع این سباء یهودی بوده جواب ترجمات او از ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۶ و از ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۰ داده شده.

درس ۵ گوید در قرن دهم هجری دوره سلطنت شاه اسماعیل مذهب تشیع در ایران رسمیت پیدا نمود - جوابش از ص ۱۶۲ تا ص ۱۶۶ داده شده.

و نیز در همان صفحه گوید ابوبکر اسن و اورع و الیق بمقام خلافت بوده باین جهت مهاجر و انصار بانهایت رغبت با او بیعت کردند.

اولا جواب اسن بودن ایی بکر در ص ۴۹۵ تا ص ۴۹۷ و از ص ۸۹۱ تا ص ۸۹۶ داده شده.

ثانیاً جواب اورع و الیق بودن ایی بکر را در ص ۸۲۳ تا ص ۸۳۳ مطالعه خواهید فرمود.

درس ۶ گوید دلیلی بر خلافت امیر موجوده نبوده - برای روشن شدن دلیل و نص مراجعه شود بص ۳۱۷ تا ص ۳۲۵ تا تحقیق واضح گردد.

و در همان صفحه منع نمودن عمر یثعمر (علیه السلام) را از وصیت و مانع شدن از آوردن قلم و کاغذ جهت اجراء امر وصیت را اعتراف نموده ولی در مقابل تأویلات بارده مینماید.

برای پی بردن باصل حقیقت لازم است مراجعه شود به ۶۵۶ تا ۶۶۸ همین کتاب در ص ۷ حدیث با عظمت غدیر را بعنوان دلیل بر خلافت و امامت انکار نموده و مطلب را بسیار ساده و کوچک جلوه میدهد بسیار لازم است خوانندگان محترم مراجعه کنند به ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ همین کتاب تا عظمت مطلب را واضح و آشکار مشاهده نمایند و لمن بر کذب و دروغگو بنمایند.

درس ۸ گوید چون ابو بکر مونس و یار غار پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در مرض موت بامر آن حضرت نماز را با امت خوانده تمام امت بالاتفاق با میل و رغبت تمام با او بیعت کردند.

اولاً توقف و مصاحبت چند روزه برای ایی دیگر ممکن است افتخاری باشد (چه آنکه هر جاهلی در مصاحبت عالم افتخاری دارد) ولی چنین مسافرت و مصاحبت هرگز دلیل بر ثبوت خلافت نخواهد بود علاوه بر آنکه جواب آیه غار و استشهاد با آنرا درس ۳۷۵ تا ص ۳۸۲ داده ام.

نماز خواندن ایی بکر با امت ثانیاً نیابت نماز ایی بکر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بطور قطع ثابت نیست بر فرض ثبوت دلائل بر در امر خلافت نخواهد بود حقایق و حق تقدم بر خلیفه منصوص ابوالفضل

نخواهد بود

چه خوبست برای تقریب انظار مثالی آوریم اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد هرگاه در بسیاری از کارها از قبیل افتتاح امکنه یا استقبالها یا شرکت در جشنها و غیره فردی از بستگان را بعنوان نماینده خود بفرستد آیا پس از مرگ پادشاه آن نماینده میتواند بعد از ماز فدار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت را از کار برکنار و خود را سلطان بخواند بدلیل آنکه روزی بنمایندگی پادشاه در فلان امر یاجشن و یا استقبال شرکت نموده و یا در مسافرت چند روزه ای با پادشاه بوده ام قطعاً جواب عند الغلاء منفی میباشد.

مثل دیگری نزدیکتر بمطلب عرض کنم که اگر فقیه و مجتهدی مریش کرد

و فردی از اصحاب خود را بنیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم بجای آورد آیا پس از وفات آن مجتهد و فقیه آن نایب نماز جماعت به استساک نیابت نماز میتواند خود را جانشین آن فقیه مجتهد معرفی نموده بگوید مسلمین مجبورند تقلید از من نمایند و اگر نمرود نمایند از رقه اسلام خارج اند !!

و اگر جماعتی مخالفت نمایند و بگویند چون ولیعهد موجود است - و این مقامی است که احاطه علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است - علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده - فقط بمحض چند رکعتی نماز نیابت خواندن یا چند روز در مسافرت ترفیق راه مجتهد بودن ایجاد قناعت نمی نماید.

آتش بر در خانه آنها برند با فتن و واهات آنها را بکشد و بیاورد و مجبور نمایند که تسلیم گردند بجانشینی مجتهد و فقیه و اگر قبول ننمایند مشرک و کافر و رافضی خواهند بود !!

آقایان عاقلانه فضاوت نمایند آیا جانشینی فقیه و مجتهد علم و دانش و احاطه استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی خواهد آیا بمحض نیابت نماز جماعت - قناعت برای یثسئله کو هر اندازه هم آدم خوبی باشد ثابت میگردد که مرد موهبته دار باشند تقلید از او بنمایند !!

همچنین است موضوع نماز خواندن ایی بکر با امت بر فرض ثبوت دلیل بر اثبات خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود.

چه آنکه ثبوت خلافت علاوه بر رضای جلی عصمت و اعلیت و افضلیت من جمیع الجهات میخواهد.

آیا چند شبی در مسافرت با پیغمبر بودن یا منصفانه قضاوت کند چند رکعتی نماز با امت خواندن (شمارا بخدا

قسم انصاف دهید) برابری میکند با آنچه منصوص جلیه و خفیه و فضایل و کمالات از قبیل حدیث الدار مع احادیث بسیار دیگر مانند حدیث المنزلة و حدیث المدینه و حدیث المواخات و حدیث الغدیر و آیات الولاية و مباحله - بالاخره - نزول سیصد آیه (بنا

بر روایات اکابر علمای عامه که هریک علیحده در متن کتاب مندرج است (در شأن مولانا امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام).

آیا آنکسی که بالفرض چند رکعتی نماز جماعت با مردم خوانده اولی بمقام خلافت است یا آنکسیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را لایق مقام خلافت دیده و رسماً او را خلیفه خود قرار داد (نه نیابت بنماز جماعت) و صریحاً باینان **انت منی بمنزله هرون من موسی** جمیع منازل هرونی را باستثناء مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که از جمله همان مقام خلافت رسول الله میباشد چنانچه از ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۵ همین کتاب مفصلاً شرح دادیم - **فاعتبروا یا اولی الابصار**

ثالثاً جواب از اجماع و تبعیت تمام امت را از ص ۴۸۲ تا ص ۵۰۴ مطالعه نمائید تا بمعنای اجماع و تبعیت تمام امت پی برید.

رابعاً جواب کذب و دروغ شایخدار او را که نوشته تمام امت بمیل و رغبت بیعت نمودند از ص ۵۰۹ تا ص ۵۲۰ را مطالعه نمائید تا کذاب مقتری بازبگرا بشناسید درس ۹ نوشته است علی وفاطمه (علیهما السلام) در موضوع فدک بحکم ابی بکر قانع و متقاعد شدند - برای پی بردن باصل حقیقت مطلب مراجعه نمائید به ص ۶۳۳ تا ص ۶۸۲ همین کتاب تا روشن و پدیدار شوید.

و نیز در همان صفحه اشاره به حدیث خلعت در فضیلت ابی بکر میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر من غیر از خدا نباشم خلیلی برای خود بگیرم ابو بکر را خلیل خود قرار میدادم.

این شیخ مردود اگر اهل فضل و کمال و تحقیق بود اول مراجعه می نمود بکتاب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علماء اهل تسنن آنگاه استشهاده حدیثی می نمود که لا اقل در نزد خود آنها مردود نباشد و این حدیث نزد محققین اکابر علماء عامه از جمله معجولات و کذب محض است چنانچه علامه ذهبی در میزان الاعتدال ذیل ترجمه حال عمار بن هارون و قرقه بن سويد گوید این حدیث جعل و کذب محض است.

بکریون از این قبیل احادیث در فضیلت ابی بکر بسیار جعل نمودند که در کتب اکابر علماء سنت ثبت است.

درس ۱۰ گوید اگر علی ذی حق در امر خلافت بود چرا قیام نکرد حق بود را بگیرد جوابش را در ص ۸۳۹ تا ص ۸۴۱ مطالعه نمائید.

در ص ۱۳ گوید علماء بصیر شیعه اقرار به بدری مادر اند - اگر این شیخ حقه باز کذاب نبود حق بود برای وضوح مطلب باسانی آن علماء و محل اقرارشان اشاره مینمود چنانچه مادر من کتاب ضمن گفتار من در تمام دوش باقوال دهها از اکابر علماء اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیدم ای که بنظر قارئین محترم میرسد.

از ص ۱۸ تا ص ۲۰ بطرفداری از معاویه دلائل مضحکی اقامه می کند که معاویه را تبرئه و علی علیه السلام را مقصر نشان دهد - و آن بیانات تماماً دلائل محکمی است که این مردود اموی و ناصبی و از هواخواهان نجدی معاویه بلکه تمام بنی امیه حشر الله مهم میباشد.

تا آنجا که در آخر ص ۱۸ بعد از نقل وقایع صفین و تعیین حکمین گوید تا بین امیر دیدند که اظهارات معاویه بر سر مبنی بر تقاضای عدل و داد خواهی است و اظهارات امیر همه از روی لجاج و عناد و خود خواهی میباشد.

در ص ۲۱ انکار مینماید اهانت بعلی علیه السلام را که بزور و جبر آنحضرت را کشیدند و برای بیعت بمسجد بردند و نیز صلوات بر بی بی فاطمه سلام الله علیها و سقط چنین او را - جوابش در ص ۵۰۹ تا ص ۵۱۸ موجود است بعد از مطالعه حقیقت آشکار میشود. در ص ۲۲ توسل بآلمه از عترت طاهره را شرک و کفر و بت پرستی میداند جوابش از ص ۲۱۸ تا ص ۲۳۱ داده شده.

در ص ۲۳ گوید خداوند عالم رسول خود را بلغث مأمور نفرموده. مثل اینکه این مرد رموز باقر آن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحاً اقوامی را مورد لعن قرار داده علاوه بر اخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی از امت را ملعون خوانده برای روشن شدن مطلب وی بردن بحال این مرد حیال مکار به ص ۴۲۷ تا ص ۴۲۹ مراجعه نمائید تا حقیقت مطهر را بدست آورید.

گویا این مردک آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده شده نامیده که میفرماید **وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْفُرَّانِ الْفَخ** که مراد از درخت لعنت کرده شده در قرآن بنی امیه هستند چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیر خود نقل نموده.

و نیز در آیه ۷۵ سوره ۳۳ (احزاب) فرماید **ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهینا (۱)** آنکه در اخبار بسیاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرماید کسیکه علی و شاطعه را ازیت نماید مرا ازیت نموده و کسیکه مرا ازیت کند خدا را ازیت نموده کسیکه آنها را ازیت نماید لعنت خدا بر او باد و خداوند او را برو در آتش افکند.

علاوه بر صراحت در اخبار باین توضیحی که آن حضرت داده ازیت کنندگان بعلی و فاطمه علیها السلام عملاً یا لساناً یا قلماً (مانند معاویه و امویها و اتباع آنها از خوارج و نوابس علیهم لعائن الله (چون کسروی و مردوخ مردود) و امثال آنها مشمول این آیه شریفه و ملعون خدا و یغیمبر میباشند) برای کشف حقیقت و پی بردن بدلائل بیشتری بر لعن ملعون بن ملعون معاویه بن ابی سفیان لازم است مراجعه نمائید به ص ۷۷۵ و ص ۷۸۴ تاروشن و بیدار شوید از خواب غفلت و دشمنان خدا و یغیمبر را بشناسید.

و نیز گوید بر فاسق عاصی لعن جائز نیست - بازم میگویم این مردک از قرآن مجید بکلی بیگانه میباشد و آیات لعن را در باره آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته.

چکنم که مقدمه نویسی مجال شرح و بسط مفصل را بماندهد و الا با نقل آیات و اخبار و تحقیقات بلیغه روی نویسنده را سیاه مینمود و بولی برای روشن شدن مطلب اشارهای مینماید که این مردک نمیداند یا اگر میداند بروی خود نمی آورد و عمدتاً سهو میکند که ماهم میدانیم هر فاسق و هر عاصی کافی نمی شود ولی ملعون میشود.

(۱) آنکه خدا و رسول را (معیان و معالفت) آزار و اذیت میکنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و برای آنان عذاب باذل و غواری مهیا ساخته است.

چه آنکه هر عاصی ظالم و هر ظالم ملعون میباشد برای آنکه مسلم است که ظالمین بر سه طبقه میباشد طبقه اول کفار و مشرکین اند که ظلم بخدا نموده و شرک برای ذات اقدس او جل و علا قرار دادند (بموضوع شرک و مشرکین در ص ۲۰۷ تا ص ۲۱۴ همین کتاب اشاره شد).

طبقه دوم ظالمین بنفس اند که معصیتهائی مینمایند ولی متعددی بغیر نمیشناسند. طبقه سیم معصیت کلانی هستند که بجان و مال و ناموس مردم متعرض اند و ولو ظاهراً کافر نیستند ولی ملعون اند چه آنکه صریحاً در آیات قرآنی آنها را ملعون خوانده اند که از جمله در آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید **اللعنة الله علی الظالمین (۱)** و در ص ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله را نموده و گوید شیعیان گویند در کودکی در چاله آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از همان سرداب بیرون میآید دنیا را پرازدعل و داد میکند!!!

این شیخ وقیح مردود و جعّال حیال خجالت نکشیده که چنین دورغ واضحی را نوشته و نتوانسته (و هرگز نخواهد توانست) کتاب را نشان دهد که در آنجا چنین خبری نقل شده باشد که حضرت مهدی عجل الله فرجه در چاله آب پنهان است و از آنجا ظاهر میشود.

و حال آنکه ارباب خبر و تاریخ نوشته اند که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خلیفه معتمد عباسی شنید که کودکی از اندرون بیرون آمد و جعفر (کذاب را) با خطاب تأخر یا عم از مقابل جنازه حضرت عسکری بر کنار و خود بر آن بزرگوار نماز گذارد فوری امر باحضار آنحضرت داد وقتی رفتند زیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر سرداب حضرت مهدی علیه السلام مشغول نماز است چون توانستند در آب بروند بخلیفه خبر دادند امر داد سقف سرداب را بر سر آنحضرت خراب نمایند وقتی مشغول خراب کردن شدند دیدند حضرت در سرداب نیست - فلذا معروف شد بسرداب غیبت یعنی آن سرداب محل غیبت آنحضرت گردید نه آنکه در سرداب پنهان گردیده و از آنجا ظاهر شود.

(۱) بدایه و آگاه باشه که لعنت خدا بر مستکبران است.

بلکه اجماعی شیعه امامیه و اکابر علماء عامه میباشد که زمان ظهور آنحضرت از مکه معظمه جلوه گر میشود و عالم را بر از عدل و داد میکند.

عقیده بوجود حضرت مهدی (علیه السلام) اختصاص بشیعه ندارد بلکه در کتب فریقین ثبت است و جمهور شافعیه و دیگران از علماء اهل تسنن به قول حضرت عیسی (علیه السلام) در آخر الزمان و در نماز اقامه نمودن بحضرت مهدی (علیه السلام) را معترفند برای وضوح مطلب و شناسائی کامل بحالات شیخ مرود بصفحات آخر همین مقدمه و جس ۹۹۱ تا ۹۹۶ همین کتاب مراجعه شود.

طول عمر حضرت مهدی خرق اعادت است

و نیز در همان صفحه حضرت مهدی (علیه السلام) را مورد تمسخر قرار داده گوید امام هزار و دویست ساله قادر بحرکت نیست و کاری از او ساخته

نخواهد بود !!!

این شیخ کور دل و قیح بقدرت خدا عقیده ندارد و نمیداند که این قبیل امور از نوادر طبیعت و جزء خرق عادت است و خدای قادر توانا بعضی افراد را نادر از ازمیان بشر باین نوع عمرهای طویل ردّ آ بر ارباب ماده و طبیعت انتخاب مینماید و قوای آنها را هم قویاً محفوظ میدارد تا حجت را بر دشمنان کور دل (چون مردوخ و امثال او) تمام فرماید و نمونه کامل و شاهد زنده بر این معنی از قرآن مجید حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبیا و اله و علیه السلام میباشد که در آیه ۱۳ سوره ۲۹ (عنکبوت) صریحاً میفرماید:

وَلَدَد اَرْسَلْنَا نوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ فَاٰتٰیهِمْ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا (۱).

آنچه بصراحت آیه شریفه معلوم میآید مدت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح نهصد و پنجاه سال بوده و قطعاً چهل سال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفان هم با قل روایات چهار صد سال دیگر هم جهت تمثیت امور در امت زندگانی نمود (و جمعی هزار و نهصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند) چنانچه اکابر علماء علمه از

(۱) همانا بشقیق ما نوح را بر سالت فرستادیم او نهصد و پنجاه سال میان قوم و رنك کرد (و خلق را دعوت بعد از برستی نمود).

قبیل طبری و ثعلبی و جارانّه زمخشری و امام فخر رازی ذیل این آیه گویند این نوع اعمار مافوق طبیعت و از عطا بای الهی میباشد.

پس پیغمبر هزار و چهار صد ساله (باز هزار و نهصد ساله) چگونه از او کاری ساخته بوده - همان قسمی که پیغمبر هزار و چهار صد ساله (باز هزار و نهصد ساله) همه کاره بوده از کوری چشم امویها و خوارج و نوابس و تابعین آنها (امثال احمد امینها و مردوخها) امام هزار و دویست ساله هم همه کار از او بر میآید چه آنکه خدای قادر توانا قوای قویه او را نگهداری فرموده تاروژی بیاید و انتقام از امثال (احمد امینها و مردوخها) بگیرد.

بس است بیش از این مجال مزاحمت تمییز و الا اگر جلوی قلم را رها کنم خیلی گفتنیها هست که در این مختصر و جیزه مقتضی بیان نیست این مقدار هم ناچار بودم والا گفتار این شیخ و قیح مرود قابل ذکر نیست و اثری در حقیقت اسلام و مذهب حق تشیع ندارد - چه خوش مناسب مقام سروده.

آب دریا کزو گهر زاید بدهان سکی نیالاید

اگر این تمییز و امثال آن با آن کر و قرّشان توانستند بانوشتن هزلیات نور خدا را خاموش کنند این شیخ مرود و امثال آن هم میتوانند !!!

چقدر خوشوقت گردیدم وقتی در جراید و مجلات دینی نامههایی دیدم از علماء بزرگ سنی مخصوصاً از اطراف کردستان که از این مرد بی باک اظهار انزجار و تنقیر نمودند و رسماً اعلام نمودند که مردوخ (مرود) سنی نیست بلکه خارجی و یسکانه پرست است.

از جمله دلائل بر یسکانه پرستی این مردک و صحت گفتار برادران بزرگ ما علماء اهل سنت آنکه بعد از جنگ بزرگ اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی متفقین افرادی را وادار می نمودند بنام اتحاد و اتفاق بمقتسین یکدیگر امانت نمایند تا شعله آتش فراقه شتعل کردد که از جمله همین مردک بی خدا بی خبر بوده.

فلذا در صفحه آخر کتاب گوید (در این هنگام که متفقین هم بما دست دوستی و هم دست دادند باید موقع را مقتضی شمرده سلاطین اسلام فرمان وحدت و یسکانگی

را در ممالک خود بموقع اجرا گذارند) یعنی بطرفداری متفقین (کفار) مسلمانان همگی باهم متحد کردند!!

خلاصه این قبیل اشخاص نمونه کامل خود خواهی و ییکانه پرستی هستند که میخوانند بنام اتحاد و وحدت کلمه بمقدسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارتها و زورینه دلها را بریز خون گردانند و مسلمانان را مستعمره ییکانگان وهم دست آنها قرار دهند.

اگر علماء روشن فکر جامع الازهر و سایر مراکز علمی برادران اهل سنت هم نسبت بکسانیکه بمقام مقدس امیر المؤمنین علیه السلام اهانت نموده و جسارتها و زورینه و آن بزرگوار را دروغگو و خطاکار و دنیا طلب و حرص بر باست و حب جاه و خونریزی معرفی مینمایند و جامعه با عظمت شیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاک پیغمبر اهانتها نموده و آنها را فاضی و مشرک و کافر و غالی میخوانند و میخوانند بین صد ملیون مسلمانان شیعه با سایر مسلمین جدائی بیندازند و زمینرا برای غلبه ییکانگان در عالم اسلامیت مهیا نمایند،

علناً اظهار تنفر نموده و نیز از پیچوند مقدمه اتحاد مسلمین فراهم میگردد امثال ما را بزحمت جوابها و نشر کتابها و مقالات جوابیه و ادار نمیکند.

والا تا این جدائی برقرار است و بازیگران و ایادی مرعوز در کارند و مذهب حق تشیع را حزب سیاسی بومام معرفی مینمایند حفره جدائی روز بروز عمیق تر و وسیعتر میگردد و پیوسته بنشر کتب و مقالات عمیق و دست این حفره زیادتر میشود.

نصاری دومسجد پیغمبر آزاد باداء فریضه بسبب همین تحریکات و ترزقانات بر بودند ولی شیعیان مسلمان در اداء فرائض غیر حقیقت است که بموید برادران و نوافل در مساجد مسلمین آزاد نیستند اهل تسنن بجامعه شیعه نظر کفر والحاد مینمایند زمانیکه شیعیان

موجود از راههای دور جبهه اداء فریضه واجب (حج) شد رجال نموده قبله گاه خود میروند مورد حملات برادران اهل تسنن قرار میگیرند و در هر کوی و برزن و خیابان

و بیابان - حجازها - سعودی ها - مصرها بالاخره تمام سنیها (که این قبیل افراد ملیس بلباس اهل علم و نویسندگان میباشند مغرض امر را بر آنها مشتبه نموده اند) بمسلمانان پاک موحد شیعه مذهب و پیروان عترت و اهل بیت طهارت بانظر کینه و عداوت مینگردند و آنها را مشرک میخوانند و پیوسته بآنها میگویند اتم مشرکون ۱۹ واقعا جای بسی تأسف است مسلمین صدر اسلام زمانیکه بلاد کفر را فتح میکردند بتمام کفار در عقاید و عمل در دین خود آزادی میدادند.

و آنها را مجبور به پیروی از طریق اسلام نمی نمودند بلکه حاض باهانت آنها هم نمی شدند.

حتی علماء و مورخین در وقعه میاهله نوشته اند وقتی نصاری نجران برای مناظره وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند موقع نماز و عبادتشان رسید بگوشه مسجد رفته مشغول عبادت خود شدند عده ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان (میانند جهال زمان ما) خواستند از عمل آنها جلوگیری و ممانعت نمایند رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع عمل آنها گردیدند فرمود بگذارید آزادانه عبادت خود را بجای آورند لذا در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آنحضرت در مسجد بزرگ اسلام نماز نصاریت و عبادت مسیحیت گذارند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این عمل موافقت و مهربانی - خواست باهل عالم معنای آزادی را بفهماند که دین مقدس اسلام دین جبر و اکراه نیست بلکه دین دلیل و برهان و منطق است.

ولی متأسفانه امروز بر خلاف نص صریح قرآن مجید که در آیه ۹۶ سوره ۴ (نساء) فرماید **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَمَ الْإِسْلَامَ لَمْ يُؤْمَرْ** (۱) و سیره خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (حتی خلفاء خودشان) برادران اهل تسنن (باغواء علماء جامد متعصب خود) با مسلمانان رفتار کفر و بغض مینمایند.

زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی - مالکی - حنبلی - شافعی - زیدی - با همه (۱) بآنکس که اظهار اسلام کند نسبت کفر میدهد و بآنها نگویید شما مؤمن نیستید (تامالو چانش را بر خود حلال کنید).

اختلافاتی که در اصول و فروع با هم دارند در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمتی برای آنها نمی تراشند مگر شیعیان جعفری که بچرم پیروی از عزت و اهل بیت پیغمبر (علیه السلام) (حسب الامر آنحضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم) در مکه معظمه و مدینه منوره (همان جائیکه بهبود و نصاری در اظهار عقیده و عمل بدین خود آزاد بودند) با تازیانه و چوب خیزران آنها را میزند که چرا (بحکم قرآن مجید) سجده برخاک پاک مینمایند و یا قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و محبوب خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت آنحضرت را میبوسند و سلام بر آنها مینمایند !!!

در حالتیکه خود در بغداد و معظم دینم سنیهای از دور آمده قبر شیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را میبوسیدند و توسل با آنها می جستند و احدی آنها را منع نمیکرد - در مدینه منوره در پیش روی قبر مبارک رسول الله (صلی الله علیه و آله) کلاهیای دیوار را بمنوان محل نزول جبرئیل میبوسیدند احدی از شرطه های حرم ممانعت نمیکند ولی شیعیان که میخواهند شرح رسول الله را بنویسند آنها را میزند و زجرشان مینمایند و مشر کشان میخواهند !!!

قط این فشار و سختیها برای شیعیان موحد باک پیروان عترت و اهل بیت طهارت رسول الله (صلی الله علیه و آله) میباشد و حال آنکه سر صیحا در قرآن مجید میفرماید لا اکراه فی الدین کاردین با جبار و اکراه نیست .

هزار و سیصد سال است تقریباً که این آقایان بی فکر در پی چنین عملیاتی رفته ولی با تخریبات بسیار با شتاب بزرگ خودی برده و مقبضه نگردیده اند که بضرر تازیانه و چوب خیزران و فحش و ناسزا و تهمت بلکه قتل و کشتن هیچ مؤمن موحدی دست از عقیده ثابت خود برنمیدارد .

فلذا رسول اکرم خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) آن قاعد عظیم الشأن الهی دستور فرموده که حتی بکفار هم فشار و سخت گیری ننمایند بلکه با ملاطفت و مهربانی و روح و ریحان با آنها رفتار نمایند تا در اثر دیدن برهان و منطق دلهای آنها نرم و بشما نزدیک شوند

بحسن خلق توان کرد رسید اهل نظر
بدام و دانه بگیرند مرغ دانا را
بدیهی است از این نوع عملیات و سخت گیریها جز تأثر خاطر نتیجه ای حاصل

نکرد - بلکه قطعاً از این عملیات در دلهای شیعیان بیشتر رنجیدگی و کوفتگی ایجاد و جدائی حاصل گردد .

از قدیم گفته اند محبت محبت آورد ولی وقتی محبت نباشد قطعاً تکدر بار میآید .

اگر علمای بزرگ جامع از هر جلو بعضی نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات و مقالات آنها بیزاری نجویند (چنانچه علماء سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کردستانی بیزاری جستند) شریمان ناچارند بمقتضای مثل معروف جواب ناخدا یا ناخدا توپ است در دریا برای دفاع از حقوق حقّه ثابت خود جواب تهمت و اکاذیب و لاطاللات آنها را بدهند خوشبختانه شنیده میشود چندی است جمعی از فضلا و دانشمندان باک دل منصف بی غرض از مذاهب مختلفه اسلامی (حنفی مالکی شافعی حنبلی جعفری زیدی وغیره) تشکیل مجمعی داده اند بنام دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است یکدیگر و مجله های ماهانه ای نشر میدهند بنام رساله الاسلام که نویسندگان مذاهب مختلفه معانی مذاهب خود را بوسیله مقالات در آن مجله نشر میدهند امید است این جمعیت موفق گردند تا هدف و مقصد خود را عملی نمایند ؟

ما کمک و مساعدتی از دارالتقريب انتظار نداریم مگر آنکه حقیقت عقاید ما جعفری ها را طبق کتب مؤلفه علماء شیعه بپیران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برسانند تا بنظر شرك و کفر و کینه و عداوت جعفریها نشکند ،

اگر دارالتقريب بتواند آزادی نشر کتب را عملی نمایند که شیعیان جعفری تحت قیادت علماء بزرگ کتب مؤلفه عقاید حقّه جعفریها را در بلاد اسلامی اهل سنت آزادانه منتشر نمایند (همچنانکه کتب علماء اهل سنت در کتابخانه های شیعه آزاد و در دسترس عموم قرار دارند) بررور تمام گفتگوها از میان میرود و حقیقت اتحاد جای آنها را خواهد گرفت بنا بر آنچه می شنویم و در رساله الاسلام گاهی میخوانیم بیش از انتظار ما قدمهای بلندی برای تقرب و تالیف قلوب برداشته شده است ،

چنانچه فاضل دانشمند آقای محمد تقی قمی عضو شیعہ جعفری دارالتقرب نقل مینمودند از زمان تأسیس دارالتقرب و جذباتی فوق العاده اعضا دانشمند بی غرض آن کتابی بوضع گذشته چاپ نگردیده مامی پیوسته دعایکسیم و از خداوند متعال خواهانیم که این جمعیت را از گرفتار اشرار و ایادی مرموز محفوظ بدارد (۱).

و نیز آن مجمع و یا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و دور بودن از تعصب و غشاد و ایجاد اتحادین مسلمین میباشد باقی و پایدار و مؤید به تأییدات خود فرماید.

(۱) در همان موقع بجناب آقای قمی عرض کردم باورم بنیای اشخاصیکه غیث طینت دارند یا بزرگ دست بیگانه نتوانند از اصال خود دست بردارند چه آنکه مثالی است مرفوف توبه کرگه مرگ است. اصل یه لیکو نگردد چون که بنیادش بد است

جناب ایشان اطمینان دادند که دکتر احمد امین در دستگاه دارالتقرب متقبل گردیدند که دیگر غلبی بنحو گذشته برخلاف حق و حقیقت بکار نبرند مامی با اطمینان و عظم مقام آقای قمی سکوت اختیار نموده با نظار آینده ماندیم - طولی نکشید که پیش بینی ما عملی شد.

متأسفانه باز هم از همان دکتر احمد امین مصری مرفوف صاحب کتاب (فی الاسلام) که در حضور حضرت آية الله مجاهد حاج شیخ محمد حسین آل کاتب الطاهر در مدرسه الطلیعہ نیف اشرف باعدو باینکه چون از مسامدو کتب شیعه حاضر نداشتم این خطا رفته و نام و مستفهم و در جلد دوم بنام (ضی الاسلام) جبران مینمایم. (چنانچه در مقدمه اصل التبیانه نگارش یافته) جنایت تازماری بظهور پیوست و کتابی بنام (الهدی والهدویات) در رد وجود حضرت مهدی آل محمد امام دوازدهم ما شهبان جبل الله تعالی فرجه منتشر گردید که در سطح آخر مقدمه آن کتاب با این عبارت ختم کلام نموده که والله نسا ان یوفقنا الی اسحاق الحق و ابطال الابطال !!

معلوم شد که نظر ماصحیح بوده این قبیل اشخاص از خود اراده ای ندارند بلکه فطرتاً یا چه تیبیت اوامر و دستورات الهی خود وظیفه دارند که هر چند صبح یک مرتبه با قلم شکسته خود بچنگه مسلمین برخاسته و با سبک تفرقه وجدائی قلوب ملوینها شیعیان موحد و احرار جریعه دار نموده و خود را نزد اهل علم و دانش رسوا و منتقض و در دشواری صاحب شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خیل و منتقل سازند که بچنگه عزت آن حضرت رفته اند.

و حال آنکه متجاوز از هزار سال است در اطراف و جود مقدس حضرت ولی الله الاعظم محمد بن الحسن مهدی آل محمد جبل الله تعالی فرجه امثال احمد امینها بلکه بهتر و بالاتر از او مانند این تیبیه و این حجر و امثال آنها ایجاد شبهات نموده و جوابهای شافی و کافی الاطرز محققین علما اعلام داده شده و ثبوت وجود آن حضرت را که بنحو تواتر طبق احادیث معتبره از طرق علما اهل سنت - گذشته از روایات شیعه بشرط دین و اشبح و آشکار نمودند اینهم خود لطیفی از

غرض مامی از نشر این کتاب (شبهای پیشاور) بیدار کردن بعضی جوانانی است که ترجمه فجر الاسلام و بعضی کتب دیگر آنها را مشکوک نموده است.

احمد کسروی و ترهات آن
و اشاره بجواب مقالات او
داشت احمد کسروی تبریزی بود که قدم را از همه

اقرایش بالاتر گذارد و دعوی بر انبیکشته گی (نبوت بخیال خودش) نمود.

بدهتای بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه او تأسیس روز عید کتاب سوزی بود که دستور داد باتباع خود که در روز معین هر کجا هستند آنچه کتاب علمی عرفانی ادبی حتی کتب ادعیه و سوره قرآنی بدست آورند بسوزانند و غیر از کتابهای خود او چیزی باقی نگذارند و همه ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام داده میشد.

چنانچه در ص ۲۳ کتاب داد گاه خود چنین نوشته (یک دسته هم سوزانیدن مفتاح الجنان و جامع الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته هوچیکری رامه باینداختند و میکشند (در اینها سوره هایی از قرآن میبوده و شما سوزانیدماید) نادانان نمیدانند که بیشتر بد آموزان و کمره کنندگان آیهها و سوره های قرآن را در کتابهای خود آورده اند و این نشدنی است که مایاس آنها از سوزانیدن آنها چشم پوشیم قرآن هر زمانی که دستاویز بد آموزان و کمره کنندگان گردید باید از هر راهی که هست قرآن را از دست آنان گرفت) (کرچه بانا بود گردانیدن آن باشد).

در ص ۲۴ همان کتاب پس از اعتراف بسوزانیدن کتاب مفتاح الجنان (که پروردگار است که بسبب مخالفت مردمان حدود عنود و ایجاد شبهات آنها روز بروز حق آشکارتر گردد.

بقول ادیب ارباب عرب.

و اذا اراد الله نشر فضیلة
طوبی اتاح لاله ان حود
و در مثل ادبای عرب است: و لولا النار ما فاح طیب العود.
نه فشانود و سبک موهر کند
هر کسی بر طینت خود می تند
نیست فشانک مدوی آفتاب
اوعدوی خویش آمد در سحاب

مشمول بر هفده سوره قرآن است) چنین نوشته ما بسیار يك کرده‌ایم که آنها را سوزانیده‌ایم باز هم خواهیم سوزانید.

این عمل و دستور او بهترین معرف جنون و نادانی و بیگانه پرستی او بوده است که باین وسیله اساس معارف و افتخار و اسلامیت و قومیت ایرانیان را بر باد فنا میداده است چونکه رد نمودن طریقه هر قوم و ملت بسوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست بلکه بطلان هر عقیده ای را باید با حربه برهان و عقل و علم و منطق بکار برد نه با سوزاندن کتب و معارف آنها چنانچه هیچیک از داعیان حق اقدام بچنین عمل مجنونانه‌ای ننمودند.

قطب اسکندر مقدونی در حال مستی امر بآتش زدن کتابخانه تاریخی ایران در تخت جمشید (پرس پلیس) داد و فرانسویها کتابخانه معروف رم و عمروین عاص باصر خلیفه دوم عمر بن الخطاب کتابخانه اسکندریه را که مشتمل بر تمام کتب یونان و مصر و غالب کتب رومیها بوده و مغولها کتابخانه فوق العاده مهمی را که در شهر آره جنب ساوه بوده سوزانیدند و بهمین جهت تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید !!! و این اشخاص برای این اعمال - لکه سیاهی بر تاریخ خود گذارند.

و دیگر احدی چنین دستور مجنونانه ای نداد مگر کسروی تبریزی که باین دستور جنون خود را ثابت نمود.

مانند علی محمد باب که هر دو شاگرد و دستور گیرنده از يك دستگاه استعماری معلوم الحال بوده‌اند. که گفت غیر از کتاب بیان هیچ کتابی نباید توجه نمود !!! علاوه بر این مرد از حیث اخلاق بسیار تند خو و بداخلاق و فحاشی و وقیح و بی حیا بود (چنانچه از لابلای سطور و اوراق مطبوعه او کلاما واضح و آشکار است) در مقابله با هر قوم و فرقه و در مناظره با هر فردی بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار مینمود

گاهی در کتب خود جمله بشعیان میکرد و شیعه گری مینوشت هزاران تهمت‌ها و فحش‌ها و دروغ‌ها بآنها نسبت میداد !!

گاهی قدم را بالاتر میکشاد بدختر يك پشیمیر و امامان معصوم و عترت طاهره

رسول اکرم صلی الله علیه و آله جسارتها مینمود که خوانندگان کتابها و مقالات او خیال میکردند او سنی عامی متعصب و یا از بقایای خوارج بی حیا و نواصب است.

بعد در پیرامون دین مقدس اسلام وارد شده و منکر خاتمیّت گردیده حمله بتمام شعائر دینی و علماء اسلام از نجف اشرف تا جامع الازهر مصر نموده و تمام مبانی دین مقدس اسلام را از توحید و نبوت و امامت تا معاد را با اهانت‌های مسخره آمیز بیان و مطرود دانسته !!

خلاصه مأموریت این مرد فاسد تریاکی . . . تولید انقلاب دینی بوده که جوانان یخبزر از همه جا را (که رجال آینده این مملکت اند) با دروغ پردازیهای خود باطل دین و مذهب بد بین و لایبالی و پیاپی محکم و اساس متین دین مقدس اسلام را متزلزل سازد.

الحق در او در تاریخ کمتر همچو بازیکری زیر دست برای بیگانگان تهیه شده بود. انقلاب عجیبی برپا نمود - شیخی - وصوفی - شیعه و سنی - متجدد و متقدم - پیر و جوان را بهم ریخته دروغ‌هایی بافته تهمت‌هایی بهمه زده خلاصه زمینه ساز قابلی برای ایجاد اختلاف و غلبه (واستعمار طلبی) بیگانگان بود.

در قرون اخیر بیگانگان زیادی امروز بسیاری از یهودیها باینها از لیا بهاپها قادر باینها و غیر آنها در این مملکت برای تولید اختلال در نظام و اختلاف بین افراد ملت و بین دولت و ملت تهیه دیدند. ولی باید تصدیق نمود که این مرد امروز خطرناک تر از همه آنها بوده و اگر درست انتقام حق او را از میان نبرده بود شرهای جبران ناپذیری بفتح بیگانگان باین آب و خاک و دولت و ملت میرسانید.

الحاصل سخن کوتاه کنیم و باصل مطلب بپردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم.

در مدت بیست سال قوت که از يك طرف بعضی

نظری بملت چاپ این کتاب

از کتابهای مشرعه مصری و اروپائی ترجمه و در

دست جوانان ما گذارده شد.

و از طرف دیگر کتابهای فریبنده کسروی بعضی جوانان بی خبر ما را منقلب و بدین مقدس اسلام مخصوصاً بمذهب حقه شیعه بدین نمود. !!
نتیجه بزرگی که از این تبلیغات سوء بدست آمد چند دسته گوی بزرگی در مسلمانان پیدا شد بالخصوص تمهت‌ها و دروغهایی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران بمالیم تشیع بستند بعضی از جوانان خامد شیعه را که از مبادی مذهب شیعه بکلی بی خبر و تقلیداً راهبرای میبیدوند متزلزل نمودند. !!
داعی از دو جهت ناراحت بودم و نمیتوانستم آرام بگیرم و ناظر این صحنه بازیگری و اعمال زشت و دروغها و تمهت‌های بیجا کردم.

یکی از جهت آنکه قبلاً ذکر شد که در حدیث وارد است **اذا ظهرت البدع فلعالم ان يظهر علمه و اذا کتم فعلیه لعنة الله (۱)** دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم و بقدر وسع خود دفاع از حریم تشیع ننمایم مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد.
جهت ثانی مقام سیادت بود که غیرت‌ها شمیم و جوش سیادت درونم را میگذاشت و تحریک بمبارزه مینمود.

البته تا آنجا که وظیفه داشتم در منابر بزرگ و مجالس مهم در حلّ شبهات و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل آنها کوشیدم طبقه جوانان تحصیل کرده روشنفکر را که بداعی نظر نیک دارند (کما اینکه داعی هم بآنها نظر خاص دارم چون رجال آتیه مملکتند) بخطرات بزرگ متوجه و آنها را متنبه ساخته و بحقایق دین و مذهب و بازیگریهای بازیگران توجه داده.

ولی خیلی میل داشتم مستقل کتابی بررد اباطیل و دروغ پردازیهای آنها بنویسم و با حربۀ منطق و برهان اساس پوچ آنها را برهم زنم و پرده بازیگران را پاره و مرد مرا آگاه و بحقایق آشنا نمایم.

متأسفانه گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یک سالی در بیمارستانها گذرانیدم (۱) زمان ظهور بدعت‌ها بر عالم است که علم خود را در دفع بدعت‌ها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید پس لعنت خدا بر او باد.

بطوریکه قوای خود را از دست داده توانائی چنین امر بزرگی در دایم نمانده.
دکترهای مهم طهران و بیروت هم دستورات احکام کامل دادند بقسمیکه نه بخوانم و نه بنویسم و نه فکر نمایم و نه تأثر و تألم پیدا کنم. !!

روزی در پایان فکر بسیار که ناراحت‌م نموده بود میان بستر بیماری باین نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی انصاف از خدا بیخبر در اطراف مذهب حقه جعفریه نوشته و تمهت‌ها زده و اخلاعات نموده اند ممکن است خلاصه جواب آنها در کتاب مناظرات پیشاور ما که از روی جرائد و مجلات هندی استنساخ نموده موجود باشد. لذا در همان بستر بیماری این کتاب را مطالعه عمیق نمودم قدری قلبم آرام شد چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی و مردوخ (مردود) کردستانی و دیگران بشیعین نموده اند در آن جلسات مناظرات مورد بحث ما قرار گرفته و جوابهایی که داده شده در این کتاب موجود است:

بهر آن دیدم که بمقتضای **مالا یدرک کله لایترک کله** در خواست اکابر علماء اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند با حرارتی که مدت‌ها امر بچاپ این کتاب مینمودند عملی نمایم که جوابی ولو مختصر بآنها داده شده باشد.

هزاران شکر خداوندی را که بداعی بهبود عنایت فرمود تا موفق بنشر این کتاب گردم و هدف اصلی از نشر این کتاب متوجه ساختن جوانان منورالفکر روشن ضمیر این مملکت است بحقیقت مذهب حقه تشیع تا فریب فریبندگان را نخورد.

یکی از مزایای این کتاب آنست که از ورق اول **مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علماء سنت و جماعت است**

تا بآخر باستانی چند خبریکه از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده بنا بر قرارداد قبلی فیما بین ما و آنها (چنانچه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده مینمائید) ابتدا استشهادهای بابخارشیعه نمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان داده ام.

یعنی تمام دلائلی که در این کتاب موجود است از کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها میباشد.

چون یکی از شاهکارهای باز یگران که برای فریب دادن بیخبران بکار میرسد آنست که میگویند و مینویسند که آنچه اخبار در موضوع تشییع و اعلان اثنی عشری نقل شده ساخته خود شیعیان است؟ لذا هر منصف عاقلی که این کتاب را بی طرفانه بخواند بی بدو غ پر دانهای آنان میرسد و میفهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره اکابر علماء تسنن هم بما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد.

منتهی آنها بعد از نقل اخبار صحیح و صریحه چون تحت تأثیر عادت قرار گرفته اند تأویلات بارده مینمایند ولی ما باصل اخبار توجه نموده بعد از مطابقه با آیات شریفه قرآنی بشود عقل مورد عمل فراراده انتخاب احسن مینمائیم.

ممکن است علماء و فضلاء بلکه عموم اهل تسنن در ابتداء از دیدن این کتاب عصبانی شوند ولی پس از آنکه قدری دقیق شوند و بظرفانه خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند به بی غرضی ما پی خواهند برد زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقه برآمدند میفهمند که ما در این کتاب زائد بر آنچه علماء آنها نوشته اند نوشته ایم میتوان گفت این کتاب لسان علماء و دانشمندان عامه و مجموعه منقوله از کتب معتبره آنها میباشد.

نوشته های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار کشف حقائق نموده تا خوانندگان بی غرض با انصاف بدانند که نویسندگان مروزی انصاف آنچه مینویسند از روی غرض و کینه ورزی باهل بیت طهارت و شیعیان آنها میباشد.

مثلا احمد امین در فصل اول از باب ۶ ص ۳۲۲
اشاره بلفظ کاری احمد امین
 فجر الاسلام در اخباری که در کتب معتبره علمای
 خوششان راجع بعلم علی (علیه السلام) نقل شده مانند

حديث انا مدينة العلم وعلي بابا (۱) وندای سلونی قبل ان تقعدونی (۲)

(۱) من شهرستان علم وعلی دروازه آنست .

(۲) ستوال کتب الی من قبل اذایک مرا نیاید .

دادن آن حضرت و کلام سلونی عن کتاب الله فانی اعلم معن نزلت وفي ای شيء نزلت (۱) و امثال اینها گفتگو میکند و آنها را از مجموعه لات شیعه و واهی میدانند.

ولی عجب آنکه در صفحه بعد قول عکرمه غلام بربری (مجهول الحال را) که میگوید بر تفسیر تمام قرآن واقفم نقل میکند و در نینماید این نیست مگر عین تعصب و بی اطلاعی از علم دایرت وحدیت - باعداد و اجاج و خبت فطرت .

در فصل اول از باب ۲ ص ۱۳۱ راجع بای ذ غفاری که دومین مرد پاك از صحابه رسول الله بوده (که خود او هم در آخر مقاتل تصدیق میکند که ای ذ از یا کترین اصحاب پیغمبر و مرد متقی و یرهیز کار بوده) نسبت عقیده اشتراکی میدهد و تهمت های ناروا بان مرد پاك میزند و او را اتباع عبدالله بن سباء یهودی مینخواند !!

و حال آنکه در احادیث معتبره منقوله در کتب اکابر علماء اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود خدا مرا امر نموده چهار نفر را دوست بدارم که یکی از آنها ای ذ غفاری است .

چنانچه اکابر علماء سنی از قبیل ابن حجره مکی در صواعق محرقه و احمد بن حنبل در مسند و شیخ سلیمان باخی حنفی در بنایع الموده و ابن عبدالبر در استیعاب و دیگران نقل نموده اند و در ص ۴۳۷ همین کتاب ذکر گردیده .

فقط جرمی که ای ذ غفاری و آن مؤمن موحد پا کرا میفوض احمد امین و طبری و غیره قرار داده که او را متهم بتبیت این سباء لعین و افترا کی بخوانند آنست که مطیع امر رسول خدا بوده و با امر آن حضرت تابع علی (علیه السلام) و از بیعت ای بکر سرپیچی نموده و در منزل آن حضرت معتکف گردیده و موقع تبعید در شامات مردم را بغلاف و لعامت علی (علیه السلام) مینخواند و خلافت دیگران را برخلاف حق میدانسته و آنچه از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) شنیده بود بمردم میرسانید .

همین عمل آن مرد بزرگ صحابی سبب بغض و کینه فراوان گردید که او را مورد تیرهای تهمت قرار دهند .

(۱) ستوال کینه ازمین از کتاب خدا پس بدرستی که من وانا نرم برای چه کس نازل گردیده و در چه چیز نازل شده .

بدیهی است که از آنرا جهل و عناد و تعصب است که محبوب خدا و پیغمبر را اشتراکی
مزدکی و تاج این سبای لعین بدانند ،
عجبا نمی نویسند ای ذر تابع و شیعة خالص الولای علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو
طریقه آنحضرت با سر خدا و رسول او بوده با کمال وقاحت و بی حیائی می نویسند تابع
عبد الله بن سبای لعین و اشتراکی بوده ؟

نوشتهها و تهمت های این قبیل نویسندگان است که بهانه بدست دشمن های دین
داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده چنانچه شنیده میشود کم نیست های عرب
(شیوعی) مخصوصاً مصریها برای جلب قلوب جوانان بی خبر و بی خرد مسلمانان بهمین
نوشتهها استناد جسته میگویند و می نویسند دین اسلام دین کمونیستی است بدلیل آنکه
ای ذر غفاری از اصحاب پاک پیغمبر اسلام مرد مرا امر با شتراک می نموده !!

اینجاست که باید گفت - آتش بیجان شمع فقد کین بنا نهاد - خداوند بشکند
دست و قلمی را که چنین تهمت های ناروا و نسبت های دروغ را روی تعصب با صاحب پاک
رسول الله صلی الله علیه و آله بدهند تا بهانه های بدست دشمنان افتاده وسیله تبلیغات برای عقاید باطله
خود قرار دهند .

عجبا می نویسند چون ای ذر در شامات باغضیا و متمولین میگفت با قتره مساعدت و
مواسات کنید (اگر پولها را جمع کنید و نگهداری نمائید روز قیامت با همین سیم وزرها
سر و صورت و پشت و پهلوی شمارا داغ میکنند) پس از این جبهه این عقیده اشتراکی شبیه
آئین مزدکی می باشد !!

اولا ما در آن زمان نبوده و نمیدانیم آنجناب چگونه بیاناتی مینموده بدیهی است
قلم در دست دشمن بوده هر چه خواسته نوشته ها کلام اعدا عدو علی بن ابیطالب علیه السلام
قطعا نمی خواسته عملیات تبعید شده خلیفه عصر و دوست و طرفدار علی علیه السلام و موحد
پاک حقیقی را بخوبی جلوه دهد .

ولی همین عبارتی را که صاحب فخر الاسلام نوشته مورد دقت قرار داده بخواهیم
قضاوت کنیم می بینیم عین ترجمه قرآن مجید است که در آیه ۳۴ سورة ۹ (توبه) خدای

متمال فرماید والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم تفتکوی بها جباههم و جنوبهم و
ظهورهم هذا ما کنتم لانهکم (۱) .

عوض آنکه از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیده تخری است طبق
صراحت قرآن مجید روی غمزدانی و تعصب جاهلانه یک رجل موحد کامل مانند
ای ذر غفاری را است عقیده و قرب خورده عبدالله بن سبای ملعون قرار دهند و به جامعه
عوام او را مزدکی و اشتراکی معرفی نمایند . و حال آنکه دیگران از اکابر علمای عامه
نوشته اند ای ذر فقط همین آیه را بر اهل شام قرائت مینموده .

وای بر احد امین از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل کردد (اگر معتقد
بآن روز باشد) و در مقابل خود پیرو مردنود ساله مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب
رسول الله صلی الله علیه و آله را ببیند نمیدانم از این تهمتی که زده چه جواب خواهد داد .

واقعا جای تعجب است که این اشخاص از طرفی انتقاد از شیعه مینمایند که چرا بر
بعضی از اصحاب پیغمبر خورده گیری مینمایند .

و انتقاد میکنند و حدیث اصحابی کالنجوم را بر رخ ما میکشند که نباید

(۱) آنانکه جمع و ذخیره میکنند طلا و نقره و اوراق نیکند در راه خدا پس بشارت دهه
آنها را بیدای دردناک در آن روزیکه کرم کرده و گذاشته خود در آتش دوزخ پس داغ کرده خود
و آن طلا و نقره های گداخته پیشانیها و پهلویها و پشتیهایشان (و گویند) اینست آنچه جمع ذخیره
نهاده بودید برای خودتان و آنچه در اخبار و تفسیر فریقین رسیده مخصوصا اکابر علمای عامه
مانند امام فخر رازی در تفسیر مفتاح القلب و دیگران ذیل این آیه شریفه قضیه را نقل مینمایند
آنستکه ای ذر غفاری در شامات مقابل متمولین همین آیه مذکوره را مینموده چون با معاویه
اختلاف عقیده پیدا نموده و گفتار ای ذر برخلاف میل و سیاست حکومت او بود و زیر بار میل او هم
تبریرقت لذا سابت نامه برای عثمان نوشت دامن را برخلاف جلوه داد قلنا امر به عثمان صادر شد ای ذر
را بطریق که در ص ۴۳۶ هین کتاب نوشته شده بدینند آوردند و از آنجا بر بنده تمیید نمودند -
چنانچه در غیر ذیندین وهب که هوم مفسرین فریقین حتی امام فخر رازی هم نقل نموده این قضیه
واضح و آشکار است که ای ذر بر اهل شام آیه ذکوة را قرائت نمود (نه دعوت بسلاک اشتراکی)
منتهی معاویه میگفت این آیه در باره اهل کتابست ای ذر میفرمود در باره آنها و ما وارد آمد معاویه
از این گفتار در تبیه و متوشش شد و برای او با پوشی ساخت که منبر پس که او کردید .

و هیچ یک از علمای عامه چنین نیتی را که احد امین یا مرد پاک موحد داده نداشته اند
بلکه برخلاف این عقیده حقایق نوشته اند که ای ذر بواسطه قرائت آیات قرآن مرد مرا امر باجاری
احکام اسلام می نموده که از جمله ادای ذکوة بود .

باسحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمودولی خودشان هرچه میخواهند باصحاب پیغمبر میگویند و مینویسند حتی نسبت کفر و شرک با آنها میدهند احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد !!

اگر تبعیض بد است همهجا باید بد باشد و اگر انتقاد جائز است چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته‌اند مینویسند یا نقل مینمایند شرک میشوند و آنها را رافضی میخوانند !!

ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه خاص پیغمبر و محبوب آنحضرت (بنا بر روایات منقول خودشان) انتقاد میکنند بلکه توهین نموده و نسبت شرک و یدینی میدهند صحیح و بیجا میباشد؟ درد دلها بسیار است بگذاریم و بگذریم.

در فصل دوم باب ۷ تهمتها و نسبتهای ناروایی بشیعیان میدهد از جمله عقاید غلات لعنهم الله را بشیعیان پاک موحد نسبت میدهد و حال آنکه بین عقاید شیعه جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرموز از روی تعصب یا غرض رانی یا بی اطلاعی بشیعیان پاک و پیروان اهل بیت طهارت تهمت میزند

برای روشن شدن مطلب و بی بردن بغرض رانی او مراجعه شود به ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۶ و نیز به ص ۱۸۷ همین کتاب تا بدانید شیعیان پاک غالی نیستند بلکه مسلمان و مؤمن موحد پاک میباشند.

در اوایل همان فصل نوشته شیعیان قائل بخلاف علی (علیه السلام) گردیدند حال آنکه هیچ دلیل و نصی از آیه و حدیث صراحت بر این امر نداشتند - جوابش در ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و نیز در ص ۷۴۰ همین کتاب موجود است مطالعه نمایند.

و نیز در همان فصل نوشته عقیده یوصایت علی از جملیات شیعه است جوابش در ص ۶۴۷ تا ص ۶۵۴ و ص ۹۳۲ و از ص ۹۸۸ تا ص ۹۹۵ همین کتاب یاد شده مراجعه نمایند تا دکتر مقتزی را بشناسید.

با آنکه در افضلیت علی (علیه السلام) بر صحابه قول ابن ابی الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده مع ذلك روی تعصب یا غرض و عناد آنرا انکار مینمایند و این ای

الحدید را شیعه معتدل میخواند و حال آنکه این حرف غلط است اگر می گفت تسنی معتدل و منصف مناسب تر بود و الا شیعه معتدل معنی ندارد.

و قول با فضیلت علی (علیه السلام) از جمیع صحابه اختصاص به این ابی الحدید ندارد و بحول و قوه پروردگار متعال افضلیت آنحضرت را نه بر صحابه بلکه بر انبیاء عظام از ص ۴۷۲ تا ص ۴۷۷ و از ص ۷۵۰ تا ص ۷۵۵ و از ص ۸۱۴ تا ص ۸۳۳ و از ص ۹۵۴ تا ص ۹۶۲ همین کتاب بنحو اتم و اکمل واضح نموده ایم.

و در آخر همان مقال تهمت دیگری بشیعیان میزند که علی را افضل از خاتم الانبیاء (علیهم السلام) میدانند و میگویند خدا حلول در علی کرده و با جسم علی یکسان است!! واقعاً جای بسی تأسف است چگونه اشخاص راضی میشوند دین و ایمان خود را لماعیه هوی و هوس قرار دهند.

عقاید غلات علی الهی کجا و شیعیان پاک عقیده موحد کجا اگر احمد امین یک کتاب از علمای شیعه امامیه ارائه داد که در آن کتاب این عقاید نسبت داده موجود باشد سایر گفتارهای او همه صحیح است و اگر نیاورد (و هرگز نخواهد آورد) پس در مقابل همان علمای مصری و هم کارهای خودش سر بریزد که چنین مطالب بی جانی را ناروا نوشته و امر را وارو نشان داده و عقاید غلات علی الهی و حلولیها را بشیعیان پاک عقیده نسبت داده.

اگر بخواهم بتمام جملات بی پر و پای او جواب بدهم مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصل تر میگردد.

خلاصه آنچه نسبت بعقاید شیعه داده تهمت و دروغ محض است کتب علمای شیعه اکثرأ چاپ و در دست رس عموم قرار گرفته مطالعه کنید تا مغرض مقتزی را بشناسید.

اگر فکرهای بنام شیعه قائل بحلول و اتحادند در نزد ما جزء غلات میباشند و ابداً شیعه محسوب نمیکردند.

روی غرض یا بی اطلاعی این دو فرقه کاملاً متمایز را بهم مخلوط نموده و شیعه

را در دنیا یدنامی عمر فی منما یندو حال آنکه علماء بزرگ شیعه کتابها بررد آنها نوشته اند.

اگر غلات خود را شیعه بخوانند باید نویسنده منصف عقاید آنها را با عقاید شیعیان مطابقت کند و خود قضاوت عادلانه نماید وقتی دید عقاید فریقین مطابقت ندارد تشیع آنها را تکذیب نماید نه آنکه برخلاف تثبیت و تنقید نموده و تمام شیعیان موحد پاک را غالی و مشرک بخواند.

کبار از علماء شیعه هر يك كتاب مستقلى در عقاید نوشته اند از قبیل مرحومین صدوق و مجلسی و غلامه حلی و دیگران علیهم الرحمة والرضوان مطالعه نمائید تا کاذب مقتری را بشناسید.

و در ص ۱۸۸ همین کتاب مختصر آما عقاید شیعه را ذکر نموده ایم مراجعه کنید تا بدانید شیعیان مشرک و غالی و تابع ابن سبأ ملعون یهودی نیستند.

اگر ما هم بی انصاف و مغرض و بی اطلاع بودیم اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - حنبلی - شافعی) و فتاوی بی ربط امامان آنها را در اصول و فروع مخلوط نموده تمام سنیها را جزء مجسمه و کمر اهان و مشرکین بشمار میآوردیم.

مثلا عقاید مجسمه اشاعره و حنابله و حشویه را که شهرستانی هم در ملل و نحل نقل نموده پای عموم حساب میکردیم سنیها همگی قائل بجمسیت و رؤیت خدا و مشرک و کافر هستند.

اگر چنین می گفتیم قطعاً خلاف گفته و حتماً مغرض بودیم زیرا عقاید عموم اهل تسنن کجا و عقیده بتجسم و رؤیه که به من از آنها قائل اند کجا.

اگر در میان اهل تسنن جمعی کرامیه - مشارکیه - حوریه مجسمه - قائل بخرافات در عقاید گردیده ربطی بمنهج عموم اهل سنت ندارد.

نویسنده منصف همه را مخلوط نمی نماید که تمامی آنها را یک چشم ببیند و همه را فاسد و کافر بداند.

آیا انصاف است فتاوی نادره ای که از ائمه اربعه اهل تسنن (ابوحنیفه - و مالک

و شافعی - و احمد بن حنبل رسیده بلسر گرفته و مخلوط بهم نموده و تمام جامعه اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم.

از قبیل حکم بمباح بودن گوشت سگ و وضو گرفتن بانیبذ و سجده نمودن بنجاست خشک و نکاح نمودن پدر دخترش را بزنا و موافقه با محارم بوسیله پارچه حریری که بر آلت تناسلی پیوشاند و نکاح امارد در سفر و غیر آنها ؟

که اینک در مقام شرح و تفصیل تمامی آن فتاوی وارده و رد آنها نیستیم من باب نمونه و شاهد اشاره شد.

اگر احمد امین مغرض و یا بی اطلاع و مغلطه کار نبود در ص ۱۳۲ و ص ۱۳۴ تهمت‌ها بشیعیان نمیزد و نمی گفت که شاه پرستی زردشتیهای ایرانی داخل مذهب شیعه شده بهمین جهت اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب میدانند.

جواب این تهمت‌ها را از ص ۹۷۴ تا ۹۹۸ همین کتاب بخوانید تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه حقه امامیه از شاه پرستی ایرانیان قدیم (قول او) گرفته نشده بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علماء بزرگ خودشان نقل نموده اند اخذ گردیده است - گذشته از متفولات متواتره نزد اکابر علماء شیعه.

در ص ۳۱۸ انکار نصوص مینماید و میگوید پیغمبر تعین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امر را برای امت واکذار نموده.

اولا جواب این انکار از ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و از ص ۶۰۰ تا ص ۶۰۶ و از ص ۶۱۳ تا ص ۶۲۴ همین کتاب داده شده است.

ثانیاً خوب بود آقای احمد امین با کمک گرفتن از تمام علماء تسنن معین مینمودند که در کجارسول اکرم صلی الله علیه و آله امر خلافت را برای امت واکذار نموده و چنین دستور داده ما که اسناد نص خلافت و دلائل خود را در اصل کتاب ذکر نموده ایم خوب بود آقایان هم يك سند ذکر می نمودند که پیغمبر فرموده باشد امر خلافت را برای امت واکذار نمودم که خودشان جمع کردند و تعین خلیفه نمایند.

فقط آقایان اهل تسنن يك جمله دارند که با آب و تابی آن را نقل مینمایند که

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **لا تجتمع امتی علی الضلال (۱)** پس بهمین دلیل اجماع امت در خلافت اثبات حق مینماید.

جواب از اجماع و این دلیل پوچ آنها را هم از ص ۴۸۲ تا ص ۴۹۲ همین کتاب مطالعه فرمائید تا حق آشکار گردد.

در ص ۳۲۲ گوید شیعیان از قول علی جعل کرده اند که فرموده **ساوئی قبل ان تفقدونی (۲)** جواب این جمله مفصلاً از ص ۹۳۵ تا ص ۹۳۹ همین کتاب موجود است مطالعه فرمائید تا بدانید احمد امین چگونه غرض ورزی نموده یا بی اطلاع بوده و نپندارسته که شیعیان هرگز جعل نموده اند بلکه علماء عامه که براتب اعلم و اکمل از استاد احمد امین بودند نقل نموده اند.

و نیز گوید شیعیان امامیه گویند امام منتظری خواهد آمد و این از بدع عقاید آنها میباشد !!!

خوانندگان محترم راجع باین موضوع مراجعه کنند ص ۹۹۱ تا ص ۹۹۶ همین کتاب و همچنین در آخر همین مقدمه اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده ایم مطالعه کنید تا مغلطه کار سفسطه باز را بشناسید.

خوبست سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغهای شاخدار و تهمتهای عجیب آن مروجی انصاف بحث ننمائیم.

مردمان منصف پاک دل میدادند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود (رسول اکرم و امامان از عترت طاهره آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین) بهترین دین پاک توحیدی را دارند و بین عقاید یهود و نصاری و مجوس و غلات و اسلام بخوبی فرق میکذارند و انتخاب احسن نموده دین پاک توحیدی اسلام را خالی از خرافات قبول نموده اند مطلب را در همین جا ختم میکنیم و مناسب این مقام شعر ادب پارسی زبان را که بسیار نیکو سروده ذکر مینمائیم که گوید:

(۱) امت من اجماع بر کراهی نمی نمایند.

(۲) سؤال کنید از من قبل اذان که مرا نپایید.

ای مکس عرصه سیمرخ نه جولان که تو است

عرض خود میری و زحمت ما میداری
و اما کلمات و گفتارهای کسروی تبریزی بقدری متشقت و مانند خود او درهم و برهم است که بگفتار مجانبین و بلهیا (که گاهی فحش میدهند و گاهی پرت و پلا میکوبند) شبیه تر است تا بکلمات عاقل منطقی که محتاج بجواب باشد.

ولی برای پیداری جوانان روشن ضمیر منصف که باید دزدان خانگی و سفسطه بازهای مغلطه کار را بشناسند مختصراً اشاره مینمائیم.

اشاره بملفوظهای کسروی و جواب آنها

در گفتار یکم شیعه گری مانند گذشتگان از خوارج و نواصب پیدایش شیعه را از عبدالله بن سبأ پهلوی میداند.

جوابش را از ص ۱۵۳ تا ص ۱۶۶ همین کتاب مطالعه کنید تا باز یکران و فریب دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید.

درس ۵ گوید از جعلیات شیعه است که علی را بزور برای بیعت بمسجد بردند. جوابش در ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۸ همین کتاب داده شده است تا خوانندگان محترم بدانند که این موضوع از جعلیات شیعه نیست بلکه بزرگان علماء سنی هم نوشته و اقرار نموده اند که آنحضرت را در بدو امر بزور و جبر برای بیعت بردند.

در چندین جای همان کتاب تکرار نموده (چون مکررات درهم و برهم در کتابهای اوسبیار است) که از مجعولات شیعه است اخباری از قبیل آنکه دوستی علی علیه السلام نوای است. که گشای بان ضرر نمیرساند - و گریستن بر حسین علیه السلام باعث دخول در بهشت است. جواب این مغلطه از ص ۵۲۱ تا ص ۵۲۶ داده شده است.

در گفتار دوم اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا میگوئید و بجه دلیل ثابت مینمائید.

دلائل بر عصمت ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بسیار است مختصراً در ص ۹۸۳ همین کتاب نقل گردیده.

در ص ۲۱ راجع بندیر خم و نصب علی (علیه السلام) بخلاف و امامت اشکالاتی نموده است .
جوابش در ص ۶۰۰ تا ۶۲۴ همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد تا رفع اشکال گردد
در ص ۲۳ نوشته است که علی (علیه السلام) هیچگاه از عقب ماندگی خود دلنگس نبوده

بلکه راضی هم بوده !!

دلائل برطلان قول او و اثبات اینکه آنحضرت کمالا دلنگس و ناراضی بوده بسیار
است بمختصری از مفصل در ص ۸۳۵ تا ص ۸۴۴ و ص ۱۰۱۱ تا ۱۰۱۲ همین کتاب اشاره
شده است .

درس ۲۷ با استشهاد بآیه شریفه قرآن مجید میرساند که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بشری

بوده مانند دیگران !!!

برای حل معما و جواب این مغلطه و پی بردن باینکه خداوند علم غیب خود را
بیعی از برگزیدگان خلق افاضه نموده مراجعه شود بس ۹۰۲ تا ص ۹۱۰ همین کتاب .
درس ۳۱ و ۳۴ گوید امامان مانند دیگران مرده گان و هیچکاره اند و زیارت قبور

افعه بت پرستی است !!

جوابش را از ص ۲۴۵ تا ص ۲۶۸ همین کتاب مطالعه نمایند .

در ص ۳۹ نوشته است حسین بن علی بطلب خلافت برخاست و توانست کاری از
پیش ببرد کشته شد !!!

جوابش را از ص ۵۳۴ تا ۵۵۵ همین کتاب بخوانید تا بدانید که مفسر شهادت عالم
حسین بن علی (علیه السلام) قیام بحق نموده نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه در چندین
جای کتابش تکرار میکند که برخلاف علی نصی و دلیلی نبوده .

جواب پراکنده گوئیهای او در اثبات دلائل وصوص صریحه درس ۳۱۷ تا ص ۳۲۲

و از ص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ داده شده که علی (علیه السلام) خلیفه منصوص بوده است .

اگر بخوایم بشمار پراکنده گوئیها و سفسطه بازیهای او جواب بدهم خود کتابی

علیحد میخواند با مقدمه نویسی مناسبی ندارد .

علاوه بر همه اینها دروغها و تمتهای بسیاری آن افسار گسسته بشیعیان و علماء شیعه
زده است حقه بازیها نموده و برای جلب نظر عوام و جوانان نارس بی خبر از همه جا عکسهای

چاپ نموده و مذهب شیعه را روی آن عکسها بحقه بازی خرافی نشان داده .

عجب آنکه سفسطه بازها و فریب خوردگان اومیکوند که چون علماء و خطباء
و مبلغین مسلمانان نتوانستند جواب او را بدهند و در مجلس مناظره قدرت علمی نداشتند
حاضر شوند لذا او را کشتند !!!

خوب بخاطر دارم در زمان حیاتش که هیاهویی راه انداخته بود علاوه بر کتابها
مقالاتی در روزنامه خود موسوم به (پرچم) و مجله (بیمان) نشر میداد و آن وسیله
جوانان بی خبر را بدور خود جمع نموده دعوی برانگیختگی مینمود بوسیله چند نفر
از جوانان فهمیده چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلی را بمیل خود معین کند
خلوت یاجلوت در نقری باهم روبرو وصحبت کنیم اگر دلائل مثبتی بر گفتار خود داشته
من تسلیم میشوم والا حل مشکلات شده قرار از میان برداشته بیش از این کمک باختلاف
و تفرقه جامعه ننموده و زمینه ساز برای بیگانگان نشوید .

جواب میداد من مصاحبه و مناظره حضوری نمیکنم (این جوابی بود که بهمه
علماء و بزرگان میداده) مکتبه کنید بنویسید تا جواب بدهم ؟

اشتباه بزرگ همین جاست که مردم خبر نداشتند که از طرف علماء و مبلغین
دین چه بوسیله جرائد علمنی و چه بوسیله اشخاص ازمقم و تهران و شیراز و مشهد و سایر شهرها
بایشان ابلاغ میشد که حاضر شود برای مناظره حضوری جواب میداد من مناظره
حضوری نمیکنم بنویسید تا جواب بدهم و این خود فرار از مباحثات بود چون اهل
فن کلام میدانند بقدری که در مکتبه راه فرار هست در مناظره و مباحثه و مکالمه
حضوری نیست .

مع ذلک عداوتی از علماء حاضر بمکتبه هم شدند مخصوصاً در روزنامه کیهان
مدت مدیدی بین علماء شیراز و ایشان مکتبه سر کشاده میشد و بقدری پراکنده کوئی
و مکررات الفاظ و معانی بکار برد که تمام خوانندگان خسته و پراکنده گوئیهای
او خندان بودند .

یکی از کوچکترین مبلغین خدمتگذاران دین داعی بودم که بعد از پیغامهای مکرر

برای تشکیل مجالس مناظره حضوری و شنیدن جواب بانی عاقبت ناچار شدم بوسیله آقایان مذکور بعضی سفسطه های او مختصر جوابی دادم (که همان سبب شده عذای از جوانان فرب خورده روشن شده فی المجلس از او برگشتند و بی بجهت بازیهای او پردرد) مثلاً جوانان فرب خورده را روشن نموده گفتم یکی از غلط کاریهای شما آنست که مذهب شیعه را بوسیله عکسهای که از دستجات مردمان عوام یاد کوبه یا جاهای دیگر چاپ نموده وارو نشان دادید که هرینند بی خبر کمان کند عقاب مذهبی شیعیان روی موازن این عکسها است.

و حال آنکه علی القاعده عقلا و منطقاً در عقاید هر قوم و ملتی باید از روی اسناد و کتب علمای آنها بحث نمود اگر شما يك كتاب از کتب علماء و فقهاء و مراجع تقلید شیعیان نشان دادید که بسنج زدن و قفل و قفه و قداره زدن و حجله قاسم ساختن و شبیه و سایر چیزهایی که حقه بازی و سفسطه کردهای و بوسیله عکسهای وارو نشان دادهای دستور داده باشند و از ائمه هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده من تسلیم میگردم.

و حال آنکه در دستورات شرعی و رسائل عملیه برای حفظ تن و بدن موازینی معین گردیده کتب فقهیه و رسائل عملیه علماء و فقهاء شیعه در دسترس عموم میباشد (از قبیل شرح لمعه و شرایع و رساله های عملیه مانند جامع عباسی و مجمع الرسائل و عروة الوثقی مرحوم آیت الله یزدی و وسیله النجاة مرحوم آیت الله اصفهانی و ترجمه های آنها فیس الله اسرارهم) را مطالعه کنید یببیند در مذهب شیعه برای حفظ تن و بدن چه احکامی مقرر آمده و صریحاً میفرمایند که اوجب از هر واجبی حفظ تن و بدن آدمی است و هر عملی که موجب ضرر تن و بدن گردد حرام میشود.

حتی در اعمال واجبه مانند وضو و غسل و روزه و حج و غیر آنها که ابواب مفصلی در فقه جعفری دارد گاهی ساقط میگردد.

مثلاً در وضو و اغسال واجبه و مستحبه که مقدمه طهارت است اگر مسلمان بداند در غسل کردن آنها ضرر بشوی از اعضاء بدن میسراند ولو احتمال درد استخوان و

غیر بدهد که باعث خوف شود با شرایط وارده ساقط میگردد.

یکی از موارد جواز تیمم خوف ضرر استعمال آب است بسبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضاء یا جراحت و امثال آنها که بترسد از استعمال آب متضرر یا متألم شود.

بالمعنی که مذهب مقدس جعفری بطهارت و نظافت میدهد و آنرا جزء شرایط ایمان آورده مع ذلك حفظ تن و بدن را مقدم بر هر چیزی قرار داده است.

فقه جعفری اجازه نمیدهد عمداً بدون جهت شرعی حتی سوزنی بتن و بدن فرو کنند یا ناخن را عمداً قسمی بگیرند که خون ظاهر شود.

حتی اجازه نمیدهند در مصائب وارده مو بکنند یا صورت بخراشند و یا خود را بزنند قسمی که بدن را کبود نمایند و اگر هریک از این اعمال را بنمایند گناه کرده باید استغفار نموده و کفاره بدهند.

چنانکه در باب دیات و کفارات مراجعه شود بمعظم دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری پی برده و لعنت میکنند بر سفسطه بازان و بازیگرانی که میخواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده امر را بر مردمان بی خبر مشتبه و وارو نشان دهند؟!

عکس یبندازند که مردعالمی (خرافی بر خلاف دستور شرع و مذهب حقه جعفری) تمام بدش را سیخ و میخ و قفه و قداره و کارد و قفل زده و یا مردانی لباس زنان پوشیده در حجله و غیره شبیه در آورده و بگوید اینها دستور مذهب جعفری است!!

اعمال مردمان عامی خرافاتی جاهل را بحساب مذهب جعفری آوردن و از دلائل بطلان مذهب قرار دادن که مردمان بی خبر گمان کنند واقعاً امامان و بیا علماء و فقهاء شیعه از طرف آن مبادی غالیه امر بچنین اعمال زشتی نموده اند جنایت بزرگ است.

بسیاری از اعمال زشت و خرافی در افراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد نمیتوان آن اعمال را دلیل بر خرابی و فساد اصل مذهب قرار داد.

این وارونه نشان دادن ها دلیل بر حقه بازی و سفسطه های مقله کاری و فساد عقیده کوبنده و نویسنده میباشد.

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر حیال در کتاب شیعه گری ذکر

نموده جسارتهائی است که بخاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله عموماً و خصوصاً متعرض گردیده و صریحاً نوشته ابد این خانواده رجحانی بر دیگران ندارند تا با آنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قائل شویم؟! کجا خدا و پیغمبر مقامی برای آنها قائل شده اند.

و در چند جای کتابش نسبت بساحت قدس امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام با کمال و قاحت جسارتها نموده که قطعاً در وقت هویشاری و با قلم خیر و دانش ننوشته چه خوش سراید شاعر پارسی.

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد
اولا جواب این لطائف مکرر در ضمن بیانات مفصله در لیالی مناظرات پیشاور داده شده و در غالب ادوار این کتاب دلائل متقنه از آیات قرآن مجید و اخبار صحیحیه از طرق عامه ذکر گردیده مخصوصاً درس ۲۲۴ تا ص ۲۳۱ و ص ۹۲ و از ص ۵۵۰ تا ص ۵۷۸ دلائل آیات شریفه و اخبار صریحه اشاره شده.

ثانیاً گویا این مرد شاید قرآن نخوانده و اگر خوانده چون معتقد نبوده عمداً امر را بری خبران مشقه نموده مگر نه اینست که خدای تعالی در آیات بسیاری این خاندان جلیل را ستوده و برای آنها امتیازاتی قائل و مصطفای از خلق قرار داده چنانچه در آیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) فرماید ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض^(۱) و در آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) فرماید قل لاسئلكم علیه اجر الا الموده فی القرنی و من یشتر فحسنة نزلده فیها حسنا (۲)

ولی بیشتر تأثر من در اینست که اکابر علماء عامه و اهل تسنن صریحاً اقرار بولایت و برتری و مقام عالی اعلائی علی و عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و علیهم اجمعین مینمایند ولی این ناخلف بظاهر شیعی زاده انکار نماید فضایل آنها را؟! تمام علماء سنی با احترام تمام نام اهل بیت طهارت را میرند ولی این مرد مرموز هتاک

(۱) بدوستیکه خدا برگزیده آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان فرستادنی هستند برخی از نسل برخی دیگر.
(۲) بگو (ای پیغمبر) من از خدا اجر رسالت جبران نیغیرم که مروت و محبت مرا در حق خوبان و نهان منظور دارد هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش بیزاریم.

برای جلب نظر دشمنان دین باطن فاسد خود را ظاهر نموده و با وقاحت نام آنها را برده

اهل اطلاع میدانند که عموم علماء اهل تسنن
کتاب علماء عامه در فضائل
عترت و اهل بیت طهارت
(باستثناء عده ای خوارج و نواصب) در هر دوره ای
از ادوار معترف بوده اند بفضائل و مناقب آل محمد

سلام الله علیهم اجمعین و حق تقدم آنها بر تمام امت و مخصوصاً جمع کثیری از اکابر آنها کتاب مستقلی بنام اهل بیت طهارت افتخاراً نوشته اند و آنچه بنظر داعی رسیده و الحال در کتابخانه خود حاشر دارم موده القرنی میرسید علی شافعی همدانی -
ینایع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی - معراج الوصول فی معرفة آل الرسول
حافظ جمال الدین زرنندی - مناقب و فضایل اهل البیت حافظ ابونعمین اصفهانی - مناقب
اهل البیت ابن مغازی فقیه شافعی - رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی
تالیف سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی - کتاب الاتحاف بحب الاشراف تالیف شیخ
عبدالله بن محمد بن عامر شروانی - احیاء المیت بفضائل اهل البیت تالیف جلال
الدین سیوطی - فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و الزهراء و السبطین شیخ
الاسلام ابراهیم بن محمد حمونی (حموی) - ذخایر العقبی امام الحرم شافعی - فصول
المهمه فی معرفة الائمة نورالدین بن صباغ مالکی - تذکرة خواص الامة فی
معرفة الائمة یوسف سبط ابن جوزی - کفایة الطالب محمد بن یوسف کنجی شافعی -
مطالب المشول فی مناقب آل الرسول محمد بن طلحه شافعی - مناقب اخطب الخطباء
خوارزم - تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد محقق و مورخ شهر قاضی
بهلول بهجت زنکنه زوری عیاشد.

علاوه بر اینها در تمامی کتب معتبره و تفاسیر بزرگ علمای عامه و اهل تسنن فضایل و مناقب اهل بیت طهارت متفرقاً بسیار ثبت است.

نمیدانم چرا کسروی خجالت نمی کشید در حالتیکه میدانست مغفله میکند و گذشته از شیعیان سنیها بر او میخندند پس خوبست مریدان فریب خورده او بخوانند این کتاب را و عزم بر انکیخته شان سر خجلت بریز اندازند و متنبه گردند و بازی

کران قرن بیستم را (قول امروزها) بشناسند.

اگر با کتابهای عربی سر و کار زیادی نداشت افلا میخواست کتاب ترکی تألیف قاضی غلام بلول بهجت افندی زنگنه زوری را که از اجلة فضلا و علماء معروف قرن اخیر ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفان در اسلامبول و اناتولی مشهور بوده بنام (تشریح و محاکمه در تاریخ آل غلام عليه السلام) را بخواند که بفارسی هم ترجمه گردیده و چاپهای متعدد شده (چاپ اول ترکی و فارسی اوهم در کتابخانه داعی موجود است).

و واقعاً بر هر شیعه شاکلی لازم است آن کتاب مقدس را خریداری و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند. و مخصوصاً برادران روشنفکر و جوانان بی خبر اهل تستن را توصیه بمطالعه آن کتاب مینمایم.

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده در اینجا هم اکتنام فرصت نموده بنقل اقوال بعضی از اکابر علماء اهل سنت در فضائل امیرالمؤمنین علی و اهل بیت طهارت عليهم السلام اشاره نمایم تا خواننده گان محترم بدانند که کسروی تبریزی با احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم تنها قاضی رفته اند که نسبت جعلی بشیعیان داده اند !!

آنها نمیدانند که شیعیان چون معتقد بمبدأ و معادند و پیرو عترت طاهره صادقیند ابداً دروغ نگفته و جعل خبر نمینمایند چه آنکه احتیاجی بجعل خبر ندارند زیرا تمامی علمای جماعت بامادر نقل فضائل اهل بیت همصدا هستند.

از جمله امامان بزرگ اهل تستن که از پیشوایان و ائمه اربعه آنها میباشد غلام بن ادریس شافعی است که مکرر نظماً و نثراً اقرار و اعتراف بفضایل و مناقب اهل الیبت علیهم السلام نموده.

اشعار امام شافعی در اعتراف

بفضائل عترت و اهل

بیت طهارت

چنانچه علامه سمهودی سید نورالدین شافعی که اعلم العلماء مصر و حجاز در اوایل قرن دوم هجری بوده در جواهر القدین از حافظ ابوبکر بیهقی از ربیع بن سلیمان که از اصحاب امام شافعی

بوده نقل مینماید و نیز نورالدین مالکی در ۵ فصول المهمه از کتاب بیهقی که در مناقب شافعی نوشته نقل نموده و خواجه سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۶۲ ینابیع الموده از جواهر القدین نورالدین سمهودی نویسنده تاریخ المدینه که در زمان خود اعلم علماء مصر و حجاز بوده فلا از بیهقی مشروحاً ذکر نموده که گفت روزی بامام شافعی گفتند که مردم سیر و طاقث ندارند مناقب و فضایل اهل البیت را بشنوند (مانند کسروی و احمد امین و اقرا نشان) و اگر مشاهده کنند که یکی از ما ذکر فضائل اهل البیت را مینماید بفرمایند **هَذَا رَافِضِيٌّ** میگویند او رافضی است فوری شافعی فی المجلس انشاد اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته گفت:

اذا فی مجلس ذکرکوا علیاً	و سبطیه و فاطمة الزکیة
فاجری بعضهم ذکرى سواه	فایقن الله سلفیة
اذا ذکرکوا علیاً او بنیه	تشاغل بالروایات العلیة
یقال تجاوزوا یا قوم هذا	فهذا من حدیث الرافضة
برکت الی المهیمن من اناس	یرون الرفض حب الفاطمة
علی آل الرسول صلوة ربی	ولعنته لتلك الجاهلیة

خلاصه معنای این اشعار آنکه گوید زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام میشود بعض دشمنان برای آنکه مردم را از ذکر آل غلام منصرف کنند ذکر دیگری بمیان میاورند پس یقین کنید آنکس که مانع ذکر این خانواده میشود سلفی است (یعنی زنی که از درش حیض شود) آنها روایات بلند نقل میکنند که ذکر علی و بیجهای او نشود و گفته میشود بگنبد ای قوم از این ذکر (یعنی ذکر علی و بیجهای او) زیرا این حدیث رافضیا است یزازی میجویم (من که امام شافعی هشتم) بسوی خدا از مردمی که می بینند رفتن را دوستی فاطمه بر آل رسول صلوات پروردگار من است ولعنت خداوند بر این نوع جاهلیت (که دوستان آل غلام را رافضی بخوانند). و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۶۲ ینابیع الموده ص ۳۵۵ (چاپ اسلامبول) وسید مؤمن شبلنجی در ص ۱۳۹ نورالابصار چاپ سال ۱۲۹۰ فلا از بیهقی و نورالدین ابن صباغ مالکی در ص ۴ فصول المهمه و نیز حافظ جمال الدین زرنندی در معراج الوصول بعد از

این اشعار گفته‌اند که شافعی گفت:

قَالُوا تَرَفُّضْتَ قُلْتَ كَلَّا
لَكِنْ تَوَلَّيْتَ غَيْرَ شَاكٍ
اِنْ كَانَ حَبَّ الْوَصِيِّ رَفْضًا
فَانْتِي اَرْفُضُ الْعِبَادَ

یعنی بمن گفتندی رافضی شدی گفتیم ابدأ نیست رفض دین من و نه اعتقاد من لکن دوست میدارم بدون شک بهترین امام و بهترین هادی را اگر معنی رفض دوستی وصی پیغمبر (و آل طاهرين آنحضرت است) پس بدوستی که من رافضی تر از هه مردم هستم .
یا قوت حموی در ص ۳۸۷ جلد ششم معجم الادباء و ابن حجر مکی درس ۷۹ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق چاپ مصر سال ۱۳۱۲ و امام فخر رازی درس ۴۰۶ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه شریفه **قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اِجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** و خطیب خوارزم در ص ۱۶۹ مقتل الحسین فصل ۱۳ و سید مؤمن شبلنجی درس ۱۴۰ نور الابصار چاپ سال ۱۲۹۰ ضمن باب ۲ و سلیمان بلخی حنفی درس ۳۵۶ چاپ اسلامبول باب ۶۲ نایب الموده از ربع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده نقل نموده اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت:

يَا رَكْبًا تَهْ بِالْمَحْضَبِ مِنْ مَنِي
سَحَرًا اِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ اِلَى مَنِي
اِنْ كَانَ رَفْضًا حَبَّ آلِ مُحَمَّدٍ
فَلْيَشْهَدْ الثَّلَاثُ اَنِّي رَافِضٌ (۱)

و نیز علامه جلیل القدر شیخ عبداللہ بن عبدین عامر شبراوی درس ۲۹ کتاب الاتحاد جب الاشراف و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی درس ۳۱ از باب ۲ و ص ۴۹ از باب ۴ رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳

و حافظ جمال الدین زرنندی در معراج الوصول فی معرفة آل الرسول و ابن حجر

(۱) ما حصل این اشعار آنکه گوید ای سوار دودنه بسوی مکه مقصد باید در دیکزار منی و بساکتین مسجد خیف وقت سحر که حجاج بسوی منی می‌ایند (بدون قیقه هلنی و برملا نهاده و بگو اگر رفض دوستی آل محمد است پس شهادت بدهند بن و انی که من (امام شافعی) رافضی هستم .

مکی درس ۸۸ صواعق محرقه از امام شافعی نقل نموده که میگفت:

يَا اَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللّٰهِ حَبِمْ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ اَنْكُمْ
فِرْضُ مِنَ اللّٰهِ فِي الْقُرْآنِ اَنْزَلَهُ
مَنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْكُمْ لاصْلُوهُ

یعنی ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا و در قرآن مجید این واجب نازل شده (اشاره بآیه ۲۲ سوره ۴۲ است که قبلاً ذکر شد) کفایت میکند در عظمت قدر شما ای آل محمد آنکه هر کسی صلوات بر شما نفرستد نماز او قبول نخواهد شد (اشاره بصلوات در تشهد نماز است که از واجبات نماز است و اگر کسی عمداً ترك صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز بنماید نمازش باطل و غیر قابل قبول است).

و در آخر اشعارش (برای یاد آوری امثال کسرویه و احمد امینیا) سروده که انعام

حجت باشد بر آنها که **لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ - تَكُنْ لَكَ امْكٌ غَيْرَ طِيبِ الْفَوْلِدِ** .

یعنی اگر نباشی در دوستی آل محمد ما در برکت نبینیدی قطعاً حرامزاده ای .

بمناسبت این شعر آخر امام شافعی يك حدیث از صد ها حدیثی که از طرق خاصه و عامه رسیده تقدیم امثال کسرویه و احمد امینیا که مخالف اهل بیت اطهار و مقامات آنها هستند مینمایم و زائد بر معنای حدیث توضیحی نمیدهیم و این حدیث را حافظ ابن حجر مکی متعصب در صواعق محرقه از ابوالشیخ دیلمی نقل مینماید که رسول اکرم **وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ حَقَّ عَتْرَتِي مِنَ الْانصَارِ وَالْعَرَبِ فَهُوَ لِحَدِي ثَلَاثًا مَا مُنَافِقٌ وَاَمَّا وَلَدُ زَانِيَةٍ وَاَمَّا اَمْرِ حَمَلَتْ بِهِ اُمُّهُ فَيَا غَيْرَ طَهْرٍ**

یعنی کسیکه نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب پس او یکی از سه چیز خواهد بود یا منافق است یا ولد زنا است یا ولد حیض است .

از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان جلیل (امثال کسرویه) حب و بغض عترت طاهره محتاج بهشت و دوزخ و علامت ایمان و کفر است

اخبار در فضائل عترت
واهل بیت طهارت

چنانچه اکابر علماء عامه و اهل تسنن با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تصدیق این معنی را نموده اند .

از جمله امام احمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علماء عامه است در تفسیر خود ذیل آیه مودت آورده که محبت و مودت اهل بیت طهارت از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و هر کس خلاف این عقیده داشته باشد کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی میباشد و دلیل بر این معنی خبری است که عبد الله بن حامد اسفہانی باسناد خود از جریر بن عبد الله بجلی روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

من مات علی حب آل محمد مات شهیداً و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له الا و من مات علی حب آل محمد مات قاتلاً الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مکتمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بصره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة كما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد دفع له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيمة مکتوباً بین عینی آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافر الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة (۱).

و نیز سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۴۵ از باب ۴ رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعة اعلاویه مصر در سال ۱۳۰۳ ق تصحیح ثعلبی و امام

(۱) کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد مرده است شهید و توبه کننده از گناه و آمرزیده شده و مؤمنی که دارای ایمان کامل میباشد و رحمت گردیده و کسی که بپیرد بردوستی آل محمد بشارت میدهد او را عزادایل و منکر و نکیر بپشت و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد میرود بسوی بهشت همچنانکه هروس میرود بسوی خانه شوهرش و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد باز میشود در قبر او در بسوی بهشت و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد قرا میدهد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد مرده است برست و جماعت و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد روز قیامت بین دو چشم او نوشته شده است ناصیه است از رحمت خدا و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد کافر مرده است و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد استنمام نی نماید بوی بهشت را .

فخر رازی در ص ۴۰۵ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه مودت از صاحب کشف همین خبر را نقل نموده اند .

و کواشکی در تفسیر خود موسوم بشیبه ازضا حاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرین اند روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لا اسئلكم علی ما ادعوکم الیه اجرا الا ان تحفظونی فی قرابتی علی وفاطمة والحسن والحسین و ابناهم (۱) و میر سید علی همدانی شافعی در مودت دوم از مودة القربی از جابر بن عبد الله انصاری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود تَوَسَّلُوا بِمَحَبَّتِنَا اِلَى اِلَهِ تَعَالٰی وَ اسْتَغْنُوا بِهَا فَإِنَّ بَنَاتِنَا تَكْرُمُونَ وَ بَنَاتُنَا تَرْزُقُونَ فَمَجِّبُونَا امثالنا غداً کَلِّهْم فِی الْجَنَّةِ (۲)

و نیز از خالد بن معدان روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من احب ان یشی فی رحمة الله ویصبح فی رحمة الله فلا یدخل الجنة خلق قلبه شک بان ذریتی افضل الذریات و وصیی افضل الاوصیاء (۳)

و نیز از جابر روایت نموده که آنحضرت فرمود انز هو مودتنا اهل البیت فان من اتقی الله وهو یودنا داخل الجنة معنا و الذی نفس محمد یدیه لا یفزع عبداً عمله الا بمعرفة حقنا (۴)

و این حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق از ابویعلی از سلمة بن اکوع نقل می کند (۱) من از برای ارشاد شما بسوی حق و حقیقت مزدی نیخواهم مگر آنکه حفظ نماید مقام مرا در آفتاب و غویشان من بیتی برای خاطر من احترام نماید اقارب و غویشان مرا و آنها علی وفاطمة و حسن و حسین و اولاد و ذریه آن مردود میباشد . (۲) توسل بپیغمبر بدوستی ما بسوی خداست و طلب شفاعت نماید بها پس بدوستیکه بها اکرام میشود و بسوی ما دوست داشته میشود و بسوی ما روزی داده میشود پس دوستان ما امثال ما هستند فردا (یعنی قیامت) تا ماشان در بهشت اند . (۳) کسی که دوست دارد آنکه مشی کند در رحمت خدا و صبیح کند در رحمت خدا پس داخل نکند در قیامت شکایات باینکه ذریه و اولاد من بهترین ذاری هستند و دومی من بهترین اوصیاء میباشد . (۴) ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت پس بدوستیکه اهل بیتیکه ما را دوست بدارند با ما داخل بهشت میشوند بان خداوندیکه جان محمد در قیامت قدرت اوست هیچ عملی به بنده ای نفع نبرساند مگر بشناختن دوستی ما .

نمود که آن حضرت فرمود **النَّجْوَمُ أَمَانٌ لِّأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ بَيْتِي أَمَانٌ لِّأُمَّتِي مِنْ الْإِخْلَاقِ (۱)**

این اخبار نمونه‌ای از هزاران خبر است که در باره آل محمد سلام الله عليهم اجمعین از طرق عامه و اهل تسنن رسیده است که در مقدمه نویسی بیش از این مجال نقل ندارد.

از جمله اعتراضات کسروی و احمد امین مخصوصاً در کتاب (المهدی و المهودیت) بشیعیان در اعتقاد بوجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که غائب از انظار میباید و این معنی را در صفحات مکرره با آب و تابی تکرار کرده و بیهوشی راه انداخته‌اند و نوشته‌اند این عقیده از جعلیات و ساخته‌های شیعیان است که میگویند امامی هست مهدی نام و از نظر ها ناپیدا.

و حال آنکه خبر نداشتند و زحمت مطالعه و سیر در کتب را بخود ندادند و در مقام تحقیق برنیامدند والا اگر فقط در کتب علماء تسنن (گذشته از کتب شیعه) غور نموده بودند و عناد و تعصب بی جانی نمودند می فهمیدند اعتقاد بوجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و الزمان عجل الله تعالی فرجه که غیب نموده و از انظار پنهان گردیده مخصوص بشیعیان تنها نمی باشد بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ اهل تسنن نیز ثبت گردیده و اکابر علماء عامه از قبیل علامه سمهودی در جواهر المقنن و طبرانی در اوسط و احمد بن حنبل در مسند و ابی داود در سنن و ابن ماجه در سنن و حمونی در فرائد و خواجه کلان بلخی در نایب الموده و ابن حجر در صواعق و امام نسائی در سنن و حصاص العلوی و خواجه بارسا در فصل الخطاب و محمد ابن طلحه در مطالب السؤل و نور الدین جامی در شواهد النبوة و حافظ بلاذری در مسلسلات و محمد بن یوسف کنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و علامه صلاح الدین در شرح الدائر و جمال الدین شیرازی در روضة الاحباب و بیهقی در صحیح خود شب الایمان و شیخ محی الدین عربی در فتوحات و عتقاء المغرب و ملک العلماء شهاب (۱) ستارگان امانت الذری برای اهل آسمانها و اهلیت من امانا بعد برای امت من از اختلاف

الدین در هدایت السعداء و سبط ابن جوزی در تذکره و شیخ عبد الرحمن بسطامی در درة المعارف و شیخ محمد الصبان المصری در اسعاف الراغبین و مؤید الدین خطیب خوارزمی در مناقب و علامه شعرائی در یواقیت و شیخ علی متقی در مرقاة شرح مشکوٰۃ و دیگران از اکابر علماء اهل تسنن که این صفحات مختصر مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی دهد اخبار بسیاری راجع بآن حضرت نقل نموده اند و حتی بسیاری از آنها تحقیقات عمیقی در این باب کرده‌اند.

برای نمونه چند خبری باقتضای مقدمه نویسی از اکابر علماء عامه جهة ینائی جوانان روشن فکر زاندا علی ما سبق در اینجا نقل مینمایم تا بدانند این عقیده از جعلیات و ساخته‌های شیعیان نیست بلکه کسروی تیریزی حیثال فریبند و احمد امین مصری عنود و امثال آنها مغلطه کار بوده‌اند و امر را بر بی خبران مشتبّه مینموده‌اند.

علاوه بر آنکه در ص ۹۹۱ تا ص ۹۹۷ همین کتاب اشاراتی باخبار وارده در موضوع حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شده و در اینجا هم بیان دیگری مینمایم و بعض اخبار دیگر ذکر میکنیم تا کشف حقیقت گردد

۱ - خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در **اخبار بوجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از طرق اهل سنت** باب ۷۳ نایب الموده و علامه سمهودی شافعی در جواهر المقنن و ابن حجر مکی در صواعق محرقه و طبرانی در اوسط از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال (بمختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات) نقل نموده‌اند که در مرض موت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها گریه میکرد رسول اکرم فرمود **ان لکرامه الله ایاک زوجک من هو اقدمهم سلماً و اکثرهم علماً (۱)**

آنگاه آن فرمود خداوند متعال نظر فرمود بر اهل زمین پس مرا اختیار نمود یمنبر مرسل آنگاه نظردیگر فرمود علی را و گزید بوصایت پس بدن وحی نمود که تو را تزویج نمایم باو و قرار دهم او را وصی خودم.

(۱) از جمله کرامتهای پروردگار پتو آنست که تزویج کرد تو را یکی که اقدم مردم است اسلاما و بیشتر آنها از حیث علم و دانش.

یا فاطمة منّا خير الانبياء و هو أبوك و منّا خير الاوصياء و هو بعلک و منّا خير الشهداء و هو حمزة عمّ ايك و منّا له جناحان يطير بهما في الجنة حيث شاء و هو جعفر ابن عمّ ايك و منّا سبطا هذه الامة و سيدا شباب اهل الجنة الحسن و الحسين و هما ابناک و الذی نفسی یدیه منّا مهدی هذه الامة و هو من ولدک (۱)

۲ - شیخ الاسلام حمونبی در فرائد السمطين و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۷ ینابيع المودة از عباية بن ربعی از جابر بن عبد الله انصاری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

انا سيد النبيين و علي سيد الوصيين و ان اوصيائي بعدي اثنا عشر اولهم علي و آخرهم القائم المهدي عليه السلام (۲)

۳ - واز سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل میکنند که گفت وارد شدم بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدم حسین بر پای آن حضرت نشسته و پیوسته دوطرف صورتش را میسوسد و میفرمود :

انت سيد بن السيد اخو الميّد و انت امام بن الامام و انت حجة بن الحجة اخو الحجة ابو حجاج تسمعه تاسمهم قائمهم المهدي عليه السلام (۳)

۴ - و نیز شیخ الاسلام حمونبی در فرائد از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

ان خلفائي و اوصيائي و حجج الله على الخلق بعدي الاثنا عشر اولهم علي و آخرهم و لدى المهدي فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلي خلف المهدي

(۱) یا فاطمه از ماست بهترین انبیاء و او پدر تو میباشد و از ماست بهترین اوصیاء و او هم تو میباشد و از ماست بهترین شهداء و او حمزه هوی پدر تو میباشد و از ماست کسیکه برای او است دویال که پرواز میکند با آنها در بهشت و او جعفر پسر مصعب پدر تو میباشد و از ماست دو سبط این امت و دوسید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و آنها پسرهای تو هستند بآن خدائی که جان من در دید قدرت اوست از ماست مهدی این امت و او از اولاد تو میباشد .

(۲) من آفای انبیاء و علی آفای اوصیاء میباشد بدوستی که اوصیاء من بعد از من دوازده فرزند اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدی میباشد .

(۳) تو یسید یسید هستی و تو یی امام پسر امام برادر امام و تو یی حجة پسر حجة و برادر حجة و پدر حجتیای که گاه که نبی آنها قائم مهدی میباشد .

و تفرق الارض بنور ربها و یناغ سلطانها المشرق و المغرب (۱) .

۵ - و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس (حیرات) نقل میکند که آنحضرت فرمود :

ان علیاً و صبی و من ولده القائم المنتظر المهدي الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و الذي بعثنی بالحق بشيراً و نذيراً ان الثابتين على القول بامامتة في زمان غيبته لا عزّ من الکبريت الاحمر فقام اليه جابر بن عبد الله فقال : يا رسول الله و لثقتنا من ولدك غيبة قال (ص) اى و ربّي و ليخصّ الله الذين آمنوا و يمحقّ الکافرين ثم قال يا جابر ان هذا امر من امر الله و سرّ من سرّ الله فايّاك و الثابت فانّ الثابت في امر الله عزّ و جلّ کفر (۲) .

۶ - و نیز خواجه کلان حنفی در باب ۷۹ ینابيع المودة از فصل الخطاب خواجه سید نجم پارسا که از اکابر علمای عامه است نقل میکند که گوید از امامان اهل بیت طهارت ابوجنّب امام حسن عسکری عليه السلام میباید که متولد گردیده در سال ۳۳۱ روز جمعه ششم ربیع الاول و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش دفن گردید آنگاه نوشته :

و لم يخلف و لدّا غير أبي القاسم محمد المنتظر المسمّى بالقائم و الحجة و المهدي و صاحب الزمان و خاتم الائمة الاثنا عشر عند الامامية و كان مولد

(۱) بدوستی که خلفاء و اوصیاء من و حجتیای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول آنها علی و آخر آنها فرزند من مهدی است پس نازل میگردد عیسی بن مریم روح الله پس نیاز میکند او را و مهدی و روشن میکند (آن مهدی) زمین را بنور خدا و میرساند سلطنت او را بشرق و مغرب .

(۲) بدوستی که علی وصی من است و او اولاد او قائم منتظر مهدی است که بر میکنند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد جور و ظلم بآن خدائی که مرا یقین میبوت کرد و آید به شارت دهند و بیم دهند بدوستی که ثابتین بر قول و عهده بامامت آنحضرت در زمان غیبتش هرگز نترسند از کبریت احمر جا بر آزا برخواست عرض کرد یا رسول الله برای قائم از فرزند شما یقینی است فرمودند آری قسم پروردگار من آنگاه که ۱۳۰۰ (آل عمران) واقعات نمودند . یعنی پاک و پاکیزه گردانند خدا مؤمنان را از کتمان در وقت مفیولیت ایشان و نیست گردانند و هلاک سازد کافران را اگر مغلوب گردند .

(ملخص منی آنکه دو آن غیبت اگر دولت بر مؤمنان باشد بجهت تیز است و استشهاد و تحسین و غیر آن از آنچه اسلح باشد در ایشان را - و اگر بر کافرانست بجهت محق و معوج آثار ایشانست) پس از آن فرمود ای جابر این غیبت امری است از امر خدا و صریح است از سر خدا پس بریز ای شاخ بدوستی که شک و درامر خدای هر چو ل کفر است .

المنتظر ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين امه ام ولد يقال لها نرجس توفي ابوه وهو ابن خمس سنين فاختنى الى الان (۱).

۷- حافظ ابن حجر مکی در ص ۱۶۷ سوانح محرقه بعد از شرح حالات حضرت عسکری امام یازدهم گوید:

ولم يخلف غير ولده (ابي الاسم محمد الحجة) وعمره عند وفاته اية خمس سنين لكن اتاه الله (بارك وتعالى) فيها الحكمة ويسمى القائم المنتظر لانه ستر بالمدينة وغاب فلم يعرف أين ذهب (۲).

۸- شیخ سلیمان بلخی حنفی از باب ۷۱ تا باب ۸۶ را اختصاص داده است بحالات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه - و نقل نموده است اقوال اکابر علماء خودشان را از قبیل هاشم بن سلیمان در کتاب الحجّة - و علامه سمودی در جواهر المقدین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه - و محمد بن ابراهیم در فرائد السمطين - و غدالصابان المصری در اسعاف الراغبین - و محمد بن طلحه در مطالب السؤل - و صلاح الدین صفدی در شرح الدائرة - و ابونعمین در حلیة الاولیاء - و ابن صباغ در فصول المهمة - و کنجی شافعی در کتاب البیان - و خوارزمی در مناقب - و غیرهم از بسیاری از صحابه - و مخصوصاً باب ۸۲ را اختصاص داده بکسانی که حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند باین عنوان:

فی بیان الامام ابو محمد الحسن العسکری اری ولده القائم المهدی لخواص موالیه واعلمهم ان الامام من بعده ولده رضی الله عنهما (۳).

(۱) برای آنحضرت (یعنی امام حسن عسکری) فرزندی نماند مگر ابوالقاسم محمد منتظر نامیده شده بقام وحیة و مهدی و صاحب الزمان و خانم امامان دوازده گانه نزد امامیه و مولد آن امام منتظر نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است و مادرش ام ولد بود که او را نرجس می گفتند و دو موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بوده و الی الان مغفی و پنهان میباشد .
(۲) باقی نماند برای آنحضرت مگر فرزندش ابی القاسم محمد حجة و بعد آنحضرت در وقت وفات پدرش پنج ساله بوده است لکن در همان طولولت خداوند متعال او را سکت داده بود و نامیده شد بقام منتظر برای آنکه آنحضرت غیبت نموده و پنهان شد و شناخته نشد کجا و کث .
(۳) در بیان آنکه امام ابو محمد حسن العسکری نشان داد : فرزندش قائم مهدی را بغواص دوستاش و با آنها تعلیم نمود که امام بعد از او فرزندش مهدی میباشد .

و در این باب دوازده خبر نقل میکند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش امام حسن عسکری زیارت نمودند .

تا پیروان کسروی بخوانند و بر انگیزخته حیالشان را بشناسند که نوشته است وجود مهدی امام غائب را شیعیان ساخته اند واحدی او را ندیدند چگونه بوده و کجا بوده علاوه بر صد ها کتب غیبت که اکابر علماء و موثقین و محدثین شیعه نوشته اند از بیانات علماء سنی بشنود و بر کسروی و احمد امین و مردوخ (و باز یگران و فریبندگان و دین سازان منقطه کار لغت نمایند) .

و در باب ۸۳ همان کتاب یازده خبر نقل میکند از کسانی که در غیبت کبری خدمت آنحضرت رسیده اند باین عنوان :

فی بیان من رای صاحب الزمان المهدی (عجل الله فرجه) بعد غیبتة الکبری (۱).
که از نقل آن اخبار جهة حفظ اختصار صرف نظر شد هر کس طالب است باصل کتاب بنایع المودة مخصوصاً باب ۸۲ و ۸۳ مراجعه نمایند تا کشف حقیقت شود .
خلاصه اکثر علماء منصف عامه با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات مجال نقل همه آنها را نمیدهد از اظهار عقیده و نظر هم نموده اند که مراد از حضرت مهدی ابی القاسم محمد فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری میباشد .

۹ - چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول در حق آنحضرت گوید :

هو ابن ابی محمد العسکری و مولده بامراء (۲) .

۱۰ - و نیز شیخ صلاح الدین صفدی در شرح الدائرة نوشته است .

ان المهدی الموعود هو الامام الثاني عشر من الائمة و اولهم سيدنا علی و اخرهم المهدی رضی الله عنهم (۳) .

(۱) در بیان کسانی که دیده اند صاحب الزمان مهدی (ع) را بعد از غیبت کبری (یعنی دو مدت هرا سال) .

(۲) او فرزند ابی محمد امام حسن عسکری میباشد و محل تولدش نامرأه بوده است .

(۳) برستیکه مهدی موعود او امام دوازدهم اذاعه ای میباشد که اول آنها علی و آخر آنها حضرت مهدی رضی الله عنهم است .

۱۱ - وخواجہ کلان بلخی حنفی در آخرباب ۷۹ بتایبع الموده بعد از نقل اقوال اکابر علماء عامه راجع بحضرت مهدی علیه السلام و ولادت آنحضرت چنین اظهار عقیده نموده .
المعلوم المحقق عند الثقات ان ولادة القائم عليه السلام كانت ليلة الخامس عشر من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين في بلدة سامراء عند القران الاصغر الذي كان في القوس وهو رابع القران الاكبر الذي في القوس و كان الطالع الدرجة الخامسة والعشرين من السرطان و زايحته المباركة في افق سامراء (۱).

۱۲ - و ابو عبدالله فقيه عظيم يوسف كنجي شافعي در كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان در آخر باب ۲۰ نوشته است .

ان المهدي ولد الحسن العسكري فهو حي موجود باق منذ غيبته الى الان ولا امتناع في بقاءه بدليل بقاء عيسى والخضر والياس عليهم السلام (۲).

۱۳ - و يوسف سبط ابن جوزي در ص ۲۰۴ تذكره خواص الائمة في معرفة الائمة پس از اينكه سلسله نسب آنحضرت را بعلى بن ابيطالب نقل نموده آنكه گويد :

وهو الخلف الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر والثالي وهو آخر الائمة (۳).

بعد از نقل چند خبر از طرق علماء خودشان (اهل سنت) راجع بظهور آنحضرت چنین گويد : فذلك هو المهدي عليه السلام .

۱۴ - و محمد بن طلحه شافعي در باب ۱۲ مطالب السؤل في مناقب آل الرسول با دلائل بسياري اثبات وجود حضرت مهدی عجل الله فرجه را مينمايد باين عنوان الباب الثاني عشر في ابي القاسم محمد بن الحسن الخالص بن علي المتوكل بن محمد

(۱) معلوم و محقق است نزد ثقات اينكه ولادت قائم (ع) در شب پانزدهم شعبان سال هويست و پنجاه و پنج بوده است در سامراء . نزد قران كوچك آن پناه اي كه باشد در قوس واو چهارم قران بزرگه آنجا نه است در قوس و بوده است طالع او در درجه بيست و پنج از سرطان و زاوية ميادركه او در افق سامراء بوده است .

(۲) بدرسنيكه مهدی فرزند حسن عسكري زنده و موجود و باقيست غيبت او الى الان و امتناعي ندارد بقاء او بدليل بقاء عيسى و خضر والياس عليهم السلام .

(۳) و دوست خلف حجة صاحب الزمان قائم منتظر و ثالي و دوست آخر امامان و دوست مهدي (عليه السلام)

القانع بن علي الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين الرضا بن علي المرتضى امير المؤمنين بن ابي طالب ، المهدي الحجة الخلف الصالح المنتظر عليهم السلام .

و ابتداء مينمايد اين باب را با شعاري در مديحه آنحضرت و اثبات مقامات عاليه آن وجود مقدس كه براي اثبات مرام ذكر ميشود .

فهذا الخلف الحجة قد أيده الله هذا يا منهج الحق و اتاه سجاياه و اعلى في ذرى العاليا بالتأييد مره و اتاه خلي فضل عظيم فتحلاه و قد قال رسول الله قولاً قدرونا و ذوالعلم بما قال اذا ادرك معناه يرى الاخبار في المهدي جات بمسماه و قد ابداه بالنسبة والوصف و سماء و يكفي قوله مني لاشراق محياه و من بضعة الزهراء مرساء و مسراه و لن يبلغ ما اوتيته امثال واشباه فمن قالوا هو المهدي ما امنوا بما فاه

بيش از يك ورق با دلائل غفيله و براهين غفيله ثابت مينمايد كه جميع اخبار مأثوره از رسول اكرم صلى الله عليه و آله و ادله و علاماتي را كه راجع بحضرت مهدی بيان نموده و در كتب فريشين حتى صحيح بخاري و مسلم و ترمذي نقل كرده كاملاً مطابقت دارد با محمد المهدي خلف صالح حضرت عسكري عجل الله فرجه كه در ايام معتمد على الله خليفة عباسي در سامراء متولد و از ترس اعادي پنهان كرده .

و تيز قاضي فضل بن روزبهان كه از اكابر متعصبين علماء عامه ميباشد كه از شدت تعصب انكار اخبار صحيحه سر سرحه را مينمايد ولي در موضوع حضرت ولي عصر مهدی آل محمد عجل الله تعالى فرجه موافقت با نظر و عقيدة اماميه اثنا عشرية دارد و عجب آنكه در كتاب ابطال الباطل كه رد بر نهج الحق علامه حلي قدس سره (يعني رد بر شيعة نوشته) كلماتي در فضائل و مناقب اهل بيت طهارت دارد كه از جمله اشعاري در مدح ائمه اطهار انشاء نموده كه اشاره بحضرت مهدی و ظهور آنحضرت مينمايد كه به بناسبت مقام كرمينمايم كه گويد

سلام علي المصطفى المجتبي	سلام علي السيد المرتضى
سلام علي سيدتنا فاطمة	من اختارها الله خير النساء
سلام من الممك انقاسه	علي الحسن الالهي الرضا

سلام علی الاورعی الحسین
سلام علی السید العابدین
سلام علی الباقر المهدی
سلام علی الکاظم الممتحن
سلام علی الثامن الدفین
سلام علی المثنی النقی
سلام علی الاعمی النقی
سلام علی السید العسکری
سلام علی القائم المنتظر
سیطع کالشمس فی غسق
تری یملأ الارض من عدله
سلام علیه و آتاه

ماحصل کلام بمقتضای مقام آنکه بعد از سلام بارواح مقدسه ائمه اثنا عشر و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها - بنام امام دوازدهم که میرسد بعد از سلام بر آن حضرت اقرار مینماید که اوست قائم منتظر که کتبه مبارکش ابو القاسم است و زود است که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد و عالم را بر از عدل و داد کند هم چنانکه بر از ظلم و جور شده باشد .

برای اثبات مرام و بیداری جوانان روشن ضمیر که بخواهند بسفسطه بازی و مغالطه گاری و دروغ سازیهای کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند و بدانند که عقیده بوجود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و اینکه فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی امیرالمؤمنین علیه السلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بوده و غیبت او از جمعیات شیعه نیست بلکه سنی و شیعه معتقد باین معنی هستند همین مقدار از اخبار من باب نمونه کافیست .

والا اگر بخواهم مآثورایات منقولہ از کتب اکابر علماء عامہ و اظهار عقاید آنها را بر اثبات مرام ذکر نمایم خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد .

و برای اهل لسان لازم است مراجعه کنند بکتاب (کشف الاستار) تألیف علامه المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره القدوسی و کتاب (المهدی) که بقلم سید جلیل و عالم نبیل حجة الاسلام مرحوم سید صدرالدین صدر رضوان الله علیه تزیل دارالمعلم قم که مبسوطاً از کتب اکابر علماء عامہ استخراج نموده و خدمت بزرگى به عالم تشیع فرمودند .

در اینجا بیاورم آمد خبر پرفائده ای که علاوه بر فضائل و مناقب مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه والسلام ذکرى از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و ظهور آنحضرت شده است و مقتضی دیدم خلاصه آن حدیث را یاد آور شوم تا خوانندگان محترم بدانند که اکابر علماء از سنی و شیعه چگونه بنقل اخبار کشف حقایق نموده اند تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد .

حدیث عجیبی در فضائل علی ع
و اشاره بحضرت مهدی ع
شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۵ بنسایع الموده
از ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب خطباء
خوارزم بسند خودش از عبدالرحمن بن ابی لیلی

از پدرش نقل مینماید که گفت در روز خیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم را بعلی بن ابیطالب داد و خداوند بدست آنحضرت فتح نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم مردم شناسانید علی را باین عبارت که :

انه مولی کل مؤمن و مؤمنة و قال له أنت منی و انا منك و انت قاتل علی
التاویل كما قاتلت علی التزیل و انت منی بمنزلة هرون من موسى و انا سلم
لنن سالمك و حرب لمن حاربك و أنت العروة الوثقی و أنت تبین ما اشتهى علیهم
من بعدی و أنت امام و ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی و انت الذی انزل الله فیهِ
و اذان من الله و رسوله الی الناس يوم الحج الاکبر و انت الاخذ بشتی و ذاب البدع
عن ملتى و انا اول من اثنى الارض عنه و انت معی فی الجنة و اول من یدخلها و انا
و انت الحسن و الحسین و فاطمة و ان الله اوحى الی ان اخبر فضلك فقلت به
بین الناس و بلغتهم ما امرنی الله بتبلیغه و ذلك قوله تعالی (یا ایها الرسول بلغ ما

انزل اليك من ربك (الى آخر الاية (۱).

آنگاه فرمود:

يا علي اتق الضغائن التي هي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي ولانك
يلعنهم الله ويلعنهم اللعنون - ثم بكى صلى الله عليه وآله وسلم وقال اخبرني
جبرئيل انهم يظلمونه بعدى وان ذلك الظلم يعي حتى اذا قام قائمهم - وعلت
كلمتهم واجتمعت الامة على محبتهم وكان الشاني لهم قليلا ولا الكاره لهم ذليلا
وكثر المادح لهم - وذلك حين تغيرت البلاد وضعف العباد والياس من الفرج فعند
ذلك يظهر قائم المهدي من ولدي يقوم يظهر الله الحق بهم ويخمد الباطل
باسياقهم ويتبعهم الناس راغباً اليهم او خائفاً ثم قال معاشر الناس ابشروا بالفرج
فان وعد الله حق لا يخاف - وقضائه لا يرد وهو الحكيم الخبير وان فتح الله
قريب (۲)

(۱) بدوستيكه على بن ابيطالب اولي تصرف برهر مؤمن ومؤمنه است آنگاه فرمود بعلی
تو از منی و من از تو و تو جنگی میکنی بر ترا و ایل (قرآن) هم جنگ میکنند من جنگ کردم بر ترا و ایل (قرآن) و تو از
من بمنزله هر منی از موسی و من درسلم و سلامش با کسیکه بانواذ درسلم و سلامت باشد و در جنگم با
کسیکه بانودر جنگ است و تو منی مرده الی و تو منی بیان کننده هر چیزی که مشتبه میشود بر آنها
بعد از من و تو منی امام و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من (این کلمه بعدی که در بسیاری از اخبار
مسیحه برای اهل بصیرت و انصاف واضح میباشد که کلمه مولی یعنی اولی تصرف است به معنای
معبود و ناس که اهل تشن گمان نموده اند و اگر بمعنای محب و ناصر بود جمله بعدی معنی نداشت
زیرا دوستی علی و نصرت او در حیات و ممات پیشتر بایستی علی باشد نه فقط بعد از پیشتر
اودا دوست بدارند و یاری بنمایند پس کلمه مولی بمعنای اولی تصرف است که در زمان حیات
در طول الله خود اولی تصرف است و بعد از وفات آن حضرت این مقام مقدس را علی و اجد است .

و درباره تو نازل گردیده (آیه ۳ سوره ۹ توبه) یعنی نهائیت از خدا و رسول سوی مردم
در وجه گیر (اشاره است بپردن علی علیه السلام آیات اول سوره برات را و قرائت نمودن بر اهل
مکه) و تو منی که بخت من و بر طرف کنده بدختها از امت من و من اول کسی بودم که بدختها را
بر طرف نمودم و تو بایستی در پشت و ایل کسی که اوارد پشت میشود من و تو و حسن و حسین و فاطمه
و حسنین و خاندان و منی نمود که فضیلت و مقام تو غیر دهم پس بر خواست من مردم (دو روز غدیر)
و رسای من بیا آنها چه را که خداوند بمن امر نموده بود تبلیغ او را ایست (معنی) فرمود من خدای که ای پیغمبر
و رسول (مکرر) برسان (بمردم) چیزی را که نازل گردیده بتو از جانب خدا تا آخر آیه شریفه
(۱) یا علی بیهیز از کینه های که در سینه ها پنهان است و ظاهر نمیکند آنها مگر بعد
از مردن من .

آنها کسانی هستند که لعنت میکنند آنها را خدا و هر لعنت کننده پس گریه کرد پیشتر و فرمود
که چیزی را من اغیر داده است که آنها ظلم میکنند بعلی و اهل بیت من و این ظلم باقی میباشد تا آنکه
قیام نماید قائم آل محمد و یلنه خود سخن آنها و اجتماع نمایند امت من بر دوستی آنها و دشمنی

برای خاتمه مطلب خبری شار روح احد امین و کسروی و مردوخ (مردود) و منکرین
ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه مینمایم و این خبری است که شیخ الاسلام
حمونی در فرائد السطین از محدث قبیله شافعی ابراهیم بن یعقوب کلابادی بخاری و خواجه
کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در منابع الموده از جابر بن عبدالله انصاری نقل مینماید
که رسول اکرم ﷺ فرمود من آنکر خروج المهدی فقد كفر بما انزل علی
محمد صلی الله علیه وسلم (۱)

نه گمان رود که این مرد دیوانه مرموز فقط
حملات کسروی بدین مقدس
حالاتی بعالم تشیع داشته بلکه در (پیرامون
اسلام و) سایر مؤلفات حملات شدیدی باصل
دین مقدس اسلام و تمام قوانین مقدسه آن دارد تا آنجا که مینویسد دین اسلام امروز
مردود است و طریقه منحوسه خود را (پاک دینی) نام نهاده و پیروی از آنرا امر حیاتی
و لازم میدانند .

مثلا نوشته چون جمعی از مسلمانان عامل قوانین دین اسلام نیستند یا تابع
قوانین اروپائی شدند معلوم میشود که این دین ارزش خود را از دست داده باید عوض شود
و واجب است مردم اسلام را بگذازدند (پاک دینی) مرا بپذیرند چه آنکه من برانگیخته
و برای سعادت این ملت آمدم !!!

مغز و کله این مرد مرموز آشفته خالی و کندیده بود و نمیفهمید (یا نمیفهمید و عمداً
سهو میکرد یعنی مأموریت داشت که مردم را کمره و ایجاد اختلاف نماید) که اگر

• آنها کم باشند و کاره و بی میل بآنها ذلیل باشند و زیاد خود مدح کنندگان آنها و آن در زمانی
خواهد بود که شهرها بتبیر پیدا می نمایند و مردم ضعیف گردند و از فرج ظهور مایوس شوند .

پس در آنوقت ظاهر میگردد قائم مهدی از فرزندان من و قیام مینماید و ظاهر میکند
خداوند بآل محمد حق را و بششیرهای آنها باطل را از میان میرد و مردم چه با کمال رفعت و میل
و چه با غوغ و ترس تسبیح مینمایند آنها را پس از آن فرمود ای گروه مردم بشارت باد شمارا بفرج
پس بدوستیکه وعده خداوند حق است و در نیتش قضا او و اوست سکیم و دانای آگاه بدوستی
که فتح خداوند نزدیک است .

(۱) کسیکه متکرر خروج حضرت مهدی باشد محققا کافر است بآنچه نازل گردیده بر محمد
صلی الله علیه وآله .

مرضی و بیماران بدستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب فاسد و ازکار افتاده و ارزش خود را از دست داده باید طبیب و دکتر را عوض نمود بلکه باید بوسائل مختلفه مرضی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طبیب حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نگرفتند آنگاه باید طبیب را عوض نمایند.

این مرد مرموز حیال خیال میکرد که اگر مردم قانون مقدس اسلام را گذارند و پیرو قانون اروپائی شدند دلیل بر نقض قانون مقدس اسلامست ؟ و حال آنکه اینطور نیست. اگر مرضی دستورات طبیب حاذق و دکتر بزرگ را عملی نکند و پیرو دستورات زنان همسایه گردد دلیل بر نقض دستور و دکتر و عملی نبودن آن دستورات است قطعاً نه چنین است بلکه این نقض باولایای امور بر میگردد نه باصل دستور زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نمایند بحال بیماران که دستورات دکتر از دروا و غذا و پرهیز و غیره هر یک بموقع خود عملی گردد والا بیماران خود متوجه بدستورات نیستند از روی جهل و نادانی پیش خود خیال میکنند هر چند روزی باید رجوع بدکتر جدیدی بکنند بخیال آنکه شاید مفید واقع شود فلذا همیشه حیران و سرگرداند و غالباً گرفتار شایدها شده جان خود را از دست میدهند.

نوشته است قانون اسلام در هزار سال قبل میتوانست اصلاح امور کند و مملکت داری نماید ولی امروز با قانون اسلام نمیشود مملکت داری نمود !!!

برای اثبات نادانی و وارو نشان دادن و سفسطه بازی و مغالطه کاری این مرد مرموز پسندیده است نظر کردن بخاک حجاز که دولت سعودی با اینکه با تمام ممالک خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن خارجیا در مملکت او بسیارند ایداً توجیه بقوانین اروپائی ندارد و بلکه در سرتاسر مملکت حجاز قانون قرآن مجید حکم فرمات بهمین جهت در میان آن مردمان بی سواد و برهنه و عریان (از جمیع شئون تمدن امروزی چنان امنیت قابل توجیه موجود است که در اروپا حتی در مملکت سوئیس که معروف بمعالمت وسعت عمل میباشد) هم وجود ندارد.

نوشته است یکی از اولیای که میرساند قانون اسلام و دستورات آن امروزه در دنیا عملی نیست آنست که در دنیای کنونی دست دزد را نمیبندند و حال آنکه در قانون اسلام حکم بقطع يد سارق نموده است.

آن بیچاره بدبخت مانند صدها هزار مردم بی فکر و معتقد غلط گمان کرده و میکنند که هر عملی که مورد پسند اروپائیا قرار گرفت تمام روی قواعد علم و عقل است. و حال آنکه چنین نیست بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی نمی بینند از جمله همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاده این مرد مرموز عجیب است مورد دقت قرار دهیم می بینیم آزمایانی که این حکم را تغییر دادند امنیت از مملکت ما رخت بر بسته دزدیهای کوچک و بزرگ بقدری فراوان شده که شب و روز خفیه و آشکار مردم امنیت ندارند.

اولا ایسان که اصل و پایه هر چیز است از میان مردم برداشته شده که هر بشری با توجه بمبدأ و معاد و ترس از روز حساب دست بعمل زشت و خیانت بمال مردم و دزدی نزنند.

ثانیاً دزدها مطمئنند اگر برشوه و دادن حق و حساب از مجازات در نرفتند چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند آنهم زندانی که برای آنها بمنزله مدرسه کار است. چون دزدها را که در حبس مجرد نمی برند بلکه عذبه بسیاری از دزدها در يك سالن زندگانی میکنند در تمام مدت حبس بیکزنه نشسته رموز و اسرار دزدی را بیکدیگر آموخته وقتی از زندان خلاص شدند دزد هنرمند و ورزیده ای گردیده باز بجان ملت میافتند.

بر فرض در تهران بواسطه مراقبت پلیس نتوانند بمانند بسایر بلاد میروند ایران نتوانستند عملی کنند بسایر ممالک میروند تغییر صورت و لباس میدهند و باعث بدبختی ملتها میشوند.

چنانچه دزدهای بین المللی بسیارند که تمام ممالک دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند و از گرفتن آنها عاجزند.

ولی اگر بحکم آیه ۴۲ سورة ۵ (مائده) والمارق والسارقه فاطموا ایدیمها جزاء بما کسبا نکالام الله^(۱) قطع بد عملی میشد دست دزد را میزدند مانند سابق امنیت مالی برقرار میشد.

بریدن دست دزد اقلاد و اثر نیکو در جامعه دارد:

یکی آنکه دزد بی دست در هر کجای دنیا برود چون نشانی دارد بدست بریده او نگاه کرده او را میشناسند ولو بهر صورت و لباس در آید از او اجتناب مینمایند و دیگر احتیاجی بپلیس و یاسبان نیست که او را تحت نظر بگیرند بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است و از او کاملاً دوری مینمایند بهمین جهت زندگانی اجتماعی او در همه جا در خطر میافتد.

اثر دیگری که دارد آنکه اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند چون میدانند دست عزیزشان حتماً قطع میشود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل حیانتشان در معرض خطر و حکم اعدام در باره آنها جاری میگردد قطعاً بدنبال چنین عمل شنیع ننگینی نمیروند.

بالتبجیه مردم راحت و امنیت اجتماعی حاصل میشود چنانکه در مملکت حجاز که امروز این حکم عملی میشود دزدی ابتدا وجود ندارد.

ولی در سراسر ممالک اروپا و آمریکا و غیره که دست دزد را نمی‌برند دزدبهای علمی و غیر علمی بسیار رواج دارد.

پس احکام اسلام عملی است اجراء بنمایند تا نتیجه بگیرند عمل نکردن بتوانین اسلام مایه بدبختی و بیچارگی است.

اسلام بذات خود ندارد عیبی عریب که هست در مسلمانان ماست

اگر مسلمانان مانند یسارن خود سر تنبل و تن پرور و جاهل شدند چه ربطی باصل دین دارد قرآن مجید مردم را امر بکار نموده امر بتدبیر و تفکر و تعقل نموده سعی و عمل یکی از دستورات مهمه دین مقدس اسلام است.

(۱) دست مرد و زن را بگیرا اهلشان (که آن خیانت ببال مردم است) ببرد این عفوئی است که خدا بر آنان مقرر داشته.

قانون مجری میخواهد درازمنه سالفه اجراء قانون میگردند عملی میشد امروز هم بکنند عملی خواهد شد چنانچه حجازی‌ها عمل مینمایند و نتیجه میگیرند این خود حجتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند قوانین دینی در هر دوره‌ای اجراء شود عملی میباشد.

بدیهی است قانون برای مردم است نه مردم برای قانون پس قانون را باید عملی نمود و روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود بلکه روی صلاح ظاهر و باطن مردم باید قانون وضع شود و قانون گذاری که بتواند بظاهر و باطن و صورت و معنای مردم احاطه داشته باشد جز ذات اقدس پروردگار نمیتواند پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده اجراء نمایند تا اثرات صالحه آنها ببینند.

مثلاً یکی از احکام مهمه اجتماعی اسلامیه حلیت بیع و شراء و حرمت ربا است چنانچه در آیات چندی این معنی را واضح مینماید و صریحاً میفرماید **أحل الله البیع و حرّم الربوا (۱)**

چون ربا ایجاد تبلی مینماید و باعث تمرکز سرمایه‌ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه مردم میباشد حرام گردیده است.

آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادیّت معاملات ربوی را معمول داشتند و بنگاه‌ها و مؤسسه‌های ربوی ایجاد نمودند - مسلمانان هم کورکورانه باید تقلید نمایند؟ بدلیل آنکه مردم هواپرست سرمایه دار پیروی از آنها نمودند.

آیا اعمالیات ملک دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب برطرف شدن حکم مسلم الهی و حلیت ربا گردد - دولتها و ملتها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد^(۲).

(۱) حلال نموده اند که بیع را و حرام نموده ربا را.

(۲) در این موقع که چاپ دوم کتاب را مشغولیم بناسبت مطلب فوق لازم دانستیم پیش آمد جدیدی را یادآور شویم - که چند ماه قبل ملک سعود پادشاه حجاز بناسبت دعوت دینیس جمهور آمریکا رسماً مسافرتی به آن مملکت نمود. تمام جراحه دنیانوشتند و رادپوها گفتند که دینیس جمهور آمریکا پیشنهاد کرد که دولت آمریکا بشاوم میدهد و در مدت طولانی با سودش مستهلك مینماید - ملک سعود گفت از قبول این دوام معلوم و چون معاملات ربوی در دین مقدس اسلام حرامست.

این عمل و گفتار پادشاه حجاز سبب شد دام دادند بدون سود - فاجه بر وایا اولی الاصدار - پس قوانین اسلام قابل عمل و اجراء میباشد.

مثلاً یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است که مورد قبول عقل و نقل و طلب و دانش است.

ولی چون اروپا آزادی مسکرات داده و مسلمانان شهرت را هم ~~خیر~~ نمودند (بمقتیده و میل آقای کسروی) باید اصل این حکم عقلانی از میان برود تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد دولت و ملت در زحمت جبران ناپذیر افتند (چنانچه افتاده اند) بدیهی است عند العقلاء جواب منفی است.

ولی برانگیخته‌ای که خود معیار باین عمل بوده و مغز سرش فاسد و کندیده گردیده هر اندازه دانا هم باشد نمیتواند پی بمضراتش ببرد.

و از همین قبیل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده بدیهی است قواعد عقلانی برخلاف هواهای نفسانی است و البته مردمان حیوان صفت که دم از عقل و خرد میزنند و از آثار آن بی‌خبرند نمیتوانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند لذا آنها را عملی نمیدانند.

و حال آنکه یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد اسباب سعادت بشر است قانون مقدس اسلام است و بس.

قطعاً اگر احکام اسلام مجری داشت و اولیاء امور محو ظواهر تمسک کردند و تحت تأثیر غریبها قرار نسیک کردند و قوانین اسلام را طابق النعل بالنعل عملی مینمودند مخصوصاً باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار میدادند میدیدند چگونه امنیت قضائی و حیات اجتماعی برقرار میشد چنانچه در آیه ۱۷۵ سوره ۲ (بقره) میفرماید **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** (۱) چنانچه هشتصد سال تمام اولیاء امور قوانین مقدسه اسلامی را مورد عمل قرار دادند گوی سبقت را از همگنان ربوده سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود و از زمانی که تمدن غریبها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محو زرق و برق ظاهر فریبنده گردیدند سیادت و سعادت را از دست دادند.

آنچه گفتیم من بقتل فهم تو است مردم اندر حسرت فهم درست

(۱) ای صاحبان عقل و خرد حکم قصاص برای حیات شما است.

در اینجا حرف بسیار است بگذارم و بگذارم میترسم چنانچه جولو قلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام کردم مانند مقدمه ابن خلدون طولانی و کتاب علیحده گردد و از وضع مقدمه نویسی خارج بهمین مقدار که طولانی شد ناچار و بی اختیار بودم و از ارباب ذوق و خرد معذرت میخواهم.

ولی درخامه پیرادران جوان عزیزم توصیه مینمایم خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمایید و هر کلامی را باور نکنید و بدنبال هر صدای بخیال صدای نرئید هر کس راجع بدین مقدس اسلام و مذهب حق تعالی حرفی زد و شبهه و اشکالی نمود پروید از اهلش که علماء و مبلغین پاک میباشند سؤال کنید تا درجاء ضلالت نیفتید.

باز یکران و دین سازان شمارا فریب دهند زیرا آنها اشخاصی هستند که میخواهند استقلال شما را متزلزل و دراستعمار بلکه استعمار یکسانگان وارد کنند.

لذا سعی میکنند با جماعات فریبنده اباطیلی را بصورت حق جلوه دهند و شما را بدین و مذهب و علماء و مبلغین و متدینین بدین نمایند سنگ تفرقه در شما بیندازند و بنام اصلاح در دین و جلوگیری از خرافات شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجه خود را که تفرقه و جدائی و بد بینی یکدیگر است بگیرند اسباب حکومت و آقائی یکسانگان را فراهم نمایند.

زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت بدور خود جمع میکند و دست اتحادمان را بهم میدهد دین و مذهب است این قبیل اشخاص میخواهند از همین راه بنام دین و مذهب و اصلاح در دین و اتحاد مسلمین مسلمانان را از هم جدا و سیاست یکسانگان را بر کردن بیچارگان وارد نمایند.

ای بسا ایلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

آتش در دایند که ارباب اباطیل پیوسته بر اباطیل خود لباس حق میپوشاند تا جامعه را فریب داده در دام بدبختی انداخته و زمینه را برای سیاست مداران باطل آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی بازدارند مردمان فهیمه و بیدار باید با حربه عقل و علم و منطق پرده اباطیل راپاره نموده و خود را از منجلاب ضلالت و گمراهی نجات بدهند

من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
در خانه بمقتضای کلام معجز نظام رسول الله ﷺ که فرمود من لم یسکر
المخلوق لم یسکر الخالق (۱)

بر داعی مسکین علم و عمل فرض و واجب بود که از آقایان دوستان و فضلاء و
دانشمندان و محبین خاندان رسالت و اهل بیت طهارت و موالی خود که در تهیه وسائل
مادی این کتاب (ولایت) سعی بلیغ و کمک شایانی نمودند یاد نموده و هر یک را بشراخو
حال و لیاق و استعداد مدح و ثنا نمایم تا اقل شکرانه عمل را بجای آورده باشم ولی
متأسفانه چون اشخاصی پاک و بی آلائش و مایل بخود نمائی بودند و مخصوصاً از داعی
درخواست نمودند بلکه جداً امر فرمودند که نام آن بزرگواران برده نشود چه آنکه
معامله با مقام ارجمند صاحب ولایت نمودند فلذا بمقتضای عوض جز از ذات ذوالجلال
حق توسط مولانا و مولی الکونین صلوات الله علیه نداشتند.

ناچار دست نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برداشته و از کرم بالا انهای کرم علیم
مسئلت مینمایم که توفیق سعادت جاودانی بآنان عنایت و باعطای خیر و برکت و عوض
در دنیا بتوفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید و در آخرت با
خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور و نام نیکشان را الی الابد باقی و پایدار و
بر این شیوه مرضیه مستدام بدارد و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایه ابدی
اخروی قرار دهد - یرحم الله عیداً قال آمینا

و انا العبد الفانی محمد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی

چون سرور نمودن تمام جرائد و مجلات موجب ضخامت کتاب
و مصرف بسیار میشد لازم دانسته من باب نمونه دو صفحه اول مجله
(در نجف) را که بمدیریت جناب ابوالبشر سید عنایت علیشاه
عنایت الفتوی البخاری دامت فیوضاته رئیس انجمن اثنا عشریه
سیالکوٹ (پنجاب) انتشار یافته سرور و حقیقت را بارز و ضمناً
تقدیر از الطاف بی شائبه ذوات مقدسه و مردان پاک آن صفحات
نموده و وظیفه حق شناسی و شکرانه نعم را انجام داده باشم.

شبهای پیشاور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آغاز سفر)

در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که مرحله سی ام عمر خود را طی می نمودم پس از تشریف بعتبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین از طریق هندوستان عازم عتبه بوسی امام هشتم مولانا ابوالحسن الرضا حضرت علی بن موسی علیه و علی آباءه و اولاده ائمة الهدی آلال التحية والثناء گردیدم .

پس از ورود بکراچی ^(۱) و بمبئی که دو شهر مهم بندری هندوستان بود برخلاف انتظار خیر ورود داعی را جراند مهمته نشر دادند .

دوستان قدیمی و احباب صمیمی و ایمانی از اقصی بلاد هند مطلع داعی را دعوت بدان صوب نمودند بحکم اجبار اجابت دعوات نموده بدلی و آکره و لاهور پنجاب و سیالکوت و کشمیر و حیدرآباد بهار و ایپور و کوئته و رابر شهر ها رفته و در هر کجا که وارد میشدم با تجلیلات بی سابقه ملکی مورد استقبال واقع و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای آریان و مذاهب باب منازعات باز .

از جمله مجالس مهم مناظره ای بود که با علماء هند و برامه در شهر دلی

(۱) کراچی دوا این تاریخ مرکز حکومت اسلامی پاکستان و پیشی شهر بندری هندوستان می باشد .

با حضور گاندی پیشوای ملی هند واقع شد که در جرأید مفصلاً درج گردید بحول وقوع پروردگار متعال و توجهات خاصه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله موفقیت با داعی و حقانیت دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفریه را ثابت نمود .

آنگاه از طرف انجمن ائنا عشریه شهر (سیالکوت) برباست جناب ابوالبشیر سید عنایت علیشاه نقوی مدیر محترم نامه هفته کی (در نجف) دعوت شده بدان صوب حرکت نمودم .

از حسن اتفاق دوست قدیمی صمیمی داعی جناب سردار محمد سرور خان رسالدار شکل (۱) فرزند مرحوم رسالدار محمد اکرم خان و برادر کلنل محمد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب میباشند که درسالهای ۱۳۳۹ و ۴۰ قمری در کربلا و کاظمین و بغداد حکومت داشتند و از مردان شریف با نام و مؤمنین متمصب پاک دامن خاندان قزلباش در شهر سیالکوت رئیس اداره عدلیه و مورد احترام عموم اهالی بودند با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه استقبال شایان از داعی نمودند و در منزل جناب ایشان وارد گردیدم ^(۱) .

چون خبر ورود داعی به پنجاب بوسیله جراند منتشر شد با جدیت و اصراریکه برای حرکت بسمت ایران داشتیم از اطراف و اکناف پیوسته نامه های دعوت میرسید مخصوصاً از طرف حجة الاسلام جناب آقای سیدعلی رضوی لاهوری مفسر سی جلد تفسیر معروف (لواعم التنزیل) از شهر لاهور که از مفاخر علمای شیعه در پنجاب ساکن لاهور میباشند داعی را وادار که پیوسته در حرکت و زیارت اخوان مؤمنین ناائل میگردیدم .

از جمله از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند بیضاور که آخرین شهر مهم سرحدی پنجاب بافغانستان میباشد دعوت شدم .

باصرار جناب محمد سرور خان پذیرفته و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت پس از ورود و احترامات فوق التصور تقاضای منبر نمودند (چون زبان هندی را کدلا (۱) در تاریخ نشر این کتاب بر حمت ایردی پیوسته تحفه الله علیه .

نمیدانستیم در هیچ يك از بلاد هند منبر نرفتم ولی چون اهالی پيشاور عموماً زبان پارسی را بخوبی میدانند اجابت نموده عصرها در امام باره (حسینیه) مرحوم عادل يك سالدار مجلس مهمتی تشكيل وبا حضور جمعی كثیر از صاحبان ادیان ومذاهب مختلفه اداره وظیفه مینمودم. چون اكثريت اهالی پيشاور مسلمان و از پرادران اهل تسنن هستند لذا در مدت سه ساعت كه منبر بودم روی سخن با آنها و در اثبات امامت پيشتر دقت وصرف وقت مینمودم. لذا محترمین علمای آنها كه حاضر مجلس تبلیغ میشدند تقاضای مجلس خصوصی نمودند چند شبی تشریف میآوردند در منزل و ساعاتی بمباحثات میگذشت.

يك روز كه از منبر فرود آمدم خبر دادند كه در نفر از اكابر علماء كابل از ضلع ملتان بنام **حافظ محمد رشید** **شيخ عبدالسلام** وارد و تقاضای ملاقات نمودند وقت دارم ده شب پی در پی بعد از نماز مغرب میآمدند و در هر شبی ساعات تمتد كه غالباً به ۶ و ۷ ساعت میکشید (و بعضی شبها تا مقدار طلوع فجر مشغول بودیم) وقتان بمباحثات و مناظرات میگذشت و در پایان شب آخر شش نفر از رجال و ملاكین و اصناف محترم اهل تسنن مذهب حقّه تشیع را اختیار نمودند.

و چون چهار نفر از مخبرین جرائد و مجلات مهمّه با حضور قریب دوست نفر از رجال محترمین فریقین (شیعه و سنی) مناظرات ومقالات طرفین را مینوشتند و روز بعد در جراید و مجلات نشر میدادند. داعی از روی جرائد و مجلات و مقالات و گفتارهای شبانه را یادداشت نموده اینك آن مقالات ومناظرات است بنظر قارئین محترم میرسد فلذا این كتاب را موسوم نمودم به **شبهای پيشاور**.

آنچه بنظر محترم اهل ادب میرسد خورده بدایع نگیند چه آنكه در موقع مناظره احدی توجه بالفاظ و زیبایی گفتار ندارد بلكه تمام توجه بمعانی و حقایق است تغییری در رو نوشت جرائد نداده بلكه عین آنچه نوشته شده بنظر محترمین میرسد: و آنچه در این مناظرات مورد بحث و گفتگو است مستنبط از آیات قرآن مجید و اخبار معتبره و بیانات مهمّه محققین و اساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افتاضات غیبی بوده است.

من بسر منزل عثقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم



مرحوم سردار محمد سزور خان

(مجلس مناظره)

دولت منزل جناب آقای میرزا یعقوب علی خان قزلباش^(۱) که از رجال مهم پیشاور و میزبان داعی بودند چون وسعت کامل داشت بعلاوه برای پذیرائی جمعیت بسیار همه نوع وسائل موجود بود مخصوص مجلس مناظره قرار داده شد که تمام ده شب مجلس در آنجا برقرار و از آنپه جمعیت با کمال صمیمیت پذیرائی شایان نمودند.

(جلسه اول)

(لیله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵)

«آقای حافظ^(۲) محمد رشید و شیخ عبد السلام و سید عبدالحی و عدای دیگر»
 «از علما و بزرگان آنها از طبقات مختلفه در ساعت اول شب وارد شدند زیاده از حد»
 «با آنها گرم گرفته و باری خوش و خندان از واردین محترم پذیرائی نمودیم گرچه»
 «آنها خیلی گرفته و ملول بودند ولی چون داعی نظر خصوصی و تعصب و عناد جاهلانه»
 «نداشتیم بوظیفه اخلاقی خود عمل می نمودم در حضور جمع کثیری از محترمین فریقین»
 «(شیعه و سنی) مذاکرات شروع شد طرف صحبت رسماً جناب حافظ محمد رشید»

(۱) قزلباش عبارت از دو کلمه میباشد (قزل) یعنی سرخ (باش) بمعنای سر است یعنی سرخ سر و آنها نوج خاصه سفویه بودند که بهرامی نادرشاه افشار فتح افغانستان نمودند و در موقع حرکت نادر جمعی از آنها را در آنجا کدارد و فی الحقیقه در آنجا متوطن شدند و بزاد آنها بسیار معروف گردید در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان در اثر ظلهای بسیار و کشتارهای دسته جمعی که از شیعیان نموده خاندان محترم قزلباش فرار از پهنه وستان رفتند و در آن سامان از آنها پذیرائی کامل نموده تا الی الحال جمعیت کثیری از آنها در تمام بلاد هند مخصوصاً در پنجاب موجود میباشد بسیار مردان قوی و شهبان باایمان و عبود و با حرارتی هستند (۲) از برای معنای حافظ در اصطلاح اهل حدیث اطلاعاتی است از جمله حافظ کسی را گویند که احاطه علمی برصد هزار حدیث متناً و اسناداً داشته باشد و دیگر حافظ کسی را گویند که حافظ کتاب خدا و سنت رسول باشد بهیچ جهت بسیاری از علماء شیعه و سنی را حافظ میخوانند و بهیچ اطلاق معروف نمیشاند.

« بودند گاهی هم دیگران با اجازه وارد صحبت میشدند و درجرائد از داعی بنام « (قبله کعبه) که از القاب مهمه مرسومه روحانیت در هندوستان است تعبیر نموده « ولی در این صفحات یاد داشت این کلمه را تغییر داده از خود بداعی و از جناب حافظ « محمد رشید بحافظ تعبیر میکنیم ».

حافظ - قبله صاحب از زمان تشریف فرمائی شما بیبشاور و بیانات منبری شما مجالس بحث و گفتگو و اختلاف بسیار شده چون بر ما لازم است که برای رفع اختلاف قیام نمائیم ایست که طی طریق نموده برای رفع شبهات بیبشاور آمده و امروز را در امام باره کاملاً مستمع کلمات و بیانات شما بودیم سحر بیانات شما را بیش از آنچه شنیده بودیم دیدیم امشب هم بقیض ملاقات نائل آمدیم چنانچه میل داشته باشید وارد صحبت شویم و قدری با شما صحبت اساسی نمائیم.

داعی - با کمال میل برای اصفای کلمات و فرمایشاتان حاضریم ولی یک شرط که آقایان لطفاً دیده تعصب و عادت را بپسته و با نظر انصاف و علم و منطق مانند دو برادر برای حل شبهات صحبت کنیم مجادلات و تعصبات قومی را بکنار بگذاریم.

حافظ - فرمایش شما بسیار بیجا است بنده هم یک شرط دارم امید است که مورد قبول واقع شود که در مکالمات فیما بین از دلائل قرآنیه تجاوز ننمائیم.

داعی - این تقاضای شما مورد قبول عقلاء و علماء نمی باشد یعنی علماء و عقلاء مردود است برای آنکه قرآن مجید کتاب مقدسی است موجز و مجمل و مختصر که معانی عالیه آن محتاج بیان مبیین است و مانا چارم در اطراف کلیات قرآن مجید باخبار و احادیث معتبره استشهاد نمائیم.

حافظ - صحیح است فرمایشی است متین ولی در مواقع لزوم تقاضا دارم باخبار و احادیث مجمع علیه استشهاد نمائیم و از کلمات و مسموعات عوام اجتناب نمائیم و نیز برای آنکه ملعبه دیگران واقع نشود از تند و عصبانیت خود داری نمائیم.

داعی - اطاعت میشود بسیار کلام بجائی فرمودید از اهل علم و دانش مخصوصاً مثل داعی که افتخار سیادت و انتساب بر رسول الله را دارم سزاوار نیست که بر خلاف

سیره و سنت جد بزرگوارم رسول الله ﷺ که واجد تمامی حسن اخلاق و مخاطب بآیه شریفه **وَأَنْتَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ** ^(۱) بوده و بر خلاف دستور قرآن مجید عمل نمائیم که میفرماید: **ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۲)**

حافظ - ببخشید چون انتساب خود را بر رسول الله ﷺ ضمن گفتار تان بیان نمودید و همین طور هم معلوم و مشهور است ممکن است تقاضای بنده را بپذیرید برای مزید بنیائی ما شجره نسب خود را بیان فرمائید که بدانیم نسب شما از چه طریق به پیغمبر منتهی میشود.

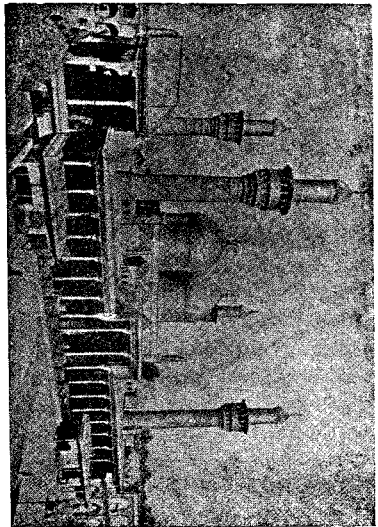
تعیین نسبت خانوادگی

داعی - نسب خاندان ما از طریق امام همام حضرت موسی کاظم علیه السلام بر رسول الله ﷺ منتهی میشود بدین طریق:

محمد بن علی اکبر (أشرف الواعظین) بن قاسم
(بحر العلوم) بن حسن بن اسمعیل المجهتهد الواعظ
بن ابراهیم بن صالح بن ابی علی محمد بن علی (المعروف
بالمرادان) بن ابی القاسم محمد تقی بن (مقبول الدین)
حسین بن ابی علی حسن بن محمد بن فتح الله بن اسحق
بن هاشم بن ابی محمد بن ابراهیم بن ابی الفتیان بن

(۱) بدرستیکه توصایب خلق عظیم میباشد.

(۲) (الکاملین) خلق را بیکت برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت نما و مجادله کن با آنها با بهترین طریق بنحو احسن - ۹۸ - ۱۲۶ - سوره - (نحل).



بقعه و بارگاه حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی (علیهما السلام) در کابلین
شکل (۳)

ذکور است نه اثبات چنانچه شاعر گفته است:

بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهی - ابناء الرجال الا باعد (۱)

اگر شما دلیلی برخلاف دارید که دخترزادگان رسول اکرم در شمار اولاد آنحضرت اند بیان فرمائید چنانچه دلیل شما کامل باشد البته قبول خواهیم نمود بلکه متون هم خواهیم شد.

داعی - دلائل از قرآن مجید و اخبار معتبره فریقین بسیار قوی است.

حافظ - متمنی است بیان فرمائید تا مستفیض شوم.

داعی - در ضمن گفتار شما یاد آمد مناظره ای که در همین موضوع بین هرون الرشید خلیفه عباسی و حضرت امام همام اُمی ابراهیم موسی بن جعفر (علیهما السلام) واقع شد و حضرت جواب کافی بپرون دارند که خودش تصدیق نمود.

حافظ - آن مناظره چگونه بوده است متمنی است بیان فرمائید.

سؤال و جواب هرون و موسی بن جعفر در باب ذریه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)
داعی - ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب بصدوق که از اکابر علماء و فقهاء شیعه در قرن چهارم هجری بود نقاد در علم حدیث و بصیر بحال رجال و درمیان علماء قم و خراسان مانند او کسی در حفظ و کثرت علم پیدا نشد صاحب سبید تصنیف بوده که از جمله آنها کتاب من لایضره النقیه است که از کتب اربعه شیعه میباشد که بر آنها است مدار در اعصار و در سال ۳۸۱ قمری در ری نزدیک طهران پایتخت حالیه ایران وفات نموده و قبرش ریش الی الآن مزار اهالی طهران و واردین است.

در کتاب معتبرش (عیون اخبار الرضا) و نیز ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی در کتاب احتجاج شرح مناظره را مفصلاً نوشته اند که حضرت امام موسی الکاظم (علیه السلام) فرمود روزی در مجلس خلیفه هرون الرشید عباسی وارد شدم از من سؤالائی نمود و جوابهای شنید از جمله سؤالانش همین سؤال شما بود که گفت:

(۱) پسران و پسران پسران و دختران من از من اند - ولی پسران دختران از مردان دورند (یعنی از من نیستند).

كيف قلتم انا ذرية النبي ﷺ والنبي لم يعقب واما العقب للذكر لا للاثني واثم ولد البنت ولا يكون له عقب^(۱) حضرت در جواب اوقراث فرمودند آیه ۸۴ از سوره ۶ (انعام) را ومن ذریه داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و كذلك نجزي المحسنين و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین^(۲) آنکه حضرت بمحل استشهاد از آیه غایت نموده و فرمود بهرون من ابو عیسی یا امیر المؤمنین؟ یعنی کیست پدر عیسی هرون در جواب گفت لیس لعیسی اب یعنی برای عیسی پدری نبوده حضرت فرمودند: اما الحق الله بذاری الانبیاء علیهم السلام من طریق مریم و لذلك الحقنا بذری النبی من قبل امنا فاطمه یعنی جز این نیست که خدای تعالی ملحق گردانیداورا بذاری انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق گردانیده است مارا بذریه پیغمبر ﷺ از قبل مادرمان فاطمه علیها السلام.

و امام فخر رازی در ص ۱۲۴ جلد چهارم تفسیر کبیر ذیل همین آیه شریفه در مسئله پنجم گوید این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین ذریه رسول الله میباشند برای آنکه خداوند در این آیه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده (و پدری برای عیسی نبوده) این انتساب از طرف مادر است همچنین حسنین از طرف مادر ذریه رسول الله ﷺ میباشند کما اینکه حضرت باقر العلوم (امام پنجم) در نزد حجاج بهمین آیه استدلال نمود.

آنکه فرمود آیا زیاد بکنم دلیل از برای تو هرون عرض کرد بیان کن حضرت فرات فرمودند آیه شریفه مباحله را که آیه ۵۴ از سوره ۳ (آل عمران است) فمن حاجک فیمن بعد ما جالت من العلم قتل تعالو اندع ابنائنا و ابناتکم و نسائنا و نسائکم

(۱) چگونه شما میگوید ماذریه پیغمبر را و حال آنکه پیغمبر عقبی نداشت و جز آن نیست که عقب از برای پسر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقبی (یعنی از اولاد ذکور).

(۲) هدایت نمودیم از ذریه نوح یا ابراهیم (نظر باختلاف تفسیر) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحین بودند.

و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فتجعل لعنة الله علی الکاذبین^(۱) آنکه فرمود احدی ازعا نموده است که در موقع مباحله با سر پروردگار در مقابل نصاری داخل نموده باشد پیغمبر در زیر کساء مکر علی بن ایطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پس چنین مستفاد میشود که مراد از انفسنا علی بن ایطالب است و مراد از نسائنا فاطمه زهرا و مراد از ابنائنا حسن و حسین اند که خداوند آنها پسران رسول خود خوانده است.

همینکه هرون این دلیل واضح را شنید بی اختیار گفت احسنت یا ابا الحسن پس از این استدلال حضرت امام موسی کاظم علیهما السلام جهة هرون که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا هستند ثابت میشود که جمیع سادات فاطمی الی اهراس العالم باین افتخار جلیل مفتخرند و تماماً ذراری و اولادهای رسول الله اند.

چنانچه این ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است در شرح نهج البلاغه و ابوبکر رازی فاطمه اولادهای پیغمبر ند

دلالت کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبر ند

در تفسیر خود بهمین آیه و جمله ابنائنا استدلال مینمایند که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خدا هستند هم چنانکه خداوند در قرآن مجید عیسی را از ذریه ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم.

نهمین یوسف گنجی شافعی در کنایات الطالب و ابن حجر مکی درس ۷۴ و ۹۳ صواعق عرفه از طبرانی از جابرین عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب از ابن عباس نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود ان الله عزوجل جعل ذریه کل نبی فی صلبه و جعل ذریه فی صلب علی بن ایطالب یعنی خدای عزوجل ذریه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریه مرا در صلب علی بن ایطالب قرار داد.

(۱) هر کسی با تو در مقام مجاوله بر آید در باره عیسی بعد از آنکه بومی خدا با سوال او آگاهی یابی بگو بیا بیه ماو شا یا فرزندان و زنان و کسانی که بنزله ناس ما هستند با هم بیا هله بر شیویم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التماس بدرگاه خدا اصرار کنیم) تا دروغگو یان و کافران را بطن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

و نیز خطیب خوارزمی در مناقب و میر سید علی همدانی شافعی در موده القری
و امام احمد بن حنبل که از فحول علمای شما میباشد در مسند و سلیمان حنفی بلخی در
بنایع الموده نقل مینمایند (باختصر کم و زیادی در الفاظ) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله
فرمود **ابنای هذان و یحانان من الدنیا ابنای هذان امامان قاما او قعدا** یعنی این
دو فرزند من (حسن و حسین) رحانه من اند از دنیا و هر دو فرزندان من امامانند خواه
قائم باشم یا امامت باشند و خواه ساکت و قاعد.

و شیخ سلیمان حنفی باب ۵۷ از بنایع الموده را مخصوص همین موضوع قرار داده
و احادیث بسیاری بطرق مختلفه از علماء بزرگ خودتان از قبیل طبرانی و حافظ عبدالعزیز
و ابن ابی شیبه و خطیب بغدادی و حاکم و بیهقی و بغوی و طبری با الفاظ و عبارات مختلفه
نقل نموده که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند.

در آخر همین باب از ابوصالح و حافظ عبدالعزیز بن الاضر و ابونعیم و طبری
(و این حجر مکی در ص ۱۱۲ سواعق و نجمین یوسف کنجی شافعی در آخر فصل اول بعد
از صد باب کفایت الطالب و طبری در ترجمه حالات حضرت امام حسن) نقل نموده اند
از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت **انی سمعت رسول الله یقول کلّ حسب و
نسب فمنتقطع یوم القیمه ما خلا حسی و نسبی و کلّ بنی النبی عصبته لا یمیم
ما خلا بنی فاطمه فانی انا ابوهم و انا عصبته**.

یعنی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر حسب و نسبی منتقطع است روز قیامت
مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری عصبه آنها از جانب پدر است مگر اولادهای
فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم. و نیز شیخ عبدالله بن حجر بن عاصم شیرازی شافعی
در کسب الاصحاف بحب الاشراف این حدیث را از بیهقی و دارقطنی از عبدالله ابن عمر
از پدرش در موقع تزویج ام کلثوم نقل نموده. و جلال الدین سیوطی در کتاب احیاء
المیت بضائل اهل البیت قلا از طبرانی در اوسط از خلیفه عمر نقل مینماید
و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۳۹ باب ۳ الی ص ۴۲ رشفة الصّادی من
محر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلاویه مصر) در سال ۱۳۰۳ هـ نقل و استشهاد

نموده که اولادهای فاطمه علیها السلام اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله اند.

و اما شعر شاعر که شاهد آوردید در مقابل این همه دلائل محکمه مردود میشود
چنانکه محمد بن یوسف کنجی شافعی فصل اول بعد از صد باب کفایت الطالب را در
جواب همین شعر شاعر اختصاص باین معنی داده که دختر زادگان پیغمبر فرزندان
آنحضرت اند و علاوه این شعر شاعر کفر است که قبل از اسلام سروده چنانچه صاحب
جامع الشواهد نقل نموده.

از این قبیل دلائل بسیار است که ثابت مینماید فرزندان فاطمه صدیقه سلام الله
علیها فرزندان رسول الله اند پس وقتی سلسله نسب ما بحضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام
ثابت گردید بنا بر دلائل معتبره ای که بیان نمودیم ثابت است که فرزندان و ذراری
رسول خدا هستیم و بزرگترین افتخار ما همین معنی میباشد و احدی چنین افتخاری ندارد
مگر فرزندی رسول الله صلی الله علیه و آله چه خوش گوید فرزند شاعر:

اولئک آبائی فجفنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع (۱)

خلاصه احدی از ابناء زمان و مردم دنیایم نتوانند بزرگی پدرانی خود فخر و مباهات
کنند مگر شرفاء و سادات که نسبت آنها منتهی میشود بخاتم الانبیاء و علی مرتضی صلوات الله
و سلامه علیهما.

حافظ - دلائل شما بسیار مکنفی و تمام بود قطعاً انکار آن را نمی نمایند مگر
اشخاص لجوج عنود و خیلی هم ممنون شدم که کشف حجب فرموده ما را مستفیض
فرمودید تا رافع این شبهه بزرگ شد.

«در این موقع صدای مؤذن در مسجد برخاست که اعلام نماز عشاء را می نمود»
«(چون برادران اهل سنت بطور و جوب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را از هم»
«جدا و در موقع فضیلت آن بجا میآورند بر خلاف شیعه که تماماً لرسول الله و ائمه»
«از آل اطهار علیهم السلام در جمع و تفریق میخانند) آقایان آماده شدند برای»
«رفتن مسجد و اداء فریضه - بعضی از آقایان گفتند اگر بنای بر کشتن و ادامه دادن»

(۱) اینها هسته پدران من پس بیاورید مرا بثل اینها (ای جریر) آنگاه که محافل و
اجتماعها مبادا گردد هم آرد.

« بعد از آنکه آن است چون رفتن بمسجد و بر گشتن خیلی از وقت مجلس گرفته میشود »
 « خوبست تا این مجلس بر قرار است نماز عشاء همین جا اداء شود فقط آقای سید عبد
 « الحی » (امام جماعت مسجد) بروند در مسجد با مردم نماز بگذارند و بر گردند
 « پس نباید آورد قبول آقایان قرار گرفت (فلذا در تمام مدت مناظره که ده شب طول
 « کشید موقع نماز عشاء در همان مجلس اداء وظیفه می نمودند) در این موقع آقایان
 « باقی بزرگ دیگر رفتند بعد از اداء وظیفه باطاق محل مناظره مراجعت نمودند »

نواب عبدالقیوم خان - (که یکی از اشراف و ملائکین اهل تسنن و مرد
 کج کل و جوینده ای بودند) گفتند قبله صاحب اجازه فرمائید تا آقایان جای میل
 مینمایند خارج از موضوع بحث مجلس سوالی دارم بعرض برسانم .
 داعی - بفرمائید حاضر برای استماع .

نواب - سؤال بنده خیلی مختصر است چون مدتها است در دلم بوده که از
 آقایان با اطلاع شیعیان سؤال نمایم فرصتی بدستم نیامده اینک مقتضی موجود گردیده
 خواستم عرض نمایم چرا آقایان شیعیان برخلاف سنت رسول خدا ﷺ نماز ظهر
 و عصر و مغرب و عشاء را جمع میخوانند .

داعی - اولاً آقایان (اشاره بعلماء مجلس)

میدانند که در مسائل فربه مابین علماء اختلاف
 بسیار است چنانچه ائمه اربعه شما هم بسیار
 اختلاف دارند .

ثانیاً اینکه فرمودید عمل شیعیان برخلاف سنت رسول الله ﷺ میباشد امری را
 شما اشتباه نمودند زیرا که آنحضرت نماز ها را گاهی جمع و گاهی بتفریق اداء مینمودند .
 نواب - (رو بعلماء خودشان) آیا چنین است رسول خدا ﷺ بنحو جمع
 و تفریق اداء می نمودند .

حادثه - فقط در سفر و مواقع عذراز قبیل باران و غیره این نوع عمل می نمودند
 برای آنکه شست و رخت و مشقت نباشد و الا در حضر پیوسته بنحو تفریق اداء مینمودند
 گمان میکنم قبله صاحب اشتباه نمودند سفر را تصور حضر نمودند .

داعی - خبر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم حتی در روایات خودتان وارد است
 که گاهی در حضر و بدون عذر هم بنحو جمع اداء مینمودند .

حافظ - گمان میکنم روایات شیعه را با روایات ما اشتباه نمودند .

داعی - روایات شیعه که اتفاق بر این معنی دارند ، گفتگو در روایات ما میباشد
 روایات صحیح چندی در صحاح و کتب معتبره شما در این باب وارد است .

حافظ - ممکن است اگر در نظر دارید محل آنها را معین فرمائید .

داعی - مسلم بن حجاج در باب الجمع بین الصلواتین فی العصر در صحیح خود
 با هلال سلسله روایت از ابن عباس نقل نموده که گفت صلی رسول الله ﷺ
 الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً فی غیر خوف ولا مطر (۱)
 و نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت صلیت مع النبی ثمانیاً جمعاً و سجدت سجدات (۲)

و همین حدیث را امام احمد بن حنبل در ص ۲۶۱ جزء اول مسند نقل نموده . بعد از حدیث
 دیگر که ابن عباس گفت صلی رسول الله ﷺ فی المدینه مقیماً غیر مسافر مبعها
 و ثمانیاً (۳) چند حدیث از ابن قبیل مسلم نقل مینماید تا آنجا که مجاور مسجد عبدالله

این شقیق گفت روزی بعد العصر ابن عباس برای ما خطبه میخواند و صحبت مینمود
 تا آنکه آفتاب غروب کرد ستاره ها ظاهر شد صدای مردم برخاست الصلوة الصلوة
 ابن عباس اعتنا نکرد در همان جن مردی از بنی تمیم با صدای بلند گفت الصلوة الصلوة
 ابن عباس گفت اتلعننی بالسنه لا اثم لك رأیت رسول الله جمع بین الظهر والعصر
 والمغرب والعشاء (۴) عبدالله کوید از این کلام در دل من خندهای پدید آمد و رفت از
 ابوهریره سؤال نمودم تصدیق نمود و گفت همان قسم است که ابن عباس گفت .

و نیز بطریق دیگر از عبدالله بن شقیق عقلی نقل مینماید که وقتی معمر عبدالله
 (۱) رسول خدا (ص) نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بدون خوف و ترس و در هر جا اداء
 می نمود .
 (۲) با رسول خدا هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشاء را با هم
 اداء می نمودیم .
 (۳) نماز گذارد رسول خدا در مدینه در حال اقامت نه مسافرت هفت رکعت و هشت رکعت
 (یعنی مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم) .
 (۴) ای مادر تو مرا سنت یاد میدهی خود دیدم رسول خدا جمع کرد بین نماز ظهر و عصر
 و مغرب و عشاء .

ابن عباس طول کشید تا هوا تاریک شد مردی سه مرتبه پی در پی ندا در داد **الصلاة**
 ابن عباس متغیر شد گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَلَّمْنَا بِالصَّلَاةِ وَكَانَ جَمْعُ بَيْنِ الصَّلَوَتَيْنِ عَلَيَّ**
عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ (۱)

و نیز زرقانی که از اکابر علماء شما است در ص ۲۶۳ جزء اول شرح موطاء مالک
 در باب جمع بین الصلواتین از نسائی از طریق عمرو بن هرم از ابی الشعثاء نقل مینماید
 که در بصره ابن عباس نماز ظهر وعصر و مغرب وعشاء را جمع میخواند بدون آنکه بین
 آنها فاصله و چیزی بوده باشد و میگفت رسول خدا این قسم نماز ادا مینمود (یعنی ظهر
 را با عصر و مغرب را با عشاء جمع مینمود).

و نیز مسلم در صحیح و مالک در باب جمع بین الصلواتین موطاء و امام احمد بن حنبل
 در مسند با نقل سلسله روایت از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده اند که گفت
صلى رسول الله الظهر والعصر جمعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر (۲)
 ابوزیر گوید از سعید سؤال نمودم برای چه پیغمبر جمع مینمود نماز را سعید گفت همین
 سؤال را من از ابن عباس نمودم گفت اراد آن را یخرج احد ائمه یعنی برای آن جمع
 مینمود که احدی از ائمتی در سختی و مشقت نباشد.

و نیز در چند خبر نقل مینمایند که ابن عباس گفت جمع رسول الله بین الظهر
 والعصر والمغرب والعشاء في غير خوف ولا مطر (۳) اخبار در این باب بسیار نقل
 نموده اند ولی واضح تر دلیل بر جواز جمع همین تمین ابواب است بنام جمع بین الصلواتین
 و نقل نمودن احادیث جمع را در همین باب تا از اوله جواز جمع باشد مطلقاً و اگر غیر از
 این بود باب مخصوصی برای جمع در حضر و بای در سفر باز مینمودند پس این روایات
 منقول در صحاح و سایر کتب معتبره شما مربوط بجزا در سفر و حضر است.

- (۱) بی مادر تو مرا نماز یاد میدی و حال آنکه ما در زمان رسول خدا جمع بین دو نماز
 می نمودیم (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء).
- (۲) نماز گذارد رسول خدا (ص) ظهر و عصر را با هم در مدینه بدون ترس و سفر.
- (۳) جمع نمود رسول خدا (ص) بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدون اینکه ترس باشد
 و بارانی بیاید.

حافظ - چنین بای و نقل روایاتی در صحیح بخاری نمیشد.

داعی - اولاً وقتی سایر ارباب صحاح از قبیل مسلم و نسائی و احمد بن حنبل
 و شارحین صحیحین مسلم و بخاری و دیگران از اکابر علماء خودتان نقل نموده اند
 کفایت مینماید هدف و مقصد ما را.

ثانیاً آقای بخاری هم همین روایات را که دیگران نقل نموده اند در صحیح خود آورده
 منتهی با زرنگی تمام از محل خود که جمع بین الصلواتین است بمحل دیگر انتقال
 داده چنانچه (باب تأخیر الظهر الى العصر من كتاب مواقيت الصلاة) و (باب ذکر
 العشاء والعتمه) و (باب وقت المغرب) را مطالعه و مورد دقت قرار دهید تمام این
 احادیث جمع را مشاهده میفرمائید.

پس نقل این احادیث بعنوان اجازه و رخصت در جمع بین الصلواتین عقیده جمهور
 علماء فریقین است در حالتیکه اقرار بصحت این احادیث در صحاح خود نموده اند.

چنانچه علامه نووی در شرح صحیح مسلم و عسقلانی و قسطلانی و زکریای
 انصاری در شروعی که بر صحیح بخاری نوشته اند و زرقانی در شرح بر موطاء مالک
 و دیگران از اکابر علماء خودتان بعد از نقل احادیث مخصوصاً حدیث ابن عباس اعتراف
 بصحت آن و اینکه این احادیث دلیل اجازه و رخصت است در حضر برای آنکه امت
 در حرج و مشقت نباشند نموده اند.

نواب - چگونه ممکن است احادیثی از زمان رسول خدا (ص) بر عمل بجمع
 رسیده باشد ولی علماء در حکم و عمل برخلاف آن رفتار نمایند.

داعی - فقط اختصاص باین موضوع ندارد بعد ها خواهید فهمید که نظائر
 بسیار دارد در این موضوع بخصوص هم آقایان فقهاء اهل سنن یا جهة قصور افکار و
 یا جهة دیگری که من نمیفهمم آن احادیث معتبره را تاویلات باره بر خلاف ظاهر
 آنها نموده اند از قبیل آنکه گویند شاید این احادیث ناظم بموقع عمر باشند مانند
 ترس و خوف و نزول باران و کل که بجای آن از اکابر متقدمین شما مانند امام مالک
 و امام شافعی و عدای از فقهاء مدینه بآن تأویل فتوی داده اند.

و حال آنکه این عقیده را در مینماید حدیث ابن عباسی که صریحاً میگوید
من غیر خوف ولا مطر - یعنی بدون ترس و نزول باران نماز را جمع میخواندند.

بعضی دیگر پیش خود بافته اند که شاید هوا ای بوده و وقت را نشناختند و همین
که نماز ظهر را تمام نمودند این بر طرف گردید دیدند وقت عصر است نماز عصر را
خواندند لذا جمع شد بین الظهر والعصر.

کمان نمیکند بار تر از این تأویل یافت شود گویا تأویل کنندگان فکر
نکردند که نماز کنند رسول الله ﷺ است و برای رسول خدا بود و نبود ایسر
اثری نداشته چه آنکه علم آنحضرت مربوط باسیاب نبوده بلکه محیط بر تمام اسباب
و آثار بوده است. و گذشته از آنکه این دسته مردمان قصیر الفکر دلیلی در دست ندارند
که چنین امری واقع شده باشد بطلان این تأویل ثابت میگردد بجمع نماز مغرب
و عشاء که در آنجا وجود ایر و بر طرف شدن آن اثری ندارد علاوه بر آنکه خلاف
ظواهر احادیث است.

چنانچه عرض کردیم در حدیث ابن عباس (حبر امت) صراحت دارد که خطابه
آنجناب بقدری طول کشید که مستمعین چندین مرتبه فریاد زدند الصلوة یعنی یاد
آوری نمودند که ستاره ها ظاهر و وقت نماز گردیده مع ذلك عمدتاً نماز مغرب را
بعقب انداخت تا وقت نماز عشاء هم در را با هم آده نمود و ابوهریره هم تصدیق این
عمل را نموده که رسول الله ﷺ بدین قسم عمل نموده - البته این نوع تأویلات در
تزد مامردود است بلکه علماء بزرگ خودشان هم رد نموده و تأویلات را بر خلاف ظواهر
احادیث دانستند - چنانکه شیخ الاسلام انصاری از اکابر علماء خودتان در (تحفة
البیاری فی شرح صحیح البخاری) در باب صلوة الظهر مع العصر والمغرب مع العشاء
آخر ص ۲۹۲ جزء دوم و همچنین علامه قسطلانی در ص ۲۹۳ جزء دوم (ارشاد الساری فی
شرح صحیح البخاری) و دیگران از شارحین صحیح بخاری و جم غفیری از محققین علماء
خودتان آورده اند که این نوع از تأویلات خلاف ظواهر احادیث است و مقید بودن
بآنکه حتماً باید تفسراً آده نمود ترجیح بالمرجح و تخصیص بلامخصص است.

نواب - پس این اختلاف از کجا آمده که دو دسته برادران مسلمان بجان هم
افتاده و با نظر عداوت یکدیگر مینگرند و قدح در اعمال هم مینمایند.

داعی - اولاً اینکه فرمودید دو دسته از مسلمانان با نظر عداوت بهم مینگرند
مجبورم از طرف جماعت شیعیان اهل بیت طهارت و خاندان رسالت دفاع بنمایم که ما
جماعت شیعیان هیچ يك از علماء و عوام برادران اهل تسنن بیستم حقارت و با عداوت
نظر نمی نمائیم بلکه آنها را برادران مسلمان خود میدانیم و بسیار متأسفیم که چرا
تبلیغات یسکانگن و خوارج و نواصب و امویها و تحریکات شیاطین جن و انس در قلوب
برادران اهل تسنن مؤثر افتد تا آنجا که برادران شیعی خود را که از جبهه قبله و کتاب
و نبوت و عمل بجمیع احکام و واجبات و مستحبات و ترك کبائر و معاصی با آنها شرک اند
رافضی و مشرک و کافر دانسته و از خود جدا نمایند و با نظر عداوت و دشمنی با آنها بنگرند
ثانیاً فرمودید این اختلاف از کجا آمده از سوز دل عرض مینمایم - آتش بجان
شمع فکد کاین بنا نهاد - اینک وقت آن نیست که عرض نمایم این نوع اختلافات از کجا
سرچشمه گرفته شاید انشاء الله در شبهای بعد بمناسباتی پرده برداشته شود و خود متوجه
باصل حقیقت گردید.

ثالثاً راجع بنماز جمع و تفریق آقایان فقهاء اهل تسنن اخبار معروفه را که دلالت
بر رخصت و جواز دارد مطلقاً در جمع خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای
سهولت و راحتی و جلوگیری از سختی و مشقت و حرج امت نقل نموده ولی نمیدانم بجه
جبهه تأویلات بارده مینمایند و جمع خواندن نمازها را بدون عذر جائز نمیدانند
بلکه بعضی از آنها مانند ابی حنیفه و تابعین او مطلقاً منع جمع مینمایند با عذر
و بدون عذر سغراً ام حضراً.

و اما سایرین از شافعیها و مالکیها و حنبلی ها با اختلافاتی که در جمیع اصول و
فروع دارند در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غیرهم اجازه داده اند.

ولی فقهاء شیعه تبعاً للأئمة الطاهرين من آل محمد ﷺ که بنا بر فرموده رسول
اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل و عدیل القرآن اند حکم بجواز جمع مینمایند

مطلقاً خواه در سفر یا در حضر یا عذر و یا بی عذر بجمع تقدیم و یا جمع تأخیر.

و این جواز با اختیار مصلکی است یعنی نماز کذار اگر بخواند نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را برای سهولت و راحتی در یک جلسه بخواند - و یا ظهر و مغرب را در اول وقت فضیلت بخواند و نماز عصر و عشاء را هم در اول وقت فضیلت آنها اداء نماید مختار است.

والبتّه از هم جدا و هر يك را در وقت فضیلت خود بجا آوردن افضل از جمع است چنانچه در کتب استدلالیه و رسائل عملیه فقهاء شیعه کاملاً ذکر گردیده.

ولکن چون مردم غالباً گرفتار مشاغل و هموم بسیاری هستند و ممکن است بمختصر غفلتی از آنها فوت گردد لذا برای سهولت و رفع عسر حرج (که هدف شارع مقدس بوده) شیعیان جمع میخوانند بتقدیم یا بتأخیر.

کمان میکنم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم و سایر برادران اهل سنن که با دیده غیظ و غضب بما مینگرند همین مقدار جواب کافی باشد چون مطالب مهم تری اصولاً در پیش است خوبست برگردیم باصل مذاکرات اولیه زیرا وقتی مطالب مهمه اصولی حل گردید بالتبع فروعات حل خواهد شد.

حافظ - خیلی خوشوقتیم که در جلسه اول پی بردم بمعلومات قبله صاحب ودانستم طرف صحبت ما کسیست که خیلی جامد نیست و از کتب ما کاملاً با اطلاع اند همان قسمی که فرمودند بسیار بجا است که همان صحبت قبل را تمقیب نمائیم.

با اجازه قبله صاحب میخواهم فهمم که چنانچه بای با این بیانات شیوا که ثابت نمودید حجابی و هاشمی و دارای چنین نسب یا کی هستید چگونه شد که بایران مرکز معجوس آمد بدینچنانچه علت و تاریخ این مهاجرت را بیان فرمائید خیلی خوشوقت خواهم شد.

سید امیر محمد عابد دایمی - اولین مهاجر از اجداد ما بایران حضرت سید امیر محمد عابد فرزند بلافضل امام هتم حضرت موسی الکاظم علیه السلام بوده است که بسیار با فضل و تقوی و از کثرت عبادت معروف و بعبادت گردیده در تمام عمر قائم لللیل و صائم النهار بوده و بندرت ایامی را افطار مینموده و عشق بسیاری بکتابت کلام الله

مجید داشته و از حقّ الکتابه کلام الله بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند.

بقعه مبارکه اشی الی الحال در شیراز مطاف و مزار عامه ناس من الاعالی والادانی میباشد بقعه و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارکش برای حفاظت قبر از پامال شدن در موقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آنجناب - شاهزاده اویس میرزا معتمدالدوله ثانی فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله عم اکرم مرحوم ناصر الدین شاه قاجار ضریح زیبایی از نقره ساخته و حرم مطهرش را که مسجدیست برای عبادت زائرین و ادای فرائض و مستحبات و اقامه نماز جماعت آئینه کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی بآن بقعه مبارکه دارند و بوسیله روح پرفتوح صاحب بقعه که از عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و مورد توصیه و سفارش آنحضرت بوده اند درک فیض از مبدع فیاض مینمایند. (شکل ۴)

حافظ - علت مهاجرت ایشان از حجاز بشیراز چه بوده.

حرکت قافله سادات دایمی - قصد شیراز از حجاز حرکت نمودند بلکه در آخر قرن دوم هجری که حضرت امام هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان علی بن موسی الرضا علیه السلام را مأمون الرشید خلیفه عباسی جبراً ولیمه خود نمود و بطوس (مرکز خلافت) برد مدتی بین اخوان با آنحضرت جدائی افتاد و شوق زیارت آن حضرت اخوان بزرگوارش را تحریک نمود بوسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضا علیه السلام و خلیفه مأمون الرشید استیذان نمودند برای حرکت بسمت طوس خلیفه (مکار و حیال) حسن استقبال نموده همگی آنها را احضار نمود.

جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) باتفاق جناب سید امیر محمد عابد (جد اعالی ما) و جناب سید علاءالدین حسین برادران معظم و جمع کثیری از برادر زادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از حجاز بسمت طوس حرکت نمودند (طریق مسافرت بطوس در آن زمان غالباً از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده) در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقمندان بخاندان رسالت بساتن معظم ملحق و باتفاق حرکت مینمودند.

مینویسند بنزدیک شیراز که رسیدند تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری رجال و نساء تشکیل شده بود مأمورین و حکام شهرها خبر حرکت چنین قافله بزرگی را بمأمون داود مأمون رسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستداران و فدائیهای آنها بطوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد.

لذا امریه ای صادر نمود بتمام حکام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند مانع از حرکت شوند و آنها را بسمت مدینه بر گردانید بهر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم بحکومت وقت رسید.

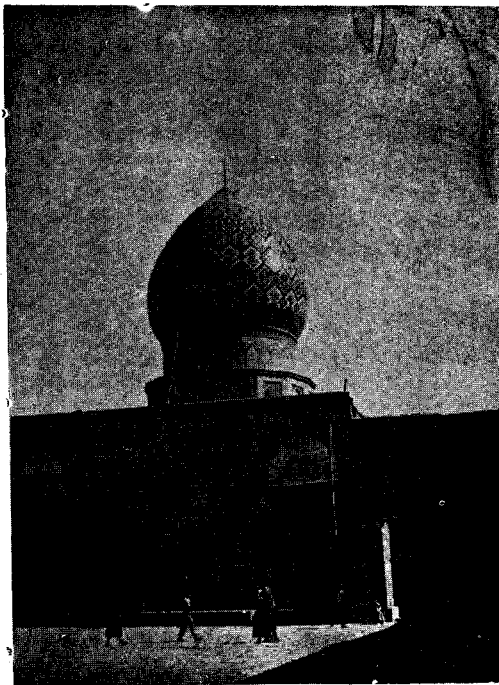
قتلغ خان حاکم شیراز مردی بود بسیار جدی و مقتدر فوری با چهل هزار لشکر جرّار در (خان زینان) هشت فرسخی شیراز اردو زدند همینکه قافله بنی هاشم رسیدند پیغام داد برای امامزادگان معظم که حسب الامر خلیفه آقایان از همینجا باید بر گردید حضرت سید امیر احمد فرمودند اولاً ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضا علیه السلام.

ثانیاً مای اجازه نیامدیم از شخص خلیفه استیذان نمودیم و بدستور خود او حرکت نمودیم. قتلغ خان گفت امر است که ما ممانعت از حرکت نماییم.

ممکنست باقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجراء گردد آقایان ناچارید از همین جا مراجعت نمایید.

جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی هاشم و دوستان و همراهان شور نمودند هیچکس حاضر بمراجعت نشدند.

صبح که قافله خواست حرکت نماید احتیاطاً زنان را عقب قافله قرار دادند. همینکه کوس رحیل نواخته شد لشکر قتلغ خان سر راه را بستند عاقبت کار از حرف بعمل کشید جنگه شدید خوبی شروع شد لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند (راست یا دروغ) عده ای بالای بلندبها فریاد زدند آقایان اگر به پشت



بقعه متبرکه سید امیر محمد عابد در شیراز شکل (۴)

کرمی علی بن موسی و لیعهد خلیفه جنگ میکند الان خبر رسید که ولیعهد وفات کرد يك مرتبه این خبر مانند برق ارکان وجود شیعیان و مردمان سست عنصر را تکان داده از اطراف امامزادگان متفرق شدند.

لذا جناب سید امیر أحمد شبانه با اخوان و اقارب از پیراهه بشیراز رهسپار گردیدند جناب احمد فرمودند چون دشمن در تعقیب ماست خوبست با لباس مبدل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید.

امامزادگان همان شبانه باطراف پراکنده شدند (که گویند غالب امامزادگان در ایران متفرق شده گان همان نهضت هستند).

ولی جناب امیر احمد و سید امیر محمد عابد و سید علاء الدین حسین بشیرازوارد و هر يك با لباس نا شناس از هم جدا شدند و در گوشه ای تنها عبادت مشغول شدند.

سید امیر احمد شاه چراغ
بعد از حضرت رضا علیه السلام در علم وزهد و روح و تقوی سر آمد سی و هشت اولاد ذکور و انات حضرت امام موسی علیه السلام بوده که آنحضرت در زمان حیات باغستانی بنام سرقه که هزار دینار خریداری نموده بودند بآن جناب هبه فرمودند و این امامزاده واجب التعمظیم در مدت عمر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند.

وقتی بشیراز وارد شدند در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محله (سردك) همین مکان که الان بقعه و بارگاه آنحضرت است (پنهان و شب و روز را عبادت میگذرانیدند).

از طرف قتلخ خان (والی فارس) مقتضین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظم گماشتند تا بعد از یکسال جناب سید امیر احمد را یافتند خبر بحکومت دادند لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ
جناب احمد با آن قوم دغا بمنوان دفاع از خود جنگ نموده يك تنه با يك شهر مخالف چناندفاعی

بکار برده و شجاعتی بخرج داده که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت و حیرت ارباب تاریخ میباشد.

عاقبت چون دیدند از عهد اش بر نمیآیند از طرفی خانه همسایه را سوراخ کرده وارد خانه ای شدند که پناه گاه آنحضرت بود و هر وقت از جنگ خسته میشد در آنجا تنفس و قدری استراحت نموده بجهله میپرداخت.

در موقع استراحت که تکیه بدیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق نازنینش زدند و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند فلذا بدن مبارکش زیر توده های خاک پنهان شد خبر قتلش معروف و آتخانه خرابه منقور اهالی گردیده و زباله دان بزرگی شد (چون شهر شیراز عموماً (باستثنای عدّه قلیلی) از مخالفین بودند).

تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس بوجود ذیجود اتابک ابوبکر بن سعد مظفرالدین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح و در سی و شش سال دوره سلطنت خود بزهد و عبادت و علماء و فضلاء تعظیم بسیاری نمود و در ترویج شریعت مطهره اسلامیة سعی بلیغ داشت.

نظر بضوای کلام الناس علی دین ملوکهم وزراء و رجال مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر بشعائ اسلام بودند از جمله وزراء و مقریان دربار اتابک مظفرالدین امیر مقرب الدین مسعود بن بدرالدین بوده که میل بسیاری بعمران و آبادی داشت فلذا امر کرد آن مل زباله دان را که وسط شهر شیراز را بصورت بدی در آورده بود بردارد و در آن محل خانه خراب شده عمارت بزرگی بر پا کنند عمه جات بسیاری بکار افتادند خاکها و زباله ها را بخارج شهر میبردند.

روزی در اثناء کار دیدند جسد نر و نازده مقتولی بدون تغییر و تبدل باقر شکافته زیبا و وحیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته خبر بوزارت خانه رسید حسب الامر وزیر اعظم جمعی بتفتیش قضیه آمدند.

پیداشدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرف او شد حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود العزة لله احمد بن موسی با سابقه تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکظم علیه السلام امام زاده واجب التعمیم شهید است که تقریباً بعد از چهار صد سال باین طریق صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی مخالفین گردید.

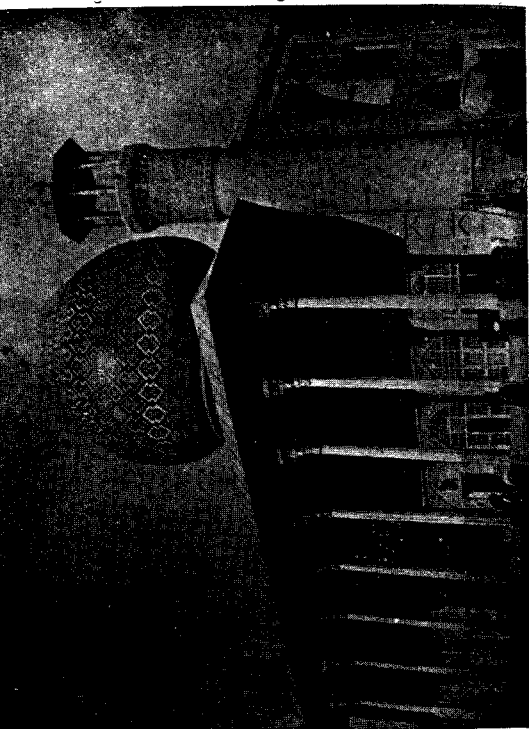
حسب الامر اتابك و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید بقعه عالی برپا کردند و قبری حفر نموده با احترام بسیار در حضور علماء و بزرگان جسد شریف را بخاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام عموم بود تا در سال ۶۵۸ قمری که اتابك وفات یافت و در سال ۷۵۰ که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحق بن محمود شاه بود مادر شاه ملکه تاشی خاتون که با نوهی جلیله خیره صالحه بوده بقعه مبارکه آنحضرت را تعمیری عالی نموده و کتب بسیار زیبایی بر آن قبر برافراشت و قصبه میمند را که در هجده فرسخی شیراز است وقف بر آن بقعه مبارکه نمود که الی الحال باقی و کلاب میمند معروف جهان است . شکل (۵)

سید علاء الدین حسین

و جناب سید علاء الدین حسین فرزند دیگر حضرت امام موسی الکظم که با برادر بزرگوارش شیراز آمدند در گوشه‌ای پنهان و شب و روز بعبادت مشغول در آن نزدیکی قتلخ خان را باغی وسیع بوده روزی حضرت در گوشه آن باغ تفرج می نموده که آنحضرت را شناختند همانجا شهیدش نمودند در حالتیکه قرآنی در دست مبارکش بوده زیر خاک پنهان گردید .

سالها گذشت قتلخ مُرد و آن باغ خراب شد اثری از آن سید بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفویه در این باغ خراب ساختمان مینمودند جسد خون آلود جوان مقتولی مر و تازه از زیر خاک نمایان شد کأنه او را تازه کشته اند در حالتیکه يك دست قرآن

بقعه مشرف که حضرت سید امیر احمد (شاه چراغ) در شیراز شکل (۵)



مجید و دست دیگرش شمشیر صحیح و سالم با علامات و قرائنی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارک جناب سید علامه^(۱) بن حسین فرزند شهید موسی بن جعفر است در آن باغ او را دفن نمودند و قتلغ خان^(۲) بر قبر او بقعه‌ای ساخت.

بعد از مدتها میرزا علی مدنی از مدینه بزیارت^(۳) امام زادگان معظم آمد چون صاحب ثروت بسیار بود بنائی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه مبارکه وقف نمود و بعد از فوت خودش راهم در همان آستانه مقدسه دفن نمودند و در زمان شاه اسماعیل مرحوم مرمت زیبایی بر آن قبر شد که الی الحال مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها میباشد. (شکل ۶)

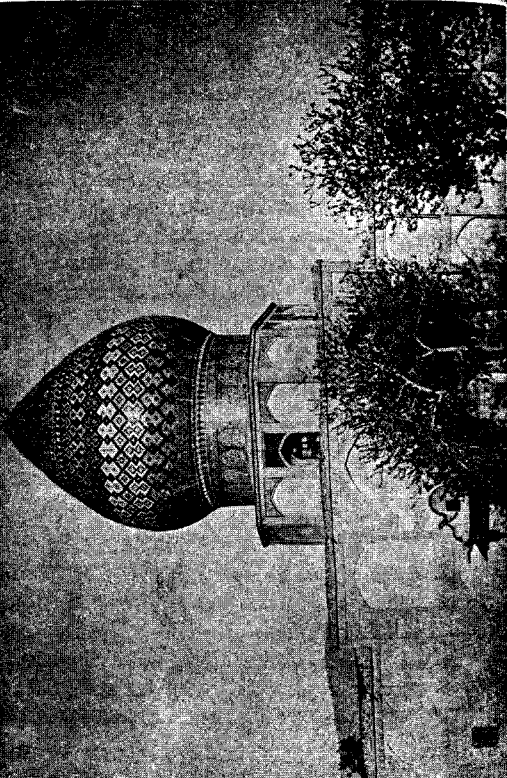
بعضیا گویند این سید بزرگوار عظیم و بلاتسل بوده است و بعضی گویند صاحب نسل بوده ولی بعداً منقرض گردیده و هم چنین جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) هم اولاد نکور نداشته فقط دارای دختر عقیقه صالحه بوده چنانچه در عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب ثبت است و برخی گویند اولاد نکور داشته است.

و اما جناب سید امیر محمد عابد که در کوشه انزوا اشتغال بعبادت ابراهیم مجاب داشت تا بأجل طبیعی از دنیا رفت فرزندان عالیقدر داشته که اعم از همه آنها از حیث علم وزهد و درع و تقوی جناب سید ابراهیم (مجااب) است که از طرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در یداری مقتضی بجواب سلام گردیده فلذا معروف شد به (مجااب) بعد از وفات پدر بزرگوارش بزم زیارت اجداد طاهرن مخصوصاً حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که قبر مبارکش تازه کشف و در آن اوان شهرت نامی پیدا نموده عازم عتبات عالیات گردید.

(۱) قتلغ در ترکی یعنی بزرگ است. در ازمه ساله یعنی حکام و بزرگان از جانب سلاطین لقب قتلغ داده میشد چنانچه بعد از غلبه چنگیزیان در ایران (اوکئای قا، ان) لقب قتلغ خانی را بآنانکه اعظم مظفر الدین ابو بکر بن سعد زندکی که با آنها مخالفت ننموده بود داده پس این قتلغ خان که بقعه بر قبر جناب سید علامه^(۱) ساخت غیر از آن قتلغ است که از جانب مأمون والی فارس و با امام زادگان جنگید.

(۲) حفا سزاوار است شبیهان خاصه اهالی ایران همان فسی که بربارت فاطمه مصومه بقم میروند در حال ندوده و پیش از جنت طراز و فته رضای خاطر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در زیارت فرزندان عالم عابد شریف آنحضرت فراهم نمایند قطعاً اجر جزیل در زیارت آن بزرگواران حاصل است.

شکل ۶
قبر سید علامه^(۱) بن حسین و در شوال سال ۱۲۲۰ (ق)



حافظ - مگر قبر امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تا آن زمان در چه حال بوده که بعد از صد و پنجاه سال کشف شده.

داعی - چون شهادت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت معاویه علیه الهایوه و طغیان بنی امیه اتفاق افتاد ولذا حضرت امیر وصیت فرمود جسد مبارکش را شبانه چرخه مانده دفن نمودند و حتی علامت معمولی هم بر روی قبر نگذاشتند فقط عددی قلیلی اصحاب خاص و فرزندان آنحضرت در موقع دفن حاضر بودند و صبح روز ۲۱ رمضان برای آنکه امر بر اعدای مشتبه شود و محل قبر آنحضرت را ندانند دو محمل بستند یکی را بسمت مدینه و دیگری را بطرف مکه معظمه روانه نمودند.

بهین جبه قبر مبارک آنحضرت سالها پنهان بود و جز فرزندان آنحضرت و خواص اصحاب سر کسی از مدفن و قبر آن بزرگوار خبری نداشت.

حافظ - جبه این وصیت و اصرار بر پنهان داشتن چه بوده.

داعی - شاید از ترس بنی امیه می دین بوده چون مردمان طاعنی و یاغی و مبغضی مخصوص آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بودند ممکن بود اسائمه ادبی قبر مبارک آنحضرت بنمایند و این ظلم سر آمد ظلمها میکردند.

حافظ - این چه فرمایشی است مگر ممکن است پس از مرگ و دفن جسد قبر مسلمانانی ولو دشمنی هم در کار باشد سوء عملی انجام دهند.

فجایع اعمال بنی امیه

داعی - مگر جناب عالی سیر در تاریخ تسکین بنی امیه و فجایع اعمال خبیالت آور آنها ننموده اید که از روز اولی که این شجره ملعونه

و طایفه خبیثه زمام دار خلافت و امارت مسلمین شدند باب ظلم و تعدی و فساد در میان مسلمانها باز شد چه ظلمها که نمودند و چه خونها که ریختند و چه ناموسها که هتک نمودند این قوم رسوایی بی همه چیز یابند هیچ چیز نبودند چنانچه مثالب اعمال آنها را بزرگان از علماء و مورخین خودگان با خبیالت تمام ثبت و ضبط نموده اند.

وقعه شهادت زید بن علی علیه السلام

خصوصاً علامه مقریزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی که از اکابر علمای شما است در کتاب معروف خود (النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه) فجایع اعمال و افعال آنها را مبسوطاً شرح داده که زنده و مرده نمیشاخشند برای نمونه دو وقعه مهم تاریخی و نشانی کاملی از اعمال فجیعۀ ابن قوم رسوا (بنی امیه) را بر مشتاقان میرسانم که آقایان تعجب نکنند و بدانند آنچه داعی میگویم با سند و اساس است.

و آن وقعه مهم شهادت حضرت زید بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام و فرزندش یحیی میباشد که جمیع مورخین فریقین ثبت نموده اند که چون هشام بن عبدالملک بن مروان در سال ۱۰۵ قمری بخلافت رسید (و آن مردی بود بسیار قسی القلب و شدید الغضب) بنای ظلم و تعدی را گذارد و مخصوصاً نسبت به بنی هاشم خود و اتباعش ازت و آزار را جدّ اعلی رسانیدند.

عاقبت جناب زید بن علی آن یگانه راد مرز شرف عالم عابد زاهد فقیه متقی بشام نزد خلیفه بتظلم رفت در (رصافه) با هشام ملاقات نمود قبل از اینکه حضرت جبه آمدن خود را بیان نماید عوض مساعدت و رسیدگی بکارها و پذیرائی از مهمان تازه وارد آنها پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله لدی الورد اهات سختی بآنحضرت نمود و با دشمنهای بدی که زبان حقیر یاری گفتن ندارد آنجناب را از دربار خلافت راند.

چنانچه مورخین بزرگ ما و شما از قبیل امام مسمودی در ص ۱۸۱ جلد دوم مروج الذهب و علامه مقریزی در النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و دیگران مفصلاً مینویسند که بعد از فحاشی و ضربات شدید و آرده و رانده شدن از نزد خلیفه ناچار از شام بکوفه رفت برای برطرف کردن ظلم نهضتی برضد امویها تشکیل داد.

یوسف بن عمر ثقفی حاکم شهر کوفه با لشکر بسیاری ببارزه برخاست آنجناب با شجاعت و شهامت هاشمی مبارزت مینمود و تمثیل باین اشعار میبجست.

اذلّ الحیاة و عز الممات
فان کان لابد من واحد
و کلا آراء طعاماً و یلا
فمیری الی الموت سیراً جمیلاً

ناکهای تیری از دشمن بر پیشانی مبارکش نشست شربت شهادت نوشیده جان بجان آفرین تسلیم نمود جناب یحیی فرزند آن بزرگوار با اتفاق شیعیان در آن هیاهو بدن مبارکش را محرمانه بردند در کنار شهر وسط نهر آب قبری کندند و دفن نمودند پس از گذاردن لحد آب را در نهر جاری نمودند که دشمنها نفهمند قبر آن بزرگوار در کجاست. ولی مقصدش سرانندیش یوسف خبر دادند فرستاد قریراً بنش نموده بدن آن جناب را از قبر بیرون آوردند سرش را از بدن جدا نموده برای هشام هشام فرستادند.

آن تا نجیب نا اصل ملعون نوشت برای یوسف حاکم کوفه بدن جناب زید را عرباناً بدار بیاورند همین عمل را آن ملائین اجرا نمودند و در ماه صفر سال ۱۶۱ قمری بدن ذریه رسول اکرم علیه السلام را برهنه بدار آویختند چهار سال تمام بدن آن عالم زاهد یاره بن رسول الله بر بالای دار ماند تا سال ۱۶۶ که ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بخلاف رسید امر نمود استخوانهای آن بزرگوار را از دار فرود آورده آتش زدند پس از سوختن خاکسترش را پباد دادند!

شهادت جناب یحیی

و همین عمل را این ملعون بآبدن جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام در جرجان که از بلاد خراسان است (والحال که گمان ناپدید میشود^(۱)) نمود چه آنکه آن بزرگوار هم علیه ظلم و جور بنی امیه قیام نمود (که تاریخ آن مفصل است) و در میدان رزم شهید گردید سرش را از بدن جدا و پشام فرستادند بدش را مانند پند بزرگواش بدار آویختند شش سال بر بالای دار ماند؛ که دوست و دشمن بحال آن بزرگوار میگریستند تا ولید بدرقه واصل شد ابو مسلم خراسانی که بر ضد بنی امیه بهوخواهی بنی عباس قیام نمود بدن آن ذریه رسول الله را از دار ستم نجات داد و در جرجان (که گمان) دفن نمودند که الی الحال قبر مبارکش مزار عمومی و مورد احترام مسلمانان است.

(تمام اهل مجلس از شنیدن این وقایع متأثر و بعضی گریستند و بی اختیار بر آن ملائین لعن نمودند).

(۱) ابوالفرج اصفهانی و بعضی دیگر قبر یحیی را در جرجان که مذهب کولان است میدانند.

پس با یک چنین سوابقی از این خاندان خبیث لعین که نمونه ای از آنها ذکر کردید جای تعجبی نبود که اگر وقت بدستشان میآمد با بدن امام بر حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام هم چنین معاملاتی می نمودند.

فذا حسب الوصیة جنازه آنحضرت شبانه دفن شد و علامتی هم بر قبر گذارده نشد و آن قبر از نظر عموم مخفی بود تا زمان هرون الرشید خلیفه عباسی که روزی بصحرای نجف که میزار و مرکز آهوان بود بشکار رفت تازیهها و فیهدها دسته آهوان را تعقیب نمودند آنها بالای تل نجف^(۱) پناه بردند تازیهها و فیهدها از تل بالا نرفتند چندین مرتبه این عمل تکرار شد یعنی تازیهها که عقب میرفتند آهوها پائین میآمدند همیکه تعقیب میشدند باز پناه بتل میبردند خلیفه فهمید که باید در اینمکان سرّی باشد که تازیهها بالا نمیروند فرستاد پیرمردی از اهل آنجا را یافتند نزد خلیفه آوردند سؤال کرد در این تل چه سرّی است که تازیهها بدنبال آهوان بالا نمیروند.

پیدایش قبر علی علیه السلام

پیر گفت سرّش را من میدانم ولی ایمن از گفتن نیستم خلیفه اماش داد گفت خلیفه با پدرم آمدم در بالای این تل زیارت و نماز کرد گفتم اینجا چه چیز است گفت با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اینجا زیارت آمدم و آنحضرت فرمود این جا قبر جد ما علی بن ابیطالب علیه السلام است که بزودی آشکار خواهد شد.

خلیفه امر کرد آن محل را حفر کردند تا بملاط قبری رسیدند در آنجا لوحی دیدند که بر آن بخط سریانی دو سطر نقش شده بود ترجمه نمودند این کلمات ظاهر شد بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما حفره نوح النبی علی وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل الطوفان بسبع مائة عام (۴) هرون احترام کرد و امر داد خاکها را بجای خود

(۱) نجف دو لفت یعنی پشته و بلندی است که آب باو نرسد و نام بند آبی است پشت کوفه که مانع رسیدن سیل است پشته ها و قبرهای آنها دور نزدیکی آن بند قبر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام میباشد چنانچه فیروز آبادی در قاموس حسن لفت نجف ذکر نموده. (۲) این قبری است که حفر نموده اودا نوح پیشتر برای ولی وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل از طوفان پهنه سال

ریختند پیاده شد وضو گرفت در رکعت نماز گذار و کریمه بسیاری کرد و خود را بخاک قبر مطهر غلطانید.

آنکه امر کرد شرحی خدمت موسی بن جعفر بمیدینه نوشتند و از این قضیه سؤال کردند حضرت در جواب مرقوم داشتند بلی همان جا قبر جد بزرگوارم امیرالمؤمنین علیه السلام است.

هر دو امر کرد با سنگ بنایی بر قبر آنحضرت ساختند که معروف شد بتجیر هر دو این خبر در اطراف شهر پیدا نمود مؤمنین از اطراف شذر حال نموده بزیارت آنحضرت میآمدند فلذا جناب سید ابراهیم مجاب هم همینکه فرصتی بدست آورد از شیراز عازم زیارت شد پس از فراغت از زیارت در کربلای معلی ندای حق را لبیک گفته و از دنیا رفت و در جوار قبر جد بزرگوارش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دفن شد که الحال قبر شریفش در گوشه شمال غربی رواق آنحضرت مزار دوستان است.

حافظ - گمان میکنم باین محکمی که شما فرمودید قبر مولانا **اختلاف مدفن علی علیه السلام** علی کرم الله وجهه در نجف نباشد زیرا علماء را در آن اختلاف است بعضی گویند در قصر الاماره کوفه و بعضی گفته اند بقلعه مسجد جامع کوفه بعضی نوشته اند که در باب الکنده مسجد کوفه است و بعضی گفته اند در رجه کوفه بعضی دیگر گفته اند در قبرستان بقیع پهلوی قبر فاطمه است در نزدیکی کابل افغانستان ما هم بقعه ای هست بنام (مزار علی) معروف است که جسد مولانا علی کرم الله وجهه را در صندوقی گذاردند و بر شتری بسته بسمت مدینه حرکت دادند جمعی خیال آنکه در صندوق اشیاء نفیسه میباشد او را روده وقتی کشوده و جسد مبارک آنحضرت را دیدند بکابل آورده در آنجا دفن نمودند و بهمان جهت عموم مردم آن بقعه را احترام مینمایند.

داعی - تمام این اختلافات از اثر وصیت آنحضرت پیدا کردید که امر باختفاء نمود که حقیر نتوانستم مفصلاً شرح دهم چنانچه از امام باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مروست که حضرت امیرالمؤمنین هنگام وفات فرزندش امام حسن

فرمود پس از اینکه مرا در نجف دفن نمودی چهار قبر برای من حفر نما در چهار موضع
۱- در مسجد کوفه ۲- در رجه ۳- در خانه جدته هبیره ۴- در غری تا کسی بر قبر من آگاهی پیدا ننماید.

و البته این اختلاف در میان علماء شماها میباشد که بگفتار اشخاص ترتیب اثر میدهند ولی جامعه علماء شیعه اتفاق دارند که قبر مبارک آنحضرت در نجف اشرف میباشد چه آنکه آنها از اهل بیت طهارت گرفتند بدیهی است **اهل البیت ادری بما فی البیت**.

ولما اینکه فرمودید در نزدیکی کابل مزار علی میباشد بسیار خنده آور است و این شهرت کاملاً دروغ میباشد و این قضیه بافسانه نزدیکتر است تا یک خبر صحیح. و عجب از علمای شما میباشد که در همه جا از عترت طاهره و نقل اقوال آنها دوری نمودند حتی حاضر نشدند که محل قبر پدر را از فرزندان اوسؤال نمایند تا تولید اختلاف نشود زیرا که **اهل البیت ادری بما فی البیت** - بدیهی است فرزندان بسجل قبر و مدفن پدر آگاه تر هستند از دیگران.

اگر هر یک از این شهرتها صحت داشت محققاً ائمه اطهار بشیعیان خود خبر میدادند و حال آنکه بر عکس نجف اشرف را تقویت نموده بلکه خود رفتند و شیعیان را هم تحریص و ترغیب بزیارت آنحضرت در نجف نمودند.

سبط این جوزی درس ۱۰۳ تذکره اختلاف اقوال را ذکر نموده تا آنجا که گوید **والداس انه علی النجف فی المكان المشهور الذی یزار فیه الیوم و هو الظاهر وقد استفاض ذلك (۱)**.

و همچنین سایر علماء شما از قبیل خطیب خوارزم در مناقب و خطیب بغداد در تاریخ خود و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و فیروز آبادی در لغت نجف در قاموس و دیگران نقل نموده اند که مدفن آنحضرت نجف اشرف میباشد.

(۱) و همین بطور استغاثه ثابت است که قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) در همین مکان نجف اشرف است که امروزه مزار صوم قرار گرفته و ظاهراً غلافی ندارد.

فرزندان ابراهیم مجاہد

خلاصه بمناسبت **الکلام یحی الکلَام** از اصل
مطلب در افتادیم پس از وفات حضرت ابراهیم
مجاہد در کربلا معلی از آنجناب سه پسر قابل
لائق باقی ماند بنام **احمد و محمد و علی** هر سه بعنوان تبلیغ دین جد بزرگوارشان بسمت
ایران که در آن زمان دارالعمامة بود حرکت نمودند.

جناب **احمد** تشریف فرمای قصر ابن هبیره شد و در همانجا ماند و اولادش در آنجا
معروف و مشغول خدمات شدند.

جنابان **محمد و علی** عازم کرمان شدند جناب علی ساکن سیرجان شد (که از توابع
کرمان است و تا آن شهر سی فرسنگ فاصله دارد) و اولاد و احفادشان در آن بلاد اشتغال
بتبلیغات داشتند.

و جناب **محمد** معروف بجائری تشریف فرمای کرمان شدند و از آنجناب سه پسر
بنام **ابو علی الحسن و محمد حسین الشیبی و احمد** ماندند و احفاد شریفی پیدا
کردند **محمد حسین** واحد بکربلا برگشتند و در جوار قبر جد بزرگوارشان عمر خود را پیاپیان
رسانیدند و قبایل بزرگی از سادات معظم از نسل ایشان در کربلا و اطراف معروفند از
قبیل سادات محترم **آل شیبته و آل فخر** که از نسل جناب **محمد حسین الشیبی** هستند.
و سادات **آل ابو نصر و آل طعنه** - خدام با احترام آستانه قدس حسینی
ارواحنا فداه از نسل جناب **احمد** میباشند.

و جناب **ابو علی الحسن** بشیراز تشریف فرما شدند چون اهالی شیراز از متعصبین
عمامة و اهل تسنن و غالباً ناصبی و از پیروان خوارج بودند و عداوت مخصوصی باهل بیت
طهارت داشتند نتوانستند علنی و برملا بنام سیادت جاوه نمایند لذا با لباس عربی در
کودالی کنار^(۱) خندق شهر خانه های عربی ساخته و در آنجا سکنی نمودند

(۱) کم کم شهر و سمت پیدا نمود تا زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار سرسلطه سلاطین
قاجار که خندق و کودالهای اطراف جزء شهر شدند و همان معلی که امام زادگان در خانه های
عربی تبلیغات مینمودند اهل دو شیراز معروف است بیله گودهربان و مسجدی در آن محل هست
که مرحوم شیخ علیخان زند برادر کریم خان زند پادشاه ایران از جهت جد اعلای ما مرحوم حاج
سید ابراهیم مجتهد که از علمای معروف آن عصر بودند بنا نموده.

خانواده های شیعیان که در محله سر در گشیراز منزل داشتند با امامزاده های معظم
رابطه پیدا نمودند امامزاده ها هم در خفیة مشغول تبلیغات و خدمات دینی و نشر حقایق
ولایت شدند.

بعد از وفات جناب **ابوعلی احمد ابو الطیب** فرزندان بزرگ آنجناب توسعه ای
در امر تبلیغ داد کم کم شهر تشان زیاد شد و بسیار از مخالفین مستبصر شده براه حق
آمدند جامعه شیعیان رو باز یاد گذارد در اثر تبلیغات و اقدامات امام زادگان معظم
تشکیلات مهمه دادند تا آنجا که منبر تبلیغات بنام سادات عابدی و مجاہدی در شیراز
برقرار شد.

از اعمام و اقوام خود باطراف میفرستادند و آنی از خدمات دینی و تبلیغات مذهبی
آرام نبودند و دائره تبلیغات آنها در اطراف بلاد ایران روز بروز توسعه پیدا مینمود تا
در زمان دیالمه و دوره سلطنت غازان خان (عمود) و الجایتو (سلطان محمد خدا بنده)
مقول که تشیع اختیار نمودند و در سلطنت صفویه که کاملاً آزاد شدند خدمات بزرگی
بعالم تشیع ابراز نمودند و در بسیاری از بلاد ایران نشر حقایق مذهب شیعه امامیه
بوسیله این خاندان جلیل بوده.

سادات شیرازی دو تهران

تا در اواخر سلطنت مرحوم فتحعلیشاه قاجار جد اعلای ما
مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی طاب تراه که بر جسته ترین
فرزندان مرحوم سید القواء و المجتهدین علامه کبیر حاج سید
اسماعیل مجتهد مجاہدی بودند در مراجعت از زیارت مشهد مقدس رضوی که بطهران وارد
شدند از طرف شاهنشاه مسلمان علم پرور باباشان ابراز علاقه و تقاضای توقف در طهران
(یا پخت شاهنشاهی) شد.

تقاضای شاهانه حسب الوظیفه دینی مورد قبول آنجناب واقع و چون در آن زمان
در طهران جز در مساجد که علماء احکام و مسائل دینیہ بیان مینمودند مجالس تبلیغی
مانند امروز معمول و متداول نبود.

قطر در تکایا تمیزه و رشیده خوانی بر قرار میشد که مهمترین همه آن مجالس تکیه
دولت شاهنشاهی بود.

فلذا بامر و دستور جناب آقای سید حسن و تأیید شاهنشاه تکیا اوقات شبیه و تعزیه را مبدل بمجالس تبلیغات نمودند.

بهین جهت مؤسس اساس مجالس تبلیغ و تشکیل منابر تبلیغی در طهران مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی شد که کمک و مدد شایانی بمجتهدین و مراجع تقلید کردید شکل (۷).

فلذا مرحوم آقا سید حسن نوشتند بشرایز بوالد ما جد خود مرحوم حاج سید اسماعیل مجتهد از میان فرزندان خود که زیاده از چهل نفر بودند آقا سید جعفر و آقا سید رضا مجتهد فقیه و حاج سید عباس و آقا سید جواد و آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم و آقا سید فتح الله بطهران آمدند.

نظر بتقاضای اهالی قزوین جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم را جهت تبلیغات بدان صوب روانه نمودند که سادات مجایی الی الحال از نسل آن سه بزرگوار در آنجا معروفند.

و خود با بقیه اخوان در طهران مجالس تبلیغ را تشکیل و پیوسته توسعه دادند بوسیله عراب و منبر بترویج شرع انور کوشیدند و بعد از وفات مرحوم آقا سید حسن رضوان الله علیه در سال ۱۲۹۱ قمری ریاست سلسله جلیله حقا بفزند ارشد آن بزرگوار مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم (پدر بزرگ داعی) منتقل گردید چه آنکه لباس زیبای ریاست سلسله جلیله در آن زمان میان هزار نفر خاندان بزرگ سادات شیرازی تنها باندام آن بزرگوار متناسب و پیرانده بود که در زهد و ورع و تقوی مشهور جامع معقول و منقول حاوی اصول و فروع نادره زمان و نایفه دهر در علم و عمل و حسن سیاست معروفیت کامل داشتند.

و از سال ۱۳۰۸ قمری (که مرحوم بحر العلوم بر حجت ایزدی پیوست و در کربلای معلی میان ایوان میرزا موسی و زیر پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه جنب قبر والد ماجدش مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی دفن گردید شکل (۸).

تا این زمان ریاست خاندان جلیل با والد ما جد بزرگوارم که حامی شیعه بلیه در صفحه ۱۳۲

مرحوم خلد اشیان آقا سید حسن و ائمه شیرازی طالب نراه با فرزندان خود شکل (۷)





میرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم شیرازی رضوان الله علیه با اخوان و فرزندان خود. مشکل (۸)

و محی شریعت ناصر ملت و دین مروج احکام سید المرسلین ثقه الاسلام والمسلمین
فرید دهر و وحید عصر حضرت آقا سیدعلی اکبر دامت برکاته که از طرف مرحوم ناصر
الدینشاه قاجار بلقب (اشرف الواعظین) ملقب گردیدم اختصاص یافته .

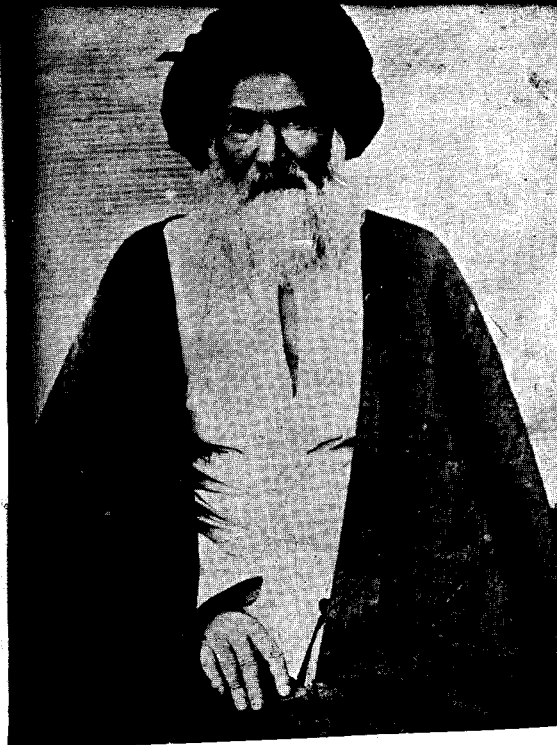
و این راد مرد بزرگ که قریب هشتاد سالست پرچم دار توحید بوده و با کمال
شهامت و از خود گفشتگی با قدرت و نفوذ نا متناهی خود در پیش آمدهای گوناگون
و خصوصاً حوادث نیم قرن اخیر و دست اندازیهای مختلف روزگار در مقابل اعادی دین
و یسکانکان پیوسته با ثبات قدم و استقامت کامل در ترویج دین مبین مجاهدتها نموده
و خدمات شایان تمجید ایشان در نشر احکام و جلوگیری از منہیات و حفظ ظواهر شریعت
مطهره و ابلاغ حقایق و اشاعه معالم مورد تصدیق دوست و دشمن بوده .

بیانات سحر آمیز و تأثیر کلمات آن بزرگوار اطهر من الشمس و مورد توجه خاص
و عام و علمای اعلام و مراجع تقلید درازمنه مختلف بوده است .

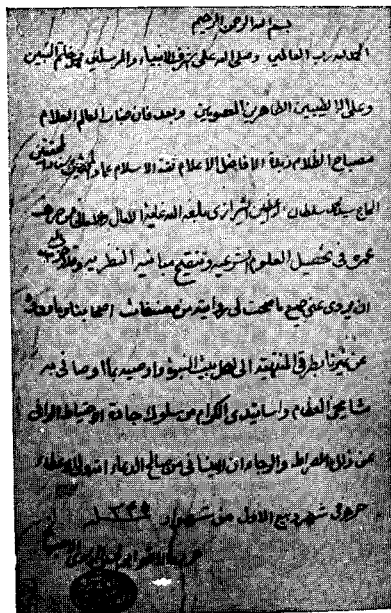
خصوصاً حجج اسلام آیات الله العظام مرحمت و غفران پناه مراجع تقلید و نوابغ
روزگار مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ (مجدد مذهب سید
البشر علی رأس المائة الثالثة عشر) و حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج شیخ زین العابدین
مازندرانی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل طهرانی و آقا سید محمد کاظم یزدی طباطبائی
و حاج شیخ فتح الله شریعت اصفهانی و آقا سید اسماعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی
شیرازی قدس الله اسرارهم زیاده از حد ایراز لطف و محبت در باره آن بزرگوار مرعی
داشتند .

بالاخص در این عصر مشتعش که ریاست فرقه ناجیه امامیه با فقیه اهل بیت عصمت
و طهارت سید الفقهاء والمجتهدین آية الله في الارضين نابغة الدهر حضرت آقا سید ابوالحسن
اصفهانى متع الله المسلمين بطول بقائه در دار العلم نجف اشرف میباشد شکل (۹)
شکل (۱۰)

که الحق در علم و فضل و دانش پژوهی و حسن سیاست توانسته است لواى
اذا مدينة العلم و على بابها - را در برابر یکدنیا مخالف بالای کاخ ناسوت بر افرازد
بقیه در صفحه ۱۴۰



مرحوم آية الله آقا سيد ابوالحسن اسفهانى قدس سره القدوسى شكل (٩)



جواز نامہ مرحوم آية الله اسفهانى قدس سره القدوسى شكل (١٠)

و تا مادام که بحار احکام اسلام را نشر دهد و سبب ورود جمع کثیری از ارباب ملل و نحل در حوزه اسلام و مذهب حق جعفری^(۱) گردد.

و نیز استاد الاساتید آیه الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مدظله العالی کمندپریت با عظمت سازمان مدارس عالیّه علوم الهی قم بآن وجود مقدس اختصاص دارد^(۲) زیاده از حد تصور والد بزرگوارم را مورد توجه و تأیید قرار داده اند شکل (۱۱).

و پیوسته در توقیعات مبارکه با عنوان سیف الاسلام ایشان را مخاطب ساخته برای آنکه مشاهده مینمایند که با نیروی خلل ناپذیر شمشیر^(۳) نده زبان و پیش خامه و پشان کاخ کفر و إلحاد و زندقه و فساد را خراب و از جهاد در راه دین و فداکاری در اعلاء کلمتین و نشر احکام و بسط مذهب حق خودداری ننموده.

و با نفوذ و قدرت خدا داد آتی از قلع و قمع ملحدین و نابود کردن مرعیه های مسموم مخالفین اسلام آسوده نشسته و علی رغم اعادی داخلی و خارجی که برای محو و جلو گیری از مقاصد حق ایشان کوشا بودند بر آنکه عزت الهی برقرار و دلائل و براهین مملکت اسلام را عموماً و مذهب حق جعفری را خصوصاً حامی و خدمتگذار بوده و میباشند^(۴) شکل (۱۲).

خلاصه الی الحال این سلسله جلیله در طهران و اطراف بنام سادات شیرازی و عابدی و مجابی در خدمتگذاری بشرع و شریعت برقرار و با مجاهدتهای طاقت فرسا انجام وظیفه نموده و در مقابل کارشکنیها و تمتهای مخالفین ثابت و از بوته امتحان بخوبی بیرون آمدند.

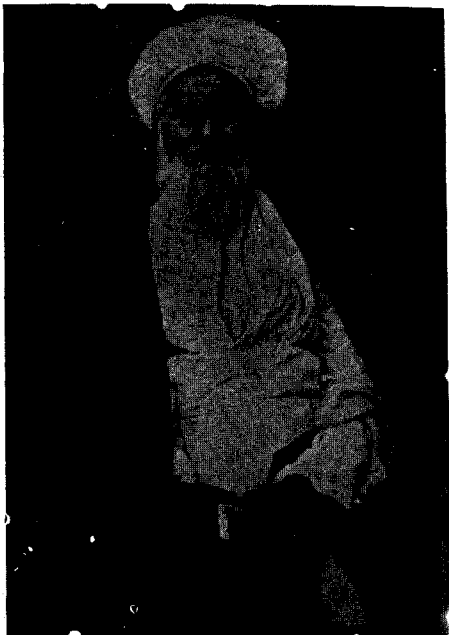
این بود مختصری از مفصل حالات و شرح زندگانی این سلسله جلیله کمسؤال

(۱) در نهم ماه ذی الحجه ۱۳۶۵ قمری در کاشان در سن ۸۸ سالگی پس از سی سال ریاست و زعامت مسلمین جهان بر حجت ایزدی پیوست و با تشییع جنازه عمومی جمعی که بعد از مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه نظیر نداشت بنجف اشرف حبل و در حیره جنب در صحن مقابل ایوان طلا بآرامگاه ابدی سپرده شده دشوان الله علیه.

(۲) در هفتم ذی القعدة ۱۳۵۵ قمری در قم بر حجت ایزدی پیوست و در مدرسه بالای سردفن گردید رحمه الله علیه.

(۳) در ۲۱ شهرشبان سال ۱۳۵۱ قمری در سن ۸۳ سالگی در کرمانشاهان بر حجت ایزدی پیوست بعد از سه روز تعطیل عمومی جنازه آن مرحوم با اتفاق خود دائمی تشییات عالیات و با تشییع عموم طبقات اهالی کرمانشاهان و علمای اعلام و تجار و اصناف و دستجات ملی و درواغ مطهر پشت سر حضرت سید الشهدا ارواحنا فداه (جنب غیر جد بر گردش سید را هم میباید - پهلوی در پیریه ملاطین قاجار) بآرامگاه ابدی قرار گرفت شکل (۱۳) و (۱۴) و (۱۵).

باقیه در صفحه ۱۴۹

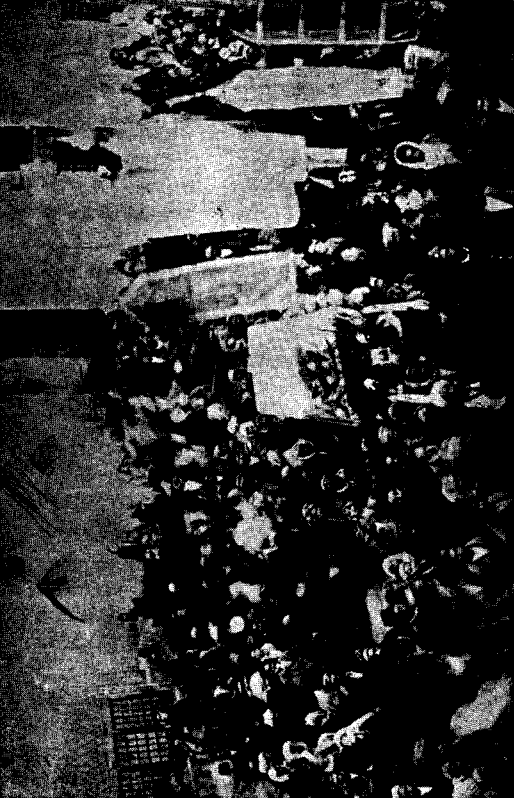


مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس الله سره شکل (۱۱)



مرحوم خلد آستان آقا ایامی الی اعظمین شیخ آقا قدس سره امام جعفر صادق علیه السلام

حمل جنازه مرحوم اشرف الواعظین شیرازی بادشهی عموم ملک کرمانشاه بمقتات عالیات شکل (۱۳)



استقبال و تشییع جنازه مرحوم آقای اشرف الواعظین با تعطیل عمومی در کربلای معلی موقع ورود پسران مطهر امام حسین علیه السلام شکل (۱۴)

مان: تاریخ

وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طباطبائی

چرا از خامه بوی عود و مشک عنبرین آمد * چنین در وصف گلزار امام هفتمین آمد
 شهی کئی چرخ از بهر رکوعش تابندختم * مهی گرفتارش تا عرشش بتسخیر نگیں آمد
 عهد عابد آن نسل بلا فصل شه کاظم * که عصر خود چو جوشش شاهزین العابدین آمد
 حرم او بشیراز ار پناه دردمندان شد * نگر کحل البصر خاکش پیشه شازرین آمد
 هزار افزون گذشته گرز سال دلتش - سلس * بی ترویج دین مأمور رب العالمین آمد
 از آن تاریخ فرزندان او سادات شیرازی * علمداران اسلامی یکایک در زمین آمد
 بهر دور از تشیع یا تسنن هر یکی از جان * نهان و آشکارا در پی تبلیغ دین آمد
 زمان بگذشت مانند قتیله‌ای که خسرو ایران * بشیرازش نظر از مهر چشم دورین آمد
 بدید آریا است یک اختر زیرج زهره زهراء * مجایی واعظ آن در درخشان ثمن آمد
 بد او سید حسن فرزند آن - علامه عظمی * که اسمعیل نام آن فقیه المسلمین آمد
 شهن طهران طلب نمود کرد حضور وی * برد فیضی که از دربار رب العالمین آمد
 سپس کوشید بر ترویج دین جد پاک خود * بتطهیر شعائر کوثیا حصنی حصین آمد
 ز آثارش یکی تأسیس منبر شد در این طهران * شبیه و تکیه‌ها تبدیل و غطا و واعظین آمد
 پس از او قرآء العیش که بد ارشد فرزندان * چو سید قاسم بحر الملویش جانشین آمد
 بنوی اوجامع المعقول والمنقول آن بحری * که علمش رشحه ای از علم میرعتیق آمد
 ز بعدش پرچم منبر مبین سید علی اکبر * گرفت از بابواشرف زاولین تا آخرین آمد
 رئیس خاندان پاک آن سادات شیرازی * برزم دشمنان چون ذوالفقار آتشین آمد
 بمصر وی اعادی را نه جرئت بر تظاهر شد * جلو گیری زمینهاش از حق آفرین آمد
 بی ترویج دین اقدس جد منبر خود * زجان کوشا صبح و شام با عزمی متین آمد
 بگفتا عارف یک دل بتاریخ وفات او * بر اشرف ملک بیا احسان تجزی المحسنین آمد

شکل (۱۵)

(۱۳۵۱ قمری)

فرمودید چرا بایران آمدند و برای چه آمدند که بطور خلاصه عرض نمودم.

هدف و مقصد این خاندان جلیل از زمان جناب سید امیر محمد عابد و سید ابو ایهیم
 مجاب فرزندان امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام که تخریب هزار و صد سال میشود
 خدمت گذار بدین و شریعت اسلام بوده و با در نظر گرفتن آیه ۳۹ سوره ۳۳ (احزاب)
 الَّذِينَ يَلْفُوفُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكُفَى بِاللَّهِ
 حَسِيبًا^(۱) بر مسند تبلیغات بر قرار و بدون ترس و خوف با ثبات و استقامت کامل و اتکله
 بحق خلفا عن سلف انجام وظیفه داده اند.

«مذاکرات که باینجا رسید آقا سید عبدالاحی بساعت نظر کرده فرمودند خیلی»
 «از شب گذشته چنانچه اجازه فرمائید بقیه صحبتها بماند برای فردا شب انشاء الله زودتر»
 «میائیم که وقت بیشتری برای صحبت داشته باشیم داعی با تبسم و روی باز موافقت نموده»
 «بعد از صرف چای و منتقل از اقسام تنقلات هندی برخاستند با سیمیت و دودا آنانرا»
 «بدرفه نمودیم».

جلسه دوم

لیله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵

«بعد از مغرب آقایان ورود نمودند همان اشخاص و شب به علاوه چند نفری از»
 «مخترمین که بعداً معلوم شد از تجار و ملاکین بودند پس از تعارفات و صرف چای»
 «آقای حافظ افتتاح کلام نمود».

حافظ - قبله صاحب راستی بدون تملق از مجلس و شب خاطرات شیرینی با خود
 بردم از خدمت شما که مرخص شدیم در تمام راه با همراهان صحبت شما در بین بود
 واقعاً جاذبه شما بقدری قوی است که همه ما را مجذوب صورت و سیرت خود قرار
 دادید کمتر اتفاق میافتد در اشخاص که واجد حسن صورت و سیرت توأم باشند
 اشهد انک این رسول الله حقاً مخصوصاً امروز صبح که بکتابخانه رفتم چند جلدی
 از کتب انساب و تاریخ مخصوصاً هزار مزار و آثار عجم را در انساب سادات جلیل

(۱) آنکس که میرساند پیغامهای خدا را بدون کثرت و اذوا میفرستد نمی ترسد از اذای

مگر از اذای طالبی پس ذات پروردگار و کلمات گفته است مقاصد ترسندگان از اذای.

التقدم مطالعه و در اطراف فرمایشات در شب شام وقت نمودم واقعا حظه کردم و لذت بردم و حقیقه غیبه خوردم باین نسب شریف ومدتی در فکر بودم در بابان افکار خود خیلی متأثر و متألم گردیدم که شخص شریف صحیح التسمی مانند جنابعالی باین حسن صورت و سیرت چرا بایستی تحت تأثیر عادات سخیفه گذشتگان قرار گرفته و از طریقه ثابتة اجداد بزرگواران منحرف و رویه سیاسی ایرانیان مجوس را بپذیرد.

داعی - اولاً از حسن ظن و نظر لطف جنابعالی ممنون و متشکرم و بدون شکسته نفسی واقعا آن ذره که در حساب ناید - من هشتم ثانیاً چند جمله مخلوط بهم و مبهم فرمودید که دعا کو نفهمیدم هدف و مقصدتان چیست متمنی است بجلالت را تفکیکاً بیان فرماید تا اصل حقیقت آشکار شود.

عادات سخیفه گذشتگان کدام است طریقه ثابتة اجداد بزرگوارم که داعی از آن روی گردان شدهام چه چیز است و رویه سیاسی ایرانیان را که پیروی نموده ام چیست؟
حافظ - مرادم از عادات سخیفه گذشتگان تأسیسات و عقاید و بدعتهایی است که بدست یگانگان بهود داخل در دین حنیف اسلام شده.

داعی - ممکن است لطفاً توضیح بیشتری بدهید که معلوم شود آن بدعتها کدام است که دعا کو پیروی نموده ام.

حافظ - البته خاطر عالی بخوبی مسبقاًست بشهادت تاریخ
اشغال نمودن که بعد از کشتن هریک از انبیاء بزرگ اعدای دین باطل آن
بر مذهب شیعه دین که کتاب مقدس آنها بود مانند تورات و انجیل دست پیدا نمودند و بواسطه تحریفات بسیار آن دین را ضایع و از درجه اعتبار ساقط نمودند.

ولی در اسلام بواسطه محکم بودن قرآن حکم چون آن قدرت را پیدا نکردند لذا عده ای از یهودیها که همیشه حبایل و مکار بوده اند و تاریخ زندگانی آنها پیوسته لگه دار حیله و تزویر بوده است مانند عبدالله بن سباه صنعانی و کعب الاحبار و وهب این منبه و دیگران که اسلام آوردند و بنای سم پاشی را گذاردند عقاید باطلی را با رأی وعید خود توأم بنام گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان انتشار دادند.

خلیفه سوم عثمان بن عفان رضی الله عنه آنها را تعقیب نمود از ترس خلیفه قرار

نموده و مکرراً مکررگاه خود قرار دادند کم کم جمعی از عوام را فریب داده اتباعی پیدا نمودند و حزبی تشکیل دادند بنام (شیعه) و علی رغم خلیفه عثمان علی را باامت و خلافت معرفی نمودند و احادیثی را مرام ساختگی خود جعل کردند باین معنی که پیغمبر علی را خلیفه و امام قرار داده ؟

در اثر قیام این حزب خونهای بسیار ریخته شد تا عاقبت منجر بقتل خلیفه عثمان مظلوم و نصب علی بر مسند خلافت گردید جماعتی هم که از عثمان ولستگهائی داشتند اطراف علی را گرفتند از آن زمان حزب شیعه سر و صوری بنمود گرفت ولی در دوره خلافت بنی امیه و کشتار آل علی و دوستان آن جناب این حزب ظاهراً در محاق افتاد.

ولی افرادی مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عمار یا سر جدّ بر له علی کرم الله وجهه تبلیغات مینمودند (که روح علی قطعاً از آن نوع تبلیغات بزار بود!!) تا در زمان خلافت هارون الرشید و مخصوصاً فرزندش مأمون الرشید عباسی که بدست ایرانیان بر برداشتن محمد امین غالب آمد و مسند خلافتش محکم گردید.

شروع کردند بتقویت نمودن بن علی بن ابیطالب و علی را بنابر حق بر خلفاء راشدین تفضیل دادن.

ایرانیان هم چون با عربها بد بودند بواسطه آنکه مملکتشان بدست قدرت اعراب اشغال گردیده و استقلالشان از میان رفته بود در پی بهانه ای بودند که طریقه ای پیدا کنند بنام دین تا در مقابل اعراب قیام نمایند لذا این رویه نا حق را پیسنیدند و پیروی نمودند بلکه در اطراف این حزب (شیعه) هیاهویی بر پا نمودند تا در دوره دینامه تحریک شدند و در سلطنت با اقتدار صفویه رسمیت پیدا نمودند یعنی حزب (شیعه) بنام مذهب رسمی معرفی شدند و ایرانیان مجوس هم الی الحال از روی سیاست مذهب خود را شیعه مینامند.

پس مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و حادث و ابداع او بدست عبدالله بن سباه یهودی بوده والا سابقاً در اسلام نامی از شیعه نبوده و جدّ بزرگوار شما نبی اکرم صلی الله علیه و آله

قطعا از این نام یزرار است زیرا برخلاف میل او قدم باین راه بر داشته شده است
وفی الحقیقة میتوان گفت شیعه شعبه ای از مذهب یهود و عقاید آنها میباشد !!!

بهین جهت من تعجب میکنم که مانند شما شخص شریف با این نسب پاک چرا
باید روی عادت و تقلید اسلاف بدون دلیل و برهان طریقه جد بزرگواران دین پاک اسلام
را بگذارید و رویه یهودی بدعت گذاری را پیروی نمایید در صورتیکه شما اولی و احقید
که جدا پیرو قرآن و سنت جدتان رسول خدا ﷺ باشید.

«دین اهل مجلس و مؤمنین با شرف هندی مخصوصاً قربلشاهی با غیرت پر»
«حرارت که از متنفذین شیعیان هند وستان میباشد از بیانات جناب حافظ بسیار»
«عصبانی و رتکبای آنها پیرینه کردید داعی قنری آنها را نصیحت نموده و با امر بصیر»
«و حوصله و تحمل کفتم در ایران شرب المثلث کمبگویند شاهنامه آخرش خوش است»
«صبر کن الصبر مفتاح الفرج - آنگاه در جواب جناب حافظ گفتم».

**جواب باشکال
تراشیهای مخالفین**
داعی - از شخص عالمی مانند شما باید بود که استشهاد نماید
بکلمات ساختگی خرافی موهوم بی اصل که ابدأ پایه و اساس
متینی ندارد مگر اشاعه منافقین خوارج و اعادی متعصب
نواصب و امویها و تبعیت عوام بدون تحقیق و دلیل و برهان.

اینگ اگر اجازه بفرمایید برای روشن شدن مطلب جواب بیانات بی اساس شما
را اختصاراً باقتضای وقت مجلس بدهم تا حل ممما گردیده و کشف حقیق گردد.

حافظ - بفرمایید برای استماع فرمایشات شما حاضر و سرا پا کوشیم.

داعی - اولاً جنابمائی دو امر کاملاً متباین را با هم مخلوط نمودید اگر
عبدالله بن سبا یهودی منافق ملعون که در اخبار شیعه مذمت بسیاری از او شده و در
شمار منافقین و ملاعن معرفی گردیده چند روزی بنام دوستی علی (علیه السلام) که محبوب عمومی
داشته متظاهر گردیده چه مربوط است بنام شیعه امامیه اگر کرکی بلباس میش و یا
دزدی بلباس روحانیت و اهل علم در منبر و محراب جلوه کند و زیانهای از طرف او
باسلام و مسلمین برسد شما باید باصل علم و روحانیت بدین شوید و تمام اهل علم را
دزد و بازنگر بخوانید.

واقعا از انصاف دور شدید که مذهب پاک شیعه را بحساب عبد الله بن سبا ملعون
در آوردید.

خیلی تعجب آوراست که مذهب حق شیعه را تخفیف داده بنام حزب سیاسی نامیدید
و از آثار عبدالله بن سبا ملعون و بدع او در زمان عثمان دانستید.

حقاً خیلی خطا رفتید زیرا که شیعه حزب نبوده بلکه مذهب و طریقه حق بود زمان
خلافت عثمان حارت نکردیم بلکه در زمان خود خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) و بدستور و گفتار
خود آنحضرت شایع گردیده.

اگر شما بکلمات مجعوله خوارج عامه و نواصب استشهاد میکنید ولی داعی به
آیات قرآن مجید و اخبار معتبره خودتان استشهاد مینمایم تا حق از باطل تمیز داده شود.
و من باب تذکر عرض میکنم همیشه در گفتار و کردارتان دقیق شوید که بعد
از کشف حقیقت اسباب خجلت نشود.

چنانچه اجازه فرماید و بیانات دعا گو مکره طبع شما نیست جواب فرمایشتان
را بدهم تا معلوم شود مطلب غیر از اینست که شما فرمودید.

حافظ - البته بفرمایید اصل تأسیس این مجلس و حضور ما برای همین است که کشف
حقایق و رفع شبهات گردد قطعاً رنجش و کراهتی از بیانات برهانی نداریم.

داعی - البته آقایان میدانید که شیعه لفظاً بمعنی پیرو است
شیعه آل جل پیرزنان و یاری دهندگان مردند و فیروز آبادی
که از اکابر علماء شما است در قاموس اللغه گوید و قد غلب
هذا الاسم علی من یتولی علیاً واهلبینه حتی صار اسماً لهم خاصاً (۱).

عین همین معنی را ابن اثیر در نهاية اللغه نموده است.

ولی اشتباهی که شما نمودید عمداً یا سهواً یا بواسطه عدم احاطه بر تفاسیر و
اخبار و واقع شدن تحت تأثیر گفتار اسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید لفظ
(۱) غالب شده است اسم شیعه بر هر کسی که دوست بدارد علی (علیه السلام) و اهل بیت او را تا
آنکه گفته است شیعه مخصوصاً اسم از برای ایشان.

شیعه و اخلاق آن بر پیروان علی و اهل بیت رسالت علیهم السلام از زمان عثمان پیداشده و واضح آن عبدالله بن سبأ بهودی بوده.

و حال آنکه اینطور نیست بلکه طبق اخبار معتبره مندرجه در کتب و تفاسیر خودتان شیعه اصطلاحی بمعنی پیرو علی بن ابیطالب علیه السلام از زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و واضح لفظ شیعه بر پیروان علی علیه السلام برخلاف فرموده شماشخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و این کلمه بر زبان خود صاحب وحی جاری شده همان پیغمبری که خدا در آیه ۳ از سوره ۵۳ (النجم) درباره او فرموده و ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (۱) اتباع و پیروان علی علیه السلام را شیعه و رستگار و ناجی نامیده است.

حافظ - در کجا همچو چیزی هست که ما تا چال ندیده ایم.

داعی - شما ندیده اید یا نخواستید ببینید یا ندیده اید و صلاح مقام خود را در اعتراف بحقیقت نمی دانید و یا ملاحظه اتباع و مریدان خود را مینمائید. ولی ما ندیده ایم و حق پوشی را هم صلاح دین و دنیای خود نمیدانیم برای آنکه خداوند متعال در دو آیه از قرآن مجید صراحتاً کتمان کنندگان حق را ملعون و اهل آتش خوانده.

اول در آیه ۱۵۴ از سوره ۲ (بقره) فرموده ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما ینبیه للناس فی الکتاب اولئک یمنعهم الله ویلعنهم الالعون (۲)

دوم در آیه ۱۶۹ همان سوره فرموده ان الذین یکتُمون ما انزل الله من الکتاب ویشترون به تمنا قلیلا اولئک ما یا کفون فی بطونهم الا انزلوا لیکتمهم الله یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم (۳)

(۱) هر که بهوای نفس سخن نگوید سخن او هیچ مهر و حی خدا نیست.

(۲) آنکسبیکه آیات واضحی که برای هدایت خلق فرستادیم کتمان ننموده جدا از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم پنهان داشتند خدا و (تمام جن و انس و ملائکه) آنها را لعن میکنند.

(۳) آنکسبیکه پنهان داشتند و کتمان ننموده آیهانی را که نازل نمودیم از کتاب آسمانی و آنها را بیهای اندک فروختند جو آتش جهنم نصیب آنها باشد و در قیامت خدا از دشمن با آنها سخن نگوید و از پلیدی صیان پاک نگردند و آنان را عذاب دردناک خواهد بود.

حافظ - آیات شریفه حق است و البته اگر کسی کتمان حق بنماید مشمول همین آیات میباشد ولی ما تا کنون حق را نشانخته ایم که کتمان بنمائیم و البته بعد از معرفت هر حق اگر کتمان بنمائیم ما هم در حکم همین آیات خواهیم بود و امیدواریم که هیچوقت در حکم آیات قرار نگیریم.

داعی - اینک بلطف و عنایت خداوند منان و توجهات خاصه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آنجا که مقدر داعی میباشد حق را که اظهر من الشمس است از زیر پرده استتار بیرون میآورم و بر برادران عزیزم (اشاره باهل تسنن حاضر در مجلس) ظاهر میکنم امیدوارم آیتین شریفین پیوسته در مقابل روی ما باشد نکند خدای نکرده عادت و تمسب غالب آید و کتمان حق بشود.

حافظ - خدا را شاهد میکیم هر اعتی که حق بر من ظاهر شود جدال نمینمایم چون جنابعالی با حقیر معاشرت ننموده اید و از اخلاق آگاهی ندارید بقدری جدی هستم و سعی میکنم که بر هوای نفس غالب آیم و هر گاه شما دیدید که حقیر در مقابل بیانی ساکت شدم بدانید که در آن موضوع کاملاً روشن شده ام اگر راهی هم برای مجادله و منطقه و غلبه در مطالب داشته باشم جدل نمی کنم و اگر در جدال بر آدمم قطعاً مشمول همین دو آیه خواهم بود.

الحال حاضر برای استماع بیانات حق شما هستم امید است خداوند ما و شما را راعنملی حق کرد.

داعی - حافظ ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبدالله که از اجلة علماء عظام و محدثین فخام و محققین کرام شما میباشد که ابن خلیّان در و فیات الأعیان تعریف او را کرده است که از اکابر حفاظ ثقات و اعلم محدثین است و مجلدات عشره کتاب (حلیة الاولیاء) او از احسن کتب است.

و صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در وافی بالوفیات در باره او گوید تاج المحدثین حافظ ابو نعیم که امام در علم و زهد و دیانت بوده و در نقل و فهم روایات و قوة حفظ و درایت مقام عالی اعلا داشته و از مصنفات بسیار زیبایی او ده جلد

حلیه الاولیاء میباشد که مستخرج از صحیحین است که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم احادیث بسیاری نقل نموده گاه بگوش خود شنیده .

و محمد بن عبدالله الخطیب در رجال مشکوة المصابیح در تعریف او گوید هومن منایح الحديث الثقات الممول بخديهم الرجوع الى قولهم كبير القدر وله من العمر ست و تسعون سنة خلاصه يك همچو عام حافظ محدث نود و شش ساله ای که محل وثوق و مضرب علمی شماس در کتاب معتبرش (حلیه الاولیاء) روایت میکند باسناد خودش از ابن عباس (حبرامت) که چون نازل شد آیه ۶ از

سوره ۹۸ (البینة) ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات
آیات و اخبار در اولئك هم خير البرية جزا لهم عند ربهم جنات عدن
تسريح مقام تسريح تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدی رضی الله
عنهم و رضوانه (۱) رسول اکرم ﷺ خطاب کرد به علی بن ابیطالب و فرمود
یا علی هوانت و شیعتک ثانی انت و شیعتک يوم القيمة راضین مرضیین (۲)

ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل هفتم مناقب و حاکم ابوالقاسم
عبدالله بن عبدالله الحسکانی که از فضول اعلام مفسرین بزرگ شماس در کتاب شواهد
التنزیل فی قواعد التفسیر و محققین یوسف کجی شافعی در ص ۱۱۹ کفایت الطالب
و سبط ابن جوزی در ص ۳۱ تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة (بحذف آیه)
و منذر بن محمد بن منذر و مخصوصاً حاکم روایت نموده که حاکم ابو عبدالله حافظ
(که از اکابر علمای شما میباشد) خبر داد ما را با اسناد مرفوع یزید بن شراحیل
انصاری کاتب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که گفت شنیدم از
آنحضرت فرمود وقت رحلت خاتم الانبیاء ﷺ پشت مبارکش بسینه من بود فرمودند
یا علی الم تسع قول الله تعالی ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم

(۱) آنان که ایمان آورده اند و نیکو کار شده بحقیقت بهترین اهل عالم اند پادشاه آنها فرد
غدا با آنها بهشت عدن است که نهرا زیر درختانش جاریست و در آن بهشت ابد جاودان متعینند
و خدا از آنها بخشنود و آنها هم از خدا راضی و خشنودند.

(۲) یا علی مراد خیر البریه در آیه شریفه تولى و شیعیان تو . روز قیامت تو و شیعیان تو
بیانید هر خائلیکه خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خشنود باشید .

خير البرية . الخ - هم شیعتک و موعدی و موعده کم الحوض اذا اجتمعت الامة
لالحساب تدعون غراً محجلین (۱)

و نیز جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای شما است و در قرن نهم هجری او را
مجدد طریقه سنت و جماعت دانسته اند (چنانچه صاحب فتح المقال نوشته) در تفسیر
خود (در المنثور فی کتاب الله بالمأثور) از ابوالقاسم علی بن الحسن معروف باین
عساکر دمشق که از فضلاء دهر و محل وثوق رجال علمای شما میباشد (چنانچه ابن
خلکان در وفیات الاعیان و ذهبی در تذکرة الحة اند و خوارزمی در رجال مسند ابی حنیفه
و در طبقات شافیه و حافظ ابو سعید در تاریخ خود او را تعریف و توثیق نموده اند
که این عساکر فخر شافیه و در زمان خود امام اهل حدیث بوده کثیر العلم و فریز
الفضل ثقة و با تقوی و در سال ۵۵۰ هجری در میان علماء سنت و جماعت علم بوده) از
جابر بن عبد الله انصاری که از کبار صحابه خاتم الانبیاء ﷺ بوده نقل می نماید
که گفت در خدمت رسول اکرم ﷺ بودیم که علی بن ابیطالب ﷺ وارد شد پیغمبر
فرمود والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتہ لهم الفائزون يوم القيمة فنزل ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية (۲)

و نیز در همان تفسیر از ابن عدی از ابن عباس (حبرامت) روایت نموده که
چون آیه مذکور نازل گردید رسول اکرم ﷺ با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ فرمود
ثانی انت و شیعتک يوم القيمة راضین مرضیین (۳)

و در فصل نهم مناقب خوارزمی مستنداً از جابر بن عبدالله نقل نموده که گفت خدمت
رسول خدا بودیم علی بن ابیطالب ﷺ رو بما آمد حضرت فرمود قد اکتم اخي یعنی رو بشما
آمد برادر من (علی) آنگاه ملتفت شد بسمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود:

(۱) یا علی آبا تشیده ای آیه شریفه در (اصحاحان اعمال صالحه و غیر البریه) ایشاندهیجان
تو و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتیکه جمع شوند غلایق برای حساب
شارا بخوانند و شما سعید رویان باغید و شما را آنروز غر محجلین ندا کنند یعنی پیشوای
سعید رویان .

(۲) قسم بکسیکه جان من در قبضه قدرت او است این مرد (اشاره بعلی) و شیوه او روز
قیامت دستکارتند آنکاه آیه مذکور نازل گردید .

(۳) یا علی تو و شیعیان تو روز قیامت در حالی که از خداوند راضی و خداوند از شما راضی باشد

وَأَنذَى نَفْسِي يَدَهُ أَنْ هَذَا شِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ (۱)

سپس فرمود این علی اول از همه شما ایمان آورد و با وفاترین شماها میباشد بعد خدا و عادل ترین شماها است در میان رعیت و تقسیم کننده تر از همه شما بالسویه و مرتبه اش از همه شماها در نزد پروردگار بزرگتر است در همان وقت آیه مذکوره نازل گردید از آن به بعد هر گاه علی در میان قومی ظاهر میشد اصحاب پیغمبر میگفتند جاء خیر البریه یعنی آمد بهترین مردم.

و نیز این حجر در صواعق و این اثیر در جلد سوم نهایه همین خبر را در نزول آیه شریفه نقل نموده اند.

و نیز این حجر در باب ۱۱ صواعق از حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی که از فحول فقهاء و علمای شما میباشد نقل نموده که چون آیه مذکوره نازل گردید رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود یا علی انت و شیعنت خیر البریه تانی یوم القیمة انت و شیعنت راضین مرضیین و یائی عدوک غضبنا مغممین فقال من عدوی قال من تبره منك و لعنتک ()

و نیز علامه مسمودی در جواهر القندین نقلاً از حافظ جمال الدین زرنندی مدنی و نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی مکی مشهور باین صیاغ که از اکابر علماء و فضول فقهاء شما است در ص ۱۲۲ فصول المهمه از ابن عباس نقل نمینماید که چون آیه مذکوره نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود هو انت و شیعنت تانی یوم القیمة انت و هم راضین مرضیین و یائی اعداءک غضبنا مغممین (۴)

و نیز میر سید علی همدانی شافعی که از موثقین علمای شما است در کتاب (مودة القریب) و این حجر متمصب در صواعق عحرفه از ام سلمه ام المؤمنین زوجة

(۱) بان خدا اینکه جان من در دست اوست این علی و شیعیان او دستگاران روز قیامت.
(۲) یا علی تو و شیعیان تو خیر البریه هستید بمآب روز قیامت تو و شیعیان تو در حالتیکه از خدا راضی و خداهم از شما راضی است و میآیند دشمنان تو دشمنانک دشمنایان بگردنشان بسته میباشد پس امیر المؤمنین عرض کرد کیست دشمن من فرمود کسیکه بیزای میجوید از تو و ولین مینماید ترا.

(۳) یعنی آن خیر البریه تو و شیعیان توهیدت بمآب روز قیامت تو آنها در حالیکه از خداوند راضی هستید و خداهم از شما راضی است و میآیند دشمنان تو دشمنانک دشمنایان بگردنشان بسته میباشد.

محترمه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که آنحضرت فرمود یا علی انت واصحابک فی الجنة انت و شیعنت فی الجنة (۱)

و موفق بن احمد اخطلب الخطباء خوارزم در فصل نوزدهم مناقب مسنداً نقل مینماید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السلام فرمودند مثلك فی امتی مثل المصباح عیسی بن مریم یعنی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم حضرت مسیح است که قوم او سه فرقه شدند فرقه ای مؤمنین و آنها خوارزمیون بودند و فرقه ای دشمنان او و آنها یهود بودند فرقه ای غلات که در باره آجناب غلو نمودند (یعنی او را خدا و شرک خدا قرار دادند) و امت من هم در باره توبه فرقه میشوند فرقة شیعتك و هم المؤمنون یعنی فرقه ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین اند - و فرقه ای دشمنان تو هستند و آنها فاکتین و شکنندگان عهد و بیعت تومیباشند - و فرقه ای غلو کنندگان درباره تومیباشند و آنها جاحدین و کمره اهانند فانت یا علی و شیعنتک فی الجنة و محبوبوا شیعتک فی الجنة وعدوک و العالی فیک فی النار یعنی تو یا علی و شیعیان تو در دوزستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود و دشمنان و غلو کنندگان در باره تو در آتش جهنم اند.

« در این موقع صدای مؤذن اعلان نماز عشاء داد آقایان برخاستند برای نماز »
« پس از فراغت از نماز و اشتغال بخوردن جای جناب آقای سید عبدالحی " که برای " اداء نماز جماعت بمسجد رفته بودند مراجعت نمودند فرمودند چون منزل نزدیک بود این " چند جلد کتاب را با خود آوردیم و اینها تفسیر سیوطی و مودة القریب و مسند امام احمد " این حنبلی و مناقب خوارزمی است (که تا شب آخر جلسات این کتابها نزد داعی " ماند) کتابها را باز نموده همان احادیث قرائت شد بعلاوه چند حدیث دیگر مؤید " همین مطلب . آقایان رنگ بر رنگ میشدند مخصوصاً متوجه بودم که در پیش اتباع " خودشان خجالت میکشیدند .

« آنگاه در مودة القریب حدیث فوق را خواندند بعلاوه این دو حدیث هم پیش آمد " قرائت نمودند که روایت مینماید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود یا علی ستقدم " (۱) یا علی تو و اصحاب و شیعیات در بهشت میباشد .

«علی الله أنت وشيعتك را ضین هر ضیین و یقدم علیه عدو و غضبا تا مقصودین (۱)».

داعی - این بود مختصری از دلایل محکمه مؤید بکتاب الله مجید و اخبار معتبره پیروچه در کتب اکابر علماء خودشان گذشته از اخباری که در تمامی کتب و تفاسیر علماء شیعه نقل گردیده که اگر بخوام تا صبح برای شما از حفظ و از روی همین کتابهایی که در برابر شما است اثبات مرام نمایم بحول و قوه پروردگار قادرم ولی گمان میکنم برای نمونه و رفع اشتباه بهمین مقدار نقل روایات کافی باشد که آقایان بعد ها قوه بجملاات بی سروه معاندین ننمایند و با پیروی از مجموعهات خوارج و نواصب و امور بها سررا بر عوام بی خبر مقننه نکند که واضح لفظ شیعه عبدالله بن سبا یهودی ملعون بوده.

آقایان محترم ما شیعیان یهودی نیستیم بلکه غدی هستیم و واضح لفظ شیعه هم بر پیروان علی (علیه السلام) عبدالله بن سبا ملعون نبوده بلکه شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و عبدالله را هم مرد منافق و ملعون میدانیم و تبعیت از هیچ فرد جمعی هم بدون دلیل و برهان نمینماییم. از زمان عثمان یبعد بنا بگفته شما لفظ شیعه را بر پیروان علی اطلاق نمودند بلکه در زمان خود پیغمبر صحابه خاص آنحضرت را شیعه میخواندند چنانچه حافظ ابوحاتم رازی در کتاب (الزینة) که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نوشته مینویسد اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوجود آمد نام شیعه بوده است که چهارتن از صحابه دارای این لقب بودند ۱- ابوذر غفاری ۲- سلمان فارسی ۳- مقداد ابن اسود کنندی ۴- عمار بن یاسر.

آقایان فکر کنید چگونه ممکن است زمان پیغمبر چهار نفر از صحابه خاص بلکه محبوب خدا و پیغمبر را با لقب شیعه بخوانند و پیغمبر بداند که این کلمه بدعت است و آنها را منع ننماید.

پس معلوم میشود که آنها از خود پیغمبر شنیده بودند که شیعیان علی (علیه السلام) اهل میجات اند لذا افتخار باین سمت مینمودند تا آنجائی که بر ملا آنها را شیعه میخواندند.

(۱) یا علی زود است تو و حبیبات بر خدا وارد شوید در صودتیکه الاعداء را ضی و خدا الا شما را ضی است و دشمنانت بر خدا خشناک وارد میشوند در حالیکه دشمنان بر گردنشان بسته میباشد.

از این بیان گذشته شما عمل اصحاب پیغمبر را حجت میدانید
مقام سلمان و ابوذر و حدیثی از آنحضرت نقل مینمایید که فرمود
و مقدار و عمار

ان اصحابی کالتحجیم باهم اقتدیتم اهتدیتم (۱)

مگر ابوالفداء در تاریخ خود نوشته که این چهار نفر از جمله اصحاب پیغمبر بودند که روز سقیفه بنی ساعده به همراهی علی از بیعت ابی بکر خودداری نمودند پس چرا عمل آنها و سرپیچی از بیعت را حجت نمیدانید با اینکه علماء خودشان نوشته اند آنها محبوب خدا و پیغمبر بودند و ما هم پیرو آنها میباشیم که آنها پیرو علی (علیه السلام) بودند پس بحکم حدیث منقوله خودشان ما راه هدایت را بدست آورده ایم.

با اجازه آقایان بمقتضای وقت چند خبر برای شما نقل مینمایم حافظ ابونعیم اسفهبانی در رس ۱۷۲ جلد اول حلیه الاولیاء و ابن حجر مکی در حدیث پنجم از چهل حدیثی که در صواعق محرقه در فضایل علی (علیه السلام) آورده از ترمذی و حاکم از بریده نقل نموده اند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ان الله امرنی بحب اربعة و اخیرنی انه یحبهم یعنی خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر و مرا خبر داده که آنها را دوست میدارد عرض کردند یا رسول الله آن چهار نفر کیانند فرمود علی ابن ابیطالب و ابوذر و مقدار و سلمان.

و ابن جریر در حدیث ۳۹ از ترمذی و حاکم از انس بن مالک نقل نموده که آنحضرت فرمود الجنة تشاقق الی ثلاثة علی و عمار و سلمان یعنی بهشت اشتیاق دارد بسوی سه نفر و آن سه نفر علی و عمار و سلمان اند.

آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول خدا که محبوب خدا و پیغمبر و اهل بهشت اند سندیست و حجیت ندارد که مورد قبول مسلمانان باشد و آنها ترسب اثر بدهند؟ آیا خجالت آور نیست که اصحاب در نظر شما همان عده ای باشند که موافقت با بازی سقیفه نمودند و بقیه صحابه را رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که مخالف با مرام اهل سقیفه نمودند از درجه اعتبار ساقط وی اثر باشند؟! پس خوب بود حدیثی را که نقل نمودید بطور

(۱) بدرستیکه اصحاب من مانند ستاره گانه پیریک از آنها اقتدا کنیده ایت میخوید

اخلاق نمی گفتید بلکه می گفتید آن بعض اصحابی کالنجوم تا گرفتار این محذور نشوید و ما را از دائرة هدایت خارج ننمایید.

و اما اینکه فرمودید مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و ایرانیان مجوس از روی سیاست برای فرار از سلطه و سلطنت اعراب پذیرفته اند.

علت توجه و تشیع ایرانیان
در زمان خلفاء و ذیالهمه
غازان خان و شاه خدا بنده

بی لطفی نمودید بدون توجه و تعمق تبعاً للاسلاف بیان فرمودید برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم که شیعه مذهبی است اسلامی و طریقه ایست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با امر خدا پیش پای امت گذارده و ما حسب الامر آنحضرت پیروی از علی امیرالمؤمنین و آل طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مینماییم و خود را هم باید حق مطابق دستوراتی که ما داده اند و عمل مینماییم ناجی میدانیم.

بلکه آنکسانیکه بدون کوچکترین دستور رسول الله صلی الله علیه و آله اساس سقیفه را تشکیل دادند سیاسی بودند نه پیروان عترت طاهره بدستور پیغمبر صلی الله علیه و آله چه آنکه برای پیروی از عترت و اهل بیت رسالت از آنحضرت دستور رسیده و در کتابهای معتبر شما بسیار وارد است - ولی راجع بسقیفه و پیروی از اهل سقیفه بعنوان خلیفه تراشی ابداً دستوری صادر نکرده است -

و اما در جهت توجه ایرانیان بمقام ولایت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرینش آقایان اهل تسنن از روی عناد و تعصب و با روی عادت خلفاء عن سلف بدون تعمق و تحقیق قضاوت نموده اند.

و هم چنین نویسندگان دیگر که در اثر معاشرت با اهل تسنن و سایر در کتب آنها با اشتباه رفته و بمثل معروف تنها بقاضی رفتند و خوشحال بر گشتند گمان نموده اند که ایرانیان روی سیاست مذهب حق تشیع را اختیار نموده اند.

واقفاً نخواسته اند و یا نتوانسته اند بخوانند که تعمق نمایند و از عادت و تعصب بر کنار، علّة العلل توجه ایرانیان و علاقمندی آنها را به امیر المؤمنین و اهل بیت آن

حضرت پیدا نمایند و اگر مختصری دقت و تأمل و تعمق مینمودند زود بحقیقت میرسیدند و میفهمیدند که هر فردی یا قومی اگر عملی را روی سیاست انجام دهند موقت است و بعد از گرفتن نتیجه و رسیدن به هدف و مقصد خود از همان راهی که آمده اند بر میگردند نه آنکه هزار سال برایین عقیده حقه ثابت و در این راه جان بازا نموده تا پرچم تشیع را با خون خود حفظ و افتخار بکلمه علی ولی الله بعد از لا اله الا الله محمد رسول الله بنمایند.

اینک با اجازه آقایان برای روشن شدن تاریخ با مختصر اشاره ای باقتضای وقت علّت العلل علاقمندی ایرانیان را در میان ارباب ملل با آنحضرت و اهل بیت طاهرینش بر عرض میرسانم تا بدانید که آنها روی سیاست اظهار تشیع ننمودند بلکه از روی حقیقت و برهان و علاقمندی قلبی مذهب حق تشیع را اختیار نمودند.

اولاً هوش و ذکاوت ایرانیان ایجاب میکند که هر گاه جهل و عادت و تعصب مانع آنها نکرده حق و حقیقت را زود درک نموده و بجان و دل بپذیرند. چنانچه بعد از فتح ایران بدست اعراب مسلمین با آزادی کاملی که مسلمانان با آنها داده بودند و اجبار و اکراهی هم در قبول دین مقدس اسلام نداشتند همین که در اثر معاشرت با مسلمانان و کنجکاری های دقیق بی حقیقت اسلام بردند دین آتش پرستی و مجوسیت چندین هزار ساله را باطل تشخیص داده و بایکدنیا شوق و میل و علاقه قلبی از عقیده بدو میدید (اهریمن) و (یزدان) روی گردانده و دین توحیدی اسلام را اختیار نمودند.

و همچنین وقتی دلایل مثبتة حقانیت را در مذهب تشیع یعنی پیروی از علی علیه السلام دیدند روی خرد و دانش تبعیت و پیروی نمودند.

و برخلاف فرموده شما و بسیاری از نویسندگان بی فکر شما توجه ایرانیان بمقام ولایت و علاقمندی آنها بامیر المؤمنین در زمان خلافت هارون و مأمون نبوده بلکه از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله این عقد مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید.

چه آنکه هر ایرانی وقتی بمدینه میآمد و مسلمان میشد روی هوش و ذکاوت خاصه ایرانیان حق و حقیقت را در علی علیه السلام میدید لذا بچهل متین و رسمان محکم

ولایت آنحضرت باسر و راهنمایی رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنگ میزد.

سر سلسله آنها سلمان فارسی بوده که واجد جمیع درجات و مراتب ایمان گردید تا آنجا که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بنا بر آنچه علمای فریقین نوشته اند در باره او فرمود **سلمان منا اهل البیت** یعنی سلمان از ما اهل بیت است از همان اوان معروف شد به سلمان مجدی و این سلمان از شیعیان خالص و علاقمند بولایت آنحضرت و از مخالفین جدی سقیفه بود که پیروی از او بحکم حدیث منقول در کتب شامطریق هدایت است.

از جهت آنکه آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله رادر باره آنحضرت شنیده بود و بعین الیقین فهمیده بود که اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است زیرا که مکرر از رسول اکرم میشنید که میفرمود **من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من خالف علیاً فقد خالفنی و من خالفنی فقد خالف الله** (۱)

و نیز هر ایرانی که بعدینه رفته و مسلمان گردیده چه در زمان پیغمبر و چه در ازمنه بعدینه در اطاعت و سلك آنحضرت وارد می شد.

بهین جهت خلیفه ثانی سخت عصبانی گردیده برای آنها محدودیتهائی قائل شده که همان محدودیتهای و فشارها تولید کینه و عداوت در دل آنها نموده و بسیار متأثر شدند که چرخ خلیفه برخلاف دستورات و سیره رسول الله آنها را طرد و از حقوق اسلامی منع نموده!

و علاوه بر اینها آنچه یزی که بیش از همه ایرانیان را بمقام مقدس علی و عترت طاهره آنحضرت متوجه نمود که در اطراف آنحضرت تحقیقات کامله نمودند و محبتش در دل آنها قرار گرفت طرفداری کاملی بود که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از شاهزادگان اسیر ایرانی نمود.

چه آنکه وقتی اسراء مدائن (تیسفون) را بعدینه وارد نمودند خلیفه ثانی امر کرد تمام زبهای اسیر را بکنیزی بمسلمانان بدهند امیر المؤمنین منع نموده و فرمود

(۱) کسیکه علی را اطاعت نماید مرا اطاعت نموده و کسیکه مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده و کسیکه علی را مخالفت نماید مرا مخالفت نموده و کسیکه مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده.

شاهزادگان مستثنی و محترمند و دختری یزدجرد شاهنشاه ایران میان اسراء هستند توان آنها را بکنیزی داد خلیفه گفت پس چه باید کرد حضرت فرمودند امر کن برخیزند و هر فردی از مسلمانان را طالب شدند آزادانه بشوهری بپذیرند فلذا بدستور آنحضرت برخاستند در میان صحابه نظر کردند شاه زنان عهدین ایی بکررا (که تربیت شده و ربیب آنحضرت بود) و شهر بانو حضرت امام حسین سبط رسول الله را انتخاب نمودند و بعدد شرعی بخرانه آنها رفتند.

که از شاه زنان خداوند فرزندی بمحمد داد (قاسم فقیه) پدر ام فروه مادر امام ششم صادق آل محمد سلام الله علیه.

و از شهر بانو امام چهارم زین العابدین علی رضی الله عنه متولد گردیدند.

وقتی این خبر و طرفداری آنحضرت از شاهزادگان ایرانی بایرانیان رسید علاقه مخصوصی بآنحضرت پیدا نمودند همین مطلب و علاقمندی بآنحضرت سبب شد که در اطراف آنحضرت تحقیقات عمیقانه نمایند.

مخصوصاً بعد از فتح ایران بدست مسلمانان و تماسی که با آنها پیدا نمودند بدلائل حق بر ولایت و امامت و خلافت بافضل آنحضرت پی بردند و قلباً توجه کامل حاصل نموده و همینکه مانع بر طرف و مقتضی موجود شد عقاید و علاقه قلبی خود را علنی و مذهب خود را ظاهر نمودند.

پس این تپهر عقیده و آزادی مذهب ربطی بزمان خلافت هرون و مأمون و یا دوره سلطنت صفویه چنانچه فرمودند نداشته بلکه از هفتصد سال قبل از ظهور سلطنت صفویه مذهب حق تشیع در ایران جلوه گر گردید (یعنی در قرن چهارم هجری) که زمام امور در ایران بدیالمه آل بویه و اکنذارشده از روی این حقیقت برداشته و ایرانیان آزادی کامل پیدا نموده بزرده اظهار علاقه نمودند و مکتوبات قلبیه خود را ظاهر ساختند. تا در سال ۶۹۴ هجری که سلطنت ایران بزازان خان منقول که

ظهور تشیع در دوره مغولها

(نام اسلامی او محمود بود) رسید چون توجه خاصی باهل بیت طهارت پیدا نموده مذهب حق تشیع ظاهر تر گردید و بعد از وفات او در سال ۷۰۷ که سلطنت بالجاباقو (محمد شاه خدا پنده) برادر غازان

خان رسید بنا بر آنچه حافظ ابرو و عالم مورخ شافعی همدانی در تاریخ خود آورده

مناظرة علامه حلی بافاضی القضاة

در اثر مباحثات و مناظراتی که در حضور شخص پادشاه در برابر شاهنشاهی بین جمال الملة والد بن علامه کبیر حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی که از نوایغ دهر و مفاخر علماء شیعه در آن عصر بوده است باخواجہ نظام الدین عبدالملک مراغی قاضی القضاة شافعی که افضل و اعلم علماء اهل سنت در آن زمان بوده واقع گردید.

و در آن محضر مبحث امامت مورد گفتگو قرار گرفت و جناب علامه با دلائل ساطعه و براهین قاطعه اثبات امامت و خلافت بلافضل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و ابطال دعوی دیگران را بوجهی ظاهر نمود که راه تشکیک برای احدی از حاضران نماند تا جائیکه خواجہ نظام الدین گفت اولاً جناب علامه بسیار ظاهر و قوی است ولی چون گذشتگان ما راهی را رفته اند ما هم باید برای اسکان عوام و جلوگیری از نفرت کلمه اسلام آن راه را برویم و پرده درزی ننمائیم.

در آن میانه چون شاهنشاه تعصبی نداشت و با کوش عقلانی دلائل طرفین را استماع مینمود بعد از خاتمه مباحثات حقیقت تشیع بر او ظاهر و هویدا گردید لذا مذهب حق امامیه را اختیار و اعلان آزادی مذهب شیعه را بتمام بلاد ایران صادر نمود.

و از همان مجلس بتمام حکام و فرمانداران ولایات اعلام نمود که در تمام مساجد و مجامع خطبه بنام امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بخوانند و امر داد روی دنانیر مسکو که کلمه طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
در سه سطر متوازی نقش کردند.



مکس بر داری از صفحه ۷۳ مقدمه کتاب احسان
العقل فقه حجة الاسلام الایة الحجة ابی السانی
آقا سید شهاب الدین یحیی مرعشی دام ظلّه

و جناب علامه حلی را که از حله برای حل مسئله محلل احضار نموده بود (و بهیمن جهت در آن مجلس باب مناظره باز و حقیقت تشیع ظاهر کرد) در نزد خود نگاهداشت

و برای او مدرسه سیاره نهیبه و ملاطوب علوم اطراف آن جناب را گرفتند در اثر تبلیغات بسیار که بی پرده علنی و بر ملاحقان بر آیین می نمودند بی خبران هم بی تحقیق طریقه حق امامیه برده خورشید درخشند و ولایت از زیر پر تیشه بیرون آمد از همان زمان مذهب حق تشیع خورشید وار از زیر آبر چهل و نادانی ظاهر و هویدا گردید.

و بعد از هفتصد سال تقریباً بتقویت سلاطین با اقتدار صفویه و تبلیغات کلمه آن زمان ابراهی تیره و تار بکلی پراکنده و خورشید ولایت و امامت جهان تاب شد.

پس اگر روزی ایرانیان مجوسی و معتقد بدو مبدع (یزدان) و (اهریمن) بودند لکن بمحض آنکه دلائل و براهین منطقی اسلامی را شنیدند بجان و دل پذیرفتند و الی الحال با صمیمیت کلمه بر عقیده اسلامی خود ثابت اند.

و اگر افرادی در میان ایرانیان پیدا شوند که مجوسی پایای بند بجائی نباشند یا در سلسله غلات وارد و علی (علیه السلام) را از مقام خودش ترقی داده در مرتبه الوهیت وارد کنند و او را خالق و رازق عباد بدانند یا معتقد بحلول و اتحاد و وحدت وجود باشند ربطی باصل جامعه و جمعیت ایرانیان پاک دل ندارد.

در هر قوم و ملتی این نوع مردمان بی علاقه یا بی فکر و خرد پیدا میشوند ولی اکثریت ملت نجیب و دانشمند ایرانی دارای عقیده و ایمان ثابت بوحدانیت حق تعالی جلّت عظمت و نبوت خاتم الانبیاء (علیه السلام) و پیروان امیر المومنین و یارزداد فرزندان آنحضرت حسب الامر رسول الله (صلی الله علیه و آله) میباشدند

حافظ - عجب است از جناب عالی حجازی معکی و مدنی برای ایامی چند که در ایران توفیق نمودید از قدر طرفداری از ایرانیان مینمائید و آنها را پیرو علی کرم الله وجهه میدانید در حالتیکه علی خود بنده و مطیع و فرمان بردار پروردگار متعال بوده

ولی شیعیان ایرانی همگی علی را خدا میدانند و از خدا جدا نمیدانند و در اشعار خود علی را نازل منزله حق بلکه عین حق میدانند.

چنانچه در دیوانها و دفترهای آنها این نوع کفریات ظاهر است مگر نه این قبیل اشعار از عرفای شیعه ایرانی وارد است که از قول علی کرم الله وجهه میگویند (وقلعلما علی از چنین عقیده ای بیزار است).

من ظلم غیب و کتر لایتم
یعنی از الله ولا بالاسم
چون بکنز لاری الایسم
نظهام بار ا بیا کو یاسم
کر مفر غار است پندارت کنند

مظهر کل عجایب کیست من
صاحب عون نواب کیست من
مظهر سر غرایب کیست من
در حقیقت ذات واجب کیست من
دیگری گفته :

در مذهب عرفان آگاه (کمره) الله علی علی است الله

۱۵ اعی - عجب از شما است که بدون تحقیق تمام شیعیان ایرانی را غالی و علی پرست میدانید و بهمین کلمات امر را بر برادران سنی بی خبر ما مشتبه میکنید برادر کشی را باب مینمایند که در افغانستان و هندوستان و ازبکستان و تاجیکستان و غیره بقدری از مسلمانان شیعه کشتند که خونها جاری نمودند ؟

مسلمانان ازبکستان و ترکستان در اثر تحریکات علماء خود که میگفتند شیعیان علی پرست و مشرک و کافر و قتلشان واجب است آنهمه خونها از مسلمانان ایرانی ریختند که اوراق تاریخ را لکه دار نمودند !!

عوام بیچاره اهل تسنن بر هبری امثال شما آقایان علماء با نظر کینه بلکه کفر و شرک وارد آمد و مسلمانان ایرانی مینگرند ؟

در آئینه ساله می گنجا در راه خراسان سر راه قوافل ایرانی را میگریفتند و بقتل و غارت مشغول و میگفتند هر کس هفت نفر رافضی (شیعه) را بکشد بهشت بر او واجب میشود ؟

قطع بدانید که مسئولیت این اعمال و قتل عامها بر عهده امثال شما آقایان است که بگوش آنها میروید شیعیان علی پرست و مشرک و کافرند سنیهای عوام بی خبر خوش باور هم قبول میکنند فلذا بقصد ثواب پیرامون چنین اعمالی میگردند .

اسلام تفاخرات نوادی اولاً جواب جمله اولتان را عرض کنم تا باصل مطلب برسیم و از این برده اینکه فرمودید داعی حجازی مکی مدنی چرا طرفداری

از برادران ایرانی مینمایم بدیهی است افتخار داعی باین است که مکی ومدنی و عتقی هستیم ولی تمصب نژادی هم که از آثار جهل و غلادنی است در داعی راه ندارد .

برای آنکه جد بزرگوارم خانم الانبیاء علیهم السلام با آنکه حفظ قومیت و وطنیت هر ملت را ملحوظ داشته و باجمله حب الوطن من الایمان هر قوم و ملت را بوطن دوستی امر فرموده .

یکی از قدمهای بزرگی که برای اتحاد بشر و رفع هر نوع خیالات واهی از افراد آدمیان برداشت آن بود که تفاخرات نژادی و تمصبیات جاهلانه را بکلی از بین برد و با یک ندای بلند رسا عالمیان را متوجه فرموده خود نمود که **لا فخر للعرب علی العجم و لا للعجم علی العرب و لا لایض علی الاسود و لا للاسود علی الایض الا بالعلم و التقی (۱)**

و نیز برای آنکه امر بر سرمدان عالم و متقی مشتبه نکرد که از فرموده آن حضرت استخاضند کنند و از تواضع و فروتنی بر کنار روند و اظهار کبر و منیت بر دیگران کنند **فرمود انما علی العرب و لا فخر و اناسید ولد آدم و لا فخر (۲)**

ماحصل معنی آنکه من با اینکه خود عرب و آقای اولاد آدم باین نژاد و مقام بر سایرین فخر و میباهانی ندارم و فخریه نمی کنم فقط فخریه پیغمبر باین بود که بنده مطیع پیروید کار است در مقام مناجات عرض میکرد **کفی بی فخر ان اکون لك عبدا یعنی کفایت است مرا فخر و میباهانی که بنده چون تو پیروید کاری هستم**

خداوند تعالی در آیه ۱۳ سوره ۴۹ (حجرات) میفرماید **یا ایها الناس انا خلقناکم من ذر و اتنی و جعلناکم شعوباً و قبایل لعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم (۳)** فضل و شرف و کرامت را در تقوی قرار داده .

(۱) عرب را فخر و میباهانی بر عجم و رافضی بر عرب و سفید را بر سیاه و آری طایفه فخر و میباهانی نیست مگر بعلم و تقوی .

(۲) من از عرب و سید و آقای اولاد آدم و بآن فخر نیشام .

(۳) ای مردم ما همه شما را از مرده و زنی آفریدیم و شما را بفرق مختلفه گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید (و بدانید که اصل و نسب و نژاد مایه افتخار نیست) بلکه بزرگوارترین شما نزد خدا بر مبریز کثرتین شما هستند .

ولیز در آیه ۱۰ همین سوره فرموده است **انما المؤمنون اخوة فاصالحوا بین**
اخوانکم (۱)

آسیائی و افریقائی، اروپائی و امریکائی از نژاد سفید و سیاه و سرح و زرد شهرستانی
و کوهستانی همگی در تحت لوای اسلام و کلمه طیبه **لا اله الا الله محمد رسول الله**
با هم برآزند و هیچ فخر و مباهاتی بیک دیگر ندارند.

علاّم ه قانده عظیم الشان اسلام خاتم الانبیاء **صلی الله علیه و آله** نشان داد سلمان فارسی را
از عجم و صیب رومی را از روم و بلال سیاه را از حبشه در آغوش محبت پذیرفت.

ولی ابولهب شریف النسب عم خود را که از بهترین نژاد عرب بود از خود دور
نمود و یک سوره در مذمت او نازل و صریحاً فرمود **تبت یدا ابی لهب (۲)**

تمام فساد و جنجه روی تمام فتنه و فسادها و جنگ و جدالهای بشری و همین تفاخرات
تفاخرات نژادی میباشد نژادی و تمصّبات جاهلانه است آلمانها میگویند نژاد آری
و جرمن بالایی همه است ژاپونیها میگویند حق سیادت از آن

نژاد زرد است اروپائیها میگویند سفیدها آقا و بزرگ بر همه هستند هنوز در ممالک
تمدنّه امریکا سیاهها از حقوق اجتماعی محروم اند حتی حق دخول در کافه و سینما و
مهمانخانه های سفید پوشتها ندارند سیاه پوست نصرانی حق ورود در کلیسای سفیدپوستان
ندارد.

عجبا در معبد حق ندارند با هم مساوی نشینند فضلا و دانشمندان سیاه پوست
در مجامع دانشمندان سفید پوست اگر رفتند باید در صف تعال بنشینند و اظهار دانش
در مقابل سفید پوشتها نباید بکنند پیر دانشمند سیاه بایستی در مقابل جوان سفیدپوست
تعظیم نموده تسلیم باشد دانش آموزهای سفید پوست سیاه پوستها را در مدرّس خود راه
نمیدهند.

(۱) جز این نیست که مؤمنان همه برادر بکنند پس همیشه بین برادران ایبائی خود
(پس نژادی شود) صلح میدهند.

(۲) نابوه یاد دو دست ابولهب (که دینی آزاد رسول خدا بود)

حتّی در اطافهای راه آهن اگر سیاه پوستی مانده باشد حق ورود باطافهای خالی
سفید پوستان ندارد.

خلاصه سیاه پوستان در امریکا (باهمه جدّ پنهانی که برای آزادی آنها بکار میرود)
در شمار حیوانات اند و مانند سفید پوستان حق استفاده از وسایل تمدّن
ندارند (۱)

ولی دین مقدس اسلام تمام عقاید خرافائی و موهوم را در هزار و سیصدسال قبل از میان
برداشت فرمود مسلمین همه با هم برآزند ولو از هر نژاد و قبیله باشند.

مسلمانان اروپائی و امریکائی آسیائی و افریقائی باید یکدیگر را در آغوش محبت و
ودا بگردند و پیوسته در هر کجای عالم باشند یار و غمخوار هم باشند اسلام مسلمانان حجازی
و مکی و مدنی را با مسلمین سایر ممالک ابداً فرق نمیکندارد.

پس اگر داعی نژاد حجازی و قرشی و هاشمی و عجمی است. سزاوار نیست کتمان
حق نمایم و روی خیالات واهی حق را زیر پا بگذارم.

قطعی حجازیان قلابی را مردود و شیعیان ایرانی را دوست میدارم.
مادران را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را

ثانیاً شما غلات ایرانی را بی تناسب و بی دلیل و برهان با شیعیان خالص موحد
یاک مخلوط نمودید.

شیعیان امیر المؤمنین علی **علیه السلام** همه بند گان خالص حق تعالی
عقاید غلات و مذمت آنها و مطیع و فرمانبردار خداوند سبحان جل و علا و مجد
ولعن عبد الله بن سبا **علیه السلام** بنده و رسول او میباشند و درباره علی بن ابیطالب **علیه السلام**

(۱) موسیوئلی ایتالیائی قانده و پیشوای ایتالیا دستور داد نماینده او از جامعه ملل خارج
کرد پس آنکه برای من تک است که نماینده من در مجمعی بنشیند که نماینده سیاه پوشتیایی
در آنجا نشسته باشد.

ولی بیشتر عظیم الشان اسلام در چهارده قرن قبل بلال سیاه عجمی را در آغوش محبت گرفته
ر میفرمود ارشاد بلال قرآن برای من بخوان و مرا مسرور و فرحان گردان.
حال خوانندگان محترم قضاوت کنند و به پینه تفاوت ره از کجاست تا بکنجا.

نیکی‌بوند و عقیده ندارند مگر آنچه پیغمبر درباره او فرموده علی‌را عبد صالح پروردگار
دوسی و خلیفه مخصوص رسول الله ﷺ میدانیم.

و هر کس غیر از این عقیده داشته باشد او را مزدور و از خود دور میدانیم مانند
غلات از مسلمانان از قبیل سبائیّه و خطائیّه و غرایبّه و علیابویه و مخمسه و بزغیه و
امثال آنها مانند نصیریه که در قسمتی از شهرها و قراه ایران و سایر بلاد مانند موصل و
سوریا متفرق هستند بنام اهل حق.

عموم شیعیان از آنها بری هستند و آنها را کافر و مرتد و نجس میدانند و در تمام کتب
قهیه و رسائل علیه فقهاء امامیه غلات را در شمار کفار آورده اند بعلت آنکه آنها دارای
عقاید فاسده بی شمار میباشند.

از قبیل آنکه میگویند چون ظهور روحانی در هیکل جسمانی محال نیست چنانچه
جبرئیل بصورت دجّه کلبی بر پیغمبر ظاهر میگردد لذا حکمت حکیمانه حق اقتضا
کرد که ذات اقدس در هیکل بشر آشکار گردد فلذا بصورت و جسم علی ظاهر
گردید!!

همین جهت مقام علی علیه السلام را بالاتر از مقام مقدس پیغمبر خاتم میدانند و از زمان
خود آن حضرت باغوی شیاطین جن و انس جمعی باین عقیده قائل بودند.

و آنحضرت خود جمعی از اهل هند و سودان را که آمدند و اقرار بالوحدت آنحضرت نمودند
هر چند آنها را پند داد فایده نبخشید عاقبت امر فرمود آنها را در چاههای درد بطریق
که در کتب اخبار ثبت است هلاک ساختند.

چنانچه شرح این قضیه تفصیلاً در مجلد هفتم بهار الانوار تألیف علامه جلیل القدر
میرحوم ملا خبایق مجلسی قدس سره القادوسی مسطور است.

و حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین آنها را لعن نموده
و از آنها بیزار میجستند.

مانند آنچه در کتب معتبره ما از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود :

اللهم انی یری من الغلاة کبراة عیسی بن مریم من النصارى اللهم اخذلهم
ابدأ ولا تنصر منهم احدا (۱)

و در خبر دیگر است که آنحضرت فرمود یهلك فی اثنان ولا ذنب لی محب
مفرط و مبغض مفرط انا لنبرأ الی الله ممن یفلوا فینا فوق حدنا کبراة عیسی
این مریم من النصارى (۲).

و نیز فرمود یهلك فی اثنان محب غال و مبغض قال (۳).

بهین جهت جامعه شیعه امامیه اثنا عشره بیزاری میجویند از هر کس که نظماً و
شرّاً در باره علی امیر المؤمنین و اهل بیت اطهارش غلو بنمایند و در مقام تعریف آنها را از
مقامی که خدا و رسول برای آنها معین نموده اند بالاتر ببرند و از عبودیت بر ربوبیت برسانند
و کسانی که چنین عقیده ای داشته باشند از مایستند بلکه از غلات و ملاعن اند شما حساب
جامعه شیعه امامیه اثنا عشره را از آنها جدا بدانید.

چه آنکه اجماع علماء امامیه بر کفر و نجاست غلات میباشد و اگر مراجعه نمائید
بکتب استدلالیه فقهاء شیعه مانند جواهر الکلام و مسالک و غیره و رسائل عملیه مانند عروة
الوقیه مرحوم آیه الله یزدی قدس سره و وسیلة النجاة آیه الله العظمی اصفهانی مد ظله العالی
علی رؤس الانام در باب لمهارت و باب زکوة و باب ازدواج و باب ارث فتاوی فقهاء ما را بر کفر
و نجاست آنها ببینید و مشاهده میکنید که همگی فتوا داده اند که جایز نیست مداخله
در غسل و دفن آنها و حرام است مزاجت با آنها (با آنکه بطریق متع مزاجت اهل کتاب
را جایز میدانند) و حق الارث مسلمان با آنها داده نمیشود و حتی از دادن صدقات و زکوة
با آنها منع گردیده.

(۱) بروود کارامین یزادم از طایفه غلات مثل یزازی چنین عیسی از نصاری خداوند را
مقتول و متکوب فرما ایشان را و یاری فرما احدی از ایشان را.

(۲) هلاک میگردند در باره من دو طایفه و مرا گناه نیست (یعنی چون بصل آنها راضی
نیستم لذا که کار نیستیم) یک طایفه آنها می هستند که در محبت من افراط نمینمایند و غلو پشیار میکنند
و طایفه دیگر کسانی اند که بشخص و عداوت بی جهت بین دارند. بفرستیکه ما بیزاری میجویم بسوی
خداوند از کسانی که غلو نمینمایند در حق ما را از حد خودمان تجاوز ندهند مانند یزازی عیسی
این مریم از نصاری.

(۳) هلاک میگردند در باره من دو طایفه یکی دوستی که از راه محبت غلو نمینمایند و دیگری
و دشمنی که مرا از حد خود فرود آورد.

و در کتب کلامیه و عقاید فرقه ناجیه شیعه مبسوطاً و مستدلّاً بیان گردیده که این فرقه فاسد و کافر و تبرّی و یزازی از آن‌ها بر مسلمانان خاصه شیعیان خالص العقیده لازم و واجب است.

و دلائل کلمه محکمه از آیات و اخبار بر منع ورد غلات وارد است که بعضی از آنها اشاره نمودیم.

در آیه ۸۸ سورة ۵ (مائده) صریحاً میفرماید **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۱)**.

مرحوم علامه مجلسی قدس سرّه «القدوسی در جلد سیم بحار الانوار» (که دائرة المعارف شیعه امامیه میباشند) اخبار بسیاری در مذمت آنها و دور بودن خاندان رسالت از مدعای آنها نقل نموده از جمله نقل مینماید از امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرموده **و ما نحن الا عبيد الذی خلقنا و اصطفانا و الله مالنا على الله من حجة و لا معنا من الله براءة و انا لمیتون و موقوفون و مسئولون من احب الغلاة فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا الغلاة کفار و المفوضه مشرکون لعن الله الغلاة**.

خلاصه معنی آنکه ما بندگان خدائی هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده بدستیکه ما می‌ریم و در نزد پروردگار استاده و سؤال کرده میشویم (یعنی ما هم بشری مانند شما هستیم) کسیکه دوست بدارد غلات را دشمن ما می‌باشد و کسیکه آنها را دشمن بدارد دوست ما می‌باشد غلات کافر و موقوّه مشرکند لعن خدا بر غلات بار.

و نیز از آنحضرت پیروی بزرگ شیعیان نقل کرده‌اند که فرمود: **لعن الله عبد الله بن سباء اله ادعی الربوبیه فی امیر المومنین و کان والله امیر المومنین**

(۱) بگو (ای احمد) ای اهل کتاب در دین خود بناسحق غلو نکنید غلو ناروا و باطل (مانند غلو نصاری در باره حضرت مسیح و یهود در باره عزیر) و ای خواستهای آن قومیکه خود گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتادند نروید.

عبد الله طالعاً الویل لمن کذب علینا و ان قوماً یقولون فینا ما لا نقوله فی انفسنا نبرء الی الله منهم نبرء الی الله منهم (۱).

و در کتاب عقاید صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی قدس سرّه القدوسی که از مفاخر فقهاء شیعه امامیه است خبری از زراره بن أعین که از موثقین روایت شیعه و حافظ علم اهل بیت و از اصحاب حضرت باقر العلوم و صادق آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بوده است نقل نموده است که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام امام ششم عرش کردم مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل بتفویض است فرمودند تفویض چیست عرض کردم میگوید ان الله عز و جل خلق محمداً و علیاً ثم فوض الامر الیهما فخلقا و رزقا و احیا و اما ماتا (۲) حضرت فرمودند کذب عدو الله دروغ گفته دشمن خدا زمانیکه بر گشتی بسوی او بخوان این آیه را که از سورة رعد است **ما جعلوا لله شرکاء خلقوا کفله فتنسبه الی الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار (۳) آیه ۲۱ سورة ۱۳ (رعد)**

این آیه شریفه خود صراحت دارد بر توحید خدای تعالی (زراره گفت وقتی ترد اورفتم و این آیه را که امام فرموده بود را خواندم گفتم سنگ برداشتم افکندم (لا شد). از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما از ائمه طاهران سلام الله علیهم اجمعین و پیرویان بحق شیعه در علمن و لعن و سب طایفه غلات بسیار وارد شده خوبست همان قسمی که ما کتابهای علمای شما را میخوانیم شما هم کتب معتبره علماء شیعه را بخوانید

(۱) لعنت خدا بر سبادهای بن سبا که ادعا نمود ربوبیت و خدائی را در حق امیر المومنین (علیه السلام) بعد از قسم که آنحضرت بنده مطیع خدا بود و ای برادرانیکه دروغ گفتند بر ما طایفه ای میگویند در باره ما چیزی را که نیکویم ما آن را در حق خودمان آنگاه دو مرتبه فرمود ما یزازی میجوییم بسوی خدا از ایشان.

(۲) خدای عز و جل آفرید محمد و علی را پس امور ما را در بایشان سپرد پس ایشانند خالق و ذائق و رزنده کننده و میراننده.

(۳) آیا مشرکان برای خدای تعالی شرکائی قرار دادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند و بر ایشان خلق خدا و آنها مشبه گردید و ندانستند که آفریده خدا کدامست و آفریده شرکاء کدام بگو (ای محمد) هرگز چنین نیست بلکه تنها خدای متعال آفریننده همه چیزها است و اوست یگانه در الوهیت که همه عالم مقهور اراده اوست.

تافوه بکلماتی نمایند که باعث اغواء عوام بیچاره گردد و شما هم در محکمه عدل الهی گرفتار باشید.

از آقایان محترم انصاف بخواهم آید صورتیکه ائمه‌ما چنین بیاناتی برای راهنمایی شیعیان خود فرموده‌اند و شیعیان واقعی یعنی پیروان علی و آل علی از موالی خود این اخبار را شنیده باشند مع ذلک آنها را خدا یارم مقام خدا قرار دهند.

طایفه غلات بکلی از ما برکنار و ما از آنها بیزار و برکنار هستیم ولو صورتاً دعوی تشیع نمایند خدا و پیغمبر و علی و آل علی علیهم السلام همگی از آنها بیزار و تمامی شیعیان هم از آنها بیزار برکنار هستند.

چنانچه مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) رئیس غلات عبدالله بن سبیه ملعون را تا سرورز حبس نمود امر بتوبه فرمود چون قبول نکرد لاجرم او را با تش سوزانید.

شما را بخدا خجالت ندارد که علماء شما روی متعصب و عادت و تبعیت از اسلاف بنویسند مؤسس اساس تشیع ابن عبدالله ملعون بوده که با هر علی (علیه السلام) سوزانیده شده است و حال آنکه علماء شیعه در تمام کتب مربوطه پیروی از ائمه خود نموده و عبدالله را ملعون خوانده اند پس پیروان عبدالله هم ملعونند چه آنکه از غلات اند نه شیعیان خالص الولای آل علی و عترت طاهره پیغمبر (علیه السلام) که از غلو در باره آن خاندان جلیل دور و برکنارند.

اگر مؤسس اساس تشیع عبدالله ملعون بوده و شیعیان پیرو آن بوده‌اند چنانچه متعصبین از علماء شما نوشته و دیگران هم کور کورانه تبعیت از آنها نموده و در مجالس نقل مینمایند لااقل باستی در یکی از کتب شیعه تمجیدی از او شده باشد.

اگر شما يك کتاب از علماء شیعه امامیه نشان دارید که تمجیدی از عبدالله ملعون نموده باشند داعی تسلیم بتمام گفتارهای شما میشوم و اگر نشان ندادید (و هرگز نمیتوانید نشان داد) پس بترسید از زور و حساب و محکمه عدل الهی و شیعیان موحد پاك را پیروان عبدالله ملعون نخوايد و امر را بر عوام بی خبر مشتبه نمایند.

و نیز از جنابعالی برادرانه تقاضا دارم چون اهل علم هستید پیوسته روی قاعد

علم و منطق و حقیقت صحبت کنید نه روی گفتار بی منطق و حقیقت و شهرتهای بی اساس که اغاری در اطراف شیعیان غدار و لجاجاً نسبت داده‌اند.

حافظ - نصایح برادرانه شما مورد قبول و توجه هر عاقلی است ولی اجازه فرمائید حقیر هم من باب تذکر جملاتی بر مشتاقان برسانم.

داعی - بسیار ممنون میشوم بفرمائید.

حافظ - شما در بیانات پیوسته میفرمائید ما غلو در باره امامان نمی‌نمائیم و غلات را مردود و ملعون و اهل آتش میدانید ولی در این دو شب مکرر کلماتی از شما شنیده میشود در باره امامان که روی قواعدی که خودتان بیان مینمائید آنها راضی باین قبیل امور نیستند ممکن است شما هم در موقع گفتار با ملاحظه باشید تا مورد طعن واقع نشوید.

داعی - داعی خشک و جامد و متعصب و جاهل نمیشم خیلی ممنون میشوم که اگر لغزشی در گفتارم ظاهر شود یاد آور شوید چون انسان مر کز سهو و نسیان است تمنی میکنم آنچه در این دو شب ملاحظه فرمودید برخلاف رضای ائمه هدی گفته شده که مطایقه با علم و عقل و منطق نمیکند بیان فرمائید.

حافظ - در این دو شب مکرر از شما شنیدم در موقعی که نام امامان خود را میرید عوس آنکه بفرمائید رضی الله عنهم - سلام الله عليهم - صلوات الله عليهم - فرموده‌اید و حال آنکه خود میدانید بحکم آیه شریفه سوره احزاب که میفرماید **ان الله وملتكتنه یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً (۱) سلام** و صلوات فقط مخصوص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میباشد و حال آنکه شما در بیانات خود صلوات و سلام را در باره امامان نیز میآورید بدیهی است این عمل بر خلاف نص صریح قرآن مجید است از جمله ایراداتی که بشما مینمایند همین موضوع است که میگویند این امر بدعت و اهل بدعت اهل ضلالت اند.

(۱) خدا و فرشتگانش بر روان پاك پیغمبر درود میفرستند شما هم ای اهل ایمان بر او درود بفرستید و سلام گوید (و تسلیم فرمان او شود) آیه ۵۶ سوره ۳۳ (احزاب).

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن

داعی - جامعه شیعه هرگز علی بر خلاف من^۱ ننموده و نمی نمایند منتها در قرون ماضیه اعدای آنها از خوارج و نواصب و امویها و اتباع آنها بهانه جوئیا نموده و برای آنکه شیعیان را اهل بدعت معرفی نمایند دلائل ساختگی اقامه نمودند که بزرگان علمای شیعه جواب تمام آنها را داده و ثابت نموده اند که ما اهل بدعت نیستیم قلم در دست دشمن که افتاد تنها قاضی رفته هر چه میخواند مینویسند جواب از همین موضوع هم مفصلاً داده شده ولی چون وقت گذشته از جواب مفصل صرف نظر مینمایم برای اینکه فرمایش شما بلا جواب نماند و امر هم بر آقابان جلسه و برادران عزیزم مشقه نکرد مختصراً عرض می نمایم .

اولاً در این آیه منع از سلام و صلوات بر دیگری ننموده فقط امر میفرماید که بر مسلمانان لازم است که بر آن حضرت صلوات بفرستند ثانیاً همان خداوند متعال که این آیه را نازل فرموده در آیه ۱۳۰ سوره ۳۷ (صافات) میفرماید سلام علی آلایسین .

یکی از خصائص بزرگ خاندان رسالت همین است که در قرآن همه جا سلام مخصوص بانبیاء عظام مینماید و میفرماید سلام علی نوح فی العالمین (۱) سلام علی ابراهیم (۱) سلام علی موسی و هرون (۱)

ولی در هیچ کجای قرآن سلام بر اولاد انبیاء ننمودند مگر با اولادهای خاتم الانبیاء که میفرماید سلام علی آلایسین (س) یکی از نامهای خاتم الانبیاء است .

در معنای یس و این که س نام چون میدانید که در قرآن مجید پنج اسم ازدوازه مبارک پیغمبر صلی الله علیه و اسم پیغمبر برای مزید ینائی امت ذکر گردیده آله وسلم میباشد و آن پنج اسم مقدس محمد و احمد و عبدالله

و نون و یس است و در اول سوره ۳۶ میفرماید یس و القرآن الحکیم اناک لمن المرسلین (۲) یا حرف نداء و س نام مبارک آن حضرت و اشاره بحقیقت و سویت

(۱) این آیات در سوره ۳۷ (الصافات) میباشد .

(۲) ای سید رسولان و ای کاملترین انسان قسم بقرآن حکمت بیان بدرستی که تو البته از پیشبران خدا می .

اعتدالیه ظاهریه و باطنیه آنحضرت میباشد .

نواب - علت اینکه میان حروف تهجی (س) نام مبارک آنحضرت گردیده است چیست **داعی -** عرض کردم اشاره ایست بنام معنی و حقیقت اعتدال آنحضرت چه آنکه حائز مقام خاتمیت کسی است که وجودش بعد اعتدال رسیده باشد و آن وقتی است که ظاهر و باطن او یکسان باشد و این مرتبه در وجود اقدس آن حضرت موجود بوده فلذا با حرف (س) اثبات مقام برای آنحضرت مینماید .

بیان نزدیکتر بهم عموم آنکه در میان حروف تهجی فقط (س) است که ظاهر و باطن آن مساویست باین معنی که از برای هر یک از حروف یست و هشت گانه تهجی در نزد علمای علم اعداد و بر ویشنه ایست که در موقع تطبیق ذر ویشنه هر حرفی قطعاً یا زبیرش زیاد تر است یا بیشه اش .

نواب - قبله صاحب بیخشدن من جسارت مینمایم چونکه برای فهم مطالب بی طاقتم مستعدی است در این شبها مطالب را قسمی ساده و واضح بیان نمایند که مورد توجه و قابل قبول فهم همه ما باشد چون معنی ذر ویشنه را تفهیدیم متنی است با بیان ساده توضیح دهید تا حل معما گردد .

داعی - اطاعت میشود ذر عبارت از صورت حرف است که روی کاغذ نوشته میشود ویشنه آن زیادتی است که در وقت تلفظ معلوم می آید .

س در روی کاغذ یک حرف است ولی در وقت تلفظ سه حرف میشود س و ی و ن در تلفظ ی و ن باو زیاد میشود چون در میان یست و هشت حرف تهجی فقط س است که در موقع تطبیق حساب ذر ویشنه اش مساوی میباشد .

س شصت عدد است یشنه اش هم که عبارت از ی و ن باشد شصت است ی (۱۰) - ن (۵۰) میشود شصت .

بهین جهت خطاب میکند در قرآن مجید بخاتم الانبیاء و المرسلین یس اشاره بظاهر و باطن پیغمبر یعنی ای کسی که از حیث ظاهر و باطن و اجد اعتدال میبایستی

مراد از آلیاسین
آل محمد اند

پس چون س نام مبارک آن حضرت میباشد در این آیه شریفه
می فرماید : **سلام علی آلیاسین** یعنی سلام بر آل محمد علیه السلام.
حافظ - این بیاناتی است که شمامیخواهد با سحر کلام اثبات
نمائید و آرد در میان علماء چنین معنائی یابند که سلام بر آریس باشد.

داعی - تمنی مینمایم در منفیات بطور حزم کلامی فرمائید بلکه بطریق تردید
بفرمائید که در موقع جواب افسردگی حاصل نکردد اگر شما از کتب علمای خود
بی خبرید یا باخبرید و صلاح در تصدیق نمیدانید ولی ما از کتب شما باخبره انکار حق هم
نمی نمائیم.

در کتب علمای بزرگ شمار یاد اشاره باین معنی شده است از جمله این حجره مکی
متعصب در ذیل آیه سیم از آیاتی که در صواعق محرقه در فضایل اهل بیت نقل نموده
نوشته است که جماعتی از مفسرین از ابن عباس (مفسر و حیرات) نقل نموده اند که
ان المراد بذلك سلام علی آل محمد یعنی مراد از آلیاسین آل محمد پس سلام
بر آل پس یعنی سلام بر آل محمد و مینویسد که امام فخر رازی ذکر نموده است
ان اهلبیته صلی الله علیه وسلم یسارونه فی خمسة اشياء فی الاسلام قال السلام
علیک ایها النبی و قال السلام علی آلیاسین و فی الصلوة علیه و علیهم فی
الشهد و فی الطهارة قال تعالی طه یا طاهر و قال یطهرکم تطهیرا و فی
تحريم الصدقة و فی الحجبة قال تعالی قل ان کنتم تحبون الله قاتبعونی
یحبیکم الله و قال قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی (۱)
و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۲۴ باب اول رشفة الصادی من

(۱) اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری میکنند اول در سلام فرموده
سلام بر بنیبر بزرگوار و نیز فرموده سلام بر آل پس (یعنی سلام بر آل محمد) و دوم در صلوات
بر آن حضرت و برایشان در تشهد نماز سیم در طهارت خدای متعال فرموده است **طه** یعنی ای
طاهر و در باره آنها آیه تطهیر را نازل فرموده و چهارم در تحریم صدقه که بر بنیبر و
اهل بیت آن حضرت صدقه حرام است پنجم در محبت که خدای تعالی فرموده بگو اگر شادوست
میدادید خدا را پس متابعت نمائید مرا تا دوست بدارد خدا شما را و در باره اهلبیت آن حضرت
فرموده **عصه بگو** (بامت) من اجر و مودی او شما نمی خواهم مگر دوستی ذوی القربی و
اهل بیت من.

بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعة اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ هجری از
جماعتی از مفسرین از ابن عباس و نقاشی از کلبی و در ص ۳۴ با باب ۲ نیز نقل نموده که
مراد از آل پس در آیه آل محمد و امام فخر رازی در ص ۱۶۳ جلد هفتم تفسیر کبیر ذیل
همین آیه شریفه و جوهری در معنی آیه نقل نموده در وجه دوم گفته است مراد از
الیاسین آل محمد (سلام الله علیهم اجمعین) اند.

و نیز ابن حجر در صواعق آورده که جماعتی از مفسرین نقل نموده اند از
ابن عباس که گفت **سلام علی آلیاسین** سلام بر آل محمد است.

و اما راجع بصلوات بر اهل بیت طهارت امرست مسلم بین الفرشین حتی بخاری
و مسلم هم در صحیحین خود تصدیق دارند که پیغمبر فرمود بین من و اهل بیت من در
صلوات جدائی نیندازید :

صلوات بر آل محمد (ص) سنت
و در تشهد لازم واجب است
مخصوصاً بخاری در جلد سیم از صحیح و مسلم
در جلد اول صحیح و سلیمان بلخی حنفی در نسیع
الموده حتی این حجر متعصب در صواعق و دیگران
از علماء بزرگ شما از کتب بن عجزه نقل میکنند که چون آیه **ان الله و ملکته**
یصلون علی القبی النازل کردید عرض کردیم یا رسول الله طریقه سلام کردن بر
تو را دانستم **کیف فصلی علیک** - چگونه صلوات بر شما بفرستیم حضرت فرمودند
باین طریق **صلوات بفرستید اللهم صل علی محمد و آل محمد و در روایات دیگر**
کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .

و امام فخر رازی در ص ۲۹۷ جلد ششم تفسیر کبیر نقل مینماید که از رسول
اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمودند چگونه صلوات بر شما بفرستیم فرمودند **بگوئید**
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل
ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید .

و این حجر همین روایت را با مختصر اختلافی در الفاظ از حاکم نقل نموده آنگاه

اظهار عقیده و رأی نموده گوید و فيه دليل ظاهر علی ان الامر بالصلوات علیه
الصلوات علی آله - یعنی در حدیث دلیل ظاهر است بر اینکه امر بصلوات بر پیغمبر
 ﷺ صلوات بر آل آنحضرت هم هست و نیز روایت نموده است که فرمود لا
أصلوا علی الصلوة البتة یعنی صلوات بآوا و بریده بر من نفرستید عرض کردند
 یا رسول الله صلوات بآوا کدام است فرمود اینکه بگوئید **اللهم صل علی محمد**
 بلکه بگوئید **اللهم صل علی محمد و علی آل محمد**.

و نیز از دیلمی نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود الدعاء محبوب
 حتی یصلی علی محمد و آله . یعنی دعا در حجاب میماند (و مستجاب نمیشود)
 تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستند .
 و از شافعی نقل میکنند که گفت :

یا اهل بیت رسول الله حکیم فرض من الله فی القرآن انزلہ
 کفاکم من عظیم القدر اکرم من لم یصل علیکم لاصلوة له (۱)

نظر بفرموده رسول اکرم ﷺ که **الصلوة عمود الدین** ان قبلت قبل
 ما سواها وان ردت رد ما سواها (۲)

قبولی تمام اعمال بسته بنماز است و نظر با بخاری که عرض شد قبولی نماز هم
 بصلوات بر محمد و آل محمد است چنانچه شافعی خود اقرار نموده است .

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی از م ۲۹ تا م ۳۵ ضمن باب ۲ کتاب
 رشفة الصّادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی یثانی در وجوب صلوات بر محمد و آل
 محمد دارد و دلائلی از سنائی و دارقطنی و ابن حجر و بیهقی از ابوبکر طرطوسی از
 ابواسحق مرهزی و از سمهودی و نووی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصیمی یعنی
 آورده که صلوات بر آل محمد بعد از نام مبارک محمد ﷺ در تشهد نماز واجب است

(۱) ای اهل بیت رسول الله دوستی شما را خدا در قرآن مجید واجب نموده در بزرگی
 مقام و مرتبه شما همین پس است که هر کسی بر شما صلوات نفرستد سال او قبول نمیشود (مراد
 هاضی صلوات در تشهد نماز است که اگر عدا ترک کنند باعث بطلان و عدم قبولی نماز است.)
 (۲) نمازستون و نگاهبان دین است اگر نماز قبول شد ماسوائی آن از اعمال قبول نمیشود
 و اگر نماز رد شد ماسوائی آن هم رد میشود .

که چون وقت گذشته از بیان مفصل آن صرف نظر نموده و قضاوت را بضمیر پاک آقایان
 واگذار مینمایم .

پس آقایان تصدیق میفرمائید که سلام و صلوات بر اهل بیت پیغمبر ﷺ بدعت
 نیست بلکه سنت و عبادتی است که دستور خود پیغمبر است و انکار این معنی را قطعاً نمیکند
 مگر خوارج و نواصب و متعصبین عنود و مبغضین لجوج خذلهم الله که امر را بر برادران
 اهل سنت مشتبه نموده و مینمایند .

بدیهی است کسانی که در این حکم قرین خاتم الانبیاء ﷺ هستند و در ذکر مقدم
 بر غیرند قیاس آنان بر دیگران نمودن و دیگران را بر آنها ترجیح دادن از سفاقت
 و جهالت یا تعصب و بی خبری است .

« در این موقع چون شب از نصف گذشته و آثار کسالت در بعضی جلسۀ ظاهر ،
 « مجلس را ختم نمودیم پس از صرف چای و قرار اینکه فردا شب زودتر تشریف بیاورند »
 « متفرق گردیدند » .

جلسه سیم

لیله یکشنبہ ۲۵ رجب ۱۳۴۵

« از نماز مغرب فارغ شدیم آقایان تشریف آوردند بعد از تعارفات معموله معشغول
 صرف چای شدند داعی هم نماز عشاء را خاتمه داده با خیال آسوده برای اسفاهی کلمات
 « آقایان حاضر شد » .

حافظ - قبله صاحب ریشب که بمنزل رقتیم خیلی خود را ملالت کردم که چرا
 ما رقت بیشتری در باب عقاید ارباب ملل نمیکشیم و فقط بعضی کتب متعصبین (مؤلشما)
 اکتفا میکنیم که حقیقت از ما پوشیده ماند .

داعی - از آنجائی که خدای تعالی در آیه ۱۵۰ سوره ۶ (انعام) میفرماید
قل قلله الحجة البالغة (۱)

(۱) بگو ای پیشبر برای خدا حجة بالغة است .

مجلس دیشب حجتی از حجج الهی بود که آقایان در ابتدای صحبت قدری از عادت بیرون آمده و با دیدن انصاف و علم و عقل برایش داعی توجه نمائید و بدانید که آنچه را میگویم روی موازن علم و عقل و منطق و حقیقت است و آنچه بسم مبارک آقایان رسانیده و ذهن شما را مشوب نموده اند روی عناد و لجاج مردمان متمصب خود خواه بوده است.

خدا را شاهد میگیرم که در این مجالس هیچ نظری ندارم که در گفتار خود غالب آیم و آقایان را مغلوب نمایم بلکه مانند همیشه هدف و مقصد دفاع از حریم تشیع و ابراز حق و حقیقت است.

حافظ - از بحالت بیانات دیشب شما کشف شد که شیعه بر طبقات مختلفه میباشند آیا کدام طبقه از شیعه را ذیحق و کفایت عقاید آنها را حق میدانید چنانچه ممکن است طبقات شیعه را برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید که ما بدانیم در کدام قسمت وارد بحث شویم.

داعی - شب گذشته عرض نکردم که شیعه بر طبقات مختلفه هستند بلکه شیعه بآن معنی که شرح دادم یعنی بندگان مطیع خدا و پیغمبر و پیروان خاندان رسالت با هم آن حضرت یک طبقه بیشتر نیستند ولی طبقات بازیکری بنام تشیع خود نمائی و مردم جاهل بی خبر را بدور خود جمع نمودند و از نام مقدس شیعه سوء استفاده نموده و عقاید باطل بلکه کفر و زندقه را باین نام میان مردم انتشار دادند لذا مردمان بی خبر که تحقیق در حقایق نمی نمایند بنام شیعه در تاریخ از آنها یاد نموده اند و آنها چهار طبقه اصلی هستند که از آن چهار طبقه اصلی هم فقط دوفرقه باقی مانده اند و دوفرقه آنها بکلی از میان رفته اند و از هر طبقه آنها طبقات دیگر پیدا شدند.

و آن چهار فرقه عبارتند از **زیدیه و کیسانیه و قداحیه و غلات**.

عقاید زیدیه فرقه اول زیدیه میباشند و آنها کسانی هستند که خود را اتباع زید بن علی بن الحسین علیه السلام میدانند و زید را بعد از امام زین العابدین علیه السلام امام میدانند و الحال در یمن و اطراف آن زیدیه بسیار میباشند.

عقیده آنها بر آنست که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و علاوه خروج بسیف و شمشیر نموده و مردم را دعوت بخود نماید آن امام است.

و چون جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبدالملک اموی بواسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شریعت شهادت نوشید (چنانچه پریشب شرح حال آن بزرگوار را بمناسبتی عرض نمودم) او را امام دانسته و پیروی او را بر خود حتم میدانند.

و حال آنکه مقام جناب زید بالاتر از آنست که چنین نسبتی را باو بدهند. و جناب زید از سادات بزرگ بنی هاشم بوده در زهد و علم و فضل و فهم و دین و ورع و عبادت و شجاعت و سخاوت برجسته قوم و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بوده.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت آنجناب را داده چنانچه از حضرت سیدالشهدا علیه السلام ابا عبدالله الحسین علیه السلام رسیده که فرمود **وضع رسول الله یده علی صلی قال یا حسین سیخرج من صلیک رجل یقال له زید یقتل شهیداً فاذا کان یوم القیمه یتخطی هو واصحابه رقاب الناس و یدخله الجنة (۱)**.

ولی خود جناب زید ایداً ادعای امامت نداشته و این تهمت است که بآنحضرت نسبت داده اند و الا آن جناب خود را تابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام میدانسته ولی بازیکرانی بعد از آنحضرت قائل باسلی شدند که **لیس الامام من جاء فی ینه و ارخی ستره بل الامام کل فاطمی عالم صالح ذو رای یخرج بالسیف (۲)**

مردم را دعوت بامامت آنحضرت نموده و تشکیلاتی دادند باصطلاح دکانی برای

(۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را گذاره بر پشت من و فرمود یا حسین زود انت بیرون میآید از صلب تو مری که او را زید میگویند گفته میبود در حال شهادت چون دوز قیامت شود خود و اصحابش پاشیکذارنه بر گردنهای مردم و داخل بهشت میشوند.

(بدیهی است مراد اصحابی هستند که بنام نبوت در مقابل ظلم بنی امیه با آنحضرت قیام نموده).

(۲) امام نیست آنکس که دوزخانه بنشیند و خود را بیوشاند از مردم بلکه امام هر فاطمی عالم صالح صاحب رای است که خروج بشمشیر بنماید.

بیشتر مقاصد خود باز نمودند و آنها پنج فرقه گردیدند - مغیره - جارودیه -

ذکیریه - خشیه - خلیفه -

عقاید کیسانیه فرقه دوم کیسانیه بودند و آنها اصحاب کیسان مولی و آزاد کرده علی بن ابیطالب علیه السلام بشمار میرفتند.

آنها قائل بامامت محمد بن الحنفیه فرزند بزرگ حضرت امیر المؤمنین بعد از حسنین علیهما السلام بودند.

ولی جناب محمد خود چنین داعیه ای نداشته بلکه او را سید التابعین می گفتند در علم و زهد و ورع و تقوی و اطاعت امر مولی معروف بوده.

بعضی بازیگرها دستاویز نمودند قضیه مخالفتی او را با حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام و دلیل بر ادعای او قرار دادند.

و حال آنکه اصل حقیقت این نبود که ادعای امامت داشته بلکه مقصود جناب محمد از این مخالفتها اثبات مقام حضرت سجاد علیه السلام امام چهارم بوده که باینطریق مرید های جاهل و معتقدین ساده خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم.

کما آنکه در همان مسجد الحرام بعد از ثبوت حق در مقابل حجر الاسود و اقرار حجر بامامت حضرت سجاد علیه السلام که در کتب اخبار و تواریخ مفصلاً ثبت گردیده ابو خالد کالی که سر سلسله معتقدین بآنجناب بود با جمعی از معتقدین بامامت محمد تبعیت از جناب محمد نموده و بامامت حضرت سجاد معترف شدند.

ولی یکدمه از شیادها جمعی از عوام بی خرد بی خبر را بر آن عقیده نگاهداشته اند باین بهانه که جناب محمد شکسته نفسی نموده و در مقابل بنی امیه سیاست اقتضای چنین امری را نمود.

والّا امامت جناب محمد مسلّم است و بعد از وفات جناب محمد هم ثابت ماندند و گفتند جناب محمد نمرده بلکه در شعب جبل رضوی پنهان گردیده زمانی بیرون آید و جهان را بر از عدل و داد کند و ایشان چهار فرقه بوده اند.

مختاریه - کریه - اسحاقیه - حریه - (ولی بر این عقیده امروز کسی باقی نمانده).

عقاید قداحیه طایفه سیم قداحیه اند اصل مذهب این طایفه ظاهر آتشیت علی باطناً کفر معنی است و اصل تشکیلات این مذهب بدست معنویان سالم یا (دیضان) معروف به قداح و عیسی چهار لختان در مصر شروع شد و باب تأویلات را در قرآن مجید و اخبار بمیل خود باز نمودند.

و از برای شریعت ظاهر و باطنی قرار دادند و گفتند باطن شریعت را خداوند پیغمبر و پیغمبر بعلی و او هم فرزندان و شیعیان خالص تعلیم داد و گویند کسانی که باطن شریعت را دانستند از قید طاعت و عبادت ظاهریه آزاد و آسوده شدند.

و ایشان مذهب را بر هفت پایه قرار دادند هفت پیغمبر معتقدند و بهفت امام معتقدند و امام هفتم را غالب و منتظر ظهور آن هستند و ایشان دو طایفه بودند.

ناصریه - اصحاب ناصرخمرو علوی که در اشعار و گفتار و کتابهای خود بنام شیعه بسیار مردم را بکفر و الحاد کشانیده و در طبرستان شیوع بسیار داشتند.

صباحیه - طایفه دویم اصحاب حسن صباح که اصلا اهل مصر و بایران آمده و واقعه اسفناک و فتنه بزرگ الموت را در قزوین برپا کرد و باعث قتلهای فراوان شد که در تاریخ مفصلاً ثبت است که این مجلس مختصر مقتضی شرح مفصّل حالات تاریخی آن نمیباشد.

عقاید غلات طایفه چهارم غالیانند که پست ترین اقوام و طوایفی هستند که بنام تشیع معروف شده اند و تمامی آنها کافر و نجس و فاسد و منسده میباشد و آنها هفت فرقه اصلی هستند.

مبایه - منصوریه - غرایه - بزغیه - یعقوبیه - اسماعیلیه - ازهریه شرح حالات و دیدار ایشان آنها را شب گذشته مختصراً باقتضای مجلس عرض کردم ما جامعه شیعه امامیه اثنا عشریه بلکه تمام مسلمین دنیا از آنها و عقاید آنها بیرونی آنها را انجس ازهر نجس و کافر ملحد دیدن میدانیم.

و هر عقیده‌ای بنام شیعه روی قاصده کفر و الحاد صراحتاً یا کتائاً در السنه و اقوال مشهور در بعض کتب عمدتاً یا سهواً درج گردیده بیشتر از این طایفه میباشد که خود را شیعه علی میخوانند.

دلی جماعت شیعه امامیه اثنا عشریه که زائد بر صد میلیون جمعیت در دنیا هستند از این عقاید فاسده دور بلکه اصل دین و مذهب پاک و لب و لباب شریعت را که بوسیله باب علم رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام رسیده در نزد آنها یافت میشود طایفه پنجم شیعه امامیه و فرقه حقه اثنا عشریه اند که لب لباب عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه شریعت را مطابق عقل و نقل دارا هستند و اصل شیعه واقعی اینها هستند و آن چهار فرقه شیعه قلابی اند.

و خلاصه عقیده این شیعیان حقیقی را برای شما بطور فهرست عرض مینمایم تا بعد ها نسبتهای غلط بآنها ننهد.

جامعه شیعه امامیه معتقدند بوجود ذات واجب الوجود حضرت احدیت جل و علا که اوست واحد و احد که شبیه و عدیل و نظیر ندارد نه جسم است و نه صورت نه جوهر است و نه عرض و از جمیع صفات امکانیه معرّا و مبرا میباشد بلکه خالق جمیع اعراض و جواهر است و شریکی در خلق موجودات و افاضه فیوضات بر موجودات ندارد.

بعضی از عرفا صفات سلبیه پروردگار را بشمر آورده و گفته اند.

له مرگب بود و جسم نه جوهر نه عرض

بشریك است و معانی تو غنی دان خالق

و چون ذات واجب الوجود هرگز رؤیت نشود و از طرفی هم بایستی خلق را هدایت و راهنمایی نماید لذا رسل و فرستادگانی از جنس بشر برگزیده کامل عیار برای هدایت افراد بشر با دلائل و براهین و معجزات و بینات و دستورات کافی باقتضای حال و احتیاجات اهل هر زمان فرستاده که عند آنها بسی بسیار و یشممار است و تمامی آنها در تحت اوامر پنج پیغمبر اولوالعزم که **نوح شیخ الانبیا و ابراهیم**

خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله - علی نبینا و آله و علیهم السلام بازند هادی و راهنمای بشر بودند و پیغمبر آخر وجود اقدس **خاتم الانبیاء محمد مصطفی** صلی الله علیه و آله میباشد که دین و شریعت او تا روز قیامت باقی و برقرار است.

جماعت شیعه معتقدند که **حلال محمد حلال الی یوم القيمة و حرامه حرام الی یوم القيمة و شریعتی مستمرة الی یوم القيمة (۱)**

و خداوند متعال از برای جمیع اعمال از نیک و بد سزا و جزائی معین فرموده که در بهشت یا دوزخ بآنها داده میشود.

و روزی که برای سزا و جزای اعمال معین گردیده **یوم الجزاء** گویند که بعد از تمام شدن عمر دنیا تمام خلائق را از نیک و بد من الاولین و الاخرین همه را زنده میکند با همین بدن عنصر جسمانی (نه بدن لطیف و هورغلیائی) بصحرائی محشر میآورد بعد از محاکمه و رسیدگی هر یک را بجزای خود میرساند.

چنانچه در کتب آسمانی عموماً بالخصوص تورات و انجیل و قرآن مجید خبر داده است و سند محکم و ثابت و محقق ما همین قرآن کریم است که با سند متصل دست نخورده و تحریف نگردیده از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده و ما عامل بدستورات آن هستیم و امید داریم که عندالله ما مجور باشیم.

و به جمیع احکام واجبه مندرجه در این کتاب اقدس اعظم از قبیل نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و غیره معتقدیم.

و همچنین بفروغات و واجبات و مستحبات و دستوراتی که بوسیله رسول خدا بما رسیده معترف و عاجز و عاجز بعمل با توفیقات خداوند متعال هستیم.

و از جمیع معاصی و گناهان کبیره و صغیره از قبیل شراب و قمار و زنا و لواط

(۱) ملا محمد حلال است تا روز قیامت و حرام آن حضرت هم حرام است تا روز قیامت و شریعت او هم باقی و مستمر است تا روز قیامت.

دربا و قتل نفس و ظلم و غیر آنها از آنچه در قرآن مجید و اخبار وارده منع از آنها گردیده اجتناب مینمایم .

و ما جماعت شیعه معتقدیم همان قسمی که احکام و دستاویز الهیه آورندسای دارد که خداوند متعال او را برگزیده و بآدمیان معرفی نموده .

بعد از وفات آورنده که رسول خدا میباشد بایستی نگاهدارندسای باشد که حافظ و حارس و نگاهبان آن دین و شریعت باشد همان قسمی که پیغمبر و آورنده دین را خدا بر انگیزد و بمردم معرفی نماید .

وصی و خلیفه و نگاهدار دین را هم بایستی خداوند انتخاب فرماید و بوسیله پیغمبر بامت معرفی نماید .

چنانچه تمام انبیاء با مر خدای متعال اوصیاء خود را معرفی نمودند پیغمبر خاتم هم که اکمل و افضل از همه آنها بوده برای جلوگیری از فساد و اختلاف امت را بحال خودشان نگذاشته و اوصیاء خود را با مر پرور کار روی سنت جاریه بآنها معرفی فرموده .

و عند آن اوصیاء منصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از جانب خدای متعال معرفی شدند دوازده می باشد او **ایم سید الاوصیاء علی بن ابیطالب** قبعده **ابنه حسن ثم اخوه الحسین ثم ابنه علی زین العابدین ثم ابنه محمد باقر العلوم ثم ابنه جعفر الصادق ثم ابنه موسی کاظم ثم ابنه علی الرضا ثم ابنه محمد تقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه حسن العسکری ثم ابنه محمد مهدی و هو الحجة النائم الذی غاب عن الانظار لاعن الامصار یملأ الله الارض به قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً .**

اعتقاد شیعه امامیه آنست که این دوازده امام برحق از جانب خدا بوسیله پیغمبر بما معرفی شدند که دوازدهمی آنها بنا بر اخبار متواتر و مستفیض که از علماء شاهم بسیار رسیده غیبت اختیار نموده مانند غیبتی که در تمامی ادوار انبیاء و اوصیاء بوده .

و آن وجود مقدس را خداوند ذخیره قرار داده برای دفع ظلم و نشر عدل و

مصلح کل است که تمام اهل عالم انتظار ظهور چنین مصلحی را دارند .

خلاصه جماعت شیعه معتقدند بجمیع احکام خمس که در قرآن مجید و اخبار صحیحیه که بوسیله روات معتبره از طرق اهل بیت طهارت و عترت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنین نیک فطرت از صحابه خاص آن حضرت بآنها رسیده از اول باب طهارت تا آخرین باب دیات شکر میکنم خداوند متعال را که بداعی توفیق عنایت فرمود تا از روی تحقیق و منطق و برهان نه از راه تقلید آباء و امهات باین عقاید مقدسه معتقد و افتخار باین دین و مذهب دارم .

و هر کس در این دین و مذهب گفتگویی دارد یا در شك و شبهه و اشتباه باشد داعی برای حل شبهات و اثبات حقایق بحول و قوه پروردگار حاضریم .

« صدای مؤذن برخاست و موقع نماز شد پس از فراغت از نماز و صرف چای »
« جناب حافظ افتتاح کلام نمودند » .

حافظ - قبله صاحب خیلی ممنون شدم که شرح حالات فرق شیعه را بیان نمودید ولی در کتب اخبار و ادعیه شما مطالبی وارد است که ظواهر آنها برخلاف گفتار شما کفر و الحاد شیعه اتنی عشریه را مخصوصاً میسراند .

داعی - خوبتر آن اخبار و ادعیه و موارد اشکال را بیان فرمائید تا حق آشکار گردد .

حافظ - اخبار زیادی دیده ام ولی آنچه الحال در نظر دارم در تفسیر صافی که بقلم یکی از علماء و مفسرین بزرگ شما

اشکال را جمع بنابر معرفت
فیض کاشی میباشد خبری نقل میکند که روزی حضرت حسین الشہید بالطف در مقابل اصحاب ایستاد و گفت **ایها الناس ان الله تعالی جل ذکره ما خلق العباد الا لیرفوه فاذا عرفوه عرفوه عبده و اذا عبده استغفوا بعبادته عن عبادة من سواه قال رجل من اصحابه بانی انت و امی یاین رسول الله**

(ص) فما معرفة الله قال عليه السلام معرفة أهل كل زمان امامهم الذي تجب عليهم طاعته (۱)

جواب از اشكال

داعی - اولاً باید بسلسله سند خبر توجه کرد که آیا این خبر صحیح است یا موثق و معتبر و حسن است یا ضعیف قابل توجه است یا مردود بر فرض صحت خبر واحدی نتوان نصوص صریحه در توحید از آیات قرآن مجید و اخبار متواتره از طرق آل اطهار و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین را از ظواهر خود منصرف ساخت.

شما چرا این همه اخبار و احادیث و گفتار ائمه دین را در توحید و مناظراتی را که بزرگان از ائمه اثنی عشر که در مواقع مقتضی با مادرین و دهرین نموده اند و اثبات توحید خالص فرموده اند نمی بینید و بآنها توجه نمی نمائید.

در حالی که تمام تفاسیر مبهمه شیعه و کتب اخبار از قبیل توحید مفضل و توحید صدوق و کتاب توحید از بحار الانوار علامه مجلسی قدس الله اسرارهم و سایر کتب توحیدی علمای بزرگ شیعه امامیه مملو از اخبار متواتره از اهل بیت طهارت است.

چرا رساله (النکت الاعتقادیه) ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به (مفید) که از مفاخر علمای شیعه در قرن چهارم و متوفی سال ۴۱۳ قمری بوده و همچنین اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات تألیف آن بزرگوار را مطالعه نمیکنید و نیز مراجعه نمی نمائید بکتاب احتجاج شیخنا الاجل ابو منصور احمد بن علی بن ایطالط الطبرسی تا ببانید امام برحق حضرت رضا علیه الصلوٰه والسلام چگونه در مقابل مخالفین و منکرین توحید اثبات توحید خالص فرموده.

که میگردید خبرهای واحد متشابهی را پیدا میکنید و بآنها اتکا نموده و شیعیان را مورد حمله قرار میدید.

(۱) ای مردم خداوند جل ذکرة خلق فرموده است بندگان را مگر برای شناختن او پس زمانیکه او را شناختند عبادتش کردند و هستیکه عبادت کردند مستغنی شوند عبادت او از عبادت هر چه غیر او است مردی از اصحاب عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد پس پیغمبر حقیقت معرفت خدا چیست فرمود معرفت و شناختن اهل هر زمان است امامی را که اطاعتش بر ایشان لازم است.

چه خوش گوید شاعر عرب:

اتبر في الدين مني الفدي
وفي عينك الجذع لاتبصر (۱)

مثل اینست که آقایان محترم بیکتابهای خودتان دقیق نمیشوید تا خرافات و موهومات بلکه کفریات مندرجه در آن کتابها را که **يضحك به التکلی** است به بینید و از خجالت سر بلند ننمائید حتی در صحاح معتبره خودتان بقدری اخبار خنده آور نقل شده که نقل را مبهور و حیران مینماید.

حافظ - خنده آور گفتار و کلمات شما است که تخطئه مینمائید کتبی را که در عظمت و بزرگی مانند آن نیامده مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم که عموم علمای ما اتفاق دارند بقطعیت احادیث مندرجه در آنها و اگر کسی انکار این دو کتاب و اخبار مندرجه در آنها را بشماید و در مقام تخطئه آنها برآید در حقیقت انکار اصل مذهب سنت و جماعت را نموده زیرا که مدار اعتبار این جامعه بعد از قرآن مجید باین دو کتاب بزرگ است چنانچه ابن حجر مکی در اول صواعق محرقه اگر بنظرتان رسیدم باشد نوشته است **الفصل فی بیان کیفیتها (ای کیفیت خلافة ابي بكر) روی الشیخان البخاری و مسلم فی صحیحهما اللذین هما اصح الكتب بعد القرآن باجماع من يعتد به**.

بدیهی است که اخبار مندرجه در صحیحین قطعی الصدور است از جناب رسول اکرم ﷺ **لان الامة اجتمعت علی قبولهما و کل ما اجتمعت الامة علی قبوله مقطوع فما فی الصحیحین فمقطوع به و (۲)** پس چگونه ممکن است کسی جرأت نماید بگوید در این دو کتاب کفریات و هزلیات و خرافات و موهومات موجود است.

(۱) آیا می بینی در چشم من ریزه خاکها را اما در چشم خود چوب غرما را نمی بینی (کتابه از اینکه عیب کوچک مرا می بینی ولی عیب بزرگ خود را نمی بینی).

(۲) در بیان کیفیت خلافت ابي بكر که روایت نموده شیخان بخاری و مسلم در صحیحین خود که صحیح ترین کتابها است بعد از قرآن باجماع است برای آنکه امت اجماع بر قبول آنها نموده و هر چه را که امت اجماع بر قبول آنها ننمایند مقطوع است پس بیهوده دلیل احادیث مندرجه در صحیح بخاری و مسلم مقطوع المدود است.

اخبار خرافی در صحیحین
بخاری و مسلم

داعی - اولاً در جمله از بیاناتان که فرمودید این دو کتاب مورد قبول تمام امت است اعتراضات علمی وارد است و این ادعای شما استناداً بقول ابن حجر علماً و عملاً و منطقاً مردود یکصد میلیون مسلمان با علم و عمل میباشند پس اجماع امت در اینجا مانند همان اجماعی است که برای سبب اسلام در امر خلافت قائل شدید ؟ ثانیاً آنچه داعی میگوید با برهان و دلیل است آقایان محترم هم اگر دیده و سار را به بندید و با دیده حقیقت بین بآن کتابها نظر کنید می بینید آنچه ما می بینیم و مانند ما و تمام عقلاء از مندرجات آنها متحیر و متبسم خواهید شد چنانچه بسیاری از اکابر علماء خودشان مانند دار قطنی و ابن حزم و شهاب الدین اجدین عه قسطلانی در ارشاد الساری و علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب الامتاع فی احکام السماع و شیخ عبد القادر بن عه قرشی حنفی در جواهر المصنفة فی طبقات الحنفیه و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در شرح صحیح و شمس الدین علقمی در کوکب منیر شرح جامع الصغیر و ابن قیم در زاد المعاد فی هدی خیر العباد و بالاخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیّه صریحاً در مقام نقد و انتقاد بعض احادیث صحیحین بر آمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفه غیر صحیح در صحیحین موجود است چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده نه دقت در صحت آنها و بعضی از محققین علماء خودشان مانند کمال الدین جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قباح روایات صحیحین و نشر مثالب و معایب آنها سعی بلوغ نموده اند و اقامه دلائل و براهین در این باب بارز و آشکار میباشد.

پس تنها ما نیستیم که تحقیق در مطالب می نماییم که مورد حمله شما قرار گیریم بلکه اکابر علماء خودشان که محقق در حقایق بوده این قبیل بیانات را نموده اند.

حافظ - خوبست از دلائل و براهین خود برای اهل مجلس بیان کنید تا فضاوت بحق کنند.

داعی - گرچه گفتگوی ما در این موضوع نبوده و اگر بخواهم وارد این بحث

کردم از رشته سؤال شما بازمی مانم ولی برای اثبات مرام بحثه نمونه ای مختصراً اشاره می نمایم.

اگر شما اخبار کفر آمیز حلول و اتحاد و عقیده بجسمانیت و اخبار رقیب الله تعالی رؤت پروردگار جل و علا را که دیده میشود در دنیا و یا در آخرت علی اختلاف العقاید (چنانچه عده ای از حنابلو اشاعره

قائلند) بخواهید مطالعه نمایند مراجعه کنید بکتاب معتبره خودشان مخصوصاً ص ۱۰۰ از جلد اول صحیح بخاری باب فضل السجود من کتاب الاذان و نیز ص ۹۲ جلد چهارم باب الصراط من کتاب الرقاق و در ص ۸۶ جلد اول صحیح مسلم باب اثبات الرقبة المؤمنین ربه فی الاخرة و امام احمد حنبل در ص ۲۷۵ جلد دوم مسند بخاری بدست می آورید من باب نمونه دو خبر از همان ابواب را بعرض محترمان می رسانم که از ابو هریره روایت می نمایند که ان النار تزفر و تلتقیظ لقیظاً شديداً فلا تسکن حتی یضع الرب قدمه فیها فتقول فقط فقط حمی حمی (۱)

و نیز از ابوهریره روایت نموده اند که جماعتی از مردم از رسول اکرم ﷺ سؤال نمودند یا رسول الله هل نری ربنا یوم القيمة قال نعم هل تضارون فی رقیة الشمس بالظهيرة صحوا لیس معها صحاب قالوا لا یا رسول الله و هل تضارون فی رقیة القمر لیلة البدر صحوا لیس فیها صحاب قالوا لا یا رسول الله قال : ما تضارون فی رقیة الله یوم القيمة الا كما تضارون فی رقیة احدیما اذا كان یوم القيمة اذن مؤذن یتبع کل امة ما كانت تعبد فلا یلی احد کان یعبد غیر الله من الاصنام و الانصاب الا یتساقطون فی النار حتی اذا لم یبق الا من کان یعبد الله من نر و فاجرا اتاهم رب العالمین فی ادنی صورة من التي رأوه فیها فیقول انا ربکم فیعولون نموده بالله منک لانشرک بالله شیفاً فیقول هل ینتکم و ینه آية فصر فوه بها ؟ فیعولون نعم فیکشف الله عن ساق

(۱) صدای شعله پیوسته رو بالذیاد پیرو و آدایم نمیکند تا آنکه غداوند یاه خود را در میان آتش نهاده امر میکند تا این زمان کافی است.

ثم يرفعون رؤسهم وقد تحول في صورة التي رأوه فيها اول مرة فقال اننا
وبكم يفتولون انت ربنا (۱)

شما را بخدا انصاف دهيد آيا اين نوع كلمات كفر آور نيست كه خدا خود را
مجسم وبا صورت عنصري بيشتر نشان دهد وبای خود را باز نمايد و بزرگترين دليل
بر اثبات گفتار ما آنست كه مسلم بن حجاج باي در اثبات رؤيه خداي متعال جل و علا در
صحیح خود افتتاح نموده و اخبار مجعوله ای از ابوهريره و زيد بن اسلم و سويد ابن سعيد
و ديگران نقل نموده كه علمای بزرگ خودتان از قبيل ذهبی در ميزان الاعتدال و سوطی
در كتاب اللالی المصنوعة فی احاديث الموضوعة وسبط ابن جوزی در الموضوعات جعليت
آنها را مستدلاً بيان نموده اند .

و اگر دلائلی بر ابطال گفتار آنها نبود مگر آیات بسیاری از قرآن مجید كه
صريحاً نفی رؤیت نموده اند از قبيل آیه ۱۰۳ سوره ۶ (انعام) كه فرمايد لا يدركه الابصار
و هو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير (۲)

و نیز در آیه ۱۳۹ سوره هتم (اعراف) در قصه موسی و بنی اسرائيل نقل

(۱) آيا ما می بینیم پروردگار خود را در رؤی قیامت فرمود آری آيا در وقت ظهور
دولتی كه آسمان خالی از ابر است از مشاهده غروبید خضری بيشا ميرسد عرض كردند كه فرمود
آری دین ماه تمام را در شبهای كه آسمان از ابر خالی است ضرر بيشا ميرساند عرض كردند كه
فرمود پس از رؤیت پروردگار در قیامت بيشا ضرری نخواهد رسید همچنانكه از دیدار یکی از آن دو
ضرری بيشا ميرسد رؤی قیامت كه شد از طرف خداوند تعالی میشود هر كوهی میبود خود را
تجیث كند پس باقی نماند فردی كه غیر از خالق پیکانه را پرستش كرده از پیکانه مگر پرتاب میشود
در آتش بطوریکه از اطراف بشرد خارج چمن باقی نماند از غوب وید جز افرادی كه خداوند
پیکانه را پرستش كرده باشند در آنحال غلاب هالایان میآید بصورت خاصی كه بشر نمیتواند او را
به بیند پس فرمايد من خالق شما هستم مؤمنین عرض كنند پناه بعدا بریم اگر تو خدا باشی ما
كوهی نیستیم كه غیر از خالق پیکنا را عبادت كرده باشیم خداوند در جواب كويد آيا بین شما
خداوند نشانه ای هست كه بآن نشانه خدا را به بینید و شناسید جواب كويد آری پس خداوند
ساق پای خود را باز كند (یعنی پای خود را هریا با نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا كنند
و ببینند خداوند را در همان صورتیكه دفعه نخست دیده بودند پس فرمايد من خدای شما هستم
آيا هم افراد كنند كه تو خدای ما هستی .

(۲) هیچ چشمی او را و دهك تشابه او را و هیچ كدام مشاهده نمیکند و او لطیف و نامرئی و بیبه
چهر آگاه است .

میفرماید كه وقتی بر حسب فشار بنی اسرائيل جناب موسی علیه السلام در مقام مناجات
عرض كرد رب ارنی انظرك قال لن قرانی (۱) .

سید عبدالحی (امام جماعت اهل تسنن) - مكر نه از مولی علی كرم الله وجهه
نقل است كه فرمود لم اعبد رباً لم اره یعنی بندگی نمی كنم خداوندی را كه نه بینم
پس معلوم میشود حق تعالی دیدنی است كه علی چنین كلامی فرماید .

داعی - جناب عالی فقط يك جمله از خبر اشاره فرمودید با
دلائل و اخبار بر عدم
وقوة الله تعالی
اجازه آقایان تمام خبر را میخوانم آنگاه شما جواب خود را
خواهید دریافت این خبر را هه الاسلام شيخ با عظمت محمد بن یعقوب

كلینی قدس الله سره در باب ابطال الرؤیه از كتاب توحيد اصول کافی و شيخ بزرگوار
صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابويه قمی قدس الله تربته در
كتاب توحيد خود در باب ابطال عقیده رؤیه الله چنین نقل نموده اند از امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام كه فرمود .

جاء حبرالي أمير المؤمنين عليه السلام . فقال : يا امير المؤمنين هل رأيت ربك
حين عبادته ؟ فقال : ما كنت أعبد رباً لم أره . قال وكيف رأيت ؟ قال لا أدركه
العيون في مشاهدة الابصار ولكن رأته القلوب بحقائق الايمان (۲) .

پس از این جواب مولانا امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میشود كه مراد از رؤیت با چشم
عنصري جسمانی نمیباشد بلكه بنور ایمان قلبی میباشد و این معنی از خود كلمه لن
واضح و آشكار میشود چه آنكه میدانید لن برای نفی آید استعمال میشود و در این آیه
شریفه تأكيد است بآیه لا تدركه الابصار یعنی هر كز در دنیا و آخرت بهیچ صورت
خداوند ندیده نمیشود .

(۱) خدا یا خود را بن آشكارا پنا تا ندوا مشاهده نمایم خداوند در جواب او فرمود هر كزنا
ايد مرا نخواهی دید .

(۲) عالی (از ابود) خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض كرد با امیر المؤمنین آيا در
وقت عبادت خدا را می بیني حضرت فرمود من خدای را كه نه بینم عبادت نمی نمایم عرض كرد
چگونه او را می بیني فرمود ذات باری تعالی را با چشم سر یعنی چشم عنصري نمی بینم بلكه او را
با چشم قلب و نور حقیقت ایمان می بینم .

دلائل عقلیه و براهین نقلیه بر این معنی وارد است که علاوه بر محققین علما و مفسرین شیعه اکابر علماء خودتان از قبیل قاضی میضای و جبار الله زمخشری در تفسیر خود ثابت نموده اند که رؤیة الله تعالی محال عقلی است.

و هر کس معتقد بر رؤیة الله گردد چه در دنیا و چه در آخرت قطعاً خدا را محاط خود قرار داده و قائل بجسمانیت برای ذات با برکات او گردیده چه آنکه تا جسم عنصری نباشد با چشم محسوس عنصری دیده نکرد و چنین عقیده ای قطعاً کفر است چنانچه علماء بزرگ ما و شما در تفاسیر و کتب علمیة خود ذکر نموده اند که اینک مورد بحث ما نیست من باب شاهد بجلائی عرض شد.

و لما راجع بخرافات و موهومات بسیاری که در کتب معتبره شما ثبت است من باب نمونه خلاصه ای از دو خبر را نقل مینمایم تا آقایان محترم بیعض خبرهای واحد که قابل حل و تأویل است از کتب شیعه ایراد نکنید.

شما تصور مینمایید صحاح شش مخصوصاً صحیح بخاری و مسلم مثل کتاب وحی است تماماً مینمایم قدری آقایان باریزه انصاف و خروج از منصب باخبر آنها بشکرید تا آهنگر غلو ننمایید.

بخاری در باب من اغتسل عریانا از کتاب غسل صحیح

خود و مسلم در جزء دوم صحیح خود در باب فضائل موسی

اشاره بخرافات صحیحین

و دیگران از علماء شما از ابو هریره نقل نموده اند که در میان بنی اسرائیل رسم بود همگی با هم بدون سائر عورت در آب میرقطند خود را شستشو میدادند در حالتیکه بعورت های هم نظر می نمودند و این عمل در میان آنها عیب نبود فقط حضرت موسی در میان آنها تنها باب می رفت که کسی عورت او را نه بیند.

بنی اسرائیل میگفتند علت آنکه موسی تنها بعمل تفصیل میزد و از ما دوری مینماید آنستکه صاحب نفس است و قطعاً فتنه دارد نمی خواهد ما او را به پیشیم.

روزی حضرت موسی بکنار آبی رفت که غسل بنماید لباسها را در آورده بالای

سنگی گذارد و رفت در میان آب فقر الحجر ثوبه فیجمع موسی بآثره یقول ثوبی حجر ثوبی حجر حتی نظر بنوا اسرائیل الی سواة موسی فقالوا والله ما بموسی من بأس فقام الحجر بعد حتی نظر الیه فأخذ موسی ثوبه ثم طفق بالحجر ضرباً فوالله ان بالحجر ندا ستة او سبعة !!

یعنی سنگ با لباس موسی فرار نمود موسی در عقب او میرفت و میگفت لباسم ای سنگ لباسم ای سنگ (یعنی لباسم را بکجایی) آتقدر سنگ رفت و موسی بدون سائر عورت در غشش رفت تا آنکه بنی اسرائیل بعورت جناب موسی نظر نمودند !! و گفتند بخدا قسم موسی تفسی ندارد یعنی فتنه ندارد آنکه سنگ از زمین برخاست و جناب موسی لباسها را گرفت پس از آن با نمازخانه سنگ را زد قسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ تاله نمود؟

شما را بخدا انصاف دهید يك همچو عملی اگر با یکی از شما ها آقایان محترم بشود فتنه رکاکت دارد که بدنبال لباسستان برهنه در میان مردم بروید که عورت شما را ببینند (بر فرض اگر چنین پیش آمدی بشود آدمی کناری می نشیند تا برونند و لباس او را بیاورند نه آنکه بدون سائر عورت در میان مردم برود تا عورت او را به بینند.)

آیا عقل باور میکند چنین عملی از مثل موسی کلیم الله ظاهر شده باشد آیا باور میشود که سنگ بجامد حرکت بنماید و لباسهای موسی را ببرد.

سید عبدالحی - آیا حرکت سنگ بالاتر است یا ازوها شدن عصا حرکت سنگ بالاتر است یا معجزات نه گانه که خداوند خبر میدهد.

داعی - بمثل معروف - خوب وردی آموخته اید - لیک سوراخ دعا کم کرده اید آقای عزیز ما منکر معجزات انبیاء نیستیم بلکه بحکم قرآن مجید مؤمن بمعجزات و خرق عادات هستیم ولی تصدیق بفرمائید که صدور معجزات و خرق عادات در مقام تعدی میباشد که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید.

آیا در این عمل چه تحدی و ظهور حتی بوده جز آنکه فضاحتی بعیان آمده و عورت پیغمبر خدا در میان خلق ظاهر گردیده.

سید عبدالحی - کدام حق بالاتر از آن بوده که حضرت موسی را تبرئه نماید که مردم بدانند قتل نداد.

داعی - بفرم که جناب موسی صاحب قتل بوده چه ضرری بمقام نبوت داشته آنچه برای پیغمبران نقص است نواقص ذاتی است از قبیل کوری و کبری و احوال بودن یا شش انگشتی و چهار انگشتی و لب شکری (باصلاح) یا فالج و شل مادر زاد بودن و امثال اینها.

و الا نقایص جسمانی که بواسطه امراض پیدا میشود مانند کوری یعقوب و شعیب پیغمبر در اثر کره بسیار و جراحات بدن ایوب و شکستگی سر و دندان پیغمبر خاتم در جنگ احد و امثال اینها ضرری بمقام نبوت نمیرساند.

قتل هم یکی از امراض جسمانی است که برای آدمی بعد ها پیش می آید چه اهمیتی داشته که بخواهد او را تبرئه نماید بظهور خرق عادت و معجزه ای که منجر به نجات حرمت و کشف عورت پیغمبر خدا شود که بنی اسرائیل عورت او را ببیند.

آیا این خبر از خرافات و موهومات نیست که بگویند جناب موسی بدون ساتر عورت بدنبال لباس پرود و بقدری عصبانی شود که سنگ را بر زند قسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله برزند! یا للعجب پیغمبر خدا نداند که سنگ چشم و گوش و حس تأثیری ندارد که او را برزند و ناله بجاد را بلند کند! - نمود بالله من هذه الخرافات.

برای آنکه جناب آقا سید عبدالحی در مقام دفاع از ابوهیره و یا بخاری و مسلم که بی فکر این قبیل مجعولات خرافی را نقل نموده اند بر نیاید این خبر مضحک تر اشاره مینمایم تا آقایان محترم قطع نمایند که صحاح آنها آن قسمی نیست که در باره آنها غلو نموده اند.

بخاری درس ۱۵۸ جلد اول و ص ۱۶۳ جلد دوم از تصحیح خود خبر خرافی عجیبی را

نقل نموده یکی در باب من أحب الدفن فی الارض المقدسة من ابواب الجنائز و دیگر در باب وفات موسی جلد دوم با استناد صحیح (مقیده او) از ابوهیره و نیز مسلم در ص ۳۰۹ جلد دوم صحیح خود در باب فضائل موسی ایضاً از ابوهیره که گفت

جاء ملك الموت الى موسى عليهما السلام فقال له اجب ربك ، قال ابوهيره : فظلم موسى عين ملك الموت فقفاها ! فرجع الملك الى الله تعالى فقال : ائت ارسلي الى عبد لك لا يزيد الموت ، فقفا عيني . قال : فرد الله اليه عينه و قال : ارجع الى عبدی قتل : الحياة تزيد فان كنت تريد الحياة فضع يدك على متن نور فما توارت يديك من شعرة فذلك تميش بها سنة (۱)

و امام احمد حنبل در ص ۳۱۵ جلد دوم مسند و تاجدین جریر بلبری در جلد اول از تاریخ خود ضمن ذکر وفات حضرت موسی .

همین خبر را از ابوهیره نقل نموده اند بزیدانی آنکه زمان موسی ملك الموت برای قبض روح بندگان ظاهر و علنی می آمد ولی بعد از آن زمان که موسی سبلی بر صورت او زد و چشمش کور شد برای قبض روح خلایق مخفیانه و پنهانی می آید (برای آنکه می ترسد مردم جاهل هر دو چشمش را کور نمایند !!!)

(جمع کثیری شدیداً خندیدند).

اینکه من از آقایان انصاف میخواهم این خبر از خرافات و موهومات نیست که شما از شنیدنش خنده مینمایید و من تعجب از نویسندگان و نقل کنندگان چنین خبر مینمایم که فکر نموده مطالب خرافی و موهوم را چگونه زیر قلم آورده اند.

انصاف موجب بینائی آیا عقل هیچ دوی عقلی قبول می نماید که پیغمبر اولوالعزمی و اسباب سعادت است مانند موسی کلم الله العیاض بالله آهسته بی معرفت و خشن

(۱) ملك الموت خدمت موسی رسید عرض کرد اجابت کن پروردگار ترا پس جناب موسی چنان سبلی بچشم ملك الموت زد که چشم او کور گردید و بصورتش ریخت پس برگشت بسوی پروردگار عرض کرد مرا فرستای بسوی پند خودت که اراده مژدن داد و چشم مرا کور نمود پس خداوند چشم ملك الموت را برگرداند و فرمود برگرد بسوی بنده من پس بگو اگر زندگانی دنیا را طالب هستی دست خود را بر پشت کادی بگذار پس هر چه مو بپاست آمد بشماره هفت آنها يك سال زندگانی خواهی نمود.

باشد که عوض اطاعت امر پروردگار رسول او را چنان محکم سیلی بزند که چشمتش را کور بنماید !

شما را بخدا اگر کسی بگوید که جناب حافظ را شخص بزرگی دعوت مهمانی نموده عوض قبول دعوت قاصد و پیام آورنده را حافظ سیلی زده و چشمتش را کور نموده شما خنده نمی کنید حافظ نمی فرماید این مطلب تو همین بمن است چه آنکه پس از يك عمر تحصیل علم و تزکیه نفس آنقدر معرفت پیدا ننمودم که بفهمم پیام آورنده تقصیری ندارد و علاوه بر آنکه احترام بمن نموده و از طرف شخص بزرگی مرا به مهمانی خوانده .

از هیچ آدم پست جاهل قسی الظمی چنین عملی صادر نمیکرد تا چه رسد به کلام الله پیغمبر اولوالعزم که اولی و احق بمعرفت الله است چگونه ممکن است پیغام دعوت پروردگار را ندانیدم گرفته بعلاوه ملك پیام آورنده را که هیچ گناهی جز آوردن پیام نداشته سیلی بزند و چشم او را کور بنماید !

غرض از ارسال رسل هدایت بشر و بازداشتن آنها است از افعال حیوانیت که در تحت تأثیر نفس حیوانی قرار نگیرند و آثار سبعیت از آنها صادر نگردد .

ظلم و تعدی حتی حیوانات از يك بشر جاهل بی معرفت قبیح است ما چه رسد از پیغمبر اولوالعزم آنها نسبت بمقام ملك مقربى که رسول و پیام آورنده پروردگار باشد .

هر شنونده ای می فهمد که چنین خبری جعل و بهتان است و جعل کنندگان چنین خبری قطعاً فرضی نداشته اند جز عدم ادراک واهیات بمقام نبوت و یا کوچک و خوار نمودن انبیاء عظام را در نزد جامعه بشر .

داعی از امثال ابو هریره تمجیبی ندارم چه آنکه او آدمی بوده است که علمای خودشان نوشته اند برای شکم پر نمودن از سفره چرب و شیرین معاویه خبرها جعل نموده و خلیفه عصر برای جعل خبر او را تازیانه زد بقسمی که پشت او خون آلود گردید .

ولی تعجب داعی از آن اشخاصی است که واجد مقام عالی علم و دانش بوده چگونه فکر نکرده امثال این اخبار خرافى را در کتابهای خود ثبت نموده و دیگران از

علماء امثال جناب حافظ هم این نوع کتابها را عالی تلو کلام الله قرار داده و بدون مطالعه و تأمل بگویند هما اصح الكتب بعد القرآن !

پس وقتی در کتب عالی خودشان چنین اخبار خرافى مندرج است حق ندارید زبان اعتراض بکتاب شیعه و اخباری که در آنها درج است و غالباً قابل توجیه و تأویل میباشد باز ننمایید .

معمرت میخوانم خیلی حاشیه رقم **الكلام یحیر الکلام** بر کردیم باصل مطلب و در اطراف خبری که شما نقل نمودید بحث ننایم و به بنیم که آیا چنین خبری قابل حل است یا خیر .

بدیهی است که هر عالم صالح منصفی وقتی باین قبیل خبر های واحد و مبهم بر می خورد (که در کتب ما و شما بسیار است) در مقابل هزار ها اخبار صحیح السند و صریح العبارة اگر قابل اصلاح است اصلاح میکند و الا مطرودش میدارد و یا لااقل در مقابل آنها سکوت مینماید .

نه آنکه آنها را حربه تکفیر قرار داده و حمله بر ابدان دینی خود نمایند .

الحال در خود این خبر هم چون تفسیر صافی موجود نیست و از سلسله سندش بی خبریم و نمیدانیم در کجا و چه کونه نقل نموده و آیا خود بیانی در اطراف آن نموده یا نه یا بستی دقت کنیم به بنیم قابل اصلاح است یا خیر .

داعی - با فکر ضعیف در اطراف این خبر همچو تصور مینمایم که فرموده آن حضرت یا محمولست بر قاعده معروفه ما بین متکلمین که علم تام بملکوت علم تام بمله است یعنی همین که امام را من حیث انبه امام شناخت البته خدا را شناخته است .

و یا محمول بر مبالغه است مانند کسی که بگوید هر کس وزیر اعظم را بشناسد او است کسیکه پادشاه را شناخته و قرینه بر این مبالغه نص سوره توحید و سایر آیات قرآنی و اخبار کثیره ای است که از خود یا عابد الله الحسین و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در اثبات توحید خالص رسیده .

پس میتوان گفت مقصود از این خبر آنست که شناختن امام از اعظم عباداتی است

که غایت خلقت جن^۱ و انس بوده همین است یعنی **معراج** **معرفة الله** . در زیارت جامعه مأثوره از ائمه طاهرين عليهم السلام .

و ممکن است قسم دیگری هم معنی کنیم چنانچه محققین در این قبیل امور معنی نموده اند که فاعل هر فعل و بانی هر بنائی را از استحکام فعل و بنای وی میتوان شناخت پس هر بنا و اثر وی خود يك دليل کمالی است بريك جبهی از جهات وی .

چون رسول خدا و آل طهارتش صلوات الله عليه و عليهم اجمعین جمیع مقامات امکان اشرف را دارا بودند لذا اثری حکمتر و مخلوقی جامع تر از آنها نبود .

پس راهی که بسوی معرفت خدا واضح تر و جامع تر از ایشان باشد وجود نداشته پس محل معرفت خدا که حق معرفت ممکنه باشد از برای بندگان خدا نیست مگر ایشان .

پس کسیکه ایشان را شناخته خدا را شناخته چنانچه خودشان فرمودند **بنا عرف الله و بنا عبد الله** . یعنی بوسیله ما خدا شناخته میشود و بوسیله ما خدا عبادت کرده میشود .

یعنی طریق معرفت و عبادت حق تعالی در دست ما است خلاصه راه منحصر بفرد برای شناسائی خدای تعالی این خاندان جلیل میباشد و اگر بی رهبری این خانواده بشر بخواهد راه پیدا کند در وادی ضلالت حیران و سرگردان گردد و بسیار نادر است کم گشته وادی ضلالت و حیرت بدون دلیل بسر منزل سعادت برسد .

همین جبهه است که در حدیث مجمع علیه فریقین وارد است که رسول اکرم **ﷺ** فرمود **يا ايها الناس اني تركت فيكم ما ان اخذتم بهما لن تضلوا كتاب الله عز وجل و عترتي اهل بيتي (۱)**

حافظ - اختصاص بهمین يك خبر ندارد که شما در مقام اصلاح بر آئید بلکه در تمام ادعیه وارده در کتب شما نمونه ای از آثار شرك و کفر دیده میشود از قبیل

(۱) ای مردم من میگذارم بعد از من شما دو چیز را که اگر از آن دو دیگریزد (یعنی ما بحتاج خود را) هرگز گمراه نشوید . یکی کتاب خدای عزوجل و دیگری هنر و ادب اهل بیت من اند .

طلب حاجت نمودن از امامان بدون توجه بذات پروردگار عالمیان و این خود دلیل کامل شرک است که از غیر خدا حاجت بطلبند .

داعی - از جناب عالی بسیار بعید بود که تبعاً للاسلاف چنین کلام سخیف بی جانی تکلم نمایند و اقلاً خیلی بی انصافی مینمایند یا توجه ندارید که چه میفرمایند یا بمعانی شرک توجه ننموده بیان میکنید متعنی است اول معنی شرک و مشرک را بیان ننمایند تا کشف حقیقت شود .

نسبت شرک دادن بشیعه

حافظ - مطلب بقدری واضح است که کمان نمیکتم محتاج بتوضیح باشد بدیهی است با اقرار بخداوند بزرگ توجه نمودن بغیر خدای تعالی شرک است و مشرک کسی است که روی بغیر خدا نموده و طلب حاجت از او بنماید .

جامعه شیعه بنا بر آنچه مشهود است ابدأً توجیهی بخدا ندارند و تمام تقاضای خود را از امامان خود مینمایند بدون اینکه نام خدا را ببرند حتی می بینم قرائه شیعه در معابر و درب خانه ها و دکانه ها که می آید میگویند یا علی یا امام حسین یا امام رضای غریب یا حضرت عباس يك مرتبه شنیدم نشده **یا الله** بگویند اینها خود دلیل شرک است که جامعه شیعه ابدأً توجیهی بخدا ندارند بلکه تمام توجه خود را بغیر خدا مینمایند .

داعی - نمیدانم این نوع گفتار شما را حل بر چه معنائی بنمایم آیا دلائل بر لجاج است که عمداً سهو مینمایند یا دلیل بر عدم توجه شما به حقایق است امیدوارم اهل لجاج نباشید .

چون یکی از شرایط عالم عامل انصاف است آنکس که حق را بداند ولی برای اثبات مرام و مقصد خود حق کفایت نماید انصاف ندارد و کسی که انصاف ندارد عالم بلا عمل است و در حدیث است که رسول اکرم **ﷺ** فرمود **العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر (۱)**

چون مکرر بین جماعات خود پیوسته جماعات شرک و مشرک بر زبان جاری

(۱) عالم بی عمل مانند درخت بی میوه میباشد .

مذهبی و لیساری دلورده که با دلائل پیچ و می مقرر خودشان شیعیان موحد را مشرک معرفی نماید.

و ممکن است بیانات شما در عوام بی خبر برادران اهل تسنن مؤثر واقع شود و شیعیان را مشرک بدانند (چنانچه تا بسال در آنها اثر سوء بنشیده) ولی همین آقایان شیعیان محترم حاضر در مجلس در اثر بیانات شما کلاماً عصبانی و ناراحت هستند و شمارا پاک‌عالم مغرض و متفری میدانند چه آنکه بقایید خود توجه دلورده میدادند که هیچکس لواطین کلیات شما در آنها وجود ندارد.

پس در کلیات و بیانات خود سعی فرمایید یک نوع جلالی اداء نمائید که سده طلب بر آنها واضح و قطویشان شما جنب گردد.

ناچارم برای روشن شدن اذهان ساده آقایان حاضرین و غائبین برادران اهل تسنن چنانچه اجازه فرمایید باقتضای وقت مجلس مختصری در اطراف شرک و مشرک آنچه را که عقیده محققین حکماء و فقهاء و علماء بزرگ اسلام است از قبیل علامه حلی و محقق طوسی و علامه مجلسی رضوان الله علیهم که از نوابغ و مفاخر علماء شیعه هستند و دیگران از حکماء و ارباب تحقیق مانند صدرالمعالمین شیرازی و ملا نوروز علی طالقانی و حاجی ملا هادی سبزواری و در صهر با عظمت صدر مرحوم فیض کاشانی و فیلسف لاهیجانی قدر الله اسرارهم استعراجاً از آیات قرآنی و استیثار علیه آئمه طاهران سلام الله علیهم اجمعین برنشتن بر ساقم تا آقایان جلساء محترم گمان نکنند معنی شرک همانست که آقا منطه کاری میفرمایند.

حافظ - (با عصبانیت) بفرماید.

نواب - قبله صاحب چون وضع این مجلس برای فهم بی‌سوادان است چنانچه قبلاً هم عرض و تقاضا نموده‌ام تمنا داریم در فرمایشاتان نهایت درجه رعایت سادگی را بفرمایید فقط نظر ثبات آقایان علماء و جواب مطابق فهم آنها نباشد رعایت اکثریت اهل مجلسی بالخصوص اهالی هند و پیشاور که اهل لسان نیستند لازم است مستدعی است مطالب پیچیده و مشکل نفرمایید.

داعی - جناب آقای نواب یاد آورهای شما مورد توجه است و اختصاص باین مجلس ندارد بلکه قبلاً هم عرض کردم عادت داعی بر اینست در هر مجلسی که عده ای از عوام و بی خبران حاضر باشند قطعاً روی سخن را بخواس معطوف نمیدارم.

چه آنکه فرض از ارسال رسل و انزال کتب جلب نظر بی خبران است و البته این منظور عملی نمیشود مگر آنکه حقایق همان قسمی که فرمودید ساده و بلسان قوم بیان شود چنانچه در حدیث است رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود نحن معاشر الالباء نكلم الناس علی قدر عقولهم (۱)

البته تقاضای شما کاملاً اساسی و پیوسته مورد توجه داعی بوده امید است بر وفق مرامتان یش از پیش عمل نمایم و هر کجا غفلتی بی اراده از داعی بشود متمنی است آقایان محترم یاد آور شوید.

داعی - آنچه از خلاصه آیات قرآنی و اخبار متکثره و تحقیقات کامله محققین از علماء و مخصوصاً توضیحات مهمه ای که مرحومین صدرالمعالمین و فاضل طالقانی داده اند شرک بر دو قسم است و سایر اقسام شرک در این دو قسم مستتر است اول شرک جلی و آشکار - دوم شرک خفی و پنهان.

شرک جلی و آشکار عبارتست از آنکه آدمی شریکی برای خدای متعال قرار دهد در ذات و یا صفات و یا افعال و یا عبادات. شرک در ذات آنست که در مرتبه الوهیت و ذات و حدایت حق تعالی شرک قرار دهد و بلسان قال مترفع کرده چون

ثنویه (بت پرستها) و مجوس که بدو اصل و مبدع نور و ظلمت یزدان و اهریمن قائلند. و نصاری که قائل با قائم ثلاثه گردیدند و ذات خداوندی را به سه قسمت آب و این و روح القدس تقسیم نمودند و بعقیده بعضی از آنها عوس روح القدس مرم میباشند. و از برای هر یک از این سه خاصیتی قائل شدند که آن دو ندارند و تا این سه با هم جمع نکردند حقیقت ذات خداوندی باز نکرده.

(۱) ما جماعت پیشبران با مردم بقتل و جنایات آنها حرفه میزنیم.

چنانکه در آیه ۲۷ سوره ه (مائده) انتقاد و ردّ قول آنها و اثبات وحدانیت خود نموده که **لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثفة وما من الا الا الله واحد (۱)** عفايد نصاری این آیه شریفه حکایت است از قول نسطوریه و ملکائی و یعقوبیه از فرق نصاری که آنها هم این عقیده را از ثنویه و بت پرستها گرفتند (۲) خلاصه نصاری مانند ثنویه و مجوس مشرکان چون قائل باقیانیم ثلاثه هستند بعبارت واضح تر - میگویند الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و بقیده بعض از آنها خدا و عیسی و روح و هریک از آنها الهند والله جلّ جلاله یکی از آن سه میباشد! و گویند از اول خدا یان سه بودند **اقنوم الاب - اقنوم الابن - روح القدس** - (بلسان سریانی اقنوم بمعنی وجود و هستی است) و بعد از آن این سه اقنوم یکی شدند که آن مسیح است.

و شبهه ای نیست که با دلائل عقلیه و براهین عقلیه بطلان اتحاد ثابت و اتحاد حقیقی باین معنی محال است حتی در غیر ذات واجب الوجود فلذا در آخر آیه میفرماید **وما من الا الا الله واحد** - یعنی نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت باشد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت محضه و متعالی از توهم شرک و مبدعه جمیع موجودات ممکنه آن ذات واحد بی همتا میباشد.

شرک در صفات شرک در صفات آنست که صفات خداوند متعال از قبیل علم و حکمت و قدرت و حیات و غیر آنها را قدیم و زائد بر ذات باری تعالی بدانند مانند اشعرون که اصحاب ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعری بصری میباشند چنانکه اکابر علماء خودتان مانند علی بن احمد بن حزم الظاهری در ص ۲۰۷ جزء چهارم فصل و فیلسوف معروف اندلسی ابن رشد تلمیذ ابن احمد در ص ۵۸ کتاب (الکشف عن مناهج الأدلة فی عقاید المذله) نقل نموده اند معتقدند که صفات الله زائد بر ذات باری تعالی و قدیم میباشد.

(۱) البته کافی گردیدند آنکسایکه خدا را یکی از سه خدا دانستند یعنی سه خدا قائل شدند (اب و ابن و روح القدس را خدا گفتند) و حال آنکه هر خدای یگانه خدا می بخواد بود.
(۲) مراجعه شود بکتاب (الموتیة فی المبدأة النصرانیة) تألیف تیر بیرولی.

پس هر کس صفات خداوندی را در حقیقت زائده بر ذات او جلّ و علا بداند یعنی خدا را وصف کند بصفت عالمیت یا قدرت یا حکمت یا حیات و غیر آن و آن صفات را عین ذات حق تعالی نداند مشرک است.

چه آنکه کفو و قرین و هم سر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه جز ذات ازل حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات خداوندی عین ذات او میباشد مانند شیرینی و شکر و چربی و روغن که قابل تفکیک نیستند شیرینی و چربی شيء علیحدای نیستند که بر ذات شکر و روغن وارد شده باشند همان وقتی که خداوند متعال شکر و روغن را خلق کرد شیرین و چرب آفرید اگر بنا شود شیرینی و چربی را از شکر و روغن بگیرند دیگر شکر و روغن نمیماند. **تلك الامثال نضر بها الناس وما يعقلها الا العالمون** مثلاً برای تفریب اذهان است تا متوجه شوم که صفات خداوندی زائد بر ذات باری تعالی نیست وقتی گفتیم خدا یعنی عالم حی قادر حکیم الخ.

شرک در افعال و اما شرک در افعال آنست که خدا را در معنی و حقیقت متوحّد و متفرّد بالذات نداند باین معنی که فری یا افرازی از مخلوقات را مؤثر یا جزء مؤثر در افعال و تدابیر الهیه بداند یا آنکه امور را بعد از خلقت متوحّد بخلق بداند مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلائق نمود و دیگر از تدبیر امور بازمانده و کار را بخلق واگذار نموده و خود بکناری رفته لذا در آیه ۶۹ سوره ه (مائده) در منعت آنها فرموده **وقالت اليهود يد الله مفلولة غلت ايديهم ولعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء (۱)** و مشرکین غلات که آنها را متوحّد نیز خوانند قائلند که خداوند تفویض امور به امامان نموده آنها خلق میکنند و روزی میدهند.

(۱) یهود گفتند دست خدا بسته شد و دیگر تدبیر در خلقت ندیده و چیزی از عدم بوجود نخواهد آمد) بواسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شد و باین خدا گرفتار گردیدند بلکه در دست خدا گشاده است (یعنی قدرت و رحمت او) و هر گاه بخواد اهلان می کند.

بدیهی است که در افعال خداوندی هر کس بهر طریقی کسی را ذی مدخل بدانند بطریق جزه مؤثر یا تفویض امور بانبیاء یا امم یا امامان یا مأمومین قطعاً مشرک است و اما شرک در عبادت آنست که در موقع عبادت توجه ظاهر شرک در عبادت و یا نیت دل را بغیر حق کند مثلاً در نماز توجه بخلق داشته باشد یا نذر میکند برای خلق کند و امثال ذلک از عباداتی که احتیاج به نیت دارد اگر نیت در وقت عمل برای غیر خدا باشد مشرک است.

زیرا صریحاً در آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کہف) منع از این نوع عمل (شرک) نموده که **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۹)** در موقع عمل و عبادت باید توجه بغیر خدا ننماید صورت پیغمبر یا امام یا مرشد را در نظر نگیرد باین معنی که ظاهر هر عمل از نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و نذر و غیر آن از هر نوع عبادتی واجب یا مستحب برای خدا باشد ولی در دل و باطن توجه بغیر خدا یعنی برای شهرت و جلب نظر خلایق یا غیر آن باشد. چونکه ربانی در عمل بلسان اخبار شرک اصغر خوانده شده است که تباہ کننده عمل هر عاملی است.

چنانچه در خبر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود **الْفُشْرُكَ الْأَصْفَرُ** یعنی پیر هیزید از شرک کوچک عرض کردند یا رسول الله شرک کوچک کدام است فرمود **الرِّبَا وَالْمَعْمَعَةُ** و ربا و سمعه شرک اصغراست.

و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود **أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْخَفِيُّ** ایاکم و الشَّرْكَ السَّرْفَانُ الشَّرْكَ الْخَفِيُّ فِي أَقْنَعِي مِنَ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ (۲)

(۱) هر کس بلقay (وحت) پروردگار ایمانوار است باید نیکوکار شود پستی عمل پاک بستیدم بنسایده و هرگز در پرستش و عبادات خدا احدی را با او شرک نکرده اند.

(۲) بدترین چیزی که من میترسم بر شما شرک پوشیده و پنهان است پس از شرک سر و پنهان دور باشد که شرک پوشیده تر است در امت من از نرم دشتن مودعه بر سنگ نرم در شب تاریک؛

آنکه فرمود هر کس نماز بر پا کند مشرک است هر کس روزه بر پا گیرد یا صغفه بر پا دهد یا حج بر پا کند یا اعتاق بر پا کند مشرک باشد.

(والبته این نوع اخیر چون مربوط بامور قلبیه است مشمول شرک خفی هم میشود) **حافظ** - ما از فرمایش خودتان امتحان سند میکنیم که فرمودید اگر کسی نذر برای خلق کند مشرک است پس شیعیان مشرکند برای آنکه همیشه نذر برای امام و امام زاده میکنند چون نذر برای غیر خدا است البته شرک است.

داعی - قاعده عقل و علم و منطق اینست که در عقاید هر قوم در باب نذر و ملکی اگر بتوانند قضاوت کنند از روی اقوال و یا افعال قوم بی سواد و بی خبر قضاوت نمیکند بلکه بررسی کامل در قوانین آن قوم و کتب مضبوطه آنها مینمایند.

آقایان محترم هم که میخواهید بررسی دقیق در عقاید شیعیان بنمایید با اقوال و افعال عوام بی خبر شیعه نبایستی توجه نمائید که اگر قراء بی سواد در کوچه ها گفتند یا علی یا امام رضا شما آن گفتار را دلیل بر شرک آنها و یا تمام شیعه قرار بدهید یا اگر عالمی بحث ندانسته نذر برای امام و یا امام زاده بنماید شما آنرا مدرك غلبه بر خصم قرار دهید زیرا افراد بی سواد و لالایی در عوام هر قوم پیدا میشوند.

ولی اگر شما مردمان بی غرض و در پی بهانه و عیب جوئی نیستید و میخواهید بررسی عاقلانه بنمایید بکتاب قهیه شیعه که در دسترس عموم است چایی و خطی در همه کتابخانه ها موجود است مراجعه نمائید.

چنانچه کتب قهه استدلالی و رسائل عملی را مطالعه نمائید خواهید دید که در قهه جعفری علاوه بر اینکه طریقی بسوی شرک وجود ندارد دستورات خرافی هم ندارد بلکه لب لباب توحید از بطون قهه جعفری بارز و آشکار است.

شرح لمعه و شرایع در تمام کتابخانه ها موجود است مطالعه نمائید در همین باب نذر و نیز در تمام رسائل عملیه فتاوی جمیع قهه شیعه است که چون نذر بایی از ابواب عبادات است در التزام بعملی برای خدا حتماً در موقع نذر بایستی در شرط

منظور گردد که اگر یکی از آن دو نباشد نذر منعقد نمیشود. اول نیت مقارن با عمل دوم صیغه بهرسانی باشد.

همینکه مسلمانان فهمید که نذرش صورت حقیقت پیدا نمیکند مگر بوجود این دو شرط سعی میکنند اول معنای این دو شرط و چگونگی آنها را بفهمد و بعد نذر نماید وقتی در مقام سؤال از قاضی یا مطالعه رساله‌ای برآمد میفهمد که اولاً باید نیت در تمام عبادات خصوصاً در نذر لله و فی الله و طلباً لمرضات الله باشد. پس نیت برای غیر خدا بکلی از بین می‌رود.

شرط دوم که تتمیم شرط اول و تثبیت کننده آن میباشد آنست که نذر کننده حتماً باید در موقع نذر صیغه بخواند و در صیغه تا نام خدا نباشد صیغه جاری نمیشود. مثلاً میخواهد نذر روزه بنماید باید بگوید **لله علیّ ان اصوم** یا میخواهد ترک شراب کند باید بگوید **لله علیّ ان اترك شرب الخمر**. و بهین طریق است تمام نذورات.

و چنانچه اجزای صیغه عربی برای فارسی زبان یا هندی زبان یا غیر آنها میسور نباشد میتوانند بزبان خود اهل هر قوم و ملت اجزاء صیغه بنمایند بشرط آنکه معنای آن مرادف با صیغه مزبوره باشد.

و اگر در نیت غیر خدا باشد یا دیگری را از زنده یا مرده با نام خدا داخل کند خواه نام پیغمبر یا امام یا امام زاده باشد قطعاً آن نذر باطل است و اگر عمداً از روی علم این عمل را بنماید مشرک است چه آنکه صریحاً در آیه مذکوره فرماید و لا یشرک بعباده ربّه احداً.

البته بر اهل علم لازم است که می‌خبران را بجهنم‌اند که نذر باید حتماً بنام خدا و برای خدا باشد. چنانچه وعظ و مبلغین پیوسته انجام وظیفه مینمایند.

فقیه‌ها شیعه عموماً بیان دارند که نذر برای هر زنده یا مرده ولو پیغمبر و امام باشد باطل است و اگر عالماً بنماید شرک است.

نذر را باید برای خدا بنماید ولی در مفسرین مختارند بهر جا قرار بدهند.

مثلاً نذر میکند کوفتندی برای خدا ببرد در فلان خانه یا معبد یا بقعه امام و یا امام زاده بکشد عیب ندارد نذر میکند پولی یا لباسی برای خدا بفلان سید ذریه رسول الله یا عالم یا یتیم یا فقیری بدهد عیب ندارد.

ولی اگر نذر کند برای پیغمبر یا امام یا امام زاده یا عالم یا یتیم و بینوا حتماً باطل است و اگر از روی علم و تعمد باشد قطعاً شرک است.

وظیفه هر رسول و قبیله و عالم و واعظ و مبلغ نوشتن و گفتن است و **واعلیّ الرسول** **الایلاغ المبین (۱)**

و وظیفه مردم شنیدن و عمل کردن است.

اگر فردی یا افرادی در پی تعلیم و تعلم وظایف دینی نروند و بوظایف دینی خود مطابق دستورات عمل نمایند قصی باطل آن عقیده و طریقه و دستور وارد نیست.

کمان می‌کنم بهمین مقدار از جواب کشف حقیقت شد تا بعد ها آقاییان محترم شیعیان را مشرک نخوانید و امر را بر عوام مشتبه نکنید.

خوبست بر کردیم بگفتار اولیه و مطلب را تمام

مکیم. قسم دوم شرک خفی و پنهان است و آن شرک

در اعمال و ریا در طاعات و عبادات است.

فرق میان این نوع از شرک و شرک در عبادت که از اقسام شرک جلی شماره نمودیم اینست که در شرک عبادت برای خدا شرک قرار میدهد و در مقام عبادت او را پرستش میکند.

مثلاً در نماز اگر غیر خدا را در نظر بگیرند مثل آنکه باغزای شیاطین صورت مقام ولایت را در نظر آورند یا مرشدی را منظور بدارند قطعاً آن عمل باطل و شرک محض است.

در عبادت جز ذات حضرت احدیت احدی در ذهن و فکر انسانی نباید بیاید و الا داخل در شرک جلی میباشد.

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: **يقول الله تعالى من عمل عملا صالحاً اشرك فيه غيري فهو له كلفه وانا منه بريء وانا اغني الاغنياء عن الشرك (۱)**

و نیز در خبر است که میفرماید کسی که نماز کند یا روزه بگیرد یا حج کند و نظرش آن باشد که مردم برای آن عمل او را مدح کنند **فقد اشرك في عمله** - پس بتحقیق شرک خراب داده است از برای خدا در آن عمل.

و نیز از حضرت امام جعفر ناطق کلف اسرار حقایق جعفرین عده الصالحون رسیده است که **لو ان عبداً عمل عملاً يطلب به رحمة الله والدار الآخرة ثم ادخل فيه رجلاً احد من الناس كان مشركاً (۲)**

دامنه شرک خفی بسیار وسیع است در هر عملی بمقتضی توجّهی که بغیر خدا بنمایند مشرک میشوند.

شرک در اسباب یکی از اقسام این شرک در اسباب است چنانچه غالب مردم چشم امید و خوف باسباب و خلق دارند این هم شرک است اما شرک مغفور.

مراد از شرک باسباب آنست که اثر را در اسباب بدانند مثلاً خورشید مؤثر در تربیت اشياء میباشد اگر این اثر را از خود خورشید بدانند بدون توجه مؤثر شرک است و اگر اثر را از مؤثر حکیم بدانند و خورشید را وسیله افاضه فیض ابداء شرک نیست.

بلکه خود یگنوع از عبادت است زیرا توجه بآیات حق مقدمه توجه بحق است کما اینکه در آیات بسیاری از قرآن مجید اشاره و امر بآن همه است که نظر بآیات

(۱) عبادای تعالی میفرماید کسیکه عملی نماید و دل او را عمل غیر مرا خیرک فراردم پس آن عمل بطاعتی از برای اوست و این الاذن عمل یا حاصل عمل بیزار هستم و این می تازم از آن چه می تازانم از شرک.

(۲) اگر بنده ای عملی بنماید برای طلب دست خدا و برای آخرت پس داخل کند در آن عمل و طاعت یکی از مردم الاذن عمل نکنم حرکت میباید.

الهی بنماید چون این نظرها خود مقدمه توجه بخدای متعال است و همین است توجه بهر سببی از اسباب از قبیل نظر و توجه تاجر به تجارت و زارع به زراعت و فلاّح به فلاحت و کاسب و کسب و اداری و اداره و بالاخره شاغل هر شغلی به شغل و عمل خود اگر توجه استقلالی بنماید مشرک است.

و اگر نظرش نظرسبب و اسباب باشد باین نیست که **لامؤثر في الوجود الا الله** یعنی اثر دهنده جز خدای متعال نیست هیچ مانعی ندارد و شرک هم نمیشاید.

با این مختصر مقدمه که مطلب واضح شد و اصول شرک و معانی و آثار او را بیان نمودیم اینک اجازه بفرمائید از بیانات خود نتیجه بگیریم. که آیا

شما از کدامیک از طرق شرک جلی و خفی که بیان نمودیم شیعیان را مشرک میدانید. آیا در کجا و از کدام شیعه عارف یا عامی شنیده اید که در ذات و صفات و افعال حضرت باری جلت عظمتش شرکی قائل باشند.

یا در عبادت پروردگار معبود دیگری را در نظر داشته باشند. یا در کتب اخبار و احادیث شیعه دیده اید که در باب اصول و فروع و عقاید و دستور از بزرگان دین و ائمه و پیروانان شیعه راجع بآثار طرق شرکی که عرض نمودم رسیده باشد.

اما راجع به شرک خفی و اقسام طرق آن از قبیل عمل ربانی که برای خوش آیند و جلب نظر مردم عملی را بنمایند یا علاقه و امید باسباب پیدا نمودن اختصاص به شیعیان تنها ندارد.

بلکه شیعه و سنی همگی در عالم اجسام گرفتارند که بواسطه عدم معرفت عوالم و عزیمت نفس و توجه کامل گاهی فریب و سواست شیطانی خیره عمل ربانی میکنند یا سرپا غرق در اسباب میشوند و از اطاعت حق بیرون رفته و در اطاعت شیطان وارد میگردند.

اگرچه در معنی شرک بحق آورده بنا بر آنچه عرض شد ولی از نوع شرک مغفور است

و البته قابل غور و اغماس میباشد به مختصر توجیهی روحیه آنها عوض میشود.

پس از چه راه شما شیعیان را مشرک میدانید و امر را بر عوام مشتبه مینمایید چنانچه الحال اشاره فرمودید.

حافظ - تمام فرمایشات شما صحیح است ولی عرض کردم خود شما هم اگر وقت فرمائید تصدیق خواهید فرمود که حاجت از امامان خواستن و توسل با آنها نمودن خود شرک است چون ما احتیاجی بواسطه بشری نداریم هر زمان که توجیه بحق نمایم نتیجه حاصل میگردد.

داعی - خیلی عملی موجب است که مثل شما عالم منصف فکور چرا باید تحت تأثیر عادات اسلاف بدون تحقیق قرار گرفته و چنین بیانی بفرمائید.

گویا جناب عالی خواب بودید و یا توجیهی بر ارض داعی نداشتید که بعد از ذکر این مقدمات و گفتار که تشریح مطالب نمود باز میفرمائید حاجت از امامان خواستن شرک است.

عزیزم مگر مطلق حاجت خواستن از خلق شرک است اگر چنین باشد پس تمام خلائق مشرکند و ابتدا موحدی یافت نکرد. اگر حاجت طلبیدن از خلق و تقاضای کمک نمودن از آنها شرک باشد - پس انبیاء چرا از خلائق کمک می طلبیدند - خوب است آقایان قدری در آیات قرآن مجید وقت فرمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود.

آوردن آصف تحت مقتضی است بآیات ۳۸ تا ۴۰ سورة ۲۷ (زل) توجه نمائید که **بلقیس را نزد سلیمان** میفرماید **قال یا ایها الملأه ایتک یا کنی بر شها قبل ان یأولئ مسلمین** - **قال عفریت من الجن أنا ایتک به قبل ان نکوم من مقامک وانی علیه لقوی امین** - **قال الذی عنده علم من الکتاب انا ایتک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستعراً عنده قال هذا من فضل ربی (۱)**

(۱) جناب سلیمان بهضار مجلس گفت کدامیک از شما تحت بلقیس را پیش از آنکه نزد من آید و تسلیم امر من شود خواهد آورد از آن میان هر یک کت من چنان در آوردن تحت او داد و او اینهم که پیش از آنکه تو از جایگاه (تقاروت) خود بر غیری آن را بهضور آورد - و آن کسی که پیش از علم کتاب الهی و انا بود (پیش از آمدن بر شها که دارای اسم اعظم بود) گفت که من پیش از آنکه چشم بر هم زنی تحت را بدینجا آورم چون سلیمان سر بر او نهد خود مشاهده کرد گفت این توانائی از فضل خدای من است.

بدیهی است تحت بلقیس با آن عظمت را از منازل طولانی قبل از چشم بر هم زدن نزد سلیمان آوردن کار مخلوق عاجز نیست و مسلم است که این امر مست برخلاف عادت و جناب سلیمان با علم باینکه این عمل قدرت خدائی میخواهد - از خداوند در خواست آوردن تحت را ننمود. بلکه از مخلوق عاجز تقاضای حاجت و کمک نمود. و از حاضرین مجلس خود خواست که آن تحت با عظمت را برای او حاضر نمایند پس خود این تقاضا نمودن جناب سلیمان از مخلوق عاجز که کدامیک از شما می توانید با قوه خدا داور بشما این امر را عملی نمائید و تحت بلقیس را قبل از آمدن خویش نزد من حاضر نمائید. میرساند مطلق حاجت خواستن از خلق شرک نمی باشد خداوند دنیا را دار اسباب قرار داده شرک هم امر قلبی است اگر کسی را که حاجت از او می طلبد خدا و یا شرک خدا نداند ابداً مانعی ندارد تقاضای حاجت از او بنماید.

چنانکه این عمل نزد عموم متداول است که پیوسته بدرخانه زید و بکر و عمرو میروند و تقاضای کمک میکنند بدون آنکه اسم خدا را بر زبان آورند.

پس اگر مرضی درب منزل طیب و دگر برود و بگوید آقای دگر بدام برس درد و مرض مرا کشت آیا این مرضی مشرک است!

اگر غرضی در میان دریا فریاد بزند مردم بدام برسید نجات بدهید بدون اینکه نام خدا را ببرد مشرک است!

یا اگر ظالمی مظلوم یگانه را تعقیب نمود، مظلوم رفت در خانه وزیر اعظم گفت آقای وزیر بدام برس دستم بدلمت من جز تو امید ندارم مرا از دست این ظالم نجات بده مشرک است!

اگر فرزندی بفغانه کسی بشد جان یا مال یا ناموس او برود و او در بالای پام از همسایگان خود طلب کمک نماید و رسماً بگوید ای مردم بدام برسید نجاتم بدهید و اینها اسم خدا را در آن ساعت بر زبان جاری نکند مشرک است.

قطعا جواب منفی است و احدی از معتزلین نوع از مردم را مشرک نمیتوانند و اگر مشرک بتوانند یا نادانند و یا غرض ورزی نموده اند!

آقایان محترم انصاف دهید منظره کاری شما دیده عموماً متفق اند اگر کسی از شما را بخدایان خود بداند یا آنها را شریک در ذات و صفات و افعال خدائی بداند قطعاً مشرکست و ما از آنها بیزاری می جوئیم.

اگر شما شنیده اید شیعیان در گرفتارها میگویند **یا علی ادر کنی** - یا حسین ادر کنی معنای آن این نیست که **یا علی الله ادر کنی** - یا حسین الله ادر کنی.

بلکه چون دنیا دار اسباب است که **ای الله ان یجری الامور الّا باسبابها** آن خاندان جلیل را وسیله و اسباب نجات میدانند و وسیله آنها توجّه بخدای متعال مجوبند.

حافظ - چرا مستقلاً از خدا طلب حاجت نمی نمایند که بدنبال وسیله و واسطه میگردند.

داعی - توجّه استقلالی ما در طلب حوائج و دفع هموم و غموم نسبت بذات یگانه پروردگار محفوظ است.

ولی قرآن مجید که سند حکم آسمانی است ما را هدایت می نماید که با وسیله باید بدرگاه با عظمت او رفت چنانچه در آیه ۳۹ سوره ۵ (مائده) میفرماید:

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسيلة (۱).

ما شیعیان آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را مستقل در حل و عقد امور نمی دانیم بلکه آنها را عباد صالحین و واسطه فیض از مبدء فیض میدانیم و توسل ما بان خاندان جلیل بر حسب دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله میباشد.

حافظ - در کجا نبی مکرم صلی الله علیه و آله دستور توسل با آنها را داده و از کجا معلوم شده که مراد از وسیله در آیه آن باشد.

داعی - در بسیاری از اخبار اصرار فرموده که برای نجات از مهالك متوسل بعترت و اهل بیت من شوید.

(۱) ای اهل ایمان از خدا بترسید (و بوسیله اولیاء حق) توسل جوئید بحدای متعال یعنی بوسیله بدرگاه با عظمت او بروید تا نتیجه کامل بر حید.

حافظ - ممکن است از آن اخبار اگر در نظر دارید برای ما بیان فرمائید.

داعی - اما اینکه فرمودید از کجا معلومست که مراد از وسیله عترت و اهل بیت پیغمبرند اکابر علماء شما از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول من القرآن فی علی و امام احمد عسقلانی در تفسیر خود هلمینما یبند که مراد از وسیله در آیه شریفه عترت و اهل بیت پیغمبرند چنانچه اخبار بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب رسیده.

و این ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما میباشد در ص ۷۹ جلد چهارم شرح نهج البلاغه حضرت سیدقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها را در قضیه فصب فکوک در حضور مهاجر و انصار نقل نموده که در اول خطبه بی بی مظلومه اشاره بمنعای این آیه میفرماید باین عبارت **واحمد الله الذی لعظمته و نوره یتفتی من فی السموات و الارض الیه الوسيلة و نحن وسیلته فی خلقه (۱)**

از جمله دلائل متقنه بر جواز توسل و توسل و پیروی آل محمد حدیث ثقلین و عترت طاهره از اهل بیت رسالت حدیث شریف ثقلین است

که با اسناد صحیحه عند الفریقین (شیعه و سنی) بعد تواری رسیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی (۲)**

حافظ - کمان میکنم اشتباه فرمودید که این حدیث را صحیح الاسناد و متواتر خواندید برای آنکه این مطلب در نزد اکابر علمای ما غیر معلوم است و دلیل بر ایشمنی آنکه شیخ بزرگوار ما قبله و کعبه سنت و جماعت محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح معتبر خود که بعد از قرآن کریم اصح کتب میباشد ذکر نموده.

داعی - اولاً آنکه داعی اشتباه ننمودم بلکه مسحت اعتبار این حدیث ضریف در نزد علمای خودشان مسلم است حتی ابن حجر مکی با کمال تمسکی که داور اعتراف بصحت این حدیث نموده.

(۱) خدا میکند خدای را که از پر تو خود عقبتش بده کی میکند اهل آسمانها و زمین با احد تمام وسائل ذات اقدس او است و ما نیز وسیله در میان خلق.

(۲) اگر تمسک بان جوئید هرگز گمراه نشوید بعد از من.

مقتضی است برای روشن شدن فکرتان مراجعه نمایند به ص ۸۹ و ۹۰ آخر فصل دوم مواضع محرقه ذیل آیه چهارم از باب ۱۱ پس از اینکه نقل اخبار از ترمذی و امام أحمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نموده گوید اعلم ان لحدیث التمسک بالثقلین طرقاً کثیره وردت عن ثیف وعشرین صحابياً (۱)

آنکه گوید اختلافی در طرق حدیث است در بعض طرق گویند در حجة الوداع در عرفات و در بعضی طرق گویند در مدینه در مرض موت در وقتی که حجره پر بود از صحابه و در بعضی آنها است در غدیر خم و در بعضی آنها بعد از بر کشتن از طائف بوده - پس از آن خود اظهار نظر نموده گوید منافاتی در این اختلافات نمی باشد و مانعی ندارد که در تمام این امکنه (که ذکر گردیده) رسول اکرم ﷺ این حدیث را تکرار نموده باشد برای اثبات عظمت شأن قرآن کریم و عزت طاهره.

و اما اینکه فرمودید چون بخاری در صحیح خود نقل نموده دقت نظر خالی از تعصب دلیل بر عدم صحت این حدیث شریف میباشد! از جهات موجب سعادت است بسیاری این بیان مردود و عند العلماء منقور است.

چه آنکه این حدیث را اگر بخاری نقل نموده ولی عموم اکابر علمای شما نقل نموده اند حتی عدل بخاری مسلم بن حجاج و تمام ارباب صحاح سته مبسوطاً در کتب معتبره خود ذکر نموده اند.

پایه باید آقایان محترم تمام صحاح و کتب معتبره علماء خود را شسته و بنور اندازید و منحصراً تعالیه عقاید خودتان را بصحیح بخاری و اگر معتزلیه بعدا لث و علم و دانش سایر علماء خود که هر یک در زمان خود میان اهل سنت باقیه علم و دانش و تقوی بوده اند مخصوصاً ارباب صحاح سته مقتضی است که اگر خبری را بجهانی بخاری نقل نموده و دیگران نقل نموده اند قبول نمایند.

(۱) بدانید برای حدیث تسلسل بقلین (عزت طاهره و قرآن مجید) طرق بسیاری میباشد که نقل گردیده از زیاده از بیست هزار اصحاب.

حافظ - جهانی نداشته فقط بخاری بسیار محتاط بوده و در نقل اخبار وقت بسیار مینموده هر خبری که سنداً یا مبتناً مخموش و قابل قبول عقل نبوده نقل ننموده.

داعی - اشتباه آقایان اهل سنت تروی قاعده حب الشیء یعنی ویسم (۱). همین جا است چون در باره او غلو دارید گمان میکنید که آقای بخاری بسیار دقیق بوده و هر خبری را که در صحیح خود آورده بسیار معتبر و مانند وحی منزل است و حال آنکه چنین نیست در سلسله اسناد بخاری بسیاری اشخاص مردود منقور کذاب و جعلال موجود است.

حافظ - این بیان شما مردود و منقور است برای اینکه اهانت بتمام علم و دانش بخاری نموده اید (یعنی اهانت بتمام اهل سنت و جماعت نموده اید).

داعی - اگر انتقاد علمی اهانت است پس تمام بزرگان از علمای شما که دقیقانه باخبر رسیدگی نموده و بسیاری از اخبار مندرجه در صحاح معتبره شما خصوصاً صحیح بخاری و مسلم را از جهت وجود اشخاص مردود کذاب جعلال در سلسله اسناد آنها رد نموده اند همگی اهانت کنند به تمام علم و دانش و مردود بوده اند.

خوبست آقایان قدری دقیق شوید در کتب اخبار و در موقع مطالعه بحالت غلو تنگنید که چون بخاری یا مسلم است پس آنچه نقل نموده بتمام معنی صحیح و مقطوع الصدور است.

لازم است جنابعالی و سایر علماء اعلام که بصحاح سته خصوصاً بصحیح بخاری و مسلم نظر غلو دارید قبلاً بکتبی که در جرح و تعدیل اخبار نوشته اند مراجعه نمایند تا قدر و عظمت آقای بخاری و شدت امان نظر ایشان را در نقل احادیث بدانید.

اگر شما لآلی المصنوعه فی احادیث الموضوعه سیوطی و میزان الاعتدال و تلخیص المستدرک نهی و تذکره الموضوعات ابن جوزی و تاریخ بغداد تألیف ابوبکر أحمد ابن علی خطیب بغداد و بالاخره کتب رجالیه علمای بزرگ خود را بخوانید بدانید ایراد نمیکیرید و تمیز نمایند که آقای بخاری اهانت نموده ایم.

(۱) دوستی هر چیزی آدمی را کور و کرمینماید.

**بخاری و مسلم از رجال
مردود و جمال نقل خبر
نموده اند**

مگر داعی چه عرض کردم که جنابمالی عصبانی شدید عرض داعی جز این بود که گفتیم اخبار موضوعه از رجال مردوده کذا این در صحاح شما حتی در صحیحین بخاری و مسلم موجود است.

شما اخبار صحیح بخاری را با مراجعه بکتاب رجال دیقانه اگر مطالعه نمائید می بینید از بسیاری از رجال جمال وضاع مردود نقل خبر نموده از قبیل ابوهریره کذاب وعکرمه خارجی تمهین عبد سمرقندی و تمهین بیان و ابراهیم بن مهدی ابلی و بنوس بن احمد واسطی و محمد بن خالد حبلی و احمد بن محمد یمانی و عبدالله بن واقد حرانی و ابوداود سلیمان بن عمرو کذاب و عمران بن حطان و دیگران از روایت مردوده نقل خبر نموده اند که وقت مجلس و حافظه داعی اقتضای نقل تمام آنها را ندارد چنانچه بکتاب رجالیه مراجعه نمائید حقیقت امر بر شما آشکار گردد.

که آقای بخاری آن قسمی که در نظر شما جلوه گراست نمیباشد یعنی فوق العاده دقیق و محتاط نبوده و در نقل اخبار بطواهر اشخاص توجه داشته و باصلاح خودمانی خیلی خوش بین بوده و خوش باور هر خبری از هر کس شنیده که ظاهر الصلاح بوده ضبط نموده.

دلیل بر این معنی کتب رجالیه علمای خودتان است که بعضی از آنها اشاره نمودیم که اخبار موضوعه مردوده را جدا نموده و در سلسله روایت بخاری و مسلم امان نظر دیقانه نموده و پرده بسیاری از آنها را دریده تا امروز مورد توجه ما و شما باشد و با توجه بآن کتب امشب نفرمائید حدیث ثقلین و تمسک بعترت طاهره را که بخاری نقل نموده از جهت احتیاط کاری او بوده آیا عقل باور میکند که عالم دقیق محتاط اخبار موضوعه از روایت غیر موثق کذاب وضاع را نقل نماید تا مورد تمسخر اهل علم و عقل و دانش قرار گیرد آیا حدیث سیلی زدن کلیم الله بر صورت عزرائیل و کور نمودن او و یا برهنه و بدون ساتر عورت رفتن موسی در میان بنی اسرائیل را که قبلاً عرض نمودم از خرافات و موهومات نمیباشد (۱).

آیا احادیث رقیوت پروردگار در روز قیامت تا پای مجروح و ظاهر ساختن ساق پای خود که در صحیح نقل نموده و بعضی از آنها اشاره نمودیم از کفریات نمیباشد (۱).

آیا از شدت احتیاط علم و عمل بخاری است که در ص ۱۲۰ **خبر مضحك و اهانت** جلد دوم صحیح خود باب (اللهو بالحراب) و همچنین مسلم در **بر رسول الله در صحیحین** جلد اول صحیح در باب الرخصة فی اللعب الذی لامعیه فی **بخاری و مسلم**

ایام العید از ابو هریره نقل مینمایند که روز عیدی جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب مردم را سرگرم می نمودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعایشه فرمود میل داری تماشا کنی عرض کرد بلی یا رسول الله حضرت او را پشت خود سوار نمود قسمی که سرش را از روی کتف آنحضرت کشیده و صورت بصورت مبارکش گذارد حضرت برای لذت بردن عایشه آنها را ترغیب می نمود که خوب تر بازی کنند تا زمانی که عایشه خسته شد آنگاه او را بر زمین گذارد (۲).

شما را بخدا انصاف دهید که اگر چنین نسبتی بیک نفر از شماها بدهند عصبانی نمیشوید و آنرا اهانت بخود نمیدانید.

اگر جناب حافظ بگوید که گوینده گفته است ریش پست منزل آقای حافظ دستهای بازیگر مشغول سازند کی و بازیگری بودند دیدم آقای حافظ عالم جلیل القدر عیالش را بر پشت خود بلند نموده و تماشا میکند حتی به بازیگرها میگوید خوب بازی کنی تا عیال من لذت یبرد شما را بخدا آقای حافظ از شنیدن این حرف خیالت نمیکشد و متأثر نمیکردد - و اگر بنده مخلص شما چنین حرفی را از گوینده ای ولو ظاهر الصلاح باشد شنیدم آیا سزاوار است هل کنم و اگر هل کردم عقلاً نمی گویند فلانی جاهلی حرفی را زد شما که عاقل هستید چرا نقل نمودید.

آنکه قضاوت کنید بمقتولات بخاری که اگر واقعاً دقیق و حلاج اخبار بوده بر فرض چنین خبری شنید سزاوار بود در کتاب خود نقل نماید و آقایان هم آن کتاب را اصح الکتاب بعد القرآن بخوانید.

ولی حدیث **تخلین** را که رسول الله ﷺ امر میفرماید امت خود را که بعد از من تمسک بر آن مجید و عترت معصومین از اهل بیت من بجوید (چون نام عترت در میان است) نقل نمایند. ۱.

ولکن اخبار مجموعه موهومه که وقت مجلس اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد در ابواب کتب خود نقل نماید. ۱.

ولی از یک جهت داعی تصدیق مینمایم بیان شمارا که آقای بخاری در میان علماء سنت و جماعت بسیار محتاط بوده باین معنی که بهر خبری برخوردی که راهی به اثبات ولایت علی علیه السلام و حرمت اهل بیت طهارت بعنوان مقام ولایت داشته احتیاطاً نقل ننموده که مبارا روزی حربه دست دانشمندان گردد و حق و حقیقت را ظاهر نمایند.

چنانچه مجلدات صحاح را با صحیح بخاری مقابله مینمایم باین موضوع روشن میبخشیم که هر خبری ولو متواتر و ضروری و مؤید بر آن و آیات الهیه بوده ایشان نقل ننمودند.

مانند احادیث بسیار در سبب نزول آیات شریفه یا اینها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الخ - و انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا و الذین یمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کون - و - و الذر عشر تک الاقرین الخ و حدیث الولاية يوم النذیر و حدیث الانذار يوم الدار و حدیث المواخات و حدیث السفینة و حدیث باب الحطه و غیر اینها آنچه نسبتی بانابت مقام ولایت و حرمت اهل بیت طهارت داشته ایشان احتیاطاً نقل ننمودند.

ولی هر حدیثی (ولو از هر جماعت کذاب و ضاع بوده) که در احادیث بمقامات مقدسه انبیاء عظام و بالاخص وجود مقدس خاتم الانبیاء علیه السلام و عترت طاهره آنحضرت راهی داشته بدون احتیاط نقل نموده که بعضی از آنها اشاره نمودیم.

اینکه ناچاریم بعضی از کتب معتبره شما اشاره نمایم تا بدانید که اگر حدیث شریف تخلین را آقای بخاری نقل ننموده دیگران از اکابر و موثقین علمای شما حتی عبد بخاری (در سمت یان نزد شما) مسلم بن حجاج نقل ننموده اند.

مسلم بن حجاج در ص ۱۲۲ جلد هفتم صحیح و ابی داود در صحیح و ترمذی در ص ۳۰۷ جزء دوم سنن و نسائی در ص ۳۰ خصائص و امام احمد بن حنبل در ص ۱۴ و ۱۷ جلد سیم و ص ۲۶ و ۵۹ جلد چهارم و ص ۱۸۲ و ۱۸۹ جلد پنجم مسند و حاکم در ص ۱۰۹ و ص ۱۴۸ جلد سیم مستدرک و حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۳۵۵ جلد اول حلیه الاولیاء و بسط این جواری در ص ۱۸۲ تذکره و ابن اثیر جزیری در ص ۱۲ جلد دوم و ص ۱۴۷ جلد سوم اسد الغابه و حمیدی در جمع بین الصحیحین و زین در جمع بین الصحاح الستة و طبرانی در کبیر و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن عبدربه در عقد الفرید و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایع الموده و میرسد علی همدانی در موده دوم از موده القری و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شلبنجی در ص ۹۹ نور الاصار و نورالدین بن صیاح مالکی در ص ۲۵ فصول المهمه و حوینی در فرائد السمطین و امام تمیمی در تفسیر کشف البیان و سمعانی و ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب اول در بیان صحت خطبه غدیر خم و در ص ۱۳۰ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ و محمد بن سعد کاتب در ص ۸ جلد چهارم طبقات و فخر رازی در ص ۱۸ جلد سیم تفسیر ضمن آیه اعتصام و ابن کثیر دمشقی در ص ۱۱۳ جلد چهارم تفسیر ضمن آیه مودت و ابن عبدربه در ص ۱۵۸ و ۳۴۶ جلد دوم عقد الفرید و ابن ابی الحدید در ص ۱۳۰ جزء ششم شرح نهج البلاغه و سلیمان حنفی در صفحات ۱۸ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲۶ و ۱۹۹ و ۲۳۰ ینایع الموده عبارات مختلفه و ابن حجر مکی در صفحات ۷۵ و ۸۷ و ۹۰ و ۱۳۶ سواعق عبارات مختلفه و دیگران از اکابر علمای شما که نقل اقوال تمام آنها مقتضی وقت این مختص مجلس مایست بمنخص اختلافی در الفاظ و عبارات این حدیث شریف را که بنقل اقوال خاصه و عامه بعد تواتر رسیده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود انی تارک فیکم الظلمین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفرقا حتی یردوا علی الحوض من توسل تمسک) بهما فقد لجمی و من

تَخْلَفَ عَنْهَا قَدْ هَلَكَ - مَا أَنْ تَمْسُكُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا اِبْدًا (۱)

این دلیل حکم ماست که ناچار بامر رسول الله ﷺ بایستی تمسک و توسل بجوئیم بقرآن کریم و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین.

شیخ - این حدیث را صالح بن موسی بن عبدالله بن اسحق بن طلحة بن عبدالله القرشی التیمی الطلحی بسند خود از ابوهریره باین طریق نقل نموده که **اَلِی قَدْ خَلَلْتَ فِیْکُمْ کِتَابَ اللّٰهِ وَسُتِی الْخ -**

داعی - باز با نقل حدیث یک طرفه از یک فرد طالح متروک ضعیف - و مردود ارباب جرح و تعدیل (از قبیل ذهبی و محبی و امام نسائی و بخاری و ابن عدی و غیرهم) وقت مجلس را گرفتند آفای من نقل این همه اخبار معتبره از اکابر علماء خودتان شمارا قانع نموده که بچنین حدیث غیر قابل تردّد جابانه علماء خودتان استناد جستید و حال آنکه اتفاقاً رفیقین (شیعه و سنی) است که رسول اکرم ﷺ فرمود **کِتَابُ اللّٰهِ وَعَقْرَتِی** نه سنی چه آنکه کتاب و سنت هر دو مبسّط میخواهند سنی که خود محتاج به مبسّط است نمیتواند مبسّط قرآن باشد پس عترت عدیل القرآن است که هم مبسّط قرآن و هم ظاهر کننده سنت رسول الله ﷺ میباشد.

حدیث سفینه و دیگر از دلائل ما در توسل با اهل بیت رسالت حدیث معتبره سفینه است که بسیاری از علماء بزرگ شما تقریباً بحدّ ثواتر نقل نموده اند.

و آنچه در نظر دارم زیاده از صد نفر از اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند از قبیل مسلم بن حجاج در صحیح خود و امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابونعیم اسفہانی در حلیه و ابن عبدالبر در استیعاب و ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و محمد بن طلحة شافعی در مطالب السؤل و ابن اثیر در نهایه

(۱) بدرستی که میکذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت و اهل بیت من اند و این هر دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در کنار شوش (کوثر) بر من وارد شوند هر کس توسل و تمسک بآن دو بناید پس بتحقیق نجات یافته است و هر کس از آن دو دوری نماید پس بتحقیق هلاک شده است - کسیکه تمسک بآندو نماید هرگز گمراه نخواهد شد.

و بسط این جوزی در تذکره و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و علامه نورالدین سمهودی در تاریخ المدينه و سید مؤمن شبلنجی در نورالابصار و امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب و جلال الدین سیوطی در در المنثور و امام تعلبی در تفسیر کشف البیان و طبرانی در اوسط و حاکم در ص ۱۵۱ جلد سیم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایح الموده و میر سید علی همدانی در مودت دوم از موده القری و ابن حجر مکی در ذیل آیه هشتم از صواعق و طبری در تفسیر و تاریخ خود و محمد بن یوسف کنجی در باب ۱۰۰ ص ۲۳۳ کفای الطالب و دیگران از اعظم علماء شما نقل نموده اند که رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ فرمود **أَمَّا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ (۱)**.

و نیز امام محمد بن ادریس شافعی در ابیات خود بصحت این حدیث اشاره نموده چنانچه علامه فاضل عیجلی در ذخیره المال آن ابیات را باین طریق نقل نموده.

وَمَا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَ بِهِمْ	مَذَا هَبِهِمْ فِي ابْحَرِ الْفِي وَالْجَهْلِ
رَكِبَتْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سَفَنِ النِّجَا	وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرُّسُلِ
وَأَمْسَكَتُ حَبْلَ اللَّهِ وَهُوَ وَالْأَهْمُ	كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالْتَّمَسْكَ بِالْحَبْلِ
إِذَا افْتَرَقَتْ فِي الدِّينِ سَبْعُونَ فِرْقَةً	وَنِيفًا عَلَى مَا جَاءَ فِي وَاضِحِ النُّقْلِ
وَلَمْ يَكْ نَاجٍ مِنْهُمْ غَيْرَ فِرْقَةٍ	فَقُلْ لِي بِهَا يَا ذَا الرَّجَاءِ وَالْعَقْلِ
إِلَى الْفِرْقَةِ الْهَالِكِ آلِ مُحَمَّدٍ	أَمْ الْفِرْقَةُ الْإِلَاحِي نَجَتْ مِنْهُمْ قُلْ لِي
فَإِنْ قُلْتَ فِي النَّاجِينَ فَالْقَوْلُ وَاحِدٌ	وَأَنْ قُلْتَ فِي الْهَالِكِ حَفَّتْ عَنِ الْعَدْلِ
إِذَا كَانَتْ مَوْلَى اللّٰهُمُ مِنْهُمْ فَائِنِّي	رَضِيتُ بِهِمْ لِأَزَالَ فِي ظُهُمِ ظَلِّ
رَضِيتُ عَلَيْكَ لِي أَمَاماً وَنَسَلِ	وَأَنْتُمْ مِنَ الْبَاقِينَ فِي أَوْسَعِ الْحَلِّ (۲)

(۱) جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است کسیکه سوار بر او شد نجات یافت و کسیکه دوری از او نمود هلاک گردید.

(۲) چون مردم را فرق ددای جهل و گمراهی دیدم بنام خداوند متعال در کشتیهای نجات که آنها خاندان رسالت و اهل بیت خاتم الانبیاء، علی ائمه علیّه و آله بودند تمسک جنتم و بجلال الله که دوستی آن خاندان جلیل است پیچیدم همچنانکه با امر شده که بآن جلاله تمسک جوئیم.

اگر خوب توجه بنمائید باین اشعار واضحه و آنهم از امام شافعی پیشوای بزرگ سنت و جماعت می بینید چگونه اقرار می نماید که زکوب باین سفینه و تمسک و توسل باین خانواده طاهره اسباب نجات است زیرا فرقه ناجیه از هفتاد فرقه امت مرحومه فقط متمسکین و متوسلین بذیل عنای آل محمدند و بس.

پس شیعیان حسب الامر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله توسل میجویند باین خاندان جلیل بسوی خدای متعال.

مطلب دیگر یاد آمد که اگر بنا بر فرموده شما بشر احتیاج بواسطه و وسیله ندارد و اگر با وسیله بسوی خدا بنالد و استغاثه کند کار غلطی نموده و مشرک میباشد پس خلیفه ثانی عمر بن الخطاب چرا در موقع احتیاج و اضطرار با واسطه بسوی خدا میرفت و استغاثه میکرد تا نتیجه می گرفت.

حافظه - هر که خلیفه عمر رضی الله عنه با واسطه عملی انجام نداده و این اول مرتبه ایست که چنین حرفی را می شنود متمنی است موردش را بیان فرماید ؟

داعی - خلیفه مکرر در مواقع احتیاج توسل با اهلیت رسالت و عترت طاهره آنحضرت می جست و بوسیله آنها بسوی خدا میرفت تا نتیجه می گرفت باقتضای مجلس بدو مورد آزان موارد برای نمونه اشاره مینمایم.

۱- ابن حجر مکی بعد از آیه ۱۴ در صواعق محرقه از تاریخ دمشق نقل مینماید که در سال ۱۷ هجری مکرر مردم برای استسقاء رفتند و نتیجه نگرفتند همگی متأثر و پریشان شدند عمر بن الخطاب گفت هر آینه فردا طلب آب میکنم بوسیله کسیکه حتماً خدا بواسطه او بها آب خواهد داد صبح فردا که شد خلیفه عمر نزد عباس

فرمایید دین را بهفتاد و سه فرقه متلاشی نمودند چنانکه در اخبار واضحاً نقل گردیده فقط یکی از آنها حق و باقی بر باطل اند بگو بنای کسیکه اهل خرد و دانش آبا و اجداد بن رسالت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در فرقه های باطل میباشند یا بافرقه حق اند اگر بگوئی بافرقه حق هستی پس کلام ما و شایستگی و اگر بگوئی بافرقه باطل و هلاکت شده اند قطعاً از راه مستقیم منحرف شده ای بود نتیجه بدان که آن خاندان جلیل قطعاً بر حق و با حق و در طریق مستقیم اند منم راضی شدم بآنها و اختیاراً طریقه ایشان را قبول کردم که خداوند سایه ایشان را بر سر من پائنده و جاوید بدارد من راضی شدم بامت علی و اولاد او (علیه السلام) که بر حق اند و تو باش در آن فرق باطله تا روزی که کشف حقیقت شود.

عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و گفت اخرج بنا حتی نستغی الله بك بیرون یا ما ما تا بوسیله تو طلب آب نمائیم از خداوند متعال.

جناب عباس فرمود عمر قدری بنشین تا وسیله فراهم نمایم آنگاه فرستاد بنی هاشم را خبر کردند لباس پاک پوشیده بوی خوش استعمال نموده در آن حال جناب عباس بیرون آمد در حالتی که علی رضی الله عنه در جلو او و امام حسن رضی الله عنه طرف راست و امام حسین رضی الله عنه طرف چپ و بنی هاشم در عقب سرش آنگاه فرمود یا عمر احدی را با ما مخلوط منما پس بهمین حال رفتند تا بمسک جناب عباس دست بمناجات برداشت عرض کرد درورد کارا تو ما را خلق فرمودی و دانا بودی بآنچه ما عمل بآن مینمائیم آنگاه عرض کرد **اللهم كما تفضلت علينا فی اوله تفضل علينا فی آخره (۱)**

جابر میگوید هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها حرکت و باران بنای باریدن را گذارد هنوز ما بمنزل امامان نرسیده بودیم مگر از باران تر شدیم.

و نیز از بخاری نقل مینماید که در زمان حطی عمر بن الخطاب بوسیله عباس بن عبد المطلب طلب آب از درگاه حق تعالی مینمود و عرض میکرد **اللهم اننا نقول الیک بعم نینا فاسقنا فیقولون (۲)**

۲- ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۲۵۶ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) نقل مینماید خلیفه عمر با جناب عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله باستسقاء رفتند خلیفه عمر در محل استسقاء عرض کرد **اللهم اننا نقرب الیک بعم نیک و بقیه آياته و کبر رجاله حافظ الله نیک فی عهده فدلونا به الیک مستضعفین و مستغفرین (۳)**

حکایات آقایان سنیه و اتباع خلیفه عمر همان مثل معروف کسه کرم تر از آتش است زیرا که خلیفه عمر در وقت دعا و احتیاج و اضطرار - عترت و اهل بیت پیغمبر را شفع

(۱) پروردگارا هم چنانکه تفضل فرمودی بر ما در اول امر پس تفضل بر ما در آخر آن.

(۲) پروردگارا ما توسل میجوئیم به بنی هاشم و بنی مکنز که با باران دهی پس باران بآنها

مطالع شد.

(۳) پروردگارا ما توسل میجوئیم بسوی تو بعم پیغمبر و باقیانده از پدرانش و بزرگان از رجال بنی هاشم. پس - حفظ فرما مقام پیغمبر را در سوی او زیرا که او ما را دلالت نموده بسوی تو که طلب شفاعت و استسقاء نمائیم از درگاه با عظمت تو.

قرار میداد بوسیله آنها از خداوند طلب حاجت مینمود مورد اعتراض هم قرار نمیگرفت ولی وقتی ما شیعیان - آن خاندان طهارت را شفیع قرار میدهیم و بآنها توسل میجوئیم بما اعتراض نموده کافر و مشرک میخوانند ۱۹

اگر شفیع بردن آل محمد و عترت طاهره بسوی خدای متعال شرک است پس قطعاً طبق روایات علمای خودتان خلیفه عمر بن الخطاب اول مشرک بوده .

و اگر آن عمل خلیفه شرک نبوده بلکه احسن اعمال بوده (چون خلیفه انتخاب نموده) پس حتماً اعمال شیعیان و توسل آنها بآل محمد سلام الله علیهم اجمعین نیز هرگز شرک نخواهد بود .

پس حتماً باید آقایان از این گفتار خودتان برگردید بلکه استغفار نمائید که چنین نسبتی را بشیعیان پاک موحد دادید) تا منضوب غضب حق واقع نشوید .

زیرا جائی که خلیفه عمر با بودن کبار صحابه هرچه دعا کنند نتیجه نگرفت مگر بوسیله اهل بیت پیغمبر علیهم السلام شما چگونه انتظار دارید که ما بیواسطه و مستقل دعا کنیم و نتیجه بگیریم .

پس آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در تمام ادوار از زمان پیغمبر الی زماننا هذاسایل عباد بسوی خدا بودند و ما هم برای آنها استقلال در قضاء حوائج قائل نیستیم مگر آنکه آنها را عباد صالحین و امامان برحق و مقررین در کاه حق تعالی دانسته لذا واسطه بین خود و خدا قرار میدهیم .

و بزرگترین دلیل بر این معنی کتب ادعیه ما میباشد که در تمام ادعیه مأثوره از ائمه معصومین غیر از آنچه عرض کردم بما دستور داده نشده و ما هم غیر از این طریق عملی ننموده و نخواهیم نمود .

حافظ - این بیانات شما برخلاف مسموعات ما است .

داعی - مسموعاتتان را بگذارد از مشهودات صحبت بفرمائید آیا هیچ کتب معتبره ادعیه علماء بزرگ شیعه را ملاحظه و مطالعه فرموده اید .

حافظ - دست رسی نداشته ام .

داعی - مقتضی آن بود که اول این قبیل کتب را مطالعه فرموده آنکاه ایراد می فرمودید اینک دو جلد کتاب دعا و زیارت همراه دارم یکی زاد المعاد تألیف علامه مجلسی قدس سره القدوسی و دیگر هدیه الزائرین تألیف فاضل محدث متبحر معاصر آقای حجاج شیخ عباس قمی دامت برکاته ^(۱)، برای مطالعه حاضر است (هر دو را خدمت) « آقایان گذاردم مورد مطالعه قرار دادند ادعیه توسل را خواندند و دیدند در هیچ کجا « استقلال برای برای خاندان رسالت ذکر نشده بلکه در همه جا آنها را واسطه خوانده اند ، « آنکاه آقای سید عبد الحمی دعای توسل را که علامه مجلسی نقل از محمد بن بابویه قمی « اعلی الله مقامهم از ائمه طاهرين سلام الله علیهم اجمعین ذکر نموده برای نمونه تا بآخر « قرائت نمودند که مطلقاً اینست . »

دعای توسل اللهم انی استلک و اتوجه الیک بنیک نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله یا ابا القاسم یا رسول الله

یا امام الرحمة یا سیدنا و مولانا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قد مناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله .
یا الحسن یا امیر المؤمنین یا علی بن ابیطالب یا حجة الله علی خلقه
یا سیدنا و مولانا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قد مناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله .

بهین معانی که خطاب بامیر المؤمنین نموده و بعد از آن بتمام ائمه معصومین وارد است منتها در خطاب با آنها یا حجة الله علی خلقه گفته میشود یعنی ای حجت خدا بر خلق خدا یکایک ائمه طاهرين را اسم میبرند و توسل میجویند تا آخر دعا این قسم عموم ائمه را مخاطب قرار میدهند که ای سید و مولای ما توجّه و توسل و طلب شفاعت می نمائیم بوسیله شما بسوی خدای تعالی ای آبرومند در نزد خدای متعال شفاعت می نمائیم (۱) در ۲۳ ذیحجه ۱۳۵۹ قمری بر حسب ایزدی پیوسته در طرف راست درب قله عجمه اشرف مدفون گردیده رحمة الله علیه .

بنما من (بی آبرو را) نزد خداوند متعال - تا در آخر دعا عموم خاندان رسالت را مخاطب ساخته و گویند.

یا ساداتی و موالی انی توجهت بکم ائمتی وعدتی یوم فقری و حاجتی الی الله و تولت بکم الی الله و استشفعت بکم الی الله فاشعوا لی عند الله و استغفرونی من ذنوبی عند الله فانکم وصیلتی الی الله و یحبکم و یفر بکم ارجو نجاته من الله فکونوا عند الله رجالی یا ساداتی یا اولیاء الله.

«ایشان که دعاها را میخواندند پیوسته بعضی از رجال محترم و اهل ادب سنی»
«دست بر دست میزدند و مکرر میگفتند لا اله الا الله سبحان الله چگونه امر»
«را مشتبه میکنند»

(گفتم) از خود آقایان انصاف میخوام در کجای عبارات این دعاها اثری از آثار شرک میباشد.

مگر در همه جا نام مبارک خدای متعال نیست در کدام عبارت از دعا ما آنها را شرک بار تعالی خواندیم چرا تهمت بیا میزد! چرا مسلمانان موحد را غالی و مشرک میخواند؟ چرا تخم عداوت و دشمنی در دل مسلمانان پخش میکنید چرا امر را بر مردمان بی خبر مشتبه مینمایید تا برادران دینی و ایمانی خود با نظر کفر بنگرند.

چه بسیار مردمان عوام بی خبر متعصب از شماها بیچاره شیعیان را میکشند بختیال آنکه کافری را کشته و اهل بهشتند.

عظمت این قبیل امور در گردن شما علماء میباشد.

چرا تاکنون شنیده نشده که یک نفر شیعه ولو در یابان تنها باشد و غمی صرف و یابانی در قتل يك سنی اقدام نموده باشد.

چون علماء و مبلغین شیعه سم پاشی نمیکند تخم عداوت بین شیعه و سنی نمیباشد قتل نفس را کجای بزرگ میداند.

هر گاه ما به اختلاف شیعه و سنی را علماء و منطقاً بیان نموده و آنها را

بحققت منهد آشنا نمودیم ولی در ضمن گفتار با آنها فهمانیدیم که سنی ها برادران مسلمان ما هستند شما جامعه شیعه نباید با آنها با نظر کینه و عداوت بنگرید بلکه باید برادرانه با هم متحد باشید تا پرچم ۱۲۷۱/۱۲۸۱ را بلند کنیم.

ولی بر عکس عملیات علمای متعصب سنی مارا متاثر مینماید که پیروان ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل را با اختلافات بسیاری که اصولاً و فروعاً باهم دارند در همه جا آزاد و برادران مسلمان میخوانند.

اما پیروان علی بن ابیطالب و جعفر بن محمد که عزت و اهل بیت رسالت اند غالی و مشرک و کافر معرفی نمایند و سلب آزادی از آنها بکنند که از حیث جان و مال در ممالک سنت و جماعت در امان نباشند.

چه بسیار از اهل علم و تقوای شیعه که بقوای علمای سنی شهید گردیدند.

ولی بر عکس چنین عملی از طرف علماء شیعه بلکه عوام آنها نسبت بعلما که سهل است بلکه يك علمای سنی صادر نکرده.

علماء شما غالباً عموم شیعیان را لعن مینمایند ولی در هیچ کتابی از علماء شیعه دیده نشده است که بنویسند اهل تسنن لعنهم الله.

حافظ - بی لطفی میفرمائید کدامیک از اهل علم و تقوای شیعه بقوای علمای ما کشته شدند که تحریک احساسات میفرمائید و کدامیک از علمای ما عموم شیعیان را لعن نموده اند.

فاطمی - اگر بخوام شرح عملیات علماء و عوام شما را ذکر نمایم نه يك مجلس بلکه ماه ها وقت لازم است ولی برای نمونه و اثبات مرام بیض اعمال و رفتار آنها که ثبت در تاریخ است اشاره مینمایم تا بدانید تحریک احساسات نینمایم بلکه عین حقیقت را میگویم.

اگر شما کتب اکابر علماء متعصب خودتان را دقیقانه مطالعه نمائید مرا کثر لعن را می بینید برای نمونه مطالعه نمائید مجلدات تفسیر امام فخر رازی را که هر کجا فرصت بهشتن آمده مانند آنچه ذیل آیه و لایه و اکمال دین و غیره مکرر در مکرر مینویسد

واما الرضة لعنهم الله - هؤلاء الرضة لعنهم الله - اما قول الروافض لعنهم الله
ولی از قلم هیچ يك از علماء شیعه چنین عباراتی نسبت بمعوم برادران اهل تسنن بلکه
بخصوص آنها هم صادر نگردیده .

از جمله فجاج اعمال علماء شما نسبت بمفاخر علم و عمل
شهادت شهید اول شیعیان عمل عجیب و فتوای غریبی است که از در قاضی بزرگ
فتوای ابن جماعه شام (برهان الدین مالکی) و (عباد بن الجماعه الشافعی)
نسبت یسکی از قتهاء بزرگ شیعه صادر گردیده .

آن قتیّه بزرگ که در زهد و ورع و تقوی و علم و فقاہت سرآمد اهل زمان بوده
و در احاطه بر ابواب فقه چشم روزگار تالی او را ندیده و نمونه ای از احاطه فقهی او
کتاب (لمعه) میباشد که در مدت هفت روز این کتاب را (بدون اینکه کتب فقهی
در نزد او موجود باشد غیر از مختصر نافع) تصنیف نموده علماء چهار مذهب حنفی -
مالکی - شافعی - حنبلی - طوق اطاعت او را بر کردن گرفته و از محضر علمش بهره برداری
می نمودند جناب ابو عبد الله محمد بن جمال الدین مکی عاملی رحمه الله بوده .

با آنکه در اثر فشار سنیها جناب ایشان بسیار قتیّه می نموده و علنی اظهار تشیع
نمی نموده مع ذلک قاضی بزرگ شام عباد بن الجماعه نسبت بآن عالم ربانی حسادت و زود بدیدر
نزد والی شام (یدمری) از آن جناب سعایت نموده و بتهمت رفق و تشیع چنین عالم فقیهی را
گرفتار نمود بعد از یکسال که در زندان عذابش دادند در ۹ یا ۱۹ جمادی الاول سال
۷۸۶ هجری بفتوای آن در قاضی بزرگ سنی (ابن الجماعه) و (برهان الدین)
اول آن جناب را بشمشیر کشتند بعد بدش را بدار زدند پس از آن بشهریک آنها بنام
اینکه راضی مشرکی بالای دار است عوام مردم بدش را در بالای دار هنگامار نموده
آنگاه بدش را از دار فرود آورده آتش زده و خاکسترش را بر باد دادند (۱).

(۱) از جمله وقایع قابل ذکر که بر داعی ایتام و قایع تاریخی را نموده پیش آمدنی است
که ذیلاً بنحو اختصار نقل مینمایم
در ۱۹ جمادی الثانی سال ۱۳۷۱ هجری که از زیارت مسجد اقصی (بیت المقدس) مراجعت
و عازم دمشق بودم اول شب اداء فربه مسجد جامع حان در شرق اردن (که بسیار مسجدی
فیضاً میباشد) وارد جامع مسلمان اهل تسنن نماز مغرب را - خانه داده یعنی خارج و یعنی -

از جمله علماء و مفاخر قتهاء شیعه در شامات در قرن دهم هجری
شهادت شهید ثانی شیخ اجل قتیّه بی نظیر زین الدین بن نورالدین علی بن
سعایت قاضی صیدا
احمد عاملی قدس الله اسراره بوده است که در علم و فضل

• هم بادا، نوافل مشغول بودند داعی هم بکوفه مسجد رفته بادا، فربه مغرب و عشا مشغول پس
از فراغت فربه و نوافل متوجه شد که بعضی از آنها بداعی سخت غضبناکند مضموراً عالی
در بالای سکوب مرکز قرات قرآن با چند نظری اشتغال بقرات داشتند و شدیداً ناظر بحال
داعی بودند پس از خانه تنقیبات الامجد خارج و بگزار وقت منتظر حرکت اتومبیل بود پس از
صرف غذا صدای مؤذن مسجد که اعلام نماز عشا را میداد داعی را متوجه ساخت که اگر حرکت
نمودیم ممکن است در راه اتومبیل توقف ننماید و توفیقی برای اداء نوافل شب فراهم نیاید
خوب است الحال که قراتی هست بیرومی مسجد اداء، نوافل نموده با خیال آسوده حاضر حرکت ناخیم
پس از تجدید وضو مسجد وقت از درب بزرگ عمومی وارد و بدشمار از درب کوفه قریب آخر حیستان
بردرگ (که مربع مستطیل است) وارد شده و در کنار یکی از ستونها بزرگ که جای خلوتی
بود بادا، نوافل مشغول شد .

ویدم آن عالی که ساعتی قبل بقرات مشغول و بداعی بد نظری بود صحبت را به از فراغ
از نماز جمع کرده و در وسط آنها ایستاد در اطراف شرك و مشرك صحبت مینماید تا بعد از
مقدماتی رفته سخن را کشاید بچایکه با کمال حمت و خعت گفت شما مسلمانان مسئولیه روز
قیامت باید جواب دهید برای آنکه خدا فرموده مشرکی نجس هستند آنها را پسند راه ندیده
ساعتی قبل قبل مشرک بت پرست نجس پسند آمد و در حضور همه شما سجد به بت نموده شما
اودا ترد ننمودید من مشغول قرات بودم شما مرده بودید چرا نباید ازاله نجاست شرك الامسجد
بنماید و راضی مشرك بت پرست را دفع نموده یا بقتل برسانید چه آنکه مشرك در مسجد
مسلمانان اگر بت پرستی کرد قتلش واجب است چنان با حرارت خطابه و تحریک احساسات مردم
بی خبر را نموده اگر من حاضر در آن محل بودم قطعاً کشته می شدم .

بعد از اتم خطابه نصیحت نصیحت مدهد که از درب آخر حیستان بیرون روند داعی در نماز
و تر بودم نشستم که بطنظر آنها نشود ولی وقتاً چششان بداعی افتاد چنان در حال صله
ای طرم را گرفته و با مشت و تکه پا آزاد می دارند که حساب نداشت پیوسته خطاب مینمودند قم
یا مشرك اخرج با مشرك از حیات یکنی ماوس بودم تا موقع تشه که گفتن اهدان لاله الا
الله وحده لاشرك له و اهدان الله ماوس حید و رسوله اختلاف میان آنها انشاء بهم میگفتند
چگونه مشرکی است که هداوت بروحانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء میفهم وسته ای میگفتند
ما نمیدانیم قاضی میگفت راضی و مشرك است راضی - قاضی غلط نیست گفت آنها در اختلاف و
گفتگو بودند که داعی سلام نماز داده چای گرفته با توت تلی جهت دفاع آسمانه و با نطق
و خطابه مفصلی که اینکه مجال یانش نیست (بلشان عربی) آنها را مجاب و تغلظ و دوست
خود نموده و آن قاضی بدش از خدا بی خبر را در مردم مرموز معرفی نموده که میخواست از همه
تفرقه و چندان مسلمانان وسیله قهر و غلبه بیگانگان متشکار را بر مسلمان آورده و میباید ناسیبه
خلایف از داعی ملذ خواهی نموده منی تقاضای پندیرای از داعی و جداً نموند که بدو آنکه ملازم
محرک هستم تو بدیع و محرک نمودم .

این يك تونه ای بود از صدها صلیات علماء اهل تسنن که در اشتباه کاری امر را بر عوام بیچاره
و اود نشان دادند که باعث قتل و اذیت مسلمانان مظلوم میباشد .

و زهد و ورع و تقوی مشار بالبنان دوست و دشمن و در شامات شهری بسزا داشت با آنکه شب و روز خود را با تألیف و تصنیف میگذرانید و پیوسته از خلق کناره جوئی مینمود و زیاده از دوپست کتاب بخط خود در علوم مختلفه بیاد کار گذارد.

با عزلتی که از مردم داشت مع ذلک علماء آن سامان از او دلتنسک گردیده و از توجه مردم بآن بزرگوار و یک حسدشان بجوش آمد خصوصاً قاضی بزرگ سیدا سمایت نامه‌ای جهت سلطان سلیم پادشاه آل عثمان نوشت بدین عنوان که **الله قد وجد یلاد العالم رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعة (۱)**.

از طرف دربار سلطان سلیم امر باحضار آن عالم فقیه صادر شد که برای محاکمه به اسلامبول میرند در مسجد الحرام آنجناب را گرفتند چهل روز در مکه او را زندانی نمودند آنکه از راه دریا بسمت اسلامبول مقر سلطنت و خلافت حرکت دادند هنوز بمحاکمه نرسیده در ساحل دریا سر مبارکش را پریدند بدش را در دریا افکنده و سرش را برای سلطان بردند.

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید و قضاوت عادلانه نمائید آیا در هیچ تاریخی خواننده یا شنیده‌اید که از طرف علماء شیعه نسبت بیک عالم سنی بلکه عوام آنها چنین سوء قصد ها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد بچرم آنکه چون از مذهب جعفری بر کنار است او را قتل رسانیده باشند - شما را بخدا اینهم جرم و جنایت شد که **الله خارج عن المذاهب الاربعة (۱)**

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی) سرپیچی نمود کافر و قتلش واجب است.

آیا مذهبی را که بعد از قرن‌ها رسمیت پیدا نموده اطاعتش واجب ولی مذهبی که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه بوده کفر آور و مطیعین آن مهتور الدن باشند **۱۲**.

(۱) تصنیف نایب آمده که در بلاد شام مرد بدعت گذاری پیدا شده که از چهار مذهب خارج و برکنار است ۱۱.

شما را بخدا (ابوحنیفه یا مالک بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل) در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و اصول و فروع مذهب خود را از آنحضرت پی واسطه اخذ نموده اند

حافظ - احدی چنین ادعائی ننموده که ائمه اربعه بشرافت درک مصاحبت آن حضرت رسیده باشند.

داعی - آیا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درک مصاحبت رسول خدا را نموده و باب علم آنحضرت بوده یا نه **۱۳**!

حافظ - بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهانی افضل آنها بوده است.

داعی - پس روی این قاعده اگر ما بگوئیم پیروی از علی بن ابیطالب علیه السلام بحکم آنکه پیغمبر فرموده اطاعت علی اطاعت من است و باب علم آنحضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بردارد باید بدرخانه علی برود واجب است حق گفته ایم و اگر بگوئیم سرپیچی از مذهب جعفری که عین مذهب نجفی است نظر باینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلف از آنها را موجب هلاکت قرار داده بمقتضای حدیث شریف تغلیب و حدیث سفینه که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد چنانچه قبلاً اشاراتی بآنها شد **(۱)** که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است حق داریم دلیل داریم که بگوئیم سرپیچی از عترت طاهره و مرد امر رسول الله و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساک بحبل المتین است.

مع ذلک چنین اعمالی از طرف علماء شیعه نسبت بیجاهلی از جهال اهل تسنن صادر نگردیده تا چه رسد نسبت بعلماء آنها پیوسته بجامعه شیعه گفته‌ایم که اهل تسنن برادران مسلمان ما هستند باید باهم متحد و متفق باشیم.

ولی برخلاف علماء شام پیوسته شیعیان مؤمن و موحدیایک و پیروان اهل بیت رسالت

(۱) مراجعه شود به ۲۲۴ و ۲۲۶ همین کتاب.

را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی بلکه کافر و مشرک میخوانند و بجرم اینکه چرا تقلید یکی از فقهاء اربعه (ابو حنیفه - مالک بن انس - محمد بن ادریس - و احمد بن حنبل) ننمایند مشرک و کافر و رافضی باشند - (و حال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند حتماً پیروی از یکی از آنها بنمایند) ولی بر عکس کسانیکه پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره بامر آنحضرت مینمایند قطعاً اهل نجات میباشند.

بهین فتاوی بی جا و گفتارهای ناهنجار بهانه بدست عوام خود داده که هر وقت فرصتی بدست آوردند تمام عملیاتی که بایستی با کفار بنمایند بلکه بدتر با شیعیان مؤمن موحد می نمودند از قتل و غارت و هتک حرمت نوامیس آنها.

حافظ - از جناب عالی انتظار نداشتم که روی مطالب کذب **اشاره باعمال تنگیان** و دروغ که ابدأ در عالم وقوع پیدا ننموده تحریک احساسات **تراکمه و خوارزمیان** و از بکان و افغانه با فرمائید.

ایرانیان **داعی** - اشتباه فرمودید تصور نمودید که داعی بدین برهان آنها درمچه مجلس با عظمتی نسبت بیجائی بیرادران مسلمانان خود بد هم گذشته از آنچه من بآب نمونه عملیات قضات و علماء اهل تسنن را با فقهاء بزرگ شیعه بعرض رسانیدم. اگر بتاریخ حالات تراکمه و خوارزمیان و ازبکیان و افغانه و حملات مکرر آنها بایران مراجعه کنید خواهید فهمید حق بجاب داعی است بلکه از حملات آنها با جامعه شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگهای خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند حملات شدیدی بشمال شرق ایران نموده و گاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار حتی یک مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا امپنهان آمده و اطراف آنها مورد تاخت و تاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عفت و انسانیت و اسلامیت خود داری ننموده و بعد از قتل و غارت و آتش زدن اموال بیچارگان شیعه و هتک حرمت نوامیس آنها جمیع بسیاری را با سارت برده و مانند اسرای کفار در بازار جهان بفروش رسانیدند.

چنانچه ارباب تواریخ مینویسند در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه بفروش رفته مانند غلامان کفار بلکه بدتر با آنها بسختی معامله و رفتار مینمودند این نوع عملیات را فقط بحکم و فتوای علمای خود مورد عمل قرار میدادند.

حافظ - این قبیل جنگها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوی ارباب مذاهب نداشته. **تجاوزات خان خویه بایران** و **فتاوی علمای اهل سنت** و **بقتل و غارت شیعیان** **داعی** - نه چنین است این قبیل حملات و قتل و غارت ها و هتک نوامیس در اثر فتاوی علماء و قضات اهل تسنن بوده

چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران گرفتار غائله خراسان و قتنه سالار بودند فرصتی بدست امیرخوارزم محمد امین خان ازبک معروف بپخان خویه (خوارزم) افتاده با لشکر بسیار حمله بمر و خراسان نمود بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان جمع کثیری را با سارت برد.

بعد از خاتمه امر سالار دولت بفکر خان خویه و سرکوبی آن افتاد به تدبیر مرحوم امیر نظام صدراعظم مقتد مدبّر ایران اول از در استعالت درآمدند. مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (لله باشی) متخلص بهدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود برسالت نزد خان خویه فرستاد که شرح آن بسیار مفصلست و مقتضی گفتار ما نیست.

شاهد عرشم آنست که وقتی مرحوم هدایت بملاقات خان خویه رسید ضمن بیانات خود گفت عجب است که اهالی ایران بپریک از ممالک خارجه از روم و روس و هند و فرانکه روند با عزت بماندند و با عاقبت باز آیند الا در حدود بلاد شما که بستانگان شما بقتل و تهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفار ساعی و اقسام خوارها با آنها بنمایند.

و حال آنکه همگی مسلمان و اهل يك قبله و يك كتاب (قرآن مجید) و يك پیغمبر

و معتقد يك خدا هستند چرا چنین رفتار میکنند در جواب گفت از حیث سیاست ما قصیری ندارم ولی از حیث مذهب علماء و مفتیان و قضات بخارا و خوارزم فتوی میدهند و میگویند شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعتند سزای آنها همین است پس قتل آنها و اخذ اموال و نهب و اسر کفار لازم و واجب است.

چنانچه شرح این قضایا مفصلاً در تاریخ روضه الصغای ناصری و سفارتنامه خوارزم چاپ طهران تألیف مرحوم رضا قلیخان هدایت ثبت است.

و نیز در زمانیکه عبدالله خان از بک شهر خراسان را محاصره نموده بود علمای خراسان شرح مفصلی بم عبدالله خان نوشتند و اعتراضات بعملیات آنها نمودند که چرا در مقام قتل و غارت و هتک حرمت گویند کان لا اله الا الله محمد رسول الله و پیروان قرآن و عترت رسول الله ﷺ برآمده اید در حالتی که این نوع عملیات شما را اسلام اجازه نداده حتی بکفار هم وارد آورد.

عبدالله خان نامه علماء و اهالی مشهد را دار بعلماء و قضات سنی که همراه او بودند تا جواب بدهند آنها جواب مفصلی دادند و علماء مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه ها که در نسخ التواریخ ثبت است بسیار مفصل میباشد) شاهد مطلب آنست که علمای سنی از بک ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرند خون و مال و حرمت آنها بزمسلمین مباح است.

و اگر بخواهیم فقط شرح عملیات افغانه اهل تسنن را در ادوار ماضیه مخصوصاً در دوره زمام داری و ریاست امیر دوست محمد خان و کهنبدل خان و شاه شجاع الملك و عبدالؤمن خان و امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهایی که از خواص و عوام حتی اطفال

یگانه آنها نمودند ذکر نمایم خیالات آور و از حوصله مجلس خارج است کما میکنم خود آقایان در طول تاریخ بهترین ناظر فجایع اعمال آنها بوده اید و آقایان محترم قزلباشهای با شهامت در هندوستان مخصوصاً در پنجاب نمونه بارزی از آثار ظلم افغانه اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری و سکونت اختیار نمودند.

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت بدست تراد آئینه داده اند.

که از جمله آن وقایع دلسوز واقعه سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روز جمعه عاشورای آن سال شیعیان قندهار در امام بارها (حسینیهها) جمع و سرگرم غزا داری برای عترت طاهره و ذاری پاک پیغمبر و سبط اعظم رسول الله ﷺ بودند.

دفعه بی خبر سنیهای متعصب با انواع اسلحه ریختند در امام باره و جمع کثیری از شیعیان بی دفاع حتی اطفال آنها را بقتل رسانیدند و اموالشان را بتاراج بردند.

سالها گذشت که شیعیان با ذلت و حقارت زندگی می نمودند و آزادی عمل نداشتند حتی روزهای عاشورا دوسه نفری در بزم سردابها برای ربانۀ رسول الله و مقتولین و مظلومین وقعه که بالا عزاداری می نمودند.

تقدیر از امیر
امان الله خان

من میتوانم در این مجلس از طرف خود و عموم علماء و واعظ و مبلغین بلکه جامعه شیعیان از اعلیحضرت امیر امان الله خان پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمام داری و رسیدن بمقام سلطنت افغانستان ففاق سنی و شیعه را از میان برداشتند و آزادی کامل بهمه دادند که بی چاره شیعیان موحد مظلوم بعد از سالها کشتار دادن بی خانمان و فراری بودن روی آسایش و آزادی پیچود دیدند خداوند او را از گردن زمانه و شر تحریکات یگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد.

از فراری که میشنوم دولت استعماری انگلستان برای دفع این پادشاه مهربان تحریکات

عجیبه مینماید بر عموم مسلمانان (سنی و شیعه) لازم است که برای حفظ و نگهداری چنین سلطان جوان بخت فهمیده و مهربان وطن دوست و اسلام خواه در مقابل یگانگان کوشا باشند و تحریکات آنها را بلا اثر گردانند (۱)

آقایان بتاریخ ناظر شوید به پیوند در همین هندوستان در اثر جنگهای سنی و شیعه بتحریر یگانگان چه خونها ریخته شد و چه علمای با فضل و تقوی و مؤمنین پاک دامن قربانی هوسبازی های جهل شدند.

یکی از صحنه های ملال انگیز این وقایع شوم قبرستان (اکبر شهادت شهید ثالث آباده آکره است) که در همین سفر وقتی بانجا رفتم خدایم دادند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت های مردمان متعصب مخصوصاً وقتی مشرف شدم زیارت قبر قتیبه اهل بیت طهارت عالم با و روح و تقوی نایقه دهر پاره بن رسول الله ﷺ قاضی سید نورالله شوشتری قدس الله تربته که یکی از قربانیهای متعصب و عناد ملت اسلامی بود که در سال ۱۰۱۹ هجری در اثر سمایت علمای بزرگ آن زمان بنهت و فتن و تشیع با مر جهانگیر مغول پادشاه متعصب جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی بدست خود علمای سنی شربت شهادت نوشید.

خود میدیدید الی الحال قبر آن سید بزرگوار و عالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه در آکره میباشد.

و روی سنگ قبرش (که از مرمر است) دیدم با سنگ سیاه نقش شد است.

ظالمی اطفاء نور الله کرد قرۃ العین نبی را سر برید

سال قتلش حضرت ضامن علی گفت نورالله سید شد شهید ۱۰۱۹

حافظ - شما بی جهت ما را مورد حمله قرار میدیدید البته از زیاده رویها و افراط

کاری های جهل و عوام و عملیات آنها هم که بیان نمودید حقیر خیلی متأثر هستم ولی اعمال شیعیان هم خود کمکبار میشود و آنها را تحریک بر این اعمال مینماید.

(۱) متأسفانه تحریکات یگانگان حماقت کار خود را نمود با ایجاد اغلاهای داخلی اسباب سقوط آن پادشاه فاعل و غیر متکدر با تعداد مسلمین را فراهم و از سلطنت برکنار نمود.

داعی - چه اعمالی از شیعیان صادر میشود که موجب قتل و نهب و هتک نوامیس باید بشود.

حافظ - روزی هزاران نفر در مقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات مینمایند آیا این رفتار شیعیان مرده پرستی نیست چرا علماء آنها را منع نمی نمایند که بنام زیارت مردگان ملیونها نفر در مقابل آن قبور صورت روی خاک گذارند سجده نموده مرده پرستی کنند و بهانه بدست مردمان پاک داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جناب عالی نام این اعمال را توحید گذارده و این قبیل اشخاص را موحد مینخواند.

« در موقعی که ما مشغول و سرگرم بودیم آقای شیخ عبد السلام قتیبه »
« حنفی کتاب هدیه الزائرین را که در مقابلش بود ورق میزد و مطالعه مینمود »
« مثل آنکه میگردید راه ابراری پیدا کند کلام جناب حافظ که باین جا رسید »
« ایشان سر بلند نموده و با یک حمله جدی مانند کسی که وسیله مهمی تهیه نموده رو »
« بداعی فرمودند ».

شیخ - بسم الله بیندیر همینجا (اشاره بکتاب)
اعلام و پیشوایان شما دستور میدهند که زور و قتی
وسيله برای حمله و دفاع
از آن

زیارت بخوانند مگر در نماز قصد قربت شرط نیست پس نماز زیارت یعنی چه آیا نماز برای امام خواندن شرک نیست همین اعمال زور که رو به قبر امام میایستند و نماز میخوانند بزرگترین دلیل بر شرک آنها میباشد شما در این جا چه جواب دارید این سند صحیح ثابت و کتاب معتبر خودتان است.

داعی - چون وقت گذشته آقایان کسل و ناراحت میشوند چنانچه موافقت فرمائید جواب بیانات شما و جناب آقای حافظ بماند فرادش.

« تمام اهل مجلس (سنی و شیعه) بصد آمدند که امکان ندارد ما از اینجا میرویم »
« تا جواب جناب شیخ صاحب دلم شود و معنای مرده پرستی واضح گردد ابد کسالت »
« و ناراحتی نداریم ».

« باغتمه و تبسم رو بجناب حافظ نموده گفتیم چون حرارت جناب شیخ بسیار قوی است و حره یزگی تبیه فرمودند ایا اجازه فرمائید اول جواب ایشان را بدهم »
« بعد جواب جنابعالی را عرض نمایم ».

حافظ - فرمائید مامم برای استماع حاضر هستیم.

داعی - جناب شیخ واقفانه جوئیهای بچه گانه مینماید آیا شما زیارت رفته اید و عملیات زوآر را از نزدیک مشاهده نموده اید.

شیخ - خیر حقیر نرفته و ندیده ام.

داعی - پس از کجای فرمائید زوآر نماز رو خبر امام علیه السلام میخوانند که این نماز و زیارت را علامت شرک برای شیعیان مؤمن موحد قرار داده اید.

شیخ - از روی همین کتاب دعای شما که مینوسد نماز زیارت برای امام بخوانید.

داعی - مرحمت نمائید به بینم چگونه نوشته شده است (وقتی کتاب را دادند دیدم تصادفاً دستور زیارت مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است).

داعی - عجب حسن تصادفی که حربه بر ندمای خودتان علیه خود تبیه فرمودید از آنجائیکه خداوند همیشه یار ما است در همه جا وسایل و اسباب کمک و یاری ما را فراهم میفرماید.

اولاً خوست از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است از هر قسمت آن بجلائی باقتضای وقت مجلس بدون تبعیض قرائت تمام تا برسم موضوع نماز مورد بحث شما تا آقایان حاضرین مجلس فضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرک ملاحظه نمودند یادآور شوند.

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید خجالت نکشید بدانید اشتباه کرده اید ؟ با اینکه کتاب در مقابل شما است ندیده و ارسى نموده محله مینماید از همین جا آقایان حاضر در مجلس بفرمهند که سایر ایرادات آقایان هم مثل همین ایراد تار عنکبوتی ایجاد شبهه است.

ملاحظه فرمائید دستور اینست که زائر مولانا امیرالمؤمنین چون در آداب زیارت

بخندق کوفه رسید بایستد و بگوید.

الله اکبر الله اکبر اهل الکبرياء والمجد والعظمة الله اکبر اهل التکبر و التقدیس و التصحیح والا لاء الله اکبر مما أخاف واحذر الله اکبر عمادی و علیه اتوکل الله اکبر رجائی والیه انیب الخ.

چون بدر دروازه نجف رسید بگوید:

الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الخ.

چون بدر صحن مطهر رسید پس از حمد باری تعالی بگوید.

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده و رسوله جاء بالحق من عند الله و اشهد ان علیاً عبد الله و اخو رسول الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله علی هدایته و توفیقه لعادنا الیه من سبیل الخ.

چون بر در حرم و بقعه مبارک رسید بگوید:

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ.

بعد از آنکه باذن و اجازه خدا و پیغمبر و ائمه طاهرین زائر وارد حرم مطهر شد زیارات مختلفه که مشتمل است بر سلام بر پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام میخواند بعد از فراغت از زیارت دستور دارد شش رکعت نماز بخواند دو رکعت هدیه برای امیرالمؤمنین و چهار رکعت هدیه برای آدم ابوالبشر و روح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیهما السلام که در جوار قبر آنحضرت مدفون اند.

آیا نماز هدیه شرک است؟! آیا نماز هدیه برای والدین و ارواح مؤمنین دستور نداریم پس تمام این دستاویز شرک است !!!

اگر زائر دو رکعت نماز هدیه برای امیرالمؤمنین بجای آورد

قره بآلی الله تعالی آیا شرک است؟

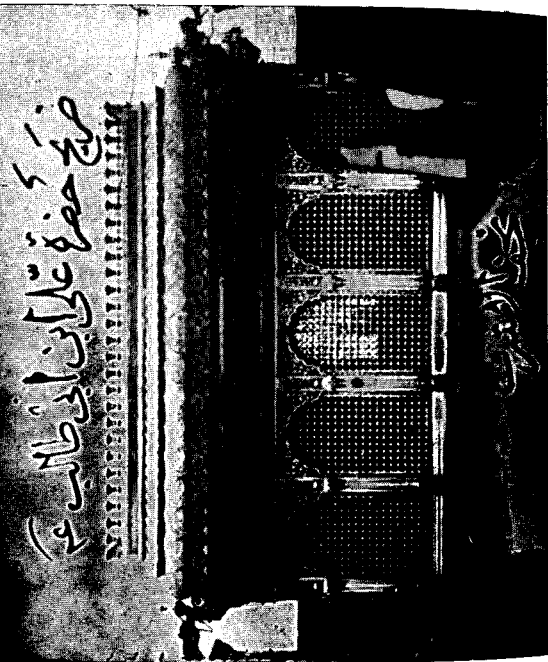
لازمه انسانیت هر انسانی اینست که وقتی بدیدار دوست میرود هدیه‌ای برای او ببرد کما آنکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمله از کتب اخبار فریقین بایستی هست در ثواب هدیه دادن بمؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار میگیرد و میداند که بهترین چیزی را که در مدت حیات آن حضرت دوست می داشته نماز بوده.

لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربة إلى الله آنگاه ثوابی راهدیه کند بروح پرفتح آنحضرت آیا این عمل بنظر شما شرک است !!
جنابعالی دستور نماز را خواندید میخواستید دعای بعد از نماز را هم بخوانید تا بجواب شبهه خود نائل آید اگر خواننده بورد قطعاً ایراد نمیکرقتید.
با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم اینک دعا را میخوانم تا بعدها اعمال شیعیان را با دیدنه انصاف بنگرید و بدانید ما موحد هستیم نه مشرک و در همه احوال خدا را فراموش نمینمائیم.

علی علیه السلام را هم دوست میداریم برای آنست که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد.

دستور دعا اینست که بعد از فراغت از نماز در بالای سر آنحضرت (بر خلاف آنچه جناب شیخ فرمودند رو بقبله میخوانند) رو بقبله در حالتی که قبر مبارک در دست چپ واقع است این دعا را بخواند.

اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیه منی الی سیدی ومولای ولیک
و اخی رسولک امیر المؤمنین وسید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه وعلی اله اللهم فصل علی محمد و آل محمد و ثقلیهای منی و اجزئی علی
ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت و لک رکعت و لک سجدت و حدک لا شریک
لک لانه لا تجوز الصلوة و الرکوع و السجود الا لک لانک انت الله لا اله الا انت
ما حصل معنی آنکه پروردگار این دو رکعت نماز را هدیه نمودم بسوی سید و مولای خود.





شکل (۱۶)

ولی تو و برادر رسول تو امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب پروردگارا رحمت خود را بفرست بر عهد و آلت عهد و قبول نما این دو رکعت نماز را از من و برای این عمل جزای احسان کنندگان بمن مرحمت فرما پروردگارا برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود نمودم توئی خدای واحد که شریک نداری برای آنکه جائز نیست نماز در رکوع و سجود مگر برای تو چه آنکه توئی خدای بزرگ که نیست خدائی غیر از تو (شکل)

(۱۵) و (۱۶).

شما را بخدا آقایان محترم انصاف دهید چنین زائری که از اولین قنمش بخاک نجف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ میشود متذکر بحق باشد و نام خدا بر زبان داشته و او را بعظمت و وحدانیت یاد نماید و علی علیه السلام را عبد صالح و برادر و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله بخواند و بزبان حال و قال اعتراف باین معنی بنماید مشرک است!

پس اگر نماز خواندن و شهادت بوحدانیت خدا دادن شرک است نمائیم یکم طریقه توحید را بما یاد دهید تا از طریقه خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقه شما گردیم.

شیخ - عجبا شما نمی بینید در این جا نوشته عتبه را بیوس وارد حرم شو . بهمین سبب است که ما شنیدیم ایم زوار بر در حرم های امامان خود که میرسند سجده میکنند آیا این سجده برای علی نیست آیا این عمل شرک بخدا نیست که سجده بنمایند غیر او را .

داعی - من اگر جای جنابعالی بودم بعد از اینکه جواب صحیح منطقی میشنیدم تا آخر شب بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمیزدم و ساکت میماندم ولی عیب از شماست که باز هم بحرف آمدید ولی حرفی که هر شنوندهای را بخندم میآورد (خنده شدید حضار).

بوسیدن آستانه قیاب
ناچارم باز هم مختصر جوابی بشما بدهم که بدانید بوسیدن عشه و آستانه مقدسه آئمه معصومین شرک نمی باشد.

و جنابعالی هم منقطعه فرمودید بوسیدن را حمل بر سجده نمودید جائیکه در حضور خود ما عبارت را این قسم از روی کتاب بخوانید و تحریف ننمائید نمیدانم وقتی تنها در مقابل عوام بی خبر قرار میگیرید چه تهمت‌ها بیا میزنید.

دستوری که در این کتاب و سایر کتب ادعیه و مزار رسیده اینست که ملا حظه میفرماید زائر برای اظهار ادب عتبه را بپوسد نه آنکه سجده بنماید.

اولاً روی چه قاعده شما بوسیدن را حمل بر سجده نمودید. ثانیاً شما در کجا دیدم‌اید از قرآن مجید و اخبار و احادیث که منع از بوسیدن عتبه در گاه یغیمر یا امامی شده باشد و یا بوسیدن را علامت شرک قرار داده باشند.

پس وقتی جواب منطقی یا مسکئی در این باب ندارید وقت مجلس را ضایع نکنید.

و اما اینکه فرمودید شنیدم زوآر سجده میکنند کاملاً دروغ است دروغ شاخدار.

بسی فرق است دیدن تا شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن مگر خداوند متعال در آیه ۶ از سوره ۴۹ (حجرات) نمی فرماید ان جالکم فاسق بنی قینقینوا ان تصیوا قوماً یجهالون فتصیحوا علی ما فعلتم نادمین (۱). مطابق این دستور قرآن مجید بکلام فاسق نباید ترتیب اثر داد تا موجب ندامت و خجالت نگردد بلکه باید تحقیق کرد و در صدد کشف حقیقت برآمد زحمت سفر بخود داده بروید از نزدیک به بیند آنکه ابرار و اشکال نمائید.

چنانچه وقتی داعی بقرابو حنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفته و طرز اعمال عوام را نسبت بآن قبرها (برابر آشد از آنچه شما تهمت بپیغمبران زدید) دیدم هیچگاه در مجلس و محفل و اکو ننمودم.

(۱) هرگاه فاسق غیری برای شما آرد (تصدیق نکند) تا تحقیق کنید مبادا بسن پستی فاسق از نادانی بقومی رجعی رسیده و پیشان گردید.

خدا ی بزرگ شاهد است روزی که قبر ابوحنیفه در معظم رفته جماعتی از برادران اهل تسنن هندی را دیدم عوض عتبه چندین مرتبه زمین را میبوسیدند و بخواه میافتادند چون نظر کینه و عداوت ندانستم و دلیلی بر حرمت عمل ندیدم تا این ساعت مورد نقل قرار ندادم چون دیدم از روی محبت رفتار مینمایند نه از روی عبودیت.

آقای محترم بدانید که هیچ زائر شیعه (عارف یا عامی) هرگز سجده ننموده و نمی کند مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملاً تهمت و افتراء و دروغ محض است.

در حالتی که اگر هم بطرز سجده که عبارت از بخواه افتادن و صورت و پیشانی بر زمین مالیدن باشد (نه بقصد عبودیت) مانعی ندارد چه آنکه تعظیماً و تکریماً در مقابل شخص بزرگی (نه بقصد خدائی یا شرک برای خدا قرار دادن) خم شدن و روی زمین افتادن و صورت روی خاک گذاردن ابدأ شرک نمیشد بلکه کثرت و شدت علاقه بمحبوب موجب تعظیم و صورت روی خاک مالیدن و بوسیدن میشود.

شیخ - چگونه ممکن است روی خاک افتاده و پیشانی بر زمین گذارند و سجده نباشد.

داعی - تصدیق میفرمائید سجده مربوط به نیت است و نیت امر قلبی است و عالم قلوب و نیت قلبی خدای تعالی میباید ظاهر می بینیم فردی یا افرادی بحال سجده روی زمین افتاده (و البته بچنین حالی که مخصوص بخدای تعالی است شایسته نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد ولو بدون نیت باشد) ولی چون از نیت قلب او خبر نداریم نمی توانیم حمل بسجده نماییم مگر در اوقات سجده مخصوص که معلوم است ظاهرش را سجده نماییم.

پس بطرز سجده بعنوان تعظیم و تکریم (نه نیت بخواه افتادن و سجده نمودن
برادران - یوسف را
سجده) روی خاک افتادن کفر و شرک نیست چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین

سجده می‌آوردند و دو پیغمبر حاضر (یعقوب و یوسف) بمنعشان نمودند بصراحت آیه ۱۰۱

سوره ۱۲ (یوسف) که خداوند خبر میدهد و رفع ابویه علی المرش و غرّوا له سجداً و قال یا ابت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا (۱).

مگر در چند جای قرآن کرم خبر از سجده نمودن ملائکه بآدم ابوالبشر نمیدهد پس اگر بیان شما صحیح باشد که بطرز سجده (بدون نیت عبودیت) روی خاک افتادن شرک باشد بایستی برادران یوسف و ملائکه مقربین همگی مشرک بوده باشند فقط ایللیس لعین موحد بود که ترک سجده نمود !! و حال آنکه چنین نیست تمام آنها موحد و خدا پرست بودند.

نمنا میکنم آقایان محترم اشکالات عامیانه و مسووعات بی اساس را که آموها و بقایای خوارج و نواصب و متصیین نقل نموده اند در چنین مجلس با عظمتی که مخصوص گفتار حق و کشف حقیقت است مورد بحث قرار ندهید تا موجب ندامت و تفسیع وقت گردد و مشت خود را باز نکند که معلوم شود ایرادات شماها بشیعیان همیشه از این قبیل است.

جواب - لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم چون وقت گذشته اقتضای بحث طولانی ندارد.

بقای روح بعد از فنا ی جسم
خوبست آقایان محترم که اهل علم هستید با تعمق و تفکر سخن بگویند نه روی عادات و گفتار اسلاف و هوای نفس و خیال شما که میفرمایند چرا شیعیان در مقابل قبور اموات

حاجت میطلبند مگر خدای تکرده با اهل ماده و طبیعت هم عقیده میباشید که بچیات بعد الموت عقیده ندارند و میگویند اذامات فات - که خداوند در آیه ۳۹ سوره ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنها را نقل میفرماید که گویند ان هی الاحیاء الدنیا نموت و

(۱) پدر و مادر و بر تخت بنشاند آنگاه افتادند و او را سجده نموده در آن حال یوسف گفت یا ایتس تعبیر خوابی که از پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید (و آن خوابی است که در اول همین سوره خبر میدهد که یوسف پدر هرگز در خواب دیدم آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده میکردند و حضرت یعقوب تعبیر نمود که بروی بپایم بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم مینمایند).

نحیا و ما نحن بمیمونین (۱).

آقایان که بخوبی میدانید یکی از عقاید ثابتة الهیین عقیده بچیات بعد الموت است آدمی که بمیرد بر خلاف حیوانات جسم عنصری از کار میافتد ولی روح و نفس عالمه اشی باقی و پایدار و بر آبدانی شبیه و مماثل با همین ابدان منتها لطیف تر در عالم پرزخ زنده متعین و یا معذب خواهد بود.

مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متعین بنعم الهی و سرور و شادمانی یادداشت خود میباشند چنانچه صریحاً در آیه ۱۶۳ سوره ۳ (آل عمران) میفرماید لا تحصین الذین قتلوا فی سبیل الله اموالاً بل احياء عند ربهم يرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لاهم یحزنون (۲).

آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار از لوازم اموات است یا احياء علاوه بر آنکه صریحاً میفرماید احياء عند ربهم يرزقون . یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی میخورند.

آیا این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی میخورند پس از همان جائیکه دهان روزی خوردن دارند گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم میدهند منتها پرده طبیعت جسمانی روی گوشهای ما را گرفته صدای آنها را نمیشنوم.

(جوان متجددی از اهل تسنن بنام داود پوری، که در زاویه) **اشکال یقای روح و جواب آن** (مجلس مستمع کلمات بود با اجازه ایجاد شبهه ای بنام سؤال) (نمود باین عبارت)

داود پوری - قبله صاحب این بیان شما با کشف علوم محیر العقول امروزی

(۱) زندگی جز این چند روزه حیات دنیا بیش نیست که زنده شده و خواهیم مرد و هرگز دیگر از خاک برانگیخته نخواهیم شد !
(۲) البته ایندانه که شیعیان راه خدا مردگانند بلکه زنده بچیات ایمنی شده اند و در نزد خدا متعین و روزی داده میشوند در حالیکه بفصل و رحمتی که از خداوند سببشان گردیده ابدانند و بآن مؤمنان که هنوز بآنها نه پیوسته اند و بعد از آن ما خواهان شنافت مزده و هدیه که از مردن هیچ ترسند و مسوون نباشند.

جور نمیآید البته در ازمنه گذشته که علوم طبیعی مرقی نداشت مادی از روی جهالت بقوه مرموزی که ناشی را روح میگردانند معتقد بودند ولی امروزه که قرن طلایی علم و دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده پنبه این نوع عقاید پوسیده زده شده مخصوصاً در بلاد مهمه اروپا که مهد ترقیات علمیه میباشد دانشمندانی مانند (داروین انگلیسی) و (بخترا آلمانی) و دیگران بطلان این نوع عقاید پوسیده مخصوصاً عقیده بوجود روح و بقای آنرا ظاهر نمودند.

داعی - عزیزم این نوع از اقوال تازگی نداشته و اختصاص بقرن طلایی بقول شما ندارد بلکه در حدود دو هزار و چهار صد سال است تقریباً در تحت لوای ارباب ماده و طبیعت جلوه گری نموده.

ظهور اهل ماده و طبیعت
و مقابله ذیمقراطیس
با سقراط حکیم

یعنی زمانی که ذیمقراطیس و اتباع او در مقابل سقراط و افلاطون و ارسطو و امثال آن حکمای الهی در یونان قیام نموده و قائل بماده و طبیعت شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و شعور گردیدند و گفتند بنیر از (ماتیر) یعنی ماده و مادیات که بیکی از حواس خمسۀ ادراک کرد چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه ناشی از طبع مواد است.

بهین جبه مشهور گردیدند بطبیعی و مادی (که خلاصه و جوهر اصلی آنها امروز بنام کمونیست در عالم جلوه گری مینمایند).

این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت و شعور است در میان آن فرقه کوتاه نظر ظاهر گردیده.

و علماء و فلاسفه الهی در هر دوره ای از ادوار جواب آنها را علماً و منطقاً داده اند ولی چون نامی از اروپا و عقاید داروین و بخترا برید ناچارم بشما آقایان متجددین برادرانه نصیحت نموده یاد آور شوم که لازمه علم و عقل و منطق اینست که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیرید.

اگر فلسفه داروین (که فرضیات است نه فلسفه) مطالعه نمودید لازم است نقد و انتقاداتی که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید آنگاه قضاوت عاقلانه نموده انتخاب احسن نمایید.

چون سلطه و سلطنت اروپائیا علماً و عملاً بر شماها زیاد شده لذا وقتی کتابی از داروین و بخترا یا امثال آنها بدستمان میآید در نظر شما با اُپت و عظمت مینماید و خیال میکنید واقعا سراسر اروپا داروینیزم گردیده و این کتاب نمونه ای از عقاید تمام فلاسفه اروپا است و حال آنکه اینطور نیست (عازم اگر هم باشد ارزش علمی ندارد).

اقوال علمای الهی اروپا

همین قسمی که فلسفه داروین طبیعی را میخوانید کتب فلاسفه الهی را هم که در دست عموم است بخوانید مانند کتابهای (کلیل فلاماریون) فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور اروپا میباشد و سالها در معرفت النفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیت حق تعالی و عظمت روح و بقای آن بعد از مرگ نوشته مانند (دیو دان لاناوور) یعنی (خدا در طبیعت).

و مجلدات (مرک و اسرار آن) که علمای ایرانی و مصری آنها را ترجمه فارسی و عربی نموده اند.

در آن کتب مفصلاً در اطراف مرک قلم فرسایی نموده و صریحاً کوید مرک حقیقی بمعنای فنا و نیستی وجود ندارد مرک عبارت است از نقل و انتقال از عالمی بعالم دیگر فقط آدمی قالب عوض میکند از این بدن عنصری بیرون آمده بهیکل و صورت لطیف تری میروید چه آنکه روح (حایه حیات) ابداً فنا ندارد بلکه باقی و پایدار است. و این معنی با تجربیات قطعی سالیان دراز بدست آمده که روح غیر از این بدن است و خود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلو گیری مینماید آتهی.

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی مانند (بروکسون فرانسوی) فیلسوف معاصر و (ویکتور هوگو) شاعر دانشمند معروف فرانسه و (نرمال) محقق آلمانی و

(دکارت) فیلسوف شهر فرانسوی و غیر هم که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسمی آنها مقتضی این مجلس نمیشد بسیاری دانشمندان اروپا بوجود آنها افتخار مینمایند نه بوجود داروین و بنظر طبیعی مادی.

اولاً چنانچه آقایان جوانان روشن فکر تحت تأثیر غریبا قرار گرفته و ناچارید بگفتار آنها توجه نمائید افلا منحصراً کتابهای داروین انگلیسی و بنظر آلمانی را ننخوانید بلکه بسایر کتب فلاسفه و دانشمندان اروپائی هم مراجعه نمائید.

ثانیاً عقاید هر دو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و انتقادیکه بر آن کتابها نوشته شده بنخوانید آنگاه انتخاب احسن نمائید.

چنانچه از روی انصاف و بایسته علم و عقل و منطق کتب فریقین (الهی و طبیعی) را مطالعه نمائید بالطبع و یقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی چون مخلوق از عناصر عالم خلق است فانی و متلاشی میگردد ولی روح که مخلوق عالم امر است زنده و پایدار و هرگز نمرده و نمی میرد و خصوصاً شهداء و کشته شدگان راه حق و حقیقت توحید که بحکم کتب آسمانی و تعالیم روحانی علاوه بر جنبه روحانی از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا و چشم بینا میباشد.

چنانچه در زیارت حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام وارد است **اشهد انک کسب کلامی و فرد جوابی** یعنی شهادت مینم که تو کلام مرا میشنوی و جواب مرا میدهی.

آیا خطبه ۸۳ نهج البلاغه را ننخوانید آید آنجائیکه عثرت طاهره رسول اکرم **و الله اعلم** را معرفی مینماید میفرماید **ایها الناس خذوها من خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم انه یموت من مات منا ولیس بعیت و یولی من ولی متاویس ینال** یعنی ای مردم این مطلب را از خاتم النبیین بگیری (یعنی فرموده اوست) که از ما هر که بمیرد (در حقیقت مرده نیست و از ما هر که بظاهر پیوسته (در حقیقت پیوسته نیست)

یعنی پیوسته در عالم انوار و ارواح زنده و پایداریم چنانچه این ای الحدید و

میشی و شیخ محمد عبده مفتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات گویند که اهل بیت پیغمبر مانند دیگران در حقیقت مرده نیستند.

پس اگر ما ظاهراً در مقابل قبور ائمه معصومین از عثرت رسالت میایستیم مقابل قبور اموات نمی ایستیم و بارمده حرف نمیزنیم بلکه در مقابل احیاء و زنده گان ایستاد ایم و بازند گان حرف نمیزنیم پس ما مرده پرست نیستیم بلکه خدا پرستیم چون خدا روح و جسم آنها را زنده نگاه میدارد.

آیا شما حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و یا حضرت سید الشهداء آبا عبدالله الحسین علیهما السلام و شهداء بدر و خنین و واحد و کربلا را فدائی های دین و جان بازان راه حق نمیدانید که در مقابل ظلم خاتمان سوز قریش و بنی امیه و یزیدیان (که منتها درجه فحالتیشان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را در راه دین مقدس اسلام و کلمه طیبه **لا اله الا الله** فدا نمودند.

همانطوریکه قیام صحابه رسول الله و جانبازهای شهداء بدر و واحد و خنین سبب بر طرف شدن شرک و کفر و اعلاء کلمه لاله الا الله گردید قیام و جان بازی حضرت آبا عبدالله الحسین **علیه السلام** برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجائی بخشید.

اگر قیام آنحضرت نبود یزید تنید اساس دین را از میان برده و کفریات باطن و عقاید فاسده خود را در جامعه مسلمین لباس عمل میپوشانید.

دفاع مخالفین از خلافت معاویه شیخ - خیلی از شما تعجب است که خلیفه المسلمین یزید بن معاویه را کافر و فاسد بنخوانید و یزید و کفر آنها و جواب آن حال آنکه نمیدانید یزید را خلیفه امیر المؤمنین

و خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان بمقام خلافت نصب نمود و معاویه را خلیفه ثانی عمر ابن الخطاب و خلیفه ثالث عثمان مظلوم رضی الله عنهما بمقام امارت مسلمین در شامات منصوب نمودند و مردم بطبع خاطر روی لیاقت و قابلیت که داشتند آنها را بمقام خلافت پذیرفتند پس نسبت کفر و ارتدادی که شما بخلیفه المسلمین میدیدید علاوه بر آنکه اهانتی بشمام مسلمانان نمودید که ایشان را بخلاف پذیرفتند اهانت بزرگی است

بغلفای قبل که مقام امارت و حقیقهٔ خلافت آنها را تصویب نمودند. ۱۴.

فقط از ایشان يك زلفه و خطا و ترك اولائی صادر شد که در دوره خلافت ایشان رجحانه رسول الله را بقتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماص بود فلذا توبه نمودند خداوند غفور هم از او گذشت چنانچه امام غزالی و دمیری مشروحاً این مطلب را در کتب خود آورده و پاکی و طهارت خلیفه یزید را ثابت نمودند. ۱۵.

داعی - هیچ انتظار نداشتیم که درجهٔ متعصب جنابعالی تا این اندازه باشد که وکیل مدافع یزید عنید پلید گردید.

واما اینکه فرمودید چون اسلاف او صحت بر امارت آنها گذاردند پس حقاً مسلمانان باید کوز کورانہ تسلیم کرده و اطاعت آنها را بنمایند این بیان شما علیل و قابل قبول عقلاء مخصوصاً در این دوره علم و حکمت (باصطلاح) دموکراسی نمی باشد.

و همین است یکی از براهین ما که میگوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا منصوب باشد تا دچار این اشکالات نشویم.

و دیگر آنکه فرمودید امام غزالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید نموده اند - آنها هم مانند شما که متعصبان بر علم و عقلتان غالب آمده و الا هیچ انسان عاقلی نمی آید وکیل مدافع یزید پلید گردد!! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد.

و دیگر آنکه فرمودید فقط يك زلفه و خطا از اوصار شده و آن شهادت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بوده - اولاً آنکه شهادت پارهٔ تن رسول الله بدون تقصیر بافتاد نفر صغیر و کبیر و اسارت نوامیس بزرگسالان دختران رسول خدا علیهم السلام بر ملا مانند اسراء روم و فرنگ و زلفه و خطا نبوده بلکه از گناهان کبیره بوده است ثانیاً عملیات زشت و کفریات او اختصاص بشهادت آنحضرت تنها ندارد بلکه طرق مختلفی برای اثبات کفر و ارتداد او موجود است.

نواب - قبله صاحب تمنا مینمایم اگر دلائل واضحی بر کفر و ارتداد یزید هست در دسترس ما بگذارید خیلی ممنون خواهیم شد.

دلائل بر کفر
و ارتداد یزید

داعی - دلائل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است چنانچه در کلمات خود پیوسته نظاماً و شرأ کفریات باطنی را ظاهر میساخت مخصوصاً در اشعار خمریه اش دلائل واضحی بدست

است که گفته:

شمیة کرم بر جها قعدتها
فان حرمت یوما علی دین احمد
فمفرقها الساقی ومفرها فمی
فغذها علی دین المصحح بن مریم

خلاصهٔ معنی آنکه کوید شراب انکور از مشرق دست ساقی طالع میکرد و در مغرب دهان من فروب مینماید و اگر شراب در دین حق عز وجله حرام است بکیر او را بر دین مسیح بن مریم یعنی پیروی از دین مسیح بنما و نیز گوید:

اقول لصاحب صمت الکاس شلمهم
خذوا بنصيب من نعیم ولذة
و داعی صیابات الهوی بخرم
فکل وان طال المدی یقصرم

در این اشعار میرساند که هر چه هست همین دنیا است غیر از این عالم عالمی نیست پس باید دست از لذت و نعیم این عالم برداشت

اینها اشعاری است که در دیوان او ثبت است و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب الرد علی المتعصب العنید شهادت باو داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و زندقه و الحاد او دارد اشعاری است که سبط ابن جوزی در تذکره وجدش ابوالفرج مفصلاً نقل نموده اند که در مطلع آن گوید:

علیة هاتی ناولینی وترنمی
حدیثک انی لا احب التناجیا

بمشفوقه خود خطاب نموده گوید نزدیک یا خانم عزیزم آگاه ساز مرا علنی از مطالب درونی خود من دوست ندارم که آهسته سخن برانی (نا آجا که گوید):

فان لذی حدثت عن یوم بعثنا
احادیث زور تر لک القلب ساهییا

یعنی آنکسی که بداستان قیامت مخوف میکند گذارشانی بدروغ است که قلب را از آهنگهای ساز و آواز دور مینماید.

چنانچه ابراهیم بن اسحق معروف به (دیک الجین) که از اجله فقهاء و علماء و فضلاء و ادباء شیعه بوده در حضور خلیفه هرون الرشید عباسی تمام آن اشعار را قرائت نموده هرون بی اختیار یزید را لعن کرده و گفت زندق کاملاً انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او میکند آنست که در موقع ترنم و عیش میگفت:

یا معشر ائند مان قوموا	و اسمعوا صوت الاغانی
واشربوا کاس مدام	واترکوا ذکر المعانی
شغلتنی نفعة العیاد	عن صوت الاذان
و تعوضت عن الحور	عجوزا فی الدنان

ما حاصل معنی آنکه به ند ماه و هم بیالهای خود کوید بر خیزید و ساز و آواز کوش دهید و از شراب ناب استفاده کنید و ترک کنید خرافات دینی را زیرا ساز مرا بخود جلب نموده از صدای اذان تعویض و مصالحه میکنم بهشت و حورالعین را به پیره زنهای خواننده.

و در کتب مقاتل همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در ص ۱۴۸ تذکره آورده که چون اهل بیت رسالت را بشام آوردند یزید پلید بر منظره قصر خود که مشرف بر عجله جیرون^(۱) بود قرار گرفته این دوبیت را انشاد کرد کفر خود را ثابت نمود.

لما بدت تلك الحمول واشرفت
لعب الغراب فقلت نع أو لانتع
خلاصة معنی آنکه مجملهای اسرای آل محمد علیه السلام ظاهر شد کلاهی صدا کرد

(۱) یا قوت حوی در مجامع البلدان گوید جیرون سقفی مستطیل است بر ستونها بنا کرده شده نزدیک دروازه دمشق و بر گرد آن شهری است که یکی از جباریه در زمان قدیم قلعه ای در آنجا ساخته و بعدها سایش آنجا صارت کردند و در داخل آن مبدی برای مشغری ساخته و آنجا تفرج گاه عمومی بوده است.

(که در عرب آن صدا را باقالید میگویند) گفت ای کلاغ بخوانی یا نخوانی من وام خود را از یغیبر کرتیم.

کنایه از اینکه اعمام و اقاربم را در بدر و أحد و حنین کشتند منهم تلافی نموده فرزندان را کشتیم و از جمله اولاده بر کفر یزید آنست که وقتی مجلس جشن برای شهادت یس یغیبر بر پا نمود باشعار کفر آمیز عبدالله بن الزبیری تمثیل جست که حتی سبط ابن جوزی و ابوریحان بیرونی و دیگران نوشته اند آرزوی وجود و حیات کسانی را نمود از اجداد خودش که همه مشرک و کافر محض بودند و با مر خدا و یغیبر در جنگ بدر کبری کشته شدند ظاهر آن شعر دوم و پنجم از خود یزید است که در حضور عموم حاضرین از مسلمانان و یهود و نصاری گفت.

لیت اشیاخی بیدر شهدوا	جزع الخزعرج من وقع الاسل
لاهلوا و استحلو فرحاً	ثم قالوا یا یزید لانتل
قد قتلنا الغرم من ساداتهم	وعدناه بیدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملك فلا	خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندقی (۱) ان لم اتقم	من بنی احمد ما کان فعل
قد اخذنا من علی ثارنا	وقتلنا الفارس اللیت الیطل (۲)

و بعضی از علماء خودتان مانند ابوالفرج و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیرازی نویسی در ص ۱۸ کتاب الانعاف بحب الاشراف و خطیب خوارزمی در جلد دوم مقتل احسین و دیگران مینویسند یزید ملعون در موقع چوب زدن بر لب و دندانهای آن حضرت این اشعار را میخواند.

(۱) غنم یکی از اجدها یزید بوده است

(۲) ای کاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند میدیده زاری کردن لبیله خروج و از آدن نیزه (در جنگ احد) از شادی فریاد میدهند و میکنند ای یزید دستت شل میاد که بهتران و بزرگان آنها را کشتی و این عمل را بجای بدر کردیم که سر بر شد بنی هاشم با سلطنت بازی کردند به خبری از آسمان آموته وحی نازل شد. من از دودمان خلف نیستم اگر انتقام از فرزندان پیشبر بگیرم مامون خود را از غلی گرفتیم بکشتن فرزند برو که او.

جواز علماء اهل سنت
بر لعن یزید پلید

اکثر علماء شما آن زندیق ملعون را کافی دانستند حتی امام
أحمد بن حنبل (إمام الخبابة) و بسیاری از اکابر علماء شما

تجويز لعن بر او نموده اند و مخصوصاً عبدالرحمن ابو الفرج
این جزوی کتاب مستغنی در این باب نوشته موسوم به (کتاب الرد علی
المتعصب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله) و أبو العلاء معری در این باب گفته
است:

أری الايام تفعل کل تکبر
ألیس قریشکم قتل حسیناً

فما أنافی العجايب مستزید
وکان علی خلافتکم یزید

ما حصل معنی آنکه روزگار پیوسته بر ضد توحید و اهل توحید نقشه های
ابیسی میکشد و اینگونه رُلهای بازگر دنیا سبب استعجاب من است چرا که ذاتی
دنیا مکر و حیله باز است دلیل بر مدعا گشته شدن حسین (علیه السلام) بدست قریش و زمام اختیار
امور و خلافت بدست یزید (علیه اللعنة) دادن است.

قطعه های از متعصبین علمای شما از قبیل غزالی طرفداری از یزید نموده و
عذره های غیرموجه مضحک برای تبرئه آن ملعون تراشیده اند.
در حالتی که عموم علمای خودشان عملیات کفر آمیز و رفتار ظالمانه او را مشروعاً
نکر نموده اند.

که ظاهرأ بعنوان خلافت بر مسند ریاست مسلمین بر قرار ولی عمالاجد بت مینمود
بساط دین و توحید را بر چند منکران را بعنوان معروف عمل میکرد.

چنانچه دیری در حیات الحیوان و مسعودی در مروج الذهب نوشته اند میمونهای
زیادی داشت که لباسهای حریر و زیبا بر آنها پوشانیده طوقهای طلا بکردن آنها نموده
سوار بر اسبها مینمود.

و همچنین سگهای بسیاری طوق بکردن داشت که با دست خود آنها را شست و
شومیداد و با جام طلا با آنها آب میداد و سپس لیم خورده آنها را خودش مینورد و در اثر
اعتیاد بمشروبات الکلی پیوسته مست و مضمور بود.

و مسعودی در جلد دوم مروج الذهب کوید سیرت یزید سیرت فرعونى بود بلکه
فرعون در رعیت داری اعتدال از یزید بود و سلطنت او نشگ بزرگی در اسلام شد زیرا
مثالب بسیاری برای او میباشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی
پیغمبر (علی بن ابیطالب) و آتش زدن و خراب نمودن خانه خدا (مسجد الحرام) و خونریزی
های بسیار (مخصوصاً قتل عام اهل مدینه) و فسق و فجور بی شمار و غیر آنها که بحساب
نیاید میرساند عدم غفران و آمرزش او را.

نواب - قبله صاحب موضوع قتل عام مدینه به امر یزید چه بود متمنی است بیان
فرماید.

داعی - عموم مورخین مخصوصاً سبط ابن جوزی درس ۶۳ تذکره مینویسد جماعتی
از اهل مدینه در سینه شصت و دو رفتند بشام وقتی از قبایع اعمال و کفریات یزید با خبر
شدند بر گشتند بمدینه بیعت او را شکستند و علناً او را لعن مینمودند و عامل او عثمان بن
نجدین ابی سفیان را بیرون نمودند عبدالله بن حنظل (فضیل المالک) گفت ای مردم
قتل عام اهل مدینه
ما از شام بیرون نیامده و خروج بر یزید قدمودیم مگر
بجرم شکستن بیعت یزید آنکه دیدیم هورجل لادین ینکح الامهات و البنات
والاخوان و یشرب الخمر و بدع الصلوة و یقتل اولاد
النبیین (۱).

چون این خبر یزید رسید مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای
سرکوبی اهل مدینه فرستاد سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند این جزوی و
مسعودی و دیگران مینویسند آهنگر کشتند که خون در کوچه ها جاری و خاض
الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و
امثال الروضة والمسجد (۲).

(۱) او مرد پیدینی است که نزدیکی مینشاید بامادوها و دخترها و خواهرها شراب مینمورد و
نار نمی خواند و اولاد پنهان را میکشد.

(۲) بقدری خون در کوچه های مدینه جاری بود که مردم درخون فرورفته بودند تا اینکه خون
بشر رسول خدا رسید مسجد و قبر آنحضرت پراخون گردید.

هفتصد نفر از رجال محترم و وجوه اشراف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند و ده هزار نفر از عامه مسلمانین بقتل رسیدند و راجع بهنگ حرمت و نوامیس مسلمین دعاگو خجالت میکشم بهر ضحان برسام همین قدر اکتفا مینمایم. بیکی از عبارتهای ص ۱۶۳ تذکره سبط این جوزی که از ابوالحسن مدائنی نقل مینماید که ولدت الف امراة بعد الحرة من غیر زوج (۱).

پیش از این نمیخواهم وقت مجلس را بکیرم و آقایان محترم را متاثر نمایم همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت میکند.

شیخ - تمام آنچه ذکر فرمودید ولالت برفسق بزید مینماید و عمل هر شخص فاسق معصیت کار قابل عفو و اغماض و قطعاً بزید توبه نموده خدام غفار الذ توب است و او را آمر زینده پس شما بیجهلت پیوسته او را لعن و ملعون میخوانید.

داعی - بعضی از وکلای دعای برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکل خود مینمایند ولو آنکه حق بر آنها آشکار گردد. ولی نینداهم جناب عالی روی چه منافعی آفتد پافشاری در دفاع از آن لعین پلید مینماید و میفرماید بزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفر آمیز و شهادت اولیاء الله و قتل عام اهل مدینه و غیره درایت و گفتار شما که توبه نموده روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله با درایت نمی نماید.

آیا آنکه مرید و معاد و وحی و رسالت و ارتداد از دین بنظر شما لعن آور نخواهد بود آیا ظالمین را خداوند صراً در قرآن کریم لعن فرموده آیا شما بزید را ظالم نینداید اگر بنظر مبارک جناب عالی وکیل مدافع جدی بزید بن معاویه (خنده شدید حضار) این دلالت مکنی نمیشاید با اجازه خودتان دو خبر از منقولات علماء بزرگ خودتان نقل مینمایم و عرضم در خاتمه میدهم

بخاری و مسلم در صحیحین خود و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابوالفرج

(۱) بهاد و قه (حرم) یعنی قتل عام مدینه هزاران بدون شوهر وضع حمل نمودند (کتابه از آنکه

لفکر فاتح بهنگ نوامیس آنها را حمله نموده)

این جوزی در کتاب الرد علی المتعصب العنبد و سبط این جوزی در تذکره خواص الایة و امام احمد حنبل در مسند و دیگران از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود من اخاف اهل المدینه ظلماً اخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القيمة صرفاً و لاعدا (۱).

و نیز فرمود لعن الله من اخاف مدینتی (ای اهل مدینتی) (۲).

آیا این همه قتل عام و هتک نوامیس و نهب اموال در مدینه موجب ترس و خوف آنها نبوده و اگر بوده تصدیق نمائید بلسان خدا و پیغمبر و ملائکه و تمام مردم آن تانجیب پلید ملعون بوده و خواهد بود تا روز قیامت.

اکثر علمای خودتان بزید پلید را لعن نموده و کتابها بر جواز لعن او نوشته اند از جمله علامه جلیل القدر عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف راجع بلمن بزید در ص ۲۰ نقل مینماید که وقتی نزد ملا سعد تفتازانی نام بزید برده شد گفت فللعنة الله علیه و علی انصاره و علی اعوانه (۳).

و از جواهر التقدین علامه سمهودی نقل مینماید که گفت اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسین رضی الله عنه او امر بقتله او اجازه او رضی به من غیر تعیین (۴).

و از ابن جوزی و ابویعلی و صالح بن احمد بن حنبل نقل مینماید که با ذکر دلائل از آیات قرآن و غیره اثبات لعن بزید مینمایند که وقت مجلس پیش از این اجازه گفتار نمی دهد.

پس اگر مجلس طولانی و ساهانی از نصف شب میگذرد بسیار لازم بود حل این معصا گردد که آقایان از این مقدمات پی ببرید بحق بزرگی که ابا عبد الله الحسین

(۱) کبیکه برسانه اهل مدینه را از روی ظلم برسانه هدای تالی اورا (یعنی در روز قیامت) و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و روز قیامت از چنین کسی خدا قبول نینماید هیچ حلی را.

(۲) لعنت خدا بر کبیکه برسانه شهرستان مرا (یعنی اهل مدینه را).

(۳) لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوان و یاری کنندگان او باد.

(۴) صد علماء اتفاق نمودند بر جواز لعن کسی که حسین رضی الله عنه را کشت با امر و اجازه بکشتن آن بزرگوار نبود با داهی بکشتن او گردیده

بر اسلام و اسلامیان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمانی را به نیروی مظلومیت خود کند و بخون خود و اهل بیت عزیزش شجره طیبه لا اله الا الله را که بواسطه ظلم بنی امیه مخصوصاً یزید پلید نزدیک بود خشک شود آب یاری نمود و حیات نوینی باسلام و توحید داد.

جای بسی تأسف است هوس آنکه خدمات آن بزرگوار را تقدیر نمائید زیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده خورده گیری مینمائید و نامش را مرده پرستی میگذارید و متأسف هستید که چرا میلیونها نفر همه ساله زیارت قبر آن بزرگوار میروند و مجالس عزای برای آنحضرت تشکیل میدهند و بر غریبی آن مظلوم گریه مینمایند.

سرباز گمنام در جراید و مطبوعات و مجلات میخوانیم و مسافرین قل مینمایند که در مراکز ممالک متدنه دنیا از قبیل پاریس ولندن و برلن و واشنگتن آمریکا و غیره مرکز محترمی هست بنام قبر (سرباز گمنام).

میگویند در میدان جنگ این سرباز که در راه دفاع از وطن مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده چون در بدن و لباس او کشته او نشان واضح نبوده که معلوم شود از چه قاعیل و خانواده و اهل کدام شهر و ناحیه است.

نظر باینکه با خون خود دفاع از ظلم ظالم نموده ولو گمنام و بی نام و نشان است محترم میباشد هر کس بآن شهرها وارد میشود از سلاطین و رؤسای جمهور و وزراء و رجال و بزرگان از هر طبقه احتراماً زیارت قبر آن سرباز گمنام میروند و تاج کلی بر قبر او میگذارند بنام تقدیر از یک سرباز گمنام آقدر احترام میکنند که حیثیات ملی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند.

ولی آقایان با انصاف شرم آور نیست که ما مسلمین هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و با تقوی و بعضی از آنها قاری و حافظ قرآن در راه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت در مقابل ظلم ظالمان جان دادند و غالب آنها و دایع خدا و پیغمبر و عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله بودند.

عوض تقدیر و تشویق مردم بزیارت آنها و امر با احترام قبورشان مورد اعتقاد قرار

دهند و فرقه دیگر علاوه بر نقد و انتقاد بشعربك علمای متعصب خود قبور آنها را خراب نمایند و از صندوق بالای قبرشان قهوه بسانند ۱۲.

چنانچه در سال ۱۲۱۶ قمری در روز عید غدیر که اهالی کربلا عموماً (باستانی قلیلی) بنجف اشرف برای زیارت مشرف گردیده و هائیهای نجدی وقت را غنیمت شمرده حمله بکربلا نموده بقتل و غارت شیعیان ضعیف بلا دفاع مشغول و بنام دین قبور مقدسه فدائیان دین توحید (یعنی حضرت ابا عبدالله الحسین و یاران آنحضرت) را خراب و با خاک یکسان نمودند ۱۱۹

قریب پنج هزار نفر از اهالی کربلا و علماء و شفعاء ناتوان حتی زنان و اطفال بی گناه شیعیان را بقتل رسانیدند! خزانه حضرت سید الشهداء را غارت جواهرات و قنادیل طلا و اشیاء قیمتی و فروش کرانههای عتیق را بردند صندوق قیمتی بالای قبر مقدس را سوزانیده و از آن قهوه ساختند جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند **اِنَّ لِلّٰهِ وَاِلٰهَ الْاٰلِهَ رَاجِعُونَ** (اُف بر این مسلمانان)

واقفاً تأسف آور است که در تمام ممالک متدنه دنیا قبور علماء و سلاطین و دانشمندان حتی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند ولی مسلمانان که اولی و احق اند بحفظ قبور مفاخر خود مانند وحشیهای آدمخوار قبور آنها را خراب و نابود نمایند.

حتی قبور شهداء اُحد مانند حمزه سید الشهداء و آباء و اجداد پیغمبر چون عبدالملک و عبدالله و اعمام و اقوام آنحضرت و فرزندان رسول خدا مانند سبط اکبر امام مثنی حضرت حسن و سید الساجدین زین العابدین امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمد بن علی امام پنجم و صادق آل محمد جعفر بن محمد امام ششم سلام الله علیهم اجمعین و دیگران از بنی هاشم و علماء اعلام و مفاخر اسلام را در مکه و مدینه با خاک یکسان نموده مع ذلك خود را مسلمان بخوانند؟! ولی قبور صنایع و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجلل برقرار نمایند !!

و حال آنکه علماء ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده اند تا باین وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث عفو غنظ بماند و خود رسول

الله تعالی بزیارت قبور مؤمنین میرفت و برای آنها طلب مغفرت می نمود.

نه آنکه آبادی مرموزی بنام دین بدست خود قبور مفاخر خود را خراب و با خاک یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند. سخن را کوتاه کنم درد دل بسیار است.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذارد تا وقت دیگر

آیاشما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین و توحید دادند شهید میدانید یا نه اگر بگوئید شهید نیستند دلیل حق وزنده هستند شما چیست و اگر شهیدان راه خدا و فداکاران دین حق هستند چگونه آنها را مرده میدانید و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید فرماید احياء عند ربهم يرزقون.

پس بحکم آیات قرآنی و اخبار وارده آن ذوات مقدسه زندگاند و مرده نیستند پس ما مرده پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی کنیم بلکه با زندگان حرف میزنیم.

علاوه هیچ شیعه ای از عارف و عالمی آنها را مستقل در قضاء حوائج نمیدانند بلکه آنها را عباد صالح و واسطه آبرومند بسوی خدای متعال میدانند.

(چنانچه در ص ۲۱۸ همین کتاب ذکر شد).

فقط حوائج خود را آنها عرض نمینمایند که آن امامان بر حق و آبرومندان صالح از خدا بخواهند بها مردمان تالایق عطف توجه فرمایند و اگر بزبان قال میگویند یا علی ادرکنی یا حسین ادرکنی عیناً مانند آن آدمی است که حاجتی بسلطان مقتدری دارد بدر خانه وزیر اعظم میروند و میگویند جناب وزیر بدادم برس هر کز این گویید وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضاء حاجت خود نمیداند بلکه مقصودش اینست که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید و سلطت کنید کار من انجام داده شود.

شیعیان هم آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را خدا و شریک در افعال خدایی میدانند بلکه آنها را عباد الله الصالحین میدانند. که در امری عبادت و تقوا و ریاضات

شرعیه بهلازه فطرت پاک منظور نظر حق تعالی گردیدند لذا مناصب امامت و ولایت درجات عالی اعلای در دو عالم را بآنها دادند که باسر و اجازه پروردگار تصرف در موجودات می نمودند.

چون انما و نمایندگان حضرت نوالجلال اند حوائج صاحبان حاجت را برمسرح حق می رسانند اگر صلاح در قضاء حاجت آن سائل میباشد اجابت میفرماید و الا عوض را در آخرت بآنها میدهند چنانچه عملاً هم می بینیم و نتایج هم میگیریم.

این جملات مختصری از مفصل بود که در جواب شما ناچار عرض شد که فرمودید چرا با مرده حرف میزنید.

و در عین حال يك نكته نا گفته نماند که شیعیان مقام آئمه معصومین را بالاتر از آن میدانند که فقط اثبات حیاتی مانند حیات سایر شهداء اسلام برای آنها بنمایند.

حافظ - این جمله بیان شما معنائی بود که محتاج بحد است مگر فرق امامان شما با سایر آئمه چیست فقط مقام سیادت و اقتساب برسول اکرم ﷺ آنها را متمایز از دیگران قرار داده.

داعی - ایداً معنائی در کار نیست فقط تصور این مطلب برای شما که يك عمر از معرفت مقام امامت دورید بسیار مشکل است اول باید از عادت و تمسب خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه مقام امامت بنمایید آنگاه توجه خواهید نمود که فرق بین و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می باشد.

اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید این موضوع مهم موکول است يك مجلس مبسوط تری که وقت صحبت باشد انشاء الله (مجلس را ختم نمودیم چون مقارن اذان صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود گفتند موضوع امامت بماند برای فردا شب باخند و مزاح آقایان را بدرقه نمودیم بسلامت تشریف بردند)

جلسه چهارم

پله دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵

منت بر ما نهاده
کشف حقیقت نمودید
 «اول مغرب سه نفر از آقایان محترمین جماعت وارد شدند»
 «گفتند قبل از رسمیت مجلس برای اطلاع شما عرض کنیم»
 «امروز تا غروب در همه جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود روزنامه ها»
 «در هر کجا دست یکنفر بود جمعیت بسیاری اطراف آنها جمع و در اطراف بیانات شما»
 «بعث می نمودند ماها علاقه مفراطی بشما پیدا نمودیم در دل همه جا کرده اید و بر»
 «ما خیلی حق دارید زیرا حل شبهاتی را می نمایند که از اول عمر پیشوایان ما بر»
 «خلاف آن بنا نشان دادند و راستی خیلی معذرت می خواهیم از اینکه ما جماعت»
 «شیعیان را مشرک میدانستیم چکنیم بما از طفولیت اینطور معرفی نموده اند امید است»
 «خداوند غفور توبه ما را قبول فرماید».

«این چند روزه که گفتارهای شبانه در جراید و روزنامه ها نشر پیدا نموده»
 «خریداران روزنامه ها چندین برابر و بسیاری از مردم روشن شده اند و مخصوصاً»
 «ماها که حاضر در مجلس هستیم و از لطافت گفتار شما بهره مند می شویم بیشتر»
 «علاقه مند شدیم مخصوصاً شب گذشته که بسیار خوب پرده ها را بالا زدید و حقایق»
 «زیر پرده را آشکار نمودید امید است پرده های بیشتری بالا برود و کشف حقایق»
 «زیادتری بشود».

«و مطلب دیگری که می خواهیم بشما یادآوری نمائیم آنست که بیش از پیش»
 «آنچه مؤثر در ما و جامعه ما گردیده چنانچه قبلاً هم عرض کردیم بساطت در کلام و»
 «سادگی در گفتار شما است که قدری شما مطلب را روشن و عوام فهم بیان میکنید»
 «و زبان خود ما صحبت مینماید که تمام بی سوادان ما را جذب نموده اند و البته این»
 «قسمت را کاملاً منظور نظر قرار دهید که جامعه مردم از صد نفر پنج نفر بسا علم»
 «و اطلاع نیستند کور کورانه آنچه از طفولیت شنیده اند و در دل و قلب آنها قرار»

«گرفته با همان سادگی بایستی بآنها فهماند چنانچه شما همین عمل را نموده اید امید»
 «است نتیجه کامل حاصل آید».

«در همین بین آقایان وارد شدند با گرمی و ملاطفت خوش آمد گفتیم پس از»
 «صرف چای و تعارفات معموله شروع صحبت شد».

نواب - قبله صاحب شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود
 خیلی ماضی فیهم این موضوع مهم هستیم چون این موضوع ریشه مطالب است تمنای میکنیم
 قطع همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما و شما چه اختلافی در موضوع
 امامت هست.

داعی - از طرف حقیر مانعی نیست چنانچه آقایان مایل باشند دعا کو حاضر م.
حافظ - (با رنگ پریده و صورت گرفته) از طرف ما مانعی نیست هر نوع صلاح
 میدانید بفرمائید.

بحث در اطراف امامت
داعی - خاطر آقایان بخوبی مسبوق است که از برای امام
 معانی چندی است از حیث لغت و اصطلاح اما در لغت امام بمعنای
 پیشوا است که **الامام هو المتقدم بالناس** یعنی امام پیشوای
 مردم است امام جماعت یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت امام الناس یعنی پیشوای
 مردم است در امور سیاسی و پارو حانی و با غیر آن امام جمعه یعنی کسبیکه پیشوای نماز
 جمعه میباشد.

بحث در مذاهب
اربعه اهل تشن
و کشف حقیقت
اربعه اهل تشن
امام مالک - امام شافعی - امام احمد یعنی فقها و
 مجتهدینی که در امر دین پیشوای آنها هستند که با ابتکار و فکر
 خود اجتهاداً یا قیاساً احکام را از حلال و حرام برای آنها معین نموده اند.
 (همین جهت کتب فقهیه چهار امام شمارا که مطالعه میکنیم از حیث اصول و فروع
 اختلافات بسیاری در آنها مشاهده مینمائیم).

از این قبیل ائمه و پیشوایان در تمام مذاهب و ادیان هستند حتی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء همان مقامی را دارند که شما برای ائمه خودتان قائلید و لهذا در غیبت ولی عصر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه در هر دوره و زمان روی موازین علمی با اولیاء اربعه کتاب و سنت و عقل و اجماع فتوا میدهند منتها ما آنها را امام نمی خوانیم چه آنکه المات اختصاص دارد باوصیاء اثنا عشر از عزت طاهره بایک فرق که بزرگان شما بعداً باب اجتهاد را مسدود نموده یعنی از قرن پنجم که بامس پادشاه وقت اراخ مستحذنه علماء و فقهاء را جمع نموده و منحصر بچهار نمودند و مذاهب اربعه حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی را رسمیت دادند و مردم را مجبور نمودند که یکی از آن چهار مذهب عمل نمایند که تا کون رایج است.

و معلوم نیست که در مقام تقلید ترجیح فردی بر افراد دیگر بجه دلیل و برهان است امام حنفیه چه خصیصه ای دارد که مالکیها ندارد و امام شافعیها چه دارد که امام حنبلیها ندارد.

و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوی آن چهار تجاوز نمایند جمود بسیار سختی جامعه مسلمین را فرا گرفته و ابداً ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی کند.

و حال آنکه یکی از خصائص دین مقدس اسلام اینست که با قافله تمدن در هر دوره و زمانی پیش میرود و این مطلب لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان با حفظ موازین شرعی با کلاوان تمدن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را بنمایند.

چون بسیاری از امور است که بواسطه حدوش تقلید میت در او راه ندارد و حتماً باید مراجع بقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتاوی او را مورد عمل قرار داد.

با اینکه بعدها در میان شما مجتهدین و فقهاء عالی مقامی پیدا شدند که بمراپ از آن چهار امام اعلیاء واقعه بودند نمیدانم این ترجیح بلا مرجح و حصر نمودن مقام اجتهاد

را بآن چهار نفر و شایع نمودن حق علمی دیگران از چه راه بوده است ولی در جامعه شیعه تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان تا ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه حق حیات دارند ما تقلید میت را ابتداءً و در مسائل حادثه ابداً جائز نمیدانیم.

عجبا شما جامعه شیعیان را مبدع و مرده پرست

مینمایند که بدستورات ائمه اثنی عشر ازاهل بیت

خاتم الانبیاء علیهم السلام بامر آنحضرت (که با

نصوص عالییه ای که در کتب خودتان هم مشروحاً مندرج است) عمل مینمایند ولی معلوم

نیست شماها چه دلیل مسلمانان را اجبار میدهند در اصول بمذهب اشعری یا اعتزال و در

فروع حتماً یکی از مذاهب اربعه عمل نمایند.

و اگر بآنچه شما بی دلیل میگوئید عمل ننمایند یعنی پیرو مذهب اشعری و یا

اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نکریدند رافضی و مشرک و مهنور الدم هستند.

و اگر شما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابوالحسن

اشعری و یا ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل نرسیده

آنها هم از علماء و فقهاء اسلامی بوده اند حصر کردن تقلید را بآنها بدعت است چه جواب

خواهید گفت.

حافظ - ائمه اربعه چون دارای مقام قضا و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع

و تقوی و امانت و عدالت بودند پیروی از آنها بر ما لازم آمد.

داعی - اولاً آنچه فرمودید دلالی نیست که موجب حصر گردد که تا روز

قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقه آنها بنمایند چونکه این صفات را شما

برای تمام علماء و فقهاء خودتان قائل هستید و انحصار بآن چهار دادن توهین بعلماء

بعد است.

زیرا اجبار به پیروی از فردی و یا افرادی وقتی خواهد بود که دستور و نصی

از خاتم الانبیاء علیهم السلام رسیده باشد و حال آنکه چنین دستور و نصی از آن حضرت

در باره ائمه اربعه شما نرسیده چگونه شما حصر نمودید مذاهب را بچهار و حتی

بودن پیروی از یکی از آن چهار امام را حق بدانید.

امر عجیبی است قابل تأمل عدلای با انصاف
خیلی مضحك و خنده آور است که چند شب قبل شما مذهب شیعه را سیاسی بحساب آوردید و گفتید چون در دوره رسول الله نبوده و در خلافت عثمان موجود آمده پیروی از آن جایز نیست.

و حال آنکه با دلائل غلیظه و نقلیه پریش ثابت نمودیم که ریشه مذهب تشیع در زمان رسول الله ﷺ و بدستور مبارک خود آنحضرت بکارفته و رئیس شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) از طفولیت در دامن نبوت رسول اکرم ﷺ تربیت شده و معالم دین را از آنحضرت آموخته مطابق اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده پیغمبر آنحضرت را باب علم خود خوانده و صریحاً فرموده اطاعت علی اطاعت من است و مخالفت او مخالفت من است و در حضور هفتاد هزار جمیع اودا بامارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و ابی بکر را امر فرمود با او بیعت نمودند.

ولی مذاهب اربعه شما حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی - روی چه پایه ای قرار گرفته کدام يك از آن چهار امام شما رسول خدا را ملاقات نمودند یا دستور و نصی از آن حضرت در باره آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کور کورانه تبعیت از آنها بنمایند چه آنکه شما هم بی دلیل تبعیت از اسلاف خود نموده و پیروی مینمائید چهار امامی را که هیچ دلیلی بر امامت مطلقه آنها ندارید مگر آنچه را که فرمودید فقیه عالم مجتهد زاهد با تقوی بودند که اهل هر زمان در حیات آنها بقتاوی آن علماء مپیابستی عمل نموده باشند نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی از آنها بنمایند.

علاوه بر اینها اگر این صفات باضعاف مضاعف توأم با نصوص وارده از رسول اکرم ﷺ در عترت طاهره آنحضرت جمع شد تبعیت و پیروی از آنها اولی است یا تبعیت و پیروی از کسانی که ابداً از رسول خدا ﷺ در باره آنها دستور و نصی نرسیده.

آیا مذهبی که در زمان پیغمبر اثری از آنها نبوده و هیچیک از ائمه اربعه در

زمان آنحضرت نبودند و دستوری از آنحضرت در باره آنها نرسیده و بعد از قریب دو قرن در دنیا پدید آمدند مذهب من در آری و سیاسی میناشند؟

یا مذهبی که ریشه گذار آن رسول خدا و پیشوای آن تربیت شده دست آنحضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده گانه که در باره تمام آنها و بنام فرد فرد آنها دستور رسیده و آنها را عدیل قرآن قرار داده و صریحاً در حدیث نقلین^(۱) فرموده من تمسک بهما فقد نجی ومن تخلف عنهما فقد هلك و در حدیث سفینه^(۲) فرموده ومن تخلف عنهم فقد هلك.

و این حجر در ص ۱۳۵ صواعق باب وصیة النبی از آنحضرت نقل مینماید که فرمود قرآن و عترت من در میان شما ودیعه من هستند که اگر بپرداز آنها معاً و توأمأ تمسک جستید هر کس گمراه نخواهید شد آنگاه این حجر گوید مؤید این قول حدیث دیگری است که آن حضرت در باره قرآن و عترت فرموده است.

فلا تقدموا هما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منكم (۳)

آنگاه این حجر اظهار نظر نموده که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه عترت و اهل بیت آنحضرت در مراتب علمیه و وظائف دینیّه حق تقدم بر دیگران دارند عجباً با اذعان او باینکه عترت از اهل بیت یاستی مقدم بر دیگران باشند بدون هیچ دلیل و برهان در اسلوب ابوالحسن اشعری و در فروع فقهاء اربعه را مقدم بر آن خاندان جلیل میدانند؟ این نیست مگر از روی تعصب و عناد و لجاج و چنانچه فرموده شما صحت دارد و امامان فقهاء شما از جهت علم و ورع و تقوی و عدالت مطاع بودمان پس چرا بعضی از آنها بعضی دیگر را تفسیق و تکفیر نمودماند.

حافظ - خیلی بی لطفی مینمائید که هر چه بزرگواران می آید میکوئید تا باین حد

(۱) درس ۲۱۹ و ص ۲۲۴ همین کتاب باصل و اسناد آن اشاره شد.

(۲) درس ۲۲۶ همین کتاب باصل و اسناد آن اشاره شد.

(۳) بر قرآن و عترت من تقدم بصریح و تفسیر از لغت آنها نتایج که هلاک خواهد شد و بترت من تعلیم ندهید زیرا که آنها اعلم از شما مینمایند.

که تهمت میزند بفقهاء و امامان ما که آنها در مقام ردّ و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر برآمدهاند این بیان شما قطعاً کذب محض است اگر ردّی و یا تقدی در باره آنها گفته شده از طرف علمای شیعه بوده و الاّ از طرف علماء ما جز تعظیم و تجلیل که شایسته مقام آنها بوده قلمی ردّی کاغذ نرفته.

داعی - معلوم میشود جنابعالی توجّهی بمندرجات کتب معتبره علمای خود ندارید یا عمداً سهو مینمائید یعنی میدانید ولی غلط اندازی میکنید و الاّ اکابر از علماء خودتان کتابها بر ردّ آنها نوشتهاند حتّی خود ائمّه اربعه یکدیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند.

حافظ - بفرمایند آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست اگر در نظر دارید بیان نمایند.

داعی - اصحاب ائمه حنیفه و ابن حزم^(۱) و غیرهما پیوسته در مقام طعن به امام مالک و عهده بن ادریس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی مانند امام الحرمین و امام غزّالی و غیر آنها طعن میزنند به ابوحنیفه و مالک و علاوه از جنابعالی سؤال مینمایم بفرمایند امام شافعی و ابوحماد عهده بن عهده غزّالی و جاره الله زنجیری چگونه اشخاصی هستند.

حافظ - از فحول فقهاء و علماء و فقه و امام جماعت اند.

داعی - امام شافعی گوید ما ولد فی الاسلام اشام من ابی حنیفه^(۲).

رد نمودن امامان
و علماء اهل تشن
ابوحنیفه را

و نیز گفته نظرت فی کتب اصحاب ابی حنیفه فاذا فیها مائة و ثلثون ورقة خلافاً للكتاب والسنة^(۳).

و ابوحماد غزّالی در کتاب منخول فی علم الاصول گوید قاما ابوحنیفه قد قدّ ب

(۱) علی بن احمد اندلسی متوفی سال ۵۰۶ قمری.

(۲) متولد نکردیده در اسلام مشهورتر از ابوحنیفه.

(۳) نظر کردم در کتب اصحاب ابی حنیفه پس در آنهاست صدوسی ورقه خلاف کتاب خدا

و سنة رسول خدا (ص).

الشریعة ظهر البطن وشوش مسلکها و غیر نظامها و آرد فی جمیع قواعد الشرع باصل هدم به شرع محمد المصطفی و من فعل شیفاً من هذا مستحلاً کفرو من فعله غیر مستحل فسق^(۱).

و انگاه در این باب کلام بسیاری در طعن و ردّ و تفسیق او نوشته که داعی از یایش خود داری مینمایم.

و جاره الله زنجیری صاحب تفسیر کشف از که نقات علماء شماست در ربیع الا برار نوشته است قال یوسف بن اسباط ردّ ابو حنیفه علی رسول الله اربعمائة حدیث او اکثر^(۲).

و نیز گوید یوسف که ابوحنیفه میگفت لو ادر کنتی رسول الله لآخذ بکتیر من قولی^(۳).

از این قبیل مطاعن از علماء شما بسیار است در باب ابوحنیفه و سائر ائمّه اربعه که از مراجعه بکتاب منخول غزّالی و کتاب نکت الشریعة شافعی و ربیع الا برار زنجیری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می آید تا آنجا که امام غزّالی در منخول گوید: ان اباحیة النعمان بن ثابت الکوفی یلحن فی الکلام ولا یرف اللغة والنحو ولا یرف الاحادیث^(۴).

و نیز مینویسد چون عارف بعلم حدیث (که بعد از قرآن پایه و اساس دین است) نبوده لذا فقط بقیاس عمل می نموده و حال آنکه اول من قاس ابلیس یعنی اول کسی که عمل بقیاس نمود ابلیس بود (پس هر کس بقیاس عمل نماید با ابلیس مشهور خواهد شد).

(۱) پس بتفسیق ابوحنیفه شریعت را و از کون گردا نهد و شوش نموده راه آرد و تنبیه داه نظام آرد و هر یک از توانین فرع و ابیاسلی مقرون ساخت که با آن اصل شرع پیشبردا و بران نموده هر کس این مکر را حدماً بنماید و آنرا حلال بداند کفر است و هر کس بدون قصد بنماید فاسق است (پس قطعاً ابوحنیفه بگفتار این عالم بزرگه پاکفر است یا ناسق).

(۲) یوسف بن اسباط گفته است رد نموده ابوحنیفه بر رسول خدا (ص) چهارصد حدیث بایشتر.

(۳) اگر پیشبر مراد ک می شود پیشتر از اقوال و گفته های مرا بگرفت (یعنی پیروی از گفتار من می نمود).

(۴) در گفتار ابوحنیفه همان بن ثابت کوفی غلطهای بسیاری بوده و معرفت بلم لغت و نحو و احادیث نداشته.

و این جزوی در منتظم کوید **أَتَقَّ الْكَلَّ عَلَى الطَّعْنِ** یعنی هنگی علما متفق اند در طعن بر ابوحنیفه منتهی طعن کنندگان بر سه قسم تقسیم شده اند دسته ای اورا مورد طعن قرار داده اند که در اصول عقاید متزلزل بوده و گروهی دیگر گفتند قوه حافظه و ضبط در روایات نداشته و قومی دیگر اورا طعن میزنند باینکه صاحب رأی و قیاس بوده و رأی او پیوسته مخالفت با احادیث صحاح داشته .

پس از این قبیل گفتار و مطاعن از علمای خودتان در باره امامان تان بسیار است که اینک وقت گفتارش نیست چه آنکه داعی در مقام انتقاد نبود شما رشته سخن را باینجا آوردید که فرمودید مطاعن منقوله از طرف علمای شیعه است و هر چه بر زبان داعی میآید میگویم خواستم بگویم شما انتقاد بیجا میکنید و فراراً دفاع بلامنطق مینمایید و الا مطلب این قسم نیست آنچه بر زبان داعی جاری میشود مطابق علم و عقل و منطق و خالی از تعصب میباشد و علمای شیعه در باره ائمه اربعه شما غیر از آنچه علمای خودتان نوشته اند نسبت نداده اند و توهین هم نمینمایند .

ولی برخلاف علمای شما در میان علمای شیعه امامیه نسبت بمقامات مقدسه ائمه اثنی عشر ما هیچ نوع ایرادی وجود ندارد .

چون ما ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را شاگردان يك مدرسه میدانیم که افاضات فیض الهی بر آنها یکسان بوده است و آنها عموماً من اولهم الى آخرهم مطابق دساتیر الهیه که بوسیله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بآنها ابلاغ شد عمل مینمودند .

برأی و قیاس و ابتکار فکر خود نظری نداشتند هر چه داشتند از پیغمبر داشتند فلذا اختلافی بین دو ائمه امام نبوده (مانند اختلافات ائمه اربعه شما در جمیع عقاید و احکام) چه آنکه آنها امام بودند ولی نه امام لغوی که بمعنی پیشوا باشد .

امامت در عقیده شیعه
ریاست عالی الهیه است
بلکه در اصطلاح علم کلام که محققین علماء بیان نموده اند آن امامت بمعنای ریاست عالی الهیه و اصلی از اصول دین میباشد و ما هم بر آن عقیده ایم که
الامامة هي الرئاسة العامة الالهية خلافة عن رسول الله في امور الدين و

الدليا بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة (۱)

شیخ - خوب بود بطور قطع و جزم نمیفرمودید که امامت اصطلاحی از اصول دین میباشد چه آنکه اکابر علماء مسلمین گویند امامت از اصول دین نیست بلکه از فروع است مسلمه میباشد که علماء شما بدون دلیل جزء اصول دین آوردند .

داعی - این بیان اختصاص بشیعیان تنها ندارد بلکه اکابر علماء شما هم بر این عقیده هستند از آنجمله قاضی بیضاوی مفسر معروف خودتان در کتاب منهاج الاصول ضمن بحث اخبار با کمال صراحت گوید **ان الامامة من اعظم مسائل اصول**

الدين التي مخالفتها توجب الكفر والبدة (۲)

و ملا علی قوشچی در شرح تجرید میبحث امامت کوید و هی ریاست عامه فی

امور الدين والدليا خلافة عن النبي (ص) (۳)

و متعصب ترین علمای شما مانند قاضی روز بهان نقل این معناراً نموده است

که امامت ریاست بر امت و نیابت و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله است باین عبارت که

الامامة عند الاشاعرة هي خلافة الرسول في اقامة الدين وحفظ حوزة الملة

بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة (۴)

اگر امامت از فروع دین بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمیفرمود کسیکه امام را

نشناسد و بمیرد بطریق اهل جاهلیت مرده چنانچه اکابر علماء شما مانند حمیدی

در جمیع بین الصحیحین و ملا سعد تقننازانی در شرح عقاید نسلی و دیگران نقل

نموده اند که **فرمود من مات ولم يعرف امام زمانه قدماته ميتة جاهلية (۵)**

(۱) امامت ریاست صومئ الهی است بر همه خلائق بطریق خلافت الاجاب رسول اشعری

الله علیه و آله در امور دین و دنیا که واجب است متابعت او بر كافة مردم .

(۲) بهر آنکه امامت از بزرگترین اصول دین است که مخالفت آن موجب کفر و بدعت میباشد

(۳) امامت ریاست صومئ است در امور دین و دنیا بطریق خلافت از پیغمبر (ص) .

(۴) امامت نزد اشاعره خلافت رسول الله است در باره نبوت دین و حفظ حوزه ملت اسلام

بنحویکه واجب است متابعت او بر جمیع است .

(۵) کسیکه پیرو امام زمان خود را نشناخته باشد پس بتعقیق مرده است بر دین اهل جاهلیت

بدیهی است عدم معرفت یفرعی از فروع دین موجب تزلزل دین و مردن باصل جاهلیت نخواهد بود که بیضای صریحاً گوید مخالفتش موجب کفر و بدعت گردد.

پس ثابت است که امامت داخل در اصول دین و تتمیم مقام نبوت میباشد. فلذا فرق در معنای امامت بسیار است شما که علمای خود را امام میخوانید امام اعظم - امام مالک - امام شافعی - امام حنبلی - امام فخر - امام تمیمی - امام غزالی - و غیره بمعنای لغوی است ما هم امام جمعه داریم امام جماعت داریم دامنه این نوع از امامان وسیع است ممکن است در یک زمان صد ها امام باشد.

ولی امام بآن معنی که عرض کردم ریاست عامه مسلمین بر عهده اوست در هر زمانی فقط یک نفر است و آن امام است که حتماً بایستی واجد جمیع صفات حمیدیه و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع و ازهد و اورع و اتقای از همه ناس و صاحب مقام عصمت باشد.

و هیچ کله زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت و بدیهی است چنین امامی که واجد جمیع صفات عالیّه انسانیّت باشد مقامش بالاترین مقامات روحانیت است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و منصوص من جانب الرسول باشد که اعلی و ارفع از جمیع خلائق حتی انبیاء عظام میباشد.

حافظ - از طرفی شما منت میبندید غلات را و از طرفی خودتان در باره امام غلو مینمایید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت میدانید و حال آنکه علاوه از دلائل عقلیه - قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده ما بین مقام واجب و ممکن همان مقام انبیاء میباشد این ادعای شما چون بدون دلیل است محض تحکم و غیر قابل قبول میباشد.

داعی - هنوز جنابعالی استفسار از دلیل نموده میفرمایید ادعای بی دلیل است و حال آنکه بالاترین دلیل کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره شرح حال ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی نبینا و آلک السلام را نقل میفرماید که پس از امتحان ثلاثه

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

(جان و مال و فرزند) که در تفاسیر مشروحاً ثبت است خداوند متعال اراده فرمود رفت مقامی بآن بزرگوار عنایت فرماید چون بعد از مقام نبوت و رسالت و اولوالعزمی و خلقت که واجد بود مقامی ظاهراً نبود که آنحضرت را ترفیع مقام بدهد الا مقام امامت که ما فوق جمیع مقامات روحانی بود لذا در آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) رسول اکرم ﷺ خبر میدهد و اذاجلی ابراهیم و به بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین (۱).

از این آیه شریفه برای اثبات مقام امامت اثرات و فوائدی حاصل است که از جمله اثبات مقام با عظمت امامت است که رتبه و درجه بالاتر از مقام نبوت است زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت ابراهیم را مخلع بخلعت امامت گردانید پس بهمین دلیل مقام امامت بالاتر از مقام نبوت میباشد.

حافظ - پس بنا بر قول شما که علی کرم الله وجهه را امام میدانید بایستی مقام او بالاتر از مقام پیغمبر خاتم باشد و این همان عقیده غلات است که خودتان بیان نمودید.

داعی - این قسم نیست که شما تعبیر مینمایید زیرا شما خود میدانید که بین نبوت خاصه و نبوت عامه فرق بسیار است مقام امامت بالاتر از نبوت عامه و پست تر از نبوت خاصه میباشد که نبوت خاصه همان مقام شامخ ارجمند خاتمیت است.

نواب - یخشید قبله صاحب اگر گاهی خود را داخل صحبت میکنم چون فراموش کارم و نیز عجلوم زود جسارت مینمایم بفرمایید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند در رتبه و مقام هم لابد همگی یکسان اند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لافرق بین احد من رسله (۲) پس چگونه شما فرق گذارید و نبوت را بهر قسمت تقسیم نمودید عامه و خاصه خواندید.

داعی - بلی این آیه در محل خود صحیح است یعنی در مقام دعوت و هدایت

(۱) بیاد آر هنگامیکه خداوند ابراهیم و اسامه امتحان فرمود و او همه را بجای آورد خدا پدر فرمود من ترا امام و پیشوا فرادادم برای مردم ابراهیم عرض کرد این امامت را بفرزندان من نیز عطاخواهی کرد فرمود عهد من که امامت است برود ششکار نخواهد رسید.

(۲) میان هیچیک از پیشبران فرق نگذازم.

بعثت که دعوت ببندد و معاد و تربیت جامعه است تمام انبیاء من آدم الی الخاتم یکسان اند ولی در فضل و کمال و طریقه بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت اند.

آیا آن پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث گردیده
در اختلاف مراتب انبیاء
با آن پیغمبری که بر سی هزار نفر یا بیشتر مبعوث
شده و با آن پیغمبری که بر کافه ناس مبعوث است یکسان اند.

مثلی عرض کنم آیامعلم کلاس اول با معلم کلاس ششم یکی است یا معلم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسسته^(۱) یکسان اند پدیدهی است از جهة آنکه از يك مبداء و وزارت خانه مأمورند و در تحت يك پر گرام اند و هدف و مقصدشان عالم کردن و تربیت جامعه است یکسان اند ولی در معلومات و مقام و رتبه هر کز یکسان نیستند.

هر کدام بقدر معلومات و فضل و کمالی که دارند بعلاوه محل خدمت مأموریتشان بالاتر و متفاوت میباشند.

انبیاء عظام هم از جهة دعوت یکسان اند ولی از جهة رتبه و مقام و معلومات متفاوت اند چنانچه در آیه ۲۵۴ همین سوره میفرماید **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات (۴)**.

جار الله زنجیری عالم فاضل مفسر خودتان در تفسیر کشف کوید مراد باین بعض پیغمبر ما است که فضیلت دارد بر انبیاء بفضائل بسیار و خصائص بی شمار که اهم از همه آنها مقام خاتمیت است.

(۱) یعنی دانشگاه باصلاح امروز.

(۲) انزوی و فضیلت و ایدم یعنی انبیاء در پیش دیگر بخصائص و فضائل که دیگران بر تبه آنها نرسیده اند اگر چه در نیت مساوی بودند (و بعضی جهات فضیلت اشاره فرموده) که بعضی از آن انبیاء کیست که خدا سخن گفت با او (مانند آدم ابوالبشر که باو خطاب فرموده و در آیه ۳۳ سوره ۲ (بقره) غیر میدهد یا آدم اسکن التوروز جک الجنة و در آیه ۱۲ سوره ۲۰ (طه) است که بعثت موسی فرمود انار بلک خالغ تعلیک و در آیه ۱۰ سوره ۵۳ (التیم) و حتی ندود به پیغمبر خاتم (ص) را دوخت میراج بر او داد که قافحی الی عبده ما و حی پس انبیاء در مراتب و درجات باهم مساوی نیستند و ترجیح داد بعضی از آنها در درجات.

نواب - خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حل این معما را فرمودید اینک يك سؤال دیگر دارم با اینکه خارج از موضوع است با اجازه آقایان تمنا داریم خصیصه نبوت خاصه را - ولو مختصر شده با بیان ساده نزدیک بفهم همه ما بفرمایید چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم ولی کثرت مشغله ایجاد فراموشی مینمود اینک فرصت بدست آمده را غنیمت میشمارم.

داعی - خصائص نبوت خاصه بسیار و دلائل در این باب بی شمار است که چگونه میشود يك فرد کلمی از میان انبیاء واجد نبوت خاصه گردد که همان مقام خاتمیت باشد.

ولی این مجالس از برای اثبات نبوت خاصه آنها برای مسلمانان يك طینت برقرار نشده و اگر بخواهیم وارد بحث نبوت خاصه شویم از موضوع امامت باز میمانیم و وقت مجلس بکلی گرفته میشود.

ولی برای آنکه رد تقاضای شمارا ننموده باشیم بمقتضای ما لا یدرک کله لا یتروک کله مختصر اشاره ای مینمایم.

اگر قدری توجه باصل خلقت انسانیت فرمایید
خصیصه نبوت خاصه
راه وصول باین مقام بخوبی باز میشود چه آنکه
خداى متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمیکرد مگر به ترکیب نفس و تزکیه نفس ممکن نگردد مگر آنکه برانسانی قوه عاقله با دو قوه علم و عمل پرواز کند تا به اوج مقام انسانیت نائل آید چنانچه در کلام منسوب بمولی الموحدين امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود:

خلق الانسان ذال نفس ناطقة ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوانل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد و صار موجوداً بما هو انسان دون ان یتكون موجوداً بما هو حیوان (۱)

(۱) انسان خلق گردیده (علاوه بر بدن جسمانی) دارای نفس ناطقه ای میباشد (که آن خفیت انسانیت است) اگر بعلوم وصل ترکیب خود شبیه خواهد شد به موجودات عوالم علویه که مبدء اصلی خلقت او میباشد و زمانی که بتمام اعتدال رسیده و از مواد طبیعی فارغ شده با موجودات عوالم علویه همکاه آنگاه الاعلام حیوانیت خارج و بتمام خفیت انسانیت نائل خواهد شد.

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. غیر از این هیکل جسمانی آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات میشود ولی يك شرط و آن اینست که نفس خود را پاک کند و تزکیه نماید بدو قوه علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان - بمنزله دو بال است در طیور و مرغان پرند که بآن دو قوه پرواز میکنند هر اندازه بالهای آنها قوی تر اوج گرفتن و پرواز آنها در جو هوا بیشتر است.

آدمی هم هر قدر علم و عملش قوی تر بکمال نفسانی بیشتر نائل میشود چه خوش سر آید شیخ اجل استاد سخن سرای شیراز ما - افتخار فارس - سعدی شیرین کلام

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شپوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیت پس خروج از عالم حیوانیت و وصول بمقام اعلای انسانیت بسته کی کامل بکمال نفس دارد و هر بشری که در مقام استکمال نفس قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و بخواس ثلاثه آنها رسید به ادنی مرتبه مقام نبوت رسیده.

و هر گاه چنین آدمی مورد توجه خاص ذات حق تعالی قرار گرفت مغلغ بخلعت نبوت میگردد.

البته نبوت هم (چنانچه در ابواب نبوت کلاماً و مفصلاً ذکر کردیم) مراتب متفاوته دارد تا زمانی که نبی میرسد بمرتبه ای که مشتمل بر اقوی مراتب خصائص قوای ثلاثه مذکوره باشد که اقوای از آن در حین امکان متصور نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آنرا عقل اول گویند که معلول اول و صادر اول است.

و بالاتر از آن مرتبه در مراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیاء است که مقام و منزلتش مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است چون حضرتش باین مرتبه نائل شد نبوت بوجود مبارکش ختم گردید.

و امامت مقامی است يك درجه پست تر از مقام خاتمیت و مافوق تمام مراتب نبوت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم

الانبیاء علیهم السلام داشته لذا مغلغ بخلعت امامت و افضل بر انبیاء سلف گردید.

(صدای مؤذن برخاست و آقایان محترم جبهه آراء فریضه رفتند پس از مراجعت و صرف چای و تنقل آقای حافظ ابتداء بسخن نمودند)

حافظ - شما در بیانات خود پیوسته مطالب را مشکل و پیچیده تر میکنید هنوز حل مشکلی نشده اشکال دیگر بمیان میآورید.

داعی - امر مشکل و پیچیده ای نداشتیم خوبست آنچه بنظر شما مشکل میآید بفرمائید تا جواب عرض نمایم.

حافظ - در این بیان آخرتان چند جمله خیلی مشکل فرمودید که حل آنها غیر ممکن است اول آنکه علی بن ابیطالب کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده ثانیاً اتحاد نفسانی با پیغمبر داشته ثالثاً افضلیت بر انبیاء عظام این جملات ادعائی شما را فقط تبجما باید قبول کرد یا دلیلی بر اثبات مدعا دارید اگر بی دلیل است که قابل قبول نیست و چنانچه دلیلی هست بیان فرمائید

داعی - اینکه فرمودید بیانات داعی از مشکلات پیچیده و حل آنها غیر ممکن است البته در نظر شما و امثال شما که نمیخواهید تعمق در حقایق بنمایید همین طور است که فرمودید ولی در نظر محققین از علماء منصف حقیقت هویدا و آشکار است.

اینکه بزرگ از اشکالات شما جواب عرض میکنم تا راه غرض مسدود گردد و فرمائید مشکل و پیچیده و حل آن غیر ممکن است.

اولاً دلیل بر اینکه علی علیه السلام واجد مقام نبوت
دلائل بر اثبات مقام نبوت
از برای علی علیه السلام بخدایت منزله
بوده حدیث شریف منزله است که باصحت تمام
متواتراً از طرق ما و شما بمختصر کم و زیاد در الفاظ
ثابت گردیده که خاتم الانبیاء علیهم السلام در دفعات متعدده و محافل مختلفه گاهی بامیرالمؤمنین

علی عليه السلام فرمود اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسى الآية لابی
بعدی (۱)

و گاهی بامت فرمود علی منی بمنزلة هرون من موسى الخ
حافظ - صحت این خبر معلوم نیست بر فرض صحت خبر واحد است و بخبر واحد
اعتباری نیست .

داعی - اما اینکه تشکیک در صحت خبر فرمودید گویا بواسطه قلت مطالعه
و سیر در کتب اخبار است و یا عمداً سهو فرموده نخواستید تسلیم عقل و منطق شوید و الا
صحت این خبر از مسلمانت است و افکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن
همان قسمی که عرض کردم یا بواسطه عدم اطلاع از کتب اخبار است یا از راه عناد و لجاج
میشاید ولی امیدوارم در مجلس ما لاجابت و عنادی نباشد .

استاد حدیث منزلة
از طرق عامه

ناچارم برای روشن شدن مطلب و زیادتی بصیرت حاضرین
و غائبین مجلس ما بعضی اسناد این حدیث شریف از کتب معتبره
خودتان بمقداری که حافظه داعی کمک مینماید اشاره نمایم
تا بدانید خبر واحد نیست بلکه فضول از علمای خودتان مانند سیوطی و حاکم نیشابوری
و دیگران با تعدد طرق و تکثیر سند و توانان اثبات مرام نموده اند .

(۱) ابو عبدالله بخاری در ص ۵۴ جلد سیم از کتاب مغازی در باب غزوه تبوک
و درس ۱۸۵ از کتاب بدء الخلق صحیح خود در مناقب علی عليه السلام (۲) مسلم بن حجاج
درس ۲۳۶ و ۲۳۷ جلد دوم صحیح خود چاپ مصر سال ۱۲۹۰ و در کتاب فضل الصحابه
باب فضائل علی عليه السلام (۳) امام احمد بن حنبل در ص ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ جلد اول مسند
در وجه تسمیه حسنین و درس ۳۱ حاشیه جزء پنجم همان کتاب (۴) ابو عبدالرحمن نسائی
از ص ۱۹ خلاصه العلویه هیجده حدیث نقل نموده (۵) تقدیم سورة ترمذی در جامع
خود (۶) حافظ ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۷ جلد دوم اسابه (۷) ابن حجر مکی در

(۱) آیداری نیستی که الا من بمنزلة هرون از موسی باقی الا آنکه بعد از من پیشروی
نخواهد بود .

ص ۳۰ و ۷۴ سوانق محرقه باب ۹ (۸) حاکم ابو عبدالله رحمه الله بن عبدالله نیشابوری در
ص ۱۰۹ جلد سیم مستدرک (۹) جلال الدین سیوطی در ص ۶۵ تاریخ الخلفاء (۱۰) ابن
عبدربه در ص ۱۹۴ جلد دوم عقد الفرید (۱۱) ابن عبدالبر در ص ۴۷۳ جلد دوم استیعاب
(۱۲) محمد بن سعد کاتب الواقدی در طبقات الکبری (۱۳) امام فخر رازی در تفسیر
مفاتیح الغیب (۱۴) محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ خود (۱۵) سید مؤمن شبلنجی
در ص ۶۸ نور الابصار (۱۶) کمال الدین ابوسالم رحمه الله بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب
السؤل (۱۷) میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودت هفتم از مودة القری
(۱۸) نورالدین علی بن محمد مالکی مکی معروف به ابن صباغ در ص ۲۳ و ۱۲۵
فصول المهمة (۱۹) علی بن برهان الدین شافعی در ص ۲۶ جلد دوم سيرة الحلیة
(۲۰) علی بن الحسن مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب (۲۱) شیخ سلیمان بلخی
حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینایع الموده و مخصوصاً در باب ۶ هیجده خبر از بخاری و مسلم
و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغازلی و خوارزمی و حموی نقل نموده است (۲۲)
مولی علی متقی در ص ۱۵۲ و ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال (۲۳) احمد بن علی خطیب
در تاریخ بغداد (۲۴) ابن مغازلی شافعی در مناقب (۲۵) موفق بن أحمد خوارزمی در مناقب
(۲۶) ابن اثیر جزیری علی بن محمد در اسد الغابه (۲۷) ابن کثیر دمشقی در تاریخ
خود (۲۸) علاء الدوله احمد بن محمد در عروة الوثقی (۲۹) ابن اثیر مبارک بن محمد
شیبانی در جامع الاصول فی احادیث الرسول (۳۰) ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب
(۳۱) ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات
الادباء و دیگران از محققین اعلام شما این حدیث شریف را با الفاظ مختلفه از جمع
کثیری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده اند از قبیل (۱) خلیفه عمر بن الخطاب
(۲) سعد بن ابی وقاص (۳) عبدالله بن عباس (جبرامت) (۴) عبدالله بن مسعود (۵) جابر بن
عبدالله انصاری (۶) ابوهریره (۷) ابوسعید خدری (۸) جابر بن سمره (۹) مالک بن حویرث
(۱۰) برهه بن عازب (۱۱) زید بن ارقم (۱۲) ابورافع (۱۳) عبدالله بن ابی اوفی (۱۴)
ابی سرجه (۱۵) حذیفه بن اسید (۱۶) انس بن مالک (۱۷) ابو بربده اسلمی (۱۸)

ابوایوب انصاری (۱۹) سید بن مسیب (۲۰) حبیب بن ابی ثابت (۲۱) شرحبیل بن سعد (۱۲) ام سلمه (زوجة النبی ص) (۲۳) أسماء بنت عیس (زوجة ابی بکر) (۲۴) عقیل بن ایطال (۲۵) معاویه بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب که وقت مجلس و حافظه داعی اجازه شماره نامه‌های همه آنها را ننمودند خلاصه همگی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بمختصر تفارقی در الفاظ و موارد مختلفه روایت نموده اند که فرمود

یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی (۱).

آیا اینهمه از ایمان علماء شما که خیلی از کثیر آنها را ذکر نمودم این حدیث شریف را با اسناد مرتبه از کثیری از اصحاب پیغمبر نقل نموده اند اثبات یقین و تواتر برای شما نمیباشد.

آیا تصدیق مینمائید که اشتباه فرموده خبر واحد نیست بلکه از متواترات اخبار است چنانچه محققین از علماء خودتان دعوی تواتر نموده اند.

مانند جلال الدین سیوطی در رساله الأظهار المتواترة فی الاحادیث المتواترة این حدیث شریف را داخل در تواترات ضبط نموده و در ازالة الخفاء و فرة العینین هم تصدیق تواتر نموده.

چون شما روی عادت تشکیک در صحت سند این حدیث شریف مینمائید خوبست مراجعه و مطالعه نمائید پیاب ۷ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ایطال رضی الله عنه تألیف محمد بن یوسف کجی شافعی که از فحول اعلام شما است که بعد از ذکر شش حدیث مستنداً توأم با مفاخر دیگر برای آنحضرت در ص ۱۴۹ اظهار نظر نموده و حقایق را بیان مینماید که اگر شما قول ما را قبول ندارید بیان این عالم شافعی (خالی از تعصب) حجتاً را بر شما تمام میکند که مینویسد هذا حدیث متفق علی صحته رواه الامة الا اعلام الحفاظ کابی عبدالله البخاری فی صحیحته و مسلم بن حجاج فی صحیحته و ابی داود فی سننه و ابی عیسی الترمذی فی جامعه و ابی عبدالرحمن النسائی فی سننه و ابن ماجة الزریبی فی سننه و الفقی

(۱) باعلی تو ازمن بمنزلة هرون از موسی الا انه بعد ازمن پیغمبری ندارد بود.

الجميع علی صحته حتی صار ذلك اجماعاً منهم - قال الحاكم النیسابوری هذا حدیث دخل فی حد التواتر (۱).

کدام میکنم ابهامی درکار و احتیاجی بذکر دلائل بیشتری بر صحت و تواتر این حدیث شریف نباشد.

حافظ - حقیر آدم بی ایمان و لجوجی نیستم که در مقابل دلائل و براهین شما که در غایت اعتبار است ایستادگی کنم ولی قدری تأمل کنید در گفتار عالم فقیه ابو الحسن آمدی که از متکلمین و متبحرین علماء میباشد که این حدیث را با دلایلی رد نموده است.

داعی - خیلی تعجب مینمایم از مثل شما عالم دقیق منصف که با نقل اقوال این همه از اکابر علماء خودتان که همگی فقه و مورد اطمینان عموم شما میباشند توجه مینمائید بقول آمدی که مردی شریر و بی عقیده و تارک الصلوة بوده.

شیخ - بشر در اظهار عقیده آزاد است و اگر کسی اظهار عقیده ای نمود نباید او را متهم بیدی نمود و از مثل شما شخص شریفی که مجسمه اخلاق هستبد خیلی قبیح بود که عوض جواب منطقی با لسان سوء عالم فقیه را متهم سازید.

داعی - اشتباه فرمودید دعا گو لسان سوء نسبت با حدی ندارم و در زمان آمدی هم بودم ولی عقاید سوء او را علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند.

شیخ - علمای ما در کجا او را بیدی و سوء عقیده یاد نموده اند.

شرح حال آمدی داعی - این حجر عقلانی در لسان المیزان نوشته است السیف الامدی المتکلم علی بن ابی علی صاحب التصانیف و قد نفی من دمشق لسوء اعتقاده و صح انه کان یرک الصلوة (۲).

(۱) این حدیثی است که اتفاق نموده اند بر صحت آن رواه ابنه از علماء اعلام و حفاظ مانند ابی عبدالله بخاری و مصحح خود و مسلم بن حجاج در صحیح خود و ابی داود در سنن و ابی عیسی ترمذی در جامع و ابی عبدالرحمن نسائی در سنن و ابن ماجة قزوینی در سنن اتفاق نموده اند عموماً بر صحت این حدیث و این امر مورد اجماع آنها میباشد. و حاکم نیشابوری گفته است این حدیثی است که داخل شده در حد تواتر.

(۲) سید آمدی متکلم علی بن ابی علی که صاحب تصانیف بوده او را از دمشق تبعید کردند بواسطه سوء اعتقاد او و مصحح اسد آن که تارک الصلوة بوده.

و نیز ذهبی که از علماء بزرگ شما میباشد در میزان الاعتدال ابن فضال را نقل نموده بملاده در اظهار نظر میگوید مسلم است که آمدنی از مبتدعه بوده.

اگر شما با نظر دقیق بشکرید خواهید فهمید که اگر آمدنی اهل بدعت و شریر و بی ایمان نبود هرگز خبت طینت خود را ظاهر نمیساخت که برخلاف تمام صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله حتی خلیفه خود عمر بن الخطاب (که یکی از روای حدیث است) و تمام ثقات علماء اعلام خودتان قیام نماید.

عجب از همه آنکه شما آقایان محترم شیعیان را مورد طعن قرار میدهند که چرا احادیث صحیحین را مورد غایت قرار نمیدهند (و حال آنکه اینطور نیست اگر احادیثی صحیح الاسناد باشد ولو در صحاح شما مورد قبول ما میباشد).

ولی حدیث مسلمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح در صحاح خود نقل نموده اند آمدنی رسماً رد مینماید و مورد توجه شما قرار نمیگیرد.

اگر در نزد شما هیچ عیبی برآمدنی نبود مگر همینکه برخلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده بلکه فی الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است کافی بود بر طعن او.

و اگر شما بخواهید در اطراف ابن حدیث شریف بیشتر دقت کنید و ولاء تمام و تمام اسناد کلمه از روای بزرگان علماء خود را بشکرید و بهتر روشن شوید و نفرین بر امثال آمدنیا بنمائید مراجعه کنید بمجلدات با عظمت (عقبات الانوار) تألیف عالم عادل زاهد محقق نقاش اخبار و احادیث علامه متبحر مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی الله مقامه الشریف و مخصوصاً جلد حدیث منزله را مطالعه نمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود که این عالم بزرگ شیعی اسناد و مدارک این حدیث را از طرقی شما چگونه جمع و حلاجی نموده.

حافظ - فرمودید یکی از روای ابن حدیث خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده ممکن است اگر نظر دارید سند آنرا بیان فرمائید.

مستند حدیث منزله از عمر بن الخطاب

داغی - ابوبکر محمد بن جعفر المطیری و ابواللیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی در کتاب (مجالس) و محمد بن عبدالرحمن ذهبی در (ریاض النضره) و مولی علی متقی در (کنز العمال)

و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمه نقل از خصائص و امام الحرم در (ذخایر العقبی) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سوم شرح نهج از فضل العشمانیه شیخ ابوجعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت روزی عمر بن الخطاب گفت واکذارید نام علی را (یعنی آنقدر از علی غیبت نکنید) زیرا من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود در علی سه خصلت است (که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم بود دوست تر میداشتم از هر چه آفتاب بر او میتابد) آنگاه گفت کتباتنا و ابوبکر و ابوعبیده بن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله و هو متکی علی بن ابیطالب حتی ضرب یدیه متکیه ثم قال انت یا علی اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزله هرون من موسی و کذب علی من زعم انه یحیی و یفضک (۱).

آیا رد قول خلیفه عمر در مذهب شما جائز است اگر جائز نیست پس چرا اظهار عقیده و توجه بقول سخیف آمدنی معلوم الحال مینمائید.

و اما يك جمله دیگر از بیان شما بالا جواب ماند که فرمودید **حکم خیر واحد** این حدیث خبر واحد است و خبر واحد را اعتباری نیست.

اگر ما این نوع سخن بگوئیم با موازین رجالی که

در دست داریم صحیح است ولی از شما تعجب است تنوع چنین کلامی زیرا در مذهب

(۱) من و ابوبعیده جراح و عده ای از اصحاب حاضر بودیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکیه داده بود بر علی بن ابیطالب تا آنکه ذر بر شاه های علی فرموده تو یا علی اول مؤمنین هستی ازبیت ایمان و اول مسلمین هستی از حیث اسلام آنگاه فرمود یا علی تو از من پست تره هرون از موسی و دروغ گفته است بر من کبک که گمان میکند مرا دوست میدارد در حالتیکه تورا دشمن میدارد.

شما حبیبه خیر واحد ثابت است زیرا که محققین از علماء شما منکر خبر واحد را کافر یا فاسق میدانند.

چنانچه ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در (هدایات السعداء) گفته است در مضمرات فی کتاب الشهادات ومن اکثر الخبر الواحد والیاس وقال انه یس بحیة فانه یصر کافرا ولو قال هذا الخبر الواحد غیر صحیح وهذا الیاس غیر ثابت لایصر کافرا ولكن یصر فاسقا (۱).

حافظ - خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما برخلاف آنچه شنیدم آقا یان علماء شیعه کتابهای ما را با دستگیره و مقاش و پارچه بر میدارند که در دستان بجلد کتاب نخورد تا چه رسد بآنکه مطالعه نمایند.

داعی - قطعاً دلیلی بر اثبات این مدعا ندارد چه آنکه ابادی مرموزی از ییگانگان و ییگانه پرستان و شیاطین داخلی پیوسته میخوانند آب را گل نموده و از نفاق مسلمانان بنفع خود بهره برداری نمایند لذا این قبیل مطالب دروغ را میسازند و انتشار میدهند که افراد مسلمین را بیکدیگر بدین کنند و نتیجه خود را ببرد.

وظیفه ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است بدستورات عالیّه قرآن مجید که از جلد در این باب میفرماید در آیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات) ان جاتکم فاسق بنیاء فقیبوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبوا علی ما قلتم نادمین (۲).

نه آنکه خود از آن دسائیر غافل باشیم اگر این دستور بزرگ نصب العین آقا یان محترم بود کلمات اعاری در شما اثر نمی نمود که امروز پشیمانی آورد.

ما کتابهای کفار و مشرکین و مرتدین را با انبر و مقاش بر نمیداریم چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بشنکریم - برخلاف فرموده شما کتابهای معتبره علماء شمارا دقیقانه مطالعه میکنیم و احادیث صحیح الأسناد آنها را

(۱) کسیکه انکار کند خبر واحد و یاس را در حالتیکه بگوید خبر واحد حیه یست پس کافر کرده است ولی اگر بگوید این خبر واحد صحیح یست یا این یاس ثابت یست کافر نباشد ولی فاسق میباشد.

(۲) هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق نکند) تا تحقیق کنید میداد یا بطن چین فاسقی از نادانی بقومی دینی رسانید و سخت پشیمان گردید.

هم قبول میکنیم اختلافات علمی و منطقی دینی بقیده و مذهب ندارد آیا شما اطلاع دارید که نوع محصلین شیعه قسمت زیادی از علوم صرف ونحو و معانی و بیان و منطق و لغت و تفسیر و کلام را از کتب و تألیفات علماء شما استفاده مینمایند پس چگونه آن کتب را با انبر و مقاش بر میدارند.

منتها بعضی از روات در احادیث منقوله شما هستند که مفدوح اند و اعتباری باقوال آنها نیست از قبیل انس و ابو هریره و سره و غیر آنها که قبلاً عرض نمودم (چنانچه بعضی از علماء خودتان هم از قبیل ابو حنیفه آنها را مرود میدانند)

ماهم احادیث منسوبه باین قبیل روات را مرود و غیر قابل قبول میدانیم. و الا کتب معتبره علمی محققین علمای شما مورد توجه ما میباشد و بالخصوص

داعی که در سیره پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه و اخذ نمودم از کتب معتبره علماء سنت و جماعت است.

در کتابخانه شخصی داعی در حدود دویست جلد از تفاسیر و کتب اخبار و علمیه و تواریخ معتبره علمای بزرگ شما خطی و چاپی موجود و مورد استفاده داعی میباشد. منتها عملاً ما حکم صرفاً ینارا داریم که میتوانیم خوب و بد آنها را تمیز داده قریب شبها و اشکالات امثال فضل راز بها و مغلطه کاری امثال ابن حجرها و روزبهانها و آئمدها و این تمیسههارا نخوریم و تحت تأثیر غلط کاریهای آنها قرار نگیریم.

و قبول فرمائید که تکمیل مراتب معرفت و یقین داعی بمقامات مقدسه ائمه معصومین و اهل بیت رسالت و درایع رسول الله ﷺ بیشتر بوسیله مطالعه کتب معتبره علماء شما گردیده.

حافظ - از مطلب دور افتادیم بفرمائید وجه دلالت این حدیث منزله بر مقصود چیست و دلالت آن از چه راحت که علی کرّم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده است.

داعی - از این حدیث شریف که بنحو تواتر بمان رسیده سه خصیصه برای امیر المؤمنین علی ثابت میشود.

یکی مقام نبوت که در معنا و حقیقت برای آن حضرت بوده - یکی هم مقام

خلافت و وزارت ظاهری آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر افضلیت آنحضرت بر تمام امت از صحابه و غیرهم .

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را بمنزله هرون معرفی نموده و حضرت هرون واجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است .

نواب - قبله صاحب پیغمبد مگر حضرت هرون برادر حضرت موسی نبی بوده است .

داعی - بلی واجد مقام نبوت بوده اند .

نواب - عجب من تاجحال نشیند بودم آیا در قرآن هم آیهایی که شاهد این

مرام باشد هست .

داعی - بلی در آیات چندی خداوند متعال نبوت آن جناب را تصریح فرموده است .

نواب - ممکن است آن آیات را جهت درک فیوضات برای ما قرائت فرمائید تا مورد استفاده ما قرار گیرد .

داعی - در آیه ۱۶۱ سوره ۴ (نساء) فرماید **اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ وَالتَّيْمِيْنَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَوْحَيْنَا اِلَى اِبْرَاهِيْمَ وَاسْمَاعِيْلَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاِسْبَاطَ وَعِيسَى وَايُوْبَ وَيُوْنُسَ وَهَارُونَ وَاسْلِمَانَ وَآدِيْنَ اَوْدَ وَ زُوْرًا (۱)** و در آیه ۵۲ سوره ۱۹ (مریم) نیز میفرماید **وَ اذْكُرْ فِی الْكِتَابِ مُوسَى اِذْ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا وَنَادِيْنًا مِنْ جَانِبِ الطُّوْلِ اِلَیْمِنْ وَفَرَّغْنَا نَجِيَّتًا وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اِخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۲)**

حافظ - پس روی این قاعده و استدلال شما محمد و علی هر دو پیغمبر و مبعوث

بر خلق بودند .

(۱) بدوستیک ما وحی کردیم بسوی تو هم چنانکه وحی کردیم بسوی نوح و انبیاء بعد از او وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و عیسی و یونس و هرون و سلیمان و داود و داود را زبور .

(۲) یاد کن دو کتاب موسی را بدوستیک بود خالص شده و رسولی پیغمبر و نداء کردیم او را از جانب طور آیین و نزدیک کردیم او را و از گویند و پیغمبریم مر او را از دست خود برادری چون هرون که صاحب مقام نبوت بود .

داعی - این قسم که شما تحریر نمودید داعی نکتم البته شما خود میدانید که

عدو و شماره انبیاء بسیار مورد اختلاف است تا یک صد و بیست هزار و بیشتر هم نوشته اند ولی تمام آنها باقتضای زمان هر دسته و فرقه ای تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام بوده اند که پنج نفر از آنها الوالعزم بوده اند حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که مقامش از همه بالاتر بوده است که همان خاتمیت میباشد .

جناب هرون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر

اثبات منازل هرونی نبوت نداشت بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بود برای علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام هم تالی تلو مقام نبوت بوده ولی استقلال در امر

نبوت نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده .

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف آنست که بامت بفهمانند همان

قسمی که هرون واجد مقام نبوت بود ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند حضرت موسی بود

حضرت علی علیه السلام هم واجد مقام نبوت و بار تبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه خاتم

الانبیاء صلی الله علیه و آله بود که این خود خصیصه عالیهای برای آنحضرت است .

این ای الحدید در شرح بیچ البلاغه ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر باین

حدیث و بیان شریف اثبات کرد برای علی بن ابیطالب علیه السلام جمیع مراتب و منازل هرونی

را از موسی و اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاء نبود هر آینه شریک در امر پیغمبری

اوهم بود ولی چنانکه آن لایبی بدنی می رساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید

علی واجد آن مقام بود لذا نبوت را استثنای نموده و آنچه ماعد ای نبوت است از مراتب

هرونی در آن حضرت ثابت است .

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در اول س ۱۹ مطالب السؤل پس از کشف

اسراری در بیان منزلت هرونی و توضیحاتی که میدهد اظهار نظر کرده و گوید :

فلخص منزلت هرون من موسی انه كان اخاه ووزيره وعضده و شريكه فی

النبوۃ و خليفته علی فومه عند سفره و قد جعل رسول الله علیاً منه بعده

المنزلة واثباتها له الا النبوة فانه استثنائها في آخر الحديث بقوله صلى الله عليه
انه لا نبى بعدى فبقي ماعدا النبوة المستثناة ثابتاً لملى عليه السلام من كونه اخاه
و وزيره وعضده و خليفته على اهله عند سفره الى تبوك و هذه من المعارج
الشراف و المدارج الازلافي فقد دل الحديث بمنطوقه و مفهومه على ثبوت
هذه المزية العلية لملى عليه السلام و هو حديث متفق على صحته (۱)

و همین کلام را این صبیغ مالکی در ص ۲۹ فصول المهمة رد یکران از اکابر
علماء شما که ذکر نام و عقیده هر یک از آنها در این وقت کوتاه شب مقتضی نیست آورده
و تصدیق این معنی را نموده اند.

حافظ - کمان میکنم این استثنا عدم نبوت است نه اصل نبوت.

داعی - خیلی بی لطفی نموده روی تبعیت از اسلاف خود ایراد وارد آوردید و
مطلب باین آشکاری را انکار نمودید و حال آنکه توجه نمودید ببیان شافعی که الحال
عرض کردم میگوید **بقی ماعدا النبوة المستثناة ثابتاً لملى**.

و این بیان خود نص است در آنکه مستثنی در حدیث شریف نبوت است نه عدم
نبوت و دیگر ضمیر منصوب و استثناء در قول او که گوید **فانه استثنائها فی آخر
الحديث بقوله: انه لا نبی بعدی** - راجع بنبوت است.

و مثل این نوع از عبارات در کتب علمای شما بسیار است که همه آنها دلائل
بر استثنای نبوت میکنند نه عدم نبوت و نظر آن کسانی که قائل بعدم نبوت شده اند
جز عناد و لجاج و تمسب چیز دیگری نبوده است **لتحجیر بالله من التعصب فی الدین**.

حافظ - کمان میکنم این ادعای شما که اگر پیغمبر ما خاتم الانبیاء بود و بنا
(۱) خلاصه از بیانات آنکه منزهات هرون از موسی آن بود که برادر و وزیر و باو و
شریک دو نبوت و خلیفه موسی بر قوش بود پس پیشتر غایت هم علی را در حدیث شریف صاحب
مقام و منزلت هرون قرار داده باشند، نبوت پس باقی میماند. برای او آنچه ماعدای نبوت است
از برادری و وزارت و خلافت او بر قوش و این خصیصه از مدارج شرافت و مدارج علیا است
برای علی علیه السلام پس این حدیث از حیث منطوق و مفهوم دلالت دارد بر نبوت این مزیة
بزرگ برای آنحضرت و این حدیثی است که عموم اتفاق بر صحت آن دارند.

بود پیغمبری بیاید علی واجد این مقام بود مخصوص بخودتان باشد و الا احدی چنین
بیانی نتموده.

داعی - این ادعا فقط از خصوصیات دعاگو و علمای شیعه نیست بلکه اکابر علماء
خودتان هم اقرار باین معنی دارند.

حافظ - کدام يك از علمای ما چنین ادعائی نموده اند اگر در نظر دارید
بیان فرمائید.

داعی - یکی از علمای بزرگ و محل وثوق علمای رجال شما ملا علی بن سلطان
محمد هروی قاری است که وقتی خبر فوت او بمصر رسید علمای مصر در حضور زیاده از
چهار هزار نفر برای او نماز غیبت خواندند صاحب تصانیف و تألیفات بسیاری است در
(مرقاة شرح بر مشکوة) و در شرح حدیث منزله گفته فيه **ایماء الی الله لو کان بعده نبیاً**
لکان علیاً یعنی در این حدیث اشاره اثبت باینکه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبیاء
پیغمبری باشد آن علی علیه السلام بود.

و از جمله علمای بزرگ شما که اقرار باین معنی نموده علامه شهیر جلال الدین سیوطی
در آخر کتاب (نفیة الوعای فی طبقات الحفاظ) با ذکر سلسله روایت تا بجای این عبدالله
انصاری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین فرمود **اما فرضی ان تکن منی بمنزلة**
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ولو کان لکنته خلاصه معنی آنکه اگر
بنا بود پیغمبری بعد از من باشد تو آن بودی یا علی.

و نیز میر سید علی همدانی قبه شافعی در حدیث دوم از موده ششم (مودة
القرنی) از انس بن مالک روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود **ان الله اصطفا علی**
الانبياء فاخترانی و اخذانی و صیا و خیرته این عمی وصی یشد عضدی کما
یشد عضد موسی باخیه هرون و هو خلیفتی و وزیر ی ولو کان بعدی لیا لکان
علی نبیا و لکن لا نبوة بعدی (۱).

(۱) بدستیکه خداوند برگزیده مرا بر انبیاء و اختیار نموده مرا (به برگزیده گم) پس اختیار
نمود مرا من وصی و برگزیده برعمم (علی) را و وصی من و معکم نبود باوای مرا هم چنانکه
معکم نبود باوای موسی را به ارادش هرون و اوست (یعنی علی) خلیفه و وزیر من اگر بنا بود
بعد از من پیغمبری هر آینه علی پیغمبر بود و لکن بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

پس با این مختصر دلائل ثابت شد که قول نبوت از برای علی فقط از ما نیست بلکه از خود رسول خداست بنا بر آنچه علماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند که بنا بر موده آن حضرت علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شمارا بشعوب آورده.

و چون از منازل و مراتب هر وی نبوت مستثنی شده باستانی متصل قطعاً ماعدای آن بشهادت علمای خودتان که ذکر نمودیم برای علی علیه السلام باقی و ثابت میماند که از همه آن منازل بالاتر منزله خلافت و افضلیت است که در خلافت هرون قرآن مجید صراحت دارد در آیه ۱۳۸ سوره ۲ (اعراف) میفرماید **وقال موسى لآخيه هرون اخفني في قومي واصلح ولا تتبع سبيل المفسدين (۱)**.

حافظ - با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هرون با برادرش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر نبوت بوده.

پس چگونه او را خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلم است شریک انسان مقامش بالاتر از آنست که خلیفه و جانشین او شود و اگر شریک را خلیفه قرار دهند او را از مقام و مرتبه خودش تنزل داده‌اند چه آنکه مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است.

داعی - يك عدّه از آقایان محترم بدون فکر و تأمل باین اشتباه رفته‌اند و حال آنکه اگر قدری فکر میفرمودید محتاج بجواب داعی نبوده خود میدانستید که نبوت حضرت موسی علی نبیسا وآله و علیه السلام با اصاله و نبوت حضرت هرون علیه السلام تبعاً نبوده کانه خلیفه آنحضرت بوده با توجه باینکه حضرت هرون با برادر بزرگوارش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر تبلیغ بوده.

چنانچه از تقاضای خود حضرت موسی معلوم میشود که از آیه ۲۷ تا ۳۳ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را می نماید که **قال رب اشرح لي صدري و ير لي افعري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي هرون (۱)** موسی برادرش هرون گفت غلبه و جانشین من باش در قوم من و راه صلاح پیش گیر و فردا اهل نسا باش.

اخی اشد به ازری و اشركه فی امری (۱).

زیرا که علی علیه السلام فقط یگانه را در مرزی بوده است که باستانی مقام نبوت خاصه در تمام مراحل کامله و صفات مخصوصه شریک با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ - پیوسته تعجب ما زیاد تر میشود که می بینیم در باره علی کرم الله وجهه چنان غلو مینمایند که عقول عقلا محو و حیران میگردد که از جمله آنها همین بجلانی بود که الحال بیان نمودید که علی کرم الله وجهه جمیع صفات و خصائص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دارا بوده. **داعی** - اولاً این نوع از گفتار غلو نیست بلکه عین واقع و حقیقت است چه آنکه خلیفه پیغمبر روی قاعده عقلانی باید در جمیع صفات مثل و مانند پیغمبر باشد.

تأیید در این ادعا ما تنها مدعی این معنی نیستیم بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبره خود اقرار باین معنی دارند.

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر و عالم فاضل سید **علی در جمیع صفات شریک و معاتل پیغمبر بود** احمد شهاب الدین که از فضول علماء شما میباشد در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل مشروحاً باین معنی اشاره نموده و باین عبارت گوید:

ولا یخفی ان مولانا امیر المؤمنین قدس الله بانی فی کثیر بل اکثر الخصال الرضیة والفعال الزکیة و عباداته و احواله العلیة و قد صبح ذلك له بالاخبار الصحیحة والاثر الصریحة ولا یحتاج الی اقامة الدلیل والبرهان ولا یفتقر الی ابضاح حجة و بیان و قد بعد بعض العلماء بعض الخصال لامیر المؤمنین علی النبی هو فیها نظیر سیدنا النبی الامی (۲).

(۱) پروردگارا گدازه گردان برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا که تبلیغ و حالت امت و بکشاکش را و از زبان من تا بهشته کلمات مرا و قرار بده برای من و زبری اؤ کسان من که آن هرون برادر من باشه و معکم گردان بوی پشت مرا و هر یک ساز او را بامن دو امر من (که تبلیغ و حالت است).

(۲) پوشیده و پنهان می باید آنکه مولای ما امیر المؤمنین (علیه السلام) شیاعت دارد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیشتر احوال و خصال و افعال و زکیه او عادات و عبادات و احوال علیه آنحضرت و بصفت پیوسته این معنی باخبار صحیحه و آثار صریحه که احتیاجی به دلیل و برهان خارجی ندارد و محتاج توضیح حجة و بیان نمی باشد بعضی از علما. بعضی از آن خصال صیحه را بشماره آورده اند که در آن خصال صیحه علی علیه السلام نظیر بیشتر عام صلی الله علیه و آله است.

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند و نظیره فی الطهارة بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیزهبنکمم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً یعنی علی نظیر پیغمبر است در طهارت بدلیل آیه تطهیر (که در باره پنج من آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده).

و نظیره فی آیه ولی الامة بدلیل قوله انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یتقون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون و نظیر آنحضرت است در آیه مزبوره از حیث ولایت بر امت بدلیل انما ولیکم الله الفخ (که باتفاق فریقین در باره علی علیه السلام نازل گردیده) (چنانچه در همین کتاب شرح مفصل آمده).

و نظیره فی الاداء و التبلیغ بدلیل الوحي الوارد علیه يوم اعطاء سورة برائت نظیره فنزل جبرئیل قال لا تؤدیها الا انت اومن هو منک فاستعادهها منه فاداهها علی رضی الله تعالی عنه فی الموسم.

یعنی نظیر آنحضرت است در آداء رسالت و تبلیغ دین بدلیل موضوع سوره برائت و نزول بر خاتم الانبیاء علیه السلام (که آنحضرت آیات سوره برائت را داد به ای بکر یرد در موسم حج بر اهل مکه قرائت نماید (چنانچه در همین کتاب ثبت گردید). که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد آداء رسالت نمیتواند بنماید مگر خودت یا کسیکه از تو باشد پس آنحضرت آیات سوره برائت را از ای بکر گرفت بامر خدای تعالی و بلی علیه السلام داد که در موسم حج آداء نمود.

و نظیره فی کوله مولی الامة بدلیل قوله صلوات الله علیه من گنت مولاه فهذا علی مولاه.

و نظیر آنحضرت است در مولای امت بودن بدلیل فرموده رسول اکرم صلوات الله علیه (در غدیر خم چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیدم) که هر کس را من اولی بتصرف در امر او هستم پس این علی اولی بتصرف در امر او میباشد.

و نظیره فی مماثلت تقیهم و ان نفسه قامت مقام نفسه و ان الله تعالی

اجری نفس علی مجری نفس البنی صلی الله علیه و سلم فقال : ومن حاجک فیہ من بعد ما جاک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساونا و نسا لکم و انفسنا و انفسکم.

و نظیر آن حضرت است در اتحاد نفسانی که نفس علی علیه السلام قائم مقام نفس رسول الله صلوات الله علیه میباشد چنانچه خداوند در آیه میامله (باتفاق فریقین چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیدم) علی را بمنزله نفس آن حضرت قرار داده.

و نظیره فی فتح باب فی المسجد کفتح باب رسول الله و جواز دخول المسجد جنباً کحال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی السواء.

و نظیر آنحضرت است در فتح باب او در مسجد مثل فتح باب رسول الله صلوات الله علیه (که بامر پیغمبر تمام درهای خانه که بمسجد باز بود بسته شد الا در خانه پیغمبر و علی و جواز ورود در مسجد در حال جنابت مانند رسول خدا صلوات الله علیه).

(همه ای در برادران اهل تسنن پیدا شد سؤال نمودیم که چه شده آقایان بحرف آمدید).

فواب - اتفاقاً همین جمعه گذشته که بمسجد جهت آداء نماز رقیتم جناب حافظ در خطبه با نقل آحادی این فتح باب مسجد را اختصاص بخلیفه ای بکر رضی الله عنه دادند حال که شما فرمودید اختصاص بعلی کرم الله وجهه دارد اسباب تحیر حاضرین گردید و این گفتگوها مربوط باین قضیه است متمنی است حل معما فرمائید.

داعی - (رو بجناب حافظ) آیا چنین بیانی فرمودید.

حافظ - بلی چون در احادیث صحیحه ما وارد است از صحابی ثقه و عدل ابو هریره رضی الله عنه که رسول مکرّم صلوات الله علیه امر فرمود که تمام درهائی که بمسجد باز بود بستند مگر در خانه ای بکر رضی الله عنه را که فرمود ای بکر از من و من از ای بکر میباشد.

داعی - لایب بنظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که در مقابل هرفضیلتی که از خصائص مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بشمار آمده حدیثی

بوسیله ابادی مرموز و کاسه لیسهای سفر معاویه مانند ابوهیره و مغیره و عمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عمل را هم نمودند و بکریون هم روی حب و علاقه مرقط که بخلیفه ای بکر داشتند آن احادیث را تقویت نمودند چنانچه ابن ابی الحدید در جلد اول و مخصوصاً در ص ۱۷ جلد سوم شرح نهج البلاغه این وقایع را مشروحاً نقل نموده و گوید از جمله احادیث موضوعه حدیث (سد ابواب است بجز باب ای بکر) بدیهی است این حدیث موضوع در مقابل احادیث صحیحیه متکثره ای است (که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که بنحو تواتر و اجماع ثابت آمده) در کتب صحاح معتبره اکابر علماء خودتان باقی باشد یا اینکه از احادیث صحیحیه است نقل نموده. مانند که تمام درهای خانههای مردم را بمسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر خداوند بست مگر در خانه علی علیه السلام را.

نواب- چون این وقعه مورد اختلاف قرار گرفته جناب حافظ میفرماید از خصائص ای بکر رضی الله عنه است عالی جناب میفرماید از خصائص مولانا علی کرم الله وجهه می باشد چنانچه ممکن است بعضی اسناد از کتب معتبره ما اشاره فرمایند تا شنوندگان با اسناد جناب حافظ مطابقت نموده انتخاب احسن نمایند.

داغی- امام احمد حنبل در ص ۱۷۵ جلد اول و ص ۲۶ بامر پیغمبر تمام درهای خانهها بمسجد بسته شد جلد دوم و ص ۳۶۹ جلد چهارم مسند و امام ابو عبد الله حنبل نسائی در سنن و ص ۱۳ و ۱۴ خصائص العلوی و حاکم نیشابوری در ص ۱۱۷ و ۱۲۵ جلیسم مستدرک و سبط ابن جوزی در ص ۲۴ و ۲۵ تذکره بایانات مشروحی اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمدی نمایند و ابن اثیر جزیری در ص ۱۲ اسنی المطالب و ابن حجر مکی در ص ۲۶ صواعق و ابن حجر عسقلانی در ص ۱۲ جلد ۷ فتح الباری و طبرانی در اوسط و خطیب بغداد در ص ۲۰۵ جلد ۷ تاریخ خود و ابن کثیر در ص ۳۴۲ جلد هفتم تاریخ خود و متقی هندی در ص ۴۰۸ جلد ششم کنز العمال و هیشمی در ص ۱۱۵ جلد نهم مجمع الزوائد و محب الدین طبری در ص ۱۹۲ جلد دوم ریاض این ابی الحدید در ص ۴۵۱

جلد دوم شرح نهج حافظ ابو نعیم در فضائل الصحابه و ص ۱۵۳ جلد ۴ حلیه الاولیاء و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و جمع الجوامع و خصائص الکبری و ص ۱۸۱ جلد اول ثلثی المصنوعة و خطیب خوارزمی در مناقب و حموی در فرائد و ابن منازلی در مناقب و مناوی مصری در کنوز الدقائق و سلیمان بلخی حنفی در ص ۸۷ یشایع الموده باب ۱۷ را اختصاص بهمین کادّه و شهاب الدین قسطلانی در ص ۸۱ جلد ششم ارشاد الساری و حلی در ص ۳۷۴ جلد سوم سیره الحلیه و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبار صحابه از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و برهه بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم بمبارات مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده اند که امر فرمود تمام درهای مسجد را بستند مگر در خانه علی علیه السلام را و مخصوصاً بعضی از اکابر علمای شما برای مزید ینائی فریب خوردگان آموها و بکریون و غیره توضیحات کاملی داده اند مانند محمد بن یوسف کنجی شافعی که باب ۵۰ کفایت الطالب را اختصاص بهمین موضوع داده و بعد از نقل احادیث مستند ینائی دارد باین عنوان که هذا حدیث عال آنگاه گوید چون عده ای از درهای منازل اصحاب بمسجد باز میشد رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی نمود ورود و توقف در مساجد را در حال حیض و جنابت لذا امر فرمود تمام درهای منازل را بمسجد مسدود نمودند الا در خانه علی علیه السلام را باز گذارند باین عبارت که **سدوا الابواب کلها الا باب علی بن ابيطالب و اوما یدیه الی باب علی علیه السلام** . یعنی تمام درها را ببندید مگر در خانه علی را باز بگذارید و بدست مبارک اشاره نمود بدرخانه علی علیه السلام پس از آن گوید این اباحه و ورود و توقف در مسجد در حال جنابت خصیصه ای بود برای علی علیه السلام و لکن این عمل دلیل بر آن نمی باشد که هر جنبه حاشی می تواند در مساجد ورود و توقف نماید اما خص بذلك لعلم المصطفی بانه یبحر من النجاسة هو و زوجته فاطمة و اولاده صلوات الله علیهم و قد نطق القرآن بظهورهم فی قوه عز و جل انما یرید الله الخ .

ماحصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را باین معنی خصیصه عظمی برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی و فاطمه و اولادهای آنها متحرری و دور از نجاست اند چنانچه آیه تطهیر تصریح باین معنی دارد که آن خاندان جلیل منزله از جمیع ارجاس و نجاسات اند.

باتوضیح کاملی که این عالم شافعی داده جناب حافظ مقایسه کنند با خبری که نقل نمودند اگر دلیلی بر طهارت آبی بکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبره ما آن خبر را نقل نمایند.

و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین خود اشاره باین معنی نموده اند در باب آنکه جنب حق ورود و توقف در مسجد ندارد که رسول اکرم فرمود **لا ینبی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انما وعلی (۱)**.

این نوع از اخبار با اسناد معتبره ثابت میکند صد جمیع ابواب مکر باب علی علیه السلام را زیرا اگر غیر از باب پیغمبر و علی باب دیگر بازمی بود بایستی جایز باشد که غیر از آن در بزرگوار (ع و علی علیه السلام) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند و حال آنکه آنحضرت صریحاً میفرماید **لا ینبی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انما وعلی**.

پس این اخبار برهان قاطع است که بخاری و مسلم هم نقل نموده اند و رد اخباری که امویها و بکریون و دیگران نقل نموده اند که فتح باب برای دیگران بوده است.

و بالقطع والیقین مسلم است که فتح باب در مسجد از خصایص علی علیه السلام بوده است اجازه بدهید برای خاتمه عرایض در این باب حدیثی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب برستان برسانم که حاکم در ص ۱۲۵ جلد بیسم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۵۶ ص ۲۶۰ ینابیع الموده نقل از ذخایر المعقبی امام الحرم از مسند امام احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی درس ۲۶۱ مناقب و ابن حجر درس ۷۶ (۱) سزاوار نیست برای احدی که جنب شود در مسجد مگر من و علی.

سواحق و سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن اثیر جزری در اسنی المطالب و دیگران نقل نموده اند بمختصر کم و زیاد در الفاظ که خلیفه گفت **لقد اوتی (علی) ابن ایطالب ثلاث خصال لان لکون لی واحدة منهن احب الی من حرم النعم زوجة النبی صلی الله علیه و سلم بنته و سد الابواب الایابه و سکنه المجد مع رسول الله یحل له فی ما یحل له و اعطاه الراية يوم خیبر (۱)**.

کمان میکنم حل معما برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عذری باقی نماند جناب حافظ هم کاملاً روشن شدند.

خوبست بر کردیم بگفتار اولیه و قیة بیانات سید شهاب الدین که در آخر تحقیقات خود گوید **ومن تتبع احواله فی الفضائل المخصوصة و تفحص احواله فی الشمال المنصوصة یعلم انه کرم الله تعالی وجهه بلغ الغایة فی القفاء آثار میدنا المصطفی و الی النهایة فی اقتباس انواره حیث لم یجد فی غیره مقتضى - انتهى (۲)**.

این نمونه ای از بیانات و اعتراف علماء خودتان بود راجع بمقامات عالی و فضایل مخصوصه مولانا و مولی الموحیدین امیر المؤمنین علی علیه السلام تا آقایان بدانند که داعی هیچگاه غلو نموده و ادعای بی مغز نمی نماید بلکه جامعه شیعیان من السلف الی الخلف می دلیل و برهان بیانی نمی نمایند تمام دلائل و براهین ما همانستکه مبده و اساسش نزد شماها و در کتب معتبره خودتان میباشد.

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام و مردم بی خبر میشینید روی عادت تبعاً للاسلاف

(۱) هر آینه بتحقیق عطا شده بی بی ابی طالب سه غصبت که اگر یکی از آنها پیرای من بود بهتر بود برای من از حیوانات سرخ مو ۱ - نزدیک نمود پیشتر باو دختر خود را ۲ - و تمام دهرای (مسجد را) بست مگر در (خانه) او را آرام گرفت بایشیر در مسجد حلال بود در مسجد برای او چیزی که حلال بود بر پیشتر ۳ - و عطا نمود باو پرچم (اسلام) را در روز خیبر.

(۲) اگر کسی تتبع و تفحص در احوال آنحضرت بنماید می بیند که در بسیاری از افاضل مخصوصه و شامال منصوصه شباهت تام با رسول الله صلی الله علیه و آله داده که غیر از او احدی افتخار این خصایص را ندارد.

برای حفظ مقامتان تنها قاضی رفته رطب و یا بسها بهم بافته تمهتها میزید و امر را بر آنها مشتبه مینماید.

پس از این مقامی که ذکر شد ثابت گردید که علی علیه السلام در جمیع جهات نظیر و شریک رسول الله صلی الله علیه و آله بوده کما آنکه هرون نسبت بحضرت موسی علیه السلام بوده فلذا چون موسی هرون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق باین مقام و افضل از همه دید از پروردگار متعال درخواست نمود که او را شریک امر من قرار بده که وزیر من باشد.

همین قسم هم خانم الانبیاء علیهم السلام چون در میان تمام امت از علی قابل ولایت و احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد لذا از خداوند متعال درخواست نمود همان قسمی که هرون را وزیر و شریک موسی قرار دادی علی را وزیر و شریک من قرار بده.

نواب - قبله صاحب آیا در این باب اخباری هم رسیده.

داعی - بلی علاوه بر اجماع شیعیان در کتب معتبره خودتان هم اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

نواب - چنانکه ممکن است از آن اخبار برای ما قرائت فرمائید خیلی ممنون خواهیم شد.

داعی - دعا گو حاضرم چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره بعلما آنها)

حافظ - مانعی ندارد چون نقل حدیث و همچنین استماع آن عبادت است.

تقاضا نمودن پیغمبر علی را
برای وزارت خود

داعی - ابن مغازلی قاضی شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در تفسیر درالمنثور و امام اصحاب حدیث احمد نعلبی در تفسیر کشف البیان و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه ضمن نزول آیه ولایت و نیز در ص ۱۴ نقل مینمایند از ابی ذر غفاری و اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) که گفتند: روزی نماز ظهر را در مسجد بجای آوردیم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر بوده سائلی برخاست سؤال نمود

احدی باو چیزی نداد علی علیه السلام در رکوع نماز بود با دست اشاره بانگشت خود نمود سائل انگشت را از انگشت او بیرون آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله دید آن قضیه را پس سر مبارک بسمت آسمان بلند نمود عرض کرد اللهم ان اخي موسى سئلك فقال رب اشرح لي صدري و يسر لي امري - الایة الی قوله - و اشرک فی امری فانزل علیه قرآنا ناطقا سنده عضدک باخیک و نجعل کما سلطانا فلا یصلون الیکما یعنی پروردگارا برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت خدایا کشاده گردان برای من سینه مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت) تا آنجا که گفت شریک ساز برادرم هرون را در کار من پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که بموسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و بهم دستی و وزارت برادرت هرون باز تو را بسیار قوی میگردانیم و بشما در عالم قدرت و حکومت مینعیم که هر کز بشما دست نیابد.

آنکه عرض کرد: اللهم و انا محمد صلیک و نیک فاشرح لی صدري

و یسر لی امری و اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اشد به ازری.

یعنی پروردگارا من بجهت برگزیده و پیغمبر توهستم پس کشاده گردان سینه مرا و آسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من که آن علی علیه السلام باشد قوی گردان بوجود او بشت مرا.

ابی ذر گوید بخدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود جبرئیل نازل شد و آیه انا ولیکم الله و رسوله الخ - را بر آنحضرت قرائت نمود انتهی.

معلوم شد دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب و علی علیه السلام (مانند هرون برای موسی) بوزارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برقرار گردید.

و بجهت بن طلحه شافعی در ص ۱۹ مطالب السؤل با شرح مفصلی اشاره باین معنی می نماید.

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب منقبه المطهرین و شیخ علی جفری در کنز البراهین و امام احمد بن حنبل در مسند و سید شهاب الدین در توضیح الدلائل

و جلال الدین سیوطی در در المنثور و دیگران از اکابر علمای شما که بواسطه ضیق وقت از ذکر نام آنها خود داری میشود در مصنفات و مؤلفات خود این حدیث را نقل نموده اند بعضی از اسماء بنت حبیب (زوجه ای بکر) و بعضی از دیگران صحابه تا میرسد به ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که گفت اخذ رسول الله (ص) یدنی و ید علی بن ابیطالب فصلی اربع رکعات یعنی رسول خدا ﷺ دست من و علی را گرفت پس چهار رکعت نماز گذارد آنگاه دست بسوی آسمان بلند نموده عرض کرد اللهم سئلكم موسی بن عمران و انا محمد اسئلكم ان تشرک لی صدق و تیسر لی امری و تحل عقدی من لسانی یفتقها قولي و اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اشد به ازری و اشركه فی امری پروردگارا موسی بن عمران از تو سؤال نمود (برادرش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت) منهم که عهد هستم درخواست مینمایم که کشفاده کردانی سینه مرا و آسان نمایی امر مرا و باز نمایی گره را از زبان من تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من و زیری از اهل من و آن علی بن ابیطالب است محکم کن باو پشت مرا و شریک قرار بده او را در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد).

ابن عباس گفت صدای منادی را شنیدم که گفت یا احمد قد اوتیت ماسئلت یا احمد بتو عطا کردیم آنچه سؤال نمودی آنگاه رسول اکرم ﷺ دست علی را گرفت فرمود دستها را بسوی آسمان بردار و از خدای خود درخواست بنما که چیزی بتو عطا فرماید پس علی دستها را بلند نموده عرض کرد اللهم اجعل لی عندک عهداً واجمعی عندک ودا پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودت را پس جبرئیل نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سورة مریم) را آورد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا (۱).

(۱) آنگاه که ایمان آوردند و نیکو کار شدند خدای رحمان آنها را محبوب میگرداند (پس محبت و مودت آن را در دلهای مسلمانان بگذارد).

اصحاب از این قضیه تعجب نمودند رسول اکرم ﷺ فرمود مما تعجبون ان القرآن اربعة ارباع فریع فینا اهل البیت خاصاً و ربع حلال و ربع حرام و ربع فرائض و احکام و الله انزل فی علی (ع) کرائم القرآن.

از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار قسمت است يك ربع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و يك ربع قرآن حلال و يك ربع حرام و يك ربع فرائض و احکام است بخدا قسم نازل گردیده در باره علی کرائم قرآن مجید انشی.

شیخ - بر فرض سحت حدیث اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه همین حدیث در باره دو خلیفه عظیم الشأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صادر گردیده چنانچه قرعه بن سوید از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول الله فرمود ابوبکر و عمر متی بمنزلة هرون من موسی ؟؟

داعی - اگر آقایان قدری فکر می نمودند و برجال رواات مراجعه مینمودند خود را بزحمت نمایند اخذ کنند که گاهی بقول آمدی و گاهی بقول قرعه کذاب جعل استشهاد نمایند و حال آنکه اکابر علماء خودشان او را مردود و احادیث منقولہ او را غیر قابل قبول آورده اند خصوصاً علامه ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه حالات قرعه بن سوید و عمار بن هرون منکر این حدیث گردیده و گوید هذا کذب پس وقتی قرعه مردود علماء خودشان گردید حدیثی هم که از او نقل گردید مردود میباشد.

بر فرض تسلیم آقایان مطابقه کنید روایت قرعه را با سلسله روایتی که ما نقل نمودیم از اکابر علماء خودشان گذشته از جمیع علماء شیعه که بنحو توان مسلّم نقل نموده اند آنگاه متصفانه قضاوت کنید که کدامیک از این دو حدیث قابل قبول است.

(سخن که با اینجا رسید بساعتها نظر کرده گفتند ما خیلی سرگرم صحبت شدیم) (و از خود غافل مدتی است شب از نصف گذشته خوب است بقیه حرفها در همین موضوع) (بماند برای فردا شب برخاستند شب بخیر گفته سلامت تشریف بردند).

جلسه پنجم

لیله شنبه ۲۷ رجب ۱۴۴۵

(اول شب آقاییان با جماعت بیشتر تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه)
(و صرف چای جناب حافظ اقتتاح کلام نمودند).

حافظ - امروز مدتی در اطراف بیانات ریشب شما فکر می نمودم بالاخره باین نتیجه رسیدم که شما ماشاءالله بسیار طلیح اللسان هستید علاوه بر آنکه سحر بیان دارید میخواید با حسن بیان و شایع ویر کهای زیاد برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار از بیان مبارک در این حدیث منزله اثبات خلالت بلا فصل علی کرم الله وجهه بوده است و حال آنکه این حدیث جنبه خصوصی داشته و در سفر غزوه تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن نمیباشد.

**کلمه منزله افاده
عموم میکند**

داعی - اگر این اشکال را یکی از آقاییان اهل مجلس مینمودند تعجبی نداشت ولی از مثل شما خیلی تعجب است با اینکه اهل لسان و عالم

به ادبیات عرب و مبانی اصولی هستید چرا چنین بیانی مینمایید و حال آنکه خود میدانید استثناء و مستثنی منه در کلمات متعارفه اهل لسان در هر مورد دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف بالخصوص کلمه منزله مضاف بسوی عَلم بالقطع و الیقین افاده عموم میکند بدلیل صحت استثناء از آنکه **إِلَّا أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهَا** بعدی باشد که استثناء متصل است.

علاوه بر این میدانید که اصولیین تصریح کرده اند بر اینکه اسم جنس مضاف افاده عموم میکند خصوصاً زمانی که محلی بالف و لام باشد پس لفظ منزله که در کلام آنحضرت مضاف بسوی عَلم است مفید عموم میباشد.

گرچه بعضی از علماء بر خلاف این عقیده رفته اند ولی علماء بزرگ و کملین از اکابر اصولیین بر عقیده ما هستند که مفرد مضاف بمعرفه بنا بر اصح برای عموم است و در

این حکم فرق نیست بین آنکه معرفه علم باشد یا ضمیر و وجود استثناء شرط دلالت بر عموم نیست بلکه صحت استثناء کافی در عموم است.

پس بنا بر این **أَنْتَ مَنِّي** بمنزله **هَرُونَ مِنْ مُوسَى** **إِلَّا أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهَا** بعدی دلالت بر عموم میکند و جمله **لَا بُدَّ لَهَا** بعدی حمل بر معنی است که **إِلَّا التَّبَوُّة** باشد و قاعده حمل بر معنی از قواعد معروفه و معمول بها است و در کلمات فصحاء و بلغاء نظاماً و بشرأ شایع است.

حافظ - گمان میکنم اگر جنابعالی قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که **إِنَّهُ لَا بُدَّ لَهَا** بعدی جمله خبریه است و او را از منازل هرون مستثنی نمیتوان کرد گذشته از اینها خروج از صراحت و حمل بر معنی و حذف کلمه نبوت چرا.
داعی - بی لطفی نمودید که از در جدال وارد شدید و از شخص شریف شما انتظار جدال نمیرود اگر قدری تفکر در جملات اولیه بنمایید جواب جمله خبریه عرض شد. و اما اینکه فرمودید چرا حمل بر معنی نموده و بلفظ ظاهر اداء حقیقت نمودند خودتان بهتر میدانید و عمداً سهو میکنید چه آنکه در نظر علماء علم بیان شایع است که جهت ایجاز در کلام و حسن بیان حذف کلمه مینمایند و در آیات و کلمات بلغاء و فصحاء شواهد بسیاری موجود است که شما خود دانای بآنها هستید.

علاوه ما وقتی احتیاج بتحقیق داریم که در اخبار کلمه نبوت نیامده باشد و حال آنکه مکرر آن حضرت با کلمه نبوت اثبات این مقام را از برای علی علیه السلام نمودند و گاهی چه ایجاز در کلام و حسن بیان با حذف کلمه نبوت اظهار مرام نمودند.

در بعضی اوقات با جمله **إِنَّهُ لَا بُدَّ لَهَا** بعدی و حذف کلمه نبوت و گاهی با بیان ظاهر کلمه **إِلَّا التَّبَوُّة** اثبات حقیقت نمودند.

چنانچه علماء بزرگ خودتان هر دو را ضبط نمودند برای نمونه چند خبری را ذکر می نمایم تا حجت تمام شود.

محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷۰ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی

در باب ۶ ینایع الموده.

و این کثیر در تاریخ خود از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط ابن جوزی در ص ۱۶ تذکره از مسند امام احمد و مسلم و غیر آن از ابی برده و امام احمد حنبل در مناقب و ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (که از ارباب صحاح سه است) در خصائص العلوی چهار حدیث باسناد خود از اسعد بن ابی وقاص و عایشه از پدرش و خطیب خوارزمی در مناقب از جابر ابن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **اما لرضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسى** **آلَا النبوۃ (۱)**.

و میر سید علی همدانی در مودعه ششم از مودعه القری حدیثی از انس ابن مالک نقل میکند (که شب گذشته تمام حدیث را عرض کردم) ^(۲) در آخر آن حدیث میفرماید **ولو کان بعدی نبیا لکان علی نبیا ولكن لا نبوة بعدی**.

کمان میکنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغالطه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است نعم نبوت.

و باین حدیث معتبر ثابت است همان قسمی که موسی علیه السلام کلیم الله صلی الله علیه و آله در غیبت چهل روزه امر امت را بخودشان و انگذارد و هرون را که افضل از همه بنی اسرائیل بود خلیفه و وصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان او مختل نگردد.

پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستوراتش اتم و قوانینش تا روز قیامت باقی و پایدار است بطریق اولی باید مردم جاهل را بخودشان و انگذارد و مردم نادان را حیران ننماید و شریعت را بدست جهال نهد تا هر کس بمیل خود در او تصرفات نماید یکی برای و قیاس عمل نماید دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت بدست راه زنان افتاده پاک ملت حنیف و ساده ای را بهفتاد و سه قسمت تقسیم نمایند.

فلذا در این حدیث شریف میفرماید علی از من بمنزله هرون است از موسی یعنی جمیع منازل هرون را برای آنحضرت ثابت نموده که از جمله افضلیت آنحضرت

(۱) آیا دانی پستی اینکه پاشی از من بمنزله هرون از موسی مگر نبوت و پیغمبری را.

(۲) رجوع شود به ۲۹۷ ص ۲۹۷ همین کتاب.

بر تمام صحابه و امت و تعیین مقام وزارت و خلافت است یعنی همان قسمی که هرون را موسی در غیبت خود خلیفه قرار داد علی علیه السلام هم در غیبت من خلیفه من است.

حافظ - آنچه در عظمت این حدیث فرمودید بالاخر از آنست که تصور شود ولی کمان میکنم اگر قدری تفکر فرمائید تصدیق نمائید عمومیتی در این حدیث نیست چون فقط اختصاص بفزوه تبوک دارد که برای مدت معینی رسول خدا صلی الله علیه و آله سیدنا علی کریم الله وجهه را خلیفه خود قرار داد.

داعی - این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث حدیث منزلت در دعوات قطعه در غزوه تبوک آمده بود در صورتیکه جملات این حدیث در متعدده غیر از تبوک دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان دُر بار پیغمبر وارد شده با عظمت شنیده شده.

که از جمله در مواخات اول که در مکه معظّمه بین مهاجر و انصار ایجاد برادری نمود و مرتبه دوم در مدینه منوره که علی علیه السلام را برادری بر کردید فرمود **انت منی بمنزلة هرون من موسى** **آلَا لانی بعدی**.

حافظ - بیان عجیبی است که تا کنون آنچه دریده و شنیده ام حدیث منزلت در غزوه تبوک بوده که پیغمبر علی را جا گذارد و آن حضرت دلشنگ شد پیغمبر برای رفع دلشنگی آتشبار این کلمات را فرمود کمان میکنم شما در میانان اشتباه فرمودید.

داعی - خیر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم علاوه بر اتفاق علماء شیعه در بسیاری

از کتب معتبره علماء خودتان نقل کرده اند از جمله مسعودی (مقبول القول فریقین) درس ۴۹ جلد دوم مروج الذهب و حلبی درس ۲۶ و ۱۲۰ جلد دوم سیره الحلبیه و امام عبدالرحمن نسائی درس ۱۹ خصائص العلوی و سبط ابن جوزی درس ۱۳ و ۱۴ تذکره و سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینایع الموده از مسند امام احمد حنبل و عبد الله بن احمد در زوائد مسند و خوارزمی در مناقب این حدیث را نقل نموده اند حتی در مواردی غیر از مواخات که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمیدهد.

پس آقایان تصدیق فرمائید که این حدیث شریف جنبه خصوصی نداشته بلکه عمومیت او ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باین وسیله هر کجا مقتضی دیدن خلافت علی را بعد از خود باین عبارت که **علی منی بمنزلة هرون من موسى الا الله لا نبی بعدی** تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوة تبوک بوده.

حافظ - چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبه عمومی تلقی نموده و علی را بعنوان خلافت شناخته مع ذلک بعد از آنحضرت مخالفت نموده و دیگر را بعنوان خلافت پذیرفته و با او بیعت نمودند.

داعی - برای جواب شما مطالب و شواهد بسیار حاضر دارم ولی بهترین برهان که مناسب مقام است همانا قضیه جناب هرون است که حضرت موسی علیه السلام بصراحت آیات قرآن مجید جناب هرون را خلیفه و جانشین خلیفه قرار دادن حضرت موسی خود قرار داد بنی اسرائیل را جمع نمود (که برادر خود هرون را و فریب طبق بعضی از اخبار هفتاد هزار نفر بودند) و به دادن سامری بنی اسرائیل را آنها تأکید نمود اطاعت امر هرون را که خلیفه بگوساله پرستیدن و جانشین او میباید آنکاه بکوه طور بهمیانی پروردگار رفت هنوز یکماه تمام نشده بود که فتنه سامری برپا شد انقلاب و اختلاف کلمه در بنی اسرائیل ظاهر گردید سامری گوساله طلارا جلوه داده بنی اسرائیل فوج فوج هرون خلیفه ثابت الخلافة حضرت موسی را گذارده اطراف سامری حقه باز را گرفته طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاک نژاد که از حضرت موسی شنیده بودند که فرمود هرون در غیاب من خلیفه من است اطاعت امر او را نموده مخالفش ننماید. باغواهی سامری گوساله پرست شدند هر چند جناب هرون نالید و آنها را منع از آن عمل شنيع نمود گوش نداده بلکه در سدو قتلش برآمدند چنانچه آیه ۱۴۹ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هرون پیرا درش حضرت موسی در موقع برکشتن درد دل نمود که **ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی**

یعنی آنها مرا خار و زیون داشتند (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیک بود مرا بقتل رسانند.

شمارا بخدا آقایان قدری از تعصب خارج و انصاف دهید این عمل بنی اسرائیل و عمره از اوامر حضرت موسی و تنها گذاردن خلیفه منصوص او جناب هرون را و باغواهی سامری بازیکر گوساله پرست شدن دلیل بر جلال خلافت هرون و حقانیت سامری و گوساله ساخته اومیباشد.

آیا عملیات جهال و هواپرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر خلافت هرون حق بود و مردم از حضرت موسی نصی دربار او شنیده بودند هرگز او را تنها نمیکذارند و بدنبال سامری و گوساله او نمیروند.

قطعا خودتان میدانید که مطلب برخلاف اینست جناب هرون بحکم قرآن مجید خلیفه منصوص حضرت موسی بود بنی اسرائیل نص صریح را از لسان خود آن حضرت درباره او شنیده بودند منتها بعد از غیبت حضرت موسی وقت بدست سامری بازیکر افتاد گوساله طلارا ساخته عالما عامدا بنی اسرائیل را اغوا نمود آنها را با علم باینکه جناب هرون خلیفه جانشین حضرت موسی میباشد روی نفهمی یا مقاصد دیگر در پی سامری رفته و جناب هرون را تنها و متروک گذارند!

هم چنین بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله همان مردمی که مکرر از آنحضرت صراحة و کتایه شنیده بودند علی علیه السلام خلیفه من میباید همان قسمی که جناب هرون خلیفه موسی بود. علی را رها نموده روی هوای نفس و حب جاه و بعضی روی عداوت باینی هاشم و جمعی از جهت حق و کینه و حسد و بغضی که نسبت بشخص علی علیه السلام داشتند تشکیلات خصوصی دادند چنانچه امام غزالی در اول مقاله چهارم سر الماعین اشاره باین معنی نموده و صریحا میفرماید حق را پشت سر انداخته برکشتند بجایات اولیه (۱)

(۱) رجوع شود بجله نهم همین کتاب حین عبارت غزالی در ضمن حدیث غیر غم نقل گردیده.

بهین جهت شباهت تام بین هرون و امیر المؤمنین بود که محققین از علماء و مورخین خودتان مانند ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبہ باہلی دینوری قاضی معروف دینور در ص ۱۴ جلد اول الامامة والسياسة قضیة سقیفه را مفصلاً مینویسد تا آنجا که گوید وقتیکہ آتش بر دزدان در خانه علی و بائیدید و فشار آن حضرت را بمسجد آوردند و گفتند بیت کن والا کردت را میزیم خود را بقیبر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی کہ خداوند در قرآن از قول هرون بموسی نقل نموده کہ ان القوم استضعفونی و کادوا يقتلوننی.

کانه يك جهت آنکه پیغمبر ﷺ علی را در این حدیث شبیه بهرون مینماید آنست کہ برساند بامت کہ همان معامله ای که بنی اسرائیل در غیاب موسی با جناب هرون نمودند بعد از وفات من با علی مینمایند.

لذا علی رضی الله عنه هم برای اثبات این معنی وقتی فشار امت و سیاست بازی بازیگران را دید کہ تا پای قتل او ایستاده اند خطاب بقیبر مبارک پیغمبر همان آیه ای را قرائت نمود کہ خداوند از درد دل هرون بموسی خبر داده.

(اهل مجلس سرها بر زیر انداخته بحالت بہت دقایق با سکوت گذشت)

نواب - قبلہ صاحب اگر خلافت علی بن ابیطالب کرم الله وجہہ ثابت بودہ چرا پیغمبر باین الفاظ و اشارات و کنایات میفرمودہ و صریحاً بنام خلافت آنجناب را معرفی نموده کہ بفراست علی خلیفہ من است تارہ عنری نماند.

داعی - عرض کردم کہ رسول اکرم ﷺ بہر دو جهت بیان حقیقت نموده والا احادیث صریحہ بخلاف در کتب معتبرہ خودتان ہم بسیار ثبت است ولکن این نوع از کنایات لطافتش از صراحت بیشتر است و اهل ادب میدانند کہ **الکتابہ ابلاغ من النصیر** - آنہم این قسم از کتابہ کہ يك عالم معنی در او مستتر است.

نواب - ممکن است از احادیث مصرحہ ای کہ میفرمائید در کتب علمای ما میباشد راجع بامر خلافت اگر حاضر دارید ما را مستقیض فرمائید تا کشف حقیقت شود زیرا مکرر بما گفته اند ابدأ حدیثی کہ صراحت بر خلافت آن جناب داشته باشد وجود ندارد.

داعی - احادیث مصرحہ بنام خلافت مولانا امیر المؤمنین در کتب معتبرہ شما بسیار است ولی باقتضای وقت مجلس بیعضی از آنہا کہ در حافظہ خود حاضر دارم اشارہ مینمایم.

اہم از ہمة احادیث حدیث الدار است از جہہ آنکہ اولین روزی کہ خاتم الانبیاء ﷺ نبوت خود را ظاہر ساخت بخلاف علی رضی الله عنه ہم صراحت فرمود.

حدیث الدار يوم الانذار
و تعیین نمودن پیغمبر (ص)
علی رضی الله عنه را بخلاف

چنانچہ امام احمد بن حنبل (رئیس الحنابلہ در ص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۳ از جزء اول مسند و امام ثعلبی در تفسیر آیه انذار و صدر الامامة موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمد بن جریر طبری در تفسیر آیه و در ص ۲۱۷ جزء دوم تاریخ الامم والملوک بطرق مختلفہ و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۲۶۳ و ۲۸۱ جلد سیم شرح نہج البلاغہ نقل از نقش الشماہ ابو جعفر اسکافی و ابن اثیر در ص ۲۲ جزء دوم کامل مرسلہ و حافظ ابونعیم در حلیۃ الاولیاء و حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیہقی در سنن و دلائل و ابوالفداء در ص ۱۱۶ جزء اول تاریخ خود و حلبی در ص ۳۸۱ جزء اول سیرۃ الحلیہ و امام ابو عبد الرحمن نسائی در ص ۶ حدیث ۶۵ خصائص العلوی و حاکم ابو عبد الله در ص ۱۳۲ جزء سیم مستدرک و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۱ بنایع المودہ از مسند امام احمد و تفسیر ثعلبی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۱ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء شما بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند زمانیکہ نازل شد آیه ۲۱۴ سوره ۲۶ (شعراء) و انذر عشیرتک الاقرین - رسول اکرم ﷺ چهل نفر از اشراف و رجال بزرگ و خوشاوندان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عم اکرم جناب ابوطالب و برای آنہا يك ران کوفتند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود حضرات خندیدند و گفتند خدا غذای يك نفر را حاضر نکرده (چون در میان آنہا کسانی بودند کہ يك شتر بچہ را تنہا میخوردند) حضرت فرمودند **کلوا بسم الله** بخورید

بنام خداوند متعال پس از آنکه خوردند و شیرشدند یکدیگر میگفتند هذا ما سحرکم به الرجل غد باین غذا شمارا سحر نمود.

آنگاه حضرت برخاست در میان آنها پس از مقدمائی از سخن که نمیخواهم بنقل تمام کلمات آنحضرت طول کلام بدم شاهد مقصود اینست که فرمود
یا بنی عبدالمطلب ان الله بعثني بالخلق كافة والیکم خاصّة وانا ادعوکم الی کلّمتین خفیتین علی اللسان و لم یفین علی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنة و تنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله و انی رسول الله فمن یجبني الی هذا الامر و یوزرنی الی القيام به یکن اخی و وزیر و واری و خلیفتی من بعدی .
یعنی ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و بخصوص بر شما و من شمارا دعوت میکنم بدو کلمه ای که بر زبان سبک و آسان است و در تراوی اعمال سنگین و کران و شما بگفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شمارا متقاد کردند و جمیع امم در تحت اقتیاد شما درآیند و باین دو کلمه بیشت روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه گواهی دادن بوحانیت خدا و رسالت من است پس هر کس مرا اجابت کند دراین کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاونت من نماید او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه من خواهد بود بعد از من . و این جمله آخر را سه مرتبه تکرار نموده و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد الا علی علیه السلام جواب داد انا نصرک و وزیرک یا نبی الله یعنی من شمارا کمک و یاری مینمایم ای پیغمبر خدا.

پس حضرت او را نوید خلافت داد و آب دهان مبارک در دهان او افکند و فرمود
ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم یعنی این علی وصی و خلیفه من است در میان شما . و در بعضی از آن کتابها است خطاب بخود علی نموده فرمود انت و وصی و خلیفتی من بعدی یعنی تو یا علی وصی و خلیفه منی بعد از من .

علاوه بر علمای اسلام از شیعه و سنی مورخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام نوشته اند با نداشتن تمصب مذهبی (چه آنکه نه سنی بودند و نه شیعه) این مجلس

مهمانی را نقل نموده اند که از جمله آنها مورخ و فیلسوف غرب (توماس کار لیل انگلیسی) بوده که در قرن هیجدهم مسیحی در اروپا شهرت جهانی داشته در کتاب مشهور خود که مصریها ترجمه عربی نموده اند بنام (الابطال و عبادة المبطولة) شرح مجلس مهمانی قریش را در منزل جناب ایتطالب داده تا آنجا که مینویسد بعد از خطابه پیغمبر علی از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او کردید .

و مسیوپول لهوژور فرانسوی معلم دارالفنون پاریس در رساله مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نوشته و در سال ۱۸۸۴ مسیحی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس سال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در مقاله فی الاسلام از ص ۸۳ تا ۸۶ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تمصب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین داشتند و مخصوصاً مستر جان دیون پورت که مؤلف عالیقدر با انصاف بوده در ص ۲۰ کتاب ذی قیمت خود (غد و قرآن) با فکری روشن و قلبی پاک اقرار نمودند بر اینکه پیغمبر در اول نشر رسالت علی را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار داد ، علاوه بر این خبر شریف در بسیاری از امکنه و ازمنه اشاره باین معنی نموده از جمله .

۱- امام احمد حنبل درمسند و میرسید علی همدانی
احادیث مصرحه
بخلافت علی علیه السلام
شافعی در آخر مودت چهارم از مودة القری نقل
میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود
یا علی انت قبره فمتی وانت خلیفتی علی امتی (۱) .

۲- امام احمد در مسند بطریق متعدده و الفاظ متفاوت و ابن مغالزی فقیه شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر خود نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السلام
انت اخی و وصی و خلیفتی و قاضی دینی (۲) .

۳- ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ۲۱۳ جلد دوم محاضرات الادیاه و محاورات الشعراء و البلاغ (چاپ مطبعة عامره شریفه سید حسینی افندی ۱۳۲۶ قمری) از

(۱) باطنی توربری بنیانی ذمه مرا و خلیفه منی برامت من .

(۲) تو برادر و وصی و خلیفه و اداء کننده دین منی .

انس بن مالک نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان خلیلی و وزیر و خلیفتی
و خیر من اترک بعدی یعنی دینی و نیز موعودی علی بن ایطال (۱).

۴- میرسد علی همدانی شافعی در اوایل مودت ششم از موده القریب از خلیفه
ثانی عمر بن الخطاب نقل مینماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود
هذا علیّ اخی فی الدنیا و الاخره و خلیفتی فی اهلی و وصیّی فی امتی و وارث علمی
و قاضی دینی ماله منی مالی منه قلعه ثقی و ضره ضری من احبه قلعه احبّتی
و من ابغضه قلعه ابغضتی (۲).

۵- در همین مودت ششم از انس بن مالک حدیثی نقل میکند که قبلاً عرض کردم
در آخر آن حدیث ذکر مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً فرمود و هو خلیفتی
و وزیر یعنی علی خلیفه و وزیر من است.

۶- بخاندن بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب از ابی ذر غفاری روایت کرده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود تره علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین و امام
الفرامحجلین و الخلیفه من بعدی (۳).

۷- بیهقی و خلیط خوارزمی و ابن مغازلی شافعی در مناقب خودشان نقل نموده اند
که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السلام انه لا ینبئ ان اذهب الا و انت خلیفتی
و انت اولی بالمؤمنین من بعدی (۴).

۸- امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است ضمن حدیث
(۱) بدرستی که دوست من و وزیر و خلیفه من و بهتر کسی که بعد از خود بجا می گذارد که
دین مرا اداء و وصیه مرا وفا مینماید علی بن ایطال می باشد.
(۲) ابن علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من است
در امت من و وارث علم و اداء کننده دین من، مال او از من است و مال من از او است نفع او نفع من
است و ضرر او ضرر من است کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن
بدارد مرا دشمن داشته است.

(۳) وارد شود بر من در کنار حوض (کوثر) پرجم علی امیر المؤمنین و پیشوای روی و دست
و پا صلحان و خلیفه من بعد از من.
(۴) سزاوار نیست که من از میان مردم بروم مگر آنکه تو (یا علی) خلیفه و اولی
بمؤمنین باشی بعد از من.

۳۳- خصائص العلوی که مفصلاً از ابن عباس مناقب علی علیه السلام را نقل نموده بعد از ذکر
منازل هرونی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود انت خلیفتی یعنی فی
کل مؤمن من بعدی تو خلیفه منی یعنی در هر مؤمن بعد از من.

(بدیهی است بوسیله این جمله و حرف تراخی پس از اعطاء کل منازل و مراتب
هرونی بعلی علیه السلام من جلی فرموده بر امارت علی یعنی تو ای علی خلیفه منی در امت
من و در هر مؤمن بعد از من).

و لفظ من در بیان پیغمبر در این حدیث شریف و سایر احادیث وارده یا من
یا نبیه است یعنی بعد از من که من یا من ابتدائیه است یعنی تو خلیفه من در امت من میباشی
از ابتداء هر که من.

علی التقدیرین باین جملات خلافت بلا فصل علی علیه السلام ثابت و محقق آمده که
آنحضرت خلیفه الله و خلیفه الرسول بنص جلی و خفی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر تمام
امت بوده است.

۹- حدیث خلقت است که بطرق مختلفه نقل گردیده که از جمله امام احمد بن
حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در موده القریب و ابن مغازلی شافعی در مناقب
و دریلی در فردوس بیختمن تفاری در الفاظ و باسلسله روایات و اسناد صحیحه نقل می نمایند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله
تعالی آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلك النور فی
صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و
فی علی الخلافة (۱).

۱۰- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب
الولایة نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اوایل خطبه غدیر خم فرمود و قد امرنی

(۱) من و علی از یک نور آفریده شدیم قبل از ایجاد آدم چهارده هزار سال پس از خلقت
آدم آن نور را دو صلب آدم قرار داد پس بلاذول امام یکی بودیم تا دو صلب عبد المطلب از
هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت مقرر گردید.

جبرئیل عن ربی ان اقوم فی هذا المشهد وأعلم كل ایض و اسود ان علی
این ایطالع اخى ووصی و خلیفتی و الامام بعدی - آنکه فرمود معاشر الناس
ذلك فان الله قد نصبه لكم ولیا و اماما و فرض طاعته علی كل احد ماض
حكمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه (۱).

۱۱ شیخ سلیمان بلخی حنفی درنبایع الموده از مناقب احمد از ابن عباس
(حبر ایت) روایتی نقل میکند که علاوه بر امام خلافت مقتدر بسیاری از صفات
مخصوصه آن حضرت است که هر يك علیحدہ قریبناست بر اثبات مقام خلافت آن
حضرت لذا بالجازه آقایان تمام خبر را عرض میکنم تاحیة تمام کرد و آقایان محترم
بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الانبیاء علیه السلام مقام و مرتبه علی علیه السلام
بالاترین مقامات است خلاصه کلام ابن عباس گوید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود
یا علی انت صاحب حوضی و صاحب لوائی و حبیب قلبی و وصی و وارث
علمی و خلیفتی و انت مستودع موارث الانبیاء من قبلی و انت امین الله فی
ارضه و حجة الله علی برته و انت رکن الایمان و عمود الاسلام و انت مصباح
الدجی و منار الهدی و العلم المرفوع لاهل الدنیا یا علی من آتبعک نجی
و من تخلف عنک هلك و انت الطریق الواضح و الصراط المستقیم و انت قاعد
الفر المجتالین و یعسوب المؤمنین و انت مولی من انا مولاه و انا مولی كل
مؤمن و مؤمنة لایحک الا طاهر الولادة و لا یفضک الا خبیث الولادة و ما
عرجنی ربی الی السماء و کلمنی ربی الا قال یا محمد اقرء علیا منی السلام

(۱) جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آنکه کنتم تمام
سلبه و سیاهان را که علی بن ایطالع (ع) برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است
ای جماعت مردم خداوند نصب نموده علی را بر شما ولی (یعنی اولی تصرف) و امام و واجب نموده
طاعت او را بر هر فردی، معنی است حکم او و جایز است (از جانب مدعی تالی) قول او. ملعون
است کسیکه مخالفت نماید او را و مرحوم است کسیکه او را تصدیق نماید.

و عرفه انه امام اولیائی و نور اهل طاعتی و هیتنا لك هذه الكرامة یا علی (۱)
(۱۲) ابوالمؤید موفق الدین اخطب خطباء خوارزم در ص ۲۴۰ کتاب فضائل
امیر المؤمنین علیه السلام (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم باسناد خود از رسول الله
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود در معراج وقتی رسیدم بسندرة المنتهی
خطاب رسید ای محمد خلق را آزمودی کدام کس را فرمان بردارتر دیدی نسبت
بخود عرض کردم علی را قبال صدقت یا محمد راست گفتی آنکه فرمود قهل
اتخذت لنفسك خليفة یؤدی عنك و یعلم عبادی من کتابی مالا یعلمون قال
قلت یارب اختر لی فان خیر لك خیر لی قال اختر لك علیاً (ع) فاتخذہ
لنفسك خليفة و وصیاً و لحنلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین حقا لم یالها
احد قبله و لیست لاحد بعده (۲).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار است ولی آنچه در حافظه داشتم
بر مرغان رسانیدم تاجناب حافظ بدانند که ماشا و بر یک تمیذیم بلکه عین واقع و
حقیقت را میگویم فلذا بعضی از اکابر علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند
مانند نظام بصری - چنانچه صلاح الدین صفدی در دافی بالوفیات ضمن حرف الف
ذیل حاله ایراهیم بن سیر بن های بصری معروف به نظام معتزلی گفته است نص

(۱) یا علی تو صاحب حوض منی و صاحب لواء و برجم منی و حبیب دل و وصی و وارث علم من و خلیفه
منی و مستودع موارث انبیاء و امین خدا و حجة پروردگاری بر تمام خلق تو رکن ایمن و نگهبان
اسلام و چراغ ظلمت و نور هدایت و علم بلند شده از برای اهل دنیا هر کسی پیروی کند تو را نجات
یابد و هر کسی تخلف نماید هلاک شود تو فی راه و اضح و صراط مستقیم و تو می باشی و سیف و دین
و سلطان و مؤمنان و وصی و آقای کسی که من آقا و مولای او هستم و منم آقای هر مؤمن و مؤمنه دوست
نمیدارد تو را مگر سلال زاده دشمن نمیدارد تو را مگر حرامزاده خداوند مرا باستان نبوده و
با من تکلم نکرد مگر آنکه فرمود یا محمد علی را از من سلام برسان باد اعلام کن که او امام
دوستان من و نور مطہیان من است آنکه حضرت فرمودند بلی علیه السلام کواد را باد بر تو این
کرامت یا علی

(۲) آیا انتخاب خلیفه برای خود نموده ای تا مقاصد تو را بر مردم برساند و تعلیم بدهد بندگان
مرا از اذن من آنچه نمیدانند عرض کردم پروردگارا هر کس را تو اختیار نمایی من آن را اختیار
نمیشم غضاب آمد من اختیار نمودم برای تو علی را خلیفه و وصی و او را مقنن بلم و سلم خود
نمودم و او است امیر مؤمنان چنانکه در گذشته و در آینده اسمی بنام او نخواهد آمد.

النبی صلی الله علیه وسلم علی ان الامام علی - وعینه - وعرفت الصحابة ذلك ولكن کتمه عمر لاجل ابی بکر رضی الله عنهما - (۱).

متاسفانه ما درک زمان خاتم الانبیاء علیه السلام را ننموده ایم ولی امروز که میخواهیم راه حق را پیدا کنیم ناچاریم با توجه بآیات قرآنیه و اخبار صحیحیه صریحه متفق علیه فریقین فضاوت کنیم.

و قطعاً هر کس محبوب خداوند بوده و بذلالل آیات قرآن مجید و اخبار متکثره متواتره ای که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود تقدم علمی و فضلی باو داده و او را افضل و برتر از همه امت معرفی فرموده مأم حقاً پیروی و اطاعت از او نمائیم.

صراحت در لفظ خلافت و ولایت و وصایت در اخبار مندرجه در کتب معتبره خودتان بسیار آمده علاوه از آنها چون علی علیه السلام مجموعه خصائص و فضائل است که درشبهای گذشته اشاراتی نمودیم که بایغیر خاتم در تمام خصائص باستثناء نبوت خاصه شرکت داشته و افضل از تمام امت بوده و طبق آیات قرآنیه و اخبار متکثره متواتره احدی از آحاد بشر بعشری از ائمه بلکه هزار یک از فضائل و کمالات آن بزرگوار نمی رسد.

چنانچه خطیب خوارزمی در مناقب از جمهور فلا از ابن عباس و عه بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و سیوطی ابن جوزی در تذکره و ابن سیباغ مالکی در فضول الممته و سلیمان بلخی حنفی در نایب الموده و میر سید علی هدائی در مودت پنجم از موده القری از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل نموده که همگی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمختصر پس و پیشی در الفاظ که فرمود لوان الریاض الاقام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضایل علی ابن ابیطالب (۲).

(۱) نص نموده است رسول اکرم (ص) بر امامت علی (ع) و تبیین نموده آنحضرت را امامت و میبناخته صحابه این معنی را و لکن صریحاً در الخطاب کتمان نموده امامت و خلافت علی را برای خاطر ابی بکر.

(۲) اگر در دخان قلم کرده و دریا مرکب و چنان حساب کنند و آدمیان نویسنده نبینانند شماره کنند فضایل علی بن ابیطالب را چه خوش گوید خاهر یارسی کتاب فضل نور آت بحر کانی نیست که ترکیبی سرانگشت وصفه بشادی

فلذا آنحضرت اولی و احق بمقام خلافت و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

شیخ عبدالسلام - (رو بحفاظ محمد رشید نموده گفت) اجازه بدید مختصری هم حقیر عرایض بنمایم شما هم قدری تنفس و استراحت بنمائید (آنکاه رو بداعی نموده گفتند)

شیخ باز هم بصدا آمد

صاحب هرگز ما منکر فضائل مولانا علی کرم الله وجهه نیستیم و لکن انحصار دادن بآن جناب غیر معقول است چونکه خلفای راشدین رضی الله عنهم صحابه خاص پیغمبر هر یک صاحب فضائل و همگی با هم برابر بودند شما تمام یک طرفه صحبت مینمائید ممکن است امر بر آقایان حاضرین وغائبین مشتبیه شود و گمان نمایند امر چنانست که شما میفرمائید چنانچه اجازه میدید قدری از آن احادیث که در فضائل آنها است ذکر نمائیم تا حق زیر پرده نماند.

داعی - ما نظر خاص باشخاص نداریم فقط تابع عقل و علم و منطقیم ما یکطرفه صحبت نمی نمائیم آیات قرآنیه و اخبار صحیحیه صریحه متفق علیه فریقین یکطرفه بما نشان میدهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است حب و بغض جاهلانه در کار نیست تمصب یکطرفه هرگز بکار نبرده و نخواهم برد و از آقایان حاضرین محترم نیز تقاضا میکنم هر کجا تمصبی از داعی دیدند یا کلامی که توأم با عقل و برهان و منطق نبود شنیدند ابراز لطف نموده یاد آور شوند ممنون خواهم شد.

و البته خیلی بجاست که احادیث مجمع علیه و احدی منکر فضل صحابه نیست
ولی باید انتخاب افضل نمود
زیرا داعی منکر فضل صحابه پاک نیست قطعاً هر

یک در محل خود فضیلتی داشته اند ولی باید افضل امت را که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) هستند بدست آورد چون مسجت ما در فاضل نیست چه آنکه فضلاء بسیارند بلکه باید فهمید چه کس افضل امت بوده بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا بحکم عقل و نقل او را مقدم بدانیم و پیروی از او بنمائیم.

شیخ - پس مقصود شما طفره میباشد چونکه در کتابهای شما حتی یک حدیث هم در فضائل خلفاء وجود ندارد چگونه باخبار متفق علیه استشهاد نمائیم.

داعی - اولاً این ایراد بخود شما می‌گردد که چرا شب اول بی‌مطالعه صحبت نمودید اگر نظر تان باشد این پیشنهاد بود که شب اول جناب حافظ سلمه الله نمودند که طی مذاکرات استشهادهما بآیات قرآن مجید و اخبار مجمع علیه فریقین باشد دعا گوهم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبره شما ها داشتم قبول نمودم و بشهادت خودتان و تمام اهل مجلس از شب اول تا کنون از میزان قرار داد خارج نشدم و آنچه استشهادهما نمودم بآیات قرآن مجید و اخبار صحیحه صریحه مندرجه در کتب معتبره موثقین از علمای خودتان بوده و تا هر زمانی هم که این مجلس منعقد باشد و بیض ملاقات آقایان ناقل باشم انشاء الله از این قرارداد تجاوز نمی‌نمایم .

ثانیاً شما وقتی این قرار داد را نمودید فکر نمودید که خود زمانی دچار این محظور خواهید شد ولی دعا گو قرارداد را بهانه سخت گیری نمیکنم حاضر اخبار صحیحه صریحه یکطرفه شما را که مجعول نباشد و با دلائل عقل و نقل موافقت نماید استماع نموده آنگاه ما و شما منصفانه قضاوت عادلانه نمائیم چنانچه مقابله با کثرت فضائل علی علیه السلام بنماید مورد قبول قرار دهیم .

شیخ - راجع بنصوس خلافت نقل احادیث نمودید ولی غافل بودید که از این قبیل احادیث در باب خلیفه ابوبکر رضی الله عنه بسیار رسیده .

داعی - با توجه باینکه اکابر علمای خودتان چون ذهبی و سیوطی و ابن ابی العنبدی و غیره نقل نموده اند که امویها و بکریون احادیث بسیاری در فضائل ابی بکر وضع نموده اند من باب نمونه از آن بسیاری که فرمودید حدیثی نقل نمائید تا مورد قضاوت منصف غیر متمصب قرار گیرد .

نقل خبر در فضیلت ابی بکر
و جواب آنکه مجعول است
شیخ - حدیث معتبری از عمر بن ابراهیم بن خالد
از عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس از پدرش از
جنش عباس نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

بأن بزرگ مرد فرمود یا عم ان الله جعل ابابکر خلیفتی علی دین الله فاسمعوا له و اطیعوا تفلحوا (۱) .

داعی - گذشته از آنکه این حدیث يك طرفه است و قرار ما نبود که به احادیث يك طرفه استشهادهما ندائیم معذلت همین حدیث يك طرفه هم اگر مردود نبود در اطراف آن بحث مینمودیم

شیخ - چگونه مردود است شما همه مطالب را میخواهید بحرف درست کنید .
داعی - اشتباه فرمودید ما اهل حرف نیستیم بلکه اهل علمیم این حدیث را ما رد ننموده ایم بلکه اکابر علماء خودتان رد نموده اند چه آنکه روات این حدیث در نظر آنها کذاب و جعل میباشد همین جهت آنرا باطل و از درجه اعتبار ساقط میدانند چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد ضمن ترجمه حال عمر بن ابراهیم در تاریخ خود مینویسد انه کذاب پس قطعاً حدیث شخص کذاب و دروغگو باطل و مردود و غیر قابل قبول میباشد .

شیخ - در اخبار صحیحه از صحابی تقه ابوهریره رضی الله عنه رسیده است که جبرئیل برینمبیر علیه السلام نازل شد و عرض کرد خداوند سلامت میرساند میفرماید من از ابی بکر راضی هستم از او سؤال بنما آیا اوهم از من راضی هست یا نه .

داعی - البته لازم است مقدمه این جمله را بدانیم که در نقل اخبار باید خیلی دقیق شویم تا مورد ایراد عقلا واقع نشویم و ضمناً من باب تذکر شمارا یاد آور میشوم بنقل حدیثی که اکابر علماء شما مانند ابن حجر در اصابه و ابن عبدالبر در استیعاب از خود ابوهریره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کثرت علی الکذابة و من کذب علی متعمداً فقد نبؤه مقعده من النار و کثما حدتکم بحدیثی منی فاعرضوه علی کتاب الله (۲) .

(۱) ای هو بدو حدیثی بخدای تعالی قرار داد ابی بکر و خلیفه من بردین خدا پس بشنویید از او و اطاعت نمائید او را تا رستگار شوید .
(۲) زیاد گردیده بر من دروغگو یان کسیکه بر من عهداً دروغ ببیند نشین گاه او آتش جهنم میباشد هر وقت الا من حدیثی بشنا گفتند پس او را عرض کنید بقرآن مجید - (بنی اکبر مطابقه با قرآن نهاده پیرید و الا رده نمائید) .

و نیز حدیث متفق علیه فریقین است چنانچه امام فخر رازی هم در آخر ص ۳۷۱ جلد سیم تفسیر کبیرش از آنحضرت نقل نموده که فرموده **اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فان وافقه فاقبلوه والا فردوه (۱)**.

چنانچه در کتب اکابر علماء شما وارد است از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول الله ﷺ همین ابوهریره مرود بوده که شما این خبر را از او نقل نمودید و بی جهت او را فقه خواندید.

شیخ - از مثل شما عالم و مبلغ جلیل فرزند رسول خدا انتظار نمیرو که نسبت باصحاب رسول خدا ﷺ طعن وارد ننماید.

داعی - اولاً با کلمه صحابی بودن میخواستید داعی را مرعوب نمائید و حال آنکه اشتباه میفرمائید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف و فضل میدانید قطعاً مصاحبت رسول اکرم ﷺ مؤثر و موجب شرف و فضل است بشرط آنکه مصاحب مطیع و فرمان بردار آنحضرت باشد ولی اگر بر خلاف اوامر و دستاویز آنحضرت عمل نماید و تابع هوی و هوس گردد حتماً مرود و گاهی ملمون و مستحق نار و عذاب الیم خواهد بود.

مگر منافقینی که آیات قرآن مجید شهادت بقساد احوال و خبر از دخول نار آنها میدهد از مصاحبین رسول الله ﷺ نبوده که ملمون و اهل آتش گردیدند.

پس تعجب نکنید که ابوهریره هم یکی از همان مرودین و ملائین مستحق نار می باشد.

شیخ - اولاً مرود بودن او معلوم نیست بر فرض که در نزد بعضی مرود باشد دلیل بر اهل آتش بودن او چیست مگر هر مرودی ملمون و اهل آتش میباشد ملمون کسی است که بنص "سبح قرآن کریم یا گفتار پیغمبر ملمون باشد".

داعی - دلائل بر مرودیت ابوهریره بسیار و اظهر من الشمس است که اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند.

از جمله دلائل بر مرودیت او آنکه از موافقین ملمون بن شرح حال ابوهریره و مذمت آن (۱) هرگاه برای شما حدیثی از من روایت نمایند مرض نمایند او را و بکتاب خدا (قرآن مجید) پس اگر موافقت با کتاب دارد قبول نماید والا او را رد نماید.

ملمون علی لسان رسول الله معاویه بن ابی سفیان و در سلك منافقین و مردمان دور و پوده زیرا در سفین بعضی از روزها نماز را اقتداء بامیر المؤمنین علی علیه السلام مینموده ولی حاشیه نشین سفره جرب و نرم معاویه بوده چنانچه زمخشری در ربیع الاربار و این ابی الحدید در شرح نهج و دیگران نقل نموده اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال مینمودند میگفت **مضرة معاویه ادم و الصلوة خلف علی افضل (۱)** تا آنکه معروف کردند به شیخ المضرة.

و حال آنکه علماء خودتان (علاوه بر اجماع علماء شیعه) **علی از حق و قرآن جدا نمیشد** از قبیل شیخ الاسلام حمونی در باب ۳۷ فرائد و خوارزمی در مناقب وطبرانی در اوسط و کنجی شافعی در کفایت الطالب

و این قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السیاسة و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی در تنایح الموده و ابویعلی در مسند و متقی هندی در ص ۱۵۷ جلد ششم کنز العمال و سعید بن منصور در سنن و خطیب بغداد در ص ۳۲۱ جلد ۱۴ تاریخ خود و حافظ ابن مردودیه در مناقب و سماعی در فضایل الصحابه و امام فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۱۱۳ جلد دوم محاضرات الادبیه و دیگران از همین ابی هریره و قیره نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **علی مع الحق و الحق مع علی بدورمه کیف دار (۲)**.

آنکه علی علیه السلام را بگذارد و اطراف معاویه بگردد مرود نیست !! کسیکه افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه را ببیند و ساکت بماند بعلاوه برای جلب منافع دنیا ویر کردن شکم و رسیدن بمقام حاشیه نشین مجلس آن ملمون و کمک یار او باشد مرود نیست !!

ابوهریره ای که خود نقل میکند بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان مانند حاکم (۱) (مشیریه) طلمی است که با شیر هل میآوردند و غذای بود مخصوص معاویه ابوهریره گفت مضیره و طعام معاویه جرب ثر و نال در طب علی افضل است.

(۲) علی با حق و ستم باعلی میگرد.

نیشابوری در ص ۱۲۴ جلد سوم مستدرک و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و ابن منازلی فیه شافعی در مناقب و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و شیخ الاسلام حمونی در فرائد و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ صواعق و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص الملوی و دیگران آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لِيَهْتَفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ - عَلَى مَنِيَّ وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ مِنْ مَنِيَّ فَلَمَّا سَبَّيْنِي فَلَمَّا سَبَّ آلَهُ (۱)**.

مع ذلك خود ناظر باشد که معاویه علیه الهایوه علنی و بر ملا حتی بالای منبر و خطبه نماز جمعه علی و حسن و حسین علیهم السلام را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر و مجالس آنحضرت را لعن نمایند آنکا با چنین ملاعینی مباشر و بعمل آنها مسرور باشد هرود نیست؟

علاوه بر معاشرت با آنها یا جعل احادیث کمال یار آنها باشد و مردم را تهییج و آوار بلعن آن حضرت نماید !!!

شیخ - آیا معقول است که ما این تهمت‌ها را قبول نماییم که صحابی پاک دل مردم را با جعل احادیث و آوار بلعن و سب علی کرم الله وجهه بنماید آیا این نوع از تهمتها از ساخته‌های شیعیان نمیباشد .

داعی - قطعاً معقول نیست که صحابی پاک دل چنین عملی را بنماید و اگر فردی از صحابه چنین عملی را نموده دلیل قطعی بر عدم پاک‌ی دل او میباشد و حتماً منافق و مودود و ملعون خواهد بود .

(۱) علی با قرآن و قرآن با علی - میباشد و هرگز ازم جدا نبوده تا در کنار حوض (کوتر) بر من وارد شوند .

علی از من و من از علی هستم کسیکه علی را سب و دشمن نماید مرا دشمن نموده و کسیکه مرا سب و دشمن نماید خدا را سب و دشمن نموده .

چه آنکه سب کنند خدا و پیغمبر قطعاً مردود و ملعون و اهل آتش است بنص اخبار بسیاری که علاوه بر اجماع علمای شیعه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس علی را سب نماید مرا و خدای مرا سب نموده است .

و اما اینکه فرمودند این نوع از تهمتها از جعلیات شیعیان است اشتباه فرمودید و تصور نمودید روی سخن با بعضی از علمای خودتان دارید که برای رسیدن به هدف و مقصود خود دروغها میسازند و تهمتها بشیعیان پاک دل میزنند و عوام بیخبر را گمراه میسازند و پاک‌ی از قیامت و محاکمه عندالله ندارند .

شیخ - البته وقتی جناب عالی باصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله تهمت جعل اخبار بدهید ما چگونه انتظار ببریم که نسبت بمغایر اسلامیان جابده از علمای سنت و جماعت نسبت بد ندهید شما شیعیان منتها درجه از هنر نمائیتان نسبت بد و تهمت و دشنام دادن بزرگان است .

داعی خیلی بی لطفی نمودید که چنین نسبت‌هایی بما دارید کتب تواریخ چهارده قرن اسلام (از سنتی و شیعه) شهادت بر خلاف گفتار شما میدهد .

از صدر اوّل اسلام و قدرت ظهور امویها تا کنون پیوسته **مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین** فحش دادن و لعن و سب نمودن و تهمت زدن به اعظم از ائمه معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها مخصوص بازرگان سیاسی مسلمانان (بنام سنتی یعنی پیرو سنت و جماعت امویها) بوده که تا کنون برجسته ترین افراد از علمای شما در کتب معتبره خود برای اغوای عوام بیخبر و ایجاد تفرقه و جفاائی میان مسلمانان سدها تهمتها و دروغهای شاخدار بشیعیان مظلوم نسبت داده و آنها را رافضی و کافر و مشرک و غالی نامیده و سب و لعن هائید رهبران اولیه خود آنها را در نظر برادران پاک دل سنتی بیخبر منظور مینمایند .

شیخ - کدام عالم سنتی در کتاب خود نسبت بشیعیان تهمت زده و دروغ بسته اگر شما نتوانید این امر را ثابت نمائید قطعاً محکوم بسقوط میباشد زیرا علمای ما

آنچه گفته و نوشته اند عین حقیقت است شیعیان اعمال و عقاید فاسد را بگذارند تاراج باشند و اتقاد از آنها ننمایند .

نهیهای دروغ و تهمت‌های علمای سنی شیعیان

۵۵۱ - دعا کورا مجبور نمودید بعضی از آنچه در حافظه حاضر دارم نمونه ای از هزاران انکیز و جعلیات و تهمت‌هایی که اکابر علمای شما شیعیان داده‌اند در این مجلس محترم برای روشن شدن افکار مردم پیغمبر بیان و قضاوت را بروح پاک مسلمان روشن ضمیر واگذار نمایم .

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمد بن تهمتهای این عبده به محمد بن عبده قرطبی آندلسی مالکی متوفی سال ۳۲۸ قمری در قرطبه بوده که در ص ۲۶۹ از جلد اول عقد الفرید شیعیان موحد یا کذل را که لب لباب اسلام و ایمان را دارا هستند پیبود این امت معرفی نموده و نوشته همان قسمی که پیبودها نصاری را دشمن میدانند شیعیان هم اسلام را دشمن میدانند آنگاه باین عنوان تهمت‌های بسیار بشیعیان زده است !؟

از جمله گوید شیعیان مانند یهود بسه طلاق عقیده ندارند ؟ و نیز قائل بحدّه بعد از طلاق نیستند ؟

الحال آقایان محترم شیعیان حاضر در مجلس بلکه خود شما و تمام سنّیهاییکه معاشر باشیعیان هستند باین تهمت‌های آقای ابن عبده به میخندید چه آنکه تمام کتب فقهیه و رسائل عملیه ما مشحون از دستورات سه طلاق و طریقه عدم نگذاشتن بعد از طلاق است بعلاوه عملیات شیعیان در طلاق و عدم نگاه داشتن بعد از طلاق بزرگتر برهان بر کذب این ادیب دور از ادب میباشد .

و نیز گوید شیعیان مانند یهود جبرئیل را دشمن میدانند بعلمت آنکه چرا وحی را عوسی برای پیغمبر آورده در حالتیکه بایستی بر علی وحی آورده باشد !؟ (شیعیان مجلس همگی خندیدند) ملاحظه فرمائید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف خندیدند تاچه رسد بآنکه معتقد بچنین عقیده سخنی باشند.

اگر این مرد از گوشه افریقا قدمی پیش میگذارد یا زحمت تهیه و مطالعه کتب شیعیان را بخود میداد خجالت میکشید چنین تهمتی را نمیزد - شاید هم عمداً زده تا امر را بر بی خبران مشتبه نماید و مسلمانان را از هم جدا کند ؟

ما شیعیان - حضرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را پیغمبر ثابت بر حق میدانیم که ابدأ اشتباهی در نزول وحی با حضرت بکر نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر از آن میدانیم که آن مرد بی حقیقت نسبت داده و بآن علی بن ابیطالب معتقدیم که جبرئیل (امین وحی الهی) او را از جانب خدای تعالی بوسایط و خلافت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله معرفی نموده است (۱) .

(۱) در یکی از اسالها که از کاضین بوسیله راه آه با جمعی از دوازده شیعه عالم سامراء بودیم در اطاق ما جمعی از اهل موصل بودند با اتفاق دو نفر از افاضت علماء اهل سنت - یوسته بر ما غرور میکردند و مسخره میشدند و تهمت‌های زرد فاضل از اینکه حقیر بالسان عربی آشنائی دارم ما مه را بسکوت گذرانیدیم .

تا آنکه یکی از آن قضات گفت این راغصها عادات و اخلاق فاسد بسیار دارند تماماً اهل بدعت و مشرک هستند - مثلاً یکی از بدعت‌های عجیب آنها اینست که سلام ناز را که میدهند و ستها را بلند میکنند به سه مرتبه میگویند خان الامین یعنی امین خیانت کرد - آنها پرسیدند امین که بود و خیانت اوچه بوده شیخ گفت شیعه‌ها میگویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی و جبر در کوه حرا خواشید بودند جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا وحی نبوت را بعلی بدهد خیانت کرد و وحی بعامت الانبیاء (ص) داده تبارک و تعالی .

اینست که تمام شیعیان با جبرئیل دشمن اند بعلاوه ناله سه مرتبه میگویند جبرئیل خیانت کرد یعنی وحی را وحش علی بعامت الانبیاء داد حقیر بیاطاعت شدم گفتم جناب شیخ دروغ تو نیست از کاهان کبیر است یاغیر - سه مرتبه گفتیم پس جنابالی با این محاسن نفیهر ادو گناه بزرگ نموده و این نسبت غلط را بشیعیان دادی - با کمال پروا نمی گفت مطلب همین است از آن آقایان موصلی سؤال کردم فارسی می‌نویسد دوسه نفر از آنها گفتند بلی من در دوازده نفر از پیر و جوان دارم این را که از موضوع خبر نتا هستند یکی صدا کردم و پرسیدم شما بعد از سلام ناز که دستها را بر میدادید تا مقابل کوش چه میگوید گفتند برای قبولی ناله سه مرتبه میگوئیم الله اکبر - گفتم جناب شیخ خجالت کشیدید یا نه - گفت شما یادشان دادید گفتند از خدا پرسید منکه پیروی شما نشستم و از جا بر ناستم و حرفی نردم - دوگرم بآن آقایان موصلی گفتم خواهش میکنم بر سرخیزید بروید باطنای دیگر و از دافین شیعه که در اطافای راه آه هستند سؤال کنید چند نفر جوان تهیه که زبانهم میدانستند و گفته و بعد بر کشته بر افروخته حمله کردند بجناب شیخ که شامه منظور از این دروغ و

و نیز گوید شیعیان مانند یهودانند بسنت پیغمبر عمل نمیکنند وقتی بهم میرسند عوض سلام میگویند **السلام علیکم** یعنی مرگ بر شما باد؟

(شیعیان شدیداً خندیدند) طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن بزرگتر دلیل بر کذب گفتار او میباشد.

و عجب تر گوید شیعیان مانند یهود خون تمام مسلمانان را حلال میدانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال میدانند؟

و حال آنکه شما خود شاهد اعمال شیعیان هستید و می بینید که ما جان و مال گفتار را حلال نمیدانیم تا چه رسد که تصرف در جان و مال برادران مسلمان خود بنمائیم و در مذهب شیعه حق الناس بزرگتر گناه بشمار آمده و قتل نفس از گناهان کبیره میباشد. اینها بعضی از اقوال یکی از علمای بزرگ شما میباشد که وقت مجلس پیش از این اجازه نمیدهد به هزلیات گفتار او بپردازم.

تهمت های ابن حزم بکه از اکابر علمای شما ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری درباره ایسکه میباشد که در کتاب معروف خود (الفصل فی الملل و النحل) حسانتهای بسیار توأم با دروغها و تهمت های عجیب بشیعیان زده است مخصوصاً جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید ببینید چه هزلیاتی گفته از جمله سر یا گوید شیعیان مسلمان نیستند بلکه گفتار دروغ گویایی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته اند؟

و در ص ۱۸۲ جلد چهارم گوید شیعیان نکاح نه زن را جائز میدانند؟

بزرگتر دلیل بر کذب گفتار و تهمت عجیب این مرد کذاب کتب قطعیة استدلالیة و رسائل عملیة قرون متاخره شیعیان است که در همه جا دستور است پیش از چهار زن داشتیم از همه زوارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم همه گفتند الله اکبر میگویم حتی ما سؤال از کلمه خان الاصلین کردیم گفتند ما همه یکله ای را میشناسیم - شیخ گفت منم در کتب باهوا اندام که شیعه ها اینطور میگویند.

چون تصدیق کرده بودند بنا کردند شیخ را قبیح ندون که انسان عالم تا چیزی را تحقیق ننماید نباید بگوید - این عملیات نمونه ای از تهمت های است که بعضی از علمای شیعیان میزنند تا حاکم برادران اهل تسنن را بسا بدین نمایند !!

بنکاح دائم حرام است که گذشته از قهوه و دانشمندان اهل عرفان تمام شیعیان جاهل یابانی هم میدانند که چنین دستوری ابداً وجود خارجی نداشته.

و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید از نقل اقوال دروغ و تهمت ها و فحشا و نسیتهای بدی که بشیعیان میدهد واقعاً خجالت میکشید برای نمونه بهمین مقدار کفایت است.

از همه علمای شما و قبح تر بلکه بی دین تر اعدین عبدالعلیم **تهمت های ابن تیمیة** حبلی معروف باین تیمیة متوفی سال ۷۲۸ قمری است که نسبت بشیعیان بلکه مولانا امیر المؤمنین و عترت طاهره رسول الله ﷺ و بعضی و کینه عجبی داشته و اگر کسی مجلدات کتاب منهاج السنة این مرد را بخواند مبهوت میشود از شدت عداوت او که روی همین اصل گذشته از آنکه تمام نصوص صریحه و فضائل عالیه مولانا امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب مینماید دروغها و تهمت های عجبی بشیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شونده مات و حیران میگردد که اگر بخوایم بهر يك از آنها جواب بدهم رشته سخن بمجاسل کثیره خواهد کشید ولی برای نمونه که جناب شیخ بدانند تهمت و دروغ از خصائص بعضی علماء آنها می باشد نه علماء شیعه بعضی از آنها اشاره مینمایم و عجب آنکه با آنهمه دروغهایی که خود نسبت بشیعیان میدهد برای اغواء عوام بی خبر در ص ۱۵ جلد اول می نویسد احدی از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته اند فلذا اصحاب صحاح روایات آنها را نقل ننموده اند؟

و در ص ۲۳ جلد ۱۰ گوید شیعیان اصول دین را چهار میدانند - توحید - عدل - نبوت - امامت - و حال آنکه کتب کلامیه امامیه در دسترس عموم است و همه جا نوشته اند چنانچه ما هم در شبهای قبل اشاره نمودیم^(۱) که شیعیان معتقدند که اصول دین ۳ میباشد توحید - نبوت - معاد - عدل را جزء توحید و امامت را جزء نبوت میدانند.

و در ص ۱۳۱ جلد اول گوید شیعیان بمساجد اعتنائی ندارند مساجد آنها خالی

از جمعیت میباشد نه جمعه و نه جماعت در مساجد برپا نمی کنند و اگر کامی نماز بگذاردن فرادا میخوانند؟! (خنده شدید شیعیان).

آقای شیخ خود شما و تمام برادران حاضر و غائب اهل سنت مساجد شیعیان را بر از جمعیت ندیده‌اید و جماعت‌های منعقد در مساجد را مشاهده نموده‌اید در عراق و ایران ما که عاصمه تشیع میباشد گذشته از آنکه در هر شهری مساجد عالی‌ای پر از جمعیت آماده و مهیای عبادت میباشد.

در هر قریه و دهکده‌ای که وارد شوید می‌بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارک رمضان تمام ایام و ایالات نمازها را بجماعت در آنجا برگذار می‌نمایند (برای نمونه سه قطعه عکس از نماز جماعت سه نفر از مراجع بزرگ تقلید مرحوم حجة الاسلام آية الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی در سامراء - و مرحوم آية الله آقا سید ابوالحسن اسفهان‌ای در نجف اشرف - و مرحوم آية الله حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس الله اسرارهم را در قم با جامعه شیعیان بنظر شما می‌رساند) شکل (۱۷) و (۱۸) و (۱۹).

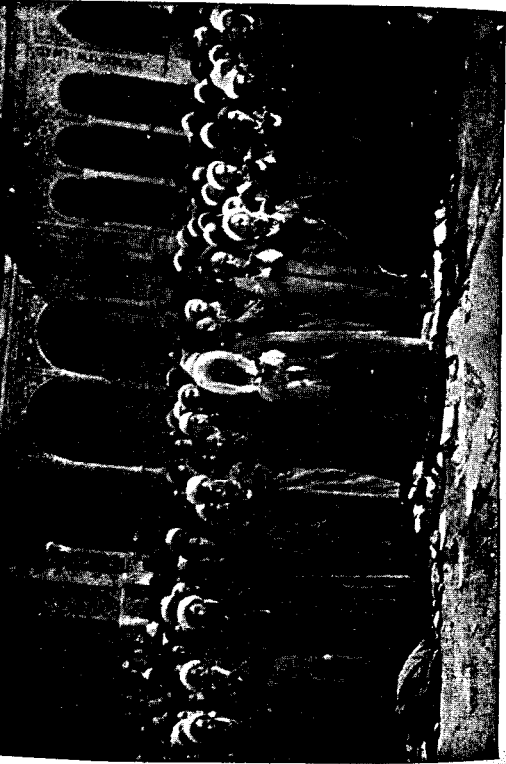
شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را ببینید و همچنین برادران عزیز (اهل سنت و جماعت) رسائل عملیه فقهاء را مطالعه کنید ببینید چقدر ثواب برای نماز جماعت و رفتن بمساجد قیل نموده‌اند تا آنجا که ثواب نماز در مساجد را نسبت بمنازل باضعاف مضاعف ذکر نموده‌اند فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند اصرار دارند که نمازها را در مساجد و بجماعت آداء نمایند - آنکه پی ببرید که این مرد هتاک کذاب چه نسبت دروغی بشیعیان میدهد !!

و نیز در همان صفحه گوید شیعیان مانند مسلمانان بحج بیت الله نمیروند بلکه حج آنها زیارت قبور میباشد ثواب حج قبور را از حج خانه خدا بالاتر میدانند بلکه سب و لعن می‌نمایند کسانی را که حج قبور نمیروند!! (خنده شیعیان).

و حال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید می‌بینید که فصل مخصوصی راجع باین عبادت قرار داده اند بنام (کتاب الحج - باب الحج) گذشته از آنکه هر قبیله کتاب مناسک حج دارد که در آنها دستورات عالی برای شیعیان در



مرحوم آية الله آقا سيد ابو الحسن قدس سره در حال نمازجناحت بيبي اشرف متكا (۱۸)



مرحوم آية الله الاستاد حاج شيخ عبدالكريم حائري يزى در حال نماز جماعت قم شكل (۱۹)

تشریف به حج داده اند تا آنجا که اخباری از ائمه معصومین نقل نموده اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت الله را ترک نمود از رفته اسلام خارج است و هنگام سرک یقال له متائی مینه ان شئت یهودیا و ان شئت نصرانیا و ان شئت مجوسیا (۱).

آیا عقل باور میکند با چنین دستوراتی شیعیان ترک حج بیت الله نمایند شما از یک شیعه عالمی دهانی که تشریف به تبتات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار مینماید سؤال کنید که عمل حج را کجا باید بجای آورد جز مکه معظمه بشما جواب نخواهد داد. آنگاه این مرد از خدا بی خبری یکی از مفاخر علماء شیعه شیخ باجل اعظم عهده بن نعمان مفید نسبت دروغ میدهد که کتابی دارد بنام (مناسک الحج المشاهد) و حال آنکه کتاب شیخ بنام مناسک الزیارات در دست عموم است که در آن کتاب دستورات زیارت و تشریف با عتاب مقدسه ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را مانند سایر مزارات داده.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمائید خواهید دید که در اول آنها نوشته است از عبارات مندوبه (نه واجبه) زیارت قبور عالیه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين از حضرت آن حضرت میباید.

و بزرگترین دلیل بی کذب گفتار این مرد از خدا بی خبر عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشریف به بیت الله نصیب آنها نمیکرد و بعد از مراجعت افتخار مینمایند که آنها را حاجی بنامند.

آنگاه بدروغ پردازیهای این مرد کذاب بی پرید ۱۱

و در ص ۱۱ جلد اول گوید شیعیان سگهای خود را بنام ایی بکر و عمر مینامند و پیوسته آنها را لعن میکنند یعنی ای بکر و عمر را لعن نموده اند ۱۹۱۲ (خندم شیعیان با تعجب).

(۱) بآن تارک حج و اذغیب عالم گفته میشود چه طریق میل داری بپیری بدین پیوره یا سرایت و یا مجوسیت.

و اتفاقاً ایمان متعجب میکند از عناد و تعصب و داشتن دین این مرد که مائین اندر نسبت کذب و دروغ و تهمت بشیعیان مظلوم بعد ۱۱

و حال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه بر خلاف عقیده ایشان سکه را نجس العین معرفی نموده اند و در همه جا آورده اند که اگر در خانه مسلمانی سکه باشد رحمت خدا بآهل آن خانه نازل نمیکرد.

مسلمانان شیعه متنوع از نگاهداری سکه هستند مگر در چند جا (برای شکر - و پاسبانی خانه - و گله بانی) با شرایط مخصوصی که ثبت نموده اند يك علت مخالفت حضرت عبداللّه بن مسعود سبط شهید یمنی را مآب عید الله العسین علیه السلام بازید برای آن بوده که بزرگ سکه بازی مینمود و در خانه بدون جهات مذکور سکه نگهداری مینمود.

و اگر مسلمانی از شیعه و سنی را به ریشم که در خانه سکه نگهداری مینماید (بدون جهات مذکور که مستثنا شده) مآنها را متهم در دین نموده و عقیده آنها را درم آنکه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغه (که سکه در هر خانه آزاد باشد آنگاه نجس است) در خانه سکه نگهداری نماید بملاوه نام صحابه محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آنها بگذارد ؟ یا آنها را سب و لعن نمایند ؟

آف بر این نوع مسلمان - پناه بخدا میبریم از تعصب و عناد و لجاج . اگر شما يك شیعه ولو عامی جاهل نشان دارید که چنین عملی کرده باشد ما تسلیم بتمام گفته های این مرد میشوم و اگر نتوانستید (و هرگز نتوانید توانست) پس لعن کنید بر مردمان عنود لجاجت متعصب که بلباس اهل علم باعث افروزی مردم بی خبر شده و ایجاد اختلاف و عداوت در میان مسلمانان مینمایند.

و نیز در جلد دوم می نویسد شیعیان چون منتظر امام منتظر میباشند لذا در بسیاری از جاها مانند سرداب در سامراء روز ها مریکی از اسب یا قاطر یا غیر آن حاضر میکنند و فریاد میزنند بامام خود مریکب حاضر است همه مسلح آماده خدمت هستیم خروج نما و در اواخر ماه مبارک رمضان رو بمشرق ایستاده آنحضرت را صدا میزنند تا

خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترك نماز میکنند که مبدا آنحضرت ظاهر شود و او در نماز باشد و از خدمتگذاری آنحضرت محروم گردد ۱۲ (خنده شدید حضار از سستی و شیعه)

عجب از گفتارهای ناهنجار و تهمت های بی حساب و خنده آور آن مردیکه در گوشه بیابانهای دور افتاده چنین هزلای کفته ندارم بلکه تعجب از علمای امروز مصری و دمشقی و غیره دارم که در تمام بلاد با شیعیان محشورند و مخصوصاً در سامراء که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنن میباشند و حتی خدام سرداب مقدس هم همگی سنی هستند از آنها تحقیق نکرده و از علماء بزرگ نشنیده تبعیت از هزلیات امثال ابن تیمیّه ها نموده و این قبیل خرافات و تهمت ها در کتابهای خود درج مینمایند !!! ^(۱)

اینها بودند نمونه ای از تهمت ها و دروغ های شادخار و اهانت هاییکه اکابر علماء اهل تسنن بجامعه شیعیان نسبت داده اند و اگر میخواستیم بظهرست اقوال تمامی آنها از قبیل ابن حجر مکی و جاحظ و قاضی روزبهان و امثالهم بپردازیم بایستی شبهای بسیار وقت شمارا بگیریم و عمر شمارها را ضایع نمایم باستماع گفتار و هزلیات این قبیل از علماء که میخواستند راهنمای دیگران گردند.

چه بسا از کتب آنها که بسیار معروفیت جهانی پیدا نموده در سوریکه تحقیقاً قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد مانند ملل و نحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی متوفی سال ۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق قدر بیشیزی قدر و قیمت ندارد.

صفحات آن کتاب را که آجری باز مینماید می بیند چه نسبت های ناروا و تهمت های بی جا که بشیعیان داده گذشته از نسبت علی پرستی و عقیده بتناسخ و تشبیه و خرافاتی ^(۱) مانند عید الله فحسی مصری در الصراع بین الاسلام و الوثنیة - و معبد ثابت مصری در الحولۃ فی بروج خرق الادی - و موسی جارالله ترکستانی در الوشیة فی هده طایفه الشیعة و لحنه بین مصری در لیل الاسلام و حقی الاسلام - و غیره هم.

غلط کارهای
شهرستانی

که عقل و شرع از آنها دور و روح شیعیان از آنها برکنار است بآنها داده است و معلوم است که قوه تشخیص و تمییز در حقایق نداشته.

بعلاوه واضح است علم و اطلاع کافی هم بوقایع تاریخ نداشته گوشه دنیا نشسته هر کس هر چه گفته بدون تحقیق کافی روی خیال نگاشته نامش را کتاب ملل و نحل گذارده وقتی انسان عاقل بگفته‌های کذب و دروغ در قسمتی از کتاب برخورد مینماید قیبه کتاب در نظر او از اعتبار افتاده میشود که از کجا در سایر قسمتهای کتاب هم همین قسم روی خیال قلم اندازی ننموده باشد.

برای نمونه به يك وقعه ساده تاریخی اشاره مینمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی بی بمطالب کلی کتاب برده و مؤلف بی بند باردار بشناسند.

ضمن وقایع و حالات اتنی عشریه مینویسد بعد از حضرت امام محمد تقی (حضرت امام علی بن محمد التقی و مشهد مکرش در قم است) (و حال آنکه هر عارف و عالمی حتی دشمنان و اطفال هم میدانند که قبر مبارک حضرت هادی امام علی التقی سلام الله علیه در سامراء پهلوی قبر فرزند والا بنارش امام حسن عسکری علیه السلام میباشد دارای حرم و کنبه طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصر الدین شاه قاجار اقتضای منصب نمودن آنرا داشته است).

پس است بیش از این طول کلام ندهم برای نمونه از هزار يك را اشاره نمودم تا جناب شیخ بفهماند شیعیان دروغ میگویند و تهمت میزنند بلکه اکابر علمای خودشان این کار هستند.

و برای اینکه بدانند داعی تنها باقای ابوهیره جسارت نمودم و تهمت نزد بلکه اکابر علمای اهل سنت هم وقایع حالات او را ضبط نموده‌اند بنحو اختصار بیض از آن اشاره مینمایم.

این ابی الحدید معتزلی در ص ۳۵۸ جلد اول

و نیز در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از شیخ و استار خود امام ابو جعفر اسکافی نقل مینماید

اخبار در مذمت ابوهیره
و حالات آن

که معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزارلی جستن از علی علیه السلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند فلذا آنها پیوسته بمغول این امر بودند و انتشار قبیاح میدادند از جمله آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه السلام می نمودند) ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند.

شرح مفصل فضایا را میدهد تا در ص ۳۵۹ از اعتراف روایت نموده که وقتی ابو هریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد کثرت استقبال کنندگان را دید بر دو پای خود بر خاست در حالتی که دو دستی بر سر میزد (برای جلب توجه مردم) آنگاه گفت ای مردم عراق آیا گمان می‌برید من دروغ بر خدا و پیغمبر بگویم و آتش جهنم را بر خودم بخرم بشنوید از من آنچه را که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود **أَنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَرَمًا وَ الْمَدِينَةَ حَرَمِي فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسُ أَجْمَعِينَ . قَالَ وَ أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ عَلِيًّا أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا (۱) .**

وقتی این خبر بمعاویه رسید (که ابوهیره همیشه خدمتی باو نموده آنها را کوفه می‌کر خلافت علی علیه السلام فرستاد او را آوردند اگر ازش نمود جائزه‌اش داد و او را والی مدینه گردانید. انتهى.

آیا این اعمال دلیل بر مردودیت او نمی باشد و سزاوار است چنین آدمی را که برای خوش آیند معاویه با یکی از خلفای راشدین بلکه اکمل و افضل و اشرف آنها آن قسم رفتار نموده چون که روزی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده نیک و ممدوح بدانید.

شیخ - چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند.

(۱) برای هریشیری حرمی است و حرم من مدینه است هر کس احداث حادثه ای در مدینه بنشاند بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم - آنگاه ابوهیره گفت خدا را گواه بگیریم که علی در مدینه احداث حادثه نمود (یعنی مردم را تحریک نمود که بفرموده پیشبر باید علی را کشتند).

داعی - دلائل بسیاری در دست میباشد یکی از دلائل آنکه سب^۱ کثمته یغمبر با اتفاق فریقین حتماً ملعون و مردود و اهل آتش میباشد.

و بنا بر اخباری که قبلاً عرض نمودم اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول الله ﷺ فرمود هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و کسی که مرا سب نماید خدا را سب نموده چون ابوهریره از جمله کسانی بوده که علاوه بر سب^۲ و لعن نمودن مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بواسطه جعل و وضع حدیث چنانچه عرض شد مردم را وادار بسب^۳ آنحضرت مینمود !!

از جمله دلائل آنکه اکابر مورخین خودتان چون **شرکت ابوهریره با بر بن**
ارطاط در ظلم و کشتار
مملعین

موقعی که معاویه بن ابی سفیان بسر بن ارطاط سفاک خونخوار قس^۴ القلب شقی النفس را برای سرکوبی اهل یمن و شیعیان مولانا امیر المؤمنین علیه السلام با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود در مدینه و مکه و طائف و تباه (که شهری است در تهامه) و نجران و قبیله ارحب (که از قبایل همدان بود) و ستمنا و حضرموت و اطراف آنها منتها درجه اهانت و سفاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند به پیر و جوان بنی هاشم و شیعیان امیر المؤمنین اقامه نمودند حتی دو طفل صغير از عیبدالله بن عباس این ام اکرم رسول الله ﷺ را که والی یمن بود از طرف امیر المؤمنین علیه السلام سر برید تا آنجا که شماره کشته شدگان با مر آن ملعون را در آن سفر زیاده از سی هزار نفر آورده اند !!

از آنها تمجیدی نیست چه آنکه از امویها و اتباع آنها بیش از اینها دیده شدیم عجب از آقای ابوهریره مطلوب شما است که در این مسافرت بمعیت و معاونت بسر سفاک خونخوار حاضر و ناظر عملیات فجیع او بود.

مخصوصاً در ظلم و ستمی که با اهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم یگانه بلا دفاع مانند جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران همگی ترسان و

لرزان بعضی فراری و برخی در خانهها پنهان و خانههای آنها را مانند خانه ابوایوب انصاری که از صحابه خاص رسول الله بود آتش زد ابوهریره میدید و حرفی نمیزد بلکه معاون و کمک یار او بود.

مخصوصاً بعد از حرکت آن لشکر نکبت اثر بسمت مکه معظمه ابوهریره بهمان عنوان نیابت در آنجا ماند و بعد هم از طرف معاویه بجبران این خدمت کذاری و مساعدت با سرین ارطاط والی مدینه گردید.

شمارا بخدا انصاف دهید آیا این مرد دنیا پرست که در مدت سه سال (۱) که مشرف بزیارت و مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و زیاده از پنج هزار حدیث از آن حضرت نقل نموده؟ آیا احادیث معروف را که تمام علمای فریقین از قبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه و احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در ص ۱۶۳ تذکره و دیگران با سلسله اسناد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند نشنیده بود که مکرر میفرمود **من اخاف اهل المدینه ظالماً اخافه الله و علیه لعنة الله و الملكة والناس اجمعین لا یقبل الله منه يوم القيمة صرفاً و لا عدلاً - لعن الله من اخاف مدینتی - لا یرید اهل المدینه احد بسوء الا اذاب الله فی النار ذوب الرصاص (۲).**

پس در این صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آنها را ظلم و تعدی و ایجاد خوف و ترس در اهل مدینه نمودند بعلوه مخالفت با خلیفه حق و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و غارت طاهره آن حضرت بجعل احادیث و وادار نمودن مردم را بسب^۵ کیمیکه

(۱) در طبقات ابن سعد و اسامیه ابن حنبل و سایر کتب معتبره اکابر علمای اهل تسنن وارد است که ابوهریره دو فتح غیر سلسان شد و روایت بخاری در باب علامات النبوة فی الاسلام پیش از سه سال موفق بسلامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و روایت ابن حنبل در اسامیه و حاکم در مستدرک و ابن عساکر در استیجاب و دیگران در سنن هفاد و هشت سالگی و دو سال هجری قدری قدر وادی حقیق مرد جنازه اثر را بدین عمل نموده و در پیچ دفن ننمودند.

(۲) هر کس اهل مدینه را بترساند از روی ظلم خداوند او را بترساند و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و قول نبیناید خداوند از او دو قیامت هیچ چیزی را. لعنت خدا بر کیمیکه بترساند اهل مدینه مرا - احمی ارادة بنی باهل مدینه نبیناید مگر آنکه خداوند او را مانند سرپ د آتش آب خواهد نمود.

پیغمبر سبّ اورا سبّ برخود قرار داده شما را بخدا انصاف دهید چنین کسیکه از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بوضع و جعل احادیث مشغول بوده مردود خدا و رسول نمیباشد شیخ - بی لطفی میفرماید که موثق ترین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را بی دین و وشّاع و جمّال میخوانید.

داعی - داعی تنها نسبت به ابوهریره بی لطفی
مردود بودن ابوهریره
و تازیانه زدن عمر اورا
نمودم بلکه اول کسیکه این نوع بی لطفی را
نسبت باو عنایت نموده خلیفه ثانی عمر بن الخطاب
بود که ارباب تاریخ مانند ابن اثیر در حوادث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در ص ۱۰۴
جلد سوم شرح نهج البلاغه چاپ مصر و دیگران نقل نموده اند که چون خلیفه عمر
در سال ۲۱ ابوهریره را والی بحرین نمود باو خبر دادند مال بسیاری جمع نموده و
اسباهی زیادی خریده و لذا در سال ۲۳ اورا معزول نموده همینکه خدمت خلیفه
رسید خلیفه گفت یا عدوّ الله و عدوّ کتابه اسرقت مال الله - یعنی ای دشمن خدا
و دشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدا را گفت هرگز دزدی نکردم بلکه
عطایایی مردم بمن دادند.

و نیز ابن سعد در ص ۹۰ جلد چهارم طبقات و ابن حجر عسقلانی در اسباب و ابن
عبدربه در جلد اول عقد الفرید مینویسد خلیفه گفت ای دشمن خدا وقتی تورا
والی بحرین نمودم کشت و بعلینی یا نداشتی اینک شنیدم اسبهای بهزار و ششصد
دینار خریداری نمودی از کجا آوردی گفت عطایای مردم است که نتایج آن بسیار
گرفته خلیفه متغیر گردید از جا برخاست آهنگر تازیانه بر پشت او زد تا خون آلود
شد آنگاه امر کرده هزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود از او گرفته و تحویل
بیت المال دادند. نه تنها در زمان خلافت او را زد بلکه مسلم در ص ۳۴ جلد اول صحیح
مینویسد که در زمان رسول خدا عمر بن الخطاب ابوهریره را آهنگر زد تا به پشت
بر زمین خورد ابن ابی الحدید در اوایل ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید
قال ابو جعفر (الاسکافی) و ابوهریره مدخول عند شیوخنا غیر مرضی

الروایة ضربه عمر بالدرة وقال قد اكثر من الروایة اخرى بك ان تكون
كاذبا علی رسول الله صلی الله علیه و آله (۱).

ابن عساکر در تاریخ کبیر و متقی در ص ۲۳۹ کنز العمال نقل مینماید خلیفه
عمر او را با تازیانه زد و زجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول الله نمود و گفت چون
روایت زیاد نقل مینمائی از پیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگوئی از طرف آن
حضرت (یعنی مثل تو ناجنسی باید از قول آنحضرت دروغ بگوئی) لذا باید ترك کنی
نقل حدیث را از قول آنحضرت و الا تو را میفرستم بر زمین دوس (که قبیله ای است در
يمن که ابوهریره از آنجا بوده) و با زمین بوزنکان یعنی کوهستانی که بوزنکان در
آنجا زیاد هستند.

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه چاپ مصر از استاد
خود امام ابو جعفر اسکانی نقل نموده که حضرت مولی الموحدين امیر المؤمنین سلام الله علیه
فرمود الا ان اکذب الناس او قال اکذب الاحیاء علی رسول الله (ص) ابوهریره
الدوسی (۲).

ابن قتیبه در تأویل مختلف الحدیث و حاکم در جلد سیم مستدرک و ذهبی در تلخیص
المستدرک و مسلم در دوم صحیح در فضائل ابوهریره همگی نقل مینماید که مکرر
عایشه او را رد نموده و میگفت ابوهریره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل
حدیث مینماید.

بالاخره ابوهریره را ما تنها مردود نخواهیم ایم بلکه در ترد خلیفه عمر و مولانا
امیر المؤمنین و ام المؤمنین عایشه و صحابه و تابعین مردود بوده است.
چنانچه شیوخ معتزل و علماء آنها و حنفیه عموماً احادیث ابوهریره را مردود

(۱) ابو جعفر اسکانی (شیخسترله) گفته است ابوهریره در ترد شیوخ ما مدخول است
(یعنی از حیث نقل) روایات او نبوده رضا و قبول ما نمیشاید و عمر او را تازیانه زد و گفت زیاد
دوی در روایت نموده ای و تو سزاوارتری از آنکه دروغ نسبت بدهی رسول خدا صلی الله
علیه و آله.

(۲) بدانکه در دو فکر ترین مردم یا فرمود در دو فکر ترین زندگان رسول خدا صلی الله علیه
و آله ابوهریره دوسی میباشد (دوس قبیله ایست در یمن).

میدانند و هر حکمی که سنن منتهی بآبهریره میشود باطل میدانند چنانچه نووی در شرح صحیح مسلم مخصوصاً جلد چهارم مبسوطاً متعرض است.

وامام اعظم ابوحنیفه پیشوای بزرگ جماعت شما میگفت صحابه رسول الله عموماً قه و عادل بودند من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث میگیرم مگر حدیثی که سنن منتهی گردد به ابهریره و انس بن مالک و سمره بن جندب که از آنها نمی پذیرم. پس آقایان بما اعتراض نمایند که چرا ابهریره صحابی را انتقاد مینمائیم ما آن ابوهریره را انتقاد مینمائیم که خلیفه ثانی عمر او را تازیانه زده و سارق بیت المال و کذابش خوانده.

ما آن ابوهریره را انتقاد مینمائیم که ام المؤمنین عایشه و امام اعظم ابوحنیفه و کبار از صحابه و تابعین و اکابر از شیوخ و علماء معتزله و حنفیه او را انتقاد نموده و مورد خوانده اند.

خلاصه ما آن ابوهریره را انتقاد مینمائیم که مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین وائمة طاهرین از عترت رسول الله سلام الله علیهم اجمعین که عدیل القرآن اند او را کذاب و مورد خوانده اند.

ما آن ابوهریره را انتقاد مینمائیم که شکم پرست بوده و با علم بافضلیت امیر المؤمنین از آنحضرت صرف نظر نموده حاشیه نشین سفره چرب و نرم معاویه ملعون گردیده که با تقویت جمل احادیث او - امام الممتین و خلیفه المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سب و لعن نمایند.

بس است بیش از این وقت مجلس را نگیرم خیلی هم معذرت میخوام که قدری وقت شما را گرفته چون فرمودید ما بی لطفی مینمائیم خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علماء خودتان مقر و معترف بهر بدورت او میباشند.

پس وقتی چنین افراد جماع و ضاعی برای رسیدن بجاه و مقام و معمر شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جمل حدیث کرده و با احادیث صحیحہ مخلوط نمودند

بهر حدیثی بتوان اعتماد نمود بهین جهت آنحضرت فرمود **کَلِمًا حَدِثْتُمْ بِحَدِيثِ مِنِّي فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ**.

(چون در موضوع مهمی سرگرم بستم بودیم از موقع نماز آقایان قدری گذشت) صحبت که با بنجارسید برخواستند برای نماز بعد از اداء نماز عشاء و صرف چای مجلس (رسمیت پیدا نمود)

داعی - نظر بیانات قبل اینک ما و شما ناچاریم بهر حدیثی از احادیث منقوله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر خوریم اول رجوع بقرآن مجید نمائیم اگر مطابقت باصلی در قرآن نمود بپذیریم و الا رد نمائیم.

این حدیثی را هم که شما نقل نمودید (ولو يك طرفه میباشد) ناچار باید مطابقت با قرآن مجید نمائیم چنانچه مانعی از قبول نباشد قطعاً بپذیریم. فلذا جمعی در جواب گفته اند خدای تعال در آیه ۵۰ سوره ۵۰ (ق) میفرماید

وَلِلّٰهِ خُلُقُنَا الْاِنْسَانِ وَلَعَلَّ بَلَّوْ سَوسَ به نفسه و لنحن اقرب الیه من حبل الوريد (۱)
آقایان میدانید حبل الوريد مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب است و اضافه آن بیانیست و ممکن است که اضافه لامی باشد.

و حقیقت معنی این آیه شریفه راجع است باینکه علم خداوند تعالی بوجهی محیط است باحوال انسان که هیچ چیزی از خفایای صدور و سرائی قلوب بر ذات اقدس او جل و علا مخفی و پوشیده نمی باشد.

و در آیه ۶۲ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید **وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا**

مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كَأَنَّا عَلَيكُمْ شُهُودٌ أَذْ تَقِيضُونَ فِيهِ وَمَا

(۱) ما انسان را خلق کرده ایم و از وسوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم و از هر که کردن باو نزدیکه تربیم.

يعزب عن ربك من منقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين (۱)

بحکم این آیات شریفه و تأیید دلائل غلیظه هیچ فعل و قولی از خدا پوشیده نمی باشد و بیروید کار عالمیان بعلوم حضوری عالم بجمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است اینک ملاحظه فرمائید این حدیث را که بیان نمودید با این دو آیه و سایر آیات شریفه چگونه تطبیق نمائیم و بوجه نحو ممکن است رضا و عدم رضای ابی بکر برخدا منافی باشد که محتاج بسؤال از خود او باشد.

علاوه بر آنکه رضای حق تعالی مربوط برضای خلق است قطعاً ثابتند بمقام رضا نرسد محبوب خدا نخواهد شد پس چگونه خداوند اظهار رضایت از ابی بکر میکند و حال آنکه هنوز نمیداند ابی بکر بمقام رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه؟!

اخبار در فضیلت ابی بکر شیخ - دیگر تردیدی نیست که رسول خدا فرمود ان الله وعمر ورد آنها يتجلى للناس عامة ويتجلى لابي بكر خاصة (۲) و نیز فرموده است ما صاب الله في صدري شيئا الا صبه في صدر ابي بكر (۳)

و نیز فرمود انا و ابي بکر کفرسی و هان (۴)

و نیز فرمود ان في السماء الدنيا ثمانين الف ملك يستغفرون لمن احب ابا بكر وعمر و في السماء الثانية ثمانين الف ملك يلعنون من ابغض ابا بكر وعمر (۵)

(۱) ای رسول ما در هیچ حال ناشای و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و بیج علی تو و امت وارد نشود جز آنکه همان لحظه شادمان مشاهده میکنیم و هیچ ذره ای در همه زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچکتر از ذره و بزرگتر از آن هر چه هست همه در کتاب مبین (اولوح علم الهی) مسطور است.

(۲) بدرستی که خداوند تجلی فرماید از برای همه مردم صومی و برای ابی بکر خصوصی.

(۳) نریخت خداوند در سینه من چیزی را مگر آنکه ریخت در سینه ابی بکر.

(۴) من و ابی بکر هر دو باهم مساوی هستیم مانند دو اسب که در مسابقه با هم برابر باشند.

(۵) در آسمان دنیا هشتاد هزار ملک استغفار بینشاید برای کسی که دوست بداد او ابی بکر و عمر را و در آسمان دوم هشتاد هزار ملک این میشانند و دشمنان ابی بکر و عمر را.

و نیز فرمود ابو بکر و عمر خیر الاولین و الاخرین (۱)

و عظمت مقام ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از این خبر بهتر معلوم میگردد که فرمود

خلقني الله من نوره و خلق ابا بكر من نوري و خلق عمر من نور ابي بكر و خلق امتي من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة (۲)

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما بسیار رسیده که من باب نمونه بعضی از آنها اشاره نمودم تا حقیقت مقام خلفاء بر شما واضح و روشن گردد.

داعی - اولاً مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها دارد که میسراند از لسان مبارک رسول اکرم ﷺ چنین مضامین صادر نگردیده زیرا حدیث اول دلیل بر تجسم است و قطعاً عقیده بر جسمیت حضرت باری تعالی کفر محض است و حدیث دوم میسراند که ابی بکر شریک رسول الله بوده در آنچه بر آن حضرت نازل میشده و حدیث سیم میسراند که خاتم الانبیاء ﷺ هیچگونه نفوذی بر ابی بکر نداشته چه هر دو با هم مساوی بودند و دو خبر دیگر مخالف است با اخبار کثیره ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم عهد و آل عهد سلام الله علیهم اجمعین اند.

و خبر آخری مخالف با قرآن مجید است چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۷۶ (دھر) میفرماید لا یرون فیها شمساً ولا زهراً و لا یسئلونهم عن حاجتهم و ما یمشی من حجر و شیء و مدر و در و دیوار بهشت تماماً روشن و نورانی میباشد اهل دنیا هستند که احتیاج بچراغ دارند و الا اهل بهشت احتیاج بچراغ ندارند.

علاوه بر این ظواهر اکابر علماء درایت و رجال خودتان از قبیل عالم جلیل مقدسی در تذکره الموضوعات و فیروز آبادی شافعی در کتاب سفر السعادات و حسن بن کثیر فقهی در میزان الاعتدال و ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ خود و

(۱) ابو بکر و عمر بهترین اولین و آخرین اند.

(۲) خلق نموده خدای تعالی مرا از نور خودش و خلق نموده ابی بکر را از نور من و خلق نموده عمر را از نور ابی بکر و خلق نموده است مرا از نور عمر و عمر چراغ اهل بهشت است.

ابوالفرج ابن جوزی در کتاب الموضوعات و جلال‌الدین سیوطی در اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه حکم بر موضوعیت و معیولیت این احادیث نموده‌اند و صریحاً در باره هر یک از آنها گویند که از جهت سلسله روایات و اسناد این احادیث از موضوعات و مقتریات است چه آنکه علاوه بر افرادنا اهل و جمال و کذاًیی که در سلسله روایات موجود است بطلان آنها باقواعد غلیبه و آیات قرآنی ظاهر و آشکار است.

شیخ - دیگر در این حدیث خلافتی نیست که رسول خدا فرمود ابو بکر و عمر سیدان کهول اهل الجنة (۱)

داعی - در این حدیث هم اگر قدری فکر و تأمل کنیم گذشته از آنکه اکابر علماء دین و رجال خودتان آن را از موضوعات میدانند ظاهر عبارت آن می‌رساند که این عبارت از رسول خدا نمی‌باشد چه ابو بکر و عمر دوسید آنکه از مسلمات است که بهشت هر کز شیوخ و پیران نمی‌باشد پیران اهل بهشتند و در آنچه مانند دنیا سیر تکاملی وجود ندارد که آدمی از جوانی بسن پیری برسد تا بکمال سیادت نائل آید.

و در روایات ما و شما اخبار بسیاری مصدق این معنی است که از جمله قضیه اشعیه است که زن پیری بود آمد خدمت رسول اکرم ﷺ حضرت در ضمن صحبت فرمود ان الجنة لاتدخلها العجایز یعنی عجایز و پیران داخل بهشت نمی‌شوند آن زن متاثر شد ناله کتان عرض کرد یا رسول الله پس من وارد بهشت نمی‌شوم این را گفت و از خدمت حضرت بیرون رفت حضرت فرمودند اخبار وها انها لیست بقرآن بعد جوز یعنی خبر دهید او را که در آن روز پیر نخواهد بود - بلکه همه پیران را خدمت جوانی می‌یوشند و داخل بهشت نمایند آنکه آیه ۳۶ سوره ۵۶ (واقعه) را قرائت فرمود که خداوند فرماید انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکاراً عرباً اتراباً لاصحاب الیمین (۲)

(۱) ابی بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت‌اند

(۲) انشاء بر صیغه ماضی بجهة تحقق وقوع است یعنی بیافریده‌ایم زنان بهشتی را (در کمال حسن و زیبائی) و همیشه آنان را باکره و دوشیزه گردانید. ایم دستان و عاشقان شوهران خود باغیچ و ناز و شیرین سخن جوان هسلان هم مخصوص اصحاب یمین.

و در حدیث از طرق ما و شما وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود بدخل اهل

الجنة الجنة جردا مردا بیضاجعادا مکملین ابناء ثلاث و ثلثین (۱)

شیخ - این بیانات شما بجای خود صحیح است و لکن این حدیث مخصوصی است برای اهل بهشت.

داعی - معنای این فرمایش جنابعالی را نفهمیدم این حدیث مخصوص چه چیز است یعنی خداوند جمعی را پیر وارد بهشت می‌نماید تا ابی بکر و عمر را سید آنها قرار دهد و حال آنکه اگر بنا شود ابی بکر و عمر داخل بهشت گردند خداوند آنها را هم جوان خواهد نمود نه آنکه دیگران را پیر نماید تا سیادت آنها ثابت شود.

علاوه عرض کردم اکابر علماء خودتان این حدیث را از موضوعات بشمار آورده و رسول اکرم برای راهنمایی مالمسی معین فرموده تا خیال ما راحت گردد چنانچه قبلاً عرض کردم هر حدیثی که مطابقت باقرآن مجید ننماید مردود است فلذا علماء رجال ماواهل هدایت هم بسیاری از اخبار را که بنام رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از طریق خودمان رسیدند بدستور خودشان که فرمودند اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه (۲) رد می‌نمایند و مورد قبول قرار نمی‌دهند.

و قبلاً عرض کردم که بسیاری از اکابر علماء ارباب جرح و تعدیل خودتان هم کتب مبسوطه تألیف و تصنیف نموده‌اند در رد احادیث موضوعه مانند شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی (صاحب قاموس در ۱۴۶ کتاب سفر السعادة و جلال الدین سیوطی در کتاب اللآلی و ابن جوزی در موضوعات و مقنسی در تذکره الموضوعات و شیخ محمد بن درویش مشهور به حوت پیرمردی در ۱۶۳ کتاب اجنبی المطالب آورده‌اند که در سند حدیث ابو بکر و عمر سیدان کهول اهل الجنة یحیی بن غنیمه می‌باشد و ذهبی گوید یحیی از جمله ضعفا است این جان دجال گفته یحیی وضع حدیث عینموده.

(۱) اهل بهشت که در بهشت آمده‌اند جرد و مرد و بی مو و سفید اندام مجید موی چشماهی سره کشیده و در سن سی و سه سالگی باشند.

(۲) و مانیک حدیثی از من برای شما روایت نایند آنرا بقرآن مجید عرض نماید اگر موافق باقرآن بود قبول نماید و الا او را رد نماید.

پس علاوه بر دلالتی که ما ذکر نمودیم بیان تقادیر علماء خودتان هم که ارباب جرح و تعدیل اند این حدیث از موضوعات است.

واقعاً احتمال قوی میرود که از مجموعات بکریون یا بنی امیه باشد چه آنکه برای رد و تضعیف بنی هاشم و عزت طاهره و اهل بیت رسول الله در مقابل هر حدیثی از احادیث ثابتۀ عند الثریقین در مدح و عظمت خاندان رسالت حدیثی جعل مینمودند و مردمانی مانند ابو هریره و أمثال آنها هم برای قرب دستگاه فاسد بنی امیه پیوسته در این کار جدیت مینمودند.

زیرا از کینه و عداوتی که با آل محمد داشتند در مقابل حدیث شریف ثابتی که علاوه بر اجماع علماء شیعه اکابر علماء شما نیز نقل نموده اند این حدیث را جعل نمودند.

نواب - آن حدیث مسلم کدام است که در مقابلش جعل حدیث نمودند.

داعی - آن حدیث شریف ثابت مسلم آنست که رسول خدا ﷺ فرمود **الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خيرهما** دو سید جوانان اهل بهشت اند

خیر منهما و بسیاری از علمای شما نقل نموده اند این حدیث را از قبیل خطیب خوارزمی در مناقب و میر سید علی همدانی در مودت هشتم از مودۀ الثری و امام عبد الرحمن نسائی سه حدیث در خصائص الصلوی و ابن صباغ مالکی در ص ۱۵۹ فصول النعمه و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۴ ینایح الموده از ترمذی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل و سبط ابن جوزی در ص ۱۳۳ تذکره و امام احمد بن حنبل در مسند و ترمذی در منن و محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب ۹۷ کفای الطالب بعد از نقل این حدیث گوید امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در معجم الکبیر در شرح حال امام حسن علیهما السلام جمع نموده است جمیع طرق این حدیث شریف را از بسیاری از صحابه پیغمبر از قبیل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حذیفه یمانی و ابوسعید خدری و جابر ابن عبد الله انصاری و ابو هریره و اسامه بن زید و عبدالله بن عمر، آنکه محمد بن یوسف

الطهار نظر نموده گوید این حدیثی است حسن که رسول اکرم ﷺ فرمود: **الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خيرهما** (و در بعضی از اخبار) **افضل منهما** ^(۱) و انضمام اسناد این حدیث یکدیگر دلیل بر صحت این حدیث میباشد انتهى.

و نیز حافظ ابو نعیم اسفہانی در حلیه و ابن عساکر در ص ۲۰۶ جلد چهارم تاریخ کبیر و حاکم در مستدرک و ابن حجر مکی در ص ۸۲ صواعق و بالاخره اتفاقی آکا بر علماء شما میباشد که این حدیث از لسان دربار رسول خدا ﷺ جاری شده است.

شیخ - دیگر منکر این خبر احدی نمیشود که رسول خدا ﷺ فرموده این **لقوم فيهم ابو بكر ان يتقدم عليه غيره** این خبر خود دلیل حق تقدم ایی بکر است بر عموم امت برای آنکه میفرماید سزاوارتست برای قومی که ایی بکر در میان آنها باشد و دیگری را بر او مقدم دارند.

داعی - متأسفم که آقایان محترم چرا بدون فکر بهر خبری توجه مینمایند اگر این خبر فرمودۀ رسول اکرم ﷺ بوده چرا خود عمل بان نمی نمود که با بودایی بکر علی علیهما السلام را مقدم میداشت - در قضیۀ مباحله مگر ایی بکر حاضر نبود که علی را مقدم بر او داشت - در غرضه نبوک با بود ایی بکر کاردان پیر مرد چرا علی علیهما السلام را خلیفه خود قرار داد - در سفر مکه چرا ایی بکر را معزول و علی را منسوب برای ابلاغ رسالت و قرات سوره برائت نمود - در مکه با بود ایی بکر چرا علی را با خود برای بت شکنی برد حتی بروی شانه خود سوار کرد و امر یشتکن بت هبل نمود - با بود ایی بکر چرا علی علیهما السلام را برای حکومت و دعوت مردم یمن فرستاد و علاوه بر همه با بود ایی بکر علی را چرا وصی خود قرار داد.

شیخ - حدیث بسیار ثابتی از رسول خدا ﷺ رسیده که أبداً مورد انکار نیست که عمرو بن عاص کلت روزی به پیغمبر عرض کردم یا نبی الله أحب زنان عالم بسوی شما کیست فرمودند عایشه عرض کردم أحب مردان بسوی شما کیست فرمودند ^(۱) حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند و پدر آنها بهتر و افضل از آنها میباشد.

پدر عایشه ای بکر پس بهمن جهت که محبوب پیغمبرند حق تقدم دارند بر تمام اُمّت و این خود يك دليل قاطع است بر خلافت اُمّی بکر رضی الله عنه.

در جواب خبریکه داعی - این حدیث علاوه بر آنکه از موضوعات و مجموعات و مجموعاتی بکربون است با احادیث ثابتة مسلمة عند الفریقین معارض است فلذا مردودیت آن ثابت میباشد.

در این حدیث از دو جهت باید امان نظر نمود اول از جهت اُمّ المؤمنین عایشه و دوم از جهت خلیفه اُمّی بکر.

امّا در محبوسیت عایشه بطریقی که أحبّ زنان باشد نزد رسول خدا اشکال است چونکه عرض کردم معارض است این قول با احادیث صحیحه ثابتة ای که در کتب معتبره فریقین (شیعه و سنی) ثبت گردیده.

شیخ - با کدام اخبار معارض است ممکن است بیان نمائید تا مطابقه نموده قضاوت عادلانه نمائیم.

داعی - احادیث بسیاری از طرق علماء و روایات شما بر خلاف گفته شما درباره حضرت صدیقه کبری اُمّ الائمه النجباء فاطمه الزهراء سلام الله علیها وارد است.

فاطمه بهترین زنان عالم است از جمله حافظ ابوبکر بیهقی در تاریخ و حافظ ابن عبدالبر در استیعاب و میر سید علی همدانی در مودة القربى و دیگران از علمای شما نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ مکرر

میرمود فاطمه خیر نساء امتی یعنی فاطمه بهترین زنان امت من است.

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی طی نقل مینمایند از محدثین حنفیه از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عبد البر در استیعاب ضمن نقل حالات فاطمه سلام الله علیها و خدیجه ام المؤمنین از عبد الوارث بن سفیان و ابو هریره - و ضمن حالات خدیجه اُمّ المؤمنین از ابو داود نقلا از ابو هریره و انس بن مالک - و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ بنایح الموده - میر سید علی همدانی در مودت صبر دهم از مودة القربى از انس بن مالک و نیز بسیاری از ثقات محدثین بطرق خود

از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود خیر نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آمنه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد علیهم السلام (۱)

خطیب در تاریخ بغداد نقل مینماید که رسول خدا این چهار زن را بهترین زنان عالم بحساب آورده آنکه فاطمه را در دنیا و آخرت بر آنها تفضیل داده.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح و امام أحمد بن حنبل در مسند از عایشه بنت ابی بکر نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه فرمود یا فاطمه ابشری فان الله اصطفیک و طهرک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام و هو خیر دین (۲)

و نیز بخاری در ص ۶۴ جزء چهارم صحیح و مسلم در باب فضائل فاطمه در جزء دوم صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و عبدی در جمع بین الصحاح السقه و ابن عبدالبر در استیعاب ضمن حالات حضرت فاطمه علیه السلام و امام احمد در ص ۲۸۲ جزء ششم مسند و عهد بن سعد کاتب در جلد دوم طبقات ضمن فرموده های رسول الله ﷺ در مرض و بستر و بیماری و در جلد هشتم در نقل حالات بی بی فاطمه (ع) ضمن حدیث طولانی (که وقت مجلس اجازه نقل آنرا نمیدهد) مستنداً از عایشه ام المؤمنین نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود یا فاطمه الا ترضین ان تكونی سیده نساء العالمین یعنی آیا تو راضی نیستی که سیده زنان عالمین باشی.

و این حجر عسقلانی این عبارت را ضمن حالات بی بی در اسبابه نقل نموده است - یعنی تو بهترین زنان عالمین هستی - .

و نیز بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام ثعلبی در تفسیر و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در معجم الکبیر و سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۶ بنایح الموده

(۱) بهترین زنان عالمین چهارند مریم دختر عمران آمنه دختر خدیجه دختر غویله فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

(۲) ای فاطمه موده و بشارت باز تو را که خداوند برگزیده تو را و پاکیزه گردانیده است بر زنان عالمین موداً و بر زنان اسلام خصوصاً و اسلام از همه دینی بهتر است.

از تفسیر ابن ابی حاتم و مناقب و حاکم و وسط و واحدی و حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی و فرائد حموی - و ابن حجر مکی در ذیل آیه چهاردهم صواعق از احمد - و محمد بن طلحه شافعی در س ۸ مطالب السؤل - وطبری در تفسیر - و واحدی در اسباب النزول - و ابن مغازلی شافعی در مناقب - و محب الدین طبری در ریاض - و مؤمن شبلنجی در نور الابصار - و زمخشری در تفسیر - و سبوی در در المنتور - و ابن عساکر در تاریخ - و علامه سمهودی در تاریخ المدینه - و فاضل نیشابوری در تفسیر - و قاضی بیضاوی در تفسیر - و امام فخر در تفسیر کبیر - و سید ابی بکر شهاب الدین علوی در س ۲۲ تا ۲۳ باب اول رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی از تفسیر بغوی و ثعلبی و سیره ملا و مناقب احمد و کبیر و اوسط طبرانی و سدی - و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبرای شافعی در س ۵ کتاب الانصاف از حاکم و طبرانی و احمد - و جلال الدین سیوطی در احیاء الیت از تفاسیر ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و معجم الکبیر طبرانی - و ابن ابی حاتم و حاکم - بالاخره عموم اکابر علماء شما (باستثناء عدّه قلیلی از متعصبین و پیروان امویها و دشمنان اهل بیت) از ابن عباس (حبرات) و دیگران نقل نموده اند که وقتی نازل شد آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی الغری ومن یترف حصة نردله فیها حصناً^(۱) جمعی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله من قرأ بک الذین فرض الله علینا مودتهم قال (ص) علی و فاطمة والحسن والحسین - یعنی نزدیکان شما کیانند که خدا واجب گردانیده است مودت و دوستی آنها را بر ما (یعنی در این آیه شریفه) فرمود آنها علی و فاطمه و حسن و حسین اند - و در بعضی از اخبار دارد و ابناهما یعنی پسران آنها.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجال نقل همه آنها را نمیدهد و در نزد علمای شما این معنی بحدّ شیاع رسیده.

(۱) بگو (بابت) من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق غویشاوندان من منظورداوید - و هر کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش بیفزاییم.

تا آنجا که ابن حجر متعصب هم در س ۸۸ صواعق و حافظ جمال الدین زرنجی در معراج الوصول و شیخ عبدالله شبرای در س ۲۹ کتاب الانصاف و محمد بن علی صبان مصری در س ۱۱۹ اسعاف الرافضین و دیگران از امام محمد بن ادریس شافعی که از ائمه اربعه شما و رئیس و پیشوای شافعیها میشاد نقل نموده اند که میگفت:

يا اهل بیت رسول الله حکیم
کلام من عظیم القدر انکم
فرض من الله فی القرآن انزله
من لم یصل علیکم لاصولة (۱)

اینک از آقا یان محترم با انصاف سؤال میکنم آیا خبر یک طرفه ای را که شما نقل نمودید باین همه اخبار صحیحه صریحه متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) که از احد احصاء خارج است مقابله میکند.

آیا عقل قبول میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که خداوند در قرآن مجید مودت و محبت او را بر مردم فریضه قرار داده بگذارد و دیگران را بر او ترجیح دهد.

آیا تصور هوا و هوس در آنحضرت میورد که بگوئیم روی هوای دل عایشه را که هیچ دلیلی بر افضلیت او نیست (جز آنکه همسر رسول خدا و ام المؤمنین بوده مانند سایر زنان پیغمبر) از فاطمه ای که در قرآن مجید خدای متعال مودت و محبت او را فریضه و واجب قرار داده و آیه تطهیر در شأن او نازل و افتخار و ورود در مباحله را بحکم قرآن باو داده بیشتر دوست دارد.

شما خود میدانید که انبیاء و اولیاء در پی هوای نفس نمیرفتند و جز خدا کسی را نمیدیدند مخصوصاً رسول خدا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که حقیقت حب فی الله و بغض فی الله بوده است و قطعاً دوست نمیداشته مگر کسی را که خدا دوست داشته و دشمن نمیداشته مگر کسی را که خدا دشمن داشته.

(۱) ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا - که در قرآن نازل شد (اشاره به آیه فوق میباید) نهایت میکند در عظمت قدر شما (آل محمد) آنکه هر کس بر شما صلوات فرستد نماز او قبولی نخواهد شد.

چگونه فاطمه ای که خدا محبت و مودت او را فرضه قرار داده میگذارد و دیگری را بر او ترجیح میدهد پس قطعاً اگر فاطمه سلام الله علیها را دوست داشته برای آن بوده که محبوسیت الهی داشته.

آیا عقل باور میکند که آنحضرت ترجیح دهد در محبت فردی از افراد زنان خود را بر کسیکه خود میفرمود خدا او را بر گرفته و محبتش را بر مردم فرضه قرار داده.

یا باید اینهمه اخبار صحیح صریحه را که مورد قبول اکابر علماء فریقین میباشد و با آیات قرآن مجید تأیید گردیده رد بنمائید یا این خبری را که بیان نمودید از موضوعات مسلمة بدانید تا تناقض از بین برداشته شود.

و اما در باره خلیفه ای بکر که فرمودید آنحضرت فرموده احب مردان در نزد من ای بکر میباشد مغایرت دارد با اخبار بسیار معتبری که از طریق روایات ثقات و علماء بزرگ خودتان نقل گردیده که محبوب ترین مردان امت نزد پیغمبر ﷺ علی علیه السلام بوده است.

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ بنایع الموده علی (ع) محبوبترین از ترمذی نقل میکند از بریده که گفت کان احب النساء مردان نزد پیغمبر بوده **إلی رسول الله (ص) فاطمة ومن الرجال علی (ع) (۱)** و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۹۱ کفایت الطالب مستنداً از ام المؤمنین عایشه نقل نموده که گفت ما خلق الله خلفا کان احب الی رسول الله (ص) من علی بن ابیطالب (ع) (۲) آنکه گوید این حدیثی است که روایت نموده او را این جریر در مناقب خود و ابن عساکر دمشقی در ترجمه حالات علی علیه السلام.

و نیز محی الدین و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی از ترمذی

(۱) محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان علی علیه السلام بود.

(۲) خلق فرموده خداوند خلقی را که محبوب تر باشد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله اوعلی ابن ابیطالب (ع).

نقل مینماید که از عایشه سؤال نموده که کدام یک از مردم نزد رسول خدا ﷺ محبوب تر بودند گفت فاطمه گفتند از مردها چه کس محبوبتر بود نزد آن حضرت گفت **زوجها علی بن ابیطالب** یعنی همسرش علی ابن ابیطالب.

و نیز از مخلص ذهبی و حافظ ابوالقاسم دمشقی از عایشه نقل مینماید که گفت **ما رأیت رجلاً احب الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم من علی و لاحب الیه من فاطمة (۱)**.

و نیز از حافظ خجندی از معانة الغفاریه نقل مینماید که گفت مشرف شدم خدمت رسول اکرم ﷺ در منزل عایشه و علی علیه السلام در خارج منزل بودند. بعایشه فرمود **ان هذا احب الرجال الی و اکرمهم علی فاعرف فی حقّه و اکرمی مثواه (۲)** و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیرازی شافعی که از اجله علماء شما میباشد در ص ۹ کتاب الانعاف بحب الاشراف و سلیمان بلخی در بنایع و محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السؤل از ترمذی از جمیع بن عمیر نقل میکنند که گفت با عهه ام نزد ام المؤمنین عایشه رفیق من از او سؤال نمودم از محبوب ترین اشخاص نزد رسول خدا عایشه گفت از زنها فاطمه و از مردان شوهرش علی بن ابیطالب.

همین خبر را میرسد علی همدانی شافعی در مودت یازدهم موده القری نقل نموده با این تفاوت که جمیع گفت از عهه ام سؤال کردم و جواب شنیدم. و نیز خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب از جمیع بن عمیر از عایشه این خبر را نقل نموده است.

و نیز ابن حجر مکی در آخر فصل دوم از صواعق بعد از نقل چهل حدیث در فضل علی علیه السلام از ترمذی از عایشه نقل نموده که گفت کانت فاطمة احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و زوجها احب الرجال الیه (۳)

(۱) ندیدم مردی را محبوب تر باشد بسوی رسول خدا از علی و نه محبوب تر باشد بسوی آنحضرت از فاطمه.

(۲) این علی محبوب ترین مردان است بسوی من و گرامی ترین آنها بر من پس بشمار حق او را و گرامی بدار منزلت او را.

(۳) محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان شوهرش علی علیه السلام بود.

و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۷ مطالب السؤل بعد از نقل اخباری در این موضوع که مفصل است اظهار عقیده و نظر میکند باین عبارت **بِهِذِهِ الْاَحَادِثُ الصَّحِيحَةُ وَالْاَخْبَارُ الصَّرِيحَةُ كَوْنُ قَاطِعَةِ كَانَتْ اَحِبَّ اِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِهَا وَ اِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ هَذِهِ الْاُمَّةِ وَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ اَهْلِ الْمَدِينَةِ (۱)**.

پس این مطلب با دلائل عقل و نقل ثابت است که علی و فاطمه علیهما السلام محبوب ترین خلق بودند نزد رسول الله ﷺ و از همه این اخبار مهم تر براهیات محبوبیت علی و تقدم بر دیگران در نزد پیغمبر خبر معروف طبر مشوی است که بآن حدیث کاملاً ثابت میشود علی محبوب ترین تمام امت بود نزد آنحضرت و البته خودتان بهتر میدانید که حدیث طبر بقدری معروف است نزد فریقین (شیعه و سنی) که احتیاج بنقل سند ندارد ولی برای مزید یشائی آقایان محترمین اهل مجلس که امر بر آنها مشتبه نشود و گمان ننمایند شیعیان این قبیل احادیث را جعل مینمایند بعضی از آن اسناد که در خاطر دارم اشاره مینمایم.

حدیث طبر مشوی بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سجستانی در صحاح معتبره خود و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در ص ۲۱ فصول المهمة و سلیمان بلخی حنفی باب ۸ بنایع الموده را اختصاص بحدیث طبر و نقل روایات آن داده و از احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد و ابن مغازی و سنن ابی داود از سفینه مولی النبی و انس بن مالک و ابن عباس روایت نموده تا آنجا که گوید حدیث طبر را یست و چهار نفر از انس نقل نموده اند و مخصوصاً مالکی در فصول المهمة باین عبارت نوشته و **ذَلِكَ اَنَّهُ صَحَّ النُّقْلُ فِي كِتَابِ الْاَحَادِثِ الصَّحِيحَةِ وَ الْاَخْبَارِ الصَّرِيحَةِ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ خَلَّاسَةً** معنی آنکه بصحت پیوسته نقل حدیث طبر در کتب احادیث صحیحه

(۱) باین احادیث صحیحه و اخبار صریحه ثابت گردیده که فاطمه محبوب ترین همه بودی رسول خدا (ص) از غیر او زیرا که او سیده زنان اهل بهشت و سیده زنان این امت و سیده زنان اهل مدینه بوده است.

اخبار صریحه از انس بن مالک و سبط ابن جوزی در ص ۲۳ تذکره از فضایل احمد و سنن عرمذی و مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب به آخر حدیث که دعای پیغمبر و اجابت آن باشد اشاره نموده است و امام ابو عبدالرحمن نسائی در حدیث نهم تخصص العلوی و حافظ بن عقده و محدثین جریر طبری هر یک کتابی مخصوص در توان و اسناد این حدیث از سی و پنج نفر از صحابه از انس نوشته اند و حافظ ابو نعم کتاب شعیبی در این باب نوشته است.

خلاصه اکابر علماء شما همه تصدیق نموده و در کتب معتبره خود ثبت نموده اند باین حدیث شریف را چنانچه علامه محقق زاهد عادل بارخ شفه سید میر جاهد حسین دهلوی که شما آقایان نظر قرب جوار بمکان ایشان بهتر میدانید مقام علم و عمل و تقوای ایشان را که در هندوستان اظهار من الشمس بوده است یکی از مجلدات بزرگ کتاب عقبات الانوار خود را با آن قطر و عظمت اختصاص بحدیث طبر مشوی داده است و تمام اسناد معتبره کتب عالیہ علماء بزرگ شما را در آنجا جمع نموده که الحال نظر ندارم که بچند سند این حدیث را نقل نموده آفند میدانم که وقت قرائت اسناد آن حدیث مبہوت شدم از زحمات و خلعات مهم آن سید جلیل القدر که يك حدیث کوچکی را چکونه متواتراً فقط از طریق شما ثابت نموده است که خلاصه و نتیجه تمامی آن اخبار اینست که **كَفَّ مُسْلِمِينَ** از شیعه و سنی در هر دوره و زمان اقرار و اعتراف و تصدیق بصحت این حدیث نموده اند کمروزی زنی مرغ بریانی حبه رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ بهدیه آورد آن حضرت قبل از تناول مرغ بریانی دست نیاز بداربار حضرت بی نیاز بلند نموده عرض کرد **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ بِاَحِبِّ خَلْقِكَ اِلٰی وَ اَلِیْکَ حَتّٰی بِاَکَلِ مَعِیْ مِنْ هَذَا الطَّیْرِ فِجَاءَ عَلٰی فَاکَلِ مَعِیْ (۱)**.

و در بعضی از کتب شما مانند فصول المهمة مالکی و تاریخ حافظ نیشابوری و کفایت الطالب گنجی شافعی و مسند أحمد و غیر آن که نقل از انس بن مالک مینمایند

(۱) برودد کارا برست زدمن محبوب ترین خلق خود را نزد تو نزد من تا بخورد با من از این مرغ بریان در آن حال علی علیه السلام آمد و خورد و آنحضرت از آن مرغ بریان.

باین طریق ذکر نموده اند که آنس گفت پیغمبر ﷺ مشغول این دعا بود سه مرتبه علی در خانه آمد من عذر آوردم و او را پنهان نمودم مرتبه سیم بایا بدر زد رسول خدا فرمود وارش کن همین که علی وارد شد حضرت فرمود **ماحبسك عنی برحمتك الله** چه چیز تورا بازداشت از من خدا تورا رحمت کند عرض کرد سه مرتبه بر در خانه آمدم و این مرتبه سیم است که خدمت رسیدم حضرت فرمود انس چه چیز تورا باین عمل واداشت که علی را مانع از ورود شدی عرض کرد حقیقت امر اینست که دعای شما را شنیدم دوست داشتم یکفر از قوم من صاحب این مقام شود.

حال از آقایان محترم سؤال میکنم که آیا خدای متعال دعا و درخواست رسولش خاتم الانبیاء را اجابت فرموده یا رد نموده.

شیخ - بدیهی است چون خداوند درقرآن کریم وعده اجابت دعوات نموده و نیز میداند که پیغمبر با عظمت هرگز درخواست بی جا نمیکند قطعاً خواهش و تقاضای آن حضرت را پیوسته قبول و اجابت مینموده.

داعی - پس در این صورت حضرت احدیت جل* و علا محبوب ترین خلقش اختیار و انتخاب نموده و نزد پیغمبرش ارسال داشته و آن محبوب بزرگوار از میان همه اُمّت که منتخب از همه خلق و محبوب ترین همه اُمّت نزد خدا و پیغمبر بوده علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان تصدیق این معنی را نموده اند مانند محمد بن طلحة شافعی که از فقهاء و اکابر علماء شما بوده است در اوایل فصل پنجم از باب اول معطال السؤل مر ۱۵ بمناسبت حدیث رایت وحدیث طبر قریب يك صفحه بسا بیانات شیرین و تحقیقات نمکین اثبات مقام با عظمت علی علیه السلام را در میان تمام امت بمحبوبیت نزد خدا و پیغمبر نموده و شما گوید و اوالله ان یتحقق الناس ثبوت هذه المنبة السنية والصفة العلية التي هي اُعلا درجات المتقين لملي ع (الخ) ۱.

(۱) اراده نمود پیشتر که معقن بنامید بدم ثبوت این منتهی سنی و صفت علیه ای را (که محبوبیت نزد خدا و رسول است) که بالاترین درجات پرهیزگارانست برای علی علیه السلام.

و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی حافظ و محدث شام در سال ۶۵۸ در باب ۳۳ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از نقل حدیث طبر از چهار طریق با اسناد معتبره خود از انس و سفینه گوید معاملی در جزء نهم امالی خود این حدیث را آورده. آنگاه گوید در این حدیث دلالت واضحه است بر اینکه علی علیه السلام احب خلق است بسوی خدای تعالی و اول دلائل بر این معنی آنکه خدا وعده داده دعای رسول خود را مستجاب فرماید چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعا نمود خداهم فوری اجابت فرمود احب خلق را بسوی آنحضرت فرستاد و آن علی علیه السلام بود.

آنگاه گوید حدیث طبر مشوی منقول از انس را حاکم ابو عبدالله حافظ نیشابوری از هشتاد و شش نفر نقل نموده که تمام آنها از انس روایت نموده اند و اسامی تمام آن هشتاد و شش نفر را ثبت نموده (طالبین مراجعه بکفایت الطالب باب ۳۲ نمایند) اینک آقایان محترم انصاف دهید آیا این حدیثی که شما نقل نمودید میتواند با احادیث معارض و مخصوصاً حدیث رایت و این حدیث با عظمت طبر مشوی مقابله نمایند قطعاً جواب منفی است پس یک حدیث يك طرفه شما در مقابل احادیثی که جمیع اکابر علماء شما (باستثنای معدودی متعصب عنود) نقل و تصدیق بصحت آن نموده اند هرگز نمی توان امتحان سند نمود بلکه در نزد ارباب تحقیق جرح و تعدیل مردود و بی اعتبار می باشد.

شیخ - گمان میکنم شما تصمیم گرفته اید که آنچه ما بگوئیم قبول ننمائید و با اسرار زیادی رد نمائید.

بیان حقیقت

داعی - خیلی تعجب میکنم از مثل شما شخص عالمی در حضور

اینهمه شاهد حاضر در مجلس چنین نسبتی بداعی بدید کدام

وقت آقایان دلیلی که مطابقه با علم و عقل و منطق نماید اقامه نمودید که داعی لباج نموده

و قبول ننموده تا مورد سرزنش شما قرار گیرم از حول وقوه پروردگار بیرون روم اکنون در

وجود من ذره ای لباج و عناد و تعصب جاهلانه باشد یا با آقایان برادران اهل تسنن

عموماً و خصوصاً نظر عداوتی داشته باشم.

خدا را شاهد و گواه میگیریم که در مناظرات با یهود و نصاری و هندود و پراهمه و بهائی های بی قابلیت در ایران و قادیانیا در هندوستان و یا با ارباب ماده و طبیعت و سایر متحرفین لجاجی در کار نبوده در همه جا و همه وقت خدا را در نظر گرفته و پیوسته هدف من حق و ابرار حقیقت روی قواعد علم و عقل و منطق و انصاف بوده .

با مردمان کافر و مرتد و نجس و لجاجت نموده ام تا چه رسد بشما که برادران مسلمان ما هستید همه اهل یکتا و شریعت و یک قبله و یک کتاب و تابع احکام یکتایغفر میباشیم منتها یک اشتباهاتی از اول در مغز و دماغ شماها وارد و روی عادت طبیعت ثانوی شده باید با مروجۀ منطق و انصاف برطرف شود .

بحمد الله شما عالم هستید فقط اگر مختصری از عادت و پیروی اسلاف و تعصب دور شوید و در دوائر انصاف وارد گردید به نتیجه کامل میرسید .

شیخ - ما طریقه مناظرات شما را با هندود و پراهمه در شهر لاهور در روزنامه ها و مجلات هفتگی خواندیم و خیلی هم مسرور شدیم و هنوز بملاقات شما نائل نشده در خود علاقه قلبی بشما احساس نمودیم امید است خداوند بما و شما توفیق دهد تا حق و حقیقت آشکار شود .

ما معتقدیم چنانچه در اخبار خدشهای باشد بفرمودۀ خودتان باید مراجعہ بقرآن کریم نمود اگر در فضیلت خلیفه ای بکر رضی الله عنه و طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم احدث را مخدوش بدانید آیا در دلائل از آیات قرآن کریم هم شما خدشه وارد خواهید نمود .

داعی - خدا نیابوردن روزی را که داعی خدشه در دلائل قرآنی و یا احادیث صحیحہ بنمایم فقط چیزی که هست با هر فرقه و قومی حتی متحرفین و مرتدین از دین هم وقتی رو برو شدیم بر حقانیت خود استدلال بآیات قرآن مجید مینمودند .

چه آنکه آیات قرآن مجید نوعمانی میباشد لذا خاتم الانبیاء برای جلوگیری از زیاده روی های اشخاص و غلط اندازی های آنها قرآن را تنها و دریمه میان است نگذازد بلکه بانفاق علماء فریقین (شیعه و سنی) چنانچه شبهای قبل عرض کردم

فرمود **اَلِی تَارِك فِیْكُمْ الْفٰلِیْنِ** کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتکم بهما فقد نجوتم و در بعض از روایات فرمود **لَنْ تَضِلُّوا اَبَدًا** ^(۱) همین جهت معنی و حقیقت و شأن نزول قرآن را باید از خود رسول الله ﷺ که مبین حقیقی قرآن است و بعد از آنحضرت از عبدل قرآن که عترت و اهل بیت آنحضرت اندستوال نمود لذا در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) فرموده است **فَاَسْأَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲)** .

مراد از اهل ذکر علی و ائمه از اولاد آنحضرت **اهل ذکر آل محمد اند** علیهم السلام اند که عدیل القرآنند چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۹ ینایع السوده باب ۳۹ چاپ اسلامبول از (تفسیر کشفالبیان) امام ثعلبی نقل از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت **قال علی ابن ابیطالب لعن اهل الذکر** - یعنی علی علیه السلام فرمود ما (خاندان رسالت) اهل ذکر هستیم چون ذکر یکی از نامهای قرآن است و آن خاندان جلیل اهل قرآنند بهمین جهت است که علماها و شماد کتب معتبره خود نقل نموده اند که علی علیه السلام میفرمود **سلوئی قبل ان تفقدوئی سلوئی عن کتاب الله فانه لیس من آیه الاوقد عرفت بلیل نزلت ۱۱ نهار ۱۱ فی سهل ۱۱ فی جبل و الله ما نزلت آیه الاوقد علمت فیما نزلت و این نزلت و علی من ازات و ان ربی و هب لی لساناً طلقاً و قلباً عتولاً (۳)** .

پس استدلال بقرآنی از آیات قرآن باید مطابقه با مفهوم حقیقی و بیان مفسرین (۱) بدرستیکه من میگذازم در میان شما دو چیز بزرگوار کتاب خدا و عترت من اگر تمسک جسته باین هر دو (کتاب و عترت) نیابت یافته و هرگز گمراه نخواهید شد (مراجعۀ شده به ص ۲۱۹ و ۲۲۳ همین کتاب) .

(۲) (ای رسول ما بامت بگو) که شما خود اگر نیدانید بروید از اهل ذکر و دانستن انست (یعنی آل محمد که اعلم از همه بودند) سؤال کنید .

(۳) سؤال کنید از من قبل او آنکه مرا نباید سؤال کنید مرا الا کتاب خدا زیرا که نیست آیه ای از قرآن الا آنکه من میشناسم در شب نازل گردید یا روز در زمین هموار پاکوه صفت بعدا قسم نازل نگردیده آیه ای از قرآن مگر بتحقق میدانم در چه چیز نازل شده و در کجا نازل گردیده . و بر چه کس نازل یافته زیرا که پروردگار من بن زبان فصیح و قلب گیرنده مرحمت فرموده است .

واقعی بنماید و الا هر کس از پیش خود و روی ذوق و فکر و عقیده خود بخواهد آیات قرآن را معنی بنماید اثری جز اختلاف کلمه و تشتت آراء نخواهد داشت اینک بانوجه باین مقدمه خواهش میکنم آیۀ منظور خود را بیان فرمائید چنانچه مطابقه با واقع نماید بجان و دل پذیرفته و بر سر خود جای دهم.

نقل آیۀ در طریقه خلافت شیخ - در آیۀ ۲۹ سوره ۴۸ (فتح) سرجم میفرماید
 خلفاء اربعه و جواب آن محمد رسول الله و الذين معه اشداء على الكفار
 و رحماء بينهم تراهم كعاصِدَاتٍ يَتَفَنْنَ فُضْلاً
 من الله و رضواناً سيماهم في وجوههم من اثر المجود (۱) این آیۀ شریفه از جهتی فضل و شرف ایی بکر رضی الله عنه را ثابت میکند و از جهة دیگر طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم را معین مینماید بخلاف آنچه جامعه شیعه ادعا مینماید که علی کرم الله وجهه خلیفه اول میباشد این آیۀ صراحه علی را خلیفه چهارم معرفی مینماید.

داعی - از ظاهر آیۀ شریفه چیزی که دلیل بر طریقه خلافت خلفاء راشدین و فضل ایی بکر باشد دیده نمیکردم البته لازم است توضیح دهید که این صراحت در کجای آیۀ است که مکشوف نمی باشد.

شیخ - دلالت آیۀ بر فضیلت و شرافت خلیفه ایی بکر رضی الله عنه آنست که در اول آیۀ با کلمه و الذين معه اشاره بمقام آن مرد شریف شده که در ذیلۀ الفاربا پیغمبر ﷺ بوده است.

و اما طریقه خلافت خلفاء راشدین در این آیۀ با کمال صراحت واضح است زیرا مراد از و الذين معه ایی بکر رضی الله عنه است که در غار ثور لیلة الهجرة با پیغمبر بوده است و مراد از اشداء علی الکفار عمر بن الخطاب رضی الله عنه است که بسیار

(۱) محمد (ص) فرستاده خدا است و یاروان و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و بایکدیگر بسیار شفیق و مهربان اند آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بنگری که فضل و رحمت خدا و خوفنودی او را مطلقند بر رخسارهای او اثر سجده نشانهای نورانیت پدیدار است.

شدید العمل بر کفار بوده و رحماء بينهم عثمان بن عفان رضی الله عنه است که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده و سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میباشد.

امیدوارم با نظر پاک شما موافقت نماید و تصدیق نمائید حق با ما است که علی را خلیفه چهارم میدانیم نه خلیفه اول که خداوند هم در قرآن او را در مرتبه چهارم نام برده.

داعی - متحیرم چگونه جواب عرض نمایم که تصور غرض رایی نشود ولی اگر با نظر انصاف بدون تعصب بنگرید تصدیق خواهید فرمود که غرضی در کار نیست بلکه غرض کشف حقیقت است.

گفته از آنکه ارباب تفاسیر در شان نزول آیۀ شریفه چنین بیانی ننموده اند حتی در تفاسیر بزرگ علماء خودشان - و اگر چنین آیهای در قرآن راجع بامر خلافت بود روز اول بند از وفات رسول اکرم ﷺ در مقابل اعتراضات علی رضی الله عنه و بنی هاشم و کبار از صحابه که سرپیچی از بیعت نمودند تمسک بشاخ و بر کهای بی معتر نمی نمودند.

با نقل آیۀ جواب مسکت بهمه میدادند پس معلوم است آیۀ را باین معنی که شما نمودید دست و پاهائی است که بعدها تفسیر بها لایرضی صاحبیه نمودند.

زیرا هیچیک از اکابر مفسرین خودشان را ذیل طبری و امام طبری و فاضل نیشابوری و جلال الدین سیوطی و قاضی بیضاوی و جلال الله زنجشیری و امام فخر رازی و غیرهم چنین معنائی ننمودند پس شما از کجا میگوئید و از چه وقت این معنی و بدست چه اشخاصی جلوه نموده میدانم - علاوه در خود آیۀ شریفه موانع علمی وادبی و عملی در کار است که ثابت میکند هر کس قائل باین قول شده دست و پای بیجائی زده و متوجه نشده است بآنچه علمای بزرگ خودشان در اول تفاسیرشان نقل از رسول اکرم ﷺ نموده اند که فرمود من قرأ القرآن برأیه فمقدمه فی النار (۱) اگر بگوئید تفسیر نیست تاویل است شما که باب تاویل را مطلقاً مستنود میدانید علاوه

(۱) هر کس تفسیر کند قرآن را برای خودش پس نشین گاه او در آتش است.

بر آنکه این آیه شریفه علماً و ادباً و اصطلاحاً بر خلاف مقصود شما نتیجه میدهد .
شیخ - انتظار نداشتیم که جنابعالی در مقابل آیه با این صراحت هم استقامت کنید
البته اگر ایرادی باین آیه بر خلاف حقیقت دارید بیان نمائید تا کشف حقیقت شود .

نواب - قبله صاحب خواهش میکنم همان قسمی که تا کنون تقاضای ما را
پذیرفته‌اید و مطالب را بقسمی ساده بیان نمودید که تمام جلساء و غائبین هم می‌فهمند
شدند اینجا هم خیلی بیشتر رعایت سادگی در کلام بفرمائید که موجب امتنان همگی ما
است چون همین آیه است که پیوسته برای ما قرائت شده و همه ما را مجذوب و محکوم
بحکم قرآن نموده‌اند .

داعی - اولاً عظمت آیه و نقل قول باز بکران چنان آقایان را مجذوب نموده
که از توجه بباطن و ضمائر آیه غافل شده‌اید و اگر خودتان مختصر توجهی بترکیبات
نحوی و معانی ادبی آن می‌نمودید بر خودتان معلوم میشد که با هدف و مراد شما ابتداً
مطابقت نمیدهد .

شیخ - متمنی است خودتان ضمائر و ترکیبات را بیان نمائید به بینیم چگونه
مطابقت نمیدهد .

داعی - اما از جهت ترکیبی آیه شریفه خودتان بهتر میدانید که ترکیب این
آیه علی الاقوی از دو حال خارج نیست یا محمد مبتداء است و رسول الله عطف
بیان والذین معه عطف بر محمد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد
از خبر - و یا والذین معه مبتداء است و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر
بعد از خبر .

روی این قواعد اگر بخواهیم آیه را مطابق عقیده و گفته شما معنی بنمائیم
دو قسم معنی ظاهر میشود اگر محمد مبتدا باشد والذین معه معطوف بر مبتداء
و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر معنای آیه چنین میشود که محمد صلی الله علیه و آله ای بکر
و عمر و عثمان و علی است .

و اگر والذین معه مبتدا باشد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد

از خبر معنای آیه چنین میشود که ای بکر و عمر و عثمان و علی است - بدیهی است هر
طلبه مبتدی میداند که این نحوه از کلام غیر معقول و خارج از نظم ادب است .

علاوه بر این اگر مقصود از این آیه شریفه خلفای اربعه بودند بایستی در فاصله
کلمات (و) عاطفه گذارده میشد تا مطابقت با مقصود شما نماید و حال آنکه بر خلاف
این معنی میباشد .

جمع مفسرین خودتان این آیه شریفه را بحساب تمام مؤمنین آورده‌اند یعنی
میگویند اینها صفات تمام مؤمنین است .

و ظاهر آیه خود دلیل است که این معانی تماماً صفات یک نفر است که از اول با
یشتمی بوده نه چهار نفر - و اگر بگوئیم آن یک نفر علی امیر المؤمنین علیه السلام بوده است با
مطابقت عقل و نقل اولی قبول است تا دیگران .

شیخ - عجب است که شما میفرمائید جمل نمی‌کنم و حال آنکه
الحال در مجاهده هستید مگر نه اینست که خداوند در آیه ۴۰ سوره
و جواب آن

۹ (توبه) صریحاً میفرماید فقد نصره الله اذ اخرجه الذين
كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
فاقر الله سكينته عليه وايداه بجنوده لم تروها (۱) .

این آیه علاوه بر آنکه مؤید آیه قبل است و ثابت میکند معنای والذین معه
را که ای بکر در غار لیلۃ الهجرة با رسول خدا بوده خود این مصاحبت و با پیغمبر بودن
دلیل بزرگی است بر فضیلت و شرافت ای بکر بر تمام امت برای آنکه یشتمی صلی الله علیه و آله
چون میدانست بعلم باطن که ای بکر خلیفه او است و وجود خلیفه بعد از او لازم است
باید او را هم مانند خود نگهداری بنماید لذا او را با خود برد تا بدست دشمن گرفتار
نماند (۱) البته خداوند او را (که رسول الله باشد) یاری خواهد کرد چنانکه هنگامی که کفار
آنحضرت را از مکه خارج کردند خدا یاریش کرد آنکند یکی از آن دوتی که در غار بودند (یعنی
رسول الله) بر رفیق و همسر خود (ای بکر که بر پایشان و مشطرب بود) فرمود من ترس که خدا با ما است -
آفرمان خدا و غار و آرایش خاطر بر او (یعنی رسول الله) فرستاد و او را سپاه و لشکرهای فیی
خود که شما آنرا ندیده‌اید مدد فرمود .

گرفتار نشود و این عمل را با احدی از مسلمین نکرد پس بهین جهت حق تقدم خلافت برای او ثابت است.

داعی - هر گاه آقایان ساعتی لباس تسنن را از خود دور کنند و از تعصب و عداوت پیروان آئید و مانند يك فرد بیگانه و خالی از نظر تعصب در اطراف این آیه شریفه بنگرید خواهید تصدیق نمود که آن نتیجه‌ای که مقصود شما است از این آیه بدست نیاید.

شیخ - خوبست اگر دلائل منطقی برخلاف مقصود هست بیان فرمائید.

داعی - تمنا میکنم از این مرحله صرف نظر نمائید زیرا کلام کلام می‌آورد آنکه ممکن است بعضی از مردمان بی انصاف با نظر عناد بنگرند و تولید تفرار شود و تصور رود که ما میخواهیم اهانت بمقام خلفاء نمائیم و حال آنکه مقام هر فردی محفوظ است احتیاج بتفسیر و تأویل بی جا ندارند.

شیخ - خواهش میکنم طفره نرود و مطمئن باشید دلائل منطقی تولید تفرار نمیکند بلکه کشف حجب میشود.

داعی - چون نام طفره بردید ناچارم مختصری جواب عرض نمایم تا بداند طفره‌ای در کار نبوده بلکه رعایت ادب در گفتار را نمود امیداست بمقالات داعی خورده نگیرد و با نظر انصاف بنگرید چه آنکه جواب از این گفتار از محققین علماء بطرق مختلفه داده‌اند او لا جملة‌ای فرمودند خیلی تعجب آور و بی فکر بود که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله میدانست ای بکر خلیفه بعد از او خواهد بود و حفظ وجود خلیفه بر آنحضرت لازم بود لذا او را با خود برد.

جواب این بیان شما بسیار ساده است چه آنکه اگر خلیفه پیغمبر منحصر بای بکر بود ممکن بود چنین احتمالی داد ولی شما خود معتقدید بخلاف خلفاء راشدین و آنها چهار نفر بودند اگر این برهان شما صحیح و حفظ وجود خلیفه در مقابل خطرات لازم بود میبایستی پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چهار خلیفه را که حاضر در مکه بودند با خود ببرد نه آنکه یکی را ببرد سه نفر دیگر را بگذارد بلکه یکی از آنها را در معرض خطر شمشیر ها قرار دهد و در بستر خود بخواباند که محققاً آن شب بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله مخطور بوده و در

معرض حمله دشمنان بود. ثانیاً بنابر آنچه طبری در جزء سیم تاریخ خود نوشته ابوبکر از حرکت آنحضرت خبر نداشته بلکه وقتی نزد علی رضی الله عنه رفت و از حال آنحضرت جويا شد علی رضی الله عنه فرمود بغار رفتند اگر کاری داری نزد آنحضرت بشتاب. ابی بکر شتابان رفت در وسط راه با آنحضرت رسید و ناچار با اتفاق آنحضرت رفتند. پس معلوم میشود که حضرت او را با خود نبرد بلکه او بی اجازه رفت و از وسط راه با آنحضرت رفت.

بلکه بنا بر اخبار دیگر بردن ابی بکر تصادفی و از خوف فتنه و خبر دادن بدشمنان بوده چنانکه علماء منصف خودتان اقرار باین معنی دارند که از جمله شیخ ابو القاسم بن صباغ که از مشاهیر علمای خودتان است در کتاب النور و البرهان در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از عهد بن اسحق از حسان بن ثابت انصاری روایت نموده که قبل از هجرت آنحضرت جهت عمره بسکه رفتیم دیدیم که تفرقش سب و قذف مینماید اصحاب آنحضرت را در همان اوان امر رسول الله صلی الله علیه و آله علیه و آله علیاً فنام فی فراشه و خشی من ابی ابی قحافة ان یدلهم علیه فاخذته معه و مضی الی الغار (۱).

ثالثاً خیلی جای بود محل استشهاد و جهت فضیلت را در آیه بیان می نمودند که مسافرت و همراه بودن با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دلیلی بر اثبات خلافت دارد.

شیخ - محل استشهاد معلوم است او لا صاحب با رسول الله و اینکه خداوند او را مصاحب رسول الله میخواند ثانیاً آنکه از قول آنحضرت که خبر میدهد ان الله معنا ثالثاً تزلزل سکینه از جانب خدا در این آیه بر ابی بکر بزرگتر است دلیل شرافت است و مجموع این دلائل اثبات افضلیت و حق تقدم خلافت را برای او مینمایند.

داعی - البته احدی افکار مراتب ابی بکر را نمی نماید که او پیرمرد مسلمان و از کبار اصحاب و پدر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ولی این دلائل شما برای اثبات فضیلت خاص و حق تقدم در خلافت کافی نمیشد.

اگر بخواهید در مقابل بیگانه بی غرضی با بیاناتی که در اطراف این آیه شریفه

(۱) امر کرد رسول خدا علی علیه السلام را که در فراش آنحضرت بخوابد و خوف داشت از آنکه ابی بکر کفار و ادالت در امانتی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاردها مصاحب خود قرار داده و بجانب غار روانه گردد.

نمودید اثبات فضیلتی خاص برای او بنماید قطعاً مورد اعتراض قرار خواهید گرفت.

زیرا در جواب شما خواهند گفت تنها مصاحبت با نیکان دلیل فضیلت و برتری نمیباشد چه بسا بدان که مصاحبت با نیکان وجه بسیار کفّار که مصاحب با مسلمین بوده و هستند چنانچه این معنی در مسافرتها کاملاً و بیشتر مشهود است.

شواهد و امثال مگر آقایان فراموش نموده‌اید آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف)

را که نقل قول حضرت یوسف را مینماید که یا صاحبی السجن

أرأب متفرقون خیر أم آلہ الواحد القہار (۱) مفسرین در ذیل این آیه شریفه نوشته‌اند روزی که یوسف را زندان بردند طیناخ و ساقی پادشاه را هم که هر دو کافر و قاتل به آداب بودند با او زندان آوردند پنج سال این سه نفر (مؤمن و کافر) با هم مصاحب بودند و یوسف در موقع تبلیغ آنها را مصاحب مینخواستند چنانچه در این آیه خبر میدهد آیا این مصاحبت یغنیهم برای آن دو نفر کافر دلیل بر شرافت و فضیلت بوده یا در مدت مصاحبت تنبیری در عقیده آنها پیدا شده است بنا بر آنچه صاحبان تفاسیر و تواریخ نوشته‌اند بعد از پنج سال مصاحبت عاقبت با همان حال از هم جدا شدند.

و نیز مرأجه فرمائید بآیه ۳۵ سوره ۱۸ (کهف) که میفرماید قال له صاحب

و هو یجاره اکثر بالذی خلقت من تراب ثم من لطفه ثم سواک رجلاً (۲)

عموم مفسرین نوشته‌اند دو برادر بودند یکی مؤمن بنام یهودا و دیگری کافر بنام پراطوس (چنانکه امام فخر رازی هم که از اکابر علمای شمس است در تفسیر کبیری نقل مینماید) این دو باهم محاوراتی داشتند که اینک وقت اجازه نقل مشروحاً مفسله را نمیدهد فرض آنکه خداوند آن دو کافر و مؤمن را مصاحب هم خوانده آیا از مصاحبت برادر مؤمن - کافر رافا به و نصیبی رسیده است قطعاً جواب منفی است.

(۱) ای دو رفیق زندان من (اذا می برسم) آیا خدایان متفرق بی حقیقت (مانند پتان و قمراند و غیره) بهتر و در نظام خلقت موثرترند یا خدای یکتای قاهر.

(۲) رفیق (با ایمان غیر) در مقام گفتگو و اندرز برادر خود گفت بعد از آنکه به نیت از عالم و بعد از نطق تورا آفرید و آنگاه مروی کامل و آراسته خلقت ساخت کار خدای.

پس مصاحبت فقط - دلیل بر فضیلت و شرافت و برتری نمی‌باشد دلایل و امثال برای این معنی بسیار است که وقت پیش از این اجازه بیان نمیدهد.

و اما اینکه فرمودید چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله با بکر فرمود ان الله معنا پس قطعاً بمناسبت آنکه خدا با او بوده این خود دلیل شرافت و مثبت خلافت است.

خوب است در این عقاید و گفتار خود تجدید نظر فرمائید تا مورد اعتراض قرار نگیرید که بگویند مگر خدای تعالی فقط با مؤمنین و اولیاء الله می‌باشد و یا غیر مؤمن نمی‌باشد.

آیا تصور مینمائید جائی باشد که خدا نباشد و کسی در عالم هست که خدا با او نباشد اگر مؤمن و کافری در مجلسی باشند غل باور میکند که خدا با آن مؤمن باشد ولی با کافر نباشد مگر نه در آیه ۸ سوره ۵۸ (مجادله) میفرماید ألم تر ان الله

یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یتکون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلك و لا اکثر الا هو معهم انما کانوا (۱).

پس بحکم این آیه و سایر آیات و دلایل غلبه و تقویه خدای تعالی با همه کس هست با دوست و دشمن مسلمان و کافر مؤمن و منافق پس اگر دو نفر با هم باشند و یکی از آنها بگوید خدا با ما است دلیل بر فضیلت شخص خاصی نخواهد بود.

همانطوری که دو نفر خوب اگر با هم باشند خدا با آنها است دو نفر بد و یا دو خوب و بد هم اگر با هم باشند قطعاً خدا با هر دو آنها است اگر سعید باشند یا شقی خوب باشند یا بد.

شیخ - مراد از خدا با ما است یعنی چون ما محبوب خدا هستیم برای آنکه دو بخدا و برای خدا و حفظ دین خدا هر کت کردیم لطف خدا شامل حال ما است.

(۱) بطریق استقامت تقریری فرماید یا ندیدی و ندانستی که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاهست اگر چنانچه سه نفر باهم رازی گویند خدا چهارم آنها است و نه پنج کس جز آنکه او ششم آنها و نه کثیر از آن و نه بیشتر جز آنکه هر کجا باشد خدا با آنها است (۲) آنکه خدا را احاطه کامل وجودی بر همه جزئیات عالم است.

ابراز حقیقت داعی - بازهم اگر این معنی در نظر گرفته شود مورد اعتراض است که گویند چنین خطای دلیل بر سعادتمندی نیست نخواهد بود زیرا خداوند متعال با اعمال اشخاص منکر چه بسا اشخاصی که در زمانی اعمال نیک داشتند مشمول لطف و رحمت خداوندی بودند بعداً اعمال بدی از آنها سرزد و در وقت امتحان نتیجه معکوس دادند بغرض پروردگار شدند و از لطف و رحمت حق محروم و رانده و رها و ملعون گردیدند.

چنانچه ابلیس سالها در عبادت پروردگار خلوص و تبت داشت مشمول الطاف و مراحم الهی بود بعضی آنکه متذکر شد و از او امر حق سرپیچی نمود و تابع هوای نفس شد مردود حق و از رحمت بی حساب عظیم او برکنار و خطاب **فاخرج منها فانك رجيم و ان عليك لعنتي الي يوم الدين (۱)** ملعون بدی گردید.

به بخشید میدانید در مثل مناقشه نیست بلکه برای تفریب اذهان است. و اگر بعالم بشریت بشکریم نظائر بسیار دارد از اشخاصی که مقرب عندالله شدند ولی عند الامتحان مردود و مغضوب پروردگار قرار گرفتند برای نمونه بدو نفر اشاره مینمائیم که قرآن مجید هم برای بیداری مردمان و تنبیه غافلان امت با آنها اشاره فرموده.

بلعم بن باعوره که از جمله آنها بلعم بن باعوره میباشد که در زمان حضرت موسی علیه السلام مقرب عندالله شد که خداوند اسم اعظم باو عطا فرمود که در اثر نیک دعا حضرت موسی را در وادی تیه سرگردان نمود ولی موقع امتحان حب جاه و ریاست طلبی او را و ادبار بمخالفت خدا و متابعت شیطان نمود جایگاه او جحیم و جهنم گردید که تمام تفسیرین و مورخین شرح حال او را مفصلاً نگاشته اند حتی امام فخر رازی هم در ص ۶۳ جلد چهارم تفسیر خود از ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد قصه او را نقل نموده خداوند در آیه ۱۷۴ سوره (اعراف) رسول اکرم ﷺ خبر میدهد که: **و اقل عليهم لئلا الذي اتيناهم آياتنا**

(۱) آیه ۲ سوره ۱۵ (حجر) کتاب حق باد که از صف ساجدان و ملائکه و بهشت خادج و دو که تو دانه درگاه ما شدی و لبت نما تا روز جزا بر تو میقق و حسی گردید.

فانلغ منها قابله الشيطان فكان من الغاوين (۱).

دیگری بر صیصای عابد بود که در اول امر بقدری در عبادت جدیت نمود که مستجاب الدعوه گردید عند الامتحان عاقبت بشرف شد فریب شیطان را خورده با دختری زنا نمود تمام زحمات خود را بیهوده دار آورخته کافر از دنیا رفت فلذا در آیه ۱۶ سوره ۵۹ (حشر) **بعضه** او اشاره میفرماید **كَمْثَل الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال اني بريء منك اني اخاف الله رب العالمين فكان عاقبتهما انهما في النار خالدین فيها ذلك جزاء الظالمين (۲)**.

پس اگر عمل نیکی از آدمی در زمانی صادر شد دلایل بر عاقبت بخیری او نمیباشد فلذا در دستور است که در دعا بگوئید **اللهم اجعل عواقب اموري خيرا (۳)**.

علاوه بر اینها خود میدانید که در نزد علمای معانی و بیان محقق است که تأکید در کلام ذکر نمیشود مگر آنکه مخاطب در شك و تردید باشد و یا توهم خلاف آن را کرده باشد و از تصریح آیه شریفه که کلام خود را با جمله اسمیه و ان مشدده آورده فساد عقیده طرف ظاهر میگردد که متزلزل و متوهم و در شك و تردید بوده.

شیخ - انصاف دهید از مثل شامی سزاوار نبود مثل ابلیس و بلعم باعوره و بر صیصا را در این مورد بیادرد.

داعی - ببخشید مگر نشنیدید الان عرض کردم که در مثل مناقشه نیست در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی امثال را برای تفریب اذهان و تثبیت مقاصد میآوردند خدا شاهد است در ذکر شواهد و امثال هیچگاه قصد اهانتی نداشته بلکه برای ثبوت (۱) این (بشر) بعنوان بر این مردم حکایت آنکس را (که بلعم بن باعوره باشد) که ما آیات خود را باو عطا کردیم از آن آیات بمیان سرپیچید چنانچه شیطان او را تعقیب کرد و اگر اهانت عالم کردید.

(۲) این (مناقض) در مثل مانند شیطان اند که انسان را گفت (یعنی به بر صیصای عابد) بخدا کافر شو پس او آنچه کافر شد آنکه بدو گفت من از تو بیزارم زیرا که من از عباد پروردگار میترسم پس عاقبت شیطان و (بر صیصای عابد) که با او کافر شد اینست که هر دو در آتش فروخ مغلطند و آن دوزخ جزای ستمکاران است.

(۳) پروردگار احوال امور ما را نیک قرار دهد.

نظر و عقیده خود شواهد و امثالی که در نظر میآید بر زبان جاری میکرد.

شیخ - دلیل در این آیه بر اثبات فضیلت قرینه ای در خود آیه کریمه است که میفرماید **فانزل الله سكينته عليه** چون ضمیر سكينه بر آبی بکر رضی الله عنه خود دلیل واضح است بر شرافت و فضیلت او بر دیگران و دفع توهم از امثال شما.

داعی - اشتباه میفرماید ضمیر سكينه راجع است بر رسول اکرم **ﷺ** و نزول سكينه بر آنحضرت بوده نه بر آبی بکر قرینه جمله بعدیه که فرموده **وايدنه بجنود لم تروها** و محققاً مؤید بجنود حق رسول اکرم **ﷺ** بوده نه آبی بکر.

شیخ - مسلم است که رسول خدا **ﷺ** مؤید بجنود حق بود ولی آبی بکر رضی الله عنه هم در مصاحبت آنحضرت بی نصیب نبوده.

داعی - اگر هر دو مصاحب مشمول الطاف و مرامم الهیه بودند بایستی علی القاعده ضماائر تشبیه در تمام جملات آیه شریفه آمده باشد و حال آنکه تمام ضماائر را قبلاً و بعداً مفرد آورده

تا اثبات مقام شخص خاتم الانبیاء **ﷺ** گردد و معلوم آید که آنچه نزول رحمت و مرحمت از جانب پروردگار میشود بشخص آنحضرت میباشد و اگر بطفیل آنحضرت بر دیگران هم نازل آید اسم برده میشود فلذا در نزول سكينه و رحمت هم در این آیه و سایر آیات فقط پیغمبر را مورد عنایت قرار داده.

شیخ - رسول خدا مستغنی از نزول سكينه بوده و احتیاجی بدان نداشته و سكينه هر گز از او مفارقت نمی نموده پس نزول سكينه مخصوص آبی بکر رضی الله عنه بوده.

داعی - چرا بی لطفی میکنید و وقت مجلس را بتکرار مطالب میکشید بجه دلیل میگویند که خاتم الانبیاء **ﷺ** مستغنی از نزول سكينه بوده و حال آنکه احدی از احاد خلایق از پیغمبر و امت امام و ماموم از الطاف و رحمت حق تعالی مستغنی نمیباشند مگر فراموش نموده آید آیه ۲۶ سوره ۹ (توبه) را که در قصه حنین میفرماید **ثم انزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين^(۱)** و نیز در آیه ۲۶ سوره ۴۸

(۱) آنگاه خدای قادر مطلق سكينه و وفار خود را (یعنی شكوه و سطوت و جلال و باهی) بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود.

(فتح) مثل همین آیه شریفه را آورده.

همین طوریکه در این آیه بعد از رسول اکرم **ﷺ** اشاره بمؤمنین نموده در آیه غارهم اگر آبی بکر جزء مؤمنینی بود که باید مشمول سكينه و آرامش قرار گیرد بایستی یا ضمیر تشبیه آورده و یا علیحده بنام او اشاره نموده باشد.

این قضیه بقدری واضح است که علمای منصف خودتان هم اقرار دارند که ضمیر سكينه مربوط به آبی بکر نبوده.

خوبست آقایان کتاب نقض عثمانیه تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی را که از اکابر علماء و شیوخ معتزله میباشد مطالعه نمائید به بینید آن مرد عالم منصف در جواب لاطائلات ابو عثمان جاحظ چگونه حق را آشکار نموده چنانچه این آبی الحذید هم در ص ۲۵۳ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه بعض از آن جواب هارا نقل نموده است.

علاوه بر اینها در خود آیه جمله ایست که کاملاً برخلاف مقصود شما نتیجه میدهد و آن جمله ایست که رسول اکرم **ﷺ** با بیان لانهزن آبی بکر را منع از حزن و اندوه نموده از این جمله معلوم میکرد که آبی بکر در آن حال محزون بوده آیا این حزن آبی بکر عمل خوبی بوده یا عمل بد اگر عمل نیکی بوده قطعاً پیغمبر کسی را از عمل نیک و طاعت حق منع نمیکند و اگر عمل بد و عصبان بوده پس شرافتی برای صاحب این عمل نمیباشد که مشمول رحمت حق و محل نزول سكينه قرار گیرد بلکه شرافت و فضیلت فقط برای مؤمنین و اولیاء الله و دوستان خدا میباشد.

و از برای اولیاء الله عالمی میباشد که اهم از همه آنها بنا بر آنچه در قرآن مجید است آنکه در پیش آمد های روزگار ابداً ترس و حزن و غم و اندوهی پیدا نکنند بلکه صبر و توانائی بیشه کنند چنانچه در آیه ۶۳ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید

اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَآخُوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَآ يَحْزَنُوْنَ (۱)

(۱) آنکه باشد که دوستان خدا هیچ ترس (از حوادث حال و آفات عالم) و هیچ اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست.

« صحبت که با اینجا رسید آقایان بساعتها متوجه شده گفتند شب از نصف خیلی ،
« گذشته جناب نواب گفتند هنوز میان قیام صاحب در اطراف آیه تمام نشده و نتیجه ای بدست
« ما نیامده آقایان گفتند مقتضی نیست بیش از این اسباب مزاحمت شویم بقیه صحبتها
« بماند برای فردا شب چون شب عید میث و بزرگترین اعیاد اسلامی بود شربت و
« شیرینی مفصلی بمجلس آمد با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود . »

جلسه ششم

لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵

« قبل از غروب جناب غلام امامین که از تجار محترم اهل تسنن و مرد شریف
« و متینی هستند و از شب اول حاضر مجلس بودند تشریف آوردند خیلی متواضع و خونسود
« گرم شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه اش این بود که زود آمدم و مزاحم شدم ،
« که خاطر شمارا مسبوق نمایم که عذر ای از مارا کمالا مجذوب بیانات مستدل خود
« نموده اید و دلها کمالاً نرم گردیده حرفهای نشنیدنی شنیده شد دیگران روی اصل
« تقیه خود داری از گفتن می نمودند ما هم بگفتی از همه جای خبر ولی شما بحمدالله با
« شجاعت و شهامت پرده ها را بالا زدید و در لافاقت ادب مارا بحقایق آشنا نمودید شب
« گذشته که از اینجا رفتیم مدتی در راه آقایان علماء مورد محلات ما واقع شدند و سخنان
« خارج از نزاکت هم رد و بدل شد ما بزحمت میانه را گرفتیم دو دستکی عجیبی بین
« خودمان بپیمان آمده امشب آقایان از دست ما خیلی عصبانی هستند . موقع نماز که شد
« نماز مغرب و عشا را بما اقتدا نمودند و مانند ما اداء فریضه نمودند کم کم آقایان
« تشریف آوردند پس از تعارفات معموله و صرف چای و ایراز علاقه زیاده از حد از
« طرف جناب نواب عبدالقیوم خان صحبت شروع شد . »

نواب - قبله صاحب میل داریم فرموده های دیشب را خاتمه دهید که مطلب ناقص
نماند چون همه انتظار خاتمه امر و معنای حقیقی آیه را داریم .

داعی - چنانکه آقایان میل داشته باشند (اشاره با آقایان علماء) و اجازه بدهند ،
حافظ - (با عصبانیت) چه مانعی دارد اگر تسمه ای دارد بفرمائید برای استماع
حاضریم .

داعی - شب گذشته دلائل ادبی را بر رد قول قائلین باینکه این آیه شریفه را در
طریق خلافت خلفاء راشدین ذکر نموده اند بیان نمودیم اینک میخواهیم از راه دیگر
مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حجب گردیده حقیقت آشکار شود .

جناب شیخ عبدالسلام سلمه الله تعالی شب گذشته فرمودند صفات چهارگانه در
این آیه میرواند که آیه در باره خلفاء اربعه و تیب خلافت وارد شده اولاً از طرف مفسرین
بزرگ فریقین در شأن نزول این آیه شریفه چنین بیانی نشده .

ثانیاً خود بهتر میدانید که هر صفتی وقتی بتمام معنی با موصوف مطابقت
نماید مورد عنایت است و اگر صفتی با موصوف مطابقت ننماید مصداق حقیقت واقع
نخواهد شد .

اگر بدون حب و بغض و بدیدش انصاف بنگریم و تحقیق نمائیم می بینیم که واجد
صفات مندرجه در آیه مبارکه در تمام است فقط مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده
و ابداً این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند مطابقت نمینماید .

حافظ - این همه آیات قرآنی را در باره علی کرم الله وجهه نقل نمودید ممکن
بوده که این را هم میخواهید بزور سحر بیان دربار علی جاری نمائید بفرمائید به بینیم
چگونه با خلافت خلفاء راشدین مطابقت نمیکند .

داعی - اینکه فرمودید آیات قرآنی را ما در شأن مولانا امیر
المؤمنین علیه السلام وارد نمودیم خلط مبحث عجیبی نمودید مگر
چشم بندی هم میشود در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبره

خودتان آیات کثیره ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده
نقل نموده اند نه اختصاص بما داشته باشد .

آیا حافظ ابو نعیم اصفهانی ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی نزول القرآن فی علی را که استقلالاً نوشته اند شیعه بوده اند آیا سایر مفسرین بزرگ مانند امام تمیمی و جلال الدین سیوطی و طبری و امام فخر رازی و اکابر علمائی مانند ابن کثیر و مسلم و حاکم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی داود و احمد بن حنبل و غیرهم حتی ابن حجر متعصب دو صواعق آیات قرآنی را که در شأن آنحضرت نازل گردیده ضبط نموده اند شیعه بودند بعضی از علماء مانند طبرانی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۶۶ مستنداً از ابن عباس و محدث شام در تاریخ کبیر خود و دیگران که تائید آیه از قرآن را در باره آنحضرت ثبت نموده اند شیعه بوده اند یا از اکابر علماء و پیشوایان شما بوده اند.

خوب است آقایان قدری با تأمل و تفکر میان نمائید تا موجب ندامت و پشیمانی نگردد.

ما در اثبات مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام احتیاجی بجعل وضع نداریم که بزور آیه ای را درباره آنحضرت نقل نمائیم مقام آنحضرت کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا است. آفتاب درخشنده است خورشید زیر ایر نمی ماند.

امام محمد بن ادریس شافعی گوید من تعجب میکنم از حال علی علیه السلام چه آنکه دشمنان آنحضرت (از اوها و نواسب و خوارج) از بغض و کینه فضایل آنحضرت را نقل نمی کنند دوستان علی هم از ترس و تشبه خود داری از ذکر مناقب مینمایند مع ذلك تمام کتابها پر است از فضائل و مناقب آنحضرت که نقل تمام مجالس است.

و اما موضوع این آیه بنای سحر آمیزی نداریم بلکه حقایق را بیان می نمائیم استدلال هم بکتاب معتبره خودتان نموده و مینمائیم.

ملاحظه میفرمائید تا کتون استشهاد باخبار شیعه نموده ام بعدها هم انشاء الله نخواهم نمود مکرر داعی در منابر و مجالس گفتم که اگر تمام کتب شیعه را از میان ببرند از روی کتب معتبره اکابر علماء ائمه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولویت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام را بهتر می نمائیم.

و امّا در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار

دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنی را دارند خوب بخوانم دارم فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۳ کفایت الطالب ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را شبیه انبیاء قرار داده گوید اینک علی را شبیه به نوح در حکم و حکمت قرار داده برای اینست که آنه علیه السلام کان شدیداً علی الکافرین رؤفاً

بالمؤمنین كما وضعه الله تعالى فی القرآن بقوله والذين معه اشداء على الكفار ورحماء بينهم یعنی بدستیکه علی علیه السلام بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف و مهربان بود هم چنانکه خدا در قرآن او را وصف نموده باین آیه که علی چون همیشه باینمیر بوده بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف بوده.

و امّا اینکه جناب شیخ فرمودند والذين معه در باره آیه بکر است بدلیل آنکه چند روزی در غار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است (و حال آنکه در شب گذشته عرض کردم که علماء خودتان نوشته اند بنحو تصادف و برای جلوگیری از بیش آمدهائی او را با خود بردند) بر فرض تسلیم که بگوئیم مخصوصاً حضرت او را با خود بردند یا چنین مسافری که چند روزی در مسافت با آنحضرت بود مقاشش برابری میکند با کسیکه از اوایل عمر با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در تحت تعلیم تربیت آنحضرت بوده.

اگر باریده انصاف و حقیقت توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که مولانا علی علیه السلام در این خصیصه اولی از آیه بکر و تمام مسلمین است که مشمول این آیه واقع شود. زیرا از حین طفولیت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در تحت تربیت آنحضرت نمو نموده مخصوصاً از اول بعثت جز علی علیه السلام دیگری با آنحضرت نبوده. روزی علی با پیغمبر بود که آیه بکر و عمر و عثمان و ابوسفیان و معاویه و تمام مسلمین منحرف از دین توحید غرق در بت پرستی بودند.

علی علیه السلام اول مؤمن
بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری و مسلم در
صحیحین خود و امام احمد حنبل در مسند و ابن عبد
البر در ص ۳۲ جلد سیم استیعاب و امام ابو عبد

الرحمن نسائی در خصائص العلوی و سبط ابن جوزی در ص ۶۳ تذکره و شیخ سلیمان بلخی
حنفی در باب ۱۲ ینایع المودة از ترمذی و مسلم و محمد بن طلحه شافعی در فصل اول
مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه و ترمذی در ص
۲۱۴ جلد دوم جامع و حموی در فرائد و میرسید علی همدانی در مودة القربی حتی این
حجر متعصب در صواعق و دیگران از فصول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ
از انس بن مالک و دیگران نقل نموده اند بعث النبی فی یوم الاثنين و آمن علی
یوم الثلاثاء (۱).

و نیز آورده اند که بعث النبی فی یوم الاثنين و صلی علی معه یوم

الثلاث (۲) انه اول من آمن بر رسول الله من الذکور (۳).

و نیز طبری در ص ۲۴۱ جلد دوم تاریخ و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۶ جلد
سیم شرح نهج و ترمذی در ص ۲۱۵ جلد دوم جامع و امام احمد در ص ۳۶۸ جلد
چهارم مسند و ابن اثیر در ص ۲۲ جلد دوم کمل و حاکم نیشابوری در ص ۳۳۶ جلد
چهارم مستدرک و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۲۵ کفایت الطالب باسناد خود از
ابن عباس روایت نموده اند که اول من صلی علی یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز
کندارد علی علیه السلام بود. و از زید بن ارقم وارد است که اول من اسلام مع رسول الله
علی بن ابیطالب علیه السلام (۴) و از ابن قییل اخبار در کتب معتبره شما بسی بسیار است
که برای نمونه کافی می باشد.

(۱) پیشتر روز دوشنبه میراث برسات شد و علی در روز سه شنبه ایان آورد.

(۲) پیشتر روز دوشنبه میوه شد و روز سه شنبه علی با او نماز کندارد.

(۳) علی اول مردی بود که ایان آورد بر رسول الله صلی الله علیه و آله.

(۴) اول کسیکه اسلام آورد بر رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب بود.

ترتیب نمودن پیشتر
علی را از طفولیت

مخصوصاً لازم است توجه نمایند بآنچه را که فقیه
دانشمند خودتان نورالدین بن صیاح مالکی در
ص ۱۶ فصول المهمة فصل ترتیبه النبی و محمد بن

طلحه شافعی در ص ۱۱ فصل اول مطالب السنول و دیگران نقل نموده اند سالی که
در مکه معظمه فطعی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله (که هنوز بر حسب ظاهر میوه
برسالت نشده بود) بهیاس عم خود فرمود برادرش ابوطالب کثیر العیال است و
روزگار هم سخت و دشوار است بروم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولاد های
اورا قبول کنیم بکفالت تا باارعم عزیزم سبک شود عباس قبول کرد باتفاق بملاقات جناب
ابوطالب رفتند و علی آمدن خود را بیان نمودند جناب ابوطالب موافقت فرمود عباس
جعفر طیار را بعهده گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را عهده دار شد آنگاه مالکی
باین عبارت کوید فلم یزل علی مع رسول الله حتی بعث الله عز وجل محمداً (ص)
نبیاً فالتقه علی علیه السلام و آمن به و صدقه و کان عمره اذ ذاک فی السنة
الثالثة عشر من عمره لم یبلغ الحلم و انه اول من اسلام و آمن بر رسول الله من
الذکور بعد خدیجه (۱).

سبقت علی (ع) در اسلام

آنگاه مالکی در همان فصل نقل قول امام تمیمی
را مینماید که در تفسیر آیه ۱۰۱ سوره ۹ (توبه)

والمسلمون الذین من المهاجرین والانصار (۲) چنین آورده که این بهیاس و جابر
ابن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکبر و ربيعة المرانی گویند اول کسیکه
ایمان آورد بعد از خدیجه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده آنگاه کوید علی کرم الله
وجه اشاره باین معنی نموده در شمار خودی که بقات از علماء از قول ابو نقل نموده اند
که فرمود.

(۱) پیوسته علی با پیشتر بود تا خدا آنحضرت را میوه برسات نمود پس علی ایان آورد
و معایت نمود پیشتر را و تصدیق کرد اورا در حالتیکه از عرش سیزده سال کشت و بعد بفرغ
فرسیده بود و او اول کسی بود که اسلام و ایان آورد یا نصرت از مردان پس از خدیجه.

(۲) آنما که در صدر اسلام سبقت بایمان گرفته از مهاجر و انصار.

محمد النبی اخی و صنوی
و بنت محمد سکنی و عرسی
و سبطا احمد ولدای منها
سبکتکم الی الاسلام طفلا
و اوجب لی ولايته علیکم
فویل ثم ویل ثم ویل

و غم بن طلحه شافعی در ص ۱۱ مطالب السنول ضمن فصل اول از باب اول
و تأثیر مورخین و محدثین علماء خودشان نقل نموده اند که این اشعار را آنحضرت در
جواب معاویه نوشت موفقیه در نامه خود با آنحضرت مفاخره نموده که پدرم در جاهلیت
سیدالقوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنین و کاتب الوحی و صاحب
فضائل هستم.

حضرت بعد از مطالعه نامه فرمود ابا الفضائل یغفر علی این آکله الاکباد
یعنی آیا به فضائل فخریه میکند پس خورنده چکر ها (یعنی هند مادر معاویه که
چکر حیزه سید الشهداء را در آنحد برای او آوردند و در دهان جوید) آنگاه اشعار
مذکور را برای او نوشت و در آن اشاره بقدری خرم نموده و اثبات مینماید که او است
امام و خلیفه و اولی بقصر و در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و با سر آنحضرت
و معاویه با جدیتی که بمخالفت آنحضرت داشت نتوانست در این مفاخرات نکذیب
آنحضرت را بنماید.

(۱) محمد رسول الله برادر دیر صبری من است و جدو سید الشهداء هم من است و فاطمه
دختر پشیر هسر من است و دو دختر ذاکران پشیر فرزندان من فاطمه اند پس که انکه از شما
چنین قسمتی مانند من وادید اسبق از همه اعلام آوردم که حالیکه طفل بودم قبل از آنکه به
تبلغ برسم و واجب بود پیشتر برای من ولایت شود در برش روز غدیر خم آنگاه سه مرتبه
فرمود وای بر کسیکه ملاقات کند خدا را و روز قیامت در حالتیکه بین ظلم نبوده باشد.

ولیز حاکم ابو القاسم حکمانی که از فضول اعلام و محل وثوق علمای شماست در
ذیل همین آیه مذکوره از عبد الرحمن بن عوف نقل می نماید که ده نفر از قریش ایمان
آوردند اول آنها علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود.

و از انس بن مالک روایت مینمایند اکثر علماء شما مانند احمد بن حنبل درمسند
و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده که رسول
اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود صَلَّاتُ الْمَلَائِكَةِ عَلَیْ وَ عَلَیْ سَبْعِ سَنَیْنِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ تَرْفَعْ
شهادة ان لا اله الا الله الی السماء الا منی و من علی (۱).

و ابن ابی الحدید معتزلی از ص ۳۷۵ تا ص ۳۷۸ جلد اول شرح نهج البلاغه
اخبار بسیاری از طرق روایت و علماء خودشان نقل نموده است که علی (علیه السلام) از همه
مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همه اخبار و اختلاف اقوال گوید
فذلّ مجموع ما ذکرناه ان علیاً علیه السلام اول الناس اسلاماً و ان المخالف
فی ذلك شاذّ و الشاذ لا یعتد به (۲).

و امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است شش حدیث اول
خصائص العلوی را در این موضوع آورده و تصدیق نموده که اول کسیکه ایمان آورد
بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) و نماز گذارد با آنحضرت علی (علیه السلام) بود.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده ۳۱ خبر از ترمذی و
صوفی و ابن ماجه و احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و امام تطبی و ابن مغازی و ابو القوید
خوارزمی و دلمی بمضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و نتیجه همه آنها آنکه
علی (علیه السلام) اسبق از همه است اسلام ایمان آورد و حتی ابن حجر مکی متعصب در
فصل دوم از سوانح اخباری بهمین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع
بعضی از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۲ ینابیع خبر پن بر کسی از مناقب

(۱) هفت سال ملائکه بر من و بر علی صلوات فرستادند زیرا که در این مدت کله شهادت او
احدی با آسمان بر نهضت مکر الا من و علی.

(۲) مجموع از آنچه ذکر نمودیم دلالت دارد بر آنکه علی علیه السلام اول از همه اسلام آورد
و مخالفین در این امر شاذ و کم اند و بقول غازی اعتنا نیست.

باسناد خودش از ای الزیر مکی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده با اجازه آقایان این خبر را بخوان تا حجت تمام گردد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تبارک و تعالی اصطفا فی واختارنی و جعلنی رسولا و انزل علی سید الکتاب فقلت الاهی و سیدی انک ارسلت موسی الی فرعون فسلطت ان تجعل معه اخاه هرون وزیراً ینفذ به عضده و یصدق به قوله و انی اسئلك یاسیدی و الاهی ان تجعل لی من اهلی و وزیراً تقد به عضدی فاجعل لی علیاً وزیراً و اخا واجمل الشجاعة فی قلبه و الیه الهیة علی عدوه و هو اهل من امان لی و صدقنی و اول من و خدا لله معی و انی سئلت ذلک لری عز و جل فاعطانیه فهو سید الاوصیاء اللّٰه الحق به سعاده و الموت فی طاعته شهادة و اسمه فی التوریه مفلون الی اسمی و زوجته صدیقة الکبری ابنتی و ابناه سیدا شباب اهل الجنة ابنا ی و هو و هما و الائمة من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النبیین و هم ابواب العلم فی امتی من تبعهم لجمی من النار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبتهم لعبد الا دخله الله الجنة انتهى (۱). (فاعتبروا یا اولی الایصار).

(۱) خداوند تعالی بر گردید و اختیار نمود مرا (از میان خلق) و قرار داد مرا پیشرو و ناظر گردانید بر من بهترین کتابها را پس من عرض کردم الاهی و سیدی موسی را فرستادی بسوی فرعون پس درخواست نمود از تو اینکه برادرش هرون را وزیر او قرار دهی و معتمد نمایی بوجود او یا زوی او را و صدیق نمائید بوسیله او درود او را - اینکه من از تو درخواست مینمایم که از اهل من قرار دهی برای من و زبیری که برود او مستم گردد یا زوی من پس قرار بده بر ایمن علی را بطعام و وزارت و اخوت - و ده چاه را در قلب او قرار بده و دهی با او مرست نمود و مظلوم و مستغنی - و علی اول گیسوگاه ایمن بن آورد و نصیب مرا نمود و اول گیسوگاه بامن خدا را بوجدانیت یاد نمود - آنگاه فرمود من این سوألی را که از پروردگار نمودم بین عطا نمود یعنی علی را وزیر و برادر من قرار داد - پس علی آتای اوصیاء میباشد ملحق شدن باو سعادتمردن در اطاعت او و شهادت است اسما و با اسم من در توریه میباشد و جبر و صدیقه گیری دشمن من است و دو پسر او که دو سید جوانان اهل بیست اهل فرزندان من اند و علی و حسن و حسین و امامان بعد از آنها حبیب های خدا بر خلق اند بعد از انبیاء و آنها هستند ابواب علم در امت من هر کس آنها را متابعت و پیروی نماید آتش نجات یابد و هر کس بآنها اقتدا نماید هدایت یابد براه راست سلطان بوده خدا محبت آنها را یتیمای مگر آنکه آنها را داخل بیست مینماید - (پس هر چه بگریه ای صاحبان بصیرت و یتیمای).

و اگر بخوام تمام اخباری را که فقط از طریق زوات و اکابر علماء خودشان در این باب رسیده بدون استناد بکتاب شیعه ذکر نمایم تمام وقت شب گرفته میشود گمان میکنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم تا آقایان بدانند که علی آنکس است که از اول بار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده پس اولی و احق است که آن بزرگوار را مشمول و ائدین معه بدانیم نه آنکس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده.

حافظ - این مطلب ثابت است واحدی اشکال در ایمان علی چون انکار این معنی را ننموده که علی کرم الله وجهه طفل بوده و جواب آن اسبق از همه است در اسلام بوده ولی نکته قابل توجه آنست که این سبقت دلیل بر فضیلت و شرافت علی کرم الله وجهه بر دیگران از صحابه نمیشد.

کریچه صحیح است که خلفای معظم ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم مدعی بعد از علی کرم الله وجهه ایمان آوردند ولی ایمان آنها با ایمان علی فرق داشت قطعاً ایمان آنها از ایمان علی افضل بوده بدلیل آنکه علی طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است ایمان پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نوریسیده و نابالغ افضل و بالاتر است بعلاوه ایمان علی تقلیدی و از آنها تحقیقی بوده قطعاً ایمان تحقیقی از ایمان تقلیدی افضل است چون قطعاً بیجه نابالغ و غیر متکلف ایمان نیافرود مگر روی تقلید و علی بیجه دوازده سیزده ساله تکلیفی بر او نبوده و حتماً تقلیداً ایمان آورده است.

داعی - باعث تعجب است این نوع مذاکرات اژمئل شما دانشمندان قوم متحیرم این نوع گفتار شمارا حل بر چه بنمایم بگویم عناداً لاجابت میفرمائید که قلیم راضی نمیشود بمالمی چنین نسبتی بدهم مگر بگویم بدون فکر و تأمل تبعاً للاسلاف سبقت میفرمائید یعنی شما تقلیداً (از خوارج و نوابس بجرمک امویها) حرف میزنید و تحقیقی در گفتار ندارید.

از شما سؤال می‌نماید که آیا ایمان علی علیه السلام در عالم طفولیت بمیل و اراده خودی بوده یا بدعوت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ اولاً جناب عالی از طرز صحبت چرا متأثر می‌شوید شبهه و اشکال در دل خلیجان میکند باید مورد مذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود.

و اما ثانیاً جواب شما مسلّم است که بدعوت رسول خدا علی ایمان آورد نه بمیل و اراده خود.

داعی - آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را دعوت باسلام نمود میدانست که تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمیدانست اگر بگویند نمیدانست نسبت جهل با آنحضرت داده‌اید. و اگر میدانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمیباشد مع ذلک او را دعوت کرد کار لغو و عبث و بی جانی کرده بدیهی است نسبت لغو و عبث رسول الله صلی الله علیه و آله محضاً کفر است.

چه آنکه یغیمن معراً و میرای از لغو و عبث است خصوصاً خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله زیرا که خداوند در آیه ۳، سورة ۵۳ (النجم) در باره آنحضرت میفرماید و ما یطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی (۱).

پس قطعاً آنحضرت علی را قابل و لایق و آماد-

ایمان علی در کوچکی
دلیل بر وفور عقل و فضل او میباشد
دعوت میدانسته و دعوت نموده چه آنکه عمل لغو از آنحضرت صادر نمیکرد علاوه بر این معنی سفر سمن منافی کمال عقل نمیشد بلوغ

دلیل وجوب تکلیف نیست بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات میشود نه در امور عقلیه و ایمان امری از امور عقلیه میباشد نه تکلیف شرعی پس **ایمان علی فی الصغر** من فضائل ایمان علی در کوچکی از فضایل آن حضرت میباشد کما آنکه در باره حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آل و علیها السلام و بجه تازه بدینا آمده خداوند در آیه ۳۱ سورة ۱۹ (مریم) خبر میدهد که گفت **انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی**

(۱) رسول خدا بهوای نفس سخن نیکوید آنچه میگوید از روی وحی است که باور رسیده

نبیاً (۱) و در باره حضرت یحیی علیه السلام در آیه ۱۳ همان سوره فرماید و آتیناه الحکم صبیاً (۲).

سید اسمعیل حمیری یعنی که از شعراء معروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده در اشعاری که در مدح آنحضرت سروده بهمین جهت اشاره نموده و گفته:

وصی محمد و ابوبتیه و وارثه و فارسه الوقیاً
و قد اوتی الهدی و الحکم طفلاً کیحیی یوم اوتیه صبیاً (۳)

فضل و مقامی را که پروردگار عطا نماید نماندند برسیدن بلوغ سن نیست بلکه رشد عقلی و صلاحیت مورد در اثر طینت پاک است که خداوند عالم **السر و الخفیات** فقط بآن دانا و خیر است و لذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد نبوت - و علی در دوازده یا سیزده سالگی بولایت مطلقه برسد مورد هیچگونه تعجبی نخواهد بود.

بیشتر تعجب داعی از این گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواصب و پیروان معاندین در تحت تحریکات امویها میباشد که بایمان علی علیه السلام خورده گیرند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده بلکه بوجه تلقین و تقلید بوده است.

اولاً موثقین از اکابر علماء شاعره اعتراف باین فضیلت دارند و اگر ایمان در کودکی برای آنحضرت فضل و فخری نبوده پس آنهمه فخر و مباهاتی که آنحضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده.

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند نجم بن طلحه شافعی و ابن صباغ مالکی و ابن ابی العبدید و دیگران اشعار آنحضرت را نقل نموده‌اند که شمناً فرمود:

سبقتکم الی الاسلام طفلاً صغیراً ما بلغت اوان حلمی

و اگر ایمان آنحضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بزرگوار

(۱) بدوستیک من بنده خاص خدام و کتاب آسانی و شرف نبوت مرا عطا فرموده.

(۲) و یحیی و در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم.

(۳) همچنانکه یحیی در طفولیت و یحیی که ای مقام نبوت گردیده علی علیه السلام هم که وصی و وارث و پیغمبر و پدر فرزندان آنحضرت بود صاحب حکم و ولایت و مادی خلق و دجال طفولیت گردید.

را باین فضل و خصیصه تخصیص نمیداد و آنحضرت خود فخر و مباهات باین معنی نمینمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی درس ۲۰۲ ینابیع الموده ضمن باب ۵۶ از ذخایر العقبی امام الحرم اهد بن عبدالله شافعی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل مینماید که گفت من و ابوبکر و ابوعبیده جراح و جماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارک بر شانه علی زد و فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی (۱).

و نیز امام اهد بن حنبل در مسند نقل مینماید از ابن عباس (جبرأت) که گفت من و ابوبکر و ابوعبیده بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر بودیم که دست مبارک بر کتف علی بن ابیطالب زد و فرمود انت اول المسلمين اسلاما و انت اول المؤمنین ایمانا و انت منی بمنزلة هرون من موسی کذب یا علی من زعم اله یحبنی ویبغضک (۱).

و این صباغ مالکی در ص ۱۶۵ فصول المهمة مثل همین خبر را از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابوعبدالله بن نسائی در خصائص العلوی نقل میکنند که گفت از عمر بن الخطاب (خلیفه ثانی) شنیدیم که گفت علی را یاد نکند مگر بخیر زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم فرمود در علی سه خصلت است منکه محرم دوست داشتن یکی از آنها برای من باشد چه آنکه هر یک از آنها نزد من دوست تراست از هر چه آفتاب بر او میتابد.

آنگاه گفت ای بکر و ابوعبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آنحضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت (آنچه تا که عرض کردم) و این صباغ این کلمات را زیاده از دیگران نقل نموده که فرمود من احبک فلهذا احببتنی ومن احببتنی

احبه الله ومن احبه الله ادخله الجنة ومن ابغضک فلهذا ابغضتني ومن ابغضتني

(۱) تو از حجت اسلام و ایمان اول مسلمین و مؤمنین هستی و تو برای من بمنزله هرون از موسی - یا علی دوزخ گفت کسی که کسان خود مرا دوست دارد و تو را دشمن بداند.

ابغضه الله تعالى و ادخله النار (۱).

پس ایمان علی علیه السلام در صفرو کودکی دلیل بر وفور عقل و خرداست و خود فضیلتی است برای آنحضرت که لم یبغض احد من المسلمين احدی از مسلمین بر او سبقت نکرده است. طبری در تاریخ خود نقل مینماید از محمد بن سعد بن ابی وقاص که گفت از پدرم سؤال کردم که آیا ای بکر اول مسلمین است گفت نه ولدت اسلام قبله اکثر من خمسين رجلا یعنی زیاده از پنجاه نفر پیش از ای بکر اسلام آوردند و لکن او افضل از ما بود از حیث اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطاب بعد از چهل و پنج مرد ویست و یک زن مسلمان شد. و لکن اسبق الناس اسلاماً و ایماناً فهو علی بن ابیطالب (۲).

علاوه بر آنکه علی اسبق از همه مسلمین ایمان آورد فضیلت دیگری برای او در این باب می باشد که اهم فضائل است فطرت بوده نه از کفر اسلامهم عن الکفر (۳).

علی امیر المؤمنین طرقة العینی میل بکفر و شرک ننمود بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده قبول اسلام نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ بدعت پیغمبر ایمان آورد) چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل القرآن فی علی و میر سید علی همدانی در مودة القرری از ابن عباس نقل نموده اند که گفت والله ما من عبد آمن بالله الا وقد عبد الضم الا علی بن ابیطالب فانه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما (۴).

(۱) کسیکه تورا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست دارد خدا او را دوست میدارد و کسیکه خدا او را دوست بدارد داخل میکند او را بهشت و کسیکه تورا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و داخل میکند او را باتش.

(۲) و لکن اسبق از همه مردم از حیث اسلام ایمان علی بن ابیطالب برده است.

(۳) اسلام علی از فطرت (اسلام آنها از کفر) بوده است.

(۴) سوگند بخدا ایمان یاورده احدی از اجداد (پیش از امت) مگر آنکه بر بت ستایش نموده بود مگر علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت ایمان آورد بعد از قبول اسلام نموده بود آنکه بجنم و بت ستایش کرده باشد.

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب باستاند خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل مینماید که فرمود سباق الامم ثلاثة لم یشرکوا بالله طرفة عين علی بن ایطالاب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصديقون - حبيب التجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ایطالاب و هو افضلهم (۱).

چنانچه در نهج البلاغه است که خود فرموده فانی ولدت علی الفطرة و سبت الی الايمان والهجرة (۲).

و نیز حافظ ابی نعیم اصفهانی و شافعی و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید نقل نموده اند ان علیاً لم یکنر بالله طرفة عين (۳) و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی حنفی در ینابيع الموده نقل نموده اند از ابن عباس که بزعمه بن خارجه گفت انه لم یبعد صنما ولم یشر بخرماً و کان اول الناس اسلاماً (۱).

شما که میگویند ایمان شیخین افضل از ایمان علی بن ایطالاب علیه السلام بوده مگر این حدیث شریف را ندیده اید که ابن مغازلی شافعی در فضائل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابيع و دیگران از اکابر علماء شما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود لو وزن ایمان علی و ایمان امتی لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی يوم القيمة (۵).

و نیز میر سید علی همدانی در موده هتم از موده القری و خطیب خوارزمی در مناقب و امام تعلبی در تفسیر نقل نموده اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت

- (۱) سبت گیرندگان جمیع امم (دو مسابقه ایمان و توحید) سه نفر بودند که شرک بعداً نیاوردند علی بن ایطالاب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون که ایشانند راست گویان بنی حبيب تجار مؤمن آل یس و حزقیل و مؤمن آل فرعون و افضل آنها علی بن ایطالاب بود.
- (۲) من متوله شدم بر فطرت توحید و پیشی گرفتم بایمان و هجرت بارسول خدا (ص).
- (۳) بدوستیکه علی علیه السلام کافر نشد بخدا چشم بر هم زدنی.
- (۴) علی علیه السلام هرگز سجده به بت نکرد و شراب ننمود و اول کسیکه (از مردم اسلام)

آورده و تسلیم شد بپیام رسالت او بود.
(۵) اگر ایمان علی را با ایمان امت من بسنجند ایمان علی بر ایمان امت من تاروز قیامت راجح خواهد بود.

شهادت میدهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود لو ان السموات السبع والارضین السبع و ضمن فی کفة میزان و وضع ایمان علی فی کفة میزان لرجح ایمان علی (۱).

و عبیدی شاعر معروف - سفیان بن مصعب کوفی روی همین اصل ضمن اشعار خود گفته:

اشهد بالله لقد قال لنا
لو ان ایمان جمیع الخلق مضمّن
یجعل فی کفة میزان لکی
محمد والقول منه ما خفی
سکن الارض ومن جل السماء
یوفی بایمان علی ما وفی (۲)

میر سید علی همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب موده القری اخبار بسیاری در این باب نقل نموده که افضلیت علی صلی الله علیه و آله را با دلایل و ابراهین و احادیث صحیحیه ثابت مینماید از جمله در مودت هتم از ابن عباس (حبرامت) نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی صلی الله علیه و آله (۳).

و عقیده اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت علی صلی الله علیه و آله بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۴۰ جلد سیم شرح نهج البلاغه آورده که کتابی از شیخ معتزله ابو جعفر اشکانی بستم رسید و در آنجا نوشته بود که مذهب بشرین معتز و ابوموسی و جعفر بن مبشر و سایر فقهاء علماء بغداد این بود که ان افضل المسلمين علی بن ایطالاب (۱) اگر همت آسان و زمین را در یک کفه ترازد بگذارد و ایمان علی را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی رجحان و سنگینی مینماید بر آنها.

(۲) بخدا قسم شهادت میدهم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله برای مایانی فرمود که برای احدی مضیی نماید که اگر ایمان جمیع خلائق از اهل آسمان و زمین را در کفه ترازو بگذارد و ایمان علی علیه السلام را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی بر همه رجحان پیدا میکند.
(۳) افضل مردان عالمیان دو زمان من علی علیه السلام میباشد.

ثم ابنة الحسن ثم ابنة الحسين ثم حمزة بن عبدالمطلب ثم جعفر بن ابيطالب (۱) الخ .
و شيخ ما ابی عبدالله بصری و شيخ ابو القاسم بلخي و شيخ ابو الحسن خياط (که
شيخ متأخرين علماء بغداد بوده) عموماً بر همان عقیده ابو جعفر اسکافي بودند که قول
بافضليت علي (عليه السلام) باشد) و مراد از افضليت آن بوده که گرامی ترين مردم بودند نزد
خدا و ثواب آنها از همه بيشتر و منزلت آنها در روز جزا از همه بالاتر خواهد بود
و بعد در آخر همان ص ۴۰ شرح عقیده معتزله را بنظم آورده و چنين گفته است .
و خير خلق الله بعد المصطفى اعظمهم يوم الفجار شرفا
السيد العظيم الوصي بل البتول المرتضى علي
و ابناؤه ثم حمزة و جعفر ثم عتيق بعد هم لا ينكر (۲)
شيخ - شما اقوال علماء را در اثبات افضليت ايمان خليفه ابي بکر رضي الله عنه
اكر دیده بوديد اين بيانات را نمی نموديد .

داعی - شما هم اگر از اقوال متعصبين به بيانات محققين از علماء منصف خودتان
رجوع می نموديد ميديدید که تمام آنها تصديق بافضليت علي (عليه السلام) دارند .
برای نمونه مراجعه نمايد به ص ۲۶۶ جلد سيم شرح نهج البلاغه معتزلی که
همين بيان شمارا از جاحظ نقل نموده که ايمان ابي بکر افضل از ايمان علي (عليه السلام) بوده
آنگاه جوابي را که ابو جعفر اسکافي که از اکابر علماء معتزله و شيخ آنها بوده بر دَر او
داده مقتصلاً ضبط نموده که با دلائل عقليه و براين نقلیه در صفحات چندی ثابت میکند
که ايمان علي (عليه السلام) در کوچکی افضل از ايمان ابي بکر و تمام صحابه بوده است تا در
ص ۲۷۵ گوید که ابو جعفر گفته است انما لانكر فضل الصحابة وسواهم ولكننا
ننكر تفضيل احدهم الصحابه علي علي بن ابيطالب (عليه السلام) انتهى .

(۱) افضل و برتر از همه مسلمين علي بن ابيطالب و پس از آن فرزند حسن و پس از آن
فرزند حسين و پس از آن حمزه و پس از آن جعفر بن ابيطالب (سرف و بطيار) بوده اند .
(۲) بهترين مردم بعد از رسول خدا و بزرگترين آنها در دود افتخار از حيث شرف سیه
بزرگوار و سیه و شير و شوهر بزرگ (فاطمه سلام الله عليها) علی مرتضی است و پس از آن دو
فرزندش (حسن و حسين) و پس از آن حمزه و جعفر (بطيار) بوده اند .
(۳) ما انکار فضل صحابه و سواين آنها را نمی نمايم و لكن انکار مينمايم بر تری احدی
از صحابه را بر علي بن ابيطالب عليه السلام .

از اين اقوال گذشته اصلاً نام امير المؤمنين (عليه السلام) را در قبال ديگران از صحابه
آوردن قياس مع الفارق است چه آنکه مقام آنحضرت بقدری رفيع است که ابدأً نتوان
آرا قياسي باأحدي از صحابه وغيره نمود که شما بخواهيد فضایل صحابه را با چند خير
يك طرفه (بر فرض صحت) در مقابل مقام منبع آنحضرت جلوه دهيد .

چنانچه مرسيد علی همداني در مودت هفتم از مودة القرني از احد بن عبدالکرزی
بندادی نقل میکند که گفت شنيدم از عبدالله بن أحمد بن حنبل که گفت سؤال کردم از
يادم احمد بن حنبل (رئيس الحنابلة) از مقام فضل صحابه نام ابوبکر و عمر و عثمان را
آورد و ساکت شد فقلت يا ابت أين علي بن ابيطالب (ع) قال هو من اهل البيت
لا يقاس به هؤلاء (۱) .

يعني همان قسمی که مقام و مرتبه اهل بيت رسالت بحکم آیات قرآن و فرموده های
رسول ذوالجلال بالاترين مقامات و مراتب ميناشد مقام و مرتبه علي (عليه السلام) هم بالاتر از همه
صحابه و غيره ميناشد باين معنی که نام آنحضرت را در عداد صحابه نبايد آورد بلکه
نام آن بزرگوار در حساب نبوت و مقام رسالت محسوب است .

چنانچه در آيه ميايه الله آنحضرت را بمنزله نفس رسول الله (عليه السلام) معرفی فرموده .
شاهد بر اين معنی حديث ديکری است در هفتم فصل و مودت هفتم از أبي وائل
از عبدالله بن عمر بن الخطاب که گفت زمانیکه ما شماره ميکرديم اصحاب پيغمبر را
گفتيم ابوبکر و عمر و عثمان مردي گفت يا ابا عبد الرحمن فعلي (ع) ما هو
قال علي من اهل البيت لا يقاس به احدهم مع رسول الله صلى الله عليه وآله
في درجه (۲) .

يعني حساب علي (عليه السلام) از حساب امت و صحابه خارج و در حساب خود پيغمبر و
با آنحضرت و در درجه آن بزرگوار ميناشد .

(۱) پس گفتم پندرجان کجا است علي بن ابيطالب (يعني چرا نام او را در نبردي) يادم گفت
اذا از اهل بيت رسالت است ميتوان قياس نمود باو اين اشخاص را .
(۲) ای ابا عبد الرحمن (کتابه عبدالله بن عمر بود) نام علي را چرا از بيان انداختی جواب
گفت علي از اهل بيت رسالت است که احدی را نتوان باو قياس نمود او بيايشير و در درجه
آنحضرت ميناشد .

اجازه فرمائید حدیث دیگری از همین فصل مودت برستان برسانم که از جابر بن عبد الله انصاری نقل میکند که گفت روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند رسول الله ﷺ بعلی فرمود یا علی لو ان احداً عبد الله حق عباده ثم شك فيك واهل بيتك اتركهم افضل الناس كان في النار (۱).

(بند از شنیدن این خبر فوری تمام اهل مجلس مخصوصاً جناب حافظ استغفار نمودند که جزء شك کنندگان نباشند).

خلاصه اینها نمونه‌ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بر صحابه و تمام امت وارد گردیده باید همه این اخبار صحیحهای که در کتب معتبره خودتان موجود است رد نمایند و یا باید بحکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آنحضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جمله اصحاب آویوگر و عمر بودند.

اگر توجه کنید بحديث متفق علیه فریقین که در غزوة احزاب جنگ خندق پس از کشته شدن عمر و بن عبیدو شجاع معروف بدست مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) رسول اکرم ﷺ فرمود ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الفلین (۲) خود تصدیق خواهید نمود که وقتی يك عمل مولانا علی (علیه السلام) افضل از عبادت جن و انس باشد قطعاً اگر با سایر اعمال و عبادات آنحضرت توأم گردد ایجاد افضلیت برای آنحضرت مینماید و انکار این معانی را نمی نماید مگر متعصب عنود لجوج.

و اگر هیچ دلیلی نبود بر افضلیت آنحضرت بر تمام صحابه و اهل عالم مگر آیه میاها که خداوند علی (علیه السلام) را بمنزله نفس رسول الله خوانده کفایت میکند افضلیت آنحضرت را - چه آنکه ثابت است رسول الله ﷺ افضل الناس است من الاولین و الاخرین - پس بحکم کلمه افتسنا در آیه شریفه علی (علیه السلام) هم افضل الناس من الاولین و الاخرین میباشد.

(۱) یا علی اگر بنده ای عبادت کند خدا را عبادت کامل پس شك نباید در تو و اهل بیت تو باینکه شما افضل از همه مردم هستید چایگاه او در آتش جهنم میباشد.

(۲) بشیر زدن علی علیه السلام در روز خندق (بر ضرر بن عبیدو) افضل و بهتر بود از عبادت جن و انس.

پس آقایان تصدیق نمائید که مصداق حقیقی و الذین معه مولانا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) میباشد که از اول ظهور اسلام قبل از همه مسلمین با رسول خدا ﷺ بوده و تا روز آخر عمر هم کوچکترین لغزشی پیدا نمود.

(وقت نماز شد آقایان جهت اداء فرضه برخاستند پس از خاتمه عمل و صرف (چای افتتاح کلام از طرف داعی شد).

داعی - و اما جهت اینکه امیر المؤمنین (علیه السلام) ليلة الهجرة در کاب ظفر انتساب رسول الله ﷺ حرکت نمود بسیار واضح و آشکار است برای آنکه کارهای مهمتری بامر رسول اکرم ﷺ بر عهده آنحضرت بود که باید در مکّه معظمه بماند و انجام دهد.

چون برای پیغمبر ﷺ امین تر از علی کسی نبود که امانت مردم را که نزد پیغمبر بود بصاحبانش مسترد دارد (چون باتفاق دوست و دشمن آنحضرت امین اهل مکّه بود حتی دشمنان هم امانات خود را با آنحضرت میدادند که از خطر محفوظ بماند بهمین جهة آنحضرت در مکّه معروف بود به محمد امین).

دیگر وظیفه ای که بر عهده امیر المؤمنین بود آنکه عیالات آنحضرت و بقیه المسلمین را بعدینه برساند.

علاوه بر اینها اگر آتش علی (علیه السلام) در غار نبود بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درک نمود که خوابیدن در بستر و رختخواب پیغمبر بود اگر خلیفه ای بکر بطفیل رسول الله ﷺ ثانی اتین خوانده میشد ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم تر از مصاحبت غار استقلال آیه ای در مدح آنحضرت نازل گردید.

و آن عمل خود یکی از مفاخر فضایل و مناقب آنحضرت است که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد و اگر آنشب فداکاری و جان بازی امیر المؤمنین (علیه السلام) نبود جان مبارک رسول الله ﷺ در خطر عظیم بود.

نزول آیه در شأن علی لیلة الهجرة که در بستر رسول اکرم خوابید

چنانچه موثقین از اکابر علماء شما در تفاسیر و کتب معتبره خود این منقبت بزرگ را نقل نموده اند از قبیل این سبع مغربی درشفاء الصدور و طبرانی در اوسط و کبیر این اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه و نورالدین بن صباغ مالکی در ص ۳۳ فصول المهمة فی معرفة الائمة و ابواسحق ثعلبی و فاضل یسایوری و امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی در تفاسیر شان و حافظ ابو نعیم اصفهانی محدث معروف شافعی در منازل القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حونی در فرائد و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و امام احمد حنبل در مسند و محمد بن جریر بطرق مختلفه و ابن هشام در سیره النبی و حافظ محدث شام در درمین طوال و امام غزالی در ص ۲۳۳ جلد سوم احیاء العلوم و ابوالسعدات در فضائل العتره الطاهره و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط ابن جوزی در ص ۲۱ تذکره خواص الائمة و دیگران از اکابر علماء شما بعبارات و الفاظ مختلفه ماحصل مقصود را نقل نموده اند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۱ ینایع الموده از بسیاری از علماء آورده اند که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله با سر پروردگار اعلیٰ عازم مدینه منوره شد در لیلة الهجرة امیر المؤمنین علی علیه السلام را امر فرمود که بر دضرمی سبزی که در شها من بر خود می پیچم بر خود بیوش و در بستر و رختخواب من بخواب پس علی بجای آنحضرت خوابید و برد ضرمی سبز را بس کشید تا کفار اطراف خانه فهمند که علی در بستر است تا رسول خدا بسلامت تشریف بردند.

از حضرت حق خطاب رسید جبیرئیل و میکائیل که من در میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما قطعاً از عمر دیگری بیشتر است کدام یک از شما حاضرید آن زیادتی عمرتان را که نمیدانید بدیگری بیخشید عرض کردند امر است یا اختیار خطاب رسید امری نیست مختارید هیچک حاضر نشدند با آرازد و اختیار زیادتی عمر خود را بدیگری واگذار نمایند خطاب رسید ای آخیت بین علی و ابی و محمد نبی فآقر علی حیا له للنبی فرقد علی فراش النبی بقیه بهجته اهبط الی الارض

و احفظاه من عدوه (۱).

پس بر زمین آمدند جبیرئیل بالای سر میکائیل نزد پاهای آنحضرت نشستند جبیرئیل میگفت یخ یخ من مثلك یا بن ایطالب و الله عز و جل یباهی بك الملائكة (۲).

آنگاه نازل گردید بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آیه ۲۰۳ سوره ۲ (بقره) و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد (۳).

اینک از آقایان محترم تمنا میکنم بمنزل که رفتید این آیه شریفه را با آیه غار که مورد استشهاد شما است بیطرفانه و منصفانه بدون حب و بغض شیعه و سنی مورد مطالعه قرار دهید به یقیند آیا افضلیت برای آنکس است که در مسافرت چند روزی با حزن و غمناوده با پیغمبر بوده یا برای آنکس که در همان شب جان بازی نموده و با قدرت و شجاعت و مسرت عالماً عاصداً نفس خود را فدای رسول الله نموده تا آنحضرت بسلامت برود پروردگار عالمان بسلامت که روحانی بوجود او مباهات نموده و مستقلاً آیه ای در مدح او نازل فرموده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان با مختصر دقت و توجهی در مقابل معاندین لجوج از روی انصاف تصدیق نموده اند که علی علیه السلام افضل از ابی بکر بود و خوابیدن علی در بستر رسول الله بر مراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ابی بکر در غار بوده است.

و اگر از ص ۲۶۹ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه را عمیقانه مطالعه نمائید و به بیانات و دلایل امام ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ معتزلیها میباشد در رد شبهات ابو عثمان جاحظ

- (۱) بدرستیکه من بین علی ولی خود و محمد پیغمبر خود برادری قرار دادم پس علی و محمد خود را ایشان و فدای حیات و زندگانی پیغمبر نمود و در فراش بستر او خوابید بر روی زمین و او را از سر دشمنانش حفظ نمایند.
- (۲) به به کیست مثل و مانند تو ای پسر ابو طالب که خدای عز و جل بوجود تو بسلامت مباهات مینماید.
- (۳) یعنی او مردانه (یعنی علیه السلام) که از جان خود در راه رضای خدا در گذارد و تو خدا دوستدار چنین بندگانست.

اعتراف علماء سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار

(نابی) در اثبات افضلیت علی علیه السلام بر ابی بکر دقت نمایند خواهید دید که آن عالم منصف بالصرح با دلائل محکمی ثابت مینماید که خویشین علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله باسر آنحضرت افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است تا آنجا که گوید قال علماء المسلمین ان فضیلة علی علیه السلام تلك الیلة لانعم احداً من البشر نال مثلها الا ما كان من اسحق و ابراهیم عند استلامه للذبح (۱).

و در آخر ص ۲۷۱ نقل قول ابو جعفر اسکافی را در جواب ابو عثمان جاحظ نابی نقل نموده که گوید قد ینافضیلة المیت علی الفرائض علی فضیلة الصحبة فی الغار بما هو واضح لمن انصف و نزیدهنا تاکید ابعالم نذكره فیما لندم فنقول ان فضیلة المیت علی الفرائض علی الصحبة فی الغار لوجهین احدهما ان علیاً علیه السلام قد کان انس بالنبی صلی الله علیه و آله و حصل له بمصاحبته قديماً انس عظیم و الف شدید فلما فارقه عدم ذلك الانس و حصل به ابوبکر فكان ما یجده علی علیه السلام من الوحشة و الم الفرقة موجبا زیادة ثوابه لان الثواب علی قدر المشقة - و ثانيهما ان ابابکر کان يؤثر الخروج من مكة و قد کان خرج من قبل فرد فازداد كراهية للمقام فلما خرج مع رسول الله صلی الله علیه و آله و آله وافق ذلك هوی قلبه و محبوب نفسه فلم یكن له من الفضیلة ما یوازی فضیلة من احتمل المشقة العظيمة و عرض نفسه لوقع السیوف و رأسه لرضخ الحجارة لان علی قدر سهولة العبادة

(۱) اعطانی علماء مسلمین است که احدی از پیش فضیلت خویشین علی در فرائض پیغمبر نرسیده است مگر اسحق و ابراهیم در تسلیم بدیع و قربانی (ولی علیه اکثر مفسرین و مومنین و علماء اخبار است که ذبح اسماعیل بوده است اسحق).

يكون لقصان الثواب (۱).

و ابن سبع مغربی در شفاء الصدور ضمن بیان شجاعت علی علیه السلام گوید. علماء العرب اجمعوا علی ان نوم علی علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل من خروجه معه و ذلك انه وطن نفسه علی مفاداته لرسول الله صلی الله علیه و سلم و آثر حياته و اظهر شجاعته بین اقراة (۲).

پس مطلب بقدری واضح است که احدی انکار این معنی را ننموده مگر روی جنون یا تعصب بدتر از جنون - پس است خیلی معذرت میخوام رشتن سخن در اینجا طولانی شد خوشت بر و بر سر مطلب -

(۱) ما حصل منی آنکه قیلا فضیلت خویشین علی علیه السلام در فراش رسول الله صلی الله علیه و آله لیلۃ الهجرة بر مصاحبت ابی بکر در غار را بعضی که بر اهل انصاف واضح و آشکار گردد بیان نمودیم اینک (بقتضای وقت) تاکید بر آنچه قبلاً ذکر نمودیم از دو جهت دیگر مطلب را ثابت مینمایم.

۱ - انس و الفت فوق الماده علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله طوری بود که نیتوانست آنی از پیغمبر دور بشود و بسکس عدم انس ابو بکر با رسول خدا باعث اشتیاق او بمصاحبت با آن حضرت بوده پس خویشین علی در فراش که باعث دوری از آنحضرت گردیده ایجاد وحشت و الم خدیجی برای علی نمود پس دوری که سبب زجر آنحضرت و موجب ثواب بسیار بوده افضل است بر مصاحبت ابی بکر برای آنکه صواب عمل را بقدر مشقت و در حد میانه چنانچه گفته اند افضل ازصال است (۲).

۲ - چون ابی بکر بیستوسه عالم بر خروج از مکه بوده چنانچه گاهی هم تنها خارج شده پس زیاد کراهت مابین آورد مکه و لذا زمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد به محبوب ذاتی و مشوق قلبی رسید پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد با فضیلت علی علیه السلام که در آن شب اختیار تحمل مشقت بردگی نمود که جان خود را در معرض شمشیر ها و سرخوردن در مقابل سنگباران دشمنان (که آتش بدین پیغمبر را داشتند که صاحب آن رسول الله صلی الله علیه و آله را بقتل رسانند) قرار داد بدین است تحمل آن شداد برابر با آن رسول افضل از ابی بکر بود دوراستی لیلۃ الغار دو مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله.

(۲) اجاعی علماء عرب است بر اینکه خویشین علی علیه السلام لیلۃ الهجرة در فراش رسول الله صلی الله علیه و آله افضل بود از بیرون رفتن او با آنحضرت زیرا که خود را در جای آن حضرت قرار داد و زندگانی خود را فدای آنحضرت نمود و باین وسیله شجاعت خود را بین اقربان ظاهر نمود.

و اما اینکه فرمودید مراد از اشداء علی الکفار خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بوده است فقط بمحض ادعاء از شما قبول نمیشود باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقه مینماید یاخیر چنانچه مطابقه نماید بجان و دل میپذیریم.

در مباحثات علمی و مناظرات
بدیهی است شدت و غلظت در دو جهت متصور است یکی در مباحث علمی و محاورات دینی که در مقابل علمای یگانه شدید الیمان بوده باشد یا در میدان های جنگ و جهاد فی سبیل الله شخصاً رشادت و شجاعت و غلظتی بکار برده باشد.

اما در موضوع محاورات دینی و مناظرات علمی برای خلیفه عمر ابدأ در تاریخ رشادتی دیده نشده و آنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنی) حتی یگانگان سیر نمودیم غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جهة ندیدیم.

چنانچه آقایان محترم هم چو هنر علمی و محاوره دینی و مباحثات با علمای یگانه از خلیفه عمر در تاریخ عمرش نظر دارید بیان نمائید خیلی ممنون خواهیم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد.

اقرار عمر بر تری علی را
ولی آنچه داعی اطلاع دارم و بزرگان علمای خودتان در کتب معتبره خود ضبط نموده اند در ادوار خلافت خلفاء در جمیع موضوعات علمی و دینی حلال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده.

با همه اخباری که امویان و بکریون و علاقه مندان با آنها در فضایل آنها جعل نمودند (چنانچه علمای خودتان در کتب جرح و تعدیل نوشته اند) مع ذلک نتوانستند این حقایق را بیوشانند که هر زمانیکه علمای یهود و نصاری و سایر فرق از مخالفین نزد ابوبکر و عمر و عثمان در زمان زمامداری آنها میآمدند یا مینشستند و مسائل مشکله سؤال میکردند ناچار متوسل میشدند بذیل عنای مولانا علی علیه السلام و میگفتند این سؤالات مشکله و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علی بن ابطالب.

لذا آنحضرت حاضر و جواب آنها را بقسمی میداد که قانع شدیم و مسلمان میشدند چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کلاماً وارد است.

بسن است در اثبات این معنی اظهار عجز خلفاء (ابوبکر و عمر و عثمان) در مقابل علی علیه السلام و اقرار به برتری آنحضرت و اینکه اگر علی نبود آنها هلاک میشدیم بودند. چنانچه محققین از اکابر علمای خودتان آورده اند که خلیفه ابوبکر میگفت **اقولونی اقولونی قلت بخیر کم و علی فیکم (۱).**

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که **لو لاعلی لهلک عمر** اگر علی نبود من هلاک شده بودم.

و غالباً موارد مهالک را نوشته اند که اینک نمیخواهم وقت مجلس را بکیرم شاید مطالب مهمتری برای مذاکره لازم باشد.

نواب - قبله صاحب کدام مطلب مهمتر از این موضوع است که بیان نمودید آیا در کتب معتبره ما این کلمات ضبط و نقل گردیده چنانچه هست و نظر دارید برای مزید ینائی ما بیان فرمائید ممنون خواهیم شد.

داعی - عرض کردم اکابر علمای سنت و جماعت اتفاق بر این معنی دارند (باستثناء قلیلی از متمسکین لجوج) که با الفاظ و عبارات مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند برای روشن شدن مطلب و اتمام حجة ببعض از آن اسناد و کتب که در نظر دارم اشاره مینمایم.

در اسناد **فتاوی عمر**
لولا علی لهلک عمر

۱۱) قاضی فضل الله بن روزبهان متعصب در ابطال الباطل ۲۵) این حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ در سن ۳۳۷ تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد دکن)

۳۳) و نیز این حجر در سن ۵۰۹ جلد دوم اسابیه (چاپ مصر) ۴۵) این قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ در سن ۲۰۱ و ۲۰۲ کتاب تاویل مختلف الحدیث ۵۵) این حجر مکی متوفی سال ۹۷۳ در سن ۷۸ صواعق محرقه ۶۵) حاج احمد افندی در سن ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایت الن تالاب ۷۷)

(۱) مرا از این مقام بردارید زیرا من از شما بهتر نیستم نادامی که علی در میان شما است.

ابن اثیر جزیری متوفی سال ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه ۸۵، جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء ۹۵، ابن عبدالبر قرطبی متوفی سال ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم استیعاب ۱۰۰، سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار ۹۱۱، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر عجبلی در ذخیره المال ۱۲۵، محمد بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسعاف الراغبین ۱۳۵، نورالدین بن صباغ مالکی متوفی سال ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المہمۃ ۱۶۴، نورالدین علی بن عبدالحق سمهودی متوفی سال ۹۱۱ در جواهر العقدين ۱۵۵، ابن ابی الحدید معتزلی متوفی سال ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نہج البلاغہ ۱۶۶، علامہ قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید ۱۷۷، خطیب خوارزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب ۱۸۸، محمد بن طلحہ شافعی در ص ۲۹ ضمن فصل ششم مطالب السؤل ۱۹۹، امام احمد بن حنبل در فضائل ومسنود ۲۰۰، سبط ابن جوزی در ص ۸۵ و ۸۷ تذکرہ ۲۹۱، امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان ۲۲۵، علامہ ابن قیم جوزی در ص ۴۱ تاص ۵۳ طرق الحکیمہ ضمن نقل قضایای عیدیم از آنحضرت ۲۳۳، محمد بن یوسف کجی شافعی متوفی سال ۶۵۸ در باب ۵۷ کفای الطالب ۲۴۴، ابن ماجہ قزوینی در سنن ۲۵۰، ابن مغازلی شافعی در مناقب ۲۶۶، ابراہیم بن محمد حموشی در فرائد ۲۷۵، محمد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی در شرح فتح المبین ۲۸۵، علی بن محمد بن علی بن شیعہ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ بنایع المودۃ ۳۰۰، حافظ ابو نعیم اصفہانی در حلیۃ الاولیاء و منازل القرآن فی علی و بسیاری دیگر از اجلہ علماء خودتان باختلاف الفاظ و عبارات نقل اقوال خلیفہ عمر را نموده اند و غالباً با ذکر موارد قضایای وارده آورده اند کہ می گفت

لولا علی لہلک عمر .

اشارہ ببعض مواردی کہ علی (ع) خلفا را نجات دادہ و آنہا اقرار نمودند کہ ہر علی بود ہلاک شدہ بودند روزی عمر با او ملاقات نمود و سؤال کرد چگونہ صبح کردی حذیفہ گفت .

اصبحت واللہ اکرہ الحق و احب الفتنہ و اشدہ بالماء ارمہ و احفظ غیر

المخلوق واصلی علی غیرو ضوء ولی فی الارض ما لیس للہ فی السماء (۱) .

عمر از این کلمات غضبناک کردید خواست اورا ازیت کند در همان بین امیر المؤمنین علی (ع) رسید آثار غضب را در صورت عمر دید فرمود ازچہ جہۃ غضبناکی قضیہ را نقل نمود حضرت فرمود مطلب مہمی نیست تمامہا صحیح گفته .

مراد از حق کہ از او کراہت دارد مرگ است و مراد از قتنہ کہ دوست میدارد مال و اولاد است و اینکه گفته شہادت میدہم بچیزی کہ ندیدہ ام یعنی شہادت میدہم بوجدانیت خدا و مرگ و قیامت و بہشت و دوزخ و صراط کہ هیچکدام را ندیدہ است و اینکه گفته حفظ میکنم غیر مخلوق را مرادش قرآن است کہ مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات میفرستم یعنی صلوات بر رسول خدا کہ جائز است بی وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من است در زمین چیزی کہ نیست برای خدا در آسمان یعنی برای من زوجہ ایست کہ خدای تعالی میرای از زوجہ و اولاد میباشد .

عمر گفت **کاد یهلك ابن الخطاب لولا علی بن ابي طالب (۲) .**

آنکام مؤلف کجی کوید این مطلب (کہ خلیفہ میگفت اگر علی نبود عمر ہلاک میشد) ثابت است نزد اہل خبر و جمع کثیری از اہل سیر اورا نقل نمودہ اند . و صاحب مناقب کوید مکرر خلیفہ عمر رضی اللہ عنہ میگفت **لا عفت فی امۃ لست فیہا یا ابا الحسن (۳) .**

و نیز میگفت **عفت النساء ان یلدن مثل علی بن ابي طالب (۴) .**

و محمد بن طلحہ شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ بنایع المودۃ از ترمذی نقل از ابن عباس خبر مفصلی نقل نمودہ کہ در آخر آن خبر کوید **كانت الصحابة رضي الله عنهم يرجعون اليه في احكام الكتاب و ياخذون**

(۱) صبح کردہ و روحا تیکہ اکرہ دارم از حق و دوست میداومتہ را و شہادت میدہم بچیزی کہ ندیدہ ام اورا و حفظ مناسیم غیر مخلوق را و صلوات میفرستم بدون وضو برای من است در زمین چونیکہ نیست برای خدا در آسمان .

(۲) نزدیک بود عمر ہلاک شود اگر علی نرسیدہ بود .

(۳) ہاشم درامنی کہ نوید آن امت پناہی با ابا طالب (کتبۃ علی علیہ السلام بود) .

(۴) عظیم اند زنان بزرایندہ مثل و ماوند علی بن ابي طالب (ع) .

عنه الفتاوى كما قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه في عدة مواطن لولا علي لهلك عمر - وقال صلى الله عليه وآله اعلم امتي علي بن ابي طالب (۱) .

پس با این مختصر بیانی که بمقتضای وقت مجلس نمودیم تصدیق میفرمائید که در مناظرات دینی و مباحثات علمی ابدأ شدت و غلظتی از خلیفه عمر دیده نشد بلکه خود اقرار و اعتراف بجز داشته و تصدیق می نموده که علی (عليه السلام) فریاد بر او بوده و از مهالک او را نجات میداده تا آنجا که متعصین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم صواعق محرقه قلا از ابن سعد آورده که عمر میگفت اتعود بالآله من معضلة ليس لها ابوالحسن یعنی علیاً (۲) .

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد

و اما در عمارت و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمیدهد که خلیفه عمر شخصاً شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد بر عکس بحکم تاریخ بیان مورخین فریقین هر گاه در مقابل لشکری بزرگ یا مردمان قوی و پیرزور از کفار قرار میگرفت تراف مقاومت مینمود که در اثر عمل او مسلمین فرار نموده و شکست بر لشکر اسلام وارد میآمد.

حافظ - کم می لطفی را از تراکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی الله عنه که فخر مسلمانان است و در زمان خلافت او فتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردیده و در همه جنگها بوجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را حیون و فرار و وجوش را باعث شکست مسلمانان قلمداد مینمائید آیا سزاوار است مثل شما شخص شرفی تا این اندازه اهانت بردمان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی الله عنه که مایه فخر و مباهات و افتخار مسلمین است بنمائید و ماهم کوش بدیهم و حرف نزنیم .

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است که در این چند شب هنوز کما

(۱) اصحاب پیشبر (ص) در احکام قرآن مراجعه بعلی (علیه السلام) می نمودند و اغذاتوا از او میکردند چنانچه عمر بن الخطاب در مصلحتی مدینه میگفت اگر علی نبود هلاک شده بودم و رسول اکرم (ص) فرمود اعلم و دانایترین من علی بن ابیطالب است .

(۲) بخدا پناه ببریم از مسئله و امر پیچیده که ابوالحسن پشی علی در او نباشد .

بینی داعی را نشناخته اید گمان مینمائید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حب و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان تعریف یا تمجیحی از اشخاص بنمایم خاصه نسبت باشخاصیکه معروفیت در تاریخ دارند ولو از هر طبقه باشند .

فقط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرنهای بهین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده سوء نظر و گمانهای بد است که برخلاف دستور قرآن مجید از مسلمانان ظاهر میگردد با اینکه سر بحد در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) میفرماید

يا ايها الذين آمنوا اجنبوا كثير من الظن ان بعض الظن اثم (۱) .

چون این بحالای که عرض کردم از دهان يك فرد شیعه بیرون آمده لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید و حال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید زیاده بر آنچه علماء و مورخین خودتان نوشته اند چیزی نگفتم .

بدیهی است ما و شما در ازمنه ماضیه نبوده ایم ولی بحکم عقل بایستی قضاوت نیک و بد افعال اشخاص را روی صفحه تاریخ بنماییم .

اینکه فرمودید داعی نسبت بخلیفه عمر اهانت نمودم (بخشید) اینجا مغلطه نمودید یا خواستید باز هم بیان حقیقت

باین جمله تحریک اعصاب مخالفین نمائید . و حال آنکه صحبت ما راجع بخلیفه جنبه اهانت نداشت بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند چیزی نگفتم و نمیگویم ناچارم پرده را بردارم و مطلب را مشروح و واضحتر بیان نمایم تا بدینی از میان برود .

اینکه فرمودید فتوحات عالیه اسلام رهن منت وجود خلیفه عمر است احدی انکار این معنی را ننموده که در دوره زمامداری عمر اسلام بفتوحات عالیه نائل آمده ولی در عین حال نباید فراموش نمود که بشهادت و اقرار علمای بزرگ خودتان از قبیل قاضی ابوبکر خطیب در تاریخ بغداد و امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در

(۱) ای اهل ایمان زیاد دوری ننمایید از ظن و گمان بد که برخی از گناهها مصیبت است

شرح نهج البلاغه و دیگران در تمام امور ملک و مملکت و خصوصاً لشکر کشیها خلیفه عمر با امیرالمؤمنین علی علیه السلام شور می نمود و مطابق دستور آنحضرت رفتار میکرد.

علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا مینمود. قسمت اول فتوحات اولیه اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شخصی امیرالمؤمنین علی علیه السلام میبود چه آنکه گفته اند.

سیاهی لشکر نباید بکار
که یکمرد جنگی به از صد هزار

و آن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجودش سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود که اگر در جنگی حاضر نمیشد فتح حاصل نمیکردید چنانچه در خبر که آنحضرت درد جسم داشت و نمیتوانست بمیدان برود پی در پی مسلمین شکست خوردند تا زمانیکه آنحضرت بدعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله شفا یافت و حمله بدشمن نمود و فتح قلاع خیبر بدست آنحضرت واقع شد.

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السلام بود که بیاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد لا سیف الا ذوالنقار لافعی الاعلی (۱).

و اما قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که تماماً رهین منت شجعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کلردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب میآمدند.

ولی صحبت ما در اطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفاء مخصوصاً زمان خلیفه عمر واقع شد بلکه در موضوع شجاعت و غلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطاب بود که عرض کردم در تاریخ سابقه ندارد.

حافظ - این اهانت نیست که شما میفرمائید خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ

(۱) نیست ششپری مگر ذوالنقار نیست جوانردی مگر علی علیه السلام.

فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید.

داعی - اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین خودتان نقل نموده اند و داعی نگفتم مگر آنچه را که مورخین خودتان ثبت نموده اند. اگر ایراد و اشکالی دارید بعلماء خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ - در کجا علمای ما نوشته اند که خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید.

**شکست ابوبکر
و عمر دو خیبر**

داعی - در بسیاری از میدانهای جنگ که اهم از همه آنها واقعه مهمه غزوه خیبر است که آقایان شکست خوردند چون علی علیه السلام چشمهای مبارکش

درد میکرد روز اول رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم و پرچم مسلمین را بهای بکر دادند و پسر داری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود مختص جنگی نموده شکست خوردند بر گشتند روز دوم علم را به عمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده نرسیده فرار نمودند.

حافظ - این بیانات شما ساخته های شیعیان است و الا آنها مردمانی قوی دل و شجاع بودند.

داعی - مکرر عرض کردم شیعیان پیروان ائمه از اهل بیت اند که صادق و مصدق بودند هر کس دروغ نگفته و نمیگویند چون دروغ را از کسانهای کبیره میدانند و ابتدا احتیاجی بچهل حدیث ندارند - غزوه خیبر از وقایع مهمه تاریخی دوره زندگانی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته اند آنچه الحال در نظر دارم پسرستان میرسانم حافظ ابونعمان اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در س ۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء و عهد بن طلحه شافعی در س ۴۰ مطالب السؤل از سیره ابن هشام و عهد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ کتایب الطالب و دیگران از اکابر علماء و مورخین خودتان که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنها را ندارد - ولی برای شما اهم از همه آن اقوال تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان عهد بن

اسماعیل بخاری در ص ۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ که مریحاً نوشته اند فرجع ایضاً منهنزماً یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فرار آید گشت.

و از جمله دلایل واضحه بر این معنی اشعار صریحی است که ابن ابی الحدید معتزلی ضمن قصائد هفتگانه معروفه خود که بنام غلو یات سبع نامیده شده که در فضائل مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام سروده بنام قصیده بانیه در باب خیر گفته است:

الم تخبر الاخبار في فتح خيبر	ففيها لذي اللب الملب أعاجيب
و ما انسى لانس اللذين تقدموا	و فرهما و الفرقد علما حوب
و للراية العظمى و قد ذهبا بها	ملابس ذل فوقها و جلايب
يشتمها من آل موسى شمر دل	طويل نجاد السيف اجيد يعبوب
يبحج متوناً سيله و سانه	و يلهب ناراً غمده و الانايب
احضرهما أم حضراً خرج خاضب	و ذا نهما ام ناعم الخدم مخضوب
عذر تكما ان الحمام لميفض	وان بقاء النفس للنفس محبوب
ليكره طعم الموت و الموت طالب	فكيف يذل الموت و الموت مطلوب (۱)

پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدانهای جنگ شدت و غلظت و شجاعتی شخصاً برای خلیفه

(۱) ما حاصل معنی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده اید که با چه نکات و رموز عجیبی آمیخته که موجب بهت و حیرت خردمند است. چون آن دو (ای بکر و همر) انس و عادت با عالمی را ندیده و رموز پرجم داری را ندانسته و لذا لباسهای ذلت و خواری را بر آن (پرجم بزرگ) پوشانیدند و فرار برقرار اختیار نمودند یا آنکه میدانستند فرار از جنگ گناه است کفر آمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران بود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر با ششپا برهنه مانند شتر مرغ نر برپشتی که هوا و سیزه بهار اودا قوی نموده با پاشان حله و گردید که کوبا دو بدخوش صورت حنا بسته میروید. و امواج آتش مرگ از برق ششیر و نیزه او باعث ترس ایشان گردید.

(آنگاه ابن ابی الحدید گوید) بجای شا (ای دو خلیفه بزرگوار) عذرخواهی میکنم (از شکت و فرار نمودن از میان بودی قابلیت) زیرا مرگ در نظر هر فردی مینوی و ادامه زندگی محبوب است شایم (مانند همه) از چنین طعم مرگ بیزار بودید و حال آنکه مرگ به دنبال هر کس هست پس چگونه با اختیار خود موت را بخواهید و لذت اودا پیشید.

نموده تا مشمول آشداء علی الکفار واقع شود بلکه در مقابل دشمن قوی جاخالی نموده از معرکه برکنار میشدند.

و اگر خوب با نظر رفت و انصاف بشکرید خواهید تصدیق نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السلام بوده که در تمام میدانهای جنگ شخصاً شدید الغضب بر کفار و غالب بر آنها میآمده چنانچه در آیه ۵۹ سوره ۵ (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده که میفرماید یا ایها الذین آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي الله بقوم يحبهم و يحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم (۱).

حافظ - عجب است شمایخواهید با حسن بیان و اجبار این آیه ای که در شأن تمام مؤمنین است که احوال این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شأن علی کرم الله وجهه جاری نمائید.

داعی - مکرر دیده و تجربه کرده اید که داعی آنچه گفتیم بی دلیل نبوده چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید معذک باز هم اعتراض مینمائید خوب است بنحو سؤال بفرمائید آیا چه دلیل بر این گفتار هست تا جواب عرض نمایم اینک جواب فرموده شما را بعرض میرسانم.

اولاً اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند هرگز از میدانهای جنگ فرار نمیکردند.

حافظ - آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را که آنهمه جنگها و فتوحات نمودند شما با لسان اهانت فرار بخوانید.

(۱) ای گروهیکه ایمان آورده اید هر که از شما الذین خود مرتضی خود میباشند و قومی را میآورد که دوست دارد آنها را و آنهاهم خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سزاوارتمند و غریب و بیگانهان سزاوارتر و مقتدرند (مانند علی علیه السلام و پیروانش) نصرت اسلام بر میانگیرند که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از تکوینی و ملامت احدی باک ندارند اینست فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند و رحمت خدا و وسعت دارد و باحوال هر که استحقاق آن را دارد دانای میباشد.

داعی - اولاً داعی لسان اهانت نداشت بلکه وصف حال آنها را نمود. ثانیاً داعی آنها را فرار ننموده ام بلکه تاریخ اینطور نشان میدهد گویا آقایان فراموش نموده ام فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموماً حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در مقابل کفار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین بزرگ خودتان نوشته اند.

چگونه ممکن است کسانی که پشت پمیدان جنگ نموده و از جهاد رویگردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا و رسول او باشند.

ثالثاً در نزول این آیه در شأن علی رضی الله عنه داعی نگفتم بلکه اکابر علمای خودتان مانند ابوسعید خدری، امام احمد، ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان خود گویند این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکوره در آیه جز آنحضرت دیگری نبوده.

و در تمام سی و شش غزوه ای که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد هیچ مورخی از خودی و بیگانه ننوشته اند ولو یک مرتبه علی رضی الله عنه از میدان جنگ و جهاد فی سبیل الله روی گردانده باشد.

حتی در جنگ احد که جمیع اصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسی که بعد از جنگ سخت مغایره و حمله پنج هزار سواره و پیاده دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سیدالشهدا) عم بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود.

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد مع ذلک با ثبات قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را بنفع مسلمین تمام کرد.

حافظ - آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار بصحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموماً و دو خلیفه بر حق ابی بکر و عمر رضی الله عنهما پروانه وار در اطراف رسول خدا می گشتند و آنحضرت را حفظ مینمودند.

داعی - مثل اینکه آقا تاریخ ننوشتند ایند که چنین بیانی مینمایید عموم مورخین نوشته اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع به خیبر که عرض نمودم. و اما در حنین مسلم است که همه فرار نمودند چنانچه حمیدی در جمع بن الصحیحین و حلبی در ص ۱۲۳ جلد سیم سیره الحلبیه گویند تمام اصحاب فرار نمودند الا چهار نفر علی رضی الله عنه و عباس جلو روی پیغمبر و ابوسفیان بن حارث عنان مرکب آنحضرت را گرفته و عبدالله بن مسعود در طرف چپ آنحضرت ایستاده بود و اما فرار مسلمین عموماً در احد مورد انکار احدی نبوده خوبست سیر در تواریخ بنمایید تا کشف حقیقت بر شما بشود خصوصاً این ابی الحدید در ص ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه ضمن ردّ حرایات جاحظ ناصبی گویند: **فر المسلمون باجمهم الا اربعة علی و الزبیر و طلحة و ابودجانه** یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثنا نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراری ها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد **لا سیف الا ذوالفقار و لافى الا علی**.

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و نورالدین مالکی در ص ۴۳ فصول المهمه و دیگران ضبط نمودند که قبلاً عرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلند شد و هانفی ندا در داد **لا فنى الا على لا سيف الا ذوالفقار (۱)**.

در تمام جنگها آنحضرت مؤید من جانب الله بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند.

چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۷ کفایت الطالب باسناد خود نقل مینماید از عبدالله بن مسعود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **ما بعثت علی فی سرية الا ارایت جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن یساره و المصاحبة تظله حتی یرزقه الله الفطر (۲)**.

(۱) نیست جواردی مکرملی و نیست شمشیری مکرذوالفقار (که شمشیر علی علیه السلام بود)
(۲) هیچ جنگی علی تنها فرستاده نشد مگر دیدم جبرئیل او راست و میکائیل از چپ او و ابی ساه بر او افتادند تا آنکه فتح و غلبه نصیب او میگردد.

و امام ابو عبدالرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ خصائص العلوی نقل مینماید که امام حسن علیه السلام با عمامه سیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت در غزوه خیبر وقتی علی رفت رو قلمه بفاتل جبریل عن یمنه و میگائل عن یساره .

فلذا در تمام غزوات نصرت و تلف زیر سایه شمشیر آنحضرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشمنان ایستادگی مینمود تا فاتح میشد و درک مقام محبوبیت را ترد خدا و رسول مینمود و جبریل و میکائیل در ملک مقرب افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ مینمودند .

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اسلام قوت نکرده مگر بشمشیر علی علیه السلام .

رابعاً در این آیه میفرماید کسانی که دارای این صفات بودند
علی محبوب خدا و پیغمبر بود

این صفت محبوبیت از خصائص امیرالمؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ کفایت الطالب باسناد خود نقل نموده از عبدالله بن عباس که گفت روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم علی علیه السلام وارد شد سلام نمود پس از رد سلام رسول خدا با بشارت از جا برخاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری او را حضرت فرمود ای عم بزرگوار **وَاللهُ اللهُ اشَدُّ حُبّاً لِّمَنْى (۱)** .

اهم از همه دلائل بر محبوبیت علی علیه السلام و اینکه حدیث رایت در فتح خیبر در میدانهای جنگ کرار بود نه فرار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متعصب عنود .

(۱) بعد از قسم محبت دوستی خداوند باو بیشتر از من است .

نواب - قبله صاحب حدیث رایت چیست منتهی است اگر زحمت نیست با سلسله استناد بیان فرماید .

داعی - اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنتی) متفقاً حدیث رایت را نقل نموده اند از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد و السیر فی باب دعاء التبی جلد دوم صحیح و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خیبر جلد سیم صحیح و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صحیح و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی و ترمذی در سنن و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۸ جلد دوم اسبابه و محدث شام در تاریخ خود و احمد بن حنبل در مسند و ابن ماجه قزوینی در سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع الموده و سیوط ابن جوزی در تذکره و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ابوالقاسم طبرانی در اوسط و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادبایا بالاخره عموم محدثین و مورخین شما در کتب معتبره خود این حدیث را آورده اند تا آنجا که حاکم گوید هذا حدیث دخل فی حد التواتر و طبرانی گوید فتح علی لخیبر ثبت بالتواتر (۱) .

خلاصه خبر اینست که زمانیکه لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند پس از اینکه سه مرتبه لشکر اسلام ببلنداری ای بکر و هم شکست خورده فراز نمودند چنانچه اشاره نمودیم اصحاب از این شکستهای پی در پی (که برای مسلمین سابقه نداشت) آهیم در مقابل بیود نا قابل) متأثر و دلشکسته شدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قوت قلب اصحاب و بشارت فتح و پیروزی فرمودند **وَاللهُ لَاعطینَ الرایةَ غدا رجلاً کراراً غیر فرار ینفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله (۲)** .

(۱) این حدیثی است که داخل کرده در حد تواتر - فتح علی در غیر بواتر ثبت گردیده .
(۲) بعد از قسم خدا پرهم را بکسی دهم که حمله کننده باشد بر دشمنان نه گریزنده و فرار کننده ، فتح کند خدا پرست او را و او است کسیکه خدا و پیغمبر او را دوست میداند و هم خدا و پیغمبر او دوست میدارد .

آنشب تمام اصحاب در این فکر خواب گرفتند که آیا فردا این شرف و فضل کرا خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه میدادند آنکه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود این **اخی و این عی علی بن ابیطالب** کجاست برادر و پسر عثم علی بن ابیطالب.

علی کو که حلال هر مشکل اوست علی کو که مفتاح قفل دل اوست عرض کردند یا رسول الله در چشم دارد قسمی که قادر بر هر کت نمیشد مسلمان فرمود او را حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتیکه چشمهای آنحضرت بر روی هم بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود **کیف حالک یا ابا الحسن** حالت چو نیست یا ابا الحسن عرض کرد **بعهد الله خیرا صداع برأسی و رمدمعینی لا یصرعه (۱)**.

حضرت فرمودند اذن منی نزدیک من آی چون نزدیک آمد **فیصق فی عینه و دعا له فبری حتی کان لم یکن به وجع (۲)**.

آنکه رایت ویر چم فتح و پیروزی اسلام را باو داد و رفت بسوی قلاع خیر و بایهود جنگ کرد سران و شجمنان یهود مانند مرحب و حارث و هشام و علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاعهم خیر را.

این صباغ مالکی در ص ۲۱ فصول المهمه این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز عذ بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ بعد از ذکر اخبار کربلای حسن بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی علیه السلام گفت

و کان علی ارمدا العین یتغی دواء فلما لم یحس مداویا
شاه رسول الله منه بطلا فبورک مرقیا و بورک راقیا
وقال ساعطی الراهة الیوم فارسا کما یسجعا فی الحروب محامیا

(۱) بعد از خیر است سر و چشمم درد میکند که چای و آب نیسینم.

(۲) آب دهان مبارک و چشمهای او کلاود و برای او دعا کرد غوی چشم او کشاد و دروین و مرض بر طرف خداگاه ابتدا دردی نداشت.

یحیی الاله والاله یحیی به یفتح الله الحصون الاولیا

فخص بها دون البریة کلها علیا و سماء الوصی الموخیا

و این صباغ از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفه ثانی عمر بن الخطاب گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آنروز که حرص بودم بر این امر و خود را پیغمبر صلی الله علیه و آله نشان میدادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع ذلك علی را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید.

و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و امام ابو عبد الله رحن احمد بن علی نسائی در خصائص الملوئی بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علی علیه السلام در خیر همین خبر عرض و آرزوی علمداری نمودن او را در حدیث هیچم نقل نموده.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر مکی در صواعق و این شیرویه در فردوس الاخبار نقل مینمایند که عمر بن الخطاب می گفت: بعلی علیه السلام سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها بر این من بود دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مواز آن من باشند (۱) تزویج فاطمه بعلی (۲) سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی (۳) علمداری او در فتح خیر.

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد میگردد که در میان تمام امت یکانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد علی علیه السلام بود.

و حدیث طبر مشوی که شب گذشته ذکر شد خود دلیل دیگر است بر اثبات محبوبیت آنحضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمیشد مگر بر مردمان جاهل بی اطلاع و یا بر اشخاص متمصل بروج و عنود.

پس از این دلالت که راویان موثق خودشان نقل نموده اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول یحییهم و یحییونه در آیه شریفه **امیر المؤمنین علی علیه السلام میباشد نه دیگران** از مؤمنین یا صحابه.

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر احانت نداشتم بلکه معین واقع و حقیقت ثبت

شده در تاریخ را اکتفای بطریق که علمای خودتان با دلائل سرجمه می‌سازند و معلوم می‌شود که مشمول آیه شریفه اشداء علی الکفار در میدانهای جنگ که مباحثات علمی علی بن ابی طالب بوده است علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض می‌نمایم که محمد بن یوسف کجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۱۳ کفای الطالب بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم ﷺ فرمود هر کس می‌خواهد نظر کند بآیه نوح و ابراهیم نظر کند بعلی بن ابی طالب بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علی آن کسیست که خدا در قرآن او را وصف نموده بآیه والذین معه اشداء علی الکفار ورحماء بینهم (۱) الخ.

و خدای متعال در آیه شریفه شهادت میدهد علی بن ابی طالب عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آنحضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی بمسائل مشکله نبود رونقی از برای اسلام و پیشرفتی حیه مسلمین نبود.

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از رسول اکرم ﷺ نقل نموده که فرمود اسلام قوت نکرقت مگر بشمشیر علی و مال خدیجه پس علی بن ابی طالب از هر کس اولی والیق و احق باین مقام و مرتبه بوده است.

و اما اینکه فرمودید ورحماء بینهم در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم بشهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمیکند و دلائل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست - از آقایان محترم تمنا میکنم بهمین مقدار از گفتار اکتفا نموده و از این موضوع صرف نظر نمایند میترسم موجب رنجش گردد.

حافظ - شما وقتی با دلائل و براهین و ذکر اسناد ضحیحه صحبت نمائید هیچگاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلائلی هست بیان فرمائید.

داعی اولاً حقیر اهل فحش نیستم - چنانکه در این شبها بشهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نگفتم مگر با دلائل و براهین.

ثانیاً و لائل بسیاری موجود است که اگر بخواهم بتمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلسها کفایت نمیکند ولی چون امر فرمودید بخلاصه بعضی از آنها اشاره مینمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید - رحم و عطف و رقت قلب را در محل خود بدست آورید.

اولاً اتفاق تمام مورخین ما و شما از قبیل این خلدون رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر

۴۳۵ جلد اول مروج الذهب و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه و دیگران از علماء شما آورده اند که عثمان بن عفان وقتی بمقام خلافت رسید بر خلاف سنت رسول اکرم ﷺ و سیره شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود.

و حال آنکه باتفاق فریقین و جمیع مورخین در مجلس شوری عبدالرحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ و طریقه شیخین و اینکه بنی امیه را روی کار نیاورد و بر مردم مسلط ننماید.

ولی وقتی بر امر خود مستقر شد کاملاً بر خلاف سیره آنها رفتار نمود و صریحاً خلاف عهد نمود - و خود میدانید که نقش عهد و پیمان بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحه از جمله کماهان بزرگ است - و بصراحت گفتار و شهادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفه عثمان عملاً نقش عهد نمود و در تمام دوره خلافت بر خلاف طریقه شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیه را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و این اولین لگه بزرگی بود که دامن او را آلوده ساخت.

حافظ - چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم ﷺ و سیره ابی بکر و عمر رضی الله عنهما رفتار نمود.

داعی - اول قدمی که بر خلاف سنت رسول اکرم ﷺ و طریقه شیخین بر داشت بنابر آنچه مورخین مفصلاً نوشته اند و مسعودی محدث و مورخ معروف مقبول الفریقین

در س ۴۳۳ جلد اول مرجع الذهب مختصر آ ذکر نموده خانه‌ای بنا کرد از سنگ و کلس و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش بیل و بخشش‌های بیجا به بنی‌امیه و دیگران نمود (مانند آنکه خمس بلاد ارمنیه را که در زمان او فتح شد (بمن هیچ‌چیز شرعی) بمروان ملمون و اکذار کرد بعد از هشتاد هزار درهم از بیت‌المال - و چهار صد هزار درهم بمیدالله بن خالد - و صد هزار درهم بحکم ابن ابی العاص ملمون و طرید رسول الله ﷺ و دوست هزار درهم به ابی سفیان از بیت المال و اکذار نمود - چنانچه ابن ابی الحدید هم در س ۶۸ جلد اول شرح نهج البلاغه ثبت نموده) و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کرو در درهم وجه نقد موجود بود غیر از املاک او و دروای القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و کاه و کوسفند و شتر که دریا بانها میسبب داشت ۱۲).

همین عمل اوسبب شد که تمام بزرگان از بنی‌امیه و غیره را که روی کار آورده بود ازید از آنچه او داشت تهیه نمودند و بغارت اموال مردم مشغول شدند ؟ انتهى .

زیرا معروف است **الناس علی دین ملوکهم** شیخ میفرماید :

اگر زباغ رعیت ملک خورد سببی بر آورد غلامان او درخت ازین

این قبیل اعمال و جمع سرمایه فراوان آنها در آن دوره علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی داشته آنها را برای خلیفه رسول الله ﷺ در مقابل قزو میی دستی مردم آن زمان - بر خلاف رویه و طریقه رضای او ابی بکر و عمر که ملتزم و متمتع شده بود در روز شوری که بطریقه آنها رفتار نماید بوده است .

مسمودی در جلد اول مرجع الذهب ضمن حالات عثمان مینویسد خلیفه عمر سفری با پسرش عبدالله به حج رفت و خرج راه او ایاباً و ذهاباً شاترد دینار شد به پسرش عبدالله گفت مادر خرج خود اسراف نمودیم .

اینک آقایان قضاوت کنند بین طریقه زندگانی خلیفه عمر و کساد بازی و زیاده روی های عثمان و تصدیق نمائید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است .

روی کار آوردن عثمان فاسق بنی‌امیه را

ثانیاً فساق و فحشار بنی‌امیه را روی کار آورد و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی‌امیه ضرری شایع بوده است و افرادی را بر خلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی بکر و عمر) بکار گماشت . از قبیل عم ملمعوش حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو بهضارت تاریخ طرید و رانده و تبعید شده رسول اکرم ﷺ و مردود و ملمون بلسان مبارک آنحضرت بودند ؟

حافظ - دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه میباشد .

داعی - دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه

عمومی دارد که خداوند متعال صریحاً بنی‌امیه و مروان ، ملمون خدا و پیغمبر بودند

را شجره ملمونه خوانده در آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که فرماید **الشجرة الملعونة**

فی القرآن یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن .

چنانچه امام فخر رازی و طبری و قرطبی و نیشابوری و سیوطی و شوکانی و آلوسی و ابن ابی حاتم و خطیب بغداد و ابن مردویه و حاکم و مقریزی و بیهقی و دیگران از مفسرین و علماء خودتان در ذیل این آیه نوبه از ابن عباس (حبر است) رضی الله عنه نقل نموده اند که مراد از شجره ملمونه در قرآن بنی‌امیه بودند که رسول اکرم ﷺ آنها را در خواب بصورت بوزنه ها دید که منبر و محراب او را مورد تماخت و تاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد که بوزنه ها بنی‌امیه هستند که بعد از تو غصب خلافت مینمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود .

خصوصاً امام فخر رازی از ابن عباس نقل مینماید که از میان تمام بنی‌امیه رسول اکرم ﷺ نام حکم بن ابی العاص را میرسد پس حکم قرآن مجید حکم بن ابی العاص مشغول است چون از شجره ملمونه است و پیغمبر ﷺ بالخصوص نام او را با لعنت زبان جاری مینمود

و از طرق رواات معتبره فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده ولی چون در شب اول قرار گذاریدیم که استظهار باحادیث شیعه ننمائیم لذا بعضی از آنچه از علماء شما الحال در نظر دارم اشاره مینمایم تا کشف حقیقت گردد

حاکم نیشابوری در ص ۴۸۷ جلد چهارم مستدرک و ابن حجر مکی در صواعق عرقه نقل ازحاکم مینماید که ابن خیرصحباً از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود **ان اهلبیتی سیلقون بعدی من امتی قتل و تشریداً و ان اشد قومنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم - و مروان بن الحکم کان طفلاً قال له النبی صلی الله علیه و سلم هو الوزغ بن الوزغ و الملعون و الملعون (۱).**

و نیز ابن حجر بقامله يك حديث از عمر بن مره الجعفی و حلبی در ص ۳۳۷ جلد اول سیره الحلبیه و بلاذری در ص ۱۶۶ جلد پنجم انساب و سلیمان بلخی در بنایح الموده و حاکم در ص ۴۸۱ جلد چهارم مستدرک و دمیری در ص ۲۹۹ جلد دوم حیات الحیوان و ابن عساکر در تاریخ خود و امام الحرم در ذخایر العقبی و دیگران نیز از عمر بن مره نقل نموده اند که **ان الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی صلی الله علیه و سلم ففرق صوته فقال انذ نواله علیه لعنة الله و علی من یتخرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم (۲).**

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر خود ذیل آیه **والشجرة الملعونة** و معنای آن اشاره بقول ائم **الدومین** عایشه مینماید.

که بمروان میگفت لعن الله ابائک و ان فی صلبه فانت بعض من لعنه الله (۳).

(۱) ذود است که اهل بیت من بعد از من ملاقات میکنند از امت من کسانی را که آنها را میکشند و برآکنده میکنند و بدستیکه بنی و کینه و دشمنی بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم نسبت بها ازهمه بیشتر است - و مروان بن حکم دوآن موقع بیه بود حضرت فرمود این وزغ پسوزغ است (بنی چابایه و ماز مولاک) و ملعون پس ملعون می باشد.

(۲) حکم بن ابی العاص از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آله اذن و اجازه ورود خواست پیشتر (ص) صدای او را شناست فرمود اذن بدهید او را لعنت خدا بر او باد و بر اولادهای او که از صلبش بیرون میآیند مگر مؤمن از آنها و آن مؤمنین بسیار کم اند.

(۳) خداوند لعنت نمود پدرت را در حالیکه تو در صلب او بودی پس توبش را کسی هستی که خداوند او را لعنت ننموده.

و علامه مسعودی در ص ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب کوید مروان بن حکم طرید و رانده رسول الله صلی الله علیه و آله بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.

در زمان خلافت ابی بکر و عمر اجازه ورود بمدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد برخلاف سیره و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ابی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیه بدور خود جمع و با آنها زیاده از حد مهربانی نمود.

فواجب قبله صاحب حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه یغییر او را طرد نمود.

حکم بن ابی العاص

داعی - حکم بن ابی العاص عموی خلیفه عثمان بود بنابر آنچه طبری و ابن اثیر و بلاذری

در ص ۱۷ جلد پنجم انساب نوشته اند در جاهلیت همسایه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و بسیار آنحضرت را اذیت مینمود مخصوصاً بعد از بشت و بعد از فتح مکه بمدینه آمدن و ظاهراً اسلام قبول نمود ولی پیوسته آنحضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت میکرد در عقب آنحضرت میآمد و با چشم و دماغ و دهان درست شکله در میآورد و بطریق تقلید آنحضرت را آزار میداد حتی در نماز با انگشت تحقیر بآنحضرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت بهمان حالت تشنج باقی ماند بعلاوه بئله و تیهه معجون شد روزی بمنزل آنحضرت رفت حضرت از جهره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند بایستی خودش و فرزنداناش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند فلذا باسر آنحضرت فوری آنها را تبعید نمودند بطائف در زمان خلافت ابی بکر و عمر: عثمان شفاعت نمود که چون حکم عموی من است اجازه دهید بر گردد بمدینه آنها قبول تنمودند و گفتند طرید و تبعید شده رسول الله را ما بر نمیگردانیم چون عثمان خود بخلاف رسید آنها را بر گرداند هر چند مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند اعتنا ننمود بعلاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مردان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام اشرار بنی امیه را بدور خود جمع و مأموریهای بزرگ و پستیهای حساس را با آنها واکذار نمود که

آنها بر حسب پیش بینی عمر خلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند.

ولید فاسق در حال مستی
لماز جماعت خواند
 که از جمله آنها ولید بن عقیه بن ابی معیط بود که او را بولایت و امارت کوفه فرستاد ولید کسبسته بنا بر روایت مسعودی در جلد اول

مروج الذهب ذیل حالات عثمان : پیغمبر در باره او فرموده بود **انه من اهل النار** یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور بمنتهای درجه متجاوز بود که مسعودی در مروج الذهب و ابوالفداء در تاریخ خود و سیوطی در ص ۱۰۴ تاریخ الخلفاء و ابوالفرج در ص ۱۷۸ جلد چهارم اغانی و امام أحمد در ص ۱۴۴ جلد اول مستند و طبری در ص ۶۰ جلد پنجم تاریخ و بیهقی در جلد هشتم ص ۳۱۸ سنن و ابن اثیر در ص ۲۶ جلد سیم کمل و یعقوبی در ص ۱۴۲ جلد دوم تاریخ و ابن اثیر در ص ۹۱ جلد پنجم اسد الغابه و دیگران مینویسند در آیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد آنگاه ب مردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعضی از آنها مینویسند در محراب فی و استغراق نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت بمشمان بردند.

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را بعد از ولید بکوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد پیدا فرماست رسید فریادها بلند شد و هر کس از هر کجا آمد نامه تعظم آوردند بر خلاف طریض نمودند.

غلط کارهای عثمان
موجب قتل او شد
 همین افعال و رفتار او که برخلاف رویه و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتی برخلاف طریقه و مشی ابی بکر و عمر ظاهر و باز گردید سبب شد که خون مردم بجوش آمد نهضت ملی تشکیل . و شد آنچه شد.

قطعا مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر

نشوده و بنصایح مولانا امیر المؤمنین کوشش نداد و فریب خود نمائیهای اطرافیان خود از بنی امیه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد.

چنانچه خلیفه عمر این پیش بینی را نموده بود (چون با خلاق عثمان آگاهی داشت) بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۶ جلمسبم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) گفتگوی عمر را با ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید خلیفه عمر درباره هر يك از شش نفر اصحاب شوری کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید بمشمان در باره او گفت **اوه ثلاثا والله لئن و لبها لیحملن بنی ابی معیط علی رقاب الناس ثم لننهض الیه العرب فتقتله (۱).**

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه بعد از نقل جمله مذکور گوید فرست عمر بصحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی نموده بود) بنی امیه را بدور خود جمع و بر گردن مردم بار نمود و با والی کردن آنها در ولایات گردانید تا آنکه بکشد یا آنکه قادر بود آنها را معزول کند و تنبیه دهنده مروان مملون را از خود دور نماید ولی نمود تا ناراضیاتیها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش و قتل او گردیدند.

تمام این بلایا و هتک حرمتها را بر سر او مروان و اطرافیهایی او در آوردند و بی اعتنائی او به ناملعای امت منجر بقتل او گردید.

آقایان انصاف خو بست مراجعه نمایند به ص ۳۵۷ تاریخ بزرگ فتح بن جریر طبری که از اکابر علماء شما در سیصد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته

وقد رای رسول الله اباسفیان مقلبا علی حماره و معاویه یقولو به و یزید ابنه یقول

به فقال صلی الله علیه وسلم لعن الله الراكب والعائد والسائق (۲).

آنکه قضاوت کنید که خلیفه عثمان چرا مملون و رانده شده پیغمبر صلی الله علیه و آله را

(۱) پس از سه مرتبه آه کشیدن گفت دوزی که زمام امور دست عثمان برسد پستیهای حساس (و) به بنی ابی معیط اختصاص داده و آنها را برگردانهای مردم سوار نموده پس از آن اضافه نموده گفت در آن موقع هر دو مقابل او نهضت نموده وادرا خواهند گفت.
 (۲) پیغمبر دیه ابوسفیان سوار غری است معاویه جلوش را میکشد و پرید پس دیگرش از عقب خورا میراند فرمود خدا لعنت کند سوار و جلودار و راننده را.

مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پذیرفته بلکه امارت و حکومت بآنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند.

نه ما از این اعمال خلیفه و بی فکری او تعجب میکنیم بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اشم کوفی تعجب نموده اند و در تاریخ خود ثبت کرده اند که چرا وقتی ابوسفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و جبرئیل شد خلیفه او را نکشت و فقط بیک تفسیری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه با اتفاق جمیع مسلمین چنین ملعونی واجب القتل بوده است. فاعتبروا یا اولی الابصار! ۱۲

ایجاد ناراضی در مردم منجر بقتل عثمان شد

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید بخطبه ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی

الحدید در ص ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج (چاپ

مصر) از تاریخ کبیر طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ نامه‌ها نوشته بولایات و مسلمانان را دعوت بجهاد نمودند در مدینه مقابل ظلم بنی امیه بحمايت عثمان آنها را و در سال ۳۴ جمیع زبادی از ناراضیا از عثمان بن مدینه آمده و خدمت امیر المؤمنین شریاف شدند و آنحضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت بملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقذور بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر شمال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را بمواقف امور متوجه ساختند و باو فهماندند که پای جان درین است تا جائی که فرمودند: **وَاللّٰهُ اَشَدُّكَ اللّٰهُ اَنْ تَكُوْنَ اِمَامَ هَذِهِ الْاُمَّةِ الْمَقْتُولِ فَانَّهُ كَانَ يَقَالُ يَقْتُلُ فِيْ هَذِهِ الْاُمَّةِ اِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهِ الْقَتْلَ وَالْقَتْلَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ (۱).**

ولی مروان و اطرافهای اموی نگذارند که نصایح صادقانه آنحضرت اثر کند لذا بعد از خروج آنحضرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحسین کند و از مردم عارض دل رنایی کند و بگوید عمال و

۱- تورا بعدا قسم میدهم اینکه میادای پیشوای این امت باشی که کشته غوی دیرا که قیلا کشته میشد که در این امت پیشوای کشته خواهد شد که بواسطه کشتن او فتح باب میشود بخونریزی و کشتن کشتار تا دوز نیامت.

مأمورین من الساعة منزول - نوعی سخن گفت که دلهای رنجیده رنجیده مرشد عاقبت رشته کسید تا آنجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان بنمت مردم نا راضی کشته کردید.

پس سبب قتل عثمان ندانسته کارهای خود او بود که بنصایح بزرگان کوش نداد تا بجای عمل خود رسید بر خلاف ابی بکر و عمر که بنصایح مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) کوش می دادند و تربیب اثر داده و قدردانی نموده نتیجه کامل میبردند.

و ثانیاً آنکه عدای از اصحاب پیشمر را که ناصح خویر خواه و معتزلی بصیلتی روی او بودند امر کرد آهنگر زدند **صدمه زدن عثمان** و **اصحاب پیشمر را** که در اثر همان ضربات غالباً مردند و اگر ماندند علیل و ناتوان گشتند.

که از جمله آنها عبدالله بن مسعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا ﷺ حتی مورد احترام ابی بکر و عمر و محل شور آنها بوده است.

خصوصاً این خلدون در تاریخ خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافت امر داشت عبدالله از او جدا نکردد برای آنکه آگاهی کامل بقرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم ﷺ مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران مترس اند.

علماء و مورخین شما عموماً نوشته اند که چون عثمان مضروب شدن این **مضروب شدن این مسعود و مردن او** خواست قرآن را جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتاب آنها خواست و همه را جمع آوری نمود من جمله قرآن عبدالله بن مسعود را که از جمله کاتب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود طلید عبدالله ندانم عثمان خوش رفت منزل عبدالله و جبراً قرآن را از او گرفت وقتی عبدالله شنید که قرآن او را هم مانند قرآهای دیگر سوزانیدند خیلی ولشک شد.

در مجالس و محافل احادیثی را که در قدح عثمان می‌دانست نقل میکرد و پردها را بالا میزد و با کنایات مردم را بهضایق متوجه میساخت این خبرها را بعثمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آئینه عبدالله را زدند که از شدت آن ضربات دندنه‌های او شکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا رفت.

چنانچه ابن ابی‌الحدید در ص ۶۷ و ۶۸ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ضمن طعن ششم شرح قضایا را مفصلاً نوشته تا آنجا که گوید عثمان بعید از رفت و ینهما گفتگوهای شد تا رسید بجایی که عثمان ببعدالله گفت **استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسئل الله ان یاخذ لی منك حتی (۱).**

و نیز نقل نموده است بجرم آنکه چرا بدرقه این‌زد نمود موقعیکه او را بستم‌ترین تبعید می‌نمودند چهل تازیانه بر بدن عبدالله زد.

لذا عبدالله بعمار یاسر وصیت نمود که نگذار عثمان بر جنازه من نماز گذارد عمار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات عبدالله عمار باجمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفن نمودند.

وقتی خبر بعثمان دادند رفت سر قبر عبدالله و بعمار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب الوصیة خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمار سبب کینه‌ای شد که بعداً با او تلاقی نمود).

واقعا کارهای خلیفه عثمان بنا بر آنچه اکابر علماء و مورخین خودشان نوشته‌اند حیرت‌آور است مخصوصاً عملیاتی که باصحابه خاص و یاک رسول الله ﷺ مینمود که حتی ای‌یکر و عمر هم هرگز چنان رفتاری ننمودند بلکه برخلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم ﷺ مینمودند.

(۱) طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کنیه این مسعود بود) عید الله گفت ای خدا می‌خواهم حق مرا از تو بگیرم (یعنی هرگز از انوراضی نخواهم شد).

مضروب شدن عمار بامر عثمان

و از جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقت قلب او دارد: توهین بعمار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر ﷺ بوده

چنانچه علماء و مورخین فریقین نوشته‌اند که چون ظلم و تعدی عمار بنی‌امیه در اطراف بلاد اسلام زیاد شد صحابه پیغمبر ﷺ جمع شدند و نامه‌ای بعثمان نوشتند و تمام مظالم او را یادآوری نمودند و با نصایح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمار ظلم اموی‌ها و تقویت از آنها بنمائی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافیه‌های خود نمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه بر آنکه ضرر باسلام می‌زنی.

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را برسد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمار باشد.

چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان میباشد و مکرر از خودش شنیدیم که میگفت رسول اکرم ﷺ فرموده است ایمان با کوشش و خون عمار مخلوط است و نیز از آنحضرت نقل مینمود که میفرمود بهشت مشتاق سه کس است علی بن ابیطالب و سلمان و عمار یاسر.

فلذا بدخواست اصحاب جناب عمار کاغذ را برداشت بخانه عثمان رفت وقتی رسید که عثمان میخواست از منزل خارج شود در دهلیز منزل عمار را دید سؤال کرد یا ابا ایمن (کنیه عمار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم و لکن جوی از اصحاب رسول الله ﷺ مطالبی را در این نامه گنجایده‌اند که خیر و صلاح شما در او میباشد و توسط من فرستادند مطالعه نمایند و جواب آنان را بدهید.

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند غضبناک شد با کمال تغییر نامه را بر زمین افکند جناب عمار فرمود خوب نگریدی نامه اصحاب رسول الله محترم است چرا بر زمین افکندی حق بود میخواندی و جواب میدادی.

با عصبانیت تمام گفت دروغ می‌گویی آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمار را بستنی زدند و او را بر زمین انداخته و می‌کوبیدند حتی خود او هم چند لگدی

بر شکم عمار زد که بعلت همان ضربات عمار پیرمرد مبتلا بر مرض قفق شد و ییوش کشت خویشانش آمدند اورا بمنزل ام سلمه ام المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب ییوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد وقتی بهوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط ابن فضال در کتب معتبره علماء خودتان ثبت است این ابی الحدید در شرح نهج و مسعودی درس ۴۳۷ جلد اول مروج الذهب ضمن مطاعنی که بمشمان وارد کرده اشاره میکند که علت انحراف قبیلہ حزیل و بنی غزوم از عثمان عملیات او با عبدالله بن مسعود و عمار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند بود اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا بی برقت قلب و رحم دلی او بیرد.

اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ربه
 راجعاً عمل و رفتار او با ابی ذر غفاری جنبد بن جناده که از صحابه خاص رسول اکرم و از صحابه و محبوب آنحضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است جلب نظر هرا انسان آزادی را مینماید.

تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فرضین اقرار و اعتراف دارند که آن پیرمرد نود ساله را با چه خفت و آزار و اذیت تبعید بشام و از آنجا بمدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه بصرای بی آب و علف رهنه تبعید نمودند تا عاقبت در آنصحرای بی ذر دنیا رفت و دختر یتیمه اش بی سرپرست در آن ولای خوفناک تنها ماند.

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد درس ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و بخاری در کتاب زکوة صحیح و ابن ابی الحدید در س ۲۴۰ جلد اول و نیز در س ۳۷۵ تا ۳۸۲ جلد دوم شرح نهج البلاغه و یعقوبی درس ۱۴۸ جلد دوم تاریخ خود و ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۴۶ در س ۴۳۸ جلد اول مروج الذهب و دیگران که وقت مجلس اجازه نمیدهد که مشروحه بیانات همگی آنها را بر مشتاقان رسانم که عملیات شدید عثمان و عمال اموی او مانند معاویه و مروان و غیره را با آن پیرمرد مؤمن با کدک محبوب رسول الله ﷺ علاوه احوال و احتیاجاتی که بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بجرم آنکه چرا مشایعت ابی ذر رفته و همچنین بهمین جرم

چهل تازیانه ببندالله بن مسعود حافظ و کاتب وحی زدن را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ - اگر آزاری به ابی ذر وارد آمده از اثر عمل مامورین بی حقیقت بوده و الا خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعاً از چنین عملیاتی بی خبر بوده است.

داعی - مثلی معروف است که میگویند «ز مادر مهربان تر دایه خاتون» این دفاعی که جنابمالی از خلیفه عثمان مینماید برخلاف واقع و حقیقت است چنانچه مراجعه نمائید بکتب معتبره تاریخ قطعاً تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که چناناب ابی ذر وارد آورده اند بنستور صریح خود خلیفه بوده ؟

دلیل بر این معنی کتب معتبره علماء بزرگ خودتان است برای نمونه مثنیامتمام مراجعه نمائید بجلد اول نهایه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و خصوصاً بس ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامۀ خلیفه را بمعایه ثبت نموده اند که چون معاویه از شام سعایت از ابی ذر نمود خلیفه عثمان باو نوشت که او را بازجر روانه مدینه نمائید اصل نامه اینست:

فكتب عثمان الى معاوية: أما بعد فاحمل جندبا الى علي اغلظ مركب و اوعره فوجه به مع من سار به الليل والنهار وحمله علي شارف ليس عليها الا لقب حتى قدم به المدينة وقد سقط لحم فخذيه من الجهد (۱).

شمارا بخدا انصاف دهید اینست معنی رافضه عطفوت و مهربانی و رقت قلب:

آیا این ابی ذر نبوده است که خدای تعالی و رسول

پروردگار ﷺ در باره او آنچه توصیه نمودند

که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن

اخبار مفصلة صادره از مقام رسالت را در باره او ضبط نموده اند.

(۱) نوشت عثمان بمعاویه چندینبار (اسم ابی ذر بود) سوار بر شتر پیر و بی بالایی بنا بایک مرد بنوعی که شب دوز او را براه تاباندن آورد (بهین طریق که دستور داده بود آن مرد را بعد صبحی محبوب خدا و پیشبر را آوردند) وقتی او بمدینه نمودند گوشت دانهای او میریخت.

چنانچه حافظ ابونعمین اصفهانی در ص ۱۷۲ جلد اول حلیه الاولیاء و این ماجه قزوینی در ص ۶۶ جلد اول سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده از سواعی این حجر مکی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و جاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۵۵ جلد سیم اسابه و ترمذی در ص ۲۱۳ جلد دوم صحیح و ابن عبدالبر در ص ۵۵۷ جلد دوم استیعاب و حاکم در ص ۱۳۰ جلد سیم مستدرک و سیوطی در جامع الصغیر نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله امرنی بحب اربعة و اخبرنی الله یحبهم قبل یا رسول الله سبهم لئال قال علی منهم یقول ذلك ثلاثا و ابوذر و مقداد و سلمان (۱).

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او میباشند آیا انصاف آقایان اجازه میدهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار عادلانه بنمایند و نامش را رقت قلب بگذارند چرا چنین نسبتها را بای بکر و عمر ندادند چون نکردند لذا ثبت در تاریخ نکردید ما هم نگفتیم.

حافظ - آنچه مورخین نوشته اند آبی نزد مرد ناراحتی بوده در شامات بنام علی کرم الله وجهه تبلیغات شدیدی مینموده و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود و میگفت از یوسف بن شدیم که فرمود علی خلیفه من است چون دیگران را غاصب و علی را خلیفه منصوص معرفی می نمود لذا خلیفه عثمان رضی الله عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود او را از شامات بخواهد.

وقتی يك فردی بخواهد مردم را بر خلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی - اولاً اگر کسی حرف حقّی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند

(۱) خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر و مرا غیرواده که این چهار نفر را دوست میداره عرض کردند یا رسول الله نام آنها را برای ما بیان فرما فرمود علی علیه السلام و ابی ذر و مقداد و سلمان.

که چرا معلومات حق خود را ظاهر مینمائی بر فرض هم يك فرد مسلمان را محاکمه نکرده و بصحت و سقم گفتار سعادت کنندۀ نرسیده بخواهند تبعید یا احضار بر مگر خلافت نمایند آیا قانون مقدس اسلام چنین حکم مینماید که امر نمایند بر تحفی را سوار شتر بر بی یالان و در تحت فشار غلام شدید القصبی حرکت دهند که شب و روز نگذار خواب و راحت کند که وقتی بمقصد میرسد گوشت های پای او ریزش نماید اینست معنی رقت قلب و رحم و مروت ۱۱

و علاوه اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود پس چرا امویهای مفسد مانند مروان طرید و رانده رسول خدا و ولید بن مرین متجاهر بفسق که مست نماز میخواند و استغراق در محراب مینماید و دیگران را از اطراف خود دور نمود تا عملیات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بشتل خلیفه نگردد.

حافظ - از کجا معلوم است که ابی ذر راست میگفته و معلومات حقّی را ابراز میداشته و وضع از قول رسول خدا نمی نموده.

داعی - از آنجائی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خود قضاوت منصفانه لازم است تا تصدیق صداقت و راستگویی او را نموده چنانچه پرده های جهل را پاره نماید در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودشان ثبت نموده اند که آنحضرت فرمود مثل ابی ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت و راستی و زهد و تقوی.

چنانچه نجم بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در ص ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و ابن عبد البر در ص ۸۴ جلد اول استیعاب باب جناب و ترمذی در ص ۲۲۱ جلد دوم صحیح و حاکم در ص ۳۴۲ جلد سیم مستدرک و ابن حجر در ص ۶۲۲ جلد سیم اسابه و متقی هندی در ص ۱۶۹ جلد ششم کنز العمال و امام احمد در ص ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد دوم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه قلا از واحدی و حافظ ابونعمین اصفهانی در حلیه و صاحب لسان العرب و ینابیع الموده از اخبار ابی ذر قفاری با سند های متعدد نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ما اقلت الغیراء

و ما اظلت الغضراء على رجل اصدق لهجة من ابي ذر (۱)

بدیهی است کسی را که پیغمبر بشهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد قطعاً آنچه می گفته راست گفته و هر کس خداوند شخص کذاب و یا وضاع و جمال حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند خوبست دیدن انصاف را بگشاید تا حق و حقیقت را آشکار به بینید. و اگر سابقه ای بر کذب گفتاری ندوزد قطعاً متقدمین از علمای شما نقل می نمودند. چنانچه شرح «ابوهریره و دیگران را نقل نمودند.

شما را بخدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مری که از اصحاب خاص رسول الله و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده اگر بوظیفه دینی خود رفتار کرد مدام بمعروف و اشاعه حق نموده بجرم آنکه چرا نقل احادیث رسول الله نموده آفتد توهین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی آب و علف از دنیا برود اینست معنی رحم و مروت و رقت قلب !!

آنهم در باره کسیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بشهادت بصالحیت او داده زمانی که خبر مصائب وارده را بلا میداد چنانچه حافظ ابو نعیم اسفغانی در ص ۱۶۶ جلد اول حلیه الاولیاء باستاند خود نقل مینماید از ابی ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بن فرمود انت رجل صالح و سیصیک بلاد بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مرحباً بامر الله (۲)

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان از طرفی حدیث نقل می نمائید که رسول الله فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند بهر يك از آنها پیروی کنید راه هدایت می باشد. و از طرفی با برجسته ترین صحابی پاک رسول الله صلی الله علیه و آله آطور ظلم و خشونت می نمائید تا او را میکشند. بجرم اینکه چرا طرفداری از علی

(۱) زمین کسی را بر نهاده و آسمان سایه پیکند به مری که راستگو تر از او می باشد

(۲) نوردد صالحی هستی زود است که به ازمن بلای بتو برسد عرض کردم برای خدا

فرمود برای خدا گفتیم مرحبا بامر خدای متعال (آیا ابتدای ای ذر دست معاویه و امویهای اطراف خلیفه عثمان با سر او و توبه بصحری بی آب و علف و زجر کشیدن آن صحابی بزرگ بلای نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده بود که برای خدا پان بلیه مبتلا خواهد شد. فاعتبروا یا اولی الابصار

نموده. شما هم از ظالمین دفاع مینمائید !!

یا باید تکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده اند که چنین ظلمانی را نسبت بصحابه پاک رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند.

حافظ - آنچه مسلم است ابی ذر بیل و اختیار خود ربنه را اخراج ابی ذر قبول و اینجا مسافرت نمود.

داعی - این بیانات جنابعالی اثر دست و پاهای بی جایی است که متأخرین از متصنّفین علمای شما برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده اند و الا بیرون کردن جناب ابی ذر را بجبر و اکراه مسلم عند العموم است برای نمونه يك خبر اکتفا مینمایم که امام احمد حنبل در ص ۱۵۶ جلد پنجم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج و واقعی در تاریخ خود از ابو الاسود دؤلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده اند که گفت میل داشتم ابی ذر را در ربنه ملاقات نمایم و از علت خروجش سؤال کنم فلذا رفتم و از او سؤال نموده گفتم مرا اجباراً اخراج نمودند باین صحرای بی آب و علف و این خبر را رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با پا بمن زد که چرا در مسجد خوابیدم عرض کردم بی اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند عرض کردم میروم بزمین مقدس شام فرمود چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج کنند عرض کردم بر میگردم بسوی مسجد فرمود چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی عرض کردم شمشیر میکشم و جنگ میکنم فرمود آیا دلالت بکتم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد عرض کردم بلی فرمود انق مھم حيث ساقواك و تسمع و تطیع پس شنیدم و اطاعت نمودم آنگاه گفت و الله لیلقین الله عثمان وهو آثم فی جنبی یعنی بخدا قسم عثمان خدا را ملاقات میکند در حالتی که گنه کار است در نزد من.

آثار رحم و عطف و تاز
علی بن ابیطالب علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری قرار گرفت بنا بر آنچه تمام مورخین شما و خصوصاً ابن ابی الحدید مشروحاً نوشته اند بدعته را بر طرف نمود حکام و مأمورین جور و فسق بنی امیه و غیره را که در زمان خلافت عثمان بر ایالات مسلمین بامارت برقرار نموده بودند عزل نمود.

بعضی از سیاسیون ظاهرین و دوستان علاقه مند بمقام منبع وارجند آن حضرت پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مامی ندارد حضرت فرمودند و الله لا اداهن فی دینی ولا اعطی الریاء فی امری (۱).

مرا وادار بمداهنه می نماید ولی نمیدانید در مدتی که آنها از طرف من ب حکومت برقرارند کما فی السابق بظلم و تعدی اشتغال دارند جواب آنها را در محکمه عدل الهی من باید بدهم و من چنین توانائی ندارم.

و همین عمل عزل حکام جور سبب مخالفت عداای جاه طلبان مانند معاویه علیه الهامویه شد و مقدمه جنگهای جمل و صفین فراهم آمد.

اگر موقعی که طلحه و زبیر بقشای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام حکومت را با آنها داده بود از در مخالفت بر نمیخواستند و فتنه بصره و جنگ جمل را برپا نمی نمودند.

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهرین ایراد بسیارستعداری آنحضرت میکردند ؟ و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود - منتها سیاست بمعنای عمومی که در نزد اهل دنیا معمول است که دو روئی و ریاء در اعمال و مداهنه و کذب و دروغ و ممانعت با اعدای و غریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد البته در نزد آنحضرت که مجسمه عدل و انصاف و قس از پروردگار و معتقد بروز جزا بوده راه نداشت.

(۱) بعد از قسم مداهنه در دین و دیار دوا می بکشد.

زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات کریمه نمود از سبب گریه اش سؤال نمودند فرمود شنیده ام عسا کر معاویه بر قریه ای از قراء فاتح آمده خلخال از پای یکدختر یهودی که در جزیره و بناه اسلام است در آوردند.

رحم دلی آنحضرت با دوست و دشمن بالسواء بود با آنهم بدرقتاری هائی که عثمان با آنحضرت نموده بود (که ای بکر و عمر گذشته از روزهای اول خلافت ایی بکر ظاهرأ ابتدا ننمودند) معذک همین که عثمان از بالای بام برای آنحضرت پیغام داد در موقعیکه محصور واقع شده بود که بعلی بگویند نان و آب را بروی ما پسته اند فوری حضرت نان و آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام برای او فرستاد چنانچه این ابی الحدید در شرح نهج و دیگران مفصل نوشته اند.

راقت و مهر بانی آنحضرت بدوست و دشمن مورد انکار احدی نبوده آنقدر بزرگان بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود که کمر و فشد به ابوالارامل و الایام و الماسکین زنی را با مشک آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید و امانده و خسته شده مشک را از او گرفت بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشید بمنزل او رسانیده آورد و خرما برای او برده و بچه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال آنها را راحت نمود.

خلیفه عثمان هم بحدود وسخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل ابی سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد میبرد داشت ؟

ولی امیر المؤمنین علیه السلام به بستگان نزدیک خود ادب نمودن عقیل را هنگامیکه کاضای کمک بیشتری نمود جز بقدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل برادر بزرگ آنحضرت شرفیاب خدمت آنحضرت

گردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا ننمود زیاده از حد اسرار نمود که چون شما امروز خلیفه و زماندار امور هستید بایستی بمایشتر رسیدگی کنید

و کلمه زیادتری نمائید حضرت برای آنکه برادر را متنبه سازد قطعه آهنی را آهسته بآتش گرم ساخت و یزدن عقیل نزدیک نمود **فَضَحَ ضَجِيجٌ ذِي دَفٍّ مِنَ الْمَهْأِ وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمَهَا (۱)**.

حضرت فرمود: **تَكَلَّكَ الثَّوَاكِلُ بِاعْقِيلِ أَنْفٍ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبَةِ وَتَجَرَّلِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جِبَارُهَا لَفْظِيهِ أَنْفٍ مِنَ الْأَذَى وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (۲)**.
بر آفتابان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده پیرو حق و حقیقت گردند.

رأفت و عطوفت آنحضرت اختصاص بدوستان نداشته بلکه در ابراز ملامت و مهربانی دوست و دشمن نزد آنحضرت یکسان بودند.

هر که بر دشمنان غالب میآید قسمی مهربانی میکرد که همه **عطوفت آنحضرت با مروان و عبدالله بن زبیر و عایشه** را حیران مینمود.

یکی از اعادی و دشمنان سرسخت آنحضرت که شدت بغض و عداوت او نسبت بآن بزرگوار ضرب المثل عموم شد بود **ملعون بن ملعون مروان بن حکم ثقی** بود ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد **فَصَفَحَ عَنْهُ** او را بخشید و روی او از گردانید.

از جمله دشمنان بزرگ آنحضرت عبدالله بن زبیر بود که یستمه علی رؤس الاشهاد و خطب **يَوْمَ الْبَصَرَةِ فَنَالَ قَدْ اتَاكُمْ الْوَعْدُ اللَّهُمَّ عَلِيٌّ بَيْنَ اِيْطَالِ (۳)**.

مع ذلك وقتی حضرت فتح جمل نمود او را اسیر کردند نزد حضرت آوردند حتی يك کلمه تند و تنبیهم باو نفرمود فصطح عنه روی مبارک بر گردانید و او را بخشید.

بالآخر از همه رفتار آنحضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو

- (۱) ناله کرد مانند ناله کردن سیاه از دود آن (چمن) و دود که بود بآذر آن بسوزد.
- (۲) ماددان در سوك توبگريد آيا او آهن پاره‌ای که آتشی آرا برای بازی خود سرخ کرده ناله میکنی و مرا بسوی آتشی که خداوند تهبادهایم برای ختم افروخته می کشای آيا تو اد این دهن اندك مینالی ولی من از آتش دوزخ تنام.
- (۳) علی و برملا آن حضرت دواشتام میداد و در بصره دودی برای مردم خطبه خواند و و گفت بدوستیکه رویشا آمد بی خود دون فرومایه بجمل ناکس ملی بن ایتطاب

گردانید در صورتیکه فتنه انگیزی او را اول خلافت و قیام کردن در مقابل آنحضرت و بد کوئیهای بسیار که نسبت بآن حضرت نمود آدمی را چنان عصبانی میکند که وقتی باو دست پیدا کند دمار از روزگار او بر آورد و باشد مجازاتش برساند ولی وقتی آنحضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او نمود.

برادرش عقیبن ای بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارها عرض غضب وی مهربی او را مورد اکرام داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبیله عبدالقیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها بکم سرورها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله ﷺ از آنحضرت اظهار تشکر و امتنان مینمود و میگفت من تا آخر عمر از علی بمنون و متشکرم و گمان نمی کردم علی اینقدر بزرگ منش باشد که با آنها مومنین و فتنه انگیزی های من يك کلمه بروی من نیاورد بلکه کمال رأفت و عطوفت را درباره من ابراز دارد.

ولی يك دلتگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی بمدینه فرستاد فوری کتیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کتیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمان طریق خیال آنکه آنها دسته‌ای مردانند بأموال آنها طمع نمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان نفرستاده باشد.

بلی - چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار.

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شرعه فرات را **منع آب نمودن معاویه** تصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات و **عطوفت علی (ع)** نسبت باو قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع بر داشتند آب شدند.

حضرت برای معاویه پیغام دادند ما در اینجا نیامده‌ایم که بر سر آب جنگ کنیم دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هر کز آب

نمیدهم تا علی بالشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالک اشتر را امر فرمود با یک عده سوار یک حله لشکر معاویه را پراکنده و فراترا تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه فرمائید ما تلافی نموده آیرا از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و با چنگ زودتر خانه پیدا کنند حضرت فرمودند
لا والله لا اقاھیم بئثل فلعلمھم افسحوا لھم عن بعض الشریعة (۱)

آنچه را که باقتضای وقت مجلس یاد آور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطوفت و مهربانی نسبت بدشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحاً و مفصلاً ثبت نموده اند مانند طبری در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینایع و مسعودی در مروج الذهب و دیگران از مورخین متعززانند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف دو صحنه حالات آن دو خلیفه (عثمان و علی علیه السلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم به بینند که کدام یک از آن دو خلیفه مشمول آیه شریفه - و رحماء ینھم - میباشند.

پس اگر دقیقانه و منصفانه بنگریذ تصدیق خواهید فرمود که معنای آیه شریفه چنین میشود **محمد رسول الله مبتداء والذین معه معطوف بر مبتداء** و خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر و تمام صفات یکنفر است یعنی تمام این صفات که با پیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علیه و مناظرات دینی و رحیم دل و عطوف و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آئی از پیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی نمود (و آن را هم قبلاً ثابت نمودیم) که فقط علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است چنانچه عرض نمودیم علامه فقیه

(۱) نه بعداً قسم با آنها معامله بئثل نمیکند از اطراف شریع دور شوید (انظر وا با آنها بعدی و هشدار این طرف آب کفایت است).

محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب گفته است خداوند علی علیه السلام را باین آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ - بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما میگوئید با جمله **والذین معه** درست نمیشود زیرا که **والذین معه** جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یکنفر وارد نشده و اگر این صفات برای یکنفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی - اولاً اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمیدید که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (و لو اینکه راه برای مجادله و مغالطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار میفرمائید ثانیاً این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اولاً خودتان میدانید که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تفخیم یا جرات دیگر اطلاق جمع بر واحد

لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است

بسیار شایع و متداول است.

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما میباشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکه ولایت که آیه ۶۰ سوره ۵ (نائله است) میفرماید

نزول آیه ولایت در شان علی (ع) باتفاق جمهور

الما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یمینون الصلوة ویؤتون الزکوة وھم راکعون (۱)

که اتفاق جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل ۱ امام فخر رازی در ص ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر ۲ امام ابواسحق ثمالی در تفسیر کشف البیان ۳ جلاله ز مخشری در ص ۴۲۲ جلد اول کشف ۴ طبری در ص ۱۸۶ جلد ششم تفسیر ۵ أبو الحسن رمانی در

(۱) جز این نیست که ولی امر و اولی تصرف و بار و همه کارها تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نماز پیاداشته و بقیان روحا رکوع زکوة میدهند.

تفسیر ۶ ابن هوازن نیشابوری در تفسیر ۷ ابن سعدون قرطبی در ص ۲۲۱ جلد ششم
تفسیر ۸ نسفی حافظ درس ۴۹۶ تفسیر (درحاشیه تفسیر خازن بغدادی) ۹ فاضل نیشابوری
در ص ۴۶۱ جلد اول غرائب القرآن ۱۰ ابوالحسن واحدی در ص ۱۴۸ اسباب النزول
۱۱ حافظ ابوبکر جصاص در ص ۵۴۲ تفسیر احکام القرآن ۱۲ حافظ ابوبکر شیرازی
در فیما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین ۱۳ ابو یوسف شیخ عبد السلام قزوینی در
تفسیر کبیرش ۱۴ قاضی یضادی در ص ۳۴۵ جلد اول انوار التنزیل ۱۵ جلال الدین
سیوطی در ص ۲۹۳ جلد دوم در المثنوی ۱۶ قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدیر ۱۷
سید محمود آلوسی در ص ۳۲۹ جلد دوم تفسیر ۱۸ حافظ ابن ابی شیبہ کوفی در تفسیر
۱۹ ابوالبرکات در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر خود ۲۰ حافظ بنوی در معالم التنزیل
۲۱ امام ابو عبدالرحمن نسائی در صحیح خود ۲۲ محمد بن طلحه شافعی در ص ۳۶
مطالب السؤل ۲۳ ابن ابی العبدید در ص ۲۷۵ جلد سیم شرح نهج ۲۴ خازن
علاء الدین بغدادی در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر ۲۵ سلیمان حنفی در ص ۲۱۲
ینایع المودة ۲۶ حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب مصنف ۲۷ رزین عبدی در
جمع بین الصحاح الستة ۲۸ ابن عساكر دمشقی در تاریخ شام ۲۹ سبط ابن جوزی
در ص ۹ تذکره ۳۰ قاضی عضدایی در ص ۲۷۶ مواقیف ۳۱ سید شریف جرجانی در شرح
مواقف ۳۲ ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۳ فصول المهمه ۳۳ حافظ ابو سعد سماعی در
فضائل الصحابه ۳۴ ابو جعفر اسکافی در نقض المشابه ۳۵ طبرانی در اوسط ۳۶ ابن
مغازلی فقیه شافعی در مناقب ۳۷ غمید بن یوسف کجی شافعی در کفاية الطالب ۳۸
مولی علی قوشچی در شرح تجرید ۳۹ سید محمد مؤمن شبلنجی در ص ۷۷ نور الایصار
۴۰ محب الدین طبری در ص ۲۲۷ جلد دوم ریاض النضره .

و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده اند قلا از سدی و
مجاهد و حسن بصری و عتبۀ بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیعہ
و عبایه بن ربیع و عبدالله بن عباس (حبر مات) و ترجمان القرآن) و ابوذر غفاری و جابر
بن عبدالله انصاری و عمار و ابو رافع و عبدالله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن

علی بن ایطالب علیه السلام نازل گردید و هر یک بیماریات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی
که آنحضرت در حال رکوع نماز انگشت خود را در راه خدا اتفاق و مسائل داد این آیه
شریفه نازل گردید .

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جهة معظم و تکریم مقام ولایت
و اثبات امامت و خلافت آنحضرت که با کلمه حصر (انما) میفرماید اولی بصرف خدا و امور
امت بعد از خدا و بیغیر آنکس است که در رکوع نماز صدقه منسوبه اتفاق در راه خدا
نموده است و آن علی بن ایطالب علیه السلام میباشد .

شیخ - البته تصدیق میفرماید که مطلب باین محکمی نیست که شما فرمودید
برای آنکه در شأن نزول این آیه اختلاف است بعضی گویند در شأن انصار نازل
گردید و برخی گویند در شأن عبادۀ بن صامت آمده و بعضی در باره عبد الله بن سلام
آورده اند .

داعی از شما آقایان دانشمند تعجب مینماید که در مقابل آراء و عقاید جمهور
مفسرین و اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر علماء شیعه) که تصحیح نموده اند نزول
این آیه شریفه را در شأن آن حضرت - باختلاف اقوال نفرانی متعصب مجبور و ضعیف
البیان که شان و مرود و غیر قابل قبول میباشد تمسک جوئید .

و حال آنکه عده ای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی اتفاق بر این معنی
نموده اند مانند فاضل ففتازانی و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید گوید انها نزولت
باتفاق المفسرین فی حق علی بن ایطالب علیه السلام حین اعطی السائل
خاکمه و هو را کعب فی صلوته (۱)

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه میدهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء
اهل سنت را نادرید گرفته و بشنود اقوال یوچ بی معنای متعصبین بلکه معاندین از قباای
خوارج و نواصب انکاء جوید ؟

(۱) باتفاق مفسرین این آیه نازل گردیده در حق علی بن ایطالب علیه السلام زمانیکه
صلا نمود مسائل انگشت خود را درحالتیکه آن حضرت در رکوع نماز بود .

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها
 شیخ - جنابعالی ضمن بیان خود خواستید به مردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلا فصل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمائید و حال آنکه کلمه ولی در این آیه بمعنی

محب و دوستدار است نه امام و خلیفه بلا فصل بعد الموت و اگر فرموده شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد بقاعده مقرره العبرة بمعوم اللفظ لا بخصوص السبب نه تنها مشتمل بر يك نفر میشود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل میآید و صیغه جمع در کلمه ولیکم الله و کلمه الذین مفید عموم میباشد و حمل جمع بر واحد بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست .

داعی - اولاً در کلمه ولیکم اشتباه فرمودید چه آنکه ولی مفرد است و کم جمع است که مربوط بامت میباشد و اطلاقی بر واحد نمیشاید که مورد اشکال شما قرار گرفته ولی فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد .

و ثانیاً آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصبین و اشکال تراشهای از نوابس و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمیشود الذین و یقیمون و یؤتون میباشد .

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتار مان بود عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ادبای و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم و تجلیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده اند .

علاوه بر این بیان همان قسمی که شما ادعا مینمائید بحسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه الصلوٰه والسلام میدانیم دعوی اختصاص نمی کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه میدانیم چنانچه در اخبار و احادیث معتبره ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخل اند و هر امامی در نزدیکی وصول بمقام امامت باین فضیلت و خصیصه عظمی نائل میگردد (اینها همان افرادی هستند که

شما ادعا میکنید که باید با امیر المؤمنین علیه السلام مشمول این آیه قرار گیرند . چنانچه جار الله زمخشری در کشف گوید ولو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علی علیه السلام نازل گردیده ولی مقصود از اینکه بطریق جمع آورده شده آنست که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند .

و ثالثاً نحن یأتیان برای آنکه امر را بر عوام مشتبه کنیذ سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تاویل نموده و اختصاص بعلی علیه السلام داده اند . و حال آنکه این آیه شریفه باتفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) (غیر قلیلی از معاندین و متعصبین) چنانچه قبلاً عرض شد تنزیلاً در شأن امیر المؤمنین علیه السلام آمده نه آنکه به تاویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داده شده باشد .

شیخ - قطعاً (ولی) در این آیه بمعنای ناسر است و اگر بمعنای اولی تصرف میبود که همان مقام خلافت و امامت باشد بایستی در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است .

داعی - نه آنکه دلیل بر طلالان این عقیده در دست نمی باشد بلکه ظاهر آیه اثبات مینماید دوام این مقام و منصب را برای آنحضرت بدلالات جمله اسمیه و اینکه ولی صفت مشتبه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب خلیفه قرار دادن پیغمبر است آنحضرت را در سفر غزوه تبوک در مدینه منوره و معزول نمودن تازمان وفات .

و تأیید مینماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **علی منی بمنزلة هرون من موسی** (چنانچه در شبهای گذشته مفصلاً شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله .

شیخ - کمان میکنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم این آیه در شأن آنجناب نازل نگردیده چونکه مقام علی کرم الله وجهه اجل از آنست که

باین آیه بخوانیم اثبات فضیلتی برای آنجناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمینماید بلکه لطمه هم بمسائل آنجناب میزند.

داعی - اولاً ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواند نمی باشد و اگر کسانی من عندی تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعاً مردمائی بی دین میباشند مانند بکرکون که از قول عکرمه جمال معلوم الحال نزول این آیه را در باره امی بکر آورده اند.

ثانیاً جناب عالی هر وقت بنطق میآید واقفاً کشف رموز و اسرار مینمائید؟ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائید از چه راه این آیه لطمه بمقام ولایعزلی الموحدین امیر المؤمنین علیهم السلام وارد میآورد؟

شیخ - یکی از مقامات عالیّه مولانا علی کرم الله وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجّهی بحق داشت که ایداً خلقی نمیدید که توجّهی بآنها داشته باشد و در ترد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد قسمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده لذا وقتی بنماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع واستغراق در رحمت حق ایداً توجّهی واحساس دردی ننمود اگر این قضیه راست باشد که آنجناب در نماز انگشت بمسائل داده باشد لطمه بزرگی بنماز آن جناب وارد میآورد چگونه ممکن است کسی که در نماز بدرد و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب بسوی خدا توجه ننماید بنالقه سائل چنان توجه نماید که انگشت خود را در حال رکوع باوبندد.

علاوه عمل خیر آنها زکوة مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سرایا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه بخلق مینماید چون ما مقام آنجناب را عالی میدانیم لذا تصدیق این معنی را نمی نمائیم.

و اگر عطائی بمسائل شده حتماً در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع بمعنای

لحوق و تواضع است یعنی آنجناب با خضوع و تواضع انگشت را بمسائل داد نه در حال نماز.

داعی - عزیزم خوب وردی آموخته ای - لیک سوراخ دهانم کرده ای - این اشکال شما سست تر از خانه عسکوت میباشد.

اولاً این عمل نه لطمه ای بمقام آن حضرت نمیزند بلکه توجه بمسائل و تصدق باو و دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه آنحضرت پیوسته در همه حال توجه بخدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که اتفاق در راه خدا باشد.

آقای عزیز آن گفتاری که شنیده اید لطمه بخشوع نماز میزند و سبب نقصان عبادت میگردد التفات بامور دنیوی و اغراض نفسانی میباشد و الا توجه بعمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است.

مثلاً در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزاتش ولو برای عز خلق الله که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز میگردد ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق بحق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است.

ثانیاً فرمودید رکوع بمعنای خضوع است در محل معین معتبر است ولی اگر کسی بر رکوع نماز را که فعل واجب معین است شما لقمه بخوانید حمل بر خضوع کنید مورد ملاحظه عظامه و اهل دین و دانش خواهید شد.

در این آیه شریفه هر بخلاف ظاهر نظر دارید و قطعاً مورد اخراج لفظ است از معنی حیثی عربی خود زیرا خود میدانید که رکوع در عرف شرح اطلاق بر کسی از ارکان نمازست و آن خمیده کردن بدن است بعدی که کمبست بزانو برسد.

و تصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده اند چنانچه قبلاً عرض شد و فاضل قزوینی در هرج میرید توضیح میدهد اقوال جمهور مفسرین را که وهوراکع فی جلوته یعنی آنحضرت انگشت را داد در حالتی که در رکوع نماز بوده.

و از همه این حرفها گذشته بفرمایید این آیه شریفه با کلمه حصر نازل بمدح است یا مذمت .

شیخ - بدیهی است که در مورد مدح آمده .

داعی - پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد و تعصب از خوارج و نواصب بآن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمق در هم چو مجلس رسمی - با شهادت تمام بیان نمایند که ما تصدیق این قضیه را نمی نمائیم .

شیخ - آقا ببخشید چون جنابعالی خطیب و مری و وزیر دست در نطق و بیان هستید گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی بکار میبرید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات خود رعایت این معانی را بنمائید .

داعی - در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی باشد خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بخواهم بگویم صریحاً میگویم نه کنایه ، ممکن است اشتباه فرموده یا بنظر خورده گیری اینطور تصور نموده اید بفرمائید آن کنایه کدامست .

شیخ - الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه محمد رسول الله فرمودید که اینها صفاتی است مخصوص علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که از اول تا آخر شك و تردیدی در ایمانش پیدا نشد - این جمله کنایه ایست واضح که اثبات مینماید تردید دیگران را مگر خلفاء راشدین یا سایر صحابه شك و تردیدی در ایمان خود داشتند قطعاً همه اصحاب باجمعه مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا آخر عمر بدون شك و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آئی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انحراف و دوری ننمودند .

داعی - اولاً داعی باین عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم ثانیاً خود میدانید که اثبات شیء نفی ما عدانمیکند ثالثاً اگر شما نظر خورده گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتماً شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت میخواهم) مغفله کاری نمودید خدا شاهد است دعا کو نظر کنایه کوئی و چنین خیالی که شما نمودید نداشته ام بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغفله کاری و ایجاد شبهه نداشتید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض میکردم .

شیخ - طرز کلام و گفتار شما میرساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات مینماید متنی است آنچه در نظر دارید باسند صحیح بیان فرمایید .

داعی - سبب تولید خیال شما شدید که این سؤال را نمودید باز هم عرض میکنم خوبست از این مرحله بگذرید و اسرار فرمایید .

شیخ - اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارد اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتماً تولید نگرانی نموده گمان میکنم نتایج خوبی نداشته باشد .

داعی - از طرف داعی هیچگاه اسائه ادب نمیشود ، اسرار شما و اینکه بمباره آخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند . اما در مورد شك و تردید اتفاقاً غالب صحابه که هنوز ایمانشان بمرتبه کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شك و تردید میشدند .

متنا بعضی از آنها بحال شك و تردید میماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید مانند مناقضین که سوره ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد .

ولی این قبیل سؤالات اخلاقاً سزاوار نیست علنی گردد نکند مردمان بی خرد روی حب و بغض جاهلانه خورده گیری کنند باز هم متنا میکنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمایید بموقع خود جوابش را آهسته خوبمائی عرض کنم .

شیخ - یعنی میخواستید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شك می نمودند .

داعی - واقعاً منطوقه کاری میکنید و تحريك اعصاب مینمائید حال که اصراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمیگذارد اگر عکس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خبر مسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید ما میگوئیم اشتباه فرمودید یا عمداً سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند وثبت در تاریخ کرده .

شیخ - در چه موضوع نوشتند وشك آنها در کجا بوده و چه از خاصی شك نمودند مقتضی است بیان فرمائید .

داعی - آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود یکمرتبه نبوده بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شك مینمودند بعد که کشف حقیقت میشد بر میگشتند ولی بعضی بر آن شك باقی مینادند و مغضوب غضب الهی قرار میگرفتند .

شك نمودن عمر در حدیثه
در نبوت پیغمبر (ص)
چنانچه ابن مغزالی فقیه شافعی معروف در مناقب و حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین بخاری و مسلم نوشته اند

قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه ما شكنت في نبوة محمد قط كشتي يوم الحدييه (۱) .

طرز كلام خليفه ميراند که مکرر در نبوت آنحضرت شك نموده است منتها شك در حدیثه از همه قوی تر بوده است .

لواط - پیشخدمت قبله صاحب مگر در حدیثه چه بوده که باعث شك در امر نبوت گردیده .

داعی - شرح این قضیه مفصل است ولی خلاصه اش را باقتضای وقت مجلس بمرستان میرسانم .

(۱) همین المصاب کفتم من هرگز شك نکرده بودم در نبوت و پیغمبری مسیح علی الله علیه وآله ماته حکم که دوروز حدیثه نمودم .

وقعة حدیثه

رسول اکرم ﷺ شبی در عالم رؤیا دید با اصحاب بمکه تشریف برده و عمره بجای آورده صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معشرب خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند انشاء الله ما بمکه خواهیم رفت و عمل بجای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشریف را ننمودند) .

در همان سال پیغمبر ﷺ نظر بشوقی که زیارت بیت الله داشت با اصحاب بعزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیثه (که چاهی است نزدیک مکه نصفش جز محرم و نصف دیگر خارج از حرم است) کفار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و مانعت نمودند از ورود بمکه .

چون پیغمبر ﷺ بقصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود لذا با کفار مکه صلح نمودند و صلح نامه نوشتند رسول اکرم ﷺ از همانجا بر گشت . اینجا بود مردم شك عمر بنابگفته خوش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اند که شك در اصل نبوت آنحضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر نفرمودید ما میرویم مکه و عمل بجای میآوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر مینمائیم الحال چرا بر خلاف شد .

حضرت فرمودند آیا من تعیین زمان نمودم و کفتم امسال میرویم عرض کردند یا رسول الله حضرت فرمودند پس آنچه کفتم صحیح است و خواهیم رفت انشاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب بشیبت خداوند دیر و زود دارد فلذا جبریل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم ﷺ آیه ۲۷ سوره ۴۸ (فتح) را آورد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ أَنْشَاءً اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۱) .

(۱) هر آینه بتطبیق پروردگار متعال حقیقت صدق خواب رسولی را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین با دل آیین و غافل آسوده وارد مکه و مسجد الحرام میشوند و بعد از احوال جمع و تشریفات مذهبی با تراشیدن سر تقصیر نموده از احرام خارج میگرددند خداوند دانست با آنچه نیدانیده و فرمایید این نزدیکی فتح و نظری نصیب شما خواهد شد (که مراد فتح خیر بوده) .

این بود خلاصه‌ای از قضیه حدیثیه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان مترزلزل.

«سخن که باینجا رسید آقایان بساعتها نظر کرده خنده شدید نموده گفتند «بقدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود بکلی بیخود میشوم و واقعاً اسباب «زحمت اهل مجلس شدیم درشب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از «نصف شب گذشته و اخلاقاً کار نیکویی نیست خوست مجلس را خاتمه دهیم درهمین «بین چای و قدری شیرینی و خوراکی آوردند سر کرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان «را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم».

گفتگوهای غیرمنتظره - **حافظ** - قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصاً از جذبه اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمایم جاذبه شما بقدری قوی است که هر کس با شما مجالس و هم کلام شود مجذوب تمام و ساکت میماند و هر حرفی هم دارد در باطن خیالش میماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم و داریم که در بؤته اجمال مانده ولی چکنیم که ناچار بحکم اجبار باید بویون بر کردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش میگذرد امید است جنابعالی بر ما منت بگذارید بمنزل و مأوای ما تشریف فرما شوید تا از حضراتان کاملاً بهره‌مند شویم.

نواب - (رو بچاق) مانی گذاریم شما حرکت کنید زیرا کار بجایای باریک رسیدیم بایستی مطلب پاک طرفه شود زیرا شماها همیشه مباحث میگفتید که آقایان راضی ها (شیمه ها) بکلی فاقد دلیل و برهانند و تنها قاضی میروند اگر در مقابل ماقرار گیرند زود ساقط میشوند.

بر عکس گفتار شما آقایان در این جلسات کاملاً ما شما را ساقط و بویون میبینم بایستی حتماً حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین غافل هر طریقی را حق دیدیم بیروزی کنیم.

حافظ (رو بنواب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه

جذبه اخلاقی و طلاقت لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم و اگر کاملاً کرم محبت شویم باقاعده برهان و دلیل خواهید دید که حق بامو دلائل ما مثبت حق است.

نواب - (رو بحافظ) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم.

چنانچه میفرماید دلائلی هست پس قطعاً باید بمانید و اقامه دلیل نمائید من صریحاً بشما میگویم و اعلام خطر مینماید که گفتگوهای این شبها و نقل در روز نامه ها و مجلات باعث تردید در عقیده عده ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهر نکنید قطعاً در نزد صاحب شریعت مسؤل خواهید بود.

(در این وقت مجلس سکوت بهت آوری بخود گرفت پس از قدری سکوت)

حافظ - (باریک پریده رو به نواب) شما ملاحظه این آقای مهمان عزیز را هم بنمائید ایشان بنا برموده خودشان مسافر مشهد هستند و قشاش عزیز است گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما ماندند سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم.

داعی - خیلی ممنون از لطف شاهستم ولی راجع بحرکت مخلص بیانی فرمودید صحیح است ولی در عین حال هر کار مهمی داشته باشم در مقابل خدمات دینی تا چیزی می دامن از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضر چون وظیفه ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنمایم تا حق از زور پرده بیرون آید گذشته از اداء وظیفه داعی از مجالس اهل علم خورسندم که بهره برداری مینمایم مخصوصاً جنابعالی که اخلاقاً داعی را مجذوب خود قرار داده‌اید.

قط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم.

(میرزا یعقوب علی خان و ذوالفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم)
(که از رجال محترم قزلباش میباشند یکمربیه با حال منقلب صدا بلند کردند که ما)
(از شما انتظار این نوع بیان را نداشتیم ماصاحب منزل نیستیم اگر مادام العمر جنابمالی)
(در این منزل بماند زحمتی بمانداید چون مادر این منزل سرا دارهستیم ووجود شما)
(سبب افتخار ما میباشد جناب آقای سید محمد شاه «از اشراف پیشاور» و جناب آقا سید)
(عبدل اختر «از علماء شیعه پیشاور») فرمودند ممکن است چند شبی افتخار این مجلس)
(دینی را بمنزل ما بدهد).

(آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند غیر ممکن است مادامیکه قبله سلطان)
(الواعظین در پیشاور هستند و این مجلس برقرار است بایستی همین جا باشند).
داعی - از آقایان عموماً و از میزبانان محترم خصوصاً کمال تشکر و امتنان
را دارم.

حافظ - (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست چند
روز دیگر میمانیم ولی همین طوریکه قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در
این جا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل
فراهم آید.

داعی - اصراری ندارم که حتماً آقایان تشریف فرمائید چون این منزل وسیع
است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده تر است خودتان قرار باینجا
کفایت و الا از طرف مخلص مانعی نیست هر جا امر بفرمائید با کمال میل حاضریم
خدمت میروم.

میرزا یعقوب علی خان - از منزل و جماعت قزلباشی هیچ مانعی نیست اگر
آقای حافظ تازه تشریف آوردند و بحال ما سابقه ندارند ولی عموم اهالی میدانند که
جماعت قزلباشی عموماً خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگذاری واردین
خسته نمی ندارند.

مخصوصاً این منزل همیشه مرکز واردین است علی الخصوص که پیرایه ای هم

او بستند. مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و
متشکر مینماید.

حافظ - با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پیشاور چون کارهای بسیاری
در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت مینمایم پس حالا
مرخص میشوم تا فردا شب انشاء الله.

لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۱۳۵۰

(اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف
چای و صحبتهای معمولی و رسمیت مجلس از

جلسه هفتم

طرف آقایان افتتاح کلام شد).

سید عبدالحی - (امام جماعت سنت و جماعت) قبله صاحب چند شب قبل بیاناتی
نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا باسطلاح
بمغاطله علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت.

داعی - بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده نظرم نیست
خواهش میکنم یادآوری فرمائید.

سید - مگر شما چند شب قبل نفرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد
نفسانی با رسول خدا ﷺ داشته بهمین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده.

داعی - صحیح است این گفتار و عقیده داعی بوده و هست.

سید - پس چرا اشکال مارا بلا جواب گذارید.

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش
بودید نسبت طفره و مغاطله کاری بدعا گو بهید طفره و مغاطله ای در کار نبوده بلکه آنچه
صحت شمه بمقتضای الکلام یحیی الکلام بوده حرف حرف آورده و اگر خوب دقت
کنید خواهید تصدیق نمود که دعا گو حرف خارجی بیهان نیاوردم بلکه آقایان

مؤالافی نمودند و داعی مجبور بچواب بودم الحال هر سؤالی دارید بفرمائید برای جواب حاضر بمعن الله تعالی .

سید - خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دوفتر با هم متحد گردند و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند .

فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت داعی - موضوع اتحاد بین الاثنین بمعنای حقیقت محال و متمتع و بدیهی البطلان است و استحالة آن در مقام خود مبرهن آمده بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام .

زیرا دوفتر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت و اورند غالباً دعوی اتحاد مینمایند .

و در کلمات بزرگان از ادباء و شعراء عرب و عجم این نوع از مبالغه بسیار است حتی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در ذیوان منسوب بمولانا امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰه و السلام است که میفرماید .

هجوم رجال فی امور كثيرة وهمی فی الدنيا صدیق مساعد
یکون کروح بین جسمین قسم فجمهما جمان والروح واحد (۱)

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند قصدش کنند التماس میکرد مرا قصد نکنید که میترسم بیشتر بلبلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته فلذا ادبای همین معنی را بنظم آورده اند .

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش صبر من از کوه منگین است پیش
لیک از لیلی وجود من پر است این صدف پر از صفات آن در است
داند آن غلی که آن دل روشنی است در میان لیلی و من فرق نیست

(۱) همت عالی مردان عالم در امور مختلفه بسیاری است و تنها همت من دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح منکس گردد .

ترسم ای فساد چون فصدم کنی نیش را ناکاه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن
روحه روحی و روحی روحه من پری الروحین عاشافی البدن (۱)
و اگر کتب ادب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغه از این قبیل تعبیرات مجازاً بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لیب سروده .

انا من اهوی ومن اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصر قتی ابصره و اذا ابصره کان انا (۲)

اتحاد نفسانی پیغمبر و علی بیشتر از این وقت آقاییان را در مقدمه نکیرم
اینک اخذ نتیجه میکنم باینکه اگر عرض کردم

امیر المؤمنین (علیه السلام) اتحاد نفسانی با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دارد توجه شما باتحاد حقیقی نرود چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل بچنین اتحاد شود قطعاً عاقل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است .

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت و مراد از آن تساو روح و کمالات است نه جسم و مسلماً علی امیر المؤمنین (علیه السلام) در جمیع فضائل و کمالات و صفات با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مساوی بوده است الا ما خرج بالنص والدلیل .

حافظ - پس روی این قاعده بایستی گفت و علی هر دو پیغمبر باشند و این گفتار شما میرساند که علی هم شریک در پیغمبری بوده و لابد نزول وحی هم از جهت تساو بر هر دو بوده است .

داعی - الحق مغالطه فرمودید این قسم که شما بیان نمودید نیست نه ما و نه احدی از شیعیان بچنین چیزی عقیده ندارند و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را بمجادله بگیرید که مطالب گفته تکرار گردد .

(۱) روح او روح من است و روح من روح او میباشد . که دیده است دو روح در یک بدن زندگانی کند . یعنی فی الحقیقه یک روح است در دو بدن قرار گرفته .
(۲) خلاصه معنی آنکه من و مشوق هادای در دو جسم هستیم که در هر دو بدن ماحول نبوده اند فلذا اگر مرا بینی اودا دیده ای و اگر اودا بینی حیث من هست .

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متعهدند **آلأ ما خرج بالنص والدلیل** مگر آنچه‌ای که بنص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصه و شرائط آن است. که جمله نزول وحی و احکام است.

مگر بیانات لیالی ماضیه فراموش شده و اگر فراموش فرمودید بچرائد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما درشبهای گذشته باینبات رساندیم ضمن حدیث منزله که **امیر المؤمنین علی (علیه السلام)** واجد مقام نبوت بوده و لکن در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء **صلی الله علیه و آله** فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هرون در زمان موسی داشته نبوده است.

حافظ - وقتی شما قائل بتساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه اش عقیده بتساوی در نبوت و شرائط نبوت است.

داعی - در ظاهر ممکن است اینطور بنظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیالی ماضیه ثابت نمودیم که بحکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت مراتبی است صاحبان بعضی از آن مراتب بر بعضی دیگر مقام برتری دارند چنانچه صریحاً در قرآن مجید فرماید:

تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض (۱).

و اکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبه نبوت خاصه عظیمه است بهمین جهت در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) میفرماید: **ما كان محمد اباً احدهم من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين (۲)**

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برای ثبوت این معنی دلائل و براین بسی بسیار و بیشه اراست.

سید - آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید.

(۱) فرستادگان و انبیاء را باینکه فضیلت دادیم بعضی آنها را بر بعضی دیگر.

(۲) محمد پدر هیچکدام از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم پیغمبران است.

داعی - بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است **استفهاد بآیه مباهله** که سند محکم آسمانی ما میباشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که صریحاً میفرماید **فمن حاجتک فیه من بعد ما جائتک من العلم قل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نجعل لکما علی الکاذبین (۱).**

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ابو اسحق تمیمی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در درالمنثور و قاضی یشاقی در انوار التنزیل و جار الله زمخشری در کشاف و مسلم بن حجاج در صحیح و ابوالحسن قتیبه ابن معاذلی شافعی واسطی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصفهانی در خلیه الاولیاء و نورالدین مالکی در فصول المهمه و شیخ الاسلام حمونی در فرائد و ابوالموئید خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و بسط ابن جوزی در تذکره و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفاية الطالب و ابن حجر مکی در صواعق محرقه و غیر هم بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه الحرام بوده.

مباحثه پیغمبر
با نصاری نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء **صلی الله علیه و آله** نصاری نجران را دعوت باسلام نمود علماء بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند آمدند بمدینه

با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر **صلی الله علیه و آله** در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتیه آنحضرت که بسیار مفصل است مجاب شدند

(۱) پس هر کس با تو در مقام مجادله برآید در باره عیسی بعد از آنکه بوحی خدا با سوال او آگاهی یافنی بگو پیامده ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از ناپت پدر کوادی بمنزله نفس ما باشند باهم مباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التماس بدگاه خدا اصرار و درخیز) تا دروغ گو و کافران را باین وعذاب خدا گرفتار سازیم
آیه ۵۴ سوره ۳ (آل عمران)

زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که در دست آنها بود بر اثبات حقانیت خود و اینکه حضرت عیسی خبر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (درمکه) ظاهر و مابین عیر و اُحد (که در مدینه است) مهاجرت مینماید با اندازه ای قوی بود که جوانی ندانستند جز آنکه تسلیم کردند.

ولی حبّ جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم کردند. چون از اسلام و تسلیم سر پیچیدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسب الامر پروردگار با آنها پیش نهاد مباحله نمود تا صادق از کاذب جدا گردد نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

فرما که روز و عهده گاه بود تمام جمعیت نصاری با اتفاق آماده شدن نصاری زیاد از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه برای مباحله

دامنه کوه یکطرف ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله لابد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه باز شد و خاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتیکه جوانی در طرف راست و زن محبوه مجله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آنحضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین اینها کیستند که با عهد بیرون آمدند گفتند آن جوان داماد و پسر عیش علی بن ابیطالب و آژن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین اند.

اسقف بعلمای نصرانی گفت به یقین عهد چگونه مطمئن است که خوشان نزدیک و فرزندان و خاصان و عزیزترین عزیزان خود را بمباحله آورده و در معرض بلا قرار داده و الله اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بویی هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتماً از مباحله احتراز نمودی و بالاقل عزیزان خود را از این حادثه برکنار گذاری ابتدا مصلحت نیست که با او مباحله کنیم اگر جهة خوف از قیصر روم نبود

بوی ایمان میآورد پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم بهر چه او خواهد و بشهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که **اِنَّا لَآبِیْهْلَکَ یَا اَبَا الْقَاسِمِ** ما با تو مباحله نمیکیم بلکه مصالحه میکنیم حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه بخط امیرالمؤمنین نوشته شد بر دو هزار حله از حله های اورانی که قیمت هر حله چهل درم باشد و هزار مقال طلا که نصف آنرا که هزار حله و پانصد مقال طلا بود در محرم - و نصف دیگر را در رجب بدهند و باضاض طرفین رسید آنگاه بوطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علماء آنها بود یاران خود گفت والله من و شما میدانیم که این عهد همان پیغمبر موعود است و آنچه میگوید از قبل خدا است بخدا قسم که هیچکس با هیچ پیغمبری مباحله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچک آنها یکی زنده نمانده و قطعاً اگر ما مباحله میکردیم همگی هلاک میشدیم و بر روی زمین هیچ ترسائی باقی نمی ماند.

بخدا قسم که من در ایشان نظر کردم سورتها را دیدم که اگر از خدا درخواست میکردند کوهها را از محل خود حرکت میدادند.

حافظ - آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد. **داعی** - استشهادهما در این آیه با جمله **اَلْقَسَا** میباشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا میباشد.

اولاً اثبات حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که اگر ذی حق نبود جرأت مباحله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباحله فرار نمی نمودند.

ثانیاً آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد (چنانچه در شب اول اشاره نمود).

ثالثاً باین آیه شرفه ثابت میگردد که امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیز ترین مردم بوده اند نزد

آنحضرت چنانچه جمیع علماء متعصب خود را از قبیل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان نوشته اند.

و مخصوصاً جارا الله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروح مفصله ذکر حقایق از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر عبا جمع شدند نمیباشد.

رابعاً آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام از جمیع اصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده بدلیل آنکه خداوند تعالی او را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله در آیه شریفه خوانده است بدینیه است مراد از الفضا نفس شخص حضرت محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمیشود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است.

و چون باتفاق موفّقین مفسّرتین و محدّثین فریقین (شیعه و سنی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام احدی با آنحضرت در مباحله حاضر نبوده اند پس با جمله ابائنا و ابائکم حسنین علیهم السلام و با لواء و لواء کم حضرت زهرا سلام الله علیها خارج میشوند و دیگر کسی که به الفضا تعبیر کرده شود در آن هیئت مقدسه جز امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده پس از همین جمله الفضا است که اتحاد فسانی بین محمد و علی علیهم السلام ثابت می شود که حق تعالی جلّت عظمته علی را نفس محمد صلی الله علیه و آله خوانده و چون اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس قطعاً مراد اتحاد مجاز است.

آقایان بهتر میدانند که در علم اصول وارد است که حمل لفظ بر اقرب مجازات اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل خارج شود و ما قبلاً عرض کردیم که آنچه بدلیل و اجماع خارج است نبوت خاصه آنحضرت و نزول وحی است که علی علیه السلام را بپیغمبر معظم در این خصیصه شریک نمیدانیم.

ولی بحکم آیه شریفه در سایر کمالات شریک میباشند و قطعاً فیض از میده فسان علی الاطلاق بوسیله خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام رسیده و این خود دلیل اتحاد فسانی است که مدعای ما میباشد.

حافظ - از کجادعوت نفس مجازاً مراد نباشد و مجازی از مجاز دیگر اولی نمیباشد.

داعی - تمنا میکنم مناقشه نکنید وقت مجلس را ضایع نکنید و از طریق انصاف خارج نشوید و وقتی به بن بست رسیدید انصافاً بگذارید و بکنند و قطعاً از مثل شما عالم جلیل با انصافی انتظار مناقشه در کلام و مجادله را ندارم.

زیرا خود میدانید و در نزد اهل فضل نیز ثابت است که اطلاق نفس مجازاً شایع تر است از مجاز دیگر و در السنه و اقواء فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شایع است که دعوی اتحاد مجازاً مینمایند چنانچه قبلاً عرض کردم مکرر شده است که افرادی یکدیگر گفته اند تو بمنزله جان منی و مخصوصاً این معنی در لسان اخبار و احادیث در باره حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بسیار رسیده که هر يك دلیلی است علیحدّه بر اثبات مقصود.

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند و ابن مغازلی قتیبه شافعی در مناقب و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب نقل **شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی** مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود علی منی

والله من اجبه فقد اجبني و من اجبني فقد احب الله (۱).

و نیز این ماجه در ص ۹۲ جزء اول سنن و ترمذی در صحیح و ابن حجر در حدیث عشم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در صواعق نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه - و امام احمد بن حنبل در من ۱۶۶ جلد چهارم مسند و محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب ۶۷ کفایت الطالب از جزء چهارم مسند ابن سناک و معجم کبیر طبرانی - و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص و

(۱) علی از من است و من از علی منم هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته.

سلمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع النودة از مشکوة حسکی از جیش بن جنادة السلولی روایت نموده اند که در سفر حجة الوداع در عرفات رسول اکرم ﷺ فرمود **عَلِيٌّ مِنِّي وَآلَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنْ آلَاَنَا اَوْ عَلِيٍّ (۱)**.

و سلمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع النودة از زوائد مستند عبدالله بن احمد بن حنبل مستنداً از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم ﷺ بام سلمه (ام المؤمنین) رضی الله عنها فرمود **عَلِيٌّ مِنِّي وَآلَا مِنْ عَلِيٍّ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي وَدَمُهُ مِنْ دَمِي وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى يَا اُمَّ سَلَمَةَ اَسْمَعِي وَاشْهَدِي هَذَا عَلِيٌّ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ (۲)**.

حمیدی در جمع بین الصحیحین و این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود **عَلِيٌّ مِنِّي وَآلَا مِنْهُ وَعَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزَلَةِ اِرْسَاسٍ مِنَ الْبَيْتِ مَنْ اطاعه فقد اطاعني و من اطاعني فقد اطاع الله (۳)**.

محمد بن حریر طبری در تفسیر و تفسیر و میرسد علی همدانی قبیله شافعی در مودت هشتم از مودة القری از رسول اکرم ﷺ نقل مینماید که فرمود **اِنَّ اللهَ لَيُبَارِكُ وَتَعَالَى اَبَدُ هَذَا الدِّينِ بِعَلِيٍّ وَآلِهِ مِنِّي وَآلَا مِنْهُ وَفِيهِ اَنْزَلَ اَحْمَدُ كَانِ عَلِيٌّ يَتَنَّهُ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدُ مِنْهُ (۴)**.

و شیخ سلمان بلخی حنفی باب ۷ ینابیع النودة را اختصاراً باین موضوع داده

- (۱) علی الاذن است و من الاعلی هتم و اذن کی داده بکنه یعنی وظیفه را انجام نپسند که تبلیغ بهلق است مگر غودم یا علی.
- (۲) علی الاذن است و من الاعلی هتم و غون و اذن است و اواذن بمنزلة هرون است از موسی اقام سلمه بشنو و شهادت بده که این علی سید و آقای مسلمین است.
- (۳) من الا من است و من الا علی هتم و علی از من بمنزلة سر است از این کتیبه اطاعت کن و ادر اطاعت نموده و کتیبه را اطاعت کند خدا را اطاعت نموده.
- (۴) بدرستی که خداوند تبارک و تعالی تأیید نموده است این دین را بعلی (علیه السلام) زیرا که ابا و اجداد من است و اوست و در او نازل گردیده آیه شریفه (۲۰) سوره ۱۱۰ (هود) که خلاصه منی آنکه بغیر از اجداد خدا دلیلی در حق ما ندارم آن دادند با کواکب صادق (مانند علی علیه السلام) که بنام شتون و جود و گرامی رسالت است.

باین عنوان که الیاب السابغ فی بیان ان علیاً کرم الله وجهه کنفس رسول الله صلی الله علیه وسلم و حدیث علی منی و آنا منه (۱).

و در این باب بیست و چهار حدیث بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خدا ﷺ نقل مینماید که فرمود علی بمنزله نفس من است و در آخر باب حدیثی از مناقب از جابر نقل میکند که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود در علی خصالی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آنحضرت در باره علی از قبیل من کنت مولاه فعلی مولاه - و قوله علی منی که هرون من موسی - و قوله علی منی و آنا منه و قوله علی منی کنفسی طاعته طاعنی و معصيته معصیتی . و قوله حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله . و قوله ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله . و قوله علی حجة الله علی عباده و قوله حب علی ایمان و بغضه کفر : و قوله حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان و قوله علی مع الحق و الحق معه لا یفترقان - و قوله علی قسم الجنة و النار . و قوله من فارق علیاً فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله . و قوله شیعة علی هم اثنائون يوم القيمة (۲).

و در آخر باب خبر دیگری از مناقب نقل مینماید که مفصل است در خاتمه آن میفرماید

- (۱) باب هفتم دویان اینکه علی مثل نفس رسول خدا میباشد و حدیث علی از من است و من الا علی هتم.
- (۲) هر کسی را من مولای او هستم پس علی مولای او است و منصرف در امر او میباشد علی الاذن مثل هرون است از موسی - علی الاذن است و من الاعلی هتم.
- علی الاذن مثل نفس من است اطاعت او اطاعت من است و معصیت او معصیت من است این جنگ با عداوت من و آشتی با علی صلح و آشتی با عداوت من است دوست علی دوست خدا و دشمن علی دشمن خداست - علی حجة خداست برندگان او - دوستی علی ایمان است و دشمنی او کفر است کرده و جبهت علی کرده و جبهت خدا است و دشمنان علی کرده - فیضان است - علی با حق است و حق با او است و از هم جدا نشود - علی غسست کتفم پشت و دوزخ است - کتیبه از علی جدا شد از من جدا شد و کتیبه از من جدا شد از خدا جدا شد - فیضان علی و شگافانه روز قیامت.

الْقِسْمُ بِاللَّهِ الَّذِي يَمُنُّ بِالْآيَةِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنَّكَ لَحَبِيبُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ
وَأَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ وَخَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ (۱).

از این قبیل اخبار در صحاح و کتب معتبره علماء شما بسیار رسیده که از نظر تان
کنشته یا بعد حاصله خواهید فرمود تصدیق خواهید نمود که اینها تماماً قرینه این
مجاز است پس کلمه (افسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و اتحاد علی علیه السلام بحسب
کمالات نسبی و حسی و خارجی علماء و عملاً دارد.

و شما چون اهل علم و دانش هستید و انشاءالله از عناد و لجاج دور میبایشد باید
تصدیق نمائید که این آیه شریفه خود دلیل قاطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما از
خبرین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده میشود.

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی علیه السلام در جمیع کمالات با استثناء نبوت خاصه
و نزول وحی با خاتم الانبیاء علیهم السلام بحکم آیه افسنا شریک بوده آنگاه میدانیم که
از جمله کمالات و مقامات و خصائص آنحضرت افضل بودن بر جمیع صحابه و امت میباشد
نه همان افضل بر صحابه و امت بوده است بلکه بهمین دلیل آیه شریفه و هم بحکم نقل
و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول
اکرم صلی الله علیه و آله افضل بر تمام انبیاء و امت بوده است.

چون پیغمبر افضل بر انبیاء
است علی هم افضل از آنها
میباشد

از علماء را مطالعه نمائید می بینید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی نقل نمینمایند که
آنحضرت فرموده علماء امتی گانِ انبیاء بنی اسرائیل (۳).

- (۱) قسم با آنکه ادبیکه مرا بنبوت میبوت گردانیده و بهترین خاتم فراداده بنرستیکه بنو
(یاعلی) حیه غدائی بر خلق او و این او بر سر او و خلیفه خدا بر بندگان او میباشد.
(۲) علماء امت من مثل و ماثله انبیاء بنی اسرائیل اند.

و در خبر دیگر فرموده علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل (۱).

آنکه انصافاً تصدیق خواهید نمود جائیکه علماء این امت بواسطه آنکه علمشان
از سر چشمه علم محمدی است مانند یا افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل باشند حتماً
علی بن ابیطالب علیه السلام که منصوص است بگفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنابر آنچه اکابر علماء
خود تان نقل نموده اند که فرمود انا مدینه العلم و علی بابها - و انا دار
الحکمة و علی بابها (۲) افضل از انبیاء میباشد و هر کس در آن شک و تردید ننماید
و از خود علی علیه السلام وقتی سؤال این معنی را نمودند بیعضی از جهات افضلیت
اشاره فرمود.

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت
که آنرا مرگ بر آنحضرت ظاهر شد در اثر ضربت
شمشیر زهر آیداده ای که اشقی الاولین و الاخرین -
و جواب آن
سؤالات صمصمه از علی (ع)
در علة افضل بودن از انبیاء

(نظر بخبریکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده بودند)
عبدالرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارک کن وارد آورده بود فرمود بفرزندش
امام حسن علیه السلام شیعانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا ببینند
وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته بآهسته بحال آنحضرت گریه مینمودند حضرت
با کمال شغف فرمودند سلو لی قبل ان تقدولی ولكن خففوا ما لکم (۳) اصحاب
هر یک سؤالی مینمودند و جوابهای می شنیدند.

از جمله سؤالات کننده گان صمصمه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعیه و از
خطباء معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شیعیه کبار از علمای
خود تان حتی صاحبان صحاح روایتهای او را از علی علیه السلام و ابن عباس نقل نموده اند.
و در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خود تان از قبیل ابن عبدالبر و الاستیعاب

- (۱) علماء امت من افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل اند.
(۲) من شهرستان علم و خانه حکمت و علی دروازه آن میباشد.
(۳) سؤال کنید از من هر چه میخواهید قبل از آنکه مرا بایید و لکن سؤالاتی بخوروا
سبک و مختصر کنید.

و این سعد در طبقات و این قتیبه در معارف و دیگران مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده اند که مردی عالم و فاضل و صادق و متدین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بوده معصمه عرض کرد اخیر فی انت افضل **۴۱** آدم را خبر دهید شما افضل هستید یا آدم حضرت فرمودند **ترکیه الامر لنفسه قبیح** - قبیح است که مرد خود را تعریف و تترکیه بنماید و لکن از باب و اما بنعمه ربك فحدث **(۱)** میگوید **انا افضل من آدم** من از آدم افضل هستم عرض کرد و لم ذلك یا امیر المؤمنین بجه دلیل افضل از آدم هستی حضرت یانانی فرمود که خلاصه اش اینست که برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از يك شجره کند منع گردید و او منتهی نشد و از آن شجره منبیه خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد.

ولی خداوند مرا از خوردن کند منع نمود من بپیل و اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمیدانستم از کندم نخوردم.

کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا بزهده و ورع و تقوی است هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد اینست که از احلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد انت افضل **۴۱** نوح قال **انا افضل من نوح** شما افضل هستید یا نوح فرمود من افضل هستم از نوح عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل هستید از نوح فرمود نوح قوم خود را دعوت کرد بسوی خدا اطاعت نکردند بعلوه ازیت و آزار بسیار بآن بزرگوار نمودند تا در باره آنها نفرین کرد و رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیار **(۲)**.

اما من بعد از خاتم الانبیاء علیه السلام با آنهمه صفات و اذیتهای بسیار فراوانی که او این امت دینم ابداً در باره آنها نفرین نکردم و کاملاً صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطب معروف بشقیقین فرمود صبر و فی العین قندی و فی الحلق شجی **(۳)** کنایه از

(۱) مستحباتی خداوند با خود اهل کن.

(۲) پروردگار! مگذار بروی زمین از کافران دیاری را.

(۳) صبر نمودم و در حالتی که در چشم من خاشاک و در گلو من استخوان بود.

آنکه اقرب خلق بسوی حق کیست که صبرش بر بلا بیش باشد.

عرض کرد انت افضل **۴۱** ابراهیم قال **انا افضل من ابراهیم** شما افضل هستید یا ابراهیم فرمود من افضل از ابراهیم هستم عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل از ابراهیم هستید فرمود ابراهیم عرض کرد رب ارنی کیف تحصی المولی قال اولم تو من قال بلی و لکن لیطمع فی قلبی **(۱)** ولی ایمان من بجائی رسیده که کفتم لو کشف الظلمه ما ازددت یقیناً **(۲)** کنایه از آنکه علو درجه شخص بمقام یقین او میباشد که واجد مقام حق الیقین شود.

عرض کرد انت افضل **۴۱** موسی قال **انا افضل من موسی** شما افضل هستید یا موسی فرمود من افضل هستم عرض کرد بجه دلیل شما افضل از موسی هستید فرمود وقتی خداوند او را مأمور کرد بدعوت فرعون که بمصر پرورد عرض کرد رب انی قتل منهم نفساً فافاجأ ان یقتلون و اخی هرون هو افصح منی لساناً فارسله معی رداً یصدقنی انی اخاف ان یكذبون **(۳)** اما من وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظمه بالای پام کعبه آیات اول سوره براءت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلك ابداً خوف نکردم اطاعت امر نموده تنها رقم مأموریت خود را انجام دادم آیات سوره براءت را بر آنها خواندم و مراجعت نمودم.

کنایه از آنکه فضیلت شخص با توکل بخداست هر کس توکلش بیشتر است

(۱) اگر پردها بالا رود و کشف حجب گردد پند من زیاد نخواهد شد.

(۲) اگر پردها بالا رود و کشف حجب گردد پند من زیاد نخواهد شد.

(۳) اگر پردها بالا رود و کشف حجب گردد پند من زیاد نخواهد شد.

فضیلت او بیشتر است انکاء واعتماد برادرش نمود ولی امیرالمؤمنین علیه السلام تو گُل کامل بخدا واعتماد بکرم ولطف عمیم ذات ذوالجلال حق نمود.

قال انت افضل ام عیسی قال انا افضل من عیسی قال لم ذلك عرض کرد شما افضل هستید یا عیسی فرمود من افضل از عیسی هستم عرض کرد برای چه شما افضل هستید فرمود پس از آنکه مریم بواسطه دمیدن جبرئیل در کمریان او بقدرت خدا حامله شد همینکه موقع وضع حمل رسید وحی شد بمریم که **اخرجی عن البیت فان هذه بیت العباد لا یت الولاية** ازخانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه ومحل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی بدینا آمد.

اما من - وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتیکه وسط مسجد الحرام بود بمسجدار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد الهی بحق اینخانه و بحق آنکسیکه این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را باندای غیبی دعوت بداخل خانه نمودند که **یا فاطمه ادخلی البیت فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه بدینا آمدم** کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد حسب و نسب و طاهرت مولد است هر که روح ونفس وجسد او پاکیزه است او افضل است.

(ازاین امر برورد گار فاطمه در دخول کعبه معظمه ولبی ازمریم از وضع حمل در بیت المقدس بانوجه بشارت مکه معظمه بر بیت المقدس شرافت فاطمه بمریم و شرافت علی علیه السلام بر عیسی علی نبینا وآله و علیه السلام معلوم میشود).

علی مرآت جمیع انبیاء بوده است (موقع نماز شد آقایان برای نماز برخواستند) (بعد از قریشه و استراحت و صرف چای داعی)

(افتتاح کلام نموده عرض کردم) علاوه بر آنچه عرض شد در کتب معتبره وموفق علماء خود دان است که علی علیه السلام را مرات جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار داده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ ابوبکر قتیبه شافعی احمد بن الحسین بیهقی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در ذیل آیه میبایله در تفسیر کبیر و معی الدین عربی در ص ۱۷۲ از مبحث ۳۷ کتاب بواقیت و جواهر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۰ ینا بیع المودة از مسند احمد و صحیح بیهقی و شرح المواقف و الطرقة المحمدية و نورالدین مالکی در ص ۱۷۱ فصول النہمة از بیهقی ومحمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السؤل و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۲۳ کفایة الطالب بمختصر کم وزیادی در الفاظ و عبارات روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من ارا ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواله (فی حکمته) والی ابراهیم فی خلقه (فی حلمه) والی موسی فی هیئته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ایطال (ع) (۱).

و میرسد علی همدانی شافعی در مودت هشتم از مودة القری این حدیث شریف را بازنهائی نقل مینماید و در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **فان فیہ تسعین خصلة من خصال الانبیاء جمعها الله فیہ ولم یجمعها فی احد غیره (۲).**

بیان شجعی شافعی
در اطراف حدیث تشبیه
کجی شافعی پس از نقل حدیث خود بعنوان قلت یانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی را بآدم

در علم او برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم وصف هر چیزی را هم چنانکه در سورة بقره فرماید **وعلّم آدم الاسماء کلها** (۳) و هم چنین نیست چیزی و نه

(۱) هر کسی میخواهد نظر کند آدرا در علمش (یعنی الوکیبت و کلیت علم آدم بهره مند گردد) بطلح علی توجه کند و هر کسی که میخواهد حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده) باحکم و حکمت او را بدینند و غلت و سلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را بدینند پس نظر کند بسوی علی بن ایطال علیه السلام.

(۲) پس بدینیک در علی علیه السلام نمود خصلت از خصال انبیاء میباید که خداوند در او جمع کرده نه در غیر او.

(۳) آیه ۲۹ سورة ۲ (بقره) خدای عالم همه اسمها را بآدم تعلیم داد.

حادثه و واقعه ای مگر آنکه در نزد علی میباید علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن - بواسطه همین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع بخلعت خلافت آمد که خداوند در آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) خبر میدهد که فرمود **اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَہٗ (۱)**.

پس هر انسان با ذوقی از این تشبیه آنحضرت علی را بعلم آدم - میفهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت گردید علی علیه السلام هم افضل و برتر از همه خلائق و واجد مقام خلافت بعد از خاتم الانبیاء علیه السلام میباشد.

و تشبیه نمودن علی را بنوح در حکمت آن کانه میخواهد برساند که علی علیه السلام بر کفار شدید و بر مؤمنین رؤف بوده هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده **وَالَّذِیْنَ مَعَهُ اشَدُّاءٌ عَلَی الْکَافِرِ وَرَحَمًا عَلَیْہِمُ (۲)** این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی علیه السلام نازل گردیده چنانچه قبلاً عرض نمودم.

و نوح نسبت بکفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر میدهد **وَقَالَ لُوحُ رَبِّ لَا تَقْرَأْ عَلَی الْاَرْضِ مِنَ الْکَافِرِیْنَ دِیَارًا (۳)**.

و تشبیه نمودن علی علیه السلام را بحلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبینوا وعلیه السلام را باین صفت وصف نموده که **اِنَّ اِبْرٰہِیْمَ لَآوٰہٗ حَلِیْمٌ (۴)**. این تشبیهات میرساند که علی علیه السلام متخلق باخلاق انبیاء و متصف بصفات اصفیاء بوده انتهى.

پس آقایان محترم اگر قدری منصفانه دقیق شوید می بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد مستفاد میشود که امیرالمؤمنین علیه السلام جامع جمیع صفات عالیّه ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء میباشد پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسله جلیله نبویه باشد.

- (۱) آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) من دروین خلیفه خواهم گشت.
(۲) آیه ۲۷ سوره ۷۱ (نوح) عرض کرد پروردگار! مگذار دروین الاکابران دیار بیا.
(۳) آیه ۱۱۵ سوره ۹ (توبه) بدرستیکه ابراهیم هر آنی برود بد بود.

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیت علی علیه السلام بر انبیاء عظام (باستثناء خاتم الانبیاء علیه السلام) زیرا وقتی با هر يك از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصه یکتا نبی مساوی باشد و فضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم میآید که افضل از همه انبیاء باشد.

چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل بعد از نقل حدیث تصریح باین معنی نموده و توضیحاً گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نموده است برای علی علیه السلام باین حدیث علمی شبیه علم آدم و تقوای شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هیتی شبیه هیئت موسی و عبادتی شبیه عبادت عیسی تا آنجا که گوید **وَتَمَلُّوْا هَذَہٗ الصِّفَاتِ الّٰی اَوْجَ الْعَلٰی حَیْثُ شَبَّہَا بِہٖ الْاَنْبِیَاءُ الْمُرْسَلِیْنَ مِنَ الصِّفَاتِ الْمَذْکُورَہٗ (۱)**. آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین و غیره که واجد تمام صفات حمید و اخلاق پسندیده انبیاء عظام باشد غیر از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حالتیکه این معنی مورد قبول و اعتراف رجال بزرگ از علمای خودتان میباشد.

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۰ ینایع الموده از مناقب خواریزمی از محمد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم از احمد بن حنبل (امام خاتمه اهل سنت که میگفت ماجاء لاحد من الصّحابۃ من الفضائل مثل ما لعلی بن ابیطالب (۲).

و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۲ کفایت الطالب مستنداً از محمد بن منصور طوسی باین طریق از امام احمد نقل نموده که گفت **ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ما جاء لعلی بن ابیطالب (۳)**.

- (۱) بلنہ میکند این اوصاف حمید علی علیه السلام را بدینجا درجه دخت و علوشان را بیا که بغیر تشبیه کرده است آنحضرت را بانبیاء مرسلین از حیث صفات.
(۲) نیامده است از برای احدی از اصحاب از فضایل مثل آنچه برای علی بن ابیطالب علیه السلام آمده است.
(۳) نیامده است از برای احدی از اصحاب رسول خدا آنچه برای علی بن ابیطالب آمده است.

قول بافضلیت امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص امام اجد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما مصدق این معنی را نموده اند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی درس ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید **الله علیه السلام کان اولی بالامر و احق لاعلی وجه النص بل علی وجه الافضلیة فانه افضل البشر بعد رسول الله و احق بالخلافة من جمیع المسلمين (۱)**.

شماره تفکات ذوالجلال پروردگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید ببینید آیا بی انصافی نیست که فقط روی عزت و تقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بودند مقدم دارند چنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان آیا غلام و فضلاء بمقدار فکر و فهم گذشتگان نمیخندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مغضول بتمام معنی را برمسند خلافت برقرار نمایند - و لا اقل در سقیفه آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خیر نمایند. تا بکلی متروک گردد؟!

حافظ - مایه انصاف می بایجانا بهالی که میفرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر دیگران را مقدم داشته و خلافت را برده اند واقعاً شما همه ما را بی فکر و نادان و تقلید بی پروا فرض کرده اید کدام دلیل بالاتر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند حتی مولانا علی کرم الله وجهه بدیهی است اجماع امت حجت است و اطاعت

مخالفین گویند

لعمرك باجماع حق است ؟

لا یتجمع امتی علی الخفاء - لا یتجمع امتی

علی الضلالة (۲) پس ما کور کورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته و وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعاً صحه بر خلافت ابی بکر گذاردند و ما

(۱) علی علیه السلام اولی و احق بامر و ولایت بود از جهت افضلیت نه از جهت نس زیرا که او افضل تمام بشر بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احق بتمام خلافت از تمام مسلمانان.

(۲) امت من اجتماع بر غلطه و ضلالت و گمراهی نمینانند.

در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمه عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم.

داعی - اصلاً بفرمائید دلیل بر حقانیت خلافت بعد از رسول اکرم چیست - یعنی خلافت بجه دلیل ثابت میگردد -

حافظ - بدیهی است بزرگتر دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجماع تمام امت میباشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بر زمین تسلیم فرود میآورد کبر سن و شیوخیت است که حق تقدم را به ابی بکر و عمر داده و علی کرم الله وجهه با تمام فضل و کمال و نزدیکی بر رسول الله صلی الله علیه و آله که مورد قبول تمام امت است بواسطه صغر سن و جوانی عقب ماند و انصافاً حق نبود جوان نورسی تقدم بر کبار از صحابه پیدا نماید - و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه نقص نمیدانیم چون که افضلیت آنجناب عندالعموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی الله عنه نقل نموده که فرمود: **لا یتجمع النبوة و الملك فی اهل بیت واحد** ^(۱) علی کرم الله وجهه را از مقام خلافت ساقط نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمیشد واجد مقام خلافت گردد.

داعی - خیلی اسباب تحجیر و تعجب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شما درمان دانشمند فهمیده شنیده میشود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته اند که چشم بسته بدون تفکر حق را پشت سر انداخته و تقوّه بدلائلی میکنند که **یضحک** به **الکلی** میباشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید میدانید که این قبیل دلائل بوج و تشبیهات و تشبیهات است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضر نمیشود ساعتی لباس تعصب و تسنن را از خود دور و در دلائل علماء بزرگ شیعه مقابل دلائل بی بر ویا منصفانه تعمق و تدقیق نمایند.

(۱) نبوت و سلطنت در یک خانواده هیچ ندارد.

نه عوام شما بی خبر از دلائل اند بلکه هر کجا با علماء شما صحبت نمود آنها را می خیر از دلائل امامیه و غرق در تعصب دیدم این نیست مگر از جهت آنکه کتابهای معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه های شما برای مطالعه دیده نمی شود بلکه یکدیگر را منع میکنند از مطالعه آن کتب بعنوان کتب ضلال ۱۴.

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنتی خانه در بازار کتاب فروشها نام هر يك از کتب معتبره علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی شناسیم بلکه کتب عالیه ای را که علماء اهل تسنن در اثبات مقام ولایت و تعریف عترت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمعرض فروش نمی گذارند - و اگر هم گاهی تصادفاً بکتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون بانظر کینه و عداوت مطالعه مینمائید قسمی غضبانی و متأثر میشوید که نمیخواهید بهاشمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل بدست آید - ولی برعکس از طرف ما جامعه شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره و تفاسیری که قلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منزل و کتابخانه های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می باشد.

اینک داعی نظر بوظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر ده تصور ننمایند واقفاً دلائل شما متقن و غیر قابل رد است باقتضای وقت مجلس مختصر آجواب عرض نمایم.

اولاً فرمودید اجماع امت حجت و دلیل محکم است
دلائل برده اجماع

باستناد حدیثی که شاهد آوردید.

البته شما خود بهتر میدانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افاده عموم میکند پس معنای حدیث (بر فرض صحت آن) چنین میشود که تمام امت من اجتماع بر خطاه و کمراهی نمیکند.

یعنی هر گاه کافه امت پیغمبر اتفاق بر امری نمودند آن امر خطاه نمیشود. ما هم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی منتج نتیجه خواهد بود.

زیرا که خداوند از خواص این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق میباشند یعنی حجت و نمایندۀ خدا حتماً در میان آنها می باشد - و قطعاً در موقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجت خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطاه و ضلالت پیمایند. اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (بر فرض صحت) ابدأً دلالت ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و بامت واگذار نموده باشد.

و اگر قول و عقیده جناب عالی صحیح باشد که آنحضرت صاحب دین کامل و اکمل **باینان لا تجتمع امتی علی الخطاء و باعلی الضلالة** حق تعیین خلافت را از خود ساقط و بامت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابدأً ندارد) قطعاً این حق عموم امت است - یعنی مسلمین عموماً چون در امر خلافت ذی نفع اند لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند یعنی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند يك فرد کاملی را برای اجماع عموم امت بخلافت برقرار نمایند.

اینک از شما سؤال مینمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله درس پوشیده کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ای بکر برخاست چنین اجماعیکه تمام مسلمین متفقاً رأی داده باشند واقع شده یا خیر.

حافظ - بیان غریبی فرمودید در مدت دو سال و اندی که ای بکر رضی الله عنه بمسند خلافت برقرار گردید عموم مسلمین در تحت تبعیت و اقتیاد فرمان برداری از ایشان نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقیقت است.

داعی - واقعا در جواب مغلطه فرمودید سؤال مخلص راجع به تمام دوره خلافت ایی بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه ^(۱) بنی ساعده در وقت رأی دادن به خلافت ایی بکر اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند با قاطع چند نفری که تشکیل دسته کوچکی را میدادند در آن سر پوشیده کوچک رأی دادند و بیعت کردند.

حافظ - بدیهی است آن عده قلیل کبار از صحابه بودند ولی بهرور اجماع واقع شد.

داعی - بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید شمارا بخدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود باینکه صراط مستقیم و راه راست را بروی امت باز نماید این حق بزرگ را از کردن خود ساقط و بامت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها بادیگری بیعت نماید چند نفر دیگر از رفقا هم بیعت نمایند (و قبیله اوس روی عدالتی که با قبیله خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبدا آنها جلو یفتند و سعد بن عبادہ امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم بهرور از ترس و باطمع تسلیم کردند و حکومتی برقرار کرد که امشب جناب عالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارد؟! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قراء از امت مرحومه نبودند حق نظر و رأی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر رسیدهای در کار نبود و سیاست بازی و قرار دادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر با عظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و کمراهی در او راه نداشته باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقیه جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعمال عمومی مینمایند و برای عموم ملت احترام میگذارند. رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد.

(۱) سقیفه سر پوشیده ای بود از قبیله بنی ساعده انصاری که در مواقع مهم محل شور و اجماع آنها بود.

اگر بتاريخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی اساس و تعیین رئیس که بدست چند نفر بر گذار شود نمی بینید بلکه جهان داران متمدن و دانشمندان با فکر باین عمل خندان اند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دسته کوچکی را در يك سر پوشیده کوچک اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سید و سی و پنج سال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پروا تعصبا یا فشاری و ایستادگی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حقانیت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دسته کوچک چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات يك ملت و امت را بدست يك نفر دادند حق و بایستی حتماً مورد تبعیت قرار گیرد؟!.

حافظ - چرا بی لطفی میکنید مراد از اجماع اجماع عقلاء و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی - اینکه فرمودید مراد از اجماع - اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکم و تبدیلی و منطق است زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندارید بفرمائید از کجای این حدیث که محل آنکه شما امت عقلاء و کبار صحابه بیرون می آید شما حدیث را بنحیال خود معنی میکنید - که عقلاء و دانشمندان با نظر عجیب بآن مینگرند -.

و حال آنکه عرض کردم بیه نسبت در امتی عمومیت را میرساند نه خصوصیت هغه قلیلی از صحابه را ولو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تسلیم بفرموده شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عده ای بودند که در سر پوشیده کوچک سقیفه به پیشوائی ایی بکر و عمر را بوعبیده کور کن (جرّاح) رأی دادند و بیعت نمودند؟!.

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟! آیا تمام عقلاء قوم و کبار از صحابه حین وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه آنهم در سر پوشیده کوچک سقیفه جمع بودند و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب شما باشد!.

حافظ - چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هائی بکار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود لذا ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقتی شنیدند عده ای از انصار در آنجا جمع اند با عجله خود را رسانیدند صحبتگاهی نمودند عمر که مردی سیاست مدار بود صلاح امت را چنان دید با ابی بکر بیعت نماید عده ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند - ولی جمعی از انصار و قبیله خزرج پیروی از سعد بن عبادہ نموده بیعت ننموده از سقیفه خارج شدند این بود جهت عجله در اینکار -

داعی - پس خودتان تصدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشد ابی بکر روی حسن سیاست بعمر و ابوعبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را برگرداندند و گفتند تو اولی و الیق هستی - روی سیاست فوری بیعت نمودند چند نفر حاضر هم که عده ای از قبیله اوس بودند روی سابقه عداوتی که با خزرجیه داشتند برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عبادہ امیر نکرده بیعت نمودند تا بعد ها به مرور توسعه پیدا نمود - و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود میبایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسئله اجماع صورت حقیقت پیدا کند.

حافظ - عرض کردم بواسطه آنکه دسیسه هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند - و هر یک میخواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند - بدیهی است کوچکترین غفلت بنفع انصار تمام میشد و دست مهاجرین از کار کوتاه نمیکرد - بهین جهت تا چار بودند تمعیل در عمل نمایند.

داعی - ما هم غرض عین نموده بگفته شما تسلیم میشویم و از فرموده خودتان امتنان مند می کنیم و بنا بر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در ص ۴۵۷ جلد دوم تاریخ خود درمیکران نوشته اند مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع شدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج میخواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.

ابی بکر و عمر خود را بمجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف بنفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعاً برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خبر میدادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه فرموده شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت میگشت ما هم با شما هم صدا شده و میگوئیم

گفتگوی اسامه با بازیرگر ها

بمکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رس نداشتند آنها با اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رس نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان امیر لشکر اردو اسامه بن زید بود که رسول اکرم او را امیر بر اهل اردو قرار داد که از جمله آنها ابی بکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند - که وقتی شنید دسیسه ای بکار رفته و بدست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با یک نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورخین نوشته اند فریاد زد این چه غوغائی است بر پا نموده اید با اجازه کی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید.

عمر حبه استمالت پیش آمد گفت اسامه کار تمام شده بیعت واقع گردیده شق عصا منها تو هم بیعت بنما اسامه متعجب شد گفت پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نکردیم چگونه امیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما با مارت و ریاست بر گردیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد تا آخر محاجه که نمیخواهم زیاد طول کلام بدهم غرض شاهد حال بود.

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت میگشت آقایان از سقیفه و مسجد تا خانه پیغمبر هم مسافت بسیار بود چراغی صلی الله علیه و آله را که با اتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عم اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عزت و

مورد توصیه رسول الله ﷺ و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند؟!.

حافظ - کمان می کنم اوضاع قسمی خطر ناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی - بی لطفی میفرماید فرصت داشتند ولی عمداً نخواستند علی رضی الله عنه و بنی هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ - دلیل شما بر تعدد عمل آنها چه بوده.

داعی - بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تادر خانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی رضی الله عنه و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه با خبر نشوند.

حافظ - قطعاً این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی - باز بی لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نمایند به ص ۴۵۶ جلد دوم تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که مینویسد عمر آمد بدرخانه پیغمبر داخل شد پیغام داد با بی بکر زود بیا کار لازم دارم ای بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمی پیش آمده وجود تو لازم است.

ای بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه باو خبر داد و گفت لازم است بغوریت با آنجا بروم. دو نفری رفتند در راه ابو عبیده (کور کن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد آنکه شما باشد؟ شما را بخدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار دادی در کار نبوده عمر تا در خانه پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را بشنود تمام بنی هاشم و کبار صحابه برسانند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ای بکر عقل کل منحصر بفرد در امت پیغمبر بود؟! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!! چشم باز و گوش باز و این عی حیترم از چشم بندی خدا.

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند بدست سه

نفر (ای بکر و عمر و ابو عبیده (قبر کن) جراح) برقرار شد؟.

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دسته بیشتر در شهری و لو پای تخت مملکت جمع شدند بر فرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بر وجود فردی ریاست و سلطنت و یا خلافت بر سایر عقلاء و علماء و دانشمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت از آنها بنمایند؟!.

یارای یک رشته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند بر سایر عقلاء مطاع باشد آیا خفه کردن افکار یک ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دسته ای جایز است؟!.

آقایان انصاف دهید اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی از قوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست آنها را رافضی و مشرک و نجس بخوانند قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمتی درباره آنها فرو گذار نمایند.

شما میفرمایید پیغمبر امر خلافت را بامت (یا بقرول شما بقلای امت) واکذار نمود شما را بخدا انصاف دهید امت و عقلاء امت فقط سه نفر بودند (ای بکر و عمر و ابو عبیده (قبر کن) جراح) که با یکدیگر تعارف نموده دو نفر که تسلیم یک نفر گردیدند بر عامه مسلمانان واجب است راه آنها را پیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت و صحابه بودند چرا با همه اصحاب شور نمودند آنها کافر و مردود و مہدور الدّم کردند؟.

واقع نشدن اجماع
آقایان اگر قدری فکر کنید و جامه تعصب را بر کنید و با اتفاق فریقین در اطراف اجماع فکر کنید بخوبی میدانید مابین اقلیت و اکثریت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شوری برای امر مهمی منعقد کرده عده کمی رأی بدهند میگویند اقلیت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند میگویند رأی اکثریت بود و اگر همگی بالاتفاق در یک جلسه رأی دادند میگویند اجماع واقع شد یعنی حتی یک نفر هم مخالف نبود.

شمارا بخدا قسم درسیقه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی بخلافت ای بکر رأی دادند اگر حق رأی را مطابق خواسته شما جبراً از تمام امت سلب نمائیم و باشما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مرکز اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت مینمورد.

شمارا بذات پروردگار قسم میدهم آیا اجماعی که تمام عقلاء مدینه و کبار از صحابه متفقاً رأی بخلافت ای بکر داده باشند واقع شد آیا همان جماعت کمی هم که درسیقه حاضر بودند همگی رأی دادند قطعاً جواب منفی است چنانچه صاحب موافق خود معترف است در خلافت ای بکر اجماعی واقع نشده حتی در خود مدینه و از اهل حل و عقد زیرا که سعد بن عبادہ انصاری و اولاد او و خواص از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علی بن ابیطالب علیه السلام تاشش ماه مخالفت نمود زیر بار نرفتند.

واقعاً از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه بتاریخ میکنیم می بینیم که در خود مدینه منوره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ای بکر متحداً رأی داده باشند واقع نگردید.

غالب روایات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبری و بخاری و مسلم و غیر آنها بمبارات مختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عزت و اهل بیت رسول الله و هدیل القرآن بودند و نظر ورای آنها اهمیت داشت) و بنی امیه بلکه عموم اصحاب با تشنه افتاده و درسیقه موقع رأی دادن بخلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملاً مورد اعتراض قرار دادند.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد انتقاد قرار دادند عده ای از رجال و بزرگان آنها بمنجد و فتوای ای بکر احتجاجاتی نمودند

مانند: سلمان فارسی - ابوذر غفاری - مقداد بن اسود کندی - عمار یاسر - بریده الاسلمی - خالد بن سعید بن العاص اءوی - (از مهاجرین) - ابو الهیثم بن التیهان - خذیمه بن ثابت ذوالشهادتین (که رسول اکرم او را ذوالشهادتین لقب داد) - ابو ایوب انصاری - ابی بن کعب - سهل بن حنیف - عثمان بن حنیف (از انصار) - و هریک از آنها در میان مسجد حبشه شافیه و بر این کافیه اقامه نمودند که این مجلس مختص باضیق وقت اجازه مذاکرات آنها را نمیدهد.

قطر برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبان تماماً للحدیث بدین مختص بیان کفایت نمودیم که بدانید دلیل اجماع بکلی باطل و بی اساس است که در خود مدینه هم اجماع واقع نشد حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است فهرستی از بعضی اسامی مخالفین خلافت را از کتب معتبره خودتان بعرض میرسانم.

این حجر عسقلانی و بلانزی در تاریخ و تخریج و تفسیر دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ای بکر شام در روضه الصفا و ابن عبدالبر در استیعاب و دیگران گویند که سعد بن عبادہ و طایفه خزرج و طایفه از قریش با ای بکر بیعت ننمودند و هیجده نفر از کبار صحابه نیز با ای بکر بیعت ننمودند و راضی شدند و آنها شیعه علی بن ابیطالب بودند !!

اسامی آن هیجده نفر از این قرار بود: ۱- سلمان فارسی ۲- ابوذر غفاری ۳- مقداد بن اسود کندی ۴- عمار یاسر ۵- خالد بن سعید بن العاص ۶- بریده الاسلمی ۷- ابی بن کعب ۸- خذیمه بن ثابت ذوالشهادتین ۹- ابو الهیثم بن التیهان ۱۰- سهل بن حنیف ۱۱- عثمان بن حنیف ذوالشهادتین ۱۲- ابو ایوب انصاری ۱۳- جابر بن عبدالله الانصاری ۱۴- خذیمه بن الیمان ۱۵- سعد بن عبادہ ۱۶- قیس بن سعد ۱۷- عبدالله بن عباس ۱۸- زید بن ارقم و بقوی در تاریخ خود میگردند قد تخلف عن بیعة ای بکر قوم من المهاجرین و الانصار و ما لوا مع علی بن ابیطالب - منهم العباس بن عبدالمطلب - و الفضل بن العباس - و الزبیر بن العوام بن العاص - و خالد بن سعید - و المقداد بن عمر - و سلمان الفارسی - و ابوذر الغفاری - و عمار بن یاسر - و البراء بن عازب - و ابی بن کعب یعنی قومی از مهاجر و انصار تخلف و دوری نمودند از بیعت ای بکر و ما یل

شدند با علی بن ابیطالب علیه السلام از جمله آنها بودند عباس بن عبدالمطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است.

آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصحاب و غالباً محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبودند. آیا علی علیه السلام و عباس علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و بزرگان بنی هاشم از عقلاء قوم نبودند؟!

شمارا بخدا انصاف دهید چگونه اجاعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت بخود گرفته؟ فقط ای بکر را تنها عمرانه از میان آن جمع بیرون ببردند. و دیگران از کبار صحابه را خبر نماندند و رأی آنها را نگیرند آیا معنی اجماع میدهد یا دسیسه سیاسی در کار بوده.

پس علاوه بر اینکه اجاع تمامت در بدو امر برای تعیین خلافت منتقد نگردید اجاع تمام اهل مدینه هم نبوده بلکه بخروج سعد بن عباد و همراهانش اجاع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه نخستین کودتائی بود که عالم اسلامیت بتاریخ بشر امانت سپرد؟!

در حدیث ثقلین و سفینه
از همه اینها گذشته بنی هاشم و عترت و اهل بیت
بیغیر هم که اجاع ایشان حتماً حجة بوده است
با اعتبار حدیث مسلم بن الفریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان
لصنعتکم بهما لعلکم نجوهم (و فی نسخه) لی تضلوا بعدها بآباء (۱) حاضر در سقیفه نبوده
و موافقت با خلافت نمی کردند (یعنی آنها را خبر نگردند که با تباعا حاضر شوند تا
حقیقت اجاع حاصل شود؟)**

و نیز در حدیث مشهور دیگر که معروف بحدیث سفینه است و در لیالی ماضیه با اسناد
آن ذکر نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: **هلل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من توسل**

(۱) من دو چیز بزرگتر از میان شما میگذارم که اگر باین دو چنگ زده و متسلک نشدید
هرگز گمراه نگردید و نجات نیابید و این دو یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگری عترت و اهل بیت
علیه السلام (مراجعه شود به ص ۲۶۹ و ۲۷۵ هج کتاب).

بهم نچی ومن تخلف عنهم هلك (۱) میرساند که همان قسمی که در طوفان و بلایای
وارده نجات امت نوح بتوسل سفینه بوده امت من هم در حوادث و گرفتاریها بایستی
متوسل و متمسک باهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند هر کس از آنها تخلف و روی
گردان شود هلاک خواهد شد.

و نیز این حجر در ص ۹۰ صواعق ذیل آیه چهارم از این سعد دو حدیث نقل
میکند در لزوم توجه باهل بیت رسالت و عترت طاهره یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
**انا و اهل بیتی شجرة فی الجنة و أغصانها فی الدنیا فمن شاء أن یتخذ الی
ربه سبیلا فلیتمسک بها (۲).**

حدیث دوم آنکه فرمود **فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن
هذا الدین تحریف الضالین و انحلال الثبطلین و تأویل الجاهلین ألا و ان
ألتکم وقد کم الی الله عز وجل فانظروا من توفدون (۳).**

خلاصه این قبیل احادیث که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده اینست که
میرساند بامت اگر از اهل بیت من دوری نمودید دشمنان پر شما غالب و گمراهان
مینمایند بدعتها و رأی و قیاسها بیان میآید باز نجات شما بوسیله اهل بیت من خواهد
بود آنها را از خود دور و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد.

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده
جزء متخللین در بیعت بودند پس این چگونه اجماعی بوده که صحابه کبار و عقلاء قوم
و عترت و اهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند؟!

(۱) مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است کسی که توسل بآنها جهت نجات نیابد و کسیکه
تخلف و دوری از آنها بشاید هلاک خواهد شد. (مراجعه شود به ص ۲۶۶ همین کتاب).
(۲) من و اهل بیت من دروغی هستیم در پشت که شایعای آن در دنیا نیست پس کسی که خواهد
دوامی بسوی خدا پیدا کند باید تسلک بجوید بآنها.

(۳) در هر دوره برای امت من اصولی هستند از اهل بیت من که ذایل و دور میکنند از این دین
تحریف گمراهان و انحلال مبدعین (یعنی ادعای مدعیان باطل) و تأویل جاهلین را بدایید پیوسته
امامان شما پیشوایان شما هستند که وارد کننده هستند شما را بسوی خدای تعالی پس نظر
کنید چه کسی را پیشوا کنید.

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا نمود چنانچه ابن عبدال قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در استیعاب و ابن حجر در اصابه و دیگران گویند سعد بن عبادہ انصاری که مدعی مقام خلافت بود بایمی بکر و عمر ابداً بیعت نکرد و آنها هم متعرض او نشدند چون صاحب قبیلہ بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد بشام رفت بروایت روضۃ الصفا بتحریک یکی از عظاما و بزرگان (که عند العقلاہ معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانہ تیری بر او زدند و کشته شد و نسبش را باجنہ دادند (ولی بروایت مورخین - زیندہ تبر خالدين وليد بود که بعد از کشتن مالک بن نویره و تصرف عیال او در اول خلافت ایمی بکر - مغضوب غضب خلیفہ ثانی عمر بود تا در دورہ خلافت او خواست خود را نزد خلیفہ پاک کند چنانکه کرد؟ لذا شبانہ بابتیر او را زد معروف شد اجنہ او را کشتند).

شمارا بخدا آفایان عادت و تمسب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونه اجماعی بوده که علی بن ایطالاب رضی اللہ عنہ و عباس عم اکرم رسول الله و ابن عباس و تمام بنی هاشم - عترت و اهل بیت پیغمبر - و بنی امیہ و انصار در او داخل نبودند. **حافظ** - چون احتمال فساد میرفت و تمام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب بهمین عده حاضر در سقیفہ اکثفا نموده بیعت نمودند بعدها امت تسلیم شدند.

داعی - بر رجال و بزرگان صحابه و غلای قوم خارج از مدینه دست نداشتند شمارا بخدا انصاف دهید اگر دسیسہ ای در کار نبوده چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر کردند آیا نظر و رأی عباس (شیخ القبیلہ) عم اکرم رسول الله و علی بن ایطالاب داماد آن حضرت و بنی هاشم و کبار صحابه حاضر در مدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و ابو عبیدہ چراغ کفایت از حال عموم می نمود فاعتبروا یا اولی الابصار !!!

پس دلیل اجماع شما عموماً و خصوصاً که عقلا و کبار از صحابه از مهاجر و

انصار در او شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند بکلی عاطل و باطل و از درجه اعتبار عند العقلاہ ساقط است.

چون اجماع عرض کردم آنرا گویند که احدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شما باقر اعلماء و مورخین خودتان عموماً و بتصدیق خودتان جماعت عقلا و علما عموماً شرکت در رأی دادن ننمودند.

چنانچه امام فخر رازی در نہایت الاصول صریحاً گوید در خلافت ایمی بکر و عمر ابداً اجماع واقع نشد تا بعد از کشته شدن سعد بن عبادہ آنکله اجماع منعقد شد. نمیدانم چگونه شما چنین اجماع معدومی را دلیل بر حقیقت گرفتید پس جواب دلیل اولتان با همین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شد.

رد بر قول باینکه چون و اما دلیل دوم شما که فرمودید چون ایمی بکر اُسُن از ابوبکر سنا اکبر بود **امیر المومنین** رضی اللہ عنہ بود لذا حق تقدم برای او بود در امر بخلافت برقرار شد خلافت بسیار مردود و از دلیل اول بوج تر و مضحک تر وی معنی تر است.

برای آنکه اگر من شرط در خلافت بود اکبر از ابوبکر و عمر بسیار بودند و مستحقاً ابو جحافه پدر ابوبکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت چرا او را خلیفہ قرار ندادند.

حافظ - کیر سن ایمی بکر توأم بالیاق بود چون شیخی جهان دیده و محبوب رسول الله وقتی در قریه ناریس را داشت جوان ناریس را دار نمی نمایند.

داعی - اگر امر چنین باشد که شما میگوئید که با وجود پیر مرد آزموده جوانی را بکر آنهم کار خدا داده نباید کماست این اعتراض اول بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میرود که در غزوه تبوک وقتی رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم عازم حرکت شد منافقین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آنحضرت در مدینه اغلای برپا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که بجای آنحضرت در مدینه بماند و با

قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات مناقضین را خنثی نماید.

تمنّا میکنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را در مدینه بخلافت و جانشینی خود برقرار نمود.

حافظ - مسلم است که علی کرم الله وجهه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد داعی - مکر ابوبکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که رسول اکرم ﷺ امیر المؤمنین را جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد و صریحاً فرمود افت خلیفتی فی اهل بیته و دار هجرتی (۱)

پس آقایان در اقامه دلائل قدری فکر ننمائید که موقع جواب بلا جواب ننماید پس هدف و مقصد آنحضرت از اینکه علی را در عین شباب و جوانی با حضور شیوخ و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران بخلافت برقرار نمود تهیه جواب عملی برای امشب شما بود که نگویید باید شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گذاشت. عمل رسول اکرم ﷺ بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری و جوانی مداخلت ندارد.

اگر با وجود پیران سالخورده جوان نورس را نباید بکار گذاشت پس چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره بقره براهل مکه که قطعاً در چنین مواردی وجود پیر مرد سالخورده با تدبیر و جهان دمی لازم بود که با حسن سیاست اداره و وظیفه نماید.

رسول اکرم ﷺ ابی بکر پیر مرد را از وسط راه بر گردانید و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد بمنزله آنکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بنماید مگر خودت یا یک نفر مثل خودت.

و همچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین ﷺ را مأمور هدایت اهل یمن نمود.

از این قبیل موارد بسیار است که آن حضرت با وجود شیوخ قوم مانند ابی بکر و عمر و دیگران علی جوان را انتخاب نموده و کارهای بزرگ را با او و کذا می نمود.

(۱) توحیفه من هستی در اهل بیت من و در مدینه که خانه و محل هجرت من است.

پس معلوم شد که این شرط سالخورده گی شما بوج اندر بوج و بی مغز و معنی میباشد و از شرائط نبوت و ولایت و خلافت ابداً کبر سن نمیشد.

بلکه شرط اصلی خلافت مانند نبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و قبول هر مرد کار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیّه شد خواه پیر و یا جوان خداوند او را بمقام خلافت برگزید و بوسیله نبی و رسول مکرم بمردم معرفی فرماید و بمردم است که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر بنمایند.

دلیل بزرگ دیگری که بیاد آمد و میتوان آنرا بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت آنها دانست مخالفت شخص امیر المؤمنین و فارق بین حق و باطل علی بن ابیطالب ﷺ میباشد از آن اجماع ساختگی.

چه آنکه وجود علی ﷺ بنا بفرموده رسول **علی فارق بین حق و باطل است** اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده اند.

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۶ ینایع الموده از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله شافعی حدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دینی و میرسد علی همدانی شافعی در مودت ششم از موده القری و حافظ در امالی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۴ کفایت الطالب سه خبر مستند از ابن عباس و ابی لیلی غفاری و ابی ذر غفاری همگی بمختصر تفاوت و کم و زیادی در الفاظ عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود:

ستكون من بعدی فتنة فاذا كان ذلك فالزموا علي بن ابي طالب انه اول من يراني و اول من يصادقني يوم القيمة و هو معي في السماء العليا وهو الفاروق بين الحق والباطل (۱).

(۱) زود است بعد از من فتنه ای برپا شود پس اگر چنین شد شما ملزم هستید با علی بن ابیطالب باشید چون او ست اول کسی که مرا ببیند و بامن مصافحه بنماید در روز قیامت و او بامن است در مرتبه بلند و علیا و او ست جداکننده بین حق و باطل.

پس علی القاعده بعد از وفات رسول خدا ﷺ در چنین پیش آمد و فتنه بزرگ که مهاجر و انصار بهم افتادند و هر يك میخواستند خلیفه از آنها باشد (باصطلاح ومثل معروف از آب گل ماهی بگیرند) بحکم و دستور آنحضرت بایستی امت علی را بیاوردند و دست بدامن او کردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا بر فرموده آنحضرت هر طرفی که علی رضی الله عنه بوده حق و در مقابلش باطل.

حافظ - این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و بجز واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد.

داعی - خیلی تعجب است که زود فراموش میفرمائید یا عمداً سهو مینمائید جواب خبر واحد را در شبهای اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حقیقه خبر واحد را قبول دارند و شمال ازین جهت نمیتواند این خبر را بعنوان خبر واحد مردود دارند. بعلاوه همین يك خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شما بمبارات مختلفه اثبات اصرام مینماید که ما بیعض از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم منتها برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود فقط سلسله روات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام آن احادیث مستند صرف نظر نموده اینک هم باز برای تأیید عرایض نا آنجا نیکه وقت و حافظه ام اجازه میدهد بیعض دیگر اشاره میکنم.

از جمله خبری است که محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و طبری در کبیر و بیهقی در سنن و نورالدین مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و طبرانی در اوسط و محب الدین در ریاض و حموی در فرائد و مسوطی در درالمنثور از ابن عباس و سلمان و ابی یزید و حذیفه نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ بدست مبارک اشاره نمود بسوی علی بن ابی طالب و فرمود ان هذا اَوَّل من آمن بی و اَوَّل من یرافقنی یوم القيمة و هذا الصديق الاکبر و هذا فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل (۱).

(۱) بدینستیکه این (علی) اول کسی است که بین ایشان آورده و اول کسیست که روز قیامت با من مصافحه مینماید و این علی صدیق اکبر و راست گوی بزرگ و فاروق این امت است که جدا میبازد بین حق و باطل.

و محمد بن یوسف کنجی در باب ۴۴ کفایت الطالب همین حدیث را نقل نموده باضافه این کلمات و هو یعسوب المؤمنین و هو بای الذی اَوَّل من و هو خلیفتی من بعدی (۱).

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و خطیب بغداد در ص ۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمرانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السیاسة و زمخشری در ربیع الارباب و حموی در باب ۳۷ فرائد و طبرانی در اوسط و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیر و کنجی شافعی در کفایت الطالب و امام احمد در مسند و دیگران از علماء شما نقل نموده اند. که رسول اکرم ﷺ فرمود علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار (۲). و نیز در همان کتابها بعلاوه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده از حموی نقل نموده اند که آنحضرت فرمود علی مع الحق و الحق مع علی یعیل مع الحق کیف مال (۳).

و حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در ص ۶۳ جلد اول حلیه الاولیاء باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا معشر الانصار ألا اذکم علی ما ان تمسکم به لی ترضوا بعده ابداء قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فاحبوه حبی و اکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من الله عزوجل (۴).

(۱) و اوست پادشاه مؤمنین و اوست باب من که میآیند از او اوست خلیفه من بعد از من - کتاب کنجی شافعی گوید این حدیث را محدث شام درجه چهارم و پنجم و بعد از سید حدیث دو فضائل علی در کتاب خود آورده است.

(۲) علی با حق و حق با علی می گردد هیچگاه علی از حق و حق از علی جدا نخواهد بود. (۳) علی با حق و حق با علی است و علی بطرف حق مایل است هرگونه میل کند. (۴) ای جماعت انصار آیا دولات نکتتم شادرا بپسبکه اگر بآن چنگ زدید و تسک جوید هرگز به از او گمراه نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود آنکس که بآن چنگ زده و تسک جوید تا گمراه نشوید این علی میباشد پس او را دوست بدارید بدینوسیله من و اکرام شما را او را بکرامت من و آنچه من بشاکتتم جبرئیل اوجاب پرو کردار مرا چنین امر نمود.

این احادیث نبویه با اختلاف الفاظ و تعدد روایات و حفاظ آن اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی میآید که برای مدلول خاصی بیان گردیده ولیکن در نظر اهل علم تعبیر بتواتر معنوی میشود که از مضامین تمامی آنها مستفاد میگردد که دلائل خاصی ایست که برای مدلول عام آمده که با تشریک یکدیگر آن مدلول عام باثبات میرسد.

و مراد از آن مدلول عام غایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نسبت بمقام ولایت که استثناء ثابت میکنند تمایل آن حضرت را بعلی علیه السلام نه بدیگری: و نیز میسراند که فقط علی مورد شفقت و مهربانی آنحضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهایی کمک طلبیده چه آنکه علی علیه السلام متعصب در کمک دادن بوده و بهمین جهت امت را هم امر میکند که بعد از من رجوع بعلی کنید و تمسک باو جوئید که پیوسته با حق توام و فارق بین حق و باطل است با مطالعه در این قبیل اخبار انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السلام با اُبی بکر و کنار رفتن از اجماع (خیالی شما) و بیعت نکردن با اُبی بکر دلیل بر حقانیت اُبی بکر میباشد یا پطنان خلافت او.

اگر خلافت اُبی بکر حق بود پس چرا علی علیه السلام که مجسمه حق و حقیقت بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرمود همیشه با حق و حق با او میگردد بیعت نمود بلکه مخالفت هم نمود.

واقعا جای بسی تأسف و تعجب است عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعاً هر عاقل دقیقی را بوضع آن روز بد بین مینماید که اگر دسیسه ای در کار نبود چرا تأمل ننمودند (ولو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابیطالب فارق بین حق و باطل بفرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و کبار از صحابه و بنی هاشم و بالخصوص عباس عم اکرم آنحضرت همگی حاضر شوند و نظر و رأی خود را در امر خلافت و نظیفه عمومی بدهند.

حافظ - بدیهی است دسیسه ای در کار نبوده بلکه چون اوضاع را در خطر دیدند تمجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند.

۱۵ عی - یعنی میخواهید بفراوانید ابو عبیده (قبر کن سابق مکه) جراح و یار بکران

از عباس عم بزرگوار پیغمبر و علی بن ابیطالب که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم دلسوزتر بودند و اگر آن مقداری که آنجا حرف زدند تأمل می نمودند و یا اُبی بکر و عمر حرف میزدند و مجلس را سرگرم می نمودند و ابو عبیده یا دیگری را فوری می فرستادند عباس و علی را خبر می دادند و اعلام خطری نمودند که فوریت یابند آیا اگر ساعتی سببر می نمودند تا آن بزرگواران یابند اسلام از میان میرفت و فتنه ای برپا می شد که جلو آنرا نمیتوانستند گرفت !!!

انصاف دهید که قطعاً اگر قدری صبر میکردند لااقل بنی هاشم و کبار از صحابه باعباس و علی را خبر میکردند که در سقیفه حاضر شوند بر تقویت آن سه نفر اگر حق میگفتند افزوده میشد و اختلاف کلمه در اسلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سیصد سی و پنج سال (تاریخ زمان مذاکره) ما و شما برادران مسلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم بلکه تمام قوا را بهم داده و با دشمنان اصلی بیچنگ برمیخاستیم.

پس تصدیق کنید هر چه بر سر اسلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تمجیل که آن سه نفر بکار بردند و مقاصد پنهانی خود را آشکار نمودند.

نواب - قبله صاحب پس سبب چه بود که آنهمه عجله بکار بردند که بفرموده شما حاضرین مسجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند.

داعی - قطع بدانید علت تمجیل در عمل آن بود که میدانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمانها حاضر شوند یا لااقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم و غیره همگی حاضر شوند و شرکت درشور نمایند حتماً در میان اشخاصی که اهم برده میشد نام علی علیه السلام هم بمیان میآمد و اگر نام علی یا عباس در آن مجمع برده میشد طرفداران حق و حقیقت با دلائل و اضعه ای که در دست بود گلاهِ آنها را پشت معرکه سیاست میانداختند لذا عجله نمودند که تا بنی هاشم و کبار صحابه بفصل و کفن و دفن پیغمبر مشغول اند کار خود را بنمایند و اُبی بکر را بآن وضع دو نفری بخلاف بر قرار نمایند چنانچه کردند تا امشب آقایان ناشی را اجماع مسلمین بگذرانند.

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند که عمری گفت خلافت اُمی بکر با عجله و فوریت بفته اُنجام و صورت گرفت خداوند امر او را بشیر فرماید.

واما دلیل دیگر شما استناد اَبول خلیفه عمر که گفته

ود بر قول عمر که گفت
نبوت و سلطنت در یکجا
جمع نگردد

نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نمیشود نیز
مردود است بنص صریح آیه ۵۷ سورة ۴ (نساء) که
میفرماید **مِیَصْدُونَ النَّاسَ عَلٰی مَا لَیْهِمْ**

اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ لَقَدْ اٰتٰنَا اِلٰهَ اِبْرٰهیمَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ اٰتٰنَاھُمْ مَلٰئِکَۃً عَظِیْمَۃً (۱).

پس بحکم این آیه شریفه این دلیل شما مردود است و قطعاً این حدیث ضعیف و بلکه از موضوعات است که بخلیفه عمر نسبت داده اند چه آنکه هرگز رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر خلاف نص صریح قرآن کریم سخنی نفرماید و این آیه خود ادلّ دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است باهم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع کردید).

علاوه بر این مقام خلافت جزئی از اجزاء نبوت است بلکه خاتمه مقام نبوت است سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگوئید در یک خانواده جمع نمیشود.

اگر جناب هرون رضی الله عنه برادر حضرت موسی رضی الله عنه از خلافت موسی بر کنار است علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر کنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هرون علیهما السلام جمع شد بحکم قرآن قطعاً در محمد و علی علیهما السلام و السلام هم جمع میشود بنسبیت حدیث منزله که در لایالی قبل عرض کردم پس این حدیث شما قطعاً از موضوعات امورها و معمول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است.

و اگر نبوت و خلافت (یا قبول خلیفه عمر سلطنت) در یکجا جمع نمی شود پس چرا

(۱) آیا جسمی بودند مردم یا همه خدا آنها را بخل خود بر خود داد نموده پس بتحقیر ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و با آنها مملکت و سلطنت بزرگ عطا کردیم.

در مجلس شورای دینکاتوری - خلیفه عمر علی رضی الله عنه را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبه چهارم شما آنحضرت را بخلاف قبول دارید.

عجبا نبوت با خلافت بلا فصل (بوضع حدیثی) جمع نمیکردد ولی با خلافت مع الفصل جمع میگردد!؟

چشم باز و گوش باز و این عی حیرتم از چشم بندی خدا
بعلامه رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً میفرماید هر راهی که علی میبرد پیروید نه راه دیگران را.

شما میگوئید نبوت و سلطنت باهم در یک خانواده جمع نمیشود و حال آنکه آنحضرت پیروی از عترت خود را بر امت واجب قرار داده و مخالفت آنها را کراهی و ضلالت صرف دانسته بصریح حدیث معتبر متفق علیه فریقین که در شبهای گذشته باز کر اسنادش بر مرستان رسانیدم که در دفعات متعدده فرمود **اِنِّیْ تَارِکٌ فِیْکُمُ النَّبَیِّیْنَ**
کِتَابَ اللّٰهِ وَ عَرَّتِیْ اَھْلَ بَیْتِیْ اَنْ تَمْسُکْتُمْ بِھِمَا لَوْ تَضَلُّوْا اَبَدًا (۱).

همان قسمی که در پیش آمد طوفان بامر حضرت نوح هر کس در کشتی ساختن آنحضرت نشست نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک کردید ولو فرزند سلبی خود آنحضرت.

در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عترت و اهل بیت خود را بمنزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیش آمدها و اختلافات دست بدامان فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح هلاک خواهند شد (چنانچه درس ۲۲۶ مشروح حافل نمودیم).

پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیه بایستی امت مرحومه در پیش آمدها و اختلافات از رأی عترت و اهل بیت آنحضرت استفاده کنند و قطعاً امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه فرد اکمل از عترت و اهل بیت آنحضرت بوده باضافه مزایای

(۱) بدو سئیکه من و چه بزرگ نفیسی میان شما گذاردم که اگر بپردو آنها تسک جویید هرگز کراه نشوید بکی قرآن مجید و دیگری عزت من اید (مراجعه شود ۲۱۹ و ۲۲۵).

دیگر از علم و عمل و اوامر اکیده پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آنحضرت را خبر ندادند تا از نظر و فکر و رأی صاحب آنحضرت استمداد نمایند ۱۲.

قطعا رمزی در کار بوده که اهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوت اند و وقتی منصفانه قضات مینمایند بمعق حقیقت میرسند و کور کورانه راهی را که پیشینیان رفته اند نمی روند و میفهمند که بازیرگان سیاسی برای آنکه علی را از حق ثابت خود برکنار کنند عجله و شتاب نموده بدون حضور آنحضرت و سایر اصحاب و اهل تقوی آبی بکرا باریکه خلافت قرار دادند.

شیخ - بجه دلیل شما میفرمائید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نموده و آراء و اجماع صحابه رضی الله عنهم را در پرده محاق گذارد.

داعی اولاً ما نگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد فرقی که ما با شما داریم اینست که شما بنام **باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت**

صحابای که رسیدید ولو هر منافقی باشد اگر چه ابوهریره ای که خلیفه عمر او را تازیانه میزند و کذابش میخواند زانوی تسلیم بر زمین میکندارید ولی ما اینطور نیستیم آن صحابی در نزد ما اعمیت دارد و قدمش را بر چشم میکذاریم که بشرائط مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده تابع هوا و هوس نگردیده و مطیع بلا شرط باو امر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیاً ما با دلائل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که درستیغه و روز بیست برای خلیفه ابی بکر اجماعی واقع نشده که با رأی اجماع امت ابی بکر بخلاف تعیین گردد اگر جوابهای برود هرایش داعی دارید بفرمائید تا آقایان حاضرین در مجلس مشاورت بحث کنند و بنده هم در مقابل آراء اجماع هر تسلیم فرو آورم. اگر شما در کتب اخبار خود نهان و ادویه که در سقیفه تمام امت یا لا اقل باقیه شما تمام عقلا قوم جمع شدند و باجماع رأی دادند که باید ابی بکر خلیفه شود ما تسلیم میشویم.

و اگر جز دو نفر (عمر و ابوعبیده) و عده ای از قبیله اوس نظر بمخالفت و عداوت سابقه دار باقیه خراج دیگران بیعت نکردند تصدیق نمائید که ما یواژه نمیریم.

ثالثاً انتقاد ما باین جمله اینست که عقلا عالم را بقضات میپذیریم که آیا سه نفر صحابی میتوانند زمام امور یک ملتی را بدست گرفته میان خودشان با تعارف (یا بقول عوام ایرانیا) جنگ زرگری و نفر یا یک نفر بیعت نموده و بعد مردم را بابت بدوشمشیر و آتش و اهانت مرعوب و مجبور نمایند بتسلیم فتنه آنها قطعاً جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده عرض مینمایم که ایراد ما باینست که آن روز وقتی آن سه نفر (ابی بکر و عمر و ابوعبیده جراح) بسقیفه رفتند دیدند صحبت از خلافت است چرا استمداد از رجال قوم و عقلا و کبار از صحابه که عذای در منزل پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمعی در اردوی اسامه بودند ننمودند.

شیخ - ما میگوئیم غفلتی شده یا نشده در آنروز حاضر نبودیم بنییم آنها در چه محظوری کبر کرده بودند ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم ولو بهرور هم اجماع واقع شده باشد نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نمائیم بلکه باید سر تعظیم در مقابل آنها خم نموده راهی که آنها رفتند برویم.

داعی - به به با استدلال شما آفرین بفکر و عقیده شما که می خواهید بما تحمیل کنید که دین مقدس اسلام بدین کور کورانه میباید که اگر هر دوسه نفری در یکجا جمع شدند رأی و نظری دارند و عذای ما هم اطراف آنها را گرفتند و هوچیگری کردند سایر مسلمین چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند کور کورانه تسلیم کردند ۱۲! این است معنای دین پاک خاتمیت که صریحاً در آیه ۶۹ سوره ۲۹ (زمر) می فرماید:

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (۱)

و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی آنها تقلیدی از ابوعبیده (شهر کن) معروف بجراح، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود را در پیروی مایا باز کرده و بهمانشان داده که هر گاه امت دو دسته شدند ما در کدام پای آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم میفرمائید بچه دلیل ما باید پیرو امیر المؤمنین علیه السلام باشیم جوابش آشکار است بلیل آیات قرآنی و احادیث متقنه مندرجه در کتب معتبره خودتان.

(۱) دای رسول» لطف و رحمت من بذات آرد آن پندگانی که چون سخن بگویند پس متابعت کنند بگویند آنرا (یعنی تحقیق کنند نه کور کورانه بر امام غیر معلوم بروند).

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و اغلاطات پیرو علی
 باشند حدیث معروف عمار یاسر است که اکثر علماء شما از قبیل حافظ ابی نعیم اسمعانی
 در حلیه و تہذیب طلحه شافعی در مطالب السنول و بلاذری در تاریخ خود و شیخ سلیمان بلخی
 حنفی در باب ۴۳ بنایع المودہ از حوینی و میر سیدعلی ہمدانی شافعی در مودۃ پنجم از
 مودۃ القربی و ربلمی در فردوس و دیگران از مؤلفین علماء شما حدیث مفصلی از ابو ایوب
 انصاری نقل نموده اند کہ وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصہ
 نتیجہ آن حدیث اینست کہ وقتی سؤال نمودند از ابو ایوب (علیہ السلام) بلکہ اعترافش نمودند باین کہ
 چرا رفتی طرف علی بن ابیطالب (علیہ السلام) و با ابی بکر بیعت نمودی در جواب گفت روزی
 خدمت پیغمبر (صلی اللہ علیہ وسلم) بودیم عمار یاسر وارد شد از آنحضرت سئوالی نمود حضرت ضمن صحبت
 فرمود: یا عمار ان سلك الناس سلك کلهم و ادیا و سلك علی و ادیا فاسلك و ادی
 علی و خل عن الناس ، یا عمار علی لا یردک عن ہدی و لا یردک علی ردی ، یا
 عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة اللہ (۱).

آیاسنوار بود با این نصوص ظاهر و اوامیر وارده کہ در کتب معتبرہ خودتان ضبط
 است با مخالفت صریحی کہ علی (علیہ السلام) باخلافت ابی بکر کرد ولو سایر امت از بنی ہاشم
 و بنی امیہ و کبار صحابہ و غلام قوم از مهاجر و انصار ہمہ با او ہرماند بودند (با آنکہ ہمراہ
 بودند) را عملی را بگذاردن و پیروی از راهنمای دیگری بنمایند لافعل می خواستند آفتد
 صیر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند.

(صدای مؤذن اعلام نماز عشاء نمود آقایان برخاستند برای اداء فریضہ پس از ختم
 نماز و صرف جای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ صاحب ضمن بیاناتان دو کلام عجیب فرمودید اولاً مکرر میفرمائید
 ابو عبیدہ قہر کن از کجا معلوم شد کہ این مرد محترم قہر کن بوده است - ثانیاً فرمودید

(۱) ای ہمارا اگر تمام مردم برای من مروند و علی تنہا دہ دیگر بس برای من برو کہ علی میروند
 و بی نیاز خواہم مردم ای ہمارا علی مرا از مہابت برگرداند و ولایت بر ہلاکت ننماید ای ہمارا
 اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست.

کہ علی و بنی ہاشم و اصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت ہم نمودند در صورتیکہ جمیع
 ارباب حدیث و تاریخ نوشته اند کہ علی و بنی ہاشم و اصحاب ہمگی بیعت نمودند.

داعی - گویا آقایان در نوشتجات علماء خود ہم دقیق نمیشوید اولاً راجع
 باینکہ ابو عبیدہ قہر کن بوندہ ما نکندیم در کتب خودتان ثبت است مراجعہ نمائید بہ
 ص ۲۶۶ و ۲۶۷ جلد پنجم البدایہ و النہایہ تألیف ابن کثیر شامی کہ در باب دفن
 رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وسلم) نوشته کہ چون ابو عبیدہ جرّاح ماند قبر ہای اہل مکہ حفر میکرد
 لذا جناب عباس یکی را بدندان ابی طلحہ قبر کن مدینہ فرستاد و یکی را ہم در ہی
 ابو عبیدہ فرستاد تا تہیہ قبر رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وسلم) را بنمایند.

ثانیاً فرمودید کہ علی (علیہ السلام) و بنی ہاشم و اصحاب ہمگی بیعت نمودند بلی شما
 کلمہ بیعت نمودند را میخوانید اما تعمق در حقیقت نمینمائید کہ چہ وقت بیعت نمودند
 و چگونہ نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته اند کہ علی (علیہ السلام)
 و بنی ہاشم (نظاراً) بیعت نمودند ولی بعد از شش ماہ آن ہم بجبر و فشار و تہدید
 بشمشیر و قتل و اہانت ہای بسیاری کہ بآن بزرگوار نمودند و محرومیت ہائی کہ برای
 آنها فراہم ساختند.

حافظ - از مثل شماشخص شرعی بعید است کہ فحش کند بکلمات و غفای عوام
 شیعه کہ میگویند علی را جبراً کسیدند و بردند و تہدید بقتل نمودند و حال آنکہ
 آئینہاب همان روزہای اول با کمال میل و رغبت تسلیم بخلافت ابی بکر کردید.

داعی - اینکہ فرمودید بیعت علی (علیہ السلام) و بنی ہاشم فوری
 بود گمان میکنم عداً سہو نمودید چہ آنکہ عموم مورخین
 با تہدید و بعد از شش ماہ بود شما نوشته اند بیعت علی (علیہ السلام) بعد از وفات فاطمہ سلام اللہ

علیہا بودہ چنانچہ بخاری در ص ۳۷ جلد سوم صحیح باب
 فزودہ خیر - و مسلم بن حجاج در ص ۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لا نورث نقل
 مینماید کہ بیعت علی (علیہ السلام) بعد از وفات فاطمہ سلام اللہ علیہا بودہ است و همچنین عبد اللہ بن
 مسلم بن قتیبہ در تنویری متوفی سال ۲۶۶ قمری در آخر ص ۱۴ الامامۃ و السیاسة گوید

فلم یبایع علی کرم الله وجهه حتی مات فاطمة رضی الله عنها (۱).

منها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه سلام الله علیها را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله ﷺ میدانند مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین خودتان شش ماه بعد از وفات آنحضرت میدانند پس نتیجه آن میشود که یعت علی (علیه السلام) و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در ص ۴۱۴ جلد اول مروج الذهب گوید و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتی مات فاطمة (۲).

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علی بن ابیطالب (علیه السلام) یعت نکرد مگر بعد از شش ماه و براو جرأت بهم نرسایندند مگر بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده است.

بالآخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند که یعت علی (علیه السلام) فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید.

و ابن ابی الحدید در آخر ص ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه از زهری از عایشه روایت نموده فلم یبایعه علی ستة اشهر ولا أحد من بنی هاشم حتی بایعه علی (۳). و نیز أحمد بن اشم کوفی شافعی در فتوح و ابو نصر حبیسی در جمع بین المسحیین از تابع از زهری روایت نموده اند که ان علیاً لم یبایعه الا بعد ستة اشهر (۴).

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده ام خیلی معلوم نیست و میخواهم از اینکه بگویم امر بر شما مشقه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه

- (۱) علی علیه السلام یعت نکرد (بای بکر) تا فاطمه و سلام الله علیها وفات نمود.
- (۲) احدی از بنی هاشم یعت ننمودند بای بکر تا فاطمه و سلام الله علیها وفات نمود.
- (۳) علی واحدی از بنی هاشم یعت ننمودند بای بکر مدت شش ماه تا امامی که علی یعت نبوده.
- (۴) علی علیه السلام یعت ننمود مگر بعد از شش ماه.

اعتقاد عالمانه است شما بی خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید.

و الله قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه میکنند که کما ن نمایندگان خیرها را ما ساخته ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف باین معانی میباشند.

حافظ - علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبراً کشیدند و آتش در خانه اش زدند که در السنه و افواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می نمایند و تحریک اعصاب مینمایند که فاطمه رضی الله عنها را آزدردند و بجه اش را سقط نمودند.

داعی - آقایان محترم یا واقعاً مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمداً روی عادت تبعاً لاسلاف میخواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمایید.

لذا میگوئید و مینویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده اند (خصوصاً از زمان سلطنت صفویه انارالله پرهانم) که با من ای بکر عمر با جمعی آتش بدر خانه علی بردند و علی را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند بمسجد برای یعت.

و حال آنکه چنین نیست قبلاً هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص بشیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورخین منصف خودتان نوشته اند ولی بعضی از روی تعصب خود داری از نقل نموده اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خبری که در نظر دارم باقتضای وقت مجلس از موثقین علمای خودتان بعرض برسانم تا آقایان با انصاف بدانند که مایه تقصیرم و نمیکویم مگر آنچه شما خود میگوئید.

حافظ - بفرمائید برای استماع حاضرین.

داعی - ۱- ابو جعفر بلازری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی دو زده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر بمسجد بردند متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین محدثین و مورخین معروف شما میباشد در تاریخ خود روایت نموده که چون

ابوبکر علی رضی الله عنه را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتش آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر در خانه او را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آمدهای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی تر است در آنچه بدوت آورده.

۲ - عزالدین ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین شهابستند روایت کرده اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی بدرخانه علی رفتند عمر گفت بیرون آئید و الا خانه را بر شما میسوزانم.

۳ - ابن خزاعه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتم و بدرخانه فاطمه بردم در وقتی که علی و اصحابش از بیعت با او نبودند عمر فاطمه گفت بیرون کن هر کدو را این خانه است و الا خانه و هر که در خانه است میسوزانم در آن وقت علی و حسن و فاطمه رضی الله عنهم و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند فاطمه فرمود آ یا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله تا بیرون آیند و بیعت کنند با خلیفه پیغمبر.

۴ - ابن عبدربه که از مشاهیر علمای شافعی است در ص ۶۳ جزء سیم عقدا لفرید نوشته که علی رضی الله عنه و عباس بدرخانه فاطمه نشسته بودند.

ای مگر بعضی گفت پرو اینهارا بیاور اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتش برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود ای پسر خطاب آمدهای که خانه ما را بسوزانی گفت بلی الخ.

۵ - ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۱۳۴ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از کتاب سقیفه جوهری قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطاً نقل نموده تا آنجا که گوید بنی هاشم در خانه علی رضی الله عنه جمع شدند و زیر با ایشان بود زیرا خود را از بنی هاشم می شمرد (حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه) میفرمود زیر همیشه با ما بود تا آنکه پسر هاشم بزرگ گشتند و او را از ما برگردانند (پس عمر با گروهی رفتند بسوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیرون بیایید و بیعت کنید ایشان امتناع نمودند زیر شمشیر

کشید بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرد سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد آنگاه علی را بچبرو غنف کشیدند بسوی ابی بکر بنی هاشم هم با او میآمدند و ناظر بودند بر او که چه میکنند علی می گفت من بنده خدا و برادر رسول او هستم و کسی اعتنا بگفتار او نمیکرد تا او را بنزد ابی بکر بردند گفت بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین مقام و با شما بیعت نمیکنم شما اولی هستید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نیز با همان حجتی بر شما احتیاج نمیکنم شما انصاف دهید اگر از خدا میترسید بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار در حق شما انصاف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت هر گز از تو دست برنمیدارم تا بیعت کنی حضرت فرمودند خوب با یکدیگر ساخته اید امروز تو برای او کار میکنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را) بخدا سوگند قبول نمیکنم سخن تو را و با او بیعت نمیکنم چون او باید نامن بیعت نماید.

آنگاه روی بر مردم نمود فرمود ای گروه مهاجران از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمدی را از خانواده او که خدا قرار داده بیرون ببرید و دفع میکنید اهل او را از مقام و حق او بخدا قسم ما اهل بیت احتجیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که عالم بکتاب خدا و سنت رسول و قبیله در دین باشد. بخدا قسم اینها تمام در ما هست پس متابعت و پیروی از نفس خود میکنید که از حق دور میشوید.

آنگاه علی رضی الله عنه بیعت نکرد بخانه بر کشت و ملازم خانه شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد.

۶ - ابو عبد الله بن مسلم بن قتیبه بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفات نموده در ص ۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدين و دولت بنی امیه معروف به الامامة و السیاسة (چاپ مصر) قضیه سقیفه را مفصلاً شرح میدهد و ابتداء میکند مطلب را باین عبارت ان ابا بکر رضی الله عنه تفقد قوماً تخلقوا

عن بیعتهم عند علی کرم الله وجهه بیعت الیهم عمر فبیاء فناداهم وهم فی دار علی فأبوا ان یتخرجوا فدعا بالخطب وقال ولأذی نفس عمر یدیه لتخرجن او لآخر ففعل علی من فیها فقیل له یا اباحنص ان فیها فاطمة فقال وان فخر جوا فبیاءوا ألعیا الخ .

خلاصه کلام آنکه چون ابی بکر باخبر شد که جمعی از امت مخلف نموده اند از بیعت او در خانه علی (علیه السلام) جمع شدند پس عمر را بسوی آنها فرستاد عمر آمد برادر خانه علی (علیه السلام) آنها را طلب نمود برای بیعت ابا کردند از پیرون آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بآن خدا نیکیه جان عمر در قبضه قدرت اوست با پیرون نیاید یا خانه را با هر کس در آن خانه است میسوزانم مردم گفتند یا اباحنص (کنیه عمر بود) فاطمه در این خانه است گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه پیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی (علیه السلام) که گفت سو کنید یاد کرده ام تا قرآن را جمع آوری نکنم پیرون نیام ولیس در بر تمام عمر قبول نکرد ولی ناله فاطمه سلام الله علیها و توبیخ نمودن آنها سبب شد که عمر بر کشت نزد ابی بکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آنحضرت ابی بکر چند مرتبه فغذرا فرستاد بطلب آنحضرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت بدرخانه فاطمه و دق الباب نمود فاطمه که صدای آنها را شنید بصدای بلند ندا درداد یا ایت یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من این الخطاب و این ابی قحافة .

خلاصه معنی آنکه بابا یا رسول الله بعد از تو چه بما میرسد از عمر بن الخطاب و ابی بکر بن ابی قحافة و چگونه با ما ملاقات نمودند .

همینکه مردم صدای گریه و ناله فاطمه را شنیدند بر گشتند در حالتیکه اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عده ای ماندند تا علی را جبراً از خانه پیرون آورده نزد ابی بکر بردند و با آنحضرت عرض کردند بیعت بشما با ابی بکر حضرت فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد قالوا اذا و الله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک گفتند بخدا قسم کردنت را میزنیم علی (علیه السلام) فرمود پس بنده خدا و برادر رسول او را

خواهید کشت عمر گفت تو برادر رسول خدا نیستی ابوبکر در مقابل تمام این حوادث و کفتار ساکت بود و هیچ نمی گفت عمر به ابی بکر گفت آیا بامر تو اینکارها را نمیکنیم ابی بکر گفت مادامی که فاطمه هست او را اکراه نمی نمائیم .

امیر المؤمنین (علیه السلام) خود را بشیر رسول الله رسانید با گریه و ناله عرض کرد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آنچه را که هارون برادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده یاین ام ان القوم استضعفونی و کادوا یتقتلونی (۱) .

شرح قضیه را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید علی (علیه السلام) بیعت نکرده بمنزل بر کشت و بعدها ابوبکر و عمر رفتند بمنزل فاطمه سلام الله علیها که استر شای خاطر او را فراهم نمایند فرمود خدا را شاهد میگیرم شما دو نفر مرا اذیت نمودید در هر نمازی شما را نفرین میکنم تا بدیم را ببینم و از شما شکایت نمایم انتهی .

شما را بخدا آقایان انصاف دهید معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر را با شرب و اهانت و زور و خوف و تهدید بقتل و آتش زدن خانه برای بیعت بیرند و نامش را اجماع بگذارند ؟

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید می بینید که بازی آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده میشود که عده ای اطراف یک نفر را گرفته و با هو و جنجال او را بمقام ریاست یا سلطنت میرسانند بعد میگویند ملت او را باین مقام برگزیدند .

آنروز هم عده ای باز بکر بدور هم جمع شده یک نفر را انتخاب نمودند بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید بآتش و سوزاندن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربه کندرا دلیل بر حقانیت خود بگیرید .

و عجب آنکه بپاهم میگویند کورو کر شوید و ناهم گردید بتاریخ گذشته ابداً

توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید و هر چه کردند همه را نیک بدانید و کور کورانه تصدیق ننمائید که اجماع واقع شده و خلاف حقی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است ۱۱۲.

بخدا قسم اگر آقایان بانظر بی طرفی و انصاف و ذره بینی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها در آن روز سیاسی بوده نه طریقه جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطراف عترت طاهره آنحضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرموده بقرآن و عترت من متمسک شوید ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نمیشویم و اطاعت آنها را می نمائیم لایع.

۷ - احمد بن عبدالمزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنا بر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نموده باین عبارت هو عالم محدث كثير الادب ثقة ورع اثني عليه المحدثون وروا عنه مصنفاته (۱) در کتاب سقیفه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم در ص ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از او نقل نموده است. مسند او ابی الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابی بکر که چرا با آنها مشورت نشده و نیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیعت برکنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمة بن سالمه بن قریش (که هر دو از بنی عبدالاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند بمنزل فاطمه هر چند فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکرد شمشیر علی و زبیر را گرفتند و بدیوار زدند و شکستند و آنها را بجبر و غف کشیدند و بمسجد بردند برای بیعت ۱۲.

۸ - و نیز جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده که چون ابی بکر بالای منبر نشست و شنید که علی و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه فاطمه جمع شده اند عمر را

(۱) او عالم محدث و صاحب ادب بسیار بوده ثقة و باورع مدح و ثنا نموده بر او محدثین و دو مصنفات خود از او روایت نموده.

فرستاد که آنها را بیاوردن عمر رفت در خانه فاطمه فریاد زد بیرون بیایید والا بحق خدا خانه را با شما میسوزانم.

۹ - و نیز جوهری بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) مسنداً از شعبی روایت نموده که وقتی ابوبکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی رضی الله عنه بمصر گفت خالد کجا است گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید علی و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر درخانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی گرفت شمشیر زبیر را کشید و زبیر سبکی که در خانه بود و شکست آنگاه دست زبیر را گرفت و بر خیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد بر کشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم بعلی رضی الله عنه گفت بر خیز برویم با ابی بکر بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و بدست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابی بکر بعدد فرستاده بود خالد و عمر هجوم آورده آنحضرت را بنصف وجیر شدید میکشیدند تمام کوچه ها را مردم پر کرده و تماشا مینمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهة تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و ولولو و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه ندا کرد و بآبی بکر فرمود خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم (قسم و عهد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم ننمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری و مسلم در صحیحین خود نوشته اند فضیلت فاطمة علی ابی بکر و لم تکلم به حتی توفیت (۱).

۱۰ - أبو ولید محب الدین محمد بن محمد بن الشحنة الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شما و سالها قاضی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ

(۱) فاطمه (سلام الله علیها) در حال غضب ابی بکر را ترک نمود و بر آن حال باقی ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود و از دنیا رفت (چنانچه در جزء پنجم و هفتم صحیح بخاری نقل گردیده است)

خود بنام روضة المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر در شرح قضیه سقیفه خبر آتش را مینویسد باین عبارت ان عمر عمارت علی بیت علی لیحرقه علی من فیہ فلیقیه فاطمة فقال: ادخلوا فیما دخلت الامة یعنی عمر آمد در خانه علی برای آنکه آتش بزند هر کس در آن خانه است پس فاطمه او را ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در چیزی که امت داخل شدند و تا آخر قضیه را نقل مینماید.

۱۱ - طبری در ص ۴۴۳ جلد دوم تاریخ خود نقل نموده از زیاد بن کلب که طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی (علیه السلام) بودند عمر بن الخطاب آمد و گفت بیرون بیایید برای بیعت والا آتش بر همه میزنم.

۱۲ - ابن شحنة مورخ معروف در ص ۱۱۲ جلد بازهم حاشیه کامل ابن اثیر ضمن داستان سقیفه مینویسد زمانیکه جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبة بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی - و سلمان فارسی - و ابی ذر غفاری - و عمار بن یاسر - و براء بن عازب - و ابی بن کعب تخلف از بیعت ابی بکر نموده و متمایلا بعلی (علیه السلام) در خانه آنحضرت جمع بودند - عمر بن الخطاب آمد تا هر که در آن خانه هست آتش بزند - فاطمه سلام الله علیها با او ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند (یعنی بیاید بیعت کنید و پیروی کنید از عدمای که بیعت نمودند).

و شاهد بر این مطالب قول ابی الحسن علی بن الحسن مسعودی مورخ و فاضل جلیل القدر مقبول الفریقین است که در ص ۱۰۰ جلد دوم تاریخ مروج الذهب ضمن نقل قضایای عبدالله بن زبیر که در مکه دعوی ریاست و خلافت داشت نوشته است در آن هنگام که بنی هاشم اتفاق محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین (علیه السلام) در شعب ابی طالب جمع شدند و لشکر عبدالله آنها را محاصره نموده بودند هیزم بسیاری آوردند که آنها را آتش بزنند و شعله آتش هم بلند شد مع ذلك بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند.

گوید نوفلی در کتاب خودش در اخبار آورده که عروه بن زبیر در مقابل

میزنم از برادرش عبدالله در مجلسی که قضیه محاصره در شعب مطرح بود مردم از آتش زدن شعب محنت میکردند عروه عذر خواهی میکرد که برادرم عبدالله مقصر نبود غرضش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود **انما أراد بذلك اراهاهم یدخلوا فی طاعته کما اراهب بنی هاشم و جمع اهل الحطب لاحراقهم اذ هم ابوالبیعة فی ماسلف.**

ماحصل معنی آنکه عبدالله زیر این عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در شعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب ابی بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زیر بار بیعت نمیبودند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت نمایند؟ (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد)

(این اخبار و بیان مورخین نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روایت موثق خودشان در کتب معتبره خود نقل نموده اند بقدری این قضیه در نزد علماء منصف شیوع کامل داشته که حتی شعراء هم در اشعار خود وارد میکردند منتها بعض از علماء شما بحساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سندی میشود بر ابطال عقیده اجماع لذا احتیاطاً از نقل آن خودداری مینمودند و الا مطلق در نزد همه آشکار بوده یکی از شعرای معروف خود رتن عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیده عمریه من باب مدح و تمجید خلیفه گوید:

و کلمة لعلي قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقها
حرقت بیتک لا باقی علیک بها ان لم یبايع وبنت المصطفى فيها
ما کان غیر ابي حفص بقائلها یوما فارس عدنان و حامیها

ما حاصل معنی آنکه غیر ابی حفص (کینه عرب بوده) کسی نمیتوانست بعلی نه یگه سوار قبیله عدنان بود و حمایت کنند کان او بگوید اگر بیعت نکنید خانه ات را آتش میزنم و کسی را در خانه باقی نمیگذارم با اینکه فاطمه در این خانه میباشد.

حافظ - این اخبار نشان میدهد که جبه ارباب و ترساندن و بهم زدن اجتماع

مخالفین خلافت آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جمل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان درو دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند.

اخبار سقط جنین فاطمه «ع» داعی - عرض کردم جبه ضیق وقت باختصار کوشیدم و از نقل اخبار مفصل خود داری نمودم والا اخبار در این باب بسیار است برای نمونه وی بودن باینکه شیعیان موحد و معتقد بر جزا دروغ نمیگویند و جعل نمیانید و غرض شخصی هم با احدی ندارند.

خوب است آقایان مراجه فرماید بکتب اثبات الوصیه تألیف عالم فاضل مورخ شهر مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ابی الحسن علی بن الحسن مسعودی صاحب مروج الذهب متوفی سال ۳۴۶ قمری که شرح قضایای آن روز را مفصل مینویسد تا آنجا که گوید **فهجموا علیه و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها وضفوا**

سیده النساء بالباب حتی اسقطت محصا (۱)

پس بدانید که از جعلیات شیعه نیست بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ است و تاریخ هرگز کم نخواهد شد اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خود داری از ثبت آن نمایند مردمان منصف دیگری هستند که ثبت مینمایند.

فقیه سقط جنین الظهور من الشمس در تاریخ است منتها بعضی از علماء حیا خلفاهم برده پوشی و سکوت نمودند معذک گاهی بی اختیار حقیقت بر زیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات دعای ما گردید.

مراجعه فرماید بآخر ص ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) تا مطلب بر شما واضح گردد که این ابی الحدید نوشته وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمود که وقتی خبر بر رسول خدا وارد شد که هبیار بن اسود باینزه بروج

(۱) پس هجرم آوردند بر علی (علیه السلام) و در خانه اش را سوزانیدند و آنحضرت را با اکراه و اجبار از خانه بیرون کشیدند و سید زان غلامه را میان درو دیوار فشار دادند تا محسن هجود را سقط کرد.

زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (۱) حضرت خون او را مباح نمود ابی جعفر گفت **لو كان رسول الله حيا لا باح دم من روع فاطمة حتى القت**

فاطنها (۲)

و نیز صلاح الدین خلیل بن ایک الفندی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف کلمات و عقاید ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید **نظام گفته است ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت المحسن من بطنها (۳)**

پس بی جهت آقایان تبعاً لاسلاف جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر ما را مقصر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جمل نمودند و بآنها امر را مشتبه کنید و بگویند خلفاء ما بعلی و فاطمه آزاری نمودند بلکه آنها خود را ضیعی بخلاف خلفاء بودند.

(۱) زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عیال پسرگاهش ابوالعاس بن ربیع بن فید المری بود در جنگ بدر ابوالعاس اسیر شد باسراء بسیار از کاروانش مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند - ابوالعاس پیغام داد برای زینب که فدیه برای او بفرستد بی مالی تهیه کرد باینکه بپند مرواریدی که با عقیق یمنی و یاقوت رمانی مرصع بود و از مادرش جدیده یار رسیده بود فرستاد خدمت پیغمبر رسول الله معزونی شد امت برای خاطر آنحضرت از فدیه گذشته و ابوالعاس را آزاد نمودند پیغمبر فرمود بای العاس که چون زینب بر تو حرامست او را روانه مدینه نما قبول نمود:

حضرت زینب حارثه پسر مرد را با او روانه نموده که زینب را بیاورد - چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند جسمی با اتفاق ابو مسیان حرکت کردند درزی طوی بآنها رسیدند باینکه اسود بآنها بروج زینب زده که سر نیزه به پشت بی رسید - بی زینب وحشت کرد و از ترس بچه ای را که در دوسم داشت سقط نمود. وقتی زینب بدیده آمد و برای رسول الله نقل نمود حضرت فوق الماده معزونی شد و خون هبیار را مباح نمود و امر نمود دست و پای او را قطع نموده بقتل رسانند.

(۲) اگر دخول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود حتما مباح میکرد خون کسی که فاطمه را فرساید تا آنکه بپاش (محسن) سقط کردید.

(۳) یعنی روز بیت هر چنان بشک فاطمه سلام الله علیها زده محسن از شکش ساقط گردید. (این جلد وافی بالوفیات خطی در کتابخانه ملی (حاجی حسین آقا ملک) دو طبران موجود است) .

فقیه آتش و جبر و اجبار و اکرام و توهین و بلی و بنی هاشم برای بیعت و سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خرازه و ابن عبد ربّه و جوهری و مسعودی و نظام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنة و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمائید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرورند و ما آنچه میگوئیم باسند ثابت و مسلم نه روی هوای نفس و تعصب جاهلانه جمل اخبار بنمائیم.

حافظ - اصلاً نقل این قبیل اخبار چه نتیجه دارد قطعاً جز تولد فتنه و نفاق و دویت فایده‌ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است - دای - اولاً خوبست این اعتراض را به علماء و مورخین خودتان بنمائید که چرا نوشتند قطعاً حق زیر پرده نمیاند **فَلله** **الحجة البالغة** تاریخ کم نمیشود عاقبت در هر قوم و ملتی مردمان پاک و منصف و بی غرض پیدا میشوند که حقایق را بنویسند. مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتاب های خود ضبط نمودند و از زیر پرده استنای بیرون آوردند.

نایا فرمودید چرا میگوئیم و مینویسیم بدیبهی است این گفتنها و نوشتنها دفاعی است در مقابل حملات و مهمتهای گویندگان و نویسندگان بی مغز و مفرض و مقتری شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی خبر ما مشتبه میکنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی مینمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جملیات شیعه جلوه میدهند و اذهان ساده را بتقل این نوع اکاذیب مشوب مینمایند.

ماناچاریم از حق مظلومانه خود دفاع نمائیم و به برادران روشن فکر مسلمان خود که در افکار عالم متفرق اند نشان بدهیم که شیعیان اهل بیت رسالت یعنی پیروان علی و آل علی کوننده کان لا اله الا الله محمد رسول الله میباشد و در باره علی علیه السلام نمیگویند مگر آنچه رسول اکرم علیه السلام فرمود چنانچه شهبای گذشته با دلائل

عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوب و برادر رسول خدا میدانیم و با هر عملی که برای غیر خدا باشد مغالطه.

میفرمائید چرا میگوئیم چه نتیجه دارد گفتن حقایق ما هم بشما میگوئیم بگوئید تا بگوئیم نویسد تا نویسیم دفاع از حق و حقوق واجب لازم است ما نمیگوئیم ما را وادار بگفتن مینمایند همین امشب اگر شمانی فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقی ندارد داعی مجبور نمیشدم پرده بردارم و باقیان برادران حاضر بفهمان عوضی شنیده اند اینها عقاید عوام شیعه نیست بلکه اعتقاد علماء منصف و جماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را بر عرض رسانیدم ما جماعت شیعه که موحدین پاک هستیم جز عقاید صحیحه که مستند بکتاب و سنت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ - این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است زیرا در کتاب های مهم علمای شیعه اخباری هست که برخلاف کتاب و سنت میباشد و کاملاً باعث جرات شیعیان و لاابالی شدن آنها در معاصی میشود و قطعاً این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد شما هم منع از آنها نمینمائید.

دای - خیلی تعجب است که جنابعالی مطالب را بدون ربط بیان میفرمائید خوبست از آن اخباری که بنظر شما جعل و موضوع و موجب فساد میباشد بیان فرمائید تا مطلب باز شود.

حافظ - آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی **اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین و جبت له الجنة و جواب آن** که از علمای بزرگ شما است در بسیاری از مجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال در نظر دارم حدیث تعجب آوری است که از رسول خدا ﷺ نقل میکند که فرمود **حب علی حسنه لا یضرهم مائة** (۱) و نقل مینماید که آن بزرگوار فرمود **من بکی علی الحسین و جبت له الجنة** (۲) و از این قبیل اخبار بسیار دیدم که سبب

(۱) دوستی علی (علیه السلام) حسنه است که هیچ گناه (صغیره ای) با او شر و نیرساند.

(۲) کسی که گریه کند بر حسین (علیه السلام) بهشت بر او واجب میشود.

تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لایبالی گری آنها در معاصی میشود که هر نوع معصیتی را بنمایند بامید آنکه چون علی را دوست میدارند از آن معاصی بآنها ابدأ ضرری نمیرسد یا مرتکب هر گناهی میشوند بخيال آنکه يك قطره اشك بر امام حسين علیه السلام گناهان ما را پاک میکند و وارد بهشت می شویم وقتی امید بی حساب این اندازه در مردم زیاد شد رفته رفته موجب شیوع فحشاء و فساد اخلاق میشود چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معاصی هستند ایام عاشورا را مشغول عزاداری میشوند و میگویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون میآئیم مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن داعی - اولاً آقایان اشتباه بزرگی فرموده اند که شیوع فحشاء و یا لایبالی گری را که در بعضی افراد شیعه ملاحظه نموده اند در اثر عقیده باین قبیل اخبار بحساب آورید.

اگر ارتکاب معاصی بعضی افراد عوام شیعه مربوط باین قبیل احادیث است بفرمائید برادران اهل تسنن که معتقدان نشان مناسب است راهنمایی امثال آقایان !! برخلاف این احادیث است چرا غرق در فحشاء و منکرات بلکه متجاهر در معاصی میباشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام و بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عسقلان و قسبات کوچک بسیار که داعی دیدم و اکثریت بلکه تمام جمعیت در بعضی شهرها و بلاد اهل تسنن اند مع ذلک در تمام قوه خانه های عمومی از بزرگ و کوچک علنی و بر ملا اقسام قمار معرفت بین آنها شایع و جزء عادت ثانوی آنان قرار گرفته بعلاوه سایر فحشاء و منکرات زائد بر آنچه میان بعضی از عوام شیعه هست بین آنها معمول است علنی و بر ملا در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه های رسمی و سایر فحشاء که الزیاد آنها خجالت میکشم دالراست!؟

اگر ما هم مانند شما خورده بین و بهانه جو بودیم می گفتیم هل شیوع فحشاء از

زنا و لواط و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجری و لایبالی گری آنها با حکام دین فتاوی بی جای امامان و فقهاء آنها میباشد از قبیل حکم طهارت مسک و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح اما رد در سفر و مقاربت با محارم بوسیله حریر و لفافه ای که بفضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لایبالی بمنهایت نموده اند!؟

ولی فقهاء شیعه تمام آنها را حرام و از مرتکبین آنها تیری میجویند.

حافظ - این نسبت ها اکاذیبی افسانه مانند است شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید.

داعی - شما خود میدانید ولی عمداً از روی ناچاری **اعتراف و انتقاد ز مخشری از اهل تسنن** دفاع ببالا رشی صاحبه مینمائید و الا کتب فقهیه

خودتان که فتاوای فقهاء را آورده اند موجود است که وقت اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد بقدری مطلب واضح و غیر غلطی است که اکابر علماء خودتان هم غالباً در مقام انتقاد بر آمده اند برای نمونه لازم است مراجعه نمائید بآخر تفسیر کشاف ص ۳۰۱ جلد سیم که جارا الله زمخشری گوید:

اذ انما عن مذهبی لم ایح به	و اکتفه کتمانہ لی اسلم
فان حقیقاً قلت قالوا بآئنی	ایح الطلا و هو الشراب المحرم
وان مالکياً قلت قالوا بآئنی	ایح لهم اکل الکلاب و هم هم
وان شافعیاً قلت قالوا بآئنی	ایح نکاح البنت و البنت تحرر
وان حنبلیاً قلت قالوا بآئنی	فیل حلولی یرض مجسم
وان قلت من اهل الحديث و حربه	یقولون یمس لیس یدری و یلهم
تعجب من هذا الزمان و اهله	فما احد من الناس یسلم
و اخرنی دهری و قدم معترأ	علی انهم لا یعلمون و اعلم

ومذافتح الجهال ايقنت اننى انا الميم والايام الفلح اعلم (۱)

بلک چنین عالم جلیل و مفسر تبیل میگوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوی قاسم و عقاید کاسد آنها آنکه آقا یان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذاهب عجیبی معرفی نمائیم.

بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب - ثانیاً این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست بدو جهت. جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی بجعل و وضع حدیث ندارند و جهت دوم آنکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ خودشان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است.

و اختصاص علامه مجلسی قدس سره القدوسی ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نموده اند چون نمیخواهم خلاف عهد نموده فلذا اقوال عموم علماء شیعه را میگذاریم و نقل اقوال علماء خودشان را مینمائیم.

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار

در اسناد حدیث حب علی
حسنة از کتب اهل تشن
ومعناى آن

علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید امام

احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی

در آخر فصل ششم مناقب و سلیمان قندوزی

حنفی در باب ۴۲ ینابع المودة و نیز ضمن باب ۵۶ ص ۱۸۰ از کنوز المقایق شیخ

عبدالرؤف المناوی المصری در ص ۳۳۹ از مناقب السبعین حدیث ۴۹ فلال از

فردوس دلبلی از معازین جبل و میرسید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از

(۱) اگر از من سؤال نمایند از مذہب فاش نگویم خودم نمود تا سالم بمانم - زیرا اگر بگویم

حنفی هستم میگویند شراب حرام و احوال میدانی - و اگر بگویم مالکی هستم میگویند گوشت سگ

و اباح میدانی . و اگر بگویم شافعی هستم میگویند نکاح دختر را که (حرامست) حلال میشازی

و اگر بگویم حنبلی هستم میگویند سلولی مذہب و مجسسه هستی و اگر بگویم اهل حدیث هستم میگویند

گوساله است و تنبیهد (یعنی اینها فتاوی فقهاء مذاهب اربعه میباشد بلکه نمونه ای از آنها میباشد)

فوق الماده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نییابند

چنین که روزگار مرا بقب برده و گروهی نفهم را بروی کار آورده - همین که منوجه شدم جهال

روی کار آمده اند یقین دانستم که مانند شبح باید بسوزم و مردم از روشنائی من استغفار کنند و

روزگار مرا نکسی را که بخواهد روی کار بیاورد .

امود القری و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری در حدیث

۵۹ از هتقد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و هتقد

بن طلحه شافعی در مطالب السنول و محمد بن یوسف کجی شافعی در کفایت الطالب و

دیگران از علماء شما از انس بن مالک و معاذ بن جبل از رسول اکرم ﷺ روایت

نموده که فرمود حب علی حسنة لا یضر معها سیفة و یفض علی سیفة لا تفع

معا حسنة (۱)

و نیز امام الحرم احمد بن عبدالله طبری شافعی در ذخایر العقبی و ابن حجر درس

۲۱۵ فلال از ملا سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۴۶ ینابع المودة ضمن باب ۵۶ حدیث

۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دلبلی و ابن عساکر درس ۱۵۹ جلد چهارم تاریخ خود

از نیشانی از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود حب علی بن ابیطالب

یا کمل الذنوب كما تأکل النار الحطب (۲)

ثالثاً کسانی که شم فهم اخبار دارند دقت کمال میکنند تا کشف حجب شده معما

حل گردد نه آنکه وقتی خبری را نفهمیدند یا بحقیقت معنای آن نرسیدند فوری زبان

بطعن باز کنند و نسبت جعل بدهند منفی بافی کار آسانی است ولی خدا را باید پیوسته در

نظر گرفت قرآن مجید در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) بما دستور کافی داده که :

فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلمون (۳)

و اما معنای این خبر که مجمع علیه فریقین است و بنظر شما و بسیاری از مردمان

سطحی معما آمده اتفاقاً بسیار سهل و آسان است حل آن زیرا وقتی مراجعه بقرآن

مجید میکنیم می بینیم گناهان را بدو قسمت تقسیم نموده کبیره و صغیره و از صغیره در

مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر بسببه مینمایند چنانچه در آیه ۳۵ سوره ۴ (نساء)

(۱) دوستی علی علیه السلام حسنه و نوابی است که هیچ سبه و گناهی باو شرر نپرساند و

دشمنی علی گناهی است که باوجود آن هیچ عدلگیری نفع نمی رساند .

(۲) دوستی علی بن ابی طالب مشغور گناهان را همچنانکه آتش هیزم را بمیخورد.

(۳) سؤال کنید اهل ذکر (مراد از ذکر قرآن یا رسول الله میباشد) اگر شما نپندارید .

صباح فرماید: ان تجتنبوا کبار ما تهون عنه تکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریم (۱)

پس بحکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود از سیئات و گناهان کوچکش غرض عین و چشم پوشی میشود و میآمرزد او را. در این حدیث هم میفرماید دوستی علی یک حسنه و ثوابی است که هیچ سینه و گناه کوچکی بآن ضرر نمی‌رساند.

حافظ مگر نه اینست که خداوند صبحاً فرماید ان الله یفر الذنوب جمیعاً (۲) هر بنده عاصی و گناه کار خواه عمل او کبیره باشد یا صغیره وقتی نادم و باز گشت بسوی خدا نمود قطعاً آمرزیده میشود پس فرقی مابین کبیره یا صغیره نمیباشد.

کشف حقیقت داعی - گویا آقا توجه بآیه شریفه ننمودید و الا ایراد نمینمودید اولاً بین کبیره و صغیره داعی فرق نگذاشتم بلکه پروردگار متعال این فرق را گذارد.

ثانیاً بنده هم مانند شما معترفم که هر بنده مؤمن گناه کاری که معتقد بفرات حق باشد هر گاه نادم شد و توجه بحق نمود خداوند غفار او را میآمرزد ولی اگر بدین توبه از دنیا برود در عقبات بعد الموت پیوسته او را عذاب مینماید تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده بمجازات خود رسیده در موقع حساب معفو میشود. و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده او را بجهنم میرساند و بقدری که نافرمانی نموده عذابش مینماید آنگاه نجاتش میدهند.

ولی در سیئات و صفاتی اعمال اگر بی توبه از دنیا برود و محبت علی علیه السلام باشد خداوند او را عفو نموده بمجازات عقبات بعد الموت نمیرساند و جهنم نمیبیند او را داخل بهشت مینماید چنانکه فرمود: و ندخلکم مدخلا کریماً.

و نفهمید شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت و لایبالی گری دانسته اید (۱) اگر شادوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آن ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) دور کنیم و شما را بقای نیکو و بلند برسانیم.
(۲) بدینست که خداوند میآمرزد جمیع گناهان را.

آیا در حدیث شریف امر بسیئات یا کبائر و صفاتی شده که شما آن را سبب جرأت و تجرّی شیعیان قرار داده اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمیباشد الا فکر و خیال بی جا و حال آنکه این حدیث شریف جلو نا امید ی بشر را میگیرد نه آنکه موجب امید بی پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفس اند وقتی مرتکب صفاتی شدند شیاطین جن و انس آنها را وسوسه میکنند که دیگر روی رحمت نخواهید دید چون غالباً جوان و جاهل و نادانند فریب خورده نا امید میشوند میگویند ما که آمرزیده نمیشویم پس چرا من خود را از هواهای کلی باز داریم رفته رفته موجب طغیان و سرکشی میشود و از صفاتی گذشته غرق در کبائر میشوند.

ولی امثال این حدیث روزنه آید در دلها باز میکند و میفهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محبت و دوست علی علیه السلام باشد باو ضرر نمی‌رساند.

چون خدای متعال در آیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو و آمرزش وسائلی قرار داده حب و دوداد علی علیه السلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار میدهد.

و لا تشیع هرگز لا بالایی نخواهد شد چون وقتی بمعنای تشیع بر میخوردمی بیند که شیعه علی یعنی پیر علی علیه السلام آن کسیست که طایف النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را پس اهل نجات است چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما بالقاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول بعضی از آنها اشاره نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت و شیعتک هم الفائزون فی الجنة (۱).

پس اگر بخواهید ایراد بگیری باین نوع از اخبار بیشتر میتوانی ایراد بگیری که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی مینماید و حال آنکه این طور نیست.

شیعه در اول تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر بایستی معنای تشیع را بفهمد
وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنکه میفهمد پیرو علی آن کسیست
که علماً و عملاً و قولاً و فعلاً کردار او گفتار او مانند علی باشد یا جای پای علی بگذارد
یعنی آنچه علی نموده بنماید و آن چه علی ترک نموده ترک نماید پس شیعه علی وقتی
فهمید که علی علیه السلام مرتکب کبایث و صفاتی نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر
نگردیده سعی و کوشش میکند مانند مولای خود متصف بصفات حمیده گردد و از اخلاق
و عادات رذیله دوری نماید چون قوه عصمت که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد
و بتمام معنی علی شدن کار مشکلی است بلکه محال سعی مینماید لا اقل مرتکب کبایث
انداختن شود و اصرار بر صفاتی هم نمینماید تا محبوب علی علیه السلام گردد و نامش در زمره
شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و جائز الخطاء است اگر سیئه و باصغیره ای از او صادر گردد
بوسیله محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام مورد عفو و اغماش قرار میگیرد و اگر خدای
نکرده بی توبه از دنیا رفت بواسطه این محبت و دوستی مسؤول صفاتی و سیئات قرار
نمیگیرد.

و اما معنای حدیث من بکی علی الحسین و حجت له الجنة هم خیلی ساده و
مناسب فهم هر کس از عارف و عامی میباشد و جوابی هم که الحال مطابق بانظر اکثر
آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نموده که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض
میکنم معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر
حسین واجب میشود بر او بهشت.

مفهوم مخالف اینست که اگر ناکس گریه کند بهشت که بر او واجب نمیشود
بلکه هیچ نتیجه ای هم از گریه خود نمیگیرد.

حافظ - فرق بین کس و ناکس چیست که گریه بر او کس نتیجه میدهد ولی
بناکس نمیدهد.

فرق بین کس و ناکس

داعی - کرجه در کلمه من موصوله کس و ناکس
راه ندارد ولی در معنای فارسی کس و ناکس میآید

لذا عرض میکنم کس مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد اصول عقاید را
استدلالات یا بنحو یقین دارا و معتقد بنبوت انبیاء عظام من آدم الی الخاتم باشد و خود
را ملزم بدستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء علیهم السلام بداند و بعد از جسمانی وجود
بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد علیهم السلام و عترت طاهره آنحضرت عقیده داشته علی و
یازده فرزند بزرگوارش سلام الله علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام برحق و نایب مناب
رسول الله صلی الله علیه و آله بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیشین خاتم است
زند و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد بکتاب مساویه حق
و از جانب خدا بداند و بمشهورات آن معتقد و بدستورات او امر و مناهی آن
عامل باشد.

و ناکس مسلمانی را گویند که موره و اسماً مسلمان و بتمام دستورات قائل ولی
در مقام عمل صالح نباشد یا تارک محض باشد یا بیعت از آنها عمل و از بعضی دیگر روی
گردان باشد یا مرتکب بعضی کبایث از قبیل قتل نفس یا شراب خواری و یازنا و لواط کاری
یا ربا خواری و کم فروشی و امثال اینها گردد چنین آدمی هر قدر هم گریه کند برای او
نتیجه ای ندارد و جبران ترک واجبات از قبیل نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و غیره
را نمی نماید.

مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و مقصم گردد بچیران مافات و حق الناس را
بصاحبانش بر گرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده اند وراثت آنها را فراهم نماید
آنکه بوسیله گریه و محبت خاندان رسالت جبران مافات و عقب ماندگیهای او گردد.
و آلا اگر مثلاً نماز نخواند یا روزه نگرفته یا مستطیع شد حج بیت الله گرفته
یا مشمول خمس و یا زکوة گردیده اداء و تظیفه ننموده آنکه گریه کند یا زنا و لواط کند
و گریه کند یا ربا بخورد و مال مردم را بخرام ببرد و معاملات ربوی بنماید - و یا کم
فروشی بنماید - و گریه کند ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند بغیال آنکه

اعمال زشت او بوسیله گریه غفو میشود اشتباه وقت آں غم از چنین اشخاصی بزارند گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه ای ندارد چنانکه ما مکرر در منابر و مجالس درس و مجامع رضی این معانی را مشروحاً گوشزد جامعه نموده ایم.

والا اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترك واجبات بنماید خیال کند گریه و یازاریت آں غم سلام الله علیهم اجمعین جبران مافات میکند و اورا نجات میدهد باید دشمنان آں غم همگی بهشتی باشند چون غالباً بر مظلومیت آں غم گریه کردند.

چنانچه بار بآب عقاب در وقعه کربلا نوشته اند **و الله بکت و ابکت کل عدو و صدیق** دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند پس پیغمبر و اصحاب و احفاد حتی اطفال صغیر و شیرخوارش را کشتند ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند نفع و نتیجه ای ندارد تا مؤمن نگرددند گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ - اگر فرد مسلمانی معتقد با اصول عقاید و عامل بدستورات شرعیه باشد خود اهل نجات است پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه وجه نتیجه بر او متصور است که هر سال مبالغه کثرافی خرج این نوع از مجالس بشود کمزومنین گریه کنند.

اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری

داعی - بدیهی است مسلمان هر چند عامل کامل عیار باشد معصوم نخواهد بود بالاخره بشر است و جائز الخطا اگر لغزش و خطاهائی از او سرزده

و غافل بوده حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از روی فضل و کرم عمیم بوسائل و اسبابهای آنها را غفو میکند.

گاهی حب علی بن ابیطالب را وسیله قرار میدهد گاهی بگریه بر مظلومیت حضرت سیدالشهداء و خاندان رسالت و زیارت آنحضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشک چشم آنها را بمنزله آب توبه قرار میدهد و از گناهان آنها میکند.

اگر مؤمن و عادلند و هیچ گناه کبیره و صغیره ای از آنها صادر نشده - حب و ولایت علی و اهل بیت رسالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت بآن خاندان جلیل میباشد وسیله ترفیع مقام آنها میشود.

و اما اینکه فرمودید در تشکیل این مجالس بنام عزاداری آں محمد و مصارف بسیار چه اثر است آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس غافل میناشید.

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته میشود که این مجالس بدعت است حاضر نمیشود یا اگر گاهی بجبهائی حاضر شود چون نظر سوء دارد دقیقانه توجه نمیکند تا آثار آن را ببینند.

اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس مدارس اکابر آں محمد علیهم السلام است به این معنی که بنام آں محمد علیهم السلام مجالسی تشکیل میگردد و بجایزه آنخاندان جلیل افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانهگان از دین) حاضر میشوند آنگاه خطبایه و وعظ و متکلمین و محدثین و گویندگان از علماء ساعتها حقایق دین را از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها بیان میکنند و آنها را بر شررها و مفاسد معاصی و گناهان و اخلاق روزیله آشنا مینمایند و دلائل حقیقت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز میکنند و نتایج بسیار میگیرند.

سالی نیست که بوسیله همین مجالس و تبلیغات دینی افرادی از بیگانهگان اسلام قبول نمایند چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و پراست وارد کردند.

در هر سالی بوسیله این مجالس و حضور در مجامع عز و تأثیر آیات و اخبار و مواظب جمعیتهای بسیاری از مردمان لایابالی و معصیت کار توبه نموده و بواسطه ترك معاصی داخل در حوزه اختیار کردند.

اینست يك جهت از فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علمای فریقین نقل نموده اند
حسین منی و الامن حسین از من است و من از حسین یعنی احیای دین من
 بواسطه حسین است در زمان حیاتش جایز کرد و بنیروی مظلومیت ریشه ظلم بنی
 امیه را کند چه آنکه آنها میخواستند ریشه دین را بکنند.

و هزار سال است که مجالس معظمی بنام آن بزرگوار خفیه و آشکر تشکیل
 میشود مردمان حاضر میشوند بواسطه مبلین و ناطقین بی بغایق دین برده و قدم در
 صراط مستقیم میگذارند اینست مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس
 آکار آل محمد سلام الله علیهم اجمعین میباشد.

و نیز توضیحاً عرض میکنم که معب و شیعہ علی علیه السلام زائر و عزادار
 حسین بن علی علیهما السلام علاقه مندانه و عشاق او ترک واجبات نمیکند و مرتکب
 کبائر معاصی نمیشوند چون میدانند و بآنها گفته شده است که حضرت آیا عبدالله
 الحسین علیه السلام شهید راه دین است و برای ترویج شاعر دین شریعت شهادت نوشید چنانچه
 در زیارت وارث و سایر زیارات وارد است که میخوانیم **اشهد انک قد اقمت الصلاة**
وانت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعمت الله و رسوله
حتى اتیک الیقین (۱).

و در اخبار معتبره فریقین از ام المؤمنین عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من زار الحسین بکر بلا عار فاجته وجهه له الجنة (۲).
 و نیز میفرماید من بکی علی الحسین عارفاً بجته وجهه له الجنة (۳).
 همان قسمی که عبادات از واجبات و مستحبات فرع بر معرفت خدا است اگر
 خدا را کما ینبغی نشناسد قصد قربت پیدا نمیشود لذا عبادات او هر چند کامل هم
 باشد عاقل و باطل است.

- (۱) شهادت میهم که تو (ایا عباد) اطاعت نماز و ادا زکوة نمودی و امر ب معروف و نهی
 از منکر و اطاعت خدا و رسول او نمودی تا دم مرگ.
 (۲) هر کسی زیارت نماید حسین علیه السلام را در کربلا در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار
 باشد نبشت بر او واجب میگردد.
 (۳) هر کسی کربیه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار باشد نبشت
 بر او واجب میگردد.

گرمه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است یعنی باید آن بزرگوار را
 پس پیغمبر و امام بر حق و وصی سیم رسول الله صلی الله علیه و آله بدانند که قائم بحق بوده و برای
 حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده
 تارک واجبات و فاعل محرمات بوده و ترویج اباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر
 خلاف طریقه و روش مولای خود هرگز عمل نمینماید.

نواب - قبله صاحب گرچه ما معتقد هستیم که حسین الشهید اهل حق و برای
 حق و بنا حق بسمت عمال بنی امیه کشته شده ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصاً
 جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکولهای جدید تحصیل میکنند میگویند جنگ
 کربلا جنگک دنیائی بوده یعنی حب ریاست و میل بغلافت حسین بن علی را بسمت کوفه
 کشانید البته هر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند ناچار یزید
 و عمالشان مقابله با این فتنه کردند و با آغوش پیشنهاد تسلیم (بلا شرط) و تبعیت از
 خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است نمودند که بشام رود تا نزد خلیفه محترم
 باشد یا سلامت بولمن بر گردد آنگاه یزید با ترفوت تا آنکه کشته گردید پس عزاداری
 برای چنین دنیا طلبی که برای حب جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت
 است ۱۹

آیا جواب مسیحی دارند که آنها را ساکت کنید تا از این عقیده بر گردند و بدانند
 که جنگ کربلا جنگک دنیائی نبوده بلکه آجنباب قسط برای خدا و حفظ دین خدا
 قیام نمود و جنگید تا کشته شد.

فغانی - چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم میترسم سخن طولانی
 شود و اسباب کسالت گردد.

نواب - خیر خیر! ابداً کسل نمیشوم بلکه با علاقه مغرطی میل بشنیدن این
 موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابله با مخالفین قادر بجواب باشیم قطع بدانید
 جوابداران باینقوم ولو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا میکنم بفرمایند.

امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبوده

دا عی - قبلا عرض کردم هر عمل نیک و بدی فرع بر معرفت است معترضین اول باید خدای خود را بشناسند و بعد از معرفت حق کتاب آسمانی که از جانب خدای علی^{علیه السلام} اعلی بر خاتم الانبیاء^{علیهم السلام} نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد و لازمه تصدیق آنستکه هر چه در آن کتابست باید مورد ستایش و قبول باشد.

و اگر معترضین اهل ماده و عالم محسوس اند و دلائل محسوسه میخواهند جواب آنها بسیار سهل است اینک مختصراً باقتضای وقت مجلس که گذشته است بهر دو جهة فقط اشاره میکنیم.

خمسۃ النجباء از هر عمل رجسی میرا بودند

اولاً هر مسلمانی که تابع قرآن است نسبت دنیا طلبی و حب جاه و ریاست بر حاکم رسول الله

حسین بن علی سلام الله علیهما دادن بر خلاف حق و حقیقت و انکار قرآن و رسول خدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره احزاب (شهادت بطهارت آنحضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر و برادرش معرفی و مبرائی از هر رجس و پلیدی معرفی نموده آنجا که میفرماید **انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البیت و يطهرکم تطهیرا (۱)** .

بانتقال جمہور اکابر علماء خودتان از قبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی و ابی نعیم اصفهانی و ابوبکر شیرازی و سیوطی و حمونینی و احمد بن حنبل و زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و هجر رازی و نیشابوری و عسقلانی و ابن عساکر و غیر هم که جمیعاً معتقدند و مبسوطاً آورده اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده.

و این آیه شریفه اول دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از اجناس و پلیدیها

(۱) جز این نیست که خدا چنین میفرماید هر رجس و آلودگی را از شما خانواده نبوت ببرد و بشاردا از هر عیبی پاک و دیندار گرداند.

بدیعی است از اهل پلیدیها حب جاه و مقام و توجه بدنیای دنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا یعنی علاقه بر ریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امرای و سلاطین و ملاط آنها از رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ائمه طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} میفرماید **حب الدنيا رأس کل خطیئة (۱)**.

پس قطعاً آیا عبدالله الحسین^{علیه السلام} حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه جانبازی ننموده و اهل بیت خود را باسارت نداده و اگر کسی با علم باین معنی آنحضرت را دنیا طلب بخواند حتماً منکر قرآن مجید گردیده.

و اما فرقه دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبوده حسی هستند دلائل محسوس برای آنها بسیار است که در این وقت تنگ بتمام آن دلائل نتوان

استشهاد نمود ولی من باب نمونه بمختصری اشاره مینمایم.

اولاً قیام حضرت اباعبدالله الحسین^{علیه السلام} علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی و ریاست داشت نبی مکرم امری یاری آنحضرت نمی نمود چنانچه اخبار بسیاری از طرق خودتان در این باب رسیده که یکی از آنها اکثفا میکنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینایع الموده از تاریخ بخاری و بغوی و ابن السکین و ذخائر العقبی امام الحرم شافعی از سیره ملا و غیرهم نقل مینماید از انس بن حوثل بن بقیه که گفت شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

ان ابني هذا یعنی الحسین یقتل بارض ینقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه و عمن معه (۲).

پس معلوم میشود قیام آنحضرت در کربلا قیام بحق بوده نه حب ریاست مشغوم

(۱) محبت و دوستی دنیا بالای همه بدیها است.

(۲) بدرستیکه این سر من حسین کشته میشود در زمین کربلا پس هر کس از شما آنرا در حاضر باشد یا در کسبت را - آنکه نوبت است انس بن حارث رفت بسوی کربلا و بستاند و یتوب و صل کرد و کشته شد با اباعبدالله الحسین علیه السلام.

از اینها گذشته اگر معتزین فکر کنند از خود عمل و حرکت آنحضرت تالشادهت و اسیری اهل بیت طهارت حق و حقیقت ظاهر و هویدا میباشد.

زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بر دولت وقت خروج نماید هرگز باعیال و اطفال حرکت نمیکند. اطفال صغیر و زن حامله و بیجه شیرخوار با خود نمی برد بلکه تنها و منفرد و بایک عدد زبده سواران کاری حرکت می کند پس از آنکه بردشمن غالب و محصور کار بدستی آمد و روزگار برونق و مرامش شد آنگاه عیالات را می طلبد.

حرکت دسته جمعی حضرت اباعبدالله علیه السلام باعیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آنحضرت بقصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعاً بستن بمن میرفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند آنجا را مرکز کار قرار داده آنگاه با تجهیزات کامل و مجبور حلات خود را شروع مینمود.

چنانچه مکر ربی اعمام و دوستان و برادران این پیش نهاد را بآنحضرت نمودند و جواب یاس شنیدند چه آنکه از حد و مقصد اصلی آنحضرت خبر نداشتند.

قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه
ولی خود آنحضرت میدانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمیشود، لذا حرکت آنحضرت با هشتاد و چهار زن و بیجه برای يك نتیجه نهایی

اساسی بود چونکه امام میدید شجره طیبه لا اله الا الله را که جد بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باغون جگرها غرس و آبیاری او را باغونهای شهداء بدر و احد و حنین نموده و بست باغبانی مانند علی بن ابیطالب علیه السلام سپرد که از او نگهداری نماید ولی بواسطه خارج نمودن باغبان عالم دانارا با ظلم و تعدی و تهدید بشمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او را از آب جاری شجره طیبه اساس و بنیان باغ توحید و نبوت رو به نابودی میرفت.

ولو آنکه گاه گاهی بتوجه باغبان اصلی تقویتی میشد ولی نه تقویت کامل حقیقی.

تا آنکه زمان باغ یکنگی بدست باغبانان جهول غود لاجوج (یعنی بنی امیه) افتاد.

از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفان که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند و ابوسفیان لعین که در آن موقع کور شده بود دستش را گرفتند بمجسلی آوردند باصدای بلند گفت یابنی امیه تداولو الخلافة فانه لاجیه و لانا (۱).

و نیز گفت یابنی امیه تلتفوها لکلف الکرة فوالذی یحلف به ابوسفیان ما زلت

ارجوها لكم و لتصیرن الی صیاکم و رات (۲).

یکگی آن قوم رسوای یسفید تمام طرق را مسعود نمودند دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب حیات شدند کم کم شجره طیبه رو ضعیف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیک بود شجره طیبه لا اله الا الله بکلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد.

بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات پیانش روی کرده فوری باید در مقام علاج بر آید والا بکلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت.

در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت پیانغان عالم دین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را بجائی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود بلکه قصد دارند شجره طیبه لا اله الا الله را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی علم کرد فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لا اله الا الله بسمت کربلا حرکت کرد ولی بتوخی میدانست بی آبی ریشه درخت افر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارند احتیاج بتقویت قوی دادند.

(۱) ابوسفیان تهنج میکند تاویل خود را باینکه دولت بی پایان خلافت را دست بدست

معه لیرا بهیبت و دوزخی در کار نیست (یعنی دروغ است).

(۲) ای بنی امیه بنوشید و خلافت را مانند کوی بیگانه آورید سوگند بآن چیزیکه قسم بخورم بآن (مراد بتهاست که همیشه بآن قسم بخورند) بیوت طلاب و شایان بك مجهول منته وادهامی برای شما بودم شما هم آنرا کعبان باغی به تا با اولاد خود بارت برسانید.

چنانچه در علم عملی فلاح رسد است وقتی فلاّحان و باغبانان دانشمند دیدند درختی بکلی بی قوت شده تقویت قوی لازم دارد علاج او را قربانی میکنند یعنی کوسندنی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح میکنند و بایوس و گوشت و خون در پای درخت دفن مینمایند تا درخت از نو قوت و قدرت جدید بگیرد.

حضرت سید الشهداء رحمه الله رسول الله ﷺ هم که باغبانی عالم بودند این شجره طیبه را بقدری بی آبی دادماند (بخصوص در سنوات اخیر و زمام داری بنی امیه) که با بهای معمولی و مابانی علمی حیات پیدا نخواهد کرد فدا کا بی لازم است.

قطعا آبیاری شجره طیبه و درخت شریعت با یستی با خونابه های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجره طیبه **لا اله الا الله** بسمت کربلا حرکت کرد.

بعضی کومه نظران گویند چرا از مدینه خارج شد همانجا میماند و کوس مخالفت میکوبید و قربانیها را میداد ولی نمیدانند که اگر آن بزرگوار در مدینه میماند امر او بر مردمان فهم عالم پوشیده میماند و نمیدانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده.

مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام بحق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف و مقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارو نشان می دادند.

ولی آن یگانه راد مرد سینا برای ظهور حق و حقیقت در مادر رجب موقمی که مردمان برای عمره بمکه حاضر بودند تشریف فرمای مکه شد تا روز عرفه در مقابل صدها هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند خطبه ها خواند و خطابه ها کرد ندای حق و حقیقت را بسع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید بیشه برداشته بریشه شجره طیبه **لا اله الا الله** میزند گوشزد عامه مسلمین نمود که باندن یزیدی که دعوی خلافت اسلام دارد عملا اساس دین را از میان میبرد شراب میخورد قمار میبازد باسکه و مینون بازی میکند احکام دین را زیر پا میکند از زحمت جهم پیغمبر را بر باد میدهد من

نمیکند از دین جدم از میان برود بر من واجب است فداکاری تمام جان میدهم و دین را حفظ میکنم.

پس قیام آنحضرت و خروج از مدینه بسمه و از مکه بسمت کوفه و عراق برای حفظ شعائر دین و اعلام نمودن بیجامه بشریت اطوار و رفتار و مفاسد اخلاق و عقاید خراب و عملیات جبران ناپذیر آن پلید عنید بی دین بوده است.

لذا برادران و بنی اعمام و دوستان علاقه مند که برای ممانعت میآمدند عرض میکردند اهل کوفه که از شما استقبال نموده اند و دعوت نامه ها فرستاده به بی وفائی معروف اند.

و علاوه با قدرت بنی امیه و سلطنت یزید پلید که سالها است در این مملکت ریشه دو انداخته اند نمی توانی مقابله نمائی چون اهل حق کم اند مردم عبد و عبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح میشود لذا اطراف آنها جمع اند نفع و غلبه با شما نخواهد بود.

پس از این - فر صرف نظر نماوا اگر هم مایل نیستی بماندن و توقف در حجاز پس برو یمن که علاقمندان بشما در آنجا بسیارند مردمان غیوری هستند شمارا تنها نمی گذارند میتوانی عمری را در آن صفحات براحتی بگذرانی.

حضرت نمی توانست برای همه کاملاً پرده برداری نماید لذا هر يك را بجوابهای مختصری ساکت مینمود ولی بعضی از اصحاب سر و آقارب محرم مانند برادرش عابد بن الحنفیه و ابن عم کرامش عبدالله بن عباس میفرمود راست میگوئید منم میدانم غلبه ظاهری با من نخواهد بود منم برای فتح و غلبه ظاهری نمیروم بلکه برای کشته شدن میروم یعنی میخواهم به نیروی مظلومیت ریشه ظلم و فساد را برکنم.

برای قوت قلب بعضی حقیقت را آشکار نموده میفرمودند: رسول خدا را در خواستیدیم بمن فرمود **اخرج الى العراق فان الله شاء ان يريك قتيلاً (۱)**.

محمد بن الحنفیه و ابن عباس عرض کردند اگر امر چنین است زنها را چرا میبرید

(۱) بیرون برو پسوی عراق پس بدستیکه خدای تعالی میخواهد تو را کشته بیند.

فرمود جدّم فرمود ان الله قد شاء ان يراهم سبايا (۱) باسر رسول الله ﷺ آنها را برای اسیری میبرد (یعنی نکات و اسراری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است که مستمّ شهادت من اسارت زنان است که علم و پرچم مظلومیت را بر دوش بگیرند و بروند شام در سرکر خلافت و قدرت یزید ریشه آنها را بکنند - و پرچم ظلم و کفرشان را سرنگون نمایند -).

چنانچه عملی کردند خطبه و خطابه یی غیله بنی هاشم صدیق صغری زینب کبری سلام الله علیها در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید در مقابل صدها نفر از اشراف قوم و بزرگان بنی امیه و سفراء و یگانه و زجال از یهود و نصاری - و خطبه و خطابه معروف سید الساجدين امام چهارم زين العابدين علی بن الحسین (علیه السلام) در مسجد اموی شام بالای منبر در مقابل یزید نیروی قدرت او را شکست و پرچم عظمت بنی امیه را سرنگون و مردم را بیدار نمود).

پس از حد و ثنای خداوند متعال فرمود ايها الناس اعطينا متاً و فضلاً

بسمع - اعطينا العلم والحلم والسمحة والنصاحة والشجاعة والمحبة في قلوب المؤمنين - و فضلاً بأنّ منّا النبی المختار محمد صلی الله علیه وآله - و منّا الصديق - و منّا الطيار - و منّا اعداؤه و اعد رسوله - و منّا سبطا هذه الامة و منّا مهدى هذه الامة (۲).

آنگاه شروع به معرفی از خود نمود فرمود هر کس مرا میشناسد که میشناسد

(۱) پدرستیکه خدای تعالی خواسته است که ایشان را اسیر بیند.

(۲) ای مردمان عطا کرده شده ایم (ما آل محمد از جانب خدای تعالی) عشق و محبت را فرجیع داده عدهم بر سایر خلق بهجت فضیلت - عطا کرده شده ایم بطم و دیرداری - و جوار اسیری و خوش روی - و فصاحت و عجايب - و معیت در دلهای مؤمنان.

و ترجمه و زیارتی داده شده ایم (بر مردم) باینکه از ما احد پیغمبر بر گرفته (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله) و از ما است صدیق (امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام) و از ما است جبر طیار - و از ما است (حزبه) شیعه و رسول - و از ما است دو سبط این امت (حسن و حسین) - و از ما است مهدی این امت (حجة بن الحسن جبل الله تعالی فرجه).

و آن کس که مرا میشناسد اینک حسب و نسب خود را بآنها میرسانم منم فرزند صاحب صفات و فضائل مخصوصه (که با کلمات طولانی آن صفات را بیان مینماید که وقت مجلس اجازه قتل تا مهرا نمیدهد) خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (علیه السلام).

پس از آن روی همان منبری که سالها شب و روز از زمان معاویه علیه الهابویه علنی و بر ملا مولانا و مولی الموحدين امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را منسوب مینمودند!! و هزاران نسبتهای ناروا بآنحضرت داده بودند؟ در حضور خود یزید و رجال بنی امیه و دشمنان فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین را (که نگذارده بودند بگوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود.

انا این من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا لا اله الا الله - انا این من ضرب یمن یدی رسول الله صلی الله علیه و آله بسیفین و طعن بر محبین و هاجر الهجرین و بايع البيعتین - و قاتل یدرو حنین - و لم یکنر بالله طرفه عین - انا این صالح المؤمنین و وارث النبیین - و قاصع الملحدین - و یصوب المسلمین - و نور المجاهدين و زین العابدين - و تاج البکائین - و اصبر الصّابرين - و افضل العالمین من آل یس رسول رب العالمین - انا این المؤید بجبرئیل - المنصور بمیکائیل - انا این المحامي عن حرم المسلمین - و قاتل المارقین - و الناکثین - و الغاصطین - و المجاهد اعدائه الناصبین - و الفخر من مشی من قریش اجمعین - و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین - و اول السّابین - و قاصم المعتدین - و مبدد المشرکین - و سهم من مرّاهی الله علی المنافقین - و لسان حکمة رب العالمین - و ناصر دین الله و ولی امر الله - و بستان حکمة الله - و عیبة علمه - سمع - سخی - یهلول - زکی - ابیطحی - رضی - مقدام - همام - صابر - مهذب - قوام - قاطع الاصلاب - و مفرق الاحزاب - اربطهم عناناً - و اثبتهم جناحاً - و امضاهم عزیة - و اشدّهم شکیمه - اسد باسل یطعنهم فی الحروب اذا اردت الاثمة و قربت الاعداء طعن الریح

و یذروهم فیها ذروالریح الهشیم - لیث الحجاز - و کیش العراق - مکی - مدنی - حنفی - عقیبی - بدری - احدی - شجرئی - مهاجرئی - من العرب سیدها - و من الوغی لیثها - وارث المشعرین - و ابو البیطین الحسن و الحسین ذاک جدی علی بن ابیطالب (ع) (۱).

آنکه فرمود انا ابن خدیجه الکبری - انا ابن فاطمة الزهراء - انا ابن

(۱) منم فرزند کسیکه ششیر ذو بر پیشبای مردم تا کشتند ذوالا لاله - منم فرزند کسیکه ششیر ذو پیش روی رسول الله بدو ششیر (یعنی مدنی بششیر و مدنی به ذوالفقار) و بیزه زد بدو نیزه و هجرت نمود بدو هجرت و بیست نمود بدو بیست و با کافران مقاتله نمود در جنگ بدر و حنین و کافان نکشت بعدا چشم برهم زدنی - منم فرزند صالح مومنان - و وارث ششیران - و براندازنده امسلطان - و پادشاه مسلمانان - و نور جهاد کنندگان - و ذیبت عابدان و تاج گریه کنندگان (از خوف خدا) و سیر کنندم ترین سیر کنندگان - و بهترین نماز گزارندگان از آل بن رسول رب العالمین - منم فرزند مؤید بپیروی و منصور و بیکایل - منم فرزند حایث کنندم از حرم مسلمانان - و کشتنده برگشته گان از دین (یعنی اهل نروان) و شکنندگان بیعت (یعنی اهل جنگ چل در بصره) و اهل بنی وطنیان (یعنی اهل جنگ صفین) و جهاد کنندم با دشمنان خود نامیبها - و فخر کنندم ترین همه کسانیکه راه رفتند از طایفه قریش (یعنی اخبر از همه قریش) و اول کسیکه اجابت دعوت خدا و رسول او را نمود از مومنان - و اول سبقت کنندگان بسوی ایمان - و شکننده ظالمان - و هلاک کننده مشرکان - و تیری از تیرهای خدای تعالی بر منافقان - و لسان حکمت پروردگار عالمیان - و یادی کننده دین خدا - و ولی امر خدا - و کلستان حکمت خدا - و صندوق علم او - و جواهره با سخاوت گشاده رو - و جامع جمیع خیرات اجتماعی پسندیده بطحا - که اختیار او در جنگها پیش قدم بوده - پادشاه صبر کنندم با کیزه اخلاق - کثیرالایام - قطع کنندم پشتها - و متفرق کنندم احزاب (فاسد) - کسیکه با ثبات قدم عنان اختیار نفسی خود را در دست داشته - و دلش از همه کس قوی تر و ثابت تر و عزمش از همه راست تر - و شکیه اش از همه کس معکم تر (یعنی مهمترین افراد بشر بود در احقاق حق مظلومان) - شیر زبان بود در میدان نبرد - غرور میکرد دشمنان را در جنگها و وقتی که باو نزدیک میشدند (سواره و پیاده) با نیزه های خود - و غرور و متفرق می ساخت آنها را و هبنا که طوفان شنها و خار و خاشاک خشک را برانگیزد میکند - شجاع ترین اهل حجاز - و دلیر ترین اهل عراق - مکی قومی - و با کیزه ترین افراد مسلمین در دین بیعت کنندم در عقبه - شمسوار بدر و احد - و دراد مردومیت شجره - و یگانه خدا کار مهاجرت - سید عرب - و شیرمیدانهای جنگ و وارث مشعرین - و بدر و دوسبط (یعنی سر) حسن و حسین (علیهما السلام) ایست فضا لجد من علی بن ابیطالب (علیه السلام).

المذبح من اللقا - انا ابن العطشان حتی قضی - انا ابن من منعه من الماء و احلوه علی سائر الوری - انا ابن من لا یفضل له ولا کفن یری - انا ابن من رفع راسه علی القنا - انا ابن من هتک حریمه بارض کربلا - انا ابن من جسمه بارض و راسه باخری - انا ابن من سببت حریمه الی الشام تهدی - ثم انه صلوات الله علیه انتحب و بکی - فلم یزل یقول انا انا حتی ضج الناس بالبكاء و التحنن (۱).

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) منعقد گردید - در همین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین (ع) بعد از نقل فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیرالمؤمنین در محضر دشمنان آنقدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که با حضور یزید پلید صدای ضجه و شیون مردم شام برخاست قسمیکه یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند - از روی ترس و واهمه از مسجد خارج گردید.

از همان مسجد واثی خطبه و خطابه آنحضرت مقتضات نهضت ضد اموی شروع شد. (که یزید ناچار شد از روی سیاست اظهار ندامت نمود - و عید الله بن مرجانه لعنه الله را لعن نمود که چنین عمل فجیعی نموده) تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد بنی امیه سرنگون گردید.

(۱) منم فرزند خدیجه کبری - منم فرزند فاطمه زهرا (ع) - منم فرزند سر بریده از فنا منم فرزند آنکیکه با آب تنه از دنیا رفت - منم فرزند آنکه آب او از او منع کردند و حلال و حرام داشتند بر سایر خلق - منم فرزند آن که او را غسل ندادند و کفن نکردند - منم فرزند آنکه سر مطهر او را بر نیزه بلند نمودند - منم فرزند آنکه حرم او را در زمین کربلا هتک حرمت نموده اسیر نمودند منم فرزند آنکه بدن مقدسش در جالی و سر مطهرش در جالی دیگر - منم فرزند آنکه حرم او را اسیر نموده پشام آوردند.

پس از آن امام علیه السلام با صدای بلند گریه و پیوسته انا انا فرمود یعنی آنقدر از مفاخر و مدایح اجداد خود فرمود و مصائب پدر بررگوار و اهل بیت خود را بیان کرد تا آنکه غرض از مردم برخاست همگی بگریه و ناله و فریاد مشغول شدند.

که الی الحال در شام و پای تخت ظالمانه آن قوم فاسد قبری از بنی امیه وجود ندارد - ولی قبرستان بنی هاشم مورد توجه شامیان - وقبور بسیاری از عترت و اهل بیت رسول الله ﷺ مزار هر عارف و عالمی از شیعه و سنی میباشد .
خلاصه تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشته اند که آن حضرت از مدینه تا بکوه و کربلا پیوسته کثایه و صراحه خبر شهادت خود را میداد و ب مردم میفهماند که برای کشته شدن می رود .

از جمله خطبه مفصلی است که روز تریه در مکه معظمه مقابل جامعه مسلمین خواند و ضمن خطبه خبر شهادت خود را علنی داد که بعد از حمد پروردگار متعال و درود بر خاتم الانبیاء ﷺ فرمود **خط الموت علی ولد آدم مخطه الفلاده علی جید الفتاة و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر الی مصرع الا لایه گانی باوصالی یتقطعها اعلان القلوات بین النواویس و کربلا (۱)** .
با این قبیل جملات ب مردم میفهماند که من بکوفه و مقر خلافت نخواهم رسید بلکه بین نواویس و کربلا کشته خواهم شد بدست کرکهای خون آشام مراد از کرکها اشاره ایست که بقتله خود را بنی امیه و غیره مینماید که مانند کرکهای خونخوار مارا قطعه قطعه نموده بقتل میرسانند .

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار میرساند که امام حسین بقصد شهادت حرکت

(۱) مرکه بر فرزندان آدم چنان بسته است که قلاعه بگردن دختر جوان و چه قدر آرزو مند بصحبت گذشتگان خود چنانکه یعقوب مشتاق یوسف بود و برای من برگزیده و پستیده گشت زمینی که بیکر من در آن افکنده شود باید بدان زمین برسم و گوی می نمیشد بپند مرا کرکان بیابانها از یکدیگر جدا میکنند میان نواویس و کربلا .

(مرسوم قضا اسلام بحدت جلیل القدر حاج شیخ عباس قلی طبراه در نشر السهم گوید شیخ ما بصحت نوری رحمه الله در کتاب نشر القسین گفته است (نواویس) گورستان نزاری است چنانچه در حواشی کفشی نوشته اند و شنبه ایم که این گورستان در آنجا واقع بوده است که اکنون مزار حربین برید ریاضی است در شمال غربی شهر کربلا و اما کربلا معروف نزد مردم آن نواحی پاره زمینی است در کنار نهری که از جنوب با دوی شهر روان است و بر مزار معروف به این صوره میگذرد پاره از آن باغ و قسمتی کشت دار و شهر کربلا میان این دو میباشد .

فرمودند بقصد ریاست و خلافت در تمام راه بطرق مختلفه خبر مرگ خود را میداد و در هر منزل اصحاب و احتضار خود را جمع میکرد و پیوسته میفرمود از پستی و بی قدری دنیا همین قدر بس که سر جایی را بریدند برای زن زنا کاری بهدیه بردند عترت بس مر من مظلوم را هم از بدن جدا و برای یزید شراب خوار میگرد .

آقایان فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه حُر بن یزید ریاحی با هزار سوار سر راه حضرت را گرفت و عرض کرد امر عبید الله است شما را نگاهدارم و نگذارم بکوفه بروید و یا شما باشم تا امر امیر برسد - چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد و خود را در اختیار حُر گذارد .

قطعا اگر حضرت خیال امارت و خلافت در سر داشت تسلیم لشکر حُر نمیشد در حالتیکه با حُر بیش از هزار نفر نبودند و با آن حضرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هر يك خود يك تنه برای پراکندگی هزار نفر کافی بودند و تا کوفه هم در فرسنگی بیشتر نبود علی القاعده میبایستی آنها را پراکنده و خود را بس کر حکومت (کوفه) میرساندند مردم هم که منتظر بودند تشکیلات و تجهیزات خود را محکم و مشغول مبارزه می شدند تا آنکه غالب آیند نه آنکه در مقابل گفتار حُر تسلیم گردیده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمک بدشمنان برسد و کار را بر پس پیغمبر سخت نمایند .

آقایان اگر بقرائن مطلب خوب دقت کنید جواب خود را بخوبی بدست میآورید و میدانید که آنحضرت بقصد دیگری طی مسافت نمود زیرا اگر خیال ریاست داشت در موقعیکه محاصره دشمن در منتها درجه شدت رسیده و فرسنگها اطراف او را قوای قویته دشمن گرفته و ساقی فراهم نمیکرد که جمعیت قلیل و نفرت آماده خود را متفرق نماید .

خطبه و خطابه آن حضرت در شب عاشورا بزرگتر دلیل بر اثبات مدعی

ما است زیرا تا شب عاشورا هزار و سیصد سواره و پیاده آماده جنگ در خدمت آن حضرت بودند.

ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء حضرت بروی کرسی قرار گرفت خطبه مفصلی اداء نمود ضمن خطبه سربا کلماتی فرمود که آن لشکر و مردم جاه طلب را خوف گرفته که تمام ارباب مقاتل نوشتند حضرت فرمود کسانی که پیشال ریاست و حکومت دبیوی آمده اند بدانند که فردا هر کس در این زمین باشد کشته خواهد شد و این مردم جز من احدی را نمیخواهند من بیعت را از کردن شما برداشتم تا شب است بر خیزید و بروید هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمام آن جمعیت رفتند برای آن حضرت باقی نماند مگر چهل و دو نفر هیچند نفر بنی هاشم بیست و چهار نفر اصحاب - بعد از نصف شب سی نفر از شجاعان لشکر دشمن بقصد شیخون آمدند وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضرت را شنیدند مجذوب وار با ردوی توحیدی حسینی ملحق شدند که مجموعاً بنا بر اشر هفتاد و دو نفر قربانیهای حق گردیدند که اکثر آنها زهاد و عباد و قاریان قرآن بودند.

اینجا تمام دلالت و فرائضی است که میرساند آن حضرت بقصد انقلاب و حب جاه و ریاست و رسیدن بمقام خلافت حرکت نموده بلکه صرفاً هدفش ترویج دین و مقصدش حمایت و دفاع از حریم اسلام بوده.

آنهم بطریقی که جان بدهد و با جان بازی نمودن پرچم لاه **الآله** را بلند و پرچم کفر و فساد را سرنگون نماید.

زیرا نصرت و یاری دین گاهی بکشتن است و زمانی بکشته شدن فلذا آنحضرت دامن همت بر کمر زد و مردانه قیام کرد - با نیروی مظلومیت و دادن قربانیهای بسیار مخصوصاً اطفال سفار ریشه ظلم و فساد بنی امیه را کند قسمی که خدمات بزرگ آن حضرت در اعلاء کلمه طیبه **لا اله الا الله** و آياری شجره مقدسه **اصلاها ثابت** در نظر دوست و دشمن مورد تصدیق و تقدیر است حتی بیگانگان از دین روی برهان و دلیل اقرار باین معنی دارند.

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام

دردآرة المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله ایست از خانم دانشمند انگلیسی تحت عنوان (سه شهید) بسیار مفصل است که خلاصه آن اینست که نوشته

سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلاء کلمه حق جان بازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران و جان بازان کوی سبقت ربودند.

اول سقراط حکیم یونانی در آتن - دوم حضرت مسیح بن مریم علیه السلام در فلسطین (البته این عقیده مشار الیها است که مسیحی میباشد والا در عقیده ما مسلمین حضرت مسیح مصلوب و مقتول نگردیده بصریح آیه ۱۵۶ سوره ۴ (نساء) که فرموده **وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه يقيناً بل رفعه الله الیه**) (۱).

سیم حضرت حسین (علیه السلام) فرزند زاده محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبر مسلمانان آنگاه نوشته است هر گاه بتاریخ حالات و چگونگی شهادت و جانبازی هریک از این سه نفر شهید سعید آگاهی حاصل گردد تصدیق میشود که جان بازی و فداکاری حضرت حسین (علیه السلام) از آن دونفر (یعنی سقراط و عیسی) قوی تر و مهم تر بوده است بهمین جبهه ملقب گردید به سید الشهداء.

زیرا سقراط و حضرت مسیح فقط در راه حق بتفدیر جان خود حاضر شدند - ولی حضرت حسین (علیه السلام) جلای وطن اختیار نمود در بیابانی دور از جمعیت در محاصره دشمن واقع و عزیزترین عزیزانش را که از دست دادن هریک از آنها از سردا دین خوشی مهمت بوده فدای حق نموده بدست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربانی راه حق نمود.

بزرگترین دلیل بر اثبات مظلومیت حسین مسلمانها قربانی دادن عیة شیرخواره اش

(۱) (عیسی بن مریم را) نکشته و نه بدار کشیدند بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان که در بار او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید مضی گفتند و عالمیان بیرونه جز آن که از بنی کسان خود میرفتند و بطور یقین (شما مؤمنین بدانید) که مسیح را نکشته بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد.

بود که در هیچ تاریخی سابقه ندارد. بچه شیر خواری را برای طلب آب (بی قیمت و قدر) بیایند و آن قوم دغا عوض دادن آب او را طعمه تیر جفا قرار دهند.

این عمل دشمن اثبات مظلومیت حسین را نمود و بهمین نیروی مظلومیت بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالیشان نمود در اثر جابجایی او و اهل بیت بزرگش دین ~~و دین~~ حیات نوینی بخود گرفت انتہی.

دکتر مارین آلمانی و دکتر جوزف فرانسوی و دیگران از مورخین اروپائی همگی در تاریخ خود تصدیق دارند که عملیات حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و فداکاری های آن بزرگوار سبب حیات دین مبین اسلام گردید یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود و الا اگر خدمات و قیام یعنی آنحضرت نبود بنی امیه اساس دین توحید را بکلی از میان میبردند و نامی از خدا و پیغمبر و دین و شریعت در عالم باقی نمیگذاردند.

نتیجه مطلوب - کشف حقیقت پس نتیجه عرایض این شد که قیام و جنگ حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است قیام و جنگ دینی بوده است.

لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان با آنحضرت وقتی میشوند که آن حضرت با یزید جنگید برای آنکه عمل بمنکرات می نمود متوجه میشوند که عمل بمنکرات مرئی آنحضرت نخواهد بود لذا هرگز کرد محرمات و منکرات که بمنکره طبع آن بزرگوار است نمیگردند و عمل بواجبات را بر خود فریضه حتمی قرار میدهند.

وقتی میشوند و در کتب مقاتل و تواریخ میخوانند که آنحضرت روز عاشورا با آن حدت و شدت بلایا و مصائب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد نمازش را ترک نکرد حتی نماز ظهر را بجماعت خواند البته جدیت در اداء واجبات بلکه نوافل و مستحبات مینمایند تا مورد توجه و محبوب آنحضرت گردند که محبوب آنحضرت قطعاً محبوب خدای تعالی میباشد.

پس آن قسمی که آقا و دیگران تصور نموده اید خلاف حقیقت و مغلطه کار است

اشتباه فرمودید و تعبیر بی جا نمودید بلکه برخلاف گفته شما و امثال شما این قبیل احادیث تحریک قوای روحی شیعیان را مینماید و آنها را آماده عمل میکند خصوصاً که گویندگان و خطباء قابل در اطراف مطلب شرح دهند و فلسفه شهادت آنحضرت را کما یتنبی بیان نمایند نتایج بسیار نیکویی گرفته میشود.

چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده ایم که در هر ماه محرم بواسطه هجوم مردم در این مجالس جوانان بسیار فریب خوردگان شیطان از برکت وجود آنحضرت و مجالسی که بنام آن بزرگوار منعقد میشود در اثر بیانات و دعا و تبلیغ مبلغین عظام براه راست و صراط مستقیم وارد و تائب و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند.

(سخن که باینجا رسید اکثر آقایان با چشم گریان حالت سکوت بخود گرفتند عازم شدیم جلسه را ختم نمائیم).

نواب - علاوه بر اینکه وقت خیلی گذشته جناب قبله صاحب ما را زیاده از حد متأثر نمودید و مرید شریف فداکاری را که ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده بهمین مختصر بیانات آن طوریکه بوده بما شناسانیدید و همگی ما را رهن منت خود قرار دادید جدت رسول خدا بشما عوض عنایت فرماید - گمان نمیکنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد خدا از شما راضی باشد و شمارا مشمول ابراهیم و الطاف خود قرار دهد که ما را مستفیض فرمودید.

و واقعاً خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کور کورانه تحت تأثیر گفتار اشخاص از فیض زیارت آن مولای مظلوم و حضور در مجالس عزاداری و نتایج مترتبه بر آن محروم مانده ایم و این نبوده مگر در اثر تبلیغات غلط و بیجائیکه از روی تعصب بما میکردند و میگفتند که زیارت آن مولی و رفتن بمجالس عزاداعت بدعت است.

واقعاً عجب بدعت خوبی است که انسان را یدار و صاحب معرفت مینماید و بحقیقت اهل بیت پیغمبر و خدمتگزاران شرع و شریعت آشنا میکند.

در ثواب و فوائد زیارت

داعی - این بعلای که راجع به بدعت عزاداری
آل محمد و عترت طاهرة رسول اکرم صلی الله علیه و آله

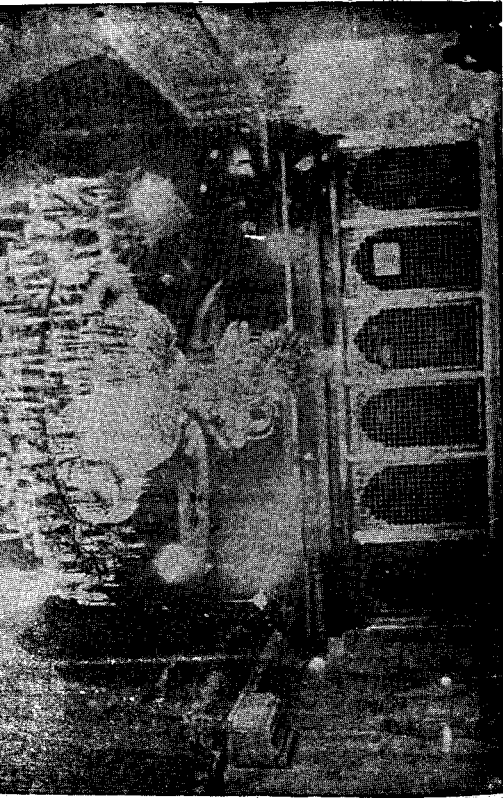
زیارت قبور آنها فرمودید قطعاً سرچشمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای
اهل تسنن هم عادهً پیروی از آنها نموده اند بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی
است که دستوری از جانب خدا یا پیغمبر و یا اهل بیت آن حضرت که عدیل القرآنند
در باره آن نرسیده باشد.

• حال آنکه در اخبار راجع بگزینستن و زیارت آن حضرت علاوه بر آنکه در
کتاب معتبره شیعه متواتراً رسیده در کتب معتبره خودتان و مقاتلی که علمای بزرگ
جمهور نقل نموده اند موجود است که بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودیم اینک بواسطه
ضیق وقت راجع بزیارت بنقل خبر معروفی که در تمام مقال و کتب حدیث ثبت شده
است اکتفا مینمائیم.

یکروز رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجره ام المؤمنین عایشه تشریف داشتند حسین علیه السلام

وارد شد پیغمبر او را در آغوش محبت کشید و بسیار بوسید و بویید عایشه عرض کرد پدر و
مادرم فدای تو باد چقدر حسین را دوست میداری حضرت فرمود مگر نمیدانی که
او یار و جگر و ریحانه من است آنگاه آنحضرت گریست عایشه از سبب گریه سؤال
نمود فرمود جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیه بر حسین میزنند عایشه
عرض کرد مگر او را میکشند فرمود آری بآب تشنه و شکم گرسنه شهید میکنند شفاعت
من هرگز بآنها نمیرسد خوشا بحال کسیکه بعد از شهادت او را زیارت کند عایشه
عرض کرد یا رسول الله برای زائر او چه اجری خواهد بود فرمود اجر يك حج من
عایشه از روی تعجب عرض کرد يك حج شأ فرمود ثواب دوحج من عایشه بیشتر تعجب
کرد حضرت فرمود ثواب چهار حج من پیوسته عایشه تعجب مینمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله
ثواب را زیاد مینمود تا رسید بجاییکه فرمود عایشه هر کس حسین مرا زیارت کند خداوند
ثواب نود حج و نود عمره مرا در نامه عمل آن زائر مینویسد دیگر عایشه سکوت کرد
(شکل ۲۰ و ۲۱).

قبه و بارگه و منبر حضرت امام حسین علیه السلام که بواسطه طیاره از هوا عکس برداشته شده شکل (۲۰)



مربع مقدس حضرت امام حسین (علیه السلام) (شکل ۲۱)

شما را بعد از آفایان انصاف دهید چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول الله باشد قطعاً مخالف با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت و تعبیر به بدعت نمودن دشمنی با آنحضرت و اهل بیت طاهرینش میباشد.

علاوه بر فوائد معنوی و اجور اخروی توجه بمنافع ظاهری اثرات مترتبه بر زیارت
 قبور ائمه اطهار که در زیارت قبور ائمه طاهرین ملحوظ است هر انسان عاقلی را تحریک میکند که از این عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار میگردد صرف نظر نکند.

شما اگر بآن اعتبار مقدسه مشرف گردید بالحق و العیان مشاهده مینمائید در بیست و چهار ساعت (باستثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قباب مبارک که برای استراحت خدمه و تنظیف حرم بسته میگردد) از دو ساعت بطلوع فجر تا قرب نصف شب پیوسته آن حرم ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است.

و تمامی آنها سر کرم انواع عبادات از نمازهای واجب و مستحب و قرائت قرآن و اشتغال با ذکر و اوراد و ادعیه میباشد.

کسانیکه در بلاد و اوطان خود توفیق عبادات بسیار ندارند مگر اداء و اجبات ولی در آن امکنه مقدسه بعشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت بطلوع فجر مشرف گردیده توفیق تهجد و مناجات با پروردگار و قرائت قرآن و کریمه های فراوان از خوف خداوند متعال برای آنها عادت ثانوی میشود که وقتی با اوطان خود برگشتند پیوسته سر کرم عبادات و ترک معاصی می باشند و اداء نوافل و قضاء نمازها را نا اشتیاق تمام بجای میآورند.

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار میگردد و توفیق جیزی پیدای می نمایند و سر کرم اقسام عبادات میشوند بدعت است.

که در هر شبانه روزی اقلاً سه مرتبه سحرها و ظهرها و سرشبها هر مرتبه اقلاً دوسه ساعت باقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن و انکار و اوراد پرداخته و خود را مشغول

مرامح والطاف حضرت پروردگار قرار دهند.

اگر هیچ آنری برای زیارت قبور ائمه اطهار نبود مگر همین توفیق جبری و سرگرمی باقسام عبادات کافی بود که مسلمانان را تشویق کنند بر رفتن زیارت تابان و وسائل و سرگرمی بعبادات (که در بلاد و اوطان شان بواسطه اشتغال بامور دنیوی توفیق کامل پیدا نمی نمایند) رابطه با یزیدان پاک را که اساس تمام خوشبختیها است محکم نموده صفای باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنن کدام محل مقدسی را می توانید بما نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام در یستو چهار ساعت اشتغال بعبادات داشته باشند جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق میشوند در بغداد و معظم که قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام ابوحنیفه میباشد همیشه در های آنها بسته فقط موقع نماز در مسجد های مجاور قبر آنها باز میشود يك عدد مخصوصی می آیند نماز خوانده و متفرق می شوند.

در شهر سامرا که مدفن دو امام برحق شیعه - حضرت هادی علی النقی (علیه السلام) امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن علی (علیه السلام) امام یازدهم) میباشد تمام اهالی و ساکنین شهر و حتی خدام آستانه مقدسه از برادران اهل تسنن هستند مقارن طلوع فجر یزحمت بسیار و داد و فریاد زواری و اهل علم و مجاورین شیعه درب حرم را باز میکنند ولی يك نفر از پیر و جوان عالم و جاهل سنی ها را نمی بینیم در کج و زوایای آن مسجد بعبادت مشغول باشند.

حتی خدام هم که در باز می نمایند می روند و می خوانند ولی شیعیان در اطراف حرم با شوق و ذوق تمام مشغول عبادت اند اینست آثار و برکاتی که از این قباب مبارکه نصیب شیعیان می گردد.

خداوند توفیق دهد مشرف شوید در عراق عرب دو شهر پهلوی یکدیگر می بینید فاصله دو فرسنگ یعنی کاطمین و بغداد که اولی مرکز شیعه و مجاور قبر دو امام همام حضرت آبا ابراهیم موسی بن جعفر (امام هفتم) و ابا جعفر محمد بن علی الجواد (امام نهم) علیهم السلام میباشد.

و دو می مرکز اهل تسنن و مجاور قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام اعظم شما ابوحنیفه میباشد مورد دقت قرار دهید تا بی بتعالیم عالیّه یشوایان و امامان برحق شیعیان برده و بی چشم خود به بینید از برکات قبر ائمه اطهار و علاقه زیارت آن دو قبر انور مردم کاطمین و زواری چگونه اول شب را زود بخواب رفته و دو ساعت بطلوع فجر مانده با شوق و ذوقی برای عبادت و تهجد و سحر خیزی آماده و بیدارند حتی عدد بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارتخانه دارند ولی منزلهایشان در کاطمین است وقت سحر در حرم مطهر مشغول عبادت حق تعالی هستند.

ولی اهل بغداد چگونه غرق در معاصی و گناهان و سرگرم عیاشی و شهوات و در خواب غفلت فرو رفته اند؟

نواب - واقعاً جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کور کورانه بدون تحقیق بدنبال اقوال اشخاص میروم چند سال قبل قافله ای از این جا حرکت کرد که من بنده هم بدبختانه با آنها بودم رفتم بغداد زیارت امام اعظم ابوحنیفه و جناب عبدالقادر رضی الله عنهما: ولی يك روز که بنده بتماشای کاطمین رفتم و بر گشتم مورد محلات سخت رفا واقع شدم الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظم و یا شیخ عبدالقادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقل الدین در مصر جائز و موجب ثواب باشد که در هر سال جماعتی از ما زیارت آنها میروند که قطعاً خبری از پیغمبر ﷺ درباره آنها نرسیده.

ولی زیارت ریحانه رسول خدا فدا کار مجاهد فی سبیل الله که پیغمبر ﷺ آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلاً امری است مستحسن بدعت باشد؟

الساعة تصمیم قطعی گرفتیم که انشاء الله اگر زنده ماندم امسال قریه الله و طلباً لمرضاة بزیارت فرزند عزیز رسول الله جناب حسین شهید یوم و از خدا بخواهم که از گذشته های ما بگذرد امشب را با تأثر خاطر از خدمت مرخص می شویم تا فردا شب انشاء الله.

جگونه جواب عرض نمایم۔ اولاً جمہوری کہ

ثانیاً راجع باسلام وایمان متأدیانیه بیان شماکافی نیست چه آنکه در این موضوع

ثالثاً آقایان که عالم و اهل قرآن هستند و آگاهی بر آیات قرآن دارید چرا باید این نوع اشتکالات عامیانه بنمایید شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود و الا مطالب اصولی مهم قری هست که ممکن است از آنها استفاده کامل ببریم و الا این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفهماید داعی - اسلام و ایمان ساختمان و اسباب دو دستگی و دویت را (قبول شما) فراهم نمودم .

و حال آنکه این تقسیم و دوستی را (بقول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم در آیات چندی نموده مگر آقایان فراموش نموده اند ذکر اصحاب یمن و اصحاب شمال را در قرآن مجید مگر نه اینست که در آیه ۱۴ سوره ۴۹ (حجرات) صریحاً میفرماید

قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ قَوْلٌ لَكِن قَوْلُوا اسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ .

البته میدانند که این آیه شریفه در منبت اعراب بنی اسد حجاز نازل گردیده که در سال قبل مدینه منوره آمده و اظهار اسلام و ایمان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری می نمودند و چون ظاهر آن برای استفاده از نعمات مدینه منوره اسلام آورده بودند خداوند آنها را در این آیه تکیذ نموده باین معنی که (ای رسول) اعراب (بنی اسد وغیره) که بر تو منبت گذارده و گفتند ما ایمان آوردیم بآنها بگو ایمان نیاوردند! لیکن بگوئید یا اسلام آورده ایم (که عبارت از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و اقرار احکام

جلسه هشتم

(اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم آقایان محترم تشریف آوردند بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد).

سید عبدالحی - قبلہ صاحب شب گزشتہ پانہائی فرمودید کہ حقاً از مثل شماعی سزاوار نبود تفویہ۔ باین نوع کلمات نمائید کہ بالآخرہ منجر بدوئیت و افتراق کلمہ در مسلمین گردد خود بہتر میدانید کہ نفاق و دوئیت و افتراق کلمہ باعث فہای مسلمین کردیدہ کما آنکہ اتفاق و یگانگی سبب ظہور و غلبہ مسلمین بودہ ۔

۵۷۱- (با کمال تعجب) خوبست بیان فرمائید کدام قسمت از گفتار داعی سبب رویت و افتراق کلمه میباشد که اگر ایراد شما بجا است. و غفلتی از داعی شده متنبه کردم و **الاجواب** عرض نموده رفع اشکال شود.

سید - در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس مسلمین را بدو قسمت تقسیم و تعبیر بمسلم و مؤمن فرمودید در صورتیکه مسلمانان همگی یکی هستند و گویند کان لا اله الا الله محمد رسول الله با هم برادرند نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل در دستگی داد که بضرر اسلام تمام میشود و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاص و عام پیدا گردیده و شیعیان خود را مؤمن و مارا مسلم میخوانند چنانچه در هندوستان دیده اند شیعه را مؤمن و سنی را مسلم میخوانند .

و حال آنکه اسلام و ایمان یکی میباشد زیرا اسلام اقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم بآنست و این همان حقیقت تصدیق و معنی ایمان میباشد.

لذا جمهور است اتفاق نموده‌اند بر اینکه اسلام عین ایمان و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدا نمی‌توانند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید.

برای انتقام است از قتل و سبی و اخذ نعمات (و هنوز در نیامده است ایمان در دلهای شما .
 ظاهر این آیه شریفه حکم میکند که مسلمین دو دسته هستند ، يك فرقه
 مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده ایمان بحقایق پیدا نموده اند که آنها را
 مؤمن گویند .

و فرقه دیگر مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصد از ترس و باطمع
 (مانند قبیله بنی اسد و غیره) فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند
 ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد در قلب و دل آنها اثری نیست ولو جواز
 معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است ولی بحکم قرآن **لَسْ لَهِم فِي الْآخِرَةِ**
مِنْ خَلَاقٍ یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست .

پس اقرار با کلمتین شهادتین و اظهار باسلام تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود .
 سید - این بیان شماسحیح است ولی قطعاً اسلام بی ایمان را اعتباری نیست کما آنکه
 ایمان بدون اسلام مورد اثر نمیباشد مگر در آیه ۹۶ سوره ۴ (نساء) نمی فرماید :
لَا تَقُولُوا لِمَنْ آتَى الْيُسْ كُفْرًا (نساء)

این آیه بزرگترین دلیل است که ما مأمور بظاهر هستیم که هر کس بگوید
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ او را پاک و طاهر و مقدس و برابر خود بدانیم و نفی
 ایمان از او ننمائیم این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند .
 داعی - اولاً این آیه در باره شخص معینی نازل گردیده (که آن اسامه بن
 زید و یامعمر بن جثامه لشی بوده) که گویند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را در میدان جنگ - بنیال
 آنکه از ترس کلمه ای گفته و مسلمان گردیده - بقتل رسانیدند - ولیکن تصدیق داریند و افاده
 عموم نمینماید بهمین جهت هم هست که تمام مسلمین را توقتی که عمل خلاف یسینی آشکارا
 از آنها دیده نشده و متکر ضروریات نکردیدند و ایراز بکفر و تبری از دین نمودند
 مسلمان و پاک میدانیم و با آنها معاشرت اسلامی مینماییم و از حدود ظاهر هم تجاوز
 نمیکشیم و بیاطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسس در باطن اشخاص هم نداریم

(۱) تکوید یکی که بشا اظهار اسلام مینماید تو مؤمن نیستی .

ولی برای کشف حقیقت عرض مینمایم که میان اسلام
 در مراتب ایمان و ایمان بحسب مورد اختلاف عموم مطلق و عموم
 مین وجه است .

چه آنکه برای ایمان مراتبی میباشد و اخبار اهل بیت طهارتست که اختلاف اقوال
 را از میان بر میدارد و کشف حقیقت مینماید .

چنانچه امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در
 روایت عمرو زبیری فرموده : **أَنَّ الْإِيمَانَ حَالَاتٌ وَدَرَجَاتٌ وَطَبَقَاتٌ وَمَنَازِلٌ**
فَمَنْ أَتَمَّ النَّاقِصَ الْيَمِينَ تَقْصَلَ وَمَنْ أَتَمَّ الرَّاحِجَ الزَّائِدَ رَجَحَ ، و منه **الْإِيمَانُ الْمُتَمْتِعُ**
تَامَةً (۱) .

ایمان ناقص همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی بواسطه آن از دایره
 کفر خارج و داخل حوزه مسلمین میگردد جان و مال و عرض و خون او در ایمان
 مسلمین میباشد .

و اما ایمان راجح در حدیث عبارت است از ایمان آنکسیکه بواسطه واجد شدن
 بعضی از صفات ایمانی ایمان او رجحان پیدا میکند بر ایمان آنکسیکه فاقد آن صفات
 میباشد که بعضی از آن صفات در بعض اخبار اشاره شده که از آن جمله در کتاب
 مستطاب کافی و نهج البلاغه از مولی الکونین امیرالمؤمنین و جعفر بن محمد
 الصادق علیه السلام رسیده است که فرموده اند **أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ**
أَنْهَمٍ عَلَى الْبِرِّ وَالصَّدَقِ وَالْيَقِينِ وَالرَّضَاءِ وَالْوَفَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ ثُمَّ قَلَّمَ ذَلِكَ
بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّعَةَ الْأَسْمَى فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمِلٌ (۲) .

(۱) برای ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل است بعضی از آن ناقص است که ظاهر
 است نقصان او و بعضی از آن ایمان راجحیت که واجب است رجحان آن ایمان و بعضی از آن ایمان
 تام و تمامی است که بپستی ثبات و کمال رسیده .

(۲) بدرستیکه بخدای تعالی قرار داده است ایمان را بر هفت قسمت (بصورت دیگر مؤمن
 باید دارای هفت صفت باشد) که عبارت است از برویکویی و صداقت و راستی و یقین قلبی بقدا
 و رضا و وفاء و علم و علم و بردباری پس این هفت صفت تقسیم شده است بین مردم هر کس تمام این
 هفت صفت را داره مؤمن کامل است .

پس هر کس بعضی از این صفات را واجد و فاقد بعضی دیگر میباشد ایمانش رجحان دارد بر ایمان آنکسی که فاقد الصفات میباشد.

و اما ایمان تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد.

پس اسلام عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار بوحدانیت خداوند متعال و نبوت خاتم الانبیاء علیهم السلام باشد ولی حقیقت دین و ایمان در قلب اوداخل نگردیده چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بفرقه ای از امت فرمود **یا معشر من اسلم بلسانه ولم یخلص الایمان بقلبه (۱).**

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا میباشد ولی مأمور بیوالتن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم گفتیم که باید مسلمین را جدا کرد دو قسمت و جدائی و تفرقه بین آنها انداخت فقط گفتیم علامت مؤمن عمل او میباشد ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین نداریم ولیکن تا چارم علامت ایمان را بیان کنیم تا آنهایی که غافلند در پی عمل بروند از ظاهر بیاطن و از صورت بمعنی رفته حقیقت ایمان را بارز نمایند و بدانند نجات آخرت فقط بعمل است زیرا در حدیث وارد است که فرمود **الایمان هو الاقرار باللسان و العمد بالجنان و العمل بالارکان (۲).**

پس اقرار بر زبان و عقیده قلب مقدمه است برای عمل پس اگر مسلمانی باشد گویند **لا اله الا الله محمد رسول الله** و متظاهر بصورت اسلام ولی تارك واجبات و عامل منہیات ما او را مؤمن نمیدانیم هر چند در ظاهر او را طرد نمیمائیم بلکه با او معاشرت اسلامی نمیمائیم.

ولی میدانم در آخرت که این دنیای دنی مقدمه آن عالم است برای چنین آدمی راه نجات مسدود است مگر صاحب عمل خالص صالح باشد کما آنکه صریحاً در سورة العصر فرماید **والعصران الانسان لقی خسر الا الذین آمنوا و عملوا**

(۱) ای جماعتی که اسلام آوردید بر زبان خود ولی مالتی نگردید ایمان در قلب شما.

(۲) ایمان (دادای سه رکن است) اقرار بر زبان و عقیده قلب و عمل با ارکان.

الصالحات (۱).

پس بحکم قرآن مجید اساس ایمان عمد صالح است و پس - و اگر کسی عمل ندارد ولو بزبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد.

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است از گفتار اهل سنت برخلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد میکنند خودتان امتحان سند نموده عرض میکنم که اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت

هستید که باید مأمور بظاهر و کوبنده **لا اله الا الله محمد رسول الله** را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید پس چرا شما ها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار بوحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء علیهم السلام مینمایند و همگی اهل يك قبله و يك کتاب میباشد عامل بتمام احکام و واجبات بلکه مستحبات اند نماز میخوانند روزه میگیرند حج بیت الله میروند و ترك معصیات مینمایند اداء خمس و زکوة میکنند و معتقد بمعاد جسمانی میباشد کافر و مشرک و رافضی میخوانید و از خود دور مینمایید - عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و امویها در شما ظاهر است ؟ پس تصدیق نمائید که وسیله اتراق کلمه و رویت و نفاق شما هستید که زیاده از صد میلیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا بآنها کافر و مشرک و رافضی میگویند.

در صورتیکه کوچکترین دلیلی بر شرك و کفر آنها ندارید - آنچه میگویند تهمت محض و خلط و مبعث و مغلطه کاری میباشد.

قطع بدانید این تحریکات از یسکانگان است که میخواهند مسلمانان را باین حرفها از هم جدا و در اثر نفاق و دو قسمت بین مسلمانان بر خر مراد سوار گردیده و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و احکام (غیر از امامت و ولایت) که بین ما اختلافی نیست اگر در فروع احکام اختلاف است این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدید تر از

(۱) قسم بصحره کوع انسان در خطر و خسران عظیم اند مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند.

اختلاف با ما میباشد که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفیها با مالکی ها یا شافعیها یا حنبلیها را عرض نمایم هر چه من فکر میکنم دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمائید بر کفر و شرک شیعیان نمی بینم جز تمسب و افتراء و تمسب محض فقط کثرت گناه لایقفر شیعیان در نظر برادران اهل سنت است که مخالفین خوارج و نواصب بتحرک امویها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند اینست که اوامر و احکام و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بمیل و هوای نفس روی رأی و قیاس تغییر و تبدیل نمیدهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابو هریره ها و انسها و سمره هائی را که قتها خودتان حتی خلفای بزرگشان مرده و تکذیبشان نموده اند قرار نمیدهند.

بلکه بامر و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه و آله پیرو
علت پیروی شیعه از علی
و اهل بیت و تقلید نکردن
از امامان چهارگانه
باب دل بخواه باز کنند بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنت بر شیعیان وارد میآورند اینست که چرا پیروی از علی و ائمه اثناعشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند و تقلید از ائمه اربعه و قتها چهار گانه شما نمی نمایند.

و حال آنکه شما ابداً دلیلی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول اشعری و یا معتزلی و در فروع مالکی یا حنفی یا حنبلی و یا شافعی باشند.

ولی برعکس اوامر و دستورات بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤکداً از طرق رواه و علمای شما (علاوه بر آنچه متواتراً در دست خودمان است) بما رسیده که اهل بیت و عترت طاهره را عدیل القرآن قرار داده و بامت امر فرموده تمسک با آنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سینه و حدیث باب حطه و سایر احادیثی که شباهی قبل بمناسباتی با اسناد آنها عرض نمودم اینها بزرگترین سند محکم ماثبیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است حال شما یک حدیث بیابارید و لو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت

فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابوالحسن اشعری و واصل بن عطاء و غیره و در فروع پیروی یکی از چهار نفر : مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی باشند.

آقایان قدری عادت و تمسب را کنار بگذارند ببینند شیعیان چه گناهی دارند اگر صد یک آن اخبار که در کتب معتبره شماراج بعترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده در باره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود ما قبول می کردیم.

بامر رسول خدا (ص) بایستی
امت متابعت نمایند از عترت
آلحضرت
ولی چکنیم سراسر کتب معتبره شما پر است از
اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمک بعقیده ما
است که اگر بخواهیم همه آنها استشهاد نمائیم
ماهها وقت لازم است باز هم من باب نمونه خبری بادم آمد بعرضتان میرسانم تا بدانید
که شیعیان چاره جز راهی که رفته اند نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایع الموده از فرائد حموینی از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بأمر المؤمنین علیه السلام فرمود :

يا علي انا مدينة العلم وانت بايها و لن تقوى المدينة الا من قبل الباب و
كذب من زعم انه يحيى و يفضك لاناك مني و انا منك لحكم لحمي و
دمك دمي و روحك من روحي و سريرتك من سريري و علايتك من
علايتي ، سعد من أطاعك و شقي من عصاك و ربح من تولاك و خسر من
عاداك ، فاز من لزمك و هلك من فارقك مثلك و مثل الائمة من ولدك بعدى
مثل سقينة نوح من ركبها نجي و من تحلف عنها غرق و مثلهم كمثل النجوم
كلما غاب نجم طلع نجم الي يوم القيمة (۱).

(۱) در این حدیث شریف سر میآید بفرماید یا علی تو بابت علم منی و هر کسی بخر علم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی علیه السلام با بعد میفرماید گوشت و دود و خون و ظاهر و باطن علی از من است اطاعت علی را سعادت و معافتنش را شقاوت دانسته و در آخر حدیث میفرماید مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر او شد نجات یافت و هر کس تخطف از آنها بود غرق شد (یعنی هر کس تسک و توسل باین خاندان جست نجات یافت و هر کس تخطف از آن ناپاک ملاک خواهد شد) و مثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شد ستاره دیگر طالع و آشکار میشود تا روز قیامت (یعنی این خانواده تا روز قیامت راهنای خلق اند).

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما میباشد صریحاً میفرماید اگر تمسک و توسل بعترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید هرگز گمراه نخواهید شد و این حدیثی است که بطرق مختلفه روات موثق شما آنرا نقل نموده اند چنانچه در شبهای قبل قسمتی از روات و سلسله اسناد و کتب معتبره خودتان اشاره نمودیم (مراجعه نمائید بحصص ۲۶۴ و ۲۶۹ همین کتاب).

اینک بقتضای وقت و اثبات حقیقت تأکیداً عرض میکنم که این حجر مکی متعصب درس ۹۲ ضمن فصل اول از باب ۱۱ سواعق ذیل آیه و قفوههم انهم مسؤولون (۱) در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۹ منابع الموده ص ۲۹۶ (چاپ اسلامبول) از سواعق نقل نموده که این حدیث بطرق مختلفه رسیده تا آنجا که این حجر گوید.

أَنَّ لِحَدِيثِ التَّمَسُّكِ بِالطَّالِبِينَ طَرَفًا كَثِيرَةً وَ رَدَّتْ مِنْ نِيفٍ وَعَشْرِينَ صَحَابِيًّا (۲).

آنگاه گوید در بعضی از این طرق است در عرفه و در بعضی در مرض موت پیغمبر موقعیکه حجره پر از اصحاب بود و در بعضی دیگر در خطبه وداع بوده. بعد از این حجر اظهار عقیده نموده که ولا تقالی اذلا مانع من انه كرر عليهم ذلك في تلك المواطن وغيرها اهتماماً بشأن الكتاب العزيز والعترة الطاهرة (۳).

و نیز در اول همان صفحه گوید: و في رواية صحيحة اني تارك فيكم

امرئین لن تفلتوا ان اتبعتمو هما و هما کتاب الله و عترتی اهل بیتی - و زاد

الطبرانی انی سئلت ذلك لهما فلان قد موها فتهلكوا ولا تقصروا عنهم فتهلكوا

(۱) در موقف حساب نگاهشان دارند که در کارشان شغف پرسیده شوند گانند - آیه ۲۴ سوره صافات (۳۷).

بر روایات متفق علیه و سنی چنانچه این حجر هم ذیل آیه نقل نموده روز قیامت اذامت سؤال میشود از ولایت علی و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله.

(۲) بدان بدرستی که حدیث تمسک ثقلین (قرآن و عترت پیغمبر) از طرق بسیاری وارد گردیده از زاده از ائمه است بطریق اصحاب رسول الله (ص).

(۳) تناقض و نامی در کار نیست که پیغمبر «من» این حدیث را در مطهرای متشعده تکرار نموده باشد اهتماماً بشأن قرآن عزیز و عتره طاهره.

ولا تعلموهم فانهم اعلم منكم (۱).

و نیز با کمال تعصبی که دارد در آخر همین ص ۹۲ بعد از نقل حدیث از طبرانی و غیره گوید - رسول خدا ﷺ قرآن و عترت را ثقلین نامیده برای آنکه اینها دو فردند که از هر جیت سنگین و باوقارند.

چه آنکه مراد از ثقل آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پیرایه و پر فایده باشد - و از هر رزله منز - و حقاً قرآن و عترت چنین اند - زیرا که هر کدام معدن علم دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است.

و لهذا وصیت رسول اکرم ﷺ به پیروی و تمسک بهر يك از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرفتن از آنها وارد است.

چرا که فرمود الحمد لله الذي جعل الحكمة فينا اهل البيت يعني حد میکنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در (سینه) اهل بیت من.

و گروهی گفته اند قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد بسبب لزوم رعایت حقوق هر کدام - و سبب سفارش فوق العاده آنحضرت باهل البیت اینست که آنان متخصصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول الله اند.

زیرا این دو یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر آنحضرت وارد شوند.

و مؤید این بیان خبری است که سابقاً گذشت که فرمود ولا تعلموهم فانهم اعلم منكم یعنی هیچ وقت بعترت چیزی تعلیم ننمائید زیرا که آنها اعلم و دانای از همه شما میشوند - و ایشان را باین اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمائید.

(۱) در روایت صحیح است که فرمود من میگذاهم در میان شما دو امر را که اگر نپسندید آن دو را هرگز گمراه نشوید آن دو امر کتاب خدا قرآن و عترت و اهل بیت من اند. طبرانی این حدیث را با زیادتى نقل نموده که پیغمبر «من» فرمود سؤال میکنم شما را از این دو (که قرآن و عترت باقیه) پس مقدم ندارد بر آنها و سبقت نگیرید بر ایشان و قصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک شوید و یابود ندیدید با آنها پس بدرستی که آنها (یعنی عترت و اهل بیت من) اعلم و دانای تر از شما هستند.

بجست آنکه خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفریده است - و ایشان را بکرامات با هر و مزایای متکثره بپیامه معرفی فرموده است .

و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسک بعترت و اهل بیت اظهار است نکته دقیقی میباشد باینکه تا روز قیامت هیچوقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مأمور نشر احکام اند منقطع نخواهد بود انتهى .

و عجب است با اینکه خود اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر واجد مراتب عالیة علمیة و وظائف درینة عملیه باشد مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آنحضرت نباشند .

مع ذلك خود عیلا کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشتند برخلاف دستور رسول الله مقدم داشته و آن خاندان جلیل را متروک داشتند فاعتبروا یا اولی

الابصار - نموده بالله من الفتن والتعصب ۱۹.

اینک از آقایان محترم انصاف میخواهم که با این تأکیدات بلیغه که سعادت و نجات امت را در تبعیت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره تماماً قرار داده تکلیف ما چیست آقایان راه باریک و پرخطر است عادت اسلاف را بگذارید علم و عقل و انصاف را حکومت دهید آیا ما و شما میتوانیم قرآن را عوض کنیم و بصلاح زمان و مکان کتاب دیگر انتخاب کنیم .

سید - هرگز چنین امری نخواهد شد چون درین رسول اکرم و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگه میباشد .

داعی - احسن حقیقت همین است پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و بجای او کتاب دیگر بصلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم در عید و تالی قرآنهم همین حکم جاری است پس روی چه قاعده کسانی که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند جواب این سؤال ساده حقیر را بدهید بفرمائید بینم آیا خلفاء ثلاثه ای بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (تخلیف و

سفینه و باب حلقه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم بحکم رسول الله ﷺ آنها را اطاعت بنمائیم .

سید - هرگز کسی چنین ادعائی ننموده که خلفاء رضی الله عنهم باستثناء علی کرم الله وجهه از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند ولی از صلحاء صحابه رسول الله اند .

داعی - بفرمائید اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر باطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امت بگویند صلاح در اینست که پیروی از افراد دیگر بنمائیم (ولو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند) آیا اطاعت امر پیغمبر ﷺ واجب است یا اطاعت صلاح بین امت .

سید - بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است .

داعی - پس در اینصورت که رسول اکرم صلی

تقلید کور کورانه شایسته آدمی نیست

الله علیه و آله وسلم فرموده پیروی از قرآن و عترت

توأمأ بنمائید و دیگران را مقدم بر آنها ندارید چرا

دیگران را مقدم داشتند بعترت اعلم و افضل امت - آیا ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری

و واصل بن عطا و مالک بن انس و ابو حنیفه و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل

عترت و اهل بیت پیغمبرند یا امام امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یازده امام از فرزندان آنحضرت

از قبیل امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام و دیگران - انصافاً جواب صریح بدهید .

سید - بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند

ولی از صلحاء و فقهاء و برجسته امت بوده اند .

داعی - ولی باتفاق جمهور امت امامان اثنا عشر ما همگی از عترت صحیح النسب

و اهل بیت خاص پیغمبرند که رسول اکرم ﷺ باقرار علماء بزرگ خودتان آنها را

عید و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً میفرماید آنها اعلم از

شما هستند بر آنها سبقت نگیرید .

با چنین دستورات اکید چه جواب خواهند گفت زمانیکه پیغمبر از آنها سؤال

نماید که چرا امر من نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شما بودند مقدم

داشتند با اینکه من دستور دادم بر ایشان سبقت نگذیرید ۱۱۲.

پس شیعیان مذهب خود را حسب الامر رسول الله ﷺ از امیر المؤمنین باب علم پیغمبر ﷺ و از عترت و اهل بیت طاهره آنحضرت گرفتند که از زمان علی و حسن و حسین علیهم السلام (که در آن نمودند آنحضرت را) خلفاً عن سلف برقرار بودند.

ولی دیگران که در اصل مذهب اشعری یا معتزلی - و در فروعات مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند چه دستوری از رسول خدا ﷺ در تبعیت و پیروی آنها در دست دارند.

علاوه بر آنکه از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنها نرسیده تقریباً تا سه قرن بعد از پیغمبر ﷺ که ایدار صحابه و تابعین بوده ابداً نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا جهه دیگر که نمیدانم چه بوجه جلوه گرمیدان شدند. ولی ائمه از عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ از زمان خود آنحضرت جلوه گر بودند و مخصوصاً علی و حسن و حسین علیهم السلام جزء اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر بودند.

آیا سزاوار است پیروان علی و حسن و حسین و ائمه از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین را که با ما آنحضرت پیروان آن امامان معصوم منصوص گردیدند مشرک و کافر و مبدورالدم بدانند ۱۱۳.

کردند کاری که نباید بکنند مقدم داشتند کسانیرا که اهلیت نداشتند و از عترت پیغمبر ﷺ نبودند بر فقهاء عترت و عبدل قرآن مجید ما هم معارضه باشما نداریم و شماها را کافر و مشرک نمیخوانیم بلکه برادر دینی خود میدانیم.

ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که بومام بیچاره امر را مشتهه میکند - اتباعو شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ را که مطابق دستور آنحضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهره گردیده اند کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت مینامید ۱۱۴.

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد عهد الصادق علیه السلام از عترت طاهره گردیده اند ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم ولی چون عقل و خرد و دانش بما حکم میکنند کور کورانه برای نرویم و قرآن مجید کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمایی نموده در آیه ۱۹ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده **فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (۱)**.

بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم هادی و راهنمای ما خدای عزوجل و رسول خدا ﷺ میباشد.

خدا و پیغمبر ﷺ هر راهی پیش پای ما آوردند ما بهمان راه میرویم - فلذا دلائل و براین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله ﷺ بنا بر آنچه در کتب معتبره شما رسیده (علاوه بر توان در روایت شیعه) بما ارائه دارند که راه حق و صراط مستقیم در پیروی آل محمد و عترت و اهل بیت آن حضرت میباشد.

اگر شما آیه ای از قرآن یا حدیثی از رسول الله ﷺ بما نشان دادید که باید در اصول اشعری یا معتزلی و در فروع مقلد و پیرو یکی از چهار امام (ابوحنیفه - مالک - احمد حنبل - شافعی) باشیم ولو از احادیث خودتان باشد حقیر تسلیم میشوم و الحال مذهب خود را اعلام مینمایم.

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید مگر آنکه بگوئید آنها فقهای اسلامی بودند در سال ۶۶۶ هجری ملک طاهر بیبرس مردم را اجبار داد که حتماً باید یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند ۱۱۵؟ که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمیدهد.

نمی گویم حص کردن تقلید باین چهار امام بدون نص و دستور خاص ظلم فاحش است جمیع فقهاء و علماء اسلام و تابعین کردن حق علمی آنها.

در حالتیکه تاریخ نشان میدهد که در اسلام فقهاء و علماء بسیاری مخصوصاً در (۱) (ای رسول) باطل و رجعت من بشارت آرد آن بدگانی که سخن بشنوه انصافه احسن گفته و متابعت و پیروی از نیکوتر بنمایند.

مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است قطعاً اعلم و اقنه از آن چهار امام بودند که حق آنها کاملاً ضایع گردیده.

واقعا جای تعجب است که شما زیر بار تمیزید که پیروی نمائید از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) با آن همه نصوص و دلایل واضحی که علماء بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره بیجامه معرفی نمودند ولی بدون هیچ دلیل و نصی چشم بسته انحصار دارید تقلید و تبعیت را بآن چهار امام؟ و باب فقاقت و تفلیما مسدود نمودید.

سید - روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دارید تبعیت را بدوازده امام ما هم انحصار داریم چهار امام.

داعی - به به احسن بسیار خوب بیانی نمودید دعا گو هم روی همین قاعده شما تسلیم میشوم و دلیل شما اگر دارید بیان نمائید در آیه ۱۰۵ سورة ۲ (بقره) میفرماید قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقين (۱).

اولاً ائمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علماء آنها در اعصار و قرون بعدیه منحصر بدوازده نمودند بلکه نصوص وارده و اخبار متکثره که از طرق ما و شما رسیده میرساند خود صاحب شریعت خاتم الانبیاء (علیه السلام) عند ائمه را دوازده قرار دادند.

عدد خلفا را پیغمبر (ص) دوازده معرفی نموده
از جمله شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب ۷۷ بتابع الموده ص ۴۴۴ (چاپ اسلامبول)

باین عبارت نوشته فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه (۲) بعد از قل يك خبر گوید ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمدۃ من عشرين طريقا فی ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش فی البخاری

(۱) بگو (بعضالین) بیارید دلیل و برهان خود را اگر راست میگوید.

(۲) در تحقیق حدیث (که بعد از من دوازده خلیفه میباشد).

من ثلاثة طرق و فی مسلم من تسعة طرق و فی ابی داود من ثلاثة طرق و فی الترمذی من طریق واحد و فی الحمیدی من ثلاثة طرق (۱).

علاوه بر اینها سایر علمای شما از قبیل حمونی در فرائد و خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مخصوصاً میرسید علی همدانی شافعی در موده دهم از موده القری دوازده خبر از عبدالله بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبدالله بن عباس و عیابه بن ربیع و زید بن حارثه و ابوهریره و از مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام که جمعا بطرق مختلفه از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل نموده اند که فرمود عدد خلفاء و ائمه بعد از من دوازده میباشد تمام آنها از قریش و در بعضی آن اخبار از بنی هاشم است و در بعضی از آنها نامهای آنها را معین نمودند و در بعضی فقط عدد شماری نمودند.

اینها نمونه ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده اینک بر شما است اگر در عدد چهار از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خبری دارید بیان نمائید و لو يك خبر ما نسبت بهمان يك خبر شما تسلیم میشوم.

گذشته از اینکه شما خبری راجع بائمه اربعه ندارید - ما بین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است چنانچه در شبهای گذشته بمناسباتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما اوصیاء رسول الله (صلی الله علیه و آله) و منصوص من جانب الله اند.

ابداً طرف مقایسه با امامان چهار گانه شما نیستند زیرا امامان شما جنبه فقاقت و اجتهاد دارند و بعضی از آنها مانند ابوحنیفه باقرار و اعتراف علماء خودتان اهل حدیث و فقه و اجتهاد نبودند بلکه اهل قیاس بودند که خود دایل بر بی سواری میباشد (مراجعه شود به ص ۲۶۶ همین کتاب) ولی ائمه اثنا عشر ما حجج الهیه و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله (صلی الله علیه و آله) میباشد.

(۱) یحیی بن حسن در کتاب عمده از سیست طریق آورده که خلفاء بعد از پیغمبر دوازده خلیفه میباشد که تمام آنها از قریش اند و صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق و در جمع بین الصحیحین حدیثی از سه طریق غیر دوازده خلیفه را نقل نموده اند.

ما تقلید از آنها نمی کنیم بلکه حسب الامر پیغمبر پیرو طریقه آنها هستیم ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه فقهاء و مجتهدینی هستند که استنباط احکام الله را با موازین کتاب و سنت و عقل و اجماع نموده احکامی صادر مینمایند و فتاوی آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها مینمائیم .

با اینکه فقهاء شما از خوشه چنان خرمن امامان از عترت طاهره بودند شماروی تقلیدو عادت اساتید علم و عمل را گذارده پیروشا گردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و برای و قیاس عمل نمودند .

سید - از کجا معلوم است که امامان ما أخذ مطالب از امامان شما مینمودند .

داعی - حساب تاریخ است ثبت در کتب است

اشاره بمقامات امام جعفر صادق علیه السلام

اکابر علمای خودشان ثبت نموده اند مراجع مفرمانید بکتاب فصول المهمة تألیف عالم جلیل القدر نور

الدین بن مبیاض مالکی در فصل حالات امام بحق ناطق کثف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آورده که آنحضرت بارز و برجسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید : نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکیان و انقشر صيته و ذکره فی سایر البلدان ولم ينقل العلماء عن احد من اهل بيته ما نقل عنه من الحديث (۱) .

آنکه گوید جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک بن انس (امام مالکیها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و ابویوب سجستانی و ابو حنیفه (امام حنفیها) و شعبه و غیرهم از آنحضرت روایت نمودند انتهى . و کمال الدین ابن ابی طلحه در مناقب خود مینویسد بسیاری از اکابر اعیان علماء و ائمه دین از آنحضرت نقل حدیث نموده و از علم و دانش بهره برداری نمودند من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمة ذکر نموده نام برده .

(۱) بقدری از آن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو برای درک نیش بسوی آن حضرت حرکت مینمودند میت و نام نیک از آن حضرت در سایر شهر ها منتشر گردیده و نقل نموده علما از اصفی اهل بیت طهارت بقدری که از آن حضرت حدیث نقل نموده .

فخایل و کمالات صوری و معنوی آنحضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده اکابر علماء منصف غیر عنود خودشان در کتب عالیه خود ثبت نموده اند مانند شهرستانی در مثل ونحل و مالکی در فصول المهمة مخصوصاً شیخ ابو عبد الله الرحمن سلمی در طبقات المشایخ گوید آن الامام جعفر الصادق فاق جميع اقرانه و هو ذو علم غریزی الدین و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و ادب کامل فی الحکمة (۱) . و تحمین طلحه شافعی در ص ۸۱ اول باب ۱ مطالب السؤل تمام اینمعانی را نقل نموده گوید هومن عظامه اهل البيت و ساداتهم ذو علم جمه و عبادة موفرة و اوراد متواصلة و زهادة یئنه و تلاوة کثیره یتبع معانی القرآن الکریم و یتخرج من بحر جواهره و یتنتج عجایبه و یقسم اوقاته علی انواع الطاعات یحیی بحسب علیها نفسه و رؤيته تذکرة الاخرة و استماع کلامه زهد فی الدنیا و الاقتداء یهدی به یورث الجنة نور قسماة شاهدانه من سلاله النبوة و طهارة المعالیه تصدع بأنه من ذریة الرسالة نقل عنه الحديث و استفاد منه العلم جماعة من الائمة و اعلامهم مثل یحیی بن سعید الانصاری و ابن جریج و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و شعبه و ابیو - المجستانی و غیرهم رضی الله عنهم و عدوا اخذهم عنه منقبة شرفوا بها و فضيلة اکتبوها (۲) .

(۱) بدینستکه امام جعفر صادق بر ترو بالاتر از جمیع اقران و امثال خود بود چون صاحب علم طبیعی و فزیحی کامل در دین و دغد بالورده و باور در ویر هیز کاری از شمولات و فرهنگ کامل و حکمت بود . (۲) آن بزرگوار از بزرگان و انواع اهل بیت و صاحب انواع علوم و اقسام عبادات خارج الوجود توصیف نموده است پیوسته متذکر بوده و دارای زهد بین و فوق العاده شایق تلاوت قرآن مجید گوید که هر آن بای از اوقات میفرمود تفسیر آن در بیان میکرد اصحاب آن بزرگوار هواس مانند جواهرات کلیات آن حضرت را از اقباس علم استخراج و مطالعه آنها تا بحسب علوم را استفاده میکردند اوقات شبانه و روزی را بر انواع امور که جمیع آنها جزء طاعات و عبادات بودند تقسیم نموده و در عمل بآن تقسیم دار هایت مینموده و پیوسته باین حساب رسیدگی میکرد مثل اینکه روز قیامت بود موقف حساب است و اصفا کلام آنحضرت زهد در این جهان و پیروی از دستور ائتش و موجود بود در درجات اخروی بوده و نورگونة های صورت آنحضرت گواهی میدادند از خاندان نبوت است و الا کردار پاکیزه آنحضرت که تمام ابرار حق و حقیقت بوده کشف میشد که از ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله است کرد می بسیار از آنحضرت نقل حدیث و استفاده علوم میکردند که هر کدام خود یکی از ائمه و یا یکی از انواع صبر بشمار میآمدند مانند یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک بن انس و (سفیان) ثوری و ابن عیینه و شعبه و ابویوب سجستانی و امثال آنها که در سایه اسنادیت و علوم اقتباس شد از آنحضرت اقتضا میکردند و فضیلت خود را از اهل صبر با کسب آن علوم و احادیث داشتند .

اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را در باره آن حضرت بیان نمایم رشته سخن بسیار طولانی میشود خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند باینکه در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده سر آمد اهل زمان بوده است.

بدیهی است تعریف و تمجید از آقا بابت زبانها الکن است که بتواند بیان عشری از اشعار بلکه هزار یک از مقامات عالیّه آنحضرت را بنماید.

نواب - قبله صاحب معذرت میخواهم در این فرمایشات شما سؤال میکنم چون فراموش کردم از دستم میرود اگر اجازه میفرمائید عرض کنم.

داعی - مانعی ندارد بفرمائید خواهش میکنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید دعا گو ابداً دلتنگ نمیشوم.

نواب - باینکه مذهب تشیع بنا بر آنچه در این شبها بیان نمودید اثنا عشری و دوازده امامی است بجه علت این مذهب بنام امام جعفر صادق رضی الله عنه نامیده شده است و مذهب جعفری میگویند.

داعی - رسول اکرم خانم الانبیاء صلی الله علیه و آله روی ناموس حقیقی ظهور مذهب جعفری نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین مینمودند - امیرالمؤمنین علی علیه السلام را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امت را امر باطاعت آنحضرت نمودند.

ولی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجبهائی که عند العلاء واضح است سیاسة امر خلافت بآبیکر و عمر و عثمان قرار گرفت ولی در تمام دوره خلافت (باستثنای روزهای اول) آبی بکر و عمر کاملاً با آنحضرت در جمیع امور شور مینمودند و مطابق فرموده‌های آنحضرت عمل میکردند بعلاوه رجال از دانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق پدیدینه می‌آمدند و در مباحثات و مناظرات علی علیه السلام آنها را مجاب مینمود بالاخر تا آنحضرت حیات داشت بطرق مختلفه خدمات شایان خود را بدین مقس اسلام نمود.

ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور بدست بنی امیه آمد مقام ولایت و امامت کاملاً بمحاق اقتاد با منتها درجه قساوت ظلم و تعدی و بعترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد آوردند.

امام برحق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام بسختی در تحت فشار و ایداء و ازیت امویها قرار گرفتند تمام طرق و راهها را بر آنها مسدود نمودند و جز عده قلیلی از شیعیان خالص الوله موفق بدیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمیشدند تا عاقبت هریک را بطریقی شهید نمودند.

تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدی و فجایع اعمال امویها بجان رسیده برای برانداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند جنگهای خونینی خصوصاً بین داعیان بنی عباس و بنی امیه در گیر شد.

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند روزنه فرجی باز شد چنان بشود مشغول شدند که دیگر آن سختگیری های شدید را بعترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی نمودند.

فلذا امام بحق ناطق از این فرصت نتیجه کامل گرفتند در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی های امویها پیدا شده بود خارج آزادانه در مسجد منبر مشریف برده بنشر علوم و احکام و قواعد دین پرداختند چهار هزار دانشجوی علم و دانش و حدیث بدون مانع پای منبر آنحضرت حاضر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده مینمودند.

اسحاب خاص و دانشجوهای برگزیده پای منبر آنحضرت از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودند چهار صد اصل نوشتند که معروف شد باصول اربعمائه. امام یاقی یعنی در تاریخ آنحضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل تالی نداشته و حد و حصری برای علوم عالیّه و دانش آنحضرت نبوده. یکی از شاگردان محضر او جابر بن حیان صوفی از علوم صادره از آنحضرت کتابی مشتمل

برہزار ورق و پانصد رسالہ تالیف نمودہ . انتہی

اکابر قہماء اعلام وائمہ عظام اہل تسنن از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض
آنحضرت بودند .

مانند ابوحنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریر و محمد بن اسحق و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینہ و سفیان ثوری و دیگران (که قبلاً اشاره شد) که هر یک بقدر استعداد خود از محضر انور آنحضرت بهره مند میشدند .

چنین زیادت علمی از حیث ظهور برای احدی از آباء و ابناء کرام آنحضرت پیش آمد نمود که بدون مانع بتوانند بشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علمی و دیرملا به پردازند.

چه آنکه بنی امیه مانع آباء آنحضرت بودند و بنی عباس با منتها درجه می شرمی
آئمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند.

فی الحقیقه ظهور حقیقت تشیع بی پرده و عیان و نشر معارف آل محمد و عترت طاهره
(که سر چشمه از رسول خدا ﷺ میگردند) بوسیله آنحضرت بارز و آشکار گردید.
فلذا این مذهب حق بنام آن حضرت معروف شد بمذهب جعفری و لا مابین امام
صادق و آباء اربعه و اینها سته آنحضرت که تماماً با اتفاق عم بزرگوارش حضرت امام
حسن مجتبی سلام الله علیهم اجمعین امامان برحق بودند فرقی نبوده.

درد دل بزرگ
ولی اعتنائی بهتر؟

ولی جای بسی تأسف است که چنین امام با عظمتی را که دوست و دشمن اقرار با علمیت و اکسلیت او نموده اند پیشینیان شما حاضر نشدند بعنوان اعلم واقفه و اکمل از همه بشناسند بلکه آن اندازه هم روا ندارند که نام پیش ریش را در مدار ائمه اربعه قرار دهند - و حال آنکه آنحضرت با آن همه مراتب عالیه علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و کمال (که مورد تصدیق علمای خودتان هم میباشد) چون از عزت و جاه و بیت پادشاه اکرم صاحبزاده بوده حق تقدم بر دیگران داشته .

واگر از حیث پیروان هم بخواهیم بشماره آوریم معلوم نیست که پیروان هر يك

از آنکه اربعه شمانها برابری بایروان امام صادق علیه السلام بنمایند .

بقدری علماء متعصب شما با نظر بی اعتنائی عملاً بمرتت یغمبر خود (با آنهمه سفارشات) نگر بستند که حتی قتها بزرگ شما مانند بخاری و مسلم حاضر نشدند روایتی این قتی اهل بیت طهارت را در کتب خود نقل نمایند - بلکه از هیچ يك از امامان از عترت طاهره و از علماء وقها بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی و موسوی و رضوی و غیره از قبیل زید بن علی بن الحسین (الشید) و یحیی بن زید و محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و حسین بن علی مدفون به فخر - و یحیی بن عبدالله بن حسن و برداشی ادریس - و محمد بن جعفر الصادق - و محمد بن ابراهیم (معروف بابن طباطبا) و محمد بن محمد بن زید - و عبدالله بن حسن - و علی بن جعفر (عریضی) و غیر آنها که همگی از اکابر علماء و قها بخاندان رسالت بودند - نقل حدیث و روایت نمودند . ۱۲ .

ولی روایتی ابوهریره معلوم الحال و عکرمه خارجی و یکمده کذاب جفا
را که علماء خودشان تصدیق بآن دارند (ما هم در شبهای قبل اشاره بحالات آنها نمودیم)
پس آن دول پذیرفته و از آنها نقل نموده اند ۱۹.

وحتى این البیع نوشته که بخاری از هزار و دوست نفر از خوارج و نواب از قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین علیه السلام) روایت نموده !؟

تأثر فوق تأثر و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلدین امام اعظم و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ یک از عزت و اهل بیت رسول الله نبودند مسلمان یا که بداند و هر یک از آن فرق در طریقه خود آزاد باشند یا آنکه در اصول و فروع باهم اختلافات بساز دارند.

ولی بیرون جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را کافر و مشرک و رافضی بخوانند ۱۱.
و در بلاد منی حتی در مکه معظمه که خداوند در باره آن مکان مقدس مفرماید

و من دخله کان آزادی در عقیده و اعمال و عبارات نداشته باشند ۱۴.

چه خوش گوید حافظ شیرازی :

گر مسلمانان همین است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردائی
پس آقایان بدانید که ما جماعت شیعیان باعث افتراق کلمه نیستیم دوست را
ما ایجاد نمیکنیم بلکه آنچه میشود از طرف شما میشود که زیاده از یکصد ملیون
جمعیت مسلمان موحد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین
باشما شرکت دارند از خود دور و بیگانه و مشرک و کافر محسوب میدارید ؟؟
(در این موقع مؤذن اعلام نماز داد آقایان بفرشته عشاء مشغول شدند بعد از
فراغت از نماز و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمود) .

حافظ - حقیقت امر همین است که فرمودید من آدم بی انصاف و حق کس نیستم
در قسمتهای مهمی از بیانات شما حقیر معترفم که افراط کارهای متعصبانه زیاد شده
و مخصوصاً در این لیالی بدون تملق و چاپلوسی مخلص که بسم خود از محضر شما
خیلی استفاده نموده و کلاماً روشن کردیم ولی در عین حال با اجازه خودتان میخواهم
جمله ای عرض کنم که هم گله باشد و هم دفاعی از حرم اهل تسنن و آن اینست که
چرا شما مبلغین و دانشمندان شیعه عوام خود را منع نمیکند از رفتار و گفتار هائی
که عاقبتش کفر است تا بهانه بدست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان جاری نمایند
چون غالباً انسان بواسطه يك کلام بیجا و یا گفتاری بی محل مورد حملات قرار
می گیرد و خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید بلکه خود
شیعیان اند که بهانه بدست میدهند و کلماتی میگویند که تاثیر در قلوب نموده لذا
نسبت کفر با آنها داده میشود .

داعی - رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است از چه قبیل است متعنی است
توضیح دهید تا ممتنعاً حل گردد .

حافظ - گفتار شنیع آنها از قبیل طعن و انتقادی است که
نسبت بصحابه خاص رسول الله ﷺ و بعضی از اوج طاهرات
رسول الله میزند آنحضرت رضی الله تعالی عنهم مینمایند که محققاً کفر محض است

چونکه سالها در اعلاء کلمه توحید در رکاب ظفر انتساب آنحضرت با کفار
چهارها نموده بدینی است که خدمات آنها خالی از شوائب و تقایص بوده و قطعاً مستحق
چنان خواهند بود خصوصاً آنهائیکه بمقتضای آیه ۱۸ سوره ۴۸ (فتح) که میفرماید
لقد رضي الله عن المؤمنين اذ ياتوا بك تحت الشجرة (۱) .

بشرف رضوان حضرت حق مشرف گشتند و شکی نیست که آنها قولاً و فعلاً
مورد توفیق رسول الله ﷺ بوده اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و کمراهی
خواهد بود - و در حقیقت بمقتضای آیه شریفه سورة التجم که میفرماید **وما ينطق**
عن الهوى ان هو الا وحي يوحى (۲) منکر پیغمبر ﷺ و قرآن گردیده و
هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققاً کافر است .

داعی - میل نداشتم که جنابعالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی
مورد بحث و سؤال یا بقول خودتان گله قرار دهید که داعی هم مجبور شوم جواب بدهم
آنکرا حرف دست مردم جاهل و یکدلسته معاند عنود بقتد و قضاوت برخلاف نمایند
خوب بود عرمانه بین خودمان این مطالب رد و بدل میشد تا جواب مطابق صواب
عرض میکردم حالاً هم تمنا میکنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی درین
موضوع صرف نظر نمائید يك روز صبح خودم خنمستان میرسم دو نفری قضیه را حل
می کنیم .

حافظ - بنده بی تقصیرم چون آقایان حاضر چند شب است بمن فشار میآورند
که این موضوع مورد بحث قرار گیرد لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم
چون شما منات در کلام دارید کدام میکنم ضرری نداشته باشد که جواب مسکئی
بآقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمائید که حق با ماست .

نواب - صحیح است همگی انتظار داریم حل این معما گردد .

داعی - چون امر میفرمائید اطاعت مینمایم ولی از مثل شما شخص فاضل
(۱) هر آینه بتعقیق خدا از مؤمنانی که دیر در دشت (حقیقه) یا تو بیت کرده
خوشنود گشت .

(۲) هرگز بهوای نفس سخن نمی گوید و سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست .

مخترمی انتظار نداشتیم با مشروحات مفصله ای که در لیالی ماضیه بعرض رسانیدیم و جهات کفر آور را بیان نمودم باز هم نسبت کفر بجامعه شیعیان بدهید در صورتیکه در شبهای اول کاملاً برای شما روشن نمودم که شیعه اثنا عشریه چون پیروان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند هرگز کافر نخواهند بود.

و چون جلالی را در هم بیان فرمودید ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده هر یک را علیحدّه جواب عرض نمایم تا آقایان حاضرین محترم و هم چنین غائبین مجلس خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند بیرون بیايند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

طعن و انتقاد بر صحابه
 بعضی از ازواج رسول الله ﷺ مینمایند موجب کفر آنها گردیده.

فهمیدم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید قطعاً اگر طعن و انتقاد مستند به دلیل و برهان باشد که ابداً منصفت ندارد تا چه رسد بآنکه کفر آور باشد.

و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد باز هم سبب کفر نمیگردد - بفرض بمؤمنی ولو صحابی باشد بی جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند کافر نخواهند شد بلکه فاسق میشوند مانند آنکه شراب بخورند یا زنا کنند بدیهی است هر فاسق و عصبانی قابل عفو و اغماص است.

چنانچه ابن حزم ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری در ص ۲۶۷ جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل گوید کسیکه به اصحاب رسول الله ﷺ دشنام دهد از روی جهل و نادانی معذور است و اگر روی بصیرت و ینائی باشد فاسق خواهد بود مانند آنکه بمعاصی از قبیل زنا و دزدی مشغول شده وقتی کافر میشود که بقصد آنکه چون اصحاب رسول خدا ﷺ می باشد دشنام دهد که منتهی میشود بدعاوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آنوقت کافر خواهد شد.

و الا صرف دشنام بصحابه موجب کفر نمیگردد چنانچه خلیفه عمر رضی الله عنه به پیغمبر عرض کرد اجازه بدهم کردن حاطب منافق را بزخم (با آنکه از صحابه بزرگ و مهاجرین و از اصحاب بدر بود) معذک برای این دشنام و نسبت نفاق باو دادن کفر نشد: انتهی کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن ببعضی از افراد صحابه بفرض صدق و یقین شما - کافر خواند.

و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما برخلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف دفاعها از حق و حقیقت نموده اند.

از جمله قاضی عبدالرحمن ایچی شامی در مواضع و جوهی را که متعصّین علمای شما در کفر شیعه آورده اند رد کرده و آنها را نظر متعصّبانّه دانسته.

و امام محمد غزالی صریحاً مینویسد سب و شتم صحابه ابداً کفر نمیباشد حتی سب شیخین هم کفر آور نمیباشد.

و ملا سعد فتنازانی در شرح عقاید نفی گوید اینکه جمعی منصب گویند سب کنندگان صحابه کافرند مورد اشکال میباشد و کفر آنها غیر معلوم است چه آنکه بعضی

از دانشمندان بصحابه حسن ظن داشتند بدیهی اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات بارده نمودند و گفتند صحابه رسول الله از کمرای و فسق مصون بودند -

بحال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگهائی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت نمینماید که آنها کمرای و اهل فسق و عصبان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار

باعمال زشت میشوند و منحرف میشدند - حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند - پس اگر کسی با نقل دلیل شد و انتقادی از آنها بنماید موجب کفر

نخواهد شد چه آنکه بعضی روی حسن ظن چشم پوشی نموده نقل نمودند. ولی برخی اعمال آنها را نقل نموده و مورد انتقاد قرار میدهند - هرگز نمیتوان گفت آنها

کافر هستند - برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده معصوم و یگانه نبوده است - انتهی نقل بمعنی -

علاوه بر اینها این اثر جزری صاحب جامع الأصول شیعیان را از فرق اسلامی بشمار آورده شما چگونه اثبات کفر بر آنها مینمایید .

از جمله دلائل بر عدم کفر سب کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمالشان آن است که زمان حیات خلفاء اشخاصی بآنها سب و شتم می نمودند و دشنامهای رکیک میدادند مع ذلك خلفاء امر بکفر و قتل آنها نمیدادند .

چنانکه حاکم نیشابوری در ص ۳۳۵ و ۳۵۴ جزء چهارم مستدرک و امام احمد حنبل در ص ۹ جزء اول مستند و ذهبی در تلخیص مستدرک و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم کتاب شفاء و امام غزالی در جلد دوم احیاء العلوم نقل می نمایند که در زمان خلافت ابوبکر روزی مردی وارد شد بر او و شدیدا بر او فحاشی نمود و دشنام داد بطوری که حاضرین متأثر شدند ابوبزره اسلمی گفت خلیفه اجازه بده او را بقتل رسانم چه آنکه کافر نکردید ای بکر گفت نه چنین است احدی نمیتواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله .

واقعا آقایان اهل تشنه دایه از مادر مهربان ترند خود خلیفه سب و شتم و دشنام را میشوند و حکم بکفر و امر بقتل نمی نمایند ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا میکنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهودر الدم اند چون سب صحابه می نمایند .

اگر سب صحابه کفر آور است پس چرا آقایان محترم معاویه و اتباع او را که بفرار اکمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سب و لعن نمودند کافر نمیخوانید پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها میباشد .

اگر سب صحابه مخصوصا خلفای راشدین کفر آور است پس چرا آقایان حکم بکفر عایشه ام المؤمنین نمی نمایند که تمام علماء و مورخین خودتان نوشته اند پیوسته بخلیفه عثمان سب و شتم مینمود و علنا میگفت **اقتلوا لعن الله قتلک** کفر یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس بتحقیق کافر شده .

اگر يك فرد شیعه مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند چون کافر بود فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر مینمایید ولی در حضور خود عثمان عایشه او را نمثل و کافر خواند نه خلیفه نه صحابه او را منع و زجر نمودند؟؟ شما هم او را مورد مذمت قرار نمیدید .

نواب - قبله صاحب مگر نمثل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفته .
داعی - فیروز آبادی که از علمای بزرگ خودتان است در قاموس اللغة در معنی نمثل گوید نمثل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پر ریشی بود در مدینه که عثمان را باو تشبیه می نمودند و شارح قاموس علامه قزوینی همین معنی را گفته بعلاوه گوید این حجر در بصرة المنتبه ذکر کرده است که ان نمثل یهودی کان بالمدينة هورجل لحياني يشبه به عثمان . یعنی نمثل یهودی پر ریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه باو مینمودند .

از همه بالاتر اگر دشنام دادن بصحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر میشود پس چرا خلیفه ای بکر در بالای منبر حضور صحابه و جامعه مسلمین فرد اکمل از صحابه علی بن ابیطالب علیه السلام دشنام داد؟؟ شما هیچ متأثر نمیشوید - بلکه ای بکر را تهدید مینمایید و حال آنکه باید قبیح ننمایید .
حافظ - چرا تهمت میزدید کجا خلیفه ای بکر رضی الله عنه بخلیفه علی کرم الله وجهه دشنام داده .

داعی - بیخشد ما اهل تهمت نیستیم تا بجیزی علم پیدا نکنیم نقل نمی نمائیم خربست مراجعه نمائید بمص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه که ای بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السلام گفت **انما هو نعاله شهیده ذلیه مرب** **لکن فتنة هو الذی یدول کروها جذعة بعد ما هرمت يستعینون بالضعفة** **و يستصرون بالنساء کام طحال احب اهلها الیها البغی (۱)** .

(۱) جر این نیست که او علی علیه السلام رو بایمی بپاشد که شاهد او دما است؟ اما چرا او را بر پا کشته فتنه میباشد؟؟ و فتنه معای بود کسرا کو یک نفعان میدهد و مردم را بفتنه و فساد ترغیب و ترغیب می نماید؟ که از دشنام و یاری از دشنام می طلبد تا دما طحال است که زنی بود زانیه و هو جاهلیت چنانچه این ای العبدی توضیح میدهد که دوست بداشت بنزدیکان خود زنا بدهد .
(ولی در سایر تواریخ باین عبارت آمده که ای بکر گفت ما می ناله عیبها زنیها) .

اینکه آقایان مطایقه کنند فحشهای خلیفه‌ای بکررا بولی الموحدين امیر المؤمنین باطن و اشتقادی که يك شیعه بآنها بنماید چقدر تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن یکی از اصحاب کفر آور است بایستی ای بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفر آور نیست شما نمیتوانید باین جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوی فقهاء و خلفاء بزرگشان دشنام دهند کان کافر و واجب القتل نمی باشند.

همچنانکه امام احمد حنبل در جلد سوم مسند و ابن سعد کاتب در ص ۲۷۹ جزء پنجم کتاب طبقات و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم شفا نقل نموده‌اند که عامل خلیفه عمر بن عبد العزیز از کوفه باو نوشت که شخصی بعمر بن الخطاب خلیفه ثانی سب نموده و دشنام داده اجازه می‌دهد او را بکشیم در جواب نوشت خون هیچ مسلمانی مباح نمیشود برای سب و شتم نمودن بمسلمانی مگر دشنام دهنده بر رسول خدا ﷺ دشنام داده باشد.

علاوه بر این اقوال عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلباً مؤمن ولی تظاهر بکفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا بچنگ رسول الله ﷺ برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیداً دشنام دهد مع ذلک کافر نمیشود و نمیتوان حکم کفر بر او جاری نمود چه آنکه ایمان عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد نمیتوان فهمید تظاهر بکفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبه تظاهر داشته.

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند مخصوصاً ابن حزم آنندلسی درس ۲۰۴ و ۲۰۶ جزء چهارم کتاب الفصل مبسوطاً این عقاید را نقل نموده‌است. پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موحّد پا کدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل بتمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر مینماید. بفرمان آنکه بعضی از آنها سب و شتم و دشنام بادلیل و برهان (بتخیال خودشان) به بعضی از صحابه

بنمایند شما نمیتوانید طبق عقایدو گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم بکفر آنها بنمایید.

و حال آنکه در کتب معتبره خودتان مانند جلد دوم مسند احمد حنبل ص ۲۳۶ و جلد دوم سیره الطلیبه حلی ص ۱۰۷ و جلد دوم صحیح بخاری ص ۷۴ و صحیح مسلم کتاب جهاد و اسباب النزول واحدی ص ۱۱۸ و غیرهم بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالباً اصحاب مانند ابی بکر و غیره بهم دشنام میدادند بلکه بکدبگر را میزدند و رسول خدا ﷺ مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاحشان میداد (البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول الله ﷺ در کتب علماء اهل تسنن است نه در کتابهای علمای شیعه).

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام باحدى از صحابه موجب کفر نمیشود و اگر بدون دلیل و برهان سب و لعنی بنمایند فاسق میشوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش میباشد.

اعمال نیک و بد صحابه مورد توجّه رسول اکرم ﷺ بوده‌اند صحیح است داعی توجّه رسول اکرم (ص) بوده هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش متفق اند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجّه و مطالعه خاتم الانبیاء ﷺ بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می نمودند چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حام طائی را تقدیر فرمودند.

ولی این مطلب هم مسلم است که آنحضرت اگر توفیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند مربوط همان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده.

بدیهی است توفیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه آنکه عتوب قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور هم باشد جائز نیست.

چنانچه مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه با آنکه از عمل عبدالرحمن بن ملجم مرادی

و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم باو میفرمود توقاقل من هستی و در ريك مجلس صریحاً فرمود.

اوريد حياته و يريد قتلى غدير كرم من خليل من مرادی (۱)

مع ذلك در مقام عقوبت او بر نیامد پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل خصوصی نماید افاده تام ننماید.

جواب از بيعت الرضوان ثالثاً فرمودید چون صحابه در بيت الرضوان حاضر

بودند و در تحت شجره با آنحضرت بيعت نمودند

مستحق مدح اند نه مذمت چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جوابها داده اند که مدلول آیه مذکورہ عندالتوفيق رضاء املیه است از آن فعل مخصوص که بيعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی.

زیرا خود میدانید که در آن بيعت (تحت شجره) در حدیبیه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عده ای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعده خلود در آتش دار.

آیا ممکن است خدا و رسول از عده ای راضی باشند و حال آنکه قسمتی از آنها مخلف در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند.

پس معلوم میشود رضایت خدایتعالی تنها در اثر بيعت تحت شجره نبوده بلکه معلق بایمان خاص و عمل صالح بوده یعنی آنانکه با اعتقاد قلبی بتوحید و نبوت بيعت نمودند مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند.

و اما کسانی که با ایمان نداشتند و بيعت نمودند و یا ایمان داشتند و بيعت نکردند مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلف در آتش خواهند بود.

پس بنا بر این بيعت تحت شجره تنها کافی برای رضای پروردگار نیست و اشخاصیکه

(۱) من ذنبت کانی اورا خواهان دار قتل مرا طاب است - و این غدار ظاهر دوست از طایفه مراد است (چنانچه این خبر مکی هم در ص ۷۶ صواعق آخر باب ۹۹ نقل نموده است).

مخلف در آتش اند معلوم میشود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعضی از افعال حسنۀ مرضیه از صحابه صادر میشد که مورد تهنیت بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود مورد مدح واقع میشود (مانند بيعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد - و اگر عمل زشتی هم از مؤمن ولو صحابی باشد ظاهر گردد مورد تهنیت و انتقاد قرار خواهد گرفت. جامعه شیعیان افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مدح و بخوبی آن اعمال هستند.

و آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد در آمده اند در حالتیکه از عاقلان با اعمال نیک آنها دارند از قبیل بيعت الرضوان و مهاجرت با رسول خدا ﷺ و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آنحضرت و حاضر شدن بیچنگها (ولو آنکه فتح بدست علی علیه السلام واقع میشد) و سایر اعمال نیک صادره از آنها اعمال ناپسند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بحثشان میباشد.

حافظ - خیلی حیرت آور است که میفرمائید از صحابه رسول خدا ﷺ افعال ناپسند و زشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خدا ﷺ فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده ان اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم (۱) قطعاً شما در عقیده خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی توانیم بپذیریم.

جواب از حدیث باصحاب من اقتدا کتید داعی - حدیثی شاعد مقال آوردید که حقیر را در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که کوه را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصرأ بحث کنم و بعد بجواب اصلی شما بپردازم. و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن تقدأ نمی باشد زیرا مارا یکلی از مطلب دور مینماید فقط بحث در مدلول حدیث میباشد.

(۱) بدرستیکه اصحاب من مانند ستارگانند و بهر يك از آنها اقتدا کتید هدایت شده اید.

بدیهی است کسانیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و یا ضبط حدیث از آنحضرت موفق گردیده‌اند صحابه و اصحاب میگویند خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از آنها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده‌اند اینست که روی حسن نظر تصور فرموده‌اند صحابه و اصحاب رسول الله عموماً يك و منزه از جمیع عیوب بوده‌اند و حال آنکه اینطور نبوده اصحاب آنحضرت مخلوط از يك و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار بحال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقین و آیاتی که در سایر سوره قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مثالب آنها را نقل نموده‌اند و بعضی از آنها مانند هشام بن محمد سایب کلبی که از اعیان علماء شما می‌باشد کتاب خصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و منافقینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده‌اند مردمان در روی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلک اصحاب آنحضرت بودند - در این صورت چگونه میتوانیم بتمام اصحاب آنحضرت نظر يك داشته باشیم که بهر يك از آنها اقتدا نمائیم نجات یابیم.

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدق قتل خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برآمدند.

حافظ - داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته‌های شیعه میدانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی - بی‌لطفی فرمودید عقاید عده ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید این فقیه بقدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان میباشد.

مراجعة نمائید بکتاب دلائل النبوة تألیف حافظ ابوبکر أحمد بن حسین بیهقی

فطنی که از اکابر قهّار و دانشمندان خودتان میباشد داستان بطن عقبه را مستنداً باسلطه و نوات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند از ابو طفیل و ابن ابی الحدید در شرح هیچ البلاغه ضبط نموده‌اند و بطور استفاضة مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لمن فرمودند.

نواب - قبله صاحب فضیله عقبه چه بوده است
و چه اشخاصی میخواستند رسول خدا را بقتل
رسانند متضمنی است ولو مختصراً بیان فرمائید.

داعی - اکابر علمای فریقین نوشته اند که در مراجعت از غزوه تبوک چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه بقتل رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفتند در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند خواستند تصمیم خود را عملی نمایند جبرئیل رسول خدا را خبر داد آنحضرت حدیقه نغمی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید وقتی آن عده آمدند و بایام حرف زدند همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیه بودند حدیقه خود را با آنحضرت رسانید و آنها را معرفی نمود حضرت فرمود راز دار باش خدا نگهدار ما میباشد اول شب حضرت مقدم بر اردو حرکت نمود عمار یاسر مهاجر شتر را گرفته حدیقه شتر را از عقب میراند وقتی برام باریک رسیدند آنها دبه های خود را بر از رینگ کرده (یا شیشه‌های پر از روغن) یا فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رنبد و آنحضرت را بدره عمیق پرتاب نماید ولی خدای تعالی آنحضرت را حفظ فرمود آنها هم فرار نموده و در جمعیت خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند پس این عمل آنها يك و پیروی آنها راه هدایت بوده ۱۲.

آیا سزاوار است خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول الله یعنی کسانیکه پیغمبر را دیده اند یا نقل حدیث از آنحضرت نموده‌اند دیگر غرض عین کنند عیوب و بدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضه رضوان و ناجی بلکه پیروان هر يك از آنها هم ناجی میباشند ۱۳.

پیغمبر امر به پیروی از
دروغگویان نموده

آیا ابوهریره کذاب که شبهای قبل اشاره بحالات
او نمود که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت از

پیغمبر صلی الله علیه و آله زیاد حدیث بدروغ نقل میکند جزء
اصحاب نبوده و ناقل احادیث بسیار نبوده همچنین دیگران از اصحاب مانند سمره بن
جنبل و غیره که وضع حدیث می نمودند از اصحاب نبودند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را
امر مینماید پیروی کنید از کذاب و جعلی تا هدایت شوید.

اگر این حدیثی که شما مدعی عظمت اصحاب قرار دارید صحیح است که بهر يك
از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می یابند بفرمائید اگر دو تن از اصحاب دو راه مخالف
رفتند ما پیروی از کدام يك كنیم تا هدایت شوم اگر دو دسته از اصحاب با هم عمارب
و یا مخالف در عقیده شدند ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شوم.

حافظ - اولاً اصحاب پاك رسول الله با هم مخالفت و جنگی هرگز نمی نمودند
و اگر مخالفت نمودند غور و دقت نمائید هر کدام از آنها یا کتر و گفتارشان مستدل تر
است از آنها پیروی کنید.

داعی - بنا بر این بیان شما اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو
را پاك و اهل حق شناختیم قطعاً آن دسته دیگر از اصحاب ناپاك و بر باطل خواهند بود؟
پس این حدیث بخودی خود عقلاً از درجه اعتبار ساقط میگردد چه آنکه نمی شود بهر يك
از صحابه اقتداء نموده و هدایت یافت.

مخالفت اصحاب در سقیه و اگر این حدیث صحیح است شما چه ایرادی
بشعبان دارید زیرا اینها پیروی نمودند طریقه
عدای از اصحاب را مانند سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و
حذیفه نخعی و خزیمه نوالشاهدین و امثال آنها را که قبلاً در شبهای گذشته اشاره بنام
آنها نمودیم که بیعت با ابی بکر نمودند و بلکه مخالفت و معاجه هم کردند.

پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند کدام دسته حق بودند قطعاً
يك دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید میگوید

بهر يك از اصحاب اقتداء کنید هدایت میشوید ۱۹.

مخالفت سعد بن عبادہ
با ابی بکر و عمر

مگر سعد بن عبادہ انصاری از اصحاب نبود که با
ابی بکر و عمر بیعت نکرد با اتفاق جمهور مورخین
اسلامی از شیعه و سنی وقت در شام ماند تا اواسط
خلافت عمر گذشته شد پس اقتداء باو کردن و مخالفت با ابی بکر و عمر بحکم این
حدیث راه هدایت میباشد.

**قیام طلحه و زبیر در مقابل
علی علیه السلام در بصره**

آیا طلحه وزیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت
شجره نبودند؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفه حق پیغمبر
نبود (و بعقیده شما مسلماً خلیفه چهارم) و سبب ریختن
خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار
گرفتند پیروی و اقتداء بکدام يك از آنان سبب هدایت بوده اگر بگوئید هر دو دسته
چون تابع اصحاب بودند حق بودند راه غلط پیموده اید زیرا جمع بین ضدین محال است
که دو فرقه عمارب هر دو اهل هدایت و دروغه رضوان منزلگاه آنها باشد.

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علی بن ابیطالب علیه السلام بودند هدایت یافته و طرف
مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرموده شما که اصحاب حاضر در
بیعت الرضوان تحت شجره تماماً رستگارند زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت
الشجره طلحه و زبیر بودند که چونکه امام و خلیفه بر حق برخاستند - آیا آن عملشان که
قیام در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ با کسی که آن حضرت در باره او فرمود هر يك حرمی
تشک بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا نبوده پس چطور ممکن است بفرمائید کلمه
اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان رستگاری کامل می آورد.

**معاویه و عمرو بن عاص علی
علیه السلام را سب مینمودند**

آیا معاویه و عمرو بن العاص از اصحاب بودند که
با خلیفه پیغمبر جنگیدند بعلاوه در منابر و مجالس
حتی در خطبه نماز جمعه علی علیه السلام را سب و لعن
می نمود با آنکه اکابر علماء خودشان در کتب معتبره خود نقل نموده که مکرر رسول

اکرم علیه السلام فرمود من سب علیاً فقد سببتی ومن سببتی فقد سب الله (۱).

پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرك آوردید اتباع ملعون بن ملعون علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله و سب کنندگان علی علیه السلام که فی الحقیقه سب کنندگان خدا و بیغیر بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند) هدايت یافته و اهل بهشت اند.

فائل متنازانی در شرح مقاصد مفصلاً در این موضوع بیانی دارد گوید چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده معلوم میشود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف گردیده از روی حقد و عناد و حب ریاست و میل لذات شهوانیه هر نوع ظلم و تعدی نمودند.

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده مرتکب فجایع اعمال گردیدند ولی بعضی از علماء از جهت حسن نظر بر صحابه اعمال و رفتار زشت آنها را تأویلات بارده نمودند؟ از این قبیل دلائل محسوسه بر ابطال این حدیث منقوله شما بسیار است که دیگر وقت اجازه یش از این گفتار نمیدهد.

پس قطعاً این حدیث از موضوعات است چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسله استنادش خدشه نموده اند.

استناد اصحابی کالجوم ضعیف است

چنانچه قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفاء این حدیث را نقل نموده و گوید ارفقنی در فضائل ابن عبد البر از طریق او آورده اند که باسناد این حدیث حجّتی نمی باشد. و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد الله ابن عمر نقل نموده که بزرگ منکر صحت این حدیث بوده.

و نیز گوید ابن عدی در کامل باسناد خود از نافع از عبد الله ابن عمر نقل نموده که اسناد این حدیث ضعیف است.

و همچنین گوید بیهقی روایت نموده که متن این حدیث مشهور است ولی اسانید او ضعیف است انتها.

(۱) کیکه دشنام دهد علی را پس بتعقیب مراتب دشنام داده و کیکه مرا - و دشنام دهد خدا را سب و دشنام داده.

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غزین مجهول الحال و حمزه ابن ابی حمزه بصیری که متهم به کذب و دروغ گوئی بوده اند میباشند لذا ضعف حدیث ثابت است. و نیز این حزم گفته است این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء باستناد بآن نمیباشد و بر فرض بگوئیم این حدیث صحیح است قطعاً عمومیت آن منظور نظر نبوده بلکه مراد اقتداء بخویان و نیکو کاران از اصحاب بوده که بحکم آنحضرت تبعیت از کتاب کریم و عترت طاهره نمودند.

صحابه معصوم نبودند

پس با این مقدماتی که عرض شد اگر نقد و انتقادی از بعضی صحابه بشود مورد مذمت نخواهد بود چه آنکه صحابه عموماً بشری بودند عادی و غیر معصوم پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده اند.

حافظ - ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند ولی مسلماً همگی آنها عدول بودند معصیتی از آنها صادر نمیشد.

داعی - بی لطفی فرمودید که بطور مسلم آنها را عادل و مبرا از معاصی دانستید زیرا که اخبار منقوله در کتب معتبره علمای خودتان برخلاف این معنی حکم میکند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی میشدند.

حافظ - ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم چنانچه شما دارید بیان فرمایید.

داعی - گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی میشدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا مینمایم.

زیرا که بزرگان از علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل مینمایند که سالقح مکّه (هشتم هجری) عدای از کبار صحابه مجلس انسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند.

حافظ - بطور قطع این خبر از مجملات مخالفین است زیرا که صحابه بزرگ در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد بنوشیدن شراب بعد از حکم بحرمت؟

۵۱-ی - قطعاً از معمولات مخالفین نیست بلکه اگر جعل نمودند علماء خودتان نمودند.

نواب - قبله صاحب چنین مجلسی اگر بوده حتماً نام صاحب خانه و مدعویین برده شده است شما میتوانید این مطلب را برای ما باز نمائید.

۵۱-ی - بلی این مطالب کاملاً در ترد علماء شما بطور وضوح بیان گردیده.

نواب - متنی است بیان فرمائید تا حلّ معضّه گردد.

۵۱-ی - این حجر در ص ۳۰ جلد دوم فتح الباری شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری مینویسد ابو طلحه زید بن سهل در منزل خود مجلس شرابی تشکیل داد و ده نفر را بآن مجلس دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ابی بکر اشعاری در مرثیه کفار مشرکین و گفته شد کان بدر سرود ۱۹.

نواب - آیا نامه‌های مدعویین را ذکر نموده‌اند چنانچه نقل نموده اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود.

۵۱-ی ۱ - ابوبکر بن ابی قحافه ۲ - عمر بن الخطاب ۳ - ابوعبیده جراح ۴ - ابی بن کعب ۵ - سهل بن یضاه ۶ - ابوایوب انصاری ۷ - ابوطلحه (دعوت کننده و صاحب البیت) ۸ - ابو دجانة سماک بن خرشة ۹ - ابوبکر بن شغوب ۱۰ - انس بن مالک که در آن وقت هیجده ساله و ساقی مجلس بوده - چنانچه بیعتی در ص ۲۹ جلد هشتم سنن از خود انس نقل مینماید که گفت من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم - (همه‌ها شدید در مجلس).

شیخ - (با عصبانیت) بذات پروردگار این خبر از ساخته‌های دشمنان مانیباشد.

۵۱-ی - (با تبسم) خیلی تند رفتید و قسم بی‌جائی یاد نمودید تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه بکتاب را بخود میدادید میدیدید که اکابر علماء خودتان نوشته اند - پس استغفار کنید.

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه میگوئیم نقل

قول علمای خودتان را مینمائیم یعنی از اسناد این واقعه که در نظر دارم اشاره نمایم.

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صحیح خود - و مسلم ابن حجاج در کتاب اشریه باب تحریم الخمر صحیح خود - و امام احمد حنبل در ص ۱۸۱ و ۲۲۷ جلد سیم مسند - و ابن کثیر درس ۹۴ و ۹۳ جلد دوم تفسیر خود - و جلال الدین سیوطی درس ۳۲۱ جلد دوم المنثور - و طبری در ص ۲۴ جلد هشتم تفسیر - و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۲ جلد چهارم اسابه و در ص ۳۰ جلد دوم فتح الباری - و بدرالدین حنفی در ص ۸۵ جلد دوم عمدة القاری و بیعتی درس ۲۸۶ و ۲۹۰ سنن و دیگران شرح قضایا را مفصل و مبسوط نقل نموده‌اند.

شیخ - شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم.

۵۱-ی - روی قواعد مندرجه در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم میشود بعد از ورود آیات تحریم بعضی از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را میخوردند.

چنانچه محمد بن جریر طبری درس ۲۰۳ جلد دوم تفسیر کبیر خود مسنداً از ابی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمریه نازل فرموده مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره) یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما (۱) نازل گردید ولی مسلمین متنبه نگردیدند و میخوردند شراب را حتی دو نفر شراب خورده و مست بنماز مشغول شدند و کلمات بی معنی میگفتند خداوند آیه ۴۳ سوره ۴ (اساءه) را نازل فرموده که:

یا ایها الذین آمنوا لا تأخروا الصلاة و اثم سکاری حتی تعلموا ما تقولون (۲)، باز هم میخوردند شراب را ولی در حال مستی بنماز نمیایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا بر روایت بزرگوار ابن حجر و ابن مردویه ابوبکر بوز) و اشعاری در مرثیه گفته کلن بدر کت رسول الله ﷺ شنید باحال غضب تشریف آورد و باینتریکه

(۱) ابی یوسف ۳۱ تو از حکم شراب و قمار میپرسد بنکوانی که در کتاب بدر که است و سوهالی برای مردم دارد ولی زبان کند آن پیش از مفتحت آید.

(۲) ایه اهل ایمان هر گز در حال مستی بنماز نروید که بنویسد تا بپایانید چه میگوئید (در چه میکنید).

دست مبارکش بود خواست او را بزد گفت ینامه میبرم بخدا از غضب خدا و پیغمبرش
بخدا قسم دیگر نمیخوردم آنکه نازل گردید آیه ۹۱ سوره ۵ (مائده) که یا ایها الذین
آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعنکم الله (۱).

ما حصل از آنچه عرض شد آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر
مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت او امر خدا و
پیغمبر جدی بودند به منتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس فریب
شیطان خوردند فاسد شدند.

پس آنکسانیکه در مقام طعن و انتقاد صحابه هستند دلائل منطقی دارند
میگویند مطاعن زشت و ناپسند صحابه علاوه بر آنکه در کتب معتبره خودشان ثبت
است با شواهد آیات قرآنیه مورد منت منت قرار گرفته بهمین جهت مورد انتقاد شیعیان
واقع چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد. مورد قبول است.

یکی از صفات مذمومه اینست که آدمی حب و بغض بی جا بکار برد یعنی روی
محبت و علاقه ای که بفردی یا افرادی دارد اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماماً با
چشم خوبی به بیند و بگوید ابداً بدی در اعمال وجود ندارد.

حافظ - بسیار خوب بفرمایید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبل
بوده چنانچه منطق با دلیل و برهان باشد ما هم قبول مینمایم.

داعی - عجب است که بعد از این همه صفات مذمومه آنها
در نقض عهد نمودن (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه میفرمایید صفات

مذمومه آنها چه بوده - اینک برای تأیید عرایض یکی از
اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده و در تمام کتب فریقین ثبت می باشد
اشاره مینمایم و آن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که خداوند متعال در قرآن مجید
ناقضین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده علاوه بر آنکه در آیه ۹۳ سوره ۱۶ (نحل)

(۱) یا اهل ایسان شراب و قمار و بیت برستی و تیرهای گرو بندی (که رسی بود در جاهلیت)
تماماً باید واز عمل شیطان است البته از آن دوری کنید تا دستگیر شوید.

وفای بوعده و عهد را واجب نموده که میفرماید و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا
تففسوا الايمان بعد تو کیدها (۱).

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) ناقضین عهد را ملعون خوانده که میفرماید
والذین یففسون عهد الله من بعد میثاقه و یفکون ما امر الله به ان یوصل

و یفسدون فی الارض اوانک لهم اللعنه و لهم سوء الدار (۲).

پس بحکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است
نقض عهد نمودن گناه بزرگ است خصوصاً نقض عهد با خدا و با سر خدا و پیستور
رسول خدا ﷺ که قطعاً برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت اقیح قبیاح بوده است.

حافظ - کدام عهد و بیعتی بوده که با سر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و
یاران پیغمبر ﷺ نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند گمان
میکم اگر توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیات عوام شیعه میباشد
و الا صحابه رسول الله ﷺ میرای از این اعمال بوده اند.

داعی - مکرر عرض کردهام که شیعیان چون ناچارند
محمد و علی صادقین پیروی از موالی صادق و مصدق خود بنمایند و الا شیعه نخواهند
در قرآنند

بود پس خواص و عوام آنها هر کز جعل خبر نینمایند و دروغ
نخواهند گفت برای آنکه موالی آنها بتمام معنی صادق و مصدق بودند که قرآن
مجید، بصدق آنها شهادت داده بنا بر آنچه علماء بزرگ خودشان از قبیل امام ثعلبی
و جلال الدین سیوطی در تفسیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در منازل من القرآن فی علی
و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینایع العوده
از خوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموینی - و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲

(۱) (امر در این آیه برای وجوب است علی الاقری) چون (با خدا و رسول و بنده گانش)
عهدی نمودید بآن عهد وفا کنید سوگند پیمان را که مؤکد و استوار گردید مشکند.

(۲) آنانکه پس از پیمان بستن (با خدا و رسول) عهد خدا را شکسته و هم آنچه امر به
پیوند آن کرده (مانند طهارت و دوستی و ولایت علی علیه السلام) پاک بکستند و در روزی زمین فتنه
و فساد برانگیخته مرا بشان راست نشند و دوری از رحمت و ابتلا پنداب دوزخ.

کفایت الطالب مستنداً و نیز از تاریخ محدث شام همگی نقل نموده اند که مراد از صادقین در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) که میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین (۱).

عزو علی علیهما السلام اند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه از اهل بیت آنحضرت اند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی اهل جبل و دروغ بستند زیرا جبل و دروغ را باید کسی بگوید که دلائل صدق و راستی بر حقیقت خود نداشته باشد آنچه را شیعیان میگویند همانست که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده اند اگر ایرادی هست اول باید بعلما خودتان بگیری که چرا نوشته اند.

اگر اکابر علماء خودتان نقض عهد صحابه را در کتب معتبر خود ننوشته بودند هرگز داعی در همچو مجلسی تفوه چنین کلامی نمی نمود.

حافظ - کدام يك از علماء جماعت و در کجا نوشته اند که صحابه نقض عهد نمودند و نقض عهد آنها چه بوده بحرف که مطلب درست نمی شود.

داعی - حرف نیست بلکه برهان و منقول و حقیقت است در بسیاری از جاها صحابه نقض عهد نمودند و یعنی را که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله امر بآن نمود شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

در حدیث غدیر که جمهور علماء فریقین (شیعه و سنی) معترف اند ده روز هیچکدام ذی الحجة السرام در حجة الوداع سال دهم هجرت من و چگونگی آن

بر گشتن از مکه معظمه تمامی اصحاب را در بیابانی که آنجا را غدیر میگویند جمع نمود حتی جلو رفته کان قافله را با سر آن حضرت بر گردانید و عقب ماندگان هم رسیدند که بسند شیعه و اکثر علماء و مورخین بزرگ خودتان هفتاد هزار نفر و بسند بعض از علماء شما از قبیل امام شعبی در تفسیرش و سبط ابن

(۱) ای اهل ایمان خدا ترس باشید و پیرو باشید با مردمان راستگو (که سعه و علی و ائمه

از هنر آنها باشند).

جوزی در تذکره خواص ائمه فی معرفة الائمة و دیگران یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند.

رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند خطبه بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح و فضایل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و غالب آیاتی که در باره علی نازل شده قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را بخوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نموده آنگاه فرمودند معاشر الناس الت اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال عن کنت مولاه فهذا علی مولاه (۱).

آنگاه دستهارا برداشت و دعا کرد اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله (۲) سپس امر فرمود خیمه ای بر پا کردند و امیر المؤمنین را امر فرمود در خیمه بنشیند و بتمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم اول من یابیع ذلك اليوم علیاً کان عمرته ابابکر ثم عثمان ثم طلحة ثم زبیر وکانوا یابیعون ثلاثة ایام متواترة (۳).

حافظ - آیا میشود باور نمود که اسامی این چهارمیتی که شما بیان نمودید واقع شده باشد و علماء بزرگ آنرا نقل ننموده باشند.

داعی - هیچ انتظار نداشتم که شما این قسم بیان نمائید در حالتیکه فضیله غدیر خم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هیدا میباشد و کسی انکار این معنی را نمینماید مگر عنود لجوج که خود را رسوا و مفتضح نماید.

(۱) ای جماعت مردم آیا من اولی بشمارم از شما در نفسهای شما بنیم (اشاره بآیه شریفه التی اولی بالمؤمنین من انفسهم) عرض کردند چرا فرمود هر کس را من مولای او هستم (یعنی اولی بشمارم در امر او هستم) پس این علی (ع) مولای اوست (یعنی اولی بشمارم در امر او می باشد).

(۲) خداوند دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد باری کن کسی که علی را یاری کند و اگردا کسی که علی را واگردارد.

(۳) اول کسیکه آن روز بیعت کرد همه ویس از آن ای بکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و این پنج نفر همه در کعبه پیشتر در آن بیابان توقف فرمود متواتراً بیعت نمودند.

چه آنکه جمهور علماء ثقات شما این وقعة مهم را در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که بعضی آنها که در نظر دارم برای وضوح مطلب اشاره مینمایم تا بدانید که مورد قبول و باور جمهور از اکابر علماء خودتان میباشد.

روایات معتبره از علماء عامه
در نقل حدیث غدیر خم.

- (۱) امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب.
- (۲) امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف الیابان.
- (۳) جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور.
- (۴) ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول.
- (۵) محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر.
- (۶) حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی - ودر حلیه الاولیاء.
- (۷) محمد بن اسمعیل بخاری در ص ۳۷۵ جلد اول تاریخ خود.
- (۸) مسلم بن حجاج نیشابوری در ص ۳۲۵ جلد دوم صحیح.
- (۹) ابی داود سجستانی در سنن.
- (۱۰) محمد بن عیسی ترمذی در سنن.
- (۱۱) حافظ ابن عثمه در کتاب الولاية.
- (۱۲) ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ خود.
- (۱۳) امام أئمة الحديث أحمد بن حنبل (رئيس الحنابلة) در ص ۲۸۱ و ۳۷۱ جلد چهارم مسند.
- (۱۴) ابو حامد محمد بن محمد الغزالی در سر العالمین.
- (۱۵) ابن عبد البر در استیعاب.
- (۱۶) محمد بن طلحة شافعی در ص ۱۶ مطالب السؤل.
- (۱۷) ابن منازلی فقیه شافعی در مناقب.

- (۱۸) توالدین بن صباغ مالکی در ص ۲۴ فصول المهمه.
- (۱۹) حسین بن مسعود بقوی در مصابیح السنة.
- (۲۰) ابوالؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب.
- (۲۱) مجدالدین بن اثیر محمد بن شیبانی در جامع الاصول.
- (۲۲) حافظ ابوعبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی و سنن.
- (۲۳) سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابح المودة.
- (۲۴) شهاب الدین احمد بن حجر مکی در صواعق محرقة - و کتاب المنح الملكیه - و مخصوصاً در ص ۲۵ باب اول صواعق با کمال تعصبی که داشت گوید آنکه حدیث صحیح لامریه فيه و قد اخرجه جماعة کانتزمذی والنسائی واحمد و طرفه کثیره جداً (۱).
- (۲۵) محمد بن یزید حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن.
- (۲۶) حافظ ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری در مستدرک.
- (۲۷) حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط.
- (۲۸) ابن اثیر جزری در اسد الغابه.
- (۲۹) یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۷ تذکره خواص الامة.
- (۳۰) ابو عمر احمد بن عبد ربّه در عقد الفريد.
- (۳۱) علامه سمهودی در جواهر المقدین.
- (۳۲) ابن تیمیّه احمد بن عبدالحلیم در منهاج السنة.
- (۳۳) ابن حجر عسقلانی در فتح الباری - و تهذیب التهذیب.
- (۳۴) ابوالقاسم محمد بن عمر جارالله زمخشری در ربيع الأبرار.
- (۳۵) ابوسعید سجستانی در کتاب الدراری فی حدیث الولاية.
- (۳۶) عبيدالله بن عبدالله حسانى در دعاة الهدى إلى اداء حق الموالاة.

(۱) این حدیث صحیحی است که شکی در صحت آن نیست بتعقیق که روایات نموده اند این حدیث را جماعتی مانند ترمذی و نسائی واحمد و طبرانی بسیار میباشند جداً.

- (۳۷) رزین بن معاویه العبدی در جمع بین الصحاح الستہ .
 (۳۸) امام فخر رازی در کتاب الأربعین - گوید اجماع نموده اند تمام امت بر این حدیث شریف .
 (۳۹) مقبلی در احادیث المتواتره .
 (۴۰) سیوطی در تاریخ الخلفاء .
 (۴۱) میرسید علی هندانی در مودة القرى .
 (۴۲) ابوالفتح نظری در خصائص الماوی .
 (۴۳) خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب .
 (۴۴) جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین .
 (۴۵) عبدالرؤف المناوی در فیض القدر فی شرح جامع الصغیر .
 (۴۶) محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱ کفایت الطالب .
 (۴۷) یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء واللغات .
 (۴۸) ابراهیم بن محمد حمونی در فرائد السمطين .
 (۴۹) قاضی فضل الله بن روزبهان در اجال الباطل .
 (۵۰) شمس الدین محمد بن احمد شریبى در سراج المنیر .
 (۵۱) ابوالفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل .
 (۵۲) حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ خود .
 (۵۳) حافظ ابن عساکر ابوالقاسم دمشقی در تاریخ کبیر .
 (۵۴) ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه .
 (۵۵) علاء الدین سننایی در عروة الوثقی .
 (۵۶) ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود .
 (۵۷) مولی علی متقی هندی در کنز العمال .
 (۵۸) شمس الدین ابوالخیر دمشقی در أسنی المطالب .
 (۵۹) سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف .

- (۶۰) نظام الدین بیضاوری در تفسیر غرائب القرآن .
 طبری و ابن عقیله و ابن حداد .
 خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه ام حاضر بود برضتان رسانیدم .
 و الا زیاده از سید نفر از اکابر علماء خودتان بطریق مختلفه حدیث غدیر خم و نزول آیات تبلیغ و اکمال و منا شده در رُجبه و غیره را مستنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول الله ﷺ نقل نموده اند .
 که اگر بخواهم فهرست تمام روایات و اسامی آنها را برضتان برسانم خود يك كتاب مستقلی خواهد شد برای نمونه کمان میکنم همین مقدار اسامی کافی باشد در اثبات توانم و بعضی از اکابر علماء شما کتاب مستقلی در این باب نوشته اند مانند ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولاية که استقلالاً در حدیث غدیر نوشته و از هفتاد و پنج طریق روایت نموده .
 و حافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف باين عقده متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولاية این حدیث شریف را بیکصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است .
 و ابن حداد حافظ ابو القاسم حسانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولاية مشروحاً واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است .
 خلاصه همگی علماء و محققین فضلاء خودتان (باستانهای عدۀ قلیلی از متصیین عتود) با سلسله روایات از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه) سال حجة الوداع رسول اکرم ﷺ را با ولایت نصب نمود .
 تا جائیکه خلیفه عمر بن الخطاب از همه اصحاب بیشتر خوشحالی می نمود ؟ !
 و دست آنحضرت را گرفت و گفت **يَا بَقِ لَكَ يَا عَلِيٌّ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ (۱)** .

(۱) بقیع اسم قبل است برای مدح و اظهار رعایت بچیزی گفته می شود و تکرار او برای مهاله است دو رعای بآن چیزی که در نظر است - ولذا هر کس که به یا علی صبح کردی در حالتیکه آتای من و آتای هر مؤمن و مؤمنه شدی - .

از جمله امور مسلمه است که این حدیث شریف از متواترات است نزد فریقین
و خصوصاً میر سید علی همدانی قتیبه شافعی که از
نصیحت جبرئیل عمر را فضلاء و موهبتین فقهاء و علماء خودتان در قرن هشتم

هجری بوده در مودت پنجم از کتاب موده القریبی نوشته است که جمیعت بسیاری از
صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل نموده اند که
گفت نصب رسول الله (ص) علیاً علماً یعنی نصب نمود رسول خدا ﷺ علی را
مهر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را بمولائی بیجامه معرفی نمود و بعد از دعا
در باره دوستان و دشمنان آن حضرت عرض کرد اللهم انت شهیدی علیهم خدایا تو
گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

در آن حال جوان زیبایی باحسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود بمن
گفت لقد عقد رسول الله عقداً لا یحلّه الا الصانق فاحذر ان تحله (۱).

من بر رسول خدا ﷺ عرض کردم وقتی شما در باره علی سخن میرانید
پهلوی من جوان خوش رو و خوشبوی نشسته بود و با من چنین گفت حضرت فرمود
الله لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یؤکد علیکم ما قلته فی علی
(علیه السلام) (۲).

اینکه از آقایان محترم انصاف میطلبم آیا سزاوار بود يك چنین عهد و پیمان
محکم را که رسول خدا با آن مردم بست بامر خدای تعالی دو ماه نگذرد نقض عهد
نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را
که نباید بکنند آتش بدر خاندانش ببرند و شمشیر برویش بکشند اهانتها نمایند و با کراه
و اجبار هوا و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری بمسجد ببرند !!

(۱) عهد بست پیشتر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی کند مگر منافق پس حدیثی
مصرکه تو ناقص و بازکننده این گره محکم نباشی (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله
متابعین خواهی بود).

(۲) او از اولاد آدم نبوده بلکه جبرئیل امین بود که باین صورت جلوه گر شده بود که
تاکید نماید بر شما آنچه را که من گفتم در باره علی (ع).

حافظ - ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدب انتظار نداریم که نسبت هوا
پرستی باصحاب رسول خدا ﷺ بهیچ وجه و حال آنکه اصحاب را آنحضرت اُسباب هدایت
قوم قرار داده که میفرماید اصحابی کانتجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم (۱).

داعی - اولاً تمنا میکنم تکرار مطلب نفرمائید
حدیث اقتداء باصحاب
مخدوش است
الحال استشهاده باین حدیث جستجو جواب عرض
کردم که اصحاب هم مانند سایر خلق جائز الغلطه
بودند پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند تعجبی ندارد اگر روی برهان نسبت هواپرستی
بعضی از آنها داده شود.

فائز برای اینکه فکر شماروشن شود نیز یادآوری نمایم که بعد ها چنین احادیثی
استشهاد تنجید جواب عرض میکنم چون تجدید کلام نمودید داعی هم تکرار مینمایم
بنا بر گفتار و تحقیق اکابر علماء خودتان این حدیث مخدوش است قبلاً هم عرض نمودم
چنانکه قاضی عیاض مالکی از فضول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسله روات
آن نام حارث بن قسین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیبی متهم بکذب و دروغ
برده شده قابل نقل نمیشد.

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیہقی نقاد تعدیل احادیث حکم به
موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود بشمار آورده اند.

بعضی از صحابه تابع هوای
نفس و منحرف از حق شدند
نخواهم گفت و نمیکوم مگر آنچه را که علماء
خودتان نوشته اند.

خوبست آقایان محترم شرح مقاصد فاضل تفتازانی را مطالعہ نمائید چنانچه
قبلاً عرض نمودم ببینید صریحاً مینویسد چون بین صحابه غالباً مخالفتها و محاربات
و مشاجرات واقع گردید، معلوم میشود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف و تابع
هوای نفس گردیده بلکه ظالم و فاسق بودند.

(۱) بدو سئیکه اصحاب من باشند کارگانه بهر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید.

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که بمصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نائل آمدند محترم شمرده بلکه احترام باعمال و کردار آنها است اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول الله بودند و برخلاف اوامر و دستورات آنحضرت رفتار نمودند محترم خواهند بود و خاك قدم آنها توبای چشم ما خواهد بود.

یا باید آقاییان با انصاف بگویند بسیاری از اخباری که در کتب معتبره خودتان راجع بحرب با امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود جنگ با علی جنگ است با من است اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد چه آنکه با سلسله استناد صحیح در کتب معتبره اکابر علماء خودتان رسیده است (علاوه بر توان در کتب معتبره علماء شیعه).

ناچار باید تصدیق کنید عده ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند مانند معاویه و عمرو بن عاص و او هریره و سمره بن جندب و طلحه و زبیر و غیره که جنگ علی علیه السلام برخاستند زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خدا بوده است پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که جنگ رسول الله قیام نمودند.

پس اگر ما گفتیم که بعضی از صحابه تابع هوی و هوس گردیدند بیجا نگفته ایم بلکه با برهان و دلیل گفته ایم علاوه بر این ما در گفتار باینکه بعضی از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و در حلقه منافقین وارد بودند منفرد نیستیم بلکه اتخاذ سند از ائمه بر علماء خودتان می نمایم.

شما اگر کتاب سرالعالمین تألیف حجة الاسلام
قول غزالی در نفی عهد صحابه
ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی را مطالعه

نمائید هرگز بما ایراد نمی نمایند یا چارم قسمتی از مقاله چهارم آنرا برای اثبات حق برضتان برسانم که گوید اسفرت الحجة وجهها واجمع الجماهير علی متن الحديث عن خطبة يوم غدیر خم باتفاق الجميع وهو يقول من كنت مولاه فعلي مولاه فقال عمر بن الخطاب يا ابا الحسن لقد اصبحت مولای ومولی كل مؤمن ومؤمنة ۱۹ هذا السليم ورضی وتحکیم - ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرئاسة و حمل عمود

الخلافة و عقود البنود و خفان الهوى قفلة الرایات و اشتباك ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاها كاس الهوى فعادوا الى الخلاف الاول فتبذوه و راء ظهورهم و اشتروا به تمناً قليلاً فبش ما يشترون !! ولما مات رسول الله قال قبل وفاته اتوني بدوات و بیاض (و بیضا نسخه) لازیل عنکم اشكال الامر و اذكر لكم من المستحق لها بعدی قال عمر دعوا الرجل فانه ليهجر !! وقيل يهذو فاذا بطل تملککم بتأویل النصوص فعدتم الى الاجماع و هذا منقوض ایضا فان العباس و اولاده و علیاً و زوجته و اولاده لم يحضروا حلقة البیعة و خالفکم اصحاب السقیفة فی مبایعة الخزرجی ثم خالفهم الانصار (۱).

(۱) (ماملعل منی آنکه نسبت بغلات اتفاق فریقین است بر اینکه حجاب از صورت دلیل برداشته شده همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکارا فهمیده است و از این دور که هر شک ذرات و تردید مرتفع و بطور قطع و یقین علی علیه السلام جانشین و خلیفه بلا فصل شناخته شد) چه آنکه اجماع دستجات مختلف و جاهلین مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت بمورد بحث منقاد است و باین ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لنو و باطل است زیرا همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن فرسای خود بیابان آورد فوری عمر مبادرت بنظاها نموده تبریکات لازمه را ضمن بیانات بیغ بیغ لک با علی تقدیم نمود بدیسی است این نحوه تبریک گفتن تسلید در مقابل صدور فرمان جدید و رعایت بوقوع خلافت علی علیه السلام (و مثبت ادعاه شیعه است) و لکن مع الوصف با اینکه با کمال طوع و رغبت و بیک عالم شاشت و شاهمانی سر تسلیم پیش آورد تشریفات تبریک را فراهم نمود سپس نفس اماره بر آنها غالب و ریاست و جامطلبی عوالم و مزایای انستیت و از آنها سلب گرگام خلافت سازی را بالا برد سازمان سیاست مقوم خلیفه تراش را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند - چرا که شهنشاهان حرکت آمده اشتیاق مغرط پیدا نمودند که بر چه پای بیره و را در استراخ و صوف سواره و پیاده و از فرمان خویش مشاهده نمایند توسعه کشور و فتح بلاد بشانید تا نام خود را بصفتها تاویخ بودیه بگذارند فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قمار برگزیدند قرآن را داشت سر احکام و سنت پیغمبر را طبع خود نموده دین را بدینا فروخته چدر دشت معامله باطلی با خدا کردند که جز اغماق و دو شکستی آخرت نتیجه دیگری نداشت - اگر چنین بود پس چرا در مرض موت پیغمبر (ص) برای نوشتن دستور جامع و قی کاغذ و دوات طلبید و با شیخ انالرجال لیهجر شنید (یعنی بشیر هذیان میگوید) پس خلافت ایی بکر فاقد منطق و دلیل است اگر حربه اجماع و بنظر صحت خلافت بکار برید البته متفوض است چه آنکه عیاس برانشر و علی علیه السلام با زن و فرزندانش بیکد نام حرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند همین بس شامش سقیفه نیز مشرد و مخالفت با آن اجماع (ساختگی) نموده بیعت با خردی نموده و از سقیفه خارج شدند پس از آن اصارهم مخالفت نمودند.

پس آقایان محترم متوجه باشید که شیعیان نمیگویند مگر همان چیزی را که علماء بزرگ منصف خودتان میگویند منتها چون بما نظر بد دارید بحرهای حساسی ما هم خورده میگیرید ولی بعلماء خودتان خورده نمیگیرید که چرا نوشتند بلکه ندیده گرفته و میگذرید و حال آنکه از روی علم و انصاف حق را ظاهر نموده و وقایع را بطور حقیقت در صفحه تاریخ ثبت نمودند.

شیخ - کتاب س' العالمین منتسب بامام غزالی نیست و مقام او بالاتر از آنست که چنین کتابی بنویسد و رجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالیهام باشد.

داعی - عده ای از علماء خودتان تصدیق نموده سر العالمین کتاب غزالی است اند که این کتاب نوشته امام غزالی میباشد آنچه

الحال در نظر دارم یوسف سبط این جوزی که خیلی دقیق است در نقل مطالب و با احتیاط قلم را بکار برده و در امر جماعت هم متعصب است در س' تذکره خواص الامة در همین موضوع استشهاد بقول امام غزالی از س' العالمین نموده و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولاً تصدیق دارد این کتاب از غزالی بوده و ثانیاً با گفته‌های او که مفصلاً زائد بر آنچه ما بمقتضای وقت مجلس عرض نمودیم نقل نموده موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او نمیشود.

ولی متعصبین از علماء شما وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار میگیرند و عاجز از جواب منطقی میشوند بامیگویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نیست تشیع باو میدهند و اگر بتوانند آن افراد بانصاف را تنصیق و تکفیر نموده بکلی از میان میبرند که چرا انصاف ورزیده حق و حقیقت را ظاهر نمودند زیرا.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد و از ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست چنانچه تاریخ نشان میدهد بسیاری از اکابر علماء خودتان روی حق گوئی و حق نویسی در

اشاره بحال این عقده

زمان حیانتشان بیچاره و موهون و آواره شدند و خواندن کتابهای آنها را علماء متعصب و عوامی بی‌خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سب قتل آنها کردند.

مانند حافظ ابن عقیله ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یاقعی و غیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او مینویسند سیصد هزار حدیث باسند های آن حفظ داشته و بسیار تفقه و راستگوبوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ای بکر و عمر) را میگفته و اورا رافضی خواندند و از نقل روایاتش خود داری نمودند چنانچه این کثیر ذهبی و یاقعی در باره او نوشته‌اند ان‌هذا الشيخ کان یجلس

فی جامع برائت و یحدث الناس بمثالب الشیخین و لذا ترک روایاته و الاقلام کلام لاحد فی صدقه و ثقتة (۱).

و خطیب بغداد در تاریخ خود او را تعریف میکند ولی در آخر بیانات خود گوید انه کان خرج مثالب الشیخین و کان رافضیاً (۲).

پس آقایان تصور نمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان مینمایند بلکه اکابر علماء خودتان مانند امام غزالی و ابن عقیله و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می نمودند.

اشاره بر س' طبری از این قبیل علماء و دانشمندان در تاریخ از منه بسیار بودند که در اثر حق گوئی و حق نویسی

بیچاره و مردود و یا مقتول گشتند مانند محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن سیم که مفسر اکابر علماء شما بوده وقتی در سال ۳۱۰ در سن هشتاد و شش سالگی

(۱) شیخ این مقدمه می‌نست در جامع برائت (که الحال مسجد برائت بین بغداد و کاظمین معروف است) و معایب شیخین (ای بکر و عمر) را برای مردم نقل میکرد برای همین عدل ابومارتک نمودیم روایات او را و الا اینادی دودمداقت و دست کوفی و موثق بودن او خبری نوده است (۲).

(۲) یعنی آنکه چون معایب و مثالب شیخین (ای بکر و عمر) را نقل می‌نموده رافضی شد

در بغداد از دنیا رفت چون مانع بودند در روز جنازه‌اش را بردارند و مورد خطی بود لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند.

کشته شدن نسائی از همه وقایع عجیب‌تر وقعه قتل امام أبو عبد الله حنن احمد بن علی نسائی است که یکی از اعلام و ائمه صحاح سته میباشد و از مخاخر اکابر علماء شما در اواخر قرن سیم هجری بوده است.

مختصر از منسل آن واقعه چنانست که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد و دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء امویها علنی و برمالا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) را سب و لعن مینمایند خیلی متأثر شد تصمیم گرفت احادیثی که با سلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) در حافظه دارد بر زیر قلم آورد.

لذا کتاب خصائص العلوی را در اثبات مقامات عالیّه و فضائل متعالیه آنحضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب واحداث مضبوطه در آنرا میخواند و باین طریق فضایل و مناقب آنحضرت را نشر میداد.

یکی از روزها یککه بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود ملت جاهل متعصب هجوم آوردند او را از منبر بریز کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خصیتین او را کوفتند و آلت تناسل او را گرفتند و بهمان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند در اثرات همان ضربات سخت و لگدمال نمودن او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه‌اش را بردند در مکه دفن نمودند !!!

این عملیات از آثار عناد و لجاج و جهل مرکب و تمعّبات احفانه قومی است که مخاخر خود را رسوا و مفتضح و مقتول مینمایند بجرم آنکه چرا حق کوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته‌اند.

غافل از آنکه هر اندازه حق پوشی کنند - مثل حق مثل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد.

خلاصه معذرت می‌خواهم از مطلب خارج شدم غرض اینست که مقام ولایت مولانا

امیر المؤمنین (علیه السلام) فقط بر زیر قلم علماء شیعه جاری نکرده‌اند بلکه اکابر علماء خودتان هم نقل نموده‌اند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در حضور هفتاد هزار و یا صدو بیست هزار نفر علی را بالای دست بلند نمود و بامارت و امامت ببرد مرفی فرمود.

حافظ - در مورد این قضیه و اصل حدیث شك و شبهه و اشکالی نیست ولی نه باین اهمیت و آب و تابی که شما بیان نمودید.

علاوه بعض اشکالات در متن حدیث موجود است که مطابق با هدف و مقصد شما نمیکند از جمله در کلمه **مولی** میباشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که **مولی** بمعنای اولی بتصرف میباشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمه **مولی** در این حدیث بمعنای محب و ناصر و دوست میباشد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چون میدانست علی کرم الله وجهه دشمن زیاد دارد خواست توسیّه او را بنماید و باعث برساند که هر کس را من محب و دوست و ناصر او میباشم علی هم محب و دوست و ناصر آن میباشد و اگر یعنی از مردم گرفت برای آن بود که بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی کرم الله وجهه را ازیت نکنند. **داعی** - گمان میکنم گاهی بحکم اجبار تبعیت از اسلاف و عادات مینمایند و الا اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را بکار اندازید و توجّهی بقرائن نمائید حق و حقیقت کاملاً واضح و آشکار میباشد.

حافظ - با کدام قرائن می‌خواهید ثابت کنید تمثنی است بیان فرمائید. **داعی** - قرینه اول قرآن مجید و نزول آیه ۷۱ سوره ۵ (مائده) میباشد که

يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
مِنَ النَّاسِ (۱).

حافظ - از کجا معلوم است که این آیه در آن روز

در اثبات معنی **مولی** به
اولی بتصرف بودن و نزول
آیه یا ایها الرسول بلغ

برای این امر نازل گردیده باشد.

(۱) ای پیشبر آنچه از خدا بر تو نازل شد ببلغ برسان که اگر نرسای تبلیغ و رساندن اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر مردمان مسفوظ خواهد داشت.

۱۵۱ - فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۹۸ جلد دوم در المنشور و حافظ بن ابی حاتم رازی در تفسیر غدیر و حافظ ابو جعفر طبری در کتاب الولاية و حافظ ابوعبد الله محاملی در املای و حافظ ابو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولاية و حافظ ابن مردویه در تفسیر آیه و حافظ ابو القاسم حسانی در شواهد التنزیل و ابو الفتح نظری در خصائص العلوی و معین الدین مبینی در شرح دیوان و قاضی شوکانی در ص ۵۷ جلد سیم فتح القدیر و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در ص ۵۸۴ جلد هشتم عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام فخر رازی در ص ۶۳۹ جلد سیم تفسیر کبیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمد حمونی در فرائد السمطین و نظام الدین نیشابوری در ص ۱۷۰ جلد ششم تفسیر خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در ص ۳۴۸ جلد دوم روح المعانی و نور الدین بن سباع مالکی در ص ۲۷ فصول المهمة و علی بن احمد واحدی در ص ۱۵۰ اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السؤل و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از مودة القری و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ بنایع الموده ، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبر ترین کتب و تفاسیر خود نوشته اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام روز غدیر خم نازل گردید .

حتی قاضی فضل بن روزبهان با همه عناد و لجاج و تمسبی که دارد نوشته است :
لقد ثبت هذا فی الصحاح یعنی پس تحقیق ثابت آمده این قضیه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود : من كنت مولاه فهذا علی مولاه .

و عجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه خبر غریبی از رزین بن عبد الله نقل نموده که گفت ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین قرائت می کردیم **يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا نَزَّلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ لَمْ**

تکمّل نما بلفت رسالت (۱) .

و نیز سیوطی در در المنشور از ابن مردویه - و ابن عساکر و ابن ابی حاتم از ابو سعید خدری و عبد الله بن مسعود (یکی از کتاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر نقل نموده اند که ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله همین قسم آیه را میخواندیم خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که میفرماید : اگر این امر را جمیع تنهایی و برعبرم ترسانی هیچ رسالت خود را تبلیغ نموده ای سراج معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده عالی علو مقام رسالت بوده است و قطعاً آن امر امامت و هدایت و اولی بتصرف بودن است که حافظ و نگهبان دین و احکام است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله .

قرینه دوم نزول آیه ۵ سوره ۵ (مائده) میباشد
نزول آیه الیوم اکملت
لکم دینکم دو غدیر خم
لکم دینکم و اقمتم علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دنیا (۲) .

حافظ - آنچه مسلم است این آیه در روز عرفة نازل گردیده واحدی از علماء نزول در روز غدیر را متعرض نشدند .

۱۵۱ - تمنا میکنم در بیانات خود تمجیل بنقی نفرمائید شاید راهی بآنهاست باشد مطالب را با قیاد احتیاط تلقی فرمائید تا در موقع جواب اسباب ناراحتی روح نگرند .

البته تصدیق میکنم که بعضی از علماء شما گفته اند که این آیه در عرفة نازل گردیده - ولی جمع کثیری از اکابر علماء خودتان نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز علماء از علماء خودتان گویند مختلف است این آیه دو مرتبه نازل گردیده (۱) ای یغیبر آنچه از خدا بر تو نازل شد بعلی برسان (که آن عبارت است از اینکه علی علیه السلام اولی بتصرف در امور مؤمنین است) پس اگر ترسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای .

(۲) امروز کامل گردانیدم برای شما دین شاد را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه .

باشد يك مرتبه غروب عرفه و يك مرتبه در غدیر چنانچه سبط این جوزی در آخر ص ۱۸ تذكرة خواص الامة كويد: **احتمل ان الایه نزلت مرتین مرة بعرفة و مرة يوم الغدير كما نزلت (بسم الله الرحمن الرحيم) مرتین مرة بكتة و مرة بالمدينة (۱).**

والا اكابر از موثقین علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۵۶ جلد دوم در المنثور و در ص ۳۱ جلد اول إفتان و تمام المفسرین تعلیمی در كشف البیان و حافظ ابونعیم اصفهانی در مانزل من القرآن فی علی و ابوالفتح نظری در خصائص العلوی و ابن کثیر شامی در ص ۱۴ جلد دوم تفسیر خود از طریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری عالم مفسر مورخ قرن سیم هجری در تفسیر کتاب الولاية - و حافظ ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل - و سبط این جوزی در ص ۱۸ تذكرة خواص الامة و ابواسحق حموی در باب دوازدهم فرائد السطین و ابوسعید سجستانی در کتاب الولاية و خطیب بغدادی در ص ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد - و ابن مغازی قبیله شافعی در مناقب و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین و دیگران از علماء خودتان نوشته اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم صلی الله علیه و آله بحکم عالی اعلی علی علیه السلام را به مردم معرفی و نصب بولایت نمود و آنچه بدان مأمور بود رسانید در شأن علی و آفتخبر علی علیه السلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بشلش نمودار شد آنگاه امر فرمود بامت که **سلموا علی علی** بامرة المؤمنین یعنی سلام کنید بعلی بامارت مؤمنین و امت همگی اذعان بان نمودند هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکوره نازل گردید.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله از نزول این آیه بسیار مسرور شدند؛ توجه بحاضرین نموده فرمود:

(۱) احتشال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد يك مرتبه در عرفه و مرتبه دیگر دو روز عید غدیر چنانکه بسم الله الرحمن الرحيم دو مرتبه نازل گردید يك مرتبه دو مکه و مرتبه دیگر در مدینه.

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برساتی والولاية لعلی
این ایطالاب بعدی (۱).

امام حسکانی و امام احمد حنبل مشروحاً بین قضیه را نقل نموده اند اگر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دورین انصاف و حقیقت بین بشکرید از نزول آیات کریمه و حدیث شریف بر شما واضح و روشن میگردد که کلمه مولی بمعنای امامت و ولایت و اولی بتصرف می باشد.

و اگر مولی و ولی بمعنای اولی بتصرف بودن نبود جمله بعدی بی معنی بود و این جمله که در همه جاز لسان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر گردیده ثابت میکند کلمه مولی و ولی بمعنای اولی بتصرف میباشد که میفرماید بعد از من این مقام مخصوص علی علیه السلام است. ثالثاً قدری با دقت فکر کنید و انصاف و عید در آن هوای گرم در محل بی آب و آبادانی که سابقاً مرکزیت برای توقف در آنجا نبوده تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلورفته کان قافله را امر کند بر گرداند مقابل آفتاب سوزان که پاهار بامعنا پیچیده و دریناه شتر هانشسته بودند منبر برود آن خطبه طولانی را که خوارزمی و ابن مردویه در مناقب خود و طبری در کتاب الولاية و دیگران نقل نموده اند در اثبات فضایل و مقامات امیر المؤمنین اراه نماید تا سه روز هم وقت مردم را بگیرد و در آن صحرائ خشک و گرم آنها را نگاهدارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فردا بعد فرد باعلی علیه السلام بیعت کنند نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید یا آنکه علی دوست و ناصر شماست. در صورتیکه نبود احدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضرت را بعلی نداند و مکرر توصیه و سفارش نشیند باشد (که به بعضی از آنها قبلاً اشاره شد) دیگر در هم چومکان گرمی با نزول آیات و تأکیدات بلیغه لزومی نداشت که مردم را در رحمت و معطل نماید که نتیجه آن باشد علی را درست بدارید.

بلکه اگر خوب دقت کنید این عمل در نظر عقلاء چنانچه جبه اهم و ارجحی نداشته باشد لغو میآید و عمل لغو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگز صادر نمیگردد.

(۱) خدای بزرگ که این را کامل و درست و تمام نمود داهی شد برسات و پیشبری من و ولایت برای علی پسر از من.

پس عندالغلاء ثابت است که این همه تشریفات آسمانی و زمینی برای محبت و دوستی فقط نبوده بلکه امر مهمی تالی تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر ولایت و امامت و اولی بتصرفی در امور مسلمانان بوده است.

چنانچه جمعی از اکابر علماء خودتان از روی دقت نظر سبط این جوزی
در معنای مولی
و انصاف تصدیق این معنی را نموده اند از جمله سبط این جوزی در باب دوم ص ۲۰ تذکره خواص الامه
از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده آنکه در آخر آن جملات کوید هیچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول الله نمی نماید و المراد من الحديث الطاعة المحضة المخصوصة فتعین وجه العاشر وهو الاولی و معناه من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به (۱).

و صراحت دارد باین معنی قول حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اسفهبانی در کتاب مرج البحرین که روایت نموده است این حدیث را باسناد خودش از مشایخ خود و گفته است که یغمبر ^{بن یزید} گرفت دست علی ^{علیه السلام} را فرمود من كنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه (۲). آنکه سبط این جوزی کوید و دل علیه ایضاً قوله علیه السلام الت اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذا نص صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته (۳) انتهى قوله.

و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب
نظر این طلحه شافعی
در معنای مولی
برای کلمه مولی معانی متعدده میباشد از قبیل

(۱) مراد از حدیث طاعت محضه معصومه است پس متعین وجه و معنای دهم است و آن اولی بتصرف بودن است و معنی چنین خود کسی را که من اولی بتصرف باو هستم از نفس او پس من اولی بتصرف باو میباشد.

(۲) کسی را که من ولی و اولی بتصرف باو از نفس او میباشد پس علی ولی و اولی بتصرف او میباشد.

(۳) جمله الت اولی بالمؤمنین من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود دلیل دیگر است بر اینکه کلمه مولی یعنی اولی بتصرف است و این خود نص صریح است در اثبات امامت و قبول اطاعت علی علیه السلام.

اولی بتصرف و ناصر و وارث و صدیق و سید آنکه کوید این حدیث شریف از اسرار آیه مباهله است چه آنکه خداوند علی ^{علیه السلام} را بمنزله نفس یغمبر خوانده و بین نفس یغمبر و نفس علی جدائی نبوده و جمع نموده است آندو را باهم بضمیر مضاف بسوی رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}

و این حدیث را اثبت رسول الله لنفسی علی بهذا الحدیث ماهو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً مانه (ص) اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکن اثباته مما دل علیه لفظ المولی رسول الله فقد جعله لعلی و هی مرتبة سامیه و منزلة سامعه و درجه عالیة و مکانة رفیعة خصصه بهادون غیره فلهذا صار ذلك اليوم عید و موسم سرور و اولیاته (۱) انتهى بیانه.

حافظ - نظر بفرموده خودتان چون لفظ مولی بمعانی متعدده آمده پس تخصیص مولی بمعنای اولی بتصرف از بین تمام معانی بلامخصص باطل میباشد.

داعی - البته خاطر آقا بخوبی مسبوق است که محققین علم اصول بیانی دارند در لفظی که از حیث لغت بمعنای "بنده آمده معنی واحد در آنها حقیقی میباشد و باقی معانی مجاز است بدیهی است در هر جا حقیقت مقدم بر مجاز میباشد.

پس روی این اصل در لفظ مولی و ولی معنای حقیقی اولی بتصرف میباشد چنانچه ولی النکاح بمعنی متولی امر نکاح است و ولی المرأة زوجها و ولی الطفل أبوه بمعنی اولی به میباشد و لیعمد سلطان بمعنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمام معانی.

علاوه این اشکال بخودتان وارد است چه آنکه لفظ ولی و مولی را که زوعمانی

(۱) ثابت نبود رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای نفس علی علیه السلام باین حدیث و لفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین پس بدستیکه رسول خدا اولی بتصرف در امور مؤمنین است و یابود مؤمنین است و سید و آقای مؤمنین است و هر معنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد بر او لفظ مولی برای رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد آنرا درین حدیث شریف و گفتار لطیف برای علی بن ابیطالب علیه السلام این مرتبه سامیه و منزلت عالی و درجه و مکان بلند است برای آنحضرت که تخصیص داده است او را یغمبر متحصراً باین ضمیمه برای همین معنی فلذا آنروز (غدیر) عید و موسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آنحضرت.

میباشد اختصاص داده اید و ناصر پس این تخصص بلامخصص قطعاً باطلست را این ایراد بیشتر بخودتان وارد است تا بما .

زیرا اگر ما تخصص دادیم بلامخصص نیست بلکه روی قرائن و دلائل بسیارست که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله همان دلائلی است که علماء بزرگ خودتان مانند سبط ابن جوزی و محمد بن طلحه شافعی ذکر نموده اند .

وبالآخرین دلیل قرائن داخله و خارجیه است که مخصص این معنی میباشد چنانچه بعضی از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق ما و شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده اند یا **ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی ولایة علی و امامة امیر المؤمنین** چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شما است در در المنثور آن احادیث را جمع نموده .

احتجاج علی بحدیث و اگر این حدیث ولفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتدائیه غدیر در وجه نبود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر بآن احتجاج ننموده و مخصوصاً در جلسات شوری استشهد بآن نمیکرد چنانچه

خطیب خوارزمی در ص ۲۱۷ مناقب و ابراهیم بن محمد حمونی در باب ۵۸ فرائد و حافظ ابن عسکر در کتاب الولایه و ابن حاتم دمشقی در در النظم و ابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه مفصلاً نقل نموده اند بالاخص در وجهی که سی نفر از اصحاب بآن شهادت دادند .

چنانچه امام احمد بن حنبل در ص ۱۱۹ جزء اول و در ص ۳۷۰ جزء چهارم مسند و ابن اثیر جزری در ص ۳۰۷ جلد سیم و ص ۲۰۵ و ۲۷۶ جلد پنجم اسد الغابه و ابن قتیبه در ص ۱۹۴ معارف و محمد بن یوسف کجی شافعی در کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۲ جلد اول شرح نهج البلاغه و حافظ ابونعمان اصفهانی در ص ۲۶ جلد پنجم حلیه الاولیاء و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۰۸ جلد دوم اسابه و محب الدین طبری در ص ۶۷ ذخائر العقبی - و امام ابو عبد الرحمن نسائی در ص ۲۶ خصائص العلوی و علامه سمهودی در جواهر العقیدین - و شمس الدین جزری در ص ۳ اسنی المطالب

وسلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایح المودة و حافظ ابن عسکر در کتاب الولایه و دیگران از اکابر علمای شما احتجاج علی علیه السلام را در وجهی کوفه یا مسلمانان نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد فرمود سوگند میدهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدا بگوش خود در باره من چیزی شنیده بر خیزد و کواهی دهد من از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند ما در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا دست علی را گرفت و بر مردم فرمود **اقبلوه منی اولی بالمؤمنین من انفسهم** قالوا نعم قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه **الح (۱)** - نه تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها انس بن مالک بود که گفت پیری مرا گرفته فراموش نمودم حضرت نفریشان نمود و مخصوصاً در باره انس فرمود اگر دروغ میگوئی خداوند تو را به پیسی و برس مبتلا کند که عامه او را نبوشاند پس انس از جای برخاست مگر آنکه بدش مبروس و پیس شد (در بعضی اخبار دارد کور و پیس شد) !!!

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهد نمودن بآن دلیل کامل و اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوبه باشد بوده است .
(در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای آداء نماز عشاء برخاستند و بعد از آداء فریضه و استراحت و صرف چای) .

قرینه چهارم است ۱۵ ع - رابعاً قرینه کلام در خود حدیث اثبات اولی یکم من انفسکم مرام مینماید که مراد از مولی اولی بتصرف می باشد .

زیرا در خطبه غدیریه و حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بیان مطلب فرمود **ألمت اولی یکم من انفسکم** یعنی آیا من اولی بتصرف نیستم شما از نفس های شما (اشاره بآیه ۶ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرموده **النبی اولی بالمؤمنین من اولی یکم**) آیا میدانید که من سزاوارترم بیوسان از خود آنها گفته آوری فرمود هر کس دامن مولای او هستم این (علی) مولای اوست .

الفهم (۱) . و در حدیث صحیح هم در کتب فریقین وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود ما من مؤمن الا انا اولی به فی الدنیا والاخرة (۲) .

همگی گفتند بلی تو اولی بتصرفی از ما بنفسهای ما .

بعد از آن فرمود : من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس سیاق کلام میرساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول الله صلی الله علیه و آله بآمت داشته است .

حافظ - در بسیاری از اخبار یسانی از این فریقه نمی باشد که فرموده باشد :
أنت أولى بکم من أنفسکم .

داعی - عبارات و الفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین مختلف است در اخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علماء اثنا عشریه در کتب معتبره خود با همین فریقه نقل نموده اند .

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم سبب این جویز در ص ۸۸ تذکره خواص الامه - و امام احمد بن حنبل در مسند - و نورالدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه نقل از امام احمد و زهری و حافظ ابوبکر بیهقی و ابوالفتح اسعد بن ابی الفضایل بن خلف العجلی فی کتابه الموجز فی فضائل الخلفاء الاربعه - و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب - و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب اول کفایت الطالب - و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده نقل از مسند احمد و مشکوٰۃ المصابیح و سنن ابن ماجه و حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی و مناقب ابن مغازلی شافعی و کتاب الموالات ابن عقیله - و دیگران از اکابر علمای شما بمختصر اختلافی در الفاظ و طریق گفتار - حدیث غدیر را نقل نموده اند که در تمامی آنها جمله **أنت اولی بکم من أنفسکم** موجود است و برای تیمم و تبرک ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث احمد حنبل (امام الحنابل) درس ۲۸۱ جلد چهارم مسند نقل نموده مسنداً از

(۱) پیشتر علی علیه وآله سزاوارتر و اولی بتصرف است بمؤمنین از نفسهای ایشان

(۲) نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه من اولی بتصرف هستم باد در دنیا و آخرت .

براه بن عازب بر وضعتان میرسانم که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم در سفری تا رسیدیم بقدرت آنحضرت در میان جمعیت ندا داد **الصلاة جامعة** (عادت و رسم چنین بود که هرگاه پیش آمد مهمی روی میداد آن حضرت اسر میفرمود ندا میکردند **الصلاة جامعة** امت جمع میشوند بعد از ادای نماز آن امر مهیما ابلاغ میفرمود) آنکه میان دو درخت را برای ینبیر اختصاص دادند پس از اداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود **الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال اللهم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من وalah وعاد من عاداه ، فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له هنیئاً لك یابن ایطالاب أصبحت وامیت مولی کل مؤمن ومؤمنة (۱) .**

و نیز میرسید علی هندی شافعی در موده پنجم از موده القری و سلیمان بلخی در ینابیع و حافظ ابونعیم در حلیه بمختصر نقادتی در الفاظ همین حدیث را ضبط نموده اند و خصوصاً حافظ ابوالفتح که ابن صباغ هم در فصول المهمه از او نقل نموده باین عبارت آورده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود **ایها الناس ان الله تبارک و تعالی مولای وانا اولی بکم من انفسکم الا ومن کنت مولاه فعلی مولاه (۲) .**

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن و امام ابو یعد الرحمن نسائی در احادیث ۸۱ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۵ این فریقه را نقل نموده اند و در حدیث ۸۴ از زید بن ارقم باین عبارت نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله من خطبه فرمود **الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن ومؤمنة من نفسه قالوا بلی تشهد لانت اولی بکل مؤمن من نفسه قال فانی من**

(۱) آری شما یستید که میدانید من اولی بتصرف بمؤمنین هستم از نفسهای ایشان گفتند بلی با رسول الله فرمود آری شما یستید که میدانید من اولی بتصرف هستم بهر مؤمن از نفس او گفتند بلی (آنکه که افراد از آنها گرفت) فرمود هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس علی همان اولویت را دارد (آنکه و ما کرد) خدا یا دوست پدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدو کسی که علی را دشمن بدارد . پس ملاقات نمود هر بن الخطاب علی علیه السلام را بعد از این بیانات و گفت به آن حضرت گویا باد تو را پس ای طالاب صبح و شب نمودی در حالتیکه مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی .

(۲) ای مردم خدای تبارک و تعالی مولای من است و من اولی بتصرف هستم شما از نفسهای شما و بدانید که هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس علی علیه السلام همان اولویت داده اند .

کنت مولاه فهذا مولاه واخذ يده على الخ (۱).

وینز ابو بکر احمد بن علی خطیب بغداد متوفی سال ۴۶۲ هجری در ص ۲۸۹ و ص ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد حدیث مفصّل از ابوهریره نقل نموده که هر کس روز هجدهم ذی الحجة الحرام (یوم الغدير) روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می باشد آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است.

کمان میکنم برای نمونه بهمن مقدار کافی باشد نقل این اخبار تا آقا فرمائید که در اخبار نامی از قرینه **المت اولی بکم من انفسکم** نمیباشد.

قرینه پنجم اشعار حسان (۲) بن ثابت انصاری
اشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله

است که در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله در همان مجلس که علی را بولایت نصب و معرفی نمود با اجازه خود آن حضرت انشاد نمود که سبط ابن جوزی و دیگران مینویسند حضرت وقتی اشعار را شنید فرمود: **يا حسان لا تزال مؤيداً بروح القدس ما نصرنا** او **نافحت بلسانك (۳)**.

(۱) آیا بنیدانید که من اولی بنصرف هستم بهر مؤمن و مؤمنه از نفس او هنگی گفتند بلی شهادت میبهم که تو اولی بنصرفی بهر مؤمن از نفس او آنگاه فرمود هر کس را من اولی بنصرف در نفس او هستم پس این (علی) اولی بنصرف در او میباشد و گرفت دست علی را (تا همه دیدند).

(۲) حسان بن ثابت اشعر شاعر، مخضرمین بلکه اشعر اهل بلاد در زمان خود و شاعر مخصوص پینبیر صلی الله علیه وآله بود - و مخصوصاً آنحضرت برای او دو مسجد منبر نصب نموده و چون کفار را از او استماع می نمود و میفرمود - آجبتی - یعنی از طرف من پایشان جوابده این عبدالبر در استیجاب گوید روزی حسان دو مسجد انشاد شعر میکرد همین الخطاب رسید و با تیر گفت انشد الشعر فی مسجد رسول الله آیا در مسجد رسول خدا شعر میگوید حسان گفت - قد کنت اشدنی عتد من هو شبر منك - یعنی من انشاد شعر در مسجد بعزود کسی که از تو بهتر است (یعنی رسول خدا) منیما پس هر ساکت شد.

پیشتر می فرمود شعر حسان را نتوان شعر گفت بلکه تماش حکمت است - غالباً او را مدح می فرمود.

(۳) ای حسان مادامیکه با اهل بیت بازی نمودی بدینی یا کلمه خوبی مؤید بروج القدس میبایستی (یعنی این اشعار تو امروز از لطف روح القدس بوده).

چنانچه حافظ ابن مردویه احمد بن موسی مفسر و محدث معروف قرن چهارم هجری متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدرا لائمة موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین علیه السلام و جلال الدین سیوطی در رساله الازهار فیما عقدم الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابوالفتح نطنزی در خصائص العلویه و حافظ جمال الدین زرنندی در نظم در السمعین و حافظ ابو نعیم اسفہانی در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمد حونی در باب ۱۲ فرائد السمعتین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولاية و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکرة خواص الائمة و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب اول کفایات الطالب و دیگران از علماء و مورخین خودشان از ابی سعید خدری نقل مینمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح فضیلا که مختصراً ذکر شد و نصب امیر المؤمنین علیه السلام حسان بن ثابت عرضکرد **أناذن لی ان اقول ایاتاً قال صلی الله علیه و سلم قل یرکة الله یعنی آیا اذن میدهی که ایاتی در این باب بگویم حضرت فرمودند بگو یرکت خداوند یعنی بالطف و عنایت پرورد کار متعال پس رفت بالای زمین بلندی ارتجالا شروع کرد بگفتن این آیات:**

ینادیهم یوم القدر نیبهم یختم فاسمع بالرسول منادیاً
وقال لمن مولاهم ویکم فقالوا ولم یدوا هناك التعامی
الهک مولانا و انت ولینا ولم تلف منا فی الولاية عاصیا
فقال له قم یا علی فانتی رضیتک من بعدی اماماً و هادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا
هناک دعا اللهم و ال ولیه و کن للذی عادی علیاً معادیا (۱)

(۱) روز غدیر خم نبی اکرم ندا میکرد امت را و آنها شنیدند ندای منادی آنحضرت را فرمود کیست مولای دوی شما (یعنی اولی بنصرف در امور شما) گفتند خدا مولای ما و توفی ما و احدی انکار و عصیان این معنی ندارد پس بلی فرمود برخیز یا هلی بدوستی که راضی شدم بعد از من تو هادی و امام خلق باشی - پس هر کس را من ولی و اولی بنصرف در امر او میباشد این علی ولی و اولی بنصرف در امر او میباشد پس تمام شما امت علی را یار و یار من و دوستی ما نندعلانم باشید آنگاه دعا کرد خدا با دوست دارد دوست او را و دشمن باشی آنکس را که دشمن علی میباشد.

این اشعار از اوضح دلائل است که نشان میدهد در همان موقع روز اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر امامت و خلافت را برای علی علیه السلام و اگر مولی بمعنی امام و هادی و اولی بتصرف نبود قطعاً بایستی حضرت موقعیکه شنید حسان ضمن اشعار گفت **رضیت من بعدی اماماً و هادياً** بفراید حسان اشتباه کردی و مقصود مرا نفهمیدی زیرا اهدف و مقصد من از این بیان امام و هادی و اولی بتصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده بلکه مراد من محب و ناصر بوده گذشته از آنکه تکذیب نمودند با جمالات لاتزال مؤیداً بروح القدس تصدیق آفران نمودند - بعلاوه ضمن خطبه با کمال وضوح بیان امامت و خلافت آنحضرت را نمودند - لازم است آقایان محترم مراجعه کنند بخطبه ولایت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر ع بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولاية تمام را نقل نموده که فرمود :

اسمعوا و اطيعوا فان الله مولاکم و علی امامکم - ثم الامامة فی ولدی من صلبه الی يوم القيامة . معاشر الناس هذا اخي ووصي وواعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی - و علی تفسیر کتاب ربی (۱) .

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آنحضرت در موقع شنیدن این اشعار علاوه بر بیانات خود آنحضرت دلیل قاطع است که مقصود آنحضرت محب و ناصر نبوده بلکه همان بوده که حسان ضمن اشعار بیان نموده یعنی امام و هادی و اولی بتصرف در امور مسلمین - **فان الله مولاکم** روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری کردید .

در عهد شکنی صحابه

علی ای تقدیر فرمایش آن حضرت بمعنی حقیقی ولایت مطلقه و یابقیه شما بمعنای محب و ناصر باشد مسلم است که اصحاب باسر آنحضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند چنانچه اتفاق علمای فریقین (شیعه و سنی است) پس چرا آن عهد و بیعت

(۱) بشنودی و اطاعت نمایند - پس بدرستی که خدای عز و جل مولی شما و علی امام بر شما میباشد - پس امامت تا قیامت در اولاد من است از صلب علی علیه السلام .
ای ساجد مردم علی علیه السلام برادر من و وصی من و حافظ عالم من و خلیفه من است بر کسی که اینان بمن آورده - و بر تفسیر کتاب پروردگار من .

را شکستند بر فرض فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده شما را بخدا انصاف دهید آیا معنی دوستی و فایده یاری و نصرت که عهد بستند همین بود که آتش در خانه اش ببرند و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند آزار نموده بترسانند و او را جبراً بکشند بمسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید بقتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزاند و بچه نارزش را سقط نمایند ؟ !!

آیا همین بود مقصود از آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آل و همه تأکیدات بلیغه آیا این عملیات بعد از وفات آنحضرت نقض عهد با خدا و پیغمبر نبوده ؟

آیا کسانیکه نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (ببقیده شما) باخر نرسانیدند آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را بخوانند بودند .

اگر حب و بغض جاهلانه را بکنار بگذاریم حق و حقیقت آشکارا جلوه گر است .

کرپرده ز روی کارها بر دارند

معلوم شود که درچه کاریم همه

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمایند آیا فرار نمودند آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید و ابن اشم کونی در بکران از مورخین خودتان نوشته اند نقض عهد نبوده .

والله شماها بیعتت بما اشکال منما ید شیعیان همان میگویند که علمای بزرگ خودتان گفته اند و در کتابها همان مینویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته اند .

اگر انتقادی از علماء شیعه نسبت بصحابه وارد است همانهایی است که علماء خودتان نوشته اند .

قضات منصفانه باید کرد

پس چرا شماها خلفا عن سلف بما حمله بیجا مینمایند شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست

ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آنچه را که اکابر علماء سنی نوشتند کافر می‌شویم قتل‌مان واجب می‌شود برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعضی صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تنبیح می‌نماییم.

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه مذموم و موجب رفس می‌گردد قطعاً تمام صحابه رافضی بودند نه فقط شیعیان چه آنکه تمام صحابه عموماً یکدیگر را مورد طعن قرار داده و تنبیح اعمال هم نموده‌اند حتی خلیفه ابی‌بکر و عمر.

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود مشروحاً اقوال آنها را بیان می‌نمودم اگر مایلید بخوبی پی ببرید باینکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مانند سایر مردم جائز الخطا بوده‌اند هر يك تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاك و مورد احترام گردیدند و هر يك در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردید مظلوم و مذموم واقع شدند.

مراجعه نمائید جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ص ۴۵۴ تا ص ۴۶۲ جواب مفصل زیدی را با اعتراض ابوالمعالی جوینی راجع بصحابه که ابو جعفر ثقیب نقل نموده بینید تابانید چه اختلاف و اغلاطی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سب می‌نمودند.

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعضی از متصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنت و جماعت می‌باشد در مسئله حبّ و بغض است چون شما ها بعضی از صحابه مهر و محبت و عشق و علاقه مفرط دارید روی قاعده حبّ الهی یعنی و یسم بدی در آن ها نمی‌بینید چون با دیده محبت نظر می‌کنید لکه های بد آنها را هم خوب می‌بینید فلذا سعی می‌نمائید از تمام مطاعن آنها را تبرئه نمائید - و جوابهاییکه داده میشود در مقابل مطاعن واضح خنده آور است.

ولی ما خدا را بشهادت میطلبیم که با بغض و عداوت با اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نظر نمی‌کنیم بلکه بوقایع اتفاقیه بانظر برهان و منطق منکریم خوبیها را خوب و بدیها را بد دیده قضاوت بحق می‌نماییم.

آقایان محترم ما و شما معتقد قیامت و يوم الجزاء هستیم چهار روزه عمر دنیا

ارزشی ندارد می‌گذرد فکری برای آفرین باید نمود.

والله ما شیعیان مظلومیم بی‌جهت امر را بر عوام بیخبر مشتبه ننمائید شیعیان موحد را کافر و رافضی نتوانید آیا سزاوار است پیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را به بهانه پوچ رافضی و مورد حمله قرار دهید در حالتیکه اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق شیعیان را بد میدانید و کافر می‌خوانید اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبره خودشان ثبت نموده اند.

فرار صحابه در حدیبیه
مثلاً در فضیله حدیبیه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان می‌نویسند

بعد از قرارداد صلح اکثر صحابه با عمر بن الخطاب عصبانی بودند و بار رسول اکرم صلی الله علیه و آله معاتباتی نمودند که ما راضی بصلح نبودیم و می‌خواستیم جنگ کنیم چرا صلح نمودید حضرت فرمود اگر میل بجهنگ دارید مختارید فلذا حمله کردند چون قریش آماده بودند حمله آنها را جواب مقابل دادند چنان شکستی از کفار با آنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نتوانستند بایستند از آنجا هم فرار نموده بعضی را وقتند.

حضرت بعلی رضی الله عنه فرمود شمشیر بردار جلو قریش را بگیر همین که قریش علی را در مقابل خود دیدند بر گشتند آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده خیلی از عمل خود خجل و شرمند بنای عذرخواهی را گذارند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند مگر من شما را نمی شناسم آیا شما بودید که در غزوه بدر کبری مقابل دشمن میل زدید خداوند ملائکه را بپاری ما فرستاد آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و بکوهها بالامبرفتید و مراتها گذاردید هر چند شما را خواندم نیامدید خلاصه حضرت تمام سستیها و بی ثباتیهای آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی می‌نمودند.

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا می‌نویسد حضرت ابن عتاب را با عمر نمود بعد

از اینکه تکذیب نمود وعده های آنحضرت را آنکام نوشته اند از بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم میشود خلیفه عمر رضی الله عنه باید در احد گریخته باشد که حضرت ضمن معاینات آن را ذکر نموده.

حالات آقایان ملاحظه فرمائید این فضیله ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند اگر ما بگوئیم فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان میخوانید که چرا میگوئید و توهین بخلیفه مینمائید ولی باین ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست، هر چه ما بگوئیم قصد توهین نداریم بلکه وقایع تاریخی را نقل مینمائیم چون شما بمنظر بدو اید مؤثر واقع نمیکرد چه خوش سراید شاعر عرب که خیلی مناسب این مقام است:

و عین الرضا عن کل عیب کلیله و لکن عین السخط تبدی المساوی (۱)

ما خیلی محاکمات روز قیامت با علماء شما داریم دنیا میکند ولی باید خود را برای ناله مظلومانه ما در محکمه عدل الهی حاضر نمائید.

حافظ - چه ظلمی بشما شده که روز قیامت داد خواهی نمائید.

داعی - ظلمها بسیار هتک حرمتها فراوان که اگر از همه آنها غرض عین نمائیم حقیر که افتخار دارم یکی از اولادها و ذراری فاطمه صدیقه مظلومه سلام الله علیها هستم هرگز از حق خود نخواهم گذشت و روزی که محکمه عدل الهی تشکیل شود و ما معتقد آن روز هستیم راجع بسیاری از ظلمها و تعدیها داد خواهی خواهیم نمود و قطع داریم که عادلانه رسیدگی میشود.

حافظ - خواهش میکنم تحریک اعصاب نکنید چه حقی از شما رفته و چه ظلمی بشما شده بیان نمائید.

داعی - ظلم و تعدی واخذ حق ما مخصوص بامروز نیست بلکه از زمان بدو از وفات جد بزرگوار مان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله این پایه گذارده شده که حق ثابتیکه خدا و پیغمبر بجد مظلومه ما زهرای اطهر سلام الله علیها برای نان فرزندانش واکذار (۱) چشم رضا پوشیده از هر میی است و لکن چشم سخط و غبط می بیند بدیهارا.

نمود غصب نمودند و بناله مظلومانه جد ما ابداً ترتیب اثر ندادند تا در عنوان شباب آن یادگار پیغمبر با دل پر درد از دنیا رفت.

حافظ - عرض کردم چنانچه عالی خیلی زرنک هستید با کلمات و گفتار مهیج تحریک احساسات مینمائید حق ثابت فاطمه رضی الله عنها چه بوده که غصب نمودند قطع بدانید اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانید مدعی خور را ثابت نمائید هرگز در محکمه عدل الهی از عهده این امر بر نمیآید خیال کنید امروز محکمه عدل الهی تشکیل شده مدعی خود را ثابت نمائید.

داعی - آنجا محکمه عدل است اغراض و تعصبات راه ندارد و با نظر پاک بی لایش قضاوت میکنند اگر آقایان محترم هم نظر انصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بیطرف گوش بفرایش داعی بجهت قطعاً تصدیق بجهت نیست ما خواهید نمود.

حافظ بحق خدا و بحق بزرگی که جد امجد شما خدا امید اند که من اهل جدل نیستم رسول خدا صلی الله علیه و آله بما دارد که من شخصاً عناد و

لجاج و تعصبی ندارم.

در این شبهه که فیض ملاقاتان نائل آمدیم باید کلاماً متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم هر کجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما بحرف حق و حساب است والا اگر میخواستیم باز مگر می کنیم و از راه جدل دست اندازی نمائیم میتوانستیم بیانات و دلائل شما را در دست اندازهای مغالطه کاری انداخته ورد نمائیم چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند.

ولی طبعاً حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام، خصوصاً از آنساعتی که در مقابل شما قرار گرفتم (ولو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما بقصد دیگر آمدم) جذب حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما چنان در من اثر نمود که باخدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کلاماً تسلیم کردم ولو اینکه با امیال اشخاص مطابقت و موافقت نکنند.

بین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیست واضح و آشکار میگویم و از کسی باک ندارم که دلائل و براهین و درددلهای شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده امیدوارم باحب^۱ ولای^۲ محمد و آل^۳ محمد بمیرم و در مقابل رسول خدا ﷺ سفید روی باشم.

داعی - از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهم داشت فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نبود و قلباً علاقه خاصی بشما پیدا نمودم اینک میخواهم از جنابمالی تقاضائی نمایم امید است مورد قبول واقع شود.

حافظ - خواهش میکنم بفرمائید.

داعی - تقاضای دعاگو اینست که امشب شما را قاضی قرار دهم آقایان دیگر هم بعنوان شاهد و گواه با کمال بی طرفی منصفانه قضاوت فرمائید که آیا عراض داعی حق است و میتوانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر و لو ممکن است موضوعی که میخواهم وارد بحث آن کردم قدری طولانی تر از هر شب شود ولی تحمل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم.

بعض از جهال و حاشیه نشینهای بی خبر میگویند امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده ما چرا باید در او گفتگو نمایم و حال آنکه تفهیمند مقالات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث میباشد و در مباحثات عادلانه کشف حقایق میشود علاوه دعوی ارضی قانوناً در هر زمانی بوسیله احدی از ورثات میتواند مطرح محاکمه قرار گیرد و چون داعی احدی از ورثات هستم میخواهم از شما سؤالی نمایم متمنی است جواب منصفانه بفرمائید **حافظ** - با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستم.

داعی - اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را بر فرزند خود هبه کند و ببخشد اگر کسی بعد از مرگ پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یا نه. **حافظ** - بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر ظلم و غاصب قطعاً ظالم است. **داعی** - اگر پدری بامر خدا ملکی را بر فرزند خود هبه نماید و بعد از وفات پدر آن ملک را از فرزند متصرف بگيرد چه صورت دارد.

حافظ - بدیهی است بطریقی که شما بیان میکنید غصب کننده مرتکب اقیح

قیاح ظلم گردیده ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و منصوب کیست و چیست خوب است روشن تر بفرمائید.

داعی - از اوضح واضحات است ظلمی که بجدّه^۱ ما صد^۲ بقه^۳ کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها وارد شده با حدی نشده.

در حقیقت فدک و غصب آن که بعد از فتح قلاع خیبر بزرگان و مالکین فدک و عوالی (که هفتقریه درهم و در دامنه کوههای مدینه تاسیف البحر کنار دریا، هم غله خیز بوده و هم نخلستان فراوان داشته عرش و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده از حدود اربعه اش معلوم میشود که حدی بکوه احد نزدیک مدینه منوره حدی بریش حدی بسف البحر حدی بخومه^۴ دومه^۵ الجندل^۶).

آمدند خلعت رسول اکرم ﷺ و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن آنحضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد چنانچه یا قوت حموی صاحب معجم البلدان در ص ۳۴۳ جلد ششم از فتوح البلدان و احمد بن یحیی بلاذری بفسادی متوفی سال ۲۷۹ در تاریخ خود و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) قلا از ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن خیر طبری در تاریخ کبیر و دیگران از محدثین و مورخین خودتان ثبت نموده اند.

بعد از برکشتن بمدینه طیبه جبرئیل از جانب **نزول آیه و آت ذالقرنی حقه** رب جلیل لازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را بر آنحضرت خواند که **وآت ذالقرنی حقه و المسمکین و این السبیل ولا تبذر قیدرا (۱)**.

رسول اکرم ﷺ تأمل نمود که ذوی القربی کیست و حق آنها چیست جبرئیل مجدداً شرفیاب گردیده و عرش کرد خداوند میفرماید **ادفع فدکا الی فاطمة فدک را بفاطمه و اگذار کن رسول اکرم ﷺ فاطمه سلام الله علیها را طلبید و فرمود ان الله امرنی ان ادفع الیک فدکا** خداوند مرا امر فرموده فدک را بشما و اگذارم

(۱) حقوق خوششان و ارامش خود را اداء کن و فقراء و درمگدان بیچاره را بحق خودشان برسان و هرگز اسراف و تبذیر منهای.

فلذا در همان مجلس فدک را بفاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ - آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده اید.

داعی - امام المفسرین أحمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در جلد چهارم تفسیر خود از حافظ ابن مردویه أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری و حاکم ابوالقاسم حسکانی و ابن کثیر عمادالدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ بتابع الموده از تفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار نقل میکنند که **لَمَّا نَزَلَتْ وَآتَ الْاِثْرَ بِي حَقِّهِ دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ الْكَبِيرَ (۱)**.

تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله حیات داشت فدک در تصرف فاطمه علیها السلام بود خود بی بی اجاره میداد و مال الاجاره را باقسط ثلثه میآوردند بی بی فاطمه بقدر قوت یک شب خود و فرزندان بی میداشت بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائده آنرا بسایر فقراء و ضعفاء بمیل خود ارفاقاً تقسیم می نمود.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مامورین خلیفه وقت رفتند ملک را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده ضبط نمودند ۱۴ شما را بخدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد.

حافظ - این اول مرتبه است که از شما میشنوم رسول خدا فدک را بامیر و دروگر فاطمه واگذار کرده.

داعی - ممکن است شما ندیده باشید ولی ما زیاد دیدیم عرض کردم بسیاری از اکابر علماء شما در کتب معتبره خود ضبط نموده اند باز هم توضیحاً عرض مینمایم که حافظ ابن مردویه و واحدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود و جلال الدین سیوطی در ص ۱۷۷ جلد چهارم در المنثور و فولی علی متقی در کنز العمال و در حاشیه مختصری که

(۱) چون نازل شد آیه و آت ذا القربی سعه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه را خواند و فدک بزرگ را باو عطا نمود.

ر مستدام احمد بن حنبل نوشته در مسئله صله رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را بفاطمه سلام الله علیها واگذار نمود.

حافظ - آنچه مسلم است خلفاء فدک را باستاناد
استشهاد بحدیث لا
نورث و جواب آن
 حدیث معروفی که خلیفه ابی بکر گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم کفرمود نحن معاشر الانبیاء

لا نورث ما ترکناه صدقه (۱) ضبط نمودند.

داعی - اولاً این نبوده و هبه بوده ثانیاً این عبارتی را که بعنوان حدیث نقل نمودید بجبهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ - دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلم چیست .

داعی - دلائل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف میباشد.

اولاً سازنده این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تقواً باین بحالات نموده زیرا اگر فکر کرده بود عبارتی میگفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نکردد هرگز نمیگفت نحن معاشر الانبیاء لا نورث زیرا میدانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون بیاید.

چنانکه میگفت **الانلا نورث** یعنی فقط من که خاتم الانبیاء هستم ارث قرار ندهم راه فرار در گفتار باز بود ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم ناچار میشویم برای بی بردن بصحت و سقم حدیث بنا بر موده خودشان مراجعه بقرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده مردودیت آن ثابت میشود چه آنکه میبینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع بارت انبیاء موجود است میرساند که انبیاء عظام همگی

(۱) ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم هر چه از ما بماند صدقه است (یعنی تاسمه و ادا شود).

ارث داشتند و وراثت بعد از فوت آنها تصرف میکردند پس مردودیت این حدیث واضح میشود.

چنانچه عالم محدث ابو بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که بتوثیق این ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج از اکابر علماء و محدثین صاحب ورع و تقوی اهل تسنن بوده در کتاب سقیفه و ابن اثیر در نهایه و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط و ابن ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابو بکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فقه بطرق و اسانید بسیار که بعضی از آنها از امام پنجم ایجمع محمد بن علی الباقر علیهما السلام از صدیقه صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد الله بن حسن بن حسن از صدیقه کبری سلام الله علیها و در ص ۹۳ مستنداً از عایشه ام المؤمنین و در ص ۹۴ نقلاً از محمد بن عثمان حرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسین علیهم السلام از پدرش از جدش از بی بی صدیقه سلام الله علیها و دیگران از علماء شما خطبه و خطابه و محاجه حضرت زهراء مظلومه سلام الله علیها را در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده اند که مخالفین خود را مجاب نمود بقسمیکه نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند بگو و جنجال کنزایند).

از جمله دلائل بی بی در مقابل آن حدیث پوچ مردودی مغز آنها این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست ؟

دلائل فاطمه زهرا
حدیث لائورث
و یکجا میفرماید و وراثت سلیمان داود (۱) و در قصه حضرت زکریا فرموده فیهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب (۲).
راجع بدعای زکریا فرماید و زکریا اذ نادى ربه رب لا تدرنی فرداوات

(۱) میراث برد سلیمان از داود آیه ۱۶ سوره ۲۷ (نمل).

(۲) از لطف خاص خود فرزند صالح و جانشینی شایسته بن صفا فرما که او وراثت من و همه آل یعقوب باشد آیه سوره ۱۹ (مریم).

خیر الوارثین فاستجبنا له و وهبنا له یحیی (۱).

آنکه فرمود یابن ابی قحافه افی کتاب الله ان ثرت اباك ولا یرث ابی لك حقت شیئاً قریباً افعلی عمدت رکتیم کتاب الله و لذت موه و راه ظهور کم (۲).
آیا من فرزند یغنیبر بستم که مرا از حقم محروم میکنید پس اینهمه آیات ارث هموماً للناس و خصوصاً للانبیاء چیست که در قرآن مجید درج گردیده.

مگر نه اینست که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقیست تا روز قیامت مگر نه در قرآن میفرماید واولوا الارحام بعضهم اولی بعض (۳) یوصیکم الله فی اولادکم الذکر مثل حظ الانثیین (۴) کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین (۵).
آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدر محروم داشته افحصکم الله بآیه اخرج ابی منها ام اقم اعلم بخصوص الرآن و عمومه من ابی و ابن عمی (۶) ؟

چون در مقابل این دلائل و فرمایشات حق تماماً ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مقلطه کاری و فحش دادن ز اهانت نمودن که بالاخره بی بی مظلومه را از این راهها بی چاره نمودند - ناله اش بلند شد فرمود امروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید

(۱) یاد آرد حال زکریا و اوست کتاب خدا را ندا کرد که بارالها مرا تنها نگذار (و بن فرودنی که وراثت من باشد عطا فرما) که تو بهترین وراثت اهل عالم هستی مامم دعای اوداستجاب کردیم و یحیی را یاد عطا فرمودیم آیه ۸۹ سوره ۳ (انبیاء).
(۲) پس ابی قحافه آید در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث پیری و من از پدرم ارث بزم انتقام بزرگی بر خدا بسته آید یا با علم و دانایی و او روی عهد عمل بکتاب خدا را ترک نمودید و قرآن را پشت سر خود انداختید.
(۳) در ارث خویشان و ندان برخی از آنها مقدم بر برخی دیگر میباشد آیه ۲۶ سوره ۸ (انفال).
(۴) حکم خدا در حق فرزندان شما اینست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند آیه ۱۲ سوره ۴ (نساء).

(۵) دستور داده شده که چون یکی از شما در مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیا است وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بجزی شایسته عمل این کار فریضه و سزاوار مقام برهنگاران است آیه ۱۷۶ سوره ۲ (بقره).

(۶) آید خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده آیتشای بنام و عام قرآن از پدرم محمه صلی الله علیه و آله و سلم پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام دانایم (۱۲).

بردید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت.

فتم الحكم لله والزعيم محمد(ص) والموعد القيمة وعند الساعة يخسر المبطلون ولا ينفعكم اذنتهم و لكل نباء مستقر و سوف تعلمون من باليه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم (۱).

حافظ - کدام کس جرأت داشت بودیع و بضعة رسول خدا ﷺ فاطمه رضی الله عنها جسارت نماید که شما میفرمایید در مغلظه کاری به بی بی فحش دارند حقیر که این بیان شما را باور نمیکنم مغلظه کاری ممکن است ولی فحش غیر ممکن است شما هم تکرار نفرمایید.

داعی - بدیهی است کسی چنین جرأت نداشت مگر خلیفه شما ای بکر که در مقابل دلائل ثابتة بی بی مظلومه چون جوابی نداشت همان ساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد نه فاطمه سلام الله علیها فقط بلکه بشوه و ابن عثم محبوب خدا و پیغمبر ﷺ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه هم اهانت نمود؟!

حافظ - گمان میکنم این نوع از تهمت از طرف عوام شیعه و متعصبین آنها انتشار پیدا نموده باشد.

داعی - اشتباه فرمودید از طرف عوام شیعه نبوده بلکه از طرف خواص و علماء بزرگ سنت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصب شود قسمی که مطالب دروغی انتشار دهند بلکه محال است ولو هر اندازه عوام و متعصب باشند جعل خبر نمی نمایند پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند.

شما کتب معتبره معروفه علمای خود را به بنیید تا تصدیق نمائید اکابر علماء منصف خودتان هم اقرار باین معانی نموده اند.

(۱) خداوند بهترین حکم کننده و مسد علی الله علیه وآله کفیل و آقا و رئیس میباشد و وعده گاه ماوشافا نیست است و آن در دوازده است که اهل باطل زبان می بینند و ندامت و پشیمانی نفسی بشا نخواهد داد و برای هر چیزی وقتی است که در آن وقت واقع خواهد شد و زود است که میدانید عذاب خواهد کشید و ابدی بر چه کس ورود و حلول مینماید.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (جواب مص) از ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتیاج علی و فاطمه رضی الله عنهما و اهانت ایشانکه بآن دو و دبعه رسول الله ﷺ نموده ضبط نموده است.

چنانچه دیگران هم نوشته اند بعد از اینکه **احتیاج علی با ابی بکر** بی بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها خطبه را تمام کرد علی رضی الله عنه در مقام احتیاج برآمد در حضور مهاجر و انصار و مجتمع عموم مسلمانان در مسجد را بای بکر نمود و فرمود چرا فاطمه را از حق میراث پندش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر ارث در حیات پدر متصرف و مالک بوده است. ابی بکر گفت فدک فیء مسلمانان است اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملک او میباشد البته باو میدهم والا محروم خواهم نمود.

حضرت فرمودند **الحکم فیما بغیر ما تحکم فی المسلمین آیا حکم میکنی در باره ما بغیر آنچه حکم میکنی در میان مسلمانان مگر رسول خدا ﷺ** فرمود **البینه علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه (۱)** تو قول رسول خدا ﷺ را رد نمودی و برخلاف دستور شرع انور از فاطمه (رضی الله عنها) که از زمان پیغمبر ﷺ تاکنون متصرف بوده شاهد میخواهی مگر عمل و قول فاطمه (رضی الله عنها) (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست اخبرنا **لوان شاهدین شهدا علی فاطمه بفاحشة ما کنت صانعة لها قال اقیم علیها الحد کما یر التناء قال لا کنت اذا عند الله من الکافرین لانک رددت شهادة الله لها بالطهارة حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً (۲)**.

(۱) شاهد و گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه.
(۲) مادام خبر بدیده اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه علیها السلام (العیاذ بالله تم الیاذ باش) فاحشه و عمل بدی از او سرزده یا او چه معامله خواهی کرد گفت بر او حد میزنم ما متعسایر ذنبا حضرت فرمود اگر چنین کاری کنی در نزد خدا از جله کار خواهی بود برای آنکه در کوره های شهادت خدا را در باره فاطمه علیها السلام بطهارت چنانچه میفرماید در قرآن جز این نیست که خداوند اراده مینماید که شمارا پاک و پاکیزه کند و ببرد از شما هر رجس و بدی را.

مگر این آیه در حق ما نازل نگردید گفت چرا فرمود آیا فاطمه ای که خدا شهادت طهارت او داده برای مال ناقابل دنیا دعوی بیجا مینماید شهادت طاهر را رد مینمائی و قبلت شهادة اعرابی - بال علی عقبه - ولی قبول میکنی شهادت اعرابی را که برپاشنه پای خود بول میکند !!

این جملات را فرمود و متغیراً بمنزل رفت از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه میگفتند حق با علی و فاطمه است بخدا قسم علی راست میگوید این چه نوع عمل است که با دختر پیغمبر و فرزند مینمایند.

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل میکند که کلمات ابی بکر بالای منبر و دشنام دادن بعلی و فاطمه علیهما السلام چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر و رسد در آمدند بعد از رفتن علی و فاطمه علیهما السلام

ابی بکر رفت بالای منبر و گفت ایها الناس این چه هیاهوییست که بر پا کرده اید و گوش بحرف هر کس مینحید چون شهادت را رد کرده اید این حرفها را میزند آنها **هوالة شهیده ذی (۱) رب لکل فتنة هو الذی یقول کروها جذعة بعد ما همرت یستعینون بالضعفة ویستنصرون بالنساء کام طحال احب اهلها ایها البغی !! (۲)**.

آقایان تعجب میکنید از کلمه فحش و اهانت مگر این کلمات جسارت و دشنام و اهانت نبوده است نسبت رو به و دم رو به و طحال زن زناکار نسبت بعلی و فاطمه علیهما السلام دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر و فرزند دستور داده بودند !!

(۱) در سایر کتب دارد که گفت انما هی ثالة هیهنا ذلیها . یعنی فاطمه سلام علیها رو بهای است که شامه اودم و میباید (یعنی العیاذ بالله علی علیه السلام).
(۲) جز این نیست که او (علی علیه السلام) رو بهای میباید که شامه اودم او باشد ما چرا جو و برپاکننده فتنة می باشد و فتنة های بزرگ را کوچک نشان میدهد و مردم را بخته و فساد ترغیب و ترغیب می نماید که از خفا و یاری او زنها می طلبد مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنانچه ابن ابی الحدید ذیل همین گفتار توضیح میدهد) که دوست میداشت نودیکان او زنا بکنند.

آقایان تا کی غرق در خوش بینی و تعصب هستید و نسبت بشیعیان بیچاره بد بین هستید و آنها را رافضی و کافر میخوانید که چرا انتقاد میکنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است.

ولی دریند حق بین و انصاف باز نمیکند که حقیقت را ببینید **قضاوت منصفانه لازم است** آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله سزاوار و شایسته بوده است !!

اگر یک مرد ولگرد می برور با آدمی دشنام بدهد فرق دارد تا یک مرد پیری که شب و روز مقیم مسجد و اهل ذکر و عبادت است ، کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبتهای کیک از دهان معاویه و مروان و خالد معلوم الحال آفتاب دلها را نمیسوزاند تا از دهان مصاحب غار رسول الله صلی الله علیه و آله !!

آقایان ما در آن زمان نبوده ایم نامهایی از علی و ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابوهریره و غیره میشنوم نسبت بهیچیک دوستی و دشمنی نداریم فقط بند چیز نظر می کنیم یکی آنکه کدام یک محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه با اعمال و افعال و گفتار آنها می نمایم و قضاوت منصفانه بحق میکنیم.

مانند شما آقایان محترم زود بلور نیستیم و تسلیم بلا جهت نمیشویم . نمیتوانیم با دریند خوش بینی غرض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل بصحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع بیهوده نماییم .

آدمی وقتی عینک سفید بردید کان خود گذارد هر رنگی را بجای خود می بیند نه آنکه رنگهای سیاه و زرد و سرخ را سفید ببیند - چون طالب سفید است - آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بردیدم گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید خوب را خوب و بد را بد خواهید دید تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابی بکر آدمی در منتها درجه قبیاحت است کسی که خود را خلیفه مسلمین میدانند و یک ملت زمانی مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات

رکیک و دشنامهای بسیار قبیح بر زبان جاری کند آنهم بدو محبوب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله

**تعجب این ابی الحدید
از گفتار ابی بکر**

این ابی الحدید درس ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه گوید از این گفتار خلیفه تعجب نمود از استاد خود ابو یحیی قتیب جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمود که کتایه و تعریض خلیفه در این کلمات بکه بوده گفت کتایه و تعریض نبود بلکه صراحت در کلام بود گفتیم اگر صراحت داشت سؤال نمی نمودم **فضحك وقال بعلی بن ایطالب** رضی الله عنه

قلت هذا الکلام کله لعلی یقول؟ قال نعم انه الملك یابنی (۱).

آقایان با انصاف عبرت بگیرید و فضاوت منصفانه بنماید اگر کسی پیدر و مادر شما این نوع جسارت و اهانت نماید مثل روباه و دم روباه و زن زنا کار یا آنها بزند دل شما از او پاك میگردد؟ و انصاف است بما اعتراض کنید که چرا انتقاد میکنیم با زایمان ما مانع است که نکوئیم و نویسیم مگر آنچه واقع شده و مورد تصدیق اکابر علماء خودتان هم میباشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید آقای حافظ روباه و آقای شیخ دم آن میباشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف میزنند چه قدر بشما سخت میگذرد.

آقایان چشمها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بشکریه که مرد پیری یار غار پیغمبر بعنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار بگوید علی بن ابی طالب (العیاذ بالله) روباه است و فاطمه دم روباه میباشد (یا برعکس بنا بر گفتار سایر روایات) و مانند زن فاحشه زنا کار میان مردم حرکت میکند بر مولای ما امیر المؤمنین و جد ما فاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گذشت خدا میداند الان تمام بدن داعی مبارز می بینید با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف

(۱) پس خندید و گفت (این نسبتها را) بعلی علیه السلام داد گفت این سخنان نا شایست تماشای نسبت بعلی بود گفت بلی پس سلطنت میخان است.
(یعنی قییم و دنیاله بریده است اشخاص ریاست طلب برای رسیدن به هدف و مقصد خود که ریاست و آغای باشد هر عمل زشت و ناخایسته ای را میکنند).

میزنم پیش از این حال گفتار در این باب ندارم.

در دل ما بسیار است - این زمان بگذارد تا وقت دیگر.

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسند نشین رسول الله که در مقابل طلب حق و حرف حساب و صحیح دشنام بدهد و بکلمات رکیک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر صلی الله علیه و آله را اهانت نماید معلوم است فحش حرفه عجز است کسیکه جواب صحیح ندارد با فحش طرف را مغلوب میکند !!

آنهم بعلی رضی الله عنه که تمام علماء شاعر کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود **علی مع الحق والحق مع علی** حیث دار (۱) و بعد از دشنام نسبت فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه ها را از او بداند !!

آیا این بود ثمره و نتیجه سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علی و فاطمه علیهما السلام که تمام علماء

**آزار بعلی آزار به
پیغمبر است**

شما در کتب معتبره خود نوشته اند در باره هر يك از علی و فاطمه علیهما السلام علیحدّه فرمود ازیت آنها ازیت من است که خلاصه کلمات آن میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من **آذاهما فقد آذانی ومن آذانی فقد اذی الله (۲)** و نیز فرمود من **آذی علیاً فقد آذانی (۳)**.

وبالانرا از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است که آنحضرت فرمود: **من سب علیاً فقد سبني ومن سبني فقد سب الله (۴)**.

**دشنام دادن بعلی دشنام
به پیغمبر است**

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایت الطالب حدیث مفصلی از ابن عباس مستند نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سب مینمودند فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعلی رضی الله عنه فرمود من **سیک فقد سبني ومن**

- (۱) علی با حق و سق با علی میگردد.
- (۲) هر کس این دو تن (علی و فاطمه) را آزار کند مرا آزارده و کسیکه مرا آزاردهد خدا را آزارده.
- (۳) کسیکه علی را بیازارد مرا آزارده.
- (۴) هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسیکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است.

سَبْتِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أَكَبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنُخْرِهِ فِي النَّارِ (۱).

و بعد از این حدیث احادیث دیگری مستنداً نقل مینماید که تمامی آنها دلالت دارد بر کفر کسانی که علی را دشنام بدهند چنانچه عنوان باب ۹۰ را باین عبارت آورده

الباب العاشر فی کفر من سَبَّ عَلِيًّا (۲).

و نیز حاکم در ص ۱۲۱ جلد سیم مستدرک همین حدیث را با ستنای جمله آخر نقل نموده است.

پس طبق این احادیث سب کنندگان بعلی علیه السلام سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه و امویها و خوارج و نواصب و امثال آنها) ملعون و اهل آتش میباشند.

پس است - قیامت گرچه دیر آید بیاید - چون جدّه مظلومه ما سکوت نموده و محاکمه را موکول بر روز قیامت در محکمه عدل الهی نمود ما هم سکوت را پیشه کنیم برویم بر سر دلائل خود برود حدیث مورد استشهاد شما.

علی باب علم و حکمت است دلیل دوم بر مرودیت حدیث لانورث آنست که نظر بحدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی)

که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینه العلم و علی بابها - انا دار الحکمة و علی بابها (۳).

روی قواعد عقل و دانش حتماً بایستی باب علم رسول الله از احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصاً آنچه مربوط باشکام است بالاخص راجع بارت که نظم و اختلال جامعه است مربوط باوست آگاهی کامل داشته باشد و الا باب علم نخواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید من اراد العلم فلیأت الیاب.

- (۱) کسیکه ترا دشنام دهد مرا دشنام داده و کسیکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسیکه خدا را دشنام دهد خدا او را برو در آتش اندازد.
- (۲) باب دهم در کفر کسیکه علی را سب و دشنام دهد.
- (۳) من شهرستان علم و علی در آن میباشد - من خانه حکمت و علی در آن میباشد - هر کس اراده دارد از علم من بهره‌ای بردارد پس باید برود در خانه علی.

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است علی علیه السلام را افاضی از امت معرفی نموده و فرموده باشد: علی افضاکم یعنی علی در علم قضاوت از همه شما امت اولی میباشند. آیا خنده آور نیست که پیغمبر تصدیق کند کسی را که در علم قضاوت از همه بالاتر است اما از ارباب و حقوق اطلاع کامل ندارد!! و احکام ارباب را باو نگوید در صورتی که قاضی باید بجمع علوم مخصوصاً بعلم فقه و حقوق. که قانون ارباب از اهم آنها است آگاه و مطلع باشد.

چگونه میتوان باور نمود که حدیثی آنها راجع بارت مخصوصاً مربوط بامور داخلی و شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد علی وصی و باب علم آنحضرت نشیند باشد ولی (اوس) بن حدثان یا ابی بکر بن ابی قحافه (شنیده باشد).

آیا عقل شما قبول مینماید که بگویند يك فرد عادی بی سواد وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود را بوسی خود بدهد ولی نکته اهم در وصیت را که موضوع ارباب بیاز ماندگان است بوسی نکوید - و بیک فرد یسکانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود.

تا چه رسد بمقام منیع رسول الله صلی الله علیه و آله آنها خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثت حفظ نظام اجتماع بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین نماید. یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آنگاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را بهم میزند بآن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت باب علم و حکمت آنحضرت نیز بوده نفرماید!!

شیخ - هیچ يك از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمیشد چونکه حدیث مدینه مورد قبول اکابر علمای نمیشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلم است چه آنکه بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مستنداً از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نقل نمودند که گفت در وقت احتضار سر پیغمبر

بسیئه من بود تا از دنیا رفت - یعنی من شاهد بودم که وصیتی نمود !!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارک رسول الله ﷺ بسیئه او بوده است مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود قطعاً ام المؤمنین رضی الله عنها نقل می نمود پس موضوع وصیت بکلی منتفی میباشد !!!

داعی - راجع بحديث مدینه بی لطفی فرمودید زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریباً بعد تواتر آمده و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام تعلیمی و فیروز آبادی و حاکم نیشابوری و محمد جزری و محمد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمد بن یوسف کتبی شافعی و محمد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغازلی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حموی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سبط ابن جوزی و امام ابو عبد الله بن سائی و غیرهم نقل نموده اند.

و اما موضوع وصایت و نصوص وارده از رسول اکرم ﷺ بسی بسیار و بیشمار و از متواترات مسلمة است و قطعاً انکار وصایت را نمی نماید مگر عنود لجوج و متعصب جهول.

نواب - خلیفه پیغمبر خود وصی آنحضرت است که بکارهای خانوادگی آنحضرت هم رسیدگی مینماید چنانچه خلفاء رضی الله عنهم رسیدگی میکردند و منخارج زوجات رسول الله را میدادند از کجا معلوم است که علی کرم الله وجهه را بالخصوص بوصایت معین نموده باشد.

فاعی - صحیح فرمودید بدیهی است خلیفه و وصی رسول الله فرد واحد بوده چنانچه لاول و نصوص خلافت را در شبهای گذشته برعزتتان رسانیدم و وصایت آنحضرت با نصوص جلیه واضح و آشکار است که با هر آنحضرت در موقعیکه دیگران نمی رسیدند مشغول غسل و کفن و دفن آنحضرت بود بعد هم باداه

ورد امانات موجوده نزد آنحضرت پرداخت و این مطلب از اوضح واضحات و مورد اتفاق جمیع علماء ما و شما میباشد.

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نقل اخبار در وصایت نزد علماء ما مرود است بچند حدیثی مختصر اشاره نمایم.

۱ - امام تعلیمی در مناقب و تفسیر خود و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب میر سید علی همدانی در مودت ششم از مودت القری از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل مینمایند که گفت ان رسول الله (ص) لماعقد المواقاة بین اصحابه قال هذا علی اخي فی الدنیا والاخرة و خلیفتی فی اهلی و وصی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضرره ضرری من احبه فقد احببتنی و من ابغضه فقد ابغضنی (۱).

۲ - شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینایع الموده را اختصاص باین موضوع داده و ۲۰ خبر از امام تعلیمی و حموی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغازلی و خوارزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی علیه السلام نقل مینماید که بعض از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض میکنم.

از مسند امام احمد حنبل نقل مینماید (وسط ابن جوزی هم در ص ۲۶ تذکره خواص الائمة و ابن مغازلی شافعی در مناقب نیز این خبر را آورده اند) که انس بن مالک گفت بسلیمان گفتم سؤال کن از پیغمبر ﷺ که وصی او کیست:

فقال سلیمان یا رسول الله من وصیک؟ فقال «ص» یا سلیمان من کان وصی موسی؟

(۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روزیکه عتد اخوت و برادری بین اصحاب قرارداد فرمود این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و اداء کننده دین من خلاصه بین من و علی جدائی نیست نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است کیسه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کیسه او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

فقال يوشع بن نون قال «ص» ان وصي ووارثي يقضى ديني وينجز موعدي علي بن ابيطالب (۱).

۳- واز موفق بن احمد اخطاب الخطباء خوارزم از بریده نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لكل نبي وصي ووارث وان عليا وصي و وارثي (۲).

(ومحمد بن يوسف کنجی شافعی در ص ۱۳۱ کفای الطالب ضمن باب ۶۲ مستندا همین خبر را آورده و بعد از نقل خبر گوید این حدیث نیکویی است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده).

۴- واز شیخ الاسلام حموی نقل میکند از ابی ذر غفاری که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا خاتم النبيين وانت يا علي خاتم الوصيين الي يوم الدين (۳).

و نیز از خطیب خوارزمی نقل مینماید از ام سلمه ام المؤمنین که گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله اخذ من كل نبي وصيا و علي وصي في عترتي و اهل بيتي و امتي بعدی (۴).

۶- واز ابن مغازلی قتیبه شافعی نقل میکند از اصبح بن بنانه (که از اصحاب خاص امیر المؤمنین بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت مولانا امیر المؤمنین در بعضی از خطبه های خود فرمود: ايها الناس انا امام البرية و وصي خير الخليفة و ابو العتره الطاهرة الهادية انا و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و وصيه و وليه و صفيه و حبيبه انا امير المؤمنين و قائد الفر المحجلين و سيد الوصيين حربي حرب الله و سلمی سلم الله و طاعتي طاعة الله

(۱) سلمان عرض کرد با رسول الله وصی شایکست؛ فرمود ای سلمان وصی موسی که بود؛ عرض کردم یوشع بن نون فرمود وصی من و وارث من و دادا کننده دین من و وفا کننده بوعده من علی بن ابیطالب است.

(۲) از برای هر پیشبری وصی و وارثی بوده پدرستیکه علی وصی و وارث من است.
(۳) فرمود پیشبر من خاتم انبیاء هستم و تو یا علی خاتم اوصیاء هستی تا روز قیامت.
(۴) خداوند اختیار نمود برای هر پیشبری وصی و علی وصی من است در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من.

و ولايتي ولاية الله و اتباعي اولياء الله و انصاري انصار الله (۱).

۷- و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب از عبدالله بن مسعود نقل مینماید که رسول اکرم فرمود: انتهت الدعوة الي والي علي لم يسجد احدا لنا لعنم قط فأتخذني نبيا و اتخذ عليا وصيا (۲).

۸- میرسید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از مودة القربی از عتبة بن عامر الجنبی نقل میکند که گفت: يا بعنا رسول الله (ص) علي قول ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا نبیه و عليا وصيه فاي من الثلاثة تركاه كفرنا (۳).

۹- و نیز در همان کتاب مودة القربی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تعالى جعل لكل نبي وصيا جعل شيث وصي آدم و يوشع وصي موسى و شمعون وصي عيسى و عليا وصي و وصي خير الاوصياء في البداء و انا الداعي و هو المضيء (۴).

۱۰- صاحب ینابيع از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل میکند از ابو ایوب انصاری که گفت در موقع مرگ رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها آمد و کربیع کرد

(۱) ای مردم منم امام خلائق و وصی بهترین مخلوقات و پدر عترت طاهرة هادی منم برافرد رسول خدا دوستی او و ولی او وصی او و حبیب او منم امیر المؤمنین و پیشوای دست دها و پیشانی سیدان و آقا و سید اوصیاء جنگ با من جنگه با خداست و صلح و سلم با من صلح و سلم با خداست اطاعت من اطاعت خداست و دوستی من دوستی خداست و پیروان من دوستان خدا هستند و یاران من یاران خدا هستند.

(۲) منتهی شد دعوت [رسالت] بن و علی که هیچکدام از ما دو نفر سجده به بت نشودیم مرا پیشبر و علی را وصی قرار داد.

(۳) بیعت نمودیم با رسول خدا برای آنکه بگوئیم و شهادت بدهیم بوعده ایت خدای متعال که شریکی برای او نیست و اینکه محمد پیشبر اوست و علی وصی او پس هر يك از این سه را ترك تمامیم کافر شدایم.

(۴) پدرستیکه خدای تعالی قرار داد برای هر پیشبری وصی و دفر ااد شیت را وصی آدم و یوشع را وصی موسی و شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من و وصی من بهترین اوصیاء میباشد. منم دعوت کننده (حق) و علی است دوشن کننده (حق و سقیقت).

بیعیم والتی فرود یا فاطمة ان لكرامة الله اياك زوجك من هو اقدمهم سلفاً
و اكثرهم علماً واعظمهم حِلماً ان الله عزوجل اطع الى اهل الارض اطلاعاً
فاختارني منهم فبعنني نبياً مرسلهم اطع اطلاعاً فاختر منكم بعلك فاوحى
الي ان ازوجك اياك واتخذك وصياً (۱).

این مغالزی فقیه شافعی در مناقب بعد از نقل این خبر این جملات را زیادت
نقل نموده که فرمود یا فاطمة انا اهل البيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد
من الاولين ولا يدر كها احد من الاخرين منا افضل الانبياء وهو ابوك ووصيتنا
خير الاوصياء و هو بعلك و شهيدنا خير الشهداء و هو حمزة عمتك و من له
جناهان يطير بهما في الجنة حيث يشاء و هو جعفر ابن عتك و منا سبطان
و سيدا شباب اهل الجنة ابناك و الذي نفسي بيده ان مهدي هذه الامة يصلي
عيسى بن مريم خلفه فهو من ولدك (۲).

ابراهيم بن محمد حوینی در فرائد این جملات را بعد از نقل حدیث زیادت
آورده که فرمود بعد از نام مهدی علیه السلام یملاء الارض عدلاً و قسطاً بعد ما ملئت
جوراً و ظلماً یا فاطمة لاتحزني ولاتبكي فان الله عزوجل ارحم بك و ارفق
عليك مني و ذلك لمالك و موفك من قلی قد زوجك الله زوجاً و هو

(۱) ای فاطمه اگر اطمینانهای خدای تعالی بنویسد که هستی تو فراداده کسی را که اسلامش
از همه اقدم و علیش از همه بیشتر و پرورایش از همه زیادت تر بود بدرستی که خدای عزوجل
آگاه است که اهل ذرین (باطلاع خالق و مغلوئی) اختیار نمود مرا از میان آنها و بیعت نمود مرا
بیدر هر مسلم و مؤمنین (خالق و مغلوئی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را پس وحی نمود
بسی من که تو بیع میان شما و او را وصی قرار دهم.

(۲) ای فاطمه بنا اهل بیت هفت غصه عطا شده که باعدی از اولین صفا شده و احدی
از آخرین آنها را درك نیستند از ما است افضل از همه پیشبران و آن پدر تو میباشد و وصی ما
بهترین اوصیاء است و او شوهر تو میباشد و شهید ما بهترین شهید است و اوسزه عدوی تو میباشد
و از ما است کسیکه برای او دو بال است که پرواز میکند با آن دو بال در بهشت فروغ تو خواهد
و او جعفر پسر عوی تو میباشد و از ما است دو سبط جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان
تو میباشد بآن خدا یکی جان من در دست او است بدرستی که مهدی این است که عیسی بن مريم
هفت از نماز میکند او را از اولاد تو میباشد.

اعظمهم حساباً و اكرمهم نسباً و ارحمهم بالرعية و اعدلهم بالسوية و ابصرهم
بالفضة (۱).

کدام میکنم بهمین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب
ورفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد و الا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هریک از
آنها بمناسبتی نامی از وصایت آنحضرت برده شده بسی بسیار و بشمار است.

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند در وقت وفات
رسول الله صلی الله علیه و آله پس مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله بسینه ام المؤمنین
عایشه بود بکلی مردود است برای آنکه معارض
المؤمنین علیهم السلام بود

است با اخبار بسیاری که علاوه بر آنکه در نزد
عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه بنحو توان آنرا نقل
نموده اند در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم آمده که در وقت وفات رسول الله صلی الله علیه و آله
رسول الله صلی الله علیه و آله در سینه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را
بسینه علی باز نموده.

شیخ - در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نموده اند.

داعی - خوبست مراجعه نمایند به ص ۵۵ جلد چهارم و ص ۳۹۲ و ۴۰۰ جلد
ششم کنز العمال و ص ۵۱ جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب - و ص ۱۳۹ جلد سیم
مستدرک حاکم یسایوری - و تلخیص ذمبی - و سنن ابن ابی شیبہ - و کبیر طبرانی -
و جلد سیم معتمد امام احمد حنبل - و حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم و کتب معتبره دیگر که
همگی باختلاف الفاظ و مطالب نقل مینمایند از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبدالله
انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را طلبید و سر مبارک کش

(۱) برمیکنند زمین را از اهل درویدیه از اینکه بر شده باشد از ظلم و جورای نافله محزون
مباشد گریه مکن زیرا که خداوند رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من و این از برای موفقت و
مکلف تو است از قلب من بتعقیق ترویج نموده است تو را همدی که او بزرگتر از همه میباشد
از حیث حسب و کرامتی تر از همه است از حیث نسب و مهربانی تر از همه بر عیبت و عادلتر از همه
بسلامات و ینان از همه بقشاورت بین دو نفر و بیشتر میباشد.

در سینه او بود تا روح از بدن شرفتن مفارقت نمود.

و از همه این اخبار مهمتر بیان خود امیر المؤمنین علیه السلام است که در نهج البلاغه آمده و این ابی الحدید در ص ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه آورده که ضمن بیانات خود صریحاً فرموده **وَلَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَانْزَعَهُ لَعْلَى صَدْرِي** و **لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسِي فَيَا فَرْمَرْتَهَا عَلِيَّ وَجْهِي (۱)**.

و نیز در ص ۵۹۰ همان جلد ضمن دفن صدیقه کبری سلام الله علیها است که فرمود در خطاب بر رسول الله **فَلَقَدْ وَدَّكَ فِي مَلْحُودَةٍ قَبْرِكَ** و **فَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي نَفْسُكَ (۲)**.

اینها تمام دلائل متقنه است که خبر عایشه مردود و غیر قابل قبول است چه آنکه سابقه عداوت و دشمنی عایشه با مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بسیار قوی است که شاید انشاء الله در لیالی آتیه وقت مناسبی بدستم یابید بعرضتان برسانم.

تحقیق در امر وصایت و از همین احادیث هم کاملاً جواب دوم آقای نواب مفهوم میشود که فرمودند با بود خلیفه چه احتیاجی بوجود وصی میباشد.

زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند مخصوصاً آن احادیثی را که میفرماید همان خدائیکه اوصیاء انبیاء عظام را معین نموده علی را بوصایت من مقرر داشته میفهمد مراد وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی از بشر برای بعد از خود معین مینماید.

بلکه مراد همان وصایت بمعنای خلافت است که متصرف در جمیع شئون اجتماعی و اغراض امت باید باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است.

(۱) هر آینه بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد در حالیکه سر مبارکش روی سینه من قرار داشت و روح آنحضرت در دست من خارج شد و من دستهایم را بر صورتش کشیدم ولی این ابی الحدید در ص ۵۶۲ جلد دوم ذیل بیان آنحضرت گوید در حالیکه سر آنحضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آنحضرت جاری شد و علی علیه السلام بصورت خود مالید (۲) هر آینه بتحقیق نوراد در خوابیکه قبر تکیه دادم و روح تو مابین گلو سینه من خارج شد و این ابی الحدید همین معنی را تصدیق داده که و روح آن حضرت در سینه علی علیه السلام خارج شد.

مقام وصایت آنحضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان میباشد و انکار این معنی را نموده اند مگر عدّه قلیلی از متعصبین معاندین که انکار همه فضایل آن حضرت را نموده اند.

چنانچه این ابی الحدید در ص ۲۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) گوید **فَلَا رَيْبَ عِنْدَنَا أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ** و **انْخَالَفَ فِي ذَلِكَ مَنْ هُوَ مَنْسُوبٌ عِنْدَنَا إِلَى الْعِنَادِ (۱)**.

آشعار بعض از صحابه آنکه اشعار بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت میباشد از جمله دو شعر از عبد الله بن عباس (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید:

وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ و **فَارَسَهُ أَنْ قَبْلَ هَلْ مِنْ مَنَازِلٍ**
و نیز از خزیمه بن ثابت ذو الشهادین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید:

وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ و **أَنْتَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ شَاهِدَهُ**
و نیز از جمله اشعار ابوالهشیم بن یسهان صحابی است گوید:

أَنْ الْوَصِيَّ أَمَامَنَا وَ وَلِيْنَا **بِرَحِ الْخَفَاءِ وَ بَاحِثِ الْأَسْرَارِ**
برای اثبات مرام بهمین مقدار اکتفا مینمایم چنانچه مایلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب مراجعه کنید بآن کتاب تا کشف بیشتری بر شما گردد که گوید اگر کمال است نمی آورد اوراق بسیاری پر میکرد از اشعاری که ذکر وصیت در او میباشد.

پس معلوم شد وصایت توأم با مقام نبوت که فصل مادون مقام نبوت است همان مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است.

شیخ - چنانچه همین اخبار صحیح است چرا در کتب آثار بوصیت نامه از رسول خدا

(۱) شک و شبهه ای نیست در نزد ما که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که مخالف این معنی است کیست که در نزد ما از اهل عتاد میباشد.

بنام علی کرم الله وجهه بر نمجوریم مانند وصیت نامه ای بکر و عمر رضی الله عنهما وقت مرگ.

داعی - موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت بمقام ولایت صادر شده بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت بطریق تواتر ثبت و ضبط گردیده ولی چون شب اول قرار شد باخبار یکطرفه استدلال ننمایم ناچار بعضی از آن اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم اشاره مینمایم.

اشاره بدستور وصیت
خدا تعالی در دستوراتیکه بمولانا امیر المؤمنین داده شده پی بسید مراجعه نمائید جلد ۶۱ و ۶۳ جلد دوم طبقات ابن سعد و ص ۵۴ جلد چهارم کنز العمال متقی و نیز در ص ۱۵۵ و ۳۹۳ و ۴۰۳ جلد ششم کنز و در ص ۱۶۴ جلد چهارم مسند امام احمد بن حنبل و در ص ۵۹ و ۱۱۱ جلد سیم مستدرک حاکم و بالاخره در سنن و دلائل بیہقی و استیعاب ابن عبد البر و کبیر طبرانی و تاریخ ابن مردویه و دیگران از اکابر علماء خودتان که عبارات مختلفه در ازمئه متفاوتہ دستورات آنحضرت را نقل نموده اند.

که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود یا علی انت اخي و وزیر و تقضی دینی و تنجز وعدی و تبری ذمتی (۱) وانت تفلسنی و تؤدنی دینی و تواریبی فی حفرتی (۲).

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات آنحضرت بسیار داده شده - آثار علائم عمل بوصیت است که بنا بامر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار در هم دین آنحضرت را اداء نموده چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده.

(۱) یا علی تو بر اداء و وصی منی که دین مرا اداء و وعده مرا وفا و ذمت مرا بری میکنی.

(۲) تو مرا غسل میدهی و دین مرا اداء میکنی و مرا در قبر پنهان مینمایی.

شیخ - روی قاعده و دستور قرآن که می فرماید کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقرین بالمعروف حقاً علی المتقین (۱).

لازم بود در وقت وفات وصیت بنماید و وصی خود را معین کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خدا ﷺ وصیت نمود هم چنانکه ای بکر و عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند.

داعی - اولاً مراد از اذا حضر احدکم الموت معاینه موت و مرگ نیست یعنی لحظات آخر زندگی نمی باشد زیرا در آن حالت کمتر کسی است که بهوش باشد و بتواند بو ظایف خود باشعور کامل عمل نماید پس مراد اسباب و آثار و علامات مرگ است از پیروی و ضعف بدن و مرش و ضعیف.

ثانیاً این بیان شما قاضی درونیم را غلطه نموده و مصیبت بزرگی را بیادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست.

و آن مصیبت بزرگی اینست که جد امجد بزرگوارم رسول الله ﷺ با آنهمه تأکیدات بلیغه که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود تا آنجا که فرمود من مات بغير وصیة مات میتة جاهلیة (۱).

تافردي از امت او بی وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد.

نویت که بخود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیتهای خود را تحت نظرنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود.

در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله (۱) دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای منافع دنیویست وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بجیزی شایسته عدل اینکار سزاوار مقام پرهیزگار است آیه ۱۷۶ سوره بقره (۲).
(۲) کسیکه بدون وصیت بپیره مرده است بدون اهل جاهلیت.

جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دو دستی امت را بگیرد متأسفانه باز یکران سیاسی مانع شدند و نگذاشتند وظیفه شرعی الهی خود را عملی نمایند تا مستسکی برای شما گردد امشب بفرمائید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت نمود ۱۴.

اطاعت امر پیغمبر واجب است شیخ - کمان میکنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمیکند که کسی قدرت معانعت از رسول خدا

الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فاتھوا (۱) و در آیات متعدده امر باطاعت او امر آنحضرت نموده که **اطیعوا الله واطیعوا الرسول** (۲) بدیهی است سرپیچی از اطاعت امر رسول خدا **کفر** است هرگز صحابه و یستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند ممکن است از اخبار مجعوله باشد که بدست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت بامر آن حضرت اشتهار یافته است.

منع نمودن پیغمبر را از وصیت داعی - منشاء میکنم عمداً سهو نفرمائید از اخبار مجعوله نیست بلکه از اخبار صحیحیه مسلمه است که عموم فرق

مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتی شیخین بخاری و مسلم هم باهمه احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبادا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاده مخالفینشان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیه مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** عند الموت فرمود دیوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید.

عده ای از حضار مجلس بانگوی يك نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و بافتنیر آنها را از اطراف بستر خود خارج ساخت **شیخ** - من که نمیتوانم باور کنم این مطلب را کدام کس میتواندست چنین جرأتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خدا **صلی الله علیه و آله** ایستادگی نماید و حال آنکه اگر يك فرد

(۱) آنچه رسول حق دستور و هدایت را بگیرد و هر چه نبی کند شما را از آن پس واکذارید ۷۴۲ سوره ۵۹ (نحر).

(۲) اطاعت کنید خدا و رسول را.

مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمیکردند تا چه رسد بر رسول خدا که اطاعتش واجب و تمرد و مخالفتش کفر آور است چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است احدی معانعت نمی نماید - چنانچه خلیفه ابی بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند واحدی معانعت ننمود باز عرض میکنم که حقیر نمی توانم زیر بار چنین خبری بروم **داعی** - حق دارید باور نکنیدند شما تعجب مینمائید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم

هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در ایام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از انحلال امت و نشان دادن راه سعادت بآنها باشد او را مانع شوند - ولی چمیتوان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده.

گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر را از وصیت

این تأسف نه برای من و شما است بلکه اصحاب آنحضرت در این مصیبت مؤلمه گریه ها نمودند چنانچه بخاری و مسلم و دیگران از آکابر علماء خود تان روایت نموده اند که عبدالله بن عباس (حیرات) پیوسته اشک میریخت و میگفت **یوم الخمیس ما یوم الخمیس** و آنقدر گریه میکرد که زمین از اشک چشم او تر می شد.

مشوال نمودند چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آنروز تو را بگریه میآورد میفرمود چون مرض بر رسول خدا مستولی شد اُمّ فرمود دیوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید بعضی از حضار مجلس مانع شدند بعلاوه گفتند **عنه** (صلی الله علیه و آله) هدیان میگوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاشتند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند ۱۱۴.

شیخ - چه کس معانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود.

داعی - خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آنحضرت گردید **شیخ** - خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید چونکه از این بیانات

خیلی ناراحت بودم و بردلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از معمولات هواشمه است ولی بملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری مینمودم اینک آنچه در دل دارم ظاهر مینمایم و بجنابعالی توصیه میکنم که باین نوع معمولات ترتیب اثر ندهید.

داعی - داعی هم بشما توصیه میکنم فکر نکرده ننی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید از جمله در همین موضوع هم سبیل نمودید و بدون فکر روی عادت در برهنه و بد پنی بما نسبت جعل بشعیان پاک دادید و حال آنکه مکرر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی بجعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آنقدر دلائل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد.

در منابع حدیث منع وصیت و در همین موضوع مورد بحث هم اگر بکتب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می بینید که اکابر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده اند از قبیل بخاری درس ۱۱۸ جلد دوم صحیح و مسلم در آخر کتاب وصیت و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۲۲ جلد اول مسند و ابن ابی الحدید در ص ۵۳۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم و ابن حجر در سواعق و قاضی ابوعلی و قاضی روزبهان و قاضی عیاش و امام غزالی و قطب الدین شافعی و محمد بن عبدالکریم شهرستانی و ابن اثیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی و سبط ابن جوزی بالاخره عموم علمای شما وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده اند که بعد از مراجعت از حجة الوداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله مریش شده جمعی از اصحاب بعیدات آنحضرت رفتند فرمود ای تو بلی بدوات و بیاض لاکتب لکم کتاباً بآلئاً بعدی (۱).

امام غزالی در مقاله چهارم سن العالمین که سبط ابن جوزی هم درس ۳۶ تذکره از او نقل نموده و بعضی دیگر از رجال علماء شما چنین آورده اند که فرمود دوات وسفیدی بیادورد لازیل عنکم اشکال الامر واذ کر لکم من المستحق لها بعدی (و در بعضی اخبار دارد که فرمود لاکتب لکم کتاباً لا تختلطون فیہ بعدی) فقال عمر دعوا ^{کلیک} (۱) دوات وسفیدی برای من بیادورد تا برای شما بنویسم که بعد از من کمره نشوید.

الرجل فانه ليهجر ؟؟؟ حسينا كتاب الله (۱).

اصحاب حاضر در مجلس دودسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعضی بهم ریختند و دافریاد بلندشد که آنحضرت (مجلسه خلق عظیم) متغیر شد فرمود قوموا عنی ولا ینفی عندی التنازع بر خیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع.

این اول فتنه و فساد بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای آنحضرت واقع شد و سبب این فتنه و دو دستگی خلیفه عمر شد که بگفتار خود تضمین نفاق و اختلاف کلمه را پاشید و ایجاد دو دستگی نمود ۱۱. که تا اشد آمدند شما برادران مسلمان را بعنوان دو دستگی مقابل هم قرار داده است ۱۲.

شیخ - از مثل شما شخص مؤدب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمیرفت که بمقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید.

داعی - شما را بخدا حب و بغض را کنار بگذارید و چشم بدینی را ببندید و از روی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه عمر که بساحت قس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول الله صلی الله علیه و آله و السلام حضور بدهد و بگوید این مرد هذیان میگوید چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام:

اتبصر فی العین منی القذی و فی عینک الجذع لا تبصر (۲)

(۱) تا زائل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تر است با من بعد از من (یعنی امر خلافت) (بنویسم برای شما کسی که اختلاف پیدا نکند در او بعد از من) پس عمر گفت و اذکره این برادر (یعنی رسول خدا را) زیرا که او هذیان میگوید کتاب خدا ما را پس است. (۲) آیا در گوشه چشم من زده خاکش را می بینی ولی در چشم خودت شامه نطفه غرنا را نمی بینی - گاهی از اینکه پیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی (و اشکال منافی) ولی عیبهای بزرگ خودت را نمی بینی.

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمیفرماید ما کان محمد اباً احد من و جالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین (۱) یعنی آنحضرت را بنام بنو انبیا بدینکه رسول الله بگوئید - آنوقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی بنام هم نتواند بلکه بعبارت این مرد اشاره بآنحضرت نمود شما را بخدا انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه !!

شیخ - از کجا معلوم است که هجی بمعنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود .

نصب آدمی را کور و کر میکنند
 داعی - جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصاً اکابر علماء خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول ابن حجر در شرح صحیح بخاری و صاحب الصلاح و دیگران همه گفته اند هجی بمعنای هذیان است آقای من آدمی باید برهنه شود از لباس تمسب و عناد تا حقایق را واضح و آشکار به بیند - نه دفاع بیجا بنماید .

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور میدهد که او را رسول الله و خاتم النبیین بخوانید کسی عمداً بگوید ان الرجل لیهجر مقام آنحضرت را آنقدر کوچک نماید که بگوید این مرد؟! هذیان میگوید برخلاف دستور قرآن و ادب سخن نراند آیا نسبت بر رسول الله ﷺ که تادم مرگ نبوت و عصمت از او زائل نمیکرد مخصوصاً که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد اهانت هذیان گوئی بنماید دلیل بر عدم معرفت و ایمان بمقام آنحضرت نمیشد .

شیخ - آیا سازوار است چنین نسبتی بمقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان بمقام رسالت نداشته .

داعی - اولاً چرا جناب عالی وقتی شنیدید نسبت هذیان بر رسول الله ﷺ دادند متأثر نشدید؟! که حتماً بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری بآنحضرت بیتراری بگوید .

(۱) محمد (ص) پدر حبیبک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست ولیکن رسول الله و خاتم انبیاء میباشد (کتابه است باینکه همیشه باید آنحضرت را با ادب و احترام یاد نمود رسول الله و خاتم النبیین خواند) (نه مردک بآنحضرت اشاره ننماید) .

ولی وقتی یکمرد عادی که منتها درجه مقامش اینست که از اصحاب رسول الله ﷺ بوده و با دست عمدای مردم بعدها بمسند خلافت قرار گرفته چنین اشارهای شد متألم شدید و حال آنکه اینکلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد بمسلمان خوشدل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی اراده چنین فکری برای او میآید که آدم مؤمن بر رسول الله ﷺ چنین نسبتی نمیدهد .

چنانچه علماء منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و تودی در شرح صحیح مسلم نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده اصلاً ایمان بر رسول الله ﷺ نداشته و از معرفت کامل بمقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده .

چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال بغیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتماً باید اوامر آنها اطاعت کرده شود سپس مخالفت با آنحضرت خاصه توأم با جسارت و دشنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت بمقام آنحضرت میباشد - انتهی کلامهم .

اول فتنه در اسلام
حضور رسول الله ﷺ
 و اما آنکه فرمودید چرا گفتیم ایجاد نفاق و فتنه نمود اینکلام هم از داعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند عالم جلیل حسین میبیدی در شرح دیوان گوید اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول الله ﷺ بود در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دزدستی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل خود گوید اول خلافتی که در اسلام واقع شد منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ بامر رسول الله ﷺ برای نوشتن وصیت . و ابن ابی الحدید درش ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج اشاره باین معنی نموده .

شیخ - اگر اینکلام از خلیفه عمر رضی الله عنه باشد گمان نمیکنم سوء ادبی بکار بوده بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید حرفهای نامرتب میزند که از آنها تعبیر بهذیان مینمایند و در این فرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

داعی - بخوبی میدانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر سلب نمیکرد خاصه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلقی باشد که بفرماید میخواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است قطعاً توأم با مقام عصمت و اتصال بحق بوده با توجه بآیه شریفه.

وما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى وآیه مبارکه :

وما آتاكم الرسول فخذوه و آیه واطيعوا الله واطيعوا الرسول كشف حقیقت بر شما میشود خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوات و کاغذ و مانع شدن از نوشته آنحضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است.

مسئلاً کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است آقایان انصاف دهید اگر از گوشه مجلس ما يك فردی بشما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان میگوید شما این جمله را چه نوع تلقی میکنید باینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیانهم بگوئیم آیا اینکلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار میدانید یا خلاف ادب و توهین و توأم با جسارت.

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است تصدیق نمائید نسبت بخاصم الانبياء عليهم السلام اشدّ صمل و جسارت بکار برده و قابل انکار نیست که از جار از گوینده چنین کلام اهانت آمیز بر رسول خدا از لوازم اسلامیت هر مسلمانی میباشد.

با اینکه صریحاً در قرآن مجید خداوند متعال آنحضرت را رسول الله و خاتم النبیین خوانده است.

خب و بغض و تعصب را کنار بگذارید عقل و انصاف شما چگونه حکم مینماید درباره کسیکه آنحضرت را رسول الله و خاتم النبیین خواندند احترام نگذاشته بلکه گفته این مرد هذیان میگوید !!!

شیخ - بر فرض که قائل بخطا شویم چون خلیفه پیغمبر بوده برای حفظ دین و شریعت اجتناب نموده قطعاً معصوم و قابل عفو و گذشت است.

داعی - اولاً بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتناب نموده چون امروز که هر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمیدید بعد از وفات رسول الله صلى الله عليه وآله بمجمله و شتاب بطریقی که خودتان بهتر میدانید عده ای ابی بکر را خلیفه نمودند و بعد هم بزور و تهدید بقتل و اهانت آتش بدر خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن - ابوبکر عمر را بخلاف منصوب نمود.

ثانیاً فرمودید اجتناب نموده خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتناب در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است.

ثالثاً فرمودید برای حفظ دین و شریعت جلوگیری نمود - این خطای گفتار امثال شما علماء که تعصب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است.

آقای عزیز حفظ دین و شریعت بر عهده رسول خدا میباشد یا بر عهده همین الخطاب ؟ یا عقل شما قبول مینماید که رسول خدا صلى الله عليه وآله نداند که وصیت نوشتن برای امت باقیه (باینکه هر کز بعد از این نوشتن گمراه نشود) برخلاف دین و شریعت است !!!

ولی همین الخطاب بداند و برای حفظ دین و شریعت مانع از وصیت آنحضرت شود !!!
فاعتبروا يا اولي الابصار .

خود میدانید خطا در ضروریات دین عین خطا میباشد و ابداً مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

شیخ - لابد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر

رسول خدا ﷺ چیزی بنویسد ایجاد اختلاف میشود و فتنه بر پا میگردد لذا روی خیر نواهی بنفع خود پیشعبر منع از آوردن روایت و کاغذ نموده ۱۹.

داعی - عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید یادم میآید در موقع تحصیل استادی داشتم جامع منقول و معقول از فضلاء دهر فاضل قزوینی حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) میفرمود غلطی را اگر بتوانند اصلاح کنند ممکن است يك غلط صد غلط گردد.

عیناً می بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه مینمائید خطا و غلط فاحشی را غلطها جلومیدهد.

از این کلام شما همچو معلوم میآید که رسول اکرم ﷺ با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال بغیب عالم در مقام ارشاد و هدایت امت توجیهی بصلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمایی برای آنحضرت نموده اگر جنابعالی آیه ۶۳ سوره احزاب را مورد دقت قرار دهید که میفرماید و ما کان لهومن ولا مؤمنة اذا قضا الله ورسوله امرآ ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یصل الله ورسوله فقد ضلّ ضلالا مبینا (۱).

قطعا حرف خود را پس خواهید گرفت و بعمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تهرّد امر رسول الله ﷺ و متع از وصیت نمودن و جسارت بکلمه هذبانی عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر باخراج آنها از نزد خود نمود.

شیخ - صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت حسینا کتاب الله یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت میکند احتیاجی بنوشته رسول خدا ﷺ نیست.

داعی - اتفاقاً همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه بقرآن

(۱) هیچ مرد و زن مؤمن را در کاریکه خدا و رسول حکم کنند (پنی قولاً وعللاً جلوی امر آنحضرت را بگیرند) ازاده و اختیاری نیست (که رای خلافتی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته بگمراهی مبتنی افتاده است.

مجید - با تمسّد به آردن رسول اکرم ﷺ و مانع شدن از عملی که مخالف باخیالات آنها بوده است.

زیرا اگر معرفت کامل بقرآن مجید داشتند میدانستند که قرآن بتهنائی کفایت امور نمینماید.

چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجب و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موقوف به بیان سنین فرموده و همان کلیات مجمل و موجز مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است يك فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید.

علاوه بر اینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود چرا در قرآن فرموده وما ایتکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاتھوا مکر نه اینست که در آیه ۸۵ سوره نساء فرموده و لو ردّوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعنه الذین یستنبطونه منهم (۱). پس مسلّم است که قرآن مجید فقط تنها مفید فایده نیست مگر با بیان مبینین قرآن که خاندان جلیل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میباشد.

چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه بجمعه ای از اسناد آن اشاره نمودیم) (۲) وارد است که خاتم الانبیاء ﷺ مکرّر فرمود حتی دم مرگ انی نأمرکم بالتفانین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض ان تمسکتهم بهما فقد نجوتم - لن تضلوا! (۳).

(۱) اگر رسول و صاحبان حکم (پیروان اسلام بعد از رسول) رجوع بپیکردن همانانیه بکار آتاکه اهل بصیرت انه میدانسته و در آن واقعه صلاح اندیشی نمیکردند.

(۲) (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۴ همین کتاب).

(۳) من که (رسول خدا هستم) دو چیز بزرگ را در میان شما میگذارم که هرگز از هم جدا نشویند تا در کواخوس (گوشی) بر من وارد شوند و اگر باین دو تکیه کنید نجات مییابید (در غیارت دیگر است که فرمود: هرگز گمراه نخواهید شد آن دو چیز بزرگ قرآن و عترت من میباشد).

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا فطن ننمایند که رسول خدا (آنچه میگوید از جانب خدا میباشد بحکم آیه و ماینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی) قرآن را به تنها برای هدایت و نجات امت کافی نمیداند در مقام بیان آنرا توأم میکند با عترت طاهره خود و سر بآمیخته نماید اگر بهر دو (قرآن و عترت) تمسک جمیع نجات یافته و هر کس گمراه نخواهد شد ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت میکند.

اینک آقایان محترم انصاف دهید و قضایای حق کنید بین این دو قول. که رسول اکرم خانم الانبیاء علیه السلام فرستاده بحق از جانب پروردگار فرموده تمسک جوئید بقرآن و عترت که این دو توأم با هم هستند و عدیل یکدیگر میباشند و سبب هدایت میباشند تا روز قیامت ولی عمر گفت قرآن بتنها ما را کافی است نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم قبول ندارد؟!.

اطاعت کدام یک از این دو قول واجب است قطعاً هیچ انسان عاقلی نگوید قول رسول خدا را که اتصال بحق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نماییم.

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذارده اید؟!.

اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فرموده **فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** (۱) ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نماییم نه مراد از ذکر قرآن یا رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل ذکر عترت آنحضرت میباشد.

چنانچه در لایلی ماضیه با دلائل و اسناد عریض کردم علماء بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر یعنی عترت پاک رسول الله اند که عدیل القرآن میباشند.

شما با نظر بدینی بگفته های ما ننگرید و تصور ننمائید فقط مائیم که باین گفته ها خورده میگیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم در عالم انصاف باین قول خلیفه عمر لبخند میزنند.

(۲) اگر شما نادانید سؤال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و عترت طاهره نبوت هستند).

اعتراض قطب الدین شیرازی بگفتار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علماء شافعی است در کشف الغیوب گوید این امر مسلم است که راه را می رانند ما نتوان پیسودن و تعجب بنماییم از کلام خلیفه عمر رضی الله عنه که گفته چون قرآن در میان ما هست بر اهلما احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آنکس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست احتیاجی بطیب نمیباشد بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتواند سر در آورد قطعاً باید رجوع نماید بطبیعی که عالم بآن علم است.

همین قسمت قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانی که عالم بعلم قرآن اند چنانچه در قرآن میفرماید **ولو ردهو الی الرسول والی الی الامر منهنم لعلمه الذین یستنبطونه منهنم** (۱) کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه در آیه ۴۸ سوره ۲۹ (عنکبوت) فرماید: **بل هو آیات ینات فی صدور الذین اوتوا العلم** (۲).

بهین حجه حضرت علی کریم الله وجهه فرمود انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است. انتهی پس اوّل و آخر گفتار خلیفه مخدوش و مغفور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمائید که ظلم بزرگی بر رسول الله نمودند که نگذارند وصیت نماید.

مانع نشدن از عهد نامه
اما اینکه مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلوگیری نکردند صحیح است همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابی بکر

(۱) اگر بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) و صاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع میکردند همانا (تدبیر کار را) آنکه اهل بصیرتند میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی میکردند (۲) آیه ۸۵ سوره (نساء).

(۳) بلکه این قرآن آیات روشن الهی است و سینه آنانکه از خدا نور علم و دانش یافتند.

دروقت مردن بعثمان بن عفان گفت بنویس آنچه من میگویم که این عهد نامه من است بسوی این مردم و او نوشت آنچه را که ای بکر تخریر نمود.

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند احدی او را انکار ننمود مخصوصاً عمر نکفت حسینا کتاب الله ما چه احتیاجی بعهد نامه ای بکر داریم زیرا قرآن ما را کفایت می نماید !!

ولی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مانع از وصیت شدند به بهانه آنکه کتاب خدا ما را کفایت میکند - فاعتبروا یا اولی الابصار!!

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگه نشود مگر همین توهین وجسارت و دشنام دادن بر رسول اکرم و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت و جلوگیری از ضلالت و کمراهی امت میگردد - کفایت مینماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آنروز روی برهان و دلیل نبوده بلکه روی هو و جار و جنجال بوده است.

حق داشت این عیاس (جبرامت) کریمه کند بلکه مصیبت بزرگ و اهانت برسول
الله (ص) دم مرگش مانع شدن
از نمایاندن راه هدایت
تمام مسلمین حقاً باید خون کریمه کنند که
نگذارند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وصیت کند و
تکلیف امت را معین نماید بلکه مزد رسالتش

را ساعت آخر عمر ا بدادن دشنام و اهانت داده نمودند !!

و اگر گذارده بودند وصیت بنمایند قطعاً امر خلافت بسیار واضح میشد و تأیید میگردد گفته های قبل آنحضرت ولی سیاستمداران ینا فهمیدند با اهانت باحضرت جلوگیری نمودند !!

شیخ - از کجا معلوم است که آن حضرت میخواست راجع بخلافت چیزی بفرماید.

داعی - اولاً مطلب بارز است که مردم مرگ از احکام و قواعد دین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد یادآوری نماید که موجب هدایت امت گردد زیرا آیه اکمال دین نازل شده بود فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً بگفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن

فرماید چنانچه عرض کردم امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین آورده که آنحضرت فرمود ای بونی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الامر واذ کرلکم من المستحق لها بعدی و دیگر جمله **لی نضلو** بعدی میرساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی نمایم که آنحضرت میخواست راجع بخلافت و امامت چیزی بگوید ولی قطعاً میخواست ینا برای هدایت و راهنمایی امت بفرماید که جلو ضلالت و کمراهی را بگیرد چرا ممانعت نمودند بر فرض خواستند ممانعت نمایند آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است !!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا
فاعتبروا یا اولی الابصار - ببخشید رشته سخن طولانی شد باختیار حقیر نبوده بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن بیادآوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السلام وصی آنحضرت بوده و دستوراتی هم داده منتها در مرض موت اهتماماً للوصیه خواست بنوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید باز یکران سیاسی فهمیدند چه میخواست بنویسد با هو و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذارند !!

مخصوصاً اهتماماً للحجة برای رفع شبهه در بعض احادیث فرموده است همان خدائیکه برای انبیاء اولوا العزم چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده برای منهم علی را وصی قرار داده.

و نیز فرموده است علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من و این خود دلیل ثابت است بر اینکه وصایت در این مقام بمعنای خلافت است پس علی علیه السلام وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است.

شیخ - این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست چگونه با آنها اتفاق سند می نمایند.

داعی - مسئله تواتر وصیت در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که

عبدل القرآن ثابت و مسلم است .

اما در نظر دارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجت میداند از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد قطعاً تواتر معنوی موجود است .

و از مجموع این اخبار متکثره (که از نقل تمام آنها بواسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معنوم فقط باقتضای وقت مجلس بنقل بعضی از آنها که در نظر داشتم اکتفا نمودم) معلوم میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص^۱ بوجود علی علیه السلام بوصایتی نموده که معنای خلافت در او بارز و آشکار است .

علاوه شما که بتوان اہمیت میدید و هر گاه بخواهید حربه‌ای در مقابل ما قرار میدید و هر کجا از جواب میمانید بجبل تواتر می‌چسبید بفرماید تواتر حدیث لا نورث را از کجا ثابت مینمائید .

و حال آنکه ناقل این حدیث (بقول شما) آبی بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند .

ولی در هر دوره اقلاده ها میلیون از مسلمانان موحد پاک دل منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند حجت بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلائل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که بیعضی از آنها اشاره شد .

که اہم از همه دلائل انکار و مخالفت صدیق و صدیقہ علی و فاطمہ علیہما السلام در حضور خود آبی بکر بوده و البته وقتی باب علم و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و امام اهل تنوی بفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله تکذیب حدیثی را بنماید حجت تمام است و ساختگی بودن آن محرز میباشد .

اگر انبیاء محمداً و خاتم الانبیاء خصوصاً ارثی نداشتند پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلاً عرض کردم که آنحضرت فرمود **لکلّ نبی وصی و وارث و ان علیاً**

وصی و وارثی (۱) وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد .

اگر میگوئید مراد ارث مالی نیست علمی میباشد (و حال آنکه با دلائل علمی و براین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت میشود ، که اولاً وارث علمی پیغمبر اولی و احق^۲ بمقام خلافت میباشد تا دیگران که عاری از علم آنحضرت بوده اند .

ثانیاً بعد از اینکه ثابت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی و وارث خود قرار داده بلکه بحکم اخباری که علماء خودشان نقل نموده اند (که بیعضی از آنها اشاره شد) خدا او را باین سمت معین فرموده چگونه ممکن است این حدیث را بوصی و وارث خود (و بعقیده شما وارث علمی خود) فرموده باشد تا تولید اختلاف نشود ولی یکسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد ؟

خیلی عجب است در احکام دینی پیغمبریکه علی علیه السلام حکمی می نمود آبی بکر و عمر با آنکه بی اطلاع بودند قول آنجناب را حجت دانسته تصدیق میکردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل میکردند .

چنانچه علماء و مورخین خودشان قضاوتهای آنحضرت را در زمان خلافت آبی بکر و عمر و عثمان نقل نموده اند ولی در این مورد بخصوص قول علی را قبول نکردند بلکه اهات هم نمودند بمثلهای و یک که هر اسان عاقلی از نقل آنها خجالت میکشد .
حافظ - خیلی تعجب است که پیغمبر فاطمه خلفه رضی الله عنہم احکام دینی را ندانستند و علی کرم الله وجهه آنها را یادآور میشد .

داعی - تعجبی ندارد زیرا احاطه بر جمیع احکام و قواعد کلامی مشکلی است و هر انسان عاری ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد مگر آنکه پیغمبر یا باب علم پیغمبر باشد .

علاوه دعاگو تنها - قائل باین عقیده نیست بلکه اکابر علماء خودشان در کتب معتبره خود نقل نموده اند برای روشن شدن مطلب يك قتره از آن پیش آمده ها را

بر رشتان میرسانم که امر بر بی خبران مشتبه نگردد گمان کنند که مقاصد امانت داریم.
 امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبد الشافعی
 در ذخایر العقبی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شیخ
حکم علی در باره زنی که بچه شش ماهه زایلید
 سلیمان حنفی در باب ۵۶ شایع الموده از احمد بن عبدالله و
 احمد بن حنبل و قلی و ابن سمان روایت میکنند.

ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأة التي ولدت لستة اشهر فقال علی رضی الله عنه
 فی کتاب الله وحمله وفصاله ثلثون شهرا ثم قال وفصاله فی عامین فالحمل ستة
 اشهر فترکها وقال لولا علی لهلك عمر (۱).

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل مینماید ان عمر بن الخطاب
 اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنهما (۲).

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که
 امر آنها مشکل میشد علی رضی الله عنه حکم حقیقی میکرد و آنها هم قبول نموده عملی
 می نمودند.

پس آقایان محترم فکر کنید چه چیز باعث شد که در این جا قول علی را قبول نکردند
 بلکه جسارت نموده و اهانتهام کردند قطعاً (بقول عوام) زیر کلاه نیم کلاه ای بوده که باهو
 و جار و جنجال حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفه ای بکر است زیرا اگر
 حدیث صحیح بود بایستی آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله مانده همه را ضبط نمایند و رآت آن
 حضرت حق تصرف بهیچ چیز و یغیر رضی الله عنه نداشتند معذلل ابی بکر حجره فاطمه را باو
 داد و حجرات عایشه و حفصه و زوجات آنحضرت را از باب میراث بآنها داد مثل

(۱) عمر خواست لای را که بچه شش ماهه آورده بود سبکسار کند علی علیه السلام فرمود
 خدا در قرآن میفرماید مدت حمل و رضاع و از شیر گرفتن او سی ماه است چون مدت فصال و از شیر
 گرفتن او دوسال است پس مدت حمل او شش ماه میشود (خلاصه منی آنکه ممکن است زن بچه شش
 ماهه بیاورد چه آنکه اقل مدت حمل شش ماه است) پس عمر ترک کرد سبکسار کردن زن را و
 گفت اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

(۲) هرگاه امری بر عمر مشکل (و کتب فیهم اولئکه میشد) تعلیم اهل علی علیه السلام میگرفت.

معروف يك بام و دو هوا همین است یو من بعض و یكفر بعض !!

علاوه بر اینها اگر این حدیث صحیح و ایمان باو داشتند که گفته رسول الله
صلی الله علیه و آله است پس چرا بعد از ضبط فدا که صدقه مسلمین بود (بعقیده آنها) ابی بکر
 نوشت من فدا را بفاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد.
 حافظ - این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم که خلیفه فدا را بر گردانده باشد

سند این مطلب رد کجا است.

داعی - گمان میکنم جنابه‌الی باخلاق داعی پی برده باشید
 رد نمودن ابی بکر که بدون سند عرضی نمینمایم و نیز گمان میکنم که شما
 فدا را بفاطمه (ع) کمتر وقت مطالعه کتب را دارید این ابی الحدید در شرح
 و مانع شدت عمر نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در ص ۳۹۱ جلد

سیم تاریخ سیره الحلیه مینویسد ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد (البته
 این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابی بکر واقع شد).

فاستبر و بکی و کتب فیها بر فدا گریه کرد (حافظ فاطمه) و نوشت من فدا
 را بفاطمه (ع) رد نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

و عجب آنکه همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد
 فدا - خود در دوره خلافت فدا را رد کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویین و
 عباسیین) فدا را بورثه فاطمه سلام الله علیها رد نمودند.

حافظ - این بیان شما خیلی اسباب تعجب است چگونه ممکن است خلیفه عمر
 که بفرموده شما جداً مانع از رد فدا بفاطمه شد چون صدقه مسلمین بود تا آنجائیکه
 (بقول شما) نامه را پاره کرد خود فدا را بوراث فاطمه رد نماید.

داعی - حق دارید تعجب نمائید ممکن است شما تدبیر باشید من الحال با اجازه
 خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند بشما
 معرفی مینمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیق.

رد نمودن خلفا فدک را
علامه سمهودی محدث و مورخ معروف مدینه منوره متوفی
۹۱۱ در تاریخ المدینه و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در
معجم البلدان نقل مینمایند که ابی بکر در زمان خلافت فدک

را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد بعلی رضی الله عنه و عباس
اگر ابوبکر بعنوان فیه مسلمانان حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را تصرف
نمود عمر بجه دلیل حق مسلمانان را بیک نفر واگذار نمود.

شیخ - شاید بعنوان يك فرد مسلمان واگذار کرده باشد که بخرج مسلمانان
گذارده شود.

داعی - این توضیح جناب عالی توضیح بهالایرضی صاحبه میباشد زیرا خود خلیفه
چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود بایستی
در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان مینویسند عمر فدک را
بعلی رضی الله عنه و عباس واگذار کرد.

و اما علی رضی الله عنه که فدک را قبول نمود بعنوان میراث بوده نه بعنوان يك فرد
مسلمان و الا يك فرد مسلمان نمیتواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در
آنها بنماید.

شیخ - شاید مراد عمر بن عبدالعزیز بوده است.

واگذار نمودن عمر بن
داعی - (با تبسم) علی رضی الله عنه و عباس در زمان
عمر بن عبد العزیز اموی نبودند حکم عمر بن
عبدالعزیز خلیفه است چنانچه علامه سمهودی

در تاریخ المدینه و ابن ابی الحدید در ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر
جوهری نقل مینمایند که چون عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید بمعامل خود در مدینه
نوشت فدک را به اولاد های فاطمه واگذار کن فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی
گفتند حضرت علی بن الحسن رضی الله عنه را خواست و آنها واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج (چاپ مصر) این عبارت را

نوشته که کانت اول ظلامه ردها یعنی این رد کردن عمر فدک را باولادهای فاطمه
اول ظلم کرده وغارت شده ایست که رد نموده شد بآنها مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا
یزید بن عبدالملک خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس
عبد الله سفاح اول خلیفه عباسی فدک را واگذار کرد باولادهای امام حسن و آنها بعنوان
حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم مینمودند.

چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدک را
رد نمودن عبدالله ومهدی و
مأمون عباسی فدک را بورثه
فاطمه (ع)
واگذار نمود موسی بن هادی که خلیفه شد ضبط
کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی او امر

کرد آنرا بآل علی و بنی فاطمه واگذار کردند یاقوت حموی در معجم البلدان (چاپ
اول) ذیل حرف (ف - د) عین سبج مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قلم بن
جعفر عامل خود در مدینه منوره انه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطی
ابنته فاطمة رضي الله عنها فدک و تصدق علیها بها وان ذلك کان امرآ
ظاهراً معروفاً عند آله تلیه الصلوة والسلام (۱).

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت
اولش این بود.

اصبح وجه الزمان قد ضحکا بره مأمون هاشم فدکا (۲).

بادلایل فاطمه ثابت کردید که فدک نحلۀ فاطمه
در اثبات نحلۀ بودن فدک
سلام الله علیها بوده که روز اول بدون هیچ مجوز
شرعی غصب نمودند لذا بعضی از خلفا روی انصاف و یا روی سیاست باولاد های بی بی
مظلومه رد نمودند.

(۱) بدرستیکه رسول خدا (ص) مطلقاً نبود فدک را بهتشری فاطمه و این امری ظاهری و
معروف بوده در نزد اولاد آنحضرت.

(۲) امروز روز کاو خشنه است که مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود.

حافظ - اگر فذک نحلۃ فاطمه رضی الله عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحلۃ حرفی نزد.

داعی - در مرتبه اول بی بی فاطمه سلام الله علیها دعوی نحلۃ نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدس اسلام از متصرف شاهد خواستند وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید.

حافظ - گمان میکنم اشتباه میفرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحلۃ حرفی زده باشد.

داعی - اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط؟ بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است چنانچه در ص ۳۹ سیرۃ الحلبيۃ تألیف علی بن پرهان الدین حلبی شافعی متوفی ۱۰۴۴ نوشته شده است اول فاطمه (ع) بعنوان تمليک و متصرفه و اینکه رسول خدا ﷺ فذک را بار بخشیده با این بکر مناظره کرد چون شهود شرع پسند نداشت! ناچار از راه ادعای ارث وارد شد پس ادعای ارث مؤخر از نحلۃ بوده است

و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر ضمن ادعای فاطمه (ع) و یا قوت حموی در معجم البلدان و ابن ابی الحديد معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر ج ۲، و ابن حجر معتصّب در آخر ص ۲۱ صواعق محرقه ضمن کلام در شبهه هتمن از شهبات رفته و نقل مینماید که اول ادعای فاطمه سلام الله علیها نحلۃ بود چون شهودش سرود شد متاثر گردید فرمود دیگر باشما سخن نخواهم گفت؟ (۱)

و همین قسم هم شد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند عمویش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفن نمود (ولی پروایات شیعه و بیانات ائمه از عترت طاهره علی السلام بر بی بی نماز گذارد).

(۱) حتی این تفسیر داین فهم و غیر آنها از اکابر علماء جماعت افراد نموده اند که بی بی فاطمه سلام الله علیها ادعا نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فذک را بن بخشیده است.

در قول مخالفین که
ای بکر بموجب آیه شهادت
عمل نموده و جواب آن
حافظ - در اینکه فاطمه رضی الله عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد حرفی نیست ولی ای بکر صدیق رضی الله عنهما هم نمی توان زیاد

مقصر دانست زیرا مجبور بود بصورت ظاهر شرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که بمنزله دو مرد است شهادت بدهند چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل یابردند نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند.

داعی - ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است مواظقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فردا شب.

نواب - قبله صاحب یکی از موضوعات مهمه که بین ما مورد بحث بوده و زیاده از حد علاقه مندم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصارف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متعنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا نتموده اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشته توجه را قطع مینماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابدأ مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطاً صحبت فرمائید مگر آنکه واقعا خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمیشوم.

داعی - برای دعا گو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچگاه خستگی در حقیر پیدا نمیشود ملاحظه حال آقایان حاضرین را میکنم چون رعایت حال همه را باید کرد.

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند بیانات شما ملال آور نیست خصوصاً در موضوع فذک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقمند بآن هستیم).

داعی - جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود بصورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان متصفان قضاوت کنند.

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است
اولاً آقای ابوبکر که بفرموده شما مقید بامور شرعی بودند بفرمایند در کجای دستورات شرعیه وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق

ثابت است که حضرت فاطمه سلام الله علیها متصرفه بوده آیا این عمل ایی بکر که تمام علماء خودتان نوشته اند از بی بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انوم بوده یا نه ؟ متصفانه قضاوت نمائید.

ثانیاً موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی بمقتضای قاعده مسلّمه ما من عام الا وقد خصّ قابل استثناء و تخصیص بردار است.

حافظ - آیا بچه دلیل میفرمایند که آیه شهادت تخصیص بردار است.

داعی - دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبره شما هم نقل شده است در موضوع خزیمه

این ثابت که وقتی شهادت داد له پیغمبر صلی الله علیه و آله مقابل مرد عرب که دراضیه بیع اسب مدعی رسول الله صلی الله علیه و آله شده بود شهادت او يك نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را ذوالشهادتین نامید که شهادت او را تنها بر ابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد . پس معلوم شد آیه شهادت تخصیص بر دار است جائیکه خزیمه يك فرد مؤمن صحابی از امت منحصراً آیه واقع شود علی و فاطمه علیهما السلام که بنسب آیه تطهیر صاحب مقام عصمت بودند اولی بامتناء بودند قطعاً معصوم و معصومه صدیق و صدیقه معصون از کذب و دروغ میباشند و حتماً رد بر آنها رد بر خدای تعالی است.

رد نمودن شهود فاطمه را
فاطمه صدیقه طاهره ادعا نمود فداک تحلثن است و پدرم بمن بخشید و در حیات خود آنحضرت متصرف بودم - بر خلاف دستور شرع انور از صدیقه طاهره معصومه متصرفه شاهد خواستند !! بی بی مظلومه امیر المؤمنین علیه السلام و ام ایمن و حسن علیهما السلام را بشهادت آورد آنها

را رد نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود !!

اگر فاطمه هیچ شهادتی نداشت مگر تصرف ، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقیقت او بود . بعلاوه که خداوند در آیه تطهیر شهادت بیایکی بی بی داده است که از هر رجس پلیدی برکنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای بکذب است . علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیر المؤمنین علیه السلام شهادت بر حقیقت زهرای اطهر داد که قطعاً رد شهادت علی رد بر خداست .

زیرا خدای عالی اعلی علی علیه السلام را در آیات قرآن مجید صادق و صدیق خوانده من نمیدانم بچه جرأت شهادت مصدق خداوند را رد کردند .

و حال آنکه در قرآن مجید امر میفرماید با علی باشید یعنی پیرو او باشید و او را صادق خوانده مانند زید عدل از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (نوبه) میفرماید .

۱ - یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین (۱) .

حافظ - این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم الله وجهه باشند .

داعی - اکابر علماء شما در کتب و تفاسیر خود مراد از صادقین در آیه محمد و علی (ع) هستند گویند این آیه در شأن محمد و علی علیهما الصلوة والسلام نازل گردیده که مراد از صادقین محمد و علی و در بعض اخبار علی علیه السلام و در بعض دیگر عنتر طاهره میباشند .

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در المنثور از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبدالملك بن محمد خرکوشی در کتاب شرف المصطفی از اسمعی و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء روایت میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هو محمد و علی علیهما السلام و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینایع النوده ص ۱۱۹ چاپ اسلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابونعیم اصفهانی و حمونی

(۱) ای جماعت مؤمنین بشیرید از خدا و باشید با راستگویان . (که مراد معده و علی و عنتر طاهره علیهم السلام بودند چنانچه در ص ۹۹ همین کتاب اشاره نمودهیم) .

از ابن عباس روایت نموده که الصادقون فی هذه الآية محمد صلی الله علیه وسلم و اهل بینه (۱).

و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حوینی که از اعیان علماء شما است در فرائد السمطين و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و محدث شام در تاریخ خود مستنداً نقل مینمایند که مع الصادقین ای مع علی بن ایطال (ع).

۲ - آیه ۳۴ سوره ۳۹ (زمر) که میفرماید و الذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون (۲).

جلال الدین سیوطی در در المنثور و حافظ ابن مردویه در مناقب و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و ابن عساکر در تاریخ خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که الذی جاء بالصدق محمد (ص) و الذی صدق به علی بن ایطال (ع).

۳ - آیه ۱۸ سوره ۷۵ (حجید) و الذین آمنوا بالله و رسله و اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم اجرهم و نورهم (۴).

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در مائز من القرآن فی علی از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شده که آنحضرت از جمله صدیقان است.

۴ - آیه ۷۱ سوره ۴ (نساء) و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک و رفیعاً (۵).

(۱) و دستگوبان در این آیه متبعه صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین آنحضرت اند.

(۲) آنکس که آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آنکه تصدیق نمود بان (علی بن ایطال) آنها پرهیزگار اند.

(۳) آنکس که آورد سخن راست را بعد صلی الله علیه و آله و آنکه تصدیق نمود او را (علی بن ایطال) علیه السلام بود.

(۴) آنکه بعد از فرستادن ایشان آوردند به حقیقت دستگوبان عالیه و بر ایشان نزد خدا اجر شهیدان است پاداش افعال و نور ایشان را (در بهشت) مینماید.

(۵) آنکه خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسایت که خدا بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیغمبران و صدیقان و دستگوبان و شهیدان و نیکوکاران معشور خواهند شد و ایشان (در بهشت) چه نیکو و رفیقای هستند.

مراد از صدیقین در آیه شریفه علی علیه السلام میباشد چنانچه روایات متکثره از طرق ماوشما وارد است که علی علیه السلام صدیق و راستگوی این امت است بلکه افضل صدیقین است

چنانچه اکابر علماء شما از قبیل امام فخر رازی در علی الفضل صدیقین است تفسیر کبیر و امام تعلی در کشف البیان و جلال الدین

سیوطی در در المنثور و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن شیره در فردوس و ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه و ابن مغازلی شافعی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سیام از چهل حدیثی که در صواعق در فضایل علی علیه السلام نقل نموده از بخاری از ابن عباس باسثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم علیه السلام فرمود: الصدیقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب التجار صاحب یس و علی بن ایطال و هو الفضلهم (۱).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۲ ضایع الموده از مسند امام احمد و ابو نعیم و ابن مغازلی شافعی و اخطب خوارزمی در مناقب از ابی لیلی و ابو ایوب آنهاری - و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی - و محمد بن یوسف کجی شافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب مستنداً از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء ترجمه حالات علی علیه السلام جمعاً از رسول خدا علیه السلام روایت نموده اند که فرمود:

الصدیقون ثلاثة حبیب التجار مؤمن آل یس الذی قال (یا قوم اتبعوا المرسلین) و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال (اقتتلون رجلاً ان یقول ربی الله) و علی بن ایطال و هو الفضلهم (۲).

و اقماً هر انسان عاقلی بحیث فرد میرود که عادت و تمسک چگونگی بر علم و انصاف شما آقا بان غالب آمدند باینکه خودتان بار ادایات متدونه طبق آیات قرآنی ثابت مینمایند

(۱) و دستگوبان سه نفرند حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب تجار صاحب یس و علی بن ایطال و او افضل از آنها میباشد.

(۲) دستگوبان سه نفرند حبیب تجار مؤمن آل یس که گفت ای قوم متابعت کنید پیغمبران را و حزقیل مؤمن آل فرعون که میگفت آیا میکشید مرد مؤمن خدا پرست را و علی بن ایطال و او افضل از آنها میباشد.

که علی علیه السلام افضل الصّدّیقین بوده است مع ذلك دیگران را صدّیق بخوانید؟ و حال آنکه يك آیه بر صدّیق بودن آنها نقل نکرده است.

شمارا بخدا آقایان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید که آیا سزاوار بود کسیرا که خدای متعال در قرآن مجید او را صدّیق خوانده که هرگز دروغ نکوید و نیز در قرآن امر فرماید پیرو او باشید (بافزار علمای خودتان) شهادتش را رد نمایند بلکه امانت هم بنمایند !!

آیا عقل باور میکند کسی که رسول خدا او را صدّیق این امت خوانده بلکه افضل صدّیقین معرفی نموده و آیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته روی هوای نفس دروغ بگوید آنهم شهادت دروغ بدهد ؟!

علی باحق و قرآن میگرد
آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله نفرموده حق با علی و علی باحق توأماً میگردند چنانچه خطیب بغدادی

در ص ۳۲۱ جلد چهارم تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و دلیلی در فردوس و حافظ هیشمی در ص ۲۳۶ جلد هفتم مجمع الزوائد و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة والسیاسة و حاکم أبو عبدالله نیشابوری در ص ۱۲۴ جلد سیست مستدرک و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و خطیب خوارزمی در مناقب و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۰ جلد دوم جامع الصغير و ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث یست و یکم صواعق در فضایل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقل از اوسط از ام سلمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۰ ینایع المودة از جمع الفوائد و اوسط و صغير طبرانی و فرائد حموی و مناقب خوارزمی و ربيع الارار و زمخشری از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵ ص ۱۸۵ ینایع المودة چاپ اسلامبول از جامع الصغير جلال الدین سیوطی و نیز در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و در ص ۳۵۸ جلد ۴ فیض القدیر از ابن عباس و در ص ۲۳۷ از مناقب السبعین حدیث ۴۴ از صاحب فردوس و در ص ۲۸۳ ضمن باب ۵۹ از فضل دوم صواعق از ام سلمه و محمد بن یوسف کجی شافعی در کفایت الطالب بعضی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمد بن ابی بکر از رسول اکرم

صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض (۱).

و شی باین عبارت نقل نمودند که الحقّ لئن یرال مع علی و علی مع الحقّ لئن یختلفا و لن یفترقا (۲).

و نیز ابن حجر در ص ۷۷ صواعق اواخر فصل دوم از باب ۹ نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرث موت فرمود: انی مختلف فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیته ثم اخذید علی فرمها فقال هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاشلها ما خلقت فیها (۳).

و نیز عموماً نقل مینمایند که فرمود علی مع الحقّ و الحقّ مع علی یدور معه حیثما دار (۴).

و سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکرة خواص الامه ضمن حدیث غدیر نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود و ادر الحقّ معه حیثما دار و کیف مادار.

آنکه اظهار نظر نموده و گوید: فیه دلیل علی الله ما جرى خلاف لئن علی علیه السلام و بین احد من الصحابة الا و الحقّ مع علی علیه السلام (۵).

اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است
و نیز در همان کتابها اینکه عرض کردم بعلاوه در سایر کتب معتبره شما نقل است که در مکاتبات بسیار و محلهای متعدده و عبارات مختلفه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میفرمود من اطاع علیاً فقد

(۱) علی باقرآن و قرآن با علی میباشد و از من جدا نمیشود تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

(۲) حق هرگز از علی جدا نمیشود و پیوسته حق برای همیشه با علی و علی با حق بوده و هرگز از هم جدا نخواهند شد.

(۳) من دو چیز دار و میان شما میگذارم یکی کتاب خدا و قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من اند آنکه دست علی را گرفت بلند شود فرمود علی باقرآن و قرآن با علی میباشد تا دو کتاب حوض کوثر بر من وارد شوند پس من از این هر دو انعام جانشینی سؤال می نمایم.

(۴) علی باحق و حق با علی دور میرند.

(۵) و برگردان حق و باعلی هر کجا هر طریقه که میگردد - در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود حق با علی خواهد بود.

اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من اکر علیاً فقد اکرنی و من اکرنی فقد اکر الله (۱).

و أبو الفتح محمد بن عبد الکرم شهرستانی در ملل و نحل نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **لقد کان علی علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار (۲)**.

آیا رد و انکار و اعتراف بعلی علیه السلام با اینهمه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان رد و انکار و اعتراف و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است.

مگر نه اینست که ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً فرمود من اکرم علیاً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیاً فقد اهان الله (۳).

منصفانه قضاوت آقایان با اصاف قضایای وارده را مطابقت کنید با این قبیل عادلانه کنید اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و بشیعیان بی گناه آفت در بد بین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودید خلیفه معجور بود عمل بدستور ظاهر شرع نماید و چون آیه شهادت بر عمومیت خود باقی بود نمیتوانست بدون اقامه شهود شرع پشند بعضی ادعا مال مسلمین را با فاطمه سلام الله علیها بدهد (و بقدری احتیاط کار بود که از تصرف هم برخلاف دستور شرع انور شاهد خواست !!).

(۱) هر کس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده و کسیکه مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسیکه علی را انکار نماید مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید خدا را انکار کرده.

(۲) علی در جمیع احوال بر حق است و حق باعلی دور نمیزند.

(۳) بجهت اهل نهروان و کافر مینماید چون در مقابل علی قیام کردند.

(۴) هر کس علی را اکرام کند مرا اکرام کرده و کسیکه مرا اکرام کند خدا را اکرام کرده و کسیکه علی را اهان کند مرا اهان کرده و کسیکه مرا اهان کند خدا را اهان نموده.

اولاً قبلاً عرض کردم مال مسلمین نبود بلکه ملک متصرفی و نحلّه فاطمه سلام الله علیها بود.

ثانیاً اگر راستی خلیفه اجراء کنند دستور شرع بود که بایستی سر مومنی خلاف نکند پس چرا تبعیض مینمود بعضی ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمانان میداد ولی این حکم و احتیاط کاری خلیفه و سخت گیری فقط دربارہ و دویعه رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه مظلومه سلام الله علیها بایستی اجراء شود ۱۲ در صورتیکه صداقت قول و ادعای بی بی و شهادت علی علیه السلام در نزد همگی واضح و آشکار بوده.

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۵ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل مینماید که از علی بن الفاروق مدرّس مدرسه غربی بغداد سؤال نمود **اكانت فاطمة صادقة قال نعم** آیا فاطمه صادق و راست گو بود (در ادعای خود) گفت بلی گفتم در صورتی که صادق و راستگو بود پس چرا خلیفه فدک را باو واگذار نکرد تبسمی نموده (با اینکه اهل شوخی نبود) کلام لطیف و تحسّنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز بمجرد ادعا فدک را با فاطمه واگذار میکرد فردای آمد ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید چونکه قبلاً تصدیق صداقت او را نموده بود. انتهی کلامه

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و إصافاً تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق با فاطمه مظلومه بوده منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عدماً بی بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند !!

حافظ - چه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد ؟

قاضی جابر و اعطاء مال باو داعی - بجای وقتی ادعا کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده داده از مال بحرین بمن بدهد بدون آنکه ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند هزار و پانصد

دینار از مال مسلمانان یعنی از بیت المال باو دادند.

حافظ - اولاً این خبر را حقیر ندیده ام شاید در کتابهای شماها باشد - ثانیاً

از کجا معلوم است شاهد نخواست باشد.

داعی - خیلی تعجب است که شما ندیده‌اید زیرا از جمله دلائل که علماء خودتان اقامه مینمایند بر اینکه خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است.

چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری فی باب من یكفل عن میت دینا میگوید ان هذا الخبر فيه دلالة على قبول خبر العدل من الصحابة ولو جر ذلك لنعانا لنفسه لان ابا بكر لم يلتصق من جابر شاهد على صحة دعواه (١).

همین خبر را مسوطی بخاری در صحیح خود نقل نموده است: فی باب من يكفل عن میت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبى من البحرین.

نوشته است. وقتی مال بحرین را بمیدینه آوردند نمادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده داده باطلبی از آنحضرت دارد بیاید بگیرد جابر آمد گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمن وعده داده که از مال بحرین بمن بدهد زمانی که بحرین فتح شود و بتصرف مسلمین در آید؟ فوری بدون شاهد بمحض ادعاه هزارو پانصد دینار باو دادند.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء در فصل خلافت ابی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او همین قضیه جابرا نقل نموده.

شمارا بخدا آقایان باانصاف این عمل تبعیض نبوده است.

اگر نظر خصوصی درکار نبوده بهمان جهتی که جائز آمد بر ابی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید وبدون شاهد از اموال مسلمین بمحض ادعاه جابرا بدهد برفرض که فذک (بقول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملك متصرفی فاطمه سلام الله علیها بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنمایند دل فاطمه صدیقه وریسه

(١) در این خبر دلائلی است بر قبول خبر عدل صحابی ولو جرفع بسوی خود بنمایند بر اینکه ابی بکر از جابر شاهد نخواست برصحت ادعایش.

رسول خدا را نشکندند و ادعای او را قبول نموده فذک را باو رد نمایند.

علاوه بر اینها بخاری در صحیح و سایر علماء و فقهاء شما خبر عدل صحابی را قبول مینمایند ولو جر نفع بسوی خود بنمایند ولی ادعا و گفتار علی رضی الله عنه را مردود میدانند بعذر اینکه یجرا النفع الى نفسه !! مگر علی رضی الله عنه از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود پس اگر منصفانه دقیق شوید تصدیق مینمایند دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت.

حافظ - گمان میکنم علت آنکه ابی بکر رضی الله عنه از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون جابر از اصحاب نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و تربیت شده آنحضرت بوده و قطعاً از آنحضرت شنیده بود من کذب علی متعمداً فیتوبه موعده من النار (١). با این و عید شدید هر کز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آنحضرت حاضر نبود اقدام بچنین امری از روی دروغ بنمایند و آخرت خود را برای جیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نماید.

داعی - آبا جابر نزدیکتر بود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی و فاطمه سلام الله علیهما که مرئی تربیت آن حضرت بودند.

حافظ - بدیهی است علی و فاطمه رضی الله عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند از هر کس بآن حضرت نزدیکتر بودند.

داعی - پس تصدیق بفرمائید که علی و فاطمه سلام الله علیهما اولی بودند که با چنین و هیدی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوی دروغ ننمایند. و بر آنها بود که دعوی فاطمه صدیقه را بپذیرند زیرا که باقطع و الیقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب چونکه مشمول آیه تطهیر و معصوم بوده اند.

و آیه تطهیر صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر تجس - علی - فاطمه - حسن - حسین علیهم الصلواة والسلام بودند.

(١) کسی که عداوت بر من دروغ به بتند پس نشین گاه آتش جهنم خواهد بود.

بعلاوه اکابر علمای خودشان تصدیق صداقت و راستگویی آنها را نموده اند
راجع بمولانا امیرالمؤمنین قبل از عرش کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را صدیق و
راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده .

واما درباره حضرت صدیقه کبری فاطمه سلام الله علیها اخبار بسیار است از آن
جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۶ جلد دوم حلیه الارلیاء از عایشه روایت مینماید
که گت ما رأیت احداً قط صدق من فاطمة غیر اینها (۱) .

اشکال در نزول آیه تطهیر - حافظ - این ادعای شما درباره نزول آیه تطهیر
در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلم است چون
در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملاً مانوس هستید تصدیق
فرمایید در این موضوع اشتباه فرمودید چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاری
و زمخشری اینست که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل گردیده
و اگر قولی در نزول آیه درباره آن پنج تن شریف باشد قطعاً ضعیف است !!

برای آنکه خود آیه دلالت بر خلاف این معنی دارد چه آنکه صدر و ذیل آیه
تطهیر مربوط بازواج است لذا نتوان وسط آیه را ساقط و بدیگران ملحق نمود !!

جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست - ادعی - این ادعای جنابعالی بجهانی مردود
است اولاً اینکه فرمودید صدر و ذیل آیه چون
مربوط بازواج است پس علی و فاطمه علیهما السلام
خارجند از شمول آیه شریفه .

جوابش آنست که در عرف عام بسیار اتفاق میافتد که در اثنای کلام روی سخن
را بطرف دیگری نموده و خطاب بغیر میکنند و بعد از آن بکلام اول برمیگردند .

علاوه بر اینکه در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است حتی در خود
قرآن کریم نظیر آن بسیار است مخصوصاً در خود همین سوره احزاب وقت فرمایید
که در خطاب بزواجات عدول بخطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب بآنها بر
(۱) هرگز ندیدم احدی را دستگور از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش .

گفته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلاً در معرض فکر شما قرار دهم .
ثانیاً اگر این آیه در باره زوجات رسول الله بود بایستی ضمیر تأنیت مربوط بآنها
آورده بفرماید لیدهب عنکم و یتطهرکن چون بصیغه تذکیر آمده معلوم میشود که
جهت عثرت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده نه زوجات آنحضرت .
نواب - مگر بگفتن شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست پس چرا
ملاحظه او نشده و ذکر تأنیت در او نیامده .

ادعی - آقایان (اشاره بعلماء) میدانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با
بود فاطمه سلام الله علیها در جمعیت باعتبار تغلب است چه آنکه تغلب در جایی است
که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند
وصیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف نیست بلکه کاملاً
قوی است .

و اگر آیه درباره زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر
بکلی غلط بود .

علاوه بر اینها روایات صحیحیه در کتب معتبره خودشان حکم میکنند که این آیه
در شأن عثرت و اهل بیت آنحضرت است نه زوجات .

چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ذیل همین آیه در سوانح
محرره گوید اکثر مفسرین را عقیده آنست که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین
(علیهم السلام) نازل گردید تذکیر ضمیر عنکم و یتطهرکم باعتبار آنکه ضمیر عنکم
و یتطهرکم جمع جمع مذکر است .

گذشته از این دلائل واضحیه زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله

**زوجات پیغمبر داخل
اهل بیت نیستند**

داخل اهل بیت نیستند .

چنانچه در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت

شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول الله صلی الله علیه و آله
از اهل بیت اند زید گفت نه بخدا قسم زیرا که زن مدتی باشوهر خود میباشد چون طلاقش

داد بخانه پدرش میروود و بقوم پدری ملحق میشود و از شوهر بکلی جدا میگردد بلکه اهل بیت او خوششان او میباشند که صدقه برایشان حرامست و بهر خانه و بهر کجا بیرونند از اهل بیت او جدا نمیشاندند.

ثالثاً گذشته ازاجماع شیعه امامیه نقل ازعزت و اهل بیت طهارت اخبار متکثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم میکنند.

اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام در شان اهل بیت آمده فخر رازی در ص ۲۸۳ جلد ششم تفسیر کبیر و جلال الدین سیوطی در ص ۱۹۹ جلد پنجم در المنثور و ص ۲۶۶ جلد دوم خصائص الکبری و نیشابوری در جلد سیم تفسیر و امام عبد الرزاق الرسعی در تفسیر رموز الکونز و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۰۷ جلد چهارم اسابه و ابن عساکر در ص ۲۰۴ و ۲۰۶ جلد چهارم تاریخش و امام احمد حنبل در ص ۳۳۱ جلد اول مسند و محب الدین طبری در ص ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره و مسلم بن حجاج در ص ۳۳۱ جلد دوم و در ص ۱۳۰ جلد هفتم صحیح و نهائی در ص ۱۰ شرف المؤید (چاپ بیروت) و غده بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۰۰ کفای الطالب با نقلش خبر مسنداً و رشخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۳ ینایع الموده از صحیح مسلم و شواهد حاکم از عایشه ام المؤمنین و ده خبر از ترمذی و حاکم علاء الدوله سننای و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرنجی و حافظ ابن مردویه از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (زیب النبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و واثقه بن اسقع و ابو سعید خدری نقل مینمایند که ابن آیه تطهیر در شان پنج تن آل عبا نازل گردیده.

و حتی ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ص ۸۵ و ۸۶ صواعق از هفت طریق با اعتراف بصحت این وقعه مهمترا نقل نموده که ابن آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۱۴ تا ص ۱۹ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجاج و ابن ابی شیبه و سمهودی با تحقیقات عمیقہ از اکابر علماء خودتان روایت نموده که ابن آیه شریفه در شان پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده.

بعلاوه استدلالاً ثابت میکند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صدقه بر آنها حرام است تا قیام قیامت مشمول این آیه شریفه میباشند !!

و در جمع بین الصحاح الستة عن موطأ مالک بن انس الاصبیحی و صحاح بخاری و مسلم و سنن ابی داود و سجستانی و ترمذی و جامع الاصول بالاخره عموم علماء و محدثین و مورخین فقهاء شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شان این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قرب بتواتر آمده اگر چند نفری عناد ورزیده حق کشفی کرده و خیر را ضعیف دانسته اند لطمه باین همه اخبار متکثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان نمیزند.

نیست خلفائك عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

مثنیا بعضی مبسوطاً با نقل حریره نوشته اند و محدث ۱۱ سلمه راجع بحریره فاطمه (ع) و نزول آیه تطهیر بعضی باختصار نقل نموده اند از جمله امام ثعلبی در تفسیر و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی و مسلم بمختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از ام المؤمنین ام سلمه زوجة رسول اکرم صلی الله علیه و آله که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در منزل من بود که فاطمه سلام الله علیها ظرف حریره ای برای آن حضرت آورد در حالتیکه حضرت در صفا نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود در زیر پای مبارکش عای خیریری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پیغمبر فاطمه سلام الله علیها فرمودند برو شوهرت و پسر هایت را با خود بیاور طولی نکشید علی و حسنین علیهم السلام آمدند مشغول

خوردن حریره شدند در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آنحضرت قرائت نمود
اِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۱).

آنکه حضرت زیدادی عبارات بر آنها کشید دست مبارک سوی آسمان بلند نموده
 عرض کرد **اللّٰهُمَّ هَوِّاْ اَهْلِيْبَنِيْ وَعَتْرَتِيْ فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ**
وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا (۲).

ام سلمه گوید من سرم را پیش بردم در داخل عبا عرض کردم منهم با شایم
اَنَا مِنْهُمْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ اِنَّكَ عَلَيَّ خَيْرٌ حضرت فرمود تو نیکو زنی هستی و
 برخیز و خوبی هستی (باین معنی که رتبه اهل بیت مرا نداری و در زمره آنها نیستی
 ولی شایسته بخیری) پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر این که این پنج تن بزرگوار
 از کفر و شقاق و شرک و نفاق و شک و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره
 معصوم و پاک اند.

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر خود گوید **لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ** یعنی
 جمیع گناهان را از شما زایل گردانید **وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** یعنی خلعت‌های کرامت
 خود را بشما پوشانید.

واقعاً جای تعجب است از علماء بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل مینمایند
 که علی و فاطمه علیهما السلام مشمول آیه تطهیر بودند و معترّی و معترّی از هر رجس
 بودند که اهم از همه ارجاس دروغ می باشد - مع ذلك تکذیب مینمایند دعوی امامت
 آنحضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را در باره فاطمه سلام الله علیها -
 و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره را در باب فدک؟ نمیدانم مردمان با انصاف در اینجا
 چگونه قضاوت مینمایند.

بر گردیم بر سر مقصود منصفانه قضاوت ننمائید. آیا سزاوار بود ادعای علی و

(۱) اواده پروردگار است که هر آنکس را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر
 حیب پاک و منزّه گرداند آیه ۳۳ سوره احزاب.

(۲) پروردگار! اینها اهل بیت و عترت من اند هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان
 پاک‌نا آنها را پاک گردانی.

فاطمه ای را که خداوند در باره آنها میفرماید که از ارجاس ظاهریت و باطنیت پاک و منزّه
 هستند یعنی معصوم از کثای و صفاتی میباشد در بنمایند ولی ادعای جابر را که پاک
 فرد مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان
 ببرد ۱۱۱.

حافظ - هرگز نمیتوان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی با کمال
 قربی که بر رسول خدا **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ** داشته عمدتاً در مقام غصب فدک بر آید قطعاً انسان هر عملی
 مینماید برای مقصودی میباشد خلیفه ای که تمام بیت‌المال مسلمین در تحت تصرف او بوده
 است چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آنرا غصب نماید.

داعی - بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده بلکه مستاصل نمودن خاندان
 پیغمبر **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ** و عترت طاهره آنحضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت
 مقام خلافت را داشتند باید قسمی بخود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند
 که خیال خلافت را نمایند چه آنکه مردمان دنیا طلب بجائی میروند که دیای آنها
 اداره شود.

خیال میکردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت
 کامل داشتند دستشان از مال دنیا بیرون باشد قطعاً مردم رو به آنها میروند فلذا نه تنها
 فدک را سیاستاً غصب نموندند بلکه تمام طرقی که منتهی به جلب اموال دنیوی میشد
 بر آنها مسدود نمودند.

از جمله طرق مقصوبه حق ثابت خمس مؤکد به
 منع نمودن خمس را از عترت
و اهل بیت پیغمبر (ص)
 صدقات را بر رسول الله و آل طاهرین آنحضرت

سلام الله علیهم اجمعین حرام نموده باجماع جمهور امت باین خمس را بر روی آنها باز و
 صریحاً در آیه ۴۲ از سوره ۸ (انفال) فرموده.

و اعلموا اِنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَانْ لِلّٰهِ خُمُسُهُ و لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ لِلْيَتَامَىٰ

والفاسکین وابن السبیل (۱). - تافار و ذراری آنحضرت تقایمات در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی بر عیایای خود پیدا نمایند ولی بعد از وفات آنحضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آنحضرت را تحت فشار قرار دادند خلیفه ای بکر با اتفاق هم دستان خود حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند خمس باید بمصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آنکه صدقات بر آنها حرام بود خمس حق ثابت مسلم را هم از آنها منع نمودند چنانچه امام شافعی رحمه بن ادریس در ص ۶۹ کتاب الاُمّ در این باب گوید و اما آل محمد الذین جعل لهم الخمس عوضا من الصدقة فلا يعطون من الصدقات المفروضات شیئا قل او کثر لایحل لهم ان یأخذوها ولا یجزی عنهم یعطیهموها اذا عرفهم تا آنجا که گوید و لیس منهم حقهم فی الخمس یحل لهم ما حرم علیهم من الصدقة (۲).

و از زمان خلافت عمر بن الخطاب بعد آنکه خمس زیاد شده نتوان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید بمصرف تهیه وسایل حربیه برسد دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا با مرز آنها را محروم از حق مسلم خدا داده نمودند.

حافظ - امام شافعی رحمه الله فرموده است باید خمس به پنج قسمت شود سهم یغمبر بمصرف و مصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایقام و مساکین و ابن السبیل شود.

داعی - در زمان رسول اکرم ﷺ با اتفاق جمهور مفسرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول الله نازل گردید و بمصرف آنها میرساندند پس در نظر فقهاء امامیه تبعاً لمترة الائمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به شش

(۱) ای مؤمنان بدانید که هر چه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و غویشان او و یتیمان و کدایان و در راه سفر مانند گان است.

(۲) بآل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها مینموده نباید از صدقات واجب کم یا زیاد بآنها داده شود و بر آن سلال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را شناسند دادن صدقه بآنها کفایت دین از آنها نیست پس از آنها نمی نباید.

و منع نمودن حق خمس را از آنها (یعنی از بنی هاشم و اقرباء رسول الله ص) سبب حلیت صدقه محرم بر آنها نبوده.

قسمت میشود سهم خدا و یغمبر و ذوی القربی بامام میرسد و در غیبت امام به نائب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده میشود که بمصالح شایسته مسلمین که صلاح بدانند میرساند و سهم دیگر مخصوص ایقام و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره میباشد ولی بعد از وفات رسول الله این حق را از بنی هاشم سلب نمودند چنانچه اکابر علماء شما مانند جلال الدین سیوطی در جلد سیم در المثنوی و طبری و امام تمیمی در تفسیر کشف البیان و جلاله زمشیری در کشف و قوشچی در شرح تجرید و نسائی در کتاب الفقه و دیگران همگی اقرار باین معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا بدست سیاستمداران با هوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد !!!

حافظ - آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جائز نمیدانید قطعاً خلیفه ای بکر و عمر رضی الله عنهما برای کمک بمسلمین اجتهاداً اعمال نظر نمودند !!!

داعی - بلی رأی مجتهد مجاز است ولی نه در مقابل حق رأی شما و رأی و نظر خلیفه ای بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول الله قرار میدهد آیا انصافاً جائز است . خدا و یغمبر حکمی نمایند ولی خلیفه یغمبر صلاحات را بهتر بدانند و اجتهاد در مقابل حق نمایند شما را بخدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده ؟ قطعاً هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید بآن دستگاه سوء ظن قوی پیدا مینماید و میفهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان یغمبر بوده است ؟

علاوه بر اینها خداوند تعالی ﷻ را شاهد گواه

یغمبر قرار داده و در آیه ۲۰ و ۲۱ (هود) سر صفاً

بفرماید اقمین کان علی ینته من ربه و یتلوه

خدا علی (ع) را شاهد

یغمبر (ص) قرار داده

شاهد منه (۱).

حافظ - آنچه در نظر دارم مراد از صاحب ینته رسول خدا ﷺ و شاهد او قرآن کریم میباشد شما باچه دلیل ویرهان شاهد را بملی کرم الله وجهه تعبیر نمودید .

(۱) آیا یغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی که بشام ششون و جهوری گواه صدق رسالت است).

شافعی - دعا گو کوچکتر از آن که قدرت و جرأت نموده، تصرف در آیات قرآن یا تفسیر برای تمام بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل ائمه اند بما رسانند که مراد از شاهد و کواه علی علیه السلام میباشد.

علاوه علماء و مفسرین چنین نقل نموده اند قریب سی حدیث از اکابر علماء خودتان مانند امام ابواسحق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش نقل نموده و جلال الدین سیوطی در *در المنثور* از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده و نیز ابراهیم بن محمد جوینی در *فرائد السمعتین* سه سند و سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۶ از ثعلبی و جوینی و خوارزمی و ابو نعیم و واقفی و ابن مغازلی از ابن عباس و جابر بن عبدالله و دیگران نقل مینمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی سه طریق و طبری و ابن مغازلی فقیه شافعی و ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۶ کفایت الطالب و بسیاری دیگر از علماء شما این عقیده را دارند و بمختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن ابیطالب علیه السلام است و خطیب خوارزمی در مناقب گوید از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست گفت **هو علی بن ابي طالب و هو منه** او علی است که شهادت برای پیغمبر داده و آن (بزرگوار) از پیغمبر است.

پس بنا بر دلائل و اخبار معتبره که اکابر علماء خودتان تصدیق دارند بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر قرار داده.

همان قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای خرمیه بن ثابت مرتبتی قائل شد که شهادت او را برای دو نفر قرار داد و ذوالشهادتین خواند خدای متعال هم در این آیه مرتبتی برای علی قائل شده در بین مسلمین که او را شاهد و کواه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد علاوه بر آنکه بحکم آیه تطهیر علی علیه السلام معصوم و خالی از هر خطاه بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمیداد.

نمیدانم چگونه جرأت کردند و بیجه ملاک شرعی شهادت او را رد نمودند بلکه اعانت هم نمودند و در موقع رد شهادت گفتند شهادت علی قبول نیست **لانه یحیر النفع**

الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جرّ نفع بسوی خود مینماید لذا شهادتش مردود است.

گرفته از اعانتها و کنایات بسیاری که در مجلس حضوراً و غیاباً ایراز نمودند که بعضی از آنها قبلاً اشاره نمود و دیگر نمیخواهم در جزئیات مطلب وارد شوم. همین قدر عرض میکنم آیا شما راضی میشوید بشنوید بمثل مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام شخصیت بزرگی که دیار اسه طلاق نموده و بی اعتنائترین اشخاص بدینا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده دنیا طلب و بلکه بالاتر کلمانی بگویند که زبان پارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند.

خلاصه باجملة (انه یحیر النفع الی نفسه) بمردم القاء و تخریق کنند که ممکن است علی چون در این قضیه ذی نفع است برفع عیالش (العیان بالله) شهادت دروغ بدهد لهذا شهادتش قابل قبول نیست خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده ولی عداوتی مردم بازیگر رد نمودند؟!.

آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره علی بن ابیطالب علیه السلام.

درد دلهای علی علیه السلام که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه ششقیه درد دل میکند و میفرماید صبر و فی العین قذی و فی الحلق شیء (۱) این دو جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و االم بوده است.

بی خود نبوده که میفرمود **والله لاین ابیطالب آلس بالموت من الطفل بشدی انه (۲).**

آن قدر دل پر دردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الاخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی شمشیر زهر آب داده را بفرق مبارکش زد در محراب

(۱) صبر نمود مانند آدمی که دو چشش غاو و خاشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد.

(۲) بعدها قسم بدر ابوطالب ای و علاقه اش ببردن بیشتر است از پیچ ریختن پستان مادر.

عبادت میفرمود **فروت ورب الکعبة** یعنی راحت شدم بخدای کعبه.

آقایان روزهای اول بشهادت تاریخ آن هم بنقل مورخین بزرگ خودتان شد آنچه نباید بشود کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمند - عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمائید و امر را بر مردم بی خبر مشتبّه کنید باینکه میدانید ایفاء علی بن ایطال علیه السلام محققاً ایفاء رسول الله است.

اخیار در مذمت اذیت
کنندگان علی (ع)

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند خود بچند طریق و امام تعلبی در تفسیر و شیخ الاسلام حمونی در فرائد نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اذی علیاً فقد اذانی ایها الناس من اذی علیاً بعث یوم القيمة بهودیا او نصرانیا (۱).

ابن حجر مکی در ص ۷۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۸ کفایت الطالب مستنداً از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود من اذی علیاً فقد اذانی (۲).

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله عبادت است این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند و میرسید علی همدانی شافعی در مودة القربی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب مائز من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن مغازی شافعی در مناقب و حاکم ابو القاسم حسکانی از حاکم ابو عبدالله حافظ از احمد بن محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجلی از عباد بن یعقوب از ارباط بن حبیب از ابو خالد واسطی از زید بن علی بن الحسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ایطال علیه السلام

(۱) کسیکه اذیت کند علی را مرا اذیت کرده ای گروه مردمان کسیکه علی را اذیت کنند ستمیست خود روز قیامت بهودی یا نصرانی.

(۲) هرکس اذیت کند علی را مرا اذیت نموده.

نقل نموده اند و هر يك از این روایات مذکوره موی خود را بدست گرفته و گفتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله این قسم موی مبارک خود را بدست گرفت و فرمود: یا علی من اذی شعرة منك فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فعليه لعنة الله (۱). و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۶۰ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلاویه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۴ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم با قول بصحت حدیث از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اذانی فی عترتی فعليه لعنة الله (۲).

امید است عرایض صادقانه ام مؤثر افتد و آقایان محترم پیش از این راضی نشوند که روح مقدس آنحضرت آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است (در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی بصورت هاشان جاری گردید حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمتش جاری میشد).

آقایان قدری فکر کنید دقیق شوید خودتان را در معرض عمل قرار دهید ببینید که در میان جمعیت امت (آنهم امتی که در ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نقشته و او تنها بالای دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و همگی با او بیعت نموده و س تسلیم در مقابل او با سر خدا و پیغمبر فرود آوردند).

آساعتی که بشهادت علی را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملک متصرفی و نان اولاد های فاطمه صد یقه مظلومه را ضبط نمایند بر آن دوامات پیغمبر صلی الله علیه و آله چه گذشت از آن اهانت بزرگ که تا از در مجلس - دشمن شاد بیرون رفتند.

این غیظ و غضب بر فاطمه مظلومه چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت (۳).

(۱) یا علی هرکس مویی از تو ایفاء رساند بین ایفاء رسانیده و هرکس بین ایفاء رساند بعد اذیت رسانیده و هرکس خدا را اذیت کند پراو باد لعنت خداوند.

(۲) هرکس مرا اذیت نماید در عترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال.

حافظ - بدیهی است در اوایل امری بی دلتنگی و غضبناک شد ولی عاقبت امر اصلاح شد چون دید خلیفه حکم بحق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت ۱۱.

تادم مرگس فاطمه (ع) از داعی - اگر امر چنین است پس چرا اکابر علماء ابی بکر و عمر راضی نبودند
خودتان برخلاف این معنی مینویسند مانند بخاری و مسلم در عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند
فوجدت ای ففضیلت فاطمة علی ابی بکر فهجرته فام تکلمه حتی توفیت فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلای و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها (۱).
و تجد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۹۹ کفایة همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبہ دینوری در ص ۱۴ الامامة والسیاسة آورده که فاطمه سلام الله علیها در بستر بیماری بای بکر و عمر فرمود انی اشهد الله و ملائکته انکما استخضتمانی و ما ارضیتما لی لئن لقیته النبی لاشکوکم (۲). و نیز در همان کتاب نوشته است غضبت فاطمة من ابی بکر و هجرته الی ان مات (۳).
در مقابل ابن اخبار - اخبار و احادیث دیگری در کتب معتبره شما بسیار ثبت است که آقایان بیطرفانه و منصفانه قضاوت کنید و طرقة جمع بین این اخبار را برای دعا گوینان نمایند.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علماء خودتان مانند امام احمد در مسند و سلیمان قننوزی در تنبیح المودة و میرسید علی همدانی در مودة

(۱) وجه در لغت چنانکه فیروز آبادی در قاموس گوید یعنی غشم و غضب است یعنی فاطمه (ع) در حال غشم و غضب ابی بکر را ترك نموده و بر او غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام بر او نماز گذارد و شبانه دفن نمود و ابی بکر را احلام نعاد که بر جنازه حاضر شود و ناله بر جنازه می پی بگذارد.
چنانچه بخاری در ص ۹ ضمن جزء پنجم صحیح باب فروه خیر ویز در ص ۸۷ جلد هفتم در باب قول النبی لا نورث ما ترکناه صدقه نقل نموده است که فهجرت فاطمة فلم تکلمه حتی مات.
(۲) خدا و ملائکه را شاهد و گواهی گیرم که شما دو نفر (ابی بکر و عمر) مرا بیعت آوردید و هایت مرا فراهم ننمودید اگر پیغمبر و ملائکتم شکایت شما را خواهم نمود.
(۳) غضبناک شد فاطمه از ابی بکر و ترك نمود او را بهین حال غضب تا زمان مرگ.

القری و این حجر در صواعق نقلا از ترمذی و حاکم و غیر آنها بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول الله ﷺ مکرر میفرمود فاطمة بضعة منی و هی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی التي بین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ما آذاها (۱).

این حجر عقلانی در اصابه ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول الله ﷺ فرمود فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها و یرینی ما اراها (۲).

محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۰ جلد دوم حلیة الاولیاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود انما فاطمة ابنتی بضعة منی یرینی ما اراها و یؤذینی ما آذاها (۳).

و ابوالقاسم حسین بن محمد (راقب اصفهانی) در ص ۲۱۴ جلد دوم معاشرات الادیاء نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی (۴).

حافظ ابوموسی بن المثنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود و ابن حجر عسقلانی در ص ۳۷۵ جلد ۴ اصابه و ابویعلی موصلی در سنن و طبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در ص ۱۵۴ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضایل الصحابة و حافظ ابن عساکر در تاریخ شام و سبط ابن جوزی در ص ۱۷۵ تذکره و محب الدین طبری در ص ۳۹ ذخایر و ابن حجر مکی در ص ۱۰۵ صواعق و ابو العرفان الصربان (۱) فاطمه پاره تن من است و مورد و نور چشم من و روح من که بین دو پهلوی من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه را بختاب آورد مرا بختاب آورده - اذیت میکند مرا کیبکه او را اذیت نماید.
(۲) فاطمه پاره تن من است مرا اذیت مینماید کیبکه او را اذیت نماید - بین بدی مینماید کسی که باز بدی نماید.
(۳) جز این نیست که فاطمه دختر من پاره تن من است کیبکه با بدی نماید بین بدی نموده و کیبکه او را اذیت نماید مرا اذیت نموده.
(۴) فاطمه پاره تن من است هر کسی او را بختاب آورد مرا بختاب آورده.

در ص ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدخترش فاطمه سلام الله عليها فرمود **يا فاطمة ان الله يغضب لغضبك ويغضب لرضاك (۱)**.

و محمد بن اسماعیل بخاری درس ۷۱ صحیح در باب مناقب قرابة رسول الله از مسور بن محزمه - و نیز در ص ۷۵ نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **فاطمة بضعة مني فمن غضبها فقد اغضبني (۲)**.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان مانند صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داود و ترمذی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و شایع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمه سلام الله عليها بسیار رسیده است چگونه این اخبار را جمع میکنید با آن اخباری که فاطمه از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت شیخ - این اخبار صحیح است ولی درباره علی کرم الله وجهه رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را بعقد ازدواج گیرد رسول خدا براو غضبناک شد فرمود هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و کسیکه مرا آزار دهد منسوب خداست و مرادش علی بوده است !!!

داعی - فرق بین انسان و انواع حیوانات بسیار
جواب از خطبه نمودن علی (ع) دختر ابی جهل را
 است از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد بدو قوه قویه ایست که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است یکی عقل و خرد و دیگری فکر است.

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شئون زندگی تحت راهنمایی فکر و عقل باشد باین معنی که هر چه شنید فوری مورد قبول قرار نهد بلکه ببرد در کار خانه فکر و عقل حلاجی کند اگر عقل او را پذیرفت بپذیرد و الا رد نماید لذا در قرآن مجید فرماید **بشر عباد الذين يستمعون الاول فيتعلمون احسنه اولئك**

(۱) ای فاطمه بدوستیکه خداوند غضب میکند غضب تو و راضی میشود برضای تو.

(۲) فاطمه پاره تن من است پس کسیکه او را بغضب آورد مرا بغضب آورده.

الذين هديهم الله و اولئك هم اولوا الالباب (۱).

يك خبری را كشتگان شما نقل نموده بدو آنكه در دستگاه با عظمت عقل و جرح و تعدیلش كنند امشب هم شماروی عادت و تبعیت صرفه از گذشته كان این جملات را میگوید بدون تفكر و تعقل اینك مجبورم مختصراً جوابی عرض كنم.
 اولاً علماء خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلاً عرض شد) كه علی عليه السلام مشمول آیه تطهیر است طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و كثافت و لهو و لعب و اخلاق رذیله منزّه و مبرا میباشد.

و دیگر آنكه در آیه مباحله خداوند او را بمنزله نفس پیغمبر خوانده كه لیه ماضیه مفصل در این باب بحث نمودیم - از طرف دیگر باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است كه بخوبی از قرآن و احكام و دساتیر آن خبر داشته و میدانسته كه خداوند در آیه ۵۳ سوره ۳۳ (احزاب) فرموده و ماكان لكم ان تؤذوا رسول الله (۲).

چگونه ممكن است عقل باور كند آنحضرت عملی كند كه بواسطه افعال و گفتار او رسول خدا صلی الله علیه و آله آزرده خاطر و غضبناك گردد و چگونه عقل باور كند كه مجسمه خلق عظیم غضب كند بر کسیكه محبوب خداست آنهم در يك امر مباحی كه خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قائل نشده و امر تكاح بحكم آیه ۳ سوره ۴ (نساء) **فاذكروا ما طاب لكم من النساء مثنی وثلاث ورباع (۳)** - عمومیت دارد بین انبیاء و اوصیاء و جمیع امت و اگر بر فرض امیر المؤمنین عليه السلام چنین خیالی میگرد بر او جائز بود شرعاً - و رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای يك امر مباحی هرگز غضب نمینمود و چنین كلماتی نمیفرمود (۴).

پس هر انسان عاقل بعد از تفكر و تحقیق میفهمد كه این حدیث از موضوعات امویها میباشد كه اكابر علماء خودتان هم اعتراف باین معنی دارند.

(۱) بشارتده (ای رسول حق) آن بندگانكی چون سخن بشنوند پیروی كنند نيكوتر آن را آنان هستند كه خدا آنها را بطرف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان با حقیقت غروندان هستند آیه ۱۹ سوره ۲۹ (زمر).

(۲) و نباید هرگز رسول الله را (در حیات) و بعد از (وفات) بیازارید.

(۳) بتكاح خود را زنان آردی آنكس كه شما را نيكو و مناسب با عدالت است و بدو سه پا چهار.

(۴) گرچه از اخبار و شایعه استفاده میشود كه بر امیر المؤمنین علیه السلام جائز نبوده در حیات حضرت زهرا (ع) زنی دیگر اختیار نباید لكن ذكر این موضوع مناسب باینجلس منظره نبوده.

بیان ابی جعفر اسکافی راجع
بجمل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی درس ۳۵۸ جلد
اول شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خودش
ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیان دارد
و گوید معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده بود که جمل اخبار
قیسحه در باره علی علیه السلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم
از آن بزرگوار بیزاری جویند.

از جمله آنها ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر
و بعضی از آن اخبار معجوله هم اشاره نموده تا میرسد بنام ابوهریره گوید ابوهریره
کسیستکه روایت نموده حدیثی را که معنی آن اینست که علی علیه السلام خواستگاری
نمود دختری که جمل را در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت بر او سخط و غضب نمود
و بالای منبر فرمود جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمیشود فاطمه پاره تن من است.
کسیکه او را ازت نماید مرا ازت نموده کسیکه میخواهد دختری که جمل را بگیرد
باید از دختر من دوری نماید!!!.

آنکه ابو جعفر اسکافی گوید و الحدیث مشهور من روایة الکرایسی یعنی
این حدیث مشهور است بروایت کرایسی باین معنی که هر روایت بی اساسی را کرایسی
میخوانند.

و ابن ابی الحدید گوید این حدیث در صحیحین بخاری و مسلم از مسور بن محزمة
الزهر روایت شده و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علماء شیعه
میباشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة گوید این روایت از حسین کرایسی رسیده
و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن
خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول نمیشاند.

زیرا بنا بر اخبار متکثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده میبض علی
منافق است منافق بحکم قرآن مجید اهل آتش میباشد پس روایت او مردود است.
بعلاوه اخبار در مذمت ایداء کنندگان بفاطمه علیها السلام فقط اختصاص به

نفل از کرایسی یا ابوهریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمیباشد بلکه اخبار
بسیاری در این موضوع وارد است.

از جمله خواجه یارسی بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند
و میرسید علی همدانی شافعی در مودت سیزدهم از مودة القرى حدیثی از سلمان مجدی
نفلی میفایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود حب فاطمة ینفع فی مائة من المواطن
ایسر تلك المواطن الموت والقیبر والمیزان والصراف والحساب فمن رضیت
عنه ابنتی فاطمة رضیت عنه ومن رضیت عنه رضی الله عنه ومن غضبت علیه
ابنتی فاطمة غضبت علیه ومن غضبت علیه غضب الله علیه ویل لمن یظلمها
و یظلم بعلمها علیاً وویل لمن یظلم ذریتهما وشیعتهما (۱).

برای شاهد و نمونه کانیست همین مقدار از اخبار که ذکر شد. اینک آقایان
محترم بفرمایند این اخبار صحیحیه که در کتب معتبره فریقین بسیار است با اخباری که
قبلاً عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که
فاطمه بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد.

حافظ - این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل تر روایت شده
اولاً راجع بحدیث کرایسی راجع بخواستگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را
عقده ای بود در دل من و نمیتوانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حل
معماً فرمودید.

ثانیاً مراد از غضب در این اخبار غضب دینی است
اشکال در اینکه غضب فاطمه
دینی نبوده و جواب آن
ای بیکر و عمر رضی الله عنهما که در تمام کتب

(۱) دوستی فاطمه نفع و نایده میبخشد در سه موضع و مکان که آسان ترین آنها مرگ است
و غیر و میزان و صراف و حساب پس کسیکه راضی باشد دختر من فاطمه از او من از او راضی
هستم و کسیکه من از او راضی باشم خدا از او راضی میباشد و کبیرا که فاطمه بر او غضب
نمود من بر او غضبناک میشوم و هر کس من غضبناک باشم خداوند بر او غضبناک است و ای بر آنکس
که ظلم کند فاطمه و وای بر کسی که ظلم کند بر شوهر و همسرش عنی و وای بر کسیکه ظلم کند
بر ذریه و شیعیان علی و فاطمه (علیها السلام).

صحیحاً ما رسیده غضب دینی نبوده یعنی برای يك عمل خلاف مقررات دینی فاطمه رضی الله عنها بر شیخین رضی الله عنهما غضب ننموده ۱۹ و البته هر کس فاطمه را بغضب دینی بیادورد قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر ﷺ خواهد بود.

ولی این غضب فاطمه رضی الله عنها يك نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حساسی وقتی به هدف و مقصد خود نرسید در او پیدا میشود.

چون فاطمه رضی الله عنها در خواست فدا نمود و خلیفه موافقت برد فدا نمود بالطبع متأثر شد و آنساعت غضبناک کردید ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد بحکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی بی مجلله همانا سکوت آنها بوده است ۱۱.

و حتی علی کرم الله وجهه وقتی هم بخلافت رسید با قدرت و نفوذی که داشت فدا را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که بحکم خلفاء قبل راضی بوده است ۱۱. داعی - مطالبی فرمودید که هر يك جواب مفصل دارد چون از وقت هر شب خیلی گذشته است و لو کسالتی در آقایان محترم نمی بینم ولی خوبست موافقت فرمائید جوابها بماند برای فردا شب.

(تمام اهل مجلس بصدا در آمدند و گفتند هر کز موافقت نداریم چون بجای حساس رسیده ایم تا نتیجه این مطلب بزرگ معلوم نشود نمیرویم).

داعی - اطاعت مینمایم ولی از جواب مفصل باقتضای وقت صرف نظر مینمایم فقط بمختصری میپردازم.

اولاً اینکه فرمودید غضب فاطمه صدیقه سلام الله قلب و جوارح فاطمه معلوم از ایمان بود علیها غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده اشتباه نمود و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم ﷺ رسیده مؤمن کامل هر کز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد بفاطمه مجتهده بآیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل اتی.

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه سلام الله علیها بمقام کمال ایمان رسیده و مخصوصاً رسول اکرم ﷺ فرمود ان ابتی فاطمة ملائكة قلبها و جوارحها ایماناً الی ماشاها (۱).

هر کز هیچ مؤمن و مؤمنه ای که علامت ایمانشان تسلیم باو امر حق است چنین عملی را نمی نماید که وقتی حاکمی حکم بحق کند یعنی حکم خدا را جاری نماید بر او غضب نماید آنهم غضبی که باحق و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ حتی وصیت نماید نکذارید احدی از آن حکم کنندگان بحق بر جنازه من نماز گذارند، اولاً فاطمه ای که خداوند حکم بطهارت او مینماید - هر کز ادعای دروغ مینماید که حاکم حکم علیه او بنماید.

ثانیاً اگر غضب بی بی فقط تغییر حالتی بود بایستی زود زائل شود خصوصاً بعد از عذر خواهی که از او نمودند بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبر فرموده است المؤمن ليس یحقدو یکی از صفات و علائم مؤمن آنست که حقد و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز در خبر دارد که میفرماید مؤمن اگر گرفتار خطائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمیدارد تا چه رسد بفاطمه صدیقه طاهره مجتهده بآیه تطهیر که سرا پا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رزوله شهادت خداوند متعال پاک و مبرا بوده هر کز حقوق و کینه در نبوده است.

و از طرفی هم اتفاق فریقین است که فاطمه سلام الله علیها باحالات غضب و تا رضایتی از ابی بکر و عمر از دنیا رفت.

پس معلوم میشود که غضب بی بی دینی بوده که چون دید حکمی برخلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء ﷺ صادر شده لذا غضب نمود بغضب دینی و این همان غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر است.

(۱) خداوند متعال بر کرده است قاپ و جوارح فاطمه دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شانهای او کاپه از اینکه فاطمه عرق در ایمان است.

سکوت فاطمه موجب رضا نبوده

ثالثاً فرمودید سکوت فاطمه علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده ایضاً اشتباه فرمودید.

هرسکوتی که موجب رضا نمیشود بعضی مواقع

از شدت قدرت ظالم مظلوم مجبور بسکوت میشود تا حفظ آبروی خود را در مقابل او و جنجال بنماید

و حضرت بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها راضی که نبوده بملارد ناراضی و غضبناک هم از دنیا رفت چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودشان مخصوصاً دو عالم بزرگ موق شمس بخاری و مسلم که نوشتند: **فغضبت فاطمة علی ابی بکر فهاجرة ولم تکنه حتی توفیت (۱)**.

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعاً فرمودید که چون علی علیه السلام در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بیجهای فاطمه سلام الله علیها نداد علامت رضا بحکم بوده

باز هم اشتباه فرمودید.

چه آنکه آن بزرگوار در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته تا اقدام بهر کاری که میخواست بکند و یا حکم یحیی کند یا بدعی را از میان بردارد - بمجریکه اقدام باصری می نمود فریادها بلند میشد.

اگر آنحضرت فدک را با ولادهای فاطمه بر میگردد قطعاً فرصت بدست مخالفین خصوصاً معاویه و اتباعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جرّ نفع مینماید ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی برخلاف طریقه ابی بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه صدور چنین حکمی از آنحضرت مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آنکه برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذاشته بودند که برخلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید.

(۱) غضب کرد فاطمه بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نزد تا وفات نمود.

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد - چون قبل از آنحضرت خلفاء قبلی منبر را از علی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برداشتند و جای او را عوض کردند وقتی آنحضرت بمقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را بجای اوگلی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برگرداند فریاد مردم برخاست و زیر بار رفتند که برخلاف سیره شیخین عمل شود، و لومطابق عمل رسول الله صلی الله علیه و آله بود؟

و همچنین مردم را از نماز تراویح بجماعت منع نمود باز فریادها بلند شد که علی می خواهد برخلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

نواب - قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرم الله وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود.

دو نماز تراویح

داعی - تراویح در لغت جمع ترویج و در اصل اسم برای جلسه میباشد، بعد ها نامیده شده بجلسه و

نخستین بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک رمضان برای استراحت مردم و بعد ها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقدسه اسلامیه فقط نمازهای فریضه و واجب را بجماعت میتوانست بخوانند ولی نمازهای مستحبی ممنوع است زیرا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

ان الصلاة باللیل فی شهر رمضان من النافلة فی جماعة بدعة وصلاة الضحی معصیه الا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافلة ولا تصلوا صلاة الضحی فان قلیلاً من السنة خیر من کثیر من بدعة الا و ان کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار (۱).

شیعی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری وارد مسجد شد دید چراغها روشن

(۱) ای گروه مسلمانان! نماز نافله شبهای ماه رمضان بجماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و معصیت میباشد مردم نماز نافله شبهای ماه رمضان را بجماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید پس بدرستی که هر کس که مطابق با سنت پیغمبر باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد بداند هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهی است بسوی آتش جهنم.

و مردم جمع اند پرسید چه خبر است گفتند مردم جمع شده اند برای نماز تطوع
بجماعت گفت بدعة و نعمت البدعة این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است !!
بخاری در صحیح از عبدالرحمن بن عبدالقاری نقل مینماید که خلیفه چون دید مردم
نماز را متفرق میخوانند گفت بجماعت نماز را بخوانند بهتر است و امر کرد ای بن کعب با آنها
نماز را بجماعت گذارد شب بد که بمسجد آمد دید مردم امر او را اجراء نموده و
بجماعت میخوانند گفت : نعمت البدعة هذه یعنی خوب بدعتی است این بدعت !!
از آن زمان این عمل معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین (ع) حضرت
این عمل را منع نمود که چون در زمان رسول خدا (ص) معمول نبوده ، بلکه ممنوع
بوده بایستی عمل شود .

تا زمانی که بکوفه تشریف آوردند اهل کوفه از آنحضرت در خواست نمودند
که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را بجماعت بخوانند حضرت آنها
را منع از آن عمل بجماعت نمود با وجودیکه حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند
متنبه نشدند همینکه حضرت تشریف برد جمع شدند یکنفر را از خودشان بامامت برقرار
نمودند که نماز را بجماعت بخوانند فوری خبر بحضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت
امام حسن را طلبید فرمود نمازخانه برادر و این جماعت را منع نما از آنکه نماز نافله را
بجماعت بخوانند چون مردم حال را بدان متوال دیدند ناله و فریادشان بلند شد که ای
وای علی آمده ما را از نماز منع مینماید !!

با آنکه خود میدانستند زمان رسول خدا چنین نمازی معمول نبوده و در زمان
عمر معمول شده ، زیر فرمان و دستورات مولانا علی علیه السلام رفتند با اینکه مطابق
دستور پیغمبر اکرم (ص) بود !!

پس چگونه آنحضرت میتوانست فدک را با اولادهای فاطمه بدهد اگر این عمل
را میکرد و میفرمود ظلماً غصب شده باید بوارث مظلومه بر گردد فوری فریاد ها بلند
میشد که علی بن ابیطالب مایل بدینا است حق مسلمانان را بنفع اولاد های خود ضبط
نموده لذا ناچار صبر را کمافی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود

احقاق حق را گذارد تا احقاق کنند حقوق خلائق امام زمان مهدی آل محمد عجل الله تعالی
فرجه یباید و حق آنها را بگیرد .

پس سکوت آنحضرت هم دلیل بر رضای بحکم نبوده و اگر آنحضرت عملیات
خلفاء قبل از خود را در امر فدک حق میدانست اولاً با آنها مجابحه نمی فرمود و ثانیاً
درد دل و اظهار ناراضی نمیکرد و خدای حکیم علی الاطلاق را حکم قرار نمیداد .

چنانچه در نهج البلاغه است ضمن نامه ای بشیمان بن خنیف انصاری که عامل
آنحضرت و حکمران در بصره بود درد دل میکند مینویسد :

كانت في ايدينا فدك من كل ما اظننه السماء فتحت عليها نفوس قوم
وسخت عنها نفوس قوم آخرين و نعم الحكم الله (۱) .

و اما اینکه فرمودید فاطمه مظلومه سلام الله عليها در آخر عمر راضی شد و از
آنها گذشت باز هم خیلی اشتباه فرمودید چه آنکه چنین امری هرگز صورت و وقوع
پیدا نکرد چنانچه در اخباری که قبلاً عرض شد ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه
تا دم مرگ بحال ناراضی و غضب باقی بود .

عبادت ابی بکر و عمر
از فاطمه (ع)

اینک هم برای خاتمه عرض خبر دیگری برای اثبات
مطلب بعرضتان میرسانم که ابو محمد عبدالله بن
مسلم بن قتیبه در سنوئی متوفی سال ۲۷۶ هجری
در ص ۱۴ جلد اول تاریخ الخلفاء الراشدين معروف به الامامة و السياسة و دیگران از علماء
شما از قبیل ابن ابی الحدید و غیره در کتب معتبره خود نقل نموده اند که قال عمر
لا بی بکر الطلق بنا الی فاطمة فاننا قد اغضبناها یعنی عمر بهایی بکر گفت یابا
من بروم بسوی فاطمه زیرا که ما او را بغضب آورده ایم (و در بعضی اخبار است که ابی بکر
بعمر گفت با من یار بروم و ظاهراً این صحیح است) خلاصه با هم رفتند درب منزل
فاطمه مظلومه بی بی اجازه ملاقات نداد علی (ع) را واسطه قرار دادند بی بی در جواب
(۱) از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است (ازمال دنیا) فدک در دست ما بوده که
کرومی (خلفاء قبل) بر آن ورود بکنند (و از دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه) و اولاد هایش
بعرضش نموده و آن کشتند و خداوند نیکو حکم و دادوری است (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود) .

علی سکوت اختیار کرد آنحضرت بهمین مقدار اکتفا کرده اجازه ورود داد وارد شدند سلام کردند بی بی مظلومه رو بپویار کردایی بکر گفت ای جیبتر رسول خدا بخدا قسم خویشی رسول الله را دوست تر دارم از خویشی خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست میدارم ایکنی بعد از رسول الله ص مرده بودم من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر میدانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آنحضرت بوده که خودم شنیدم فرمود لا تَوَرَّثْ مَا تَرَ كُنَّا فَهوَ صَدَقَ .

حضرت فاطمه سلام الله علیها با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من حدیثی از رسول اکرم ص بیادشان میآورم شما را بخدا قسم آیا نشنیدید از آنحضرت که فرمود رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمة من سخطی فمن احب فاطمة ابنى فقد احبني و من ارضى فاطمة فقد ارضانى و من اسخط فاطمة فقد اسخطني (۱). قال نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفتند بلی شنیدیم از رسول خدا ص این کلمات را آنکاه بی بی مظلومه فرمودند قاتی اشهد الله و ملکنه انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لاشکوکنما الیه (۲) .

ای بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت بخدا پناه میرم از سخط تو و سخط آنحضرت آنکاه فاطمه با ناله فرمود و الله لادعون الله عليك فی کل صلاة اصلها ثم خرج باکیا یعنی بخدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین مینمایم ای بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت مردم اطرافش را گرفتند و دلدارش میدادند گفت وائی بر شما همه خوشحال بخانه های خود پهلوی عیالاتان میروید مرا واکذارید لاحاجة فی بیعتکم اقولونی یعنی هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واکذارید بخدا قسم میل ندارم بیعت من بر کردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و

(۱) رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است پس هر کس دوست بدارد دختر من فاطمه را مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته و هر کس بیعتم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بیعتم آورده .
(۲) خدا و ملائکه را شاهد و گواه میکنم شما دو نفر و رضای خاطر مرا فراهم ننمودید بلکه مرا بیعتم آوردید اگر پیشتر را ملاقات نمودم شکایت شما دو نفر را خواهم نمود .

شنیدم از فاطمه (سلام الله علیها) انهی .

پس از این قبیل اخباریکه اکابر علماء خودتان نوشته اند معلوم میآید که فاطمه مظلومه از ای بکر و عمر تادم مرگ غضبناک و ناراضی بود و با دل پرغصه از دنیا رفت و ابتدا رضایت از آنها پیدا ننمود (۱) .

بالاترین دلیل برغم و غصه بی بی مظلومه و فاطمه را شب دفن نمودند

بهمسر خود مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام وصیت نمود و ما تشهد احد جنازتی عن هؤلاء الذین ظلمونی واخذوا حتی فاتهم عدوی و عدو رسول الله ولا تترك ان یصلی علی احد منهم ولا من ابا عهم و ادفنی فی اللیل اذا اوهنت العیون و نامت الابصار (۱) .

چنانچه بخاری در صحیح گوید وصیت فاطمه را علی عملی نمود و شبانه او را دفن نمود هر چند تفحص کردند و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند .

بالاختیار این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره در دلهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آنهم زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خویشی و راضی این امت بکار بر ذوق مردن يك و دختر از خود بیادگار بگذارد و آنهم سفارشات هم لایلا و نهارا سر و آجبراً بنماید که در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم بر است که فرموده فاطمه یاره من من است و دبعه و امانت من است مانند من از او نگهداری کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود .

که میرسید علی همدانی قتیقه شافعی در مودة القربی گوید که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله (۱) نباید احدی از این مردمانی که بین ظلم نمودند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حاضر شوند زیرا که آنها دشمن من و دشمن رسول خدا هستند و نگذار احدی از این جماعت و نه از اتباع آنها بر من نماز بگذارد نه همین که خشم و دیده ها بغبار رفت مرا دفن شما .

فرمود من محاکمه سخت میکنم روز قیامت با کسانی که فاطمه را آزار نمایند رضای فاطمه رضای من است و غضب فاطمه غضب من است وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم.

آنگاه این امت هیچ اعتنائی بدستورات و توصیه و سفارشات آنحضرت ننماید بقدری اورا اذیت نمایند و حق ثابت اورا ببرند و چنان غصه دار بشود که در عین شباب و تاملی بنالد و بگوید.

صَبَّ عَلَيَّ مَصَائِبُهَا * صَبَّ عَلَيَّ الْآيَامُ صِرْنِ لِيَا (۱).

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه - آن بی بی مظلومه ناکام - عزیز کرده و محبوب رسول خدا از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که **اللهم عَجِّلْ وَفَاتِي** سریر عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه بخاک بسیاری و احدی از مخالفین مرا نکذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارند.

آقایان محترم منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه سلام الله علیها بوده یا از شدت غیظ و غضب آن بی بی مظلومه آنگاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکارا مشاهده نمایید.

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است (در این بیانات همگی اهل مجلس گریان بودیم مخصوصاً جناب حافظ که) (سر بر زیر افکندند و پیوسته قطرات اشک بر دامنش جاری و بکلمات استرجاع و استغفار) (مشغول و از آن شب بعد دیگر بسخن نیامد معلوم بود بسیار متأثر گردیده و دلائل) (منطقی ما ایشان را که عالمی منصف بودند متقلب نمود که معنای قبول تشییع در شب) (آخر از ماجدا شدند - قریب ربع ساعت مجلس حالت سکوت و بهت و حزن و اندوه) (بخود گرفت جای آوردند احدی نتخورد سه ساعت بعد از نیمه شب مفارقت اذان صبح) (مجلس خاتمه پیدا نمود.

(۱) آنقدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر برویها ریخته میشد تمام شب تا میگردید.

جلسه نهم

پنجشنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵

(اول غروب چند نفر از آقایان بنام نوآب عبدالقیوم خان - غلام امامین مولی) (عبدالاحد غلام حیدر خان - سید احمد علیشاه - آمدند پس از تعارفات مرسومه گفتند) (در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کاملاً آشکار شد و آنچه باید بر ما) (کشف شود شد چون ما مردمان لجوج و عنود نیستیم حب مسند و مقام هم نداریم) (فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت پیراهه میرفتیم حالا که حق آشکار شد شرط) (انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم لذا تصمیم گرفتیم امشب در حضور) (همه آقایان حضار مجلس از طریق آنها علنی تیری جوئیم) (چنانچه شب آخر تیری) (جستند و رسماً اظهار تشییع نمودند).

(بعد از قدری استقامت از آقایان تمنا نمودم تا ما دامیکه جلسات مناظره برقرار) (است ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خود داری نمایند و منتظر باشند که آخر) (نتایج این جلسات بیکجا انجمد).

(گفتند نه تنها ما بلکه برعهده بسیاری از مردمان پاک دل در اثر خواندن جرائد و مجلات) (و مطالعه مناظرات و دلائل طرفین مطلب بارز و حقیقت آشکار گردید و اظهار تشییع) (نمودند منتهی خجالت و گرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور کردند) (و بعضی از آنها بواسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهل این شهر) (مجبورند از تظواهر خود داری نمایند).

(بعد از اذاعه فریضه اول مغرب آقایان عموماً تشریف آوردند و پذیرائی کامل شد) (و مجلس که منعقد گردید طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السلام شدند چون) (جناب حافظ از بیانات شب قبل بسیار متأثر و مستمع گفتار طرفین بودند).

شیخ - جناب صاحب در این جلسات که ما بفریش ملاقات شما مستفیض هستیم علاوه بر علم و منطق زیبا ، حسن اخلاق و رفتار و ادب عالی جناب شاهمه را مجتوب نموده اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد ، چه رسد بدوستان . شما در همه جا از اعمال و افعال جماعت کله میکسید ولی توجهی بافعال و اعمال شیعیان نمی نمائید بلکه پیوسته از آنها دفاع مینمائید در حالتیکه اعمال قبیحه و شنیعه شیعیان بقدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد .

داعی - عادت داعی دفاع از حق است هر کجا باشد چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام بغرضندان خود مخصوصاً حسنین علیهما السلام است که میفرماید :

قولا للحق واعمالا للأخرة كوناً للظالم خصماً وللمظلوم عوناً (۱) .

اگر کله از مخالفین خود و یا دفاعی از شیعیان نمودم روی حق بوده آنچه داعی کله نمودم با دلایل عقل و نقل و منطق ثابت نمودم اینک بر شما است ثابت نمائید که اعمال قبیحه شیعیان کدام است که مورد مذمت و انتقاد شما بقسمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمیباشد .

اشکال شیعیان که بعایشه نسبت خیث و فحش میدهند و جواب آن

شیخ - بزرگترین عمل قبیحی که از شیعیان صادر میگردد و مورد تقبیح عقل و نقل است بعض امور شنیعه و فحاشی است که نسبت میدهند به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها .

و حال آنکه مسلم است شرف فراش رسول الله صلی الله علیه و آله را یافته و همسر محبوبه آن حضرت بوده و هیچ ملاحظه نمیکند که نسبت خیث و فحش و قذف بعایشه وارن بکجا منتهی میشود نتواند اند سوره نور را که خداوند میفرماید الخبیثات اللخیثات والخیثون للخیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولفک میرون مما یقولون (۲) .

(۱) کلام بحق گوید و عمل برای آخرت نمائید با ظالم دشمنی نمائید و مظلوم را یاری کنید .
(۲) زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک پیرشایسته زنان بدین وصفند و بالنسبه زنان پاکیزه بگویند لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه بگویند لایق زنانی همین گونه اند و این پاکیزگان از سفلیان بهمانی که ناپاکان در باره آنان گویند منزله اند .

داعی - اولاً آنچه در باره ام المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خیث نسبت به شیعیان داده اید دروغ محض و اشتباه بزرگ است حاشا ثم حاشا هر کر از طرف شیعیان حتی از شیعه موافق هم چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتی است واضح که برای تحریک اعصاب قرنها میکند در از حلقوم يك عده نوابس و خوارج بیرون آمده و آنچه خود میخوانند بگویند بگردن شیعیان گذارده و از زبان آنها میگویند و بی چاره شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عده ای هم بدون تحقیق خلفاً عن سلف تهمتها را قبول نموده و مورد اغتراس قرار میدهند .

مانند جنابعالی که ایراد و خورده گیری مینمائید شما اگر تمام کتب علماء شیعه را ورق بزنید ابتدا نتوانید دید که احدی نسبت خیث و فحش و قذف بام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است .

شما فاسر و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمائید و به

اشاره بقضیه افک و میرا

بینید در قضیه افک چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده اند در صورتیکه اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند برای نسبت فحش و قذف خیث دادن بهترین محل جبهه حمله بام المؤمنین عایشه موضوع افک است .

و حال آنکه این قبیل تهمتها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده مانند مسطح بن اثانه و حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی و دیگران فلذا هفده آیه در قرآن مجید در براءت زمه عایشه و کذب منافقان نازل گردید . برای استحضار خاطر شریف عرض میکنم که عقیده ما شیعیان بر اینست که هر کس نسبت فحش و قذف بهر يك از زنان رسول الله صلی الله علیه و آله ولو عایشه و حصه باشد بدهد ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است چه آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ بمقام مقدس خود آنحضرت میباشد .

علاوه بر اینها شیعیان میدانند نسبت فحش و خیث و قذف بکافه مسلمین حرام است چه رسد بحرم رسول الله صلی الله علیه و آله و لو عایشه و حصه باشند .

ثانیاً معنای آیه شریفه که قرائت نمودید آن قسم زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند نیست که منظور داشته و تصور نموده اید که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الجهات شریک و مماثل باشند چنانچه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد آن دیگری نیز مثل آن باشد.

و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده اید این نص به بسیاری از اشخاص بر میگردد که از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط علی نبینا و آله و علیهما السلام و زوجهای ایشان و آسیه و فرعون باشند که هر آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) میفرماید:

ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة اوح وامرأة لوط کانتا تحت عیدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنی عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالات رب لی عندک یتأ فی الجنة و لیجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین (۱).

زن نوح و لوط بجهنم می روند و زن فرعون بهشت میرود صریحاً در این دو آیه شریفه میفهماند که زوجیت برای طرفین مشرئ و منتج نتیجه نیست چنانچه زن نوح شیخ الانبیاء علیه السلام و زن لوط بواسطه خیانتی که بشوهرهای خود نمودند زوجیت و همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفی نبخشید هر دو کافر مردند و بجهنم میروند که آخر آیه صراحت دارد و قیلاً ادخلا النار مع الداخلین یعنی حکم شدن آن دو زن را با دوزخیان بآتش افکند.

(۱) خدای متعال برای کافران و منافقان زن و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان بودند صالح با بودند و بآنها (غفاق) و خیانت کردند و آن دو دشمنی (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانه و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان بآتش در افکند. باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثال آورده حکما بجهنم (از شوهر کافرش یزاعیست) و عریض کرد با دارالخاناتی برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستکار نجات بخش.

و بالعکس آسیه زن فرعون از زوج و همسرش فرعون کافر ضرری با و وارد نیاید شوهرش بجهنم و خودش بهشت میرود.

پس زوجیت و همسری که شائبه شرافت دانستید حقیقت ندارد البته زوجیت و همسری وقتی مورد اثر است که مبنی جمیع الجهات روحاً و خلقاً و سیرهً مماثل هم باشند.

و الا کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری با یکدیگر نفع و ضرری نمی بینند. پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد شد بهمسرش بد گفت و منفعت اخلاق او را نمود بشوهرش ضرری نخواهد رسید، و اگر مردی از اخلاق فاسده آن بد کوئی نمایند بمقام شوهر مؤمنشان امانتی نخواهد شد. شیخ - خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در میان آنان تناقض واضح شنیده شد.

داعی - نه در یک مجلس بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد. متناقض صحبت نمایم زیرا امور دین و مذهب علمی و عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که بدست ما داده اند نظریات شخصی در عقاید بکار نمیبریم مانند عقاید فلاسفه و حکمایست که پیوسته در تغییر باشد و هر یک فرضیات شخصی بکار برده و نظریات خود را اعمال کنند افلاطون نظرش بالاستادش سقراط مطابقت نکند نظریات فیثاغورس و فیثاغورس بالاستادشان صدر المتألهین جور نیاید.

ولی تربیت شدگان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیه خاتم الانبیاء علیهم السلام که بوسیله باب علمش امیر المؤمنین علی علیه افضل الصلوات و السلام بما رسید متناقض نیست ما هم متناقض نمیگوئیم.

در پس پرده طوطی ستم داشته اند آنچه استاد ازل گفت همان میگویم اگر جناب عالی مرا چه جرائد و مجلات نموده و در تمام بیانات و گفتارم دیرپایی ماضیه دقت کنید می بینید که از دساتیر و بیانات بزرگان دین رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین که پایه و اساس از قرآن مجید میگیرد خارج نشده و نخواهم

شد نظریات شخصی خود نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریته و فکر عزم شود آنچه تا بحال عزم کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد حالا خوبست بفرمائید به بینم جملاتی که بنظر شما تناقض آمده کدام بوده.

شیخ - یکجا بفرمائید نسبت خبث و فحش بتمام آدمیان حرام است و الحال فرمودید زنیای نوح و لوط بشوهای خود خیانت کردند این دو جمله متناقض نیست! و آیا این گفتار شما زنده نیست! که نسبت خبث و فحش و خیانت بهمسرای انبیاء بدهید. داعی - حتم دارم عمداً سهو بفرمائید وقت مجلس را میکیرید و خودتان میدانید که مغالطه فرمودید ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتیم باینکه خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه میدانید و قطعاً طرفداری شما از همسرای انبیاء برای آنست که نکند توسعه یافته دهر خلاف مقصود شما کشف حقایق شود.

در چگونگی خیانت زنیای نوح و لوط

عجب است از شما خیانت را تعبیر بفحشاء نمودید و حال آنکه بین فحشاء و خیانت فرق بسیار است، زنان انبیاء بکلی از فحشاء معری و مبری بوده اند

قطب صحبت در خیانت است.

اولاً همسر هر پیغمبری وقتی برخلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند

البته خائن است.

ثانیاً دعا گو نگفتم خیانت کردند که شما مغالطه نموده مورد اشکال قرار دادید بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرموده **فَخَانَتْهُمَا** و خیانت آنها خیانت فحشاء نبوده زیرا که عزم کردم زوجات انبیاء عموماً از این نوع خیانت مبری بودند پس خیانت آنها بشرد اوامر و کفر و نفاق بوده است.

زن نوح پیغمبر مخالف با شوهر بود و بر مرد بد گوئی از حضرت نوح مینمود و

میگفت شوهر من دیوانه است چون من همیشه با او هستم از حالات او بخوبی مسبوق فریب اورا نخورید.

وزن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر میداد و اسرار خانه شوهر را بیجا بیره و دشمنان حضرت میرساید و باعث فتنه و فساد میشد.

و اما معنای آیه شریفه سوره نور که شما استشهاد بر له خود نمودید چنین است بنا بر تحقیق مفسرین، و از معصوم هم رسیده که زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته و مردان ناپاک راغب بایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک اند و مردان پاک بایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که میفرماید:

الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکح الا زان او مشرکة (۱).
خلاصه آیه شریفه **الخبیثات للخبیین** ابداً مطابق با مدعای شما نمی نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد.

اشاره بحالات عایشه
و اما ام المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته نه از نظر حب و بغض بطرفی است، بلکه از جهت ندانسته کارهای او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچکدام از زوجات رسول الله ﷺ حتی حصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن ناراحت تاریخ زندگی خود را لکوار نموده.

شیخ - خودتان انصاف دهید آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلاً نمودید از مثل شما شخص شریف متینی جملاتی ایراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را ملوکوت نموده است.

داعی - زوجات رسول الله ﷺ باستانی خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما (۱) مرد زناکار جز بازن زناکار و مشرک نکاح میکنند وزن زانیهم جز بارمردانی و مشرک نکاح نموده - یعنی این دو نفر که بهم متشابه میباشند.

یکسان اند ام سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمون و دیگران همه ائمهات المؤمنین اند وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز و تاریخ او را لکه دار نموده .

این کلام داعی نیست بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را ملوکو ضبط نموده اند افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نیمه‌اند عاقبت آشکار میشود .
منتها شماها روی حب و وداد غرض عین نموده مطایفه اخبار را ندیده گرفتار حمل بصحت نموده دفاع مینمائید .

ماهمان میگوئیم که علمای خودتان میگویند خیلی عجب است اگر علماء و مورخین سنی بنویسند و بگویند عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمیگیرد . ولی اگر بیچاره شیعه همان را بنویسد و بگوید هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار میدهد . شما اگر ایرادی دارید اول بعلمای خودتان بنمائید ، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند .

شیخ - لابد از مخالفتی که با علی کریم الله وجهه نموده شما خورده بینی می نمائید .

داعی او لا خورده بینی ندارم بلکه کلی بینی میباشد - مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت طهارت بجای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی ام المؤمنین عایشه از زمان خود رسول الله ﷺ سرچشمه میگیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود پیغمبر را ازیت و آزار مینمود تا بدیگران رسید و پیوسته متمرّد امر رسول الله ﷺ بوده است .

شیخ - عجب است ام المؤمنین محبوبه رسول خدا ﷺ را آنقدر شما پست میدانید که حاضر شوید بگویند رسول خدا را ازیت مینموده چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آنکه قطعاً ام المؤمنین قرآن کریم خوانده آیه شریفه **أَنْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ آلَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا**

مهینا (۹) بنظرش رسیده چگونه در مقام ازیت و آزار آنحضرت بر آمده تاملون خداوند متعال کردد در دنیا و آخرت و عذاب سخت باذلت و خواری را برای خود در آخرت مهینا نماید پس قطعاً این مطلب کذب محض و از تهمتای شیعیان میباشد .

داعی - خواهش میکنم آنقدر فحش ندهید - زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند برای آنکه آنقدر دلیل واضح در دست است که احتیاج بدسیسه بازی ندارند .

اما راجع بآیه شریفه تصدیق میکنم ام المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند ؟ با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم کشف بسیاری از حقایق میشود اگر انصاف درکار باشد .

اما موضوع آزار دادن عایشه رسول خدا ﷺ را - فقط در کتب علماء شیعه نمیشاند .

آزار دادن عایشه پیغمبر را بلکه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند که مکرر اسباب زحمت رسول خدا ﷺ و رنجاندن خاطر آنحضرت کردید .

چنانچه امام غزالی در س ۱۳۵ جزء دوم احیاء العلوم باب ۳ کتاب آداب النکاح چندین خبر در منعت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا ﷺ و فضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در س ۱۱۶ جلد هفتم کتار العمال و ابو یسلی در مسند و ابو الصیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت بملاقات دخترش عایشه چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود ابو بکر را فضاوت طلبید در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز میگفت ضمناً با آنحضرت عرض میکرد در کتار و کردارت عدالت را پیشه کن !! چنان این حرف اهانت آمیز بود ابو بکر مؤثر شد که سبلی سختی بصورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرا زیر شد . و نیز امام غزالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد بمنزل دخترش فہمید (۱) آنرا که خدا و رسول او را (بصیان و مصالفت) آزار و ازیت میکنند ، خدا و دنیا و آخرت آنها را لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است .

رسول الله از عایشه دلتنگ است گفت آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من فضاوت نمایم پیغمبر اکرم بعایشه فرمود تکلمین او اُکلم تو حرف میزنی یا من حرف بزنم در جواب عرض کرد بل تکلم و لا تفل الا حاشا شما حرف بزنید ولی نکوئید مگر حرف حق و راست است !!

و در جمله دیگر از کلامش با آنحضرت عرض کرد: انت الذی ترعم اُکلم نبی الله توئی آنکسیکه گمان می کنی پیغمبر خدا هستی !!
آیا این جملات طعن بمقام نبوت نبوده مگر عایشه آنحضرت را پیغمبر برحق نمیدانست که چنین کلماتی نسبت با آنحضرت ادا نمیشود.
از این قبیل اهانتها در کتب شما بسیار رسیده که تماماً اسباب آزار و اذیت و رنجاندن دل آنحضرت بوده.

چرا علماء و مورخین فریقین بلکه یسکانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول الله ﷺ حرفی نزدند و انتقادی ننمودند حتی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات ننمودند - فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرف او به بدی شده ما در باره عایشه همان گوئیم که اکابر علماء خودتان گفته اند.

آیا کتابهای امام شافعی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن اثم کوفی و دیگران از امطالعہ نموده اند که علمای بزرگ خودتان اورا متمدن و او ام خداوند متعال و رسول الله ﷺ حساب آورده اند آیا تمرد ام خدا و رسول خدا ﷺ نمودن موجب سعادت و خوشبختی میشود. آنگاه کله میکنند که چرا داعی گفت تاریخ زندگانی ام المؤمنین ملکوک است. کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرد ام خدا و رسول خدا ﷺ و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ کردن با وصی ثابت آنحضرت بوده.

و حال آنکه در آیه ۳۳ سوره احزاب (خطاب بشمار زنان آنحضرت میفرماید

و فرن فی یوکنن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى (۱).

(۱) در خانه هایان بنشینید و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از خانه بیرون نروید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرا می نکنید.

تمام زنان آنحضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نمیآمدند حتی آغوش هم روایت نمیکند.

فقار سوده زوجه رسول الله

چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورخین خودتان ثبت است که سوده زوجه رسول الله گفتند چرا حج و عمره نمیکنی و از این فیض عظمی باز مانده ای؟ سوده در جواب گفت که یکبار حج بر من واجب بود بجای آوردم بعد از این حج و عمره من اطاعت امر حق است که فرموده و قرن فی یوکنن پس از خانه بیرون نروم چنانچه امر فرموده حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا در آن نشاند حتی الامکان بیرون نکذارم تا بمیرم (همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند) مگر سوده یا عایشه و اسلمه برای ما فرقی دارند تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنین اند منتهی در اعمال فرق میکنند.

احترام امت بعایشه و حفصه نه از جهت آنست که دختران ایی بکر و عمر بودند (کرچه شما بهمین جهت احترام مینماید) بلکه برای آنست که زوجه و همسر رسول خدا ﷺ بودند و زنان آنحضرت وقتی مقام افتخار دارند که متقی و پرهیزکار باشند چنانچه در آیه ۳۱ سوره احزاب (احزاب) صریحاً میفرماید یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین.

حاصل معنی آنکه ای زنان پیغمبر شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید) بیک شرط و آن اینست که اگر متقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید.

مخالفت و جنگ عایشه پس سوده یک زن مطیعه و متقیه و فرمان بردار باغی علیه السلام رسول الله ﷺ بوده است، عایشه هم زن مشرعه

آنحضرت بوده که برخلاف دستور خدا و پیغمبر فریب طلعه و زبیر را خورده (یا روی بفتن و عداوت شخصی با علی علیه السلام) بیصره رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی علیه السلام بوده گرفتند و موهای س و صورت و ابروان

اورا کنند و بعد از ضرب تازیانه مفصل اخراجش نمودند صد نفر متجاوز از مردمان بی دفاع بیچاره را بقتل رسانیدند چنانچه این اثر و مسعودی و محمد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیرهم مفصل نوشته اند.

آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ و زره پوشانده بودند مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) میدان حاضر شد و خون هزاران نفر بجهت قیام ایشان ریخته گردید.

آیا این لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر زنان خود را در خانه ها و پشت پرده ها نشانده ولی زوجه و همسر رسول الله ﷺ را بآن افتضاح در ملا عام حاضر نمایند آیا این عمل عمر و امیر خدا و رسول الله ﷺ نبوده است.

فضائل علی قابل شماره نیست آنهم در مقابل علی بن ابیطالب علیه السلام شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آنهمه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و احصاء نیست.

چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و امام فخر رازی در تفسیر کبیر و خطیب خوارزم در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و میر سید علی همدانی شافعی در موده بنجم موده القریب از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حبر امت عبد الله بن عباس نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود **لو أن البحر مدائن والرياح أفلام والانس كتاب والجن حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن (۱).**

جائیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باب فضایل آنجناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخواهند فضایل آنحضرت را بنویسند - نتوانند - چگونه ما میتوانیم فضایل عالیه اش را یا لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نماییم.

مع ذلك ما آنجا که نتوانسته اند و قدرت پیدا نموده اند علاوه بر اکابر علمای

(۱) اگر دریا مرکب شود و درختها قلم گردد و بنی آدم نویسنده و طایفه جن حساب کنند نمی توانند شماره و احصاء کنند فضایل تو را یا ابا الحسن (کتابه علی علیه السلام بود).

شیعه علمای خودتان با کمال ملاحظه ای که داشته اند و بعضی با منتهی درجه تمعصب و عناد مانند قوشچی و ابن خیر روزبهان و غیر آنها کتابهای خود را پر نموده اند بمختصری از بسیار از فضایل و مناقب آنحضرت.

اخبار در فضایل و مناقب علی صحاح سته را دقیقاً مطالعه نمایند بملازمه در موده القریب میر سید علی همدانی و معجم طبرانی و مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی و مسند و فضایل امام احمد بن حنبل و جمع بین الصحیحین حمیدی و مناقب اخطب الخطباء خوارزمی و ص ۴۲۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و فصول المهمة ابن صباغ مالکی مخصوصاً در ص ۱۲۴ از حافظ عبدالعزیز بن الاضر الجنازی در کتاب معالم العترة النبوة از فاطمة زهراء سلام الله علیها که فرمود در شام عرفه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد نزد ما و فرمود:

أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ عَامَةً وَغُفِرَتْكُمْ عَامَةً وَلَعَلِّي خَاصَّةً وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ غَيْرَ مُحَابٍ لِقَرَابَتِي إِيَّاهُ الْمَعِيدُ كُلُّ الْمَعِيدِ مِنْ أَحِبِّ عَلِيٍّ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ وَأَنَّ التَّقَى مِنْ ابْنِ عَدُوِّ عَلِيٍّ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَمَاتِهِ (۱).

و نیز در همان کتاب ها خبر مفصلی را که گمان میکنم شبهای گذشته هم غرض کرده باشم نقل مینمایند از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در آخر آن خبر بعلی علیه السلام فرمود **كُذِبَ مِنْ رَعْمِ اللَّهِ يَحْتَبِي وَهُوَ مَبْفُضٌ بِأَعْلَى مِنْ أَحَبِّكَ قُلْتُ أَحِبُّنِي وَمِنْ أَحَبِّنِي أَحِبَّ اللَّهَ وَمِنْ أَحِبَّ اللَّهَ ادْخُلْ الْجَنَّةَ وَمِنْ ابْغَضِكَ قُلْتُ ابْغَضْنِي وَمِنْ ابْغَضْنِي ابْغَضْ اللَّهَ وَادْخُلْ النَّارَ (۲).**

(۱) خدای عزوجل مباحثات میکند بشما ملائکه را مومناً و آمرزیده شاهاراصوما و علی را خصوصاً و من که رسول خدایم بدون اینکه نظر محبت و دوستی بخوشانم داشته باشم بموستیکه سید یا تمام سادات کیستکه دوست بدادر علی را در حیات و بعد از وفاتش و شقی یا تمام شقاوت کیستکه دشمن بدادر علی را در حیات و بعد از وفاتش.

(۲) ددوغ میگوید کیستکه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالیکه تو را دشمن میدارد یا علی کیستکه تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کیستکه مرا دوست بدادر خدا او را دوست میدارد و کسی را که خدا دوست دارد داخل بهشت میکند و کسیکه تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته و کیستکه مرا دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و داخل آتش میکند.

دوستی علی ایمان و دشمنی
اکافر و نفاق میباشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن خالویه از
ابی سعید خدری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله
بعلی فرمود **حبك ایمان و بغضك نفاق و**

اول من یدخل الجنة معيك و اول من یدخل النار میفضك (۱) و میرسید
علی همدانی شافعی در مودت سیم از مودة القربی و حمونی در فرائد نقل میکنند که
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب فرمود:

**لا یحب علیاً المؤمن ولا یفرضه الا کافر و جای دیگر فرمود لا یحبك الا
مؤمن ولا یفرضک الا منافق (۲).**

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۱۹ کذایت الطالب ضمن باب ۶۲ نقل از
تاریخ دمشق و محدث شام و محدث عراق از حذیفه و جابر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت
نموده که فرمود **علی خیر البشر من ابی فقد کفر (۳).**

و نیز از عطاء روایت نموده که سؤال نمودند از غایبه حال علی علیه السلام را گفت
ذالك خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر (۴).

و میگوید حافظ ابن عساکر در تاریخ خود که صد مجلد است و سه جلد آن در
مناقب علی علیه السلام است در مجلد پنجاهم همین خبر را از غایبه نقل نموده.

و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة
از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل مینمایند که گفت **ما کنا نعرف المنافقین علی**
عهد رسول الله الا یفرضهم علیاً (۵).

(۱) دوستی تو با علی ایمانست و دشمنی تو نفاق و اول کسیکه وارد بهشت میشود دوست تو
میشود و اول کسیکه وارد آتش میشود دشمن تو میباشد.

(۲) علی را دوست نیندازد مگر مؤمن و او را دشمن نیندازد مگر کافر. آنکه فرمود
تورا دوست نیندازد یا علی مگر مؤمن دشمن نیندازد مگر منافق.

جعال برای می کند با آنهمه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده
که برای نمونه بعضی از آنها اشاره نمودم.

خوشت مراجعه نمائید به ص ۳۹۰ جلد ششم جامع الکبیر سیوطی و ص ۲۱۵
جلد دوم ریاض النضره محب الدین و ص ۲۹۹ جلد دوم جامع ترمذی و ص ۴۶ جلد
سیم استیعاب ابن عبدالبر و ص ۲۹۵ جلد ششم حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم و ص ۱۷
مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی و ص ۱۶۶ فصول المهمة ابن مبیاح المالکی و
به بنید که هر يك عبارات مختلفی از ابوذر غفاری نقل نموده اند که گفت ما کنار
المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله الا ثلاث بتکذیبهم الله و
رسوله والتخلف عن الصلاة وبغضهم علی بن ابیطالب علیه السلام - و عن ابی سعید
الخدري قال كنا نعرف المنافقين یبغضهم علیاً وما كنا نعرف المنافقین علی
عهد رسول الله الا یبغضهم علیاً (۱).

و نیز امام احمد حنبل در ص ۹۵ و ۱۳۸ جلد اول مسند و ابن عبدالبر در ص ۳۷
جلد سیم استیعاب و احمد خطیب بغدادی در ص ۴۶۶ جلد چهاردهم تاریخ بغداد
و ابن ابی الحدید در ص ۲۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه و امام نسائی در ص ۱۱۷ جلد
هشتم سنن و ص ۲۷ خصائص الملوئی و حموی در باب ۲۲ فرائد و ابن حجر در ص
۵۰۹ جلد دوم اسامیه و حافظ ابونعیم در ص ۱۸۵ جلد چهارم حلیه الاولیاء و سبط
ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و سیوطی در ص ۱۵۲ و ۴۰۸ جامع الکبیر و محمد
ابن طلحة شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل و ترمذی در ص ۱۳ جلد دوم جامع
بجبارات مختلفه گاهی از ام سلمه و ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود
یا علی لا یحبک منافق ولا یفضک مؤمن - لا یحبک الا مؤمن ولا یفضک الا
منافق لا یحب علیاً المنافق ولا یفغضه مؤمن (۲).

(۱) ما منافقین را در زمان رسول الله (ص) نمی شناختیم مگر به علامت ۱- تکذیب نمودن
خدا و پیغمبر ۲- تخلف نمودن از نماز ۳- دشمنی با علی (ع).
(۲) یا علی منافق تو را دوست نپسندد مؤمن تو را دشمن نپسندد - تو را دوست نپسندد
مگر مؤمن و دشمن نپسندد تو را مگر منافق دوست نپسندد علی را منافق و دشمن نپسندد او
را مؤمن.

و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۴ جلد اول شرح نهج از شیخ ابوالقاسم بلخی شیخ
معتزله نقل مینماید که گوید و قد اتفقت الاخبار الصحیحة التي لا ریب فیها
عند المحدثین علی ان النبی (ص) قال له لا یفضک الا منافق ولا یحبک الا
مؤمن (۱).

و نیز در ص ۲۶۴ جلد چهارم خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل مینماید که فرمود
لو ضربت خيوشم المؤمن یبغی هذا علی ان یبغی ما ابغی ما ابغی و لو صیبت
الدنيا یجماها علی المنافق علی ان یحبني ما احبني وذلك انه قضی فانقضی
علی لسان النبی الامی صلی الله علیه وآله انه قال یا علی لا یفضک مؤمن
ولا یحبک منافق (۲).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده برای نمونه بمقتضای وقت
مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتم ذکر نمودم.

اینک از آقایان محترم تمنا میکنم منصفانه قضاوت فرمائید که قیام عایشه و
جنگ با علی علیه السلام آیا جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده آیا این جنگ و وادار نمودن
مردم را بجنگ علی علیه السلام از روی حب و محبت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه
و عداوت بدیهی است احدی نمیکوید که جنگ بین دو نفر روی محبت و دوستی
میشاند محققاً روی بغض و عداوت بوده آیا در این همه اخبار که نمونه ای از آنها
ذکر شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی قرار
نداده آیا تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المؤمنین و جنگ با علی علیه السلام چگونه
خواهد بود. متمنی است بدون نظر حب و بغض از روی انصاف قضاوت بحق نمائید.

(۱) اتفاقاً جمیع معتمدین است در اخبار صحیحه ای که شکی در صحت آن نبی باشد که
پیغمبر صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام فرمود دشمن نپسندد تو را مگر منافق و دوست نپسندد تو را
مگر مؤمن.

(۲) اگر با این شنیدنی خود برین مؤمن بزم که مرا دشمن بداد هرگز مرا دشمن نپسندد
و اگر تمام دنیا را بدشمن بنماید که مرا دوست بداد هرگز مرا دوست نپسندد و این همان است
که بر زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذشت که فرمود دوست نپسندد تو را مگر مؤمن
و دشمن نپسندد تو را مگر منافق.

عجبا خبری بخاطر آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سیم از موده القریب از خود عایشه نقل نموده که گفت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان الله قد عهد الی من خرج علی فهو کافر فی النار (۱).

عجب آنکه وقتی باو اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر بر علی خروج نمودی عنر غیر مقبول (بدنی از کتاه) آورد گفت نصبت هذا الحدیث يوم الجمل حتی ذکرته بالبصرة یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه در بصره یادم آمد.

شیخ - با چنین بیانی که خود میکند پس چه اشکالی بر ام المؤمنین رضی الله عنها دارید بدیهی است آدمی من کز سهو و نسیان میباید

داعی - ممکن است داعی هم بگویم در روز جمل که نافر حرب مشتعل بود حدیث را فراموش نموده ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول الله بنشین نمودند که حرکت یجبا مکن زیرا مخالفت باعلی مخالفت با پیغمبر است ازهم حدیث یادش نبود ۱۴.

آیا مورخین خودتان که وقعه جمل را نوشتند یاد آور نشدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند عایشه بترس از آن راهی که سکههای حوآب بر تو پارس نمایند وقتی عازم بصره بود اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند و سکهها اطراف محمل او را گرفته پارس نمودند سؤال نمود اینجا کجا است گفتند حوآب متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا بصره رسید و آن قتنه عظیم را برپا نمود آیا میتوانی گفت فراموش کرده بود یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمود ۱۴.

آیا این دلیل لکه بزرگی نبود که دامن ام المؤمنین عایشه را آلوده نمود که بهیچ آبی پاک نخواهد شد چه آنکه عالماً عامداً تمر دامن خدا و پیغمبر نمود و فریب

(۱) خداوند عهد نموده باین که بدانید هر کسی خروج بر علی (علیه السلام) بنماید کافر است و جایگاه او در آتش میباشد.

طلحه و زبیر را خورد و بچنگ خلیفه و وصی پیغمبر رفت با آنکه خودش میگفت پیغمبر فرموده هر کس باعلی چنگ کند و خروج بر او بنماید کافر است ۱۱۴.

آیا چنگ با امیر المؤمنین (علیه السلام) وصی و خلیفه پیغمبر و اسباب زحمت و انقلاب چنگ را اول کار خلافت فراهم نمودن آزار پیغمبر نبوده مگر در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اذی علیاً فقد اذی فی و من اذی فی فقد اذی الله ایها الناس من اذی علیاً بعث يوم القيمة یهودیا او نصریا (۱).

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست
کشتار صحابه و مؤمنین
پس چرا اعتراض شیعیان مینماید آیا خونهای
پاک در بصره بامر عایشه
مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف از صحابه

پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قتل زیاد از حد نفر از حفاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل چنگ نبودند که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند بگردن مسبب و مؤسس چنگ نبوده است که علامه مسعودی در ص ۷ جلد دوم مروج الذهب باین عبارت نوشته قتل منهم سبعون رجلا غیر من جرح و خمسون من السبعین ضربت رقابهم صبرا من بعد الاسر و هؤلاء اول من قتلوا ظلماً فی الاسلام (۲).
و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند.

یا این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنانچه در چاپهای جدید کتب، علمای شما دست بتحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط مینمایند) و علماء اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمایند یا طعن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان بر طرف کنید زیر اشعیان نمیکویند مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده بخدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند فرق ما و شما اینست که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه

(۱) کسیکه اذیت نماید علی را اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده ای گروه مردم کسیکه اذیت کند علی را در قیامت بپوری یا نصرانی مبعوث گردد.
(۲) (غیر از آنچه مجروح نمودند) هفتاد نفر از خزانه دارهای بی سلاح حافظیت الابرار کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را گردن زدند و کشتند بکشتن صبر و زجر و این جماعت اول کشته گانی بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند.

مینماید و روی قاعده حب الشیء یعنی و یضم وقایع مهمه تاریخی را تطبیق با اخبار
نمینماید و پیوسته حسن نظر افعال و دفاع بی مورد نموده و توجیه بحقایق نمینماید
و یا اگر می نمایند در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را بطریقی تبرئه می نمایند که
یضحک به التکلی.

ولی ما عیقانه و بی طرفانه و منصفانه مینگریم و اخبار وارده در کتب فریقین را
تطبیق باوقایع نموده کشف حقایق مینمایم - در موقع تطبیق هم هر کجا که دیدید بی جا و
مغشوش و مفرضانه است اعتراض منطقی نموده قبول نفرمایید خیلی هم ممنون خواهیم شد
شیخ - فرمایشات شما صحیح است ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها پسر بوده است
معصوم نبوده البته قریب خورده خطائی از او سرزده روی سادگی قریب دو نفر از کبار
صحابه را خورده ولی بعد توبه نموده خداوند هم از او کشتش فرمود.

داعی - اولاً اقرار نمودید که کبار صحابه خطاکار و فریبنده بودند و حال آنکه
از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند، پسر شما که سابقاً در لیالی ماضیه
برای تبرئه صحابه بیان نمودید که صحابه هر یک مانند ستاره ای هستند که اقتدای بآنها
اسباب هدایت میشود بخودی خود باطل میگردد.

ثانیاً فرمودید ام المؤمنین عایشه توبه نمود این معنی ادعای محض است قیام و
جنگ و کشتار مسلمین عندالعموم ثابت، ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد استناد
نمی باشد.

ممانعت نمودن عایشه از دفن
نمودن امام حسن علیه السلام
در جوار پیغمبر
ولی آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه جنساً آرام
نبوده حرکات بچه گانه مترادفی داشته که هر یک
موجب فساد در تاریخ زندگانی او گردیده بقول

شما اگر توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط
رسول الله ﷺ آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده ای را متأثر مینماید؟

نه همان فقط رسول خدا ﷺ را میرنجاند و میآزرد و یا سوارشتر شده مانند زنان
دوره جاهلیت و بیبندگی و بیخبرگویی که بگوئیم بازند کان مخالفت و ضدیت

داشته بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط اکبر پیغمبر امام حسن رضی الله عنه گرفت چنانچه
اکابر علماء و مورخین خودشان نوشته اند مخصوصاً یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۲۲
تذکره خواص الامه و علامه مسعودی صاحب مروج الذهب در ص ۱۳۶ اثبات الوصیه و ابن
ابی الحدید در اول ص ۱۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل از ابوالفرج و یحیی بن الحسن
صاحب کتاب النسب و محمد خواننده شاه در جلد دوم روضه الصفا و واقدی و منوفی احمد بن
محمد حنفی در ترجمه تاریخ اشم کوفی و ابن شحنه در روضه المناظر و ابوالفداء و دیگران
در تاریخ خود آورده اند که وقتی جنازه آنحضرت را حرکت دادند عایشه سوار بر قاطر
شد باجماعتی از بنی امیه و غلامان آنها سر راه بر جنازه سستند گفتند نمیکذاریم امام
حسن را بپهلوی قبر پیغمبر دفن نمایند ابن عباس بروایت مسعودی گفت تعجب است عایشه
از حال تو اما کفک ان یقال یوم الجمل حتی یقال یوم البغل یوماً علی جمل
یوماً علی بغل بازده عن حجاب رسول الله تریبین اطفاء نور الله و الله متم
نوره و لو کره المشرکون - انا لله و انا الیه راجعون (۱).

و بعضی نوشتند باو فرمودت جملت یبغلت و ان عشت فقیلت - لك تسع من الثمن
و فی الکلم نصر فرت (۲).

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند حضرت امام حسین رضی الله عنه
جلو گیری نمود فرمود بر ابردم وصیت نموده حاضر نیستم بقدر شاخ حجلتمی در عقب جنازه
من خون ریخته گردد - فلذا بامر آنحضرت بر گردانند جنازه را و در قبیع دفن
نمودند.

(۱) آیا کنایت نیکونه تورا روز جمل (یعنی سوار شدی بپیدان جنگ آمده) تا اینکه
بگویند مردم روزآستر (یعنی سوار آستر شدی سر راه بر جنازه پسر پیغمبر گرفتی) یک روز سوار
بر شتر و یکروز سوار بر آستر شدی حجاب رسول خدا (ص) را بازه کردی تصمیم داری نو خدا
را خاموش نامی و حال آنکه خداوند نور خود را بعد کمال میرساند هر چند مکره طبع مشرکین باشد.

(۲) کلمه سوار شتر و روزی سوار آستر میشود اگر زنده بمانی سوار بغل هم خواهی شد
(کنایه از اینکه بیجنگه خدا خواهی رفت) و حال آنکه تواضعت یک فقط به یکی داری و عدواناً
تمام را تصرف کردی.

سجده و شادی نمودن عایشه
در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی صاحب افغانی در آخر شرح حالات آنحضرت در مقابل الطالبیین آورده
لما ان جاء عایشة قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام سجدت (۱).

اگر واقعاً توبه نموده و پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شهادت آنحضرت
را شنید اظهار فرح و شادمانی نمود چنانچه محمد بن جریر طبری در حوادث سال چهل
هجری تاریخ خود و ابوالفرج اصفهانی در آخر حالات آنحضرت در مقابل الطالبیین
آورده اند زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی باو داد گفت:

قالت عصاهما واستقرت بها النوى كما قرعنا بالاياب المسافر

القاه عصا کتایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر میشد که وقتی آدمی در مکان معینی
قلبش آرام و فکرش آسوده شد گفته میشود **القي عصاه** (چنانچه مسکویه در تجارب
الامم و دمعری در حیات الحيوان بیان نموده اند) مقصود عایشه از گفتن این شعر آن بود
که خواست بگوید از بابت علی خیال فارغ و سینه ام باز و فکرم راحت شد چون پیوسته
انتظار هم چو خبری را داشتم مانند کسیکه انتظار مسافر خود را داشته باشد که بآمدن
مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد!!

پس منم از شنیدن خبر مرگ علی چشمم روشن و قلبم آرام و خیال راحت شد!!
آننگاه ازخبر آورنده سؤال کرد که چه کسی او را بقتل رسانید گفتند عبدالرحمن بن
ملجم مرادی ازقبیله بنی مراد فوری گفت **فان يك ناياف لقد نعا - غلام ليس في**
فيه التراب یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک
در دهان او میاد.

زینب دختر ام سلمه حاضر بود گفت آبا سزاوار است در باره علی علیه السلام این قسم
خوشحالی کنی و چنین کلماتی بگویی و اظهار فرح و شادمانی بنمائی دید بد شد در

(۱) چون خبر قتل و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بایشه رسید سجدت (شکر) نمود.

جواب گفت بخود نبودم از روی سب و نسیان و فراموشی اینطور گفتم چنانچه باز این
حالت بمن دست دهد و باز گو نمایم مرا یاد آور شوید تا نگویم.

خوبست آقایان حب و بغض را بگذارید و عبرت بگیرید که مسئله توبه حقیقت
نداشته بلکه تا دم مرگ بدشمنی خود باقی بوده است و الا با اظهار فرح سجدت شکر
نمی نمود.

آقایان محترم این اعمال را حل بچه چیز مینمائید آیا جز اینست که ام المؤمنین
زنی بوده سبک عقل تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته.

مطلب دیگری یاد آمد شما آقایان انتقاد از شیعیان مینمائید و با نظر بغض
بآنها مینگرید که چرا بخلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن او را که علماء
خودتان نقل نموده اند و او کو مینمایند.

اگر از این جهت هم شده باید بام المؤمنین عایشه
خوش بین نباشید چه آنکه عموم اکابر علماء
و مورخین خودتان مانند ابن ابی الحدید در ص

کلمات متضاد عایشه
نمیت بعثمان

۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و وسط ابن جوزی
در ص ۳۶ تذکره خواص الامه و ابن جریر و ابن عساکر و ابن اثیر و دیگران از علماء
و مورخین خودتان نوشته اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگویی میکرد تا
آنجا که فریاد میزد **اقتلوا فنعلا قتله الله فقد كفر (۱)**.

ولی همین که عثمان کشته شد روی کینه و عداوت با علی علیه السلام می گفت:

قتل عثمان مظلوماً والله لا طلین بدمه فقوموا معي (۲).

ابن ابی الحدید معنیوسد ان عایشة كانت من اشد الناس على عثمان حتى
انها اخرجت ثوباً من ثياب رسول الله فقصته في منزلها وكانت تقول للذخيلین

(۱) بکشیه این پیر خرغت (یعنی عثمان) را غذا بکشد او را پس بنطق کافر شده است.

(۲) عثمان مظلوم گفته شد بعدا سوگند مطالبه خون او را میکنم پس قیام کنید و مرا

یاری نمایید

اینها هذا نوب رسول الله صلى الله عليه وآله لم يزل و عثمان قد ابلى سنته (۱).

و نیز این ابی الحدید گوید وقتی در مکه خبر قتل عثمان بعایشه رسید گفت
ابنه الله ذلك بما قدمت يداه وما الله بظلام للعبيد (۲).

این نوع کلمات را بدون دلیل از عایشه نسبت بخلیفه عثمان میشنود ابداً متاثر
نمیشود ولی همین کلمات را اگر از شیعیان بیچاره بشنود فوری حکم رفس و کفر
بآنها داده قتلشان را واجب میداند.

پس باید نظر پاک باشد اگر بدینی بمیان آمده عیبی از آن بیرون می آید
آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه نسبت بمولانا امیر المؤمنین علی عليه السلام نظر کینه
و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان بآن حضرت بیعت نمودند گفت :
لوددت ان السماء انطبقت على الارض ان اثم هذا قتلوا ابن عفان مظلوماً (۳).

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد تلویحاً ام المؤمنین عایشه را نمیرساند .
شیخ - این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها
زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلم و ثابت است .

یکی آنکه عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها را فریب دادند و آنروز متوجه
بمقام ولایت علی کرم الله وجهه نبوده چنانچه خودش گفت فراموش نمودم و در بصره
یادم آمد ثانیاً توبه نمود قطعاً خداوند از گذشته ها میگذرد و او را در اعلا درجات
بهشت وارد میکند .

داعی - در موضوع توبه تکرار گفتار نمیکشم و نمیکوم خون آنهمه مسلمانان

(۱) بدرستیکه عایشه از همه مردم نسبت بشان دشمن تر بود تا آنجا که پیراهن رسول
خدا را در منزل خود آویخته و بپا دین اظهار میکرد این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه وآله
است که هنوز کینه نگردیده و همان سنت آنحضرت را کینه و ازکار انداخت .

(۲) خداوند او را از رحمت خود دور گرداند بسبب کردار نا پسندیده ای که باختیار
خود پیادگار گذارد و خداوند کسی است که ظلم پرندگان نمی کند (آنکه را عذاب کند کیفر
کردار او است) .

(۳) اگر امر خلافت علی باخر رسد و حال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید دوست میدارم
که آسان بر زمین آید و بهمان فانی گردد .

یگانه ریخته شده و هتک توانیس گردیده و نهپ اموال شده چگونه بدون محاکمه
میگذرد - صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است - ولی فی موضع العفو و
الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النعمة (۱) علاوه تادم مرگ خود
معترف بوده که عمداً سبب وقوع حوادث گردیده فلذا بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان
نقل نموده اند وصیت نمود مرا بملوی پیغمبر دفن تمنایت چه آنکه خود میدانم چه
حوادثی بعد از آنحضرت ظاهر ساختم چنانکه حاکم در مستدرک و ابن قتیبه در معارف
و محمد بن یوسف زرنزی در کتاب اعلام بسیره النبی و ابن السیبع نیشابوری و دیگران نقل
نموده اند که عایشه بعد از الله زیر وصیت کرد ادفنونی مع اخواتی بالبیع فانی قد
احدث اموراً بعده (۲) .

اما اینکه فرمودید ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی را در
بصره یاد آورد و منع پیغمبر را از آن کار بخاطر نداشت اشتباه فرمودید خوبست کتب
معتبره اکابر علماء خودتان را ببینید تا باشتباه خود پی برید مخصوصاً از ص ۷۷ جلد دوم
شرح نهج البلاغه این ابی الحدید را مطالعه فرمائید تا حقیقت بر شما کشف گردد اینک
برای روشن شدن مطلب بعضی از مندرجات آن کتاب اشاره می نمایم .

این ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی
نصایح ۴۱ سلمه بعایشه
ازدی نقل مینماید که در آن موقع ام المؤمنین
ام سلمه هم برای عمل حج بمکه مشرف بود وقتی شنید عایشه بختخواهی عثمان
بر خاسته و عازم بصره است بسیار متاثر شد و در مجالس تظاهر بنقل مناقب علی عليه السلام
مینمود عایشه بملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب داده باخود همدست نموده بصره
بروند .

ام سلمه فرمود تا درپرز آنهمه دشنام بشمان میدارد و منتعت مینمودی و
(۱) خداوند لرحم الراحمین است در محلی که حکمت مقتضی عفو و رحمت باشد و بمسکی
اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد سخت ترین عتابها را در موقع وقت و سعی میکند .
(۲) دفن کنید مرا بملوی خواهرها بیدم بیع زیرا من بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله
ایجاد واحداث امور نمودم .

اورا نمثل میخواندی و حالا بخونخواهی او در مقابل علی علیه السلام برخاسته ای آیا از فضایل آنحضرت غافل اگر یادت رفته من اینک یاد آوری مینمایم.

یادت بیاید روزی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر صلی الله علیه و آله نجوی نمود و نجوی طول کشید تو خواستی بر آن حضرت هجبه نمائی من منع کردم گوش ندادی و حله نمودی بر آن بزرگوار و گفتم در هر نه روز یک روز نوبه من است آنهم تو آمدی و پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشغول نموده ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله غضبناک در حالتیکه صورت مبارکش سرخ شده بود بتو فرمود: **ارجعی ورائک والاه لا یغضه احد من اهل بیتی ولا من غیرهم** هر الناس الا هو خارج من الایمان (۱) پس تو ناد و پشیمان بر گشتی عایشه گفت بلی یادم هست !!

ام سلمه فرمود یادت بیاید روزی که تو سر مبارک پیغمبر را شستفو میدادی و من غذای حبس تهیه مینمودم آنحضرت سر مبارک بلند نمود فرمود کدام یک از شما صاحب شتر کنه کارید که سگهای حوای بر او پارس نمایند و بر روی پل سر اط پرو افتاده گردد من دستها را از حبس برداشته عرض کردم یا رسول الله پناه میبرم بخدا و رسول خدا از این امر آنکه دست پریش تو توزه فرمود پیرهن از آنکه تو باشی آنکس که این عمل کند - عایشه گفت بلی یادم هست !!

ام سلمه گفت یادت بیایم که در یکی از سفرها من و تو با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم روزی علی علیه السلام کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را میدوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم ناگاه پدربائی بکر با اتفاق مر آمدند اجازه خواستند من و تو رفتم عقب پرده آنها نشستند بعد از گفتگوی چندی گفتند یا رسول الله انا لاندری قدر ما تصحبنا فلو اعلمنا من یستخلف علینا لیکون لنا بعدک مفزعاً فقال لهما اما انی قدری مکانه و لو

(۱) برگرد بپشت بخدا قسم احدی از اهل بیت من و نه غیر از آنها از مردم باطنی دشمنی ننماید مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است.

فقلت لفرقتهم عنه کما تفرقت بنو اسرائیل عن هرون بن عمران فکناهم خراجاً (۱).

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم من عرض کردم یا رسول الله من کنت مستخلفاً علیهم فقال خائف النعل فزنا فلم نر احداً الا علیاً فقلت یا رسول الله ما اری الا علیاً فقال هو ذلک (۲).

عایشه گفت بلی یادم هست ام سلمه گفت پس بعد از اینکه این احادیث را میدانی کجا میروی گفت برای اصلاح بین مردم میروم !!

پس آقایان تصدیق نمائید ام المؤمنین عایشه فریب نخورده بلکه خود عازم فتنه انگیزی بوده عالماً عامداً قیام نموده با آنکه ام سلمه باو یاد آوری نمود احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را مع ذلک متنبیه نکردید - با اقرار بمقام حقیقت امیر المؤمنین حرکت نمود بسوی بصره و آن فتنه بزرگ را بر پا کرد که منجر بر یختن خون مسلمانان بسیار گردید !!!

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل بزرگترین نص و حجة است بر اثبات امامت و خلافت آنحضرت که وقتی ام سلمه عرض میکند یا رسول الله کیست آن کسیکه اورا خلیفه قرار میدهی بعد از خود فرمود دو زنده نعلین من و آن جز علی بن ابیطالب کسی نبوده است.

کنه شیعیان فقط اینست که تحت تأثیر هیچ عادتی قرار نمیگیرند و با دورین حقیقت وقایع مهمه چهارده قرن قبل را مینگردند و بدون حب و بغض از آیات

(۱) ما حصل معنی آن که عرض کرده اند ما کافر مصاحبت تو را نپسندیم پس ما تو را تعلیم وحیه و بر ما نپسندید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما میباشد که بعد از شما مفزع و پناهگاه ما باشد حضرت به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود من مقام و مرتبه و مکان او را میشناسم (یعنی جانشین خود را) ولی (نصراً) اگر این عمل را بکنم و او را معرفی نمایم از اطراف او متفرق میشود همچنانکه بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند پس ساکت گردیدند بیرون رفتند.

(۲) چه کسی بر آنها خلیفه میباشد فرمود آنکس که نعلین مرا بپارد درو می کند پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدم دیدم جو علی (علیه السلام) کسی نبود پس عرض کردم یا رسول الله غیر از علی کسی را نمی بینم فرمود همان (علی) خلیفه است.

قرآن مجید و آنچه در کتب معتبره علماء فریقین نوشته شده است استفاده نموده و قضاوت بحق مینمایند.

بهین وجه معتقدند باینکه ولو بصورت ظاهر در تاریخ با دسیسه بازیهای سیاسی خلافت علی (علیه السلام) زماناً در مرتبه چهارم قرار گرفته.

ولی این عقب ماندگی افضلیت و نصوص وارده در حق آن حضرت را از میان نبرده و نخواهد برد.

ما هم معتقدیم و اقرار داریم که در تاریخ ثبت گردیدیم که امی بکر (با دسائس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی (علیه السلام) و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیله خزرج از انصار خلیفه نامیده شد و بعد از او هم بطریق دیکتاتوری فردی و شوری عمر و عثمان قبل از مقام ولایت علی (علیه السلام) ظاهر آسند نشین خلافت گردیدند !!!

ولی با یک تفاوت که آنها خلیفه الخلق بودند یعنی عدای از همدستان آنها قیام نمودند و حلقه خلافت را بگردن آنها انداختند.

ولی مولانا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) خلیفه الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر (ص) بوده است.

شیخ - بی لطفی میفرماید هیچ تفاوتی بین آنها نبوده همان مردمی که خلفاء ثلاثه امی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را بمقامات خلافت اجماعاً نصب نمودند علی کرم الله وجهه را هم همان اشخاص بخلافت نصب نمودند.

اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است

داعی - تفاوت در تعیین خلافت خلفا از جهات بسیاری واضح و آشکار است اولاً اشاره باجماع فرمودید بی لطفی مینمایید که تجدید مطلب میکنید زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شبهای قبل کلاماً بعرضتان رسانیم که اجماع امت بر خلافت هیچیک از خلفاء در ابتداء امر واقع نشد (مراجعه شود به ص ۴۸۲ تا ص ۴۹۱ همین کتاب).

دلائل دیگر بر بطلان اجماع

ثانیاً اگر انکه شما بدلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر برای امت ثابت

شرعی میدانید علی القاعده بایستی هر خلیفه ای که از دنیا میرومات جمع شوند یا باصلاح امروزها مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند اجماع عموم (یا قبول شما) اجتماع عقلا بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتفافی بر آن ثابت آمد آن فرد منتخب خلیفه و برگزیده مردم میشود (نه خلیفه رسول خدا) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد.

والبته تصدیق میفرمائید چنین اجماعی ابدأً برای هیچیک از خلفاء در اسلام واقع نشده حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلاً ثابت نمودیم (که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند) برای احدی جزای بکر بن ابی قحافه واقع نشد.

زیرا خلافت عمر با اتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره فقط بنسب خلیفه امی بکر بوده است اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است چرا بعد از امی بکر در تعیین عمر بخلافت تشکیل اجماع نشد و بآراء عمومی مراجعه نمودند.

شیخ - بدیهی است چون امی بکر را بخلافت اجماع امت معین نمود؟! قول خلیفه اول بقتضائی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم بعد از آن دیگر احتیاجی باجماع و گرفتن آراء امت در تعیین خلیفه بعدی نیست بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نگذارد لذا چون امی بکر ثابت الخلافه بالاجماع هر را بخلافت برقرار نموده خلیفه ثابت پیغمبر شد !!!

داعی - اولاً اگر چنین حتی برای خلیفه ثابت الامر (بعقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و میگویند وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نس او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت میکند چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوة که هادی بشر بوده است ساقط نمودید.

و چرا آنهمه نصوص عالیّه واضحه ای را که سراحه و کنایه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در دفعات متعدده و مواضع مختلفه بر علی (علیه السلام) نمود و در کتب معتبره خودتان پر است (و ما هم در شبهای قبل بعضی از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نص صریح در حدیث

ام سلمه برضتان رسید) نا دیده گرفته و ترتیب اثر ندارد و از برای هر يك تأویلات باره نمودید مانند تأویل و تفسیر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده .

واقعا جای تعجب است که روی چه اصل میفرمائید قول ای بکر در تعیین عمر بخلاف سندیت دارد؟ ولی قول رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سندیت ندارد؟ و برای آن کلمات حکیمانه تعبیرات باره مینمائید؟

ثانیاً از کجا و بجه دلیل میفرمائید خلیفه اول که باجماع معین شده حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید آیا هم چو دستوری از پیغمبر رسیده است قطعاً جواب منفی است . ثالثاً میگوئید خلیفه اول که باجماع معین شد در تعیین خلفاء بعدی دیگر احتیاج باجماع نمیشد همان خلیفه منصوب از جانب خلق حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت میکند ؟

اعتراض بر مجلس شوری
اگر امر چنین است پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد بلکه در خلافت عثمان بر خلاف شد عمر تعیین خلیفه نکرد امر را بشورای شش نفری واگذار نمود ؟
معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست میدانید دلایل که اختلاف پیدا کرد اصل موضوع از بین میرود ؟

اگر دلیل شما بر اثبات خلافت اجماع امت است و جمیع امت باید جمع شوند و اتفاقاً رأی بدهند (گذشته از آنکه در خلافت ای بکر هم چنین اجماعی نشد) پس چرا در خلافت عمر چنین اجماعی تشکیل ندادند ؟ و اگر اجماع را در خلافت اوگنی شرط می دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب باجماع کفایت می کند .

پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد ؟ و خلیفه عمر برخلاف رویه ای بکر تعیین خلیفه را بشورای (دیکتاتوری) واگذار کرد ؟ آهم چه مجلس شورایی

که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورایی وجود پیدا نکرده عرض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند (که شاید قولو رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر خود معین نمود .

اعتراض بر حکمیت
عبدالرحمن بن عوف
و عیبش از همه آنکه جلو اختیار همرا گرفت و تمام آن عده را تحت امر و فرمان عبدالرحمن بن عوف قرار داد ؟

معلوم نیست روی چه ملاک شرعی و عرفی علمی و عملی عبدالرحمن را آنقدر شاکست داد (جز آنکه خوشتر دیک عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیری) که در دستور خود گفت هر طرفی که عبدالرحمن است حق است و با هر کس عبدالرحمن بیعت نماید باید دیگران تسلیم شوند وقتی خوب دقت کنیم می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده منتها بصورت شوری در آورد ؟

و بقول امروزی ها قانون دیکراسی بکلی برخلاف این رویه و رفتار میباشد .
واقعا جای تعجب و تأمل است که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مکرر فرموده که شهبای قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمود که **عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَاوَا (۱)** .
و نیز فرمود : **هَذَا عَلِيٌّ فَارُوقُ هَذِهِ الْأَمَّةُ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ (۲)** .
چنانکه حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و طبرانی در اوسط و ابن عساکر در تاریخ و محمد بن یوسف کتبی شافعی در کفایت الطالب و محب الدین طبری در ریاض النضره و حوینی در فراید و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سیوطی در المنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل نموده اند که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود :
سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَاكَ فَارْتَمَوْا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَصْلُحِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأَمَّةِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ يَصُوبُ الْمُؤْمِنِينَ (۳) .

(۱) علی باحق و حق باعلی میگردد یعنی هر راهی علی برود آن راه حق است .
(۲) این علی فاروق این است که جدایی مینماید میان حق و باطل .
(۳) دود است بعد از من فتنه ای برپا شود در آنوقت بر شما لازم است التزام رکاب علی را اختیار نماید زیرا او اول کسی است که دوز قیامت با من مصافحه مینماید او واست کو و فاروق این امت میباشد که تفریق می نماید بین حق و باطل او است پادشاه مؤمنین .

و در حدیث معروف عمار یاسر است که با سلسله اسناد در لیلی ماضیه مفصل اعرش نمودم که آنحضرت عمار فرمود ان سلك الناس كله و ادبا و سلك علی و ادبا فاسلك وادی علی و خلق عن الناس یا عمار علی لا یردك عن هدی و لا یدلك علی ردی یا عمار طاعة علی طاعنی و طاعنی طاعة الله (۱).

آنکه برخلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه عمر ظلم فاحش بمقام مولانا
امیر المؤمنین علیه السلام علی را در شوری میکند تحت امر و فرمان عبدالرحمن رضی الله عنه ۱۱۴.

آیا میشود بآن دستگاه بدین نقش؟ آنچه از کبار صحابه را بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود پس نبود در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی رضی الله عنه وارد آوردند و اهانت بزرگی با آنحضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را صحت امر و فرمان عبدالرحمن قرار دادند ۱۴.

آقایان محترم منصفانه قضاوت نمائید مراجعه کنید بکتاب رجال از قبیل استیعاب و اصابه و حلیه الاولیاء و امثال آنها حالات علی رضی الله عنه را با عبدالرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید ببینید عبدالرحمن لیاقت مقام حکمت را داشته یا مولی امیر المؤمنین علیه السلام آنکه بی بیرید بحق کشیهائی که روی دسته بندیهای سیاسی بگرفته و مقصود از آن بازپا پامال نمودن حق و ولایت در مرتبه سوم بوده است ۱۱۴.

خلاصه کلام اگر دستور خلیفه ثانی عمر بن الخطاب عملی بوده که در تعیین خلافت مجلس شوری لازمست پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟ و تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین) (ابی بکر و عمر و عثمان و علی) چهار قسم عمل شده آیا کدام يك از اقسام اربعه حق و ملاک عمل و مدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل بخواه حق بوده تصدیق نمائید شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید.

(۱) اگر تمام مردم برای میروند و علی براه دیگر پس راهی را برو که علی میروند و بی نیاز خود از مردم ایستاد علی خود از هدایت برکنار دانه و ولایت بخرملاکت ننماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خدا است.

و اگر آقایان محترم قدری از عادت پیرون آید و با نظر انصاف و عمیقانه بهضایق بشکریه تصدیق خواهید نمود حقیقت غیر از آنست که ظاهر آجریان پیدا نموده .
چشم باز و گوش باز و این عینی حیرتم از چشم بندی خدای

شیخ - چنانچه این بیانات شما صحیح باشد که باید (بقول شما) در او تعمق بیشتری نمود خلافت علی کرم الله وجهه هم متزلزل میشود برای آنکه همان اجماعی که خلفاء قبل (ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) را بخلافت نصب و تقویت نمودند علی کرم الله وجهه را نیز آوردند و بخلافت بر قرار نمودند.

داعی - باین فرمایش شما وقتی صحیح میباشد که نصوص قبلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کار نبوده و حال آنکه خلافت علی رضی الله عنه مربوط باجماع امت نبوده بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده.

و اگر آنحضرت زیر بار خلافت رفت نه از جهت خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده اجماع و اجتماع مردم بود بلکه از جهت استرداد حق بود زیرا هر ذی حقی که حقت را غصب نمایند ولو سالها بگذرد هر وقت فرصتی بدست آورد و مقتضی موجود شد و مانع از میان رفت باید حق خود را بگیرد.

فلاذ آن روزی که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت.

اگر آقایان فراموش فرمودید صفحات جرائد و مجلات و فوق العاده های منتشره را مطالعه فرمائید دلائل و نصوص خلافت را که ما در لیلی ماضیه یاد آور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آنحضرت بمقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده بلکه از جهت نصوص رسول الله صلی الله علیه و آله با آیات قرآنی و استرداد حق بوده.

شما نمی توانید يك خبر متفق علیه بیاورید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد ابی بکر و عمر و عثمان وصی و خلیفه من اند یا نامی از خلفای اموی و عباسی برده باشد.

ولی در تمام کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود است که علی رضی الله عنه را بخلاف و وصایت معرفی فرموده که بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سلمه بر مشتاقان رسید. شیخ - در اخبار ما هم رسیده که پیغمبر فرمود ای بکر خلیفه من است. ۱۵ عی - گویا فراموش فرمودید دلائل شبهای قبل را که بر بطان آن احادیث ذکر نمودیم امشب هم شمارا بلا جواب نسپکنداریم شیخ مجید الدین فیروز آبادی صاحب قاموس اللغه در کتاب سفر السعادة اکوید آن ماورد فی فضائل ابی بکر فقهی من المفتریات التي تشهد بديهة العقل بتذیها (۱).

خلافت علی باجماع
نزدیکتر بود

علاوه بر اینها اگر خوب دقت کنید در طریقه ظاهری خلافت بر ای هیچ یک از خلفاء راشدین (از ای بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی اجماعی واقع نشد - که تمام امت جمع کردند یا نمایندگان صحیح العمل جمیع امت اجتماع نمایند و مستقیماً رأی بخلافت آنها بدهند - ولی بر حسب ظاهر اگر بخلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بنکرم می بینیم باجماع نزدیکتر بود تا خلفاء قبل و بعد زیرا مورخین از علماء خودتان نوشته اند در خلافت ای بکر در مرتبه اول قسط عمر و ابو عبیده قبر کن معروف بجر آجوار بودند بعد عده ای از قبیله اوس روی لجابت و از جهت مخالفت باقبیله خزرج که سعد بن عباد را کاندید امارت نموده بودند بیعت نمودند و بعد بررورد بعضی بشدید (چنانچه شرح دادیم) و جمعی بطلمیع بیعت نمودند و جمعی مانند انصار بریاست سعد بن عباد تا بآخر تبعیت از خلافت ننمودند.

و اما خلافت عمر قسط بدستور ای بکر تنها برقرار شد اجماعی و اخذ آراء عمومی امداد در کار نبود بلکه خلافت سلطنت ما بانه انجام شد ۱۱. و اما عثمان روی شالوده سیاسی مجلس شورای (درمکتب توری) که عمر دستور داد بر مسند خلافت نشست ۱۱.

(۱) آنچه در فضائل ای بکر نقل کرده اند از معترضان است که بدیهه عقل گواهی بدروغ آنها میدهد.

و اما در طریقه خلافت علی رضی الله عنه تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفاً جهة داد خواهی بدربار خلافت بمدینه آمده اجماع بزرگی تشکیل داده بودند شرکت نمودند و باصرار همه آنها آنحضرت بر مسند خلافت ظاهری مستقر گردید.

۱۶ عی - قبله صاحب اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین خلافت بوده.

۱۵ عی - خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت برقرار بود بلکه جمیع بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبائل جهة عرض حال و شکایت از عمال و حکام جائز ظالم بنی امیه و غیره و حرکات زشت و قبیح مردان و دیگران که نزدیک بنقام خلافت بودند بدربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند بواسطه ندانسته کاریهای خود عثمان و گوش ندادن بنصایح مشفقانه امیر المؤمنین و کبار صحابه منجر بقتل او گردید.

لذا اهل مدینه با اتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفاً در مدینه حاضر بودند بحالت اجماع در خانه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و آنحضرت را با التماس و اصرار بمسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت برای هیچیک از خلفاء ثلاث قبل از آنحضرت واقع نشد که روی میل و اراده و اختیار اهل مدینه با اتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت بسوی یک فرد شخاصی بکشند و او را بخلافت بپشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آنحضرت واقع شد ما آنرا دلیل خلافت برای آنحضرت نمی دانیم بلکه دلیل ما بر خلافت آنحضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است.

مطابق سیره تمام انبیاء که با امر خداوند وصی و خلیفه خود را معین مینمودند.

ثالثاً فرمودید بین امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و سائر خلفاء تفاوتی نبوده است نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید برای آنکه با دلائل عقل و نقل بلکه اجماع امت ثابت است که بین علی رضی الله عنه و خلفاء بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

علی علیه السلام متمایز از
سایر خلفاء بوده

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علیه السلام داشته و بهمین جهت متمایز از سایر خلفاء بوده آنست که آنها خلفاء منصوب از جانب جمعیتی از خلق بوده اند ولی علی علیه السلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر بوده است بدیهی است تعیین شده خدا و پیغمبر حقاً ممتاز از تعیین شده خلق است هر عاقلی میدانند که خلیفه منصوب یا خلیفه غیر منصوب فرق بسیار دارد.

و مهم ترین صفت متمایزه ای که علی علیه السلام را از سایر خلفاء و جمیع امت متمایز مینماید مقام علم و فضل و شرف و تنوای آنحضرت است که با اتفاق جمیع علماء امت (باستثناء عدّه قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است) علی علیه السلام بعد از پیغمبر اعلم و افضل و اقوی و اشرف و انقادی از همه امت بوده.

چنانچه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر و عمر در شهبای گذشته از کتب معتبره خودشان نقل نموده با تأییدات قرآن مجید اینک هم باز خبری در یادم آمد که در شهبای قبل نگفتم از برای شما میخوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند و ابوالوئید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و میرسید علی همدانی شافعی در موده الثری و حافظ ابوبکر بیهقی شافعی در سنن خود و غیر آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرراً با الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود علی علیه السلام افضلکم و افضلکم و الرائد علیه کالرائد علی و الرائد علی کالرائد علی الله و هو علی حد الشریک بالله (۱).

این ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شعا است در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه نوشته است قول بتفضیل امیر المؤمنین علی علیه السلام قولی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین قائل بآن بوده اند و شیوخ بغدادیون تصدیق باین معنی نموده اند.

(۱) علی علیه السلام اعلم و افضل و اقوی از همه شعا میباشد در حکم و کنادرای علی در برمن است و در برمن در بر خداست و در بر خدا در حد شریک بعد از او است.

(چون صدای اذان اعلام نماز عشاء بر خاست آقایان برای نماز برخاستند پس از اداء فرضه و سرف جای داعی افتتاح کلام نمود).

اشاره بر قس فضائل و کمالات
داعی - آقایان شما که مشغول نماز بودید داعی فکرها نمودم تا دریابان فکرم بموضوعی برخوردیم که اینک بطریق سؤال طرح مینمایم.

بفرمایید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم مینماید در نظر شما بچه چیز است.

شیخ - (بعد از قدی سکوت) البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است ولی در درجه اولی که میتوان رؤس فضایل و کمالات شمرد - بعد از ایمان بخدا و رسول سه چیز را میتوان بشمار آورد ۱ - نسب و نژاد پاک ۲ - علم و دانش ۳ - تقوی و پرهیزکاری.

داعی - احسن الله لکم الاجر ما هم از همین سه طریق که شما بعنوان رؤس فضائل و کمالات انتخاب فرمودید وارد بحث میشویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفاء و غیرهم دارای یک خاصیتی بودند ولی هر یک از آنها که جامع این خصائص عالیّه و امتیاهات فضائل بودند روی قواعد عقلیه و فطریه حق تقدم برای آنها مسلم است.

اگر ثابت نمودیم که در این خصائص ثلاثه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام پرچم دار سیدت و سعادت بوده تصدیق نمائید که باصوص و وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بزرگوار اولی با سر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده مگر بدسیسه بازهای سیاسی (که به عقیده این ابی الحدید در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه) نامش را مصلحت گذاروند.

دو نسب پاک علی علیه السلام
شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله احدی بشفافت علی علیه السلام نمیرسد و قدری نسب و نژاد آنحضرت پاک و درخشانده و تابان میباشد که عقول عقلاء را محو و حیران نموده حتی متعصبین از اکابر علماء خودشان مانند علاء الدین مولی علی بن محمد قوشچی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی و سعد الدین مسعود بن

عمر فتنازانی گویند ما محو و حیرانیم در کلمات علی کرم الله وجهه که میفرماید
نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد (۱).

و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه است که بعد از رسیدن بمقام خلافت ظاهری فرمود
لا يقاس بال محمد صلى الله عليه وآله من هذه الامة احد ولا يسوى بهم
من جرت نعمتهم عليه ابداهم اساس الدين وعماد الدين اليهم بفيء الغالي
وبهم يلحق التالي ولهم خصائص حق الولاية وفيهم الوصية والوراثة الا ان
اذا رجع الحق الى اهله ونقل الى منتقله (۱).

این بیانات آنحضرت دلالت کامله بر اولویت و حق تقدم خلافت آنحضرت و خاندان
جلیل آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین دارد.

این بحالات نه کلام خود آنحضرت است بلکه مخالفین هم تصدیق این معنی را
داشته اند چنانچه شبهای قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودت هفتم
از مودة القری از ابی وائل از عبدالله بن عمر نقل میکند که گفت در وقت شماره اصحاب
پیغمبر، ما گفتیم ای بکر و عمر و عثمان مریدی گفت پس نام علی چه شد گفت علی من اهل
البيت لا يقاس به احد هو مع رسول الله صلى الله عليه وآله في درجه (۳).

و نیز از احمد بن محمد کرزی بغدادی نقل میکند که گفت شنیدم از عبدالله بن
حنبل که گفت سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابلة) از تفضیل صحابه او
گفت ای بکر و عمر و عثمان پس گفتیم بابا علی بن ابیطالب (علیه السلام) کجا است گفت
هو من اهل البيت لا يقاس به هؤلاء (۴).

(۱) ما بین اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله که احدی را نتوان قیاس بآنها نمود.

(۲) احدی از این امت با آل محمد صلی الله علیه و آله طرف مقایسه نبوده اند و کسانیکه
همیشه از نسبت و بخشش معارف علوم ایشان بهره مندند یا آنان برابر پیشوند آنان اساس و پایه
دین و ستون ایمان و بقین هستند دور افتادگان از راه حق یا آنان رجوع کرده و امانت دکان یا ایشان
ملحق میشوند و خصائص امامت (علوم و معارف سقا و آیات و معجزات باهره) در آنان جمع و حق
ایشانست و بس - و در باره آنان وصیت (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و اوارت بردن (از آن
وجود محترم) ثابت است در این هنگام حق بسوی اهلش برگشته و بجای آن که از آن خارج شده
بود منتقل گردیده.

(۳) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) است که احدی دامقاسه یا او نتوان نمود او
با پیغمبر و در درجه آنحضرت است.

(۴) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) است که نتوان با او مقایسه نمود ای بکر
و عمر و عثمان را.

صیبتی آنکه نسب علی علیه السلام و جنبه دارد نورانی و جسمانی و از این حیث بعد
از رسول خدا ﷺ آنحضرت منحصر بفرموده است.

از جنبه نورانیت و معنای حقیقی خلقت حق تقدم
در خلقت نورانی علی علیه السلام
و شرکت او با پیغمبر (ص)
بالمیر المؤمنین علیه السلام است.

چنانچه اکابر علماء خودشان از قبیل امام احمد بن
حنبل (امام الحنابلة) در کتاب با عظمت مستند و میر سید علی همدانی قیبه شافعی در
مودة القری و ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی
مناقب آل الرسول نقل مینمایند از رسول اکرم ﷺ که فرمود کنت انا و علی بن
ابطالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما
خلق الله تعالی آدم رکب ذلك النور فی صلب فلم یزل فی نور واحد حتی
افترقنا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الخلفاء (۱).

و میر سید علی همدانی قیبه شافعی مودة هفتم از مودة القری را اختصاص بهمین
موضوع داده باین عبارت المودة الثامنة فی ان رسول الله و علیا من نور واحد
اعطی علی من الخصال ما لم یعط احد من العالمین (۲).

از جمله اخباری که در این مودت نقل نموده و ابن مغازلی شافعی هم مترجم است
از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت رسول اکرم ﷺ فرمود خلقت انا و
علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم
و رکب ذلك النور فی صلب فلم یزل فی نور واحد حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب
ففی النبوة و فی علی الوصية.

در خبر دیگر بعد از این خبر مینویسد خطاب بعلی نموده فرمود ففی النبوة و
(۱) من و علی نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را
بچهارده هزار سال پس چون خلق فرمود آدم را خدای تعالی ما را که آن نور بودیم دو صلب
آدم قرار داد و از صلب او چوشت باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب ازهم جدا شدیم پس درمن
نبوت و در علی خلافت را ظاهر ساخت.

(۲) مودت هشتم در اینکه رسول خدا و علی از یک نور بودند روایه شده است بلی الخصال
آنچه باحدی از عالیهان داده نشده است.

الرسالة وفيك الوصية والامامة باعلی (۱).

و نیز همین خبر را ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از صاحب کتاب فردوس نقل نموده و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب اول ینابیع المودة از جمع القوائد و مناقب ابن مغازلی شافعی و فردوس دیلمی و فراند السمعین حموی و مناقب خوارزمی بمختصر اختلافی در الفاظ و عبارات و اتحاد معنی خلقت نورانی محمد و علی صلوات الله علیهما را قبل از خلقت خلایق بهزاران سال نقل مینمایند و اینکه هر دو يك نور بودند تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدند قسمتی در صلب عبدالله قرار گرفت که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوجود آمد و نصف دیگر در صلب أبوطالب برقت علی علیه السلام بوجود آمد عنه و برای نبوت و رسالت و علی علیه السلام را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند چنانچه بیان خود رسول الله صلی الله علیه و آله است در جملة اخبار وارده.

و أبو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و فصل چهارم مقتل الحسین و سبط ابن جوزی در ص ۲۸ تذکره و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۸۷ کفایت الطالب پنج خبر مستند از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم طبرانی باسناد خود نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من و علی از یک نور خلق شدیم و باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم و بعضی از آن اخبار مفصل و بسیار عالی و یرفائده میباشد که از جهت اختصار از ذکر تمام آنها خودداری مینمایم (کسانیکه طالبان بدان کتاب مراجعه نمایند). اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در يك مجلس فرموده و روایت هر يك بمعبارتی نقل نموده باشند ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشد چنانچه از سیاق خود اخبار معلوم میشود.

(۱) من و علی از يك نور خلق شدیم قبل از اینکه خلق شود عالم به چهار هزار سال پس از آنکه آدم را خلق نمود غدای مثال آن نور را در صلب او قرار داد پیوسته باهم بودیم تا آنکه از هم جدا شدیم در صلب عبدالمطلب پس در من نبوت و در علی وصایت را قرار داد - پس در من نبوت و رسالت و در تو باعلی وصیت و امامت را قرار داد.

و أمّا از جنبه جسمانی هم آبا و ائمه دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن

در لیب جسمانی علی علیه السلام

حضرت است.

آباء و اجداد آنحضرت برخلاف دیگران تا بآدم ابو البشر همگی موحد و خدا پرست بودند و در صلب و رحم نایاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبوده است - از این قرار.

علی (۱) بن ابیطالب (۲) بن عبد المطلب (۳) بن هاشم (۴) بن عبدمناف (۵) بن قصی (۶) بن کلاب (۷) بن مرّة (۸) بن کعب (۹) بن لوی (۱۰) بن غالب (۱۱) بن فهر (۱۲) بن مالک (۱۳) بن فضر (۱۴) بن کنانة (۱۵) بن خزیمه (۱۶) بن مدرکه (۱۷) بن الیاس (۱۸) بن مضر (۱۹) بن نزار (۲۰) بن معد (۲۱) بن عدنان (۲۲) بن ادد (۲۳) بن ادد (۲۴) بن الیسع (۲۵) بن الهمیس (۲۶) بن بنت (۲۷) بن سلامان (۲۸) بن حمل (۲۹) بن قیدار (۳۰) بن اسمعیل (۳۱) بن ابراهیم خلیل الله (۳۲) بن تارخ (۳۳) بن تاحور (۳۴) بن شاروع (۳۵) بن ایرغو (۳۶) بن تالغ (۳۷) بن عابر (۳۸) بن صالح (۳۹) بن ارفخشذ (۴۰) بن سام (۴۱) بن نوح (۴۲) بن لمت (۴۳) بن متوشلخ (۴۴) بن اخنوخ (۴۵) بن یارد (۴۶) بن مهلائل (۴۷) بن قینان (۴۸) بن افوش (۴۹) بن شیت (۵۰) بن آدم ابی البشر علیهم السلام (بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی چنین نسب مشعشع تابانی ندارد) شیخ - اینکه فرمودند آباء و اجداد علی کرم الله وجهه تا بآدم ابو البشر همگی موحد بودند ظاهراً اشتباه فرمودند امر چنین نیست ما هم مأمور بظاهر هستیم برای آنکه می بینیم در آباء آن بزرگوار مشرکین و بت پرستان بودند از قبیل آذر بدر ابراهیم خلیل که بتسبیح آیه شریفه که میفرماید و اذ قال ابراهیم لایه آزر اتخذ

اصناماً الهة انی اریک و قومک فی ضلال مبین (۱).

(۱) یاد کن وقتی را که ابراهیم پدرش آذر (صو یا شوهر مادر و مری او که عرب بن آنها اطلاق میکردند) گفت آیا بت ها را بعد از اختیار کرده ای و من راستی تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم آیه ۷۴ سوره ۶ (انعام).

اشکال در پدر ابراهیم علیه السلام داعی - این بیان بدون تمسّق و تفکّر شما جز تبعیت از أسلاف روی عادت چیز دیگری بنظر

داعی نمیرسد زیرا که ما می بینیم که أسلاف و اُقران شما برای اینکه اسلاف محبوب خود را از سحابه که نسبت آنها قطعاً بشرك و کفر می رسد پاک کرده باشند یعنی این نفس نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرک را سبب نفس ندانند راضی شدند که در آیه و اجداد پیغمبر عظیم الشان خود مشرک و وارث - و نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشرك و کفر منتهی نمایند - تا اسلاف و شیوخ خود را از این نفس میری سازند ۱۱۲.

واقعاً جای بسی تأسف است چنین اعمال غرضها از مردمان دانشمند و فهمیده که جز عناد و لجاج و دست و پا کردن بیجا و محبت و وراد باولایای خود بچیز دیگر نتوان حمل نمود و شما هم روی عادت تبعیت از گفتار آنها نموده و در هم چه مجلسی واکو مینمائید ۱۱۱.

و حال آنکه خود میدانید که علماء انساب را اتفاق است که پدر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تاریخ بوده نه آزر.

شیخ - شما اجتهد مقابل من مینمائید عقاید و نظریه علماء انساب را مقابل قرآن میآزیدد باینکه قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

داعی - ما هیچگاه اجتهد مقابل من نمی نمائیم بلکه چون هدفی نداریم مگر بی بردن بمقتای قرآن لذا قدری دقت و امان نظر بیشتری مینمائیم براهنامائی اهل بیت و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله که عدل قرآن و مبیین آن هستند می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده عرف عام مشهور است چه آنکه در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب میکنند.

و در باره آزر دو قول است یکی آنکه عمو حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و دیگر آنکه علاوه بر آنکه عمو بوده بعد از مرگ برادرش تاریخ پدر حضرت ابراهیم علیه السلام

مادر آنحضرت را گرفت فلذا از دو جهة حضرت ابراهیم او را پدر خطاب میفرمودند یکی از جهة عمو بودن و دیگر آنکه شوهر مادر آنحضرت بوده و تادم مرگ او را پدر میخوانند.

شیخ - ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم مگر آنکه در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه نمود (و هر گز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.

داعی - باین محکمی صحبت نفرمائید که در وقت اقامه دلیل استحکام بیاناتان متزلزل گردد.

چه آنکه در خود آیات قرآن مجید نظائری هست که روی قواعد عرف معمول بیان کردیده که از جمله آنها آیه ۱۲۷ - سوره ۲ (قره) میباشد که شاهد بر عرض دعا گو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده میفرماید:

اِذْ قَالَ لَیْنِهٖ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قَالُوا لَنُعْبُدَ الْهَکَ وَ اَٰلَ الْاَبَالِکَ اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْمٰعِیْلَ وَ اِسْحٰقَ الْهَآ وَ اَحَدًا (۱).

شاهد مقصود از این آیه شریفه کلمه اسماعیل است برای آنکه بشهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب اسحق است و اسماعیل عمو یعقوب است نه پدر او ولی در قرآن روی قاعده عرف که عم را آب خطاب میکردند او را پدر میخوانند.

چون فرزندان یعقوب علیه السلام عرفاً عمو را پدر میخواندند لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده.

روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم علیه السلام عمو و شوهر مادرش را عرفاً پدر میخواند در قرآن هم عرفاً او را پدر خوانده و الا بدلیل تاریخ و علم ضابط انساب مسلم است که پدر حضرت ابراهیم (ع) تاریخ بوده نه آزر.

(۱) جناب یعقوب بر فرزندان خود گفت ها بی اس مرگ من کرا میرسد گفتند خدای تو خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق را که میرود یگانه است.

در آباء و امهات پیغمبر
مشرک نبوده بلکه همگی
مؤمن بالله بودند

دلیل دیگر بر اینکه در آباء و اجداد پیغمبر
مشرک و کافر نبوده آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شراء)
است که میفرماید و تَقَابَلْتُ فِي الْمَاجِدِينَ

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ بنایع الموده
و دیگران از علماء شما از ابن عباس (حبر امت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند
در معنای آیه شریفه که تقابل من اصحاب الموحدين نبی الی نبی حتی اخرجه من
صلب ایه من نکاح غیر سفاح من لدن آدم (۱).

و از جمله دلائل حدیث مشهوری است که همه علماء شما نقل نموده اند حتی امام
ثعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی
در باب ۲ بنایع الموده از ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود اهیطنی
الله الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینة و قد فی لی
فی صلب ابراهیم ثم لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الکریمة الی الارحام
الطاهرة حتی اخرجنی من بین ابوین لم یلتقی علی سفاح قط (۲).

و در خبر دیگر فرموده است لم یدنسني بدنس الجاهلیة.

و نیز در همان باب از کتاب ابتکار افکار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد
مشهور بدهان الصلاح حلبی و شرح کبریت احرش شیخ عبدالقادر از علاء الدوله سمنانی حدیث
مفصلاً از جابر بن عبدالله انصاری نقل میکند که از رسول اکرم ﷺ سؤال از اول
ما خلق الله نموده حضرت جوابهایی میدهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهیم تا
آخر حدیث که میفرماید و هكذا ینقل الله نوری من طیب الی طیب و من طاهر

(۱) میگردانید پیغمبر را از اصلاب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری پیدایش پیغمبری
تا آنکه بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه برنا.

(۲) خداوند مرا فرود آورد بسوی (دین در صلب آدم و قرارداد مرا در صلب نوح و در کشتی
و انصاحت مرا در صلب ابراهیم و پیوسته نقل داد مرا از اصلاب کریمه بسوی دهبای طاهره پاکیزه
تا آنکه بیرون آورد مرا از بین پدر و مادری که ملاقات نکردند بکدیگر را هرگز برنا - آورده
نگردانید مرا با آلودگیهای جاهلیت.

الی طاهر الی ان اوصله الله الی صلبابی ، عبدالله بن عبد المطلب ومنه
اوصله الله الی رحم امی امنة ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سید المرسلین
و خاتم النبیین (۱).

اینکه میفرماید از طیب بسوی طیب و از طاهر بسوی طاهر انتقال داده میشدم
میرساند که در آباء و اجداد آنحضرت کاری نبوده چه آنکه بحکم قرآن مجید که
میفرماید اما المشركون نجس هر کافر و مشرکی نجس است پس وقتی فرمود لم ازل
القل من اصلاب الطاهرين الی ارحام الطاهرات یعنی پیوسته از اصلاب طاهرين
بسوی ارحام طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل میشدم ثابت میکند که چون مشرکین
نجس اند پس آباء و اجداد آن حضرت مشرک نبودند.

و نیز در همان باب ۲ بنایع نقلا از کبیر از ابن عباس نقل میکند که آنحضرت فرمود
ما ولدنی فی سفاح الجاهلیة شیء و ما ولدنی الا نکاح کتکاح الاسلام (۲).

آیا خطبه صدو پنجم نوح البلاء را مطالعه ننموده اید که مولی الموحدين امیر
المؤمنین علیه السلام در وصف آباء رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده فاستودعهم فی افضل
مستودع و اقرهم فی خیر مستقر تا سختیهای کرامیم الاصلاب الی مطهرات
الارحام کما مضی سلف قام منهم بدین الله خلف حتی افضت کرامة الله
سبحانه الی محمد صلی الله علیه و آله فاخرجه من افضل المعادن منبأ و اعز
الارومات مفرأ من شجرة التي صدع منها انبیاءه و انتخب منها اماته (۳).

(۱) و همچنین قلداد غداي تامل نورمرا از طیب و طاهری پاک و پاکیزه بسوی پاک و پاکیزه
تا آنکه حاصل نمود بصلب پدرم عیداف و از او برحم مادرم آمنه پس بیرون آورد مرا بسوی دنیا
و قرارداد مرا سیبوی آفتاب انبیا و رسل و خاتم برمه.

(۲) تا من بوجود نیامدم بر نهادهای زمان جاهلیت بلکه بوجود آمدم در اثر هد و نکاح صحیح
ماتعطف و نکاح در غریب اسلام.

(۳) امانت نهاد غداي تامل (انبیاء و اولاد) در فضلترین موضع امانت که اصلاب ابا، کرام
ایشانست و قرارداد ایشانرا در بهترین محل قرار که ارحام طاهره امهات است نقل کرد ایشانرا
از اصلاب پدران زرگوار بر دهبای پاک و پاکیزه مادران هر بار سلفی از آنها گشت یعنی از دنیا
وقت خلقی از ایشان بر خاست با امانت دین خدا تا آنکه کرامت پروردگار که منصب نبوت رسیده
بسوی محمد صلی الله علیه و آله پس بیرون آورد آنحضرت را از بهترین مذهبها از روی دویدن
که آن طریقت طیب و پاک نبوتست و در عزیزترین اصلا از روی شناسن که آن ماده پاکیزه است که
مستند رسالت است از درختی که شکافته و هویدا کرده است از آن شجره طیب پیغمبران خود را و
برگرفته است از آن درخت سعادت امانان خود را.

اگر بخواهم از این قبیل دلائل برای شما بیاورم تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم گمان میکنم برای اثبات مقصود آنهم در مقابل آقا با ن انصاف کافی باشد که بدانند آباء واجداد پیغمبر علیهم السلام تا به آدم ابوالبشر علیه السلام همگی مؤمن و موحد بوده اند بدیهی است اهل البیت اداری بما فی البیت اهل بیت طهارت و خاندان رسالت آگاه ترند بحالات پدران از دیگران.

پس از اینکه ثابت شد که آباء واجداد پیغمبر علیهم السلام همگی مؤمن و موحد بوده اند بخودی خود ثابت است که آباء واجداد علی علیه السلام هم همگی مؤمن و موحد بوده اند.

برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم از روی اخباریکه علماء خودتان (علاوه بر تواتر در اخبار شیعه) نقل نموده اند که محمد و علی علیهما الصلوات والسلام يك نور بوده اند و در جمیع اصلاّب و ارحام پاک و پاکیزه باهم بوده اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند.

در عالم نورانیت و جسمانیت باهم بودند هر جا رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده علی هم بوده (پس عقل هر ذی عقلی حکم میکند که چنین شخصیت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعشع پاک و پاکیزه و منزّه و نزدیک ترین اشخاص است بر رسول الله صلی الله علیه و آله اولی و احق بمقام خلافت بوده است)

شیخ - اگر راه حلی در باره آرز و تاریخ بدست آورده اید و اثبات طهارت در آباء واجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده اید ولی چنین ثبوتی در باره علی کرم الله وجهه غیر ممکن است (ولو آنکه تابع المطلب را بگوئیم موحد بوده اند) ولی در باره ابوطالب پدر علی کرم الله وجهه ابداً راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت.

اختلاف در ایمان ابوطالب

داعی - تصدیق مینمایم که در باره جناب ابوطالب ایجاد اختلافی در ائمت نمودند ولی باید گفت

اللهم العن اول ظالم ظالم حق محمد و آل محمد (۱) - لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طریقه سب و لعن و اهانت و جمل اخبار در ایذاء و آزار علی علیه السلام بکار برد که ریشه این قبیل مطالب شد که بعد ها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عده ای از علمای جامد و بی فکر شما روی عداوت و تعصب تمباً لاسلاف قائل بقول شما شدند - و گمان نمودند که جناب ابوطالب بی ایمان از دنیا رفت. و حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقول الشان سندیت و اجماعشان حجیت دارد چون عدیل القرآنند - و بیشتر از محققین علماء منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و اسامید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقاً قائل باسلام و ایمان جناب ابوطالب اند.

اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب
که الله قد آمن بالنبی فی اول الامر (۲).

بالا تر از همه آنکه ایمان جناب ابوطالب از فطرت بایمان بوده نه از کترمانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس - و از مسلمات جامعه شیعه است به پیروی از اهلیت طهارت الله لم یعد صنما قط بل کان من اوصیاء ابراهیم (۳).

و در کتب معتبره علماء محقق شما هم باین معنی بسیار اشاره شده از جمله این تأثیر در جامع الأصول گفته وما اسلم من اعمام النبی غیر حمزة و العباس و ابیطالب عند اهل البیت علیهم السلام (۴).

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول الله علیهم السلام در نزد هر مسلمانی بایشی حجیت باشد چون عدیل القرآن اند و یکی از در طفلی هستند که ما مسلمانان (۱) پروودکارا لعنتنا (یعنی رحمت خود را دور ما) از اول کسی که ظلم نمود در حق محمد و آل محمد (ص).

(۲) بتحقق که ابوطالب در همان اول امر ایمان آورده به پیغمبر.
(۳) بدوستی که او را ابوطالب) هرگز بدوستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم خلیل الله بود.
(۴) اسلام نیاورد از اعمام پیغمبر صلوات الله علیه و آل در نزد اهل بیت رسالت غیر از حمزه و عباس و ابوطالب.

مأموریم بگفتار و کردار آنها تمسک بجوئیم تا کمره نشویم بنا بر حدیث ثقلین و سایر احادیثی که ایالی ماضیه عرض کردیم که باتفاق فریقین ثابت است مورد توصیه و سفارش رسول الله ﷺ هستند.

و دیگر آنکه بمقتضای قاعده اهل البیت اداری بما فی البیت آن خاندان جلیله که مجسمه تقوی و پرهیزکاری بودند از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام خود آگاهتر بودند تا مغیره بن شعبه و دیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب و بیخبران . و واقعاً جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت و امامان المتقین امیر المؤمنین (که) صداقت و راست گوئی او را خدا و پیغمبر بنا بر روایات معتبره خودتان تصدیق نموده اند و بالاتفاق میگویند جناب ابیطالب مؤمن و موحد از دنیا رفت قبول نمیکنید ولی قول یکنفر دشمن سرسخت امیر المؤمنین و فاسق و فاجر معلوم الحال مغیره ملعون و عداوی اموی و خارجی و ناصبی را میپذیرید و روی آن ایستادگی نموده و اصرار مینمایند ؟!

این ابی الحدید معتزلی که از ایمان علمای شما است در ص ۳۱۰ جلد ۳ شرح نهج البلاغه گوید اسلام ابوطالب مورد اختلاف است ، جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته اند مسلمان از دنیا رفت .

علاوه بر اجماع جمهور علماء شیعه بعضی از شیوخ علماء ما (معتزله) مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و غیر ایشان هم براین عقیده اند که ابو طالب اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهراً ساخت آن بود که بتواند پیغمبر را کلاماً یاری نماید . و مخالفین بملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند .

در حدیث ضحاح - شیخ - مگر جناب عالی حدیث ضحاح را ندیده اید که میفرماید و جواب آن **ان ابا طالب فی ضحاح من نار (۱)** .

داعی - این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و معجوله است که عداوی از عداوی آل محمد و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین در

(۱) ابوطالب در آب کمی از آتش است .

زمان امویها - خصوصاً در دوره خلافت سر سلسله اهل ففاق معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنة و النیران و خوش آیند آن حمله کفر و ففاق جعل نموده اند - بعدها بنی امیه و اتباع آن ها هم عداوة لعلی بن ابیطالب (علیه السلام) آن احادیث معجوله را تقویت نموده و شهرت دادند - و نگذاشتند ایمان جناب ابوطالب هم مانند ایمان جناب حمزه و عباس معروف گردد - و بکنکی از نظر جامعه محو کردند .

و عجیبتر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث **مجهول بودن حدیث ضحاح** ضحاح هم يك نفر فاسق فاجر اعداء عدو مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) مغیره بن شعبه بوده که ابن ابی الحدید در ص ۱۵۹ جلد سیم شرح نهج البلاغه تا ص ۱۶۳ و مسعودی در مروج الذهب و دیگران مینویسند مغیره در بصره زنا کرد روزی که بشود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند سه نفر شهادت دادند چهارمی که آمد شهادت بدهد او را کلمه ثقلین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند ؟!

يك چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد از دوستان صمیمی معاویه بن ابی سفیان این حدیث را روی بفرس و کینه امیر المؤمنین (علیه السلام) و خوش آیند معاویه علیه الهایوه جعل نمود حسب الامر معاویه و اتباع او امویها و غیر آنها این حدیث معجوله را تقویت نموده شهادت دادند که **ان ابا طالب فی ضحاح من نار (۱)** .

و افرادی هم که در سلسله روایات آن قرار گرفته اند مانند عبد الملك بن عبید و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علماء جرح و تمذیل خودشان مانند ذمی در جلد دوم میزان الاعتدال مرصود و ضعیف و غیر قابل قبول و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری جزء مدلسین و کذابین بشمار رفته اند چگونه میتوان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت بکنکب و دروغ نقل نموده اند اعتماد نمود ؟

(۱) ابوطالب در آب کمی از آتش است .

دلائل بر ایمان ابوطالب و حال آنکه دلائل بسیاری بر ایمان جناب ابوطالب در دست هست که جای انکار نیست و قطعاً انکار دلائل واضح را نمیکند مگر مردمان جامد و باغی و در قبول حقائق ۱- از جمله فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود **انا و کافل الیتیم کھاتین فی الجنة (۱)**.

این ابی الحدید هم این حدیث را در ص ۳۱۶ جلد چهارم شرح نهج نقل نموده بدیهی است مراد از فرمایش آنحضرت هر کافل یتیم نیست زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لایابالی و بی دین و مستحق آتش میباشند.

پس مراد آنحضرت جناب ابوطالب و جد بزرگوارش جناب عبدالمطلب بوده که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بوده اند و مخصوصاً آنحضرت در مکه معروف بود یتیم ابوطالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت و نگهداری پیغمبر صلی الله علیه و آله از سن هشت سالگی برعهده آن جناب قرار گرفت.

۲- خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) بطرق مختلفه نقل نموده اند و بعضی باین طریق آورده اند که آنحضرت فرمود جبرئیل بر من نازل شد و باین عبارت مرا بشارت داد که **ان الله حرم علی النار صلباً انزلک و بطناً حملک و ندیا ارضعک و حجرآ کفالتک (۲)**.

میر سید علی همدانی در مودة القربی و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع المودة و قاضی شوکانی در حدیث قدسی این قسم روایت نموده اند که رسول اکرم فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت **ان الله یقرک السلام و یقول انی حرمت النار علی صلب انزلک و بطنی حملک و حجر کفالتک (۳)**.

(۱) (و انکفت مبارک را بهم پیچانید و مرمود) من و کفالت کنتم یتیم مانده این دو انگشت (که بهم پیچیده اند) در پوشش هستم.

(۲) خداوند حرام کرده است بر آتش پشت و شکمی که ترا آورو و بر خود حمل نموده و پستانهای که ترا شیر داده و پهلوی و کناری که ترا کفالت نموده.

(۳) پروردگار بتسلیم میرساند و پیغمبر ما بدین حرام کردم آتش جهنم را بر پشتی که ترا فرو برد و شکمی که ترا حمل کرد و پهلوی و کناری که ترا کفالت نمود (مراد از صاحب صلب میباشند) صاحب بطن آت و صاحب حجر عبدالمطلب و ابوطالب علیهما السلام بودند.

این نوع از اخبار دلالت دارد بر ایمان جناب عبدالمطلب و ابوطالب و قاطعه بنت اسد زوجۀ او که کافل زندگانی آنحضرت بودند. و جناب عبد الله و آمنه بنت وهب پدر و مادر آنحضرت و حلیمه سعدیه که مرضیه و دایه آنحضرت بوده اند.

اشعار ابی ابی الحدید ۳- از جمله دلائل اشعاری است که عزالدین عبد در مدح ابوطالب الحمید بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است در مدح جناب ابوطالب سروده در ص ۳۱۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است.

ولولا ابوطالب وابنه	لما مثل الدین شخصاً فقاما
فذاك بمكة اوى وحامی	وهذا یترب جسّ العماما
تکفل عبد مناف بامر	واودى فكان علیّ تماماً
فقل فی ثیر مضی بعد ما	قضى ما قضاه وابی شاماً
فلله ذا فاتحاً للهدی	ولله ذا للمعالي ختاماً
وما ضرّ مجد ایطالب	جهول لغاوا بصیر تماماً
کما لا یضرّ آیات الصباح	من ظن ضوء النهار الظلاماً (۱)

۴- از جمله اشعاری است که جناب ابوطالب خود در مدح آنحضرت سروده که دلالت واضحی بر ایمان آنجناب دارد که قسمتی از آن اشعار را

این ابی الحدید در ص ۳۱۶ جلد سیم شرح نهج نقل نموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار استدلال بر ایمان آن

(۱) ما حمل معنی آنکه اگر ابوطالب و پسرش (علی علیه السلام) نبودند دین اسلام تشخص و قوامی نداشت ابوطالب در مکه آنحضرت را یافت و حمایت نمود و علی علیه السلام در مدینه مکتوبت یافت و بتایس بست آورد و حمایت کرد عبد مناف (ابوطالب) بامر عبدالمطلب پدر پروردگارش کفالت زندگانی آنحضرت را بعهده گرفت و ادامه داد و علی آن خدمات را شانه داد تا پسری نداشت که ایطالب بقضای الهی در گذشت زیرا بوی خوش خود (علی علیه السلام) را بیادگار گذارد برای رضای خدا ابوطالب خدمت بدین عماد کرد و (ع) بآن خدمات شانه داد تا باج ادا رسید.

جناب نموده ماند وحقاً هم ثابت است که آنجناب ایمان خود را در لفافه این اشعار ظاهر و هویدا نموده که از جمله اشعار لامیه او میباشد که گفته:

اعوذ بربّ الیت من کلّ طاعن
ومن فاجر یفتاننا به فیه
کذبم ویت الّله لیزی وحمداً
ولنصره حتی نصرع دونه
وابيض یتملی الغمام بوجهه
یلوذ به الهالك من آل هاشم
لعمری لقد کلفت وجداً باحمد
وجدت بنفسی دونه فحیمته
فلا زال للدنیا جمالا لاهلها
وآئده ربّ العباد بنصره

و از جمله اشعار مهمه آنجناب که ابن ابی الحدید در ص ۳۶۲ جلد سیم شرح نهج و دیگران نقل نموده اند و بآن اشعار استدلال بایمان آنجناب کرده اند قصیده میباید اوست که گوید:

یرجون منا خطّة دون لیلها
یرجون ان نسخی بقتل محمد
ضراب وطعن بالوشیح المقوم
ولم تختص بسمر العوالی من الدم

(۱) بنام میرم بخالق کبیه از گروهی که بدی بر ما ملن میزند و یا ما را نسبت بباطل می دهند و از شر کسانیکه غیبت ما را میکنند بعامی و از شر کسانیکه اموری را بدین نسبت می دهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست بخالق کبیه دروغ گفته شده که نسبت داد بدین تیری از محمد (ص) و یا بر علیه او جنگی بر پا و ششیری کشیده باشیم قطعاً باری و دفاع میکنیم از او تا جان خود را نثار اوبکنیم بطوریکه اذن و فرزند خود را فراموش کرده باشیم چه بسیار که مردم بواسطه اداستغفار نموده از ابر رحمة آب یاری شدند چرا که ایشان نگهبان بیتیان و بنای بی پناهانند افتادگان بی هاشم را بنام گاهست و ایشان را از هر گونه تم بی نیال مینماید بجان خودم بقدری بواسطه وجود احمد و محمد (ص) در دج و سرور غلبه و دم که وجد را بر جنت آورده اند زیرا اودا بقدری دوست میدارم مانند کسیکه دوست خود را پسینه گرفته باشد و جان خود را نثار او کند و حمایت از او نمایم و دفاع از اودارم باعضا و رقیبه و غیر رقیبه خود بخداوند او را پاینده بدارم که حال اهل دنیا است و وقت و دشمنان و زینت هر کوی و مسفل است خلاق عالمیان او را با تو بیانات خود را بنمایند و ظاهر و معنی کرد دین حق را که باطل در او راه نداشت.

کذبم ویت الّله حتی تفلقوا
و ظلم نبی جاء یدعوا الی الهدی
جماعم تلقی بالعظیم و زمزم
وامرأتی من عند ذی العرش قیم (۱)

و از جمله دلائل واضحه که سراجت ظاهره بر ایمان آنجناب دارد و پرده را کمالاً برداشته و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۵ جلد سیم شرح نهج نقل نموده این است که گوید:

یا شاهد الّله علی فاشهد
أني علی دین النبی احمد
من ضل فی الدین فانی مهتد (۲)

شمارا بخدا آقا یان انصاف دهید که آیا بگویند این اشعار را میتوان کافر خواند که سر سباً اقرار میکند و میگوید من بر دین محمد (ص) هستم و یاری میکنم پیغمبر حق را که ابتدا باطلی در کلام او راه ندارد.

شیخ - این اشعار از وجهت مورد قبول و استشهاد نیست اول آنکه تواتری در این اشعار نمی باشد ثانیاً در هیچ کجا دیده نشده است که ابوطالب اقرار باسلام و ایمان و اعتراف بشهادتین نموده باشد - پس بنقل چند شعری توان حکم اسلام بر او جاری نمود ۱۲.

داعی - ایراد شما راجع بتواتر عجیب است آنجا که مطابق میلان باشد خبر واحد را حجت میدانید و مورد عمل قرار میدهید ولی وقتی بر خلاف میلان باشد فوری حربه عدم تواتر را بکار میبرید.

اگر آقا یان قدری دقیق شوید بخوبی متوجه میشوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر باشد ولی مجموع آنها متواتر دلالّت دارد بر اسی واحدی که ایمان جناب

(۱) مردم امید وارند که ما علیه دین اسلام قیام نموده و ششیر کشیده محمّد را بکشم و دین را نسج کنیم و خود را دو رکاب او خون آلود نکنیم دروغ میگوید بخالق کبیه ما دست بردار نیستیم تا حطیم و زمزم بر از قطعات اجداد کشته گان گردد و ظلم بر پیشمره گری را انگیزه شده بنظیر هدایت شغبین و کسانی که از طرف خالق عرش نازل شد غلط و بی مصرف است.

(۲) ای کواهان خدا شامه باشید که من بر دین پیشتر خدا احمد و محمد (ص) استوارم هر کس از آن خارج است باشد من پشیمانم.

ایطباطباعت و اعتراف بنبوت و رسالت خاتم الانبیاء علیه السلام باشد.

بسیاری از امور است که توانای آن بهمین قسم معین میشود مثلاً جنگها و شجاعتها و حالات مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در غزوات هربک خبر واحد است ولی مجموع آنها روی هم توانای معنوی است که افاده علم ضروری بشجاعت آنحضرت مینماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلک.

علاوه شما که بتوانی علاقمند هستی بفرماید توانای حدیث معمول ضحاح را از کجا ثابت میکنی.

اقرار ابو طالب دم مرگ به لا اله الا الله

و اما جواب اشکال دوم شما خیلی باز و آشکار است زیرا اقرار بتوحید و نبوت و اعتراف بمبعده و معاد حتماً نباید با کلمات شرمانند گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله باشد بلکه اگر فرد یگانه از دین اشاری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف بوحدانیست حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد قطعاً کفایت میکند. پس وقتی جناب ایطباطباعت فرمود یا شاهد الله علی فاشهد - انی علی دین النبی - احمد - حکم همان اقرار بکلمات شر را دارد.

ولی علاوه بر اشعار - حین موت با کلمات شر هم اقرار نمود چنانچه سید محمد رسولی بر زنجی و حافظ ابو نعیم و یسقی نقل نموده اند که در مرض موت جمعی از صدائید کفار قریش از قبیل ابوجهل و عبد الله بن ابی امیه بعبادت جناب ابو طالب رفتند در آن حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بمعش ابو طالب بگو کلمه لا اله الا الله تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال ^(۱) فوری ابوجهل و ابن ابی امیه گفتند ای ابو طالب آیا بر میگیری از ملت عبد المطلب و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آنکه فرمود بدانید ابو طالب بر ملت عبد المطلب میباشد آنها

(۱) البته این تلقین رسول الله صلی الله علیه و آله هم اگر مشی ابو طالب را دلالت بر کفر آنجناب (البیاض باه) ندارد بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن تلقین و یاد آوری بشناسیم گفتن لا اله الا الله تا شیطان بر او غلبه نکند - و آن مؤمن در وقت مردن یا تجدید کلمه توحید موحه از دنیا برود - فلذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی مهر و محبت و ادا وظیفه هم اگر مشی را تلقین می نمود بگفتن لا اله الا الله - تا آنکه موفق شد و آنجناب در لحظات آخر عمر با تجدید کلمه طیبه لا اله الا الله از دنیا رحلت نمود.

خوشحال بیرون رفتند آثار موت بر آنجناب ظاهر شد برادرش عباس (که بالای سر برادر نشسته بود) دید لبهای وی حرکت میکند گوش داد و دید میگویی: لا اله الا الله عباس رو برسول الله صلی الله علیه و آله نمود عرض کرد برادر زاده و الله لقد قال اخي الکلمة التي امرت بها بخدا قسم برادر (ابوطالب) گفت آن کلمه ای را که تو یار امر کرده بودی و ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود، انتهی.

وقتی ما قبلاً ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر همگی موحد بودند متوجه میشوید که جناب ابو طالب در این جمله سیاسی بکار برد که فرمود من بر ملت عبد المطلب هستم ظاهراً آنها را ساکت و خوشحال نمود ولی در معنی اقرار بتوحید بود چه آنکه جناب عبد المطلب بر ملت ابراهیم و موحّد بود - علاوه بر آنکه صریحاً کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود.

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه بتاریخ حالات جناب ابی طالب بشکرید بی اراده تصدیق بابیمان آنجناب خواهید نمود.

گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتدای بعثت

اگر جناب ابوطالب کافر و مشرک و بت پرست بود همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث بر سال شد و با معوش جناب عباس به نزد ابوطالب رفت و فرمود ان الله قد امرنی باظهار امری وقد انبأنی واستغنیانی فما عندک یا عم ^(۱).

با آنکه مطاع قریش و رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود دید آنحضرت برخلاف دین او دین تازه ای آورده علی القاعده (با تعصبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آنحضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند و اگر نپذیرفت چون بطریق استمداد

(۱) بدرستی که خداوند مرا باظهار امر خود فرموده و بتطبیق مرا پیغمبر کرده اند و توبیحه طریق مرا باری خواهی نمود یا بیسم چه بامن رفتار میکنی.

آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوی نبوت داشت امر کند آنحضرت را حبس نمایند یا اقل طردش کنند و قول مساعدت باو نهد تا از قیام بآن امر برزگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم همکیشان خود را بمنون نماید - همان قسمی که آزر برادر زاده خود ابراهیم را طرد نمود.

چنانچه در آیه ۴۴ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال از بعثت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی نبینا و آلہ السلام خبر میدهد که چون مبعوث برسانت شد نزد عمن آزر رفت و گفت **اِنِّی قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْعَالَمِ مَالِیْكَ فَاتَّعِنِیْ اِهْدِكْ صِرَاطًا سَوِیًّا فَالْارِغِیْ عَنْ اِلَهِّیْ اِنَّ لِّمَنْ تَلْتَهَلِكُ لِرَجْمَتِکَ وَ اِهْجِرْ نِیْ مَلِیًّا (۱)** ولی برعکس جناب ابوطالب در جواب استمداد نبی مکرم خاتم الانبیاء **وَ اَنْتَ کَفْتَ اَخْرَجَ اِبْنِ اَخِیْ فَاَنْتَ الْفَرِیْعُ کَمَا وَ الْمَنْعِیْ حَزْبًا وَ الْاَعْلٰی اَبَا وَ اللّٰهُ لَا یَسْلُکُ لِسَانُ الْاَسْلَمَیْنِ حُدُودَ وَ اجْتَذَبَهُ سِیُوفُ حُدُودِ وَ اللّٰهُ لَنْذَلَّ لَکَ الْعَرَبُ ذُلَّ الْیَوْمِ لِحَاضِنِهَا (۲)**.

آنگاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در ص ۳۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سبط ابن جوزی در ص ۵ تذکره ضبط نموده اند به پیغمبر خطاب نمود:

وَ اَللّٰهُ لَنْ یَصْلُوَ اِلَیْکَ بِجَمْعِهِمْ
فَاَنْتَ لَاسِرُّکَ مَا عَلِیْکَ مَخَافَةٌ
وَ دَعْوَتِیْ وَ زَعَمْتَ اَنَّکَ فَاصِحِی
وَ عَرَضْتَ دِیْنًا قَدْ عَلِمْتَ بَانَهُ
حتی اَوَدَّ فِی الْتَرَابِ دَفِیْنًا
وَ ابْشِرْ وَ قَرَّ بِذَآلِکَ مِنْهُ عِیُونًا
وَ لَقَدْ صَدَقْتَ وَ کُنْتَ قَبْلَ اَمِیْنًا
مِنْ خَیْرِ اَدِیَانِ الْبَرِیَّةِ دِیْنًا

(۱) بدانکه مرا و از وحی خدای علی آموخته که تو و آن حاکم خاموشه اند پس تو مرا پیروی کن تا براه دست هدایت کم آزر در پاسخ ابراهیم گفت تو مگر از خدايان من روگردان و بی هدیه دلی چنانچه از مخالفت بتان دست برداری تو را سبکدار کم دو گز «سأله الا من بدور باش»

(۲) قیام کن پسر برادر که مرتبه تواز حیث شرافت و سبادت بلند تر و اذیت طلبه و قبیلہ عالی و از حیث پدر اعلی تر از سایرین هستی بعد از من هیچکس تو را آزار نکند مگر آنکه با زبانهای تند و تیز و هشیگرهای برنده از تو دفاع خواهند نمود بعد از قسم که عرب در مقابل تو بزرگواری آید و ذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خود گردد.

لَوْلَا الْمَلَمَةُ اَوْ حَذَارِی سَبَّهَ لَوْ جَدْتَنِي سَمَحًا بِذَآلِکَ مِیْنًا (۱)

خلاصه کلام عرض آنکه به پیغمبر تفسیر نماید و آنحضرت را منع از آن عمل کند و تهدید بحبس و نفی و قتل نماید بوسیله جلال و کلمات جذاب از قبیل این اشعار و گفتار زیبا تحریص و ترغیب نمود که امر خودت را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود دین و عقیده خود را نشر بده تا روشن شود بوجود تو چشمهای همه - دعوت مینمائی مارا و میدانم بدرستی که تو ناصح و راست گوئی و قطعاً در این اِدهاء هم صادقی همانطوریکه قبل از این امین بودی ، دانستم که بتحقیق این دین بهترین ادیان بشر است .

و غیر از آنچه عرض نمود اشعار بسیاری ابن ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج و دیگران در این موضوع ضبط ندرده اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارد کما میکنم برای نمونه کافی باشد .

حالا آقایان محترم خدارا در نظر بگیرید و انصاف دهید که آیا گویندۀ این کلمات و اشعار را میتوان مشرک و کافر خواند ؟ یا آنکه مؤمن و موحد و خدا پرست حقیقی باید شناخت .

چنانچه اکابر علماء خودتان بی اِرادۀ تصدیق باین معنی نموده اند .

باب ۵۲ ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمائید که از قول ابو عثمان عمر و بن یحیی جاسط معتزلی نقل مینماید که در باره جناب ابوطالب اظهار نظر نموده و گفته **وَ حَامِی النَّبِیِّ وَ مَعِیْنَهُ وَ مَحِبَّهُ اَشَدَّ حُبًّا وَ کَفِیْلُهُ فِی مَرِیَّتِهِ وَ الْعَقَرُ**

(۱) بعد از قسم که جمیع قریش پیروی از تو نمیکشند تا بسپرد تو بدون ترس و خوف اقدام بوظیفه خود نمای مزده میدهم بتو فتح و سفر را مرا بدین خود دعوت نمودی و چنین دادم که تو بقی مرا ارشاد نمودی زیرا حسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست دینی را بر مردم عرضه داشتی که من بقی دادم بهترین ادیان است اگر ترس از ملامت و بدگویی نباشد مرا آینه میبانی که چه اندازه در راه دین یل و پشش می نمود .

بنیوتہ والمعرف برساتہ! والمشد فی مناقب ایااتا کثیره و شیخ قریش ابوطالب (۱)

پس از قدری دقت وتأمل هر انسان عاقل منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود بایمان جناب ابوطالب رضوان الله علیه ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود معاویه علیه الهایه هشتاد سال مردم را ترغیب و اداوار باطن وسب سید الموحدين امیر المؤمنین و دو سبط عزیز کرده پیغمبر حسن و حسین مینمایند و آنهمه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند قطعاً اخباری هم جعل میکنند بر آنکه پدر بزرگوار آنحضرت کافر از دنیا رفته و اهل آتش است تا همان طوریکه از همه جهت دل آنحضرت را پندرد آوردند از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند. چنانچه ناقل این حدیث مجعول مغیره بن شعبه ملعون اعداء عدو امیر المؤمنین ^{علیه السلام} درست صمیمی معاویه بوده.

والأایمان جناب ابوطالب عند غفله الفرقین أظهر من الشمس است، منتهی خوارج ونواصب وبقایای از آن دو فرقه ضالّه در هر دوره وزمانی إلى الحال عقیده بکفر جناب ابیطالب را شهرت داده وتقویت نمودند ومردم بی خبر وی فکر هم روی عادت باور نموده اند.

عجیب از همه که موجب بسی تأسف است آنکه ابوسفیان ومعاویه و یزید علیهم اللعنة والمذاب را که دلائل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر دانسته ۱۹ ولی جناب ابوطالب را که این همه دلائل بر ایمان او بارز و آشکار است کافر ومشرک بخوانند ۱۱.

شیخ - آریاسزوار است خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان را کافر بخوانید و بیوسه لعنت نمائید آیا دلیل شما بر کفر ولعن معاویه و یزید رضی الله عنهما که هر دو از خلفاء بزرگواران و مخصوصاً معاویه رضی الله عنه که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

(۱) حمایت کنند پیغمبر (ص) و کک دهنده او و بس قبیله قریش ابیطالب که بی نهایت او را دوست میداشت و کفیل زنده گانی و مرئی آن را قرار کنند به نبوت و مشرف برسات ابوبود و احوال بسیاری در مدح و معیت آن حضرت سرود.

داعی - اولاً بفرمائید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است.

شیخ - واضح است چون خواهر معاویه ام حبیبه زوجة رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} ام المؤمنین بوده است قطعاً برادر او معاویه رضی الله عنه هم خال المؤمنین می باشد.

داعی - بفرمائید ام المؤمنین عایشه مقاش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه.

شیخ - گرچه هر دو ام المؤمنین بوده اند ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

داعی - روی این قاعده و بیان شما برادران چون محمد بن ابی بکر ^{رضی الله عنه} و علی ^{رضی الله عنه} بوده لذا او را خال المؤمنین نخواندند

زنان و همسران رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} همگی خال المؤمنین اند پس چرا عذین ابی بکر را خال المؤمنین نمی خوانید و حال آنکه در نزد شما پدرش از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدر تر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست بلکه برای او شرافتی نمی باشد اگر برادری ام المؤمنین شرافت است پس حی بن اخطب یهودی پدر صغیه زوجة رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد بلکه جنگ و معالفت با خاندان رسالت وعترت و اهل بیت نبوت منظور است چون معاویه علیه الهایه باعترت طاهره بجنگه برخاسته و امر بسب و شتم و لمن امام الموحدين امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند نموده است و مرتکب آنهمه کشتار از عترت طاهره مانند امام حسن مجتبی و صاحب و شیعیان پاک کردید لذا خال المؤمنین میشود (چنانچه ابو الفرج اسفهای در مقاتل الطالبیین و ابن عبدالبر در استیعاب و مسعودی در اثبات الوصیه و دیگران نقل نموده اند که اسماء جدهم بمستور وعده معاویه حضرت اباعباس حسن بن علی علیهما السلام را زهر داد حتی ابن عبد البر و عذ بن جریر طبری نوشته اند وقتی خبر فوت آن

بزرگوار بمعاوله رسید تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرت و خوشحالی تکبیر گفتند (البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد؟)!

ولی جناب محمد بن ابی بکر را چون ریب و تردید شده مقام ولایت و از شیعیان نالایک الوالی عترت طاهره میباید که در خطاب بان خاندان جلیل القدر گوید:

يا بنی الزهراء انتم عدتی و بکم فی الحشر میزانی رجح
واذا صح ولالی لکم لا باالی ائی کلب قد نیج (۱)

باینکه فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است خال المؤمنین نتوانند بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محرومش کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج علیهم اللعنة فتح مصر نمودند از جناب محمد منعی آب نمودند و با شدت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند وقتی خبر بمعاوله رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابتدا تأثر پیدا نمیکنید که چرا آن ملاعن باخال المؤمنین محمد فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلت و خواری او را شهید نمودند. ولی از لعن معاویه متأثر میشوید که چون خال المؤمنین است بایستی محترم باشد!!!

پس تضدیق نمائید جنگه با عترت پیغمبر ﷺ در کار بوده و هست.

محمد چون از دوستان عترت بوده است او را خال المؤمنین نمیخوانید - و از کشتن او هم متأثر نمیشوید!؟

ولی معاویه علیه الهویه چون دشمن درجه یک عترت و اهل بیت پیغمبر اکرم بوده و علنی و برملا آنها را لعن نموده است خال المؤمنین میخوانید از او طرف داری مینمائید!!! بخدا پناه میبریم از تعصب و عناد و لجاج.

(۱) ای اولادهای فاطمه زهرا (ع) شما پناهگاه و امید گاه من هستید و بواسطه شما و دوستی شما در روز قیامت میزان عدل من رجحان پیدا میکند و زمانی که هست پیدا کند دوستی من بشما با خدا دارم اگر هر سگی در اطراف من پارس نماید.

ثانیاً بمعاوله کاتب الوحی نبوده چون سال هجم

هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی

باقی نمانده بود بلکه کاتب مراسلات بود چون

رسول اکرم ﷺ را خیلی آزار نموده و بعدها گفته بود و بعد از اینکه سال هشتم در فتح مکه ابوسفیان مسلمان شد نامه‌ها برای پدر نوشت و او را نوییخ و سرزشت نمود که چرا مسلمان شدی وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام - در شبه جزیره العرب و خارج از آن - مسلمان شود میان مسلمانان موهون بود جناب عباس عم اکرم رسول الله ﷺ از آنحضرت درخواست نمود که یک امتیازی بمعاوله بدهید تا از خجالت بیرون آید حضرت برای رعایت تقاضای عم بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود.

ثالثاً راجع بکفر و اثبات لعن بر آنها دلائل

بسیاری موجود است از آیات و اخبار و

دلائل بر کفر و لعن معاویه
عملیات آنها.

شیخ - دلائل از اخبار و آیات شنیدنی است متعنی است بیان نمائید تا حل معما کرد.

داعی - تعجب نکنید معمائ در کار نیست دلائل بسیار است باقتضای وقت بیعض از آنها اشاره میشود و الا اگر تمام دلائل را نقل کنم خود کتاب مستقلی خواهد شد چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده آن معاویه یکتپ بین یدی النبی صلی الله علیه و آله.

یعنی معاویه نوسنده حضور پیغمبر بود و مدائنی گوید کان زید بن ثابت یکتپ الوحی و کان معاویه یکتپ للنبی صلی الله علیه و آله فیما بینه و بین العرب

پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نوسنده بین آنحضرت و عرب بوده.

آیات و اخبار داله
بر لمن معاویه و یزید
(۱) آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که میفرماید
وما جعلنا الرقی بالقی اریناک الة فتنة للناس
والشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما
یزیدهم الا طغیا کبیرا .

مفسرین از علماء خودشان مانند امام تعلی و امام فخر رازی و دیگران آورده اند
که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزیگان بر منبر آنحضرت صعود
و نزول مینمایند جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب بتو نمودیم
فتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که بلمن در قرآن یاد شد (درخت ثراذ بنی
امیه) وما ذکر این آیات عظیم آنها را از خدا میترسانیم ولیکن بر آنها جز طغیان و
کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند ثراذ بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابوسفیان و معاویه بودند
شجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند قطعاً معاویه که یکی از اغصان
و شاخه های محکم آن درخت است ملعون میباشد .

(۲) آیه ۲۴ سوره ۴۷ (تجدد و التوبه) است که میفرماید فهل عسیتم ان تولیتهم
ان تفسدوا فی الارض و تلفطعوا ارحامکم تکا و لک الذین لعنهم الله فاصهم
واعمی ابصارهم (۱) .

در این آیه سر صفاً مفسدین فی الارض و قاطعین رحمها مورد لعنت قرار داده کدام مفسد
و قاطع رحمی بالاتر از معاویه میباشد که فساد او در دوره خلافت زبان زد خودی و
ییکانه میباشد - علاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او میباشد
(۳) آیه ۵۷ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذاباً مهیناً (۲) .

(۱) بطریق استظهار تقریری فرماید البته از شما منافقان میآید که چون منصب امارت و
حکومت بآید (بسیب تکبر و تعظم و کثرت جاه و منال) در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمائید
آن گروه منافقان مفسد و یاغی کسانی هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمان را کر و
کود کرده اند (تا بیچل و هفاوت ببرند) .

(۲) آنکه خدا در سوره (احزاب) میفرماید و اعد لهم عذاباً مهیناً (۱) آنرا وادیت میکنند
خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (واذ رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذاب یا ذلت و
خواری مهیا ساخته است .

بدیهی است که اذیت و آزار امیر المؤمنین و دو ریحانه رسول الله حسن و حسین و
صحابه خاص آنحضرت چون عمار یاسر و دیگران اذیت و آزار پیغمبر است و بصراحت
این آیه شریفه معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده ملعون در دنیا و آخرت میباشد
۴- آیه ۵۵ سوره ۴۰ (مؤمن) که فرماید یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم
اللعنة و لهم سوء الدار (۱) .

۵- آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) که فرماید الا لعنة الله علی الظالمین (۲) .

۶- آیه ۲ سوره ۷ (اعراف) که فرماید فاذن مؤذن ینهم ان لعنة الله علی
الظالمین (۳) .

و هم چنین آیات دیگری که راجع بظالمین وارد است بصراحت حکم میکند که
هر ظالمی ملعون است کسان نمیکنم احدی از خودی و ییکانه باشد که انکار کند ظلم
های واضح و آشکار معاویه را - پس بهمین دلیل که ظالم بوده مورد لعنت خداوند متعال
میباشد - پس با چنین نصوص صریحه ملعون خدا را ما هم میتوانیم لعن بنمائیم .

۷- آیه ۹۵ سوره ۴ (نساء) که فرماید و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه
جهنم خالد فیها و غضب الله علیه و لعنة و اعدله عذاباً عظیماً (۴) .

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی
را متعمداً بقتل رساند ملعون ذات باری تعالی
میباشد و جایگاه او جهنم خواهد بود
آقایان انصاف دهید آیا معاویه در قتل عام و
خاص مؤمنین شرکت نداشته آیا حجر بن عدی
و هفت نفر از اصحاب او را یا هر او عداً بقتل ترسانیدند و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسان
کشتار معاویه مؤمنینی مانند
امام حسن و عمار و حجر بن
عدی و مالک اشتر و محمد بن
ابی بکر و غیره

و هفت نفر از اصحاب او را یا هر او عداً بقتل ترسانیدند و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسان

(۱) در آرزو شکارانرا (بشیشا) و در خواهی سود ندهد و بر آنهاشم و لمن و منزلگاه
بد (جهنم) مهیا است .

(۲) بدانید که لعن خدا بر مستکبران است .

(۳) نمائی در میان آنها ندانند که لعنت خدا بر مستکبران باد .

(۴) هر کس مؤمنی را عداً بکشد میبازد او آتش جهنم است که در آن جاوده مغرب
خواهد بود خدا بر او غم و لمن کت و طای بسیار شدید مهیا سازد .

الفنزیه از نه بگور نموده چنانچه این عساکر و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و یسعی در دلائل نقل نموده اند و ابن عبد البر در استیعاب و ابن اثیر در کامل نقل مینمایند که حجر از کبار فضلاء صحابه بود که معاویه او را با هفت نفر بطریق زجر و صبر بقتل رسانید بجرم آنکه چرا علی علیه السلام را لعن نمودند و بیزارى از او نجستند ۱۱۹.

آیا اباجد حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام بسط بزرگ رسول الله خمس اصحاب کساء از اکابر مؤمنین نبود آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا بروایت مسعودی و ابن عبد البر و ابو الفرج اصفهانی و جند بن سعد در طبقات و بسط ابن جوزی در تذکره و دیگران از اکابر علماء خودتان - معاویه علیه الهاویه سمی برای اسماء جده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی را کشتی یکصد هزار درهم بگو میدهم و همسر فرزند خود یزید مینمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج بازید خود داری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله علاوه بر قتل مؤمن مسلم آزار آنحضرت نبوده و بحکم دو آیه مذکوره باز هم تامل دارید در لعن معاویه علیه الهاویه آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین با معاویه نبود آیا با اتفاق اکابر علماء شما رسول الله صلی الله علیه و آله بمقتل فرمود **مقتلتک اللفه الباغیه** یعنی زود است تو را میکشند گروهی که اهل بقی و طغیان اند.

آیا شک و تردید دارید که با معاویه کبار از مؤمنین که بهزاران نفر میرسیدند بهشت عمال معاویه بقتل رسیدند آیا مؤمن یا کذل و شمشیر بر ندهد دین مالک ائمترا با معاویه سم ندادند آیا عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج عمال قوی معاویه در مصر مؤمن صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از طرف امیر المؤمنین و الی مصر بود بزرجر نکشتند و بعد همدرد شکم خر مرده گذارده و آتش زدند اگر بخوام کشته کان مؤمنین را که با معاویه و عمال او بقتل رساندند بیان نمایم نه یکشب بلکه شبها وقت طولانی میخواید تا بیان نمایم.

از همه اعمال او قبیح تر قتل عامی است که با معاویه **بسر بن اوطاة سی هزار** معاویه **بسر بن اوطاة** سفاک خوانوار بی باک از مسلمان مؤمن را با معاویه شیعیان علی علیه السلام نمود چنانچه ابو الفرج اصفهانی و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابن خلکان و ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج و دیگران از اکابر علماء شما نوشته اند که معاویه به **بسر** دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه و مکه بصنعا و دین و هم چنین بشحاک بن قیس الفهری و دیگران گفت بعباری که ابو الفرج نقل نموده که **فیقاتوا کل من وجده من شیعة علی بن ابیطالب** و اصحابه **ولا یکتوا** **ایدهم عن النساء و الصبیان (۱)**.

فلذا با آن امر و دستور شدید با سه هزار لشکر جز او خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعا و دین و طائف و نجران و در بین راه آنقدر از مسلمین مؤمنین حتی زنان و اطفال کشتند که باعمال او صفحات تاریخ تنگین شد که وقت اجازه نمیدهد مفصلا شرح عملیات او را بدهم تا آنجا که در دین وقتی رسیدند که عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب که والی بود خارج از شهر بود پناه او رفت و سر دو فرزند کوچک او بنام سلیمان و داود را در آغوش مادر بستم خود برید ۱۲

که ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۱۶۱ جلد اول شرح نهج گوید در این لشکر کشی سی هزار نفر کشتند بغیر از آنچه پاتش سوزانیدند ۱۱. آیا آقایان باز هم در شک و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون بحکم آیات شریفه قرآنی ملعون خدا و رسول در دنیا و آخرت میباشد.

از جمله دلائل واضحه بر کفر معاویه و ثبوت لعن امر لمودن معاویه بسبب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار امیر المؤمنین و امر نمودن مردما باین کناه بزرگ حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه که اضافی

(۱) پس کشتن هر کس از شیعیان و اصحاب علی بن ابیطالب علیه السلام را یافتند حتی دست های خود را از زنان و بچه ها باز نداشتند ۱۲.

ما و شما و ظهور امت حتی مورخین یگانگان است که آن بدعت و عمل زشت علنی و بر مغالطی بر منابر معمول و جمع کثیری را بجرم لعن ننمودن بقتل رسانیدند، تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت ۱۱۱.

و قطعاً آن کسیکه امام الموحیدین اخوال رسول زوج البتول امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را در حیات و بعد از وفات سب و لعن نماید و یا امر بآن کند ملعون کافر است.

زیرا که اکابر علماء خودشان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و امام طعنبی و امام فض رازی در تفسیر ابن ابی الحدید در شرح نهج و عهد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی حنفی در یشایع الموده و میر سید علی همدانی در موده القری و دیلمی در فردوس و مسلم بن حجاج در صحیح و عهد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک و خطیب خوارزمی در مناقب و ابراهیم حموی در فرائد و ابن مغازی شافعی در مناقب و امام الحرم در ذخائر العقبی و ابن حجر در صواعق بالاخره اعظام علماء شما نقل نموده اند بالفاظ و عبارات مختلفه مجعلا و مفصلا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله (۱).

بعضی از آنها تعمیم دادند بنقل اخباری که دلالت دارد بر اینکه آزار و اذیت هلی صلی الله علیه و آله موجب ملعون بودن آزار کننده میشود مانند خبری که در فردوس و سلیمان حنفی در یشایع الموده باسناد مختلفه و دیگران نقل نموده اند که در شبهای گذشته بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود من اذی علیاً فقد اذانی و من اذانی فعليه لعنة الله (۲).

- (۱) هر کس سب و شتم کند علی علیه السلام را مرا سب و شتم نموده و کسیکه مرا سب و شتم نماید خدا را سب و شتم نموده.
(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را پس بتطبیق مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا.

تا جائیکه ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاخر بنحو عموم خبر سب و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سب اهل بیتهی قائماً یروء عن الله و الاسلام و من اذانی فی عترتی فعليه لعنة الله (۱).

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مولانا امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله امام حسن و امام حسین علیهم الصلوه والسلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن مینمود چنانچه ابن اثیر در کمال و دیگران نقل نموده اند.

و امام احمد بن حنبل در مسند بطریق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اذنی علیاً بعت يوم القيمة یهودیا او نصرانیا (۲).

البته خود آقایان بهتر میدانند که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سب و لعن و دشنام بخدا و پیغمبر کفر و نجاست آور است و چنین آدمی قتلش واجب است.

بحکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودشان بسیار رسیده و شبهای قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود سب و لعن و شتم و دشنام بعلی علیه السلام و عترت و اهل بیت من سب و لعن و دشنام بمن و پروردگار من است. قطعاً معاویه ملعون و کافر است. چنانچه عهد بن یوسف کنجی شافعی در باب دهم کفایت الطالب باسناد خود و دیگران نقل نموده اند خبری را که خلاصه اش اینست عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته اند و علی علیه السلام را سب و شتم مینمایند استاد در نزد آنها فرمود ایکم الساب لله عز و جل کدامیک از شما سب مینمودید خدای عز و جل را گفتند احدی از ما چنین علی ننموده فرمود ایکم الساب رسول الله صلی الله علیه و آله کدامیک از شما سب مینمودید رسول خدا را گفتند احدی از ما آنحضرت را سب ننموده فرمود فایکم الساب علی بن ابیطالب پس کدامیک از شما سب می نمودید علی بن ابیطالب را گفتند بلی آن ما بودیم که علی را سب می نمودیم فرمود گواه باشید

- (۱) کسیکه سب و شتم نماید اهل بیت مرا پس بر این لعنت که از دین خدا و اسلام مرا تفرقه دهنده و کسیکه مرا اذیت کند در عترت من پس بر او باد لعنت خدا.
(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی بنی مسلمان نخواهد بود.

بر رسول خدا ﷺ که من خود شنیدم از آنحضرت که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود
 من سبک فقد سبني ومن سبني فقد سب الله ومن سب الله اكبه الله على
 منخريه في النار (۱).

محل انکار احدی از علماء مسلمین و یسکانکان نمیباشد که بامر معاویه علیهالهاویه
 این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و برملا حتی در
 خطبات بالای منبرها چنانچه عرض شد امیرالمؤمنین مظلوم را سب و لعن می نمودند
 چون سب بعلی علیه السلام بحکم اخبار صحیح معتبره سب بخدا و رسول است و بدیهی است
 سب کنندگان بخدا و پیغمبر کافر و ملعون اند بهمین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن
 بر او وارد است.

دشمن علی کافر است علاوه بر این دلائل اخبار بسیاری در کتب معتبره

اکابر علماء خودتان از قبیل تفسیر جلال الدین

سیوطی و تفسیر امام ثعلبی و مودة القری میر سید علی همدانی و مسند امام احمد بن
 حنبل و صواعق ابن حجر و مناقب خوارزمی و فضایل ابن مغازلی شافعی و منابع المودة سلیمان
 باخی حنفی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و اوسط طبرانی و ذخایر العقبی
 امام الحرم و خصائص العلوی امام ابو عبدالحی حمن نسائی و کفای الطالب کنجی شافعی
 و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و تذکرة الخوام سبط ابن جوزی و فصول المهمة
 ابن صباغ مالکی و دیگران متکثراً بالفاظ و عبارات مختلفه درج کرده که رسول
 اکرم ﷺ فرمود لا یحب علیاً المؤمن ولا یفیه الا کافر و در بعض اخبار است
 المناق (۲) که در شبهای قبل مشروحاً نقل نمودم.

بدیهی است هر يك از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد دلالت تامه دازد
 که دشمن علی علیه السلام در آتش است زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید

(۱) کسیکه سب و دشمن نماید ترا یا علی پس بتحقیق مرا سب و دشمن نمود و کسیکه مرا سب و
 دشمن نماید پس بتحقیق خدا را سب و دشمن نموده و کسیکه خدا را سب و دشمن نماید می اندازد خدای تعالی
 او را بهودت در آتش جهنم.

(۲) درست نیاورد علی را مگر مؤمن و دشمن نیاورد او را مگر کافر - مگر منافق.

با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم میباشد.

چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در آخر باب ۳ کفای الطالب مسنداً نقل
 نموده که محمد بن منظور طوسی گفت ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابلہ)
 بودیم مردی باو گفت یا ابا عبد الله چه میگوئی در حدیثی که نقل مینمایند از قول علی
 کرم الله وجهه که فرمود انا قسیم النار یعنی من قسمت کننده اهل آتش میباشم
 احد گفت کیست که انکار نماید این حدیث را مگر نه این است که ما روایت نموده ایم از
 رسول خدا ﷺ که بعلی علیه السلام فرمود لا یحبک المؤمن ولا یفیک الا منافق
 یعنی تو را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق - گفتیم بلی چنین است
 آنگاه احد مطلب را توجیه نمود گفت پس مؤمن در کجاست گفتیم در بهشت گفت
 منافق در کجاست گفتیم در آتش گفت پس صحیح است که علی قسمت کننده آتش است
 (یعنی دشمن علی منافق است بفرموده پیغمبر و منافق بحکم آیه ۱۴۴ سوره ۴ (ساء)

ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصيراً (۱).

در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود پس دشمن علی علیه السلام در طبقه زیرین
 جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار بحکم همین آیه شریفه
 سختتر خواهد بود).

و نیز در جمیع کتب معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم ﷺ فرمود
 من ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله (۲) از این قبیل اخبار
 بقدری زیاد است که در حد و تواتر معنوی قرار گرفته

شیخ - آیا از مثل شمای سزاوار است که زبان جبارت و قدح باز کنیدی بغیر
 شایسته ای از صحابه پیغمبر ﷺ مگر نه اینست که خداوند آیات چندی در مدح و
 ثناء اصحاب آنحضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی بآنان داده است

(۱) البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یادری
 نخواهی یافت.

(۲) هر کسی علی (علیه السلام) را دشمن بدارد پس بتحقیق مرا دشمن داشته و کسیکه مرا
 دشمن بدارد پس بتحقیق خدا را دشمن داشته است.

ومعاویه خال المؤمنین رضی الله عنه مسلماً از صحابه مکرم ومشمول آیات مدح و رضا وخوشنودی میباشد آیا اهانت بصحابه اهانت بخدا و رسول نمی باشد.

در اصحاب پیغمبر خوب و داعی چنانچه فراموش نرفته و باید در شبهای بد بسیار بودند گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمود (۱)

اینکه هم برای آنکه بیان شمارا بلا جواب نگذارم مختصراً عرض مینمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام نتموده ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید وبمعنای لغوی واصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمایند تصدیق خواهید نمود که آیات نازل در مدح صحابه اطلاق کلی ندارد که باین دلائل ما بتوایم تمام اصحاب را با يك وعادل ومنزه از جمیع ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ازنداد وغیره بدانیم.

آقای من لابد بخوبی میدانید صحبه در لغت بمعنای معاشرت است چنانچه فیروز آبادی در قاموس گوید صحبه بروزن سماعه یعنی زندگانی کرد با او و در عرف عام زیاد مینمایند بر معاشرت ملازمت و نصرت و موازرت را خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم.

پس مصاحب الثبی باقتضای لغت عرب وشواهد بسیاری از قرآن حکم وحديث کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده خواه مسلم یا کافر خوب یا بد متقی یا فاسق مؤمن یا منافق باشد.

پس آن قسمی که شما اختصاص دادید اسم صاحب و مصاحب الثبی را بر مؤمنین با یک دامن که تمامی آنها اهل بهشت ومورد رضای پروردگار بودند صحت ندارد ومطابقه با عقل ونقل نمی نماید.

برای روشن شدن مطلب ناچارم بدلائلی مختصراً زاینده علی ملسبق از آیات و احادیث معتبره با طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تاثیر نام اصحاب منحرف

از حق نشوید و بدانید اسم صحبه ومصاحب واصحاب بر مسلم و کافر و مؤمن ومنافق وخوب و بد اطلاق میشود.

(۱) در آیه ۲ سوره ۵۳ (نجم) خطاب بمشركین فرماید: ماضل صاحبکم و ماغوی (۱).

(۲) در آیه ۴۵ سوره ۳۴ (سبا) فرماید: قل انما اعطکم بواحدة ان تقوموا لله

مثنی وفرادی ثم تفکروا ما بصاحبکم من جنة (۲).

(۳) در آیه ۳۲ سوره ۱۸ (کهف) فرماید: فقال لصاحبه وهو يحاوره انا

اکثر منك مالا واعز نفراً (۳).

دینیز در آیه ۳۵ همین سوره فرماید:

قال له صاحبه وهو يحاوره اكفر بالذي خلفك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلاً (۴).

(۵) در آیه ۱۸۳ سوره ۷ (اعراف) فرماید: اولم یفکروا ما بصاحبهم

من جنة (۵).

(۶) در آیه ۷۰ سوره ۶ (انعام) فرماید: قل اتدعوا من دون الله مالا لنفعنا

ولا یضرنا و نرد علی اعقابنا بعد اذ هذنا الله کاذب استهوته الشیاطین فی

(۱) صاحب (محدث) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است.

(۲) بگو بابت که من بیک سخن شما را پند میدهم (اگر بشنوید هدایت یابید) و آن سخن اینست که شما غالی برای خدا دو غری یا هر يك يك شما تنها در امر دینتان قیام کنید در باره من وفکرت کلا بتدبیر که صاحب شما (رسول خدا) را چون نیست.

(۳) (آن مرد کافر) بمصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و قنبر بود) در مقام گفتگو ومعاشرت برآمد و گفت من الو توبه دارانی بیشتر و از حیث خدم وحشم نیز محترم تر و عزیز تر.

(۴) مصاحب و رفیق (یا ایهان قنبر) دو مقام گفتگو و اندرز بدو (مصاحب کافر) گفت آیا بعد از آنکه من بیکت از خاک و به از نطفه تورا آفریده و آنگاه مردی کامل وآراسته خلقت ساخت کافر شدی.

(۵) آیا این مردم فکر نکردند و پند نشیدند که صاحب آنها (رسول الله ص) آنچه که مردم

باو نسبت میدهند از جنون دارا نیست.

الارض حیران له أصحاب یدعونه الی الهدی ائتنا قل ان هدی الله هو الهدی (۱).

(۲) در آیه ۳۹ سورة ۱۲ (یوسف) از قول یوسف پیغمبر خطاب بدو مصاحب

کافر زندانی فرماید یا صاحبی المسجن عارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
الدهار (۳).

پس از این آیات شریفه‌ای که من باب نمونه بعضی از آنها را ذکر نمودیم معلوم
میشود که مجرد نام صحبه و صاحب و مصاحب از حیث لغت اختصاص بمسلم
و مؤمن ندارد بلکه اطلاق بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد میشود.

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت مصاحب و اصحاب میخوانند
بدیهی است اصحاب رسول الله ﷺ یعنی کسانی که با آنحضرت معاشر بودند چنانچه
آیات شریفه بر آن گواه است.

البته در میان اصحاب و معاشرین آنحضرت خوب و بد (یعنی مؤمن و منافق)
بسیار بودند و آیاتی که در مدح اصحاب نازل گردیده اطلاق بعموم ندارد بلکه
مربوط بخیوایان اصحاب است ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آنحضرت را هیچ
یک از انبیاء عظام نداشتند مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خود را
داده و در یاری و اطاعت اوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند
و آتی از آنحضرت منحرف و منحرف نگردیدند.

ولی در میان اصحاب مردمان بدول اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آنحضرت
و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند مانند عبدالله بن ابی سفیان و حکم بن عاص

(۱) مگوی پیشبر که ما چرا خدا را رها کرده و چیزی مانند بتان که بی اثر معض
است و هیچ قادر بر رفع و خرد نباشد بفرانیم و باز بخوی جاهلیت بعد از آنکه خدا ما را هدایت
نمود برگردیم تا مانند کبک و فریب و اغوی شیطان او را دو ذین سرگردان ساخته شویم آن
شیطان را اصحاب و یارانیست که شخص را بسوی خود هدایت میکند بگو هدایت خدا بی‌نیفت
هدایت است.

(۲) ای دو رفیق زندان من از شما میبرسم آبا خدا یان بی حقیقت متفرق مانند بتان و فرانعه
و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر.

(عموی عثمان طرید رسول الله) و ابوهریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه
و حبیب بن مسلمه و سمرة بن جندب و عمر و بن عاص و بسر بن ابراهه (سفاک خونیوار)
و منقره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان و ذی الشیبه خارجی و امثالهم که در حال حیات
و بعد از وفات رسول الله ﷺ قتل شده و بطریق قهقرا بر کشتند و فسادها نمودند
که معاویه علیه‌الهاویه یکی از آن افرادی است که در زمان حیات - خود رسول اکرم ﷺ
اورا لعن نمود و بعد از وفات آنحضرت وقت مناسبی بدست آورد بعنوان خونخواری
عثمان قیام نمود و سبب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده مخصوصاً عدای از
اصحاب پاک آنحضرت مانند عمار در آن قتل شده شهادت گردیدند چنانچه آنحضرت خود
خبر داده ما هم در شبهای قبل نقل آن اخبار را نمودیم.

فلذا همان قسمیکه آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب و خوبان مؤمنین
آنها از فضائل و مناقب و وعده بحسن عاقبت رسیده آیات و اخبار و عید شدید زیادی در
باره پدها و خیانت کارها و مناقب صحابه رسیده که ثابت مینماید بعلاوه آنچه در زمان
حیات آنحضرت را آزرده بعد از وفات هم قتل شده مرده گردیدند.

شیخ - عجب است چگونه میفرماید اصحاب رسول خدا ﷺ مرده گردیدند
و قتل و فساد نمودند.

داعی - حقیر نمیگویم آیات و اخبار میگوید اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون
میانید اولاً خداوند در آیه ۱۳۸ سورة ۳ (آل عمران) خبر از ایرتداد آنها داده که فرماید
أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (۱).

علاوه بر این آیه شریفه و سورة منافقون و آیات دیگر در قلع و معنت اصحاب
اخبار بسیاری از طرق علمای خودشان مانند بخاری و مسلم و ابن عساکر و یعقوب بن سفیان
و احمد بن حنبل و ابن عبدالب و غیرهم در معنت و کفر و ایرتداد و نفاق آنها فرداً یا جماعاً
رسیده چون وقت تنگ است برای نمونه بدو خبر اشاره مینمایم تا رفع تعجب از شما
بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست دیگر نفرمائید

(۱) اگر پیشبر برکت یا قتل در گذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود.

چه دلیلی بر کفر سر سلسله منافقین و دشمن ترین دشمنان امیر المؤمنین علی علیه السلام و سب کنندۀ آنحضرت و کشتندۀ خوابان از ذراری و اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله که رسماً دشمنی بای خدا و رسول او نموده میباشد.

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبدالله بن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود انا فرطکم علی الحوض لیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لانا ولهم احتجوا وونی فاقول ای رب اصحابی فیقول لا قدری ما احدثوا بعدک (۱)!

و امام احدین حنبل در مسند و طبرانی در کبیر و ابونصر سجری در ایبانه از ابن عباس نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انا اخذ بحجرتکم اقول اتقوا النار و اتقوا الحدود فاذا تم ترکتکم و انا فرطکم علی الحوض فمن ورد فقد افاح فیوئی باقوام فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب امتی فیقول انهم لم یزالوا بعدک یرتدون علی اعقابهم (و فی روایة للطبرانی فی الکبیر) بعد قوله یا رب امتی فیقال انک لا قدری ما احدثوا بعدک مرتدین علی اعقابهم (۲).

واقعاً در مسودۀ که یک چنین ملحد کافر بی دینی را (چنانچه قبلاً دلائل بر کفر ملعنت او را بیشتر بیان نمودیم) (۳) با فرزند پلیدی یزید عنید را (که در شبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم) (۴) مسلم و مؤمن بخوانند و اصراری بر اثبات ایمان آنها

(۱) بیش از شا من کنار حوض (کوثر) باطنظر شا هستم و گروهی از شا را که نمی بینم مرض میکنم پروردگار! آری اصحاب من غلب رسد تو نبدانی که بعد از تو چه ما نمودند و چه اموری در دین دادند نمودند.

(۲) آنچه مانع از ورود آتش است بشما نهبانیم یا و هم میگویم بترسید از آتش نروخ و دین خدا را کم و زیاد نکنید زمانی که ببرم و شما را ترک گویم بیش از شا برحوض کوثر وارد میشوم و دستکار کسیست که در آنجا بین وارد گردد نشان میدهند چمنیهای دا بین که گرفتار عذاب الهی باشند مرض کنم پروردگار! اینها امت من اند غلب رسد بعد از تو اینها مرتد گردیده و بدین جاهلیت خود بر گشتند - و در روایت طبرانی در کبیر دارد که بعد از اینکه فرماید اینها امت من اند غلب رسد تو نبدانی که بعد از تو چه حادثه ها نبودند و چه اموری در دین وارد کردند همگی مرتد گردیده بدین جاهلیت خود برگشتند.

(۳) رجوع شود به ص ۷۷۵ تا ص ۷۸۳ همین کتاب.

(۴) رجوع شود به ص ۷۹۵ تا ص ۷۶۳ همین کتاب.

و بر نه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و اینکه اهل بهشت اند بنمایند بلکه بناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آنکه دلائل و عملیات کفر آمیز آنها در کتب معتبره خودشان کلاماً ثبت است حتی اکابر علماء منصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر رد آنها نوشته اند (۱).

ولکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب ابیطالب و اصرار داشته باشند که آن یگانه راد مرد مؤمن موحداً کافر معرفی نمایند!!

بدیهی است این عقیده و اظهار باین نوع هذلیات نیست مگر از روی بغض و کینه بامیر المؤمنین علی علیه السلام که باصرار تمام و کلمات ناهنجار تیر جفاقی بر جرأحت قلب آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر زده باشند!!

و بدلائل ناثه کفر و نفاق معاویه و یزید علیهما اللعنة و العذاب هزارها محمل می بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهدشان دانند و دلائل سخیفی بر تیرۀ آنها اقامه نمایند!!!

ولی دلائل واضحه و اقراهای صریحه جناب ابیطالب را بر ایمان بخدا و پیغمبر رد نموده و کفر او را ثابت مینمایند!!

من نمیدانم خوارج و نواصب و امویها و بقایای محسبن آنها تا کی و تا چند باید بر بردارن سنی ما حکومت نمایند و آنها را کور کورانه روی عادت و تمسب یدنبال عقاید خود ببرد و نگذارند بر بردارن سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکارا بینند!!

ایضاً دلائل بر ایمان ابیطالب
آیا اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بفرموده آن حضرت عدیل القرائند و اجماع آنها برای

مسلمین حجة است و اکابر علماء خودشان اتفاق بر علم وزهد و ورع و تقوی آنها دارند نکتۀ اند جناب ابوطالب اهل ایمان بود؟ و مؤمن از دنیا رفته است؟

(۱) ما منه ابوالفرج ابن جوزی و اخیراً عالم بدین القدر منصف سید محمد بن عبدعلی بن موفی ۱۳۵۰ قمری کتابی تألیف نموده بنام الصالح الکافی لمن یتولی معاویه و تابعیال دو چاپ گردیده چاپ اخیر در سال ۱۳۶۷ قمری در مطبعة النجاح بنفاد بربور طبع رسیده.

آیا اصبح بن نباته که محل وثوق علماء و رجال شما بوده از مولا و معتدای مؤمنین علی علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود و الله ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنماً قط (۱).

یعنی خدای واحد را پرستش نمودند و در بکعبه عبادت نمودند و متمسک بدین حنیف ابراهیم خلیل الله بودند.

آیا سزاوار است شما قول علی و اهل بیت طاهره را بگذارید و بدنبال اقوال مغیره ملامون و امویها و خوارج و نواسب و دشمنان سرسخت امیر المؤمنین علیه السلام بروید و اشعار و کلمات سریه جناب ابوطالب را تاویلات باره بنمائید.

از جمله دلائل بر تائید مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود جناب ابوطالب همیشه موحد و مؤمن بذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده خطبه عقد ام المؤمنین خدیجه طاهره علیها السلام است برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سبط این جوزی در آخر باب ۱۱ ص ۱۷۰ تذکره خواص الائمة نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شد جناب ابوطالب خطبه عقد خواند بعباراتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحد بودن و اعتقاد یوحدا نیست حضرت باری تعالی دارد مطلع خطبه اینست که فرمود الحمد لله الذی جعلنا من ذریه ابراهیم وزرع اسمعیل وضئضئ معد و عنصر مضر وجعلنا حننه بینة و سواس حرمه و جعل لنا یتما محجوجا و حرما منا وجعلنا الحکام علی الناس (الی آخر الخطبه) (۱).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده اول ص ۷۳ (چاپ اسلامبول) از موفق بن احمد خوارزمی از تلمذ بن کعب نقل نموده که رای ابوطالب النبی صلی الله علیه و آله وسلم یتقل فی قم علی ای یدخل لعاب قمه فی قم علی (۱)

بعدا قسم پدرم ابوطالب و پدرم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز سجده به بت ننمودند و بت پرستی نکردند.

(۲) حد خدا میرا که قرار داد ما را از ذریه ابراهیم و نتیجه اسماعیل و اصل معد و عنصر مضر و قرار داد ما را نگاهبانان خانه خودش و مالک الرقاب مرمش - و قرار داد برای ما خانه ای که مقصود (اهل عالم است که برای حج یا نیا خدایند) و حرمی که محل امن و امان است برای مردم و قرار داد ما را احکام بر مردم.

فقال ماهذا یا ابنی اخي فقال ایمان و حکمة فقال ابو طالب لعلی یا بنی انصر ابن عمک و وازره (۱).

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابو طالب نیست علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پسر دوازده ساله خود علی علیه السلام هم جلو گیری نکرد بلکه بان بزرگوار امن میکند که یاری نماید پسر عش رسول خدا صلی الله علیه و آله را.

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت نموده اند و این ابی الحدید مفصلا در شرح نهج طیار بامر پدر ایمان آوردن جعفر

شرح میدهد که روزی جناب ابو طالب بمسجد وارد شد دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز میگذارد و علی در دست راست آنحضرت مشغول بنماز است بفزندنش جعفر (طیار) که همراه او بود تا آنروز ایمان نیاورده بود گفت صل جناح ابن عمک وصل کن خودت را بپهلوی پسر عمّت و با او نماز بگذار جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنماز ایستاد جناب ابوطالب این آیات را انشاد نمود.

اِنَّ عَلِیًّا وَ جَعْفَرًا ثَقَتِی
لَا تَخْذُلَا وَاِنْصَرَا اِیْنَ عَمَّکَمَا
عَنْدَ مِلْمِ الزَّمَانِ وَ النُّوْبِ
وَ اِلَّاهُ لَا اخْذُلُ النَّبِیَّ وَلَا
اَخِی لَأَمِی مِنْ یَنْهَمِ وَاِیْیِ
یَخْذُلُهُ مِنْ نَبِیٍّ ذُو حِصْبِ (۲)

پس با اتفاق علما و موخین خودتان اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گذاردن او با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر و اجازه پدرش جناب ابوطالب بوده است.

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادر زاده

(۱) ابوطالب دید پیغمبر آب دهان خود را در دهان علی ریخت سؤال کرد برادرزاده این چه بود یعنی چرا چنین کردی فرمود (این آب دهان) تماشای ایمان و حکمت بود پس جناب ابوطالب بلی علیه السلام امر کرد پسرم یاری کن پسر عمت را و وزیر او باش.

(۲) پدر است که علی و جعفر هر دو محل وثوق و در روزهای سخت و گرفتاریها پشتیبان من است و آنکه او پدر (ای علی و جعفر) پسر عمت خود را یاری نماید او را زیرا که او پسر برادر ابروینی من است بعدا قسم من از یاری پیغمبر دست برنمی دارم و او را و انسی که او را که پیغمبر صاحب محبت شریف میباشد.

خود را منع از آن ادعای بزرگ ننماید حتی فرزندانش را هم منع ننماید از ایمان آوردن یکسوی که دین نوین آورده و دشمن دین او میباشد آنهم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابوطالب که رئیس قریش بوده است! بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمت ایمان آور و اقتداء کن باو و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگ دین خرد را تقویت و یاری نماید!!
فاعتبروا یا اولی الابصار .

اکابر علمای فریقین همگی نقل نموده اند وقتی اهلای مکه و قریش محاصره اقتصادی را در باره بنی هاشم عملی کردند جناب ابو طالب با تمام بنی هاشم یاری رسول الله ﷺ برخاستند و چهار سال در شب ابیطالب از آنحضرت محافظت و نگهداری نمودند - حتی در تمام مدت توقف در شعب اول شبها هر کجا رسول الله ﷺ بخواب میرفت جناب ابوطالب بعد از ساعتی میآمد آنحضرت را بیدار میکرد و بچای امن تری میرسد - و فرزند عزیزش علی علیه السلام را در بستر او میخواباند - که اگر اول شب دشمنی آنحضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی با آنحضرت داشته باشد علی فدای آنحضرت گردد و وجود مبارکش در مهد امن و آسایش راحت و آسوده باشد .
شما را بخدا قسم آیا مشرکی؟ برای حفاظت موحدی که مدتی مقام نبوت است ، و شر بکین را اهل ضلالت و گمراهی میداند - اینقدر جدت بکار میرسد - قطعاً جواب منفی است این همه جدتتها و فداکارها از آثار ایمان کامل بوده است .

این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبب این جویزی در تذکرة خواص الامة از طبقات محمد بن سعد نقل مینماید از واقدی و علامه سید محمد بن سید رسول یزنجبی در کتاب الاسلام فی العلم و آباء سید الانام از ابن سعد و ابن عساکر و غیرهم باسناد صحیح از محمد بن اسحق روایت کرده اند که علی علیه السلام فرمود چون ابوطالب وفات نمود رسول اکرم ﷺ را خبر دادم فیکسی بگاہ ضعیف آگریه شدیدی نمود آنکاه بمن فرمود **اهد فقهله و کفنه و ادره ثغرا لله** و رحمه برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار خدا یارمزد و رحمت نماید او را .

شما را بخدا انصاف دهید آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند آیا سازوار است بگوئیم رسول خدا برای کافر مشرک طلب رحمت و مغفرت نموده حتی مینویسند و جعل رسول الله يستغفر له ایاماً لا یخرج من یتنه . یعنی روزها رسول اکرم ﷺ از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابوطالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش مینمود .

آیا ممکن است که آنحضرت آیه ۵۱ و ۱۱۶ سوره ۴ (نساء) را در قرآن خود ندیده باشد؟! که خدای متعال فرموده **ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک (۱)** .

چگونه ممکن است رسول اکرم ﷺ با وجود چنین آیه ای که صریحاً برورد کار میفرماید که ما مشرک را نمی آمرزیم برای مشرک طلب رحمت و مغفرت ننماید و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میت اختصاص بمسلمین دارد - و برای کفار ابدأ جائز نمیشد - پس همین استغفار نمودن رسول الله ﷺ برای جناب ابوطالب و امر نمودن بعلی علیه السلام که خودت برو پدرت را غسل بده و کفن بنما دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب رضی الله عنه .

با ویدش حق بین و انصاف ص ۶ تذکره سبب این جویزی را مطالعه کنید و پییندید مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرتبه گفته است که :

ابا طالب عصمة المستجر	و غیث المحول و نور الظلم
لقد هد فقهله اهل الحفاظ	فصلی علیک ولی النعم
و ثقاک ربک رضوا له	فقد کنت لنظهر من خیر عم (۲)

(۱) محقق است خدا کسی را که باو شرک آورد هرگز نخواهد بخشید سوائ مشرک هر که را خواهد می بخشد .

(۲) ای ابوطالب تو بنما بپادشاهان و رحمت بر افتادگان و روشنائی شب ظلمانی بودی نبوت تو آرکان دوستان و محبتت متلاشی شد رحمت حق بر تو نازل و تورا بجوار خود در بهشت برین داخل نمود - و تو بودی برای پیشبر بهترین مسوولان که او را و دین او را یاری نمودی .

آیا باور میشود که این شخصیت بزرگ کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خدا پرستی (علی علیه السلام) برای او این قسم مرثیه سرایی نماید !!!

اینها تمام دلالتی است که ثابت مینماید جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته و آلا رسول اکرم بامام معصوم امر نمیرمود او را غسل و کفن و دفن بنماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید در حالتیکه آنحضرت مجسمه حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است دوستی و دشمنی برای خدا مینماید نه روی هوای نفس که چون عموئی من است (ولو مشرک) امر پروردگار من است برای او بشدت گریه و استغفار و طلب رحمت نماید. شیخ - اگر ابوطالب مؤمن و موحد بود بیجه علت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان نمود.

داعی - بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابوطالب خیلی فرق و تفاوت بوده چه آنکه جناب حمزه بقدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه میکردند بلکه میترسیدند البته اسلام و تظاهر او بایمان کمال شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله از شر دشمنان شد.

اسلام عباس پنهانی بوده و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب نقل مینماید که عباس در مکه ایمان آورد ولی از مردم پنهان میداشت تا زمانیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله هجرت نمود خواست با آنحضرت حرکت نماید حضرت باو نوشتند که توقف و در مکه برای من بهتر است فلذا خبرهای مکه را با آنحضرت می رسانید و در غرضه بدر گیری کفار آئینباب را با خود آوردند بعد از شکست کفار قریش اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۶۶ ینابیع ضمن باب ۵۶ (چاپ اسلامبول) نقل از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری شافعی از فضائل ابوالقاسم الهی آورده که اهل علم میدانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود ولی اسلاش را کتمان می نمود وقتی روز بدر بالشکر کفار آمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس عباس را ملاقات نمود او را نکشد چه آنکه با

کرامت موافقت با کفار نمود و مایل به هجرت بود ولی پیغمبر باو نوشت بماند و اخبار مشرکین را با آنحضرت بدهد روزی که ابو رافع با آنحضرت خبر تظاهر باسلام عباس را داد حضرت او را آزاد نمود.

علت پنهان داشتن ابوطالب ولی جناب ابوطالب اگر ایمان خود را ظاهر میکرد امر یکسره میشد یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلی الله علیه و آله یابوری نداشت تمام قریش و جامعه عربیت برضد بنی هاشم متحد آبیام می نمودند و اساس نبوت را برهم میزدند. لذا جناب ابوطالب ایمان خود را سیاستاً ابراز ننمود تا بتواند بعنوان هم کیشی باقریش جلوی آنها و سایر اغادی را بگیرد تا آنها هم محض احترام جناب ابوطالب تصمیمات قوی تری اتخاذ نمایند و آنحضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنانچه همین قسم شد تا آئینباب زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله باقوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود همینکه جناب ابوطالب در آخر سال دهم بشت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد اخرج عن مکه فمالک بها ناصر بعد ایطالب از مکه خارج شو که بعد از ابوطالب یابوری در آنجا نداری.

شیخ - آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام ابوطالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر.

داعی - بلی گمال شهرت را داشته و تمام امت نام آن جناب را با عظمت یاد می نمودند.

شیخ - چگونه ممکن است در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (قبول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد قسمی که حقیقت اولیه خود را از دست بدهد.

داعی - لیس هذا أول فائز کسرت فی الاسلام (۱).

(۱) این اول شیشه (حقیقت) بود که در اسلام شکسته شد.

این امر تازگی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا ﷺ مشهور ولی بعد از سالها بجمعی حدیث صورت اولیه خود را از دست داده باشد.

بسیاری از امور بود حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء ﷺ شایع و رایج بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سالها بواسطه اعمال نفوذ اشخاص بکلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری بخود گرفته.

شیخ - ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید نمونه ای برای ما ذکر نمایید.

داعی - شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمیدهد ولی برای نمونه یکی از آن شواهد که از همه مهمتر و واضحتر و با دلالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده اشاره مینمایم و آن دو حکم محکم متعه که عقد انقطاع و حج نساء است.

که بحکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنی) در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع و مورد عمل بوده - حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده فقط یک جمله کلام خلیفه عمر که گفت **معتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرهما و اعاقب علیهما (۱)** . بکلی منعکس گردیده یعنی حلال خدا هزار و سیصد سال است حرام گردیده چنان این کلام عمر از زمان خلافت او ببعد تقویت شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم ﷺ و صحابه آنحضرت روی اطاعت کور کورانه پیروی شد - که حقیقت اولیه خود را از دست داد که الی الحال ملیونها جمعیت مسلمانی از جمهور برادران اهل تسنن متعه سنت سنیه رسول الله ﷺ و حلال خدا را بدعتی از بدع شیعه میدانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمیدانند و اگر ما با دلایل بیان کنیم قبول نمیکند که در زمان پیغمبر و ی مکر و عمر این دو متعه شایع و حلال بوده فقط بگفتار خلیفه عمر در اواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده.

(۱) دو متعه که در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمود و عقاب مینمایم هر کسندگان

پان را .

چنانکه حکم ثابت الهی مؤید بر آن مجید و سیره رسول الله و صحابه پاک و تأیید شیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلایل و اوضاع در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سنت بر حلیت آن بگفتار شخص عمر که ابتدا استناد بآیات و کتار رسول الله ﷺ ندارد حرام و بدعت کرد.

شما میخواهید اسلام و ایمان جناب ابوطالب مبدل بکفر نگردد .

شیخ - یعنی میخواهید بگوئید ملیونها مسلمانان جهان قرنهای خلاف قرآن و سنت رسول خدا ﷺ عمل نمودند و حال آنکه در همه جهان مارا سنی میخواهند یعنی تابع سنت رسول الله و شیعیان را رافضی گویند یعنی روی گردان از سنت رسول الله ﷺ ۱۴ .

داعی - ظاهر آ شماها خود را سنی و شیعیان را

موضوع رافضی و سنی
در حقیقت سنیها رافضی و
شیعهها سنی میباشد

رافضی میخواهند حال آنکه اگر از عادت و تمصب بر کنار و منصفانه قضاوت نمایند می بینند در معنی و حقیقت شیعیان سنی یعنی تابع قرآن و سنت

رسول الله ﷺ و مطیع اوامر آنحضرت میباشد و شماها رافضی یعنی روی گردان از قرآن و سنت و اوامر آنحضرت میباشد .

شیخ - آحضنت - ملیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید ، چه دلیل بر این معنی دارید .

داعی - همان قسمی که شماها برادران سنی زیاده از صد ملیون مسلمانان پاک دل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول الله ﷺ را رافضی و کافر و مشرک مینمایند - در لسانی ماضیه بدلائل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم ﷺ دستور داد بعد از من پیروی کنید از قرآن و عترت من شما عمداً از عترت روی گردانید و پیرو دیگران شدید سیره و سنت آنحضرت را که در زمان حیات بحکم قرآن عملی می نمود زیر پا گذارده و بحکم شیخین آنها را ترک نموده - و عاملین بسنت و سیره آنحضرت را رافضی بلکه مشرک و کافر خواندید - که از جمله آن احکام که صریحاً در آیه ۴۲ سوره ۸ (انفال) فرموده : **و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسته و للرسول و**

لذی القری (۱).

و آنحضرت در زمان حیات این حکم را عملی می فرمود و خمس غنایم را بنحویشان و اقارب تقسیم مینمود قطع نموده و از آن روی گردانیدید (۲) بالاخره اگر بخوایم تمام آنها را شماره کنم رشته سخن خیلی طولانی میشود.

بزرگتر دلیل بر این معنی که ما شیعیان تابع سنت و سیره رسول الله ﷺ میباشیم و شما ها رافضی دروی گردان و ترک کنند سنت و سیره رسول الله ﷺ و صحابه کرام میباشید همین موضوع متعه است که بحکم خدا و سنت رسول الله ﷺ و عمل صحابه در زمان خود آنحضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده ولی بجمله ای از کلام عمر که روی سیاست و نظر خاصی اداره نمود حلال خدا را حرام و سنت رسول خدا را زیر پا گذاشته و ترک نمودید مع ذلک خود را سنتی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنت رسول الله ﷺ میباشیم رافضی میخوانید؟! و این امر را چنان بری خبران وارو نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی و مشرک میخوانند.

و عجب آنکه معنای مثل معروف کله از آتش گرم تر شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامه برهان و دلیل نمود ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل بارور در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنت و سیره رسول الله ﷺ و صحابه آنحضرت باطل و بی اساس میباشد !!

شیخ - دلیل شما بر حلیت متعه و عقد انقطاع چیست از کجا و بیجه دلیل میگوید خلیفه عمر رضی الله عنه برخلاف گفته خدا و سنت رسول خدا ﷺ عمل نموده.

دلائل بر حلیت متعه داعی - دلائل بر این معنی بسیار است. اولاً قرآن مجید، و سند محکم آسمانی است که در آیه

(۱) ای مؤمنان بدانید که هر چه بشا غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) غس و پنج بار آن خاص خدا و رسول و خوبان او میباشد.

(۲) رجوع نمائید به ص ۶۹۳ همین کتاب.

۲۸- سوره ۴ (نساء) ص ۱ میفرماید فما استمتعتم به منهن فانهن اجورهن **قریة (۱)**.

بدیهی است که حکم قرآن مجید الی الابد بمشروعیت خود باقیست مگر فاسخی در خود قرآن ظاهر گردد چون در این موضوع فاسخی نیامده پس این حکم محکم تا ابد باقی و برقرار است.

شیخ - از کجا این آیه مربوط بکناح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده دستور میدهد مهر و صدق آنها را بپردازند.

داعی - در این بیان خود بی لطفی و باصطلاح مغالطه نمودید زیرا علماء بزرگ خودتان از قبیل طبری در جزء پنجم از تفسیر کبیر و امام فخر رازی در جزء سیم از تفسر مفتاح الغیب و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسرین و علماء خودتان آقایان بخوبی میدانید که سوره نساء کاملاً مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دائم - و متعه منقطعه - و مالک یمین.

اما در نکاح دائم در آیه ۳ سوره ۴ (نساء) فرماید فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان ختمت الّا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم (۴).

و درباره ملک یمین و کنیزکان در آیه ۲۸ سوره ۴ (نساء) فرماید و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتياتکم المؤمنات و الله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهن و انوهن اجورهن بالمعروف (۴).

(۱) پس از اینکه بهره مند شدید از آنها (یعنی متعه نمودید) و تنوع از آنها برداشتید مهر مینماید مرد آنها است با آنان بپردازید که فروخته و واجب است.

(۲) نکاح خود در آورید از زنان آنکس را که برای شما نیکو و مناسب باعدالت باشد دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعدد گریه نتوانید عدالت نیاید پس تنها یک زن اختیار کرده و با چنانکه کنیزی دادید بان اکتفا کنید که نزدیکتر است به عدالت.

(۳) هر کس از شما را وسعت و توانایی نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه ای که مالک آن شدید برنی اختیار کنید خدا آگاه تر است بر اثبات ایمان شما که اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در رتبه یکسانند پس با کنیزکان مؤمنه باذن مالکشان ازدواج کنید و مهر آنها را بدو چه مین شده بدهید.

و در باب متعه و عتدا اطاع آیه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة نازل گردید و اگر این آیه مربوط بکناح دائم باشد لازم می آید که در يك سوره امر بکناح دائم تکرار شده باشد و این برخلاف قاعده خواهد بود.

و چون راجع بمتعه نازل گردیده معلوم است که خود يك امر و حکم جدید است. ثانیاً اتفاق جمیع مسلمین است (نشیه فقط) باینکه کناح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول الله ﷺ بآن دستور عمل میکردند و اگر این آیه مربوط بکناح است پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل بآن هستند پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسرین خودتان هم متعرض اند و مشروعیت آنرا ثابت مینمایند و ناسخی برای آن نیامده چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت است از جمله در صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل از ابو رجاء از عمران بن حصین نقل است که گفت نزلت آیه المتعة في كتاب الله ففعلنا

ها مع رسول الله ولم ينزل قرآن بمرته ولم ينه عنها رسول الله حتى اذا مات قال رجل برأيه ما شاء. قال محمد (يقال انه عمر) (۱).

و در ص ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب کناح المتعة است که حدثنا الحسن الحلواني قال حدثنا عبدالرزاق قال اخبرنا ابن جريج قال قال عطاء قدم جابر بن عبد الله الانصاري معتمر آ فجبناه في منزله فساله القوم عن اشيائهم ذكروا المتعة فقال نعم استمتعنا على عهد رسول الله وعلى عهد أبي بكر و عمر (۲).

(۱) آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و ما در زمان رسول خدا (پس بآن عمل میکردیم و آیه ای هم بر حرمش آن نازل نگردید و رسول خدا هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننمود مردی برای وکیل خود که هر چه دلش خواست - بخاری گوید میگویند این مرد هیز بن الخطاب بوده ۱۱. (۲) حدیث کرد مرا حسن الحلوانی گفت حدیث کرد مرا عبدالرزاق گفت خبر داد مرا ابن جريج از عطاء که گفت جابر بن عهده انصاری برای بهره بنگه آمده منزل او رفتیم مردمان از او مسائل و حکایات می پرسیدند تا رسید صحبت بمتعه گفتم بلی ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم در زمان ابی بکر و عمر متعه میکردیم.

و نیز در ص ۴۶۷ جزء اول همان کتاب (چاپ مصر سال ۱۳۰۶) باب المتعة بالحج والعمره مستنداً از ابی نضره روایت نموده که گفت من در نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم شخصی بر او وارد شد فقال ابن عباس و الزبير اختفا في المتعين فقال جابر فعلناهما مع رسول الله (ص) ثم نهى عنهما عمر فلم نعد هما (۱). و نیز امام احمد بن حنبل در ص ۲۵ جزء اول مسند خبر ابی نضره را بطریق دیگر نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری میکنند از جابر که در جای دیگر گفته كُنَّا نَمْتَعُ بِالْبَيْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَ الدَّقِيقِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابُو بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عُمَرُ فِي شَأْنِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ (۲).

حمیدی در جمع بین الصحیحین از عبدالله بن عباس روایت نموده که گفت در زمان رسول اکرم ﷺ متعه میکردیم تا آنکه عمر بخلاف برخاست گفت خدای تعالی برای پیغمبر خود هر چه میخواست حلال میکرد و اکنون او در گذشت و قرآن بجای خود باقی است پس چون یحیی با عمر رای شروع گردید آنرا با تمام برسانید چنانچه خدا فرموده است، و توبه کنید از متعه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد سنسگارش میکنم ۱۱۹.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت مینماید متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده و اصحاب عمل بآن میکردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود.

و علاوه بر این اخبار عدای از اصحاب و غیره از قبیل ابی بن کعب و ابن عباس و عبدالله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدی آیه متعه را باین طریق قرائت نمودند

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّعَيَّنٍ (۳)

(۱) گفت عهده بن عباس و عبدالله بن زبیر در موضوع دو متعه (متعه بساعت و متعه حج) اختلاف نظر دارند جابر گفت ما در زمان رسول خدا (ص) هر دو را بجا میآوردیم پس عمر آن دو را نهی کرد و ما هم دیگر پس از آن بجا میآوردیم. (۲) ما در زمان رسول خدا ابی بکر متعه میکردیم بقیه ای از عمر ما و گنیم خود داده و آمد تا آنکه عمر نهی کرد و درباره عمرو بن حریث. (۳) پس از آنکه بهره منته خود از آنها (یعنی متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید تا زمانی که (ضمن العقد) مینمودید.

چنانچه جابر الله زمخشری در کشف از ابن عباس بطریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیری ذیل همین آیه و امام فخر رازی در جلد نهم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب اول نکاح المته از شرح صحیح مسلم نقل مینمایند قول قاضی عیاض را از مازری که عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) آیه را چنین قرائت مینمود:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ اَلِ اِجْلٍ مَّسْمُومٍ و امام فخر پس از نقل قول آئی بن کعب و ابن عباس گفته و الاَمة ما اکتروا علیهما فی هذه القراءة فكان ذلك اجماعا علی صحة ما ذکرنا (۱).

آنکه در ورق بعد جواباً گوید فَإِنَّ تِلْكَ الْقِرَاءَةَ لَاتِلٌ اِلَّا عَلٰی اَنَّ الْمُتَعَةَ كَانَتْ مَشْرُوعَةً وَ نَحْنُ لِنُتَازَعُ فِيْهَا (۲).

شیخ - دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا ﷺ مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده

داعی - دلائل بر عدم نسخ و اینکه بر مشروعیت خود باقیست بسیار است و از همه دلائل تردید کنی بهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده تا واسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده علاوه بر اخبار مذکوره و سیره و رفتار صحابه کرام که عمل بآن میکردند گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب میباشد که عموم علماء خودتان نقل نموده اند که بالای منبر گفت متعتان کافئا علی عهد رسول الله وانا احرمهما و اعاقب علیهما و در بعض اخبار الهی تنهما (۳).

(۱) است انکار ننموده اند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر نمودیم.

(۲) این نوع از قرائت ولایت ندارد مگر بر مشروعیت متعه (در زمان رسول الله ص) و ما نراضی دو این باب نداریم (که در زمان رسول خدا مشروع بوده متنها گوئیم که نسخ گردیده).

(۳) دو متعه که در زمان رسول خدا واجب و شایع بود من هر دو را حرام و نهی او آنها نمود هر کسی عمل بآنها پشایده عقابش خواهم کرد و در بعض اخبار سنگسارش مینمایم - (چنانکه مسلم در ص ۶۷۷ جزء اول صحیح خود آورده) (در احکام اسلام حکم رجم و سنگسار واجب جماد متعه جایی دیده نشده است پس خلیفه هر چرا گفته ! نیدانم) ..

شیخ - فرمایشات شما صحیح است عرض کردم که در زمان رسول خدا ﷺ بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود ولی بعداً نسخ گردید.

داعی - چون مینا و اساس دین قرآن مجید است لذا هر حکمی که در قرآن امر بآن شده ناسخ آنهم باید در قرآن و لسان خود خاتم الانبیاء ﷺ باشد بفرمائید در کجای قرآن این حکم نسخ شده.

شیخ - آیه ۶ از سوره ۲۳ (مؤمنون) ناسخ آنست که میفرماید اَلَا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مُلْغَمِینَ (۱).

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده ۱- زوجیت ۲- مالک شدن بمالک بعین پس بدلیل همین آیه - متعه نسخ گردیده است.

داعی - در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمیشاید بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیت است و زن متعه هم زوجة حقیقی مرد است و اگر متعه زوجة حقیقی نبود خداوند در آیه مذکوره امر نمیفرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این معنی سوره مؤمنون مکیه است و سوره نساء مدنیّه، محققاً مکی مقدم بر مدنی است پس چگونه این آیه ناسخ است در حالیکه مقدم بر آیه متعه میباشد روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده - فاعتبروا یا اولی الابصار! ۲.

گذشته از آنکه اکابر از صحابه و تابعین حکم اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم بعدم نسخ متعه بعدم نسخ نموده اند مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبدالله انصاری و سلمه بن اکوع و ابی ذر غفاری و سبیره بن نمیه و اکوع بن عبدالله الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

عبدالاکبر از علماء خودتان هم پیروی از صحابه حکم بعدم نسخ داده اند از قبیل

جابر الله زمخشری در تفسیر کشف در موقیعه نقل مینماید قول حبر است عبدالله بن عباس (۱) مگر بر عهده ایشان که زنان شرعی آنها با عدم پاکیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملائمتی و مباشرت این زنان بر آنها نیست.

را که گفته است آیه متعه از محکومات قرآن است، گوید یعنی نسخ نگردیده است.

ومالك بن انس (امام مالکیها) امر بمشروعت وجواز متعه وعدم نسخ آن نموده است.

چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و دیگران قول و فتوی مالک را نقل نموده اند که در یکجا گفته است هو جائز لانه كان مباحاً مفروضاً واشهر عن ابن عباس حلیتها و تبعه علی ذلك اکثر اهل اليمن و مكة من اصحابه (۱).

و در جای دیگر گفته است هو جائز لانه كان مباحاً یقینی الی ان یظهر ناسخه (۲).

(معلوم میشود تا سال ۱۷۹ هجری که مالک از دنیا رفته دلائل بر نسخ متعه بر او ظاهر نگردیده بود و معلوم میشود آنچه ساخته شده از متأخرین است - برای تقویت قول خلیفه عمر) و اعظم مفسرین شعا مائند زمخشری و بقوی و امام تعلی بر عقیده ابن عباس و کبار صحابه رفته و معتقد بحلیت و مباحیت متعه بودند.

شیخ - چون متعه شرائط زوجیت از قبیل ارث و طلاق و عدّه و نفقه را ندارد پس زوجه حقیقی نیست.

داعی - معلوم میشود روی نظر بدینی توجه کامل بکتاب فقهیه شیعه ننموده اید و الا این اشکال را نمی نمودید چه آنکه میدیدید که تمام آثار

تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است

زوجیت بر زن متعه مترتب است مگر آنچه با دلیل خارج شود.

و دیگر آنکه متعه قسمی از نکاح مسلم است و صدق زوجیت بر او محقق است که برای سهولت و آسانی امت و جلوگیری از زنا یعنی از شرائط و تکلیفات آن فضلا و لطفاً تخفیف داده شده و اما راجع بشرائط : اولاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابتۀ

(۱) متعه جائز است برای آنکه مباح و مفروض میباشد و مشهور است از ابن عباس حلیت آن و ثابت نموده اند او را پیشتر اهل یمن و مکه از اصحاب مالک عقیده بحلیت و مباح بودن متعه را.
(۲) متعه جائز است برای آنکه مباح بوده است (زمان یمنی) و بحلیت و مباح بودن باقی است تا زمانی که نسخ او ظاهر شود.

زوجیت باشد چه بسیار زنان اند که با علاقه زوجیت ارث از شوهر نمیرند مانند زوجه کتابیه و ناشزه و قاتله زوج خود که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است.

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم بطور قطع معلوم نیست چون فتاوی فقهاء درباره آنها مختلف است چنانچه فتاوی فقهاء شام هم در احکام مختلف است.

ثالثاً اجماع امامیه بر آنست که زن متعه هم باید عدّه نگهدارد و اقل مدت عدّه را چهار و پنج روز مقرر داشته اند و اگر شوهر او بمیرد باید عدّه وفات که چهار ماه و ده روز است نگهدارد خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله باشد یا غیر بائنه. رابعاً حق النفقه جز محتمی لوازم زوجیت نیست چه بسا زنانیکه در علاقه زوجیت هستند و از حق النفقه محروم اند مانند ناشزه و کتابیه و قاتله زوج خود.

خاصاً تمامیت مدت التمساق او می باشد و همچنین بذمّت نمودن زوج در بین مدت نیز طلاق او می باشد.

پس این شرایطی که فرمودید هیچکدام موضوعیت ندارد چنانچه بابتیه البشر علامه حلی حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین قدس سره القادوسی که از مفاخر علمای شیعه است در مقابلۀ با علمای بزرگ شما همین دلائل را بر رد گفتار آنها بنحو اتم و اکمل تفصیلاً شرح داده که دعا گو جهت شوق وقت باختصار کوشیدم (هر کس طالب تفصیل کلام و تحقیق بیان است مراجعه کند بکتاب مباحثات سنیّه و معارضات نصیریّه و سایر مؤلفات آن مرحوم طاب ثراه).

شیخ - از آیه شریفه گذشته احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خدا ﷺ حکم متعه نسخ گردیده است.

داعی - متنی است بیان فرماید حکم نسخ در کجا وارد گردیده.

شیخ - باختلاف نقل گردیده بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعضی اقوال روز فتح مکه و در بعضی روایات در حجة الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی دیگر گفتند در عمره القضا حکم نسخ نازل آمده.

داعی - همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض

در اخبار دلالت کلمه دارد بر عدم ورود چنین

حکمی و چگونه ممکن است چنین اخباری و توفیق

پیدا نمود علاوه بر آنکه اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع

بین الصحیحین و جمع بین الصحاح الستة و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه

که عدم منسوخیت آنرا تا زمان خلافت عمر می‌رسانند.

و از همه دلایل واضحه‌تر همانست که شیوخ اکابر علماء خودتان نقل نموده اندقول

خود خلیفه عمر را که متعنان کانا علی عهد رسول الله و انا احرمهما اگر حکم

نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول الله ﷺ در زمان آنحضرت بود بایستی

خلیفه بگوید مطابق همان حکمی که رسول الله ﷺ فرموده و آیه قرآن دلالت

بر آن دارد هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ مبنوع محرم را بجا آورد من

عقابش مینمایم (قطعا برای اجرا و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثر تر بوده) تا

آنکه بگوید در متعه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده من

حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد ناسخی در قرآن مجید آمده بود چگونه صحابه

پیغمبر ﷺ و شاگردان مدرسه و مکتب آنحضرت مانند عبدالله بن عباس (حبر امت)

و عمران بن حصین و ابی‌ذرفغاری و عبدالله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبدالله

انصاری و ابوسعید خدری و سلمه بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل بآن

میکردند چنانچه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که بکتابهای

آنها اهمیت میدهند ثبت و ضبط نموده‌اند که یعیض از آنها اشاره نمودیم و تمامی آنها

دلالت واضحه دارد که از زمان رسول اکرم ﷺ تا دوره خلافت عمر اصحاب بآن عمل

میکردند و میگفتند تا زمان وفات آنحضرت چیزی که دلالت بر منسوخیت حکم متعه

باشد نشدیدم فلذا عمل بآن میکردیم.

و محرات باین معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند از ابی رجا

از عمران بن حصین نقل نموده که گفت:

نزلت آیه المتعة فی کتاب الله و عملنا بهامع رسول الله فلم تنزل آیه

بنسخها ولم ینه عنها النبی حتی مات (۱).

ولیز در خبر عمران بن حصین که قبلا بعرضتان رساندم صراحت دارد که نه در

قرآن و نه در لسان پیغمبر اکرم ﷺ منع و نهی از متعه نکرده‌اند.

پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنت نرسیدم قطعاً متعه بمشروعیت خود باقی

است إلى الابد.

چنانچه ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورة الترمذی در سنن خود که یکی از صحاح

سته شما شمرده میشود و امام احمد بن حنبل در ص ۹۵ جزء دوم مسند و ابن اثیر در

جامع الاصول باسناد عیدیه نقل نموده‌اند که از عبدالله بن عمر بن الخطاب مرید شامی

پرسید چه میگوئی در متعه نساء گفت البته حلال است گفت پدیرت خلیفه نهی از آن

نموده گفت پیغمبر ﷺ امر فرموده اگر پدرم نهی نموده قطعاً امر پیغمبر مقدم است

بر نهی پدرم و من مطیع امر رسول الله میباشم.

و اما راجع باخباری که فرمودید نقل گردیده کمان میکنم متأخرین از زمان

صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع نموده و انتشار دادند

و الا مطلب بقدری واضح و آشکار است که احتیاج بتوضیح و رد ندارد که غیر از

قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرمت آن در

دست ندارید.

شیخ ه قول خلیفه عمر رضی الله عنه خود سند بزرگی است برای مسلمین که

پیروی از آن بنمایند زیرا اگر خلیفه از رسول خدا نشینید بود نقل نمی نمود؟

داعی - از يك عالم با فکر دقیق متصفی (روزی محبت و علاقه مفرط پخلیفه عمر)

ایراز چنین عبارتی بسیار بعید است برای اینکه در هر کاری فکر لازم است آقایان

(۱) آیه متعه در قرآن مجید نازل شد و ما بآن عمل میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه

و آله و آله ای نازل گردید که حکم متعه را نسخ نماید و پیغمبر (ص) هم نهی از آن ننمود تا

وفات نمود.

قدری دقیق شوید روی بیان خود که میفرماید قول خلیفه برای مسلمین سندیت دارد که پیروی از آن نمایند ما آنچه در کتب صحیحه معتبره خودتان سیر نمودیم حتی يك خبر هم ندیدیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد قول عمر بن الخطاب سندیت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام که بعضی از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت حکم بعدم نسخ داده اند.

واما اینکه فرمودید خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را نشنیده بود بیان نمی نمود بسیار مورد اشکال است.

اولاً اگر خلیفه عمر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نسخی را شنیده بود می بایستی از زمان آنحضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد خصوصاً وقتی میدید که کبار از صحابه عمل بآن، مینمودند بعنوان نبی از منکر هم شده بایستی بمردم برساند که این عمل منسوخ است از ارتکاب آن خود داری نمائید چرا نرساند و نبی از منکر ننمود؟

ثانیاً هر حکمی که فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در امت شایع شد البته باید نسخ آنها بمسئول خود آنحضرت شایع گردد چنانچه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست.

آیا غلافی است حکمی که در تمام امت شایع گردیده نسخ آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله باحدی نفرماید مگر فقط بعمر تنها بفرماید عمر هم باحدی نگوید تا آخر دوره خلافتش روی مخالفت شخص معینی سیاست حرمت آن را اعلام نماید؟

آیا در مدتی که امت عمل باین حکم منسوخ (بقول شما) میکردند مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود.

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (بقول شما) که بمردم ابلاغ نموده

وامت عمل بآن میکردند جز رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا پلو امر شده بامت برساند نرساند (بقول شما) جرمانه بعمر تنها گفته باشد عمر هم باحدی نگفته مگر در آخر دوره خلافتش من غندی حکم بحرمت داده؟ و خلیفه ای بکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره خلافت خود جاو گیری از حکم منسوخ ننموده باشد؟

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد بآن کافر نیست که بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی خبری عمل بحکم منسوخ می نمودند؟

ثالثاً اگر متعه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نسخ شده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن نسبت آن حکم را بآنحضرت بدهد و بگوید خودم از پیغمبر شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ است و احدى بآن عمل ننماید و اگر هر کس عمل بآن بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود.

و قطعاً بااستناد بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثرش بیشتر ظاهر میشد در میان امت.

نه آنکه بگوید دو متعه که در زمان پیغمبر حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یا سنگسار مینمایم.

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر مقرر دارد که اتصال با غیب عالم دارد یا خلیفه برکریده خلق این حق را دارد؟

هنوز نمیتوانم بفهم و عقلم حکم نمیکند که عمر باچه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و باچه جرائی گفته انا احرّمهما عجب آنکه خود رسول الله صلی الله علیه و آله در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود من حلال یا حرام نمودم هر وقت حکمی را ابلاغ مینمود می فرمود خدای تعالی بمن امر فرموده بشما ابلاغ نمایم ولی خلیفه عمر با کمال جرات و صراحت میگوید متعتان کافتا علی عهد رسول الله انا احرّمهما و اعاقب علیهما؟ فاعتبروا یا اولی الابصار.

مجتهد میتواند تغییر
احکام دهد ؟

شیخ - لابد آقا میدانید که عدّه‌ای از محققین
علماء ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
در احکام شرعی مجتهد بوده است لذا مجتهد دیگر
میتواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده حکمی را که حلال بوده حرام و یا حرام را
حلال نماید بهمین جهت خلیفه عمر رضی الله عنه فرمود **انا احرمهما** ۱۱۱ .

داعی - هیچ انتظار نداشتیم که آقایان برای اثبات يك غلطی مرتکب غلطیهای
دیگر شوید شمارا بخدا اجتهاد در مقابل نص معقول است آیا سزاوار عقل است که
رسول اکرم را آنقدر پست و خلیفه عمر را بقدری بالا ببرید که مانند دو مجتهد برابر هم
قرار دهید آیا این بیان شما غلو برخلاف صریح آیات قرآن نمی باشد که ناچار باضیق
وقت بعضی از آن آیات اشاره مینمایم در آیه ۱۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً فرماید
قل ما یكون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی (۱) .

چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نتواند بمیل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام
بدون نزول وحی بدهد خلیفه عمر که بکلی از دستگاه وحی بیگانه بوده است چگونه
میتوانسته تصرف در احکام نموده حلال خدا را حرام نماید - و در آیه ۴ سوره ۵۳ (نجم)
فرماید **و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی** (۲) .

و آیه ۸ سوره ۴۶ (انجاث) که فرماید **قل ما کنتم بدعاً عن الرسل وما**
ادری ما یفعل لی ولا یکن ان اتبع الا ما یوحی الی (۳) .

دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر پس عمر و غیر عمر هر گز چنین حقی
نداشتند که تصرف در احکام نموده و چنان خدا را حرام نمایند .

(۱) بگو با آنها مرا غرضه که : از پیغمبر خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نمیکنم مگر آنچه
وحی میشود بن .

(۲) هرگز بهوای نفس - سخن نکويد و گفتار او هیچ غیر وحی خدا نیست .

(۳) بگو ای پیغمبر ! بامن من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه درجه آن آوازه
رسالت بلند کرده باشم و بنده ام که با من و شما عادت چه میکنند من پیروی نمیکنم مگر آنچه بن
وحی میشود .

شیخ - قطعاً خلیفه عمر رضی الله عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ
حکم را بیان نماید زیرا همین امروز دیده میشود مردمانی برای لذت يك ساعت یا يك
ماه یا یکسال زنی را متمتع مینمایند و بعد حامله یا غیر حامله رها میکنند و همین عمل
سبب شیوع فحشاء میشود .

داعی - بیخشد آقا این بیان شما خیلی مضحك و موجب تعجب است زیرا عمل
دسته‌ای از مردمان شهوت پرست لا ابالی را در حرام و حلال احکام دخالت
میدهند .

اگر عملیات مردم شهوت پرست لا ابالی سبب شود که حلالی حرام گردد باید
عقد دائم هم حرام شود برای آنکه غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجاعت یا مال
یا بخت دیگر دختران تنجیه‌ای را عقد دائم نموده بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست
کذاره و رفته‌اند پس باید گفت چون افرادی عامل چنین عملی میشوند پس عقد ازدواج
اصلاً غلط میباشد .

باید در مردم تریزین دیانت نمود و آنها را آشنا بوظائف دینی نمود وقتی شخص
متدبّین شد و دید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی‌خواهد
برود مطابق دستور شرع انور می‌خواهد زنی را متمتع و بقصد اقطاع در تصرف خود آورد
اول دینی تحقیق شرائط متمتع می‌برد چه آنکه میدانند برای هر حکمی شرائطی می‌باشد
اول باید تحصیل شرائط نمود آنکه در پی عمل رفت .

فلذا در وقت قرار داد بقدری مهر برای زن قرار میدهد که زن بتواند بعد از تمام
شدن متمتع در دوره عده خود که حدّ اقل چهل و پنج روز است راحت زندگی
نماید .

دیگر آنکه بعد از متار که در تمام مدت عده مراقب زن باشد که اگر حامله
شده است چون بچه از آن اوست از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت بچه خود برسد
و اگر مردمانی رعایت این شرائط را تمایزند دلیل بر این نیست که آقایان ساده‌دل
بی فکر حکم مسلم حلالی را نسخ شده فرض نمایند .

علاوه اگر هم فرمایش شما صحیح باشد قطعاً صلاح اجتماع را خدا و پیغمبر ﷺ از عمر بهتر میدانستند چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند. و اگر پیغمبر نهی نکرده خلیفه و امام و حجة منصوب هم نمی تواند روی صلاح بنی حلال خدا را حرام نماید باستاند آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متعه نمایند.

منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا گردیده

اگر خوب دقت کنید حکم متعه سبب شیوع فحشاء نیست بلکه منع از متعه شیوع فحشاء آورده برای آنکه زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دائم برای آنها فراهم نیست و متعه هم حسب الامر خلیفه عمر حرام بلکه گناه بزرگ است جلوی شهوت و هوای نفس را هم نمیتواند بگیرند چه میکنند ناچار بعمل ناشایسته زنا مشغول میشوند.

در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید پرده های حرمتها دریده توأمیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شانکر و غیره فراوان میشود خانواده ها از هم پاشیده و بیچاره میشوند.

چنانچه امام احمد تمبلی و طبری در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در مسند ذیل آیه متعه مستنداً نقل نموده اند از امیر المؤمنین علی (ع) که فرمود:

لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زلی الالفی (۱).

و نیز ابن جریر و عمرو بن دینار از عبدالله بن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت ما كانت المتعة الارحمة رحم الله بها امه محمد لولا نهی (ای عمر) عنها ما احتاج الى الزني الالفی (۲).

پس بنا بر فرموده اصحاب پیغمبر ﷺ سبب شیوع زنا منع از متعه بوده نه عمل بمتعه پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند بوسیله پیغمبر عظیم الشان

(۱) اگر عمر متعه را نهی ننموده زنا نمی کرد (در اسلام) مگر قبلی از مردم.

(۲) متعه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمد (ص) و اگر عمر متعه را نهی نکرده محتاج بر زنا نباشیدند مگر قبلی از مردم. و در بعض اخبار عرض شفی ثقی شده یعنی زنا نمیکردند مگر مردمان شفی.

بجامعه ای ابلاغ گردیده بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و میباشد الی یوم القيمة. حرف در اینجا بسیار است شواهد بر بطلان این عقیده (که متعتان حرام است) بی شمار که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل را ندارد.

علاوه صحبت ما در این موضوع نبود بلکه غرض دعا گو از نقل این حکم بنا بر تقاضای شما شهادتی بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودند چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر شایع و بعدها با احادیث مجعوله بر خلاف جلوه نماید.

خواستیم بدانید همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که با اتفاق فریقین (شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء ﷺ تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عفو و بن حرث چنانچه جابر روایت مینماید بیک جمله گفتار او بدون دلیل و برهان نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال میلیونها نفر از مسلمین بدون دلیل روی عادت تبعاً لاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار مینمایند با اینکه دلائل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودشان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول الله ﷺ هنوز موجود است - ۱۱.

مع ذلک عاملین باین احکام ثابت را که دلیلی بر نسخ، نیست اهل بدعت و ضلالت میشمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابوطالب را هم که در زمان رسول اکرم ﷺ و صدر اسلام شایع و مورد احترام امت بوده بیجمل حدیث ضحاح متعکس جلوه دهند و مردم بی فکر هم روی عادت و تقلید بدون تحقیق حق و حقیقت را زیر پا گذارده محو بنمایند.

پس است ییش از این طول کلام ندمم برای اهل ینش و دانش همین مقدار از ادله کافیه و بر اهل بصیرت واضح است که دلائل بر ایمان آجناب بسی بسیار است که ما اختصاراً بهمین جا مطلب را ختم میکنیم.

والآخرارج و نواصب واموہبا ویروان آنها از جهت عداوت بالمیر المؤمنین علیہ السلام

اگر جناب ابوطالب فرماً زنده گردد و از لسان خویش کلمتین شهادین را بشنوند باز تأویلات بارده نموده و محل بر معانی دیگر مینماید.

هر يك از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید مراجعه کنید بكتب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و محمد بن اسحق و ابن سعد و ابن قتیبه و وافندی و امام موسلی و شوکانی و امام تلمسانی و امام قرطبی و علامه برزنجی و علی اجهوری و امام شرانی و امام سجسی و ابو جعفر اسکانی غیرهم که معترف و معتقد باسلام و ایمان عم و ابوبن رسول خدا ﷺ بوده و غالباً رساله های مستفی در این باب نوشته اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم گردید که از حیث نسب و نژاد پادشاه نوری و جسمانی علی علیه السلام ممتاز و احدی از صحابه کبار بمقام مقدس آنحضرت نمیرسد.

لقد ظهرت فما تخفى علي احد الاعلى اكمله لا يعرف القمر (۱)

مولد علی علیه السلام در خانه کعبه بوده و خصوصه دیگری که علی علیه السلام بآن ممتاز است محل و مکان ولادت است که احدی از خلائق از انبیاء عظام و اوصیاء کرام تا ام صالحه آنها من آدم إلى الخاتم باین خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیت در خلقت ممتاز بوده است از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این اعتبار آنحضرت متفرد بوده است چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است.

موقع ولادت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهم السلام در بیت المقدس ندای غیبی مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که اخرجی عن البيت فان هذه بیت العیانة لا یت الولادة (۲).

(۱) هر آینه بتعقیق ظاهر و آشکار است بطوری که بر هیچکس مغفی و پوشیده نیست مگر کور مادرزادی که نه ماه و امیینه و نه میشناسد.
(۲) ببردن روانخانه و بیت المقدس زیرا که اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت و زاینده.

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی علیه السلام نزدیک شد مادرش فاطمه بنت اسد را بدخل خانه کعبه دعوت نمودند.

آنها نه تصادفاً مثل زبیکه در مسجد باشد دفعتماً وضع حملش کردد بلکه بعنوان دعوت رسمی او را بدرون خانه در بسته بردند.

بعضی بی خبران گمان میکنند فاطمه در مسجد بوده درد میخاش او را گرفته نتوانسته خارج شود ناچار در مسجد وضع حملش شده.

در صورتیکه این قسم نبوده فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده بمسجد الحرام رفته درد میخاش او را گرفته در مستجار کعبه مشغول بدعا شده بعد گاه با عظمت پروردگار متعال تالیذ که خداوندان بعزت و جلال خود این درد میخاش را بر من آسان گردان یات مریم یارب خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته درب او که مساوی با زمین و همیشه بسته و مقفل بوده مگر در موسم خاص باز می نمودند) شکافته و با درب بسته باز (چه هر دو در خبر رسیده) و ندائی برخاست یا فاطمه ادخلی البیت فاطمه داخل شو در خانه - در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند فاطمه داخل خانه شد در دیوار بحالت اولیه بر گشت موجب تعجب همه گردید جناب عباس حاضر بود وقتی این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابوطالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان بود فوراً آمدند آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه طاهره بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند در تمام خانه های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند روز سوم همان محلی که داخل شده بود باز شد فاطمه بیرون آمد مردم هجوم آوردند دیدند مام باره پسری روی دست او دیده ها را خیره نمود.

اسد الله در وجود آمد * در پس پرده هر چه بود آمد

این خصیصه امتیاز برای علی علیه السلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده آنها دعوت خصوصی که مادرش را بخانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) میباشد که قبلاً و بعداً احدی بچنین خصیصه نائل نگردیده.

چنانچه حاکم در مستدرک و نورالدین بن صباغ مالکی در فصل اول ص ۱۴ فصول المهمه گویند:

ولم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه وهی فضیلة خصه الله تعالی بها اجلالاً له وعلیاً لمرتبه و اظهاراً لشکریمه (۱).

نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب

خصیصه دیگری که در این موضوع برای علی علیه السلام پیش آمد نمود و مزید بر شرافت آنحضرت کردید موضوع نام گذاری آن بزرگوار است از غیب عالم.

شیخ - بیان غریبی فرمودید مگر ابوطالب پیغمبر بوده که باو وحی شود اسم بچه را علی بگذار قطعاً این بیان شما از شایعانی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و الاریای ندارد که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و اراده خود بر آتیشاب گذارند ربطی بعالم غیب ندارد.

داعی - در بیان داعی ایداً امر غریبی نبوده که اسباب تعجب شما کردید قطعاً تأمل شما از اثر عدم توجه بمقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط بهم بیان نمودید ناچارم بحالات را از هم تفکیک نموده جواب هر یک را علیحده عرض نمایم.

اولاً شما تصور مینمائید بچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه اینطور نیست در تمام کتب آسمانی نام محمد و علی علیهما الصلاة والسلام را بعنوان نبوت و امامت ذکر نموده اند چه آنکه نام محمد و علی علیهما الصلاة والسلام را پروردگار متعال

(۱) پیش از علی اسودر خانه کعبه متولد شد مگر خود او که این قضیاتی است خدا داده که استثناء از جمیع افراد بشر اختصاص بآن حضرت داده است تا رتبه بلند او را مردم بشناسند و از آن تجلیل و تکریم نمایند.

هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرش حقتعالی ثبت نموده اند اختصاص بزمان جناب ابوطالب ندارد.

شیخ - آیا این بیان شما غلو نیست که علی کرم الله وجهه را آنقدر بالا ببرید که نام او را توأم بانام پیغمبر مکرر تکرار قبل از خلقت خلایق ثبت در ملکوت نمائید و حال آنکه نام پیغمبر مانند وجودش مافوق همه و قرینی برای او نمیشد و همین قبیل بیانات آقا یاران است که سبب گردیده در اذان و اقامه بقتوی قشای شما نام علی را وجوباً بعد از نام پیغمبر بیاورند.

داعی - (بابتسم) خیر آقا این بیان داعی ایداً ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت ننمودم که بداعی نسبت بدهید بلکه خدای متعال امر بثبت نام آنحضرت توأم بانام خود و پیغمبرش صلی الله علیه و آله نموده چنانچه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده.

شیخ - عجب است مرتبه غلورا بالاتر بردید که نام علی را قرین نام خداوند جل و علا قرار دهید ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمائید.

داعی - محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود داین عساکر در تاریخ خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السلام و محمد بن یوسف کنجی شافعی ضمن باب ۶۲ کفایت الطالب و حافظ ابو نعیم

در حلیه الاولیاء و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۳۸ ینایع الموده (چاپ اسلامبول) ضمن باب ۵۶ حدیث ۵۲ قلا از ذخایر المعقبی امام الحرم الشریف احدین عبدالله طبری شافعی همگی مسنداً از ابوهریره (مختصر کم و زیادی در بعضی کلمات و ألتانظ) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب علی ساق العرش لایله الا الله وحده لا شریک له و محمد عبیدی و رسولی ایدته بعلی بن ایطالب (۱).

(۱) بر ساق مرش این کلمات مقسمه نوشته شده که نیست خدای مکر ذات ذوالجلال باه که یگانه ای است بلا شریک و معبود پند و رسول من است که تأیید نمود او را بعلی بن ایطالب (علیه السلام).

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۰ جلد اول خصائص الکبری و در تفسیر در المنثور اوایل سوره بنی اسرائیل نقل از ابن عدی و ابن عساکر از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) آيَدَتُهُ بَعْلِي**.

و نیز در ص ۲۰۷ ینابيع نقلا از ذخائر المعنی امام الحرم ائمه علیهم السلام آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج که بملکوت اعلا مرا بردند **نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوباً مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ آيَدَتُهُ بَعْلِي ونصرتُهُ به (۱)**.

و نیز در ص ۲۳۴ ینابيع حدیث ۱۹ از کتاب السبعین امام الحرم نقلا از مناقب قتیبه واسطی ابن مغازلی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت ششم از موده القریبی دوحید و خطیب خوارزمی در مناقب و ان شیرویه در فردوس و ابن مغازلی شافعی در مناقب همگی از جابر بن عبد الله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **مکتوب علی باب الجنة لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ وَلِيَّ اللَّهِ اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بألفی عام (۲)**.

حدیث زیبای دیگری بیاد آمد مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد که میر سید علی قتیبه شافعی در مودت هشتم از موده القریبی نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **بعلی فرمود در چهار محل اسم تو را با اسم خود توأم دیدم**.

۱- در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر سر خه آن یافتم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ آيَدَتُهُ بَعْلِي وزیر (۳)**.

۲- بسطه المنتهی که رسیدم دیدم ثبت شده **اِنِّي اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا وحیدی ومحمد صفتی من خلقتی آيَدَتُهُ بَعْلِي وزیر ونصرتُهُ به (۴)**.

(۱) نظر نمود بطرف راست ساق عرش دیدم نوشته شده است **محمد (ص) رسول خداست** تأیید و یاری نمودیم او را بوجود علی (ع) **السلام**.
(۲) نوشته شده است **بر دو بیت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ وَلِيَّ اللَّهِ و برادر رسول خدا بوده پیش از آنکه خلق کند آسمان و زمین را** **بمهر و ارسال**.
(۳) **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ محمد (ص) و رسول خدا است تأیید نمود او را علی و ذری او**.
(۴) **بدرستی که من خدای هستم که غیر از من خدای بگانه ای نیست محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمود او را علی و ذری او**.

۳- وقتی بعرض رب العالمین رسیدم دیدم بر قوائم آن نوشته شده است **اِنِّي اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا مُحَمَّدٌ حَبِيبِي من خلقتی آيَدَتُهُ بَعْلِي وزیر و نصرتُهُ به (۱)**.

۴- وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته شده **لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا مُحَمَّدٌ حَبِيبِي من خلقتی آيَدَتُهُ بَعْلِي وزیر ونصرتُهُ به (۲)**.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۳ ینابيع الموده نقلا از حافظ ابو نعیم اصفهانی و محمد بن جریر در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس (حبر امت) و ابو هریره آورده اند که آیه ۶۴ سوره ۸ (انفال) **هو الَّذِي آيَدُكَ بنصره (۳)**.

در باره علی رضی الله عنه آمده است که گویند رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **رایت مکتوباً علی العرش لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له محمد عبده و رسولی آيَدَتُهُ ونصرتُهُ بعلی بن ابیطالب (۴)**.

آنکه چند حدیث دیگر از همین قبیل از کتاب شفاء و مناقب نقل مینمایند تا بر شما معلوم گردد نام گذاری محمد و علی علیهما الصلاة و السلام ربطی به ندارد بلکه از جانب پروردگار متعال بوده است.

و نیز امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۴ ینابيع از قتیبه واسطی ابن مغازلی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره ۲ (بقره) **فخلقنی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم (۵)**.

(۱) بدرستی که من خدای هستم که غیر از من خدای نیست محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمود او را علی و ذری او.
(۲) **نیت خدای مگر ذات بگانه من و محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمود او را علی و ذری او**.
(۳) **خدای تعالی است که بنصرت خود یاری و مؤمنان تو را مؤید و منصور گردانید**.
(۴) **دیدم بر عرضی نوشته شده است نیت خدای مگر خدای بگانه ای که خریک ندارد محمد بنده و رسول من است تأیید و یاری نمود او را علی و ذری او** **بیطالب (ع)**.
(۵) **پس آدم از خدای خود کلمات آموخت که موجب پذیرفتن او گردید زیرا خدا مهربان و توبه پذیر است**.

از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده اند که گفت سؤال کردند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن کلماتی که آدم علیه السلام بآن تلقی نموده و سبب قبولی توبه ای گردید فرمود **سَلِّطَ بَقِیُّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ فَتَابَ عَلَیْهِ وَ غُفِرَ لَهُ (۱)** .
کمان می کشم برای جواب و رفع اشکال اولی شما بهمین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علماء خودتان (علامه برناتر در نزد علماء شیعه) کافی باشد .

و اما در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابوطالب هم باز اشتباه نمودید چه آنکه خود میدانید برای وحی و إلهام مراتبی میباشد (و اینک وقت بیان آن مراتب نمیباشد) که اختصاص بمقام نبوت تنها ندارد زیرا که میتوان گفت وحی در لغت عبارت است از آگاهی پنهان و با سرعت خاصی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد .

چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و إلهام غریزی قرار گرفته مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران .

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند بار وحی نموده بصراحت آیه ۷۰ سوره ۱۶ (نحل) که میفرماید **وَ اَوْحِی رَبُّکَ اِلَی السَّحْلِ اَنْ اَتَغْذِیَ مِنْ الْجِبَالِ یَوْثَا وَ مِنْ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ (۲)** .

آیا تصور مینمائید نوحاخذ (یا بنظر صاحب تفسیر یوحاخذ) مادر حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بوده که در آیه ۶ سوره ۲۸ (قصص) صریحاً بطریق وحی دو امر و دو نهی باو میکند و دو خبر و دو بشارت میدهد که **وَ اَوْحِیْنَا اِلَی اِمِّ مُوسٰی اَنْ اَرْضِعِیْهِ فَاذَا خَفْتُ عَلَیْهِ فَاَلْقِیْهِ فِی الْاَیْمِ وَ لَا تَخَافِیْ وَ لَا تَحْزَنِیْ اِنَّا رَادُّوْهُ اِلَیْکَ وَ جَاعِلُوْهُ مِنْ الْمُرْسَلِیْنَ (۳)** .

(۱) سؤال نمود خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) پس پذیرفت بر او توبه او را و آفرید و عطر نمود او را .

(۲) خدا بر زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سفلی بلندی منزل گیرند .
(۳) بمادر موسی وحی کردیم که عطفش را خیزد چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی او را بدیای اشکن و هر گز مترس و مضروب نباشی که ما او را پتو باز آوریم و هم از پیشبران مرسلش گردانیم .

علامه بر این معانی دستور و امر پروردگار متعال برای راهنمایی بشر حتماً نباید بطریق وحی باشد (اگر هم باشد مابقی ندارد چنانچه اشاره شد) بلکه گاهی بندائی راهنمایی مینماید بندگان خود را چنانچه مکرر ظاهر گردیده و در قرآن مجید و سند محکم آسمانی خبر داده از جمله در آیه ۲۴ سوره ۱۹ (مریم) خبر از راهنمایی بریم میدهد که **فَنَادَیْهِمْ مِنْ تَحْتِهَا اَلَا تُحْزَنِیْ فَجَعَلَ رَبُّکَ تَحْتَهُ سَرِیًّا وَ هَزَبَ اِلَیْکَ یَجْذَعُ النَّخْلَةُ تَسَاقَطَ عَلَیْکَ رَطْبًا جَنِیًّا فَکَلَّیْ وَ اِشْرَبِیْ وَ فَرَّقَیْ عَیْنَا فَاَمَّا قَرِیْنٌ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقَوْلِیْ اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً فَلَنْ اَکَلَمَ الْیَوْمَ الشَّیْءَ (۱)** .

پس همان قسمیکه بوسیله وحی و یا ندای منادی حیوانی مانند زنبور عسل و انسانی مانند نوحاخذ مادر حضرت موسی علیه السلام و مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام را که پیغمبر نبودند راهنمایی نموده است جناب ابوطالب را هم برای نام گذاری فرزندش راهنمایی نموده .

و احدى نگفته جناب ابوطالب پیغمبر بوده و یا بر او نزول وحی شد بلکه بوسیله نداء آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نام گذاری طفل جدید الولاده موجود بوده راهنمایی شده چنانچه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند .
شیخ - در کتب علماء ما چنین خبری را داده اند .

داغی - در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم .

نزول لوح بر ابوطالب
از موده القری نقل از عباس بن عبد المطلب که
سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۶ ینابیع الموده

آورده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ بعد از صد باب از کفایت الطالب بمقتصر

(۱) (روح القدس یا فرزندش عیسی) از دیردخت او را نداندر همگین مباحث که خدای تبارک و تعالی در قدم توحشه آبی جاری کرده انجیریم شاع دوخت را حرکت داده تا آن برای توطب تا زعفران و زرد پس از این رطب تناول کن و از این چشمه آب یاشام و چشم خود ببیسی روشن دار و هر کس از مردمان یمنی (باشنده) باو بگو که من برای خدا نذر روزه سکوت کرده ام که با هیچکس سخن نگویم .

اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی علیه السلام از مادرش فاطمه متولد شد فاطمه نام پدرش آسد را بر او گذارد جناب ابوطالب از آن اسم راضی نبود فرمود فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابوقیس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجد الحرام) خدارا بخوائیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه چون شب شد هر دو بکوه ابوقیس (یا مسجد الحرام) رفتند بدعا مشغول شدند جناب ابوطالب دعای خود را بشمری انشاد نمود و گفت .

يَا رَبِّ هَذَا (يَاذَا) الْفَقِي الدَّجِي وَالْقَمَر (وَالْفَلَق) الْاِمْتِلَاجِ الْمُضَيَّ
يُنْ لِنَا مِنْ (عَنْ) اَمْرِكَ الْخَفِي (الْمُضَيَّ) مَاذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ
(لَمَّا تَسَمَّى لِذَاكَ الصَّبِيِّ (۱))

در آن حين صدائی از طرف آسمان بلند شد ابوطالب سر بلند نمود لوحی مانند زیرجذ سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسباند دید این اشعار ثبت است .

خَصَمْتُمَا بِالْوَلَدِ الرَّكْبِيِّ
وَأَسَمَهُ مِنْ قَاهِرِ الْعَلِيِّ
وَالظَّاهِرِ الْمُنْتَقَبِ الرَّضِيِّ
عَلَى أَشَقِّ مِنَ الْعَلِيِّ (۲)

کجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را در جواب ابوطالب گفت :

يَا هَلِيلَ الْمُصْطَفَى النَّبِيِّ
أَنْ اسْمَهُ مِنْ شَامِخِ الْعَلِيِّ
خَصَمْتُم بِالْوَلَدِ الرَّكْبِيِّ
عَلَى أَشَقِّ مِنَ الْعَلِيِّ (۳)

فَرَّ ابِوطَالِبٍ سُرُورًا عَظِيمًا وَخَرَّ سَاجِدًا لَآلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى (۴) .

(۱) ای پروردگار ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده آشکار کن برای ما از خزانه اسرار غیب خود اسم این نوزاد را (چه بگزاریم) .

(۲) اختصاص دادم شما را بفرزند (نوزاد) پاک و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نیاز است از واسطی هست . و اسم او از جانب خدای علی - علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی می باشد .

(۳) ای شادمان و رسالت و اهل بیت پیغمبر بر گردیده مخصوص گردانیدم شما را با این نوزاد پاک و پاکیزه بدوستی که اسم او در کجینه اسرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته .

(۴) جناب ابوطالب که موفق بدو سعاد است این اشعار شد از شفت خوشحالی و سرور سجده افتاد و حضرت با وضو را شکر گذار کردید .

آنکه ده شتر بشکرا نه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشم بآن لوح بر فرش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجاج با عبدالله زیرمقتود شد .

(این خبر هم مؤید خبر ها و دلائل قبل است که جناب ابوطالب همیشه موحد بوده فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم مینماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند بخواه افتاده و خدا را سجده مینماید آیا چنین شخصی را که بوصول نعمت تازه بخواه افتاده و خدا را سجده میکند میتواند مشرک خواند بپناه بخدا میروم از عناد و تعصب جاهلانه !)

و اما اینکه فرمودید بقوای فقهاء شیعه نام علی علیه السلام و جواباً در اذان و اقامه وارد است قطعاً عمداً سهو نمودید خوب بود برای نمونه يك فتوا نشان

نام علی جزء اذان
و اقامه نیست

دهید که نام آنحضرت جزء اذان و اقامه است و حال آنکه با اتفاق تمام فقهاء شیعه که در کتب استدلالیه و رسائل علیه بیان نموده اند شهادت بر ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جزء اذان نیست و بقصد جزئیت گفتن در اذان و اقامه حرامست و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آنحضرت علاوه بر آنکه فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن بقصد تمین و تبریک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه بقصد جزء بودن مطلوب و مستحسن است نام علی علیه السلام را ببرد - چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی علیه السلام را برده چنانچه عرش شد پس آقایان بی جهت هو و جنجال مینمایند .

بس است بر گردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر و تفکر بدید خواهید دید که از جهت ثراء و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبوده است .

و اما موضوع ثانی که زهد و ورع و تقوی باشد در زهد و تقوای علی علیه السلام خصیصه است برای آنحضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید .

چون باجماع امت از دوست و دشمن بعد از رسول خدا ﷺ ازهد و اورع وانضای
از امیر المؤمنین علیه السلام دیده نشده چنانچه این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه
شافعی در مطالب السؤل نقل مینمایند از عمر بن عبدالعزیز اموی معروف که در ترجمه
سر آمد اهل زمان خود بوده که گفت ما علمنا احداً كان في هذه الامة بعد النبي
(ص) ازهد من علی بن ابيطالب علیه السلام (۱).

ملا علی قوشچی با تمام تمسبی که دارد در غالب مندرجات کتابش کوید عقول
عقلاء در باره علی علیه السلام مبهوت است زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان
و در شرح تجرید کوید شنیدن حالات علی و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر
کرداند.

خیر عبدالله رافع
از جمله عبدالله رافع نقل مینماید که گفت روزی
رفتم بخانه امیر المؤمنین علیه السلام وقت افطار بود
کیسه سر بهری برای آنحضرت آوردند وقتی باز نمود دیدم در میان کیسه آرد پر
سیبوس است که پوستهای آن را نکرفته بودند سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه
آبی در بالای آن نوشید و شکر خدا نمود عرض کردم یا ابوالحسن چرا سر آبنا را
مهر نموده ای فرمود برای آنکه حسین (علیهما السلام) بمن مهر باند مبادا روغن زیت
یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی از خوردنش لذت ببرد.
(بدیهی است استراjal نفس در لذتذ مباحه و دیوبه رفته رفته موجب طغیان و
سرکشی میشود و آدمی را از یاد خدا باز میدارد).
همین جهت علی علیه السلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذنه میگرد تا مغلوب
نفس نگردد.

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع این خبر را از اخنف بن قیس نقل نموده
خیر مویذ بن غفله و نیز شیخ در ینابیع الودعه و محمد بن طلحه
شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در
(۱) ما نیدانیم در این است اسمی را به ابی التیمیر که زاهدتر باشد از علی بن ابيطالب
علیه السلام.

مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده اند که گفت روزی خدمت
امیر المؤمنین مشرف شدم دیدم ظرف شیر ترشیدهای که بوی ترشیدگی او بهشام
من میرسید در مقابل آنحضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پر سیبوس در دست
مبارکش است و بقدری آن نان خشک بود که شکسته نمیشد حضرت با زانوی
مبارک آن را میشکست و در همان شیر ترشیده نرم میکرد و میل میفرمود بمن هم
تعارف کرد عرض کردم روزه هشتم فرمود شنیدم از حبیب رسول خدا ﷺ که هر
کس روزه باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی
باو بخوراند.

سوید کوید دلم بحال علی علیه السلام سوخت فسه خادمه آنحضرت نزدیک من بود
گفتم از خدا تمترسی که سیوس جو را نمیکیری و نان مییزی گفت بخدا قسم خوش
امر فرمود سیومش را نگیرم.

حضرت فرمود بفضه چه میگفتی عرض کردم باو گفتم چرا سیوس آرد را نمیکرد.
فرمود پدر و مادرم فدای رسول الله باد که سیوس طعامش را نمیکرفت و از نان کندم
سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت (یعنی تا تاسی بر رسول خدا نمودم).

موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی قبه شافعی
حلاو نخوردن علی علیه السلام
در مناقب خود نقل مینمایند که روزی در دوره
خلافت ظاهری برای علی علیه السلام حلاوی شیرینی آوردند با انگشت مبارک قدری از آن
حلاو برداشت و بو نمود فرمود چه رنگه زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم
او خبر ندارد (کتابه از آنکه تا بحال حلاو نخوردم) عرض کردند یا علی مگر حلاو را شما
حرام است فرمودند حلال خدا حرام نمیشود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را
سیر نمایم در حالیکه اطراف مملکت شکمهای گرسنه باشند.

آیت بطنانا و حول الحجاز بطون غرثی و اکباد حرء و کیف ارضی
بأن اسمی امیر المؤمنین ولا اشارة لهم فی خشونة العمر و شدائد الضر و

البوی (۱).

و نیز خوارزمی از عدی بن ثابت نقل میکند که روزی جهت آنحضرت فالوده آوردند جلوه نفس را گرفت و میل نفرمود.

اینها نمونه‌ای از طرز خوراک آنحضرت بود گاهی سیر که و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل مینمود و هیچگاه دو نوع خورشت در یک سفره نمیگذاشت.

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری که بنسبت عبدالرحمن بن ملجم مرادی شریعت شهادت خورد افطار از امیهان دخترش ام کلثوم بود در سفره برای آنحضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند با کمال علاقه‌ای که بدخترش ام کلثوم داشت متغیر شد فرمود ندیده بودم دختری پیدرش جفا کند مانند تو ام کلثوم عرض کرد بابا چه جفائی کرده‌ام؟ فرمود کدام وقت دیده‌ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورشت بگذارد امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتند چند لقمه نان با نمک میل نمود آنگاه فرمود فی حلال الدنيا حساب و فی حرماها عذاب و عقاب (۲).

در لباس و پوشش علی علیه السلام و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن مغازی فقیه شافعی در مناقب و امام احمد بن حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از علماء خودشان نوشته‌اند و کان علیه ازار غلیظ اشترای بخصمۀ ذراهم (۳). تا آنجا که ممکن بود لباس را وصله می نمود و صلعه‌ها غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آنحضرت از لیف خرما بود و عهد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نوشته‌اند که حضرت علی علیه السلام آخرت وصله لباسی (۱) من باشکم سیر بخواب و حال آنکه در اطراف حجاز شکلهای فرست و جگرهای کدایت پاشه چگونه من راضی باشم که اسم من امیر المؤمنین باشد ولی در بلایا و شدائد و سختیهای یک مؤمنین نیاشم.

(۲) در حلال دنیا حساب و در حرام دنیا عذاب و عقاب میباشد.

(۳) لباس آن حضرت از پارچه درخت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.

زده بود که پس عمن عبدالله بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آنحضرت دلنگس شد حضرت فرمودند لقد رفقت مرفقة حتى استحييت من راقعها ما لم لي من زينة الدنيا كيف نفرح بلذة تقني ونعيم لا يقي (۱).

دیگری ایراد گرفت بآن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست شما جامه وصله دار میپوشید که مورد اهانت اعدای قرار گیرید حضرت فرمودند این جامه‌ای است که دل را خاشع میگرداند و کبر را از انسان دور مینماید و مؤمن بآن اقتداء می کند.

و نیز محمد بن طلحه در مطالب السؤل و خوارزمی در مناقب و ابن اثیر در کامل و سلیمان بلخی در ینابیع المودة آورده اند که لباس علی علیه السلام و غلامش یکسان بوده هر جامه‌ای که میخرد در ثوب و یک شکل و یک قیمت بود یکی را خود میپوشید و دیگری را بنام خود قنبر میداد.

اینها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی علیه السلام که علماء خودشان هم ثبت نموده اند و داعی باقتضای وقت مجلس باختصار کوشیدیم. و الا شرح حالات آن حضرت مجرب المقول میباشد.

آنحضرت نان جو خشکیده میخورد ولی نان کدند و شکر و غسل و خرما بقره و یتیمان و یتیمان و یتیمان میخورانید خود لباس وصله‌دار میپوشید ولی لباسهای زیبا به یتیمان و بیوه زنان میپوشانید.

بس است در اثبات زهد و تقوی و بی اعتنائی آن گفتار ضرار با ما عاویه

حضرت بدینا کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نکرده در خطاب بدنیای دنی که اکابر علماء خودشان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج و حواظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۸۴ جلد اول حلیه الاولیاء و شیخ عبد الله بن عاصم شیرازی شافعی در ص ۸ کتاب الانحاف بحسب الاشراف و محمد بن طلحه در ص ۳۳ مطالب السؤل و نور الدین بن صباغ مالکی در ص ۱۶۸ فصول الهممه و شیخ

(۱) آخرت وصله روی وصله دم که از وصله زینمه عجات می کشم علی را بازیت دنیا چکار چگونه خوشحال شوم بدینکه که غای میفرود و سستی که بقا ندارد.

سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ بنایع وسطاین جوزی در ص ۶۹ تذکرة خواص الامة
آخر باب ۵ و دیگران از علماء و مورخین شما نقل نموده اند مذاکرات معاویه علیه
اللباویه را با ضرار بن منبه که مفصل است در آخر گفتارش ضرار در وصف علی
در حضور معاویه گفت لقد رايت في بعض مواقيله وقد ارجى الليل سدوله و
غارث نجومه قابضاً على لحيته لم يمل لم يمل الملبى وبيكى بكاء الحزين و يقول
يا دنيا غري غيري ابي تعرضت ابي الى تشوقت هيهات هيهات طفتك ثلاثاً
لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك كبير وعشك حقيق آه من قلة الزاد وبعد
المفر ووحشة الطريق فبكى معاویه وقال رحم الله ابا الحسن لقد كان والله
كذلك (۱).

در جای دیگر همین معاویه گفته است عفت النساء ان تلدن مثل علي بن
ابي طالب (ع) (۲).

زهد امير المؤمنين (ع) از افاضات فيض رباني است که رسول اکرم (ص)
باو بشارت داده چنانچه محمد بن يوسف کنجی شافعی در باب ۴۶ کفای الطالب
مسنداً خبری از عمار یاسر نقل مینماید که گفت شنیدم از رسول خدا (ص)
بشارت پیغمبر (ص) زهد را که بعلی (ع) فرمود ان الله قد زينك بزينة لم
يعلی عليه السلام يزين العباد بزينة احب الي الله منها الزهد

في الدنيا وجعلك لاتال من الدنيا شيئا ولا تال الدنيا شيئا وهوبلك
حب المساكين فرضوا بك اماما ورضيت بهم اتباعا فطوبى لمن احبك وصنقى

(۱) در شب تاری علی را دیدم محاشش را بدست گرفته مثل ماوگرمه بخود می پیچد و
با حالت حزنی میگريست و میگفت ای دنیا غیر مرا مفروض بنا و فریب ده که من فریب تو را
نمی خورم بقدر دور است من تو را سه طلاق دادم دیگر ایبه بازگفتی بتو نیست برای آنکه هر
تو کوتاهست وخطر تو بسیار بزرگ وعیب تو بسیار کم آه اؤمکی زاد و دوری سفر و وحشت راه
معاویه (با آن قنات قلب و عداوتی که با آن حضرت داشت به از شنیدن کلمات ضرار در
شرح حال علی علیه السلام) بی اختیار گریه کرد و گفت خدا رحمت کند ابا الحسن را (کتابه علی
عليه السلام) هر آینه بتحقق داده عین قسم بود.

(۲) عقیق اند زمان عالم بزیارت مثل علی بن ابیطالب.

فيك وويل لمن ابغضك وكتب عليك فاما الذين احبوك وصدقوا فيك
جبرلك في دارك ورفقاؤك في قصرك واما الذين ابغضوك وكتبوا عليك
فحق علي الله ان يوقعهم موقف الكذابين يوم القيمة (۱).

آنقدر در زهد و ورع و تقوی قوی بود که دوست و دشمن او را امام المتقین نامیدند
و لقب امام المتقین را فقط مردم بآن حضرت ندادند بلکه اول کسیکه علی را باین لقب
خواند و مکرر باین لقب آنحضرت را بجایم معرفی نمود شخص شخصی خانم
الانبياء (ع) بود که چون وقت ضیق است مجال اخبار مفصله نیست فقط برای نمونه
بنقل چند خبر اکتفا میکنم.

این ابی الحدید در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح
نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه
الاولیاء و میر سید علی همدانی در مودة القربی

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۴ کفای الطالب از انس بن مالک روایت
مینمایند که گفت روزی رسول اکرم (ص) بین فرمودند یا انس آب وضو برای من
میاور پس مرخاستم آب وضو آوردم پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بجای آورد آنگاه
بن فرمود یا انس اول من یدخل من هذا الباب هو امام المتقین و سید
المسلمین و یصوب المؤمنین و خاتم الوصیین و قائد الفر المحجلین.

اول کسیکه از این در وارد میشود او امام اهل تقوی رسید و سرور مسلمانان و
یصوب مؤمنان (یعنی پادشاه ایشان همچنانکه بزرگ و پادشاه زنبور عسل را یصوب

(۱) بدوستی که خداوند ترا در اثر زهد در دنیا بربتنی آرایش کرده است که هیچ فردی
از بتدگان بآن نوع زینت نشده زیرا که هیچ چیز در دنیا محبوب تر از زهد در نظر حق تعالی
نیست نه تراز لذات دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را استخدام نماید: و خداوند تو را
موفق بدوستی نیازمندان نموده که معتقد و راضی بامامت تو شدند و راضی خدم من از ایشان که
از امامت تو پیروی نمودند و خواست بحال کسانی که تو را دوست داشته و تصدیق از تو نموده اند و
وای بر حال دشمنان و تکذیب کنندگان تو - آنانکه تو را دوست داشتند و تصدیق کردند و دوست
همسایه های تو هستند و مصاحبت تو میباشد در کج یا عظمت و شکوه تو آنانکه تو را دشمن داشتند
و یا تکذیب نمودند بر خدا لازم است که آن فرقه ها را در محل دروغگویان روز قیامت
پیکر رساند.

میگویند) و خانم اوصیاء و کسانند رو دوست و یار سفیدانست بسوی بهشت.

آنس گوید من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مردی از انصار قرار بده ولی دعای خود را پنهان کردم تا گاه دیدم علی از درب درآمد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کیست عرض کردم علی بن ابیطالب است پس حضرت باحالتی شاد و خندان برخاست علی رضی الله عنه را استقبال کرد و دست در گردن او نمود عرق رویش را پاک کرد علی رضی الله عنه عرض کرد یا رسول الله امروز نسبت بمن کاری میکنی که بیشتر نمیکردی حضرت فرمودند چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنواید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من.

و نیز ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج و حافظ ابونعمان در حلیه نقل مینمایند که روزی علی رضی الله عنه وارد شد بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین آنکه فرمودند چگونه است شکر تو بر این نعمت عرض کرد حمد میکنم خدایا بر آنچه بمن داده و از او میخواهم که توفیق شکر بمن عطا نماید و زیاد گرداند بر من آنچه را بمن انعام فرموده.

و بعد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب اول مطالب السؤل همین حدیث را نقل میکند و بهمین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات مینماید. برتری آن حضرت را بر اهل تقوی.

و حاکم در ص ۱۳۸ جزء سیم مستدرک و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود سه چیز در باره علی رضی الله عنه بمن وحی شده که **الله سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین (۱).**

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۵ کفایت الطالب مستند از عبد الله بن اسعد بن زراره نقل نموده که گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شب معراج که مرا به

(۱) بدرستی که علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کسانند رو دوست یا سفیدانست (بسوی بهشت).

آسمان بردید وارد قصری نمودند از لؤلؤ فرش او از طلای درخشنده بود **فاوحی**

الی و امرنی فی علی ثلاث خصال بانه سید المسلمین و امام المتقین و قائد

الغر المحجلین (۱).

و امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی رضی الله عنه خطاب نمود یا علی النظر علی وجهک عبادة الله امام المتقین و سید المؤمنین من احبک فقد احببتنی و من احببتنی فقد احب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله (۲).

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه افرادی را در موقع مدح بلقبها یا صفات یا ستایشهای بیجا بخوانند مانند آنچه غالباً در باره سلاطین و امراء و وزراء و خلفاء گفته شده است و ارباب تواریخ هم ثبت و ضبط نموده اند.

ولی از مثل رسول خدائی که مجسمه حق و حقیقت بوده هیچگاه شایسته نبوده کسی را بخواند بلقب و صفتی که خالی از معنی باشد و البته آنچه بر لسان صاحب وحی جاری شود عین حقیقت بلکه بمصدق آیه شریفه **و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی** وحی مطلق است خامه آنکه خود فرماید که پروردگار در شب معراج بمن وحی فرمود و امر نمود که علی را امام المتقین بخوانم.

پس پس است در فضل و مقام و تعریف تقوای امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با من پروردگار آنحضرت را اختصاص داد بخصیصه ای که احدی از صحابه را بآن خصیصه مخصوص نکرداید.

(۱) وحی نمود سوی من و امر نمود مرا در هل سه خصلت که اوسید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کسانند رو دوست و یا سفیدانست (بسوی بهشت).

(۲) یا علی نظر کردن بر روی تو عبادت است بدرستی که تو ای امام و پیشوای اهل تقوی سید و آقای مؤمنان. کسی که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.

و در میان تمام صحابه آنحضرت را امام المتقین قرار داد و مکرر باین لقب آن بزرگوار را خواند.

و البته امام بتمام معنی متقی باید - تا امام اهل تقوی گردد چه آنکه تقوای امام باید سر مشق اهل تقوی باشد.

اگر بغواهم جهات زهد و دور و تقوای علی علیه السلام را مشروحاً و مبسوطاً بیان نمایم بمثل معروف - مثنوی هفتاد من نگذرد.

شیخ - آنچه در باره سیدنا علی کرم الله وجهه فرمائید کم گفته اید و واقعاً هم همان است که معاویه گفته عقیم اند زنان عالم بفرایند مانند علی بن ابیطالب علیه السلام. داعی - پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی علیه السلام سر آمد اهل تقوی بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با و دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پرهیزکاران قرارداده است.

پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نورانی و جسمانی ممتاز و مقدم بوده از حیث تقوی هم حق تقدم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه یک مطلبی شدم اگر چنانچه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم. شیخ - خواهش میکنم فرمائید.

داعی - آیا احتمال هوا پرستی و حب جاه و دنیا طلبی بعلی علیه السلام که لیاقت امامت اهل تقوی را در میان صحابه کبار داشته میدهند؟

شیخ - ابتدا ممکن نیست چنین خیالی درباره علی کرم الله وجهه برود چنانچه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با او این جملات بی اعتنائی خود را بدینا ثابت نماید چگونه میل بدینا پیدا میکند.

علاوه مقام و مرتبه سیدنا علی کرم الله وجهه بالاتر از آنست که چنین نسبتی را با آنجناب بدین تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد بعمل آن.

داعی - پس قطعاً عملیات آنجسمه تقوی تماماً برای خدا بوده و قسمی بر غیر حق نداشت و هر کجا حقی میدید بی اختیار استیصال می نمود.

شیخ - بدیهی است غیر از این از سیدنا علی کرم الله وجهه سراج نداریم.

اهل حقیقت قضاوت متصفانه نمایند

داعی - پس فرمائید از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله

که علی علیه السلام حسب الوصیه مشغول غسل و کفن

و دفن آنحضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عداوتی

جمع شدند و با ابی بکر بیعت نمودند آنگاه آنحضرت را برای بیعت طلبیدند بجه علت بیعت نمودند.

اگر طریقه خلافت ابی بکر حق و مسئله اجماع ثابت و مسلم و دلیل حقانیت بود علی القاعده نبایستی علی علیه السلام باشند تقوی و پرهیزکاری تمکّل در ردّ دروی کردن از حق شود زیرا هر کجا حق بود مطابق فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی لازمه تقوی اینست که شخص متقی از حق روی گردان نشود از جهت دیگر بنا باخباری که لیلهمانیه با سلسله اسنادش بر مشتاقان رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار یعنی علی با حق و حق با علی علیه السلام میگردد.

اگر آن قضایا حق و تعیین ابی بکر بمقام خلافت حق بود بایستی آنحضرت با

میل و علاقه قلبی آنها را استقلال و تصدیق نماید نه آنکه مخالفت نماید.

پس لابد مخالفت علی علیه السلام از بیعت از دوخال خارج نبوده باعلی برخلاف حق رفتار کرده و مشرّد امر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که بیعت با خلیفه پیغمبر ننموده.

بایضه خلافت و طریقه اجماع را ساختگی و سیاسی برخلاف حق دانسته لذا بیعت ننموده.

اما قسم اول نظر بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی با حق و حق با علی می گردد و آنحضرت را امام المتقین خوانده و قطعا علی اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلاق گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده قطعاً متقی است پس لابد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و بر خلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت ننموده.

شیخ - عجب فرمایشی میفرمائید که سیدنا علی کرم الله وجهه بیعت نکرده در صورتیکه تمام کتب اخبار و تواریخ با و شما ثابت نموده اند که سیدنا علی با ابی بکر رضی الله عنه بیعت نمود و تخلف از اجماع ننمود.

داعی - عجب از شماست که عرایض شبهای قبل را فراموش نمودید که مفصلاً شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحنه بین خود نوشته اند بیعت علی بفوریت واقع نشد.

عموم علمای خودتان مترفانند روز اول که حضرت را بجبر و اهانت از منزل کشیدند و بمسجد بردند (چنانچه شبهای قبل مفصلاً عرض شد ^(۱)) بیعت نکردند بمنزل برگشت و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متفقاً نوشته اند که بیعت آنحضرت بعد از شش ماه بود (یعنی بعد از وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها بوده چنانچه مفصلاً در شبهای قبل بر رشتان رسانیدم).

بر فرض تسلیم که بگوئیم آنحضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه کمتر یا بیشتر توقف نمود و بیعت ننمود بلکه محاجه هم نمود و حال آنکه از مثل علی مجسمه حق و تقوی شایسته نبود و لو برای یکساعت منحرف از حق گردد و حق را بقب بپندارد.

شیخ - لابد یک جبهتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر میدانستند که چه میکنند اینک بر ما چه آمده که در امورین بزرگان و اختلاف آنها بعد از هزار و سیصد سال دخالت نمائیم؟! (خنده شدید حضار).

داعی - دعا گو هم بگویم مقدار از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمائید لذا باین نوع از جواب مبادرت جستید ولی مطلب بقدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج بدلیل و برهان نیست.

و اما اینکه فرمودید بر مایست که در امر بزرگان و اختلافات آنها دخالت نمائیم البته تاجائیکه آن امر تماس با ما ندارد فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم.

ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده اید برای آنکه هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی و راه تحقیق در دین همین است نه وقتی ما در (۱) رجوع شود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۸ همین کتاب.

تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعد از وفات رسول الله ﷺ امت و صحابه کبار در فرقه شدند کتجکلی نموده بینیم کدام یک از آن در فرقه ذی حق بوده اند تاییدی حق نمائیم. نه آنکه کور کورانه بخيال حق روی عادت و تقلید از پیر و مادر و اسلاف برای میرویم که تحقیقی در آن راه ننموده باشیم.

شیخ - لابد میخواستید بگوئید خلافت ای بکر رضی الله عنه بر حق نبوده اگر خلافت ای بکر رضی الله عنه بر خلاف حق و علی کرم الله وجهه ذی حق در امر خلافت بود یا قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و باعلاقهای که در اجراء حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می نمودند چرا قیام بحق ننمود و بقرول شما بعد از شش ماه بیعت نمود حتی بشماز هم حاضر میشد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء رضی الله عنهم وارد در آیهای صائب هم میداد.

داعی - اولاً انبیاء و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل مینمودند و از خود اراده ای نداشتند لذا نمیتوان بآنها ایراد گرفت که چرا قیام بجهنگ ننمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا در مقابل اعداء فرار نمودند و یا پنهان گردیدند.

چنانچه اگر بتاریخ حالات هر یک از انبیاء عظام و اوصیاء کرام بشکرید از این قبیل قضایا بسیار می بینید که با افکار شما بی تناسب میباشد مخصوصاً قرآن مجید بیعض از آنها اشاره نموده که بواسطه نداشتن یار و همراه سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان گردیدند.

چنانچه در آیه ۱۰ - سوره ۵۴ (قمر) از قول نوح شیخ الانبیاء خبر میدهد قد دعا و به انی مغلوب فانتصر (۱).

و در آیه ۴۹ - سوره ۱۹ (مریم) قصه اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و آلہ السلاطین خبر میدهد که وقتی از عتس آزاستمداد نمود و جواب یاس شنید فرمود (۱) پس غفا و اخوانه و دعا کرد که بار الهی من سخت مغلوب قوم شمام تو (بلفظ خود) مرا یاری فرما.

واعتزلکم وما تدعون من دون الله وأدعو ربی (۱)

پس چنانکه ابراهیم خلیل الله وقتی یاری و کمک از عم خود ندید عزت و کوهه گیری اختیار نمایند علی علیه السلام بطریق اولی بایستی بواله طه بودن بار و باور عزت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ - گمان میکنم مراد از این عزت - عزت قلبی باشد که قلباً از آنها دوری و بیزارى جست نه عزت مکانی.

داعی - اگر جناب عالی بتفسیر فریض مرا جمعه نمایند می بینید که مراد از اعتزال عزت مکانی بوده نه عزت قلبی بخاطر دارم که امام فخر رازی در ص ۸۰۹ جلد پنجم تفسیر کبیر گوید الاعتزال للشیء هو التباعده عن المرادانی افارکم فی المكان و افارکم فی طریقکم (۲)

فلذا ارباب سیر آورده اند که بعد از این قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر مینمود از خلق عزت و کناره گرفت بعد از آن بیابان بر گشت و دعوت خود را آشکار ساخت و تنها راشکست او را گرفتند و در آتش انداختند خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

و در آیه ۲۰ سوره ۲۸ (قصص) قصه فرار کردن حضرت موسی علیه السلام را با خوف و ترس نقل فرموده و فخرج منها خائفاً یترقب قال رب نجنی من اللوم الظالمین (۳).

پس چنانکه پیغمبر اولوا العزم خدا با ترس و خوف فرار نماید آیا وصی رسول فمود و عزت و کناره گیری مقصود نمیشاند.

و در سوره اعراف قصه کوهاله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی علیه السلام باغوی سامری و بازگرهای او و سکوت هرون را با آنکه خلیفه حضرت موسی علیه السلام بوده نقل نموده تا در آیه ۱۶۹ فرماید و اخذ برأس اخیه یجره الیه قال یا بنی

(۱) من از شما و بتانی که بجای خدا میرستید دوری کرده و خدای یکتا را بیغوران.

(۲) اعتزال از چیزی بسان دوری از آن میباشد و مراد ابراهیم از کله اش را که یعنی من از مکن و طریقه شایسته و دوری میباشد.

(۳) موسی از شهر با حال ترس از دشمن بیرون رفت و گشت بارانها مرا از شر قوم متشکرات نجات ده.

ام ان اللوم استضعفونی و گادوا یقتلوننی (۱)

پس طبق آیات قرآنی حضرت هرون علیه السلام پیغمبر و خلیفه منصوب حضرت موسی علیه السلام جهت تنها بودن و اینکه امت او را خوار و زیون نمودند در مقابل عمل شنیع سامری و شرک مسلم کوهاله پرستی مردم سکوت اختیار نمود و قیام بیف نمود.

علی علیه السلام هم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را شبیه هرون و صاحب منزله هرونی معرفی نمود (چنانچه در لایالی ماضیه مشروحاً ذکر نمودیم) (۲) اولی و لاحق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آنطرف دید مانند جناب هرون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا بروایات اکابر علماء خودتان که قبلاً عرض شد وقتی آنحضرت را جبراً مسجود آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید خود را جبر پیغمبر رسانید همان کلماتی را گفت که خداوند از قول هرون خبر میدهد که بموسی گفت یا بنی ام ان اللوم استضعفونی و گادوا یقتلوننی - یعنی یا رسول الله به بین امت مرا تنها گذارده و ضعیف نموده و میخواهند مرا بکشند.

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعتهای قوم سیزده سال در مکه معظمه سکوت اختیار نمود تا حائیکه شبانه از مرکز بمش و وطن مألوف فرار اختیار نمود.

جز برای آن بود که چون یاور نداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل و فرار برقرار اختیار نمود که الفراء هما لا ینطق من سنن المرسلین بالاتر بگویم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبئ آثار بدع قوم را بر طرف نماید.

(۱) از قرطه حبس سر برادرش (هرون) را پسری خود کشید (هرون) گفت (ای جان برادر) ای فرزند مادرم (بر من خشکین میباش که من با نهایت کوشش و فداکاری هدایت تو را کردم) آنها مرا بخوار و زیون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا بقتل رسانند.

(۲) رجوع نمود به ص ۲۸۰ تا ص ۳۱۰ همین کتاب

شیخ - چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت توانست بدعتها را از میان بردارد.
۱۵ اعی - حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در مسند از ام المؤمنین عایشه نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با و فرمودند اگر این مردم قریب المبد بکفر و زمان جاهلیت نبودند و نمیترسیدم که قلب خود منکر آن شوند امر می نمودم خانه کعبه را خراب کنند و آنچه که از آن بیرون بردند داخل نموده و خسانه را بزمن متصل میساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دود برای آن قرار میدادم بسمت مشرق و مغرب و بنیاد آن را بنیای بنای حضرت ابراهیم میرساندم.

آقایان آزادی انصاف دقت کنید جایگاه رسول الله صلی الله علیه و آله با آن مقام و مرتبه عالی الهیه که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آنها سموت گردیده از صحابه خود ملاحظه نماید (بنابر آنچه اکابر علماء خودتان نوشته اند) و بدعی که در ساختمان ابراهیمی بکار رفته نتواند عوض نماید و بصورت اصلی در آورد که مبدا مسلمانان روی عادت عهد جاهلیت انکار آن نمایند.

تصدیق نمائید امیر المؤمنین علیه السلام اولی بود بعمل نمودن بآن سیره و دستور که در مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت میکشند تا تلافی نموده و ضربات خود را با حضرت بلکه باصل دین وارد آوردند.

چنانچه قتیبه واسطی ابن مغازلی شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب خود نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود امت از تو کینه ها در دل دارند و زود است حد از من با تو خدعه نموده و آنچه در دل دارند ظاهر سازند من ترا امر می نمایم بصبر و تحمل تا خداوند تورا جزا و عوض خیر عنایت فرماید.

علاء قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر ص و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا
 ثانیاً امیر المؤمنین علیه السلام یگانه را در مردی بود که در دزدن کی ابدأ خود را نمیدید و هر چه میدید خدا میدید یعنی بشام معنی فانی فی الله بود خود و بسته گان خود و امامت و خلافت و ریاست و ابری خدا و دین خدا میخواست فلذا صبر

و تحمل و سکوت و عدم قیام آن حضرت در مقابل مخالفین برای احقاق حق ثابت خود برای خدا بود که مبدا تفرقه در جامعه مسلمین یقین و مردم بکفر اولیه بر کردند.

چنانچه موقعیکه فاطمه مظلومه مأیوسانه پخانه بر گشت در حالیکه حش را برده بودند خطاب نمود بامیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد اشتملت شمله الجین و قعدت حجر الظنن نفست قادمة الاجدل فخانک ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافة یزنی نحلة امی و بلفه ابنی - الخ - لهذا جهرفی خصامی و الفتیه الدلی کلامی (۱).

خطابه اش طولانی است مولانا علی علیه السلام تمام کلمات و خطابات را کوئی داد تا فاطمه سلام الله علیها ساکت شد آنکه بمختصر جوابی بپی را قانع نمود که از جمله فرمود فاطمه - من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت الی الاید در مسجدها و امازنها برده شود؟

کفت منتها آمال و آرزوم همین است فرمود پس در اینصورت باید صبر کنی چه آنکه پدرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بین وصیتها نموده من میدانم باید صبر نمایم و الا قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حق را بگیرم ولی بدان که آنوقت دین از میان میروند پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حقی که از تو غصب نمودند.

بهمن جهت صبر را پیشه خود قرارداد و صبر کرد برای حفظ حوزه اسلام که ایجاد در دستگی نشود چنانچه غالباً در خطب و بیانات خود اشاره باین جهات می نمود.

بیانات علی علیه السلام در
علاء قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا (ص)
 از جمله ابراهیم بن محمد حنفی که از ثقات علماء جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح تفسیر و علی بن محمد مدائنی نقل می نمایند که چون طلحه و زبیر بیعت را شکستند و بسمت پسر رفتند

حضرت امیر علیه السلام امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند خطبه اواه نمود بعد از حمد و ثنای (۱) مانند طفل در حکم مادر برده نشین شد و چون شخص منهم در کتف خانه پنهان گشته ای و بعد از آنکه شاه پردهای بازدارا درهم شکستی اکنون از برای مرغان خفیف عاجز گردیدی و توانایی بر آنها نداری اینک پسر اوفادها (ای بکر) بشم و ظلم مطاع و بعثتیه بدم را و بخت و میشت فرزندان مرا میبرد با من آشکارا دشمنی میکند و در سخن گفتن بشمی بامن مجاوله می نمایند.

برورد گار فرمود فان الله تبارك و تعالی لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله فلما نحن اهل بيته و عصيته و ورثته و اوليائه و احق خلائق الله به لا تنازع حق و سلطانه فيمنعنا نحن اذ نفر المناقون فانتزعوا سلطان نبينا منا و ولوه غيرنا فيكتب لذلك و الاله العيون و القلوب منا جميعا و خشت و الاله الصدور و ايم الله لولا مخافة الفرقه من المسلمين ان يعودوا الى الكفر و يعود الدين لكننا قد غيرنا ذلك ما استطعنا و قد ولي ذلك و لاده و مضوا لسبيلهم ورد الله الامر الي و قد بايعاني و قد نهضالي البصرة ليقر قاجاعكم و يلقيا باسمك بينكم (۱).

و نیر این ابی الحدید و کلبی از علماء بزرگ شما روایت نموده اند که در موقع حرکت بصره آنحضرت برخاست در مقابل مردم و خطابه کرد و ضمن خطبه فرمود: ان الله تعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله استأثرت علينا قریش بالامر و دفعنا عن حق نحن احق به من الناس فرائت ان الصبر على ذلك افضل من تفريق كلمة المسلمين و صفك دمانهم و الناس حديدوا عهدا بالاسلام و الدين (۱).

پس سکوت و تسلیم شدن آنحضرت بمقام خلافت ابی بکر و عمر از جهت رضایت بوده بلکه از یکطرف از تفرقه مسلمین و خونریزی و از طرف دیگر خوف زوال دین و غلبه کفار و ارتداد سست عنصرها بوده.

لذا بعد از شش ماه سکوت و مقابله برخلاف - و حاجت با آنها که همه فهمیدند

(۱) ما حصل مني آنکه پس از رحلت رسول اکرم (ص) کتبیم ما اهلبیت و خویشان و وورات و هرت و اولیاء آنحضرت و سزاوارترین خلائق بر بنه و مقام آنحضرت شتم و منازیه برای حق و سلطه و سلطنت آنحضرت ندانیم گروهی از منافقین دست بست هم داده خلافت را از ما گرفته بیدگری و اگر نودند بعدا قسم برای این امر چشمها و دلهای ما گریان و آذردند و گردیده و سینه ها از شتم و کینه برگردیدند بعدا قسم اگر خوف خیرت مسلمانان نبود که ببقیراه برگردند بکفر هر آینه تغییر میدادیم خلافت را (ولکن سکوت اختیار نمود) و آنان با امر خلافت مشغول شدند تا روزیکه مسلمانان با من بیعت نمودند و آن هنگام طلعه و زبیر از کانی بودند که نصبت با من بیعت نموده و سپس بطرف بصره نهضت کردند بنظور آنکه اختلاف کله بین شما مسلمانان و ایجاد دو سنگی و افراق ما تا چنگه داخلی را برقرار نیابند.

(۱) پس از وفات رسول اکرم (ص) قریش جمیعت نمودند خلافت حق که از همه مردم ما سزاوارتر بودیم بآن از ما گرفته من احساس نمودم که میرود این مورد بهتر است از تحریق مسلمانان زیرا اگر صبر نگردد بودم اختلاف کله ایجاد و شکاف عینی می شد. و مسلمین میشد و خویشا و بخت میگردید چون مسلمانان تازه عهد باسلام و دین بود.

آنحضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی میشد - آنگاه برای حفظ دین (که بوسیله دو دستگی ممکن بود از میان برود) بنا بر آنچه انابر علماء خودتان نوشته اند بیعت نمود و در مقام مساعدت برآمد که فی الحقیقه مساعدت بدین مقدس اسلام بود نه رضایت و تصدیق با امر خلافت.

چنانچه در نامه ای که برای اهل مصر بوسیله مالک اشتر فرستاد همین معنی را متذکر شد و سرعاً نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده اینست عین عبارت نامه آنحضرت که ابن ابی الحدید هم در ص ۱۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل نموده است.

نأمة علي عليه السلام باهل مصر

فان الله سبحانه بعث محمد أصلي الله عليه و آله نذيراً للعالمين و مهميناً على المرسلين فلما مضى صلى الله عليه و آله تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يليني في روعي ولا يخطر بالبال ان العرب ترزع هذا الامر من بعده صلى الله عليه و آله عن اهلبيته ولا انهم يمنحونه غنى من بعده !! فما راعني الا اني انا الناس على فلان يبايعونه فاستكيت يدي حتى رابت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الي محمدين محمد صلى الله عليه و آله فخشيت ان لهم انصر الاسلام وأهله أن أرى فيه تلما اوهد ما تكون النصيبة به علي اعظم من قوت ولا بينكم التي انما هي متاع ايام فلائيل يزول منها ما كان كما يزول السراب او كما يتفقد السحاب فنهضت في تلك الاحداث حتى زاح الباطل و زهق واطمان الدين و تهنه (۱).

(۱) خداوند سبحان محمد (ص) را بر انبیت برای ترسانیدن جهانیان و گواہ بر پیشبران چون آنحضرت در گذشت پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو کردند بعدا سوگند دلم راه نیامداد و بغضام تنبیکشت و باور نیکبرد که عرب پس از آنحضرت خلافت را از اهلبیت و خاندان او بیدگری و گذارند و نه آنکه پس از آن بزرگوار (با همه سفارشات و نصوس بازرد) آنرا از من باز دارند: مرا بر این نیکند مگر ششانی مردم بر فلان (ابی بکر) که با او بیعت کنند پس دست خود را (از بیعت) نگاهداشتم تا آنکه دیم گروهی از مردم مرته شدند و الاسلام بر گشتند و میخواستند من بعد را از بین ببرند پس ترسیم اگر بیاری اسلام و مسلمانان بپردازم و غه یا و برای در آن بینم که مصیبت و انچه آن بر من در گذر از قوت و ولایت و سکوت بر حق باشد که کلا پی چند روزی است که آنچه آزان اصل میشود از دست میرود مانند آنکه سراب ذایل میگردد با چون ایر از هم باشیده میشود پس میان آن پیش آمدها و تباها که بر خاست تا آنکه جلو نادرستی و تباکاری گرفته شد از بین رفت و دین آرام گرفت و باز استاد

خطبه امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از شهادت محمد بن ابی بکر .

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۵ جلد دوم شرح نهج البلاغه از کتاب الفرائد ابراهیم ابن سعد بن هلال تقی از رجال خودش از عبدالرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر بدست دشمنان و شهادت محمد بن ابی بکر - امیر المؤمنین (علیه السلام) خطبه فصلی بیان نمود (که عیناً تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار ناراحتی اوضاع و رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که بنویسمردی گفت «یا ابن ابیطالب انک علی هذا الامر لحرص ، قلت انتم احرص منی و ابعد ، اینا احرص ؟ انما الذی طلبت میراثی و حق الذی جعلنی الیه و رسوله اولی به ؟ ام انتم اذ تضرعون و جعی دونه ، و تحولون ینی وینه فیهتموا و الاله لایهدی القوم الظالمین (۱) » .

پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آنحضرت که وقت اجازه گفتارش را نمیدهد معلوم میشود علت عدم قیام و تسلیم - و بیعت نمودن بعد از شش ماه (بعقیده علماء شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای بخلاف آنها زیرا اگر آن روز علی (علیه السلام) قیام بحق میکرد محققاً جمعی هم اطراف آنحضرت را میگریختند (چنانکه مکرر آنحضرت را ترغیب بقیام نمودند) آنکه جنگ داخلی شروع میشد پیشتر هم تازه از دنیا رفته مسلمانان هم قریب المهد بکفر بودند هنوز ایمان در قلبهای آنها کاملاً استقرار پیدا نهموده بود لذا وقت بدست یگانگان و اعادی دین از یهود و نصاری و مشرکین از همه بالاتر مناقضین میافشاد بسات عزت اسلامیان بر چیده و اساس دین از میان میرفت

(۱) ای سر ای طالب در طلب خلافت چه فکر خریس بیایی گفتن شما خریس تر از من و دور تر از آن مقام میباشد - کدام یک از ما خریس تر میباشد - آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا و رسول او برای من قرار دادند طلب میباشم و اولی آن هستم - یا شما (یعنی آنکه حق را داشته باشید) مرا از حق خویش باز داشتید و میان من و حق ثابت من عاجز و حالال شدید ، پس مبهوت گشته و از جواب باز مانده - و خداوند مثال هر کز ظالمان و اعدایت نمیکند .

چون امیر المؤمنین (علیه السلام) عالم و دانای بحقایق بود رسول خدا هم باو خبر داده بود میدانست که اصل دین از میان نمیرود مثل دین در میان مردم مثل آفتاب است ممکن است مدت کمی در پس پرده جمل و غنا بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد . (چنانچه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن و منور ساخت)

پس ملاحظه فرمود باقتضای مصلحت دین صبر کند بهتر است از آنکه قیام کند که دوستکی تشکیل شده و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی بدست دشمنها بدهد که اصل دین را از میان ببرند ولو رسول خدا خبر بقیای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی بدشرف آنها بعقب میافتاد .

منتها برای اثبات حق خودش شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضرات با منظران بسیار حق را ظاهر نمود (چنانچه در شبهای قبل عرض کردم) بیعت نکرد قیام بچنگ نمود ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود

خطبه ششماه

چنانچه در اول خطبه ششماه اشاره باین معانی نموده که فرمود اما و الله لقد قمصها فلان

(این ای قحافه) وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح ینتحرعنی الیل ولا یرقی الی الطیر فسلدت دونها نوباً و طویت عنها کسحاً و طفت ارثای بین ان اصول ید جذاء اوصبر علی خبیة عنیاء بهرم فیها الکبر و یسب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتاک احب لی فصبرت و فی العین فانی و فی الحلق شجی اری ترانی لهبا حتی مضی الاول لسیله فادلی بها الی فلان بعده الخ (۱) .

(۱) سوخته بعداوند که بر این تافه (ای بکر) خلافت و مائنه پیراهن پوشیده و حال آنکه میدانست مقام من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا میباشد علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود و هیچ پروازکننده ای در فتنای علم و دانش باوح رفت من نمیرسد پس جامه خلافت را دها و بپوش از آن تپه نموده و در کار خود اندیشه میکرد که آیا بپوش دست (یعنی بدون یار و یاور) حله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کودی (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پرمردم و پیر و مؤمن رنج کشیده تا ببیرد دیم صبر کردن خردمند است پس صبر کردم در حالیکه چشمانم از غنا و ثروت و ثمار و کلوبم را استخوان گرفته بود میراث خود را تاراج و غارت رفته میدادم تا آنکه اولی (ای بکر) راه خود را با تهاشرا بنویسم خلافت را با غش و صبر) بعد از خود انداخت .

و پدر مرحومش ابو احمد نقیب الطالبین این خطبه را روایت نموده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید این خطبه شریفه را زیاد دیم در تصانیف شیخ خود ابو القاسم بلخی امام معتزله در زمان دولت مقتدر بالله عباسی که قبل از ولادت سید رضی بمدت طولانی ثبت گردیده.

و نیز زیاد دیم در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه متکلم معروف که از تلامذه شیخ ابو القاسم بلخی بوده و قبل از ولادت سید رضی وفات نمود.

و نیز نقل نموده از شیخ ابی عبدالله بن احمد معروف باین خشاب که گفته این خطبه را در کتبی دیدم که دویست سال قبل از ولادت سید رضی تصنیف نموده اند بلکه این خطبه را بخطوط علمائی دیدم از اهل ادب که قبل از ولادت والد رضی ابو احمد نقیب الطالبین نوشته شده است.

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی فیلسوف متبحر و محقق حکیم در شرح نهج البلاغه نوشته است که من باقم این خطبه را در دو جا یکی بخط و زیرین فرائد که زیاده از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین رضوان الله علیه نوشته بودند.

دیگر در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کمبی یکی از شیوخ معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده.

پس با این دلائل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پا های بی جایی که متعصبین از متأخرین علماء شما نموده اند.

گذاشته از همه دلائل و شواهد وقتی فرضیه آقایان راجع باین خطبه شریفه صحیح میبود که سایر خطب و حکایات و در ذلک ای آنحضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده (که بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود.

مگر نه ابن ابی الحدید درس ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج خطبه آنحضرت را مفصلاً نقل نموده که میفرماید من از اول امر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم مادام که در سنه من جان داد بکمک ملائکه او را غسل دادم بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم پس از من اولی و احق با آنحضرت کسی نبود تا آخر خطبه که بحال خود و مخالفین اشاره نموده تا

آنجا که فرمود هو الذي لا اله الا هو انی املی جادة الحق و انهم لملی مرلة الباطل (۱) بازم میفرماید علی رضی الله عنه مخالفین خود را حق و برحق دانسته و از آنها دلتنگ نبوده بلکه بعمل آنها راضی بوده !!

جناب شیخ عزیز حق و حقیقت باین قبیل حرفها پوشیده و از میان نخواهد رفت چنانچه عمیقانه توجه کنید به آیه ۳۲ سوره (توبه) که میفرماید یریدون ان یطفقوا نور الله باقوا هم و یابی الله الان یتیم نوره و لو کره الکافرون (۲) تصدیق خواهند نمود.

چراغی را که ایزد بر فرزند کربا بلف کند ریشش (بلکه ریشه اش) بسوزد شیخ - چون خیلی از وقت شب گذشته شما هم خسته شدید و معلوم است از روی خستگی صحبت میفرماید مقتضی است مجلس ختم شود بقیه مطالب و جواب جنابعالی بماند فردا شب بامید خدا.

جلسه دهم

لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم ۴۵

(۱) اول شب آقایان محترم باجمعت زیادتری تشریف آوردند بمناسبت شب عید سعید (میلاد سعادت بنیاد حضرت اباعبدالله الحسین ارواحنا فدا و علیه الصلاة والسلام شریعت) شیرینی مفصلی صرف شد خواستیم وارد مذاکره شویم آقای نواب عبدالقیوم خان (تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و جای یابی نمودند) نواب - قبله صاحب خیلی عذر میخوام از جسارتی که مینمایم چون موضوعی پیش آمده که بسیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد چنانچه اجازه فرمائید قبل از رسمیت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را بعرض رسانم.

(۲) قسم بآن خدا بیک غیر از او ندانی نیست بپرستگ من در جاده و شاهراحم و معالین من بر مرله باطل هستند یعنی در مکانی که سقوط از حق و منحرف از صواب میباشد.

(۳) میخواندند اعاری که خاموش کند نور خدا را پهنهای خود (یعنی تنهنجا و بدها و ایجاد شبهات) ولی ابا دارد خدا مرا آتش تمام کند نور خود را اگر چه مرا آتش داشته باشه کافران.

داغی - البته خواهش میکنم بفرمائید برآی استماع حاشریم .

سؤال از مقام علمی
عمر و جواب آن

نواب - امر و زسیج جمعی در منزل بنده بودند تمام مجلسی که خیر جناب عالی بود در اطراف مذاکرات شبها گفتگو میشد روزنامه ها و مجلات خوانده

میشد و در اطراف بیانات طرفین بحث می نمودیم یکی از بنده زاده ها (عبدالعزیز) که در کالج و اسکول^(۱) اسلامی تحصیل مینماید بمن گفت که چند روز قبل در کلاس درس استاد معظم ما ضمن گفتار خود بمناسبتی گفتند یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره خلیفه ثانی عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیره رضی الله عنهم خلیفه عمر رضی الله عنه برجسته تر واقع از همه بوده علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که از همه صحابه در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده گاهی در مشکلات فقهیه و حقوق مسلمین معطل میماند بشلیفه ثانی عمر رضی الله عنه مراجعه میکرد و استدلال از قاطات و علم و دانش

(۱) کالج و اسکول اسلامی مؤسسه جدید الزمان فرهنگی است در خارج شهر پشاور که در سال ۱۳۳۰ قمری ساخته شد و تأسیس آن بهیت والای نواب صاحبزاده عبدالقویم خان که از محترمین رجال اهل سنن بوده ساخته شده است و تقریباً ده لک روپیه (که هر لک صد هزار روپیه باشد) خرج آن بنای عالی شده است و فقط اختصاص به دانش آموزان شب خواب دارد متجاوز از پانصد دانش آموز از کلاسهای ابتدائی تا کلاسهای عالی در آن کالج و اسکول مشغول تحصیل اند مخصوصاً علوم عالیہ و فلسفه در آن تئاتر دوس می شود و مسجد بزرگی در وسط آن کالج بنا شده که عموم مسلمین اسلامی بایستی پنج وقت نمازهای رومیه را در آن مسجد بیاعتاد ادا نمایند .

و در قسمت شمالی آن بنا سالن بسیار بزرگی برای سخنرانی های علمی و دینی آماده است و هفته یک روز جزء برنامه تدریسی حتماً در آن سالن سخنرانی میشود و جمیع اساتید و دانش آموزان از کلاس شش بالا دارای هر دین و مذهب هستند بایستی در آن سالن حاضر شوند و مستمع سخن دانی گردند چنانچه از دامی که تقلان نمودند روزی که برای بلا دین آن کالج و اسکول اسلامی رفته بودیم فریب یکساعت دوشور فریب چهارصد محصل و استادیه و مبلین دانشنده و کارکنان آن دستگاه با محظرت در اطراف ملازمت علم و دین بیانات مؤثر نموده و دوره تری یادداشتی که در کتابخانه بزرگ کالج بود شری نوشته و از خود یادگار گذاردیم

مینمود خلیفه هم حل مشکلات علمی و مسائل فقهیه علی را مینمود ؟؟؟

اهل مجلس همه تصدیق نمودند که حقاً همین قسم بوده زیرا علماء ما بیان نموده اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده .

بنده چون در امر دین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم سکوت اختیار نمودم بالاخره با قایان دوستان مخصوصاً به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع بصحبت این موضوع را مطرح میکنم چون علمای فریقین حاضرند لابد حل این مطلب بزرگ میشود تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود لذا جسارت ورزیده تمنی است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی باورش علمی هر یک از صحابه بر میریو بادیم کدامیک از صحابه تقدم علمی داشته اند بنده زاده و دوستان هم برای اخذ نتیجه شرفیاب اند امید است مارا مستفیض فرمائید که مخصوصاً بنده زاده اگر منزلزل است ثابت کردد .

۱۵ عی - (روجناب یوسف عیشاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده سؤال نمود آیا چنین است ایشان فرمودند نمیدانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است) .

۱۵ عی - خیلی محل تعجب است از کوشنده این حرف هر که بوده که از کجای این حرف را آورده ، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریط بسیار است ولی معلم بایستی گفتار شش منطبق با علم و منطق باشد ولی این معلم بی علم افراطی هر که بوده ادعائی نموده که احدی از علمای خودشان هم چنین ادعائی ننموده اند و اگر نفرات متعصبی مانند ابن حزم ظاهری و امثال آن چنین نظری بکار برده مورد تخطئه اکابر علمای خودشان قرار گرفته و علاوه این تعریف بهمالا رضی صاحبیه میباشد که قطعاً خود خلیفه عمر هم چنین ادعائی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده ای نشده هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشیانی نموده موضوع فطانت و هوش و شدت عمل و سیاستمداری خلیفه را مورد بحث قرار داده و از موضوع علمی خلیفه در کتب خودشان ابدأ بحث و بیانی نشده

علی القاعده أبوای که در ترجمه حالات خلیفه آورده اند بایستی بای در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کمال دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج و پیش آمده ها دست بدامان علی رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه میشده است.

مخصوصاً ابن ابی الحدید آورده که عبدالله بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبدالله همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمده ها و سؤالهای فقهی که از او مینماید عبدالله جواب بدهد.

شیخ - (بارنگ پزیده و عصبانی) در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه ثانی عمر رضی الله عنه از علم فقه و مسائل شرعیه که اساس دین است بی بهره بوده.

داعی - اولاً تمنا مینمایم ملایم باشید. عصبانی و تند نشوید ده شب هر نوع سخنی گفتید صراحتاً و کتابتاً اهانتها نمودید مشرک و کافر و اهل بدعت بما گفتید ابداً از جا در نرفتم عصبانی و تند نشدم با دلیل و برهان اهانتهای شما را بر گرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمایید.

هر انسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه یگانگان میگردد. ثانیاً مغلظه فرمودید داعی نگفتم خلیفه می بهره بوده بلکه عرض کردم احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته این هم فقط ادعا نیست، بلکه میگویم و میآیمش از عهده برون.

شیخ - دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر رضی الله عنه در مسائل فقهیه و احکام دین کند بوده.

داعی - دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و

مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده اند بعلاوه اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است.

شیخ - اگر از آن اخبار در نظر دارید برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید

داعی - چند خبری که الحال در نظر دارم بمرستان میرسانم قضاوت منصفانه را بفکر صائب خود آقایان محترم میگذارم.

مجاوب نمودن زنی عمر ۱
در يك مسئله شرعی
اکابر علماء خودتان مانند جلال الدین سیوطی در
ص ۱۳۳ جلد دوم در المنشور و این کثیر در ص
۴۶۸ جلد اول تفسیر و جارالله زمخشری در ص ۳۵۷

جلد اول تفسیر کشف و فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرائب القرآن ضمن سوره (نساء) و قرطبی در ص ۹۹ جلد پنجم تفسیر و این ماجه قزوینی در جلد اول سنن و سندی در حاشیه جلد اول سنن ص ۵۸۳ و بیهقی در ص ۲۳۳ جلد هفتم سنن و قسطلانی در ص ۵۷ جلد هشتم ارشاد الساری شرح صحیح بخاری و مشکئ هندی در صفحه ۲۹۸ جلد هشتم کنز العمال و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۷۷ جلد دوم مستدرک و ابوبکر باقلانی در ص ۱۹۹ تمهید و عجولونی در ص ۲۷۰ جلد اول کشف الخفاء و قاضی شوکانی در ص ۴۰۷ جلد اول فتح القدیر و زهبی در تلخیص مستدرک و ابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد اول و ص ۹۹ جلد سیم شرح نهج و حمیدی در جمع بین الصحیحین و فقیه واسطی ابن مغالزی شافعی در مناقب و ابن اثیر در نهایت بالاخره جمع کثیری از افاضل خودتان بطرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته با تصدیق بصحت نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه ای خواند و اظهار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهار صد درهم زیاده تر نماید او را حد میزنم و آن زیادتی مهر را از او میگیرم و داخل در بیت المال مسلمین مینمایم ۱۱۲.

زنی از میان جمعیت صدا زد عمر کلام تو اولی قبول است یا کلام الله تعالی عمر گفت البته کلام الله تعالی زن گفت مگر نه آنست که خداوند در آیه ۲۴ سوره ۴ (نساء) میفرماید و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آیتهم احدیهن قطاراً فلا

عمر از شنیدن این آیه وحاضر جوابی آن زن مهیوت شد. و گفت کَلِمَکَ اللهُ
من عمر حتى الممخدرات في الحال (۲).

آنگاه بر کشت بالای منبر و گفت اگر چه شمارا منع کردم از اینکه زیاده از
چهار صد درهم مهر و صدق برای زنهار قرار ندهید اینک بشما اجازه میدهم که اگر
خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین بآنها عطاء نمائید مانعی ندارد.

از این خبر استفاده میشود که خلیفه عمر احاطه ای بر قرآن و احکام فقیه‌اندیشه
و آچنین بیانی ننمود که در مقابل يك زن عالمه مجاب شود و بگوید امرأة اصابت
ورجل اخطاء! ۱۹.

شیخ - خیر این طور نیست مقصود خلیفه آن بود که مردمرا پیروی سنت وادار
کند در کمی مهر اگر چه بحسب شرع جائز است مهر بسیار قرار دادن اما تر کس اولی
است جهت رعایت حال مردمان فقیر بیچاره فلذا گفت بیش از مهر زنان پیغمبر نباید
مهر برای زنان خود معین نماید.

داعی - این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در
نظر نداشته و الا اظهار عجز و اقرار بخطاه ننمود که بگوید تمام شما از عمر فقیه تر
هستید حتی زنان در حجلهها بلکه در جواب آن زن همین بیان شمارا مینمود.

علاوه هر عاقلی میداند برای امر سنت مرتکب فعل حرام نباید شد زیرا اگر قتن
مال اختصاصی زنی را که بحکم قرآن بعنوان مهر مالک شده و داخل در بیت المال
نمودن ابتدا مشروع نمیشد.

از همه اینها گذشته اجراء حد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی
نشده عمل بیجائی است در فقه اسلامی هم چو محلی در باب حدود سراغ نداریم اگر
شما سراغ دارید بیان نمائید و اگر در باب حدود - هم چو حدی وجود ندارد تصدیق
فرمائید ادعای معلم بیجا بوده.

(۱) اگر خواستید لای را دهاکرده و زنی دیگر بجای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او
مهر کرده اید البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید.
(۲) تمام شما فقیه تر و دانایتر از من حتی زنان مشرکه در حجلهها.

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر
میشد از روی عصیانیت برای مرعوب نمودن طرف
میگفت حد میزنم چنانچه امام احمد حنبل در

بعد
اظهار عمر از وفات پیغمبر
که آنحضرت نمرده

مسند و حیدری در جمع بین الصحیحین و طبری در تاریخ و دیگران از علماء خودتان
نقل نموده‌اند که چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت عمر نزد ابی بکر رفت و گفت میترسم
عمر بن الخطاب نمرده باشد و حیلہ کرده (یعنی خود را بمردن زده) تا دوست و دشمن خود را
بشناسد و با اینکه چون موسی غائب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او را نموده
و عاصی گردیده بسیاست رساند پس هر کس گوید رسول خدا مرده من او را حد میزنم
ای بکر چون این جملات را شنید او را نیز شکری در دل پیدا شد و از این گفتار هالاضطرای
در مردم دید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد چون این خبر را بعلی (رضی الله عنه) دادند با عجله
و شتاب خود را بجمعی رسانید فرمود ای قوم این چه هیاهوی بی دانشی است که بر پا
نموده‌اید مگر فراموش نموده‌اید این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول الله باو
اعلام داشت اَلَاَکَ هِیَ وَاَنتُمْ هِیَوتَونَ یعنی تو میمیری و امت تو هم میمیرد پس بحکم
این آیه شریفه رسول خدا از دنیا رفت این استدلال علی (رضی الله عنه) مورد قبول امت واقع
شد و یقین بموت آنحضرت نمودند عمر گفت گویا من هرگز این آیه را نشنیده
بودم !!!.

این اثیر در کامل و نهایی و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمه چهارم
ملل و نحل و عمدهای دیگر از علماء مینویسند که چون عمر فریاد میزد هر کز پیغمبر
نمرده است ابی بکر خود را باو رسانید و گفت مگر نه اینست که خداوند میفرماید
اَلَاَکَ هِیَ وَاَنتُمْ هِیَوتَونَ و نیز فرموده اَفَاَنَمَاتِ اَوْ قَتَلَ اَلْقَلْبِیَ عَلٰی اَعْقَابِکَ (۱).
آنگاه عمر ساکت شد و گفت گویا هر کز من این آیه را نشنیده بودم حالا
یقین کردم که وفات نموده.

شما را بخدا تصدیق مینمائید که معلم متعصب بی علم ادعای بیجا نموده.
(۱) اگر او نیز بر سر باقتل و شهادت در گذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید
نمود آیه ۱۳۷ سوره ۳ (آل عمران).

امر نمودن عمر بر جم پنج نفر
زانی و متوجه ساختن علی علیه السلام
اورا باشتباه در حکم

از جمله دلائل آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل مینماید که در زمان خلافت عمر پنج نفر مرد را با زنی گرفتند نزد خلیفه آوردند و به ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده اند فوری عمر امر بر جم مردان داد در آن هنگام حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید بعمر فرمود حکم خدا در اینجا غیر از اینست که تو حکم کردی عمر گفت یا علی زنا ثابت شد پس از ثبوت زنا حکم رجم است حضرت فرمودند حکم زنا نسبت بر ارباب اختلاف پیدا میکند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد عمر گفت آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما جهة آنکه مکرر از رسول خدا و از ائمه شریفین شنیدم که میفرمود علی اعلمکم و اقصاکم یعنی علی دانا تر از همه شما و در مقام تفاوت اولی از همه شما میباشد.

حضرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند اولی را حاضر نمودند امر بضرب عنقه و امر بر جم الثانی و قدیم الثالث فضر به فقدم الرابع فضر به نصف الحد خمسين جلدة فقدم الخامس فضره (۱).

عمر متعجب و متحیر شد گفت کیف ذلك یا ابا الحسن چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در یک حکم نمودی حضرت فرمود فاما الاول فكان ذمياً زنی بمسئلة فضر عن ذمته والثاني محصن فرجنامه و اما الثالث فغير محصن فضر بانه و الرابع عبد فحدته نصف و اما الخامس فمفلوب علی عقله فقررناه فقال عمر لولا علی لهلك عمر لاعتث في امة لست فيها یا ابا الحسن (۲).

(۱) امر فرمود اولی را کردند زنده و دومی را سنگسار نمودند و سومی را حد تازیانه حد تازیانه چهارمی را پنج تازیانه نصف حد زنا پاو زنده پنجمی را بیست و پنج تازیانه حد تحریر زنده.

(۲) اما اولی کافری بود در ذمه اسلام که با ذن مسلمان زنا کرده بود او ذمه بیرون رفته حکم او کشتن و گردن زدن بود و دومی مرد ذن داری بوده که زنا کرده سنگسارش نمود و سومی مرد بی ذن بوده که زنا نموده حد تازیانه حد زنا تازیانه حد زنا چهارمی غلامی بوده که زنا کرده حدش نصف حد آزاد بود پنج تازیانه زدم و پنجمی ابله و کم عقل بود لذا تحریرش نمودم به بیست و پنج تازیانه - پس عمر گفت اگر علی (در این واقعه) نبوده غشای حکم من سبب هلاکت من شده بود) خدا نکند یک روزی در امتی باشم که تو با منی در آتیا نباشی.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۵۸
امر نمودن عمر بر جم زن حامله
و منع نمودن علی اورا
ایطالاب علیه السلام و امام احمد بن حنبل در مسند و بخاری در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در سنن و ۷۵ باب ۱۴ ینابیع الموده از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در سنن ۴۶۶ اربعین و محب الدین طبری در سنن ۱۹۶ جلد دوم ریاض النضرة و خطیب خوارزمی در سنن ۴۸ مناقب و محمد بن طلحه شافعی در سنن ۱۳ مطالب السؤل و امام الحرم در سنن ۸۰ ذخایر العقبی نقل مینماید اتی عند عمر بن الخطاب رضی الله عنه امرأة حامله فسلطها فاعترف بالفجور فامر بها بالرجم فقال علی لعمر سلطانک علیها فمسلطانک علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها وقال عجزت النساء ان یلدن علیاً و لولا علی لهلك عمر وقال اللهم لا تبغنی لمعضلة لیس لها علی حیا (۱).

و نیز امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در سنن ۸۱ ذخایر العقبی و سلیمان بلخی حنفی در سنن ۷۵ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده از حسن بصری و ابن حجر در سنن ۱۰۱ جلد دوازدهم فتح الباری و ابی داود در سنن ۲۲۷ جلد دوم سنن و سیوط ابن جوزی در سنن ۸۷ تذکره و ابن ماجه در سنن ۲۲۷ جلد دوم سنن و مناوی در سنن ۳۵۷ جلد چهارم فیض القدر و حاکم نیشابوری در سنن ۵۹ جلد دوم مستدرک و قسطلانی در سنن ۹ جلد دهم ارشاد الساری و بیهقی در سنن ۲۶۴ جلد هشتم سنن و محب الدین طبری در سنن ۱۹۶ ریاض النضرة و بخاری در صحیح باب لایرجم المجنون و المجنونة بالآخره اکابر علماء خودشان متکاثراً نقل نموده اند که

(۱) زن حامله را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند پس او او سؤال نموده اعتراف کرد برنا امر داد رجم و سنگسارش نمایند پس علی علیه السلام بطریقه فرمود حکم تو در باره او مجری است ولی بر طریقه که در وحش داد تو را تسلطی نباشد (زیرا آن بیهوش است مثل وحش است) زن را رها کردند براه خود رفت آنگاه عمر گفت عاجزند زنان عالم که بپایند مثل زنان علی اگر علی نبود عمر هلاک نموده بود - و نیز خود را مرا متکاثراً در امر پیچیده و مشکلی که علی زنده باشد در آن امر.

روزی زن دیوانه‌ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بوده بعد از اعتراف بزنا خلیفه امر برچم و سنگسارش نمود حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) حاضر بود و فرمود خلیفه چه می‌کنی سمعت رسول الله يقول رفع القلم عن ثلثة عن ثلثة عن النائم حتى يستيقظ و عن المجنون حتى يبرء و يعقل وعن الطفل حتى يحتلم قال فخلا سبيلها (۱).

و این السمان در کتاب المواقفه احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است و در بعض از کتب قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده‌اند که وقت مجلس اقتضای نقل بیش از اینهارا ندارد کمان می‌کنم برای نمونه و اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد.

پس آقایان محترم از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده‌اند تصدیق مینمایند معلم بی‌علمی که چنین حرفی را زده است کاملاً بی اطلاع بوده در وی هوای نفس و تعصب بیان نموده قطعاً باستی از او مطالبه دلیل نمود (که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید) آنچه مسلم عند الفریقین است در میان تمام اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت امیر المؤمنین (علیه السلام) وجود نداشته چنانچه نور الدین بن صباغ مالکی در فصل سیم فصول المهمة ص ۱۷ در حالات آنحضرت نوشته:

فصل فی ذکر شیء من علومه فمنها علم

بیان این صباغ مالکی در فضائل الفقه الذی هو مرجع الانام و منبع الحلال و علوم علی (علیه السلام) و نصب و الحرام فقد کان علی مطلعاً علی غوامض و عودن یغیر آنحضرت را احکامه منقاداً له جامعه بزمامه مشهودا بمقام قضاوت له فیه بعلومه مجله و مقامه و لهذا خصه رسول الله صلی الله علیه و سلم بعلم القضاء

(۱) شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود قلم از سه کس برداشته شده از خواییده تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد و از بچه تا محفل شود (یعنی بدن رشد و تکلیف برسد) پس و هاکردند آن زن دیوانه را براه خود رفت

کما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی رحمه الله علیه فی کتابه المصایح و روایان ابن مالک آن رسول الله لما خصص جماعة من الصحابة کل واحد بفضيلة خصص علیا بعلم القضاء فقال صلی الله علیه و سلم و افضاکم علی (۱). و نیز همین حدیث علی افضاکم را محمد بن طلحه شافعی در ص ۶۶ مطالب السؤل فی مناقب آراء الرسول از قاضی بغوی نقل نموده آنکه گوید و قد صدع الحديث بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم و اقسامه قد جمعها رسول الله لعلي دون غيره یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر اینکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصاً برای علی (علیه السلام) جهت آنکه حق قضاوت برای کسیست که احاطه بر جمیع علوم داشته باشد بملاوه کمال عقل و زبانتی تمیز و فطانت و زکات و دور بودن از سهو و غفلت - وصیغه افضل التفضیل (در حدیث) بشمار معنی اثبات این مرام مینماید و بعد از آن بادلایل بسیاری مشرحاً بیان نموده که علی (علیه السلام) علم و افضل از جمیع امت بوده است انتهى.

پس آقایان محترم بعد از ذکر حدیث آورده و مطابق نمودن باینان محققین از اکابر علماء خودتان و گفتار غلط این معلم بی‌علم تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی‌جانی نموده. زیرا مقام مقدس علی (علیه السلام) بالاتر از آنست که محل قیاس با احدی از صحابه قرار گیرد این آقای معلم کلاه از آتش کرم غراست زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی (علیه السلام)

(۱) ما حمل کلام این عالم منصف است که در این فصل اشاره بعلوم علی علیه السلام نموده و میگوید از جمله علوم که اختصاص بعلی علیه السلام داشته علم فقه بوده که محل رجوع بشر و سرچشمه حلال و حرام است پس بتتبع علی علیه السلام مطلع بر قوانین احکام و آگاه بر حقایق اشیاء بوده و هر حکمی را در محل و مقام خود مشهوداً میدادست بهین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان همه امت اختصاص داد علی را بطلم قضاوت هم چنانکه روایت نموده امام ابو محمد حسین بن مسعود بنوی در کتاب مصابیح از انس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موقعی که هر یک از اصحاب را مخصوص بکاری که شایسته او بود تعیین مینمود علی علیه السلام را اختصاص داد بقضاوت و فرمود علی از همه شا (صحابه و امت) بقضاوت اولی میباشد.

یعنی آنچه از همه و احاطه او از همه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه لازم است بملاوه شرایط ذکر که فقهاء در کتاب قضاء نوشته‌اند و تمامی آنها با تلقای موافق و مخالف در علی علیه السلام موجود بوده لذا پیغیر فرمود افضاکم علی.

اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنانچه اکابر علماء خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده اند) گفته است **لولا علی لهلك عمر** هر کز راضی نبوده نیست که چنین نسبتی را باو بدهند و اقامت این نوع از تمجیدها تعریف بمالایرضی صاحبه میباشد. (مراجعه شود به صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

بر خلاف گفته این معلم بی علم متعصب افراطی امام احمد بن حنبل (امام الحنابلہ) در مسند و امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخایر العقبی بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ بنایع الموده و محب الدین طبری در ص ۱۹۵ جلد دوم ریاض النضر از قول معاویه نقل نموده اند که **میگفت آن عمر بن الخطاب اذا اشکل علی شیء اخذ من علی ثلاثا (۱)** حتی ابو الحجاج بلوی در ص ۲۲۲ جلد اول کتاب خود (الفباہ) نقل مینماید که وقتی خبر شهادت علی رضی اللہ عنہ بمعاویه رسید گفت **لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابي طالب** یعنی فقه و علم بمردن علی رضی اللہ عنہ از میان رفت.

و نیز از سعید بن مسیب نقل مینماید که میگفت **کان عمر رضی اللہ عنہ یتعوذ من معضلة ليس لها ابو الحسن (۲)**.

و ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) کوید **کانت الصحابة رضی اللہ عنہم یرجعون الیه فی احکام الکتاب و یأخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فی عدة مواطن لولا علی لهلك عمر و قال صلی اللہ علیہ و سلم اعلم امتی علی بن ابي طالب (۳)**.

آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ بدست میآید معلوم میگردد که خلیفه عمر بقدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالباً در احکام و مسائل مایه الاحتیاج عمومی چنان اشتباه واضحی میکرد که هر یک از صحابه حاضر بودند او را متنبه و

(۱) هر زمانیکه امری بر سرین الخطاب مشکل میشد مراجعه مینمود بعلی علیه السلام و از او اخذ میکرد و حل مشکل مینمود.

(۲) یوسته عمر بنیام میرد بنیاد از امر پیچیده ای که علی علیه السلام در او نباشد.

(۳) صحابه پیشتر در احکام قرآن مراجعه بعلی علیه السلام مینمودند و فتاوی او را میکردند کما آنکه عمر در مواطن متنبه گفت اگر علی بود عمر حلاک شده بود و رسول اگر کسی علیه و آله وسلم فرمود فان تا بن امت من علی بن ابي طالب میباشد.

متوجه باشتباه میساختند.

شیخ - خیلی بی لطفی میفرماید که چنین نسبتی بخلیفه میدهد آیا ممکنست که خلیفه رضی اللہ عنہ در احکام و مسائل دین اشتباه نموده باشد.

داعی - این بی لطفی را داعی ننمود بلکه اکابر علماء خودتان کشف حقیقت نموده و در کتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شیخ - ممکن است از آن اشتباهات باز کر اسناد بیان فرمائید تا صدق و کذب معلوم و مقتری رسوا گردد.

داعی - اشتباهات ایشان بسیار و قریب صد اشتباه ثبت نموده اند ولی از آنچه الحال در نظر دارم باقتضای وقت مجلس یکی از آنها اشاره مینمایم.

مسلم بن حجاج در باب تیمم صحیح و حیدری در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۶۵ و ص ۳۱۹ جلد چهارم مسند و بیہقی در ص ۲۰۹ جلد اول سنن و ابی داود در ص ۵۳

**اشتباه عمر در تیمم زمان
پیغمبر و حکم اشتباهی
دادن در زمان خلافت**

جلد اول سنن و ابن ماجه در ص ۲۰۰ جلد اول سنن و امام نسائی در ص ۵۹ تا ۶۱ جلد اول سنن و دیگران از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه و الفاظ متفاوتہ نقل نموده اند که در زمان خلافت عمر مردی بنزد وی آمد و گفت من جنب شدم و آبی نیافته ام که غسل نمایم نمیدانم چکنم خلیفه گفت هر گاه آب نیافتی نماز ممکن تا آب بدست بیاید و غسل نمائی؟ عمار یاسر از صحابه حاضر بود گفت ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار من تو بر حسب اتفاق احتیاج بفسل پیدا نمودم چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من کمان کردم که تیمم بدل از غسل آنست که تمام بدن را بزمین بمالم لذا خود را بزمین غلطانده و نماز کردم چون خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله وسلم شرفاب شدیم حضرت تبسمی نموده فرمودند در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را باهم بزمین زده و بعد هر دو کف را باهم پیشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نمایند.

پس چرا اینک خلیفه میگوید نماز نخواند؟ - چون جوابی نداشت - گفت ای عمار از خدا بترس ۱۱.

عمار گفت آیا اجازه میدهی که این حدیث را نقل نمایم گفت **تولیک ماتولیت** یعنی تورا واگذار کردم یا آنچه میخواهی.

اینک آقایان محترم اگر فکر کنید در اطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علماء خودشان نقل کرده قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم خیلی بیجا گفته که خلیفه را یکی از فقهاء بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده. چگونه ممکن است قتیبه که شب و روز حضراً و سغراً با پیغمبر بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است علاوه صریحاً در آیه ۹ سوره ۵ (مائده) خوانده است که **میرماید فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيداً طيباً (۱)**. آنکاه حکم را عوضی ابلاغ نماید ببرد مسلمانی بگوید اگر آب نیافتی نماز نخوان در صورتیکه قرآن مجید فرماید آب نیافتی باز من پاک تیمم نما.

اتفاقاً مسئله تیمم میان مسلمانان رایج و ماباه الايتاء عمومی است که مانند وضو و غسل هر مسلمان عامی آن را میداند تا چه رسد بفرق صحابی و خلیفه پیغمبر که گذشته از آنکه باید ببرد تمعلیم نماید برای عمل کرد خود حتماً باید بداند. نمی توانم بگویم خلیفه عمر عالمأ عداً عوضی گفته و باغرض اخلاص در دین بوده ولی ممکن است کم حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او اشکال داشته بهمین جهت بوده که علماء خودشان نوشته اند بعدالله بن مسعود فقیه صحابی می گفت از من جدا مباتی که هر گاه از من سؤالی مینماید تو جواب آنرا بدهی ۱۱.

الحال آقایان با توجه کامل قضاوت نمائید چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده و سطحی که در اخذ مسائل و بیان احکام فقهی حاضر و آماده نبوده با آنکس که احاطه کامل بر جزئیات و کلیات امور داشته و تمام مسائل عملیه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است.

(۱) پس اگر آب نیاید با خاک پاک تیمم نماید.

شیخ - غیر از رسول خدا ﷺ چه کسی میتوانست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد.

داعی - بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ احدی از صحابه چنین احاطه ای نداشته مگر باب علم آنحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه. که خود آنحضرت فرمود علی اعلم از شما میباشد.

چنانچه ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطاب الخطباء در مناقب خود نقل مینماید که روزی خلیفه عمار از روی تعجب از علی بن ابیطالب **تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بوده**

سؤال کرد چگونه است هر حکمی از احکام یا مسئله ای از مسائل از تو پرسش میکنند بدون معطلی جواب میدهی حضرت در جواب هر کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد فرمود چند انگشت در دست من است فوری گفت پنج انگشت حضرت فرمود چرا تأمل نکردی و فکر نمودی گفت محتاج بفکر نبود زیرا پنج انگشت در مقابل روی من حاضر بود حضرت فرمود تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است لذا در جواب سؤالات فوری بی تأمل و تفکر جواب میدهم.

آقایان با انصاف آیا بی وجدانی نیست که روی حب و بغض و تعصب آقای معلم بی انصاف افراطی در یک هم چو اسکول با عظمتی حرف بی دلیل و برهان بزند و بگوید چنین عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول الله ﷺ در مشکلات خود بخلیفه عمر مراجعه مینموده و سبب حیرت جوانان بیخبر گردد.

اینک خبری بیاد آمد که برای ثبوت مرام بعرض آقایان میرسانم.

این حجر مکی متمصّب در باب ۱۱ ضمن مقصد پنجم ص ۱۱۰ سواعق ذیل آیه ۱۴ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میرسید علی همدانی در مودة القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده اند که

مردی از معاویه سؤالی نمود گفت آفرای علی بیس که دانا تر است عرب گفت جواب تو را خوشتر دارم از جواب علی معاویه گفت بد سخنی گفتی که رت رجلا کان رسول الله بعده بالعلم غراً و لقد قال له انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي و کان عمر اذا اشكل عليه شيء اخذ منه (۱).
بقتضای الفضل ما شهدت به الاعداء (۲).

کفایت میکند شهادت معاویه اعدا عدو علی علیه السلام بتمام آنحضرت - پس است برای اثبات این معنی آنچه را که اکابر علماء شما عموماً مانند نورالدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه و نجم بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابيع المودة و غیر آنها در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت لولا علی لهلك عمر بلکه سر بجا اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل پیچیده علی نباشد کار مشکل میشود و اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. (مراجعه شود بصفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

اقرار نمودن عمر بعجز در مقابل سؤالات مشکله و اعتراف باینکه اگر علی نبود کار مشکل میشد

اصبحت احباً للفتنة و اكره الحق واصدق اليهود والنصارى و اثمى بآلهم اره و اقر بآلهم بخلق (۳).

(۱) کراهت داری از کسیکه پیشتر در او اتقین علم میکرد هر آینه بتحقیق باور نمود تو از من بمنزله هاوونی از موسی آنکه بعد از من پیشبری نباشد و هر وقت بر صرامی مشکل و پیچیده میشد از علی سؤال میکرد و رأی او را میگرفت.
(۲) فضیلت آنست که دشمنان شهادت و گواهی بآن دهند.
(۳) صبح کرده ام در حالتیکه فتنه را دوست میدارم و اگر اهدا دارم حق را و تصدیق مینمایم یهود و نصاری را و ایسان دارم پیگیری که ندیدم او را و اقرا میگویم پیگیری که خلق نموده.

عمر امر کرد بروند علی علیه السلام را بیاوند وقتی امیر المؤمنین علیه السلام آمد قضیه را خدمت آنحضرت عرض کردند فرمود صحیح گفته اینک گفته فتنه را دوست میدارم مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنه (۱).
و اما اینکه اظهار کراهت از حق نموده مرادش مرگست چنانچه در قرآن فرماید و جات سكر الموت بالحق (۲).

و اینکه گفته یهود و نصاری را تصدیق مینمایم مرادش قول خدای تعالی است که میفرماید قالت اليهود لیست النصارى علی شيء و قالت النصارى لیست اليهود علی شيء.

یعنی یهود گفتند نصاری برحق نیستند و نصاری گفتند یهود برحق نیستند یعنی هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب مینمایند این مرد عرب گوید من هر دو فرقه را تصدیق میکنم یعنی هر دو فرقه را تکذیب مینمایم.

و اما اینکه گفته اقرار دارم ببیزری که ندیدم یعنی ایمان بخدای لایری دارم و اینکه گفته اقرار دارم ببیزری که خلق نشده یعنی موجود نشده مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده، عمر گفت اعدو بالله من معضلة لاعلی لها (۴).

همین فتنه را بعضی مانند نجم بن یوسف کجی شافعی در باب ۵۷ کفایت الطالب بطریق دیگر مبسوطتر از حذیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده اند.

از ابن قبیله قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر و عمر در جواب مانند علی علیه السلام در مقام جواب برآمده مخصوصاً علماء یهود و نصاری و ارباب ماده و طبیعت وقتی میآمدند و مسائل مشکله سؤال میکردند فقط علی علیه السلام بود که جواب معضلات آنها را میداد.

فلذا باقرار اکابر علماء خودمان از قبیل بخاری و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری

(۱) این است و جز این نیست که اولاد و اموال شافتنه و اسباب امتحان الله آیه ۲۸ - سوره ۸ (انفال).

(۲) و هراینه یهودی و سخی هر یک بحق و حقیقت فرا رسیده آیه ۱۸ سوره ۵۰ (ق).

(۳) بنام میریم بعد از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد.

در تفسیر و این مغالزی فقیه شافعی در مناقب و تجدد در منطلحه در ص ۱۳ ضمن باب ۴ مطالب السؤل و جمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و این صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۸ تهذیب التهذیب (چاپ حیدر آباد دکن) و قاضی فضل الله بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در ص ۱۹۴ جلد دوم ریاض النضره و ابن اثیر جزری متوفی ۳۶۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه و ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲ تأویل مختلف الحدیث (چاپ مصر) و ابن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم و ص ۳۹ جلد سیم استیعاب و ابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ خود و محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایت الطالب و جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء و سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور البصار و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر المقدین و حاج احمد افندی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایة المرتاب و محمد بن علی السببان در ص ۱۵۲ اسعاف الراغبین و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۸۷ تذکره خواص الامه باب ۶ و ابن ابی الحدید متوفی ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه و مولی علی قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید و اخطب الخطباء خوارزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب حتی ابن حجر مکی متعصب متوفی ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقة و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و علامه ابن قیم جوزیه در ص ۴۷ و ۵۳ طرق الحکیمه قضایای بسیاری نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله خصوصاً مسائل مشکله بادشاه روم را رجوع بامیر المؤمنین علی رضی الله عنه نموده بالاخره نزدیک بوائثر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی رضی الله عنه حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده گاهی گفته : اعوذ بالله من معضلة ليس فيها ابو الحسن و بعضی اوقات میگفت لولا علی لهلك عمر و در بعضی مواقع میگفت كان يهلك ابن الخطاب لولا علی بن ابي طالب (۱).

(۱) بناء میرم بخدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد - اگر علی نبود هر مملکت شده بود - نزدیک بود پس خطاب مملکت شود اگر علی بن ابي طالب نبود.

بر خلاف گفته این معلم بی علم افراطی این مغالزی فقیه شافعی در مناقب و جمیدی در جمع بین الصحیحین مینویسند خلفاء در تمام مراحل با علی رضی الله عنه شور میکردند و در امور دین و دنیا مرکز قنوی علی علیه السلام بوده و کاملاً خلفاء گوش بکلمات و دستورات او میدادند و عمل میکردند و بهره میبردند کما آنکه بمختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کمالات و نصوص وارده همین قضایای منقول و احکام مترادفای که از آن حضرت صادر میگردد خود دلیل کامل بر امامت و حجیت و حق تقدم او است بر دیگران.

زیرا اعلیت خود بزرگترین برهان او اوست

علی اولی و احق بمقام خلافت بوده

خصوصاً که توأم با سایر صفات کمالیه کرد چنانچه

در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً میفرماید

أَمْرٌ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا إِلَىٰ ضَلَالٍ مُّبِينٍ
تَحْكُمُونَ (۱).

یعنی البته آن کسی که عالم بطریق هدایت است اولی میباشد که مطاع مردم واقع شود تا آن کسی که جاهل بطریق هدایت است و دیگری باید او را هدایت و راهنمایی نماید.

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدیم فضول بر فاضل که قاعده عقلایی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامه و نبویه و دیوبویه و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانچه در آیه ۱۳ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استهزام تفسیری و انکاری میفرماید.

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَمْلِكُونَ وَالَّذِينَ لَا يَمْلِكُونَ (۲).

آقایان شما را بخدا عادت و تعصب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید آیا انصاف بود چنین لازم است

(۱) آیا آنکسی که خلق را بسوی حق رهبری میکند سزاوارتر به پیروی است یا آن که هدایت نمیکند مگر آنکه خود هدایت خود پس شا چگونه حکم میکند.

(۲) آیا اهل علم و دانش (مانند علی علیه السلام) یا مردم جاهل نادان (پسنداند) ؟ (هرگز) یکسان نیستند.

شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور انظر من الشمس و مورد اتفاق تمام علماء فریقین بلکه یگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خدا ﷺ بوده از کار بر کنار نمایند آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسائسی بکار نرفته و سیاستی در کار بوده .

آیا شما در امت و صحابه کبار پیغمبر ﷺ کسی را پیدا میکنید که باب علم رسول الله و امام المتقین و سید المسلمین فرموده آن حضرت باشد از راه مقدم دارید در امر خلافت و اگر پیدا نکردید این صفات عالی را در احدی که أعلم و اورع و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خدا ﷺ مگر علی بن ابیطالب (علیه السلام).

پس بحکم عقل تصدیق نمائید که علی امام برحق و خلیفه و وصی رسول الله و الباقی از همه امت باین امر بزرگ بوده و میباشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از کار بر کنار نشد مگر با دسائس سیاسی که بکار رفت .

شیخ - بیانات جناب عالی در فضائل و مناقب علمی و عملی شنیدنا علی کرم الله وجهه مورد اتفاق است و احدی انکار این معنی را ننموده مگر عنادی لجوج عنود متعصب جاهل خارجی .

ولی آنچه مسلم است سیدنا علی خود بالطوع و الرغبة خلافت خلفاء رضی الله عنهم را پذیرفت و بمقام برتری و حق تقدم آنها تسلیم شد ما را چه رسیدم فرموده شما کاسه از آتش کرم تر باشیم بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را اجماع امت پسندیدیم و مقدم بر علی داشته اند

چه عیب دارد ما با هم سر صلح و صفا باشیم هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هر يك بعد از دیگری مسند نشین خلافت شدند ما هم با هم برادرانه با حفظ مقام برتری و افضلیت علمی و عملی علی کرم الله وجهه و قرابت او بر رسول الله ﷺ تشریک مساعی

نمائیم همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی بر آیند .

البته ما منکر مقام علم و عمل سید ناطقی کرم الله وجهه نیستیم ولی خودتان تصدیق نمائید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البته ای بکر رضی الله عنه مقدم بوده و بهمین جهت باجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد

چه آنکه علی کرم الله وجهه جوان نارس قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم سیاست آنها هم خونریزها و انقلابات برپا شد .

دعاى - چند جمله در هم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر يك را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم .

مثال دزد و زور - اولاً فرمودید مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) بمیل و رغبت سر تسلیم فرود آورد و راضی بخلافت خلفاء قبل

از خود شد مطلبی در اینجا یاد آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم در زمان سابق که نا امنی در اوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات بزرجمت ارباب زدها ب می نمودند قافله ای از زائرین در مراجعت گرفتار دسته ای از لصوص و سارقین گردیدند آنها را اسیر و اموالشان را تقسیم مینمودند در بین اموال قطعه پارچه کفن از آن یکی از زور بازو بر دست پیر مردی از دزدان افتاد گفت آقایان زور از این کفن مال کیست زائرى گفت مال من است .

دزد گفت چون من کفن ندارم این کفن را بمن ببخشید که حلال باشد گفت تمام اموال من مال شما کفن را بمن بدهید چون آخر عمر من است و این لباس آخر را بزرجمتی تهیه ریدم ما به امیدداری من است دزد هر چه اسرار نمود زائرى گفت حق را بکسی نمیدهم آقای دزد شلاق را کشید بسرو صورت زائر بنای زدن را گذارد گفت آخرت میزنم تا ببخشی و بگوئی حلال باشد قدری که تلذذانه دزد زائر پیر مرد بیچاره شغریاد زد آقا حلال

حلال حلال از شیر مادر حلال تر باشد (خنده حضار).

البته می بخشید در مثل مناقشه ای نیست مثل برای ترمیم اُذنان و فهم مطلب است آقاییان گویا فراموش نمودید بیانات شهبای قبل را که با دلائل قاطعه تاریخی بعرض رسانیدیم که بشهادت اکابر علماء خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش در خانه علی علیه السلام بردند او را با سر برهنه و دوش بی رده جبراً کشیدند و بسجده بردند شمشیر برهنه بروی او کشیدند گفتند بیعت کن و الا گردن را منیزیم ^(۱).

شما را بخدا قضاوت منصفانه نمائید آیا معنی رضا و رغبت همین است اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و ضرب و زور و شمشیر و تهدید بقتل بیعت گرفتن بیعت بیدل و رضا میباشد پس بیعت بپسر واکراه کدام است.

انشاء الله بمنزل که تشریف بردید اگر منصفانه صفحات روزنامه ها و مجلات را بخوانید و در مرتبه بدلائل ما که در شهبای گذشته بیان نمودیم دقیق شوید قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبتی در کار نبوده مگر آنکه مانند آن دزد بیابانی سرسما بزیید تا مجبوراً بگوئیم راضی بوده.

ثانیاً فرمودید ما چرا بعد از هزار و سیصد سال باید در این کار وقت کنیم و بجان هم بیفتیم اولاً ما بجان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم - آقاییان اهل سنت هستند که بجان شیعیان اذانه جان و مال آنها را مباح میدانند وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی مینمایند ما اگر اهل مقابله نموده و اثبات مینماییم مشرک و کافر نیستیم بلکه مؤمن و موحد پاک هستیم و افتخار باین عقیده توحیدی پاک مینماییم.

قبول دیانت ناید کور
گوراله نباشد

ثالثاً شهبای قبل عرض نمود عقاید دینی تقلیدی نیستند که چون جریان تاریخ نشان میدهند خلفاء اُربهه بطریقی که بیان نمودید زمامدار شدند ما

(۱) رجوع شود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۳ همین کتاب.

هم کور کورانه تحت تأثیر عادات و رویه و رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و حال آنکه با دلائل عقل و نقل ثابت و محقق است که اصول عقاید باید تحقیقی باشد نه تقلیدی تکراراً عرض مینمایم پس از اینکه مورخین ما و شما و جمهور است نوشتند که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در دست کی در امت ایجاد شد فرقه ای گفتند باید تبعیت از ابی بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی است باید با سر رسول الله که از مسلمانان بیعت برای علی گرفت و فرمود اطاعت علی اطاعت من و مخالفت با علی مخالفت با من است - تبعیت و اطاعت از علی نمود.

هر فردی از افراد ما و شما وظیفه داریم که دلائل طرفین را بشنومیم و کنججوی نموده هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم و البته آن طریقی حق است که دلائل عقل و نقل و منطق بر او قائم باشد.

شما خیال میفرمائید که داعی تقلید اسلاف و آباء و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کور کورانه قبول نموده ام

داعی قبول دیانت از
روی تحقیق نمودم

نه بخدا قسم از آن روزی که خود را شناختم در جستجوی راه حق بودم اول در معرفت ذات لایزال پروردگار متعال دقتها نمودم عقاید ما و بین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا بحمد الله موحد پاک شدم.

و نیز در رسالت انبیاء و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم علاوه بر مطالعه کتابهای آنها با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقایق دین مقنس اسلام برداعی ثابت وجد امجد رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء باذلیل و برهان دانستم.

و همچنین در طریق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کور کورانه تحت تأثیر اسلاف و آباء قرار نکردم بلکه دلائل و فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی طرفانه بررسی نمودم صدحا کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم - خدا را شاهد و گواه میکنیم که با تفکرات اقلانله حقیقت ولایت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام را از میان اذراق کتابهای معتبره اکابر علماء سنی بدست آوردم.

و در مقام امامت و خلافت میتوانم بگویم قدری که دعا گو کتب مهمه علماء جماعت را مطالعه نمودم در این باب بکتاب علماء شیعه دقت زیادی نمودم .

زیرا دلائلی که در کتب علماء شیعه بر اثبات امامت آمده در کتب اکابر علماء جماعت بنحو آنم و آکمل موجود است .

منتها شما آقایان آن دلائل را از آیات و اخبار سطحی مطالعه میکنید ولی ما عمیقانه منکریم علماء شما تبعاً للأسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریح است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) تاویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معنای حقیقی مینمایند .

و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علماء جماعت را مطالعه نماید بی اختیار مانند ما خواهد گفت **اشهد ان علیاً ولی الله وخلیفه رسول الله و حجه علی خلقه** . ثالثاً فرمودید خوبست پیروی از گفتار مورخین نمائیم ای بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی (علیه السلام) بشمار آوریم این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است . برای آنکه فرق انسان از حیوان بخواه عقل و علم و فکر است کور کورانه نمی تواند مقلد اسلاف گردد .

مثلاً اگر قتیبه بمیرد يك عنه باز بکر جمع شوند يك فرد عامی محض یا مسئله کوئی را بپای آن قتیبه بنام قضاوت معرفی نمایند آیا بر مردم است تقلید از آن عامی قتیبه نما یا مسئله کو بنمایند مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسند نشین قضاوت از علم قضاوت بهره ای ندارد قطعاً بحکم عقل و نقل تبعیت و تقلید از او حرام است چه آنکه با بودن عالم حق تقدم بر جاهل جایز نیست .

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علماء خودتان حق علمی علی (علیه السلام) علاوه بر نصوص وارده ثابت شد حق تقدم در امر خلافت برای آنحضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل میباشد .

و انحراف از آنحضرت که باب علم رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوده است عقلاً و نقلاً مذموم میباشد .

واما از جهة وقایع تاریخی البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ای بکر مدت دوسال و سماء و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از او عثمان مدت دوازده سال مسند نشین خلافت شدند و هر يك بنوبه خود خدماتی نمودند .

ولی تمام این امور جلوه گیری از عقل و نقل و برهان نمینمایند که ما بتوانیم علی (علیه السلام) باب علم رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم .

زیرا اکابر علماء خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۲ ضمن باب ۳۷

ینابیع الموده ذیل آیه ۲۴ سوره ۳۷ (صافات) که میفرماید **وقفوه هم انهم مسئولون (۱)** از فردوس ربلمی و از ابونعیم اصفهانی و از محمد بن اسحق مطلی صاحب کتاب مغازی و از حاکم و از حموی و از خلیف خوارزمی و از ابن مغازی بجمعا بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل نموده اند **انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب** یعنی آنها سؤال کرده میشوند از ولایت علی (علیه السلام) .

و نیز سبط ابن جوزی در ص ۱۰ تذکرة خواص الامة و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کنايات الطالب از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی (علیه السلام) میباشد .

علاوه بر همه اینها بحکم آیه ۷ از سوره ۵۹ **امر نمون پیغمبر باطاعت علی (علیه السلام)** **فخذوه و ما نهیکم عنه فانتوهوا (۲)** مسلمانان

مجبورند آنچه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) امر فرموده اطاعت نمایند فلذا وقتی بفرمایشات آنحضرت مراجعه مینماییم (چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیدیم) می بینم که

(۱) در موقوف حساب نگامان ادویه که در کارشان سخت مسئولته (که ولایت علی علیه السلام باشد) .

(۲) آنچه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بشادادفر اکیرید و آنچه شما را اذن نبی نموده پس باز اینست .

اختلاف در سجده بر تربت شما برای سجده کردن بر تربت به بیند چه

افشایی بر پا میکنید خاک و تربت را در نظر عوام

معرفی به بت نموده و شیعیان موحد را بت پرست میخوانند ؟؟

و حال آنکه ما با سر و اجازه خدا و پیغمبر سجده بخاک مینمائیم زیرا که در آیات قرآن مجید امر بسجده شده و شما خود میدانید که سجده یعنی صورت روی زمین گذاردن منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ - چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمائید تا اختلاف واقع نشود و این بدینی ها از میان برود.

داعی - اولاً شما آقایان شافعیها چرا با حنفیها و مالکیها و حنبلیها در أخذ فروعات بلکه در اصول آنقدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر میگردد خوب است همگی با هم یک عقیده پیدا نمائید تا اختلاف کلمه پیدا نشود.

شیخ - فتاوی قضا اختلاف دارد هر فرقه و طایفه از ما که تبعیت از قضیهی مانند امام شافعی و امام اعظم یا مالک یا احمد بن حنبل رضی الله عنهم بنمایند مثاب و مأجور میباشند.

ابراز حقیقت توأم با تائید داعی - شما را بخدا قسم انصاف دهید تبعیت از فقهاء اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کورکورانه از اؤامری (بی برسی) (بنا بر آنچه علامه مقریزی در خطط نقل نموده است) در دست نیست ثواب واجر دارد (ولوهر چند اختلاف کلمه در اصول و فروع باهم داشته باشند) ولی تبعیت و اطاعت از اؤامری که از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که متلازم بر مراتب علم و دانش و فتوای آنها که اکابر علماء خودتان با علمیت و افضلیت آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز خصوص صریحه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اولاد آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و

هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرک و کفر است ۱۱۱۲.

پس تصدیق نمائید که بدینینها مربوط با اختلاف کلمه نیست بلکه ناظر بحب و بغض عترت و اهل بیت طهارت میباشد که هر کس از میان نخواهد رفت مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و مصطفی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و الا این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات بین مذاهب اربعه شما بسیار است با آنکه غالب فتاوی ائمه اربعه و فقهای شما بر خلاف نص صریح قرآن مجید است مع ذلک شما ها در باره مفتی و علمین بآن فتاوا هیچ نظر بد ندارند ولی جامعه شیعیان را که بحکم قرآن مجید سجده بر خاک پاک مینمایند مشرک و کافر و بت پرست میخوانند.

شیخ - در کجا ائمه اربعه و فقهاء جماعت رضی الله عنهم بر خلاف کلام مجید فتوی داده اند خواهشمندم اگر حرف نیست و معنی دارد بیان فرمائید.

داعی - در بسیاری از احکام بر خلاف نص صریح بلکه فتوای جمهور حکم داده اند که با ضیق وقت نمی توانم تمام آنها را بیان نمایم گذشته از اینکه اکابر فقهاء خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده اند خوب است مراجعه نمائید بکتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوار الامام الموفق شیخ الطایفه الامامیه ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی قدس سره القدوسی که جمیع اختلافات فقهاء اسلام را بدون اعمال نظر خصوصی از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده اند ^(۱) که نقل تمام آنها غیر ممکن میباشد - ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت بستیم یک موضوع مختصراً اشاره مینمایم

(۱) حسب الامر حضرت آیت الله العظمی (رحم الله علیه و آله) و فقیه اهل البیت آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی ادامة تعالی ظله علی رؤس الایام در سال ۱۳۲۰ قمری در عاصمه طهران بیجا و دسید.

که بدانید در همین يك موضوع فتاوی صریح بر خلاف نص کلام الله مجید داده شده است !!

شیخ - بفرمائید کدام موضوع است که در آن فتاوی برخلاف داده شده است.
 ۱۵ غی - آقایان خود میدانید که یکی از اعمال
 در فقدان آب برای غسل مسلمه در باب طهارت غسل و وضو بآب مطلق و وضو باید تیمم نمود
 میباشد که گاهی واجب و گاهی سنت و مستحب
 میگردد چنانچه در آیه ۸ سوره ۵ (مائده) میفرماید **اِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ (۱)**.

باید وضو را با آب قراح و پاک انجام دهند و هر جا نیابند بحکم آیه ۴۶ سوره ۴ (نساء) که میفرماید **فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ (۲)**.

بایستی با خاک پاک تیمم بنمائید غیر از این در شق دستور دیگری داده نشده در مرتبه اول آب برای وضو لازم است و در فقد آب یا مانع دیگر تیمم با خاک پاک بدل از آب بنماید خواه در سفر یا در حضر و در این حکم جمهور فقهاء مسلمین از جامعه امامیه اثنا عشریه و مالکیها و شافعیها و حنبلیها و غیرهم اتفاق دارند.

فتاوی ابوحنیفه بر اینکه مسافر در فقدان آب عمل غسل و وضو را با نیت انجام دهند و وضو را انجام دهند!

و حال آنکه همه میدانید نیت مایمی است مضاف که با خرما و غیر آن مزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست.

پس نظر باینکه قرآن مجید برای آراه نماز تطهیر را بآب خالص پاک و در فقد آب تیمم با خاک پاک قرار داده.

(۱) زمانی که برخواستید برای نماز پس بشوید رو بیا و دستپاها را تا مرقعها.
 (۲) اگر آب نیابید پس تیمم کنید بچاک پاک پس بکشید برو بیا و دستهای خود.

چون امام اعظم ابوحنیفه فتوی بفسل و وضو بانیت داده مخالفتی است با حکم صریح و نص بین قرآن مجید !!

و حال آنکه بخاری در صحیح خود بآی دارد بعنوان **لَا يَجُوزُ الْوُضُوءُ بِالنِّبْتِ وَلَا الْمَسْكِرِ (۱)**.

حافظ - با اینکه حقیق در مذهب امام شافعی رضی الله عنه هستم و با بیان شما کلاماً موافقم که اگر آب نباشد تیمم باید نمود و بمذهب ما تطهیر با نیت جایز نیست ولی گمان میکنم در فتاوی امام ابوحنیفه رضی الله عنه شهری بیش نباشد.

داعی - قطعاً جنابالی با علم بحقیقت مطلب دفاع بمالایرضی صاحب نمودید و الاً نظر این فتوی از امام ابوحنیفه از متواترات منقوله میباشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم امام فخر رازی در ص ۵۵۲ جلد سیم تفسیر مفتاح الغیب ذیل آیه تیمم در سور مائده در مسئله پنجم گوید **قال الشافعي رحمه الله لا يجوز الوضوء بنبیذ التمر و قال ابوحنيفه رحمه الله يجوز ذلك في السفر (۲)**.

و نیز فیلسوف بزرگ این رشد در بدایة المجتهد نقل حکم و فتاوی ابوحنیفه را مینماید.

شیخ - چگونه شما میفرمائید بر خلاف نص فتوی دارم اند و حال آنکه اخباری صراحة عمل رسول خدا ﷺ را باین معنی میرساند.

داعی - ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمائید.

شیخ - از جمله آنها خبری است که ابی زید مولی عمرو بن حرث از عبدالله بن مسعود

نقل مینماید که **ان رسول الله قال له في ليلة الجح عندك طهور قال لا الا شيء من نبيذ في ادائة قال ثمرة طيبة و ماء طهور فتوضا (۳)**.

(۱) جابر نیست و خود گرفتن به نیت و نه بیکر و مست کنند.
 (۲) شافعی گفته است جابر نیست وضو بنیت خرما و ابوحنیفه گفته است جابر است وضو بنبذ در سفر.

(۳) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در لیلۃ الجح باو فرمود نزد تو میباشد آبی مرض کرد نمی باشد مگر چیزی از نیت در منظره آب فرمود خرما پاکیزه و آب پاک پس وضو گرفت.

و دیگر خبری است که عباس بن ولید بن صبیح الحلال دمشقی از مروان بن محمد طاهری دمشقی از عبدالله بن لایحه از قیس بن حجاج از حنظل صنعانی از عبدالله بن عباس از عبدالله بن مسعود که گفت **اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ لَيْلَةُ الْجَنِّ مَعَكُمْ مَا قَالَ لَا لِأَنِّي ذَا فِي سَطِيحَةٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَمَرَّةٍ طَيِّبَةٍ وَ مَا يَطْهَرُ صَبَّ عَلَيَّ قَالَ فَصَبَّتْ عَلَيْهِ فَنُزَا بِه (۱)**.

بدیهی است عمل رسول خدا ﷺ برای ما حجة است کدام نص و دلیل بالاتر از عدل آتجناب میباشد فلذا امامان الاعظم روی عمل پیغمبر قوی بجواز داده اند.

داعی - گمان میکنم اگر سکوت میفرمودید بهتر از این بیان شما بود گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده اند.

خوبست فیلا در اطراف روایات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعدوارد اصل موضوع شویم. اولاً ای زید مولی عمرو بن حریت مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود میباشد چنانچه ترمذی و غیره نقل نموده اند خصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال گوید این مرد شناخته نشده و حدیثی که عبدالله بن مسعود نقل نموده صحت ندارد و حاکم گوید از این آدم مجهول غیر از این حدیث نقل نگردیده و بخاری او را از شفاء بشمار آورده بهمین جبهه اکابر علماء خودتان مانند قسطلانی و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود بر صحیح بخاری ذیل باب **لَا يَجُوزُ الْوُضُوءُ بِاللَّيْلِ وَلَا الْمُسْكِرُ** حکم بتضعیف این حدیث نموده اند.

و اما حدیث دوم بجهانی مردود است.

اولاً آنکه این حدیث را غیر از این مآخذ قزوینی باین طریق احدی از علماء نقل نموده اند.

(۱) رسول خدا در لیلۃ الجن باو فرمود با تو میباشد آب عرض کرد نیباشد مگر لیلۃ در توشه دان فرمود رسول خدا غرامی پاکیزه در آب پاک بریز بر من پس ریختم بر او وضو گرفت با آن آب.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علماء در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روایت در این حدیث است چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نیباشد فلذا جبابه لرباب جرح و تعدیل او را ترك نموده اند.

و نیز مروان بن محمد طاهری از کمر اهان مرسته بوده و ابن حزم و ذهبی اثبات تضعیف او را نموده اند و همچنین عبدالله بن لایحه را نیز اکابر علماء جرح و تعدیل نموده اند. پس وقتی در سلسله روایت حدیثی آنقدر ضعف و فساد پیدا شود که متروک اکابر علماء خودتان گرد قطعاً بضودی خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط میشود.

ثالثاً بنابر اخباری که علماء خودتان از عبدالله بن مسعود نقل نموده اند در لیلۃ الجن احدی با آنحضرت نبوده چنانچه ابی داود در سنن خود (باب الوضوء) از ترمذی در صحیح از علقمه نقل نموده اند که از عبدالله بن مسعود سؤال نمودند **هَلْ كَانَ مَعَكُمْ**

مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَيْلَةُ الْجَنِّ فَقَالَ مَا كَانَ مَعَهُ أَحَدٌ مَنَا (۱).

رابعاً لیلۃ الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمم با اتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده پس این حکم قطعاً ناسخ ماقبل بوده و بهمین جهت قتهاء بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم قوی بجواز ندادند.

بعلاوه این حکم در مدینه آمده که در نقد آب حضراً و سفراً حتماً باید تیمم بنمایند پس از نزول این آیه در مدینه و حکم بتیمم در نقد آب فتوی دادن یوشو بائید باستناد حدیثی مجهول با سلسله روایت مجهول الحال ضعیف خیلی عجیب است.

واعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نص در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحه بر اجتهاد ابوحنیفه مقابل نص کلام الله مجید میکنند! ۱۹.

نواب - قبله صاحب مراد از لیلۃ جن همان شراب مسکر است که حرام است خوردن آن ۲۰.

(۱) آیا در لیلۃ الجن کسی از شما با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بود گفت احدی از ما با آنحضرت نبوده.

داعی - نبیذ بر دو قسم است قسمی حلال است که مسکر آورنده نیست و آن عبارت است از آنچه که در آن خرما میریزند تا خوش طعم گردد وقتی ته نشین شد آب ساقی بر روی آن میماند که تقریباً آب مضافی است بنام نبیذ یعنی شربت فشرده خرما.

و قسم دیگر حرام است که مسکر میباشد موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابوحنیفه بجواز میباشد نبیذ غیر مسکرات که مطبوع باشد و الا در حرمت وضو بمسکرات ابداً خلافی نیست چنانچه قبلاً عرض نمودم که بخاری در صحیح خود باین دارد بعنوان **لا يجوز الوضوء بالنبیذ ولا المسکر (۱)**.

فتوی دادن اهل سنت بشتن
پاها در وضو برخلاف نص
صریح قرآن

از جمله موارد مسلّمه در دستور وضو بحکم آیه ای که قبلاً قرائت نمودیم بعد از شستن صورت و دستها مسح نمودن سر و پاها است تا یکمیین که بلندی پشت پا باشد چنانچه در آیه صراحتاً دارد

و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین (۲).

دلی جمہور فقہاء شما بر خلاف این نص صریح فتوا میدهند بشتن پاها و حال آنکه بین غسل و مسح فاصله بعید است.

شیخ اخبار بسیار دلالت بر غسل رجلین دارد.

داعی - اولاً اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نص باشد و الا اگر اخبار مخالف نص باشد قطعاً مردود است و بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه بخبر واحد ابداً جایز نیست.

و نص صریح آیه شریفه حکم بر مسح مینماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد چه آنکه در اول آیه میفرماید **فاغسلوا ووجوهکم و ایدیکم** یعنی بشوئید صورتها و دستهای خود را پس همان طوریکه بواسطه او ناطقه در ایدیکم حکم میکنید بر اینکه

(۱) جایز نیست وضو بشیبه و نه بست کننده.

(۲) مسح نمائید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت پا.

بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شو داد هم چنین در حکم ثانی میفرماید **و امسحوا برؤسکم و ارجلکم** - ارجلکم را برؤسکم معطوف میدارد یعنی بعد از مسح سر بایستی پاها را هم مسح نمائید و قطعاً غسل جای مسح را نمیکیرد.

پس همان قسمی که صورت و دستها را وجوباً در وضو باید شست سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود نه آنکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند و اوعاطفه بی معنی میگردد.

علاوه بر این معانی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده مشقت و سختی در احکام او راه ندارد بدیهی است هر عاقلی میفهمد در شستن پا یک نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست پس قطعاً چون عمل بمسح سهل تر است حکم شریعت روی آن جاری گردیده چنانچه ظاهر آیه حکم بر این معنا مینماید.

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است ذیل همین آیه شریفه بیان مفصّلی دارد بر وجوب مسح بحسب ظاهر آیه که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصّل را نمیدهد شما خود مراجعه فرمائید تا کشف حقیقت بر شما گردد.

و اعجب از فتوای بشتن پاها بر خلاف نص
صریح قرآن مجید حکم بجواز مسح بر چکمه
بچکمه و جوراب برخلاف
نص صریح قرآن

و اعجب از فتوای بشتن پاها بر خلاف نص صریح قرآن مجید حکم بجواز مسح بر چکمه و جوراب است سغراً و یا حضراً یا سغراً دون العشر با اختلاف بسیاری که بین فقهای شما

میباشد ۱۱.

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده اند (زیرا قرآن حکم بمسح بر پا مینماید نه چکمه و جوراب) این حکم برخلاف حکم اول میباشد که شستن پا باشد اگر مسح بر خود یا جایز نیست و بایستی بشویند یا را چگونه در اینجا حکم را تنزل داده اند که بجای شستن حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده اند و هر عاقلی

میداند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پانمی باشد **فاغتر وایا اولی الاضفار ۱۴**.

شیخ - اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه رسول الله ﷺ مسح بر خفین نموده است لذا فقهاء همان عمل را دلیل بر جواز دانسته‌اند.

داعی - مکرر باین معنا اشاره نموده‌ام که بنا بر موده رسول اکرم ﷺ هر خبری که از آنحضرت نقل شود موافقت با قرآن مجید ننماید مردود است - چه آنکه شیادها و بازیگرها برای اخلال در دین جمل اخبار از قول آنحضرت بسیار نموده‌اند فلذا علماء بزرگ خودتان هم اخبار بسیاری را که بنام آنحضرت نقل شده چون بر خلاف موازین آمده رد نموده‌اند.

علاوه بر آنکه اخبار منقوله در تریخ بر خلاف نص صریح قرآن مجید میباشد باین آن اخبار هم متعارض فوق العاده موجود است چنانچه اکابر علماء خودتان اقرار باین معنی نموده‌اند.

مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در ص ۱۵ و ۱۶ جلد اول بدایة المجتهد و نهاية المقتصد در اختلاف گوید **سبب اختلافهم تعارض الاخبار فی ذلک** و نیز گوید **والسبب فی اختلافهم اختلاف الآثار فی ذلک (۱)** پس استدلال و استناد باخبار متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد عقلاً و علماً مردود و غیر قابل قبول میباشد چه آنکه خود بهتر میدانید که در اخبار متعارضه آن خبری مورد قبول است که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافقت با قرآن نداشته بلکه مخالف نص صریح باشد همگی ساقط میگردند.

و نیز در همین آیه شریفه صریحاً میفرماید **فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نص صریح قرآن**

و همچنین فقهاء شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده‌اند که مسح باید بر سر باشد ولی (۱) سبب اختلاف آنها متعارض اخبار است در این باب - و سبب اختلاف آنها اختلاف آثار است در این باب.

امام احمد بن حنبل و اسحق و ثوری و اوزاعی فتوی داده‌اند که جائز است مسح بر عمامه چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است.

و حال آنکه هر عاقلی میداند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر میباشد سر عبارت است از گوش و پوست و استخوان و موهای متصل بآن ولی عمامه پارچه‌های بافته‌ایست که بر روی سر گذارده‌اند - بینهما یون بعد.

و از این قبیل است جمیع احکام از طهارت تا دیات **توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است** که بین فقهاء و ائمه اربعه شما اختلاف بسیار میباشد که غالباً مخالف نص صریح آیات قرآنست

معدّلک بهم بدین نیستید و هر يك در اعمالشان آزادی مطلق دارید.

ابو حنیفه و حنفیها را مشرک نمی‌خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی طهارت و وضو با آب نیبذ میدهند - و هم چنین فتاوی سایر فقهاء را که مخالف باهم بر خلاف نص قرآن مجید میدهند مردود نمیدارید !!!

ولی باعمال شیعیان که از عترت طاهر آل محمد سلام الله علیهم اجمعین صادر گردیده خورده گیری نموده و اعتراض مینمایند بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل القرآن اند رافضی و مشرک و کافر میخوانید ۱۴.

و در همین مجلس رسمی مکرر در لیالی ماضیه فرمودید اعمال شیعیان دلیل بر شرک آنها میباشد الحال هم میفرمائید چرا مانند مسلمانان نماز نمیخوانید و حال آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شنبه روز میباشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت است با هم شریک در غلبیم منتها در فروعات اختلافات بسیاری بین جمیع فرق مسلمین هست.

همان قسمی که بین ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحاً اختلاف میباشد - و هم چنین فقهاء اربعه شما (ابو حنیفه و مالک و محمد و احمد) و سایر فقهاء بزرگتان مانند حسن و داود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری

و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند بیانات آئمه از عترت ظاهره هم با بیانات فقهاء شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آراء و فتاوی فقهاء باید مورد اعتراض قرار گیرد چرا این اعتراضات بفرق مختلفه اهل سنت واقع نمیکرد.

با اینکه غالباً فتوا برخلاف نص صریح قرآن میدهند و نصوص واضح را تاویلات بارده مینمایند دیگران از فقهاء برخلاف آنها رأی میدهند آن فتوی و عمل را دلیل بر شرک و کفر آنها نمیدانید که نمونه‌ای از آنها را بعرضتان رساندم.

ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رأی و فتوی میباشد این همه هیاهو و جار و جنجال راه میاندازید که شیعیان مشرک و بت پرستانند ولی فتوی سجده کردن بعذر یاسه را ندیده گرفته و اعتنا نمیکنید.

با اینکه اگر با دیده انصاف و تعمق بشکرید فتوی فقهاء امامیه تبعاً للامّة الطاهرة بنص صریح قرآن مجید نزدیک تر است تا فتاوی فقهاء شما.

مثلاً فقهاء شما فرمایش یافته شده از پشم و پنبه و آبریشم و جرم و مشمش و غیره ۱۰ که روی زمین افتاده جزء زمین می‌دانند و بر آنها سجده مینمایند و فتوی بآن میدهند و حال آنکه اگر از جمیع علماء و عقلاء ارباب ملل و نحل سؤال کنید آیا فرشی یافته شده از پشم و نخ و آبریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می‌شود جواب منفی میدهند بلکه بر فهم گویند کان می‌خندند.

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعاً للامّة المترّة الطاهرة می‌گویند لایحوز السجود الاعلی الارض او ما ابنته الارض مما لا یوقل ولا ینس (۱) مورد حمله قرار داده مشرک می‌خوانند!!! و آن سجده بنجاست خشکیده را شرک نمیخوانند! بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی) با سجده بر فروش از هم جدا میباشد.

شیخ - شما اختصاص میدهند سجده را به قطعاتی از خاک کربلا و الواحی از

(۱) جایز نیست سجده مگر بر زمین و یا بر آنچه روییده میشود از زمین که خوردنی و پوشیدنی نباشد.

آن خاک مانند پتهائی ساخته و در بغلها نگاه میدارید و واجب میدانید سجده بر آن را این عمل صریحاً برخلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی - قطعاً این جنلات را روی عادت‌های که از طفولیت در مغز شما قرار داده و بآن خو گرفته اید تبعاً للأسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک پاک را تعبیر به بت بنمایید قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این تهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک پاک را بت و موجدین خدا پرست را مشرک و بت پرست بخوانید!!

آقای من نقد و انتقاد از هر عقیده‌ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا اگر شما کتب قهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را که عموماً چاپ و در دسترس عموم میباشد مطالعه نمائید جواب خود را درک نموده دیگر چنین اعتراضاتی نمی‌کنید و می‌خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بدین نمی‌نمایند.

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمیدانند یک خبر و یا یک فتوی آوردید که فقهاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین امر و جوی سجده بر خاک کربلا داده باشند ما بشمام بیانات شما تسلیم میشویم.

آقای من در تمام کتب قهیه استدلالیه و رسائل عملیه دستورات جمیع فقهاء امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید بر زمین پاک باشد از خاک و سنگ و رسکه و شن و رمل بشرطیکه از معادن نباشد یا بر آنچه از زمین می‌رود بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگر هر یک نباشد برود مگر سجده نمایند.

شیخ - پس چرا قطعاتی از خاک کربلا بصورت ألواح حتماً با خود بر میدارید و در موقع نماز بر آن سجده مینمائید.

داعی - علت با خود داشتن قطعاتی از خاک آنست که چون امر و جوی است سجده بر زمین پاک با خود برای سجده برداشتن شیعیان مهرهائی
بنمایم و غالباً در منازل و خانه‌ها نماز داده میشود

و تمام حجرات مفروش است بقالیها و نمد ها و غیره - ازبشم و ابریشم و تنخ و آنها مانع از سجده بر زمین میشود و ممکن نیست در وقت نماز فرشها را برچینند و رفع مانع بنمایند و چنانچه برچینند غالب زمینها از کج و سنگ و کاشی و چوب و موزائیک و غیره میباشد و سجده بر آنها جائز نیست لذا قطعات خاک پاک با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاک نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نمائیم و غالباً با زمینهای نا پاک تلاقی مینمائیم فلذا قطعائی از زمین پاک با خود بر میداریم که هر کجا با مانعی بر خورد نمودیم قطعه ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نمائیم.

شوخ - ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا الواحی بصورت مهر ساخته و حتماً واجب میدانند که بر آنها سجده نمایند.

۱۴۱۵ - صحیح است سجده بر خاک پاک کربلا مینمائیم ولی نه بطریق و جوب چنانچه قبلا عرض نمودم ما طبق دستوراتی که در کتب قضیه داده شده سجده بر مطلق زمین پاک را واجب میدانیم.

ولی بنا بر اخباریکه از اهل بیت طهارت که آگاه بر خواص اشیاء بودند رسیدیم سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه بطور و جوب. ولی متأسفانه جمعی بازمکران از اتباع خوارج و نواصب شهرت داده و میدهند که شیعیان حسین پرست اند و دلیل بر آن اینست که سجده بر خاک قبر مطهر او می نمایند!!

و حال آنکه این بجلالت در نزد ما کفر است ما ایداً حسین پرست که نیستیم بلکه علی پرست و عجل پرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیده باشد کافر میدانیم) فقط خدا پرست میباشیم و سجده نمی نمائیم مگر بر خاک پاک طبق دستور قرآن مجید سجده هم برای حسین علیه السلام نیست بلکه بر خاک پاک کربلا که بفرموده ائمه از عترت طاهره باعث زیادتى ثواب و موجب فضیلت میکرد آنهم نه بطریق و جوب میباشد.

شیخ - از کجا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصی میباشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاکها مقدم دارند.

۱۴۱۵ - اولاً در اختلاف اشیاء حتی خاکها و اینکه برای هر خاکی آثار و خصائصی است و یانبات رسول الله (ص) محل شك و شبهه نمی باشد منتها متخصصین فن

بآن خصائص پی میرند نه عموم مردم.

ثانیاً خاک کربلا از زمان ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين بعد تنها مورد توجه نبوده بلکه در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله مورد توجه آنحضرت بوده چنانچه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان ثبت است.

مانند خصائص الکبری تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدر آباد دکن سال ۱۳۲۰ قمری اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم و دیگران از ام المؤمنین ام سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع بشاک کربلا نقل نموده اند.

که از جمله راوی گوید دیدم حسین در دامن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آنحضرت بوده میبوسید و میکیست پرسیدم این خاک چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داده که این حسین را در زمین عراق میکشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسین گریه میکنم آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود چون دیدی این خاک مبدل بخون شد بدان حسین کشته گردید فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاهداری مینمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید دانست که حسین بن علی علیه السلام کشته گردیده.

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه بنحو توانی رسیدیم که آن خاک پاک مورد توجه رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه از عترت طاهره آنحضرت که عدیل القرائند بوده و اول کسیکه بعد از شهادت حضرت سید الشهداء رحانه رسول الله از آن خاک

پاك برداشته و بآن تبرك حضرت سيد الساجدين زين العابدين امام چهارم على ابن الحسين عليهما السلام بوده كه آن خاك پاك را در كيسه اى نموده و بر آن سجده مينمود و سببه از آن ساخته و با آن ذكر ميگفت.

و بعد از آنحضرت تمام ائمه طاهرين بآن خاك تبرك جست و سبجه و سجادۀ از آن ساخته و بر آن سجده مينمودند و شيعيان را دعوت باین عمل برای وصول بكمال اجور مينمودند نه بقصد وجوب.

و مؤكداً دستور ميدادند كه سجده برای خداى تعالى بايستى بر زمين پاك باشد ولى بر تربت حضرت سيد الشهداء ارواحنا فداء افضل و باعث زيادتي ثواب مى گردد.

چنانچه شيخ الطائفة الاماميه ابى جعفر محمد بن حسن طوسى رضوان الله عليه در مصباح التمهيد روايت مينمايد كه حضرت امام صادق عليه السلام مقدارى از تربت امام حسين عليه السلام را بر پارچه زردى رخته موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده مينمود.

و تا مدتی شيعيان باین طريق خاك را با خود نگاه ميداشتند بعد ها برای آنكه نقرض نگردد با آب نمزج نموده بصورت الواح و قطمانى كه امروز بنام مهر ناميده ميشود جهت تبرك و تيمم با خود نگاه ميدارند و در موقع نماز بر آن سجده مينمايند از جهت زيادتي فضيلت نه از جهت وجوب.

و الا بسيارى از اوقات كه مهر از آن خاك پاك همراه ما نبوده بر خاك يا سنگ پاك سجده نموده و عمل فريله را هم انجام داده ايم (۱).

(۱) در سال ۱۳۷۴ كه توبخ تبرك بيت الله العزم نصب دای گردید يكسات پوروب مانده كه از طيارۀ بيروت در مدینه فرود آمدیم و وقت تگه بود در همان صحرا بنياز استخدام جيت كبرى از ماسودين وغيره اطراف دای اجتاح نموده و مراقات حالت سجده بودند چون ديدند مهرى همراه ندارم بلكه بر زمين سجده مينمايم تسبب نموده بد از سلام شيوخ و بزرگان آنها اطراف دای جمع شده سؤال مينمودند مگر خدا از بت پرستان شيان نيتيد جواب دادم اقتدار شيخ دادم ولى ما هرگز بت پرست نيتيم بلكه موحد و خدا پرست هستيم و اين كلام خدا تبت شيان است چه آنكه آنها موحدين پاك دل ميشانند گفتند غايبا بتها و از بتل آنها عين جا درآورده و شكست ايم چگونه شايه هستيد كه بت همراه نداريد گفتيم اين كلمات اشتباه و تبت ه

آيا سزاوار است در اطراف اين مطلب باین سادگى آفندر جبار و جنجال راه ميندازيد تا آنجا كه ما را مشرك و كافر و بت پرست بخوانيد و امر را بر عوام بى خبر مشتبه نمايد.

همان قسمى كه شما ها بقتاواى (غالباً) خارج از موضوع حتى بر خلاف صراحت آيات قرآن) ائمه و فقهاء خود عمل مينمايد قول و فعل آنها را حجت و مورد عمل قرار مينديد ما هم بدستورات و اوامر ائمه از عترت طاهره عمل مينمايم.

با يافتن فرق كه شما زينعيم رسول اكرم و رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم در دست نداريد. كه حتماً بدستورات و فتاوى نعمان يا محمد يا احمد يا مالك عمل نمايد. مگر آنكه آنها راقبى از فقهاء دانسته تبعيت از آنها مينمايد.

ولى ما بدستور خود رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم كه مكرر فرمود ائمه از عترت من عدل القرآن و سق نجات و باب حفظ اند تبعيت و پيروى از آنها اسباب نجات و نمر و دورى از آنها موجب هلاكت است. عمل مينمايم چنانچه پيش از آن اخبار دريالى ماضيه اشاره نموديم پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آنحضرت براى ما حجت است. بهمين جهت پيروى از دستور آنها نموده استجابا عمل مينمايم.

ولى جميع از علمای شمس كه بقتاواى نادره عجيبة فقهاء اربعه و ديكران ابدأ اعتراض ندارند موجب تعجب است
يعنى اگر امام اعظم بگويد در قعد آب بايد با نبيذ وضو گرفت آقايان شافعيها و مالكيها و حنبليةا اعتراض ندارند و يا اگر امام احمد معتقد بر وث خداى متعال گردد و مسح بر همۀ را جائز بداند ديكران بر او خورده

• بزرگ است شيان از بت و بت پرستى بيزاد ولى چون حكومت آنها ماسودين عبيد پريمين پاك ناديم قللا اطماني از خاك پاك يا خود بر مبداءيم كه اگر در جاي كه دست رسي زمين پاك نداشته باشيم بر آن خاك پاك سجده ناديم بهمين جهت الحال كه در اين صحرا تمام زمين پاك است احتياجي بآن خاك پاك نداريم چنانچه ديديد حابر بهمين زمين سجده نمود اين قبيل تهنيتا قرنها است از حقوق خواجه و نواسه كه ما بى بقرۀ سليبين ميباشند بيرون آمده تا امروز كه بر شاعران اهل كتن مشتبه نموده اند كه برادران شيعى خود را مشرك و بت پرست بخواند بالاخره تا فريب بشي يا آن حيثيت بسيار كه غالباً و هاهى بودند حيثيت نمود كه هكر را متاثر ساخت و استفادۀ نموده و با حقير مصافحه و مناظره نموده از هم جدا شديم - فاعتبروا يا اولي الابصار.

نگیرد و همچنین سایر فتاوی عجیبه نادره از قبیل نکاح اُمّا رد در سفر و یا سجده بر عنبر یا سه و یا بالفافه نکاح امهات نمودن و امثال اینها که بسیار است مورد قبح هیچ فرقه‌ای قرار نگیرد ۱۴.

ولی وقتی بگویند اُتمه از عترت طاهره رسول الله ﷺ فرمودند سجده بر خاک یا کبریا افضل از سایر خاکها میباشد و مزید بر ثواب و مستحب است آقایان داد و فریاد بر پا کرده جار و جنجال مینمایند که شیعیان مشرک و بت پرست میباشند و موجب تفاق داخلی شده جنگ برادر کشی را بر پا میکنند و جاده را برای غلبه یگانگان باز مینمایند ۱۱۴.

در دل بسیار است بگذاریم و بکنیم برویم بر سر مطلب اول جواب شما بپردازیم ناله مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول الله ﷺ اثر خواهد داد.

خلاصاً راجع بکبر سن و اجماع بیانی فرمودید که از حیث کبر سن حق تقدم با ای بکر بوده خیلی بی لطفی فرمودید بعد از ده شب که با دلائل قطعیه غلبه و تقویه ثابت نمودیم بظلال اجماع و کبر سن را تازه تجدید مرام نموده و تکرار مطلب مینمایند و میخواهید وقت مجلس را بشکرا مطالب بگیرد با آنکه در لیالی ماضیه جوابهای کافی داده‌ام ولی اینک هم شما را بلا جواب نمیگذارم.

در موضوع سیاست مداری و کبر سن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ای بکر قرار دادید عرض میکنم چگونه مردم پی باین معنی بردند که برای کار بزرگ بی‌مورد سیاستمداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ای بکر پیو مرد سیاستمداری را در ابلاغ آیات اول سوره برائت معزول و علی جوان را منصوب نمودند ۱۴.

نواب - قبله صاحب بیخشید که در میان صحبت شما وارد میشوم این قضیه را مهم نمیدانید يك شب دیگر هم اشاره فرمودید در کجا و برای چه کار خلیفه ای بکر رضی الله عنه را عزل و علی کرم الله وجهه را نصب نمودند چون ما از آقایان (اشاره بعلماه خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده متعنی است واضح فرمائید تا حلّ ممعنا گردد.

داعی - جمهور امت و جمیع علماء و مورخین قریش (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات اول سوره برائت که نهمین سوره قرآن مجید است در منعت مشرکین نازل شد خاتم الانبیاء ﷺ ای بکر را طلبیده ده آیه از اول سوره برائت را باو داد ببرد در مکه معظمه موسس حج برای اهل مکه قرائت نماید چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله ان الله تعالی یقرک السلام و یقول لا یؤدی عنک الا انت او رجل منك (۱).

لذا پیغمبر ﷺ علی را طلبید و مأمور باین امر بزرگ نمود فرمود میروی هر کجا بایی بکر رسیدی آیات برائت را از او بگیر خودت ببر در مکه برای مشرکین اهل مکه قرائت کن فوریت علی را حرکت کرد در ذی الحلیفه بایی بکر رسید ابلاغ پیام رسول الله را نمود آیات را گرفت رفت در مکه در حضور عامه مردم ابلاغ رسالت رسول الله را نمود آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود بر گشت خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

نواب - آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است ؟

داعی - عرض کردم اجماع امت است و جمهور علماء و مورخین اسلام از شیعه و سنی متفقاً ثبت نموده‌اند که قضیه همین قسم واقع گردیده.

ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مشکوف گردد که امر مهمی بوده.

بخاری در جزو چهارم و پنجم صحیح و عیدی در جزو دوم جمع بین الصحاح الستة و بیهقی در ص ۹ و ۲۶۴ سنن و ترمذی در ص ۱۳۵ جلد دوم جامع و ابی داود در سنن و خوارزمی در مناقب و شوکانی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر و ابن مغازلی قضیه شافعی در فضائل و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل و شیخ سلیمان بلخی حنفی

(۱) ادا، و ابلاغ رسالت از تو امدی شاید مگر خود یا مرفعی که الاغوت باشد.

در باب ۱۸ بنایع الموده بطرق مختلفه از روایات و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در ص ۱۴۷ رمان النضرة و ص ۶۹ ذخایر العقبی و سبط ابن جوزی در ص ۲۲ تذکره خواص الامه و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در ص ۱۴ خصائص العلوی شش حدیث در این باب نقل نموده و ابن کثیر در ص ۳۸ جلد پنجم و ص ۳۵۷ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و جلال الدین سیوطی در ص ۲۰۸ جلد سیم در المنثور در تفسیر آیه اول سوره برات و طبری در ص ۴۱ جلد دهم جامع البیان در تفسیر آیه مذکور و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در ص ۳۳۳ جلد دوم تفسیر و آلوسی در ص ۲۶۸ جلد سیم روح المعانی و ابن حجر مکی متعصب در ص ۱۹ صواعق و هیشمی در ص ۲۹ جلد هفتم مجمع الزوائد و محمد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۲۵ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ مسنداً از ابی بکر و از حافظ ابی نعیم و از مسند حافظ دمشقی از ابی نعیم بطرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در ص ۳ و ۱۵۱ جلد اول و ص ۲۸۳ جلد سیم و ص ۱۶۴ و ۱۶۵ جلد چهارم مسند و حاکم در ص ۵۱ جلد دوم مستدرک کتاب مغازی و در ص ۳۳۱ جلد دوم همان کتاب و مولی علی متقی در ص ۲۴۶ تا ص ۲۴۹ جلد اول کنز العمال و ص ۱۵۴ جلد ششم در فضائل علی علیه السلام بالاخره این قضیه متواتراً نقل گردیده و عموماً تصدیق بصحت آن نموده اند.

سید عبدالحی - پیغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست چرا از اول این مأموریت را بعلی کرم الله وجهه نداد و ابی بکر رضی الله عنه را مأمور ابلاغ نمود که بعداً پیام حق برسد علی برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه بر گرداند.

داعی - در علت اصلی چون بیانی در کتب ما علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام ظاهر است و شما نقل نکرده ما دارد نیستیم ولی بنظر داعی روی استحسان فکری گمان میکنم علت این تغییر اثبات مقام مقدس علی علیه السلام بر دیگران بوده که بعد از هزار و سیصد و چهل سال هرباً آتش جواب شما حاضر باشد که نگویید ابی بکر از جهت کبر سن و سیاستمداری حق

تقدم در خلافت داشته اگر از ابتداء این مأموریت را بعلی علیه السلام میدادند این امر غادی بنظر میآمد و ممکن نبود ظاهر افضل و کرامتی برای علی علیه السلام باین حدیث برای شما ثابت نماییم - زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنماید تأویلات بارده تعائید ولو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شماها مضحک باشد.

لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه السلام و حق تقدم او با صفر سن بر پیر مردان صحابه که بر جمیع امت الی الحال کاملاً مکشوف شود.

اولاً آیات را باینکه بکر میدهد بعد از رفتن چند منزل علی علیه السلام را مأمور نمینماید با توضیح باینکه جبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر باینکار نموده است و صریحاً گفته که خدا فرموده **لَنْ يُؤْتِيَنَّكَ الْآيَاتُ اَوْ رَجُلٌ مِنْكَ (۱)**.

پس رفتن و بر گشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی علیه السلام و حق تقدم او بر دیگران میباشد.

که میرساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت ربعلی پیری و جوانی ندارد - هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود نبایستی از چنین امر مقدسی غزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه پیغمبر می باشد.

سید - در بعضی اخبار از ابو هریره نقل نموده اند که علی کرم الله وجهه مأمور گردید که با ابی بکر رضی الله عنه توأماً بیکه بیرونند ابی بکر مناسک حج را بر مردم ارائه دهد و علی آیات سوره برات را قرائت نماید پس باین جهت هر دو باهم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی - اولاً این خبر از مختصرات بکریون است چه آنکه دیگران نقل ننمودند ثانیاً اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت منفرداً بیکه جمع علیه امت است. (۱) اداه و ابلاغ رسالت از توحید هر گونی نباید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد.

و در صحاح مسانید ملل مؤلف و مخالف با اسانید مستفیضه بعد توان ثابت میباشد .
بدیهی است تمسک بصحاح احادیث کثیره مستفیضه الاسانید متفق علیه بهجورات
است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد خود بهتر میداند که بقاعده محدثین
و اصولیین ترک و طرح آن واجب میباشد اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد - مظنون
است پس ترک معلوم برای خبر مظنون جایز نیست .

پس خبر غزل ای بکر و نصب علی و بر کشتن ای بکر بمدینه با حال حزن
و گفتگوی پیغمبر با او و دلدادی دادن یار که امر خدا چنین بوده از مسلمات خبر میباشد .
و نیز خود دلیل کلمی است که حق تقدم مربوط بکبر سن و پیری نیست بلکه با
دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر بعلم و دانش و تقوی است
هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و تقوی بر تری دارد حق تقدم در جامعه
برای اوست زیرا که فرموده آن حضرت است : **الناس موتی و اهل العلم احياء (۱)** .

بهین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که
فرمود علی باب علم من است پس باب علم رسول الله اقدم از سایرین میباشد .
ولو آنکه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بر اطاعت آنحضرت ثابت قدم ماندند
فضائل داشتند ما هم منکر فضائل صحابه نیستیم ولی فضائل آنها هرگز مقابله با باب علم
رسول الله نمی نماید زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است .

اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر
میفرمود امت پیروی از او بنماید بدیهی است این امری است الهی که آبداً ربطی با پیری
و جوانی ندارد بلکه هر کس را پروردگار لایق و قایل این مقام بداند خواهد پیر یا جوان
امر باطاعت او بنماید .

بقضاوت فرستادن پیغمبر
(ص) علی رضی الله عنه را یمن
نقل نموده اند خصوصاً امام ابو عبد الله رحمتی
(۱) تمام مردم مرد گشته مگر اهل علم که حیات و زندگی مخصوص آنهاست .

(که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته میباشد) در خصائص العلوی شش حدیث در این باب
آورده و نیز ابو القاسم حسین بن محمد (رافع اسفغانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات
الادباء و دیگران نقل نموده که خلاصه آنها با سلسله اسناد اینست که وقتی رسول
اکرم صلی الله علیه و آله را مأمور نمود یمن جهت قضاوت و هدایت خلق پرورد عرض کرد
من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث میکردانی حضرت فرمود **ان الله سيهدي**
قلبك و يثيبك لسانك یعنی زود است که خداوند راهنمایی میکند قلب تو را (بعلم قضا)
و ثابت میدارد زبان تو را .

اگر کبر سن شرط در تقدم بود پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیر مردانی
مانند ای بکر علی رضی الله عنه را مأمور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود .
پس معلوم میشود در هدایت و قضاوت بر خلق کم و زیاد سن ، پیری و جوانی
مدخلیت ندارد فقط علم و فضل و تقوی و نص بالخصوص لازم است .

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی رضی الله عنه
بوده چنانچه سر بحد در آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد)
پیغمبر خطاب میفرماید **انما انت منذر و لكل**

قوم هاد یعنی تو ترساننده و بیم کننده ای و برای هر قومی راهنمایی میباشد و آن راه
نماینده و هادی امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و عترت طاهره بودند چنانچه امام تلمبی در تفسیر
کشف الیابان و محمد بن جریر طبری در تفسیر و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲
کفای الطالب مسنداً از تاریخ ابن عساکر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ بنایم
الموده از تلمبی و حوینی و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن صباغ مالکی و میر سیدعلی همدانی
و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر
نقل مینمایند بالفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها اینست که وقتی این آیه
نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست بسینه خود گذارد فرمود **انا المنذر** آنگاه دست
بسینه علی رضی الله عنه گذارد و فرمود **انت الهادی و بك يهتدي المهتدون** یعنی تو هادی
(در این امتی بعد از من) و بتو هدایت میشوند هدایت یافته گان .

و اگر چنین نصی در باره دیگران آمده بود قطعاً ما پیرو آنها میشدیم و چون اختصاص بعلی علیه السلام داده شده ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم نظری به پیروی جوانی نداریم.

دسائس اعادی در مقابل
علی علیه السلام و فرق بین سیاست
مجاز و حقیقت

و اما اینکه فرمود بعلی علیه السلام چون جوان و کم تجربه بود قدرت و توانایی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بغلافت رسید بواسطه عدم حسن سیاست آنجناب آنهمه خونی برپا و انقلابات برپا شد ۱۱۴.

نمیدانم عمداً یا سهواً یا تمناً لاسلاف این بیان را نمودید و الا يك فرد عالم دقیق هرگز نتوانه باین مقال نمی نماید.

نظمیمیم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست اگر مراد دروغ گفتن و حيله درزیدن و دسیسه بکار بردن و حق و باطل را مزوج و نفاق نمودن است (که اینها هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان بکار برده و میبرد) تصدیق میکنم که علی علیه السلام فاقد چنین سیاستی بوده و آنحضرت هرگز سیاستدار باین معانی نبوده.

چون این نوع اعمال سیاست بمعنای حقیقی نیست بلکه شرارت و سراپا مکر و خدعه و حيله و تزویر است که مردمان جاه طلب برای رسیدن به هدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود بکار میبرند.

سیاست حقیقی آنست که با عدل و انصاف توأم و وضع شیء در ما وضع له بنماید چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا میشود که طالب جاه و مقام فانی نیستند بلکه مایلند فقط اجراء حق بشود فلذا آنحضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت و درستی بوده اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند نبوده.

چنانچه قبلاً عرض کردم وقتی بغلافت ظاهری رسید فوری تمام حکم و مامورینی که روی کار بودند معزول نمود عبدالله بن عباس (ابن عم آنحضرت) و دیگران عرض کردند خوبست قدری ابلاغ این حکم را بتأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات

بمقام خلافت شما تسلیم کردند آننگاه حکم عزل آنها را بتدریج ابلاغ فرمائید.

حضرت فرمودند از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح مینوی نمودید ولی هیچ میدانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم ببقای آنها ولو موقت و ظاهری باشد عبدالله مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم.

قطع بدانید که علی هرگز چنین عملی را ننماید.

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت - فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان معاویه علیه الهاویه و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند در روی هوا و هوسهای شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ خود و ابن عبدربه در عقد الفرید و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نقل نموده اند.

که مکرر علی علیه السلام فرمود اگر ملاحظه دین و تقوی و عدل و انصاف نبود من از تمام عرب زیرک تر و مکارتر و داهی ام بیشتر بود.

آقایان محترم اشتباه فرمودید و بدون تحقیق تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آنحضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از جهت عدم سیاست بوده و حال آنکه اینطور نبوده بلکه علی دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمیتوان تمام علل را مبسوطاً ذکر نمایم فقط برای رفع اشتباه شما بیمش از آن علل اشاره مینمایم تا ممعناً حل گردد.

اولاً در مدت بیست و پنجسال تقریباً مردم بکینه
خلافت امیر المؤمنین
و عداوت و دشمنی آنحضرت تربیت شدند بسیار
مشکل بود دفعه همگی زیر بار ولایت رفته و
تصدیق مقام آنحضرت را بنمایند (چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان آن زمان علیه السلام از در مسجد وارد شد آنحضرت را که روی منبر دید بلند گفت کور شود آن چشمی که بجای خلیفه عمر علی را روی منبر بیند).

ثانیاً مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آنحضرت را نداشتند (مخصوصاً در سنوات اخیر دوره زمامداری امویها در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند) لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید (چنانچه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها بر آورده شد و بمقاصد دنیا طلبی خود رسیدند).

لذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند همین که تقاضای حکومت از آنحضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد فوری بیعت را شکسته و قتل جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقه بتاریخ بشکرید و منصفانه قضاوت نمائید ببینید سبب قتل و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده چه کسی مردما تحریص و ترغیب بمخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خونهای بسیار گردید.

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه دیگری بوده آیا عایشه نبود که بشهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنی سوار شتر شد (و بر خلاف دستور خدا و پیغمبر که امر نموده بودند در خانه بنشیند) بصره رفت و ایجاد قتل و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خونهای بسیار از مسلمانین گردید !!!

پس عدم سیاستمداری آنحضرت سبب انقلاب و قتل و فساد نشد بلکه رویه و رفتار تریب شدگان بیست و پنجساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آرزو دنیا طلبان مسبب انقلاب و خونریزی شد.

رابعاً راجع جنگهای داخلی و خونریزی اشاره نمودید که بواسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده اینهم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در تاریخ بیان نمودید.

اولاً اگر عیقانه و منصفانه توجه کنید می بینید که مسبب جنگهای داخلی و خونریزیها ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر جداً در مقابل آنحضرت قیام نمود و در سه تمام جنگها و خونریزیها گردید.

زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود کسی جرأت نمیکرد در مقابل آنحضرت قیام نماید چه آنکه رسول اکرم ﷺ صریحاً فرموده بود جنگ باعلی جنگ با من است پس کسی که مردم را جرأت داد و جنگ آنحضرت کشید عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت با آنحضرت میدان حرب را گرم و مردم را جری نمود.

ثانیاً جنگهای آنحضرت با منافقین و مخالفین در بصره و سفین و نهروان مانند جنگهای رسول الله ﷺ با کفار بوده.

خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و سفین و نهروان

شیخ - چگونه جنگهای با مسلمانین مانند جنگهای با مشرکین بوده است.
داعی - چون رسول اکرم ﷺ بنا بر اخباریکه اکابر علماء شما مانند امام احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی در ینایع الموده و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص الملوی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و محمد ابن یوسف کتبی شافعی در باب ۳۷ کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) نقل نموده اند.

خبر از جنگهای علی رضی الله عنه بعنوان نا کین و قاسطین و مارقین داده که مراد از نا کین طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد از قاسطین معاویه و اتباع او و مراد از مارقین خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بقی و قتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء خبر از آن جنگها داده و امر بآن فرموده چنانچه محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب ۳۷ کفایت الطالب مستنداً حدیثی نقل نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (جبرائیل) روایت کرده است که رسول اکرم ﷺ بأم سلمة (ام المؤمنین) فرمود:

هَذَا عَلِيٌّ بَيْنَ اِيْطَالٍ لِحِمَةٍ مِنْ لِحْمِيْ وَدَمِهِ مِنْ دَمِيْ وَهُوَ مَنِيٌّ بَمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَى الْاَلَا تَلَانِيْ بَعْدِيْ اَيَّامُ سَلْمَةِ هَذَا عَلِيٌّ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَوَسِيْدُ الْمُسْلِمِيْنَ وَوَعَاءُ عِلْمِيْ وَوَصِيٌّ وَبَايَ الْبَنِيْ اَوْ تَمْنُوْهُ وَهُوَ اَخِيْ فِي الدُّنْيَا وَالاٰخِرَةِ وَوَعِي

فی المقام الاعلی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین (۱).

آنکه عذ بن یوسف بعد از قتل ابن حدیث اظهار نظر نموده گوید این حدیث دلالت کامله دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وعده داد علی رضی الله عنه را بچنگ آن سه طایفه و قطعاً فرمود: آنحضرت حق و وعده‌ای که فرموده راست بوده و بتحقیق امر فرمود بعلی چنگ کردن با آن سه طایفه را چنانچه در خبر است مستنداً از مخنف بن سلیم که گفت ابویوب انصاری (که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود) بالشکری آماده چنگ شد باو گفتم کار تو ای ابویوب عجیب است تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین چنگ نمودی اینک آماده چنگ با مسلمانان شده‌ای در جواب گفت

ان رسول الله امرني بقتال ثلاثة الناکثین و القاسطین و المارقین .

رسول خدا مرا امر نموده بچنگ نمودن سه طایفه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند . و اما اینکه عرض کردم چنگهای امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل بصره (جبل و بامعاویه (صفین) و با اهل نهروان مانند چنگ با کفار و مشرکین بوده خبری است که اکابر علماء خودتان مانند امام ابو عبد الله بن نسائی در خصائص الملوئی حدیث ۱۵۵ مستنداً از ابی سعید خدری و سلیمان بنی حمی در ص ۵۹ بنایع ضمن باب بازم از جمع القواد از ابی سعید نقل مینمایند که گفت ما با صحابه نشسته منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آنحضرت بسوی ما آمد در حالتیکه تسمه نعلین آنحضرت قطع شده بود آن نعل را افکند بسمت علی رضی الله عنه و علی مشغول دروختن نعل آنحضرت شد آنکه حضرت فرمود : ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قالت علی تنزیله فقال ابوبکر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا فقال عمر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا ولكن خاصف النعل (۴).

(۱) ابن علی گوشتش گوشت من و خوش خون من است و او از من بترزه هرون است او موسی الا آنکه پیشیری بعد از من نباشد ای اهل اسلامه این علی امیر المؤمنین و سیدالسلین و معجز علم من و دوسی من و باب علم من است که می‌آید از او داوود برادر من در دنیا و آخرت و بامن است در مقام اهل و جنگ میکند با ناکثین و قاسطین و مارقین .

(۲) از شما کسی هست که چنگ میکند بر تاویل و معنای قرآن چنانچه من چنگ کردم با کفار و مشرکین بظاهر قرآن پس ابوبکر عرض کرد آن شخص من هستم فرمود نه پس عمر گفت من هستم فرمود نه و لیکن آن شخص دو دهنه نعل من است (یعنی علی بن ابیطالب است) .

پس این حدیث نص صریح است بر اینکه چنگهای علی رضی الله عنه جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده چنانکه چنگهای رسول الله صلی الله علیه و آله برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده .

و آن سه چنگی که علی رضی الله عنه نمود بحکم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنگ با مسلمین نبوده چون اگر چنگ با مسلمین بود حتماً آنحضرت نهی از آن مینمود نه آنکه امر با آنها نماید و آنها را نام گذاری نماید بنام ناکثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده چنانچه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند .

پس اغلاطات و چنگهای امیر المؤمنین روی عدم حسن سیاست نبوده بلکه روی نفاق و دوئی و عدم توجه مخالفین قواعد و قوانین و دستورات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است .

شما اگر از روی علم و انصاف و بیطرفانه برویه و رفتار حکومت شرعی کامل و خلافت پنجساله آنحضرت و احکامی که بحکم ولایات و مامورین لشکری و کشوری صادر میفرمود مراجعه نمائید (مانند دستوراتی که بمالک اشتر و عذ بن ابی بکر در حکومت مصر بشمار بن حنیف و عبد الله بن عباس در حکومت بصره و بقم بن عباس در حکومت مکه و بسایر عمال خود در حین ماموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده) تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی رضی الله عنه چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد باین معنی میباشند

برای آنکه آنحضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده در علم و دانش عالم بکتاب الله و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حکم و مشابه و مجمل و مفصل آن بملاوه عالم بغیب و شهود بوده .

شیخ - معنای این جمله مبهم را نفهمیدم که سیدنا علی کرم الله وجهه را عالم بغیب و شهود خواندید معنی غیب و شهود را نفهمیدم متنی است واضح تر بیان فرمائید .

داعی - ابهامی در این معنی نبوده علم غیب یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلائق که عالم بآن علم بافاضات غیب الغیوب جل و علا انبیاء و اوصیاء آنها بودند البته هر يك بمقداریکه خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دعوای آنها بوده آگاهی بر امور غیبیه داشتند.

و بعد از خاتم الانبیاء علیهم السلام عالم یحییٰ علمی شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام و السلام بوده است.

شیخ - از جناب عالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را (با اینکه از آنها یزازی میجوئید) بیان نمائید.

بدیهی است که این تعریف بمالارضی صاحبه میباشد زیرا که علم غیب از خصوصیات ذات باری تعالی میباشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد.

داعی - این گفتار شما همان اشتباهی است که عباد یا سهواً گذشتگان شما نموده اند اینک شما هم بدون تفکر و تعمق تبعاً لالاسلاف بر زبان جاری نمودید و اگر قدری دقیق میشدید کشف حجب بر شما میشد و میدانستید که معتقد بودن به علم غیب از برای انبیاء اعظام و اوصیاء کرام و برگزیدگان حق تعالی ابداً ربطی بفلوئتدارد بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است جهت آنها که عقل و نقل و نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنی میباشد.

علم غیب را غیر از خدا احدی نداند - شیخ - بی لطفی فرمودید که اشاره بقرآن نمودید زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف این بیان شما وارد است.

داعی - خیلی ممنون میشوم آیات برخلاف را که میفرمائید قرائت فرمائید.

شیخ - آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر میباشد اولاً در آیه ۵۹ سوره ۶ (انعام) صریحاً میفرماید و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و يعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لاجبة فی ظلمات

الارض و الارط و لا یابس الا فی کتاب مبین (۱).

این آیه دلیل قاطع است بر اینکه جز ذات پروردگار احدی عالم به علم غیب نیست و هر کس علم غیب را برای غیر خدا قائل شود غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدائی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معزّی و مبرّای از شریک است ذاتاً و صفه و اینکه فرمودید سیدنا علی کرم الله وجهه عالم به علم غیب بوده است علاوه بر اینکه او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده اید. مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر بزرگ برده اید زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود من بشری هستم مانند شما و عالم به علم غیب خداست و صریحاً اظهار عجز از علم غیب می نمود مگر آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) را مطالعه ننموده اید که فرمود قل انما انا بشر مثلكم یوحى الی انما الهکم الله واحد (۲).

و نیز در آیه ۱۸۸ سوره ۷ (اعراف) فرمود قل لا املك لنفسی نقماً ولا ضراً

الا ماشاء الله و لو كنت اعلم الغیب لاستكثرت من الخير و مامنتی الوءان انا

الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون (۳).

و در آیه ۳۳ سوره ۱۱ (هود) فرموده و لا اقول لكم عندی خزائن الله و لا

اعلم الغیب (۴).

(۱) کلیه خزائن غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه را میدانم و هیچ برکی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاویکیبار زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است.

(۲) ای رسول! بگو بایست که من مانند شما بشر هستم (تنها فرق من یا خدا نیست) که بین وحی میرسد جز این نیست که خدای شما خدای بندگان است.

(۳) ای رسول! بگو بایست که من مالک دفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من خواسته است و اگر من از غیب جز آنچه بوحی میدادم (یعنی بافاضات غیب الغیوب) آگاه بودم بر غیر و نفع خود همیشه میافزودم و هیچگاه زیان و رنج نیدیدم من نیستم مگر رسولی ترساننده و شاد و دهنده اهل ایان.

(۴) و نیگویم من بشا که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی دارم.

و در آیه ۶۶ - سوره ۲۷ (النمل) فرمود **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ** و ما یبشرون آیات یمشون (۱).

در صورتیکه خود پیغمبر بصریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از خصوصیات ذات الهی میداند شما چگونه چنین علمی را جهة علی قائل پس این عقیده نیست مگر آنکه مقام علی بایستی از مقام پیغمبر بالاتر باشد. مگر نه اینست که در آیه ۱۷۴ سوره ۳ (آل عمران) فرموده **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ (۲)**.

پس روی چه قاعده شما علم غیب را برای غیر خدا قائل میشوید اگر این عقیده غلو نیست که علی را شریک خدا قرار دهید پس غلو چه چیز است. داعی - مقدمات یائنان شما صحیح است و مورد قبول و عقیده همه ما میباشد ولی نتیجه‌ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا میباشد.

اما در مقدمات اولیه که فرمودید عالم بعلم غیب ذات پروردگار است و کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال میباشد و نظریه آخرسوره کتب رسول الله خاتم الانبیاء و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام و ائمه اطهارین سلام الله علیهم اجمعین بشری هستند مابعد سایر افراد بشر و در ساختمان هیا کلشان چیزی زیاده‌ای ندارند و آنچه در هیا کل جسمانی دیگران بکار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز بکار رفته ابداً شك و شبهه‌ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیاتی که شما قرائت نمودید هر يك در محل خود صحیح است.

و اما آیه سوره مبارکه هود را که قرائت نمودید مربوط بحضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السلام میباشد.

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ۵۰ سوره ۶ (انعام) میباشد که

(۱) (ای رسول ما) بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نی‌فانده‌ای که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد.
(۲) خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه سازد.

وقتی کفار و مشرکین از آنحضرت اقتراح آیات میکردند که چرا کجی بر او فرود نیاید و چرا غیب مستتر نمیداند در جواب آنها این آیه شریفه آمد **قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عَنَدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ أَنِّي مَلَكٌ إِنِّي بَعْثُتُ الْأَمَايُوحِيَ إِنِّي (۱)**. و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازیهای مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آنست که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد.

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم شرکت در صفت خدائی نیست بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نازل و پوردها پر داشته و حقایق را بر آنها کشف می نمودند.

خوبست مطالب را باز کنیم و واضح تر بیان حقیقت نمایم تا کشف حجب گردد و شاید ها نسبت بعقاید شیعیان دخالتهای بی جا ننمایند و مهمتها نزنند و نگویند شیعیان مشرک هستند چون امامان خود را شریک در علم خدا میدانند.

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم آنست
علم بر دو قسم است
ذاتی - و عرضی
که علم بر دو قسم است - ذاتی - عرضی.

علم ذاتی که ابد اعرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر بفرز اکمل است مخصوص ذات پروردگار اکبر اعظم میباشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هر چه تعبیر و تقدیر نماییم از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز تصور نمی شود.

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی از علم اعم از پیغمبر و ائمه - امام و مأموم ذاتاً دارای علم نمیشاند بعد ما با آنها افاضه میشود و این نوع از علم بر دو قسم است - تحصیلی - ولدتی - و این هر دو قسم از افاضات فیض ربانی حق تعالی است.

(۱) بگو نمی گویم من بشا که خزان خدا نزد من است و من مدعی که از علم غیب آگاهی دارم و مدعی کنم که فرشته آسمان (مدعی من بشا تنها اینست که من پیروی نیتیم جز آنچه واکه بین می‌رسد.

آن محصلی که تحصیل مینماید تا افاضه حضرت یزدان نباشد زحمات او بیجائی نمیرسد هر چند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که بمروور ایام بهمان مقدار که زحمت کشیدیم کسب فیض مینماید.

و اما قسم دوم از علم غرض را علم لدنی میگویند یعنی بی واسطه کسب فیض مینماید بدون تحصیل وتلقین حروف افاضه مستقیم از مبدء فیض علی الاطلاق میشود و عالم میگردد.

چنانچه در آیه ۶۴ سوره ۱۸ (کهف) فرموده **وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۱)**.

احدی از شیعیان نگفته و ادعا نموده که علم بمعنیات جزء ذات پیغمبر و امام است یعنی ذاتاً پیغمبر **وَالصَّادِقُ** و امامها عالم بعلوم غیب بوده اند همان قسمی که خدای تعالی عالم است.

و اگر کسی چنین ادعائی نماید قطعاً جزء غلات و کافر میباشد و ما شیعیان امامیه از آنها بیزار میجوئیم.

ولی آنچه ما میگوئیم و عقیده بآن داریم اینست که حضرت احدیت جل و علا مجبور و محدود نمیشاند بلکه فعال مایه و قادر بالاستقلال میباشد در موافقی که مشیت او تعلق گیرد بهر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بدانند علم و قدرت بدهد قادر و توانا میباشد.

منتها گاهی بوسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه افاضه فیض مینماید که از آن علم بی واسطه تعبیر بعلوم لدنی و علم غیب مینمائیم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درک فیض مینماید بقول شاعر.

تکامل من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بنفزه مسئله آموز صد مدرس شد
شیخ - بیان مقدمانی شما صحیح است ولی مشیت خداوندی بچنین امر غیرطبیعی تعلق نمی گیرد که از علم غیب خود بدون معلم و مدرس افاضه نماید.

(۱) وی را از نزد خود علم لدنی (داسرار غیبی) بیاموزیم.

داعی - اشتباه شما و اقربان شما در همین جا است که قدری فکر نمیکند حتی برخلاف عده بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت میفرمائید و الا این مطلب بقدری ساده و واضح است که محتاج بیعت نمیشاند.

در اینکه خداوند تعالی تمام انبیاء و اوصیاء آنها که بر گردیده کان او هستند باندازه و مقداری که برای محیط هر يك لازم بوده است افاضه غیبی نموده شبهه ای نمی باشد.

شیخ - در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحاً نفی علم غیب را از افراد مینماید چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید.

داعی - ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم زیرا هر آیه ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت بمقتضای حال بوده است فلذا درباره قرآن بزرگان گفته اند **آیات القرآن یثبته بعضها بعضاً**.

در مقابل قاضای مشرکین و کفار که پیوسته از آنحضرت اقتراح آیات میگردند (که فی الحقیقه میخواستند مقام نبوت و ابابریجه دست خود فرار دهند) آیات نفی نازل میشد. ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبت نازل نموده تا کشف حقیقت کردند.

و اما دلائل از قرآن مجید و اخبار صحیح و تارخ که مورد توجه علمای خودتان هم میباشد حتی یسکانکان هم تصدیق دارند بسیار است.

شیخ - خیلی عجیب است که میفرمائید دلیل مثبت در قرآن کریم است متعنی است آن آیات را قرائت فرمائید.

**دلائل از آیات قرآنی
برائیکه انبیاء و اوصیاء آنها
عالم بقیب بودند**

داعی - تعجب نفرمائید خودتان هم

میدانید منتها صلاحاتان نیست تصدیق نمائید زیرا در اثبات مقام خلافت بعقیده خودتان اسباب زحمت میشود یا متابعت از اسلاف شما را و اذارتعجب نموده است.

اولاد آیه ۶۲ سوره ۷۲ (جن) **سِرْجاً مِیْفرِیْدُ عَالَمَ الْغِیْبِ فَلَا یَظْهَرُ عَلَیْهِ غِیْبٌ اَحَدًا**

اَلَا مِنْ اَرَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ فَاِنَّهُ یَعْلَمُ مِنْ لَدُنْهِ وَهَنْ خَلْقِهِ رَصَدًا لِّیَعْلَمَ اَنْ

قد ابلغوا رسالات ربهم واحاط بما لديهم واحصى كل شئ عدداً (۱).

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر اینکه بر کزید کان و پسندیده کان از رسول و فرستادگان حق تعالی مستثنای در این علم (غیب) هستند که با آنها افزوده و ابلاغ میفرماید.

ثانیاً همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید، باول آیه اشاره نمودید ولی بقیه آیه را نخواندید اینک دعا گو تمام آیه را قرائت مینمایم تا بدانید خود دلیلی است بر ثبوت سرام و گفتار ما که میفرماید و ما کان الله ليطلکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء فمننا بالآله و رسله و تتقوا فلکم اجر عظیم (۲).

این دو آیه شریفه صریحاً میفرماید که بعضی افراد بر کزیده که بعنوان رسالت از جانب حق تعالی بر انگیخته شده اند عالم بعلم غیبند با اجازه و امر پروردگار متعال و اگر عالم بعلم غیب جز ذات خداوند متعال نبود جمله (الا) استثنائی معنی نداشت که بفرماید الا من ارضی من رسول معلوم است که استثنائی در کار هست و آنها را هم معین فرموده که رسل و فرستادگان او یعنی انبیاء عظام و اوصیاء کرام بودند.

چنانچه در آیه ۵۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید تلك من الیاء الغیب نوحیها لیک

ما كنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا (۳).

و در آیه ۵۲ سوره ۴۲ (شوری) فرموده و كذلك اوحینا الیک روحاً من

- (۱) ذات پروردگار متعال که عالم و داناتی غیب است احدی را بر علم غیب خود آگاه نمیکند مگر آن کسی که از رسولان برگزیده است که بر معافط او (فرشتگان را) از پیش رو و پشت سر میفرستد (تا اسرار و مای غیب خداوندی است شیاطین بر سر تگوش فرمایند) تا بدانند که آن رسولان بیامهای پروردگار خود را باخفاً کاملاً رسانیده و خدا با آنها نزد رسولان است اساطه کامل دارد و بشماره هر چیز دو عالم بخواهی آگاهاست.
- (۲) خدای متعال همه شما را از رسیب آگاه سازد و لیکن برای این مقام از میانبران خود هر که دا مشیت او تعلق گرفت برگزیند پس شما بعداً و پیغمبرش برگزید که هرگاه ایشان آید و بر میزگار شودی امر عظیم خواهید یافت.
- (۳) (این حکایت نوح) از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما بنو وحی کنیم تو وقوت هیچ المان آگاه نبودی.

امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عیانتنا (۱).

اگر افاده علم غیب در عالم نبود پس انبیاء چگونه از بواطن امور خبر میدادند و مردم را از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند.

مگر در آیه ۴۳ سوره ۳ (آل عمران) از قول حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیہ السلام صریحاً نقل نمی نماید که به بنی اسرائیل میفرمود و انبیکم بما لا کلون و ما تدخرون فی بیوتکم (۲).

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغیبات نیست اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد برای نمونه و شاهد گمان میکنم کافی باشد.

شیخ - این نوع بیانات شما و هم عقیده های شما است که سبب پیدایش راه زنیها شده - دسته های بازیگران و حقه بازا بعنوان رمال و جفار و کف بین و کت بین و طالع بین و سر کتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی خبر را بریده جیب خود را پر کرده بعنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده باعث بدبختی ها میشوند و خلق را بگمراهی و خروج از حق و حقیقت میکشاند.

داعی - عقاید حق باعث بدبختی نمیشود چهل مدعیان علم غیب بهر وسیله و اسباب کذابند و نادانی ملتها است که آنها را بدر هر خانه میکشاند و الا اگر مسلمین دانا میشدند مطابق

با دستورات آئیده پیغمبر عظیم الشان خود در پی علم و عالم میرفتند خصوصاً عارف بقرآن میشدند و از روز اول باب علم مسدود نمیشد در پی اشخاص مجبول و آبدای

- (۱) و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را بفرمان خویش برای وحی بتوفیر ستادیم و از آن پیش که وحی رسد ندانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایان و خرق کدامست و لیکن ما آن کتاب و خرق را خود (وحی و مرامت) کرده ایم که هر کسی از بندگان خود را بخواهیم بآن توفیر هدایت میکنیم.
- (۲) و شما از غیب خبر دهیم که دو خانه هاتان چه میخوردید و چه ذخیره میکنید.

مهروز نمی رفتند و طعمه هر شغال و روباهی نمیشدند میدانستند که قرآن سرِ سِحا میفرماید **آل من ارتضى من رسول** خصوصاً کلمه رسول راه بازیگران را بسته زیرا این کلمه سراح کامل دارد بر اینکه عالم بعلم غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد برگزیدگان از فرستادگان و رسل حق اند.

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبر دادن از مقیبات بعلم مخصوص خداوندی باشد با رمل یا جتر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا کف بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو میباشد و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمیدانند و بسوی آنها نمیروند و فریب آنها را نمیخورند.

چون فهمیده و دانسته اند که پیروی از احدی نباید نمایند جز از قرآن مجید و حمله و مبین قرآن که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشند که عدل القرآنند.

خلاصه کلام جز پیغمبر خاتم **صلوات الله علیه** و اوصیاء طاهرین آنحضرت که برگزیدگان حق اند در این امت هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر میدهم مسلماً کذاب و بازیگر است ولو بهر وسیله و اسباب باشد.

شیخ - انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند (بقول شما) علم و اطلاع بر مقیبات پیدا می نمودند - مگر سیدنا علی کرم الله وجهه پیغمبر بوده و یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مقیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمائید.

داعی - اولاً اینکه فرمودید (بقول شما) چرا عمداً سهو نموده و مغلطه کاری مینمائید چرا نمی فرمائید بقول خداوند متعال که میفرمائید (بقول شما) داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعائی نمیکند جز آنکه ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم بفرموده رسول خدا **صلوات الله علیه** که مین قرآن بوده است

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر اینکه انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی و عالم بعلم غیب اند و اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی نموده اند.

و بنقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته اند.

که از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم **صلوات الله علیه** که بعلی **رضی الله عنه** فرمود **مقاتل بعدی الناکثین و الفاسطین و المارقین (۱)**.

گوید این خبر از جمله دلایل نبوت آنحضرت است برای آنکه در این حدیث اخبار صریح بغیب است که ابداً احتمال تمویه و تدلیس در آن نمی رود زیرا خبر از وقایع بعد از خود داده که عیناً (تقریباً بعد از سی سال) واقع شد چه آنکه فرمود با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین اهل جمل بودند باغوی طلحه و زبیر و قیامت عایشه بچنگ باعلی برخاستند و فاسطین اهل صفین بودند یعنی اتباع معاویه و مارقین خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند انتهی (که قبلاً مشروحاً عرض کردم).

ثانیاً احدی از شیعیان امامیه دعوی نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ننموده بلکه رسول اکرم محمد مصطفی **صلوات الله علیه** را خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک میدانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین باین عقیده را کافر میشناسیم.

ولی آنحضرت و یارزه امام از نسل او را امامان برحق و اوصیاء و خلفاء منصوب رسول الله **صلوات الله علیه** میدانیم که خداوند بوسیله و واسطه خود آن بزرگوار آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مقیبات نمود.

ما معتقدیم همان پرده ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است در مقابل دیدگان انبیاء و اوصیاء آنها هم میباید

ولی باقتضای زمان و مکان همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه فیض میباشد بمقداریکه مقتضی بوده و صلاح می دانسته پرده را از مقابل دیدگان آنها بر داشته که پشت پرده را میدیدند لذا از مغیبات خبر میدادند.

و هر گاه صلاح نبوده پرده افتاده و بی خبر بودند (بهین جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی مینمودند).

فلذا میفرماید لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر (۱).

یعنی من استقلالاً و از پیش خود خبری از غیب ندارم مگر پرده بالا رود و افاضه

فیض بزدانی گردد.

شیخ - کجا و چه جایغیبر بآنها اطلاع داده که بوسیله پیغمبر آگاه بر حقایق مستوره شدند.

داعی - آیا بحکم آیات قرآنی که بعضی از آنها اشاره نمودیم شما رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ را مرتضی و برگزیده از خلق و رسول حق تعالی میدانید یا خبر. شیخ - سؤال عجیبی نمودید بدیهی است که آن حضرت ﷺ مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است.

داعی - پس بحکم آیه شریفه عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احد الا من ارقتضی من رسول پیغمبر خاتم عالم بعلم غیب بوده چه آنکه در این آیه میفرماید خدای عالم الغیب از علم غیب خود برتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه میفرماید. شیخ - بر فرض که آنحضرت عالم بغیب بوده چه ربطی دارد باینکه سیدنا علی کرم الله وجهه هم بایستی عالم بغیب باشد.

داعی - اگر آقایان محترم از محبت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و باخبر صحیح و حالات رسول الله ﷺ دقت نمائید مطلب بخودی خود واضح و آشکار میگردد.

شیخ - اگر ما فکرمان مقصور است شما که بحمد الله فکرتان باز و

(۱) اگر من استقلالاً علم غیب میدانستم خوبیهای خود را زیاد مینمودم.

مطلق اللسانید بفرمائید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیدنا علی کرم الله وجهه مینماید.

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیاء و خلفاء رسول الله باشد استثناء معنی ندارد حتماً باید خلفاء بالاخص خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین عالم بغیب باشند و حال آنکه می بینیم هیچ یک از خلفاء چنین ادعائی نمودند بلکه مانند خود پیغمبر ﷺ اظهار عجز می نمودند چگونه سیدنا علی کرم الله وجهه را شما منحصرأ استثناء مینمائید !!!

داعی - اولاً جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر اکرم ﷺ دارم که آن حضرت مستقل در احاطه بر امور غیبیه نبوده بلکه با افاضه حضرت غیب الغیوب آگاه بر حقایق بوده آنجا که میفرماید اگر غیب میدانستم بر خوبیهای خود میافزودم اشاره بآن است که من مانند خدای متعال دارای علم حضوری نیستم بلکه هر گاه افاضه میشد و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر میداشت حقایق مستوره بر او مکشوف میشد فلذا خبر ها از غیب میداد.

ثانیاً فرمودید اگر علم غیبی بوده نبایستی در ائمه طاهرین خلفاء برحق عالم بغیب بودند خلفاء استثناء باشد فرمایش صحیح و محکمى فرمودید ما هم همین عقیده را داریم اختلاف ما و شما از همین جا شروع میشود.

ماهم میگوئیم که خلفاء رسول الله بایستی مانند خود آنحضرت عالم بظواهر و بواطن امور باشند بلکه بتمام معنی و در جمیع صفات باستانی مقام نبوت و رسالت و شرائط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد) باید خلفاء و اوصیاء آن حضرت مثل او باشند.

مثلاً شما خلفاء برگزیده خلق یعنی کسانی را که عده ای از مردم جمع شدند و آنها را خلیفه خواندند و تو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول مینمائید.

ولی ما میکوئیم که خلفاء و اوصیاء رسول الله کسانی هستند که آنحضرت خود نص بر وجود آنها نموده مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیاء خود.

و البته آن خلفاء و اوصیائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص بر آنها نموده بدون استثناء مظهر تام و تمام آنحضرت بودند همین جهت همگی آنها عالم غیب و بواطن امور بودند. و آن خلفاء بر حق و منصوص دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم بعد و نامهای آنها روایت شده است و آنها دوازده امام بر حق شیعه از نترت و اهل بیت رسالت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت بودند.

و دلیل بر اینکه دیگران خلفاء منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله نبودند همان فرموده شما است که جمیع اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم مینمودند تا چه رسد به علم غیب بر بواطن امور.

ثالثاً فرمودید بکدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام مینمائیم. احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکان مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و بنام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقین (شیعه و سنی) میباشد که آن حضرت علی علیه السلام را منحصر و مفرداً باب علم و حکمت خود معرفی و باین عبارت فرمود **انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب (۱)**.

شیخ - این حدیث در نزد علمای ما بثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا از ضعاف اخبار میباشد ۱۹.

در نقل روات و ناقلین حدیث مدینه
داعی - بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار بحساب آوردید و حال آنکه اکابر علماء خودتان صحّت آن را تصدیق نموده اند.

(۱) من که (رسول الله هستم) شهرستان علم و علی درو باب آن شهرستان علم است هر کس اواده دارد علم مرا (یعنی میخواهد از علم من بهره بردارد) پس باید بروی باب (یعنی بسوی علی علیه السلام).

خوبست مراجعه نمائید بکتاب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الانار تجید بن جریب طبری و تذکره الأبرار سید تجید بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری و نقد الصحیح فیروز آبادی و کنز العمال متقی هندی و کفایت الطالب کنجی شافعی و تذکره الموضوعات جمال الدین هندی که گوید **فمن حکم بکذبه فقد اخطأ (۱)** و روضة التدریه امیر تجید یمانی و بحر الاسانید حافظ ابو تجید سمرقندی و مطالب السؤل تجید بن طلحه شافعی و غیر هم که عموماً حکم بصحت این حدیث شریف نموده اند.

چه آنکه این حدیث با عظمت بطرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابا تجید حسن بن علی علیهما السلام (سبط اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله) و امام المفسرین (جبرائیل) عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص (از صحابه عظام).

و امام زین العابدین علی بن الحسین و تجید بن علی الباقر علیهم السلام و اصبح ابن نباته و جریر الضبی و حارث بن عبدالله همدانی کوفی و سعد بن طریف الحنظلی کوفی و سعید بن جبیر اسدی کوفی و سلمه بن کهیل حضرمی کوفی و سلیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم بن حمزه سلولی کوفی و عبدالله بن عثمان بن خثیم القاری المکی و عبدالرحمن ابن عثمان و عبدالله بن عسيلة المرادی ابو عبدالله صنابحی و مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المخزومی المکی (از تابعین).

و از سلسله جلیله علماء فقام و محدثین عظام و مورخین کرام خودتان (علاوه بر جمهور علماء شیعه) بسیاریند که آنچه داعی دردمان گمان میکنم قریب دوست نفر از جهانبها بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده اند و آنچه الحال در نظر دارم نقل قول بعضی از آنها را بمرض میرسانم تا جناب شیخ خجالت نکشد بداندند

(۱) کسیکه حکم بدو بخورد این حدیث بشاید بتعقیق غلط نموده است.

روی عادت تبعاً الاسلام خدشه در سند حدیث نمودند و الا عند العموم مطلب واضح و آشکار می باشد.

از جمله اُکابر علماء شما

- (۱) غمّ بن جریر طبری مفسّر و مورخ قرن سیم متوفی ۳۱۰ قمری در تهذیب الآثار.
- (۲) حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در ص ۱۶۶ و ۱۶۸ و ۲۶۶ جلد سیم مستدرک.
- (۳) ابو عیسی غمّ ترمذی متوفی ۲۸۹ در صحیح خود.
- (۴) جلال الدین سیوطی متوفی سال ۹۱۱ در جمع الجوامع و در ص ۳۷۴ جلد اول جامع الصغیر.

- (۵) ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ در کبیر و اوسط.
- (۶) حافظ ابو غمّ حسن سمرقندی متوفی ۴۹۱ در بحر الاسانید.
- (۷) حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی ۴۳۰ در معرفة الصحابة.
- (۸) حافظ ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۶۱ جلد دوم استیعاب.
- (۹) ابوالحسن فقیه شافعی علی بن غمّ بن طیب الجلابی ابن مغازلی متوفی ۴۸۳ در مناقب.

- (۱۰) ابوشجاع شیرویه همدانی دیلمی متوفی ۵۰۹ در فردوس الاخبار.
- (۱۱) ابوالموید خلیف خوارزمی متوفی ۵۶۸ در ص ۴۹ مناقب و در ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسن.

- (۱۲) ابوالقاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی متوفی ۵۷۱ در تاریخ کبیر.
- (۱۳) ابوالعجاج یوسف بن غمّ آنلسی متوفی ۶۰۵ در ص ۲۶۲ جلد اول (الف باء).
- (۱۴) ابوالحسن علی بن غمّ بن اثیر جزری متوفی ۶۳۰ در ص ۲۶ جلد چهارم اسد الغابه.
- (۱۵) محب الدین احمد بن عبدالله طبری شافعی متوفی ۶۹۴ در ص ۱۶۹ جلد اول ریاض النضره و ص ۷۷ ذخایر المعقبی.

(۱۶) شمس الدین محمد بن احمد ذهبی شافعی متوفی ۷۴۸ در ص ۲۸ جلد چهارم تذکرة الحفاظ.

- (۱۷) بدرالدین غمّ زر کشی مصری متوفی ۷۴۹ در ص ۴۷ جلد سیم فیض القدير.
- (۱۸) حافظ علی بن ابی بکر هیشی متوفی ۸۰۷ در ص ۱۱۴ جلد نهم مجمع الزوائد.
- (۱۹) کمال الدین غمّ بن موسی دبیری متوفی ۸۰۸ در ص ۵۵ جلد اول حیات الحيوان.
- (۲۰) شمس الدین غمّ بن غمّ جزری متوفی ۸۳۳ در ص ۱۴ اسنی المطالب.
- (۲۱) شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۷ جلد هفتم تهذیب التهذیب.

- (۲۲) بدرالدین محمود بن احمد عینی حنفی متوفی ۸۵۵ در ص ۶۳۱ جلد هفتم عمدة القازی.
- (۲۳) علی بن حسام الدین متقی هندی متوفی ۹۷۵ در ص ۱۵۶ جلد ششم کنز العمال.
- (۲۴) عبدالرؤف المناوی شافعی متوفی ۱۰۳۱ در ص ۴۶ جلد سیم فیض القدير شرح جامع الصغیر.

(۲۵) حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی متوفی ۱۰۷۰ در ص ۶۳ جلد دوم سراج المنیر شرح جامع الصغیر.

- (۲۶) غمّ بن یوسف شامی متوفی ۹۴۲ در سبیل الهدی والرشاد فی اسماء خیر العباد.
- (۲۷) غمّ بن یعقوب فیروز آبادی متوفی ۸۱۷ در هدا الصحیح.
- (۲۸) امام احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مستند.
- (۲۹) ابوسالم غمّ بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ در ص ۲۲ مطالب السؤل.
- (۳۰) شیخ الاسلام ابراهیم بن غمّ حموی متوفی ۷۲۲ در فرائد السمطين.
- (۳۱) شهاب الدین دولت آبادی متوفی ۸۴۹ در هدايت السعداء.
- (۳۲) علامه سمهودی سید نورالدین شافعی متوفی ۹۱۱ در جواهر القديرين.
- (۳۳) قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل.
- (۳۴) نورالدین بن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمة.
- (۳۵) شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب غنود) متوفی ۹۷۴ در ص ۷۳ صواعق

- (۳۶) جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی متوفی ۱۰۰۰ در اربعین .
 (۳۷) علی قاری هروی متوفی ۱۰۱۴ در سقاخانه شرح بر مشکوٰۃ .
 (۳۸) محمد بن علی الصبان متوفی ۱۲۰۵ درس ۱۵۶ أسعاف الراغبین .
 (۳۹) قاضی محمد بن علی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در فرائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه .

- (۴۰) شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر روح المعانی .
 (۴۱) امام غزالی در احیاء العلوم .
 (۴۲) میرسید علی همدانی فقیه شافعی در موده القری .
 (۴۳) ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی شرح سوره (هل أتی) .
 (۴۴) شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی متوفی ۹۰۲ در مقاصد الحسنه .
 (۴۵) شلیمان بلخی حنفی متوفی ۱۲۹۳ در باب ۱۴ بنایح الموده .
 (۴۶) یوسف سبط ابن جوزی درس ۲۹ تذکره خواص الامه .
 (۴۷) صدرالدین سید حسین فوزی هروی در تزهة الادواح .
 (۴۸) کمال الدین حسین مبینی در شرح دیوان

- (۴۹) حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در ص ۳۷۷ جلد دوم و ص ۳۴۸ جلد چهارم و ص ۱۷۳ جلد هفتم تاریخ خود بالاخره بسیاری از اکابر علماء خودشان در کتب معتبره خود - که بعضی از آنها با شرح و بسط کامل در اطراف مطلب و تصدیق بصحت - این حدیث شریف را نقل نموده اند که از جمله آنها .

- (۵۰) محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایت الطالب بعد از نقل سه خبر مستند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و کوفه .

فقد قال العس . من الصحابة والتابعین و اهل یته بتفضیل علی صلی الله علیه و آله و زیاده علمه و غزواته وحده فهمه و وفور حکمته و حسن قضایاه و صفة فتواه - وقد کان ابوبکر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء الصحابة یشاورونه

فی الاحکام و یأخذون بقوله فی النقص والایرام اعترافاً منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحة عقله وصحة حکمه - و لیس هذا الحدیث فی حقه بکثیر لان رتبته عند الله و عند رسوله «ص» و عند المؤمنین من عبادہ اجل و اعلامن ذلك (۱) .

و امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف کتابی نوشته است بنام فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینه العلم علی (که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتابخانه خصوصی حقیر موجود است) .

اگر بهمین مقدار قلبتان آرام نشد و باز هم میل دارید حاضریم بسوط تر عبارات مختلفه نقل اخبار در این باب بنمایم .

سید عدیل اختر - (از فضلاء و ادباء و ائمه سنت و جماعت) چون مکرر در اخبار دیده ام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده نقل فضایل علی کرم الله وجهه عبادت است حتی دریم عالم فاضل فقیه ادب میرسید علی همدانی شافعی در موده القری نقل مینماید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی شود ملائکه آسمان ها بآن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از در کاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت مینمایند .

علاوه بر این معنی نقل حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله خود عبادت است فلذا مقتضی است چنانچه حاضر دارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید بتقل چند حدیث میسوط تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله .

داعی - از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است در بیان حدیث انا دار الحکمة بحد توانی رسیدن باشد زیرا که روات فریقین

(۱) خلاصه معنی آنکه علماء از صحابه و تابعین و اهل بیت افراد و اعتراف نموده اند به برتری و تفضیل علی علیه السلام و زیادتی علم او و فراغرت و وحدت فهم و وفور حکمت و صنعت فتاوا و نیکوئی در قضایا و احکام او و ابوبکر و عمر و عثمان و علماء صحابه با آنحضرت در دین مشورت مینمودند - در نفس و ابرام احکام حکم آنحضرت را قبول مینمودند با افراد و اعتراف بعلوم و وفور نقل در جمیع نقل و صنعت حکم آنحضرت را و این حدیث برای آنحضرت زیاد نیست چه آنکه رتبه و مقام آنحضرت در نزد خدا و پیغمبر و مؤمنین از عباد اجلا و اعلامی از اینها میبایست .

(شیعه و سنی) از قبیل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در ص ۴۰۱ از جزء ششم کنز العمال و حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۶۴ جلد اول حلیه الاولیاء و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین و ابن مغالزی فقیه شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و جمع الجوامع و ثلثی المصنوعه و ابو عیسی ترمذی در ص ۲۱۴ جلد دوم صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة و ابن حجر مکی در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق محرقه و محب الدین طبری در ریاض النظره و شیخ الاسلام حموی در فرائد السطین و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و بسیاری دیگر از اکابر علماء خودتان گذشته از عموم علماء شیعه آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انا دار الحکمة و علی بابها** - و من اراد الحکمة فلیات الباب (۱).

و محمد بن یوسف کنجی باب ۲۱ کفایت الطالب را اختصاص باین حدیث شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند بپیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بعلی علیه السلام هم رحمت فرموده فلذا فرمود علی باب حکمت من است بآن مراجعه نماید تا کشف حقایق شود.

و نیز ابن مغالزی شافعی در مناقب و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام حموی در فرائد و دیلمی در فردوس و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۸ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفت بازوی علی علیه السلام را و فرمود (۱) من غانه حکمت و علی در و باب آن غانه میباشد هر کس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی علیه السلام.

هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله فمدّ بها صوته ثم قال انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب (۱). و نیز شافعی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انا مدينة العلم و علی بابها و ان البيوت لا یدخلها الا من باب (۲)**.

و صاحب مناقب فاخره از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من شهرستان علم و علی در آنست پس هر کس علم دین میخواهد باید از آن در درآید بعد از آن فرمود من شهرستان علم و تو یا علی باب آن هستی دروغ گوید آن کسیکه کمان نماید بمن میرسد بدون واسطه تو.

و ابن ابی الحدید در چند جای از شرح نهج البلاغه و ابواسحق ابراهیم بن سعد الدین عجله حموی در فرائد السطین از ابن عباس - و أخطب الخطباء خوارزمی در مناقب از عمرو بن عباس - و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی - و امام احمد بن حنبل در مسند و میرسد علی همدانی در مودة القربی حتی این حجر متعصب در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث نهم از چهل حدیثی که در فضایل علی علیه السلام در صواعق محرقه آورده از یزاد طبرانی در اوسط از جابر بن عبدالله و ابن عدی از عبدالله بن عمر و حاکم و ترمذی از علی علیه السلام نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب**.

آنکه در ذیل این حدیث گوید مردم قصیر الفکر مضطرب شدند در این حدیث و جماعتی گفتند این حدیث از موضوعات است (از قبیل این جوزی و نووی) ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این حرفها را شنید گفت ان الحدیث صحیح - بدو سئیکه این حدیث صحیح است انتهى.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقتی مجلس بیش از (۱) این (مرد علی بن ابیطالب) امیر و دبیر مردمان نیکوکار و قاتل کفار است نصرت باید باری کنده او و غوار میشود غوار کند او پس بدان صدای مبارک را بلند نمود و فرمود که من شهرستان علم و علی در آنست پس هر کس اراده دارد از علوم منصوره من بهره بردارد پس باید از آن در بیاید (که مراد علی بن ابی طالب باشد).

(۲) من مدینه و شهرستان علم هشتم و علی باب آن است و برخانه ها نیشود داخل شتمگر از در آنها بی بیلمو مکنون در شهرستان وجود من نخواهید رسید مگر بوسیله علی بن ابیطالب.

این اجازه نقل آنها را نمیدهد.

توضیح در اطراف حدیث

بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است یعنی هر چیزی که اطلاق علم بر او میشود ظاهراً و باطناً صورتاً و معنماً در نزد رسول خدا ﷺ بوده و باب تمام آن علوم علی ﷺ بوده.

مرحوم علامه الدقیق میر سید حامد حسین دهلوی صاحب عقبات الانوار در جلد اول مجلدات ضخیم عقبات الانوار را که هر جلدی بقدر صحیح بخاری بلکه بیشتر است در اطراف سند این حدیث شریف و صحت آن نوشته الحال نظر ندارم بچند سند فقط از طرف اکابر علماء سنت و جماعت اثبات این حدیث را بنحو توانی ایراز داشته خوب نظر دارم که وقتی میخواندم پیوسته طلب رحمت برای روح پر فتوح آن شخصیت بزرگ می نمودم که چه مقدار زحمت کشیده و چه اندازه تسبیح داشته خوبست آقایان محترم آن کتاب را تهیه و مطالعه نمایند تا مورد تصدیق قرار دهید که علی ﷺ در صحابه رسول الله ﷺ منحصر بفرموده.

یکی از ادله ظاهره بر اثبات خلافت بلا فصل علی ﷺ همین حدیث شریف است از جهة آنکه با اتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت علماء بر جهال حق تقدم دارند خاصه آنکه رسول اکرم ﷺ امر کند که هر کس میخواهد از علم من بهره بر دارد باید برود در خانه علی بن ابیطالب ﷺ.

شما را بخدا انصاف دهید آيا سازوار بود باب علمی را که پیغمبر خود بروی امت کشاده مردم مسعود نمایند و باب دل بخواه بکشایند که فاقد مراتب علمی باشد.

شیخ - در اینکه این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن بحث بسیار شده شبهای نیست بعضی آنرا ضعیف و خبر واحد و در نزد بعضی بحد توانی آمده ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و اینکه سیدنا علی کرم الله وجهه عالم بعلم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

داعی - یا توجه بعروض و دلائل داعی نمی نمایند یا بی لطافتی کامل نموده مغلطه میفرمایند.

علی علیه السلام عالم بغیب بوده

مگر قبلاً عرض نکردم که بتصدیق خودتان بینمیر خاتم ﷺ مرتضای از خلق بوده است و بحکم آیه شریفه عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احد الا من ارقتی من رسول - خداوند متعال پرده ها از مقابل دیدنه آنحضرت برداشته و استثناء از علوم غیبیه با آنحضرت افزوده فرموده پس از جمله علوم که در شهرستان وجود آن حضرت موجود بوده علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که بآن قوه خدا داده جمیع بواطن امور در نزد آنحضرت حاضر بوده و بمقتضای بیان آنحضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که بعضی از آنها اشاره نمودیم فرمود انا مدینه العلم و علی بابها از جمیع علوم که در مدینه و شهرستان وجود آنحضرت بود و وسیله باب علم (علی ﷺ) میتوان استفاده از آن نمود علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعاً علی ﷺ عالم باسرار و بواطن امور بوده هم چنانیکه آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است.

چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل قرآن مجید بوده آگاه بر علوم قرآن ظاهر و باطناً بعد از رسول خدا ﷺ علی ﷺ بوده چنانچه اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی دارند.

علی علیه السلام بظاهر و باطن قرآن بوده

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء و عهد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷۴ کفایت الطالب و سلیمان بلخی در ص ۷۴ ضمن

باب ۱۲ ینابیع الموده از فضل الخطاب مسنداً از عبدالله بن مسعود کاتب الوحی نقل نموده اند

که گفت ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الاوله ظهر و بطن و

ان علی بن ابیطالب عنده علم الظاهر و الباطن (۱).

(۱) قرآن نازل گردیده بر هفت حرف و هر حرفی از آنها ظاهری داود و باطنی و تترده علی بن ابیطالب علیه السلام علم ظاهر و باطن قرآن میباشد.

پیغمبر هزار باب از علم
در سینه علی باز نمود

اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود تصدیق دارند که علی علیه السلام صاحب علم لدنی بوده چون مرتضی از خلق بعد از رسول الله بوده که از جمله آنها حجة الاسلام ابو حامد غزالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان من گذارد پس برای من از لعاب دهان آنحضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۷ ضمن باب ۱۴ بنایع العوده از اُسبغ بن نباته نقل میکند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که می فرمود ان رسول الله ص علمنی ألف باب و کل باب منها یفتح ألف باب فذلک ألقا ألف باب حتی علمت ما کان و ما یکون الی یوم القيمة و علم المنايا و البلیا و فصل الخطاب (۱).

و نیز در همان باب از ابن مغازلی قتیبه شافعی نقل مینماید بسند خودش از ابی الصباح از ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود لما صرت بین یدی رئی کلمتی و ناجانی فما علمت شیئا الا علمته علیاً فهو باب علمی (۲).

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء بن طریق نقل میکند که آنحضرت فرمود اتانی جبرئیل بدرؤک من الجنة فجعلت علیه فلما صرت بین یدی رئی کلمتی و ناجانی فما علمت شیئا الا علمته علیاً فهو باب علمی ثم دعاه الیه فقال یا علی سلک سلمی و حررت حربی و انت العلم فیما بینی و بین امتی (۳). در این باب اخبار بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل و محمد ابن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابو حامد غزالی و جلال الدین سیوطی

(۱) بدستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد داد بن هزار باب که از هر بابی از آنها باز میشود هزار باب پس این میشود هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آن چه میشود و روز قیامت و دانستم علم یلایا و منایا و فصل الخطاب را.
(۲) چون شب معراج بقیام قرب حذریدم خداوند باین حرف زد و نبوی نمود پس آنچه یاد گرفتم یاد دادم بعلی پس علی است باب علم من.
(۳) جبرئیل پیش من آمد با کلبی از باطنهای بهشت پس من بر او نشستم تا رسیدم بخانه قرب حق پس حشمتی باین حرف زد و نبوی نمود آنچه از غما گرفتم بعلی یاد دادم پس او است باب علم من آنگاه علی را خواند و فرمود یا علی صلح و سلم یا تو صلح و سلم یا من است و جنگ یا تو جنگ یا من است و تو می علمین من و من است من.

و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که بطرق مختلفه و التماس و عبارات متفاوت نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود در سینه علی علیه السلام بودیمه گذارد.

و نیز حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و هلی علی متقی درس ۳۹۲ جلد ششم کتیر العسال و ابویعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حنی بن عبد منافری از ابوعبدالرحمن حبلی از عبدالله بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرسن موت خود فرمود ادعوا الی اخی فجاءه ابو بکر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الی اخی فجاءه عثمان فاعرض عنه ثم دعی له علی فستره بثوبه و اکب علیه فلما خرج من عنده قیل لها قال لك قال علمنی ألف باب کل باب یفتح ألف باب (۱).

حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ قمری در ص ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء در فضائل علی علیه السلام و محمد جزری در ص ۱۴ آسنی المطالب و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۸ کفای الطالب مستند از احمد بن عمران بن سلمه بن عبدالله نقل نموده اند که گفت نزد رسول خدا بودیم پس سؤال شد از علی ای طالب حضرت فرمود قسمت الحکمة عشرة اجزاء اعطانی علی کسعة اجزاء و الناس جزءاً واحداً (۲).

و نیز ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و متقی در ص ۱۵۶ و ۴۰۱ جلد پنجم کتیر العسال از بسیاری از اکابر علماء نقل نموده و ابن مغازلی قتیبه شافعی در فضائل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ بنایع العوده با همین اسناد از عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و محمد بن طلحه شافعی در ص ۶۱ مطالب السؤل نقل از حلیه از علقة بن عبدالله روایت نموده اند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام سؤال شد (۱) بخوانید برای من برادر را پس ابوبکر آمد حضرت روی از او گرفتایم باز فرمود برادر را بخوانید پس عثمان آمد باز روی مبارک از او گردانید (در اخبار دیگر داده که بعد از ابوبکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی را خوانند (میکنه علی آمد) حضرت او را بجای خود بخوانید و بر او خم شد پس چون از او آنحضر بیرون رفت گفتند یا هلی بیشتر بانو چه فرمود گفت مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز میشود.
(۲) حکمت بده قسمت تقسیم کردید نه جزء آن بلی عطاء شد و یک جزء دیگر بجمیع مردمان.

فرمود قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءاً واحداً وهو اعلم بالعشر الباقی (۱).

و نیز در نایع الموده در همان باب از شرح رساله (فتح المبین) ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبدالله بن عباس (امام المفسرین جبرامت) نقل مینماید که العلم عشرة اجزاء علی تسعة اجزاء وللناس عشر الباقی وهو اعلمهم به (۲). و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کتخ العمال و خطیب خوارزمی در ص ۴۹ مناقب و ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین و دیلمی در فردوس الاخبار و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ نایع الموده نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اعلم امتی من بعدی علی بن ایطال (۳).

در طرق افاضه علم
رسول الله بعلی علیهما السلام
پس از این احادیث که نمونه ای از احادیث بسیار است ثابت میآید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرتضای از خلق و عالم بغیب بوده و آنچه علم ظاهر و باطن از مبدء فیاض درک نموده بعلی علیه السلام افاضه نموده است.

ما نمی گوئیم علی بن ایطال و ائمه احدى عشر از اولاد آنحضرت علیهم الصلاه و السلام مانند يك پیغمبر طریق مستقیم و مستقلى با پروردگار متعال بطریق و حی داشتند بلکه بطور قطع و یقین میدانیم که مرکز فیض در وقت افاضه از مبدء فیاض شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است هر فیضی از فیوضات در حیات و بعد از وفات آن حضرت بتمام موجودات بالاخص بآئمه اثناعشر ما رسیده یا میرسد از جانب حق تعالی بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل گذشته و آینده در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب حق تعالی بآنحضرت ابلاغ میشد و آن حضرت بعضی را در همان ایام بعلی علیه السلام میفرمود و آنچه در ذخیره

- (۱) حکمت را به سه قسمت نمودند نه جزء آنرا اختصاصاً بعلی عطا نمودند و یک جزء را بنام مردمان دادند و علی بآن یک جزء نیز اعلم مینماید.
- (۲) علم ده جزء است نه جز آن اختصاص بعلی دارد یک جزء برای همه مردم و علی بآن یک جزء از همه مردم دانایتر میباشد.
- (۳) دانایترین امت من بعد از من علی بن ایطال است.

علم آنحضرت مانده بود در دم آخر که خواست از این عالم بیرون برود بآنحضرت افاضه نمود که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علماء خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را عرض رسانیدم.

حتی علماء خودتان از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلى نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید پیغمبر علی را خواست و او را بسینه چسباند و رویش را بر سر کشید من سرم را نزدیک بردم هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم يك وقت علی س را بر داشت عرق از جبین مبارکش جاری بود گفتند با علی پیغمبر در این مدت طولانی بتوجه میگفت فرمود قد علمنی رسول الله ألف باب من العلم و من کل باب یفتح ألف باب (۱).

از همان اول بعثت (که شرح مفصلش را در شبهای اول (۲) عرض کردم) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهل نفر از اعمام و بنی اعمام و بزرگان قریش را در منزل عم اکرم خود جناب ابوطالب دعوت کرد و بآنها ابلاغ رسالت نمود علی علیه السلام اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود پیغمبر او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی افکند که علی فرمود همان ساعت چشمه های علم بر سینه من کشوده شد (چنانچه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که در بالای منبر ضمن خطبه ای اشاره باین معنی نمود که فرمود سلونی قبل ان تفقدونی فانما ین الجوانح منی علم جم آنگاه اشاره بشکم مبارک نموده فرمود هذا سبط العلم هذا العابد رسول الله صلی الله علیه و آله هذا ما زقنی رسول الله زقاً زقاً (۳).

و پیوسته آنحضرت تا دم مرگ بطرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بر علی مینمود و آنچه از مبدء فیاض غیب النبوی میگرفت در سینه علی علیه السلام قرار میداد.

- نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمه گوید پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله از طفولیت
- (۱) بتعلیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب از علم بین تعلیم فرموده که از هر بابی هزار باب دیگر کشوده میشود.
 - (۲) رجوع خود به صفحه ۳۱۷ این کتاب.
 - (۳) سؤال کنیه از من قبل ادا اینکه مرا نباید بجز این نیست که در سینه من علم فرادان است این شک من سبط پر از علم است. این لعاب رسول الله میباشد (پیش اثر آب دهان پیغمبر است) آیت است آنچه رسول خدا بین دهانهای علم خوانانیده است.

علی را علماً و عملاً در آغوش محبت تربیت نمود.

در جفر جامعه و چگونگی آن از جمله طرقی که از جانب پروردگار اعظم جل و علا وسیلهٔ خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افزوده فیض رحمانی بر علی علیه السلام شد جفر جامعه بوده است و آن سحیفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ماکان و مایکون الی یوم القیامه بطریق حروف رمز که بزرگان علمای خودشان هم معترف اند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهرين سلام الله علیهم اجمعین بوده است.

چنانچه حجة الاسلام ابو حامد غزالی نوشته است که امام المتقین علی بن ابیطالب را کتابی است مسمی به جفر جامع الدنيا و الاخرة و آن کتاب مشتمل است بر تمام علوم و حقایق و دقائق و اسرار و مغیبات و خواص اشیا و اثرات مافی العالم و خواص اسماء و حروف که بغیر از آن حضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام امامت و ولایت را منصوصاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارا بوده اند احدی مطلع بر آن نیست چون بوزارت بایشان رسیده و همچنین سلیمان بلخی درس ۴۰۳ بنایع شرح مبسوطی ازدر المنظم محمد بن طلحه حلبی شافعی در این باب نقل نموده که جفر جامع مشتمل بر هزار و هشتصد صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن ابیطالب میباشد لذا شاعر شهر در مدح آن بزرگوار گفته.

من مثله کان کا جفر و جامعه له تدوین سری الغیب تدویناً (۱).

و نیز در تاریخ نگارستان از شرح مواظ نقل میکند ان الجفر و الجماعة کتابان علی قد ذکر فیهما علی طريقة علم الحروف الحوادث الی القراض العالم و اولاده یحکمون بهما (۲).

فواب - قبله صاحب کتاب جفری که میفرمائید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست و چگونه بوده است متنی است چنانچه مقتضی میدانید شرح آنرا بیان فرمائید.

داعی - وقت تنگ است از شرح و بسط در اطراف این علم و کتاب آن معذورم.

(۱) کیست مانند او که باشد صاحب جفر و جامعه که در آن کتاب اسرار غیبیه تدوین شده است.
(۲) پدر سئیکه جفر و جامعه دو کتاب است مخصوص علی علیه السلام که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا آخر ارض عالم بطریق علم حروف (یعنی بطریق رمز) ذکر شده و اولاد آنحضرت حکم میکنند بآن کتاب (یعنی محتاج آن کتاب رمز تا قطره دست علی و اولاد او میباشد که از حوادث عالم خبر میدهند).

فواب - بهر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمائید.

داعی - سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الوداع جبرئیل آمد و بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خیر مرگ داد که عمرت تا آخر رسیده آنحضرت دستهای مبارک بدرگام حضرت واهب المطایب برداشت و عرض کرد اللهم وعدتک الی و وعدتني الاک لا تخلف الميعاد خدا یا بمن وعده داری و هرگز خلف وعده نمیکنی.

خطاب الهی رسید علی را برادر بر و بالای کوه احد پشت قبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن تو را اجابت مینمایند در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است بعلی امر کن او را ذبح نماید و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند او را دباغی کرده خواهی دید آنگاه جبرئیل میآید و دوات و قلم و مرکب میآورد که از جنس مرکب زمین نمیشد هر چه جبرئیل میکوید تو بعلی بگو بنویسد آن نوشته و پوست باقی مینماید و هرگز مندرس نمیشود و محفوظ خواهد ماند هر گاه او را بکشایند تازه خواهد بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بهمان دستور بالای کوه احد عمل نمود جبرئیل آمد قلم و دوات خدمت آنحضرت گذارد حضرت امر فرمود بعلی آماده کار شد آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمه عالم را کلاً و جزءً پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفت پیغمبر هم بعلی میفرمود بر آن پوست مینوشت تا آنکه پوستهای باریک پاچه و دست و پاهای او را هم نوشت و ثبت شد در آن کتاب کلاما کان و ماهو کانی الی یوم القیمة (۱).

تمام را نوشتند حتی اسامی اولادها و ذراری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر یک وارد خواهد شد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردید.

آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن جلد و جفر را بعلی علیه السلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امامی از دنیا برود بامام معلوم بعد از خود بوزارت میسپارد.

این همان کتابست که ابو حامد غزالی گوید جفر جامعه کتابی است مخصوص

(۱) هر چه بود و هر چه بد خواهد شد تا روز قیامت.

علی و یازده فرزندان آنحضرت و در آن همه چیز هست من علم المنايا و البلايا و
القضايا و فصل الخطاب (۱).

نواب - چگونه ممکن است اینهمه وقایع و علوم تا روز قیامت در یک پوست
بزغاله نوشته شده باشد.

داعی - از لا طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار
بزرگ و مخلوق این کار بوده.

ثانیاً بطریق کتابت کتب و رسائل نوشته نشده بلکه بطریق حروف رمز نوشته
گردیده چنانچه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان قفلا از شرح مواقف آورده که
قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف.

آنکه مفتاح و کلید آن رمز را رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دادند آن بزرگوار
هم حسب الامر پیغمبر صلی الله علیه و آله به ائمه بعد از خود دادند.

آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب میتواند استخراج اسرار و حوادث
نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز میماند.

چنانچه هر پادشاهی یا وزیر خود یا ولات و حکام و امراء لشکر و فرماندهان سپاه
که بابالات و ولایات میفرستد کتاب رمزی قرار میدهد حرفاً یا عدداً و مفتاح آن کتاب
قطر در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح
بسمت هر کس بیفتد چیزی درک نمیکند.

همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیر المؤمنین علی و یازده امام فرزندان
بعد از او احدی از آن کتاب نمیتواند استخراج نماید.

چنانچه پیروزی حضرت امیر علیه السلام در موفیکه فرزنداناش همگی جمع بودند آن جلد
را بر زمینش نهاد حنفیه داد (با آنکه بسیار عالم و دانا بود) نتوانست از آن جلد چیزی
درک نماید (۲)

(۱) از علم منایا و بلايا و احکام و تمام لغتها.

(۲) چون مولانا امیر المؤمنین علیه السلام با علم خدا داده میداشت که بعد از آنحضرت عدهای

بلا یکر بر جبهی (کیسان مولی و آزاد کرده آن حضرت) قائل بامامت محمد بن العتبه فرزند
آنحضرت میشوند - که در این امتناع خواست قیلا ثابت نباید که محمد شایسته بتمام امامت.

غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمه دین خبر میدادند از آن کتاب بود از کلیات
و جزئیات امور با خبر بودند نواب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و شیعیان
را از همان کتاب استخراج می نمودند چنانچه در کتب اخبار کاملاً و مبسوطاً ثبت است
از جمله در شرح مواقف قضیه عهد نامه مأمون
خبر دادن حضرت رضا در عهد
الرشید عباسی و امام هشتم حضرت رضا علی بن
نامه مأمون از مرگ خود
موسی علیه السلام را نوشته که بعد از اینکه مأمون

حضرت رضا علیه السلام را بعد از شش ماه مکتوبه و تهدید مجبور قبول ولایت عهد خود
نمود عهد نامه ای نوشتند مأمون امضا کرد که بعد از مرگ خود خلافت منتقل شود
بحضرت رضا علیه السلام.

چون ورقه را آوردند که حضرت رضا امضاء نماید قبل از امضاء شرحی باین
عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضاء نمودند که.

اقول و اناعلی بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین عهده الله بالسادو
وقه للرشاد عرف من حقنا ما جلهه غیره فوصل ارحاماً قطعت و امن نقوسا
فرعت بل احياها و قد تلت اغناها اذا افترقت میتفا رضی رب العالمین
و سيجزى الله الشاکرین و لا یضع اجر المعسین و انه جعل الی عهد و الامرة
الکبری ان یقی بعده .

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند و لكن الجفر و الجامعه يدلان علی
صد ذلك و ما ادری ما یفعل لی و بکم ان الحکم الاله یقضی بالحق و هو
خیر الفاصلین (۱).

• بنیاد - بنی اگر مقام امامت داشت بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد.
(۱) میگویند من که علی بن موسی بن جعفر (علیه السلام) هتم خلیفه مأمون الرشید که خداوند
اورا محکم و قوی نماید برای استقامت شرع و موفق بدارد اورا برای ارشاد و هدایت . حق ما را
بخوبی شناخت که دیگران نشناختند و رحمی را که دیگران قطع نموده او وصل نمود و نفوس را
که دیگران تهدید بقتل نموده او این ساخت بلکه زنده نمود اشعاسی را که در پرنگاه فراسیده
بودند بی نیاز نمود گروهی را که تقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار زود استخداوند
جای شکر گذاردن را و پند و وضاح نیکند اجر نیکوکاران را - بدستیکه او را بولایت هد و
امانوت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد اگر من بعد از او زنده بمانم .
ولکن جفر و جامعه دلالت بر خلافت این معنی دارد (یعنی من بعد از او زنده نخواهم ماند).
کلمات آنحضرت دلالت بر ستای دقیق دیگری دارد که میفرماید در لافاه پنهان مأمون .

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین جمله جفر جامعه در عهدنامه از قلم آنحضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود یعنی جفر جامعه نشان میدهد که مامون بر سر عهد خود نخواهد ماند چنانچه دیدیم شد آنچه شد آن پسر پیشمیر و یاره تن رسول الله ﷺ را بزهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آنحضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم بظاهر و باطن امور دارند.

آوردن جبرئیل کتاب مختومی
برای امیر المؤمنین و وصی
رسول الله ﷺ

از جمله طرفی که بوسیله رسول اکرم ﷺ
افاضه فیض بر علی علیه السلام شد کتاب مهر شده است
که جبرئیل برای آنحضرت آورده چنانچه علامه
محقق مورخ مقبول القول فریقین ابو الحسن
علی بن الحسین مسعودی در ص ۹۲ کتاب اثبات الوصیه مفصلا نقل مینماید که خلاصه اش
اینست انزل الله جل و علا الیه صلی الله علیه و آله من السماء کتابا میخلائزل به
جبرئیل مع امانه الملائکة یعنی جبرئیل با امانه ملائکه کتاب مسجلی از جانب
پروردگار جل و علا برای پیشمیر آورد عرش کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس
خارج شوند الاوصی شما کتاب وصیت را تقدیم نمایم فامر رسول الله ﷺ من کان عنده فی
الیت بالخرج ما خلا امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام
فقال جبرئیل یا رسول الله ان الله یقرء عليك السلام و یقول لك هذا کتاب بما
کتبت عهدت و شرطت عليك و اشهدت عليك ملائکتی و کفی بی شهیدا فارتعدت
مفاصل سیدنا محمد صلی الله علیه و آله فقال هو السلام و منه السلام و الیه
یعود السلام (۱).

• حق تعیین نصب خلافت بعدی را ندارد چه آنکه این امر مربوط بحق تعالی است و من بحکم خدای
مثال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آنحضرت و امام الایمه میباشد منتها بواسطه
خلیه و اشتیاقی مضافین تیه مانع از کفران صریح آنحضرت بوده - فلذا میفرمایند من نبدانم که
تحوالات روزگار نسبت بین و شما چگونه خواهد بود (یعنی میدانم) حکم با خداست که بحق بین
افراد داوری خواهد نمود.

(۱) پس امر فرمود رسول خدا (ص) بحاضرین که هکی (الجره) بیرون بروند بانشاء
علی و فاطمه و حسن و حسین آنکه جبرئیل عرض کرد خداوند بشما سلام میفرستد و میفرماید این عهد
نامه ایست که با تو ببینان بنستم و ملائکه گواهی دادند.
(کلام جبرئیل که باینجا رسیده) پس آنحضرت بارز در آمد و فرمود اداست سلام و ادا و

آنکه آن کتاب را از جبرئیل گرفت داد بعلی بعد از قرائت فرمود این عهد
پروردگار من است بسوی من و امانت اوست بتحقیق که رسانیدم و ادا نمودم پیام حق را.
امیر المؤمنین عرض کرد منهم شهادت میدهم پدر و مادرم فدای تو باد بتبلیغ و
نصیحت و راستی بر چیزی که گفتی و شهادت میدهد باین معنی گوش و چشم و گوشت
و خون من.

آنکه حضرت بعلی علیه السلام فرمود بگیر این وصیت من است از جانب پروردگار
و قبول بنما او را از من و ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است و فدای
بان. علی عرض کرد قبول نمودم بر ضمانت و پر خداوند است که مرا یاری نماید.
و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین علیه السلام که الموالاة لا ولیة الا الله و
المعاداة لا عداء الله و البرائة منهم و الصبر علی الظلم و کظم الفیظ و اخذ
حکک منك و ذهاب خملک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لحیتک من راسک
بدم عیظ فقال امیر المؤمنین قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمة و عطلت السنن
و عزق الکتاب و هدمت الکعبة و خضبت لحتی من راسی صابر امتحیبا (۱).
آنکه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقررین را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت
و بحسن و حسین و فاطمه رسانید آنچه را بعلی رسانیده بود و شرح داد تمام وقایع را
برای آنها پس مهر نمود آن وصیت نامه را بمهرهای طلایی که آتش ندیده و آن را
داد بعلی علیه السلام.

و فی الوصیة من الله جل و علا و من رسول الله و خلا فی یخالف و
یفیر و یدل و شیء شیء من جمیع الامور و الحوادث بعده و هو قول الله

• است سلام و بطرف او است برکت سلام.

(۱) دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و پیرایه از آنها برد باری
بر خود وستم و فرد نشانیدن آتش غیظ و غضب و تنی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خوشی
تو را تصرف کنند و حرمت تو را نگاه ندارند و معاصرت را با خون سرت و رنگین کنند.
دو پاسخ امیر المؤمنین عرض کرد رضایت شدم و قبول کردم که اگر حرم مرا نگاه ندارند
و ستم را تحقیر و احکام کتاب را پاوه و کیمه و اغراب و معاصرت را از خون سرم غضاب کشند و
بر باری و تحمل نایم.

غزو جل و کلمه احصیاء فی امام مبین (۱) انجمن .

خلاصه امیر المؤمنین علیه السلام و آئمه معصومین از ذریه آنحضرت که عزت طاهره بودند آنچه داشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و تمام علوم آنحضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر از این بود علی باب علم خود معرفی نمینمود و امر نمیزمود اگر میخواهید از علم من بهره بردارید باید بروید در خانه علی بن ایطالب علیه السلام .

و اگر آنحضرت دارای علوم عالیه رسول الله صلی الله علیه و آله نبود و احاطه بر جمیع علوم نداشت در حضور دوست و دشمن ندای سلونی قبل ان تفقدونی نمیداد .

چه آنکه اتفاقی فریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلونی نداده و دعوی این مقام اختصاص بشخص آنحضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن باز نماند و غیر از آنحضرت هر کس چنین ادعائی نموده رسوا و مفتضح گردیده .

چنانچه حافظ ابن عبد البر مغربی آنلسی در کتاب استیعاب فی معرفة الاصحاب کوبد ان کلمه سلونی قبل ان تفقدونی ما قالها احد غیر علی بن ایطالب الا کان کاذبا (۲) .

چنانچه ابو العباس احمد بن خلکان شافعی در وفیات و خطیب بغدادی در ص ۱۶۳ جلد سیزدهم تاریخ خود آورده اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بود بالای منبر در حضور عامه مردم گفت سلونی عما دون العرش ؟ (۳) .

شخصی سؤال کرد که چون حضرت آدم عمل حج بجای آورد در موقع تقصیر و حلق

(۱) و از مندرجات آن وصیت نامه است سندی غدا رسول خدا و مخالفت کردن با مخالفین و آنکه احکام را تغییر دهند و دستور او را تبدیل نمایند - بدون استثناء از امری از امور و تعولات روزگار در آن وصیتنامه مندرج بوده و از اسرار بین رسول الله صلی الله علیه و آله و آنحضرت است و همانست که در قرآن مجید باین نکته مهم تصریح شده است - که هر امری از امور و هر علی از علو و پروردگار (یعنی علی بن ایطالب) افشاء شده و موجود است .

(۲) کلمه سلونی و اسدی غیر علی بن ایطالب (ع) گفته مگر آنکه کاذب و دروغگو بوده (بهان جهت رسوا و مفتضح گردیده) .

(۳) سؤال کنید از من آنکه در زیر هرش است .

راش مرث را که تراشید مقاتل متفکر و از جواب واماند و ساکت شد دیگری پرسید مورچه در وقت جذب غذا بوسیله روده جذب میکند یا بوسیله دیگر اگر بوسیله روده است روده های او در کجای بدش قرار گرفته مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سؤال را بدل شما انداخته تا من رسوا کردم بسبب عجبی که در زیادتای علم پیدا کردم و از حد خود تجاوز نمودم .

بدیهی است این ادعا را باید کسی بنماید که از عهد هر جوابی بر آید و بالقطع و یقین واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن ایطالب علیه السلام .

چون باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده فلذا مانند خود آنحضرت محیط بر ظواهر و باطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و بهمین جهت با قدرت تمام ندای سلونی میداد و در مقام جواب سؤالات هر یک میآید که اینک وقت اجازه تمام آنها را نمیدهد و احدی از صحابه چنان ندائی ندارند الا امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام چنانچه امام احمد بن حنبل در مستدرک و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و خواجه کلان حنفی در منابع الموده و بنوی در معجم و محب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضره و ابن حجر در ص ۲۶ سوانح از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت لم یکن من الصحابه یقول سلونی الا علی بن ایطالب علیه السلام .

یعنی احدی از صحابه نگفت سؤال کنید از من (بطور کلی) مگر علی بن ایطالب علیه السلام .

فلذا اکابر علماء خودشان از قبیل ابن کثیر در جلد

نقل اخبار اهل تسنن در لادای
سلونی دادند علی علیه السلام
چهارم تفسیر و ابن عبد البر در استیعاب و سلیمان
بلخی حنفی در منابع الموده و مؤید الدین خوارزمی

در مناقب و امام احمد در مسند و حوینی در فرائد و ابن طلحه در در المنظوم و میر سید علی شافعی در موده القرطبی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و نجم بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران از محققین شهاب مبارات

و الفاظ مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند از عاصم بن واثله و ابن عباس و ابی سعید البحرى و انس بن مالك و عبدالله بن مسعود از امير المؤمنين صلوات الله عليه كه بالای منبر فرمود: ايها الناس سلوني قبل ان تقفوني فان بين جوانحي لعلماء جماً سلوني فان عندي علم الاولين والاخرين (۱).

و ابی داود در ص ۳۵۶ سنن و امام احمد حنبل در ص ۲۷۸ جلد اول مسند و بخاری در ص ۴۶ جلد اول و ص ۲۴۱ جلد دوم صحيح نقل نموده اند مسنداً كه على بن عيسى فرمود سلوني عما شئتم ولا تسألوني عن شيء الا انباكم به (۲).

و شيخ سليمان بلخي حنفی در ص ۷۴ ضمن باب ۱۴ ینابيع الموده از موفق بن احمد خوارزمی و شيخ الاسلام حویني بسند خودشان از ابوسعید بخاری نقل نموده كه گفت: رايت علياً رضي الله عنه علي منبر الكوفة وعليه مدرعة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو متقلد بسيفه ومتعمم بعمامته صلى الله عليه وآله وسلم فجلس علي المنبر فكشف عن بطنه وقال سلوني قبل ان تقفوني فانما بين الجوانح مني علم جم هذا سقط العلم هذا لعاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذا ما زفني رسول الله زفاً فوالله لو نيت لي وسادة فجلست عليها لافيت اهل التوراة بتوراتهم واهل الانجيل بانجيلهم حتى ينطق الله التوراة والانجيل فيقولان صدق علي قد احكام بما انزل في واتهم تلون الكتاب افلا تمقلون (۳).

(۱) امری مرد سؤال كند از من (يعني آية ميهو اعيد) قبل از آن كه مرا بياييد پس بفرستيد كه در سينه من علم فراواني است سؤال كند از من كه در نزد من است علم اولين و آخرين. (۲) سؤال كند مرا از هر چه ميهو اعيد و سؤال نيكيني مرا از چيزي مكر آنكه عما را خبر میدهيم يان.

(۳) ديدم حلی را بر منبر كوفه در حالتيكه جامه پيشي پيغمبر را پوشيده و عمامه آنحضرت را بر سر و پشميری آنحضرت تكيه نموده پس نشست بر روی منبر و شكم مبارك را باز نموده فرمود سؤال كند از من قبل از آنكه مرا بياييد (چون دعوی خود را عقيد بسطط خاصي تشويه پيشي از هر چه ميهو اعيد سؤال كند) جز اين ليست كه دو سينه من علم فراوان است اين شكم من سقط علم است اين لعاب رسول خدا ميباشد (يعني اثر آب دهان پيغمبر است) اينست آية حضرت بين دانه علم را خود ايد پس بعداً قسم كه اگر مستند برای من بين خود و متكا اختيار بر او گذارده گردد و در آتيا بشنم هر آينه فتوى میدهيم اهل توريه را بتوريه آتيا و اهل انجيل را بر انجيل آتيا آنكه خداوند متعال آن كتابها را بنطق آورده بگويند و است گفت على فتوى داد خدا را بآنچه نازل شده در ما.

و تيز شيخ الاسلام حویني در فرائد ومؤيد الدين خوارزمی در مناقب نقل مينمايند كه در بالای منبر فرمود سلوني قبل ان تقفوني فوالذي فلق الحبة و بره النعمة لا تسألوني عن آية من كتاب الله الا حدتكم عنها مني نزلت بليل او نهار في مقام او مسير في سهل او في جبل و في من نزلت في مؤمن او منافق و ما عنى الله بها ام عام ام خاص (۱).

ابن كواي خارجي برخاست و گفت:

اخبرني عن قوله تعالى الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية فقال ﷺ اولئك نحن و اتباعنا في يوم القيمة غراء محجلين رواء مرفقين يعرفون بسماهم (۲).

و تيز امام احمد بن حنبل در مسند و شيخ سليمان بلخي حنفی در ص ۷۴ ینابيع الموده ضمن باب ۱۴ از ابن عباس نقل مينمايد كه على در بالای منبر فرمود:

سلوني قبل ان تقفوني سلوني عن كتاب الله و ما من آية الا و انا اعلم حيث انزلت بحضيض جبل او سهل ارض و سلوني عن الفتن فما من فتنة الا و قد علمت من كسبها و من يقتل فيها (۳).

ابن سعد در طبقات و ابی عبد الله تميمي يوسف كنجي شافعي در باب ۵۲ كفايت الطالب كه اختصاص بهمين موضوع داده و حافظ ابونعيم اسفهانى در سطر اول ص ۶۸ جلد اول حلية الاولياء مسنداً از امير المؤمنين عليه السلام نقل مينمايد كه فرمود.

(۱) سؤال كند از من قبل از آنكه مرا بياييد قسم بأن خدايكم دانه را عكاشه و پير را آفريده سؤال نيكيند از من از آية اي از كتاب خدا مگر خبر میدهيم شما از آنجا كه چه وقت نازل گردیده شب يا روز در مقام يا در راه در زمين يا در كوه و در چه كس نازل شده در مؤمن يا منافق عام است يا خاص.

(۲) خبر بده مرا از آية ايكه خدا ميفراييد مؤمنيني كه صل صالح نموده آتيا بهترين مردم اند فرمود آتيا ما هسيتم و اتباع ما كه روز قيامت پيشاني سديد ايم شناخته مي شوند آتيا بصورتها پشان.

(۳) سؤال كند از من از كتاب خدا قبل از آنكه مرا بياييد ليست آية اي مگر آنكه من دانستم بگونه نازل گردیده در دانه كوه يا زمين نرم و سؤال كند از من از فتنه ها پس خيست فتنه اي مگر آنكه من ميدانم چگونه بر پا شده و كي دو را كوشت ميشود.

و الله ما نزلت آية الا وقد علمت فيمن نزلت و اين نزلت و على من نزلت ان ربي و هب لي قلبا عقولا و لسانا طلقا (۱).

و نیز در همان کتابها نقل مینمایند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

ملوني عن كتاب الله فانه ليس من آية الا و قد عرفت بابل نزلت ام بهارفي سهل ام في جبل (۲).

و نیز در مناقب خوارزمی از امش ازعیایه بن ربیع روایت نموده که گفت:

كان على رضى الله عنه كثير يقول سلوني قبل ان تفقدوني فوالله ما من ارض مخصبة ولا مجدبة ولا فاقة تضل مائة او تهدى مائة الا و انا اعلم قاندها و سائقها و ناقلها الى يوم القيمة (۳).

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۶۴ تاریخ الخلفاء و بدرالدین حنفی در عمدة القاری و عب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و سیوطی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر اتقان و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۸۵ جلد هشتم فتح الباری و نیز در ص ۳۳۸ جلد هفتم تهذیب التهذیب نقل مینمایند که علی علیه السلام فرمود: سلوني و الله لا تمثلونني عن شيء يكون الى يوم القيمة الا اخبرتكم و سلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية الا و انا اعلم أبلي نزلت ام بهار في سهل ام في جبل (۴).

آیا این بیانات ادعای بقیب نیست و جز عالم بعلم غیب دیگری میتواند چنین ادعائی در مقابل دوست و دشمن بنماید اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر

(۱) بعدها قسم نازل نکردید آیهای مکر تبصیق من میدانم در چه کسی نازل گردیده و بر چه چیز نازل گردیده بخدای من افاضه فرمود بین قلبی و عقلی کامل و زبانى طلق و کوپا و ناطق.

(۲) سؤال کنید از من از کتاب خدا پس بدوستیکه نیست آیهای مکر آنکه من میشناسم شب نازل شده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

(۳) هلی (ع) بسیار میفرمود سؤال کنید از من قبل آنکه مرا بیایید بعدها قسم بیست زمینی پرگیا یا خشک بی گیاه و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند صد نفر را مگر آنکه من بهتر میدانم و دیس و فاده آنها را و خواننده آنها و داننده آنها را تا روز قیامت.

(۴) سؤال کنید از من بعدها قسم سؤال نیکیندی مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آنکه خبر میدهم شما را (از آنها).

سؤال کنید مرا از کتاب خدا بعدها قسم بیست آیهای مکر آنکه من میدانم دو شب نازل گردیده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

انصاف بنگرید خواهید دانست که آنحضرت عالم بعلم غیب بوده و در مقام عمل هم ظاهر مینموده و از مغیبات خبر میداده.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبر هارا در خبر دادن از سنن ابن انس که قاتل امام حسین گردید ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از کتاب غارات ابن هلال تقفی نقل نموده تا اینجا

که کوید شخصی از جا رخاست و گفت اخبرني بما في راسي و بحيتي من طاعة شعر یعنی مرا خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مو میباشد حضرت فرمودند خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که در پای هر مویی از سر تو ملکی است که تو را لعنت میکند و در پای هر مویی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوا میکند و در خانه ات کوساله ای داری که میکشد پسر پیغمبر را و او انس نخعی بود و فرزندش سنن در آن موقع بجهای بود که در خانه یازی میکرد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی علیه السلام شد (بعضی گفتند سؤال کنند سعد بن ابی وقاص بود و پسر کوساله اش عمر علیه اللعنة بود که امیر لشکرو برپا کننده غائله کربلاست) ممکن است هر دو در دو مجلس مختلف سؤال نموده باشند.

حضرت بوسیله این اخبار میقیماند که علم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله سر چشمه گرفته و احاطه بر مغیبات دارم.

و نیز اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج نقل نموده اند که روزی در دوره خلافت

ظاهری در مسجد کوفه نشسته و اصحاب در اطراف آنحضرت بودند شخصی گفت خالد ابن عویظه در وادی القری از دنیا رفت حضرت فرمود ام یمت و لا يموت حتى يقود جيش ضلالة و صاحب لواءه حبیب بن عمار (۱) جوانی از میان جمعیت عرض کرد

(۱) نمرده و بنواحد مرد تا سردار لشکر خلافت و کمرایه کرد و علمدار او حبیب بن عمار خواهد بود.

منم حبیب بن عمار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم حضرت فرمودند دروغ ننگه تمام و نخواهم گفت کانه می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و کمرای گردیده و تو علمدار اوهستی و از این در مسجد (اشاره بیاب الفیل) وارد میشوید و پرده پرچم بدر مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سازها از این خبر امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در دوره خلافت یزید پلید عبید الله ابن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی بچنگ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه میفرستاد بیشتر همان مردمی که از آنحضرت خبر خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بر خاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش بنسجد ورود و خروج می نمودند) دیدند خالد بن عوطه سردار لشکر ضلالت اثر بزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد در حالتیکه حبیب بن عمار علمدار او بود موقع ورود بمسجد پرده پرچم بدر مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آنحضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر یا این علامت قبل از وقوع اخبار غیبی نبوده تا اثبات یقین بر شما ننماید.

خبر دادن از غیبات

اگر شما نهج البلاغه را که مجموعه ای از خطب و کلمات آنحضرت است و قیافه مطالعه فرماید از خبرهای غیبی که آنحضرت داده بسیار می بینید از حوالت و ملازم و احوال بزرگان اسلامین و خروجه صاحب زینب و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفاء جور و طرز معاملات آنها با شیعیان و مخصوصاً از ص ۲۰۸ تا ص ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را که مفصلاً بیان میکند و خواجه کلان بلخی حنفی هم در اول باب ۱۴ ینابیع الصوده بعضی از آن خطب و خبرها استشهاد مینماید بکثرت علم آنحضرت ببینید تا کشف حقیقت گردد

از جمله خبر دادن باهل کوفه از غلبه معاویه علیه الهادیه بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آنحضرت چنانچه بعد ها تمام گفتههای آنحضرت واقع شد

خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون

از جمله فرمود امانه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البعوم مند حق البیطر یا کل ما یجد و یطلب ما لا یجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و الله سیامرکم بسبی و البرالة منی فاما السب فسنونی فانه لی زکوة ولکم نجاة و اما البرالة فلا تقرّبوا منی فانی ولدت علی الفطرة و سبت الی الایمان و الهجرة (۱).

این ابی الحدید در ص ۳۵۶ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) و دیگران از اکابر علماء خودتان تصدیق دارند که آن لعین معاویه بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب و امر خلافتش محکم گردید امر کرد مردها را سب و لعن و دشنام و تبری جستن از آنحضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آنحضرت را ظالمانه در منبر و محراب حتی در خطبه نماز جمعه سب و لعن می نمودند تا زمان

(۱) زود باشد که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده کلو و برآمده شکم که هر چه یابد بخورد و طحال نماید هر چه را نیابد پس بکشد او را و هر گز نکشید او را بداید که زود باشد آن مرد امر کند را بدشنام دادن بن و بیزادی جستن از من.

اما سب کردن و دشنام دادن را اجازه میدهم زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من یا کید و برای شما نجات است (از شر آن ملعون) و اما برات و بیزادی (چون امر قلبی است) از من مجویید زیرا که من متولد شدم بر فطرت (توحید و اسلام) (این جمله اشاره بآنست که ابوبکر آنحضرت مؤمن بوده اند) و پیشی گرفته ام بپایان و بعبریت آنحضرت مراد آنحضرت از مرد پر خوار معاویه علیه الهادیه بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۳۳۶ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) گوید مراد معاویه پر خوار است که در تاریخ به پر خوار معروف است و کان یا کل فی الیوم سبع الاکلات چنانچه زمخشری در رسم الا برار گفته) و روزی هفت مرتبه غذا میخورد و هر مرتبه آنقدر میخورد که کنار سفره دراز میشد صدا میزد ارفع فوافی ما شبت ولكن مللت فلام یا سفره را بردار بعدا قسم (از پس خودم) خسته شدم ولی سیر نشدم.

آن ملعون از جمله اشخاصی بود که مرش جوع الکلاب داشت (در طب قدیم یزانی دارد که در معده چنین شخصی حرارتی پیدا میشود که هر چه غذا از مری وارد معده گردد مبدل به بخار گردیده نفخ و خرد او معلوم نگردد).

پر خوار یا ضرب البتل اعراب گردید هر آدم پر خوار را باو مثل میزدند یکی از شعراء وفیق پر خوار خود را همچو شیرینی نوده و گفت: و صاحب لی بطنه کالهاویه - کان فی اسماء معاویه.

یعنی وفیق و یار معاویه دارم که شکم او مثل هاویه است (هاویه اسم یکی از طبقات جهنم است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد چنانچه در قرآن فرماید چه جهنم گفته شود حل امتثلت فتقول هل من مزید یعنی سیر شدی گوید آیا باز زیادی هست اشاره بآنکه هر کز از قبول کفار سیر نغوا هم شد) مثل آنکه در امار و درودهای او معاویه تبار گرفته.

خلافت عمر بن عبدالعزیز اموی خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه سب و لمن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقبیح منع نمود .

وقوع این عمل شنیع قبیح را آنحضرت قبلاً خبر داده بود پس تصدیق نمائید که آنحضرت عالم غیب بوده و از پس پرده و وقایع آینده بافاضه پروردگار خبر داشته .
از این قبیل خبرهایسار داد که بعد از گذشتن سالها و قرنهای مردم وقوع آنها را دیدند

خبر دادن از کشته شدن ذوالنديه
قبل از شروع جنگ
از جمله در جنگ نبردان قبل از وقوع جنگ خبر قتل خوارج و (ترمه معروف به ذوالنديه^(۱)) را داد و نیز خبر داد باینکه از خوارج

بیش از ده نفر نجات پیدا نکنند و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی شوند باین عبارت که
لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منهم عشرة .

چنانچه این ابی الحدید و خواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده اند که آنچه خبر داده بود بعدها تمام واقع شد .

مخصوصاً این ابی الحدید در ص ۴۲۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ذیل این خبر گوید هذا الخبر من الاخبار التي تكاد تكون متواترة لاشتهاره و نقل الناس كافة و هو من معجزاته (۴) .

آیا اینها اخبار غیب و آگاه بودن بامور آینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود وی بمقام ولایت و حقیقت آنحضرت میرسد و منصفانه تصدیق نمائید که بین آنحضرت و سایر خلفاء تفاوت آشکارا بوده است .

اگر دارای علم لدنی نبوده و اتصال با ماوراء عالم طبیعت نداشته چگونه از امور غیبیه خبر میداده که بعد از سالها و قرنهای واقع میگردد .

مانند خبر دادن از کشته شدن میش تمار بیست عید الله بن زیاد و کشته شدن

(۱) بنظر بعضی ذوالنديه بنح (ث) صاحب دستهای کوچک است زیرا اندی یعنی دست است و ه دو آخر ندی علامت تعصیر است یعنی ترمه و نیس خوارج دارای دو دست کوچک بوده است لذا ذوالنديه لقب او شده بود . و بنقیده ادب بابت ندی یعنی پستان است و چون حرقه و ساین زهر و ریش خوارج پستانهای بزرگ داشت لذا معروف شد به ذوالندیه

(۲) این خبر از اخبار نزدیک خوات است از جهت شهری که دارد و تمام مردم نقل نموده اند و این خبر خود از معجزات آنحضرت میباشد .

جوریه و رشید هجری بیست زیاد و خبر حادثه و قتل عمر بن حق بدست اعوان معاویه و بالاخر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلیند خود حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) که مکرر معرفی قتل آنحضرت را مینمود چنانچه قبلاً اشاره نمودم بخبر دادن از انس و عمر سعد قتل آنحضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید درس ۲۰۸ جلد اول شرح نهج و سایر مجلدات و محمد بن طلحه شافعی و سیوطی و خطیب خوارزمی و دیگران مشروحاً نقل نموده اند .

خبر دادن از قتل خود و
معرفی این ملجم را
از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبدالرحمن بن ملجم مرادی را باینکه قاتل من است در حالیکه آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهراً با آنحضرت مینمود چنانچه این اثر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه و دیگران نقل نموده اند که وقتی شریفاب شد در حضور اصحاب زبان بمدح آنحضرت کشود و گفت :

انت المیهمن والمهذب ذوالندی و این الضراغم فی الطراز الاول
الله خصک یا وصی محمد و حباً کفضل فی الکتاب المنزل (۱) .
إلی آخر الایات :

جمع اصحاب از طلاق لسان و کثرت علاقه او با آنحضرت تعجب نمودند حضرت در جواب فرمود .

انا انصحك منی بالو داد مکاشفه و انت من الاعادی

و نیز این حجر درس ۸۲ سواقی گوید حضرت در جواب اوفرمود

ارید حیات و یزید قتلی غیره که من خلیل من مرادی (۳) .

(۱) خداوند ترا با مامت قائم بر خلق نموده است تو خالص از هر عیب و ریبی و صاحب جود و سخاوتی نسبت به دوست تو فرزند شیر مردی و شجاع و نامی هستی که یقیناً نیروهای سابق و لاحق دانا بوده ای .

(ای وصی پیغمبر خاتم (ص) پروردگار عالیشان تو را باین منزلت و مقام اختصاص داده است که هر گویا قتل و کرامتهای خود را در قرآن مجید مرتو افانده و مقروداشته .

(۲) من تو را نصیحت مینمایم که از دوستان من باشی هلنی و بر ملا . و حال آنکه تو را دهشتان من هستی و حبیب آنکه من حیات و زندگی را بدو میفروشم و او مرگ و کشته شدن مرا طلب است و این خدا را ظاهر دوست از طایفه مراد است .

عبدالرحمن عرض کرد گویا اسم مرا شنیده اید از نام من بدتان آمده است فرمود نه چنین است بلکه واضح و آشکار میدانم تو قاتل منی و بهمن زودی این محاسن سفید مرا بخون سرم خضاب مینمائی عرض کرد اگر چنین است امر کن مرا بقتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند حضرت فرمود این امری است محال یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمیدهد قصاص قبل از جنایت را ۱۲.

علم من حکم میکند تو قاتل منی ولی احکام دین مربوط باعمال ظاهر است هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده شرعاً نمیتوانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مسترکارلیل انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید کشته شد علی بن ابیطالب بعد از خود یعنی اگر عدالت نمیکرد و قصاص قبل از جنایت نمیکرد قطعاً بدش سلامت میماند چنانچه سلاطین عالم بمجریکه سوء ظن یکسی پیدا میکردند ولو فرزند و برادر و عیال و اقارب غریزشان بود فوری معدومشان مینمودند.

ولی علی علیه السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذاشت در عین آنکه قاتل خود را بطور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او بعمل نیامده قصاص نکرد بلکه کمال رفت و محبت را در باره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر ساخت و اثبات نمود احاطه علم آنحضرت را بر یوایان و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عالم بنیب جز پیغمبر و امام که معصوم از خطا یا میباشند دیگری نخواهد بود چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش بمقایس امور فسادها خواهد نمود ولی پیغمبر یا امام چون دارای عصمت اند (مانند امیرالمؤمنین علیه السلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود یا از دایره شرع انور بیرون نگذاشت قصاص قبل از جنایت نمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مقنیات نبوده که جوانی از راه رسیده با يك عالم مسرت از درو داد و محبت دست پیوست و مدحیه

بخواند حضرت بفرماید تو قاتل منی بخدا اگر قدری انصاف باشد تصدیق میشود که آنحضرت دارای علم بظاهر و باطن بوده است.

اشاره باعلیّت و افضلیّت
علی علیه السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۱۴ ینایع الموده ص ۶۵ از در المنظم این طلحه شافعی نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود.

لقد حزت علم الاولین و انئی ظنن بعلم الاخرین کنوم
و کشف اسرار الغیوب باسرها و عندی حدیث حادث و قدیم
و انی لقیوم علی کل قیّم

و بعد از آن فرمود آنحضرت لو شئت لاوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انا مدینه العلم و علی بابها قال الله تعالی و اتوا البيوت من ابوابها فمن اراد العلم فعليه بالباب (۳).

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلافضل و تقدم آنحضرت بر دیگران نبود (و حال آنکه دلائل از حد احصاء خارج است از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجاع چنانچه در شبهای گذشته بمختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل یکی مقام اعلیّت و افضلیّت آنحضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلیّت و افضلیّت آنحضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید قدّم المفضول علی الافضل این عبارت اقرار و

(۱) هرآینه بتحقّق دانا و ماہرم بعلوم اولین و دانا و عالم بعلوم آخرین که درستی من تمام مکتوم است و کشف جمیع اسرار غیب و هر داستانی از سابق و لاحق در سینّم است من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم علم من احاطه بجمیع موجودات دارد.

(۲) اگر بخواهیم از تفسیر سوره فائمه تنها هفتاد شتر را بار خواهیم نمود و مؤیدیان من فرموده پیغمبر است که فرمؤمن شهرستان علم و علی در آن میباشد و تأیید فرموده پیغمبر آیه شریفه است که میفرماید وارد خانه ها شوید از در آنها.

پس کسیکه اراده دارد تحصیل علم نماید باید از بابی که پیغمبر معرفی فرمود وارد گردد.

اعتراف بافضلیت آنحضرت است منتها روی عادت و تعصب گوید خدا خواست مفضول (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد.

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلا و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل اظهار عقیده نموده و این نسبت بیجائی است بذات اقدس پروردگار اعظم چه آنکه خدای حکیم علیم هرگز عملی بر خلاف عقل و منطق ننماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمیدارد تا چه رسد بر اعلی و افضل.

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهرهای از علم و منطق برده حاضر نمیشود بتقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد بمفضول بر افضل.

چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آنکه خود در آیه ۱۲ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استهزام انکاری میفرماید **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱)**.

و نیز در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) فرماید **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي آتَىٰ الْحَقَّ أَهْلَهُ** و **يَتَّبِعُ أَمْرًا لَّيْسَ بِهِ** (۲).

پس از جهت اعلیت و افضلیت حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است و ابن ابی الحدید در ص ۴ جلد اول شرح نهج صریحاً اقرار باین معنی نموده آنجا که گوید **الله عليه السلام افضل البشر بعد رسول الله صلى الله عليه وآله و احق بالخلافة من جميع المسلمين (۳)**.

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است فرموده های رسول اکرم صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (۱) آیا آنکه (مانند علی) اهل علم و دانش اند یا مردم جاهل نادان بکسانند؟ (یعنی هرگز بکسان نیستند).

(۲) آیا آنکه خلق و ابراه حق رهبری میکنند سرزاد تر به پیروی است یا آنکه رهبری نمیکند مگر آنکه خود هدایت شود.

(۳) بدو ستیکه علی علیه السلام بعد از رسول خدا (ص) افضل بشر و احق و اولی بامر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است.

است مخصوصاً که در آخر همین حدیث میفرماید **من اراد العلم فلیأت الباب (۱)**.

شما را بخدا انصاف دهید آیا آنکسیکه پیغمبر امر میکند درب خانه او بروید اولی باطاعت است یا آنکسیکه مردم برای خود بعنوان خلافت معین نمایند.

علاوه بر آنکه امر پیغمبر مطاع است باید اطاعت کرده شود علت وجهت حق تقدم را معین می نماید که همان جهت غلانی است که اعلیت باشد.

شیخ - اگر از جهت اعلیت و افضلیت حق تقدم برای سید ناعلی کرم الله وجهه بود میبایستی رسول خدا صلی الله علیه و آله نصی بر آنجناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند و حال آنکه بعین نصی ما بر نخورده ایم.

داعی - این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با علم و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی میشود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد.

آقای عزیز ده شب است که داعی از کتب معتبره خودتان اقامه برهان نموده و نصوص وارده را بعرض مجلس رسانیده شهادت اهل مجلس و جراند و مجلات تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته میفرمایند نصی ندیده اید.

در حالتیکه کتب معتبره خودتان سراسر پر است از نصوص جلیله و خفیه مع ذلك از همه چشم پوشیده يك سؤال از شما مینمایم که آیا امت احتیاج بعلم و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارند یا نه.

شیخ - بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت معلوم عالیّه و سیره متعالیه رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد.

داعی - احسن الله لكم الاجر اگر هیچ نص صریحی از آنحضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحاً فرموده **انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الباب (۲)**. کافی برای اثبات مرام بود.

(۱) هر کس اراده دارد علم ایش باید برود بدرباب علم (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام).
(۲) (من رسول خدا ص) شهرستان علم میباشد و علی بن ابی طالب آن میباشد هر کس او را دارد علم (مرا) پس باید برود بدرباب علم (علی ع).

بفرموده پیغمبر علی
اعلم امت بوده

کدام نص صریح و واضح تر از این حدیث است که میفرماید هر کس میخواهد از علم من بهره بردارد باید برود در خانه علی که باب علم من است
الآن وقت سحر است تمام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این موضوع صحبت نمود و وقت آقایان را گرفتیم الحال آقا مرا سرد نمودید مثل اینکه آقایان مانند اسلاقتان نمیخواهید روی عادت گوش بحرف حساب بدهید تمام بیانات مارا نشنیده گرفته و انکار نص مینمایید.

کدام نص بالاتر از نص علمی است کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل گفته که با بود عالم و اعلم مردم زربار جاهل بروند اگر در علم و منطق چنین بیانی در عالم شده داعی تسلیم بمنطق شما میشود.

و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با بود عالم و اعلم مردم تبعیت و پیروی از جاهل بنمایند شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است بشوید که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام اعلم امت بوده باید بحکم علم و عقل و منطق تبعیت و پیروی از او بنمایید.

چنانچه قبلاً عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند و ابوالموید خوارزمی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ترویج القرآن فی علی و خواجه کلان بلخی در ینایع و میرسد علی همدانی در مودة القرری حتی ابن حجر مکی در صواعق نقل میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود اعلم امتی علی بن ابیطالب (۱).

احدی از صحابه بیایه علم آنحضرت نمیرسند چنانچه ابن مغالزی شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و خوینی در فرائد و شیخ سلیمان حنفی در باب ۱۴ ینایع از کلبی نقل میکنند که عبدالله بن عباس (حبر امت) گفت علم النبی صلی الله علیه و آله و سلم من علم الله و علم علی من علم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علم علی

(۱) و اما تا ترین افراد امت من علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

من علم علی و ما علمی و علم الصحابة فی علی الاکظرة بحر فی سبعة ابحر (۱).
در آخر خطبه ۸۰۸ نهج البلاغه است که مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده:

نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و سخطف الملائكة و معادن العلم و ینایع الحكم (۲).

این ابی الحدید هم در ص ۲۳۶ جلد دوم شرح نهج (چاپ مص) در شرح این خطبه گوید این امر در آنحضرت ظاهر است جداً زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أنا مدينة العالم و علی بابها و من اراد المدينة فلیأت الباب (۳).

و نیز فرمود اقصا کم علی قضاء امری است که مستلزم علوم بسیاری میباشد بالجمله
فحالہ فی العلم حال رفیعة جداً لم یلحقه احد فیها و لا قاربہ و حق له ان یصف نفسه بأنه معادن العلم و ینایع الحكم فلا احد احق به منها بعد رسول الله (۴) انتهى.

ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد سیم استیعاب و محمد بن طلحه در ص ۲۳ مطالب السؤل و قاضی ایچی در ص ۲۷۶ مواقف آورده اند که رسول اکرم فرمود اقصا کم علی.
چنانچه سیوطی در ص ۱۱۵ تاریخ الخلفاء و حافظ ابو نعیم در ص ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء و محمد جزری در ص ۱۶۴ اسنی المطالب و محمد بن سعد در ص ۴۵۹ طبقات و ابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد چهارم استیعاب از خلیفه

(۱) علم پیغمبر (ص) از علم خدای تعالی است و علم علی (ع) اعلم پیغمبر (ص) میباشد و علم من از علم علی است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریا میباشد.
(۲) ما (اممه) اتنا مشرعلیهم (السلام) از هجرة نبوت حسین و از خاندانی میباشیم که رسالت و پیام الهی در آنجا فرو آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و ما کاتبهای معرفت و دانش و چشمه های سکت میباشیم.

(۳) من شهرستان علم و علی باب آن میباشد هر کس اذنه دارد از شهرستان علم من بهره بردارد پس باید برود بیاب علم (علی ع).

(۴) مقام علمی آنحضرت بسیار بلند است که از حد بیان خارج و دست تصور هیچکس باو نتواند رسید بلکه باو نزدیک هم نتواند شد و سزاوار است که بخود نسبت دهد و بفرماید معین علم منم که چشمه های حکمت از اینانوس علوم من جاری میباشد پس در نتیجه ثابت است که احق از بفرسزادان تر از علی بفرست علم بعد از رسول خدا نیست.

عمر بن الخطاب نقل نموده اند که میگفت علی اقصانا یعنی علی در امر فضاوت (که احاطه بر جمیع امورات) از همه ما اولی و مقدم بود.

و نیز در ص ۶۹ بنایع الموده نقل می نماید که صاحب در المنظم ابن طلحه گوید:

اعلم ان جمیع اسرار الکتب السماویة فی القرآن و جمیع مافی القرآن فی الفاتحة و جمیع ما فی الفاتحة فی البسملة و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة التي هی تحت الباء قال الامام علی کرم الله وجهه انا النقطة التي تحت الباء (۱).

و نیز سلیمان بلخی در بنایع الموده نقل مینماید از ابن عباس که گفت اخذ یدی الامام علی علیه السلام فی لیلۃ مقمرة فخرج بی الی البقیع بعد العشاء و قال: اقرأ یا عبد الله فقرأت: بسم الله الرحمن الرحيم فتکلم لی فی اسرار الباء الی یروغ الفجر (۲).

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیر المؤمنین علی علیه السلام منحصر بفرموده بوده در اینکه عالم بأسرار غیبیه و وارث علوم انبیاء بوده است.

چنانچه تلمذین طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در بنایع از در المنظم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود سلونی عن اسرار القیوب فانی و ارث علوم الانبیاء و المرسلین (۳).

و نیز امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی

(۱) بدان که اسرار جمیع کتب سماوی در قرآن است و تمام اسرار و رموز قرآن در سوره فاتحه است و جمیع حقایق که در سوره فاتحه است در بسمله است و هر چه در بسمله است در باء بسمله است و اسرار باء بسمله تمام در نقطه زیر باء است و علی کرم الله وجهه فرموده من آن نقطه زیر باء هستم.

چه خوش سزاید شاعر:

تویی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیم که در وقت نزول تحت بسم الله و با می
(۲) در شب ماهتابی علی (ع) دست مرا گرفت بر دسوی قبرستان بقیع بعد از نماز عشاء فرمود بخوان من بسم الله الرحمن الرحيم را قرات نمود آنگاه از اسرار باء بسم الله برای من سخن گفت تا طلوع فجر.

(۳) سؤال کنید از من از اسرار غیبیه پس بدستیکه من واد علوم انبیاء و مرسلین.

در بنایع نقل مینمایند که آنحضرت در بالای منبر میفرمود سلونی قبل ان تلقدونی

سلونی عن طرق السموات فانی اعلم بها من طرق الارض (۱).

این ادعا از آنحضرت در آن زمانیکه وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده بزرگترین دلیل بر آگاه بودن بغیبات است فلذا مکرر سؤال مینمودند و آنحضرت از آسمانها و کرات جو به خبر میدادند.

بعلاوه در دوره ای که هیئت بظلمیوس مصری دائر بوده جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است.

چنانچه شیخ محقق و فاضل محدث عادل نقه علی بن خیر دادن علی از کرات
ایر اهیم قمی قدس سره القدوسی که در قرن سیم
جو به طبق هیئت جدید
هجری ریاست علمی او محرز بوده در تفسیر سوره

و الصفات و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کمال داشته فخر الدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروض مجمع البحرین که تقریباً سیصد سال قبل تألیف نموده در لغه کوکب و علامه شهید مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در جلد ۱۶ بحار الانوار و السماء و العالم از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نموده اند که فرمود هذه النجوم التي فی السماء مدائن مثل المدائن التي فی الارض (۲).

شمارا بخدا اصاب دهید آیا در یک دوره و زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم نبوده و هیئت بظلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل بافلاک بودند کوکب و ستارگان را انوار مضمیثه و میخهای آسمان میدانستند.

تلسکوپها و دوربینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خبر

(۱) سؤال کنید از من از راههای آسمانها پس بدستیکه من عالم ترم براههای آسمانها
از راههای زمین.

(۲) این ستارگان که در آسمانده شهرهائی هستند مانند شهرهائی که در زمین است.

بلند آنهم مطابق با علم هیشی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار گیرد شما چنین خبر دهنده‌ای را عالم بغیب نمیدانید و این خبر را در شمار اخبار غیب بحساب نمی‌آورید.

اگر بخواهید بفهمانید این نوع از اخبار که در کتب اکابر علماء از ائمه اطهار بسیار رسیده علم بغیب نیست کمال بی لطفی را فرمودید و تعصب خود را ظاهر نمودید زیرا خودبخبر دلالت بر این امر بزرگ دارد.

و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جوته که چگونگی آنها از نظر ما با پدید بوده است (حتی امروزه هم که تسکوبهای قوی موجود است با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شوند) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار و سیصدسال قبل را می‌نماید پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق فرمائید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام عالم بغیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفی که امروزه موجود گردیده با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرار داده.

قطعا هر انسان دقیقی بمحض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم میکند که خبر دهنده عالم بغیب بوده.

مناسب است باقتضای مقام با اجازه آقایان اشاره

مکتوب با میوزوئوئو
مستشرق فرانسوی

تا بام بمطالع مهمتی که در همین سفر برای داعی بیش آمد نموده موقعیکه از بسره (آخرین شهر

سرحدی عراق عرب) سوار کشتی شدم در اطاق درجه اول کشتی (واریلا) بودم که دباری سه تخت خواب بود اتفاقاً یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی بنام (میوزوئوئو) در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب با آنکه از تژاد فرانسه بود زبان عربی و فارسی را بسیار خوب میدانست فلذا با هم مانوس و همه روزه با صحبت‌های علمی و دینی سرگرم بودیم.

البته داعی سعی کامل داشتم که بوظیفه خود عمل نموده آن مرد محترم را بحقایق دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم.

در یکی از روزها ضمن صحبت ایشان گفتند تصدیق مینمایم که در دیانت اسلام مزایایی هست که در سایر ادیان نمی باشد چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپائیا که در تحت اوامر دیانت پاک حضرت مسیح هستند گوی سبقت و مسابقت را برده و عالمی را رهین منت عملی خود قرار داده‌اند.

داعی - در اینکه غریبا و دیگران هم سعی و جدیت بلینی در کشفیات علمیه نموده‌اند حرفی نیست بلکه مورد تصدیق همه میباشد ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند استاد و معلم آنها در علوم و فنون چه اشخاصی بوده‌اند البته چون خود شما از علماء و دانشمندانی هستید که در حقیقت هر چیزی غور و بحث نموده‌اید تصدیق مینمائید که سرچشمه علوم و فنون غریبا از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالم حضرت مسیح **صلی الله علیه و آله**.

چه آنکه غریبا تا قرن هشتم میلادی بشهادت تاریخ غرق در توحش و بربریت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند - چنانچه اکابر علماء خودشان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کاولیل انگلیسی و نورمال آلمانی و غیره اقرار باین معنی دارند.

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودم شبی را مهمان جناب نواب محمد حسین خان قزلباشی بودم که از خاندان محترم قزلباشی و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکن دارند و الحال معاون مندوب سامی در کل عراق حرب هستند - صحبت از اقرار و اعتراف اروپائیا بتمدن اسلام بیان آمد ایشان فرمودند اخیراً کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی بزبان اردو ترجمه شده برای من یک جلد آورده‌اند بسیار کتاب زیبایی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سید

علی بلکرامی ترجمه نموده اند نام این کتاب (تمدن العرب^(۱)) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل میباشد تألیف دانشمند معروف غرب د کتر در طب و حقوق و اقتصاد (کوستاولو بون) که با دلائل محسوسه و منقولۀ بسیار قوی توانم با چهار صد کراور ثابت نمایند که آنچه غریبها از علم و تمدن و حیرت و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل ادارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند از تعالیم عالیۀ عرب است.

(بدیعی است مراد از عرب که در السنه و لغواه اروپائیها وارد است و این مرد بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده اعراب مسلمین اند و الا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند).

«میوژوئن» - پلی آنکتاب را خود دانشمند بزرگ فرانسوی د کتر کوستاولو بون در پاریس بمن دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته اند.

داعی - آنکتاب را از جناب نوآب یرسم امامت کرمتم چون زبان اردو نمیدانستم (اینک که بهندوستان آمدهام بقدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا نمودم) در مدت ده روز که در آن بلد طیبۀ توقف داشتم جناب دوست دانشمند نوآب صادق خان قریشی ساکن کابلین و بنسداد ملاحظت فرموده مخصوصاً فصل دوم از باب دهم (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماماً ترجمه نمودند و بداعی دارند بسیار از ایشان ممنون شدم^(۲).
آن اوراق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم ملاحظه فرمائید این د کتر دانشمند فرانسوی از اهل دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را نمینماید در این فصل اقرار باین معنی نموده چنین گوید.

(۱) اخیراً جناب آقای سید محمد تقی فخر داعی کلانی که یکی از فضلا و دانشمندان ایران هستند در تهران از زبان اردو بغارسی ترجمه و چاپ نموده الحق خدمت بزرگی بعمار اسلامی نموده اند.

ایکاش فضلا و نویسندگان ما از ایشان سرمشق بگیرند عرض ترجمه و مانها و کتابهای مضار الاخلاق و المغاند اروپائی و دمیتری و غیره این قبیل ترجمه های سودمند مینویسند.
(۲) اخیراً در تهران بارتاجه آقای فخر داعی هم مطایفه نموده و تصحیح نمود.

تمدن اسلام بقدری که در مشرق تأثیر بخشیده در مغرب نیز همانقدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده.

این تمدن تأثیری که بمغرب بخشیده اگر نخواهیم میزان آن را بدست بیاوریم باید ببینیم که پیش از ورود تمدن مزبور بغرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپائیان چه بوده است.

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجۀ ترقی و تعالی را پیموده در تمام مغرب زمین علمی و با مراکز علمی وجود نداشت مگر کلیساهای که بدست رهبانان جاهل که خود را عالم میدانستند اداره میشد و مردم را بخرافات مذهبی خود عادت میدادند^(۱).

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند پناه گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه میدانستند و در مدارس آندلس میرفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا میشدند.

تمام اهل علم باید منت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی بعلوم و دانش نمودند و توسعه در عالم دارند مسلمین عرب حق حیات بزرگی بما غریبها دارند و بایستی تمدن مغرب را تمدن العرب نامید انتهی.

اینها خلاصۀ مختصری بود از آنچه دانشمند شهر فرانسوی خودشان مینویسد بجناب عالی مانند همه غریبها بعلوم و صنعت و کشفیات امروزه اروپا مینالید ولی خوبست نظری بلایزمنه سالفه اروپا بنمائید و نیز توجهی باوضاع و تاریخ جزیره العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود.

زمانی که اروپایی شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریت بود - سرچشمه های علم و تمدن و هنر از شبه جزیرۀ العرب توسط اعراب مسلمین برانقلابی قائد عظیم الشأن اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) بدینا بخش میگردید

لازم دانستم برده‌ای از گذشته بردارم تا شما را بشنید اعراب مسلمین و اروپائیا توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

هدیه فرستادن هارون ساعت
ساخت مسلمین را برای
شارلمان

خودتان میدانید که قرن هفتم و هشتم میلادی
بواسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراطور مقتدر
فرانسه اروپا سر و صورتی بخود گرفت مع ذلک
در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت

اسلامی ببنداد (هارون الرشید عباسی) حکم نمود تحف و هدایایی بین شارلمان (در مرتبه اول) و خلیفه هارون الرشید رد و بدل شد من جمله از تحف و هدایایی که هارون در عوض برای شارلمان فرستاد علاوه بر جواهرات و البسه فاخر و پارچه های بافت مسلمین عرب و قیل بزرگی که اروپا ندیده بود و ساعت بزرگی بود که فرانسوی‌ها بر سر در عمارت سلطنتی خود نصب نمودند و آن ساعت از هنرمندی عربهای مسلمین بود که اوقات ۲۴ ساعت را با زدن زنگها که با افتادن دانه‌های فلزی در جام بزرگ زرین معین مینمود. دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان بلکه تمام اهالی پاریس (پای تخت متقدم امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت و چگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند چنانچه کوستاولو بون در تمدن العرب و دیگران از دانشمندان و نویسندگان اروپا ثبت نموده اند. اگر بخواهید بهتر میزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسلمین پی ببرید تاریخ زمان شارلمان و قضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمائید تا کشف حقایق بشود. که اینویسند وقتی ساعت را در برج بزرگی بالای سر در عمارت سلطنتی گذارند و رویوش از بالای آن برداشتند مردم پاریس حرکت غریبه‌های ساعت را دیدند با جوب و حشاق و انواع حردها بطرف عمارت سلطنتی حمله نمودند - خبر بشارلمان دادند که مملکت با عصبانیت تمام حمله بمسارات سلطنتی نمودند - درهای عمارات را بسته و زره و دانشمندان دربار را برای تحقیق علت این عمل ملت فرستادند.

پس از کشتن کوی بسیار معلوم شد نظر بدی بمقام سلطنت ندارند بلکه میگویند سالها کشیها بما گفتند از شیطان دشمن بزرگ بشریت باید دوری نمائید ما پیوسته

عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجا با دوست پیدا کنیم و خود را از شر او نجات دهیم تا در این موقع که این برج ساخته شده می بینیم شیطان در داخل برج حرکتی میکند که ما را اغواء نماید لذا ما برای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریت حمله نموده ایم !!!

ناچار دسته دسته از بزرگان ملت را بیالای برج برده وضع ساعت و هنر نمائی مسلمین را با آنها ارائه دادند آنها برای ملت تشریح نمودند آنگاه ملت با عنبر خواهی و یوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمائید مسلمانان از اروپائیا عقب بودند خیر عقب نبودند بلکه عقب ماندند از همان روزی که غریبها بیدار شدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانند آندلس و قرطبه و اشبیلیه و اسکندریه و بغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حیرت نمودند در پی سعی و عمل رفتند و باوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان مغرور تنبل و تن پرور شدند و خمود پیدا نموده عقب ماندند تا باین روز رسیدند که می بینیم والا ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه چیز شده ایم قبول ادب دانشمند حافظ شیرازی ما که گوید.

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زیبگانه تمنا میکرد

از اینها گذشته ترقیات علمی و صنعتی شما مربوط بحضرت عیسی (علیه السلام) نبیاست بلکه در اثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح (بهقیده شما) آنها از برکات مسلمین عرب و نشریات آنها بوده.

البته در این موضوع صحبت بسیار نمودیم تا رسیدیم باین جا که گفتیم فرق پیشوایان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا اینست که اینها با اسباب کشفیات میکنند و آنها بدون اسباب.

برای مدعیای خود چند خبر از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین راجع بحیوانات ذره بینی خواندم که در زمانیکه ذره بینها و میکروسکوپها در عالم وجود نداشت (یعنی در هزار و سیصد سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام ائمه اذعترت پشخبر عظیم الشان ما با

چشم غیر مسلح بالآات و ادوات ظاهر به حیوانات ذمه بینی را دیده و بما معرفی و امر باحتر از از آنها نمودند.

شما ها امروزه مباحثات مینمائید که بوسیله تلسکوپها و دوربینهای قوی از کرات جو به و موجودات هوایی و مخلوقات در کواکب و ستارگان فی الجمله اطلاع پیدا نموده اید. ولی در هزار و سیصد سال قبل پیشوای دوم مسلمین و معلم ثانی اسلامیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلاه و السلام بدون اسباب و وجود تلسکوپ و دوربین های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده آنگاه همین خبری که امشب برعزتان رسانیدم برای ایشان خواندم که آنحضرت فرمود **هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض**.

مسبوژون - (بعد از قدری سکوت و تفکر) خبر را یاد داشت نموده و گفتند خواهن میکنم نام کتابهایی که این خبر را ضبط و ثبت نموده اند بمن بدهید گفتیم نوشتند آنگاه گفتند در لندن و پاریس بزرگترین کتابخانه های مهم دنیا موجود است حتی نسخه های خطی هر کتابی در آنجا هست من اول بلندن میروم و بعد پاریس در کتابخانه ها این کتابها را دقیقانه تحت نظر میگیریم و با دانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار میدهم اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهایی که شما ذکر نمودید قبل از پیدایش تلسکوپها و دوربین های آسمانی بوده شما قول شرف میدهم و خدای عیسی صلی الله علیه و آله و محمد صلی الله علیه و آله بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقیق و فهمیدن مطلب مسلمان میشوم.

زیرا قطعاً گوینده چنین خبری بدون اسباب در هزار سال قبل چشم دنیائی نداشته و حتماً چشم ملکوتی داشته دارای قوه الهی بوده پس دین اسلام با چنین پیشوائی حتماً دین حق آسمانی میباشد که خلیفه و جانشین پیغمبر اسلام دارای چنین قوه و علمی مافوق قوای بشریت بوده - انتهی (۱)

(۱) بعد از مراجعت از سفرنامه ای از ایشان رسید با تصدیق بر ارباب فوق و حقیقت غیر اظهار اسلام و اقرار به شهادتین و اعتراف به حقیقت اسلام نموده بودند.

آقایان محترم جایئیکه بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حب و بغض فقط روی قاعده و مبنای علمی چنین حکمیت نمایند.

ما و شما باید بطریق اولی این راه را بییمائیم و روی همین دو قاعده هر کس را لایق پیغمبری و واجد شرایط دیدیم پیروی از او بنمائیم.

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر باریده انصاف و بصیرت بشکریم و از غرض رانی و تعصب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم میفهمیم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان صحابه احدی لیافت این معنی را نداشته که ازهد و أعلم و أفضل بعلاوه اعلا نسباً از مولا امیر المؤمنین علیه السلام باشد.

چه آنکه آنحضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله جامع جمیع فضائل و کمالات بوده اولین جامع جمیع علوم **متنهی** و آخرین در نزد آن بزرگوار بوده و جمیع علوم **بعلی** صلی الله علیه و آله میشود و که در میان خلق متعارف است از حکمت و کلام و تفسیر و قرائت و صرف و نحو و فقه و هندسه و طب و نجوم و عدد و جبر و حساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق الطیر تمام با آنحضرت متنبی میشود.

در جمیع این علوم یا آنحضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آنکلام را مصدر قرار داده و بعدها هر چه در آن فن گفتگو کرده اند شرح بر کلام آنحضرت بوده است.

مانند آنچه به ابو الاسود دثلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل و حرف است و نیز باب این و باب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم اعراب بر رفع و نصب و جر و جزم، دستور اصولی است برای حفظ عبارات از غلط انظراف آنحضرت صادر گردیده است.

اگر شما صفحات اول و دیاچه کتاب شرح نهج البلاغه این ای الحدید معتزلی را دقیقاً بخوانید خواهید دید که این عالم متصف چگونه تصدیق بشمام این

اعتراف این ای الحدید
بمقامات علمیه علی صلی الله علیه و آله

معانی نموده و مقام علمی آنحضرت را ستوده سر بحد در ۶ گفته .

وما أقول في رجل تعزى إليه كل فضيلة و انتهى إليه كل فرقة و تتجاذبه كل طائفة فهو رئيس الفضائل و بنوعها و أبو عذرها و سابق مضمارها و مجلى حليتها كل من يزغ فيها بعده فمته اخذ وله اقصى و على مثاله احتذى (۱) .

علم فقهاء اربعه ابوحنيفه - امام مالک - امام شافعی - امام حنبل را از آنحضرت میدادند و گوید فقهاء صحابه فقه را از علی آموختند .

چون امشب مجلس ما خیلی بطول انجامیده بیش از این مقتضی نیست که بنقل تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم .

لازم است مراجعه نمایند به دیباچه شرح نهج البلاغه آن مرد بزرگ منصف تا مبهوت شوند از شهادت و تصدیق و اذعان و اعتراف عالم مورخ منصف از جماعت خودتان که گوید امر علی علیه السلام عجیب است که در تمام عمر گذشته لاادری بر زبان او جاری نشده پیوسته همه علوم در نزد او حاضر بوده تا آخر جملات که گوید و هذا یگاد یلحق بالمعجزات لان القوة البشرية لا تفي بهذا الحصر و لانهض بهذا الاستنباط (۳) .

اگر بخواهم اخبار غیبیه ای که از آن حضرت صادر گردیده و بعد از سالها بلکه قرنها وقوع یافته و اکابر علماء خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق بآن معانی نموده اند اشاره نمایم صبح طالع میگردد در حالتیکه بعشری از اعشار نقل حقایق نرسیده ایم بیش از این مزاحم نمیشوم .

(۱) چه بگویم و چگونه معرفی نمایم شخصی را که ابواب فضائل تماماً با او منسوب و فضل هر گروهی از فضلا با او منتهی میگردد و هر طایفه فضل خود را از او گرفته و جذب نموده اند او است رئیس فضل و فضلا زیرا هر فضیلتی از او سرچشمه گرفته سیج و براهین فضل از آن جناب ترشح نموده است او است برنده مسابقه و میدان سیاق او است کشف نتائج فضل و هر بابی از فضل که بعد از آنجناب هویدا گردیده با از ارتباط با او دارد بایستی باو انکشاف فضیلت نمود و بشل او اقتدا کرد .

(۲) چنین امری البته ملحق بمعجزات است زیرا از قوه بشری خارج است که بتواند چنین قواعدی را احصاء یا باین مرتبه از استنباط نایل گردد .

درخانه اگر کسی است يك حرف پس است .

برای نمونه و روشن شدن آنهان گمان میکنم کافی باشد که آقا یان بدانند آنچه ما میگوئیم با دلیل و برهان میباشد .

از جمله روزگاریکه پیرده از علم آنحضرت برداشته شد و امت فهمیدند که آن حضرت عالم بمقتبیات است مثل فردا روزی بود که بنا بر بعضی اخبار صحیحیه و مشهوره روز ولادت با سعادت ریحانه رسول الله ابا عبد الله الحسین ارواحنا فداه یوده است .

ان الناس دخلوا على النبي صلى الله عليه وآله
و سلم و هتفه بمولوده الحسين عليه السلام و
تهنيت ملائكة و امت رسول
اكرم صلى الله عليه وآله وسلم
مردم داخل میشدند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و تهنیت
میکفتند آنحضرت را بمولود حضرت حسین علیه السلام

شخصی از میان جمعیت عرض کرد بایي انت و امی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردم فرمود چه دیدید عرض کرد چون ما برای تهنیت آمدمیم ما را از ورود بر شما منع نمود بمنتر اینکه یکصد و بیست هزار ملك از آسمان جهت تبریک و تهنیت نازل شده اند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشدند ما متعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه خبر داد شد آیا شما باو خبر دادید حضرت تبسمی نمود و بعلی فرمود از کجا دانستی آنقدر ملك در نزد من آمده اند عرض کرد .

بایي انت و امی ملائکه ای که بر شما نازل و سلام مینمودند هر يك بلعتی با شما حرف میزدند من شماره کردم دیدم یکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند فهمیدم یکصد و بیست هزار ملك خدمت شما آمده اند حضرت فرمود زاده الله علماً و علماً یا ابا الحسن خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود) .

آنکه رو بامت نموده فرمود انا مدینه العلم و علی بابها ما لله نبأ اعظم منه و ما لله آیه اکبر منه هو امام البریه و خیر الخلیفه امین الله و خازن علم الله و هو الراشخ فی العلم و هو اهل الذکر الذی قال الله تعالی فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انا خزانه العلم و علی مفتاحها فمن اراد الخزانة فلیأت المفتاح (۱).

فضاوت منصفانه

آقایان محترم اگر انصاف دهید و قدری از عادت خارج شوید و فضاوت عادلانه نمائید بدون اراده روی فطرت پاک قلبتان تصدیق مینماید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کامل رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم امر فرموده بدر خانه او برود و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را تم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوی و نژاد برجسته خلق و اعلای از همه بوده قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را امام المثنین و سید المسلمین خوانده که بیض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم اولی و احق بمقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه و لو صحابه هم هر یک دارای فضائی بوده اند ولی صحبت ما در افضل و اکمل است که اولویت و حق تقدم بر دیگران دارد.

اگر شما در میان تمام صحابه و اقارب رسول الله فردی را معرفی نمودید که بفضائل و کمالات و صفات ظاهر و باطن برابری با آنحضرت نماید ما تسلیم میشویم و اگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمائید (زیرا همچو فرد شاخصی جز آنحضرت در میان صحابه وجود نداشته) حقا باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق پیوند نمائید.

(۱) من شهر علم هشتم و علی دروازه اوست نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی اوست امام خلق و بهترین مردم امین خدا و نگهدار علم او و اوست اهل ذکری که خدا فرموده سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما علم ندارید من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است هر کس خزانه او میخواهد پس باید کلید را بیابد.

(دستهای خود را بسوی آسمان برداشته عرض کردم) خدایانو را شاهد و گواه میکنم اداء حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حریم تشیع نمودم و حقیقت را در مقابل تهمتای دشمنان ظاهر ساختم عوض و پشتیبانی را از خود میخواهم و بس.

بیانات نواب در قبول تشیع

نواب - قبله صاحبده شب است که در حاشیه این مجلس ذکر استضائه از انوار مقسمه و استفاده از مبانی علمیه و مبادی عالیه نموده و دلائل طرفین را استماع نمودیم چند نفر هستیم که تمام شبها با عشق تمام در مجلس حاضر و همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه صحبتها نموده و مطالب را حلاجی کامل نمودیم شکر میکنم خدای واحد را که اسباب هدایت ما را بوسیله شما فراهم آورده و مستبصر بحق شدیم و دلائل نشینده شنیدیم کلاما صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریق شیعه امامیه اثنا عشریه مذهب حق و طریقه حقیقت است بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را بما مشرک و غالی و رافضی و منحرف از حق معرفی نمودند بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا هستند. نه ما عده حاضر بلکه بسیاری از مردمان ساده بی غرض که در پی حق و حقیقت اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه ها و مجلات و پی بردن بدلائل طرفین مستبصر بحق شده اند.

منتها بعضیها توانائی تظاهر ندارند بواسطه اشتغال آنها در مجامع عمومی و مشاغل خصوصی و اختلاط با مخالفین - ولی در نزد ما محرمانه اظهار تشیع نموده اند. چون شما راه ابهامی باقی نگذارید و بایان ساده تزویج بفهم همه ما کشف حقایق نمودیم.

ولی ما عده حاضر چون از کسی باک نداریم با قوت قلب آماده تظاهر هستیم چند شب است که میخواهیم پیرده را برداشته و خود را معرفی بنمائیم فرصت بدست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلائل محکم تری شنیده و بر عقیده خود تراشخ و ثابت تر شدیم.

برای آنکه وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته آفرین ما را بشنوید و بما اقتضای هدایت و نام ما را در دفتر شیعان مولای عالمیان امیر المؤمنین علی و ائمه هدایت ایناعتراف ثبت و ضبط نمائید و بجامعه شیعیان هم اعلام فرمائید که ما را به برادری خود پذیرند و در روز قیامت در حکمه عدل الهی و حضور جد بزرگواران هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان بولایت ائمه اثنا عشر و اوصیاء و خلفاء رسول خدا آورده ایم.

داعی - بسی خرسندم که می بینم افراد برجسته ای بادیبه بصیرت و کوشش حقیقت توجه به حقایق نموده حق را بروشنائی نور عقل بنیست آورده براه راست و صراط مستقیم وارد شدند.

همان صراطی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده چنانچه اکابر علماء سنت و جماعت از قبیل امام احمد بن حنبل دره مسند و ابن ابی العزید در شرح نهج و مجد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن مغالزی در فضائل و خوارزمی در مناقب و سلیمان حنفی در نایب الموده و دیگران نقل نموده اند که آنحضرت فرمود **صراط علی حق نمک** یعنی راه علی حق است می چسبیم او را.

امیدوارم سایر برادران اسلامی ما هم از عادت و تعصب خارج گردیده و پرده استتار از مقابل دیدگان شان برداشته حق و حقیقت بر آنها آشکار گردد.

نواب - قبله صاحب بانشرک از مزاحم و الطافان که با روی باز و حسن اخلاق جواب مستدعیات ما را دادید اینک مختصر اشکالی در گوشه دل ما است تمنا داریم آن داهم حل نمائید که باعث مسرت و امتنان و روشنائی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان ما گردد.

داعی - خواهش میکنم بفرمائید اشکال در چه چیز است تا جواب آنرا عرض نمایم.

نواب - اشکال ما راجع بامامت ائمه اثنا عشر و اسامی آنها میباشد چون در این شبهه آنچه مورد بحث قرار گرفته شخصیت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود

متننی است برای ما شرح دهید که اولاد در قرآن کریم آیه ای هست که ما را دلالت بامامت ائمه اثنا عشر بنماید یا خیر.

ثانیاً در کتابهای ما اسامی دوازده امام شیعیان ثبت شده یاخیر چنانچه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمائید.

داعی - فرمایش شما بسیار بجا و سؤال بموقع نمودید و جواب آنها حاضر است ولی چون وقت تنگ و نزدیک سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد چنانچه موافقت فرمائید با فرداشب تشریف میآورید و جواب عرض مینمایم یا فردا صبح بعرض جواب مبادرت ورزم.

چون فردا روز عید میلاد سعادت بنیاد ریحانه رسول الله حضرت امام باعبدالله الحسین علیه السلام است از طرف برادران قزلباش ما جشن معصی از صبح تا ظهر در امام باره (حسینی) رسالدار برقرار است ممکن است در آنجا بعنوان عیدی این جواب را عرض نموده و حل اشکال نمایم انشاء الله تعالی.

نواب - با کمال افتخار موافقت و بیش از این مزاحم وقت شما نمی شویم پس الحال اجازه فرمائید آقایان محترمی را که از انوار مضیئه این مجلس نورانی استفاده نموده اند بحضور مبارک معرفی نمایم.

داعی - با یکعالم میل و مسرت آمده ایم که آقایان عزیز را در آغوش مهر و محبت پذیریم.

نواب - آقایانی که افتخار دارند امشب در تحت لوی تشیع اختیار نمودند
لا اله الا الله محمد رسول الله اقرار بتلافت و امامت
شش نفر اهل تشیع
علی و یازده نفر امامان از فرزندان آنحضرت بنمایند.

۱ - حقیر خلیص شما عبد القیوم ۲ - سید احمد علی شاه ۳ - غلام امامین (از تجار محترم) ۴ - غلام حیدر خان (از اعیان سرحدی) ۵ - عید الاحد خان (از تجار محترم پنجاب) ۶ - عید الفصد خان (از رجال و ملاکین معروف) (شکل ۲۲).
(آقایان رویداعی آمدند داعی هم از جا برخاسته تمام اهل مجلس همه برخاستند)

عده‌ای از اکابر برادران شیعه و سنی و مستبصرین اهل تسنن که پیش سعادت تنبیح (تکلیف) (۱۲)



(هر يك را در آغوش محبت گرفته بوسیدم بعد تمام اهل مجلس با آنها معاينه نمودند)
(چون دیدم برادران اهل تسنن خیلی گرفته شدند برای دلجوئی آنها گفتم شب (عید)
(است مطابق دستورات اسلامی مسلمین بایستی با یکدیگر مصافحه و معاينه نمایند)
(که موجب ثواب فراوان است - فلذا خویست همگی با هم مصافحه و معاينه نمایند)
(اول دست بگردن جناب حافظ و شیخ عبد السلام و بعد با سایرین معاينه نموده و پیشانی)
(همگی را بوسیده آنکه شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آوردند و با صحبت‌های شیرین)
(مجلس را مسرعی تازه داریم و کنودرت‌های ظاهری را که در وجنات آنها بود بر طرف)
(نمودیم).

حافظ - صاحب ما از دیدار شما در این شبها بهره کافی بردیم که تا آخر عمر
لذاذ آن فراموش شدنی نیست.

مخصوصاً بر شخص بنده منت بزرگی دارید جد بزرگوارتان بشما عوض بدهد
زیرا کشف حقایق بسیاری نمودید چنانچه شبهای قبل هم عرض شد که حقیر را یدار
نمودید قطعاً من آن آدم شب اول نیستم یعنی هر انسان عاقل منصفی که دلائل خالی
از شایبه شما را بشنود قطعاً یدار و هشیار میشود - مانند این بنده حقیر که امیدوارم
بطریقۀ ولایت عترت و اهلیت رسالت از این عالم بروم و در مقابل رسول الله ﷺ
سفید روی باشم.

خیلی مایل بودم که مدت بیشتری با شما مانوس باشم ولی چون وقت ما تنگ
گردد و کارهای شخصی بسیار داریم ما بخيال دو روزه آمدم تصادفاً خیلی طولانی شد
امشب را با اجازه آقایان لیلة الوداع قرار میدهم که فردا شب با ریل (راه آهن) حرکت
نمائیم و از شما دعوت میکنم که بمحل ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان بهره‌های
خصوصی برداریم.

۱۵ عی - آقایان تصدیق فرمائید از شب اول که بزیارتان نائل آمدم الی الحال
باوداد و صمیمیت بدون عناد و تعصب سرگرم مهر و محبت بودم و با آقایان انس و علاقه
مخصوصی پیدا نمودم هیچگاه از طرف داعی مانعی برای حرکت آقایان نبوده ولی

إلحال که میشنوم آقایان خیال حر کت دارید تأثیر عجیبی در خود مشاهده مینمایم.

یکی از عرفاء شایعین گوید من با انس و وصال (برخلاف عموم) مخالفم برای آنکه در عقب رسالت فرامیاید و در دیوان منسوب بولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام است که فرمود:

يقولون ان الموت صعب على الفتى **مفارقة الاحباب والله اصعب (۱)**
الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموماً و شخص جناب عالی خصوصاً توفه بسیار برداشتم که هرگز فراموش نخواهم نمود.

ولو در این ده شب بمناسبت الکلام بجز الکلام رشته سخن بسیار طولانی شد و هر شبی بدون پراده زیاده از شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایان جلساء محترم را گرفتم ولی چون سراسر مجلس ما ذکر آیات شریفه قرآنی و نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و از عناد و لجاج جاهلانه و لهو و لعب برکنار بودیم خود عبادتی از عبادات را انجام دادیم.

ولی نظر بآنکه انسان مرکز سهو و نسیان و اشتباه است چنانچه در طی کلمات از طرف داعی سهواً (نه عمداً) إسائه ادب یا اطائه کلام روی داده یا بنظر آقایان محترم بد آمده عفو و اغماص فرمایند و در مظان استجاب دعوات داعی ناچیز محتاج را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حافظ - از حسن بیان و ابراز العاطفان کمال امتنان حاصل است و احدی از ما از شما رجشی ندارد که پوزش میطلبید چه آنکه حسن اخلاق و ادب جناب عالی بقدری زیاد است که ما را مقتون و معجوب خود نموده و از طول کلمات هم ابدأ افسردگی نداریم بلکه طلاقت لسان و حسن بیان شما پاندازمای قوی است که گمان نمیکنیم هر قدر طولانی شود ملال آور باشد.

داعی - با تشکر از مرام آقایان در خاتمه عرایض میخوانم مطلبی بعرض برسانیم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی امت و مصلحت رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد و از طرف آقایان محترم قزلباش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی در امام باره (حسینیه) رسالدار برقرار است.

(۱) میگویند من که بر جوان سخت است و حال آنکه ملاقات دوستان بعد از قسم سخت تر است.

و آقایان محترم از شخص جناب عالی و آقایان حاضر بتوسط شما از جمیع برادران اهل تسنن صمیمانه دعوت مینمائیم نظر بملاقات خصوصی که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارید برای خرسندی روح پر فتوح آنحضرت فردا صبح را با اجتماع مهمتی از برادران اهل سنت و جماعت بآن مجلس جشن تشریف فرما شوید که از شرکت خودتان در آن مجلس جشن شیعیان علاوه بر اینکه عموم ما را ممنون و متشکر خواهید نمود.

با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که با شرکت دوقرقه برادران ایمانی و اسلامی در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعادی اسلام را (که خواهان تفرقه و جدائی مسلمانان اند) در حیرت و عبرت بگذاریم.

قد فرغت من الكتابة فی جمادی الثانی ۱۳۷۴ وانا العبد الفانی محمد الموسوی

(سلطان الواعظین الشیرازی)

عید میلان حسینی

فدت شهر شعبانها الاشهر
طوی الهم غنا و زال العنا
لثالثه فی رقاب الایام
فصبح الولاء بمیلاد سبط
و باب النجاة الامام الذی
و غص الامامة فی سما
و دروس النبوة من نوره
لنهن بمیلاده شیعه

فمن ینها یمنه الایام
و بشر الیها یننا بنشر
ایاد لعمرك لا تنکر
هادی الایام به مسفر
ذنوب العیاد به تفر
جنى هدایتها بشمر
سنی و من نوره مزهر
لهم طاب فی حبه عصر (۱).

صبح روز سیم شعبان المعظم سال ۱۳۴۵ که عید میلاد سعادت بنیاد مولانا و مولی الکونین امام سیم حضرت ابا عبدالله الحسین علیه و علی جد و ایه و امه و اخیه و تسعة المعصومین من ذریته الصلاة والسلام بود طالع، مجلس جشن با شکوهی از طرف آقایان محترم قزلباشی در امام باره (حسینیة) رسالدار منعقد و برقرار شد از اول صبح محرم طلیقات مختلفه بآن مجلس با شکوه هجوم آورده چهار ساعت بظهور مانده داعی با اتفاق جمع کثیری از علماء و رجال شیعه که بمنزل آمده بودند جهت شرکت در جشن به امام باره رقتیم الحق مجلس با شکوهی بود.

(۱) از بین جمیع دوازده ماهه سال شهر شعبان که مشهور بین و غیرت است صدای خود را به فطرت ازمیلاد آنحضرت بله بود هر کوه هم غمرا از ما داخل و صدای تیریک از هر طرفی برخاست باینکه در سیم ماه شعبان حسین بن علی علیهما السلام متولد گردید و لذا صبح ولایت بیلاول مس پیشتر غذا روشن و منور گردید که از کسبیکه باب نجات و سبب آمروش خلایق است شانه درخت امامت از او بلند و میوه های درختش، ولایت به امام بعد از او هستند باغ نبوت از نورا و روشن و براز گل و میوه است تهیت بگو بیلاول آن بزرگوار گروه شعبان و اپنی آن گروهی که از حیب و دریب بسبب محبت او خالص اند.

هزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفه شیعه و سنی فضای بسیار وسیع امام باره بآن عظمت و تمام اطافای بزرگ در طبقه اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای بامبارا پر نموده بودند.

آقایان محترمین علماء عامه و اهل تسنن با اتفاق جناب حافظ غد رشید و شیخ عبدالسلام هم تشریف فرما بودند از زور د داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس بر پا شد با اینکه برای جلوس داعی جایگاه مچگلی معین نموده بودند مع ذلک بیاس احترام علماء بزرگ عامه از جایگاه خود صرف نظر نموده بک سر خدمت ایشان رقتیم بسیار از این عمل داعی که احترام بمقام آنها و دال بر خفتن جناح و بی غرضی داعی بود خوش حال شدند.

بعد از معافه و جلوس شربت و شیرینی مفصلی بمجلس آوردند بعد از صرف خیریت و شیرینی در نفر مداح مدیحه سرائی قابل تمجید بلسان اردو و پارسی نمودند آنگاه جناب سردار عبد الصمدخان که از رجال نامی شیعه پیشاور بودند با جماعتی از محترمین قزلباشی آمدند و از داعی درخواست متبر نمودند که چون روز عید است جماعت حاضرین با انتظار عیدی از شما آماره اند که از بیانات متبری خود بآنها عیدی بدهید.

هر چند داعی امتناع نمود بر اصرار آنها افزوده شد عاقبت جناب حافظ واسطه شدند و گفتند چون امروز آخر توقف ما است میل داریم از متبر شما یاد کاری باخود ببریم چون بایشان علاقه پیدا نموده بودم نخواستم تمرد از قول ایشان بنمایم لذا بیانی احترام ایشان بنیر رقتیم تا قریب ظهر متبر بودم و بعد از خاتمه متبر واده نماز جماعت با اتفاق عده ای از خواص رجال شیعه و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند (که در صفحات قبل گراور شده و از نظر خوانندگان محترم گذشت) و غذای مفصلی بافتخار و روزشش نفر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعیان بموم داده شد.

اینک متن متبر داعی را هم که مسخرین جرائد و مجلات نوشته و در مطبوعات خود انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود بلکه میتوان گفت متمم و مکمل بیانات ده شب مناظرات ما بود لذا برای چاپ باصل کتاب ملحق نمودیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آغاز منبر

رَبِّ اشرح لي سُدري و يسِّر لي امري و احل عقدة من لساني يفقهوا قولي .

الحمد لله الاول قبل اولية الاولين و الباقي بعد فناء الخلق اجمعين و الصلاة و السلام على سر الوجود و اول كل موجود و صاحب لواء الحمد و المنام المحمود الغاتم لما سبق و الفاتح لما اُغلق و المعلن الحق بالحق و الدافع جيشات الاباطيل و الدامغ صولات الاضاليل النبي الامي و الرسول المكي المدني القرشي الهاشمي الايطحي سيد الاولين و الاخرين حبيب اله العالمين ابي القاسم محمد بن عبدالله خاتم الانبياء و المرسلين و علي آله الطاهرين و اوصيائه المعصومين شمس سماء العلم و الهداية و ينابيع الحكمة نواميس الكبرياء و آيات الله العظمى و لمة الله على اعدائهم و مبغضيه و منكري فضائلهم من الاولين و الاخرين من الان الى يوم الدين اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قال الله الحكيم في كتابه الكريم يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر ذلك خير و احسن تاويلا (۱).

(۱) ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمان داران (اطراف خدا و رسول) را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان بکننگرد و نزاع کنید بکم خدا و رسول باز گردید اگر بعدها و دود قیامت ایمان دارید اینکار (رجوع بکم خدا و رسول) برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود .
آ ۶۲ سوره چهار (ناس).

آزادی مجاز و حقیقت

یکی از موضوعات مهمه که سالها است رطب اللسان عموم گردیده و هر فرقه و قومی برای پیشرفت مرام و مقصد خود انگه بآن مینمایند موضوع حریت و آزادی است که اخیراً دست آورزده است ای از مردمان قصیر الفكر و کوتاه نظر گردیده که روی همین اصل حریت و آزادی از زیر فرمان قضاء جریان انبیاء عظام بیرون رفته و از حوزه متدینین خارج گردیدند و حال آنکه فهمیدند حریت و آزادی از عبودیت پروردگار عالمیان و قیود شرایع حق و قوانین مقدسه مخالفت کامل با علم و عقل دارد و چنین حریت و آزادی مغل آسایش بشر و موجب هرج و مرج و خلاف نظام طبیعی و مبرود و مبنغوش محققین علماء و عقلاء میباشد .

البته آن حریت و آزادی که بسیار خوب و مملوح است عبارت است از آزادی از عبودیت مخلوق و تعظیم و پرستش آبناء بشر و اطاعت کور کورانه همجنسان مانند خود چنین آزادی از لوازم انسانیت است چه آنکه انسان فهمیده که بنور عقل منور گردیده و صاحب علم و معرفت میباشد بایستی از عبودیت و بندگی مانند خود بر کنار باشد کور کورانه مطیع صرف احدی نگردد که در وادی ضلالت و حیرت سرگردان گردد .

البته باید انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت بجائی فرود آورد که قابل و لایق و دلائل عقل و نقل بر او قائم باشد .

بدیهی است ستایش و بندگی منحصر اختصاص دارد بذات بی زوال حضرت احدیت جل و علا که خالق ما و شما و جمیع موجودات عالم است که با دلائل عقلیه ثابت آمده که مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر آنها خالق که ایجاد همه چیز برای او نموده بایستی خاضع و خاشع و مطیع صرف باشد .

و اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جائز نیست مگر آنکسی را که خداوند متعال امر باطاعت او نموده باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمان برداری اشخاص قرآن مجید است .

وقتی مراجعه بقرآن مجید و این سند حکم آسمانی مینمائیم می بینیم دستور اطاعت را در آیات چندی کاملاً بما داده که روی قواعد عقلانی اطاعت از چه اشخاصی بنمائیم و در مقابل چه افرادی سر تعظیم فرود آوریم.

اطاعت خدا و پیغمبر و
اولی الامر و واجب است
از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عراض
داعی است سر بجا فرموده **اطيعوا الله واطيعوا
الرسول واولی الامر منکم** یعنی اطاعت کنید

خدا و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر را.

پس بحکم این آیه شریفه بعد از اطاعت خداوند متعال از جنس بشر اطاعت پیغمبر و صاحبان امر واجب است.

در اطاعت او امر پیغمبر خاتم **الانبياء** عموم جامعه مسلمین متفقند و احدی انکار این معنی ندارد. فقط اختلافی که بین مسلمانان ایجاد نمودند در معنای اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده.

عقیده اهل تسنن در
معنای اولی الامر
برادران عامه و اهل تسنن را عقیده بر آنست که
مراد از اولی الامر در آیه امراء و فرمانفرمایان
و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان
امر (ظاهری) میباشد.

فلذا آقایان اهل تسنن اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب میدانند (هر چند
متجاهر بفسق و فجور و ظلم باشند؟) بدلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامرند پس
اطاعتشان واجب است ۱۲.

و حال آنکه چنین عقیده ای با دلایل عقل و نقل باطل است که این مجلس
مختص با ضیق وقت اجازه نمی دهد که بتمام دلایل برطلان عقیده آنها استشهاد
نمایم **اقلاً یک ماه** وقت می خواهد تا بتفصیل بپردازیم ولی من باب **مالا یدرک کله**
لا یرک کله.

آب دریا را اگر نتوان کشید لیک بهر تشنگی باید چشید

با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصراً در اطراف این
موضوع بحث مینمایم تا اهل انصاف فضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردد.

صاحبان امر بر سه قسمند
بدیعی است امراء و سلاطین که در جامعه فرمان
روائی مینمایند از سه حال بیرون نیستند یا منصوب
بالاتجاه - یا غالب بالقدره - یا منصوب من جانب اللهاند.

اما طریقه اول که اگر مسلمین اجتماع بر فردی نموده و او را بامارت بر قرار
نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد دلیل مثبت عقلانی ندارد که
مسلمانان بتوانند عموماً اتفاق کنند بر یک فرد کامل عیار و پاکی و او را بامارت
بر قرار نمایند.

برای آنکه مسلمین هر قدر قوی الفهم باشند بطواهر حالات مینگردند و از یوایان
اشخاص که در چه عقیده هستند بی خبرند.

بنی اسرائیل منتخب جناب
موسی فاسد در آمدند
هر قدر مسلمین عاقل و دانا باشند در امر انتخابات
قطعاً روی موازین ظاهریه از حضرت موسی کلیم
الله علی نبینا و آله و علیهم السلام که از انبیاء اولوا العزم
است عالمتر نمی باشند و عقول همه آنها از عقل کامل فرستاده خدا بالاتر نخواهد بود.

حضرت موسی از میان هزاران عقلاء و دانشمندان بنی اسرائیل هفتاد نفر را روی
حسن ظواهر انتخاب نمود (چون انبیاء مأمور بطواهر بودند بیوایان اشخاص نظر نمیکردند
همان حسن ظاهر را مدار اعتبار قرار میدادند).

و بطور سبنا برد در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاک شدند معلوم شد
از اول صاحبان عقیده صحیح ثابت قلبی نبودند منتها در موقع امتحان پرده بالا رفت و
آنچه در باطن داشتند آشکار شد چنانچه قرآن مجید اشاره باین معنی نموده در آیه
۱۵۴ از سوره ۷ (اعراف).

پس جائیکه منتخبین کلیم الله پیغمبر خدا فاسد
بشر قادر نیست انتخاب
و کافر از جلد در آیند و بوسیله ساعقه بمذاب
امیر صالح کامل نماید
حق تعالی معذب کردند - سایر افراد بشر بطریق
اولی قدرت بر انتخاب امراء صالح کامل ندارند.

چه آنکه ممکن است منتخب ظاهر الصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند
و ظاهر آسائوسی نموده بعد از جلوس بر آریکه سلطنت و امارت جلد ظاهر الصلاحی را
انداخته بی پرده مقاصد سیئه خود را تدریجاً اجراء نمایند.

چنانچه در بسیاری از سلاطین و امراء (حتی نمایندگان مجلس شورای ملی) این
امر دیده شده است و قطعاً اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع
حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود.

هرگز عقل باور نمیکند که خداوند متعال اطاعت
سلاطین و امراء اولی
امر سلاطین و صاحبان امر ظالم و فاسق فاجری
الامر نمیشناسد
را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد پس
بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است.

و علاوه اگر این حق اجماع امت شرعی باشد اولی الامر باید در هر زمان با انتخاب
حقیقی ملل اسلامی باشد اختصاص بملتی دون ملت دیگر نداشته باشد. این حق شرعی
تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر گوشه و کنار عالم - فردی یا افرادی از
مسلمانان در شهر و یا قریه ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رای بدهند
و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند نه آنکه دسته ای در شهری یا مملکتی رای بدهند
رای آنها اجباراً مطاع باشد و سایر غفله و افراد بر جسته مسلمین مجبوراً تسلیم
کردند و اگر جمعیتی نظر مخالفتی داشته باشد آنها را راضی و مشرک خوانند و قتلشان
را واجب بدانند.

چنانچه صفحات تاریخ هزار و سیصد ساله اسلام را مطالعه نمایم می بینیم که
چنین اجماعی بعد از خاتم الانبیاء علیهم السلام در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود

در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعاً رأی داده باشند پس عقیده با جماع در هیچ
دوره ای لباس عمل نیوشیده و نخواهد پوشید خصوصاً امروزه که بلاد مسلمین قطعه قطعه
و ممالک اسلامی متعدد، و هریک امیر و پادشاهی دارند.

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلی برای خود انتخاب
نمایند گذشته از آنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهد بود و هیچ يك از ممالک
زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت چنانچه بین آنها هم
خلاف و اختلافی واقع شود و نائرة حرب بینهما مشتعل گردد (چنانچه مکرر در
تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلا تکلیف خواهند بود چه آنکه هر دو دسته از
مسلمانان اطاعة لامر اولی الامر خود ناچار بجان هم افتاده و برادران مسلمان خود را
بکشند آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادر کشی مثاب و قاتل و مقتول اهل بهشت
خواهند بود یا.

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده هرگز اسلام دین جامع کامل
عقل پسند امر چیز نیست که مورد انکار عقلاء و قابل عمل و اجراء نباشد بعلاوه سبب
ایجاد تفرقه و جدائی مسلمانان گردد.

پس اولی الامری که خداوند تبارک و تعالی آنها نموده منسوب بالا جماع نخواهد بود.
چنانچه در لیالی ماضیه در مجلس بحث خصوصی با حضور علماء و دانشمندان
فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلاً و نقلاً ثابت نمودیم که در صفحات جرائد
و مجلات درج گردیده ^(۱) لابد بنظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند
رسیده است.

و اما قسم دوم که منسوب بالقدره است یعنی هر
هر سلطان و امیر با قدرتی
اولی الامر نمیشناسد
امیر و سلطان و خلیفه سفاک خونخوار فاجری که
بهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم
سلط و صاحب امر نافذ باشد اطاعتش واجب گردد.

(۱) مراجعه شود به ص ۴۸۲ تا ۴۹۱ و ص ۷۴۲ تا ۷۴۸ همین کتاب.

چگونه غلظت بر بار رود و تسلیم باین عقیده بی معنی گردد که اطاعت امراء و سلاطین و با خلفاء سفاک بی باک و فاسق فاجر مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد ؟

اگر امر چنین است چگونه علماء و مورخین و متقدمین از اکابر علماء عامه خلفاء و امراء سفاک ظالم را در کتب و دفاتر خود تقیح مینمایند مانند معاویه و یزید یلید سفاک و زیاد بن ابیه و عبید الله و حجاج و ابوسلمه و ابو مسلم و غیر آنها .

و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید اطاعت این قبیل اشخاص وقتی آمر و نافذ و سلطان و خلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنانچه بعضی از علماء عامه گفته اند) قطعاً چنین اطاعتی بر خلاف نص " صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد .

زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید کفار و فساق و ظالمین را مورد لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده .

پس چگونه در این آیه شریفه امر میکند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند !!

بدیهی است نسبت دو قول متضاد بذات اقدس پروردگار از آقیح قیاح میباشد ؟ و حال آنکه فخر رازی که از اکابر علماء عامه است در تفسیر این آیه شریفه صریحاً گوید قطعاً بایستی اولی الامر معصوم از گناه باشد و الا خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود و پیغمبر خاتم قرار نمیداد .

پس وقتی با همین مختصر دلائل بطلان این دو عقیده ثابت شد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالا جاع یا منصوب بالقدره باشد .

اولی الامر باید منصوب و منصوب من جانب الله باشد
 ثابت میماند قسم سیم که حتماً بایستی اولی الامر منصوب و منصوب من جانب الله باشد مثبت المطلوب همین است عقیده شیعه امامیه اثنا عشریه که میگویند چون اولی الامر بایستی مانند پیغمبر مذهب و منزله از جمیع صفات رزله و اخلاق فاسده و معصوم از تمام کبائر و صفات ظاهراً و باطناً باشند و چون علم بپواطن امور هم آحادی

جز خدای تعالی ذاتاً و استقلالاً ندارد پس باید خدای تعالی اولی الامر را معین نماید . همان خدائی که رسول را از میان خلق برگزید و یرسالت میفرستد اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او جل و علا انتخاب نموده و بپرسم معرفی نماید .

علاوه بر این قبیل دلائل که از خارج اثبات مرام مینماید صراحت ظاهر خود آیه حکم میکند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله ﷺ باشد الا ما خرج بالدلیل که آن مقام وحی و رسالت است .

و چون عالم بجمیع صفات بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست پس حق انتخاب مخصوص بذات او جل و علا میباشد .

فلذا در آیه شریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو **اطیعوا** آورده که میفرماید **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول** خدا را اطاعت کنید بنحویکه او را واجب الوجود بالذات بدانید که آنچه از هستی صمات دارد از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات او میباشد .

و اطاعت کنید پیغمبر را بنحویکه او را ممکن الوجود و عبد صالح و واجد جمیع صفات حید و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود باو افزوده شده است .

ولی وقتی بمعرفی اولی الامر میرسد کلمه **اطیعوا** نمیآورد قط با يك و او عامله اولی الامر را معرفی مینماید و در این واو لطیفه ایست که میخواهد بپروردمان متوز الفکر روشن ضمیر بفرماید که اولی الامر آنکس است که واجد باشد هر چه را رسول خدا ﷺ واجد بوده است مگر آنچه بدلیل فائده است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم ﷺ داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگر مقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول الله ﷺ میباشد !

فقط شأن اولی الامر اینست که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین ﷺ باشد .

فلذا جامع مشیعه امامیه معتقدند که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر از نسل پیغمبر

و عترت طاهرة آنحضرت میباشد که آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام از عترت و اهل بیت پیغمبر و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگتر دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم الصلاة والسلام میباشد.

علاوه بر آیات کثیره دیگر که مورد استدلال ما میباشد که هر يك بجبهتی ازجہات اثبات مرام مینماید از قبیل آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱).

و آیه ۶ سوره ۳۳ (احزاب) النَّبِيُّ اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِ اِمَهَاتِهِمْ وَ اَوَّلُوا الْاِرْحَامَ بَعْضُهُمْ اُولٰٓئِكَ يَعْضُ فِي كِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ (۲).

و آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۳).

و آیه ۸ سوره ۱۳ (عد) اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۴).

و آیه ۱۵۴ سوره ۶ (انعام) وَ اِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرُقَ بَيْنَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ (۵).

(۱) خدای تعالی (با ابراهیم) فرمود من ترا امام و پیشوای خلق قرار دادم ابراهیم عرض کرد این امامت و پیشوایی را بفرزندان من نیز عطا خواهی کرد فرمود: آری اگر صالح و شایسته آن باشند که عهد من (امامت) هرگز ببرد ستمکار نخواهد رسید.

(۲) پیغمبر اولی و سزاوارتر بمؤمنان است از خود آنها و زنان پیغمبر (در اطاعت و مطوعات و حرمت نکاح) بکنکم مادر مؤمنان هستند و غویشان و ندان نسبی شخص بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند از مؤمنین و مهاجرین.

(۳) ای اهل ایمان خدا ترس باشید و با مردان راستگو بیوندید و پیرو آنها باشید.

(۴) جز این نیست که وظیفه تو ایندازد و ترسانیدن (از ظفرمانی خداست) و هر قومی را (از طرف خدا) راهنمایی است.

(۵) اینست راه راست که راه من است پس پیروی کنید آنرا و از راههای دیگر که موجب تفرقه شماست جزو از راه خدا متابعت نکنید.

و آیه ۱۸۰ سوره ۷ (اعراف) وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَمْدُونَ (۱).

و آیه ۹۸ سوره ۳ (آل عمران) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا (۲).

و آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فَاسْتَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۳).

و آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ

وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا (۴).

و آیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) اِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰٓهُ اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهِيْمَ

وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰی الْعٰلَمِيْنَ ذَرِيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (۵).

و آیه ۲۹ سوره ۳۵ (فاطر) ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۶).

آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ كَمِشْكُوٰةٍ

فِيْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ

مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيْءُ وَ لَوْ لَمْ لَمَسْهُ لَارْتَوْفُورٌ

عَلٰى نُوْرِ يَهْدِى اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ يَّشَاءُ (۷).

(۱) و از خلقی که آفریدیم گروهی ای حق هدایت مینماید و از باطل همیشه بحق پا را میگردند (که مراد پیشوایان دین و امام معصومین اند).

(۲) هنگی برشته دین خدا (و ولایت عترت طهاره) چنگ زده بر اوصای منفرق نروید.

(۳) از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند) بیبرید اگر شما نیت دارید.

(۴) جز این نیست که مشیت خداوند متعلق گرفته که رجس هر آلایش را از شما خانواده نبوت بیرون سازد از هر یک پاک و منزّه گرداند.

(۵) بعیقت خدا برگزید (آدم) و نوح (ع) و خانواده ابراهیم (ع) و خانواده عمران را بر چنانها و فرزندان بعضی از آنها را بر بعضی دیگر.

(۶) پس (از آن پیشبران سلف) ما آنان را که ائمه کاندان خود برگزیدیم (یعنی محمد و عترت طاهره) و علیهم السلام و ادوات علم قرآن گردانیدیم.

(۷) خدا نود (وجود بخش) آسمانها و زمین است داستان خودش بشکونی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تلألؤ آن گوی سناوه ای است

دوستان و دشمنان از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان بدان فروزانست و بی آنکه آتشی ذبت آنرا برافروزد خود بخود جهانی را روشنی بخشد که بر تو آن نور حقیقت بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را خواهد بنود خود (و احرفات حق

خویش) هدایت کند.

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد تا آنجا که خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد در مسند و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ربع قرآن در باره ما اهل بیت نازل شده.

و نیز حافظ ابو نعیم در منازل من القرآن فی علی واحد حنبلی در مسند و واحدی در اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن عساکر و محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام و محمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۶۶ کفایت الطالب و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۲ بنایع الموده از طبرانی نقل مینمایند از ابن عباس (حبر امت) که فرمود:

نزلت فی علی اکثر من ثلاثمائة آیه فی مدحه (۱).

و البته در اطراف هر یک از این آیات اَقْلًا بایستی چند ساعتی صحبت نمود که بواسطه نبودن وقت فقط بطور فهرست بعضی از آنها را قرائت نمودم تا اهل فن بکتاب اکابر علماء عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی و امام شعبی و زخمشری و جلال الدین سیوطی و طبری و نیشابوری و واحدی.

و کتابهای فرائد السطین حوزی و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جمع بین الصحیحین حیدری و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و شرف المصطفیٰ خرقوشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابوالقاسم و استیعاب ابن عبدالبر و سقیفه جوهری و بنایع الموده خواجه کلان حنفی و موده القرطبی همدانی و منازل من القرآن فی علی، اصفهانی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و نهاية ابن اثیر و کفایت الطالب کنجی شافعی و نزول القرآن فی امیر المؤمنین ابوبکر شیرازی و رشفة الصادق سید ابی بکر بن شهاب الدین الملوی و غیر آنها را مراجعه و باریزه تحقیق بشکرند تا حقیقت بر آنها آشکار گردد.

(۱) زیاده الا سیمد آیه در مدح علی علیه السلام نازل گردیده.

خلاصه خوبست الحائلة کلام نهم و آیه اول مجلس را که اول دلائل آوردیم ذکر نمائیم که عرض کردم عقیده جامه شیعہ امامیه اینست که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلائل عقلیه و براهین نقلیه ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین اند. اما دلائل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمامی آنها نیست ولی بحکم قرینه ثابت است اولی الامری که اطاعتش توأم با اطاعت خدا و پیغمبر است بایستی معصوم از خطا باشد.

چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار باین معنی نموده که اگر گفته شود اولی الامر معصوم نیست اجتماع نقیضین خواهد شد و آن محالست.

و دیگر آنکه اولی الامر باید أعلم و افضل و اروع و اثنی و اکمل من فی الارض باشد تا واجد صفات پیغمبر صلی الله علیه و آله گردیده اطاعتش از هر حیث واجب آید.

این صفات در میان امت جز درباره ائمه اثنی عشر (تصدیق اکابر علماء عامه) گفته نشده مقام عصمتشان طورست که خداوند در آیه تطهیر شهادت باین معنی داده است.

و اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء اهل تسنن در عصمت آن خاندان جلیل ذکر گردیده من باب نمونه پیوند خبری از اکابر علماء اهل تسنن تبرک میجویم.

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی درس ۴۴۵ بنایع

الموده ضمن باب ۷۷ و شیخ الاسلام حوزنی در فرائد

السطین از ابن عباس روایت نموده اند که گفت

اخبار در عصمت

ائمه از طرق عامه

سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول نا و علی والحسن والحسين و تسعة من ولد الحسن مطهرون معصومون (۱).

و از سلمان فارسی نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست بر کتف حسن علیه السلام

گذازد و فرمود الله الامام بن الامام تسعة من صلبه ائمة ائرار امتنا معصومون (۲).

(۱) ششمین از رسول خدا (ص) فرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین

هنگی پاک و پاکیزه و معصوم (از جمیع صفات و کبایر و اخلاق ذمیه) میباشد.

(۲) بدستیکه او امام پس امام و نه نفر از صلب او امامان و نیکو کلان امتنا با عصمت اند.

و از زید بن ثابت روایت نموده که آنحضرت فرمود **وَأَنَّهُ لَخِرْجٌ مِنْ صُلْبِ الْحَمِينِ**
أَنَّمَا إِبْرَاهِمُ أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ (۱).

و از عمران بن حصین نقل میکند که گفت از رسول اکرم **وَأَنَّهُ لَخِرْجٌ مِنْ صُلْبِ الْحَمِينِ**
 فرمود انت و اورت علمی و انت الامام و الخلیفه بعدی تعلّم الناس ما لا یعلمون
 و انت ابوسیطی و زوج ابنتی و من ذریعتکم العترۃ الائمة المعصومین (۲).
 از این قبیل اخبار از طرق اکابر علماء عامه بسیار رسیده که برای نمونه در این وقت
 مختصر کفایت میکند.

و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که
 در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصل نمودیم لابد بنظر محترم
 آقایان در جراند و مجلات رسیده امروز هم برای نمونه بنقل چند خبر اکتفا می کنیم.

ابواسحق شیخ الاسلام حوینی در فرائد السمعین
 و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیۃ الاولیاء و ابن
 ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عباس روایت
اشاره بعلم عترت
و اهل بیت طهارت
 می نمایند که فرمود رسول اکرم **وَأَنَّهُ لَخِرْجٌ مِنْ صُلْبِ الْحَمِينِ** عترت من از طینت من آفریده شده اند و خدای
 تعالی علم و فهم بایشان کر امتر فرموده و ای بر کسیکه ایشان را تکذیب نماید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و صاحب کتاب سیر الصحابه از حذیفه بن اسید
 روایت کرده اند که رسول خدا **وَأَنَّهُ لَخِرْجٌ مِنْ صُلْبِ الْحَمِينِ** بعد از آراء خطبه مفصل و حمد و ثناء حق تعالی
 فرمودند **أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِيدَ كِتَابِ آلِهِ وَ عِزَّتِي أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا فَقَدْ نَجَوْتُمْ**
 طبرانی با این زیادتیی نقل می نماید که فرمود **وَأَنَّهُ لَخِرْجٌ مِنْ صُلْبِ الْحَمِينِ** و لا تقصروا
عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فأنهم أعلم منكم (۳).

(۱) هر آینه بیرون می آید از صلب حسین امامان نیکوکار امناء با عصمت کامل گذاردن بعدل و داد.
 (۲) تو و اورت علم منی و تویی امام و خلیفه بعد از من یاد می دهی ب مردم چیزیکه نمیدانند
 و تویی پسر دودختر زاده من و شوهر دختر من و ذریه شماست عترت پاک و امامان با عصمت.
 (۳) دو چیز نفیس بزرگ را در میان شما میگذارم که اگر باین دو چیز تمسک جوئید نجات
 یابید یکی قرآن مجید و دیگری عزت من اند آنگاه فرمود امت بایشان سبقت نجوید و تفسیر و
 کلامی نکند از آنها که هلاک خواهید شد بایشان یاد ندهید و تعلیم ندهید که ایشان از شما گذرانند.

بروایت دیگر از حذیفه بن اسید نیز نقل میکند که آنحضرت فرمود
الائمة بعدی من عترتی عدد نضباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین اعطاهم
الله علمی و فهمی فلا تعلموهم فأنهم أعلم منکم اتبعوهم فأنهم مع الحق
والحق معهم (۱).

ایشنا مختصری از دلائلی است که اکابر علماء عامه و اهل تسنن بر اثبات علم و
 عصمت ائمه اثنا عشر ما نقل نموده اند که تقویت میکند دلائل عقلیه را.

بعضی بازیگران یا اشکال تراشا ایجاد شبیه
اشکال در اینکه چرا اسامی
ائمه در قرآن نیامده
 نموده و در دسترس عموم قرار داده اند که اگر
 ائمه اثنا عشر شیعیان بر حقتند چرا اسامی آنها
 در قرآن مجید که سند محکم دیانت است ذکر نگردیده در شب گذشته هم برادران عزیزم
 در مجلس خصوصی همین سؤال را از داعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب رامو کول
 بامروز نمودم اینکه که باصرار آقایان منبر آدم و مقتضی موجود گردیده با توجیهات
 خاصه پروردگار رفع اشکال مینمایم.

مقتضی عرض میکنم اشتباه بزرگی را متذکر دست ای از مردمان قصیر الفکر
 گردیده که گمان میکنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه
 قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده
 فقط مختصر کلیات امور است ولی جزئیات امور را موکول بیان می بین که رسول
 الله **وَأَنَّهُ لَخِرْجٌ مِنْ صُلْبِ الْحَمِينِ** است نموده چنانچه در آیه ۷ سوره ۵۹ (حشر) میفرماید **وَمَا لَكُمْ**
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فأنتموا (۲).

فلذا وقتی با حکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیات میسر کنیم منی بینیم که در
 (۱) امامان بعد از من از عترت من بعد دقتیاء بنی اسرائیلند (یعنی دوازده نفر) نه نفر از
 صلب حسین اند اعطاهم الله علم و فهم مرا پس بآنها یاد ندهید و تعلیم
 ننمایید بدستیکه آنها اعلم از شما میباشند متابعت کنید آنها را پس بدستیکه آنها باقی و حق
 بآنها میباشند.
 (۲) آنچه رسول حق بشما دستور دهد (و عطا کند) بگیری و هر چه نهی کند بشما را از
 آن واکنداری.

قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح و بیان آنها را پیغمبر فرموده.

جواب از اشکال

اولاً آقایانیکه اشکال ترائی میکنند و میگویند چون اسمی و عدد امامان اثناعشر در قرآن مجید نیست ماقبول نداریم و اطاعت نمیکنیم چیزیرا که در قرآن نییافت - باید بآنها گفت که اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید نام برده نشد و صراحت ندارد و جزئیات او ذکر نگردیده باید متروک گردد.

پس آقایان باید ترك نمایند تبعیت و پیروی از خلفاء راشدین و خلفاء اموی و عباسی و غیر هم را چه آنکه در قرآن مجید آیه ای که اشاره بمقام خلافت خلفاء راشدین (غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی و طریقه اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسمی آنها نیامده پس روی چه اصل وقاعدۀ تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها و ارافضی و مشرک و کافر می خوانند !!

و از اینها گذشته اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید ذکر و نامی از آنها نشده بایستی متروک گردد.

قطعاً آقایان باید تارك جمیع عبادات و احکام کردند زیرا جزئیات هیچ يك از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده.

عدد رکعات و اجزاء
نماز در قرآن نیامده

برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که با اتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تاکیدات بلیغۀ در آن باب نموده تا آنجا که

فرموده الصلوة عمود الدین ان قبلت قبیل ماسواها وان ردت رد ماسواها (۱).

مورد مطالعه قرار داده می بینیم در قرآن مجید ابداً ذکرى از عدد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حد و سوره و ذکر و تشهد نشده پس بایستی نمازها را ترك کرد چون در قرآن مجید ذکرى از اجزاء آن نیامده !!

(۱) نماز ستون و تکیه دین است اگر نماز بخوبی و بد مسأوی آن قبول و اگر نماز رد شد مسأوی آن هر چه هست رد میگردد.

و حال آنکه اینطور نیست در قرآن مجید فقط کلمه صلاۀ مجعلاً آمده اقم الصلاة - اقام الصلاة - اقموا الصلاة ولی تعیین عدد رکعات و سایر ارکان از واجبات و مستحباتش در بیان مبیین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله میباید.

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله میباید.

پس همان قسمی که کلمه صلاۀ موجراً در قرآن آمد ولی تشریح معنای صلاۀ و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظف عمل بآن دستورات هستیم.

همین قسم راجع امامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هم در قرآن مجید موجراً و مجعلاً فرموده و اولی الامر منکم یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر اطاعت کنید صاحبان امر را.

بدیهی است مفسرین مسلمین از شیعه و سنی از پیش خود نمیتوانند اولی الامر را معنی کنند چنانچه کلمه صلاۀ را نمیتوانند بمیل و اراده خود معنی کنند زیرا در حدیث روایت فریقین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من قرأ القرآن برأه فمعه جده فی النار (۱).

البته هر مسلمان عاقلی باید مراجعه کند به بیان مبیین قرآن ببیند آیا از مبیین قرآن مجید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در معنای اولی الامر خبری رسیده از آنحضرت سؤالی شده یا نه اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبیین قرآن مجید است جوابی داده بر جامعه امت واجب است ترك عادت و تعصب نموده تبعیت و اطاعت نمایند گفتار و بیان آنحضرت را.

مدت مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کاملاً مطالعه نمودم بعدی که ولایت کند بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد مرأد از اولی الامر امرها و سلاطین اند بر نخورد ولی بر عکس اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده اند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله معنای اولی الامر را سؤال نمودند

(۱) هر کسی قرآنرا برای خود تفسیر کند پس نشین گاه او آتش خواهد بود.

آنحضرت جوابهای کافی داده و فرمودند مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت اند الحال چند خبری بمقتضای وقت مجلس برای نمونه عرض میکنم البته متوجه باشید باخبر متواتری که از طرق اکابر علماء شیعه از طریق عترت طاهره و صحابه خاص رسیده ابتدا استمهاد نمی تمام.

فقط بذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طرق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده اکتفا نموده و قضاوت را بضمیر پاک و روشن آقایان با علم و منطق و انصاف و امیکندارم

۱- ابو اسحق شیخ الاسلام حوینی ابراهیم بن محمد در فرائد السمطين گوید آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسیده مراد از اولی الامر در آیه شریفه

علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول خدا هستند.

۲- عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود نموده و در حق ایشان و اولی الامر منکم تنزیل فرموده باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان بردار ایشان باشید و اقیاد از احکام و اوامر ایشان ننماید - من چون این سخن را شنیدم عرض کردم یا رسول الله خبرده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانیند فرمود یا علی انت اولهم.

۳- محمد بن مؤمن شیرازی که از اعظم علماء عامه و اهل تسنن بوده است در رساله اعتقادات روایت میکند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه خلیفه قرار داد آیه شریفه و اولی الامر منکم نازل کردید در شان علی بن ابیطالب.

۴- خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۸ بنایع الموده که مخصوص همین آیه قرار داده از مناقب نقل مینماید که در تفسیر مجاهد است که ان هذه الایة فرات فی امیر المؤمنین علی علیه السلام حين خلفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالمدينة - یعنی این آیه نازل شده در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام زمانیکه

خلیفه قرار داد او را پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه عرض کرد یا رسول الله مرا خلیفه قرار میدهی بر زنها و بچهها حضرت فرمود اما راضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی آیا راضی نیستی که تو از من بمنزله هرون باشی از موسی - یعنی همان قسمی که هارون را خداوند خلیفه موسی قرار داد تو را هم خلیفه من قرار داد.

۵- و از شیخ الاسلام حوینی نقل میکند بسند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت در دوره خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل میکنند و علی در میان آنها ساکت نشسته بود عرض کردند یا علی شاهم حرف بزنید حضرت فرمودند آیا این فضائلی که نقل میکنید خدای تعالی برای خودتان عطاء فرموده یا بوسیله غیر ؟ عرض کردند خدا منت بر ما گذارده بوجود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود آیا نمیدانید که پیغمبر فرمود من و اهل بیت من نوری بودیم که سعی مینمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق فرمود ان نور را در صلب او قرار داد که بزمن آمد و در پشت نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش همین قسم از اصلاط پاک بر جمعی پاکیزه از پدرها و مادرهایی که یکی از آنها از حرام نبود - سابقین از اهل بدر و احد گفتند بلی ما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله این جملات را فرمود شما را بخدا قسم میدانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق بر مسبق و سبقت نکرفته است احدی بر من در اسلام گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید وقتی نازل شد آیه شریفه و السابقون السابقون اولئک المقربون (۱) سؤال کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از سابقین و اینکه این آیه در چه چیز نازل گردیده فرمود انزلها الله عز وجل

فی الانبیاء و اوصیائهم فانما افضل الانبیاء و رسله و علی و صبی افضل الاوصیاء نازل گردانید خدای عز وجل این آیه را در حق انبیاء و اوصیاء آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی وصی من بهترین اوصیاء میباشد آنکه فرمود شما را

(۱) آنرا که در ایمان بر همه پیش گرفتند (در اطاعت خدا و رسول مقام تقدم یافته) بقیعت مربیان درگاهند آیه ۱۰۰ سوره ۵۶ (و انما)

بخدا قسم آیا میدانید وقتی نازل شد آیة اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم (۱) و آیة انما ولیکم الله ورسوله واذنوا للذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتوا الزکوة وهم را کمون (۲) و آیة و لم یتخذوا من دون الله ولارسوله ولا المؤمنین ولیجة (۳) .

خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را که معرفی نماید ولات امر را و تفسیر نماید بر آنها ولایت را همان قسمی که تفسیر نمود برای آنها نماز و زکات و حج را پس نصب نمود مرا بر مردم در تدبیر خم و فرمود ایها الناس بدوستی که خداوند جل جلاله مرا بر سالت فرستاد تنگه شد سینم من گمان کردم مرا تکذیب مینمایند آنکه فرمود **العلمون ان الله عز و جل مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم** آیا میدانید که خدای عز و جل مولای من و من مولای مؤمنین هستم و من اولی بتصرف هستم بآنها از نفسهای آنها عرض کردند بلی یا رسول الله پس دست مرا گرفت و فرمود من **کنت مولاه فعلى مولاه** و **الهم وال من والاه و عاد من عاداه** یعنی هر کس را من مولی و اولی بتصرف باو هستم پس علی مولی و اولی بتصرف در او میباشد خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد (این خبر نیز مؤید اخباریست که قبلا در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) سلمان برخاست عرض کرد یا رسول الله ولایت علی چگونه است فرمود ولایة علی کولائی من کنت اولی به من نفسه **فعلى اولی به من نفسه** یعنی ولایت علی مثل ولایت من است هر کس را من اولی بتصرف هستم باو از نفس او پس علی اولی بتصرف است باو از نفس او پس نازل شد آیة ولایت **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام** دینا پس پیغمبر فرمود (۱) اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول دا) که صاحبان امرند - آیة ۶۲ سوره ۴ (نساء) . (۲) جز این نیست که اولی بتصرف در امور خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز بیاد داشته و در حال رکوع زکوة میدهند (که با نفاق مفسرین غشامه و عامه اتفاق کنند و در حال رکوع علی علیه السلام بود) . (درجوع خود به ص ۴۷ تا ص ۵۰ همین کتاب) آیة ۶۰ سوره ۵ (مائده) . (۳) و نگرفتند از غیر خدا و نه رسولی و نه مؤمنین دوست پنهانی - آیة ۱۶ سوره ۹ (توبه) .

الاکبر با کمال الدین و اکمال النعمة و رضاء ربی بر سالتی و ولایة علی بعدی یعنی بزرگست خدای تعالی که دین را کامل و نعمت را تمام نمود و رضا داد رسالت را برای من و ولایت را برای علی بعد از من (این خبر نیز مؤید اخباری است که در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم که کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) .

عرض کردند بیان نما برای ما اوصیاء خود را فرمود **علی اخی و وارثی و وصی و ولی کل مؤمن من بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسین ثم النعمان** من ولد الحسین القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علی الحوض یعنی اوصیاء من عبارتند از علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر مؤمن بعد از من پس فرزندان من حسن و حسین پس از آن نه نفر از اولاد حسین اند قرآن با آنهاست و آنها با قرآن اند از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (معنی در قیامت) بر من وارد شوند .

و بعد از این خبر مفصل که قسمتی از آنرا باقتضای وقت مجلس عرض نمود سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس و عیسی بن السری و ابن معاویه نقل میکند که مراد از اولی الامر ائمة اثنا عشر و اهل بیت طهارتند .
گمان میکنم برای اثبات معنای اولی الامر همین چند خبری که ذکر نمودیم کافی باشد .

و اما راجع بعد و شماره و اسامی مقننه ائمة طاهرين سلام الله عليهم اجمعين هم قسط بیچند خبری که از طرق علماء بزرگ عامه و اهل تسنن نقل شده است شاهد مینمایم و از اخبار متکثرة متواترة ای که از طریق عترت و اهل بیت طهارت رسیده مرفظ را مینمایم .

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۶ ینایع الموده

از فراند السطین شیخ الاسلام حوینی از مجاهد

از ابن عباس نقل مینماید که مرد یهودی نقتل

نام مشرف شد خدمت رسول اکرم ﷺ مسائل چندی از توحید سؤال نمود

در باب اسامی و اعداد
ائمة اثنا عشر

حضرت هم جوایهائی دادند (که بمناسبت ضیق وقت از نقل آنها خود داری منینام) آنگاه نعل بشرف اسلام مشرف گردید بعد عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبری وصی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران علیه السلام یوشع بن نون وصیت نمود و ما را خیر ده که وصی شما کیست حضرت فرمود ان وصی علی بن ایطاطاب و بعده سبطای الحسن و الحسین ثلوه لثمة من صلب الحسین یعنی وصی من علی بن ایطاطاب است و بعد از او در دختر زاده من حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین علیه السلام میباشند نعل عرض کرد تمنا دارم اسمی شریفه ایشان را برای من بیان فرمائی حضرت فرمود اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجة محمد المهدي فهو لاء اثنا عشر بس از ذکر اسمی امامان نه گانه و توضیح دادن آنکه هر پدری در گذشت پسرش بجای پدر امام است تا امام دوازدهم که بنام محمد مهدی معرفی فرموده ذیل خبر مفصل است که طریقه شهادت هر يك را سؤال نموده و حضرت جواب داده آنگاه نعل گفت اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و اشهد انهم الاوصياء بعدك یعنی شهادت میدهم بوحدا نیت خدا و رسالت شما و شهادت میدهم که آن دوازده نفر اوصیاء بعد از شما میباشند هر آینه بتحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیاء پیشین دیده ام و در وصیت نامه حضرت موسی کاملاً ثبت است.

آنگاه حضرت فرمودند طوبی لمن احبهم و الیهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آنکس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند آنگاه نعل در حضور آنحضرت اشعاری انشاد نمود و گفت:

صلی الله و العلی علیک یا خیر البشر انت النبی المصطفی و الهامشی المفتخر
بکم هدانا ربنا و فیک فرجوا ما امر و معشر سمیتهم ائمة اثني عشر

حبا هم رب العلی ثم اصغفاهم من کدر قد فاز من و الا هم و خاب من عادی الزهر
آخرهم یسقی الظما و هو الامام المنتظر و عترتک الاخیر لی و التابین ما امر
من کان عنهم معر ضافوف تصلاه ستر (۱)

۲- و نیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینایع از مناصب خوارزمی از واثله بن اسفح ابن فرخاب اجزای بن عبدالله انصاری - و ابو الفضل شیبانی از محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر انصاری (که از صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله) پوره است نقل مینماید که گفت مردی از یهود بنام جندل بن جنداه بن جبیر خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مشرف شد بعد از سؤال مسائل توحید و تشدید جوایهائی کافی شهادتین بر زبان جاری و مسلمان شد آنگاه عرض کرد شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم بمن فرمود که اسلم علی ید محمد خاتم الانبیاء و استمسک اوصیاءه من بعده یعنی اسلام یاز بر دست محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و متمسک شو باوصیاء بعد از او.

حمد خدا را که مرا مشرف بدین اسلام فرمود اینک فرما اوصیاء شما کیانند که بآنها متمسک کردم حضرت فرمودند اوصیاء من دوازده نفرند عرض کرد چنین است: من هم همین قسم در تورات یافتهم ممکن است اسمی آنها را برای من بیان فرمائی.

حضرت فرمودند اولهم سید الاوصیاء ابو الائمة علی ثم ابناؤه الحسن و الحسین اول آنها سید و آقای اوصیاء و پدر امامان علی علیه السلام و پس از آن دو فرزندش حسن و حسین اند.

تو این سه نفر را ملاقات میکنی آنگاه عمرت باخر میوسد در وقتیکه زین العابدین

(۱) درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری تو پیغمبر بر گرفته عاشقی نبی و بیان مقصودی بسبب شما هدایت شدیم بوسیله توفیق هدایتی از آتش دوزخ داریم و جمیع خلفا شما نایبند شدند ایتاعشر زیرا خدای بزرگ ایشانرا بلندتر و پاک و پاکیزه از هر عیب و ریب نموده است نجات مییابد آنکس که بایشان تسک جوید، هر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها که امام منتظر است بظهور خود شیمان نشسته دیوار را سیراب مینماید و خاندان شما آن بر گردید گاهی هستند که مامور متابعت از ایشانیم و کسیکه از ایشان اعراض کند در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند.

متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا يك شربت شیر خواهد بود پس متمسك باشی با ایشان مبادا چهل جهنم ترا مفرد نماید .

عرض کرد من در توبه و کتب انبیاء اسم علی و حسن و حسین را بنام ایلیا و شیر و شیر دینمام تمنا دارم اسمای بعد از حسین را بیان فرمائی حضرت فرمودند

اذا انقضت مدة الحسين فالامام ابنة علي يلقب بزين العابدين فبعده ابنة محمد يلقب باباقر فبعده ابنة جعفر يدعى بالصديق فبعده ابنة موسى يدعى بالكاظم فبعده ابنة علي يدعى بالرضا فبعده ابنة محمد يدعى بالثقي والركي فبعده ابنة علي يدعى بالثقي والهادي فبعده ابنة الحسن يدعى بالعسكري فبعده ابنة محمد يدعى بالمهدي والعالم والحجة فيقب ثم يخرج فاذا خرج يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً پس از اینکه اسمای نه نفر امامان بعد از ابا عبدالله الحسین را با لقبهای آنها بیان نمود فرمود نهی آنها محمد مهدی قائم و حجة غایب میشود پس از آن خروج مینماید و زمین را پر از عدل و داد میکند هم چنانیکه پر از ظلم و جور شده باشد .

طوبى للصّابرين فى غيبته طوبى للمقيمين على محبتهم اولئك الذين وصفهم الله فى كتابه و قال هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ثم قال تعالى اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون .

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت آنحضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است آنها هستند که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت مینماید) کسانی هستند که ایمان غیب میآورند (که مراد غیبت آنحضرت است) و آنها هستند حزب الله که در قرآن میفرماید بدانید که حزب خدا غالب اند .

۳ - ابوالمؤید موفق بن احمد اخبط الخطباء خوارزمی در مناقب پسند خود نقل مینماید از ابو سلیمان راعی رسول خدا ﷺ که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود در شب معراج خدای تعالی بمن وحی فرمود که با محمد نظر کردم پسوی اهل زمین

و تو را از میان ایشان برگزیدم و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم یادشوم درجائی مگر آنکه تو بامن یاد شوی من محمود و تو محمد (ﷺ) بعد از تو علی را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم منم اعلی و اولست علی (علیه السلام) یا محمد تو وطنی و قاطعه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمانها و زمینها عرض کردم پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است یا محمد میخواهی ایشانرا ببینی عرض کردم بلی خطاب فرمود :

انظر الى يمين العرش فنظرت فاذا علي والحسن والحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و محمد المهدى ابن الحسن كأنه كوكب درى بينهم .

یعنی نظر کن بطرف راست عرش چون نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیاء خود را) و اسمهای آنها را يك يك بیان نمود تا آنکه فرمود محمد مهدی فرزند حسن در میان آنها مانند کوكب درى و ستاره درخشان بود آنگاه خطاب الهی رسید یا محمد هؤلاء حججی علی عبادی وهم اوصیاءك .

یعنی اینها حجّت های منند بر بندگان من و اوصیاء تو هستند .

کمان میکنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که میگویند اعداد و اسمای ائمه اثنا عشر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده همین سه خبر من بابت نمونه از طرف روانت معتبره ا کابر علمای سنت و جماعت بمقتضای وقت مجلس کافی باشد .

و اگر کسی طالب یش از اینهاست مراجعه کند بمناقب خوارزمی و منابع الموده سلیمان بلخی حنفی و فرائد السطین حموی و مناقب محدث فقیه این مقارن شافعی و موده القری میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمة مالکی و مطالب السنوّل محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگران از علماء که همگی از

افاضل و اکابر علماء عامه و اهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صدخبر از طرق برادران سنت و جماعت درباره خلفاء و ائمه اثناعشر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده باشند یا نه. خبری که لا تعد و لا تحصی است.

میر سید علی همدانی شافعی در موده دوازدهم از **عدد خلفاء بعد از پیغمبر (ص)** موده الثانی نقل مینماید از عمر بن قیس که گفت ما در حلقه ای که عبدالله بن مسعود در او بودند نشسته بودیم اغرای آمد سؤال نمود کدام یک از شما عبدالله هستید عبدالله گفت من هستم گفت یا عبدالله آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله از خلفاء بعد از خود بشما خبر داد در جواب گفت بلی پیغمبر فرمود **الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقیاء بنی اسرائیل** یعنی خلفاء بعد از من دوازده میباشند بعد نقیاء بنی اسرائیل (که دوازده نقیب بودند).

و نیز از شعبی از مسروق از عبدالله شیبه این خبر را نقل نموده و نیز از جریر از اشعث از عبد الله بن مسعود و از عبد الله بن عمر از جابر بن سمره همگی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند که فرمود: **الخلفاء بعدی اثنا عشر بعد نقیاء بنی اسرائیل** و در خبر عبدالملک است که فرمود: **کلمه من بنی هاشم** یعنی آن دوازده خلیفه بعد از من که بعد نقیاء بنی اسرائیل اند تمام از بنی هاشم اند.

علاوه بر این کتابها که ذکر نمودیم سایر علمای مهم اهل تسنن در کتابهای خود متفرقا باقتضای هر محلی اخبار بسیاری در این باب آورده اند که خواهی کلان سلیمان بلخی حنفی باب ۲۷ ینابیع الموده را اختصاص باین موضوع داده و اخبار بسیاری در این باب نقل نموده از شیخین و ترمذی و ابی داود و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیرهم.

از جمله کوید یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمده از دست طریق نقل نموده که **ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله اثنا عشر خلیفه کلمه من قریش** یعنی خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده خلیفه میباشند که تمامشان از قریش اند.

و بخاری از سه طریق و مسلم از سه طریق و ابی داود از سه طریق و ترمذی از یک طریق و حمیدی از سه طریق نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خلفاء و امامان بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قریش اند و در بعضی از آن اخبار است که **کلمه من بنی هاشم**.

تا آنجا که در ص ۴۴۶ کوید بعضی از محققین علماء (یعنی علماء عامه و اهل تسنن) گفته اند احادیث و آله بر اثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر بطریق بسیاری مشهور است که آدمی میدانند مراد رسول الله صلی الله علیه و آله از تعیین عدد خلفاء بعد از خود ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش میباشد - و ممکن نیست مطابقت این احادیث با خلفاء از صحابه بعد از آنحضرت چه آنکه پیغمبر تعیین عدد دوازده فرموده (و آنها چهار بودند).

و نیز حمل نمیشود بر سلاطین بنی امیه برای آنکه از دوازده نفر بیشتر بودند (سیزده نفر بودند) علاوه بر آنکه همگی ظالم بودند باستثناء عمر بن عبدالعزیز (در اثبات ظلم عمر هم کافیست در غصب خلافت و خانه نشین نمودن امام وقت علیه السلام) و از بنی هاشم هم نبودند نظر بفرموده آنحضرت که **کلمه من بنی هاشم**.

و نیز حمل بر ملوک بنی عباس هم نمیشود برای آنکه عدد آنها بیشتر از دوازده بوده (سی و پنج نفر بودند) و ابداً هم رعایت نمودند توصیه خداوند متعال را در باره عترت که در آیه ۲۴ سوره ۴۲ (شوری) فرمود **قل لا اسئلكم علیه اجر الا الموده فی الغری** - و حدیث کساء.

پس لابد باید حمل شود اینهمه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله (یعنی امامیه اثنا عشریه) **لا نهم كانوا اهل زمانهم و اجلهم و اورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسباً و افضلهم حسباً و اکرمهم عند الله و كان علومهم عن آبائهم مقصلاً بجدهم و بالوراة و اللدیه کذا عرفهم اهل العلم و التحقیق و اهل الكشف و التوفیق** یعنی برای آنکه آنها أعلم و اجل و اورع و اتقای اهل زمانشان بودند و بالاخر

از آنها از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و کرامی ترین آنها نزد پروردگارند و علوم آنها (پراتا) و موهوباً (از طریق پدرانشان متصل بر رسول الله ﷺ) بوده و اهل علم و تحقیق کشف کنندگان با توفیق آنها را باین قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید میکند این عقاید را که مراد پیغمبر ﷺ از تعین خلفاء بعد از خود امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت او میباشد حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحیه فریقین شیعه و سنی بعد توأتر رسیده) که آنحضرت فرمود **انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یرد علی الحوض ان تمسکت بهما لن تضلوا بعدها ابداً (۱)**.

و نیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده مؤید این معنی میباشد - انتهى کلام خواجه.

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را بر شما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو میکنند بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم شدند نتیجه همین نظرهای پاک میباشد خواه شیعه باشد یا سنی.

علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده اند در اثبات مقام امامت ائمه اثناعشر سلام الله علیهم اجمعین - نظریات پاک آنها رافضیها شما میباشد تا آقایان حاضرین و همچنین غائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمه اثناعشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند بحکم قرآن مجید و فرموده رسول اکرم ﷺ میباشد.

و نقل اسامی مقدسه و اعداد دوازده گانه و صفات عالیه آن ذوات مکرمه فضل در اخبار شیعیان متواتراً فرسیده بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ عامه متفقاً بسیار ذکر گردیده.

(۱) بدوستیکه میگذازم در میان شما دو چیز نفیس بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت من باشد که از هم جدا نشوند تا در کنار خود (کوثر) بر من وارد شوند اگر چنانکه بزرگواران و بزرگواران گمراه نباشند بهما ابداً.

فرق ما با علماء عامه آنستکه آنها نقل اخبار میکنند و تفسیر و آیات قرآن مجید نازل در حق آن خاندان جلیل را مینویسند و اظهار نظر هم مینمایند ولی تحت تأثیر عادت قرار گرفته و پیرو اسلاف خود بدون برهان و دلیل میناشند و بعضی راهم تعصب مانع است که بزبان تصدیق نمایند پس بی مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقاء در وجود این افراد بکلی بی اثر مانده هوی و عادت بر قوه عاقله غالب آمده !!.

بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله از رسول اکرم ﷺ تا ویلایات باردهای مینمایند که از پروت یخ بر مراتب بیشتر است که باعث تعجب اهل علم و تحقیق میگردد.

اگر از روی واقع و حقیقت پرده تعصب و عناد را بر کنار زند بر اهنمائی علم و عقل وانصاف (در

عین تعصب) حق را واضح و آشکار می بینند چنانکه ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری معتزلی که از علماء محققین و اعیان متصیین متقدمین عامه میباشد صاحب کتاب البیان و التبيين متوفی سال ۲۵۵ هجری اشاره باین حقایق دارد و خواجه کلان حنفی در باب ۵۹ بنایع الموده بشی از کلمات او را ثبت نموده که گوید **ان الخصومات نقصت العقول**

الطیمة و افسدت الاخلاق الحسنه من المنازعة فی فضل اهل البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب الحق و اتباعه و طلب مراد الله فی کتابه و ترک التعصب و الهوی و طرح تقلید السلف و الاساتید و الایاه (۱).

ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی اراده بر زیر قلمشان جاری میگردد

(۱) بدوستیکه خصومات باعث نقصان عقول سلویه و فساد اخلاق حسنه میباشد از انواع نودون در فضل اهل بیت بر غیر آنها بی و واجب است بر ما طبق و تیب از آن و طلب نودون مراد خدای تعالی در قرآن ترک تعصب و هوای نفس و دود اخلاص تقلید گذشتگان از اساتید و پدران خود و آیات نودون مقام فضل اهل بیت و عزت طاهره پیشتر **صلی الله علیه و آله** و سلم بر دیگران.

مع ذلك عادت و تعصب بر علم و عقلشان غالب و برخلاف حقیقت تبعاً للاسلاف راه یمما شده و موجب تأثر عقلاء گردیده اند .

در تحت تأثیر عادت و تعصب بمخاصمه و منازعه برخاسته روی هوای نفس دیگران را من غیر حق بر اهل بیت طهارت مقدم داشته نصوص وارده از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده تابع اسلاف بدون دلیل و برهان گردیده .

مثلاً از روی جهالت و تعصب ابوحنیفه یا مالک یا دیگران از فقهاء و عالم نمایان را که صاحبان رأی و قیاس و از علم بی بهره بوده اند پیروی میکنند ولی بقیه اهل بیت طهارت امام جعفر بن عبدالمصدق علیهما السلام توجیه نمینمایند .

و حال آنکه اکابر علماء خودشان مانند ابن ابی الحدید در دیباجه شرح نهج البلاغه مینویسد آنان خوشه چین خرمن علم و دانش خاندان جلیل عصمت و طهارت و نمایندگان خاص رسول الله ﷺ بوده اند (چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر کردید) .

اقرار منصفانه شیعیان
ولی ماشعیان چون از خدای قادر متعال میترسیم و یروز بازبین و یوم الجزاء معتقدیم وقتی همین دلائل و براینی را که اکابر علماء سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده اند دیدیم بر عادت و تعصب غالب آمده اقرار و اعتراف مینمائیم قلباً و لساناً بآنچه رسول اکرم ﷺ فرموده و در دستورات الهی وارد است و پیروی مینمائیم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره ای که آنحضرت بپاسبرده و امیدواریم بسعادت ابدی نائل آئیم .

چه آنکه رسول اکرم ﷺ سعادت و نجات ابدی را بمحبت و متابعت آن خاندان جلیل قرار داده چنانکه حافظ ابن عسکرمحمد کوفی همدانی که از علماء عامه است نقل مینماید از علماء و مشایخ خودشان از عبدالقیس که گفت در بسره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصّل را شنیدم تا آنجا که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود شب معراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به سپس نوشته شده بود الحسن والحسین و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و الحسن و الحجة عرض کردم الهی ایشان

کیانند : وحی شدایشنا اوصیاء توهستند بدواز فطوئی لمحییهم و الولیل لمبضیهم یعنی بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان میباشد .

(آنکه خطاب به آقای نواب نموده گفتیم جناب نواب آیا جواب اشکال و شبشما داده شد وقانع شدید یا باز اضافه نمایم) .

نواب - کمال تشکر را دارم بنحو آتم و اکمل مستفیض شدیم دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده خداوند بشما و ما جزای خیر مرحمت نماید (همگی آمین گفتند) .

(خود داعی هم با توجه کامل آمین گفتیم چون امید عوض و جزائی جز از خدای تعالی ندارم که بواسطه خاندان با عظمت محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بما نظر لطف و عنایت فرماید کما اینکه تا امروز فرموده امید است تا روز آخر هم مشمول مراحم و الطاف بلا انتهای او باشیم) .

داعی - خیلی معذرت میخوامم از آقایان محترمین اهل مجلس خاصه جناب حافظ و برادران عزیز اهل تسنن مهمانان محترم که رسته سخن

اجباراً طولانی شد ولی در خاتمه عرایض ناچارم مختصری از عقاید درونی خود را برای بیداری برادران عزیزم بیان نمایم .

و این بیان داعی پیامست از ما تمام برادران مسلمان از شیعه و سنی که با کمال جدیت مورد عمل قرار دهند .

اولاً بدانید که غرض از ذکر آیات و اخبار و اقامه دلائل و براین منطقیه که در لیالی ماشیه ایراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آئیم .

چون ما خصمی در مقابل خود نمی بینیم بلکه در مقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته ایم که روی عادت در هر دوره تحت تأثیر گفتار بقایای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده اند ولی الفاء شبهات و اشکالات و عداوت بخاندان رسالت و اهل بیت طهارت را از ناحیه نواصب و خوارج و امویها میدانم .

فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت با مروهه برهان و منطق کرد و غبار کدورت و کدورت را از روی قلوب صافیه آنها دور نمائیم و اثبات حقایق نموده و آنها را با راهزنان خوارج و نواصب و اِلغای شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنمائیم.

اگر باما در طریق حق و حقیقتی که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده‌اند و اکابر علمای خودشان بما رساندند (و بی پرده بگویم نوشته‌های علمای بزرگ آنها بهتر راهنمای بن بquam ولایت گردیده) همصدا شدند کمال مسرت و امتنان حاصل میشود.

چنانچه خود در عادت و تمصب مانع از همصدا شدن کردد باز هم آنها را برادران خود دانسته بدون کینه و عداوت برادرانه تمام شیعه و سنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفته در اعلا کلمه توحید دست اتحاد و اتفاق بهم داده تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیابند.

چه آنکه امروزه ما مسلمانان بیش از همه وقت احتیاج با اتحاد و اتفاق داریم زیرا اطراف ما را دشمنان قوی پنجه گرفته‌اند و یگانه راهی که سبب غلبه آنها بر ما میگردد نفاق و دویت ما است.

مگر نه اینست که پیغمبر عظیم الشان ما خاتم الانبیاء علیه السلام فرموده: **الا سلام غریبا سیعود غریبا** یعنی اسلام در روز اول ظهور غریب بود زود است عود می کند بحالت غربت ممکن است زمانی که پیغمبر خبر داده همین زمان ما باشد زیرا که آثار غربت آن ظاهر و هویدا است.

در آن زمان که ظهور حقیقت در شبه جزیره العرب شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هدایت خلق مبعوث بر سالت گردید عالم توحید در محاصره کفر قرار گرفته اُعدای دین زحمت انبیاء را ناچیز کرده یهود و نصارا و اهل ماده و طبیعت و بت پرستها و کوچک ابدالها و دست نشانده‌کان آنها بشمام معنی در دنیای آن روز حکم فرمائی می نمودند و قلیلی از اهل توحید که بودند در محاق کفر قدرت عرش اندام نداشتند

پیغمبر توحید خاتم الانبیاء علیه السلام با زحمات بسیار در مقابل فشارهای طاقت فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه در قلیل مدتی موفق با علای کلمه توحید و غلبه بر مشرکین گردید.

اتحاد و اتفاق موجب سیادت است

عَلَم و در چرخ توحید را در عالم بد کرد بزرگترین حربه آن حضرت در غلبه بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر ایجاد توحید و وحدت خالص بود که با ندای لطیف **قُولُوا لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** تفلحوا افراد متفرق و مشتت عرب را با هم متحد و متفق نمود.

و در اثر تعالیم عالیه آنحضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمین بی‌توجه و قدرت صدر اسلام با مجهز نبودن بقوی جنگی آنروز که دول متمدن بزرگ که آن زمان (ایران دروم) مجهز بودند با قلت عدد حمله بر کفار بت پرست و آتش پرست مجوس و مشرکین با قانیم ثلثه و اشیا آنها نمودند در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا باهتر از در آوردند.

اگر بدیده بصیرت بنگرید معنای **سیعود غریبا** را امروز در عالم اسلام مشاهده میکنید عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (و چون پرچم دار توحید حقیقی که با دلائل عقلیه و براهین عقلیه ثابت آمده در عالم انسانیت فقط مسلمینند) لذا تمام حملات اعدای هما مسلمین است.

از طرفی ارباب ماده و طبیعت و اتباع ذمیرا طیس و مرمنند و مزدک و داروین و بغیر و کوچک ابدالها و دست نشانده‌های آنها در ممالک اسلامی.

و از طرف دیگر سیاستمداران مال مسیحی و درباریان خود خواه جاه طلب و ایتکناپاپ - مسلمین موحد جهان را محاصره نموده‌اند و برای فنا و نابودی مامنتهای سعی و کوشش را می نمایند.

و بزرگترین حربه دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه بر ما تولید اختلاف و نفاق است و باتمام قوا جدیت می نمایند که سنگ تفرقه در میان مسلمانان انداخته

در اثر دوستی و اتفاق و بدینی مسلمانان بیکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند (چه آنکه در میان آنها معروف است که گویند اتفاق بینداز و حکومت بنما).

ایضا مواظف مشفقانه بپراداران
شیعه و سنی

پراکنده و ایجاد اتفاق در مسلمین براعاری باقدرت - غالب آمد.

امروز هم بیکانه وسیله پیروزی ما و حفظ استقلالمان اتحاد و اتفاق است.

بقول شاعر شیرین زبان پارسی:

حسنت بانفاق ملاحث جهان گرفت آری بانفاق جهان میتوان گرفت

از قدرت اعدای ترسید فقط کاریکه میکیند خود تا را مجهز نماید نه فقط بتجهیزات مادی بلکه هر اندازه آنها مجهز بتجهیزات مادی از توپ و تفنگ و تانک و زره پوش و هواپیما و کازهای کشنده میشوند.

شماها علاوه بر تجهیزات ظاهریه که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت میباشد و از دستورات قرآن مجید است که در آیه ۶۲ سوره انفال میفرماید و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوكم و آخرین من دونهم لاتعلمونهم الله يعلمهم.

خلاصه معنی آنکه میفرماید شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها (یعنی با دشمنان) خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی (بافتضای هر زمان) و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و بر گزیده دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا با آنها آگاه است نیز مهیا باشید.

سعی و کوشش کنید بتجهیزات معنویه یعنی تولید اتحاد و اتفاق در جامعه نمایند دلها را پاک کنید بدینی و دوستی را از خود دور و افراد مسلمین را بنام شیعه و سنی و صوفی و شیخی و غیره از هم نپاشید.

اگر در مقام مناظره و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دادید و صفها در مقابل هم بنام شیعه و سنی شیخی و صوفی متجدد و متقدم قرار دادید قطع بدانید که آبروی شما میرود زیرا مناظره و اختلاف آبروها را میبرد چنانچه در آیه ۴۸ سوره انفال (انفال) میفرماید **ولا تنازعوا فیفسلوا و تذهب ریحکم** یعنی نراغ و خلاف مکنید باختلاف آراء پس بد دل شوید و آبروی شما برود.

و در آیه ۱۵۴ سوره انفال (انعام) فرماید **و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل** خلاصه این راه راست مستقیم را متابعت کنید و متابعت نکنید راههای پراکنده را پس متفرق سازد آن طرق و راهها شما را از راه حق.

و نیز در آیه ۹۸ سوره آل عمران (آل عمران) صریحاً فرموده **واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا** بچسبید به حبل متین و رسمان محکم خدا با هم در حالتی که متفرق نباشید یعنی متحد و متفق باشید.

خلاصه اگر بخواهید مقام ازوست رفته خود را بدست آورید و سیادت او تله نائل آئید (که هشتصد سال پرچمدار علم و تمدن و سیادت و آقائی جهان بودید) باید مجهز شوید بتجهیزات توحیدیه.

در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران (آل عمران) فرماید **و لا تنهوا و لا تحزوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین** یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید (خلاصه مأیوس و ناامید نباشید از قدرت دیگران و ضعف خودتان) شما پیوسته فاتح و مافوق همه هستید بشرط آنکه به برنامه ایمانی عمل نمایید.

از جمله شرایط برنامه ایمان آنست که سوء ظنها را از میان بردارید نسبت بیکدیگر بدین نباشید حفظ القیب بیکدیگر را بنمائید چه آنکه سوء ظن و غیبت کردن تخم تفرقه و جدائی و مقدمه دوستی و اتفاق و بدینی بیکدیگر است. فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده و در قرآن مجید صریحاً منع از سوء ظن

سوء ظن و غیبت موجب
تفرقه و جدائی میباشد

و غیبت میکند و در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثَمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْنَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا** خلاصه ای جماعت مؤمنین دور شوید و اجتناب نمائید از گمان بد در حق برادر مؤمن خود بدرستی که بعضی از گمانها گناه است و تجسس میکنید چیزهایی را که بر شما مخفی باشد از بدیها و عیوب مؤمنین و بعد از نهی کردن از کنجکاری و تجسس سد باب غیبت نموده میفرماید باید غیبت نکنید یکدیگر را (چه آنکه موجب بدبینی و کینه و عداوت شما یکدیگر و مقدمه جدائی میباشد).

در حدیث وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود **إِيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ كُفْرٌ مِنَ الزُّنَا** یعنی بر شما باد که به پرهیزید و اجتناب کنید از غیبت پس بدرستی که غیبت کردن سخت تر است از زنا.

یك علت آنکه غیبت کردن را شدید تر از زنا قرار داده آنست که زنا ضرر شخصی دارد و غیبت ضرر نوعی تا آنجا که فرماید زنا کننده اگر توبه کند بدون شرط پذیرفته و آمرزیده میشود ولی غیبت کننده تا کسی را که غیبت نموده راضی ننماید توبه اشی قبول نمیشود بشرطی که در کتب مبسوطه درج گردیده است.

یکی از وسائل و اسباب بدبینی مسلمانان یکدیگر و ایجاد کینه و عداوت بین آنها غیبت کردن و بد بینی و تمسای نمودن است پس غیبت را ترك کنید تا رویت و بد بینی از میان شمار طرف شود.

از گمان بد برادران دینی اجتناب نمائید تمسای نکنید که مغضوب خدا و خلق خواهید شد تمام ها و سخن چینی را که مردمان فتنه جو و دو بهم زن هستند و خبر آوری میکنند از خود و جمعیتان دور کنید تا تولید دویت و بدبینی در میان شما ننمایند چون ممکن است که آنها از یادی مرموز و بیگانگان باشند.

چون در میان این قبیل اشخاص غالباً جاسوسان پیکانه پیدا میشوند به لباس مسلمانان و برادران دینی که بوسیله فتنین و خبر آوری تولید اختلاف و نفاق میکنند و زمینه را برای غلبه دشمنان آماده و مهیا مینمایند بعضی بابیانان خود و برخی باقلم های

شکسته خود بنام تألیف و تصنیف رد بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت نوشتن ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان مینمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور مینمایند.

آقایان محترم توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه و عداوت و ایجاد بد بینی نماید.

اگر در دل و معنی هر عقیده ای دارم همه گویند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** میباشیم همگی يك كتاب و يك قبله داریم باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم و لو ظاهر مجاز است ولی بمقتضای **المَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ** ممکن است روزی ظاهر مبدل به باطن گردد پس باید با هم برادر باشیم فرصت بستم آعادی و دشمنان توحید ندهیم که باین وسیله بر ما غالب آیند.

شیعه و سنی بایستی یکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند بلکه باید خوش رویی خوش بینی را نسبت یکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچک تر از همه مسلمین هستم و بنام واعظ و مبلغ دینی شناخته شدم از بالای این منبر اعلام میدارم که از حوّل و قوه پروردگار (که قسم بزرگ است) پیرون باشم اگر نسبت يك برادر سنی عالم یا جاهل حیاً و میّتاً کینه و عداوت و بدبینی داشته باشم هر گاه در هر کجای عالم فردی از افراد سنی را دیدم مانند يك برادر مسلمان پذیرفتم و در جلب منافع و دفع مضار شريك خود دانستم.

مگر آن افرادی که از نوشته ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب میباشند و بلباس اهل تسنن پیرون آمده آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دویت بین مسلمین بنام شیعه و سنی میاندازند کتابها بر رد شیعه و کفر آنها انتشار میدهند تحریک احساسات شیعیان می نمایند.

قتل عام های شیعیان و قتل بکشتن اکابر علماء شیعه از آثار و تحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هر کز از آنها يك نمی شود چه آنکه آنها هستند که آلت دست کفار و بیگانگان هستند و بدستور آنها وسیله تفرقه و جدائی مسلمانان را فراهم

مینمایند. ندای اتحاد میدهند ولی در زیر پرده همدان تفاهت و دوستی و ایجاد تفرقه و جدائی بین مسلمانان میباشد.

بر هر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد را خواه عالم بلاعمل یا جاهل متهمت در هر مرتبه و مقام باشند از خود دور نمایند تا اتفاق مسلمین مبطل با اتحاد گردد. این قبیل افراد اتباع و پیروان همانهایی هستند که اطراف خلیفه سیم عثمان بن عفان را گرفتند و بنام خلیفه کرها نمودند و خلیفه را وادار بنوشتن نامه ها نمودند تا تحریک احساسات مسلمین گردیده عاقبت قتل خلیفه عثمان (با آن طرز جمع) خاتمه پیدانمود و لطمه بزرگی باسلام وارد آمد که گفتند مسلمین خلیفه خود را کشتند.

و بعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه بکشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت و شیعیان آنها پرداخته تاریخ مسلمین را لکه دار نمودند !!!
والحاله هم هر کجا قدرتی بدست آوردند سعی میکنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جرائم و مبعلات آتش فتنه را دامن زده و اختلاف در مسلمین افکنده مرکب سواری بیگانگان کردند.

آقایان محترم قدری در اطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده بعنوان اسیر و غلامی بدستگاه معاویه علیه الهایه وارد و در جمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قرار میگرفت و رای او را مورد عمل قرار میدادند چنانچه معاویه به یزید پلید وصیت کرد که در مواقع لزوم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است. فلذا در موضوع حضرت امام اباعبدالله الحسین علیه السلام یزید با او مشورت کرد رای داد که عید الله را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند مطابق دستور او عید الله را حاکم کوفه نمود. تا فتنه کربلا برپا و سبب قتل عام عترت و اهل بیت رسول الله و اسارت دختران آنحضرت گردید - پس همیشه بیگانگان لباسهای مختلف و صورتهای گوناگون در دستگاههای مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلای بیگانگان فراهم مینمایند.

پس آقایان حاضرین برادران عزیز عراض داعی را یادداشت کنید و بنهایی

مسلمین از تشیع و سنی حتی در ولایات دیگر اعلام نمائید علی رزم بیگانگان و یادی مرموز و بازیگران آنها (کرکان مجلس بلباس میش) از خوارج و نواصب دست اتحاد بهمیدید در مساجد و مجامع یکدیگر با حسن ظن کامل حاضر شوید و با هم مهربان باشید.

برای چند کلمه صحبت های علمی و مناظرات مذهبی از هم دوری ننمائید خدا را گواه میکنیم در تمام ده شبی که با آقایان علماء و فضلاء و سایرین برادران اهل حسن مذاکرات علمی دینی و مناظرات مذهبی داشتیم کوچک ترین سوء نظری بآنها نداشته و الحال هم که بالای منبر نشسته و باین همه جمعیت از برادران سنی خود مینگریم و روحی زیبا و کرنده می بینم و میل دارم پیوسته با آنها مأنوس و سیمانه اشتغال بامور مذهبی داشته باشم.

آقایان محترم - بزرگان دین و پیشوایان مذهب عترت و اهل بیت رسول اکرم ~~علیهم السلام~~ بما غیاز این رفتاری که مسلمین امروز دارند دستور داده اند و خود عمل میکنند.

فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمیباشد

مخصوصاً در خبر دارد که راوی خدمت امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق

علیهما السلام عرض کرد من از مساجد مخالفین

بدم میآید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم آیا این عمل مزید است یا نیک حضرت فرمودند مساجد بیوت الله اند مگر نمیدانی ما من مسجد الا وقد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قاتل فاصاب تلك البقعة قطرة من دمه فاحب الله ان يذكر فيها القرائن واكثروا فيها من النوافل.

یعنی هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک مسجد شیعه یاسنی) مگر بتحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته گردیده پس در لهن بقعه قطره از خون آن نبی یا وصی رسیده پس بسبب آن خون خدای تعالی دوست داشته اینک یاد شود در آن بقاع و مساجد پس آراء نمایند و اجابت را و زیار نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را.

و فقهاء بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالیه نمودند که نزدیک

ظهر است وقت پیش از این اجازه کتار نمیدهد عالم و قیه بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحر العلوم قدس الله تریته در منظومه قهیه فرموده .

والسر فی فضل صلاة المسجد
برقة من دمه المظهرة
قبر لمصوم به مستشهد
ظهره الله لعبد ذكره

خلاصه بزرگان دین و اهل بیت رسول خدا علیهم السلام این قسم شیعیان و پیروان خود را تربیت میکردند . ره چنانرو که رهروان رفتند .

آقایان محترم موقع اداء فرائض و نوافل بزرگ از مساجد شیعه و سنی نزدیک بروید یکدیگر توهین نکنید و بدین نباشید آبادی مرموز و بازیگران یگانه پرست اختلاف مسائل قهیه را از قبیل سجده شربت و خاک پاک نمون یا دست باز و دست بسته نماز خواندن و سایر اختلافات و نظریات قهیه را مستمرک قرار داده شما را بجهان هم انداخته ایجاد دوئیت و نفاق و بدبینی مینمایند شما هم علی زعم آنها توجیهی به اختلافات مسائل قهیه ننموده هر یک راه خود را بروید ولی با یکدیگر صمیمی و دوست و مهربان باشید .

برادران شیعه و سنی پهلوی یکدیگر با دست باز و دست بسته - با مهر و بی مهر نماز بگذارید - در مساجد و مجامع یکدیگر شرکت کنید - همان قسمی که حنفیها و شافعیها و مالکیها و حنبلیها با اختلافات بسیاری که در اصول و فروع احکام دارند برادرانه زندگی مینمایند .

برادران جعفری را هم در آغوش مهر و محبت خود گرفته - آزادانه عبادات و عقاید خود را انجام دهید یکدیگر توهین نکنید و با نظر بد و عداوت یکدیگر ننگرید . اگر دیدید فردی یا افرادی ملبس پلباس روحانیت یا غیر آن شما برادران شیعه و سنی را بر خلاف این عرایض حقیر تحریک مینمایند - قطع بدانید که از آبادی مرموز یگانگان اند که میخواهند بوسیله ایجاد نفاق و دوئیت و برادر کشی زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند - جداً آنها را طرد و از خود دور گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمائید .

آقایان محترم برادران شیعه و سنی بهترین راه سعادت و سیادت امت در پیروی برای جاو کیری از نفاق و دوئیت و تفرقه پیروی علی بن ابیطالب است نمودن از رویه و رفتار مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد .

هر یک عقاید غلائی را محکم نگه دارید و باهم ائتلاف کنید و اتحاد نمائید تا شق عصای مسلمین نکرده .

چنانچه مولای همه ما امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه خود را حق بمقام خلافت میدانست چنانچه در اول خطبه ششقیه فرموده اما والله لقد قمصها فلان و انه لیملم ان محلی منها محل القطب من الریح . الخ

ولی وقتی از تغسیل و تکفین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب وصیت آن حضرت که اوجب از هر واجبی بود در آنوقت فارغ شد از قننه سقیفه با خبر و خود را در مقابل فرقه ای از مخالفین مشاهده نمود .

همین که آن دسته بندیهای (سیاسی) را دید با آنکه احدی در امت تصور وارده از رسول خدا را جلیلاً و خفیفاً مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم اطراف آن حضرت بودند بنی امیه هم بقیادت ابی سفیان (برای رسیدن بمقاصد خوشان) آنحضرت را تحریک بشیام می نمودند ولی چون منبع قوه عاقله بود تأمل و تفکر نمود که اگر در مقابل آن دسته بندیها قیام نماید و در مقام مطالبه حق ثابت خود بر آید قطعاً دودستگی در اسلام پدید آید .

و در اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین اعاری اسلام که سالها است عقب فرصت میگردد غالب آمده و اصل دین از میان میرود و مسلمانان قریب العهد بکفر از اسلام منحرف کردند .

لذا صلاح را در خبر و تحمل و شکیبائی دید با تمام سختیها ساخت و بردباری نمود چنانچه فرمود صبر و فی العین لقی و فی الحلق شجی .
با مخالفین خود مبارزه نمود چون دید اول اسلام است چنگ داخلی تولید تفرقه

مینماید و تفرقه باعث محو اسلام میگردد (چنانچه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطاً ذکر اوله نمودیم).

فعلیهذا با مخالفین خود ملاقات نمود با آنکه بر عقیده خود ثابت بود ولی برای استحکام اساس اسلام بمسجد و نماز جماعت حاضر میشد تا فرصت بدست امدادی منتظر الفرصة نهد و جلو گیری از تفرقه نماید.

چنانکه مکرر میفرمود و ایم الله لولا مخالفة الفرقه من المسلمين ان يعودوا الى الکفر قدغیرنا ذلك ما استطعنا و در جای دیگر میفرمود فرأيت ان الصبر على ذلك افضل من تفریق کلمة المسلمين وسفک دماالهم یعنی بشدا قسم اگر نمی ترسیدم از تفرقه بعض مسلمین که بر کردند بسوی کفر- و دین اسلام محو گردد هر آینه قیام بحق مینمودم و این اوضاع را تغییر میدادم و لکن دیدم صبر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها لذا صبر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظ نمایم). (۱)

بهین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت ننمایند.

فقط همان روز های اول مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند ولی بعد ها از جهت احتراز از دوئیّت و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفاء از طرف آنحضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفاء واقع نشد.

برای حفظ حوزه اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدائی بین مسلمانان نیستند کاملاً ملاقات نمودند.

جامعه مسلمانان امروز هم که روز غریب اسلام است باید از عناد و لجاج و تمصبات جاهلانیه بر کنار باشند.

(۱) مراجعه شود به ص ۸۳۹ و ۸۴۳ همین کتاب.

در عین آنکه حقانیت ما با دلائل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است چنانچه در لیالی ماضیه بعضی از آن دلائل اشاره نمودیم.

ولی نمیتوانیم انکار نمائیم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که بر حسب ظاهر ای بکر و عمر و عثمان و علی امیر المؤمنین مسند نشین خلافت شدند و در آن سی سال (همان قسمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود) خدمات بزرگی باسلام شد و پرچم توحید در سراسر جهان باهتر از در آمد.

همان قسمی که مولای ما امیر مؤمنان علیه الصلوة و السلام با آنکه دلائل حقانیت خود را پیوسته بیان میفرمود و خود را اولی و احق بمقام خلافت میدانست برای حفظ ظاهر اسلام و جلو گیری از تفرقه و تشتت بمسجد و نماز و شور و مشورت و حل معضلات حاضر میشد فرزندان و شیعیان را بکار و خدمت میکشست، ما و شما هم بایستی تبعیت نموده از تفرقه مسلمانان جلو گیری نمائیم آبادی مرموز و قندهوها و دو بهم زنها را که میکربهای خانه خراب کن جامعه میباشند از خود دور نموده تا فرصت بدست آید و ییکانگنای نیستند که اساس اسلام را از هم پاشیند و مسلمین را زبون نمایند.

اثبات حقانیت و ابراز دلائل را توان دلیل بر محاصره قرار داد ما ده شب با دلائل عقلیه و بر این قلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم باز هم مینمائیم.

ولی الحال هم بالای منبر میکوبیم چنانچه مولای ما وقتی در مقابل امر و اقتضای قرار گرفت برای جلو گیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه صبر و تحمل نمود و در مقام مخالفت بر نیامد ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته ایم با اقرار بآنچه تاریخ بما نشان میدهد که ای بکر و عمر و عثمان و امیر مؤمنان هر يك بعد از دیگری ظاهراً (ولو بهر طریق بوده) مسند نشین خلافت بودند با یکدیگر اختلاف نموده آقایان سنی ها علی رغم خوارج و نواصب و آبادی مرموز ییکانگنای و مقتننین و دو بهم زنها بمساجد و اقامتگاه های شیعیان - و شیعیان بمساجد و مجامع آنها پیروید تشکیل اتحادیه قوی یحید با کینه و عداوت بهم تکرید برادرانه طرق و راههای

اعادی را مسعود نمائید نگذارید نقطه ضعفی پیدا نموده رخنه در اتحادیه شماها بنمایند .
تا بوسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده تقویت
گردد در مرتبه اول علماء و سران قوم بعد تمامی افراد شیعه و سنی باید از خود
کنشنگی بخرج داده مسئولیت این امر بزرگ را برعهده گرفته و پراکندگی را بر
طرف کنند .

امروزه روز بزرگی است عید سعید میلاد سلسله مجاهدین عالم است که آن
شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه بزرگی
تشکیل داد که با همتاد و دو یک دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف آرایی
نمود (ولو ظاهراً مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شهادت و شجاعت و از خود کنشنگی
همتاد و دوفرا انصار الله به پیشوائی سبط اعظم رسول الله ﷺ و امام سیم حضرت ابا
عبدالله الحسین ارواحنا فداء سبب اعلای کلمه توحید و ریشه کن شدن اعادی دین مبین
گردید .

آقایان محترم برادران عزیز از قرار یکمیشنوم مجالس مباحثات علمی و مذاکرات
منحصری بن دو دسته برادران مسلمان وقت بدست اعادی داده برای تولید نفاق بین برادران
اسلامی تحریکاتی مینمایند .

ممکن است این تحریکات در برادران جوان متعصب ما اثرات نامطلوبی بخشد
و نتایج وخیمی بر له دشمنان نصیب ما گردد .

پس بیدار شوید فریب نخورید بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان یکدیگر باعث
مسرّت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین میگردد .

در خاتمه عرایض اولاً از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا
میکنم علی رغم اعادی چون روز عید است از ملبر که بزرگ برآمدن برادرانه همگی
یکدیگر را در آغوش محبت بگیریید مطابق دستور شرح انور مضافه و معاظه نمائید
دست هم را صمیمانه فشار دهید اظهار داد و اتحاد نمائید چنانچه ندای نکرده در
دل کمورتی از هم دارید برای رضای خدا و حفظ وحدت و عظمت اسلام رفع نمائید

خود داعی هم در خدمتگزاری همگی بجهان و دل حاضر میباشم .
ثالثاً موقع ظهر است تا بسجده برویم فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست
برود مقتضی است در همین امام باره نماز جماعت برقرار نمائید .

بعده الله علماء فریقین (شیعه و سنی) حاضرند هر یک از برادران شیعه و سنی را مقدم
داشتید داعی هم اقتداء میکنم تادر کمک کردن بعالم اتحاد و اسلام در تزد خداوند متعال
و صاحب شریعت جدّ بزرگوارم مأجور باشیم .

و نیز دشمنان بهمیندین برادران شیعه و سنی ابدأ نفاق و دویت و بدبینی نمیشاند
همگی متفقاً برای مقابله با کفار حاضر بجهانبازی هستیم .

ثالثاً چون اخوان معظم ما در فعل بزرگ علم و دانش جنابان حافظ محمد رشید و
شیخ عبدالسلام مهمانان عزیز شب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند .

داعی هم حاضر و عازم حرکت بسمت ارض اقدس و مشهد مقدس مولانا ابوالحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه علی آباءه و اولاده ائمه الهدی میباشم از جمیع برادران
عزیز محترم مخصوصاً آقایان قزلباشها که منتها درجه محبت را ابراز نمودند تودیع
نموده سلامت و عزت و توفیق و اتحاد و یگانگی را برای همگی برادران شیعه و سنی از
از خداوند متعال بوسیله عترت و اهل بیت طهارت خواهانم .

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توضیح لازم

چون بعضی از افراد قصیرالفکر نتوانستند در این کتاب مقدس ایرادی وارد آورند لذا در اطراف درج جوازات علم الحدیث خورده گیری نمودند ۱۹ ناچار شدم مختصر توضیحی در این باب بعرض خوانندگان محترم برسانم.

بر ارباب بصیرت و علم و دانش و خرد واضح و آشکار است - که بعد از معرفت و شناسائی ذات باری تعالی جلّ و علا و معرفت مقام رسالت خاتم الانبیاء و ائمه معصومین از عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین.

أفضل و أشرف وأحسن أعمال - علم باحکام شریعت و وظائف دینیّه میباشد که موجب نظم امور فردی و اجتماعی - و سعادت ابدی و درک کمالات سرمدی خواهد بود.

بدیهی است که پایه و اساس این سعادت قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد. و البته معرفت و فهم این کتاب موجز و مجمل - خصوصاً محکّمات و متشابهات آن منوط و مربوط باحادیث وارده از رسول اکرم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است.

که ابواب مدینه العلم و عدیل القرآن میباشد.

چنانچه متواتراً از رسول اکرم ﷺ (باتفاق فریقین شیعه و سنی) رسیده است

که فرمود الی ثارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیعتی لن یفترقا حتی یردا

علی الحوض ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدأ (۱)

فعلیهذا سیره مقدسه علماء اعلام خلفاً عن سلف بر این جاری گردیده - که

(۱) بفرستیکه من دو چیز بزرگه را در میان شما میگذارم که هرگز از هم جدا نباشوند تا فرود کنار حوض بر من وارد شوند و آن دو قرآن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من میباشد اگر باین دو چسبید هرگز بعد از من گمراه نباشید.

برای اخذ احادیث صحیحیه و وارد شدن در سلسله روات - هر خلفی از سلف خود برای اتصال اسانید اخبار بمهابطوحی و مخازن اسرار حق تعالی از رسول اکرم و ائمه معصومین علیه و علیهم آلاف التحية والثناء - تقاضای جواز در علم حدیث مینمودند چنانچه بجلد جوازات بحار الانوار علامه مجلسی رضوان الله علیه مراجعه شود کشف این حقیقت میشود.

فلذا حقیر فقیر هم تبعاً للاسلاف جهة اختراز از انقطاع و انفصال از مهابط وحی و دخول در سلسله روات و درک استاد اخبار از اسانید فن از فقهاء بزرگه و مراجع تقلید و روات عظام و محدثین فخام تبعاً و تبرکاً تقاضای جواز نمودم (نه برای خود نمائی و اخذ نتایج مادی) بلکه برای اتصال به ابواب مدینه العلم و اخذ نتایج معنوی - که زیاده از صد جواز در نزد داعی موجود - و در کتاب مسلسلات الی شایخ الاجازات حقیر ثبت است.

وجه تبعه و تبرک چند شماره از آنها را درخاتمه این کتاب مقدس درج نمودم - تا افتخار اتصال بخاندان جلیل رسالت و اهل بیت طهارت موجب نجات ابدی گردد.

حضرت حجة الاسلام آية الله العظمى علامة العلماء على الاطلاق استاذنا
الاعظم الحاج شيخ عبد الكريم الحائري قدس الله روحه الشريف في حاشية
جواز الطباطبائي :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا إلى معالم الدين وكرّمنا بتحصيل طرائق العلم واليقين
والصلاة والسلام على خير خلقه محمد المبعوث على كافة الاسباب والجنّ اجمعين الذي اسطفاه
من جميع الانبياء والارصاء والملائكة المقربين وجعله خاتم النبيين وعلى اوصيائه
المنتخبين سيما ابن عمه الذي جعله سيد الوصيين وعلى اهليته الطيبين الطاهرين وبعد
قد استجازمتي السيد الجليل النزيل فخر الفضلاء وسيد الخطباء صاحب الاجازة المذكورة
الحاج سيد محمد سلطان الواعظين الشيرازي آمنه الله تعالى من سوء الظاهر والباطن
فانه بعد أن سافر من وطنه إلى بلدته وموقف فيها مدة طويلة ، اشتغل بتحصين العلوم
الدينية وكسب الكمالات العالية لديّ وحصل ما ينبغي تحصيله مدة مديدة فوجدته
أهلاً لذلك فاجتزته زاد الله فيما زانه وصانه عما شأته أن يروى ما سمعته مني وما وقفتي
الله تبارك وتعالى من وقايع الاكثار بما خلت عنه كتب الاخبار ماوقفتي الله تعالى لظهوره
وكلّ ماجاز لي روايته من الاخبار المروية عن مخازن العلوم الالهية خاتم الرسالة الجامعة
وأوصيائه الصحيح الالهية والادعية والمناجاة الماثورة سيما الصحيفة السجادية والمصنفات
في الاخبار والفقه من اسماها الامامية وغيرها من المصنفات في العلوم الدينية كتبت
التفسير والدعوات والزيارات والرجال وغيرها سيما الاسول الاربعة المشتهرة في الافاق و
الاعصار اشتهار الشمس في رابعة النهار التي عليها المدار في هذه الاعصار الكافي والقيّة و
التنذيب والاستبصار وما تولد منها ومن غيرها كالوسائل والوافي والبحار فله دام مجده ان
يرويها عني ، عن جماعة من مشايخنا العظام مكن الله تعالى ارواحهم في دار السلام بطرقى
المنتهية إلى أهل بيت النبوة وارضيه بسلامة التقوى والرجاء أن لا ينساني من صالح
الدعاء إنه ولي الاعطاء والسلام عليه ورحمة الله وبركاته .

الاحقر عبد الكريم الحائري

حجة الاسلام والمسلمين سيد الفقهاء والمجتهدين
الحاج سيد ابوالقاسم طباطبائي الغروي طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحيم

و به تقى و ربّنى

الحمد كلّه لربّ الانوار العاقلة والابصار القادرة والارواح الخالدة والاشباح
الدارسة للصلاة أكملها على افضل النفوس الالائمة وأضوء الشموس الساطعة صفوة الانبياء
الشارعين وقرم الاولياء البارعين والمصطفين المرتضين من حامته الأقرين الاولو بولايه
الامر والشرع والدين .

وبعد فيقول أحوج المربوبين إلى رحمة ربّه الباري ابوالقاسم بن محمد رضا الطباطبائي
اعطى كتابه يمنانه وجعل آخرته خيراً من أوليه - لما كان الطراز الاول والسلف الصالح
الذي عليه الموعود قد اعتنوا بالاجازة والاستجازة وخرّبوا لها اباط الايل في كلّ دفدق
مهمه ومفازة وماقتع المستجيز بالشيخ والشيخين بل طلب الزيادة ماأتى له المزيد كما
يعلم ذلك من عرف مشايخ الكليني والشيخ والمفيد .

فعلينا قد استجازمتي جناب السيد السند والركن المعتمد عماد المعدّين و
فخر المتكلمين وذخر المسلمين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازي أدام الله
فضله وأسعد أيامه في رواية ماأروى عن مشايخي الكرام وأساتيدي العظام يمتناوون كما
بالانصال بالائمة المصومين عليهم السلام ، فاستخرت الله واجزته أن يروي عني جميع
الكتب العريضة في العلوم الادبية وكتاب نوح البلاغة في خطب امير المؤمنين عليه السلام والصحيفة
السجادية في الادعية الماثورة عن زين العابدين عليه سلام الله رب العالمين وسائر الكتب
الاجاز المروية عن الائمة الاطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار لاسيما الكافي وكتاب من
لا يضره الفقيه والتنذيب والاستبصار التي عليها المدار في جميع الاعصار والامصار و

الكتب الثلاثة المتأخرة المشتهرة كالشمس في راية النهار الوافي والوسائل والبحار بطرقي
العديدة وأسانيد المتعددة المتداولة من أفنان شجرة الطوبى والمتعلقة بمباحي سدره
المنتهى من صفات الرجالية وأخصرها ما أوردته عن والده العلامة تاج أرباب العمامة
الأمير محمد رضا المجتهد الطباطبائي عن الشيخ محمد حسين الكاظمي صاحب هداية الأنام
في شرح شرايع الإسلام في سبع وعشرين مجلداً عن الشيخ محمد حسن صاحب جواهر
الكلام، عن السيد جواد العامل صاحب مفتاح الكرامة، عن ميرزا أبو القاسم القمي عن
الوحيد البهبهاني.

تحويل السند - عن العالمين العاملين ميرزا حبيب الله الكيلاني وميرزا محمد
حسن الشيرازي، وعن ملا علي النهاوندسي جميعاً عن خاتم الفقهاء والمجتهدين الشيخ مرتضى
الانصاري عن ملا أحمد التراقي عن والده ملا مهدي التراقي والسيد محمد مهدي
الشهرستاني والسيد مهدي بحر العلوم وآقا ميرسيد علي صاحب الرضا والشيخ جعفر
الكبير صاحب كشف الغطاء جميعاً عن الوحيد البهبهاني عن والده محمد أكمل و
العلامة الشيرازي ميرزا محمد وآقا جمال محمد بن حسين عن والده علامة البشر
والمعل الهادي عشر آقا حسين الخونساري وعن العلامة آقا باقر المجلسي عن والده
حجة الإسلام محمد شفي المجلسي عن شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة والدين محمد بن حسين
عن والده شيخ حسين بن عبد الصمد العامل عن زين الدين الشهيد الثاني صاحب الروضة
عن نور الدين علي بن عبد العالي الميمني عن محمد بن داود الشهرستاني المأثور عن شيخ شيا
الدين علي بن محمد عن والده محمد بن المهدي الشهيد الأول صاحب النعمة عن فخر الدين
محمد بن حسن عن والده الحائز فصب السباق والعلامة علي الإطلاق حسن بن يوسف بن
المطهر الحكيم عن سلطان العلماء والحكام والوزراء خواججه نصير الملة والدين الطوسي،
عن خاله أبي القاسم جمال الدين جعفر بن حسن بن سعيد المحقق صاحب الشرايع عن
فخار بن محمد الموسوي، عن شاذان بن جبرائيل عن أبي القاسم عماد الدين الطبري عن أبي
علي الشافعي الثاني، عن والده شيخ الطائفة محمد بن حسن الطوسي صاحب التهذيب و
الاستبصار عن المرتضى والرضي وسائر بن عبد العزيز الديلمي وحسين بن عبد الله

الفضائري وعن جماعة عن هرون بن موسى التلعكبري عن أبي عمرو الكشي وعن علي
ابن أحمد النجاشي، وعن محمد بن محمد بن النعمان المفيد عن محمد بن علي بن حسين بن موسى
ابن بابويه القمي المدعو بالصديق صاحب كتاب من لا يحضره الفقيه وعن جعفر بن قولويه
عن رئيس المحدثين محمد بن يعقوب الكليني صاحب الكافي عن أبي الحسين علي بن محمد
الصيمري النائب عن أبي القاسم حسين بن روح النائب عن أبي جعفر محمد بن عثمان النائب
عن أبي عمرو عثمان بن سعيد السمان العمري النائب عن **الحجة عجل الله فرجه**

والمتمسك منهم ما وجد أن لابن سنان من الدعاء في صوالح دعواته المستجابات في زمان
الاجابات ومطابق الاستجابات والله ولي العلم والحكمة والطول والعصمة وكتب عن
الاحقر أبو القاسم الغروي الطباطبائي في ٢٧ ربيع المولود سنة ١١٣٤٥ هـ.



اجازته نامه

حضرت حجة الاسلام والمسلمين شيخ الفقهاء والمجاهدين آية الله في العالمين صاحب كتاب الرجال (تنقيح المقال) العلامة الثاني الحاج شيخ عبد الله المامقاني قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الخلق بقدرته وجعلهم آية لربوبيته والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء وأفضل السلفاء وخاتم الأنبياء محمد المصطفى صاحب الشريعة الناصخة والبيئات الباهرة وعلى أهل بيته الطاهرة والنجوم الزاهرة جميعاً الله الباهرة وأما بعد فقد استجازني الفاضل الزكي والعالم الألمعي صاحب الفهم الجليل الاستعداد القوي للعروج إلى معارج الفضائل والكمالات فخر الخطباء والمحدثين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازي الطهراني دامت بركاتهما فسارعت إلى تنجز طلبته وإجابة دعوته جرياً على عادة علمائنا الأبرار اقتفاءً لأثار أسلافنا الأخيار فلجزت له أن يروي عنى مقرواني ومسوعاني من الأخبار المروية عن أئمتنا سلام الله عليهم في الأصول والفروع سيما مافي الكتب الأربعة التي عليها المدار الكافي والتهذيب والاستبصار للمحدثين الثلاث الكليني والقمي والطوسي فمنعهم الله بغيره أنه وسائر الكتب الجامعة لنوادر الأخبار كالوسائل والوافي والبحار والرجوع إلى سائر المتفرقات من كتب الأخبار ومصنفات علمائنا الأخيار وأجزت له أن يروي عنى عن مشايخ اجازتي منهم والذي العلامة الفقيه الكبير عن شيخه المحقق زعيم الشيعة حجة الاسلام الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازي عن الأستاذ شيخ المشايخ العظام المرتضى الأنصاري منهم شيخنا الأعظم وأستاذنا الأذم الشيخ زين العابدين المازندراني عن شيخه واستاده السيد إبراهيم الموسوي، وهم عن مشايخهم الماضين متصلاً خلفاً عن سلف إلى الأئمة الطاهرين، وهم عن آبائهم الماضين عن خاتم النبيين وأوصيه برعاية الورع والتقوى وملازمة جادة الاحتياط، وأن لإنساني من الدعوات في الأسفار ومطالع أجابة الدعوات وفقه الله تعالى بمحمد وآله خير البريات.

الفاني عبد الله المامقاني عنى عنه

في يوم المولد المسعود ١٧ ربيع الأول ١٣٤٥

اجازته نامه

حجة الاسلام والمسلمين آية الله في العالمين أستاذنا الأعظم الشيخ ضياء الدين العراقي الفروي قدس سره القدوسي بسمه تعالى شأنه

الحمد لله الذي منّ علينا بالاعتدال بشريعة خاتم الأنبياء وأرشدنا بإرشاد الأوصياء واحداً بعد واحد إلى حضرت سيدنا ومولينا قائم الأمان صلوات الله عليهم إلى يوم الجزاء وبعد أن منّ اعظم نعماء الله تعالى على العباد وجود المعتمدين من العلماء والمبلّغين في البلاد وأكمل الآية عليهم بشمكتهم في أخذ معالم الدين من الفضلاء الذين عليهم وثوق واعتماد فأنه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبة العباد - منهم الجامع لصفات الكمال والعلم والحائز لأنواع المحاسن والحلم العالم العامل والفاضل الكامل السيد الجليل والخبير النبيل سمي جده محمد خاتم النبيين عليه السلام سلطان الواعظين الشيرازي دامت بركاتهما العالي فاستجاز منى دأبه مجده فاستغرت الله وأجزت له دام علاه أن يروي عنى كلما صحت لى روايته وجازت لى اجازته بطرق المعهودة ما أرويه اجازة عن شيخى أستاذنا المحدثين غوث بحار العلوم العالم الكامل العامل الحاج ميرزا حسين التوري الطبرسي طاب ثراه صاحب المستدرک علي الوسائل والمؤلفات المشهورة بين الأقران والأماثل بطرقه المذكورة في خاتمة مستدرکه فليرو عنى منشاء وأراد سالكاً سبيل الاحتياط، ونسأل الله تعالى له بدوام التأيد كما يليق وبجعله التوفيق خير رفيق حتى يكون واعظاً للمسلمين ومناراً يهتدى به أهل الملّة والدين وأن لإنساني في الغلوات ومطالع الأجابات من صالح الدعوات أنه قاضى الحاجات وولي الخيرات - من الأحقر ضياء الدين العراقي ع سنة ١٣٤٥

اجازته نامه

حجة الاسلام والمسلمين علامة العلماء العاملين نسابة العترة الطاهرة وجامع شملهم الآية الحجة أبو المعالي السيد شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي مد ظله العالي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله والصلاة على محمد وآله ، وبعد فقد استجازتني في رواية الاخبار ، الحبر النبيل العالم الجليل ملك أمة الكلام ، مالك أقاليم الوعظ والخطابة الخطيب الشهير والمنطيق التحرير الطائر الصيت مروج الشرع ونائر كلمات موالينا الأئمة الهداة ركن الاسلام ، ومذكر الانام حضرة الحاج سلطان الواعظين الموسوي الشيرازي الطهراني دام مجده وفاق سعده وعلى جنبه ، وحيث وجدتته أهلاً لذلك فاجزت له أن يروى عني ما أرويه عن مشايخي الكرام أساطين الدين ، وعند الفقه والحديث من الآثار والأخبار المروية عن ساداتنا الهيامين أئمة المسلمين المودعة في كتب الاصحاب وعدة مشايخي الذين أروى عنهم بلا واسطة تربوي على المائتين .

(منهم) والذي العلامة شرف آل الرسول وفخر نذاري البتول نسابة العترة الطاهرة وجامع شملهم الآية الحجة مولينا السيد شمس الدين محمود الحسيني المرعشي النجفي المتوفي ١٣٣٨ صاحب كتاب مشجرات العلويين وغيره وهو يروى عن جماعة .

(منهم) والده العلامة المتقن في العلوم الاسلامية وغيره السيد شرف الدين علي سيد الحكماء المتوفى ١٣١٦ صاحب كتاب قانون الملاج وغيره وهو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه واستاذ العلامة السيد محمد إبراهيم الموسوي القزويني صاحب الضوابط عن جماعة .

(منهم) شيخه شريف العلماء المازندراني عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الميرسيد علي الطباطبائي صاحب الرياض عن جماعة .

(منهم) خاله العلامة الوحيد آقا محمد باقر البهبهاني عن جماعة .

(منهم) والده العلامة الملا محمد أكمل عن جماعة .

(منهم) شيخه المدقق الملا ميرزا الشرواني صاحب العاشية على المعالم عن جماعة .

(منهم) شيخه غوث اصبحار الانوار ومستخرج كنوز الآثار مولانا الآخوند ملا محمد باقر المجلسي صاحب البحار بطرقه المذكورة في مجلد الاجازات من ذلك الكتاب المستطاب وغيره .

وهم اروى عنه بالاجازة المولى المجاهد سيف الله المنتضي على اعداء الائمة آية الله في الوري النجم المضيء في الآفاق الهندية سيدنا و مولينا السيد إسحق المفتي بناصر حسين الموسوي الهندي اللكنوي عن جماعة .

(منهم) والده الامام الهمام المقدم الذاب عن آل رسول الله والفادي نفسه ومهبطه آية الله في العالمين مولينا المير حميد حسين صاحب كتاب عقبات الانوار جزاء الله عن الدين خيراً وهو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الزاهد السيد حسين النقوي الهندي عن جماعة .

(منهم) أخوه العلامة السيد محمد المعروف بسلطان العلماء عن جماعة .

(منهم) والده العلامة محيي المذهب الجعفري في عصره في الديار الهندية مولينا السيد دلدار علي النقوي الهندي اللكنوي صاحب كتاب عماد الاسلام في علم الكلام عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الميرزا أبو القاسم القمي صاحب القوانين عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطرقه المذكورة .

وهم اروى عنه بالاجازة العلامة المقدم في الحديث والرجال والدرائة شيخ الاجازة في عصره ومركز الرواية آية الله في الزمان استاذنا في ملك العلوم ابو محمد

السيد حسن صدر الدين الموسوي المتوفى ١٣٥٤ تزيل مشهد الامامين الكاظمين صاحب التأليف النفيسة ككتاب تأسيس الشيعة الكرام لفنون الاسلام وغيره وهو يروي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة شريف العراق الامام الهمام مولينا السيد مهدي الحسيني القزويني الحلبي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة فقيه الشيعة الشيخ محمد حسن النجفي صاحب الجواهر المتوفى ١٢٦٦ عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد محمد الجواد الحسيني صاحب مفتاح الكرامة عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد مهدي بحر العلوم النجفي الطباطبائي المتوفى ١٢١٢ عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة فقيه آل الرسول الشيخ يوسف البحراني الحائري صاحب كتاب الحدائق عن جماعة .

(منهم) الاخوند ملا محمد رفيع الجيلاني تزيل المشهد الرضوي عن جماعة .

(منهم) مولينا العلامة المجلسي بطرقة .

و ممن اروي عنه بالاجازة خاتم المحدثين وفخر الفقهاء الراشدين آية الله الحاج الشيخ محمد باقر البيهقي صاحب كتاب الكبريت الاحمر في شرائط المنبر عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة ثالث المجلسين مولينا الحاج ميرزا حسين النوري بطرقة التي اوردها في ثالث مستدرک الوسائل .

و ممن اروي عنه بالاجازة ابن عمي الاكرم العلامة الفقيه آية الله الحاج السيد محمد رضا الحسيني المرعشي الرفسنجاني الكرماني النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه واستاذ العلامة فقيه الشيعة البايز هممه في رفع البدع حجة الاسلام آية الله السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي صاحب العروة الوثقى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الشيخ راضي النجفي الفقيه عن جماعة .

(منهم) العلامة الشيخ علي آل كاشف الغطاء النجفي عن جماعة .

(منهم) والده العلامة الفقيه النبيه الشيخ جعفر الكبير النجفي صاحب كتاب كشف الغطاء في الفقه عن شيخه العلامة الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة الحكيم الاصولي المحقق المدرس السالك آية الله الميرزا محمد علي الاسفهانى الشاه آبادي تزيل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المدرس الحاج شيخ فتح الله التمازي المعروف بشيخ الشريعة الاسفهانى النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد مهدي القزويني الحلبي بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة فريد المعسر ووحيد الزمان آية الله الحاج محمد حسن آل كبة البغدادي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة جرثومة الزهد و هيكل التقوى رب ارباب النظر والدقة آية الله الميرزا محمد تقى الشيرازي الحائري قدس سره عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المحقق الفاضل الاردكاني الحائري الاخوند ملا محمد عن جماعة .

(منهم) عمه العلامة الآخوند ملا محمد تقى الاردكاني عن جماعة .

(منهم) العلامة حجة الاسلام علي الاطلاق الحاج سيد محمد باقر الموسوي الشقي الاسفهانى زعيم الشيعة عن جماعة .

(منهم) العلامة السيد محسن الاعرجي الكاظمي عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة الهمام آية الله السيد نجم الحسن النقوي الرضوي مؤسس مدرسة الواعظين ببلدة لكهنو عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي النجفي بطريقه المذكور .

و ممن اوى عنه بالاجازة العلامة استاذنا المحقق آية الله الحاج شيخ عبد الله النورى زريل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه المدقق رئيس الشيعة فى عصره آية الله الحاج ميرزا محمد حسن الحسينى الشيرازى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المرمى الانصارى عن جماعة .

(منهم) العلامة الفاضل النراقى الآخوند ملا احمد صاحب المستند و معراج السعادة عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة والدم الآخوند ملا مهدي عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

و ممن اوى عنه بالاجازة العلامة المحقق الورع التقي المتفتن فى العلوم الحجة الآية الشيخ آقا حسين النجم آبادى الطهراني عن جماعة .

(منهم) العلامة الحاج ميرزا حسين بن الميرزا خليل الطهراني النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه صاحب الجواهر بطريقه المذكور .

و ممن اوى عنه بالاجازة العلامة المحقق الفقيه الميرزا محمد تقي الكركاني زريل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المحقق المدرس الحاج ميرزا محمد حسن الآشتياني زريل طهران عن جماعة .

(منهم) استاذه شيخنا المرمى الانصارى طريقه المذكور .

و ممن اوى عنه بالاجازة استاذى العلامة جمال السالكين و فتوة العابدين حجة الاسلام و المسلمين شيخنا الشيخ محمد حسين بن محمد خليل الشيرازى العسكري عن عدة .

(منهم) شيخه الزاهد العابد الناسك السالك السيد مرمى الرضى الكشميرى

عن جماعة .

(منهم) العلامة الشيخ محمد حسين بن محمد الكاظمي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الفقيه الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر بطريقه المذكور - إلى غير ذلك من الطرق و الاسانيد التى ذكرتها فى كتاب المسلسلات الى مشايخ الاجازات .

فلنحيط المستعجز عنى الانوار و الاخبار المروية عن الائمة الاطهار بهذه الطرق التى ذكرتها و غيرها .

ثم ان الى طرق شتى فى رواية الاخبار النبوية من العامة و الزيدية و هى كثيرة .

(طرق الزيدية)

فمن طرقى الزيدية ما أرويه عن سيد ملوك الاسلام فخر السادات و الشرفاء السيد حيد الدين يحيى الحسنى اليماني المشهور بالامام يحيى سلطان بلاد اليمن و امام الزيدية فى عصره و صاحب التأليف فى الفقه و الحديث و الكلام و التفسير و غيرها و هو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة القاضي الحسين العمري اليماني من أجلة علماء الزيدية و طرقه معروفة فى اجازاتهم .

و ممن اوى عنه من الزيدية الفقيه المورخ النسابة الحثافة السيد محمد بن محمد بن زبارة الحسنى اليماني صاحب كتاب نيل الوطر و نشر العرف و غيرهما بطرقه المعروفة المسطورة فى الكتابين و غيرها .

و ممن اوى عنه من الزيدية العلامة الرياضى الفلكى المورخ المتنبع المحدث الشيخ عبد الواسع الواسى اليماني الصنعاني صاحب كتاب مزيل الحزن فى تاريخ اليمن و كتاب الدر الفريد فى ذكر الاسانيد و غيرها و طرقه مشهورة .

و ممن اوى عنه من الزيدية العلامة الرجالي المحدث السيد زيد الديلمى اليماني بطرقه المعروفة .

و ممن اوى عنه من الزيدية العلامة السيد عباس المناخي اليماني بطرقه المعروفة .

و ممن اوى عنه العلامة المحدث الفارسي الحافظ الزاهد السيد جمال الدين

أحمد الحسنى الكوكبانى اليماني ثم الهندى المتوفى بمشهد الكتلمين بطرقه المعروفة إلى غير ذلك من الطرق الزيدية .

(طرقى من العامة)

و أمّا طرقى من العامة على اختلاف مذاهبهم فهى كثيرة و اروى صحاحهم وسائر كتبهم فى فنون العلم عن عدّة و فيرة .

(منهم) علامة الشافعية فى عصره فقيه العامة و محدثهم السيد ابراهيم الرّوى البغدادى فانى اروى عنه بالاجازة و حضرت حلقة درسه فى صحيح البخارى فى ثلاثياته و كذا قرأت عليه القرآن الكريم بالتجويد الى قرب الثلاثين و كذا قرأت عليه تفسير القاضى البياضى وغيرها و طرفه الى النبى الاكرم معروفة .

و **ممن اروى عنه** من العامة العلامة المحدث المصنّف المؤلف الشيخ محمد بهجت البيطار الدمشقى عن العلامة محدث الشام - الشيخ عبد الرزاق الدمشقى بطرقه المشهورة .

و **ممن اروى عنه** العلامة المتكلم المصلح الشيخ ابراهيم الجبالى شيخ الجامع الازهر صاحب التأليف الكثيرة بطرقه المعروفة .

و **ممن اروى عنه** من العامة العلامة النابغة فى العلوم الشيخ عز الدين يوسف الدجوى المالكي البصري الضرير صاحب كتاب القول المنيف فى نفي التحريف وغيره من الآثار بطرقه المشهورة بين علماء مصر .

و **ممن اروى عنه** من العامة العلامة المتكلم الفقيه الشيخ محمد نجيب المطيعى الحنفى المصرى صاحب التأليف النفيسة فى الرد على الوهاية وغيرهم بطرقه المعروفة .

و **ممن اروى عنه** من العامة العلامة المحدث المورخ المستبصر الشيخ عبدالسلام السننجدى الكردستانى الاصل تزيل بلاد العراق وكان من المحققين هداة الله الى مذهب آل الرسول بمذاهب كراهي معه فى مجالس حتى استبصر و توفى فى كردستان و نقل نعشه الى بلدة قم و باشرت دفنه فى مقبرة خاك فرج حشره الله مع مواليه فانه كتب لى اجلزة

بطرق القوم قبل استبصاره ولذا ذكرته فى طرق العامة .

و **ممن اروى عنه** من العامة العلامة الشيخ داود الاعدلى الزيدى اليماني الشافعى بطرقه المعروفة .

و **ممن اروى عنه** من العامة العلامة الشيخ على المرزوقى الحنبلى بطرقه المشهورة .

و **ممن اروى عنه** العلامة المحدث الخافظ السيّد محمد عبد الحى الكشاني المغربي المالكي بطرقه المعروفة المذكورة فى ثبته الى غير ذلك من اعلامهم .

ولجناب المستجير أن يروى عنى صحاح القوم سائر كتبهم بهذه الطرق وغيرها **وفى الختام** اشترط على دام مجده أن لا يترك الحزم والاحتياط فى نقل الاحاديث

و التشبث فى الرواية بالتحرى فى تشخيص الصحيح عن غيره و ان لا يروى ما لا تتحملها عقول أبناء الزمان و ان لا ياول احاديث موالينا الا بعد مشيئة هذا الزمان او ماسدوت من نسجة العرفان و حبكة فلسفة يونان و أن يشمر الذيل فى نشر علوم آل الرسول و اشاعتها بين الانام و أن يجذب القلوب اليهم عليهم السلام فانهم الهداة الولاة و علمهم مكتسب من المشكوة النبوية فكم فرق بين علم نزل من السماء و غيالات انبعثت عن ابخرة دماغ البشر .

و **اوصيه ادام الله بركته** بمطالعة التفسير و الحديث و تلاوة القرآن الشريف و التدبّر فى آياته محكماته و محتشباته و ان لا يهجر زيارة قبور الائمة عليهم السلام و اولادهم فانها من موجبات التوفيق و مما ينير القلب و يصفى الباطن و ان يعتبر بزيارة أهل القبور و يتأمل فى انهم من كانوا فما صاروا و كيف كانوا فكيف صاروا و اين كانوا فاين صاروا وعليه بصلة الذرية الفاطمية و البرّ فى حتم فانهم ورائع النبوة بين الخلق ويلزم الودعى رعاية الودعية فكيف يودائعهم قرأه الكتاب و ان لا يهجر التأليف و التصنيف سيما فى تشييد الدين و ترويج المذهب و أن يقلل المعاشرة مع الناس و الدخول فى نواديهم فانه قلما يرى مجلس خلى عن ذكر المؤمنين بسوء من الغيبة والنميمة و التّبّيه و الاقتراف عصمنا الله منها و ان لا يداخل فى الامور السياسية و الشئون الحادثة فى هضم

الاعصار التي افسدت الدين و الدنيا و اعمى عباد الله و السياسة هذا في طرف كما أن الدين في طرف آخر ، و اختلط الامر على من خال و زعم عدم المنافاة بينهما - و ارجوا منه دام علاه ان لا ينساني من الدعاء في المطان فاني شديد الحاجة الى ذلك في حياتي و بعد الممات كما أرجوا من فضله تعالى أن لا أنساه إنشاء الله تعالى رزقه الله خير الدارين و أذاقه حلاوة مناجاته و شفاعة ساداته آمين آمين .

حرره خادم علوم اهل بيت النبوة و الطهارة و العاكف بياهم الذي لم يعرف سواهم أبو المعالي شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي عفى عنه في مستهل ثاني الاربعين ١٣٧٠ ببلدة قم المشرفة حرم الائمة و عش آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين كما في الخبر حامداً مصلياً مسلماً .



فهرست مصادر و كتب منقوله در این کتاب

کلام الله مجید - نهج البلاغه

تفسير كبير مفاتيح الغيب - امام فخر رازی	الامامة و السياسة - محمد بن مسلم بن قتيبه
تفسير كشاف - جلاله زمخشری	اسد الغابة - ابن اثیر جزری
تفسير انوار التنزيل - قاضی بیضاوی	استیعاب - حافظ ابن عبدالبر قرطبی
تفسير اتقان - جلال الدین سیوطی	احیاء العلوم - امام غزالی
تفسير در المنثور - سیوطی	امالی - حافظ ابو عبدالله
تفسير - نظام الدین نیشابوری	اربعمین - سید جمال الدین شیرازی
تفسير رموز الكنوز - امام عبدالرزاق الرسعی	اوسط - طبرانی
تفسير کبیر - محمد بن جریر الطبری	اعتقادات - محمد بن مؤمن شیرازی
تفسير كشف البيان - امام احمد مبلبی	اسنی المطالب - محمد حوت پیرونی
تفسير غرائب القرآن - فاضل نیشابوری	اسعاف الراغبین - محمد علی احسان المصری
تفسير اسباب النزول - واحدی	ابطال الباطل - قاضی روزبهان شیرازی
تفسير نزول القرآن - حافظ ابونعیم اصفهانی	احیاء المیت بفضائل اهل البیت - جلال الدین
تفسير شواهد التنزيل - حاکم ابوالقاسم	سیوطی
حسکائی	اربعمین طوال - محدث شام
تفسير التبصرة - کواشی	اخبار الزمان - مسعودی
تفسير مائت من القرآن فی علی - حافظ	ازالة الخفاء - سیوطی
ابوبکر شیرازی	اوسط - مسعودی
تفسير روح المعانی - سید شهاب الدین آلوسی	ارشاد الساری شهاب الدین قسطلانی
تفسير فتح القدير - قاضی شوکانی	الفباء - ابوالصباح آندلسی
اثبات الوصية - علی بن الحسین مسعودی	اسنی المطالب - محمد بن محمد جزری

إصابة - ابن حجر عسقلاني

أحاديث المتواترة - عقيقي

بغية الوعاظ في طبقات اللغويين - سيوطي

بسر الأسانيد - حافظ أبو عثم سمرقندي

تاريخ المدينة - علامة سمهودي

تاريخ الخلفاء - جلال الدين سيوطي

تاريخ بغداد أبو بكر خطيب بغدادي

تاريخ الأمم والملوك - طبري

تاريخ كبير - ابن كثير دمشقي

تاريخ - ابن خلدون

تاريخ - ابن خلكان

تاريخ - يعقوبي

تاريخ - أشم كوفي

تاريخ - نكارستان

تاريخ - بلاذري

تاريخ - واقفي

تاريخ - حافظ ابرو

تاريخ - روضة الصفا - محمد خاوندشاه

تاريخ - أبو الفداء

تاريخ - ابن مردويه

كامل التاريخ - ابن اثير

تاريخ - إمام ياقعي يمني

تلخيص المستدرک - ذهبي

تذكرة الموضوعات - مقفسي

تهذيب التهذيب - ابن حجر عسقلاني

تهذيب الاسماء واللغات - يحيى بن شرف النووي

تاويل مختلف الحديث - ابن قتيبة دينوري

توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل - سيد

شهاب الدين

تذكرة خواص الامة في معرفة الائمة - سبط

ابن جوزي

تذكرة الحفاظ - ذهبي

جواهر المضية في طبقات الحنفية - عبد القادر

قرشي

جمع بين الصحيحين - عبيدي

جمع بين الصحاح الستة - عبيدي

جامع الاصول - ابن اثير جزري

جامع الصغير - و جمع الجوامع - سيوطي

جواهر المقدين - نور الدين سمهودي

حلية الاولياء - حافظ ابو نعيم اصفهاني

حياة الحيوان - دميري

خصائص الملوك - امام نسائي

خصائص العلوية - ابو الفتح نطنزي

خصائص الكبرى - سيوطي

خطط - مقرئزي

در المنظم - ابن طلحة حلبى

دلائل النبوة - حافظ ابو بكر يهقي

ذخيرة المعاد - عبد القادر عجيلي

ذخائر المعقبى - إمام الحرم طبري

رسالة الأزهار المتناثرة في الاحاديث

المتواترة - سيوطي

رياض النضرة - محب الدين طبري

رياض النضرة - الذهبي

روضة المناظر في اخبار الأوائل و الاواخر

ربيع الأبرار زمخشري

زاد المعاد في هدى خير العباد - ابن القيم

الزينة - ابو حاتم رازي

زين الفتى - شرح سورة هل ائى

سنن ودلائل - يهقي

سنن - ابن ماجه قزويني

سفر السعادات فيروز آبادي

سيرة الحلبيّة - علي بن برهان الدين شافعي

سر العالمين - امام غزالي

سيرة النبوة - ابو محمد عبد الملك بن هشام

سبل الهدى والرشاد - محمد بن يوسف شامي

سراج المنير - شرح جامع الصغير

شرح نهج البلاغة - ابن ابي الحديد

شرح ديوان - ميبدي

شرف النبي - خير كوشي

شرح عقايد نسفي - ملا عبد قناتزاني

شرح التجريد - مولى علي قوشجي

شرح صحيح بخاري - كرماني

شرح صحيح مسلم - نووي

شرح الشفاء - قاضي عياش

شرح المقاصد - فاضل قناتزاني

شرح الموافق - سيد علي شريف جرجاني

شرح الدائرة - صلاح الدين

شفاء الصدور - ابن سبع مغربي

شرف المصطفى - حافظ ابوسعيد

شرف المؤبد - شيخ يوسف بنهاني يروني

صحيح - بخاري

صحيح - مسلم

صحيح - ترمذي

صحيح - أبي داود

صحيح - ابن عثمة

صواعق محرقة - ابن حجر مكي

طبقات - محمد بن سعد

طبقات الكبير - واقفي

طرق الحكمة - ابن قيم جوزية

طبقات المشايخ - ابو عبد الله بن سلمى

غدا القريد - ابن عبد البر

عروة الوثقى - علاء الدولة

عمدة القاري - بدر الدين حنفي

الغدير - حافظ ابو حاتم رازي

فصول المهمة - ابن صباغ مالكي

فرائد السمطين - شيخ الاسلام حوتني

الفصل في الملل والنحل - ابن حزم آنسلى
فتح البارى - ابن حجر عسقلانى
فرقة الناجية - قطيبي
فصل الخطاب - خواجه پارسا
فردوس الاخبار - ابن شيرويه
فيض القدير - عبدالرؤف المناوى
فضائل العترة الطاهرة - ابوالسعداوت
فوائد المجموعة في الاحاديث الموضوعة -
قاضى محمد شوكاني
قرة العينين - جلال الدين سيوطي
قاموس اللغة - فيروز آبادي
كنز الاعمال - محمد بن جرير طبري
كنوز الدقائق - مناوى مصرى
كنز العمال - مولى على متقى هندی
كنز البراهين - خفري
كفايت الطالب - محمد كنجى شافعى
كشف الثيوب - قطب الدين شيرازى
كشف الغمة - قاضى روزبهان
كوكب منير شرح جامع الصغير - شمس
الدين علقمى
كتاب الامتاع في احكام السماع - جعفر بن
معلب شافعى

كتاب الدراية في حديث الولاية - ابوسعيد
سجستاني
كتاب الغرر - ابن خزانه
كتاب الام - محمد بن ادریس شافعى
كتاب الاسلام في العلم والاباء سيد الانام -
علامه سيد محمد بن سيد رسول
برزنجى
كتاب الموافقة - ابن السمان
كتاب الانصاف بحسب الاثر اخشى اوى شافعى
كتاب الولاية - ابن عقدة حافظى
لثالى المصنوعة في الاحاديث الموضوعة -
سيوطي
لسان الميزان - ابن حجر عسقلانى
مودة القرى - ميرسيد على همدانى
مطالب السؤل - محمد بن طلحه شافعى
مسند - امام احمد حنبل
مستدرک - حاكم ابو عبد الله نيشابورى
ملل ونحل - شهرستاني
منافى - خليب خوارزمي
منافى - ابن مغازلى شافعى
مروج الذهب - مسعودي
مواقف - قاضى عبدالرحمن ابجي شافعى
مرقاة شرح برمشكوة - ملاعلى قارى هروى
معالم العترة النبوية - حافظ عبدالعزيز

مفتاح النجا - شيخ محمد بدخشاني
معجم البلدان - ياقوت حموى
المجالس - نصر بن محمد سمرقندى
مصاييح السنة - حسين بن مسعود بنوى
الموضوعات - ابوالفرج ابن جوزى
مرج البحرين - ابوالفرج اصفهاني
معجم الكبير - سليمان بن احمد طبراني
منتظم - ابن جوزى
المنع الملكيه - ابن حجر
منحول في علم الاصول - ابو حامد غزالي
منهاج الاصول - قاضى يضاوى
منهاج السنة - ابن تيميه
ميزان الاعتدال - ذهبى
معرفة الصحابه - حافظ ابو نعيم اصفهاني
مقتل الحسين - خطيب خوارزمي
جمع الزوائد - حافظ على هيمى

مقاصد الحسنة - شمس الدين سخاوى
محاضرات تاريخ الامم الاسلاميه - شيخ محمد
خضرى
نهاية اللغة - ابن اثير
نكت الشرفه - شافعى
مثالب الصحابه - هشام بن محمد السائب
الكلى
تزهر الارواح - سيد صدر الدين هروى فوزى
نور الابصار - سيد مؤمن شيلنجى
نقد الصحيح - فيروز آبادي
نقض المشايه - امام ابو جعفر اسكافى
النور والبرهان - ابوالقاسم بن صباغ
وافى بالوفيات - صلاح الدين صفدى
هدايت المرتاب - حاج احمد اقدى
هدايت السعداء - شهاب الدين دولت آبادي
هداية - برهان الدين حنفى

تفسير - على بن ابراهيم قمى
اصول كافى - محمد بن يعقوب كلينى
عيون اخبار الرضا - صدوق ابن بابويه قمى
بحر الانساب - سيد محمد سعيد الدين نجفى
مصباح المتجهج - شيخ طوسى
احتجاج - احمد بن على الطبرسى

عمدة الطالب - فى انساب آل ابيطالب
جمع البحرين - شيخ فخر الدين طرىحى
تاريخ حبيب السير - غياث الدين خوانسار
سفارت نامه خوارزم - هدايت
تاريخ روضة الصفا - فاصرى - رضا قليخان
هدايت

تاریخ آغاز العجم - فرست الدوله شیرازی | هزار مزار - شیرازی

دائرة المعارف قرن نوزدهم فرانسه | تمدن العرب - دکتر گوستاو لیون فرانسوی

الایطال - مستر کارلیل انگلیسی | سیاست الحسینیة - دکتر جوزف فرانسوی

دیودان لاناور - کامل فلاماریون فرانسوی | مرگ و اسرار - فلاماریون

فهرست مندرجات کتاب

۳۴	است	۳	تمثال حضرت آیه الله بروجردی مد
	تصاری در مسجد پیغمبر آزاد باراه	۴	تذکر لازم بخوانندگان محترم
	فریضه بودند - ولی شیعیان مسلمانان	۵	مقدمه چاپ دوم
	در اداء فرائض و نوافل در مساجد	۷	سر آغاز
۳۶	مسلمین آزاد نیستند	۹	اعتراض اهل ادب و جواب بآنها
	احمد کسروی و ترجمات آن و اشاره	۱۰	اعتراض اهل خیر و جواب بآنها
۴۱	بجواب مقالات او	۱۱	اعتراض محافظه کاران و جواب بآنها
۴۳	نظری بعلت چاپ این کتاب	۱۹	غرض روزی دکتر هیکل مصری
	مصادر و اسناد این کتاب از اکابر	۲۱	احمد امین مصری - فجر الاسلام
۴۵	علماء سنت و جماعت است		جواب کاشف الغطاء باحمد امین در
	اشاره بقلط کبری احمد امین و جواب	۲۲	کتاب اصل الشیعه
۴۶	آنها		مرحوم کردستانی و ندای اتحاد و
	اشاره بقلط کویهای کسروی و جواب	۲۴	ترجمات آن
۵۵	آنها		نماز خواندن ای بکر با است (بفرض
	کتب علماء عامه در فضائل عترت		نبوت) دلیل حق تقدم در امر خلافت
۶۱	اهل بیت طهارت	۲۸	نخواهد بود
	اشعار امام شافعی در اعتراف بفضائل	۲۹	منصفانه قضاوت کنید



۱۸۸	عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه
۱۹۱	اشکال راجع بخبر معرفت
۱۹۲	جواب از اشکال
۲۲۰	اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم
۱۹۴	اخبار رؤیه الله از اهل سنت
۱۹۵	دلائل و اخبار بر عدم رؤیه الله
۱۹۷	اشاره بخرافات صحیحین
۱۹۸	سیلی زدن موسی بصورت علق الموت
۲۰۰	انصاف موجب بینائی و اسباب سعادت است
۲۰۱	نسبت شرک دادن بشیعه
۲۰۵	در بیان اقسام شرک
۲۰۷	شرک جلی - شرک در ذات
۰۰۰	عقاید نصاری
۲۰۸	شرک در صفات
۰۰۰	شرک در افعال
۲۰۹	شرک در عبادت
۲۱۰	در باب نذر
۲۱۱	شرک خفی
۲۱۳	شرک در اسباب
۲۱۴	شیعه از هیچ راهی مشرک نیست
۲۱۵	آوردن آصف بن برخیا تحت بلقیس را نزد سلیمان
۲۱۶	آل محمد و سائط فیض حق اند
۲۱۸	حدیث ثقلین
۲۱۹	دقت نظر خالی از تعصب موجب سعادتست
۲۲۰	بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده اند
۲۲۲	خبر مضحک و اهانت بر رسول الله
۲۲۳	در صحیحین بخاری و مسلم
۲۲۴	در اسناد حدیث ثقلین
۲۲۶	حدیث سفینه
۲۲۸	استسقاء رفتن عمر بوسیله اهل بیت
۲۳۱	پیغمبر ﷺ
۲۳۴	دعای توسل
۲۳۵	شهادت شهید داول بقوای این الجماعه
۰۰۰	شهادت شهید ثانی بسعادت قاضی صیدا
۲۳۷	واقعه مسجد عثمان برای مؤلف
۲۳۸	گفتار نیک جهت جلب مردم بنصف
۲۳۹	اشاره با اعمال نسکین تراکمه و خوارزمیان و ازبکین و افغانه با ایرانیان
۲۴۰	تجاوزات خان خیره بایران و فتاوی علماء اهل سنت بقتل و غارت شیعیان
۲۴۱	فتاوی علماء اهل سنت بقتل و غارت

۲۴۰	شیعیان و حلات عبدالله خان ازبک
۰۰۰	بخراسان
۲۴۱	رفتار امراء افغانه با شیعیان
۲۴۲	افغانستان
۲۴۳	تقدیر از امیر امان الله خان
۲۴۴	شهادت شهید ثالث قاضی سیدنورالله
۲۴۵	شوشتری
۰۰۰	اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تمیبه و سنبله
۲۴۶	برای حمله و دفاع از آن
۲۴۷	در آداب زیارت
۰۰۰	نماز زیارت و دعای بعد از آن
۲۴۸	شکل ۱۵ قبه و بارگاه امیر -
۲۴۹	شکل ۱۵ قبه و بارگاه امیر -
۲۵۰	المؤمنین علیهم السلام
۲۵۱	بوسیدن آستانه قباب ائمه شرک نیست
۲۵۲	بضاک اقتدان و مسجد نمودن برادران -
۲۵۳	یوسف را
۲۵۴	بقای روح بعد از فناء جسم
۲۵۵	اشکال یقینی روح و جواب آن
۲۵۶	ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله
۲۵۷	ذبحقرطیس با سقر اطحکم
۲۵۸	اقوال علمای الهی اروپا
۲۵۹	دفاع مخالفین از خلافت معاویه
۲۶۰	و یزید و کفر آنها - و جواب آن
۲۶۱	دلائل بر کفر و ارتداد یزید
۲۶۲	جواز علماء اهل سنت بر لعن یزید
۲۶۳	قتل عام اهل مدینه بجرم شکستن بیعت یزید
۲۶۴	سرباز کفنام
۲۶۵	آل محمد شهادی راه حق و زنده هستند
۲۶۶	جلسه چهارم - منت بر مانده
۲۶۷	منت بر مانده
۲۶۸	بحث در اطراف امامت
۲۶۹	بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن
۲۷۰	و کشف حقیقت
۲۷۱	دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست
۲۷۲	امر عجیبی است - قابل تأمل عقلایی
۲۷۳	با انصاف
۲۷۴	رد نمودن امامان و علماء اهل تسنن
۲۷۵	ابو حنیفه را
۲۷۶	امامت در عقیده شیعه ریاست عالیه
۲۷۷	الهی است
۲۷۸	مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است
۲۷۹	در اختلاف مراتب انبیاء
۲۸۰	خصیصه نبوت خاصه
۲۸۱	دلائل بر اثبات مقام نبوت از برای

۲۸۵	علی بحديث منزلة	شیخ بازهم بصدا آمد	۳۲۵
۲۸۶	استاد حدیث منزله از طرق عامه	احدی منکر فضل صحابه نیست ولی	
۲۸۹	شرح حال آمدی	باید انتخاب افضل نمود	۰۰۰
	سند حدیث منزله نقل از عمر بن الخطاب	قتل خیر در فضیلت ای بکرو جواب آن	
۲۹۱	حکم خبر واحد در مذهب جماعت	که معمول است	۳۲۶
۰۰۰	اثبات منازل هرونی برای علی علیه السلام	شرح حال ابوهریره و منعت آن	۳۲۸
۲۹۵	علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود	علی از حق و قرآن جدا نمیباشد	۳۲۹
۲۹۹	باهر پیغمبر تمام در های خانه ها بمسجد بسته شد مگر در خانه علی	مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین	۳۳۱
۳۰۲	تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود	نسبت های دروغ و تمتهای علمای سنی	
۳۰۶	جلسه پنجم	بشیعیان	۳۳۲
۳۱۰	کلمه منزله افاده عموم میکند	تمتهای ابن عبدربه بشیعیان	۰۰۰
۰۰۰	حدیث منزله در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده	تمتهای ابن خزم	۳۳۴
۳۱۳	خليفة قرار دادن حضرت موسی برادر خود هرون را و قریب دادن سامری بنی اسرائیل را بگوساله پرستیدن	تمتهای ابن تمیمه	۳۳۵
۳۱۴	طایفه حالات امیر المؤمنین باهرون	نماز جماعت مرحوم میرزای شیرازی در سامرا	
۳۱۵	حدیث اند آریوم الانذار - تعیین نمودن فمیر علی را بخلاف	نماز جماعت مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف	۳۳۷
۳۱۷	ناروت مصر حه بخلاف علی علیه السلام	نماز جماعت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی در قم	۳۳۹
۳۱۹		غلط کارهای شهرستانی	۳۴۱
		اخبار در منعت ابوهریره	۳۴۵
		شرکت ابوهریره با بصرین ارطاة در ظلم و کشتار مسلمین	۳۴۶
		مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر ادرا	۳۴۸
			۳۵۰

۳۸۱	بر صیای عابد	در جواب حدیث مجعولی که خدا	
	نزول سکینه بر رسول خدا بوده	فرموده من از ای بکر راضیم آیا او	
۳۸۲	است	هم از من راضی هست یانه	۳۵۳
۴۸۴	جلسه ششم	اخبار در فضیلت ای بکر و عمر	
۴۸۵	سیصد آیه در شأن علی علیه السلام	و رد آنها	۳۵۴
۳۸۸	علی اول مؤمن بر رسول الله بوده است	در جواب خبریکه ای بکر و عمر	
	تریت نمودن پیغمبر علی را از طفولیت	دوسید پیران اهل بهشت اند	۳۵۶
۳۸۹	سبقت علی در اسلام	در حدیث حسن و حسین دو سید	
۰۰۰	اشکار در ایمان علی چون طفل بوده	جوانان اهل بهشت اند	۳۵۸
۳۹۳	و جواب	در جواب خبریکه ای بکر و عایشه	
	ایمان علی در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او میباشد	محبوب پیغمبر بودند	۳۶۰
۳۹۴	ایمان علی از فطرت بوده نه از کفر	فاطمه بهترین زنان عالم است	۰۰۰
۳۹۷	علی افضل از جمیع صحابه و امت بود	افراشامی و جوجوب حب اهل البیت	۳۶۳
۳۹۹	نزول آیه در شان علی لیلۃ الهیة که در بستر رسول اکرم خوابید	علی محبوب ترین مردان نزد پیغمبر بوده است	۳۶۴
۴۰۴	اغتراف علماء سنی با فضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ای بکر در غار	حدیث طیر مشوی	۳۶۶
۴۰۵	در مباحثات علمی و مناظرات دینی	بیان حقیقت	۳۶۹
۴۰۸	شدنی برای عمر نبوده است	اهل ذکر آل عتبد	۳۷۱
		قتل آیه در طریقه خلافت خلفاء اربعه	
		و جواب آن	۳۷۲
		استدلال بایقفاو جواب آن	۳۷۵
		شواهد و امثال	۳۷۸
		ابراز حقیقت	۳۸۰
		بهمین یا عوراء	۰۰۰

- افراد عمر برتری علی را بر خودش
 ۴۳۰ او شد
 ۴۰۸ ایجاد نارضایتی در مردم منجر بقتل
 عثمان شد
 ۴۳۲ عثمان شد
 ۴۳۳ صدمه زدن عثمان اصحاب پیغمبر را
 ۴۰۹ مضروب شدن ابن مسعود و مردن او
 ۰۰۰ مضروب شدن عثمان با سر عثمان
 ۴۳۵ اذیت و تبعید نمودن ابازر و وفات
 او در صحرای ربه
 ۴۳۶ ایمنی پذیر محبوب خدا و پیغمبر و
 راستگوی امت بود
 ۴۳۷ قضاوت منصفانه لازم است تا
 پندهای جمل را پاره نماید
 ۴۳۹ اخراج ایمنی از اجباراً بر پند
 آثار رحم و عطوفت از علی بن
 ایطالاب
 ۴۴۲ ادب نمودن علی عقیل را هنگامیکه
 تقاضای کمک بیشتری نمود
 ۴۴۳ عطوفت آنحضرت با مروان و
 عبدالله بن زبیر و طایفه
 ۴۴۴ منع آب نمودن معاویه و عطوفت علی
 نسبت باو
 ۴۴۵ لفظ جمع در آیه برای تعظیم و
 تفضیم است
 ۴۴۷ نزول آیه ولایت در شأن علی علیه السلام
 ۴۰۸ علماء و عملاً
 در اسناد گفتار عمر اولاً علی له السلام
 ۴۰۹ عمر
 اشاره بیعتی مواریدی که علی علیه السلام
 خلفا را بیعت داده و آنها اقرار
 نموده اند که اگر علی نبود هلاک
 شده بودند
 ۴۱۰ در میدانهای جنگ شجاعت و رشادت
 از خلیفه عمر دیده نشد
 ۴۱۲ بازم بیان حقیقت
 شکست ابوبکر و عمر در خیبر
 ۴۱۵ علی محبوب خدا و پیغمبر بود
 ۴۲۰ حدیثی است در فتح خیبر
 ۰۰۰ رویه و رفتار عثمان برخلاف ایمنی
 و عمر
 ۴۲۵ روی کار آوردن عثمان فسق
 بنی امیه را
 ۴۲۷ بنی امیه و حکم بن ابی العاص و
 مروان ملعون خدا و پیغمبر بودند
 ۰۰۰ حکم بن ابی العاص مردود رسول الله
 ۴۲۹ ولید فاسق در حال مستی نماز
 جماعت خواند
 ۴۳۰ غلط کارهای عثمان موجب قتل

- ۴۴۷ با اتفاق جمهور
 شبهات و اشکالات در آیه ولایت
 ۴۵۰ وجواب از آنها
 شك نمودن عمر در حدیثیه در
 نبوت پیغمبر
 ۴۵۶ وقعه حدیثیه
 ۴۵۷ گفتگوهای غیر منتظره
 ۴۵۸ جلسه هفتم
 ۴۶۱ فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت
 ۴۶۲ اتحاد نفسانی پیغمبر و علی
 ۴۶۳ استشهاد بآیه مباهله
 ۴۶۵ مباهله پیغمبر با نصاری نجران
 ۰۰۰ آماده شدن نصاری برای مباهله
 ۴۶۶ شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و
 علی علیه السلام
 ۴۶۹ چون پیغمبر افضل بر انبیاء است
 علی هم افضل از آنها میباشد
 ۴۷۲ سؤالات مسمعه از علی در علمت
 ۴۷۳ افضل بودن از انبیاء و جواب آن
 ۴۷۶ علی مرآت جمیع انبیاء بوده است
 بیان کنجی شافعی در اطراف
 حدیث تشبیه
 ۴۷۷ مخالفین گویند تمسک باجماع حق
 ۴۸۰ است
 ۴۸۲ دلائل بر رد اجماع
 ۴۸۷ گفتگوی اسامه با بازیکرها
 ۴۸۹ واقع نشدن اجماع با اتفاق فریقین
 دوری نمودن کبار صحابه از
 بیعت ابی بکر
 ۴۹۱ در حدیث ثلثین و سفینه
 ۴۹۲ رد بر قول باینکه چون ابوبکر
 اکبر سنّاً بود بخلاف برقرار شد
 ۴۹۵ با بود شیوخ از صحابه پیغمبر علی
 جوان را اختیار میفرمود
 ۰۰۰ علی فارق بین حق و باطل است
 ۴۹۷ رد بر قول عمر که گفت نبوت و
 سلطنت در یکجا جمع نکرد
 ۵۰۲ بازم بیان حقیقت در تمیین
 ۵۰۴ خلافت
 بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و زور
 و بعد از شش ماه بود
 ۵۰۷ دوازده دلیل بر اینکه علی را با جبر
 وزور و شمشیر بمسجد بردند
 ۵۰۹ باید منصفانه قضاوت نمود
 ۵۱۳ اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام
 ۵۱۸ دفاع از حق - و اثبات مظلومیت
 لازم است
 ۵۲۰ اشکال در حدیث حبّ علی حسنة -

۵۵۰	در ثواب و فوائد زیارت	ومن یکی علی الحسین وجبت له الجنة
۵۵۱	اثرات مترتبة بر زیارت قبور ائمه	و جواب آن
۵۵۵	اطهار	شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن
۵۵۸	جلسه هشتم	اعتراف و انتقاد ز مخبری از اهل تسنن
۵۵۹	در فرق بین اسلام و ایمان	در اسناد حدیث حبّ علیّ حسنه
۵۶۱	در مراتب ایمان	از کتب اهل تسنن و معنای آن
۵۶۳	اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن	کشف حقیقت
۵۶۳	شیعیان را طرد میکنند	فرق بین کس و ناکس
۵۶۳	علت پیروی شیعیان از علی و اهل بیت و تقلید نکردن از امامان	اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری
۵۶۴	اربعه اهل سنت	امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبوده
۵۶۴	باهر رسول خدا با یستی امت متابعت نمایند از عترت آنحضرت	خمسۃ النجباء از هر عمل رجسی میر آلودند
۵۶۵	تقلید کو کورانه شایسته آدمی نیست	قیام امام حسین برای ریاست و خلافت
۵۶۹	آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد	ظاهری نبوده
۵۷۱	عدد خلفاء را پیغمبر صلی الله علیه و آله	قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لاله الله بوده
۵۷۲	دوازده معرفی نموده	خطبه حضرت امام زین العابدین در منبر شام
۵۷۴	اشاره بمقامات امام جعفر صادق علیه السلام	مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین
۵۷۶	ظهور مذهب جمعی	نتیجه مطلوب - کشف حقیقت
۵۷۸	در دلد بزرگ و بی اعتنائی بمرت	
۵۷۹	تأثیر فوق تأثیر	
	چرا شیعیان طعن بر صحابه و ازواج	

۵۸۰	رسول الله میزنند	تقد و علی (س ع) صادقین در قرآنند
۵۸۲	طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمیشود	در حدیث غدیر و چگونگی آن
۵۸۷	اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده	روایت معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم
۵۸۸	جواب از یزید الرضوان	نصیحت جبرئیل عمر را
۵۸۹	جواب از حدیث باصحاب من اقتداء	حدیث اقتداء باصحاب مخدوش است
۵۹۱	کنید	بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند
۵۹۲	داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر	قول غزالی در نقض عهد صحابه
۵۹۲	پیغمبر امر به پیروی از دروغگوینان	سر العالمین کتاب غزالی است
۵۹۳	نموده	اشاره بحال ابن عقده
۵۹۳	مخالفت اصحاب در سقیفه	اشاره بمرک طبری
۵۹۳	مخالفت سعد بن عباد با ابی بکر و عمر	کشته شدن امام نسائی
۵۹۳	قیام طلحه و زبیر در مقابل علی رضی الله عنه	اشکال در کلمه مولی
۵۹۳	در بصره	در اثبات معنی مولی به اولی بتصرف بودن و نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
۵۹۴	معاویه و عمرو بن عاص علی رضی الله عنه	تقول آیه الیوم اکملت لکم دینکم
۵۹۴	را سب می نمودند	در غدیر خم
۵۹۵	اسناد حدیث اصحابی کالنجوم ضعیف است	نظر سبط ابن جوزی در معنی مولی
۵۹۵	صحابه معصوم نبودند	نظر ابن طلحه شافعی در معنی مولی
۵۹۶	شراب خوردن نه نفر از صحابه در مجلس سری	
۵۹۸	در نقض عهد نمودن صحابه	

۶۴۷	نقل اخبار در وصایت	۶۲۰	احتجاج علی بن حدیث غدیر در رجه
	در وقت وفات سربارک رسول الله		قرینه چهارم - السّٰتِ اُولٰی بَکَم مَن
۶۵۱	در سینه علی علیه السلام بود	۶۲۱	انفسکم
۶۵۲	تحقیق در امر وصایت		اشعار حسّٰن در حضور رسول
۶۵۳	اشعار بعض از صحابه اشاره بوصیت	۶۲۴	اگر معه معه
۶۵۴	اشاره بدستور وصیت	۶۲۶	در عهد شکنی صحابه
۶۵۶	اطاعت امر پیغمبر واجب است		نقض عهد نمودن صحابه در احد
۶۵۷	منع نمودن پیغمبر را از وصیت	۶۲۷	و حنین و حدیبیه
	کرستن ابن عباس از مانع شدن	۶۲۹	قرار صحابه در حدیبیه
۶۵۷	پیغمبر را از وصیت	۶۳۱	خدایمندان که من اهل جلد نیستم
۶۵۸	در منابع حدیث منع وصیت	۱۳۳	در حقیقت فدک و غصب آن
۶۶۰	نمصب آدمی را کور و کرمیکند	۶۶۰	نزول آیه و آت ذی القربی حقه
	اعتراف علماء عامه باینکه گویند		استشهاد بحدیث لانورث و جواب
	کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت	۶۳۵	آن
۶۶۱	نداشته	۶۳۶	دلائل فاطمه بر رد حدیث لانورث
	اول فتنه در اسلام حضور رسول الله	۶۳۹	احتجاج علی با ایمی بکر
۶۶۴	عثر بدتر از گناه		کلمات ایمی بکر بالای منبر و دشنام
	اعتراض قطب الدین شیرازی بگفتار	۶۴۰	دادن بعلی و فاطمه علیهما السلام
۶۶۷	عمر	۶۴۱	قضاوت منصفانه لازم است
	مانع نشدن از عهدنامه ایمی بکر		تمجیب این ایمی الحدید از گفتار
۶۶۷	در وقت مردن	۶۴۲	ایمی بکر
۶۶۷	مصیبت بزرگ اهانت رسول الله دم	۶۴۳	آزار بعلی آزار به پیغمبر است
	مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه		دشنام دادن بعلی دشنام به پیغمبر است
		۶۴۴	علی باب علم و حکمت پیغمبر است

۶۶۸	هدایت	۶۶۸	قضیه جابر و اعطاء مال باو موجب
	حکم علی درباره زنی که بچه شش	۶۸۵	عبرت عقلاء میباشد
۶۷۲	ماهه زائید	۶۸۸	اشکال در نزول آیه تطهیر
	رد نمودن ایمی بکر فدک را بفاطمه		جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در
۶۷۳	و مانع شدن عمر	۶۷۳	حق ازواج نیست
	رد نمودن خلفاء فدک را با ولادهای		زوجات پیغمبر داخل اهل بیت
۶۷۴	فاطمه	۶۸۹	نیستند
	و اگذار نمودن عمر بن عبدالعزیز		اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در
۶۷۴	فدک را	۶۹۰	شان اهل بیت آمده است
	رد نمودن عبدالله و مهدی و مأمون		حدیث ام سلمه راجع بحریه فاطمه
۶۷۵	عباسی فدک را بورئه فاطمه (ع)	۶۹۱	(ع) و نزول آیه تطهیر
۶۷۷	در اثبات نمله بودن فدک		منع نمودن خمس را از عترت و اهل
	در قول مخالفین که ایمی بکر بموجب	۶۹۳	بیت پیغمبر
۶۷۷	آیه شهادت عمل نمود و جواب آن	۶۹۵	خدا علی را شاهد پیغمبر قرار داده
	شاهد خواستن از متصرف خلاف	۶۹۷	درد دلهای علی علیه السلام
۶۷۸	شرع بود ماست		اخبار در منعت از بیت کنندگان
۶۷۸	خریمه ذوالشهادین	۶۹۸	علی علیه السلام
۶۷۸	رد نمودن شهود فاطمه را		تا دم مرگ فاطمه (ع) از ایمی بکر
	مراد از صادقین در آیه محمد و علی	۷۰۰	و عمر راضی بود
۶۷۹	علیهما السلام هستند	۷۰۰	از بیت فاطمه از بیت خدا و پیغمبر است
۶۸۱	علی افضل صدیقین است		جواب از خطبه نمودن علی دختر
۶۸۲	علی باحق و قرآن میگردد	۷۰۲	ایم جهلدا
۶۸۳	اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است		بیان ایمی جعفر اسکانی راجع بجمع
۶۸۴	منصفانه قضاوت عادلانه کنید	۷۰۴	اخبار در زمان معاویه

اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده - و جواب آن	۷۰۵	معنای آیه شریفه الخبیثات للخیثین ۷۲۱
قلب وجوارح فاطمه مملو از ایمان بود	۷۰۶	اشاره به حالات عایشه ۷۲۳
غضب فاطمه دینی بوده است	۷۰۷	آزار دادن عایشه پیغمبر را ۷۲۳
سکوت فاطمه موجب رضا نبوده	۷۰۸	کفتار سوده زوجه رسول الله ﷺ ۷۲۵
علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته	۷۰۹	مخالفت و جنگ عایشه با علی علیه السلام ۷۲۵
در نماز تراویح	۷۰۹	فصائل علی قابل شماره نیست ۷۲۶
عبادت ای بکر و عمر از فاطمه	۷۱۱	اخبار در فضائل و مناقب علی علیه السلام ۷۲۷
فاطمه را شب دفن نمودند	۷۱۳	دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر ۷۲۷
دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آواراست	۷۱۴	و نفاق میباید ۷۲۸
جلسه نهم	۷۱۵	کشتار صحابه و مؤمنین یا که در بصره ۷۲۸
اشکال بشیعیان که بعایشه نسبت خبیث و فحش میدهند - و جواب آن	۷۱۶	با هر عایشه ۷۳۳
اشاره بقضیه افک و مبر آلودن عایشه	۷۱۷	جماعت نمودن عایشه از دفن نمودن ۷۳۳
از خبیث و فحش و ذف	۷۱۷	امام حسن در جوار پیغمبر ۷۳۴
زوجین در محجوبیت و منعمیت	۷۱۸	سجده و شادی نمودن عایشه در ۷۳۴
مآمل نیستند	۷۱۸	شهادت امیر المؤمنین ۷۳۶
زن نوح و زن لوط جهنم میروند	۷۱۹	کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان ۷۳۷
وزن فرعون به بهشت میروند	۷۲۰	نصایح ام سلمه بعایشه ۷۳۹
در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط	۷۲۰	یاد آوری نمودن ام سلمه فضائل علی را برای عایشه ۷۴۰
		اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل ۷۴۰
		بر بطلان خلافت آنها است ۷۴۲
		دلایل دیگر بر بطلان اجماع ۷۴۳
		اعتراض بر مجلس شوری ۷۴۴
		اعتراض بر حکمیت عبدالرحمن ۷۴۴

ابن عوف	۷۴۵	اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او ۷۴۵
ظلم فاحش بمقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام	۷۴۶	میباشد ۷۴۵
خلافت علی منصوب از جانب خدا	۷۴۷	اقرار ابوطالب دم مرگ به لا اله الا الله ۷۴۸
و پیغمبر بوده	۷۴۷	کفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء ۷۴۹
خلافت علی علیه السلام باجماع نزدیکتر بود	۷۴۸	بعثت ۷۴۹
علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده	۷۵۰	ابتداء بعثت ابراهیم و کفتگو با ۷۴۹
اشاره بر وفات فضائل و کمالات	۷۵۱	عمش آزر ۷۵۰
در نسب پاک علی علیه السلام	۷۵۱	چون محمد بن ابی بکر پیرو علی بود ۷۵۰
در خلقت نورانی علی علیه السلام و شریکت او با پیغمبر ﷺ	۷۵۳	لذا اورا خال المؤمنین نخوانند ۷۵۳
در نسب جسمانی علی علیه السلام	۷۵۵	معاویه کاتب وحی نبود - بلکه ۷۵۳
اشکال در پدر ابراهیم که آزر بوده	۷۵۶	کاتب مراسلات بود ۷۵۵
و جواب آن	۷۵۶	دلایل بر کفر و لعن معاویه ۷۵۵
در آباء و امهات پیغمبر مشرک نبوده	۷۵۸	آیات و اخبار داله بر لعن معاویه ۷۵۶
بلکه همگی مؤمن بالله بودند	۷۶۰	و یزید ۷۵۶
اختلاف در ایمان ابیطالب	۷۶۱	کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام ۷۵۶
اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب	۷۶۲	حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک ۷۵۶
در حدیث ضحاح و جواب آن	۷۶۳	اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره ۷۵۷
مجهول بودن حدیث ضحاح	۷۶۴	کشتار بزرگین اوطاط سی هزار ۷۵۷
دلایل بر ایمان ابوطالب	۷۶۴	مسلمان مؤمن را با معاویه ۷۵۹
اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب	۷۶۵	امر نمودن معاویه بسب امیر المؤمنین ۷۵۹
		و جعل اخبار در مذمت آن ۷۶۰
		بزرگوار ۷۶۰
		سب و دشنام بعلی سب و دشنام - ۷۶۰
		به پیغمبر است ۷۸۰

۷۸۲	دشمن علی کافر است	۸۱۷	عرش اعلی ثبت گردیده
۷۸۴	در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند		نزول لوح بر ابوطالب جهة نام
۷۸۹	ایضا دلایل بر ایمان ابوطالب	۸۲۱	گذاری علی علیه السلام
۷۹۱	ایمان آوردن جعفر طیار با سر پدر	۸۲۳	نام علی علیه السلام جز اذان واقعه نیست
۷۹۴	اسلام عباس پنهانی بوده	۰۰۰	در زهد و تقوی علی علیه السلام
	علت پنهان داشتن ابوطالب ایمان	۸۲۴	خبر عبدالله رافع
۷۹۵	خود را	۰۰۰	خبر سید بن غفله
	موضوع رافضی و سنی - در حقیقت	۸۲۵	حله اخذ کردن علی علیه السلام
۷۹۷	سنتها را فاضل و شیعه ها سنی میباشند	۸۲۶	در لباس پوشش علی علیه السلام
۷۹۸	دلایل بر حکمت متعه	۸۲۷	کفتار شرار با معاویه در شان علی
۸۰۰	اخبار از طرق اهل سنت بر حکمت متعه	۸۲۸	بشارت پیغمبر زهد را بعلی علیه السلام
	اکابر صحابه و تابعین حتی مالک		خدا و پیغمبر علی را امام المقتین
۸۰۳	حکم بعدم تسبیح متعه نموده اند	۸۲۹	خوانند
	تمام آثار زوجیت بر زن متعه	۸۳۳	اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند
۸۰۴	مترسب است		سکوت و قعود اعتراض و فرار انبیاء
	دلایل بر عدم ورود حکم نسخ در		از میان امتها بواسطه نداشتن یاور
۸۰۶	زمان پیغمبر	۸۳۵	و غیره
۸۱۰	میچند میتواند تغییر احکام دهد		شبهات علی با هرون در موضوع
	منع از متعه سبب شیوع فحشا و زنا	۸۳۷	خلافت
۸۱۲	گردیده		علت قعود علی علیه السلام از جنگ با
۸۱۴	مولد علی علیه السلام در خانه کعبه بود		مخالفین بعد از وفات پیغمبر و صبر
	نام گذاری علی از عالم غیب و دلیل	۸۳۹	و سکوت آنحضرت برای خدا
۸۱۶	دیگری بر اثبات وحدت بودن ابوطالب		بیانات علی علیه السلام در علت قعود و
	نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در	۸۴۰	سکوت بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله

۸۴۱	نامۀ علی علیه السلام باهل مصر		اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر
۸۴۳	خطبه ششقیه	۸۵۹	و حکم اشتباهی دادن در زن خلافت
	اشکال در خطبه ششقیه - و جواب		تمام علوم در نزد علی مانند کف
۸۴۴	آن	۸۶۱	دست حاضر بوده
۸۴۵	اشاره بحالات سید رضی رحمه الله	۰۰۰	دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام
	خطبه ششقیه قبل از ولادت سید		اقرار نمودن عمر بعبور در مقابل
۰۰۰	رضی ثبت در کتب بوده		سؤالات مشکله و اعتراف یا اینکه اگر
۸۴۷	جلسه دهم	۸۶۲	علی نبود کار مشکل میشد
	سؤال از مقام علمی عمر و جواب	۸۶۵	علی اولی و احق بمقام خلافت بوده
۸۴۸	آن	۰۰۰	قضاوت منصفانه لازم است
	مجباب نمودن زنی عمر را در یک	۸۶۷	مشکل دزد و زور
۸۵۱	مسئله شرعی	۸۶۸	قبول دیانت باید کور کورانه نباشد
	اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر که		داعی قبول دیانت از روی تحقیق
۸۵۳	آنحضرت نمرده	۸۶۹	نمودم
	امر نمودن عمر بر جمیع پنج نفر زانی	۸۷۱	امر نمودن پیغمبر باطاعت علی علیه السلام
	و متوجه ساختن علی او را باشتباه		علماء اهل سنت نمیخواهند با
۸۵۴	در حکم	۸۷۳	شیعیان همکاری کنند
	امر نمودن عمر بر جمیع زن حامله	۸۷۴	اختلاف در سجده بر تربت
۸۵۵	و منع نمودن علی او را	۰۰۰	ابراز حقیقت توأم با تأثر
	امر نمودن عمر بر جمیع زن دیوانه		در فقدان آب برای غسل و وضو
۰۰۰	و مانع شدن علی علیه السلام	۸۷۶	باید تیمم نمود
	بیان ابن صباغ مالکی در فضائل		فتوای ابوحنیفه بر اینکه مسافر
	و علوم علی علیه السلام - و نصب نمودن		در فقد آب عمل غسل و وضو را با
۸۵۶	پیغمبر آنحضرت را بمقام قضاوت	۰۰۰	تبیذ انجام دهد

۸۹۴	یعنی	فتوا دادن اهل سنت بشتن پاها
	علی بعد از پیغمبر هادی امت	در وضو برخلاف نص صریح
۸۹۵	بوده	قرآن
	دساتن اعاری در مقابل علی علیه السلام	فتوا دادن اهل سنت بر مسح
۸۹۶	و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت	چکمه و جوراب بر خلاف نص
	اشاره بعمل انقلاب در خلافت	صریح قرآن
۸۹۷	امیر المؤمنین علیه السلام	فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عامه
	خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره	بر خلاف نص صریح قرآن
۸۹۹	وصیفن و نهروان	توجه خاص و قضاوت متصفانه
۹۰۲	علم غیب را غیر از خدا احدی نداند	لازم است
	علم غیب از جانب خدا افاضه بر	شیعیان سجده بر خاک کربلا را
۹۰۴	انبیاء و اوصیاء میشود	واجب نمیدانند
	علم بر دو قسم است - ذاتی - و	علت بر داشتن شیعیان مهرهائی با
۹۰۵	عربی	خود بر ای سجده
	دلائل از آیات قرآنی بر اینکه	علت سجده نمودن بر خاک کربلا
۹۰۷	انبیاء و اوصیاء آنها عالم بغیب بودند	خصائص خاک کربلا و بیانات
	مدعیان علم بهر وسیله و اسباب	رسول الله صلی الله علیه و آله
۹۰۹	کذا بنند	عمل علماء اهل سنت موجب تعجب
۹۱۰	انبیاء و اوصیاء عالم بغیب بودند	است
	ائمة طاهرین خلفاء بر حق عالم	عزل ای بکر و نصب علی در ابلاغ
۹۱۳	بغیب بودند	سوره برائت بر اهل مکه
	در نقل روایات و نقلین حدیث مدینه	علت عزالی بکرو نصب علی علیه السلام
۹۱۴		ظاهراً
		بعضاوت فرستادن پیغمبر علی را

۹۱۹	در بیان حدیث انا دار الحکمة	خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای
۹۲۲	توضیح در اطراف حدیث	آن ملعون
۹۲۳	علی علیه السلام عالم بغیب بوده	خبر دادن از کشته شدن ذوالنبدیه
	علی علیه السلام عالم بظاهرو باطن قرآن	قبل از شروع جنگ، در نهروان
۰۰۰	بوده است	خبر دادن از قتل خود و معرفی
	پیغمبر هزار باب از علم در سینه علی	این ملجم را
۹۲۴	یاز نمود	اشاره با علمیت و افضلیت علی علیه السلام
	در طرق افاضه علم رسول الله صلی الله علیه و آله	بفرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده
۹۲۶	بعلی علیه السلام	خبر دادن علی علیه السلام از کرات جوئی
۹۲۸	در جفر جامعه و چگونگی آن	طریق هیئت جدید
	خبر دادن حضرت رضا علیه السلام در عهد نامه	گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق
۹۳۱	مأمون از مرگ خود	فراسوی
	آوردن جبرئیل کتاب مخطومی برای	گفتار کوستاولوپون در تأثیر
۹۳۲	امیر المؤمنین وصی رسول الله صلی الله علیه و آله	تمدن اسلام در مغرب
	قول اخبار اهل سنت در ندای	هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت
۹۳۵	سلوئی دادن علی علیه السلام	مسلمین را برای شارلمان
	خبر دادن از شنان بن انس که قاتل	جمع علوم منتهی میشود بعلی علیه السلام
۹۳۹	امام حسین علیه السلام گردید	اعتراف ابن ابی الحدید بمقامات
	خبر دادن از علمداری حبیب بن	علیه علی علیه السلام
۰۰۰	عمار	خبر ولادت امام حسین و تهنیت
۹۴۰	خبر دادن از منیبات	ملائکه و امت بر رسول الله صلی الله علیه و آله
		قضاوت متصفانه

۹۶۳	بیانات نوآب در قبول تشیع
۹۸۳	اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه
۹۸۴	اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت
۹۶۵	اشکال در اینکه چرا اسمی ائمه در
۹۸۵	قرآن نیامده
۹۸۶	جواب از اشکال
۹۷۰	عدد رکعات و اجزاء نماز در
۰۰۰	قرآن نیامده
۹۷۲	مراد از اولی الامر علی و ائمه از
۹۷۳	عترت ظاهر هستند
۹۸۸	در باب اسمی و اعداد ائمه اثنا عشر
۹۷۴	عدد خلفاء بعد از پیغمبر دوازده
۹۹۶	بوده است
۰۰۰	عادت جاهلان و تعصب مانع از
۹۷۵	وصول به حقیقت است
۹۹۹	بنی اسرائیل منتخب جناب موسی
۰۰۰	فاسد در آمدند
۰۰۰	بهر قادر نیست انتخاب امیر صالح
۹۷۶	کامل نماید
۰۰۰	سلاطین و امراء - اولی الامر
۰۰۰	نمیشاند
۹۷۷	هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر
۰۰۰	نمیشاند
۹۷۸	اولی الامر باید منصوب و منصوب
۰۰۰	من جانب الله باشد

۱۰۱۹	ابوالقاسم طرابلسی
۱۰۰۹	اجازه نامه مرحوم آیه الله مامقانی
۱۰۲۲	اجازه نامه مرحوم آیه الله عراقی
۱۰۲۳	اجازه نامه آقای سید شهاب الدین
۱۰۲۴	مرعشی نجفی
۱۰۳۳	فهرست مصادر کتاب
۱۰۳۹	فهرست مندرجات کتاب

۱۰۰۹	فرق بین مساجد سنی و شیعه
۱۰۱۱	نمیشاند
۱۰۱۶	سعادت و سیادت امت در پیروی
۱۰۱۸	علی بن ابیطالب است
۱۰۱۸	توضیح لازم راجع به جوازات
۱۰۱۸	اجازه نامه مرحوم آیه الله حاج
۱۰۱۸	شیخ عبدالکریم یزدی
۱۰۱۸	اجازه نامه مرحوم حاج سید